تفسیر احمد

Ketabton.com

جزء - (27 - 28)

امین الدین «سعیدي - سعید افغاني»

(2024 م)-(1403 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست مضامین سوره های
جزء بیست و هفتم و بیست و هشتم
تفسیر احمد
شامل سوره های
الطُّور، النّـجْـم، القمر، الرَّحْمَن، الْوَاقِعَةُ، الحديد، المجادله، الحشر، الْـمُمْتَحِنَةِ، الصف، الجمعه، المنافقون، التغابن، الطلاق، التحريم.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
1	الطّورِ	وجه تسمیه	
2		زمان نزول الطور.	
2		ارتباط سورۀ الطّورِ با سورۀ قبلی.	
3		تعداد آیات، کلمات وحروف سوره.	
4		معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن.	
5		علت اختلاف نظرچیست؟	
6		فضیلت سورۀ وَالطّورِ	
7		محتوای و هدف سوره	
8		در آیات (1 الی 16) در باره روز قیامت ، عذاب ومجازات بدکاران در آن روز، به بحث امده.	
9		منفجر شدن ابحار در روز قیامت	
10		چرا امکان سه گانه مورد قسم تعین شده اند	
11		پاره شدن آسمان.	
12		کوبیده شدن زمین و خُرد شدن کوه‌ها	
13		در آیات (17 الی 28) در باره مکافات اهل تقوی در جهان ماندگار ، بحث بعمل آمده.	
14		اما تقوا در شرع	
15		متقین	
16		نیکو کاری انبیاء با والدین	
17		داستان حضرت نوح علیه السلام	
18		داستان حضرت ابراهیم علیه السلام	
19		داستان حضرت اسماعیل علیه السلام	
20		داستان حضرت عیسی علیه السلام	
21		مفهوم «بر» والدین	
22		آگاه ساختن فرزندان از عقوق پدر و مادر	
23		سه خصوصیت خمر بهشتی	

(c) ketabton.com: The Digital Library

24		در آیات (29 الی 49) موضوعاتی در باره سؤالات از عقاید بی باوران، اثبات یکتایی الله متعال در انفس و آفاق و واگذار کردن بی باوران عالم به دامن قیامت.	
25		کفارۀ مجلس	
26		دعا سلاح مؤمن است!	
	النَّجْمِ	وجه تسمیه	
1		تعداد آیات، کلمات وحروف	
2		اهداف کلی واساسی این سوره	
3		ارتباط سورۀ «النَّجْمِ» با سورۀ قبلی	
4		سجدۀ تلاوت وحکم آن	
5		فضیلت سورۀ «نّجْم»	
6		موضوعات اساسی سورۀ نجم	
7		درآیات (1 الی 18) در باره موضوع اثبات وحی و پیامبری و صدق پیامبر، معجزه ی معراج ، بحث بعمل آمده است.	
8		اطاعت و اقتداء به پیامبر واجب است	
9		فضیلت وامتیاز رهبران الهی	
10		حکمت و فلسفه دربعثت أنبیاء	
11		ایمان به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم	
12		ایمان به رسول الله جز با چند امور متحقق نمیشود	
13		نبوت انتخاب الهی است ونه سعی بشری	
14		چرا پیامبران از میان انسانها مبعوث گردید	
15		نبوت همیشه به مردان اختصاص یافته	
16		چگونکی نزول وحی	
17		بشارت وحی	
18		تأثیر فرشتۀ وحی بر پیامبر	
19		روشنی مختصری برسفرمعراج رسول آلله	
20		سدرة المنتهی	
21		در آیات (19 الی 30) در باره خدایان دروغین، که هیچ کاری از آنان ساخته نیست. همچنان درباره موضوع توبیخ مشرکان به خاطر نامگذاری فرشتگان به جنس مؤنث،بحث بعمل آمده است.	
22		«لات»، «عزی» و «منات»	
23		درآیات (31 الی 32) درباره بدکاران و مجازات آنان ، نیکوکاران و اوصاف شان بحث بعمل آمده.	
24		گناه صغیره وکبیره	

(c) ketabton.com: The Digital Library

25		در آیات (33 الی 54) در باره برخی از سران ثروتمند مشرک و رویگردانان از پیروی حق، یاد آوری آنان به صحف ابراهیم و موسی ع.	
26		ایمان به کتاب هاي آسماني	
27		مفهوم ایمان به کتاب هاي آسماني	
28		حکم ایمان به کتب آسمانی	
29		ضرورت به کتب آسمانی	
30		چگونگي ایمان به کتب آسماني	
31		فهرست کتاب‌هاي آسماني	
32		اول: قرآن عظیم الشأن	
33		دوم: تورات	
34		سوم: انجیل	
35		چهارم: زبور	
36		پنجم: صحیفه‌ها (صحایف)	
37		امتیاز و برتری های قرآن عظیم الشأن	
38		موضوعات ومطالب کتاب‌هاي گذشته	
39		حکم عمل به کتاب‌هاي گذشته	
40		رسیدن ثواب صدقه برا ی میت	
41		فایده ایصال ثواب وصدقه جاریه	
42		فایده استغفار گفتن اولاد به پدر و مادر	
43		چهار گونه احسان کردن برای مرده	
44		در آیات (55 الی 62) موضوعات نصایح پایانی این سوره به بحث گرفته میشود.	
	الْقَمَرِ	وجه تسمیه	
1		زمان نزول سوره	
2		فضیلت سورۀ قمر	
3		تعداد آیات،کلمات وحروف	
4		ارتباط سورۀ «قمر» با سورۀ قبلی	
5		محتوای سورۀ قمر	
6		هدف کلی واساسی سورۀ قمر	
7		معجزۀ شق القمر	
8		در آیات (1 الی 8) در باره موضعگیری کافران در برابر دعوت الهی بحث بعمل آمده.	
9		در آیات (9 الی 42) درباره بازگشت به قصه ی ملتهای تکذیب کننده پیامبران پیشین: نوح، هود، صالح، لوط و قصه ی آل فرعون ، بحث شده.	
10		هود علیه السلام	

(c) ketabton.com: The Digital Library

11		قوم عاد چه را عبادت می کردند؟	
12		هلاک شدن قوم عادبا «ریح العقیم»	
13		فرعون چگونه به هلاکت رسید؟	
14		در آیات (43 الی 55) در باره تهدید مشرکان و بیان مقام و منزلت پرهیزگاران بحث بعمل آمده.	
	الرَّحْمَن	وجه تسمیه	
1		مکی و مدنی بودن سورۀ الرحمن	
2		موضوعات مطروحه در سوره	
3		تعداد آیات، کلمات وحروف سوره	
4		ارتباط ومناسبت سوره «الرحمن » با سوره قمر	
5		محتوای سورۀ الرحمن	
6		در آیات (1 الی 13) درباره بزرگترین نعمت دنیا و آخرت، نعمت قرآن و آنچه در هستی است (أمهات نعم) ، مورد بحث قرار گرفته است.	
7		سجده کردن «نجم» و «شجر» چیست!	
8		میزان عمل در آخرت	
9		اصول و قوانین محکمه روز قیامت	
10		معنای وزن اعمال در قیامت	
11		در قیامت، هیچ میزانی برای اعمال کافران برپا نمیشود.	
12		در آیات (14 الی 30) بحث مؤجز ببرخی از نعمتها و فناپذیری تمام نعمتهای دنیوی و ماندگاری ذات پروردگار، بعمل آمده است.	
13		خلقت بَشَر یا اِنسان	
14		خلیفه	
15		خلقت اولین انسان	
16		هدف از نفخ روح الهی	
17		فهم خلقت انسان درحدیث	
18		برخی از خصوصیات این دو بحر	
19		اِعتقاد داشتن به مرگ	
20		مرگ چیست؟	
21		مرگ در فهم قرآن کریم	
22		مرگ، نعمت الهی	
23		مرگ پایان زندگی نیست	
24		مرگ چیست؟	
25		مکان أجل مشخص نیست!	
26		یادآوری مرگ	

(c) ketabton.com: The Digital Library

27	آیا آرزوی مرگ گناه است؟		
28	درخواست از آلله		
29	در آیات (31 الی 45) در باره مکافات ومجازات در جهان آخرت، درهم شکافتن آسمان، واحوال گنهگاران مورد بحث قرار داده میشود.		
30	حساب وکتاب در روز قیامت حق است		
31	حکم منکرین بعث بعد الموت		
32	زمان و قوع قیامت!		
33	آیا دانستن تاریخ وقوع قیامت سودی به انسان میرساند؟		
34	روزی وقوع قیامت		
35	چرا ذکر جِن نسبت به اِنس مقدمتر است		
36	درجۀ حرارت در بهشت		
37	حالات زمین		
38	آسمان و ذرات آسمانی		
39	قیامت		
40	آیا تحقیقات محاکم شفاهی است و یا تحریری؟		
41	چهره افراد در روز قیامت		
42	شکل وسیما انسانها در روز درقیامت		
43	یادداشت مختصر در مورد آبهای دوزخ		
44	اولاً مشروب ماء حمیم		
45	ماء صدید		
46	غسّاق		
47	آنیه		
48	دوزخ در کجا است؟		
49	محل دوزخ		
50	مساحت و بزرگی دوزخ		
51	درکات دوزخ		
52	دروازه های دوزخ		
53	مواد سوخت آتش جهنم		
54	دود وشراره های آتش		
55	غرش آتش جهنم		
56	داستان خواب عبد الله بن عمر (رض)		
57	در آیات (46 الی 61) در باره انواع نعمتهای الله متعال که : نصیب پرهیزگاران است ، مورد بحث قرار گرفته است.		
58	تعریف بهشت		

(c) ketabton.com: The Digital Library

59		مقایسه کوتاه بهشت به دنیا	
60		خاک وبوی بهشت	
61		بوی بهشت	
62		درجات ومقام ها در بهشت	
63		درجات بهشتی یعنی چه؟	
64		فاصله ارتفاع درجات بهشت	
65		نعمت های اهل جنت وتفاوت این نعمت ها	
66		کم‌ترین مقام در بهشت	
67		بلندترین مقام در بهشت	
68		چرا بهشت دارای درجات است؟	
69		دست یابی به منازل ودرجات عالی بهشت	
70		باغ‌ها و ثمره‌های بهشت	
71		چگونگی زنان بهشتی	
72		حجاب حور بهشتی!	
73		مجموع خصوصیات وامتیازات زنان جنتی	
74		درآیات (62 الی 78) در باره سایر اوصاف جنتیان و نعمتهایش ، بحث بعمل امده.	
75		بی تفاوتی در برابر احسان	
76		جنت های ذکر شده در قرآن کریم	
77		جنت فردوس	
78		جنت عالیه	
79		جنت نعیم	
80		جنت عدن	
81		قصر های جنت	
82		نوع ساختمان جنت ها	
83		اتاق های جنت	
84		خیمه‌های بهشت	
85		انهار جنت	
86		چشمه سارهای بهشت	
87		اخلاق زنان اهل بهشت	
88		زیبایی حوریان جنتی	
89		نغمه‌ها و ترانه‌های حوریان بهشتی	
	الْوَاقِعَة	وجه تسمیه	
1		فضیلت سورهٔ وَاقِعَه	
2		تعداد آیات، کلمات وحروف آن	
3		ارتباط سورهٔ «وَاقِعَه» به سورهٔ قبلی	
4		محتوای کلی سورهٔ وَاقِعَه	

(c) ketabton.com: The Digital Library

5		داستان زیبا وآموزنده	
6		اولین کسی که قرآن را به صدای بلند خواند	
7		قرآن از زبان او همان طور که نازل شده بود، خارج میشد.	
8		پیامبراسلام هنگام شنیدن قرآن از ابن مسعود گریه می‌کرد	
9		فضیلت سورهٔ وَاقِعَه	
10		یادداشتی برفضیلت سورهٔ وَاقِعَه	
11		در آیات (1 الی 26) در باره برپایی قیامت، دسته های مردم، انواع نعمتهای سعادتمندان ، مورد بحث قرار گرفته است.	
12		فواید واثراتی ایمان به روز آخرت	
13		تقسیم انسان ها به سه گروه	
14		اصحاب میمنه	
15		صفات ممیزه اصحاب المیمنه	
16		حالت اصحاب شمال یعنی یاران چپ	
17		مفهوم چپ دستی ها در ادیان	
18		دریافت اعمال نامه بدست راست	
19		درآیات (27 الی 40) درباره انواع نعمتهای اصحاب یمین: اهل سعادت و خجسته سیرتان ، بحث بعمل امده.	
20		در آیات (41 الی 56) یکبار دیکر به احوال اصحاب شمال وسزا و مجازات آنان و سبب آن که: فرورفتن در آرزوها و هوسهای مادی و دنیوی، نشان باور نداشتن به معاد است، بحث بعمل می أورد.	
21		درخت زقوم	
22		در آیات (57 الی 74) در پهلوی اینکه دروغ دروغ پردازان و بی باوران را مردود می گرداند، از دلایل الوهیت و قدرت آفریدگار بر احیای مرده ها و مجازات ومکافات آنان بحث بعمل می آورد.	
23		در آیات (75 الی 96) درباره اثبات نبوت وصدق و راستی قرآن کریم که پیام آسمانی است ، توبیخ مشرکان به خاطر عقاید تباه کننده شان ، ودر ضمن یکباردیگر به گروه های سه گانه: سابقون مقرب، اصحاب یمین و اصحاب شمال.... اشاره بعمل أورده و احوالشان را یاد آور می شود.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

		الحدید	وجه تسمیه
1			تعداد آیات، کلمات وحروف
2			مهمترین واساسی ترین اهداف سورۀ حدید
3			اِرتباط سورۀ «حدید» به سورۀ قبلی
4			فضیلت سوره حدید
5			تأثیر أسماء الله در عبادت
6			علم به اسماء و صفات الهی
7			فضیلت علم به اسماء و صفات الهی
8			هدف کلی سورۀ حدید
9			«الْحَكِيمُ»
10			برخی از أسماء تسبیح کنندگان در قرآن
11			در آیات (1 الی 6) در مورد اینکه ستایش در همه ی اوقات از آن الله متعال است ، بحث بعمل آمده.
12			قدیر، قادر و مقتدر
13			اوّل، آخر، ظاهر و باطن
14			علیم
15			خلقت آسمان وزمین
16			درآیات (7 الی 12) در باره برخی ازتکالیف دینی، تشویق در جهت ایمان و انفاق ، بحث بعمل می أورد.
17			قرض حسنه چیست؟
18			اهمیت و جایگاه قرض حسنه
19			در آیات (13 الی 19) درباره منافقان هم در آن روز از مؤمنان التماس می کنند تا درنگ نمایند که خود را به آنها برسانندو از نورشان برخوردار ومستفید گردند.
20			قسي القلب
21			عوامل قسی قلب
22			گناه
23			امراض قلب
24			راهها معالجه وتداوی قلب
25			تعریف قلب نزد ابوهریره (رض)
26			قرض حسنه در قرآن
27			داستان قرض حضرت بلال از مشرک
28			در آیات متبرکه (20 الی 21) در باره حقیقت دنیا و آخرت ، بحث بعمل می آید

(c) ketabton.com: The Digital Library

29		در آیات متبرکه (22 الی 24)در باره اینکه هر کار با الله متعال است بحث بعمل آمده است.	
30		در آیات (25 الی 29) در باره هدف از برگزیدن پیامبران الهی :1 ـ ارائه ی قانون جامعه ی اسلامی و شیوه ی حکومت، 2 ـ یکپارچگی آدیان آسمانی در اصول و پیوند اسلام با شرایع و ادیان قبلی الهی ، به بیان گرفته میشود.	
31		رهبانیت	
	المجادله	وجه تسمیه	
1		ارتباط سوره مجادله با سوره قبلی	
2		تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ مجادله	
3		محتواي و موضوعات	
4		ارشادات آیات متبرکۀ سورۀ مجادله	
5		اثبات شنیدن و دیدن برای الله سبحانه و تعالی	
6		اثبات دو چشم برای الله تعالی	
7		در آیات متبرکه (1 الی 4) در باره ظهار،حکم ظهار و کفاره ی آن، بحث بعمل آمده ست.	
8		مبحث (ظِهار) در سورۀ مجادله	
7		تعریف ظِهار	
9		حکم ظِهار	
10		آیا ظِهار مختص به مادر است؟	
11		کفارۀ ظِهار	
12		اول: آزاد کردن برده	
13		دوم: روزه ی متوالی	
14		سوم: غذا دادن به شصت مسکین	
15		اختلاف فقهاء در مورد مقدار غذا	
16		احکام ظهار	
17		کفارۀ ظِهار	
18		شرایط ظِهار کننده	
19		کفارۀ ظهار	
20		ظِهار از چه‌کسی صحیح است؟	
21		ظِهار مؤقت	
22		آیا ظِهار زن واقع میشود؟	
23		چه احکامی بر ظِهار جاری می شوند	
24		نتیجه و اثر ظِهار چیست؟	
25		عودت در ظِهار چیست؟	
26		همبستری (جماع) پیش از دادن کفاره	

(c) ketabton.com: The Digital Library

27		علت سخت گیری درکفاره ظِهار	
28		در آیات (5 الی 7) از حال مخالفان شریعت و ستیزه گران واینکه آنان خوار و رسوا و سرافکنده ی هردو جهان اند، بحث بعمل می أورد.	
29		در آیات (8 الی 11) در باره آداب مناجات (درخواست بر آورده شدن نیاز ازالله متعال ، راز و نیاز با او و سپاس و تشکر از او) همچنان گفتگوی نهانی، مجازات آنان که در گفتگوی محرمانه سوء نیت دارند و هدفشان گناه کردن است، آداب همنشینی و معاشرت با دیگران، بحث بعمل امده است.	
30		دوستی و دشمنی بخاطر الله	
31		آداب مجالس در اسلام	
32		جا دادن برای واردین جدید به مجلس	
33		در آیات (12 الی 13) در باره صدقه دادن پیش از گفتگوی محرمانه با پیامبرصلی الله علیه وسلم بحث بعمل می اید.	
34		در نجوا با رسول الله صلی الله علیه وسلم دادن صدقه واجب است؟	
35		درآیات (14 الی 22) درباره دوستی با غیر مؤمن به بحث گرفته میشود.	
	الحشر	وجه تسمیه	
1		شأن نزول این سوره	
2		نام های سوره	
3		علت نامگذاری آن	
4		ارتباط سورۀ حشر با سورۀ قبلی	
5		تعداد آیات، کلمات، وحروف این سوره	
6		فضیلت آن	
7		محتوای و موضوعات مورد بحث دراین سورۀ	
8		تأریخ و فضای نزول	
9		در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره سرنوشت یهودیان بنی نضیر بحث بعمل آمده است.	
10		اولین پیمان مسلمانان با یهودان در مدینه	
11		زمان انعقاد این پیمان	
12		متن پیمان نامه	
13		مختصری درموردعداوت یهودان با رسول الله	
14		غزوه بنی قینقاع	
15		عوامل اصلی غزوۀ بنی قینقاع	

(c) ketabton.com: The Digital Library

16		محاصرۀ یهودان بنی قینقاع	
17		سرنوشت یهود بنی قینقاع	
18		ابراز برائت عباده بن صامت از منافقان	
19		در ایات (6 الی 10) در باره «فيء» (غنیمت بدون زحمت به دست آمده) و حکم آن ، بحث بعمل آمده است.	
20		اموال غنیمت بنی نضیر	
21		صحابۀ کرام	
22		بزرگداشت أصحاب رسول الله (ص) درروشنی احادیث نبوی	
23		اینک در آیات متبرکه (11 الی 17) در باره دسیسه ها و حیله گریهای منافقان و یهودیان ومجازات شان بحث بعمل آمده است.	
24		شباهت های منافقان با شیطان	
25		در آیات (18 الی 24) در باره تقوی و کردار نیکو، انجام نیکیها و دوری از بدیها، کردار پسندیده، آمادگی برای جهان آخرت، اهتمام به قرآن و ارزشهایش و به پاکی ستودن و تسبیح گفتن پروردگار، بحث بعمل آمده است	
26		شناخت أسماء و صفات الله	
27		علم به صفات وأسماء الله	
28		تعداد نامهای خداوند متعال	
29		أسماء الله وارده در کتاب الله	
30		أسماء الله وارده در أحادیث نبوی	
	الْمُمْتَحِنَةِ	وجه تسمیه	
1		ارتباط سورۀ الممتحنة با سورۀ قبلی	
2		علت نامگذاری	
3		محتوای و موضوعات	
4		تعداد آیات، کلمات وحروف	
5		وظیفۀ شخص مسلمان در برابر دشمن	
6		در آیات (1 الی 3) درباره منع دوستی با کافران ، بحث بعمل آمده است.	
7		در ایات (4 الی 7) به پیروی از ابراهیم علیه السلام و یاران درستکارش و الگو و سرمشق قرار دادن آنان فرمان می دهد؛ و این که: دوستی و دشمنی با هرکسی فقط برای خشنودی الله سبحان وتعالی است؛ هرچند آن کس، برادر، پدر و امثال آنها باشد.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

8		در آیات متبرکه (8 الی 9) درباره شرایط پیوند و ارتباط مسلمانان با غیرمسلمانان بحث بعمل آورده است.	
9		پدر ابراهیم دعوت پسر را رد کرد	
10		در آیات متبرکه (10 الی 11) در باره حکم زنان مهاجر به سرزمین اسلامی (دارالاسلام) بحث بعمل می أورد.	
11		شیوهٔ امتحان زنان مهاجر	
12		ممانعت از مسترد کردن زنان مهاجر	
13		قرارداد صلح حدیبیه	
14		خود داری پیامبر اسلام از بازگرداندن زنان مهاجر	
15		آیا از زنان مسلمان هم کسي مرتد شده و به مکه برگشتند؟	
16		در آیات (12 الی 13) در باره بیعت زنان مهاجر با پیامبرصلی الله علیه وسلم «بیعة النساء» بحث بعمل آمده است.	
17		بیعت عقبه‌ی اول یا بیعت «نساء»	
18		بیعت عقبه ی دوم	
19		مفاد بیعت عقبه‌ی دوم	
20		ترتیب بیعت	
21		حضور زنان دربیعت	
22		چه کسانی نزد الله تعالی بخشیده نمی‌شوند؟	
	الصف	وجه تسمیه	
1		زمان نزول	
2		تعداد آیات، کلمات وحروف	
3		ارتباط الصف با سورهٔ قبلی	
4		محتوا ی و موضوعات سورهٔ	
5		در ایات (1 الی 9) در باره یاد الله ، دعوت به همبستگی مؤمنان و منظم بودنشان، یادآوری قصه ی موسی و عیسی، بحث بعمل میاورد.	
6		عمل صالح	
7		پاکسازی عمل	
8		علت حبط اعمال	
9		تداوم عمل	
10		اولین در خواست بعد از نجات غرق شدن در بحر	
11		حضرت موسی (علیه السلام) و دریافت تورات	
12		گوساله پرستی یهودان	

(c) ketabton.com: The Digital Library

13		تورات	
14		«يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»	
15		شريعت عيسى عليه السلام و كتاب انجيل	
16		انجيل	
17		موضوعات اساسى مندرج در انجيل برنابا	
18		تحريف انجيل‌ها	
19		مسيحيان نصارى اند	
20		چرا حضرت عيسى به نام مسيح مشهور است؟	
21		غلو و كفر مسيحيان در شأن عيسى عليه السلام	
22		در آيات (10 الى 14) مؤمنان را به خريد وفروش و تجارتى پايدار،مفيد و سودمند؛ يعنى، ايمان راستين وجهاد واقعى با مال و جان، رهنمايى مى فرمايد. و در پايان، آنان را براى پشتيبانى دين و شريعت و پيامبر؛ حواريان برگزيده ى عيسى را ياد آور شد.	
23		«فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ»	
24		جاودانگى جنت وجنتيان	
25		احاديثى وارده در نبود مرگ در بهشت و دوزخ	
26		حواريّون حضرت عيسى عليه السلام	
27		حواريون خواستار مائده از آسمان شدند	
28		ايمان واطمينان قلبى	
29		فرق ايمان و اطميان قلبى	
30		نصرانى يا نصارى	
	الجمعة	وجه تسميه	
1		فضيلت سوره	
2		تعداد آيات كلمات وحروف سورۀ	
3		ارتباط سوره جُمُعَةبا سورۀ قبلى	
4		محتواى سورۀ جُمُعَه	
5		جُمُعه (جمعه در لغت)	
6		روز اول هفته جمعه است نه شنبه	
7		فضيلت روز جمعه	
8		در ايات متبركه (1 الى 4) در باره فضل ونعمت الله بر جهانيان بحث بعمل آمده است.	
9		آيا پيامبر اسلام «اُمّى» بود؟	
10		ساير دلايل در مورد اُمّى بودن پيامبر اسلام (ص)	
11		قرارداد صلح حديبيه وحذف برخى از متون ازآن	
12		در آيات (5 الى 8) به رد اين شبهه ى كينه توزانه وعنادانه پرداخته بيان ميدارد كه : يهوديان به تورات	

(c) ketabton.com: The Digital Library

		عمل نمی کنند، هرچند بر آن مکلف اند. اگر خود را در برابر تورات، موظف و مسؤول بدانند، قطعاً از قرآن عظیم الشأن بهره مند می شوند و هرگز چنین یاوه گوییهایی بر زبان نمی آورند.	
13		در ایات متبرکه (9 الی 11) در باره نماز جمعه و احکام آن ، بحث بعمل آمده است.	
14		حکمت و فلسفۀ فرض شدن نماز جمعه	
15		پیامبراسلام چرا در مکه نماز جمعه را اداء نکردند؟	
16		اولین بار نماز جمعه چه وقت فرض شد؟	
17		نماز جمعه	
18		برکت در تجارت بعد از ختم نماز جمعه	
19		حکمت و فلسفه نماز جمعه چیست؟	
20		حکمت نماز جمعه و فضیلت رفتن به آن	
21		آداب روز جمعه	
	المُنَافِقونَ	وجه تسمیه	
1		محل نزول	
2		زمان نزول	
3		تعداد آیات	
4		ارتباط سوره منافقون با سورۀ قبلی	
5		شأن نزول کلی سورۀ منافقون	
6		تلاش فتنه در بین مهاجرین وانصار	
7		نفاق چیست؟	
8		در آیات (1 الی 8) در باره بدترین وزشترین صفات منافقان، دلایل دروغگویی و نفاق آنان، مورد بحث قرار گرفته است.	
9		منافق و پدیده نفاق چرا اینقدرخطرناک است؟	
10		در قرآن کریم منافق به دو شکل معرفی شده است	
11		یک تعریف کوتاه ازکافر ومنافق	
12		انواع نفاق	
13		نفاق اعتقادی چیست؟	
14		نفاق عملی	
15		یک تشبیه زیبا در بارۀ منافقان	
16		اینک در آیات متبرکه (9 الی 11) درباره بیداری مؤمنان و اینکه ثروت ، زن و فرزند، الله را از یادشان نبرد، هکذا دستور انفاق در راه خیر و نیکی ، را به بحث میگیرد.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

17		برخی ازصفات وخصوصیات منافقان که درقرآن ذکر یافته	
18		1- دروغ گویی	
19		2- شرم کردن از مردم و شرم نداشتن از الله	
20		3- تنبلی کردن در عبادات	
21		4- ریا - ریاکاری	
22		5 - تقلیل در ذکر الله	
23		6 - خوردن قسم به دروغ	
24		7- شایعه پراگنی	
25		8 - عیب جویی از قضا و قدر الهی	
26		9 - بدگویی کردن از انسانهای صالح	
27		10- بدگمانی و تهمت زدن به انسانهای درستکار	
28		11- تلاش در جهت شیوع فساد و تباهی به نام اصلاح و نیکویی	
29		12- ظاهر و باطن منافق یکی نیست	
30		13- امر به منکر ونهی از معروف	
31		14 - منافق در امور خیر خسیس و بخیل است	
32		15- فراموش کردن یاد الله	
33		16- وعده‌های الله ورسول را دروغ می‌داند	
34		17- عدم درک حقیقت دین	
35		18- خوشحالی بر مصیبت مسلمانان	
36		19- چاپلوسی و زبان بازی	
37		20- مسخره کردن دین خدا و سنت رسول الله	
38		جهاد با شمشیروجهاد با قلم	
39		شکست بزرگ	
	التغابن	وجه تسمیه	
1		تعداد آیات، کلمات وحروف آن	
2		ارتباط سوره التغابن با سورۀ قبلی	
3		اساسی ترین هدف های سوره تغابن	
4		محل نزول سورۀ تغابن	
5		محتوی کلی و موضوعات آن	
6		یاد الله جلّ جلاله	
7		حضرت موسی علیه السلام همیشه به یاد الله بود	
8		در آیات (1 الی 10) در باره نشانه های قدرت و علم الله متعال ، مشرکان و انکار الوهیت، نبوت و بعثت، گرویدن به دین الله راه عملی مسلمانان، راه کافران ، را به بحث گرفته است.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

9		عَلِیمٌ وخبیر	
10		تفاوت علیم و خبیر	
11		اهل دوزخ یا اصحاب جحیم	
12		در آیات (11 الی 13)در باره اینکه ،هر چیزی وابسته به سرنوشت و اندازه و مقدار است ، بحث بعمل آمده است.	
13		در آیات (15 و18) نیز اموال و فرزندان را سبب ووسیله آزمایش قرار می دهد که باید انسان مواظب باشد و از پرهیزگاری و انفاق و بذل و بخشش مدد گیرد ، بحث بعمل آمده.	
1	الطلاق	وجه تسمیه	
2		علت نامگذاری	
3		تعداد آیات، کلمات وحروف سوره	
4		اهداف اساسی وکلی سوره طلاق	
5		فضای نزول سوره	
6		ارتباط سوره الطلاق با سورۀ قبلی	
7		محتوای سوره	
8		مبغوضترین حلال	
9		طلاق در ادیان	
10		طلاق در یهودیت	
11		طلاق در مسیحیت	
12		طلاق	
13		اقسام طلاق	
14		صیغۀ طلاق	
15		طلاق صریح ویا طلاق آشکار	
16		طلاق کنایی	
17		طلاق به اعتبار وقوع	
18		طلاق منجز	
19		طلاق مضاف	
20		طلاق معلق	
21		تقسیم طلاق به اعتبار تأثیر	
22		1- طلاق رجعی	
23		حکم طلاق رجعی	
24		2- حکم طلاق بائن	
25		طلاق بائن صغری	
26		طلاق بائن کبری	
27		طلاق ثلاثه	

(c) ketabton.com: The Digital Library

28		مبحث عدت	
29		عدت (عده) زن	
30		مدت عدت (عده) زن مطلقه دو حالت دارد	
31		طلاق در وقت حیض	
32		اما طلاق زن در وقت حیض	
33		هدف طلاق دادن درعدّه	
34		حکمت حرمت طلاق در مدت حیض	
35		حکم طلاق در هنگام حیض	
36		چرا طلاق در ایام حیض ونفاس داده نشود؟	
37		در آیات (1 الی 7) درباره احکام طلاق، عده... عده ی یائسه و صغیر، مسکن ونفقه و مخارج زن صاحب عده، مزد و حقوق شیردهی ، مورد بحث قرار گرفته است.	
38		شاهدان برای امرطلاق	
39		مصالح زناشوی در آیۀ مبارکه	
40		چرا زن اجازه خروج از خانه در عده را ندارد	
41		صاحب طلاق در اسلام	
42		آیا زن میتواند شوهر خویش را طلاق دهد	
43		طلاق همسایه	
44		خلع چیست	
45		حق حضانت اولاد	
46		در ایات (8 الی 12) به مخالفان امر، هشدار می دهد که مجازات چون سزای گذشتگان بدکار در پیش دارند. سپس از قدرت و علم فراگیر الله متعال بحث نموده ومیفرماید : تا خود را فراموش نکنند و از فرمان آفریدگار سرنپیچند.	
	التَّحْرِيم	وجه تسمیه	
1		معلومات موجز	
2		تعداد آیات ،کلمات وتعداد حروف سوره	
3		ارتباط سورۀ تحریم به سورۀ قبلی	
4		محتوای کلی سوره	
5		اصل داستان چگونه واقع شد؟	
6		مختصری در مورد ماریۀ قبطی	
7		در آیات (1 الی 5) در باره احوال برخی از زنان پیامبرصلی الله علیه وسلم بحث بعمل آمده است.	
8		در آیات (6 الی 9) یکبار دیگر مؤمنان را به اندرز و نصایح و رعایت و مصؤن داشتن خود و	

(c) ketabton.com: The Digital Library

	بستگانشان از آتش دوزخ و ترک گناه فرمان می دهد و به کافران می گوید: روز قیامت عذرخواهی اثر ندارد.		
9	خانواده، اولین اجتماع		
10	منافق		
11	مراحل نفاق		
12	موقف رسول الله صلی الله علیه وسلم با منافقان		
13	در آیات (10 الی 12) مثلهایی در مورد زنان با ایمان و زنان بی باور و نافرمان ، به بیان گرفته شده.		
14	آسیه زن فرعون		
15	زن بمثابهٔ شمشیر دو سره		
16	مریم زن یکتا پرست		
17	فضایل اخلاقی حضرت مریم		
18	مکثی بر بعضی ازمنابع و مأخذها		

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحيم

د « تفسير احمد » د ځانګړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کې تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کې له ساده او رواني ژبې کار واخستل شي. په دې تفسير کې د سورتونو تفسير په مستنده توګه يعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله صلى الله عليه وسلم له نبوي احاديثو څخه ګټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنګ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسايلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسير کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توګه ګټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بې اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنګه د ټولو روايتونو سرچينې په علمي او اکدميکه توګه ښودل شوي دي.

په دې تفسير کې هغو موضوعاتو او مسايلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي ګڼل کيږي، په ځانګړې توګه په ښوونځيو او پوهنتونونو کې د زده کړيالانو لپاره.

د قران کريم د آيتونو او د هدايت کوونکو پيغامون په تشريح او تفسير کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه ايتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.
- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.
- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کې په يوه آيې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنګه تر څنګ يې په مبارکه آيتونو کې راغلی پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسوولیت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کې مې تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بې ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.
- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتو له مخې ځای پر ځای يې اخذونه ښودل شوي دي او پاتې منابع او اخځليکونه په بشپړه امانتداری سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.
- د آيتونو په تفسير کې په ځانګړې بڼه د قراني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکړه د اسراييليانو او نور بې سندو او جعلي تشريحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنګه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- ژباړو او په ځانګړې بڼه د ایتونو د تفسیر په برخه کې ځینې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقینی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخیزه بڼه د ایتونو په حکمتونو نکتو ګټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصیلونه هم راوړل شوي دی.
- د دې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توګه ذکر شوي دي.
- د دې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د ایتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه ایتونو د تورو شمېر له موثقو منابعو څخه په ګټه اخیستنې وپېژندل شي.
- په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۱۹ م کال د امین الدین (سعیدي ـ سعید افغاني) له خوا پیل او په جزوي، جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمدي تفسیر د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې یې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکین یوه اله ګرځولې ده او په مرسته یې علم او یقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرګند حقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې ګڼې څرګندونې لري، لارښوونې او له بد بختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ یې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي ښېګڼو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده. د قرانکریم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی.

یا الله ته زمونږ روح او روان د دې برکتي کتاب په شغلو او پلوشو رون او روښانه کړي.

امین یا رب العالمین

د احمد تفسیر لیکوونکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الطُّورِ
جزء – (27)

سورۀ الطُّورِ در مکۀ مکرمه نازل شده ودارای چهل ونه آیه ودو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح آن با قسم حق تعالی (جل جلاله) به کوهی که دارای درخت است «طور» نامیده شد. طور به معنی کوه مشجر است،البته کوهی که درخت ندارد، به آن «جبل» می‌گویند.

کوهی که حق تعالی بر آن با موسی علیه السلام سخن گفت وبه انوار تجلیات و فیض الهی نایل آمد.

کوهی طوري که عیسی علیه السلام را از آن به رسالت فرستاد، درخت داشت. پس کوه طور با این حادثه مهم وعظیم، از شرف بزرگی برخوردار شد. (تفسیر انوار القرآن).

زمان نزول الطور:

از محتوای ومطالب مندرج این سوره مبارکه طوری معلوم میگردد که این سوره هم در همان دوره ای در مکه نازل شده است که سوره ی ذاریات در آن نازل شده بود. به هنگام خواندن این سوره چنین احساس می شود که در زمان نزول آن اعتراضات و اتهامات و تبلیغات فراوانی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم در جریان بوده است، اما نمی توان چنین نتیجه گیری کرد که چرخ ظلم و ستم و شکنجه به سرعت شروع به چرخیدن کرده بود.

ارتباط سورۀ الطُّورِ با سورۀ قبلی :

پس از آنکه الله متعال سورۀ والذاریات را با وعده های عذاب ختم نمود، سورۀ طور را به وقوع عذاب‌ها افتتاح کرده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

طوریکه در فوق هم یاد آورشدیم تعداد آیات سورۀ «الطور» به چهل و نه (۴۹) آیه میرسد، وتعداد کلمات آن: سیصدو دوازده کلمه بوده وتعداد حروف سورۀ الطور هزاروپانصد میباشد.(اقوال علماء در تعداد حروف سوره های قرآن، مختلف است.)

معلومات درمورد تعداد آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشان:

امام ابن کثیر عالم ومفسر شهیر جهان اسلام در تفسیرخویش تفسیر کبیر می نویسد: عبدالله بن کثیر از مجاهد روایت می‌کند که گفته تعداد حروف قرآنکریم که ما آنرا شمارش کردیم برابر است با: سیصد و بیست هزارو پانزده (320015) حرف، و فضل از عطا بن یسار روایت می‌کند که حروف قرآن 323015 حرف است. و سلام، ابو محمّد حمانی می فرماید: حجاج بن یوسف قاریان و حافظان وکاتبان قرآن را جمع کرد و گفت به من بگویید: قرآن چند حرف است؟ گوید: تمام حروف قرآن را بر شمردیم 340740 حرف بود. (حجاج گفت: به من بگوئید در کدام حرف، قرآن به نیمه می رسد؟ گفتیم: حرف (فاء) در کلمه **«وَلْيَتَلَطَّفْ»** از سوره کهف، حجاج گفت: به من بگوئید ثلث اول و دو و سوم قرآن در کجا به انتهاء می رسد؟ گفتیم: ثلث اول در آیه 100 سوره توبه، ثلث دوم در آیه 100 یا 101

(c) ketabton.com: The Digital Library

از سوره شعراء، و مابقی تا انتهاء یک سوم آخر قرآن است.(بنقل از تفسیر قرطبی).

- فضل بن شاذان از عطا بن یسار روایت می‌کند که تعداد کلمات قرآن کریم برابر است با: هفتادو هفت هزار و چهارصد سی و نه (77439) کلمه.
- تعداد آیات قرآن کریم برابر است با: شش هزار (6000) آیه، بعضی ها گفتند بیشتر از شش هزار آیه نیست، اما چندین قول دیگر نیز وجود دارد که بیشتر از این عدد را گفتند، از جمله گفتند: شش هزارو دوصد و چهار (6204) آیه، و گفته شده: شش هزار و چهارده (6014) آیه، و گفته شده: شش هزار و دوصد و نوزده (6219) آیه، و گفته شده: شش هزار و دوصد و بیست و پنج (6225) یا شش هزار و دوصد و بیست و شش (6226) آیه، و گفته شده: شش هزار و دوصد و سی و شش (6236) آیه است، تمام موارد را ابو عمرو دانی در کتاب «البیان» ذکر کرده است.
- تعداد سوره های قرآن کریم برابر است با: یکصدوچهارده (114) سوره.

در ضمن قرآن سی جزء دارد و هر جزء چهار حزب است، و هر حزب غالباً 10 صفحه است.

علت اختلاف نظرچیست؟

علماء و مفسران برای تحقیق در مورد تعداد آیات، کلمات، و حروف قرآن عظیم الشأن تحقیقات گرانبهای را بعمل آورده اند ولی تا هنوز در بین آنها بنابر عوامل و محاسبات قابل فهم و قابل توجیه تفاوت نظر وجود دارند.

علت اختلاف علما در شمارش تعداد حروف و آیات و کلمات لفظی است نه حقیقی، و بخاطر اجتهاد آنان در قرائتهای مختلفی است که به طرق گوناگون نقل شده اند، و یا در مسئله «وقف» بر آیات است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم در انتهای هر آیه وقف می کردند، بنابراین در تشخیص وقف بر آیات که بین قُراء گاها اختلافاتی هست، تعداد آیات جابجا می شوند، مثلا قاریان کوفه «فالحق والحق أَقُولُ» را یک آیه دانسته اند اما دیگران آنرا یک آیه حساب نکردند، و یا مثلا اهل مکّه ومدینه وکوفه وشّام «وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاء وَغَوَّاصٍ» را یک آیه دانسته اند و «وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» را آیه بعد آن شمرده اند، اما قاریان بصره «وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاء وَغَوَّاصٍ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» را روی هم یک آیه محسوب کردند.

- برخی از علماء در تمام سوره ها (به غیر از سورۀ توبه) «بسم الله الرّحمن الرّحیم» را یک آیه ای مستقل از همین سوره ها و برخی تنها «بسم الله» را در ابتدای سورۀ حمد یک آیۀ مستقل محسوب می دارند که مسأله باعث تفاوت و به نحوی اختلاف در تعداد آیات، کلمات و حروف قرآنی می شوند.
- برخی از علماء احیاناً تعداد حروف را به دلیل تنوع در قرائت ها، کم یا زیاد حساب میکنند. چنانکه برخی از قُرّاء، «مالِکِ یومِ الدین» را «مٰلِکِ یَومِ الدین» خوانده اند. که به این ترتیب در تعداد حروف تفاوت می آید.
- برخی از علماء تفاوت تعداد را در رسم الخط ها ویا نوع خطّی که قرآن با آن نوشته می شود، تفاوت در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم تفاوت نظر دانشمندان است. بطور مثال؛ «ملائکه»، «ملـئکه»، «شیطان» و «شیطـن»
- برخی از علماء اختلاف در نوعِ کلمات: مثلاً: «ما أصبرهم» و امثال آن که عده ای

(c) ketabton.com: The Digital Library

- آن را یک کلمه و عده ای دو کلمه میشمارند.

امام سیوطی در «الاتقان فی علوم القرآن» می گوید: در بعضی از حروف هفتگانه (بسم‌الله) با سوره ها نازل شده، کسانی که آن حرف را که در آن (بسم‌الله) هست پذیرفته باشند، آن را یک آیه حساب می‌کنند، ولی دیگران که حروف دیگر را قبول کرده‌اند بسم‌الله را یک آیه نمی‌شمرند. (یا) اهل کوفه (الم) را هر جای قرآن واقع باشد یک آیه به حساب آورده‌اند، همچنین (المص) و (طه) و (کهیعص) و (طسم) و (یس) و (حم) را، ولی (حم عسق) را دو آیه شمرده اند، و غیر آنها هیچ یک را آیه ندانسته‌اند.

اهل عدد اجماع کرده‌اند که الر هر جا یک آیه نیست، همینطور: «المر»، طس و ص و ق، ن، ولی در استدلال اختلاف دارند که بعضی روایاتی را دلیل آورده و گفته‌اند: این امری است که در آن قیاس و انالوگی راه ندارد و اساس درآن باید نقل باشد ولی راه ندارد، و برخی گفته‌اند: علت اینکه (ص، ن، ق) را یک آیه حساب نکرده‌اند این است که اینها یک حرفی هستند، و طس برای اینکه برخلاف دو همتایش (طسم) میم آن حذف شده و نیز شبیه مفرد است نظیر قابیل، و اما یس هر چند که به همین وزن است ولی چون اولش یاء است به جمع شباهت یافته؛ زیرا که ما مفردی نداریم که با یاء آغاز شده باشد، و اما «الر» را یک آیه نشمرده‌اند برای اینکه برخلاف «الم » که شباهت آن به فواصل آیات بیشتر است، همچنانکه اجماع دارند که «یا ایها المدثر» یک آیه است چون مشابه فواصل بعدی سوره می‌باشد، ولی در «یا ایها المزمل» اختلاف کرده‌اند.

امام سیوطی در ادامه در مورد علت اختلاف شمارش کلمات قرآن می گوید: گفته‌اند: سبب اختلاف در شماره‌ی کلمات این است که کلمه دارای حقیقت و مجاز و لفظ و رسم می‌باشد که هر کدام را در نظر بگیرند درست و جایز است، و هر یک از علما یکی از آنها را گرفته است.

و سخاوی می‌گوید: برای شمارش کلمات و حروف قرآن فایده‌ای نمی‌بینم؛ زیرا این کار اگر فایده‌ای داشته باشد در مورد کتابی درست است که کم و زیاد شدن در آن راه داشته باشد، در حالیکه این احتمال دربارۀ قرآن ممکن نیست و از جمله احادیث دربارۀ اعتبار حروف اینکه: ترمذی از ابن مسعود مرفوعاً نقل کرده که: «هرکس یک حرف از کتاب خدا بخواند برای او حسنه هست، و حسنه را ده برابر به او می‌دهند، نمی‌گویم الم حرف است بلکه الف یک حرف، لام یک حرف، و میم یک حرف است».

قابل توجه ودقت است که داشتن همچو دقت ها قابل ستایش است ولی کوشش بعمل می آید، که توجه اساسی درمعانی و تفسیر یعنی به بخش باطنی ومعنی قرآن عظیم الشأن اهتمام بعمل آید.

چنانچه گفته آمدیم به اساس آموزه های قرآنی و دینی ما مسلمانان به حفظ و راسخ بودن کل قرآن کریم ایمان وباور کامل داریم و اندکترین شک و تردید درکامل بودن و محفوظ بودن قرآن کریم وجود ندارد و مسلمان هیچ گونه شک و تردید را درین راستا مجاز نمی دهد و قرآن کریم چنین شک و تردید ندارد.

اعتقاد راسخ داریم که الله تعالی خود وعده کرده که: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» (همانا ما خود قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما خود آن را نگاه داریم.) (آیۀ 9، سورۀ حجر)

فضیلت سورۀ وَالطُّورِ:

در بیان فضیلت این سوره حدیثی داریم، که از جُبَیر بن مُطعَم روایت شده است که فرمود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدم تا با ایشان در باب اسیران مشرک مشورت کنم. وقتی به حضور آنحضرت آمدم، ایشان را در حالی یافتم که مشغول ادای نماز صبح بوده و سورۀ «والطور» را می‌خواندند پس چون به آیۀ: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَٰقِعٌ﴿7﴾ مَّا لَهُۥ مِن دَافِعٍ﴿8﴾ (سورۀ الطور: 7-8) «رسیدند، از بیم آنکه عذاب نازل شود، اسلام آوردم» و چون به آیۀ: «أَمْ خُلِقُواْ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ ٱلْخَٰلِقُونَ﴿35﴾ أَمْ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بَل لَّا يُوقِنُونَ﴿36﴾ [الطور: 35-36] «رسیدند، نزدیک بود که قلبم از جا برکنده شود».

از این جهت، صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می فرماید: «این سوره تمثیل‌کنندۀ هجومی بر قلب بشری است که در آن تأثیر بس ژرفی می‌گذارد، هجومی که هیچ قلبی نمی‌تواند در برابر آن پایداری کند، پس نهایتاً به تسلیم وادار می‌شود».

محتوای و هدف سوره :

هدف مجموعی این سوره تهدید و انذار به کسانی است که هر آیتی را تکذیب نمودند و همواره با حق عِناد و دشمنی می ورزند. الله متعال درین سورۀ مبارکه می‌خواهد اینگونه کفار را به عذابی که برای روز قیامت به سبب اعمال شان آماده کرده شده بیم دهد و به همین منظور با قسم های غلیظ، از وقوع چنین عذابی و تَحَقُّق آن در روز قیامت خبر می‌دهد و می فرماید: عذاب آن روز، ایشان را رها نخواهد کرد تا بر آنان واقع شود، و هیچ گریزی از آن ندارند.

سپس پارۀ از صفات آن عذاب و آن ویل را که عذابی است عمومی و جدا ناشدنی بیان میکند. در مقابل، قسمتی از نعمتهای اهل نعیم آن روز را که همان متقین هستند شرح می‌دهد، همانهای که در دنیا در میان اهل خود به شفقت رفتار می‌کردند، و الله تعالی را به ایمان میخواندند، و به یکتایی می‌ستودند.

و آن گاه شروع میکند به توبیخ مکَذبین و دروغگویان که اتهاماتی ناروایی به رسول الله صلی الله علیه وسلم و به قرآن و دین حقی که بر آن جناب نازل شده می‌بستند.

ـ هم در آغاز این سوره به رسول الله صلی الله علیه وسلم توصیه شده بود که بدون توجه به اعتراضات و اتهامات مخالفان، کار دعوت و پند و اندرزدهی خودرا پیوسته ادامه دهند و در پایان نیز به ایشان تاکید شده است با شکیبایی در برابر آزار و اذیت های مخالفان ایستادگی کنند تا آنکه زمان محکمه عدل الهی فرا رسد. در کنار این به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان داده شده است که الله متعال پس از برانگیختن شما در برابر دشمنان حق، شما را به حال خودتان رها نکرده است، بلکه همواره شما را زیر نظر دارد و از شما حفاظت به عمل می آورد. تا زمانی که لحظه ی فیصله دباره ایشان فرا رسد، شما همه ی سختی ها را تحمل کنید و با حمد و تسبیح پروردگار خویش نیروی لازم را برای انجام کار خدا در چنین شرایطی به دست بیاورید.

و در پایان، سوره را با تکرار همان تهدیدها ختم نموده، رسول اکرم خود را دستور میدهد به اینکه پروردگار خود را تسبیح گوید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ الطُّورِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

وَالطُّورِ ﴿١﴾

قسم به [کوهِ] طور! (١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الطُّور»: اسم علم است برای کوهی پردرخت در سرزمین سینا که موسی علیه السلام در آن جا لقب «کلیم» راگرفت. باید یادآور شد که «طور» کلمه است سریانی و به معنای کوه است. (ملاحظه شود: سورۀ: مؤمنون وسورۀ تین).

تفسیر:

بصورت کل گفته می توانیم که: کلمۀ «طور» ده بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته وهدف از کوه طور همان کوه است که از جمله میقات حضرت موسی علیه السلام و محل نزول تورات می‌باشد.

خداوند متعال به کوه «طور» قسم یاد کرده؛ و بر بالای همین کوه الله تعالی با حضرت موسی علیه السلام، سخن گفته است. و بخاطر تشریف و گرامی داشت، به آن قسم خورده است.

برخی از مفسران بدین نظر اند که: طور به معنای مطلق کوه است، و هر کوهی را طور می گویند، و لیکن استعمالش در آن کوهی که موسی علیه السلام با الله متعالی سخن گفت غلبه یافته، و در آیۀ مورد بحث هم مناسبتر آن است که همان کوه منظور باشد.

قرآن عظیم الشأن در آیات ذیل از آن نام برده است:

از جمله در(آیه 52 سوره مریم) آمده است:«وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» از این کوه نام برده شده است ، و در آیه: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (آیه 12 سوره طه) آن را وادی مقدس خواند، و در آیۀ: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (آیۀ 30 سورۀ قصص) (آن را بقعه ای مبارک دانسته که در کرانه دست راست وادی، قرار دارد.

برخی از مفسرآن بدین نظر اند که: هدف از «طور»؛ مطلق کوهها است و خدا به همه کوهها سوگند یاد کرده از این جهت که در کوهها انواع نعمت ها را قرار داده و درباره آنها فرمود: «وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَكَ فِيها وَ قَدَّرَ فِيها أَقْواتَها فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَواءً لِلسَّائِلِينَ» (آیه 10 سورۀ فصلت) (و در زمین کوه‌هایی را بر فرازش قرار داد و در آن خیر فراوان نهاد، و در چهار روز رزق و روزی اهلِ زمین را مقدّر کرد که برای تمام نیازمندان کافی است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 16) در باره روز قیامت ، عذاب ومجازات بدکاران در آن روز، به بحث گرفته میشود.

وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ﴿٢﴾

وقسم به کتاب مسطور (کتاب نوشته شده)(٢)

مسطور: یعنی نوشته شده. مراد از کتاب: قرآن، یا لوح محفوظ، یا الواح موسی است. یا

(c) ketabton.com: The Digital Library

مراد همه اینها وغیر آن‌ها از کتب آسمانی چون انجیل و زبور است.
الله متعال به کتابش قرآن کریم در صفحات و ورق‌های نوشته‌شده قسم یاد نموده است.
[اما] كتاب مسطور في رق منشور بعضي گفته اند: كلمه «رق» به معناي مطلق چيزهايي است كه در آن چيزي نوشته شود، مانند كاغذ.
برخی مفسران گفته اند: به معنای ورق است.
وبرخی دیگری فرموده اند: به معنای خصوص ورقهایی است که از پوست حیوانات درست می کردند.
هدف از «کتاب مسطور » نامه ی اعمال انسان است، وبرخی از مفسرین بدین عقیده اند که مراد از آن قرآن کریم است. (تفسیر قرطبی) (معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).
وکلمۀ «نشر» که مصدر کلمه منشور است به معنای گستردن و متفرق کردن است.
و مراد از کتابی که مسطور و در رقی منشور است به گفته بعضي لوح محفوظ است که الله تعالی تمامی حوادث عالم را آنچه بوده و هست و خواهد بود در آن نوشته، و ملائکه آسمان، آن را مي خوانند (و اجراء می کنند).
بصورت کل گفته می توانیم:قرآن کریم، توجّه انسان را از دیدنی‌ها، به نادیدنی‌ها سوق می‌دهد.

«فِي رَقّ مَنْشُورٍ» ﴿٣﴾

دروورقی گسترده.(٣)

تفسیر:

«رق» با فتح و کسر «راء» به معنی پوست نازکی است که بر آن چیزی نوشته می شود یعنی: صحیفه‌ای، پوستی، و یارق عبارت پوست رقیق و نازک است.
ابو عُبَیده میفرماید: «رق» به معنی صفحه است. در صحاح آمده است که «رق» پوست نازکی است که بر روی آن نوشته می‌شود. (صحاح ماده‌ی «رق».)
ابوالعبّاس مُبَرَّد لغوی و نحوی معروف و مشهور عربی درقرن سوم در مورد «رق» می نویسد که: «رق» عبارت است از پوست نازک از پوست حیوانات که در گذشته مطالب را طومار گونه بر آن می نوشتند.
«منشور» یعنی گسترده و گشاده ، نه لوله و طومار شده.
مفسرامام قرطبی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: خداوند متعال به کوه طور- کوهی که بر بالای آن با حضرت موسی سخن گفت - قسم خورده است تا شرف و منزلت آن کوه را یادآور شود و مردم از آیات و نشانه‌های موجود در آن پند و عبرت بگیرند. و به کتاب مسطور یعنی نوشته که همان قرآن است قسم خورده است، قرآنی که انسان آن را در مصحف‌ها می‌خواند و فرشتگان در لوح المحفوظ. و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور از کتاب، دیگر کتبی است که بر پیامبران نازل شده‌اند، زیرا هر کتابی در پوستی نازک نوشته شده و آن را برای قرائت انتشار می‌دهند. «رق» عبارت است از پوست نازکی که بر آن نوشته می‌شود.(تفسیر قرطبی ٥٨/١٧.).
قابل یادآوری است که:بشر در زمان قدیم قبل از اینکه به اختراع کاغذ موافق شود ،کتابت و نوشته های خویش بر روی پوست حیوانات تحریر می نمودند. وبدین ترتیب میتوانستند آنرا تا مدت زیادی وطولانی حفظ کنند، واکثراً ومعمول نوشتن بر پوست آهو معمول بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این پوست به طور خاصی برای نوشتن به صورت پوستی نازک و یا پوسته ای در آورده می شد و در اصطلاح رقه خوانده می شد. اهل کتاب به طور عموم تورات، زبور، انجیل و صحیفه های پیامبران را بر همین رق می نوشتند تا ماندگاری طولانی تری داشته باشند.
درآیه مبارکه «وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ»وقسم به کتاب مسطور (کتاب نوشته شده)، همین مجموعه ی کتب مقدسه است که نزد اهل کتاب وجود داشت. این کتاب از آن جهت «کتاب باز و آشکار» معرفی شده اند که نایاب نبود، در دسترس بود و خوانده می شد و به آسانی می شد فهمید که در آن چه چیزی نوشته شده است.

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ﴿۴﴾

وقسم به بیت‌المعمور(۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ»: «خانه‌ی آبادان، بیت المعمور».

تفسیر:

«الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ»: کعبه مشرفه که در مکه است. بیت‌المعمور که در آسمان هفتم موقعیت دارد، و دائماً فرشتگان در آن گروه گروه به تقدیس و تسبیح الله تعالی مشغول می باشند.
«الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» کعبه فرشتگان بوده که در مقابل کعبه ی دنیا است،و خدای عزوجل در آن مورد پرستش قرار می‌گیرد و فرشتگان آن را با عبادت ونیایش خود آباد می دارند و به دور آن طواف می کنند و در آن پروردگارشان را بندگی می کنند، هرگاه از آن خارج شود تا روز قیامت نوبت بازگشت به آنها نمی رسد.
طوریکه در فوق یاد آور شدیم «بیت‌المعمور» به مقابل و روبروی ویا به اصطلاح موازی خانه کعبه قرار داشته وطوریکه در حدیث طولانی اسراء که شیخین از حدیث مالک بن صعصعه (رض) روایت کرده اند که پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمودند: «...ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ فَقُلْتُ يَا جِبْرِيلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ يَدْخُلُهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِذَا خَرَجُوا مِنْهُ لَمْ يَعُودُوا فِيهِ آخِرُ مَا عَلَيْهِمْ» «سپس بیت المعمور را به من نشان دادند گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این بیت المعمور است. هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل آن می شوند و هنگامی که از آن خارج می شوند دیگر برای بار دیگر در آن باز نمی‌گردند». بخاری (3207)، ومسلم(164)
امام ابن کثیر در باره‌ی نقطه‌ی وقوع بیت المعمور میفرماید: «بیت المعمور در مقابل و به موازات کعبه قرار دارد، و اگر بیفتد روی کعبه‌ی مکه می افتد، و یاد آور شده که در هر آسمانی خانه‌ای وجود دارد که ساکنان آسمان در آن عبادت می‌کنند، و خانه‌ای که در آسمان دنیا است (بیت العزّة) نام دارد.
روایت ابن کثیر مبنی بر اینکه بیت المعمور در موازات کعبه قرار دارد، در واقع از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است. ابن جریر از طریق خالد بن عرعره نقل کرده و می‌گوید: شخصی از حضرت علی رضی الله عنه سؤال کرد: بیت المعمور چیست؟ حضرت در جواب فرمود: «بیت فی السماء یقال له الضراح بحیال الکعبة من فوقها، حرمته فی السماء کحرمة هذا فی الأرض یصلّی فیه کلّ یوم سبعون الف ملک و لا یعودون الیه أبداً». (ابن حجر: فتح الباری: 308/2.) یعنی: خانه‌ای است که در آسمان هفتم درموازات خانۀ کعبه قرار دارد و بیت معمور در آسمان چنان مورد احترام است که خانۀ کعبه در زمین مورد احترام است. هرروز هفتاد هزار فرشته آن رازیارت می‌کند، و تا

(c) ketabton.com: The Digital Library

پایان عمر فرشتگانی که یک بار وارد آن شدند دیگر نوبت زیارت به آنها نمی رسد.
شیخ ناصر الدین البانی جز عرعره سائر رجال این سند را ثقه دانسته است، و در رابطه با عرعره می‌گوید: او مستور الحال است.... و شیخ آلبانی یادآور شده که روایت صحیح مرسل شاهد این روایت است و می‌فرماید: قتاده می‌گوید: برای ما نقل شده که روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم از اصحاب پرسید: «آیا می‌دانید بیت المعمور چیست؟ صحابه عرض کردند: الله ورسولش بهتر می‌دانند. فرمود: بیت المعمور مسجدی در آسمان است که کعبه زیر آن قرار دارد، بگونه‌ای که اگربیفتد روی کعبه می‌افتد...». سپس محقّق (البانی) گفت: «خلاصه‌ی سخن اینکه جمله‌ی «حیال الکعبه» با توجه به کثرت طرق حدیث ثابت است و صحت آن از لحاظ اصول علم حدیث مورد تایید است». مراجعه کنید به: (سلسلة الأحاديث الصحيحة شماره 477.).

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿۵﴾

وقسم به سقف برافراشته (۵)

تفسیر:

یعنی قسم به آسمان والا و بلند که به قدرت خدا بدون ستون ایستاده است. آسمان به سقف موسوم شده است؛ زیرا برای زمین صورت سقف را دارد. هدف ازسقف بالا درآیۀ متبرکه همانا آسمان است طوریکه در(آیۀ 32 سورۀ انبیاء) میخوانیم: «وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آياتِها مُعْرِضُونَ».(و آسمان را سقف محفوظ قرار دادیم، (ولی) آنان از نشانه‌هایش روی می‌گردانند.) همچنان در (آیه 2 سورۀ رعد) میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ». (الله است آنکه آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آن را ببینید برافراشت.).

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿۶﴾

و قسم به آن دریای مملو و برافروخته (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ٱلمَسجُورِ»(سجر): برافروخته، مملو ، آکنده و لبالب [تکویر/6].

تفسیر:

مسجور: از سجر مشتق شده است که به چندین معنا آمده است که یکی از معانی آن، آتش برافروخته در تنور ویا هم شعله ور ساختن آتش است.
روایت شده است که دریاها در روز قیامت یک پارچه آتشفشان شده و به آتشی بر افروخته تبدیل می‌گردند.
«المسجور» شعله ور. تمور «مار الشیء» متحرک و مضطرب شد. محمد بن جریر طبری می فرماید: و ما زالت القتلی تمور و ماؤها بدجلة حتی ماء دجلة أشکل (تفسیر قرطبی ۶۳/۱۷.)
حضرت قتاده و تعداد دیگری از مفسرین «مسجور» را به مملو ترجمه کرده اند، یعنی پر از آب، وابن جریر همین معنا را اختیار نموده است. (تفسیر القرآن الکریم ـ ابن کثیر)

منفجر شدن ابحار در روز قیامت :

ابحار که: در زمان معین کل خشکه ای زمین را پوشانده وبعد از منجمد شدن بخش از ابحار، بخش عمده‌ای از زمین را پوشانده‌اند، این پروسۀ آب شدن برف ها و یخبندان یخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

های روی زمین در حال گرم شدن و آب شدن است، جهان بزرگی از موجودات دربین این آبها و قعر ابحار زندگی می‌کنند، کشتی ها روی آن‌ها رفت و آمد دارند، در روز قیامت منفجر می‌شوند.
چنانچه گفته آمدیم و در عصر حاضر ما شاهد انفجار ذرات اتم بوده‌ایم ذرّاتی که از ذرات آب خیلی کوچک‌تر هستند. اگر ذراتی به این کوچکی دارای چنین قدرتی باشند، در صورت انفجار بحر ها با آن همه عظمت، چه رُخ دادی می‌آفرینند؟ و جهان را چگونه به لرزه در می‌آورند؟ تصور کنید که همۀ بحر ها جهان، به آتش‌افروزی تبدیل شوند و در یک لحظه منفجر گردند، چه منظرۀ خواهد بود؟ آیا شعله‌های آتش به آسمان زبانه نمی‌کشند؟ الله متعال، چنین صحنه ها را این‌گونه به تصویر می‌کشد: «وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ فُجِّرَتۡ» (سورۀالانفطار: 3). (و هنگامی که بحر ها شکاف برمی‌دارند (و به هم می پیوندند). (سیمای روز رستاخیز: تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر، ترجمه: گروه فرهنگی انتشارات حرمین، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری)
«وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ سُجِّرَتۡ» (سورۀ التکویر: 6). (و هنگامی که بحر ها سراسر برافروخته می‌گردند).
یعنی بحر ها از چهار طرف مردمان میدان محشر را احاطه می کنند، و همین معنا را حضرت سعید بن مسیب از حضرت علی نقل فرموده است، ونیز حضرت ابن عباس و سعید بن مسیب و مجاهد و عبد الله بن عمر چنین تفسیر نموده اند. (تفسیر ابن کثیر)
در روایتی آمده است که شخصی یهودی از حضرت علی کرم الله وجهه پرسید که جهنم کجا است؟ حضرت علی کرم الله وجهه در جواب فرمودند که: جهنم در بحر است، او که از کتب سابقه اطلاع داشت آن را تصدیق نمود. (تفسیر قرطبی) (معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی ـ سوره طور).

«سُجِّرَتۡ»:

«سُجِّرَتۡ» به چند معنا آمده است: (1. به جوش آمدن 2. به هم پیوستن 3. پُر و لبریز شدن دریاها که همه آنها طبیعی است، زیرا از يك سو كوه‌ها از جا كنده شده و دریاها به یکدیگر متصل می‌شوند و از سوی دیگر زلزله شدید، ذوب درون زمین را بیرون می کشد، و آبها به جوش آمده وبه بخار تبدیل می شوند.)

چرا امکان سه گانه مورد قسم تعین شده اند:

در مورد اینکه چرا الله تعالی به امکان ثلاثه (طور، بیت‌المعمور و بحر مسجور) قسم یاد فرموده است: مفسر جهان اسلام. امام فخررازی در این بابت می فرماید: این سه مکان، مکان‌های سه تن از انبیائی‌اند که ایشان به اخلاص با پروردگار خود درآنها خلوت کرده و با او در آن‌ها به راز و نیازنشسته‌اند، یعنی موسی علیه السلام در کوه طور، محمد صلی الله علیه وسلم در کعبه و یونس علیه السلام در اعماق بحر».
نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در کعبه به راز و نیاز نشستند و گفتند: «السلام علينا وعلي عباداللہ الصالحين. لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت علي نفسك». «سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند. پروردگارا! من نمی‌توانم آنچنان که تو خود بر خویشتن ثنا گفته‌ای، ثنای تو را برشمارم».
یونس علیه السلام در عمق بحر نداء سر داد: «لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ» (سورۀ انبیاء:87) پس این اماکن به این سبب از شرف و کرامت برخوردار

(c) ketabton.com: The Digital Library

گردیدند. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ﴿٧﴾

که عذاب پروردگارت واقع می شود! (٧)

تفسیر:

یعنی به راستی که عذاب الله تعالی بزرگ بر دشمنان کافرش خواهی نخواهی آمدنی است و واقع می شود.

دانشمند شهیر جهان اسلام ابن جوزی فرموده است:الله سبحان وتعالی به این پنج چیز که یادآور عظمت قدرتش می‌باشند، قسم یاد کرده است که نزول عذاب بر مشرکین محقق و قطعی است.(زاد المسیر ٤٨/٨.).

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾

و آن را هیچ مانَع و بازدارنده ای نیست. (٨)

تفسیر:

«دَافِع» «دورکننده، دفع کننده».یعنی هیچ احدی نیست که آن را از آنان دفع کند.

ابن کثیر در روایتی می نویسد: روزی حضرت عمر (رض) سورۀ ی طولانی را تلاوت می نمود، وقتی که به این آیه: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿7﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴿8﴾»

رسید آه سردی کشید که پس از آن تا بیست روز مریض شد، مردم جهت عیادت او می آمدند ولی کسی نمی دانست که ناراحتی وعلت مریضی او چیست.

همچنان شیخ قرطبی می نویسد که جبیر بن مطعم می گوید که یک بار قبل از اینکه به دین اسلام مشرف شوم، به مدینه آمدم تا در خصوص اسراء (أُسَراء یعنی بندیان) به رسول الله صلی الله علیه وسلم بحث کنم، چون رسیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب بود وسورۀ طور را می خواند «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ﴿7﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴿8﴾» ناگهان حالتم طوری شد که فکر کردم که قلبم انفجار می کند، فوراً مسلمان شدم ودر آن زمان چنین احساس می کردم که نمی توانم از جای خود حرکت کنم، مگر این که عذاب مرا فرا خواهد گرفت. (معارف القرآن ـ سوره طور).

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا﴿٩﴾

روزی که آسمان به شدت پیچیده شود و بچرخد. (٩)

تفسیر:

«مور» در لغت به حرکت با اضطراب، اطلاق میشود، حرکت سریع و دورانی، امّا نامنظّم و بشکل گرداب وار است، آن طوریکه شمال، گرد و غبار را در هوا می پراگند و درهم می پیچد.اما هدف در آیۀ مبارکه، همانا دربارۀ حرکت مضطرب آسمان درروز قیامت بیان شده است.

در قالب این کلمات، این تصور داده شده است که در آن روز تمام نظام عالم بالا زیر و زبر خواهد شد و بیننده هنگامی که به سوی آسمان ببیند چنان احساس خواهد کرد که آن نقشه ی ثابتی که همیشه یکنواخت به نظر می رسید، دگرگون شده است و در هر سو اضطرابی برپا است.

پاره شدن آسمان:

در آیۀ متبرکه فوق خواندیم: روزی که آسمان به شدت پیچیده شود و بچرخد وبعد از آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

آسمان «إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتۡ» (سورۀ الانفطار: 1).(هنگامی که آسمان شکافته می‌شود).
«إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ﴿1﴾ وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ﴿2﴾» (سورۀ الانشقاق: 1-2). (هنگامی که آسمان شکافته می‌شود، و فرمان پروردگارش را اطاعت میکند و سزاوار است چنین باشد. (و حق هم همین است)).
در آن هنگام آسمان به ساختمانی می‌ماند، بزرگ و مستحکم که روی پایه‌های استواری برپا شده است، ناگاه زلزله‌ای رخ می‌دهد، ساختمان سست می‌گردد، پس از آن همه استحکام و استواری، سست بنیاد و متلاشی خواهد شد: «وَٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَهِيَ يَوۡمَئِذٖ وَاهِيَةٌ﴿16﴾» [الحاقة: 16]. «و آسمان از هم می‌شکافد و در آن روز، سست و نااستوار می‌گردد». رنگ زیبا و نیلگون آسمان نیز دگرگون می‌شود و از بین می‌رود، آسمان در آن روز، مانند روغن گداخته می‌شود، گاهی قرمز، گاهی زرد، گاهی سبز و گاهی نیلگون خواهد شد: «فَإِذَا ٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتۡ وَرۡدَةٗ كَٱلدِّهَانِ﴿37﴾» [الرحمن: 37]. «بدانگاه که آسمان شکافته شود و هم چون روغن گداخته گلگون گردد».
از ابن عباس (رض) نقل شده است که آسمان در آن روز، مانند «الفرس الورد» میشود.
ابو محمد حسین بن مسعود بغو ی (متولد ۱۰۴۱ یا ۱۰۴۴ میلادی (۴۳۳ یا ۴۳۶ هـ. ق) می فرماید: «الفرس الورد، در بهار زرد رنگ، در زمستان سرخ‌رنگ است و در سرمای شدید، رنگش دگرگون می‌گردد.»
حسن بصری در تفسیر آیه‌ی: «وَرۡدَةٗ كَٱلدِّهَانِ» می فرماید: به شکل‌ها و رنگ‌های گوناگون درمی آید. (تفسیر ابن کثیر (494/6)

وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ﴿١٠﴾

و کوهها از جا کنده و متحرک مي شوند! (١٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَسِيرُ»: حرکت می کند، روان می گردد.

تفسیر:

مفسرخازن فرموده است: حکمت در اضطراب آسمان و فرو ریختن کوه‌ها عبارت است از این که برگشتن به دنیا ممکن نیست؛ زیرا آسمان و زمین و ما بین آن دو از قبیل کوه‌ها و دریاها و غیره برای آبادانی دنیا و بهره‌گیری بنی آدم خلق شده‌اند، و چون آنها باقی نمی‌مانند، انسان نیز به دنیا برنمی‌گردد. الله سبحان وتعالی برای خراب کردن دنیا و آباد کردن آخرت آن را زایل کرده است. (تفسیر خازن ۱۰۷/۴.).

کوبیده شدن زمین و خُرد شدن کوه‌ها:

پروردگاربا عظمت درقرآن عظیم الشأن می‌فرماید:که این زمینِ ثابت و پابرجا و کوه‌های استوار در روز قیامت و هنگام دمیدن در صور، یکباره درهم کوبیده ومتلاشی می‌گردند.
«فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ نَفۡخَةٞ وَٰحِدَةٞ﴿13﴾ وَحُمِلَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَٱلۡجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةٗ وَٰحِدَةٗ﴿14﴾ فَيَوۡمَئِذٖ وَقَعَتِ ٱلۡوَاقِعَةُ﴿15﴾ وَٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَهِيَ يَوۡمَئِذٖ وَاهِيَةٌ﴿16﴾» [الحاقة: 13-16].
«در آن هنگام، که در صور (توله) دمیده شود و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده شوند. در آن هنگام، رویداد (رستاخیز) رُخ می‌دهد و آسمان شکافته می‌شود و در آن روز، سست و نااستوار می‌گردد».
«كَلَّآ إِذَا دُكَّتِ ٱلۡأَرۡضُ دَكّٗا دَكّٗا﴿21﴾» [الفجر: 21]. «هرگز! هرگز! زمانی که زمین سخت درهم کوبیده شود و صاف و مسطّح گردد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

در آن هنگام این کوه‌های سخت، به ریگ‌های نرم تبدیل می‌شوند. الله تعالی میفرماید:
«يَوۡمَ تَرۡجُفُ ٱلۡأَرۡضُ وَٱلۡجِبَالُ وَكَانَتِ ٱلۡجِبَالُ كَثِيبا مَّهِيلًا﴿14﴾ [المزمل: 14].
«در روزی که زمین و کوه‌ها سخت به لرزه درآیند و کوه‌ها به توده‌های پراگنده‌ی ریگ روان تبدیل شوند».
درجایی دیگری آمده است که: کوه‌ها مانند پشم رنگین می‌شود: «وَتَكُونُ ٱلۡجِبَالُ كَٱلۡعِهۡنِ﴿9﴾» [المعارج: 9]. «و کوه‌ها به سان پشم رنگین می‌گردد».
در آیه‌ای دیگرکوه‌ها را به پشم رنگین حلاجی شده مانند می‌کند: «وَتَكُونُ ٱلۡجِبَالُ كَٱلۡعِهۡنِ ٱلۡمَنفُوشِ﴿5﴾» [القارعة: 5]. «و کوه‌ها به سان پشمِ رنگینِ حلاّجی شده می‌شوند».
سپس الله متعال این کوه‌ها را از جا می‌کند و زمین را هموار می‌گرداند، بگونه‌ای که هیچ نشیب و فرازی در آن دیده نمی‌شود. قرآن کریم از نابودی کوه‌ها، گاهی به سیر«روان شدن» وگاهی به نسف «پراکندن» تعبیرکرده است: «وَسُيِّرَتِ ٱلۡجِبَالُ فَكَانَتۡ سَرَابًا﴿20﴾» [النبأ: 20]. «و کوه‌ها روان می‌شوند و سراب می‌گردند».
«وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ نُسِفَتۡ ﴿١٠﴾» [المرسلات: 10]. «و هنگامی که کوه‌ها پراکنده می‌گردند».
«وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ سُيِّرَتۡ﴿3﴾» [التكوير: 3].«و هنگامی که کوه‌ها رانده می‌شوند».
سپس وضعیت زمین را پس ازحرکت وپراکندگی کوه‌ها، این‌گونه بیان می‌کند: «وَيَوۡمَ نُسَيِّرُ ٱلۡجِبَالَ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ بَارِزَة وَحَشَرۡنَٰهُمۡ فَلَمۡ نُغَادِرۡ مِنۡهُمۡ أَحَدا﴿47﴾» [الكهف: 47].
«روزی ما (نظام جهان هستی را به عنوان مقدّمه‌ای برای نظام نوین، درهم می‌ریزیم و از جمله) کوه‌ها را به حرکت در می‌آوریم و (همه موانع سطح زمین را از میان برمی داریم به گونه‌ای که) زمین را (هموار و همه‌چیز را در آن) نمایان می‌بینی و همگان را (برای حساب و کتاب) گـرد می‌آوریم و کسی از ایشان را فرو نمی‌گذاریم».
«وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡجِبَالِ فَقُلۡ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسۡفا﴿105﴾ فَيَذَرُهَا قَاعا صَفۡصَفا﴿106﴾ لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجا وَلَآ أَمۡتا﴿107﴾ [طه: 105-107]. «(از تو درباره‌ی کوه‌ها می‌پرسند، بگو: پروردگارم آن‌ها را از جا می‌کند و (در هوا) پراکنده می‌کند.
سپس زمین را مانند زمینی صاف و هموار رها می‌سازد (زمینی که) در آن هیچ‌گونه نشیب و فرازی نمی‌بینی».

فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان (۱۱)

تفسیر:

با فرا رسیدن آن روز هلاکت و تباهی بر کافران باد که به تکذیب پیامبران می پرداختند.
المکذبین: منکران، تکذیب کنندگان. مکذبین که منکر صحت و درستی خبری می شوند، بناً توضیح حوادث روز رستاخیر و قیامت، درس و عبرت خوبی است که منکرین دست از تکذیب ولجاجت بردارند.

الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿١٢﴾

کسانی که به یاوه گویی (و بیهوده گویی) سرگرم اند.(۱۲)

تفسیر:

«خَوْضٍ»: فرو رفتن به کارهای بیهوده و کودکانه ، یاوه گویی، سرگرمی در باطل.
یعنی آنهایی که در دنیا در امور باطل و ناروا فرو رفته و از فلسفه‌ی خلقت خود غافل بودند. یعنی زندگی آنان در لهو و تمسخر می گذرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا ﴿١٣﴾

روزی که آنان را با سختی و زور به سوی آتش دوزخ می رانند. (۱۳)

تفسیر:

« يُدَعُّونَ»(دع): به تندی انداخته می شوند، به خشونت رانده می شوند. [ماعون/۲]. «دَعًّا» به تندی پرت کردن و انداختن، به شدت راندن.یعنی در آن روز کافران با سختی و خشونت و با خواری و ذلت به سوی آتش دوزخ کشانده می شوند.

در البحر در تفسیر آیه مبارکه آمده است: و آن عبارت است از این که مأموران دوزخ دست‌های کفار را به گردنشان می‌بندند و پیشانی آنها را به پایشان می‌رسانند، آنگاه آنها را روی صورت به طرف آتش می‌کشند و از پشت سر به آنها می‌زنند تا وارد آتش می‌شوند.(البحر ۱۴۷/۸.). وقتی به آتش دوزخ نزدیک می‌شوند محافظان دوزخ به آنها می‌گوید:

هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٤﴾

(به آنها می گویند:) این همان آتشی است که آن را انکار می کردید! (۱۴)

تفسیر:

یعنی اینک آتش دوزخ که در زندگی دنیا بدان تکذیب می کردید اینک در پیش چشم شما قرار دارد و عذاب آن را بچشید.نباید فراموش کنند که: جزای انکارکه ناشی ومبتنی از لجاجت آنان است، جز آتش چیزی دیگری نیست.

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾

آیا این سحر (جادو) است یا این که شما نمی‌بینید؟. (۱۵)

تفسیر:

روز قیامت بحیث روز تنبه و سرزنش برای مکذبین است، زمانیکه آنان آتش جهنم را می بینند، ویا به دورن آتش جهنم انداخته می شوند، به آنان گفته می شوند، آیا این هم سحر وجادو است! «أَمْ أَنتُمْ لا تُبْصِرُونَ»: این نوع از کنایه و در ضمن نوع از سرزنش است برای کفار.

زیرا کفار در دنیا می‌گفتند: پیامبران ساحرین وجادوگران اند وبه اصطلاح بر چشمان ما پرده می اندازند. بناءً در روز قیامت برای شان گفته می شود: آیا این عذاب آیا این آتش هم سحر وجادو است؟ حالا بگوید که پرده بر چشمان شما انداخته شده ویا هم واقعیت است.

در این آیه یک واقعیت به اثبات می رسد که: در روز قیامت، تکذیب شده‌ها را در برابر چشم انسان قرار داده می شود.

عامل تکذیب کفار بر این دلالت میکند که آنان از دید وبصیرت صحیح برخوردار نیستند، و به انکار یک واقعیت انکار ناپذیر اقدام می نمایند، مشرکان، همیشه به پیامبران تهمت وارد می گردند که کار آنان سحر و جادوست، پیامبران عقل انسانها را از کار می اندازند وبر چشمان انسانها پرده‌ای می‌افکند تا اموری را به نام معجزه و وحی به ما معرّفی کند، بناً جزای که برای کفاران، منکرین ومشرکین در روز قیامت در نظر گرفته شده وبه آن محکوم می گردند، جزای عادلانه، پاداش و ثمرهٔ کار وفعالیت خود شان میباشد.

اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿١٦﴾

در آن وارد شوید، چه صبر کنید یا صبر نکنید، برایتان یکسان است، فقط در برابر آنچه

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرده اید جزا می‌یابید. (۱۶)

تفسیر:

«إِصْلَوْهَا»: داخل آتش شوید و بدان بسوزید و حرارت آن را بچشید.(ملاحظه فرماید: در سورۀ نساء، سورۀ صافات وسورۀ ص).

میخواهم بر یک نقطه توجه خوانندگان را جلب نمایم که از آیات قرآنی یک فهم عالی بدست می آید که در زیادتر از موارد مکَّذبین با همان تعبیراتی واصطلاحات که آنان در دنیا مورد استعمال قرار می دهند به شیوه وسبک مورد توبیخ قرار میگیرند: آنان در دنیا می گفتند: کار انبیا سحر است، در روز قیامت همان قسمت از انکار شان مورد تحقیق قرار گرفته وبرای شان می گویند: «أَ فَسِحْرٌ هذا» (آیا این سحر (جادو) است) یا بطور مثال کسانی که به أنبیاء در دنیا خطاب نموده می گفتند: اگر ما را موعظه کنید یا نکنید بما فرقی نمی کند. «سَواءٌ عَلَيْنا أَ وَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْواعِظِينَ» (آیه 136 سورۀ شعراء) (تو این همه وعظ و نصیحت را کنی ویا هم نکنی به حال ما یکسان است.) در روز قیامت به همان شیوه برای شان گفته می شود: «فَاصْبِرُوا أَوْ لا تَصْبِرُوا سَواءٌ عَلَيْكُمْ» صبر کنید یا نکنید، تفاوتی ندارد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (17 الی 28) در باره موضوع مکافات اهل تقوی در جهان ماندگار ، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿١٧﴾

بی تردید پرهیزکاران در بهشت ها و نعمتی فراوان اند. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَعِيمٍ»: نعمت فراوان.

تفسیر:

یعنی آنان که در دنیا با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی الله ، از الله می‌ترسند و پرهیزگارند، در آخرت در باغ‌های وسیع و بزرگ و نعمت‌های همیشگی خواهند بود.

مفسیر تفسیر «تفهیم القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می نویسد:پس از ذکر ورود کسی به جنت به ظاهر نیازی به ذکر نجات دادن او از دوزخ نمی ماند. اما در آیات متعددی از قرآن عظیم الشأن این هردو مطلب برای این منظور به صورت جداگانه بیان گردیده اند که نجات یافتن از جهنم به تنهایی یک نعمت بسیار بزرگ است و این ارشاد که: و پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ مصؤن داشته است. در اصل اشاره ایست به این حقیقت که نجات یافتن انسان از عذاب دوزخ در اصل تنها به فضل و لطف الله ممکن است و الا ضعف های بشری در عمل هرکسی چنان خامی هایی به وجود می آورند که اگر الله با جود و کرم خود از آنها چشم پوشی نفرماید و بخواهد سخت حساب و کتاب بگیرد، هیچ کسی نمی تواند از مؤاخذه رهایی پیدا کند. به همین دلیل به همان اندازه که ورود به جنت نعمت بزرگ الله است، نجات یافتن از دوزخ هم نعمتی کوچکتر از آن نیست.

تقوا چیست:

تقوا در لغت اسمی است از مصدر اتقاء که از ریشه‌ی «وقی» و «وقایة» آمده است. وقایه به چیزی گفته می‌شود که انسان با آن از خود محافظت می‌کند و بر دفع چیزی به وسیلۀ چیزی دیگر دلالت می‌کند، «وقاه الله السوء!» یعنی خداوند او را از بدی حفظ کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما تقوا در شرع :

تقوادرشرع عبارت است از اینکه میان خود و آن چه الله تعالی جل جلاله حرام کرده است، پرده و مانعی ایجاد کنید.

کلمه «تقوا» در قرآن عظیم الشأن ۱۷ بار و مشتقات آن بیش از ۲۰۰ بار آمده است. از منظر قرآن ، فقط اعمال متقیان پذیرفته است و به کاری که بنیان آن براساس تقوا نباشد اعتنایی نمی شود: «إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ المُتَّقين».

- فرمانبرداری و اطاعت از دستور های الله تعالی و پرهیز از نواهی‌اش بعمل اری.

طلق بن حبيب العنزي تابعی اهل بصره (متوفی قبل از سال 100 هـ) می فرماید:

«هرگاه آشوبی برپا شود، با تقوا آن را خاموش کنید، گفتند: تقوا چگونه است؟ گفت: اینکه در پرتو نور الله طاعت او را انجام دهید، به ثواب و پاداش او امیدوار باشید و در پرتو نورش از معصیتش حذر کنید و از کیفرش بترسید». این سخن بهترین تعریفی است که برای تقوا بیان شده است.(ابن مبارک در الزهد (474/1) به شماره‌ی (1343) و ابن ابی شیبه (164/6) به شماره ی (3-356) روایت کرده‌اند.)

متقین:

بناءً متقین (پرهیزکاران) کسانی هستند که الله تعالی آن‌ها را چنان می‌بیند که خود دستور داده است و هرگز به آن چه از آن نهی کرده، اقدام نمی‌کنند.

- ترس از صاحب جلال و شکوه، عمل به قرآن، قناعت به اندک و آمادگی برای روز رفتن و رخت بربستن از این منزل گاه.
- اینکه مسلمان میان خود و خشم، ناخرسندی و کیفر الله تعالی و هر چه از آن می‌ترسد مایه‌ای وقایه و پیشگیری قرار دهد که خود را با آن حفظ کند، و این امر با انجام طاعات و پرهیز از معاصی امکان پذیر است.

حضرت عمر (رض) ازصحابی جلیل القدر أُبَی بِنِ کَعْب پرسید:

تقواچیست؟ أُبَی جواب فرمود: ای امیرالمؤمنین آیا از راهی رفته‌ای که خار در آن باشد؟ گفت: بلی، أُبَی گفت: چه کار کردی؟ عمر گفت: لباسم را بالا می‌گرفتم و به جایی که می‌خواستم قدم بگذارم به دقت نگاه می‌کردم، مبادا خاری به پایم اصابت کند. ابی بن‌کعب گفت: تقوی همین است.... (ابن کثیر در تفسیرش (41/1)، قرطبی در تفسیرش (162/1) و ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (160/1) این روایت را آورده‌اند.).

بنابراین تقوا کمر همت بستن برای طاعت ودقت در حلال و حرام و دوری از لغزش و ترس و خشیت از خداوند بزرگ است.

تقوا اساس دین است با آن می‌توان به مراتب یقین رسید، توشه ای قلب و روحهاست، از آن تغذیه می‌کنند، و نیرو می‌گیرند، و در راه وصال و رهایی بر آن تکیه می‌کنند.

ابن رجب گوید: تقوی در اصل چنان است که انسان در مابین خود و آن چه که از آن می‌ترسد و پرهیز می‌کند، چیزی قرار بدهد که با آن خود را حفظ کند.

انجام واجبات، فرو گذاشتن محرمات و شبهه‌ها بخشی از تقوای کامل است و چه بسا انجام مستحبات و ترک مکروهات نیز در محدوده‌ی آن در آید، و فرموده‌ی الله تعالی «الٓمٓ ﴿1﴾ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ﴿2﴾» (سورۀ البقرة: 1-2) «الف. لام. میم. بی‌تردید این کتاب راهنمای پرهیزکاران است» تمام این‌ها را شامل می‌شود.

اِبن قیم درباره‌ی تقوی و تعریف شرعی آن گوید: «حقیقت تقوی عبارت است از عمل به

(c) ketabton.com: The Digital Library

طاعت الله همراه با ایمان راستین، امید به حساب، اجرای امر و نهی الهی. هر چه الله تعالی دستور می‌دهد با ایمان به او تصدیق وعده‌اش انجام دهد، وازهر چه او نهی کرده، با ایمان به او و از ترس هشدارهایش، دوری کند».

ابو درداء در باره‌ی تقوی می فرماید: «تقوای کامل یعنی اینکه انسان از الله تعالی بترسد تا او را از کمترین گزندی حفظ کند، و چیزی را که فکر می‌کند حلال است، از ترس اینکه حرام باشد، رها کند».

(ابن مبارک در الزهد (19/1) آورده، حافظ در فتح الباری (48/1) و شوکانی در نیل الأوطار (323/5) آن را ذکرکرده و به ابن ابی دنیا در کتاب التقوی به نقل از ابودرداء نسبت داده‌اند.)

البته هدف این نیست که همه‌ی حلال‌ها را کنار بگذارد، اما احتیاط اقتضاء می‌کند مورد مباحی از ترس افتادن در حرام رها شود و این ورع (وَرَعْ به معنای پرهیزگا ری) نامیده می‌شود. الله تعالی توضیح داده است که هرکس به اندازه‌ی یک ذره عمل بد داشته باشد، کیفر آن را می‌بیند، لذا گاهی ناچار باید برای اینکه از ذره‌های بدی بپرهیزید، دایره‌ی پرهیزها را گسترده کرد تا از گزند دور شد، و طمع آن در دل بیفتد: «ألا و إنَّ لِكلِّ ملك حمىً و إنَّ حمى الله محارمه، و مَن اقتربَ مِنَ الحمى أوشك أن يقعَ فيه»: «بدانید هر پادشاهی حریمی دارد، حریم خداوند (متعال) محرماتش است، هرکس به آن نزدیک شود، هر لحظه ممکن است در آن بیفتد».(صحیح است: به روایتی اشاره داد که بخاری (52) بخش الإيمان، باب فضل من استبرأ لدينه، و مسلم (1599) بخش المساقاة، باب أخذ الحلال و ترک الشبهات آورده‌اند.).

حسن بصری (رح) می فرماید: «تقوی عرصه را بر پرهیزکاران تنگ می‌کند تا اینکه از ترس دامنگیر حرم شدن، بسیاری از حلال‌ها را رها می‌کنند».(ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (159/1) نقل کرده و آن را به حسن بصری نسبت داده است.»

سفیان ثوری می فرماید: «متقیان به این خاطر به این نام مشهور شده‌اند که از چیزهایی پرهیز می‌کنند که از آن پرهیز نمی‌شود» یعنی معمولاً از آن پرهیز نمی‌شود و یا بیشتر مردم آن را ترک نمی کند. (ابن رجب حنبلی، همان، 159/1 اما آن را به سفیان ثوری نسبت داده است.).

متقی بیشتر و سخت‌تر از محاسبه و بازخواست شریک از شریک دیگرش خود را محاسبه می‌کند، لذا تمام گناهان را کنار می‌گذارد.

مسألۀ مهمی که باید در نظر داشت فایده‌ی علم و شناخت در بحث تقوی است. ابتدا باید بدانید از چه چیز باید پرهیز کرد، و این فایده‌ی علم و شناخت است، زیرا هر چه را که لازم است از آن پرهیز کنید، برایتان روشن می‌سازد، و باید احکام دین و حلال و حرام را بشناسید، به علاوه گاهی انسان ازروی جهل از یک حلال خالص به گمان حرام بودن، خودداری می‌کند، که در این کار نه مایه‌یی از ورع هست و نه رنگ و بویی از تقوی، جز اینکه نفس بیهوده محروم می‌شود. گروهی که تصمیم گرفته‌اند ازدواج نکنند، یا گروهی که تصمیم گرفته‌اند تمام عمرشان روزه باشند، از علم و آگاهی از امور دین بهره ای نبرده‌اند. جهل و عدم شناخت دقیق مسایل دروازه‌ی بلاها و آشوب‌ها را به روی جامعه‌ی انسانی می‌گشاید، در طول تاریخ مسلمانان زیادی در جنگ و جدال‌های داخلی میان خود شرکت کرده‌اند که اگر علم و شناخت و اطلاعی از دین داشتند در آن وارد نمی‌شدند و دستشان

(c) ketabton.com: The Digital Library

به خون آغشته نمی‌شد، هر چند برخی ازآنان در موراد بسیار جزئی تقوا پیشه می‌کردند، اما از روی جهل از آلودگی به خون و خونریزی پرهیز نمی‌کردند.
(وَرَعْ به معنای پرهیزکاری و پارسایی، حالتی در وجود انسان است که به نگهداری کامل نفس و ترس از لغزش منجر می‌شود. ورع مقامی بالاتر ازمقام تقوا است؛ زیرا که در این حالت انسان از شبهات و حتی کارهای حلالی که ممکن است به گناه منجر شود، اجتناب می‌کند.) (مأخذها:کردارهای قلب: نویسنده: محمد بن صالح منجد، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴿١٨﴾

به آنچه پروردگارشان به آنان عطا کرده و [برای آنکه] پروردگارشان آنان را از عذاب دوزخ محفوظ و مصئون داشته، شادمان و مسرورند. (١٨)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« فَاكِهِينَ»: جمع فاکه، شاد و مسرور، انسانهای دلشاد و خوشحال و مسرور. « وَقَاهُمْ » (وقي): آنان را مصوٴن داشت.

تفسیر:

یعنی از خیر و کرامت و انواع لذایذ و خوردنی و آشامیدنی و لباس و مرکب و دیگر لذایذ بهشتی که الله متعال به آنها عطا کرده است، استفاده ولذت میجویند.
«وَ وَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ»:والله تعالی آنان را از عذاب جهنم محفوظ می‌دارد وخوف وترس اش را از آنان دور می‌کند.
ابن کثیردرتفسیر این آیه مبارکه فرموده است: این نعمتی است مستقل و جداگانه و ماورای «وارد شدن به بهشت» است. بهشتی که لذایذ و مسرت در آنطوری مقرر است که به چشم هیچ کس نیامده و به گوش هیچ کس نخورده و به خاطر هیچ کس خطور نکرده است. (تفسیر مختصر ٢٩٠/٣.)

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿١٩﴾

(به آنها گفته مي شود:) بخوريد و بياشاميد گوارا اينها در برابر اعمالي است كه انجام مي داديد! (١٩)

تفسیر:

یعنی ای نیکوکاران ! از طعامهای خوشمزه وگوارای جنتی بخورید و از نوشیدنیهای خوش مزه آن بیاشامید. اینها مکافات اعمال نیکی است که در دنیا انجام دادید.

مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿٢٠﴾

بر تختهای که کنار هم چیده شده تکیه کرده‌اند و زنان زیبا و سیاه چشم (حورالعین) را همسرشان می‌گردانیم. (٢٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« سُرُرٍ »: جمع سریر، تختها. « مَصْفُوفَةٍ » (صف): کنار هم چیده شده، ردیف شده.
حور العین: (حوریان درشت چشم را جفت آنان گردانیده‌ایم) یعنی: هریک از جنتیان را به زنان بهشتی‌ای که حور عین‌اند، همدم و پیوسته می‌گردانیم.
حوراء: زنی است که سپیدی و سیاهی چشمش هردو در نهایت حسن خود باشد.
عین: هر زن درشت چشمی است، سفیدی پوست و بزرگی چشم نهایت زیبایی و جمال است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
«مُتَّكِئِينَ عَلىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ»:بر تخت‌های زرین و آراسته شده به مروارید و یاقوت، تکیه داده و در کنار هم می نشینند و به خوردن و آشامیدن مشغول میشوند.
مفسرابن کثیر فرموده است: « مَصْفُوفَةٍ » یعنی روبروی هم نشسته‌اند، مانند: علی سرر متقابلین. (مختصر ۲۹۰/۳.)
در حدیث شریف آمده است: «انسان به مدت چهل سال به متکایی تکیه می‌دهد و آن را ترک نمی‌کند و خسته هم نمی‌شود. و هر چه را نفسش آرزو کند و چشم از آن لذت ببرد، برایش فراهم می‌شود»(اخراج از ابن ابی حاتم.)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴿٢١﴾

و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان [به نوعی] در ایمان از آنان پیروی کرده اند، فرزندانشان را [در بهشت] به آنان ملحق می کنیم و هیچ چیز از اعمالشان را نمی کاهیم؛ هر انسانی در گرو اعمال خویش است. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«مَآ أَلَتنٰ» «چیزی نمی‌کاهیم، نکاستیم». «رَهِينٌ» «گرو، گروگان».

تفسیر:
«اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اِتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَتُهُمْ بِإِيمٰانٍ»: آنان که خود ایمان می‌آورند و فرزندانشان در ایمان آوردن با آنان شریک شده و از آنان پیروی می‌کنند، «أَلْحَقْنٰا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» فرزندان را به پدرانشان ملحق می‌کنیم تا چشمشان به دیدن هم روشن شود. هرچند به مقام و منزلت آنها هم نرسند.
ابن عباس گفته است: الله تعالی در بهشت مقام فرزندان مؤمن را به میزان درجه‌ی او بالا می برد هرچند که عمل آنها به میزان او هم نباشد. تا چشمشان روشن گردد. آنگاه آیه را قرائت کرد. (تفسیر قرطبی ۶۶/۱۷.) زمخشری گفته است:
تمام سرور و شادمانی را برای اهل بهشت فراهم می‌کند، با سعادتمندی خودشان، و ازدواج با حوران بهشتی، و همنشینی برادران ایمانی و گردهم آمدن اولاد و فرزندان ونواسه گان شان در کنار آنها، سعادت آنها را تکمیل میکند.
«وَ مٰا أَلَتْنٰاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» چیزی از ثواب عمل پدران را کم نمی‌کنیم. در البحر آمده است: یعنی الله تعالی مقصر را به محسن ملحق می‌کند بدون این که چیزی از پاداش او را کم کند.(تفسیرکشاف ۲۷۲/۴.)
«كُلُّ اِمْرِئٍ بِمٰا كَسَبَ رَهِينٌ»:هر شخصی در گرو عمل خود می‌باشد و گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد. اعم از این که پدر باشد یا فرزند.
ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی دوزخیان در گرو عمل خود قرار دارند و بهشتیان به سوی نعمت هایشان روانه می‌شوند. (البحر ۱۴۹/۸، این تأویل ابن عباس است.)
و خازن گفته است: منظور آیه کافر است؛ یعنی هر کافری در گرو عمل شرک خود در آتش جا دارد. و مطابق فرموده‌ی «كل نفس بما كسبت رهينة إلا أصحاب اليمين» مؤمن در گرو عمل قرار نمی‌گیرد.(تفسیرقرطبی ۶۸/۱۷.)

خوانندۀ محترم !
در این جای شکی نیست که یکجاء بودن در بهشت با فرزند وفامیل از جمله لذت های

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهشتی بشمار می رود، ودر ایه مبارکه، اشاره به این فهم دارد که علاقه به اولاد نه تنها در دین نزد انسان با قوت وجود دارد، بلکه این علاقمندی در آخرت نیز نزد انسانها وجود می داشته باشد.

طبرانی از حضرت سعید بن جبیر روایت نموده است، که حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: «چون شخص به جنت داخل شود، از پدر و مادر، زن و فرزندان خود سؤال می‌کند که آنان در کجایند؟ به او گفته می‌شود: آنان به درجه تو نرسیده‌اند. می‌گوید: پروردگارا! من هم برای خود و هم برای آنان عمل کرده‌ام! آنگا به ملحق ساختن ایشان به وی فرمان داده می‌شود». سپس ابن‌عباس (رض) این آیه را تلاوت کرد.

«و چیزی از جزای عمل‌شان را نمی‌کاهیم» یعنی: با ملحق ساختن فرزندان و اقربای آن‌ها به ایشان، چیزی از ثواب اعمال خودشان را نیز نمی‌کاهیم «هر کسی در گرو کار و کردار خویش است» در روز قیامت پس اگر بر وجهی عمل کرد که خداوند متعال او را بدان فرمان داده بود و به وجایب خود نیک پرداخت، خداوند متعال او را آزاد می‌کند و در غیر آن نابودش می‌کند و چه نابودی هراس انگیزی که حتی مرگ را نیز به آن هیچ راهی نیست و نمیتواند بر آن نقطه پایانی بگذارد!. (تفسیر ابن کثیر)

حافظ ابن کثیر پس از نقل این روایت فرموده است، از این روایت چنین ثابت میشود که از برکات پدران صالح، به فرزندان آنها با وجود پایین بودن پایه‌ی آنها در عمل، فایده ای می رسد، وبه در جه ی پدران صالح خود رسانیده میشوند، ونیز برعکس از فرزندان صالح به پدران فایده ای خواهد رسید، واین از احادیث ثابت است، چنان که در مسند امام آحمد از حضرت ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: خداوند در جات بعضی از بندگان خود را نسبت به اعمالشان بالا می برد، آنان می پرسند که خداوندا این مقام ورتبه از کجا به ما رسید؟ جواب می رسد فرزندان تان در حق شما دعا واستغفار کردند، و آنچه می بینید آثر آن است. (رواه آحمد وقال ابن کثیراسناده صحیح ولم یخرجوه ولکن له شاهد فی صحیح مسلم عن ابی هریره)

«وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» معنای لفظی «الت وایلات» کاستن است.(تفسیر قرطبی) ومعنا آیه چنین است که جهت متعالی ساختن در جات اولاد، وملحق گردانیدن آنها به پدران صالح، از اعمال پدران چیزی کاسته نمی شود، تا به اعمال آنها اضافه گردد، بلکه خداوند آنان را به فضل وکرم خویش بدان درجه می رساند.(تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی ـ سوره الطور).

نیکو کاری انبیا ء با والدین:

درقرآن عظیم الشان دستان های متعددی از انبیا ء علیه سلم با والدین تذکر یافته که به برخی ازآن اشاره بعمل می آوریم:

داستان حضرت نوح علیه السلام:

قرآن عظیم الشأن به روش دعا واستغفار نوح علیه السلام را در نیکی واحسان به والدین چنین بیان می فرماید: «رَّبِّ ٱغفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيۡتِيَ مُؤۡمِنا وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ» (سورۀ نوح: 28). (بار الها مرا و پدر و مادر من و هر که با ایمان به خانه‌ی من داخل شود و همه‌ی مردان و زنان با ایمان را ببخشای).

داستان حضرت ابراهیم علیه السلام:

حضرت ابراهیم علیه السلام به خاطر ترس از گمراهی و هلاکت پدرش او را با لطف و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مهربانی و حرص شدید و رغبت و امید برای هدایت و نجات مورد خطاب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که به خدا ایمان بیاورد: «وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِبۡرَٰهِيمَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيًّا﴿41﴾ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعۡبُدُ مَا لَا يَسۡمَعُ وَلَا يُبۡصِرُ وَلَا يُغۡنِي عَنكَ شَيۡـٔٗا﴿42﴾ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدۡ جَآءَنِي مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَمۡ يَأۡتِكَ فَٱتَّبِعۡنِيٓ أَهۡدِكَ صِرَٰطٗا سَوِيّٗا﴿43﴾ يَٰٓأَبَتِ لَا تَعۡبُدِ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلرَّحۡمَٰنِ عَصِيّٗا﴿44﴾ يَٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٞ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيۡطَٰنِ وَلِيّٗا﴿45﴾» [مریم: 41-45]. «و در کتاب خود یاد کن شرح حال ابراهیم را که بسیار راستگو و پیامبری بزرگ بود هنگامی که به پدر خود گفت: ای پدر چرا بتی جماد را که چشم و گوش ندارد و نمی‌تواند حاجتی را از تو رفع کند می‌پرستی؟ ای پدر! به من دانشی آموخته‌اند که به تو نیاموخته‌اند، پس تو از من پیروی کن تا به راه راست هدایتت کنم ای پدر هرگز شیطان را نپرست که او سخت با خدای رحمان مخالفت و عصیان کرد ای پدر می‌ترسم که از خدای مهربان بر تو قهر و عذاب رسد و در دوزخ با شیطان یار و یاور باشی».

داستان حضرت اسماعیل علیه السلام :

هنگامی که پدرش به او گفت: «يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ» [الصافات: 102].
«فرزندم! در خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم».
فرزند در جواب می فرماید: «قَالَ يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ»
«ای پدر! کاری را که بدان امری شده‌ای انجام بده و ان شاءالله مرا از بندگان صبور و شکیبا خواهی یافت».
روایت شده است، هنگامی که حضرت ابراهیم علیهم السلام از آنچه در خواب دیده بود، مطمئن شد و یقین حاصل کرد، به فرزندش گفت: ای اسماعیل، ریسمان و تیشه را بردار تا با هم به آن وادی برویم و هیزم بیاوریم.
هنگامی که با هم به وادی (شبید) رفتند، به اسماعیل علیهم السلام گفت: من قصد انجام مأموریت خود را دارم اسماعیل علیه السلام جواب داد: ای پدر دست و پای مرا محکم ببند تا دست و پا نزنم و لباس‌هایت را جمع کن تا به خون آلوده نگردد مبادا مادرم آن را ببیند کاردت راخوب تیزکن ودر هنگام بریدن شتاب نما تا زودتر راحت شوم واحساس درد نکنم.
هنگامی که به نزد مادرم برگشتی از جانب من به او سلام بگو. پدر در جواب فرمود: (آری فرزندم من به کمک تو نیاز دارم تو باید در این کار مرا یاری کنی.) در حالی که هر دو گریه می‌کردند ابراهیم علیهم السلام شروع به انجام مأموریت خود کرد کارد را بر حلقوم اسماعیل گذاشت اما کارد نبرید سه بار آن را تیز کرد باز هم نبرید در آن هنگام اسماعیل به پدرش گفت صورت مرا بر زمین قرار ده زیرا وقتی نگاهت به چهره من می افتد بی‌اختیار به من رحم می‌کنی ابراهیم علیه السلام چهرۀ اسماعیل (علیه الصلوة والسلام) را بر زمین قرار داد و چند بار کارد را بر گردن او کشید اما کارد نه بُرید در این لحظه حضرت ابراهیم (ع) عصبانی شد و کارد را بر زمین کوبید. کارد به سوی آن حضرت برگشت و گفت: (خداوندا به اجرای این کار دستور نمی‌دهد.) آنگاه به او ندا داده شد: **«يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ قَدۡ صَدَّقۡتَ ٱلرُّءۡيَآۚ﴿104﴾»** [الصافات: 104-105]. «ای ابراهیم تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی».

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستان حضرت عیسی علیه السلام:

حضرت عیسی علیه السلام به مادرش احسان و نیکی می‌کرد و درگهواره نیز پروردگار خویش عبادت می نمود: «وَبَرًّا بِوَٰلِدَتِي وَلَمۡ يَجۡعَلۡنِي جَبَّارٗا شَقِيّٗا﴿32﴾» (سورۀ مریم: 32).
«به نیکویی با مادر سفارشم نمود و مرا شقی و ستمکار قرار نداد».

مفهوم «بر» والدین:

بر به کسر حرف «ب» و تشدید حرف «ر» به مفهوم برّ و الدین، مقابل عقوق یا نافرمانی والدین است. ابن منظور («برّ» را ضد عقوق دانسته است) یعنی، فرمان برداری از پدر و مادر و احسان و نیکی به آن‌ها.
از حضرت عبدالله بن عمر(رض) روایت شده که فرموده است: خداوند متعال به این دلیل آن‌ها را أبرار نامیده است که آنها به پدر و مادر و فرزندان خود نیکی و احسان می‌کنند و از آنها فرمانبرداری می‌کنند و همچنین گفته شده است همان طوریکه تو بر فرزندت حق و حقوقی داری فرزند تو نیز بر تو حق و حقوق دارد.

آگاه ساختن فرزندان از عقوق پدر و مادر:

عقوق والدین به معنی نافرمانی و سرکشی از پدر ومادر و بریدن از ایشان است.
نافرامانی ازعقوق والدین از جمله گناهان کبیره ورذایل اخلاقی می باشد.
حضرت أبي هريرة (رض) در حدیثی می فرماید: «جاءَ رجُلٌ إلى رسولِ اللهِ فقالَ:يا رسولَ اللهِ مَنْ أحَقُّ النَّاس بِحُسْن صَحَابَتِي؟ قالَ: أُمُّكَ، قال: ثُمَّ مَنْ؟ قال:ثم أمك. قال ثم من؟ قال: ثُم أمك. قال ثم من؟ قال ثم أبوك»(متفق عليه).
و في رواية: «يا رسول الله من أحق الناس بحسن الصحبة؟ قال: أمك ثم أمك ثم أمك ثم أبوك ثم أدناك أدناك» (صحيح مسلم). «:مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده گفت: یارسول الله! شایسته ترین شخصی که با او خوش رفتاری و احسان کنم کیست؟ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:
مادرت. گفت: بعد از آن؟
فرمودند بعد از آن هم مادرت.
گفت باز کدام؟
فرمودند: مادرت،
گفت بعد از آن کیست؟
فرمودند: بعد از آن پدرت.
و در روایت دیگر آمده است که آن مرد گفت: یا رسول الله! چه کسی شایستۀ آن است که برایش احسان و نیکی کنم؟ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: مادرت، باز مادرت، باز مادرت، باز پدرت بعد از آن کسیکه نزدیکتر و نزدیکتر به توست».

وَأَمۡدَدۡنَٰهُم بِفَٰكِهَةٖ وَلَحۡمٖ مِّمَّا يَشۡتَهُونَ ﴿٢٢﴾

با [هر نوع] میوه و گوشت ها که دلخواه آنهاست آنان را مدد [و تقویت] میکنیم (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَمْدَدْنَاهُمْ »: یاریشان دادیم، به آنان دادیم، در اختیار آنان قرار دادیم.

تفسیر:

یعنی الله سبحان وتعالی بر نعمتهایی که یادآوری شد، میوه ها و گوشتهای تازه، اشتهاآور

(c) ketabton.com: The Digital Library

و خوشمزه یی را مزید وعلاوه می سازد که نفس بدان میل می کند و از آن لذت می برد.

يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ﴿٢٣﴾

(آنها در بهشت) جامی را از دست هم دیگر می‌گیرند که در (نوشیدن) آن هیچ بیهودگی و گناهی نیست. (۲۳)

«يَتَنَازَعُونَ»: مشتاقانه از دست یکدیگر می‌گیرند.

«لَغْوٌ»: یاوه سرائی. بیهوده‌گوئی.

«تَأْثِيمٌ»: گناه‌ورزی. به این معنا است که: شراب آخرت، نه موجب یاوه‌سرائی و پریشان گوئی می‌شود، و نه موجب گناه می‌گردد.

قابل تذکر است که: لفظ و لغت شراب در قرآن عظیم الشأن به معنای نوشیدنی آمده است. از جمله در (آیه 12 سورۀ فاطر) می‌خوانیم: «وَ ما يَسْتَوِي الْبَحْرانِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ وَ هذا مِلْحٌ أُجاج» (دو بحر مساوی نیستند، این شیرین و شور است و آبش نوشیدنی است و این شور و تلخ است.» همچنان در (آیه 10 سورۀ نحل) آمده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ» (اوست که از آسمان برایتان باران نازل کرد. از آن می‌نوشید.» در این آیات شراب به معنای اصلی آن یعنی نوشیدنی به کار گرفته شده است.

امّا خمر در دو معنای حرام دنیوی و شراب بهشتی مورد استعمال قرار گرفته است: نوع حرام آن عملی شیطانی معرفی شده و الله تعالی درباره آن فرموده است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ» (سورۀ مائده آیه 90) (ای اهل ایمان! شراب و قمار و بتها و وسایل قمار پلیدند و از کارهای شیطانند.) درحالیکه نوع شراب بهشتی آن لذت‌آور و جاری در نهرهای جنت بیان شده است: «وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» (سورۀ حمد آیه 15) (و نهرهایی از خمر که برای نوشندگان لذت است.)

ترک نوع حرام آن در دنیا سبب نیل و رسیدن به بهشت و رضوان الهی است که یکی از نعمت های آنجا شرابی پاک و بی ضرر است و اگر شخصی مبتلا به نوع حرام آن شود؛ در سرای آخرت عقوبت سخت و جهنمی در انتظار اوست. عذابی که یک نوع آن نوشیدنی‌های دردآور است: «فَشارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الحَمِيمِ فَشارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ» (سورۀ واقعه آیات 54 و55) (آن گاه همه از آب گرم جهنم بر روی آن می‌آشامند. بدانسان از عطش، آن آب را می‌نوشید که شتران تشنه آب می‌آشامند.» به هر حال، دو نوع خمر ناپاک و حرام با نوع بهشتی آن تفاوت بسیاری دارند که یکی نعمتی بهشتی است و دیگری سبب جهنمی شدن انسان است.

سه خصوصیت خمر بهشتی:

1 - لذتی کامل و کاملاً بی‌ضرر:

خداوند متعال در تعریف بهشت فرموده است: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فيها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» (سورۀ محمد آیۀ 15) (صفت بهشتی که متقیان وعده شده‌اند در آن نهرهایی است از آب غیر متغیر و نهرهایی از شیری که طعم آن عوض نشده و نهرهایی از خمر که برای نوشندگان لذت است و نهرهایی از عسل صاف شده» در این آیه، خمر بهشتی در کنار شیر و عسل ذکر شده و آن لذتی برای نوشندگان ذکر شده است و این به معنای بی‌ضرر بودن کامل آن است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

2 - لذتی عاری از مستی :

خداوند متعال شراب بهشتی را نوشیدنی خاصی معرفی کردند که در عین لذت بخش بودن مستی آور نیست و انسان را دچار هرزه گویی نمی‌کند. خداوند درباره آن فرموده است: «يُطَافُ عَلَيۡهِم بِكَأۡسٖ مِّن مَّعِينِۭ بَيۡضَاءَ لَذَّةٖ لِّلشَّٰرِبِينَ لَا فِيهَا غَوۡلٞ وَ لَا هُمۡ عَنۡهَا يُنزَفُونَ [صافات/۴۷-۴۵] شرابی از چشمه‌ای جاری بر آنها گردانده می‌شود. شرابی سپید و روشن که آشامندگان لذت کامل برند. نه در آن می، خمار و درد سری و نه مستی و مدهوشی است.» در این آیه خداوند متعال آن نوشیدنی راعاری از هر مستی‌ای معرفی کرده است. نوشیدنی خاصی که در بین بهشتیان گردش داده می شود و آنها می‌نوشند و دچار هیچ بدگویی و زوال عقلی نمی‌شوند.

3 - شرابی الهی جلّ عظمته:

قرآن کریم نه تنها شراب بهشتی را یک نعمت برای اهل جنت دانسته بلکه نوشاندن آن را به خداوند متعال نسبت داده و فرموده است: «وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً[انسان/۲۱] و پروردگارشان به آنها شراب طهور می‌نوشاند.» این به علت پاکی محض شراب بهشتی است که خداوند آن را به نوعی خلق کرده که جزء لذات بهشتی و نعمت‌های آنجا باشد بی آنکه از اعمال شیطانی، ضررآور و زایل کننده عقل باشد.

وَيَطُوفُ عَلَيۡهِمۡ غِلۡمَانٞ لَّهُمۡ كَأَنَّهُمۡ لُؤۡلُؤٞ مَّكۡنُونٞ﴿۲۴﴾

و بر گرداگرد آنان جوانان [خدمتکار]شان می‌گردند که گویی ایشان مروارید نهفته‌اند(۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« غِلْمَانٌ »: جمع غلام، پسران، نوجوانان.« لُؤْلُؤٌ»: مروارید. « مَكْنُونٌ »: نهفته در صدف، مروارید درون صدف. [واقعه/۲۳].

تفسیر:

در حدیث شریف به روایت قتاده آمده است: «از رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم پرسیدند: یا رسول الله! خدمتکار [بهشت خود] مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت می‌کند؟ فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است».

مفسر قرطبی فرموده است: گویا آن غلامان فرزندان مشرکین هستند، که به خدمت کاری جنتیان می پردازند. اما درجنت اصلاً خستگی نیست تا ضرورت به خدمت گزاری باشد، ولی الله تعالی به عنوان نمایاندن نعمت فراوانی که اهل جنت از آن برخوردارند، از آنها خبر داده است. (تفسیر الجامع لاحکام القرآن ـ تفسیر قرطبی ۶۹/۱۷).

وَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَسَآءَلُونَ﴿۲۵﴾

و بعضی آنان از بعضی دیگر می پرسند (که سبب کامیابی ما در اینجا چیست؟).(۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« يَتَسَاءَلُونَ»: از هم می پرسند.

تفسیر:

یعنی جنتیان به یکدیگر رو کرده و دربارۀی اعمال دنیا از همدیگر سؤال می‌کنند، و از بحث و گپ زدن لذت می‌برند، و به نعمت‌هایی که خداوند به آنها داده است اعتراف می کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ﴿٢٦﴾

و با هم گویند: ما از پیش میان اهل و قبیله خود تنها از الله می‌ترسیدیم.(۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« فِي أَهْلِنَا »:: در میان خانواده ی خودمان.

« مُشْفِقِينَ »: ترسان، هراسان، بیمناک از دیوان عدل الهی.

تفسیر:

می گویند: ما پیش از این در زندگی دنیوی و در بین خانواده های خویش از خداوند می ترسیدیم و از عذابش هراس داشتیم، به طاعاتش عمل می کردیم و از معصیتها امتناع می ورزیدیم.

فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ﴿٢٧﴾

پس الله بر ما منت گذاشت و ما را از عذاب گرم [مرگبار] حفظ کرد. (۲۷)

عذاب سموم: عذاب آتش است. سموم جهنم دمه‌ای است که از گرمای آن به وجود می‌آید.

به قولی: شمال وباد آتش جهنم سموم نامیده شد زیرا آن باد وارد مسامات و منافذ بدن می شود.

یعنی ما را از عذاب گرم و مرگبار که به «سموم» موسوم است و در پوست نفوذ می کند، حفظ کرد.

مفسر فخر رازی فرموده است: آیه نشان می‌دهد که جنتیان از ماجرای دنیای خود باخبرند و آن را به یاد می‌آورند، وکافران نیز فراموش نمی‌کنند که در دنیا چه نعمت‌هایی در اختیار داشتند، بنابراین لذت مؤمن افزون می‌شود؛ زیرا خود را می‌بینند که از تنگی به فراخی انتقال یافته و از زندان به جنت آمده است. و کافر وقتی می‌بیند که از جنت به دوزخ آمده است، درد و آزارش افزایش می‌یابد.(تفسیر مفاتیح الغیب، التفسیر الکبیر ـ تفسیر کبیر رازی ۷۰۵/۷.)

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴿٢٨﴾

ما از پیش او را می خواندیم (و مي پرستیدیم)، واقعاًکه اوست نیکوکار و مهربان! (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« الْبَرُّ »: نیکوکار. « الرَّحِيمُ »: پررحمت، دارای رحمت فراوان، بس مهربان.

تفسیر:

پیش از این ما در دنیا الله سبحان وتعالی را به یگانگی می خواندیم، با اخلاص مصروف عبادت پروردگار با عظمت بودیم ، و به او چیزی را شریک نمی آوردیم تا ما را از دوزخ نگه دارد و به جنت پر از نعمت داخل نماید. الله سبحان وتعالی دعای ما را استجابت کرد و آنچه را خواسته بودیم به ما بخشید. یقیناً الله با انواع مهربانیها بر بندگانش صاحب فضل و احسان است و جود و سخاوتش را بر آنان فرو ریخته است. او بر بندگان مهربان است؛ چنان که آنان را در دخول به جنت و نجات از دوزخ توفیق بخشیده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (29 الی 49) موضوعاتی در باره سؤالات از عقاید بی باوران، اثبات یکتایی الله متعال در انفس و آفاق و واگذار کردن بی باوران عالم به دامن قیامت... به بحث گرفته شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴿٢٩﴾

پس (به مردم) پند بده که تو به لطف پروردگارت، کاهن و مجنون نیستي.(٢٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَكِّرْ »: پند ده، در اندرز گویی پایداری کن. « بِنِعْمَتِ »: در پرتو نعمت، به لطف.

«كَاهِنٍ »: کسی که مدعی علم غیب است، کسی که مدعی است علم غیب را از جنیان می گیرد.

تفسیر:

در آیه مبارکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: ای محمد! ! قوم خویش را به وسیله قرآن کریم پند بده و آنان را بدان نصیحت کن؛ تو با نعمتهایی چون رسالت، حکمت، علم نافع و عقل برتر که برایت عطا شده کاهنی نیستی که مردم را بدون علم و بر اساس گمان به امور آینده خبر دهی. «بِكَاهِنٍ وَ لاٰ مَجْنُونٍ (٢٩) »: و آنطور که مشرکان گمان می‌برند تو دیوانه هم نیستی، که ندانسته سخن گویی.بلکه تو به وحی زبان می‌گشایی.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ﴿٣٠﴾

یا می‌گویند: (محمد) شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم! (٣٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« نَتَرَبَّصُ » (ربص): انتظار می کشیم، منتظریم« الْمَنُونِ»: مرگ، زمانه.

«رَيبَ ٱلمَنُونِ» مرگ مشکوک، حادثه ی روزگار.

تفسیر:

یعنی کافران درباره پیامبر صلی الله علیه وسلم می گویند که (محمد) شاعری است و ما انتظار مرگش را می کشیم تا دعوتش نیز با خودش بمیرد.

شأن نزول آیه مبارکه:

ابن جریر و ابن اسحاق در بیان شأن نزول این آیه مبارکه از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: قریش چون در دارالندوه جمع شدند تا در کار رسول الله صلی الله علیه وسلم فیصله وجروبحث کنند، نطاق وسخنگوی از آنان گفت: او را زندانی و دربند کنید، سپس به او «منون» را انتظار بکشید تا نابود شود چنان که پیشینیان وی از شعراء مانند زهیر، نابغه و اعشی ، هلاک شدند زیرا او نیز یکی از آنان است. پس الله سبحان وتعالی این آیه مبارکه را نازل فرمود. (طبری 32380 از ابن اسحاق از عبدالله بن ابو نجیح از مجاهد روایت کرده است راوی‌های آن ثقه اند.)

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ﴿٣١﴾

بگو: انتظار بکشید که من هم با شما انتظارمی کشم. (شما انتظار مرگ مرا و من انتظار پیروزي و نابودي شما را!). (٣١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تَرَبَّصُوا »: منتظر باشید، چشم به راه باشید. « الْمُتَرَبِّصِينَ »: منتظران، چشم به راهان، انتظار کشندگان.

تفسیر:

ای پیامبر! برای آنان بگو: شما مرگ مرا انتظار کشید و من مرگ شما را انتظار می کشم، شما وفات مرا چشم به راه باشید و من عذاب خداوند برای شما را چشم به راه خواهم بود و به زودی خواهید دانست که عاقبت نیکو و پسندیده برای کیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴿٣٢﴾

آیا عقل هایشان آنها را به این اعمال دستور می دهد یا آن ها قوم سرکش‌اند (۳۲)؟!

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تَأْمُرُهُمْ »: به آنان امر می کند، آنان را وامی دارد، به آنان دستور می دهد «أَحلُمُ» جمع حلم، خردها، عقلها ، پندارها.«طَاغُونَ»: طغیانگر، گردن کش.

تفسیر:

آیا واقعاً هم عقلهای کافران آنان را به این سخن متناقض امر ودستور داده است؟ آخر چگونه کهانت، شعر و دیوانگی در یک شخص و در یک وقت جمع می شود، بلکه آنان در سرکشی زیاده روی کردند و در عصیانگری از حد گذشتند.

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ﴿٣٣﴾

یا می‌گویند: قرآن را خود (محمد) ساخته و به الله نسبت داده است ؟ نه، بلکه آنها ایمان نمی‌آورند. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَقَوَّلَ»:بافته، از پیش خود ساخته است. سرهم کرد.

تفسیر:

محتوای این آیه مبارکه اینست که: آن تعدادی از قریش که قرآن عظیم الشأن را کلام ساخته و پرداخته ی خود محمد صلی الله علیه وسلم بشمار می اوردند ، در دل شان این حقیقت را بخوبی می دانند که این قرآن نمی تواند کلام خود محمد صلی الله علیه وسلم باشد و عرب زبانان دیگر هم نه تنها با شنیدن آن به روشنی احساس می کنند که این کلام بسیار بالاتر و برتر از سطح کلام بشری است، بلکه هرکه از آنان محمد صلی الله علیه وسلم را از نزدیک می شناسد، او هیچ گاه نمی تواند این گمان را بکند که این واقعاً کلام خود ایشان است. پس اصل مطلب این است که کسانی که قرآن عظیم الشأن را ساخته و پرداخته خود محمد صلی الله علیه وسلم بحساب می اورند، در اصل نمی خواهند ایمان بیاورند و برای این منظور بهانه های دروغین گوناگونی جعل می کنند که یکی از آنها همین بهانه است.

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴿٣٤﴾

پس اگر راستگو هستند سخنی مانند آن بیاورند.(۳۴)

یعنی اگر کافران راست می گویند که پیامبرصلی الله علیه وسلم قرآن کریم را از خود ساخته پس آنان هم بیایند سخنی را بیاورند که در بیان و فصاحتش مانند قرآن باشد.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴿٣٥﴾

آیا بدون هیچ خالقی آفریده شده‌اند یا خود آفریننده خوداند؟(۳۵)

« خُلِقُوا »: آفریده شدند.« أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ»:: یا خودشان آفریدگارانند؟ یا خودشان به وجود آورندگانند؟

تفسیر:

اصلاً داشتن همچو عقیده ومفکوره در أساس نادرست وغیر منطقی است ، نه آنان را عدم به وجود آورده و نه هم خود خویشتن را آفریده اند. درست این است که خداوند یگانه آنان را آفریده پس واجب است که فقط او تعالی را بدون شریک عبادت کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴿٣٦﴾

یا آسمان ها و زمین را آفریده اند؟ نه، بلکه حق این است که یقین نمیکنند.(۳۶)

« بَلْ لَا يُوقِنُونَ »: بلکه یقین ندارند، بلکه در پی یقین نیستند

تفسیر:

آیا آسمانها و زمین را با این استحکام عجیب کافران آفریده اند؟ بلکه آنان به قدرت و یگانگی خداوند یقین ندارند و از آن رو کافر شدند.

مفسر خازن فرموده است: معنی آیه چنین است: آیا از هیچ خلق شده‌اند و بدون خالق هستی یافته‌اند، که چنین امری ممکن و جایز نیست؛ چون ارتباط خلق با خالق امری است ضروری. پس وقتی خالق را انکار کنند باید بدون خالق هستی یافته باشند، یا خود خویشتن را خلق کرده باشند؟ و این شدیدا باطل است؛ زیرا چیزی که وجود ندارد چگونه چیزی را خلق می‌کند؟ پس وقتی هر دو وجه باطل شوند، حجت بر آنان اقامه شده که آنها خالقی دارند و باید به آن ایمان بیاورند، و او را یگانه بدانند و او را عبادت کنند و یقین داشته باشند که همو پروردگار و خالق آنها می‌باشد.(تفسیر خازن ۲۱۰/۴.).

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ﴿٣٧﴾

آیا خزائن پروردگارت نزد آنها است ؟ یا بر همه چیز عالم سیطره دارند؟(۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« الْمُصَيْطِرُونَ»:از ریشه ی سطر و صطر: جمع مصیطر، مسلط.

تفسیر:

آیا خزانه های رزق و روزی و بخششهای خداوندی در نزد کافران است و در آن هرطوری که بخواهند تصرف می کنند؟ واقعیت این است که آنان چیزی را مالک نیستند.

ابن عباس (رض) فرموده است: « خَزَائِنُ رَبِّكَ » عبارت است از باران و روزی. و عکرمه (رح) فرموده است عبارت است از نبوت.(تفسیرقرطبی ۷۴/۱۷)

«أَمْ هُمُ اَلْمُصَيْطِرُونَ» «جمع مصیطر، غالب وچیره، فرمان فرمایان، تسلط دارند».

یا آنها مسلط و مقتدرند و می‌توانند به میل خود در خلق و ایجاد دخل و تصرف داشته باشند؟ البته که نه. بلکه الله عزوجل خالق و مالک و متصرف است.

عطا فرموده است: «أم هم المسيطرون» یعنی آیا آنها صاحب ومالک اند که هر چه را بخواهند انجام می‌دهند؟ و تحت امر و نهی هیچ کس قرار ندارند؟ (ابن الجوزی ۵۷/۸.)

از فحوی آیه مبارکه اعتراف براین واقعیت است که آنان چیزی را مالک نیستند. آیا آنان در جهان دارای نیرو و سلطه یی هستند که غلبه و زورمندی از آن ایشان باشد؟ این همه درست نیست، بلکه آنان ناتوان و ضعیف اند و الله متعال نیرومند و زور آور است.

أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴿٣٨﴾

آیا زینه ای دارند که (به آسمان بالا می روند) و به وسیله آن اسرار وحي را مي‌شنوند؟ کسي که از آنها این ادعا را دارد دلیل روشني بیاورد! (۳۸)

یعنی آیا برای کافران زینه است که توسط آن به آسمان بالا می روند تا به وحی گوش فرا دهند و در نتیجه وحیی را در می یابند که نظر باطل آنان را تأیید می کند؟ پس باید هر کافری که چنین ادعایی دارد ، بسم الله سند وحجت قاطعی را برای صدقی دعوایش بیاورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ﴿٣٩﴾

آیا سهم خداوند (متعال) دختران و سهم شما پسران است ؟ (٣٩)

در آیه مبارکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: ای پیامبر! از تهمت خوف و هراسی نداشته باش که آنان به خداوند (متعال) هم تهمت میزنند.

یعنی چگونه برای خداوند جل جلاله دختران قرار میدهید (در حالی که خود از داشتن دختر متنفرید) و برای خود پسر قرار می‌دهید؟ آیا این منطق و انصاف است؟ قرطبی فرموده است: خداوند (متعال) به عنوان توبیخ و سرزنش آنان، آنها را به بی‌خردی متصف کرده است، پس معنی آیه چنین است: آیا با این که خود از داشتن دختر متنفرید، دختر را به خدا نسبت می‌دهید؟ و هر کس دارای چنین عقل و خردی باشد، دور نیست رستاخیز و زنده شدن را نیز انکار کند. (تفسیر الجامع لاحکام القرآن ـ قرطبی ٧٦/١٧.)

ابو سعود فرموده است: خداوند متعال آنان را ابله و کم‌عقل معرفی کرده و اعلام کرده است که هر کس دارای چنین نظری باشد، جزو خردمندان به شمار نمی‌آید، تا چه رسد به این که به عالم ملکوت صعود کند و از اسرار نهانی مطلع گردد. به منظور شدت انکار و توبیخ، از غیبت به خطاب التفات به عمل آمده است. (تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم ابو سعود ١٧٥/٥.).

قابل تذکرودقت است که وارد کردن اتهام یکی از وسایل است که طول تاریخ مشرکان علیه أنبیای الهی مورد استعمال قرار می دهد.

طوریکه در (آیهٔ: 52 سورهٔ ذاریات) میفرماید: «كَذلِكَ ما أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» (ای پیامبر!) بدین گونه (که تو را تکذیب کردند) پیشینیان اینان نیز هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه گفتند: جادوگر یا جِن زده است. یعنی بر همه اتهامات مختلفه بسته اند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿٤٠﴾

یا مگر از ایشان مزدی می‌طلبی، که پرداخت آن بر آنها دشوار است؟ (٤٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَّغرَم» تاوان، غرامت ، ضرر و زیان.«مُّثقَلُونَ» (ثقل): سنگین باران، گرانباران.

تفسیر:

ای پیامبرا! آیا این مردم ازین سبب سخن ترا قبول نمیکنند که خدا نکرده برای تبلیغ رسالت خویش از کافران مزدی را طلب کرده ای و آنان برای دفع تکلیف تاوانی که از آنان خواستار شده ای به دشواری و مشقت افتادند؟

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ﴿٤١﴾

آیا علم غیب نزد آنهاست که (هر چه بخواهند) می‌نویسند؟ (٤١)

تفسیر:

آیا کافران علم غیب دارند و آن را به منظور آگاهی مردم می نویسند و یاد داشت می‌کنند؟ ویا اینکه علم غیب دانسته و می‌دانند آنچه پیامبر صلّی الله علیه و سلم در مورد امور حشر و نشر می‌گوید، باطل است و ازاین‌رو آنها این معلومات را بر مبنای شناختی یقینی می‌نویسند؟ قتاده (رح) فرموده است: این رد گفته‌ی شاعر نتربص به ریب المنون می‌باشد. پس یعنی آیا می‌دانند محمد قبل از آنها می‌میرد تا چنین حکمی بدهند؟(ابن جوزی ٥٨/٨.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

و ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی آیا لوح المحفوظ در اختیار آنها قرار دارد و آنها محتوای آن را می‌نویسند و آن را به مردم خبر می‌دهند ومی‌گویند.(تفسیر قرطبی ۷۶/۱۷.) موضوع چنان نیست؛ چون جز الله هیچ یک از ساکنان آسمان و زمین غیب و نهان نمی دانند.

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ﴿۴۲﴾

آیا می خواهند [بر ضد تو] نیرنگ و فریبی به کار گیرند؟ ولی کافران [بدانند که] خود گرفتار حیله و مکر خواهند شد. (۴۲)

تفسیر:

بلکه کافران اراده دارند تدبیر و حیله‌ای را برای پیامبرصلی الله علیه وسلم به کار برند ؟ مفسران گفته‌اند: آیه به توطئه و دسیسه‌ی ترور پیامبر صلّی الله علیه و سلم در دارالندوه اشاره دارد، آنجا که فرموده است: و «إذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک أو یقتلوک أو یخرجوک. فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ» آنان که رسالت محمد را انکار کرده‌اند خود کیفر می‌بینند؛ زیرا ضرر آن به خود آنها برمی‌گردد و وبال آن بر گردن خود آنها می‌باشد.
همان‌گونه که خداوند متعال در جای دیگری از قرآن میفرماید: «و لا یحیق المکر السیئ إلا بأهله».مفسرصاوی فرموده است: اسم ظاهرالذین کفروا: را در جای ضمیر قرار داده است، تا زشتی و ناپسندی کفر را بر آنان ثبت و ضبط کند.(حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین ـ صاوی ۱۳۴/۴.)

أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿۴۳﴾

آیا بر آنها خدایی جز خدای یکتا هست؟ الله پاک و منزه است از آنچه برای او شریک قرار می‌دهند. (۴۳)

تفسیر:

آیا کافران غیر از پروردگار الله دیگری دارند که سزاوار عبادت باشد؟ الله تعالی از شرک کافران مقدس و متعالی است. حق تعالی در آفرینش و الوهیت شریکی ندارد، پس تنها او مستحق عبادت است.

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ﴿۴۴﴾

اگر ببینند که قطعه ای سنگی از آسمان می‌افتد (باز هم ایمان نمی‌آورند)، می‌گویند: ابری متراکم است (نه غضب الهی). (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کِسفا»: به معنای قطعه است و هدف از آن در این جا، فرود قطعه سنگ از آسمان به عنوان عذاب الهی است.« سَاقِطًا»: در حال سقوط.« سَحَابٌ مَرْكُومٌ»:: ابری متراکم و انباشته. و «یُصْعَقُونَ» به معنای هلاکت و بیهوشی است که در اثر صاعقه‌ی عذاب پدید آید. این کلمه در قالب مجهول آمده که نشانه اضطرار و ناچاری است.

تفسیر:

یعنی در حقیقت هیچیک از اینها نیست تنها یک چیز است و آن ضد و عناد آنها میباشد که بدان سبب این مردم بتکذیب هر سخن راست کمر بسته اند ، بحدیکه اگر همین کافران قطعه یی از عذاب را ببینند که از آسمان بر آنان فرود می آید، باز هم هرگز از شرک خود توبه نمی کنند به اصطلاح در آن هم دست به تاویلی می زنند، و می گویند: این ابری است که به روی هم متراکم شده و عذاب نمی باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این آیه مبارکه به یک فهم عالی اشاره بعمل آمده است که: لجاجت، انسان رابه تحلیل غلط وامی‌دارد.کفرولجاجت سبب نهایت بد شده، وانسانهای بدفر جامی است،انسانها که بدیهیّات راانکارمی‌کند و حتّی آنچه را با چشم سرمی‌بیند نمی پذیرد، دیگر قابل هدایت نیستند. الله تعالی ما را از جمله همچو اشخاص نگاه کند. آمین یا رب العالمین.

فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ﴿۴۵﴾

حال که چنین است آنها را رها کن تا روز مرگ خود را ملاقات کنند. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُصْعَقُونَ »: بیهوش می افتند، نابود می گردند.

تفسیر:

پس ای پیامبر! کافران را به حال آنان بگذار تا روز قیامت، یعنی روز هلاکت و عذاب خویش را ملاقات کنند.

در آیه مبارکه ملاحظه می فرمایم که سنت پروردگار با عظمت در برابر مخالفان، شتاب و عجله نیست، لطف الله تعالی به قدری است که حتّی در هنگام رها کردن انسان به حال خود، هشدار لازم را می‌دهد.

ولی به یک نتیجه باید اعتراف کرد که: کفر و لجاجت سبب نهایت بد شده وزمانیکه، قهر الهی فرا رسد، دیگر گناه کاران دیگر اختیاری از خود ندارند و باید آن را با ذلّت بپذیرند.

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ﴿۴۶﴾

روزی که نیرنگشان به هیچوجه به کارشان نیاید و مدد و یاری نمی‌شوند.(۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لَا يُغْنِي »: بی نیاز نمی کند، برطرف نمی سازد.« كَيْدُهُمْ»: نقشه های شوم و بد آنان.

تفسیر:

« يَوْمَ لاٰ يُغْنِى عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً »: یعنی اینکه حیله و تدبیر کافران برای آنان در روز قیامت فایده یی ندارد، عذاب خداوند را از آنان دفع نمی کند و جز او تعالی یاوری ندارند که یاری شان نماید.

از حکمت های الهی همین است که: هنگام قهر الهی، نه نیرنگ درونی کار ساز است و نه یاور بیرونی بدرد انسان می خورد.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَٰلِكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿۴۷﴾

و برای آنان که ظلم کرده‌اند عذابی است غیر از این عذاب (دنیا و برزخ)، ولی بیشترشان نمی‌دانند. (۴۷)

تفسیر:

پیش از رسیدن روز قیامت در زندگی دنیا نیز برای کافران عذابهایی چون قتل، اسارت، خواری، مصیبت، عذاب قبر و دیگر امور ناخوشایند آماده شده است، اما بیشتر کافران بدان دانا نیستند.

در حدیث شریف راجع به بازگشت کفار بر کفر خود بعد از برطرف شدن عذاب از آنان، آمده است: «إن المنافق إذا مرض وعوفي مثله في ذلك كمثل البعير، لايدري فيما عقلوه ولا فيما أرسلوه». «بی‌گمان مثل منافق وقتی مریض شود و از مرض خویش عافیت یابد، چون مثل شتر است، نمی‌داند که برای چه او را بسته‌اند و چرا بعد از آن رهایش کرده‌اند!».

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ولی بیشترشان نمی‌دانند» و از این عذاب عبرت نمی‌گیرند.

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۴۸﴾

و در برابر حکم پروردگارت شکیبایی کن که تو زیر نظر و مراقبت ما هستی، و هنگامی که [از خواب] برمی خیزی پروردگارت را همراه با سپاس و ستایش تسبیح گوی. (۴۸)

تفسیر:

«أَعيُنِنَا»:چشم ما، زیر نظر ما، در حفاظت ما.«فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» الله تعالی در آخرین بخش این سوره به رسول الله صلی الله علیه وسلم از دشمنی دشمنان ومخالفت وتکذیب، مکذبین تسلی می دهد، واین بدین معنا است که همه‌ی اعمال و افکار انسان‌ها زیر نظر الله تعالی است، ولی پروردگار با عظمت ما به بندگان مومن وپیامبران خود توجّه خاصی دارد، بطور مثال به نوح علیه السلام می فرماید: ساخت کشتی تو زیر نظر ماست.

«فَأَوْحَيْنا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا» (آیه 27 سورۀ مؤمنون) (ما هم به او وحی کردیم که در حضور ما و به وحی و دستور ما به ساختن کشتی پرداز)

و به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم با زیبای خاصی می فرماید: «فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنا» تمام وجودت زیر نظر ماست.

در آیۀ مبارکه میفرماید: یعنی: تو در معرض دید و نظر و عنایت خاص ما هستي و در حفظ و حمایت ما قرار داری طوریکه در (آیۀ 67 سورۀ مائده) میفرماید: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (الله تعالی تورا از مردم در حفظ وامنیت خویش نگه می دارد.).

پس از آنان پروایی نداشته باش و بی باک به راه خویش ادامه بده «و هنگامی که بر می‌خیزی» از مجلس خود «با ستایش پروردگارت تسبیح گوی» لذا در هنگام برخاستن از هر مجلسی که در آن می‌نشینی، در هنگام برخاستن از خواب و در هنگام برخاستن به سوی نماز، بگو: «سبحان الله وبحمده»، یا «سبحانك اللهم وبحمدك».

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در ابتدای نماز چنین می‌گفتند: «سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك، وتعالي جدك ولا إله غيرك». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در آخر عمر خود هر وقت می‌خواستند از مجلسی برخیزند، می‌گفتند: «سبحانك اللهم وبحمدك، أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرك وأتوب إليك» که این دعای کفاره مجلس است.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در شب از خواب برخیزد و بگوید: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو علي كل شيء قدير، سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله». «سپس بگوید: رب اغفر لی - یا فرمودند: آن‌گاه دعا کند؛ دعای وی اجابت می‌شود پس اگر عزم کرد که وضوء گیرد و سپس نماز بخواند، نمازش پذیرفته می‌شود».

کفارۀ مجلس:

شخص مسلمان همیشه باید درنشست وبرخاست خویش در مجالس ذکر و یاد پروردگارش را ورد زبان خویش قرار دهد. طوریکه رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «ما من قوم يقومون من مجلس لا يذكرون الله فيه إلا قاموا عن مثل جِيفة حمار، وكان لهم حسرة» یعنی: «هیچ گروهی نیست که از مجلسی بر می خیزند که در آن الله را یاد نمی کنند، جز مانند آنکه گوئی از روی نعش الاغی برخاسته‌اند و برای شان حسرت و افسوس می ماند.» (راوی حدیث ابوداؤد)

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین شخص مسلمان در پایان مجلس آن را با دعای کفاره‌ي مجلس خاتمه می دهد. همانطور که پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را بدان هدایت و رهنمای نموده می فرماید: «كفَّارة المجالس أن يقول العبد: سبحانك اللهم وبحمدك. أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك) یعنی: «کفاره ی مجلس آن است که بنده بگوید: سبحانک اللهم... یعني پاکیست تو را بار خدایا! و تو را مي‌ستایم. بار خدایا مرا بیامرز.» (راوی حدیث احمد).

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ﴿۴۹﴾

و در بخشی از شب و (نیز) بعد از پنهان شدن ستارگان، او را به پاکی یاد کن.(۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِدبَرَ» «پشت کردن، ناپدید شدن».

وهدف از «إِدْبارَ النُّجُومِ»، و در آخر شب وقتی ستارگان ناپدید می‌شوند و صبح فرا می‌رسد، نماز بخوان.

تفسیر:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ » «و در پاره ای از شب تسبیح گوی او باش»مراد از این هم نماز های مغرب، عشاء و تهجداند و هم تلاوت قرآن و هم ذکر و یاد الله است.

یعنی الله سبحان وتعالی را در نماز تهجد و دیگر اوقات شب و نیز در حین پوشیدگی ستارگان (به مجردیکه روشنی صبح آغاز میگردد ستارگان غائب شده میروند.)یعنی وقت نماز صبح به پاکی یاد کن؛ زیرا تسبیح و همه انواع ذکر، انسان را در برابر مشکلات وپرابلم ها روزگار زندگی یاری می رساند.

ابن عباس (رض) فرموده است: آنها عبارتند از دو رکعت قبل از نماز فجر. و در حدیث آمده است: «دو رکعت نماز فجر از دنیا و آنچه که در آن است بهتر است». (المختصر فی تفسیر القرآن، روح المعانی. ۳۹۵/۳.)

خوانندۀ محترم !

ملاحظه می فرماید که الله متعالی در آغاز سوره با قسم به کوه طور، کوهی که با حضرت موسی علیه السلام سخن گفته است و بخاطر تشریف و گرامی داشت آن، به آن قسم هم خورده است. در اختتام سوره با فرمان مناجات پایان یافت ومی فرماید: «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبارَ النُّجُومِ»

در حدیث شریف متفق علیه در میان بخاری و مسلم به روایت ازابن عباس (رض) آمده است: زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در دل شب به نماز بر می‌خاستند، می‌گفتند: «اللهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت قيوم السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت رب السموات والأرض ومن فيهن، أنت الحق ووعدك الحق، وقولك الحق، ولقاؤك الحق، والجنة حق، والنار حق، والساعة حق، والنبيون حق، ومحمد ص حق، اللهم لك أسلمت وعليك توكلت وبك آمنت، وإليك أنبت وبك خاصمت وإليك حاكمت، فاغفر لي ما قدمت وما أخرت، وأسررت وأعلنت، أنت المقدم وأنت الموخر، لا إله إلا أنت، ولا إله غيرك».

«بار خدایا! ستایش از آن توست، تو نور آسمان‌ها و زمین و همه کسانی هستی که در آن‌ها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو برپا دارنده آسمان‌ها و زمین و همه کسانی هستی که در آن‌ها به‌سر می‌برند و حمد از آن توست، تو پروردگار آسمان‌ها و زمین و همه کسانی هستی که در آن‌ها به‌سر می‌برند، تو حق هستی و وعده‌ات حق است، سخنت حق است،

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیدارت حق‌است، بهشت حق است، دوزخ حق است، قیامت حق است، پیامبران حق‌اند ومحمد حق است.
بار خدایا! برای تو تسلیم شده‌ام و بر تو توکل کرده‌ام، به تو ایمان آورده‌ام، به سوی تو به اخلاص بازگشته‌ام، به سوی تو داد خواهی کرده‌ام و به‌سوی تو به داوری رفته‌ام پس آنچه را که پیش فرستاده‌ام و آنچه را که واپس افگنده‌ام (از لغزش‌ها) و آنچه را که پنهان کرده‌ام و آنچه را که آشکار نموده‌ام برایم بیامرز، تویی پیش اندازنده و تویی به تأخیر افگننده، معبودی جز تو نیست و خدایی غیر از تو نمی‌باشد».

دعا سلاح مؤمن است!

فراموش نباید کرد که: پروردگار عظمت ما اجابت را می داند به شرط آنکه ما انسانها طریقه خواندن وخواستن آنرا یاد بگیریم.
یکی از موارد بسیار مهمّی که در همه ادیان ابراهیمی؛ بخصوص در دین مقدس اسلام وجود داشته و سرلوحه برنامه های عبادی آنها بوده و نیز مؤثرترین عامل در تهذیب نفس و صفای باطن، مسئله دعا و نیایش به درگاه الله تعالی یکتا و بی همتا است. دعا و نیایش صحیح زیباترین و عمیق ترین شیوه ای است که پیوند انسان را با ذات پاک پروردگار رب العزت برقرار ساخته و موجب پرواز روح به سوی ملکوت و فضای معطر معنوی و عرفانی است.
دعا عبادتیست که پروردگار ما آنرا دوست دارد ودعا کنندگان نیز ازآن لذت می برد.
دعا از جمله سنت های است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آخرین لحظات زندگی خویش، یک لحظه هم از طلب آن دست بر نداشت.
دعا سلاح کار آمد مؤمن،
دعا ستون دین مؤمن است،
دعا وسیله است که دین مؤمن را نورمیبخشد،
مؤمن با طلب دعا از بارگاهٔ رب العزت دلش آرام می گیرد، و بدینوسیله عقده های دل خویش را باز می نماید.
پروردگار با عظمت ما میفرماید: «فاذکرونی أذکرکم» (سورۀ البقره آیه 152) (مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم) «أذکرو الله ذکر اً کثیرا» (سورۀ الاحزاب: آیه 41) (پروردگار را بسیار بسیار ذکر کنید).
در بسیاری از اوقات در روزگار زندگی انسان حالاتی پیش می اید که ضرورت با راز ونیاز دارد، غرض گفتن این راز جز الله کسی دیگری سزاوار ومحرم نیست.
به جز ذات اقدس الهی که همیشه مواظب بندگان است و به محبت خاصهٔ ربوبیت به بنده اش خطاب کرده میگوید: «وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُواْ لِی وَلْیُؤْمِنُواْ بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ.» (سوره البقره: آیۀ 186) (هر گاه بندگان من از تو در باره من سؤال کردند همانا من نزدیکم وجواب می دهم به دعا وفریاد هردعا کننده ای که مرا به دعا وفریاد می خواند. پس لازم است از دستور های من اطاعت نماید، وسپس ایمان بیاورند باشد که راه راست را بیابند وبه مقصد رسند.).
بلی، جهت پذیرش دعا، شرط آنست که: اولاً به خالق یکتا ایمان آورد و دعوتش را بطور یقین از صفای قلب قبول کرد.
همچنان پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَقَالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

يسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ». (مرا بخوانید تا (درخواست) شما را اجابت کنم! کسانی که از عبادت من تکبّر می‌ورزند به زودی با ذلّت وارد دوزخ می شوند! (سورۀ غافر، آیۀ 60)

پیامبر بزرگوار محمد صلی الله علیه وسلم در حدیث قدسی فرموده است:

«أنا مع عبدی ما ذکرنی و تحرکت شفتاه بی» (من با بنده خود هستم تا زمانیکه بنده به یاد من باشد، من با بنده خود هستم تا زمانیکه لبان بنده، به ذکر من در حرکت باشد.)

در حدیثی دیگری آمده است: «ما عمل ابن آدم من عمل أنجی له من عذاب الله من ذکر الله عزوجل» (بنی آدم هیچ عملی را انجام نمی دهد که مانند ذکر خداوند متعال اورا از عذاب نجات بخشد). اصحاب کرام گفتند یا رسول الله:

جهاد هم مثل ذکر نیست؟ فرمود: «ولا الجهاد فی سبیل الله الا أن تضرب بسیفك حتی ینقطع ثم تضرب به حتي ینقطع، ثم تضرب به حتي ینقطع» (جهاد هم ما نند ذکر نیست مگر اینکه با شمشیرت جهاد کنی تا شکسته می شود دوباره با شمشیر دیگری جهاد کنی تا انهم شکسته می شود باز با شمشیر دیگری به جهاد بپردازی تاسومی هم شکسته می گردد).

واقعاً هم در آداب دین مقدس اسلام علماء دعا را بحیث مغز عبادت، دعا بحیث سلاح مؤمن، دعا بحیث ستون دین مقدس اسلام ودر نهایت دعاء بحیث نور آسمان وزمین معرفی نموده اند.

نُعمان پسر بشیر از پیامبر صلی الله علیه وسلم دعا را بمثابه عبادت معرفی داشته میفرماید: «الدعاء هو العباده» دعاء همان عبادت است (جامع الصحیح شیخ آلبانی 1312 -2654-3086)

محدثین مینویسند روزی یکی از صحابه از پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد اینکه کدام دعا مستجاب میگردد، فرمودند: دعائیکه: **«جوف الیل و دبر الصلوات المکتوبات»** یعنی: دعا که در دل شب و بعد از نمازهای فرض صورت گیرد زیاتر مورد استجابت قرار میگیرد. (ترمذی 3499)

بنا زمانیکه چنین لحاظاتی ذیقیمت برای مؤمن مسلمان در جوف الیل وفراغت از نماز های فرضی مساعد میگردد، ما باید این موقع را مناسب شماریده ودست به دعا بلند نمایم. تعدادی کثیر ازعلماء بدین عقیده اند که: انکار از طلب دعا بعد از نماز های فرض کفران نعمت است.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: **«أمن یجیب المضطر إذا دعاه ویکشف السوء»** (یعنی: آیا (کیست؟) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند.) (سوره نمل: آیه 62)

پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: (لیس شیء أکرم علی الله تعالی من الدعاء) (ترمذی و احمد) یعنی: «نزد خداوند چیزی گرامی تر از دعا نیست.»

داوؤد علیه السلام می فرماید: « پروردگارا هر گاه مر ا دیدی که از مجالس ذاکرین به سوی مجالس غافلین قدم بر میدارم. قبل از رسیدنم به آنان، پایم را شکسته گردان! چون این نعمت بزرگی است که آن را بر من ارزانی می کنی»

در حدیثی از ابوهریرة (رضی) آمده است: «لیس شیء اکرم علی الله عزوجل من الدعا» (هیچ چیزی به نزد خداوند گرامی تر از دعا نیست).

سفیان بن عیینه (رح) میگوید: «هر گاه جماعتی با هم جمع شدند وبه ذکر خدا مشغول

(c) ketabton.com: The Digital Library

شدند، شیطان ومال دنیا با هم در گوشه ای مشغول نظارت میگردنند، شیطان به دنیا می گوید: نمی بینی اینها به چه کاری مشغول اند؟ دنیا میگوید: بگذار آنان از هم جدا شوند آنگاه گریبان شان را می گیرم وآنان را به سوی تو می آورم.»

در حدیث شریف امده است کـه: اگر به مفاهیم قرآنی واحادیث نبوی وهدایات اسلامی نظر به اندازیم در خواهیم یافت که: دعا وسیع ترین نوع از عبادت خضوع وبندگی در برابر خداوند به شمار رفته و مانند سایر عبادات اسلامی تاثیر وسعیی تربیتی وتکاملی بر انسان می بخشد.

واقعاً هم همان طوریکه پروردگار عالمیان فرموده است که دعای دعا کننده را مورد اجابت قرار میدهم.»

علماء میفرمایند: دعاء همان درخواست آمرزش و رحمت و گذشت و برآمدن نیاز ها از خداوند می باشد.

دعاء جزو عبادت هایی است که خداوند، عز وجل، را خوشنود می سازد.

دعا «فقط يك درخواست خشك وبى روح در جهاد اكبر با هوى وهوس، نيست، بلكه «دعا» باطن قرآن است.

دعا تکیه گاه مطمین معنوی است که انسان برای خود در مبارزه با مشکلات ایجاد می نماید. در مبارزه با هوی وهوس نفس وجنگ درونی اسلحه انسان، دعا است.

دعا، اسلحه‌ای است که تیرش دروقتی سختی ومصیبت به خطا نمی رود، دعا ذخیره مؤمن در شدت و سختی است.

دعا اسلحه انسان مهذب ورجعت عاجزانه انسان بسوی پروردگار است وبس.

دعا کننده واقعی سمت وتو جه اش به سوی مخلوق نیست که عطا ء اش ناچیز وبخیلانه باشد. بلکه دعا کننده واقعی رجعت اش به سوی پروردگار با عظمت است، بسوی پروردگاری که «مالك يوم الدين» است.

- از نعمان بن بشیر رضی الله تعالی عنه مرویست که آن حضرت (ص) فرمودند: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ، ثُمَّ قَرَأَ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». «دعا همانا عبادت است» و بعداً آیه وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ را تلاوت نمود.

در ترمذی و ابن ماجه و نسائی و ابوداود و احمد آمده است، و در روایت مستدرک حاکم موجود است: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» (جلد 1، صفحه 491).

«دعا همانا عبادت است».

- و در يك رويات ضعيف در ترمذی شریف از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه روایت گردیده است: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ» دعاء مغز عبادتست.
- در مستدرک حاکم ازحضرت علی کرم وجهه روایت است که: آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الدُّعَاءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ، وَعِمَادُ الدِّينِ، وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ».دعاء سلاح مؤمن وستونِ دین ونور آسمانان وزمین است.
- نیز در مستدرک جلد اول از انس رضی الله تعالی عنه روایت شده که رسول گرامی فرمودند: «فإنه لا يهلك مع الدعاء أحد» و با وجود دعا هیچ کس هلاك نمي شود.
- در ترمذی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله تعالی عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَيسَ شَيءٌ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الدُّعَاءِ». «هیچ چیزی مکرمتر از دعا نزد الله نمی‌باشد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

- و در مستدرک جلد 1 صفحه 491 از ابن عباس (رض) روایت شده است: «أفضل العبادة هو الدعاء». «بهترین عبادات همانا دعاست».

اگر به مفهوم وجوهر دعا که در احادیثی نبوی تذکر یافت، توجه نماییم در خواهیم یافت که هدف دعا کننده اینست که پروردگار ا نسان را به حضور خویش قبول نماید وانسان هم خالق خویش را ملاقات نماید.

حکمت ومفهوم دعا در روح دعا نهفته است. مفهوم اساسی دعا رجعت عاجزانه به سوی پروردگار است، به الله متعال که همه هست وبود ما به دست بلا کیف او است. ذات باری تعالی قابلیت ها، ناتوانی ها و ما یحتاج مارا بسیار خوب می داند. ذات باریتعالی «خالق کل شیء وهو بکل شی علیم» است. عالم و دانا به ظاهر و باطن، عالم الغیب و الشهاده است.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره النَّجْم
جزء – (27)

سورۀ نجم در مکۀ مکرمه نازل شده دارای شصت دو آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

نام سوره برگرفته از آیۀ اول این سوره است، زیرا الله متعال آن را با قسم خوردن به نجم آغاز نموده است که به این ترتیب این سوره **«نّجْم»** نامیده شده است.

تعداد آیات، کلمات وحروف:

قابل یاد آوری است که:سورۀ (نجم) به استثنای این(آیه 32) که می فرماید: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (همان) کسانی‌که از گناهان کبیره و اعمال زشت جز گناهان صغیره دوری می‌کنند بی‌گمان پروردگار تو گسترده آمرزش است، و او نسبت به شما داناتر است، هنگامی‌که شما را از زمین پدید آورد، و هنگامی‌که شما در شکم مادران‌تان بصورت جنین‌هایی بودید، پس خودتان را نستائید (و پاک نشمارید) او به کسانی‌که پرهیزکاری نمودند داناتر است.)

مکی است، و امام سخاوی(رح) می فرماید: که این سورۀ بعد از سورۀ إخلاص، و پیش از سورۀ (عبس) نازل شده است.

طوریکه در فوق یاد آور شدیم سورۀ «نّجْم » دارای شصت و دو آیه میباشد. تعداد کلمات این سوره به دوهزار شش صد وبیست وشش (2626) کلمه می رسد و تعداد حروف این سوره: به یک هزاروچهارصد وپنجاه حرف میرسد.این سوره داری (604) شش صد وچهار نقطه است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی)

یادداشت :

تفصیل معلومات درمورد تعداد (آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور مطالعه فرماید.

اهداف کلی و اساسی این سوره:

مبارزه با شرك و خرافات

مسألۀ وحی و نبوت پیامبر صلی‌الله علیه وسلم.

یادآوری قیامت.

سورۀ نجم به گفتۀ برخی ازمفسرآن اولین سورۀ ای که پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از علنی کردن دعوت خود آن را آشکارا و با صدای بلند در حرم مکۀ مکرمه تلاوت کرد، و مشرکان به آن گوش دادند، و همه مؤمنان آن روز و حتی مشرکان سجده کردند. به هر حال طوریکه یاد آور شدیم این سوره به خاطر مکی بودنش بحثهایی از اصول اعتقادی مخصوصاً نبوت و معاد دارد، و با تهدیدهای کوبنده و انذارهای مکرر به بیداری هدایت کفار می پردازد.

ارتباط سورۀ «النَّجْم» با سورۀ قبلی :

الله تعالی سورۀ **«نّجْم»** را با یاد پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم شروع کرده است، همانگونه که

(c) ketabton.com: The Digital Library

سورۀ« طور» را با یاد آنحضرت ختم فرموده، تا آخر سورۀ قبلی به ابتدای این سورۀ با دو مطلب هماهنگ اتصال یابد.

یادداشت:

آیه (62) «سوره النجم» دارای سجده تلاوت می باشد.

حکم سجدۀ تلاوت:

ابن حزم در کتابش «المحلی» (5/10)، (5/106) می نویسد که در قرآن عظیم الشأن بصورت کل در 14 آیه سجده تلاوت وجود دارد، که عبارتند از:

- سورۀ اعراف، آیۀ 206
- سورۀ رعد، آیۀ 15
- سورۀ نحل آیات 50 و49
- سورۀ اسراء، آیۀ 109
- سورۀ مریم، آیۀ 58
- سورۀ حج، آیات 18و77
- سورۀ فرقان، آیۀ 60
- سورۀ نمل، آیات 25و26
- سورۀ سجده، آیۀ 15
- سورۀ ص، آیات 24و25
- سورۀ فصلت، آیات 37و38
- سورۀ نجم، آیۀ 62
- سورۀ انشقاق، آیات 20و21
- سورۀ علق، آیۀ 19

حکم سجدۀ تلاوت:

به رأی جمهورعلماء، سجدۀ تلاوت برای خوانندۀ قرآن کریم و شنونده، هردو سنت است نه واجب. دلیل اینکه سجدۀ تلاوت فرض نیست، اینست که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلّم، سورۀ **«والنجم»** را خواند و به سجده رفت، در حالیکه زید بن ثابت **«والنجم»** را بر پیامبر صلی الله علیه و سلم خواند و (پیامبر) به سجده نرفت تا نشان دهد که سجده نبردن هم جایز است.

همچنین در یکی از خطبه های جمعه، عمر ابن الخطاب سورۀ النحل که شامل سجدۀ تلاوت میباشد، خواند و هنگام مرور از سجدۀ تلاوت، سجده کرد و در جمعۀ آینده همان سوره را باز هم تلاوت کرد ولی سجده نکرد و سپس به مردم گفت: میخواستم که به شما بفهمانم که سجدۀ تلاوت سنت است و فرض نیست.

از آنجاییکه این سجده، نماز بحساب نمی‌آید، پیامبرصلی الله علیه وسلّم بدون وضوء و بدون رو کردن به قبله هر طوری که ممکن بود آن را بجای می‌آورد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم فرمود: «صلاة اللیل و النهار مثنی مثنی» «نماز (سنت) شب و روز دو رکعت دو رکعت است» پس آنچه که کمتر از دورکعت باشد، نماز نیست مگر اینکه دلیل قاطعی درباره آن بیاید که ثابت کند نماز است مانند طواف و وتر و نماز جنازه، و این در حالی است که هیچ نصی مبنی بر اینکه سجده تلاوت نماز باشد وجود ندارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فضیلت سجده تلاوت:

از ابو هریره (رض) روایت است که پیامبرمحمد صلی الله علیه و سلم فرمود: «إذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشیطان یبکی یقول: یا ویله، أمر بالسجود فسجد فله الجنة وأمرت بالسجود فعصیت فلی النار» «وقتی انسان آیۀ سجده را می‌خواند و سجده را بجای می‌آورد» شیطان به گوشه‌ای می‌رود و گریه می‌کند و می‌گوید: وای بر من، انسان مأمور به سجده گردید، و به سجده رفت پس بهشت برای او است، و من مأمور به سجده شدم اما سرپیچی کردم پس جهنم برای من است».

آنچه در سجده تلاوت، خوانده می‌شود:

از عایشه رضی الله عنها روایت است: پیامبر صلی الله علیه و سلم شبانه در سجده‌های تلاوت بارها این دعا را تکرار می‌کرد:«سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره بحوله و قوته» «سجده برد صورت من برای ذاتی که آن را خلق کرد و با توان و قدرت خود حس شنوایی و بینایی را به او داد».

از حضرت علی (رض)روایت است: وقتی پیامبر اسلام محمّد صلی الله علیه و سلم به سجده می رفت می‌فرمود: «اللهم لک سجدت، و بک آمنت، و لک أسلمت، أنت ربی، سجد وجهی للذی شق سمعه و بصره تبارک الله أحسن الخالقین» «خداوندا! برای تو سجده بردم، به تو ایمان آوردم و تسلیم تو شدم، تو پروردگار من هستی، سجده برد صورتم برای آنکه شنوایی و بینایی به او بخشیده، خداوند خیر و برکتش چه فراوان است و نیکوترین آفرینندگان است».

از ابن عباس (رض) روایت است: نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم، که مردی آمد و گفت: دیشب در خواب دیدم که در زیر درختی نماز میخواندم، (آیه) سجده را خوانده و سجده بردم، درخت با سجده‌ام سجده کرد، شنیدم که درخت می‌گفت: «اللهم احطط عنی بها وزرا، و اکتب لی بها أجرا، واجعلها لی عندک ذخرا» «خداوندا! به خاطر این سجده گناهم را پاک کن و به خاطر آن اجر و پاداشی را برایم بنویس، و آنرا نزد خود برای من ذخیره گردان».ابن عباس (رض) میفرماید: «فرأیت النبی صلی الله علیه و سلم قرأ السجدة، فسجد، فسمعته یقول فی سجوده مثل الذی أخبره الرجل عن قول الشجرة». «پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که (آیه سجده) را خواند و به سجده رفت، وشنیدم که درسجده‌اش همان دعایی را که آن مرد از قول درخت نقل کرد، می‌خواند».

قابل تذکر میدانم که در طریق بهتر ادای سجدۀ تلاوت علمای مجتهدین اسلامی نظریات متفاوت داشته رفتن به این جزییات کار علمای فقه و مراجعه به کتب فقهی میطلبدکه درین مورد منابع متعدد و کافی وجود دارند. و الله أعلم بالصواب.

فضیلت سورۀ «نَّجْمِ»:

نزد امام ابوحنیفه، امام شافعی و بیشتر اهل علم سجده کردن بر این آیه لازم است. امام مالک اگرچه خودشان به هنگام تلاوت این آیه به سجده کردن التزام داشتند (چنان که قاضی ابوبکر ابن العربی در احکام القرآن نقل کرده است، اما مسلک شان این بود که سجده کردن در این آیه لازم نیست. اساس این رأی ایشان این روایت زید بن ثابت (رض) است که: «من در برابر رسول الله (ص) سوره نجم را خواندم و آن حضرت سجده نفرمودند.» [بخاری، مسلم، احمد، ترمذی، ابوداود، نسایی. اما این روایت لازم بودن سجده بر این آیه را نفی نمی کند، چراکه این احتمال وجود دارد که رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنگام به هردلیلی سجده نفرموده باشند و این کار را بعدا انجام داده باشند. روایت های دیگر در این باب صریح اند که بر این آیه التزام سجده شده است.
روایت های متفق علیه عبدالله بن مسعود، ابن عباس و مطلب بن ابی وداعه (رض) گویای آن هستند که هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای اولین بار این سوره را در حرم تلاوت فرمودند، هم خودشان سجده کردند و هم تمام مسلمانان و کافران حاضر سجده کردند. [بخاری، احمد، نسایی.] روایت ابن عمر (رض) این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز سوره نجم را تلاوت فرمودند و سجده کردند و مدت زمان زیادی در حال سجده ماندند. [بیهقی، ابن مردویه] سبره الجهنی می گوید که عمر (رض) در نماز فجر سوره نجم را تلاوت فرموده سجده کردند و سپس بلند شدند و سوره ی زلزال را تلاوت فرمودند و رکوع کردند. سعید بن منصور خود امام مالک هم در مؤطا، باب ماجاء في سجود القرآن، این فعل عمر (رض) نقل کرده اند.

موضوعات اساسی سورۀ نجم:

موضوعات اساسی سوره را میتوان در موضوعات ذیل خلاصه ودسته بندی نمود:
در سورۀ نجم به صورت کل موضوع ومقام وحی وشیوۀ نزول آن بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم وتماس مستقیم پیامبر صلی الله علیه وسلم با جبرئیل أمین ومبرا کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم از اینکه چیزی جز وحی الهی بگوید، بحث بعمل آمده است.(این مبحث از آیۀ 5 آغاز والی آیۀ 18 این سوره ادامه می یابد.).
هکذا در این سوره اشاره به سفر اسراء، معراج پیامبر صلی الله علیه وسلم به آسمان ها مطرح بحث قرار گرفته است.
در بخشی از این سورۀ، به رسوم خرافاتی مشرکان در مورد بت‌ها و پرستش فرشتگان روشنی انداخته شده، و آنها را محکوم کرده است. (این مبحث از: آیۀ 19 آغاز می یابد ولی تا آیۀ 23، ادامه می یابد. همچنان در مورد اینکه: بت‌ها تندیس وتابلوی دختران الله نیستند، اشاره بعمل آمده است.
همچنان از آغاز آیۀ 24 الی آیۀ 26 در موضوعات اینکه شفاعت فرشتگان مشروط به اِذن الله تعالی است. آغاز از آیۀ 27 الی 30 در مورد اینکه: فرشتگان را دختر خدا نامیدن، نشانۀ جهل مشرکان است، از آغاز آیۀ 31 الی آیۀ 32 در مورد اینکه: پاداش و جزای انسان‌ها تنها به دست الله تعالی است، آغاز از آیۀ 33 الی آیۀ 41 در مورد اینکه هرکس مسؤل اعمال خویش است، آغاز از آیۀ 42 الی آیۀ 55 در مورد اینکه: تدبیر همه امور به دست الله تعالی است.
همچنان آغاز از آیۀ 42 الی آیۀ 55 در بارۀ حکم قرآن عظیم الشأن در بارۀ عذاب به کافران در حق است وتدبیر همه امور به دست الله تعالی است.آغاز از آیۀ 59 الی 62 در مورد باورنداشتن و سبک‌شمردن معارف قرآن، و درباره قیامت بحث به عمل آمده است.
باز بودن دروازۀ توبه به روی مشرکان واینکه هر کس مسؤل اعمال خودش است.
همچنان در این سورۀ به روز قیامت، واقامۀ دلیل بر آن ذکری بعمل آمده است.
در ضمن به سرنوشت دردناک اقوام پیشین که در دشمنی با حق پافشاری ولجاجت می کردند مطالبی هم بیان یافته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ نّجْم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى﴿١﴾

قسم به ستاره، وقتی پنهان شود.(١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«النَّجْمِ»: ستاره،. « **هَوَى** »: غروب کرد، نهان گشت، فرود آمد.همچنان «هَوی» به معنای تمایل به سقوط است و هوای نفس، همان خواهشات است که انسان را به سقوط می‌کشاند.

قبل از همه باید گفت که:نظر مفسران در کلمه به کار رفته «النجم» بشرح ذیل میباشد. ابن عباس، مجاهد و سفیان ثوری می گویند مراد از آن ثریا [Pleiades] است. ابن جریر و زمخشری همین گفته را ترجیح داده اند، چرا که در زبان عربی هنگامی که کلمه النجم به صورت مطلق به کار رود، به طور عموم از آن ثریا را مراد می گیرند. مفسرسدی می فرماید: مراد از آن زهره [Venus] است. وگفته ی ابوعبید نحوی این است که در این جا والنجم گفته شده و جنس ستاره ها مراد گرفته شده است، یعنی منظور این است که قسم به زمانی که تمام ستاره ها غروب کردند و صبح شد.(تفهیم القرآن).

تفسیر:

«وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى (1)»: قسم به ستاره آنگاه که از جایگاهش فرود آید و جدا شود، یا بعد از طلوعش غروب نماید

ابن عباس (رح) فرموده است، الله سبحان وتعالی به ستارگان قسم یاد کرده است که برای تعقیب شیاطینی که در حال استراق سمع هستند به حرکت در می‌آیند.(این یکی از روایاتی است که از ابن عباس نقل شده است. وی همچنین روایت دیگری نیز دارد مبنی بر این که مراد از «نجم» ثریا است که همراه با طلوع فجر، طلوع می‌کند.).

و حسن فرموده است:منظور ستارگانی است که در روز قیامت پراکنده می‌شوند. مانند: « و إذا الكواكب انتثرت.»:

ابن کثیر فرموده است: خالق به هر یک از مخلوقاتش که بخواهد قسم می‌خورد، اما مخلوق جز به خالق نباید قسم بخورد.(مختصر ٣٩۶/٣.).

برخی از مفسران در تفسیر «وَ النَّجْمِ إِذا هَوى» در تفاسیر خویش می نویسند که: حرکت ستاره‌ها به سوی افول و انهدام است و در آینده متلاشی می‌شوند.

ابن‌ابی‌حاتم از شعبی و غیر وی روایت کرده است که گفتند: «آفریننده، به هر چیز از آفریدگانش که بخواهد قسم می‌خورد اما آفریده نباید جز به آفریننده قسم خورد».

امام فخر رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «خداوند متعال در آغاز سه سورۀ قبل، یعنی سوره‌های: (صافات)، (ذاریات) و (طور)، به أسماء قسم خورده است نه به حروف؛ در سورۀ اول (سورۀ صافات) بر اثبات وحدانیت خویش قسم خورده است: «إِنَّ إِلَٰهَكُمْ لَوَٰحِدٌ﴿4﴾» [الصافات: 4]، در سوره دوم (سورۀ ذاریات) بر اثبات حشر و جزا قسم خورده است: «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ﴿5﴾» [الذاريات: 5] و در سورۀ سوم (سورۀ طور) بر اثبات دوام عذاب پس از وقوع آن‌در روز قیامت قسم خورده است: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَٰقِعٌ» (سورۀالطور: 7) و در این سوره بر اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم قسم خورده است: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ» [النجم: 2]. بنابر این، هرسه اصل توحید، معاد و نبوت در این چهار سوره تکمیل گردید».

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنین با تأمل در قسم های الهی در قرآن، ملاحظه می‌کنیم که سوگند خوردن الهی بر اثبات وحدانیت و نبوت در قیاس به قسم خوردنش بر اثبات معاد کمتر است چنان که در سوره‌های (ذاریات، طور، والليل، والشمس، والسماء ذات البروج) و غیر آن‌ها می بینیم، سبب آن این است که دلایل وحدانیت خداوند بسیار می‌باشد: وفي كل شيء له آية تدل علي أنه واحد. در هر چیز که بنگرید؛ نشان‌های می‌یابید که بر یگانگی حق تعالی دلالت می‌کند دلایل نبوت و رسالت نیز بسیار است، که عبارت از معجزات مشهور و متواتر پیامبران می‌باشد اما امکان معاد، به عقل و ادله سمعی یا نقلی که عبارت از قرآن و حدیث است، ثابت می‌شود و این خود عنایت بیشتری را می‌طلبد به همین جهت، خداوند متعال در قرآن عظیم الشأن بر اثبات آن بسیار سوگند خورده است تا راه ایمان مردم به آن را نیز هموار گرداند. (برای تفصیل مبحث هذا مراجعه شود به: تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 18) در باره موضوع اثبات وحی و پیامبری و صدق پیامبر، معجزه ی معراج، بحث بعمل آمده است.

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴿٢﴾

که هم صحبت شما (محمّد ص) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است.(٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا غَوَى»: باطل نگردید، به راه کج نرفت، خطا نرفت، در نادانی نیفتاد.

تفسیر:

«مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى (2)»:پیامبرصلی الله علیه وسلم از هدایت و از جاده‌ی هدایت و راه مستقیم گمراه و منحرف نشده است.

«وَمَا غَوَى (2) »و هرگز به چیزی باطل معتقد نبوده، بلکه همیشه در بالاترین نقطه‌ی رشد و هدایت قرار داشته است.

غوایت: عبارت از جهل همراه با عقیده فاسد است که ترکیب این دو، جهل مرکب می شود. مفسرابو سعود درتفسیر آیه مبارکه فرموده است: مخاطبان عبارتند از کفار قریش. و لفظ صاحبکم نشان می‌دهد که آنها به طور مفصل و کامل از احوال او آگاهند؛ زیرا مصاحبت طولانی آنان با حضرت و مشاهده‌ی اوصاف پسندیده و عظیمش چنان اقتضا می‌کند.(ابو سعود ۵.).

علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسری این آیۀ مبارکه می نویسد: « قسم به ستاره، وقتی غروب می کند، (هر ستاره ای که باشد، در این قسم وجواب آن که: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى» باشد، مناسبت خاصی وجود دارد، یعنی هم چنان که ستاره از وقت طلوع تا غروب در تمام این مسافت از مسیر ش تغییری نیافته، آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز در تمام زندگی خویش از ضلالت وگمراهی محفوظ مانده است، و نیز اشاره دارد به این مطلب که به وسیله ای ستارگان هدایت به دست می آید، از آن حضرت صلی الله علیه وسلم، نیز به علت عدم ضلالت وغوایت (گمراهی و بیراهی)، هدایت حاصل می شود».

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴿٣﴾

و از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. (٣)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
«عَنِ الْهَوى»: از روی هوا و هوس. دلخواه خود و به اصطلاح خود سرانه، چیزی نمی گوید، بلکه چیزی را که می گوید، به فرمان الهی می باشد. و کلامش وحیی از جانب الله است.

اطاعت و اقتداء به پیامبر واجب است :

اطاعت پیامبر صلی الله علیه وسلم در عمل به آنچه امر کرده و ترک آنچه نهی کرده، واجب است. و این از مقتضیات شهادت «أن محمدًا رسول الله» است.
علت وجوب اطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلّم برای یک مسلمان قبل از همه بخاطر وعلت هم است که الله تعالی خود به آن در آیات متعدد به این اطاعت از آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلَم دستور وهدایت فرموده اند، وحتی گاهی اطاعت از او را مقرون به اطاعت از خود دانسته و می‌فرماید: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ» (سورۀ النساء: 59). (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید).
همچنان می فرماید: «مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ» (سورۀ النساء: 80). (هر کس از رسول الله اطاعت کند به یقین از الله اطاعت کرده است). «وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ». (سورۀ النور: 56). (و از پیامبر اطاعت کنید تا به شما رحم شود).
و گاهی به آنعده اشخاصیکه از فرمان رسول الله صلی الله علیه وسلم سرپیچی می‌کند. وعده‌ی عذاب می‌دهد و می‌فرماید: «فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سورۀ النور: 63]. « پس بترسند کسانی که از امر او سرپیچی می‌کنند، که فتنه‌ای دچار آنان شود یا عذابی دردناک بر آنان وارد شود». یعنی فتنه‌هایی مانند کفر، نفاق یا بدعت قلب آنان را می‌پوشاند. یا به عذابی دردناک در دنیا مانند: قتل اجرای حد، زندانی یا سایر مجازات‌های زودرس مبتلا می‌شوند. و خداوند اطاعت و پیروی از او را سبب محبت و دوستی خدا نسبت به بنده و بخشش گناهان او قرار داده و می‌فرماید: «قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ» [آل‌عمران: 31]. «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید، در این صورت خداوند نیز شما را دوست می‌دارد و گناهان شما را می‌بخشد».
و خداوند متعال فرموده که پیامبر نمونۀ مثالی نیکو برای امت خود است: «لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا﴿21﴾» [الأحزاب: 21].« به تحقیق رسول الله برای شما بهترین نمونه و مثال است، برای کسی که امید به الله و روز آخرت داشته باشد و به کثرت الله را یاد کند».
ابن کثیر می‌گوید: این آیه‌ی کریمه اصل بزرگ در اقتداء به اقوال و افعال و احوال رسول الله صلی الله علیه وسلم است. به همین دلیل خداوند تبارک و تعالی روز احزاب به مردم دستور داد که در صبر و سفارش به آن، تنظیم قوا، مبارزه و امید به دفع خطرات از طرف پروردگار همیشه تا روز قیامت به پیامبر صلی الله علیه وسلم اقتدا کنند.

إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ﴿٤﴾

آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست!(۴)

تفسیر:
مفسر بیضاوی فرموده است: یعنی قرآن چیزی نیست جز وحی منزل از جانب الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

سبحان وتعالی که آن را بر وی نازل کرده است.(بیضاوی ۱۷۱/۴.).
قرآن عظیم الشأن، در آیۀ «ما ضَلَّ صاحِبُكُمْ وَ ما غَوى» خطاب به منحرفان نموده می‌فرماید: شما مدّت طولانی وزیادی همنشین و مصاحب پیامبر صلی الله علیه وسلم بودید و خوب می‌دانید که او انحراف ندارد.
و هر آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده چیزی دیگری نیست! در حدیث شریف از عبدالله بن عمرو (رض) روایت شده است که فرمود: من هر چیزی را که از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌شنیدم، می‌نوشتم با این هدف که آن‌ها را حفظ و نگهداری کنم پس قریش مرا از این کار نهی نموده وگفتند: تو هر چیزی را که از رسول الله صلی الله علیه وسلم میشنوی مینویسی در حالیکه ایشان نیز بشرند و گاهی در حال خشم سخن می‌گویند. همان بود که از نوشتن دست کشیده واین موضوع را با رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «اكتب، فوالذي نفسي بيده ما خرج مني إلا الحق». «بنویس زیرا قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، از زبان من جز حق چیز دیگری بیرون نیامده است».
رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف دیگری فرمودند: «من جز حق نمی‌گویم. در این اثنا برخی از اصحاب شان گفتند: یا رسول الله! شما گاهی با ما شوخی و مزاح می کنید؟ فرمودند: حتی اگر مزاح کنم، من جز حقی را نمی‌گویم».

فضیلت و امتیاز رهبران الهی :

درکلمۀ **«ما ضَلَّ»** آیۀ مبارکه به یک مفهوم عالی واصل کلی اشاره نموده، می فرماید که: رهبران الهی دارای سابقه انحرف فکر ی نیستند، درواقعیت امر که اگرتأریخ زندگی انبیاء به طور دقیق مورد مطالعه قرار گیرد به وضاحت تام در می یابیم که: أنبیاء علیه السلام، یک عمری در میان منحرفان، مشرکین زندگی بسر برده اند، ولی منحرف نشدند و این خود یك نشانه عظمت و جلال شخصیت عالی أنبیاء می باشد.
همچنان در کلمۀ: **«ما غَوى»** آیۀ مبارکه بدین اصل اشاره می فرماید؛ که أنبیاء سابقه گناه وفسق درعمل هم ندارند. بلکه درکلمه: **«صاحِبُكُمْ»** می فهمانند که انبیاء انسانها دلسوز و مردمی هستند. وبه تمام تأکید اعلام میدارد که: رهبران الهی **«ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى»** تابعداری ومتأثرو مغلوب خواهشات خود و دیگران نمی باشند.
وطوریکه در فوق یاد آور شدیم: نه از روی هوای نفس ودلخواه خود سخن می گویند، سخن شان جز وحی که به اوشان نازل شده چیزی دیگری نیست.

حکمت و فلسفه در بعثت أنبیاء:

قبل از همه باید گفت که حکمت وفلسفه در بعثت أنبیاء را یک اصل زرینی تشکیل می دهید که: پروردگار با عظمت ما أنبیاء و رسولان را برای راهنمایی بندگانش مبعوث نموده است، و در طول تأریخ بشریت هیچگاه خداوند متعال بندگانش را بدون رهبر و قائد نگذاشته است، بلکه پیامبران فرستاده شدند تا مردم به واسطۀ برگزیدگان الله تعالی طریقه پرستش و عبادت را بشناسند و عملاً أمور عبادت و خدا پرستی را برایشان بیان کند، روی همین اصل است که الله تعالی از نسل و جنس خود انسان‌ها پیامبران را فرستاد تا ایشان سخنانشان را بفهمند. طوریکه قرآن عظیم الشأن می فرماید: «قُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ» (سورۀ الكهف:110). یعنی: «(ای پیامبر!) بگو من فقط بشری هستم مثل شما، (امتیاز من این است که) به من وحی می‌شود که تنها معبودتان معبود یگانه است.».

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسالت و وظیفه اصلی که دربرابرهمه پیامبران الهی قرار دارد همانا ؛ ارشاد و رهنمایی بشریت به سوی توحید و عبادت پروردگار عالمیان و پرهیز از عبادت غیر الله است، طوریکه این رسالت آسمانی در (آیهٔ 25 سورهٔ الأنبياء) چنین بیان وفورمولبندی گردیده است: «وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ» (یعنی: «و (ما) پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست پس تنها مرا عبادت کنید.».

ایمان به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم :

ایمان و باور به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اصل بزرگي از اصول ایمان است، که ایمان جز با این اصل تحقق نمي‌یابد، لذا خداوند متعال میفرماید: «وَمَن لَّمۡ يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ فَإِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ سَعِيرا ﴿13﴾» [الفتح: 13]. «و هر کس به خدا و رسول او ایمان نیاورد، بداند که ما براي کافران آتش (دوزخ) را آماده ساخته‌ایم».

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدوا أَنْ لااله إلا الله وأَني رسولُ الله» «مأمور شده‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه گواهي دهند که معبود بر حقي جز خداي یگانه نیست و من فرستاده خدایم». (صحیح مسلم.)

ایمان به رسول الله جز با چند امور متحقق نمي‌شود از جمله:

اول: شناخت پیامبرصلی الله علیه وسلم؛ ایشان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم، و هاشم از قریش و قریش از عرب، و عرب از نسل حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل (علیهما وعلی نبینا أفضل الصلاة وأزکی التسلیم) است. ایشان شصت و سه سال عمر نمودند که چهل سال قبل از نبوت و بیست سه سال رسول و پیامبر بودند.

دوم: تصدیق ایشان در آنچه خبر داده، و اطاعت از ایشان در هر آنچه که امر فرموده، و اجتناب ودوري ازهرآنچه نهي فرموده‌اند، و اینکه جز به روشي که ایشان مشروع فرموده اند خداوند پرستیده نشود.

سوم: اعتقاد به اینکه ایشان، به عنوان رسول و پیامبر به سوي همه انسان‌ها و جنیان فرستاده شده‌اند، پس هیچ احدي جز تبعیت و پیروي از ایشان چاره‌اي ندارد، لذا خداوند متعال مي‌فرماید: «قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا» [الأعراف: 158]. «بگو اي مردم، من فرستاده خداوند به‌سوي همه شما هستم».

چهارم: ایمان به رسالت ایشان، و اینکه ایشان بهترین و آخرین پیامبران است، چنانکه خداوند متعال مي فرماید: «وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّينَ» [الأحزاب: 40]. «بلکه رسول خدا و خاتم انبیاء است».

و اینکه ایشان خلیل خداوند، و سردار تمام بشریت و صاحب شفاعت عظمي هستند، که مخصوص به «الوسیلة» بالاترین درجات بهشت است، ایشان صاحب حوض کوثر و امت ایشان بهترین امت است، چنانکه خداوند متعال میفرماید: «كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ» [آل‌عمران: 110]. «شما بهترین امتي هستید که براي مردم پدید آورده شده است».

کما اینکه امت ایشان بیشترین تعداد بهشتیان را تشکیل خواهند داد، و اینکه رسالت ایشان ناسخ تمام رسالت‌هاي گذشته است.

پنجم: اینکه خداوند ایشان را با بزرگ‌ترین و جاودانه‌ترین معجزه که قرآن کریم و کلام الهي محفوظ از هر گونه تغییر و تبدیل است، تائید و حمایت فرموده است. چنانکه مي فرماید: «قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ

(c) ketabton.com: The Digital Library

كَانَ بَعضُهُمْ لِبَعض ظَهِيرا﴿88﴾»
[الإسراء: 88]. «بگو اگر انس و جن گرد آيند بر آنكه مانند اين قرآن آورند، هرگز نميتوانند مانندش آورند و اگر چه برخي از آنان ياور برخي(ديگر) باشند».
و ميفرمايد: «إِنَّا نَحنُ نَزَّلنَا ٱلذِّكرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩» [الحجر: 9]. «بيگمان ما قرآن را فرو فرستادهايم و به راستي ما نگهبان آن هستيم».
ششم: ايمان به اينكه رسول الله صلى الله عليه وسلم رسالتشان را تبليغ كردند و امانت را ادا نمودند، و امت را نصيحت كردند، هيچ خير و خوبي نبود، مگر اينكه امت را به آن ترغيب و راهنمايي فرموده و هيچ شر و بدي نبود، مگر اينكه امت را از آن بر حذر داشته است. چنانكه خداوند متعال ميفرمايد: «لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوف رَّحِيم﴿128﴾» [التوبة: 128]. «بيگمان رسولي از خودتان به سوي شما آمد، رنجتان بر او دشوار، بر شما حريص (و) به مومنان رؤوفِ مهربان است».
طوريكه رسول الله صلى الله عليه وسلم مى فرمايند: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلاَّ كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرِ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ ويحذر أُمَّته مِنْ شَرّ ما يَعْلَمُهُ لهم». «هيچ پيامبري نبوده كه خداوند او را قبل از من در ميان امتي مبعوث كند مگر اينكه مأمور و مكلف بوده است به اينكه امتش را به هر خير و نيكياي كه ميدانسته راهنمايي نموده و از هر شر و بدي كه ميدانسته بر حذر بدارد». (صحيح مسلم.)
هفتم: محبت آنحضرت صلى الله عليه وسلم تا حدي كه محبت ايشان را بر محبت تمامي مخلوقات و حتي بر محبت خودش ترجيح دهد. پس محبت و تعظيم و احترام، و شخصيت قائل شدن و اطاعت كردن ايشان از حقوقي است كه خداوند متعال در كتاب عزيزش بر ما واجب كرده است، زيرا محبت ايشان جزو محبت خدا و اطاعت از ايشان اطاعت از خداست. چنانكه خداوند متعال ميفرمايد: «قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُور رَّحِيم﴿31﴾» [آل‌عمران: 31]. «بگو: اگر خدا را دوست مي داريد از من پيروي كنيد تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را برايتان بيامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است».
و پيامبر صلى الله عليه وسلم مى فرمايد: «لايُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّي أَكُونَ أَحَبُّ إِلَيهِ مِنْ وَلَدِهِ وَ وَالِدِهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِين» «هيچيك از شما نميتواند مؤمن كامل باشد تا زماني كه من در نزد او از فرزند و پدرش وساير انسانها محبوبتر نباشم». (متفق عليه.)
هشتم: به كثرت درود و سلام فرستادن بر روان پاك حضرت محمد(ص)، زيرا بخيل كسي است كه اسم مبارك ايشان در نزدش برده شود و برايشان درود نفرستد. خداوند متعال ميفرمايد: «إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا﴿56﴾» [الأحزاب: 56].«بيگمان خداوند و فرشتگانش بر پيامبر درود ميفرستند. اي مومنان (شما نيز) بر او درود بفرستيد و چنانكه بايد سلام بگوييد».
وپيامبر صلى الله عليه وسلم ميفرمايند: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَاحِدَةً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْراً». «كسي كه يكبار بر من درود بفرستد خداوند متعال در مقابل ده مرتبه بر او درود مي فرستد».(صحيح مسلم.)
در چند جا بر ايشان درود و سلام فرستادن بسيار مهم و مؤكد است، از جمله در تشهد نماز، در قنوت، در نماز جنازه، در خطبة جمعه، بعد از اذان، هنگام ورود و خروج از

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسجد، هنگام دعا، هنگاميكه نام مبارك ايشان برده شود وغيره.

نهم: اينكه پيامبرصلى الله عليه وسلم در نزد پروردگارشان زنده‌اند، زندگي برزخيي كه از زندگي شهدا بهتر و كامل تر است، ولي مانند زندگيشان در روي زمين نيست، اين زندگي مخصوصي است كه چگونگي آنرا ما نميدانيم، ولي با اين وجود نمي‌توان آنها را مرده ناميد. چنانكه پيامبر صلى الله عليه وسلم ميفرمايند: «إِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَى الأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الأَنْبِيَاء».

«خداوند بر زمين حرام گردانيده است كه جسد پيامبران را بخورد» (سنن أبو داود.)

همچنين مي‌فرمايند: «مَامِنْ مُسْلِمٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إلا رَدَّ اللهُ عَلَيَّ رُوْحِي كَي أَرُدَّ» «هيچ مسلماني نيست كه بر من سلام كند مگر اينكه خداوند روحم را به من باز مي‌گرداند تا اينكه سلام او را جواب دهم».(سنن أبو داود.)

دهم: اينكه در حيات حضرت صلى الله عليه وسلم و همچنين در كنار قبر ايشان هنگام سلام دادن كسي صداي خودش را بلند نكند كه اين نيز جزو احترام ايشان است.

طوريكه خداوند متعال ميفرمايد: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ» [الحجرات: 2]. «اي مؤمنان، صداي خود را بلندتر از صداي پيامبر مكنيد - و مانند سخن گفتن با همديگر- با او بلند سخن مگوييد. كه مبادا - در حالي كه شما نمي‌دانيد- اعمالتان از بين برود».

احترام ايشان پس از وفات عين احترام در حيات ايشان است. چنانكه نمونه هاي اول و الگوهاي بي نظير مكتب ايشان رضوان الله عليهم اجمعين عمل كردند، چه آنان از نظر اطاعت و پيروي نزديك ترين مردم به ايشان بوده، و از هرگونه مخالفت با ايشان و بدعت گذاري در دين بشدت گريزان بودند.

يازدهم: با همة اصحاب و اهل بيت و همسران ايشان دوستي و محبت داشتن و از هرگونه كينه و حسد و كدورت، و دشنام و جسارت و اهانت نسبت به آنان پرهيز كردن، زيرا خداوند از آنان راضي شده و آنان را براي صحبت و ياري پيامبرش صلى الله عليه وسلم برگزيده است، و دوستي و موالاتشان را بر اين امت واجب گردانيده است.

خداوند متعال مي‌فرمايد: «وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ» [التوبة: 100]. «و پيشروان نخستين از مهاجران و انصار وكساني كه به نيكوكاري از آنان پيروي كردند، خداوند از آنان خشنود شد و (آنان نيز) از او خشنود شدند».

پيامبر صلى الله عليه وسلم مي‌فرمايند: «لا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوالَّذي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُد ذَهَباً مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدهم وَلا نَصِيفَه». «صحابه مرا دشنام ندهيد، قسم به ذاتي كه جانم در قبضة اوست اگر يكي از شما به اندازه كوه احد طلا انفاق كند ثوابش به اندازه يك «مُدّ» (پُري دو كف دست) و حتي نصف مُدّ آنها نخواهد رسيد». (صحيح بخاري.)

براي كساني كه بعد از ايشان مي‌آيند مستحب است كه براي آنان طلب آمرزش كنند و از خداوند بخواهند كه در دل‌هايشان نسبت به آن الگوهاي ايماني و صداقت هيچگونه حسد و كينه‌اي نداشته باشند. چنانكه خداوند متعال مي فرمايد: «وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ﴿10﴾» [الحشر: 10]. «و (نيز) آنان راست كه پس از اينان آمدند (انصار) مي‌گويند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگارا! ما را و آن برادرا نمان را که در ایمان آوردن از ما پیشي گرفتند بیامرز. و در دل‌هاي ما هیچ کینه‌اي در حق کساني که ایمان آورده‌اند، قرار مده. پروردگارا! تویي که بخشندة مهرباني».

دوازدهم: پرهیز و اجتناب از غلو و افراط درباره پیامبر اسلام زیرا که این بیشترین وسیله آزار و اذیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم است، زیرا که آن حضرت امتشان را از غلو و افراط و مداحي بیش از اندازه منع فرموده، مقام و منزلتي که خداوند براي ایشان عنایت فرموده که بیشتر از آن مخصوص پروردگار است. لذا مي‌فرمایند: «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ فَقُولُوا عَبْدُاللهِ وَرَسُولُه، لا أُحِبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَرْتَبَتِي». «جز این نیست که من یك بنده هستم، پس بگوئید بنده و فرستادة خدا، دوست ندارم که مرا از منزلت خودم بالاتر ببرید». (صحیح بخاري: 3372).

همچنین مي‌فرمایند: «لاَ تُطْرُونِی كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ». «مرا بیش از حد ستایش نکنید، چنانکه مسیحیان عیسي بن مریم را ستایش کردند».(صحیح بخاري.)

بنابراین خواندن حضرتش در دعاء و استغاثه و مدد خواستن از ایشان و طواف کردن به دور قبر شریف ایشان، و نذر و ذبح کردن به نام ایشان، همه اینها نادرست بوده و شرك به الله محسوب مي‌شود، زیرا خداوند انجام هر گونه عبادتي را جز براي خودش منع فرموده است.

کما اینکه درمقابل، تفریط و بي‌توجهي نسبت به آنحضرت نادرست است. پس بي احترامي نسبت به ایشان که از روي بغض و کینه با ایشان باشد، یا جسارت و بي‌ادبي به مقام والاي ایشان، یا از شأن ایشان کاستن و تمسخر نسبت به ایشان روا داشتن، ارتداد و کفر و خروج از اسلام به شمار مي‌آید.

طوریکه خداوند متعال میفرماید: «قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿65﴾ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ﴿66﴾» [التوبة: 65-66].

«بگو: آیا به خدا و آیات او و رسولش ریشخند مي‌کردید؟ عذر نیاورید، به راستي که پس از ایمانتان کفر پیشه کردید».

پس محبت صادقانه نسبت به پیامبرصلی الله علیه وسلم این است که بر کمال اقتداء و پیروي از سنت ایشان و ترك آنچه که با راه و روش ایشان مخالف است دلالت دارد و صدق مي‌کند، چنانکه خداوند متعال میفرماید: «قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُور رَّحِيم﴿31﴾» [آل‌عمران: 31]. «بگو اگر خداوند را دوست مي‌دارید، از من پیروي کنید، تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامرزد و خداوند آمر زندة مهربان است».

پس واجب است که نسبت به تعظیم و احترام و بیان شأن و منزلت والاي ایشان از هر گونه افراط وتفریط بپرهیزیم و صفات الوهیت را که مخصوص پروردگار است به ایشان نسبت ندهیم، و به هیچ عنوان از قدر و منزلت ایشان نکاهیم. این همان احترام و محبتي است که نشانه اتباع و پیروي از سنت و شریعت ایشان، وحرکت درمسیر هدایت و اقتداي صادقانه به آنحضرت است.

سیزدهم: ایمان به پیامبرصلی الله علیه وسلم جز با تصدیق و باور به ایشان و عمل به شریعت ایشان متحقق نمي‌شود، همین است معني انقیاد و تسلیم براي ایشان، پس اطاعت ایشان اطاعت الله و معصیت ایشان معصیت الله است و ایمان به ایشان فقط با تصدیق و

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیروي ازآنحضرت صلی الله علیه وسلم تحقق مي یابد.
(کتاب: ارکان ایمان: مرکز پژوهش‌هاي علوم اسلامي دانشگاه اسلامی مدینه منوره، (جدی) 1394شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

نبوت انتخاب الهی است و نه سعی بشری :

در بسیاری از موارد سؤال مطرح می‌شود که آیا کسی می‌تواند با کوشش و سعی خود به مقام نبوت نائل شود؟

جواب نص صریح قرآنی همین است که: نبوت انتخاب الهی است وهیچ انسانی از طریق ریاضت و اجتهاد و یا هم سعی وکوشش نمی‌تواند شرف نبوت را بدست بیاورد. «وَإِذَا جَآءَتهُمۡ ءَايَةٞ قَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ حَتَّىٰ نُؤۡتَىٰ مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ رُسُلُ ٱللَّهِۘ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥۗ» (سورۀ الأنعام: 124). (هرگاه آیه ای بر آنها نازل شد، گفتند: هرگز ما ایمان نمی‌آوریم تا آن که آنچه به پیغمبران الله داده شده به ما نیز داده شود. (بگو:) الله داناتر است که رسالت خود را درکجا قرار دهد.به زودی به مجرمانی که گناه می‌کردند،سزای آن مَکرو نیرنگی که می‌کردند، خواری و عذابی شدید از نزد الله خواهد رسید.) بنابر فهم این آیۀ مبارکه گفته می توانیم که: نبوت موهبت الهی است، پس بین نبوت و بشریت منافات نیست.

چرا پیامبران از میان انسانها مبعوث گردید:

در جواب باید گفت: با توجه به اهداف پیامبران لازم است که آنها به نحوی باشند که به سهولت با امت‌های خویش ارتباط برقرار نمایند تا بتوانند رسالت خویش را به آنان ابلاغ نمایند و قیادت و رهبری جامعۀ بشری را بر عهده بگیرند.

همچنان از وظایف مهم أنبیاء علیه السلام نمونۀ مثالی و سر مشق بودن برای دیگران است. اگر پیامبران، فرشته می بودند، نه تنها اهداف و حکمت های فوق حاصل نمی شد بلکه گروهی ازمردم دعوت آن‌ها را ازروی اضطرار می‌پذیرفتند و زمینه پذیرش آزادانه و اختیاری ادیان سلب میشد، در حالیکه منت الهی این است که هرکس راه خود را به اختیار خود انتخاب کند و برای انتخاب درست پیامبران را اعزام داشته و وقتاً فوقت علماء و دعوتگران حق را فرستاده و در بین جوامع بشری فرستاده است. طوریکه میفرماید: «وَلَوۡ جَعَلۡنَٰهُ مَلَكٗا لَّجَعَلۡنَٰهُ رَجُلٗا وَلَلَبَسۡنَا عَلَيۡهِم مَّا يَلۡبِسُونَ» (سورۀ الأنعام: 9). (و اگر او (پیغمبر) را فرشته قرار می‌دادیم، البته او را به صورت مردی در می‌آوردیم، و البته آنها را دچار اشتباهی می‌کردیم که قبلا در آن (مشتبه) بودند.) بنابراین اهداف کامل نبوت زمانی تحقق می‌یابد که پیامبران الله جل جلاله در اوصاف عمومی انسانی با دیگر انسان‌ها مشترک و در برخی دیگر نیز از امتیاز انکارناپذیری برخوردار باشند.

نبوت همیشه به مردان اختصاص یافته :

در طول تأریخ أدیان بشری، وظیفۀ نبوت به مردان اختصاص گرفته و زنان ابداً به این سمت از طرف خداوند متعال گماشته نشده‌اند. زیرا نبوت باری است ثقیل و تکلیفی است مشکل و سنگین. چون نبوت به مجاهده، صبر و شکیبایی نیاز دارد. طبیعت روحی و فیزیکی زنان طوری ساخته شده است که توان تحمّل این همۀ مشقات رانداشته و یا رسالت وی در خانواده و جامعه مشخص شده است. این توضیح را میتوان دلیل عقلی و علت اختصاص نبوت به مردان ذکر کرد.

دلیل قرآنی در این بابت عبارت است از: «وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ» (سورۀ النحل: 43). (و پیش از تو جز مردانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

را که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم، پس اگر نمی‌دانید از اهل علم بپرسید.) بر خلاف پادشاهی که برای زنان نیز داده شده است مثل بلقیس و غیره.

چگونگی نزول وحی :

با تأمّل در نصوص قرآن و سنّت نبوی صلی الله علیه وسلّم، در می‌یابیم که فرشته‌ی وحی سه حالت دارد:

اوّل: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرشته را در شکل و صورت واقعی او می‌بیند و این حالت، جز در دو مورد برای پیامبر صلی الله علیه وسلم، اتّفاق رخ نداد.

دوم: به صورت صدای زنگ به او وحی می‌شود و بعد از تمام شدن، همه مطالب الهام شده در قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم حفظ و ضبط میشود.

سوم: فرشتۀ خود را در شکل و سیمای یک مرد نزد ایشان نمایان می‌کند و با او به گفتگو می‌پردازد و پیامبر صلی الله علیه وسلم هم گفتارش را حفظ می‌کند. این نوع وحی سبک‌ترین احوال پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است و اوّلین وحی که در نزدیکی غار حِراء به ایشان شد، از این نوع بود.

بشارت وحی:

رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از این که با فرشته آشنایی داشته باشد، نوری را می‌دید و صدایی را می‌شنید، ولی آن فرشته‌ای که نوری پدید می‌آورد و او را مورد خطاب قرار می‌داد، را مشاهده نمی‌کرد مُسلِم نیز، در صحیح خود از ابن عبّاس روایت میکند که فرمود: «مَكَثَ رسولُ اللهِ ص بِمَكَّةَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى الضَّوْءَ سَبْعَ سِنِينَ وَلاَ يَرَى شَيْئًا وَثَمَانَ سِنِينَ يُوحَى إِلَيْهِ وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرًا».

«رسول الله صلی الله علیه وسلم پانزده سال در مکه باقی ماند، مدّت هفت سال نور را مشاهده می‌کرد و صدا را می‌شنید، ولی چیزی نمی‌دید و مدّت هشت سال به ایشان وحی می‌شد و ده سال در مدینه زندگی کرد».(شرح نووی بر صحیح مسلم (15/ 104)، آنچه ابن عباس(رض)، درمورد مدّت زمان وحی ذکر نموده است، خلاف مدّت معروف است، چون معروف است که در سن چهل سالگی وحی بر رسول الله صلی الله علیه وسلّم، آغاز شد و در حالیکه سن ایشان پنجاه و سه سال بود، به مدینه هجرت فرمود، پس دوران وحی در مکه سیزده سال است.)

امام نووی در تفسیر این حدیث فرمود: «صدای الهام فرشته را می‌شنید و نورش را می‌دید و نور آیات الله متعال را مشاهده می‌کرد، تا این که بالاخره فرشته را هم دید و شفاهی و رو در رو، وحی را از او دریافت کرد». (نووی، شرح مسلم (104/15)

تأثیر فرشتۀ وحی بر پیامبر:

از جمله پندارهایی که منکران فرستادگان الله متعال، ادعا می‌کنند، این است که می‌گویند: آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم به آن دچار می شد، یا نوعی صرع بوده و یا شیطان با او پیوند برقرار می‌کرده است».

امّا این ادّعا دروغی بیش نیست، چون این دو حالت با هم فرق دارند؛ کسی که دچار صرع می شود، رنگش زرد می‌گردد، وزنش کاهش می یابد و تعادلش را از دست میدهد؛ انسان جِن زده هم به همان گونه تغییرات فیزیکی و جسمی، در او قابل مشاهده است و گاهی شیطان با زبان او، سخن می‌گوید و با زبان او، حاضران را مورد خطاب قرار می دهد؛ به عبارت دیگر، دچار هذیان‌گویی میشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امّا ارتباط فرشته با رسول الله صلی الله علیه وسلم، موجب رشد و شکوفایی جسمی و درخشش سیمای او می‌شد، علاوه بر این، حاضران هم در وقت نزول وحی بر ایشان، سخنی نمی شنیدند، بلکه تنها صدا و زمزمه‌ای همچون زمزمه‌ی زنبور عسل را در نزدیک سر رسول الله صلی علیه وسلم میشنیدند.
(روایت ترمذی (جامع الاصول 41/12)، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلّم از جای بر میخاست، درحالیکه تمامی آن چه که فرشته‌ی وحی به او اِلهام کرده بود، را، حفظ داشت، سپس خودش به أصحاب خبر می داد که چه آیاتی به او وحی شده است.
حضرت بی بی عائشه نقل کرده که در روزی بسیار سرد، وقتی قرآن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل می‌شد، در حالت بیهوشی قرار می‌گرفت و عرق از پیشانیش فرو می ریخت. (صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری 18/1).
همچنین روایت می‌کند که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بر پشت شتر قرار داشت و وحی برایشان نازل می‌شد، شتراز شدّت سنگینی رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک بود برزمین بخوابد. (بیهقی، الدلائل، با روایت از عائشه (فتح الباری 21/1).
یکی از اصحاب بزرگوار آن حضرت نقل می‌کند که در کنار رسول الله نشسته بود، رانش در زیر ران ایشان قرار داشت، در آن هنگام وحی بر ایشان نازل شد، نزدیک بود رانش در زیر ران رسول الله صلی الله علیه وسلم خُرد شود. (صحیح بخاری، کتاب الصلاة 12، جهاد31، و نسّائی جهاد 4، و احمد (184/5)
یعلی بن امیة در مورد مشاهده‌ی خود از نزول وحی بر پیامبرصلی الله علیه وسلم که مدّت‌ها آرزوی دیدن آن حالت را داشت، می‌گوید: «وارد شدم، ناگهان رسول الله را با چهره‌ی بر افروخته دیدم، مدتی به همان حال خُرخُر می‌کرد، سپس آرام شد و به حال عادی برگشت.» (صحیح بخاری، کتاب فضائل قرآن (فتح الباری 9/9).

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴿۵﴾

او را [فرشتۀ] بس نیرومند آموزش داده است. (۵)

تفسیر:

«شَدِيدُ الْقُوى»: دارای نیروهای شگفت و قدرتهای عظیم. یعنی: وحی را «فرشتۀ بسیار نیرومند به او فرا آموخت» که آن فرشته بەقول جمهور: جبرئیل آمین علیه السلام است. پس اوست که وحی را به محمد رسول الله صلّی الله علیه وسلّم آموخت.
مفسران گفته‌اند: از جمله دلایل قدرت عظیم او این که دهات و اماکن قوم لوط را از جا برکند و آن را بر بال خود حمل کرد تا به آسمان رسید و آنگاه آن را زیر و رو کرد، و بر قوم ثمود داد کشید و همه خاموش گشتند. و نازل کردن وحی بر پیامبران و بالا رفتنش به سوی آسمان از یک چشم به هم زدن سریعتر بود. (صفواة التفاسیر(

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى﴿۶﴾

همان کس که توانائي فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذُو مِرَّة»: قوت، پختگی اندیشه.
«صاحب مره» یعنی: جبرئیل علیه السلام آفرینش بسیار نیکو و استواری دارد.

تفسیر:

مره: نیرومندی و استواری در آفرینش است. بەقولی معنی این است: جبرئیل علیه السلام

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارای اندیشه نیک، خردی استوار و رأی متین است. «پس راست ایستاد» یعنی: جبرئیل علیه السلام اولین باری که وحی را به رسول اکرم صلّی الله علیه و سلّم آورد، در همان شکل وصورت حقیقی خود که خداوند متعال او را بر آن آفریده است، در برابر ایشان ایستاد و از بس بزرگ بود، وجودش همه افق جانب مشرق را پوشانید. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى﴿٧﴾

در حالی که در «افق اعلی» بود. (۷)

تفسیر:

یعنی در افق آسمان، همان جهتی که آفتاب از آن طلوع می‌کند، قرار دارد. ابن عباس (رض) فرموده است: منظور از «افق اعلی» محل طلوع آفتاب است. (خازن ۲۱۶/۴.)

خازن فرموده است: جبرئیل همان طوری که نزد دیگر پیامبران پیشین میآمد، نزد پیامبر اسلام محمد صلّی الله علیه و سلم نیز به صورت انسان می‌آمد.

روزی پیامبر صلّی الله علیه و سلم از او تقاضا کرد که به صورت و شکل حقیقیش خود را نشان دهد. جبرئیل دوبار خود را به صورت حقیقی به پیامبر اسلام محمد صلّی الله علیه و سلم نشان داد، یک مرتبه در زمین و یک مرتبه در آسمان، در زمین از جانب «افق اعلی» یعنی از جهت مشرق خود را نشان داد، و آن زمانی بود که پیامبر صلّی الله علیه و سلم در غار حرا بود. جبرئیل بر او نمایان شد و دو بال خود را گسترد و مابین مشرق و مغرب را مسدود کرد. آنگاه پیامبر صلّی الله علیه و سلم بی‌هوش گشت، سپس به صورت انسان درآمد و او را در آغوش گرفت، گرد و غباری را که بر صورتش نشسته بود، پاک نمود.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴿٨﴾

سپس نزدیك شد و فرود آمد (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دَنَا» «نزدیک شد».«تَدَلَّىٰ» (دلو): فرود آمد، خیلی نزدیک تر آمد. تا جایی که از شدّت نزدیکی وابسته شد.

تفسیر:

یعنی بعد از آن جبرئیل (ع) به آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک شد و سپس بیشتر به آن حضرت نزدیکی جُست.

و در «سدرة المنتهی» خود را در آسمان نشان داد. و هیچ یک از پیامبران او را به صورت فرشته ندیده‌اند، جز پیامبر ما، محمد صلّی الله علیه وسلم.(تفسیر خازن ۲۱۳/۴.).

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ﴿٩﴾

تا جایی فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود. (۹)

تفسیر:

«قاب»: اندازه، مقدار. قدر.

«قَابَ قَوْسَينِ»: مقدار طول و کمان.«به قدر دوکمان»: یعنی اینکه به اندازه‌ی طول دو انتهای کمان یا کمتر از آن به او نزدیک شد. مفسرآلوسی فرموده است: منظور نزدیک شدن زیاد است. در واقع می‌خواهد بگوید: جبرئیل به معنی واقعی کلمه به او نزدیک شد. (تفسیر روح المعانی آلوسی ۴۸/۲۷).

(c) ketabton.com: The Digital Library

هدف از فاصله دو کمان در اینجا: فاصله میان دسته کمان و دو طرف خمیده آن است زیرا هر کمان دارای دو طرف است. البته مراد حق تعالی در این آیه، تمثیل ملکۀ اتصال و تحقق امر استماع وحی از سوی پیامبرصلی الله علیه وسلم به کامل‌ترین وجه آن است زیرا در این تمثیل، بُعد مسافت که خود شُبْهَه، اِبهام و غُموض را پیش می‌آورد، نفی شده است. (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤوف مخلص هروی).

فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى ﴿١٠﴾

پس به بنده اش آنچه را باید وحی می کرد، وحی کرد. (١٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« فَأَوْحَى»: پس الله وحی کرد، جبریل وحی کرد. « إِلَى عَبْدِهِ »: به جبریل. «ما أوحى الي عبده»: آن چه جبریل به محمد وحی کرد. یا، جبریل به بنده ی الله، محمد، وحی کرد و پیام رسانید.

تفسیر:

یعنی پروردگار با عظمت، اوامر خود را به وسیله‌ی جبرئیل به بنده و فرستاده‌ی خود حضرت محمد صلّی الله علیه و سلم وحی کرد.

در این آیه مبارکه با ذکر مکرر فعل «اوحی» به وحیی که بر آن حضرت نازل شده تعظیم صورت گرفته است.

عبارت به کار رفته در آیه مبارکه « فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى» است. این فراز دو ترجمه می تواند داشته باشد: یکی آن که: «او وحی کرد بر بنده ی او آن چه که وحی کرد.» و دوم آن که: «او وحی کرد بر بنده ی خود آن چه که وحی کرد. اگر به صورت اول ترجمه بکنیم، معنای و مفهوم آن این خواهد بود که «جبریل علیه السلام وحی کرد بر بنده ی خدا آن چه را که می بایست وحی می کرد.» و اگر به صورت دوم ترجمه کنیم، معنا و مفهوم آن این خواهد بود که «خدای بلندمرتبه به واسطه ی جبریل علیه السلام هر آن چه را که می بایست بر بنده ی خود وحی می فرمود، وحی فرمود.

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴿١١﴾

قلب او در آن چه دیده دروغ نگفته است. (١١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَا كَذَبَ »: دروغ نگفت، خطانرفت، نادرست نشمرد، تکذیب نکرد، انکار نکرد، منکر نشد. « الْفُؤَادُ»: دل، دل محمد در دیدن جبریل به صورت فرشته بودنش.« مَا رَأَى»: آن چه را دید. ما: در این جا، منظور، قیافه و شکل فرشته بودن جبریل.

تفسیر:

یعنی قلب محمد صلّی الله علیه و سلم در مورد این که به شکل حقیقی جبرئیل را دید، اشتباه نکرده است. یعنی به آنچه چشمهای شان دید و مشاهد کرد دروغ نمی گوید. ابن مسعود (رض) فرموده است: پیامبر اسلام محمد صلّی الله علیه و سلّم جبرئیل را به شکل حقیقیش دید که دارای شش صد بال بود و هر بال آن افق را مسدود می‌کرد، و رنگ‌های زیبا و مروارید و یاقوت را طوری از بالش فرو مي ریخت که خدا می‌داند! (اخراج از امام احمد).

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى﴿١٢﴾

آیا با او درباره آنچه دیده مجادله مي‌کنید.؟ (١٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تُمَارُونَهُ » (مري): با او مجادله می کنید. [کهف/٢٢، فلا تمار فيهم، در مورد آنان جدل مکنید]،(شوری ١٨، یمارون، ستیزه می کنند، انکار می کنند، دو دلند).

تفسیر:

«أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى (12)»: آیا با پیامبرصلی الله علیه وسلم مجادله می کنید و خبری را که از مشاهده آیات الهی و چشمدید خویش آورده رد می نمایید؟

یعنی در مورد آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شب اسرا و معراج دیده است، با او مجادله کرده و آن را انکار می‌کنید؟

در البحر آمده است: وقتی پیامبر صلّی الله علیه و سلم موضوع اسرا را اعلام کرد، قریش او را تکذیب کردند، تا این که بیت المقدس را برای آنان توصیف کرد.

مفسر تفسیر «صفواة التفاسیر» در ذیل این آیه مبارکه می نویسد:جمهور برآنند که آنچه پیامبر اسلام محمد صلّی الله علیه و سلم دوبار آن را مشاهده کرد و در این آیه دوبار از آن سخن رفت: «ما کذب الفؤاد ما رأی و أفتمارونه علی ما یری» همانا جبرئیل است.

ابن عباس و عکرمه فرموده اند که پیامبر صلّی الله علیه و سلم با چشمان خود الله را دیده است، اما حضرت عایشه رضی الله عنها این سخن را انکار کرده و گفته است: پیامبر صلّی الله علیه و سلم دوبار جبرئیل را به صورت و شکل حقیقی دیده است. آنگاه مفسرابو حیان فرموده است: درست آن است که تمام مطالب مکنون در این آیه در رابطه با جبرئیل بوده و دلیل آن فرموده‌ی:

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى﴿١٣﴾

و به یقین پیامبر جبریل را (به صورت اصلیش) در فرود دیگری مشاهده کرد.(١٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« نَزْلَةً»: یک بار، یک دفعه. « نَزْلَةً أُخْرَى »: یک بار دیگر در شکل فرشته بودن جبریل را دید.

تفسیر:

«وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى» می باشد که مقتضی آن است که پیامبر صلّی الله علیه و سلم مرتبه‌ای دیگر او را دیده باشد. (البحر ١٥٨/٨. می‌گویم: گفته‌ی صاحب «البحر» از لحاظ دلالت قوی است، و بنا به مذهب اهل سنت پیامبر صلّی الله علیه و سلم در شب معراج در آسمان‌ها الله را با چشم دیده است و دلایلی از سنت بر اثبات این ادعا دارند. اما در مورد آیات، راجع همان مذهب جمهور است. و الله اعلم.).

«ولقد رآه نزلة أخری»:و مسلماً پیامبر صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیهم السلام را بار دوم نیز به شکل اصلی او در نزدیک سدرة المنتهی، یعنی درخت سدر که در آسمان هفتم است مشاهده کردند.

روشنی مختصری بر سفر معراج رسول آلله:

ابن قیم الجوزیه (محمد بن ابی‌بکر بن ایوب بن سعد بن حریز زرعی دمشقی معروف به ابن قیم الجوزیه) (691 - 751) هجری قمری، فرموده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنا بر قول صحیح، باجسم مبارکش، راسوار بر بُراق و همراه جبرئیل، از مسجد الحرام به بیت المقدس سیر دادند. در آنجا از بُراق پیاده شد، بُراق را به حلقۀ دربِ مسجد الاقصی بست وامامت جماعت أنبیاء را انجام داد. سپس در همان شب، ایشان را از بیت المقدس به آسمان، بالا بردند. جبرئیل برای ایشان اجازه ورود خواست و درب آسمان اول به روی ایشان گشوده شد. در آنجا آدم علیه السلام را دید و به او سلام کرد. آدم علیه السلام نیزجواب سلامش را داد و به نبوت اش اقرار نمود. خدای متعال، در آنجا ارواح سعادتمندان را از راستش و ارواح بدبختان را که در سمت چپش بودند، به آن حضرت صلی الله علیه وسلم نشان داد.

پس از آن به آسمان دوم برده شد؛ برایش درب را گشودند، در آنجا یحیی بن زکریا و عیسی بن مریم را دید و به آن‌ها سلام کرد و آن‌ها جوابش را دادند و به او خوشامد گفتند و به نبوتش اقرار کردند. سپس به آسمان سوم برده شد و در آنجا یوسف علیه السلام را دید و سلام کرد و یوسف هم به او خوشامد گفت و به پیامبریش اقرار نمود. پس از این به آسمان چهارم برده شد که درآنجا ادریس را دید، سلام کرد و ادریس علیه نیز به او خوش امد گفت و به پیامبریش اقرار و اعتراف نمود.

سپس به آسمان پنجم برده شد، در آنجا هارون بن عمران را دید و سلام کرد؛ وی به پیامبر صلی الله علیه وسلم خوشامد گفت و به نبوتش اقرار نمود. سپس به آسمان ششم برده شد و در آنجا باموسی بن عمران ملاقات کرد و سلام نمود. او به پیامبر صلی الله علیه وسلم خوشامد گفت و به نبوتش اقرار نمود و چون از آنجا بالاتر برده شد، موسی علیه السلام گریست. چون علت را پرسیدند، گفت: کودکی پس از من مبعوث شد که امتیان او بیشتر از امت من وارد بهشت می‌شوند. پس از این به آسمان هفتم برده شد؛ در آنجا با ابراهیم علیه السلام ملاقات کرد؛ پس از سلام و خوشامد گویی و اِقرار ابراهیم علیه السلام به پیامبری آنحضرت، محمد مصطفی صلی الله علیه وسلّم را به سدره المنتهی و پس از آن به بیت المعمور بردند؛ آنگاه به حضور خداوند جبار برده شد تا جایی که فاصله ایشان به اندازه دو کمان یا کمتر بود.

در آن هنگام خداوند هرچه می‌خواست، بر بنده‌اش وحی کرد و پنجاه نماز بر امت آن حضرت فرض نمود و چون رسول خدا الله صلی علیه وسلم بازگشت، در راه موسی علیع وسلم پرسید: خداوند به تو چه دستورداده است؟ گفت: بر امتم پنجاه نماز فرض کرده است. موسی علیه السلام گفت: امت تو توان این را ندارد. برگرد و از خدا تخفیف بخواه. آن وقت برگشت و از خداوند تقاضای تخفیف نمود. پیش از آن، رسول الله صلی الله علیه وسلم نگاهی به جبرئیل انداخت که گویی می‌خواهد نظرش را بداند. جبرئیل نیز با اشاره گفت اگر می‌خواهی، (باز گرد و برای امتت، تخفیف بگیر) رسول الله با جبرئیل به پیشگاه خداوند بازگشت در حالیکه بر جای قبلیش بود.(آن گونه که شایسته شأن الله جل جلاله است و کیفیت نا مجهول می باشد، اما ایمان به آن، واجب است.)

یکی از روایت‌های بخاری است خداوند، ده نماز را کم کرد. رسول خدا دوباره به نزد موسی بازگشت و به او خبر داد. موسی علیه السلام گفت: بازگرد و تخفیف بخواه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم همچنان بین موسی و خداوند رفت و آمد می‌کرد تا اینکه از پنجاه نماز به پنج نماز تخفیف یافت و چون در این وقت موسی، پیشنهاد داد که دوباره بازگرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آنقدر رفتم که دیگر خجالت می‌کشم، لذا خشنودم

(c) ketabton.com: The Digital Library

و تسلیم اوامر او هستم و چون دور شد، منادی، ندا داد: فریضه‌ام را اجرا نمودی و برای بندگانم تخفیف گرفتی. (زادالمعاد(47/2).

پس از آن، ابن قیم، اختلافی را که در باب دیدار آن حضرت صلی الله علیه وسلم با خدا، وجود دارد، یادآور شده ودراین باره سخنی از ابن تیمیه آورده که خلاصه‌اش، این است: رؤیت با چشم سر، به ثبوت نرسیده و این سخنی است که هیچکس از صحابه قایل به آن نشده است؛ اما آنچه از ابن عباس نقل شده مبنی بر اینکه آنحضرت، خدا را مطلقاً دیده و دیگری بر رؤیت با دل اشاره دارد، با هم منافاتی ندارند.

پس از این میگوید: اما قول خداوند در سورۀ النجم که:«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ﴿8﴾» یعنی: «سپس نزدیک شد و نزدیکتر آمد»؛ این، غیر از نزدیک شدن در داستان معراج است، زیرا آنچه در سورۀ نجم آمده، نزدیک و نزدیکتر شدن جبرئیل است؛ چنانچه عایشه و ابن مسعود می‌گویند و سیاق عبارت هم گواه بر همین است. اما نزدیک و نزدیکتر شدن درحدیث اسراء، واضح است که خداوند تبارک و تعالی بوده و با دوکمان و نزدیک شدن در سورۀ نجم منافاتی ندارد؛ بلکه در سوره نجم آمده است: «او را یک بار دیگر در سدره المنتهی دید» و این، جبرئیل بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم او را برای بار اول به شکل اصلیش درزمین دید و باردوم درسدره المنتهی.خداوند، داناتر و آگاهتراست.

(زادالمعاد(47/2)؛ نگا: صحیح بخاری(50/1، 455، 470، 471، 481، 548، 549)؛ صحیح مسلم (91/1- 96).

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى ﴿١٤﴾

در نزد سدرة المنتهی! (درخت سدری که در آخر محدودۀ آسمان ها و در انتهای محلّ صعود و نزول عمل های بندگان قرار دارد) (١٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

سدره در عربی به درخت کنار می گویند و منتهی هم به معنای کناره ی پایانی است. پس معنای لغوی سدرة المنتهی درخت کناری است که در کناره ی پایانی یا نهایی قرار دارد. علامه آلوسی در روح المعانی این را این گونه توضیح داده است که: «إليها ينتهى علم كل عالم وما وراءها لا يعلمه إلا الله تعالى.» «علم و دانش هر عالمی بر همین درخت به پایان می رسد، از آن به بعد هر چه هست، آن را کسی جز خود الله متعال نمی داند. » تفسیر و توضیح ابن جریر در تفسیر خودش و ابن اثیر در النهایه في غريب الحديث و الاثر هم نزدیک به همین است. پی بردن به ماهیت و کیفیت واقعی این درخت کناری که در آخرین مرز این عالم مادی قرار دارد، برای ما مشکل است. این یکی از آن جمله اسرار کاینات خداوندی است که فراتر از درک و فهم ما است. به هر حال آن چیزی است که نزد خدای بلند مرتبه واژه ای مناسب تر از درخت کنار در زبان بشر برای آن وجود ندارد.

تفسیر:

«عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى (14)»:در نزدیک سدرةالمنتهی، یعنی در نهاییترین جایی که از زمین به سوی آسمان بالا می رود و از بالای زمین به سویش فرود می آید.

برخی از مفسران درتعریف وتوضیحی «سِدْرَةِ ٱلْمُنتَهَىٰ» می نویسند: درخت «نبق» است که از ریشه‌ی آن رودبارها می‌خروشد و در طرف راست عرش قرار دارد. از این جهت به «سدرة المنتهی» موسوم است که آگاهی خلایق و فرشتگان به آن منتهی می‌شود. و جز خدا هیچ کس از ماورای آن خبر ندارد. در حدیث آمده است: «سپس مرا به آسمان هفتم

(c) ketabton.com: The Digital Library

بردند، و «سدرة المنتهی» به نزد من آورده شد، دیدم ثمر آن مانند قلال هجر است و برگ‌هایش مانند گوش فیل است».(قسمتی از حدیث شیخان است.)

سدرة المنتهی :

قبل از همه باید گفت که مطابق روایات احادیث، سفر اسراء ومعراج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی آسمان هفتم بوده، وبه سدر المنتهی خاتمه یافت، طوریکه در صحیح مسلم و مسند احمد از عبدالله بن مسعود در این بابت روایت شده است که: «سفر رسول الله صلی الله علیه وسلم در اسراء و معراج به سدره المنتهی ختم شد و آن در آسمان هفتم است. هر چه از زمین بالا رود، همانجا متوقف می‌گردد و هر چه به زمین فروآید نیز از آن سرچشمه می‌گیرد. «إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى» (سورۀ النَّجم:16) «در آن هنگام که چیزی [نور خیره کننده‌ای] سدرة المنتهی را پوشانده بود».

اگر چه برخی از احادیث طوری حکم می کند،که موقعیت سدر المنتهی در آسمان ششم قرار دارد، از جمله حدیثی روایت شده ازابن مسعود که فرموده اند که: سدرة المنتهی در آسمان ششم قرار دارد و اکثر علماء همچون نووی و قاضی عیاض و دیگران نیز قول دوم را ترجیح داده‌اند.

ولی برخی ازعلماء در جمع بین دو حدیث فرموده اند که: اصل و ریشه سدر المنتهی در آسمان ششم و خودش در آسمان هفتم قرار دارد. (والله اعلم).

خوانندۀ محترم !

در قرآن عظیم الشأن در مورد این درخت مطالبی بیان یافته است، طوریکه پروردگار با عظمت فرموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر بالای این درخت جبرئیل علیه السلام را در صورت واقعی او دید. این درخت «مأوی» نام دارد:

طوریکه این موضوع را در آیات (13 الی 17) همین سورۀ ملاحظه می نمایم: «وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخرَىٰ﴿13﴾ عِندَ سِدْرَةِ ٱلْمُنتَهَىٰ﴿14﴾ عِندَهَا جَنَّةُ ٱلْمَأْوَىٰٓ﴿15﴾ إِذْ يَغشَى ٱلسِّدْرَةَ مَا يَغشَىٰ﴿16﴾ مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿17﴾». و البته او (فرشته) را بار دیگر در فرود آمدنش هم دید. (14) نزد سدرة المنتهی (درختی که علم مخلوقات به آن منتهی می شود). (15) که آرامگاه متقیان در بهشت نزد آن درخت است. (16) وقتی که (درخت) سدره را پوشاند آنچه که می پوشانید. (17) چشم (پیغمبر) منحرف نشد و از حد تجاوز نکرد.).

و رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد این درخت چنین میفرمایند: «ثُمَّ رُفِعَتْ لِي سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، فَإِذَا نَبْقُهَا مِثْلُ قِلَالِ هَجَرٍ وَإِذَا وَرَقُهَا مِثْلُ آذَانِ الْفِيَلَةِ. قال: «ای جبریل» هذه سدرة المنتهی، وَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ، نَهْرَانِ بَاطِنَانِ وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَقُلْتُ مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ قَالَ أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَنَهَرَانِ فِي الْجَنَّةِ وَ أَمَّا النَّهْرَانِ الظَّاهِرَانِ فَالنِّيلُ وَالْفُرَاتُ» «سپس به «سدرة المنتهي» رسیدیم. ناگهان، میوه‌هایش را دیدم که به اندازه‌ی کوزه‌های شهر «هجر» و برگ‌های آن به اندازه‌ی گوش فیل است. جبریل گفت: این سدرة المنتهی است. نگاهم به چهار نهر افتاد که دو تا پنهان و دو تای دیگر آشکار بودند. پرسیدم: ای جبریل! این‌ها چیست؟ گفت: دو نهر پنهان، نهرهای بهشت و دو نهر آشکار نیل و فرات می‌باشند.».

(صحیح الجامع (18/3) شماره (2861) و آن را به بخاری، مسلم، ترمذی و احمد نسبت داده است.»

در صحیحین نیز چنین آمده است: «ثُمَّ انْطَلَقَ حَتَّى أَتَى بِي السِّدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَغَشِيَهَا أَلْوَانٌ لَا أَدْرِي مَا هِيَ ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا فِيهَا جَنَابِذُ اللُّؤْلُؤِ وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ»«سپس به پیش رفتم

(c) ketabton.com: The Digital Library

تا اینکه به سدرة المنتهی رسیدم. آنرا به گونه‌ای دیدم که با رنگ‌های گوناگونی پوشیده شده بود که تا به حال آنرا ندیده بودم. سپس وارد بهشت شدم. در آنجا گنبدهایی از مروارید و خاک آن از مسک بود».

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى﴿١٥﴾

که جَنَّةُ الْمَأْوَى هم نزدیك آن است (١٥)

«جَنَّةُ الْمَأْوَى» نزدیک سدره‌المنتهی موقعیت دارد. به قولی: علت تسمیه آن به «جَنَّةُ الْمَأْوَى» دراین است که ارواح مؤمنان در آن جای گرد می آیند. حضرت ابن عباس (رض) می‌گوید: «ارواح فرشتگان، شهدا و متقیان در آن جای گرد می آیند و علم انبیا علیه السلام بدان منتهی می شود و هیچکس جز الله تعالی ماورای آن را نمی‌داند».

«جَنَّةُ الْمَأْوَى»: هم در لغت به معنای جنتی است که قیامگاه قرار خواهد گرفت. حسن بصری می فرماید این همان جنتی است که در آخرت به اهل ایمان و پرهیزکاری خواهد رسید و از همین آیه او چنین استدلال کرده است که آن جنت در آسمان قرار دارد. قتاده می فرماید:این همان بهشتی است که ارواح شهیدان در آن نگهداری می شوند و مراد از آن بهشتی نیست که در آخرت به نیکان می رسد.

إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى ﴿١٦﴾

وقتی که (درخت) سدره را پوشاند آنچه که می‌پوشانید. (١٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« يَغْشَى »: می پوشاند. «سِّدْرَةَ »: اسم درختی است.

تفسیر:

آنگاه که به فرمان خداوند چیز بزرگی بر سدره بالا رفت که آن را هیچ کسی توصیف کرده نمی تواند و عظمتش را جز الله متعال کسی نمی شناسد.

یعنی چگونگی و کیفیت آن قابل بیان و توصیف نیست. آنها چنان تجلیاتی بودند که نه انسان می تواند آنها را تصور کند و نه هیچ زبان بشری ای توان توصیف آنها را دارد.

حسن فرموده است: نور الله متعال آن را فراگرفته و روشن کرده بود. و ابن مسعود (رض) فرموده است: پروانه‌های زرین آن را پوشانده بود. (روایت از مسلم.)

و در حدیث آمده است: «وقتی که با قدرت خدا پوششی آن را بپوشاند هیچ یک از بندگان خدا قدرت توصیف زیبایی آن را ندارد».(مسلم آن را روایت کرده است.)

مفسران درتفاسیر خویش می نویسند: پیامبر صلّی الله علیه و سلم درخت «سدرة المنتهی» را دید که انوار الله عز و جل آن را فرا گرفته بود، به طوری که هیچ کس نمی‌توانست آن را تماشا کند، و فرشتگان بسان پرندگان در پیرامون آن حلقه زده بودند و الله متعال را عبادت می‌کردند و همچنان‌که انسان‌ها در اطراف کعبه به ذکر و طواف می‌پردازد، آنها هم در اطراف «سدرة المنتهی» تسبیح‌گویان و ثناخوانان به طواف مشغول بودند. در حدیث آمده است: «سدره را دیدم که پروانه‌های زرین و طلایی آن را پوشانده بود، و روی هر برگ آن فرشته‌ای را در حال نیایش خدا ایستاده دیدم». (ابو سعود ١٥٧/٥)

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى ﴿١٧﴾

و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود. (١٧)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما زاغ»: منحرف نشد، کج تابی نکرد، اشتباه نکرد، خطا نرفت. ما طغی: سر پیچی نکرد، نلغزید، ازحدی که مشاهده کرد تجاوز نکرد، فراتر نرفت.

تفسیر:

«مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (17)»:چشم رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از محل نگاهش میل نکرد و نیز از جایی که در آن می نگریست تجاوز ننمود، بلکه نگاه چشمش جریان داشت و دلش ثابت بود.

مفسر شهیر جهان اسلام شیخ قرطبی فرموده است: دید خود را جز به آیاتی که در معرض دیدش بودند، به دیگر آیات متوجه نساخت. بدین وسیله ادب و نزاکت پیامبر صلّی الله علیه و سلم را در آن مقام توصیف کرده است؛ زیرا به چپ و راست نگاه نکرد. (تفسیر قرطبی ۹۸/۱۷).

ومفسرخازن در این مورد فرموده است: هنگامی که پروردگار مقتدر متجلی شد و نورش را نمایان کرد، پیامبر صلّی الله علیه وسلم در همان مقام باشکوه که عقل در آن متحیر می‌ماند، و پاها به لرزش و لغزش می‌افتند، و چشمان و دیدگان منحرف می‌شوند، توقف کردوایستاد. (تفسیرخازن ۲۱۶/۴.)

خوانندۀ محترم!

حقّ چشم، آن است که نه انحراف بیند و نه تجاوز کند. ودر این هیچ جای شکی نیست که: چشمی واقع بین وحق بین چشمان است که: توان دیدن آیات بزرگ الهی را دارد.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴿۱۸﴾

البته او بخشی از آیات نشانه های بزرگ پروردگار خود را مشاهده کرد. (۱۸)

مفسرتفسیر صفوة التفاسیر درتفسیر این آیه مبارکه می نویسد: قسم به الله در شب معراج، محمد صلّی الله علیه و سلم عجایب ملکوت الله را مشاهده کرد، سدرة المنتهی و بیت المعمور و بهشت و دوزخ را دید و جبرئیل را در آسمان در شکل حقیقیش دید که دارای شش صد بال بود، و «رفرف» را سبز و خرم‌تر از جنت دید که افق را پوشانده بود. و دیگر دلایل عظیم را دید.(بخاری از ابن مسعود روایت می‌کند که پیامبر صلّی الله علیه و سلم «رفرف» سبز و خرم را با چشمان خود دید که افق را پر کرده بود.)

امام فخررازی فرموده است: این آیه مبارکه نشان می‌دهد که پیامبر صلّی الله علیه و سلم در شب معراج آیات را دید، اما آن‌طور که بعضی گفته‌اند: خدا را ندید، و دلیل آن این است که داستان معراج را به رؤیت آیات خاتمه داده است. و در سوره‌ی اسراء فرموده است: «لنریه من آیاتنا ».و اگر الله را دیده بود که از تمام آیات مهمتر است، خداوند از آن خبر می داد. (تفسیر کبیر ۷۴۰/۷).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (19 الی 30) در باره خدایان دروغین، که هیچ کاری از آنان ساخته نیست. همچنان درباره موضوع توبیخ مشرکان به خاطر نامگذاری فرشتگان به جنس مؤنث،بحث بعمل آمده است.

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى﴿۱۹﴾

آیا دو بُت بزرگ «لات» و «عزّای» خود را دیدید (که بی اثر است). (۱۹)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
ای کافران! برایم از بتهایی مانند لات و عزی که به عبادت آنها می پردازید خبر دهید، آیا نفع و ضرری دارند؟ یعنی آیا از آنان نفع وضرر مشاهده نموده اید. مشرکان آنها را می پرستیدند و گمان داشتند نزد خداوند شفاعتشان می کنند.این سؤلات به شکل توبیخ مطرح شده است.
قابل تذکر است که مشرکین عرب بتهای زیادی ومتعددی را می پرستیدند؛ اما سه تا از آنها شهرت بیشتری داشت، وقبایل بسیار بزرگ عرب به عبادت آنها مشغول بودند.واین بت ها عبارت بودند از:

«لات»، «عزی» و «منات»:
لات: از اسم الله گرفته شده، بت سنگی نقشداری و نام بُت مؤنثی بود که قبیله ثقیف (اهالی طایف) آن را پرستش می‌کردند.وبرای خود بارگاه و پرده دارانی داشت
علت نامگذاری آن به «لات» آن بود که پیکر تراشیده‌اش نماد شخصی را نشان می‌داد که از آردآماده شده برای نان را با روغن مخلوط می کردند، و حجاج را طعام می دادند.
اما «عزی»: به قول مجاهد، درختی در میان مکه و طایف بود که قبیله «غطفان» آن را پرستش می‌کردند پس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در سال فتح مکه، خالد بن ولید (رض) را فرستادند تا آن‌را قطع نماید.
«منات» بت سنگی بنی هلال بود، که طایفه ی هذیل و خزاعه آن را می پرستیدند. ومشرکین در محل وقوع آنها ساختمانهای مجللی ساخته بودند. وبه آنها مانند کعبه احترام می گذاشتند.

وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى﴿٢٠﴾
و از **«منات»** آن سومین بت دیگر را؟ (که جمادی بی‌نفع و ضرر است) (٢٠)

تفسیر:
«وَمَنَاةَ» بتی از آن اوس و خزرج در میان مکه و مدینه بود که مشرکان خون حیوانات قربانی را برای آن می‌ریختند، از این جهت، آن را **«وَمَنَاةَ»** نامیدند و الله تعالی برای تحقیر و نکوهش آن، از آن چنین یاد کرد: «آن که سومین بی قدر است» اخری: از تأخر در رتبه است، یعنی **وَمَنَاةَ**، متأخر، پست و بی‌قدر است.
ابن‌کثیر (رح) فرموده است: «در جزیره العرب بتان دیگری نیز غیر از این سه بت وجود داشت که اعراب آن‌ها را بزرگ می‌داشتند اما مشهورترین آن‌ها همین سه بت بود، از این جهت، قرآن فقط از آن‌ها یاد کرد».

أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَى﴿٢١﴾
آیا (به گمان شما) برای شما پسر است و برای خدا دختر؟! (٢١)

تفسیر:
یعنی ای گروه مشرکان! آیا فرزندان مذکر را برای خویشتن مقرر می دارید و نصیب خود می دانید و فرزندان مؤنث را به زعم خود به الله سبحان وتعالی نسبت می دهید؟ در حالی که خود از آن راضی نیستید.
درتفسیر کابلی آمده است:یاقوت در معجم البلدان نوشته است که کفار این بتان را دختران خدا میخواندند مگر از همه اول خدای متعال «لم یلد ولم یولد» است و فرض اگر نظریه

(c) ketabton.com: The Digital Library

اولاد تسلیم کرده شود باز هم این تقسیم چقدر بیهوده و ممهمل است که خود شما پسران را پسند کنید و حصه خدا را از دختران مقرر نمائید (العیاذبالله).

تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى﴿٢٢﴾

در این صورت این تقسیم‌بندی ناعادلانه‌ای است (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قِسمَة» «تقسیم».«ضِیزَیٰ» (ضیز): ظالمانه و غیرعادلانه.

تفسیر:

یعنی این تقسیم که پسران برای شما و دختران برای خداوند باشد تقسیم ستمگرانه و ظالمانه است.

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى ﴿٢٣﴾

این بتان [که شما آنها را به عنوان شریک خدا گرفته اید] چیزی جز نام های بی معنا و بی مفهوم که شما و پدرانتان [بر اساس حدس و گمان] نامگذاری کرده اید نیستند، خدا بر [حقّانیّت] آنها هیچ دلیلی نازل نکرده است. اینان فقط از پندار و گمان [بی پایه] و هواهای نفسانی پیروی می کنند، در حالیکه مسلماً از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَمَّيْتُمُ»: نام گذاری کرده اید. « مَا أَنْزَلَ »: نازل نکرد، نفرستاد. « إِنْ يَتَّبِعُونَ »: پیروی نمی کنند. «مَا»: آن چه.« تَهْوَى»:: آرزو می کند.

تفسیر:

این بتان که [که شما آنها را به عنوان شریک الله قرار داده اید]جز نامهای بی حقیقت چیز دیگری نمی باشند؛ یعنی از اوصاف کمال، قدرت و عظمت چیزی در آنها ملاحظه نمی شود، بلکه اینها مجرد نامهایی اند که شما و پدران تان به ظلم و ناحق بر مبنای هوای نفس و تزیین شیطان بر آنها نهادید و خداوند بزرگ هیچ برهانی را نازل نکرده که مسلک و دعوای باطل شما را تصدیق کند. کافران چیزی جز گمانهای دروغین و خواهشهای نفس امّاره بالسّوء و منحرف از هدایت را پیروی نمی کنند. یقیناً از جانب خداوند توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تان هدایتی آمد، اگر از آن پیروی کنید راهیاب می شوید. ابن جوزی فرموده است: آیه متضمن تعجب از حال آنها می‌باشد که بعد از روشنی دلایل هنوز عبادت و پرستش آنها را رها نکرده‌اند.(تفسیر ابن جوزی ۷۴/۸)،(تفسیرصاوی ۱۳۹/۴.).

یادداشت:

قابل تذکر است که:بت‌های مورد پرستش مشرکین زیاد بودند،مؤرخان تعداد آنها را تقریبا به سی صد و شصت بت یادنموده اند،که اکثر آنها در اطراف کعبه قرار داشتند. و در موقع فتح مکه پیامبر صلّی الله علیه و سلم آنها را شکست. مشهورترین این بت‌ها عبارت بودند از: لات، عزی و مناة که در سال فتح مکه پیامبر صلّی الله علیه و سلم خالد بن ولید رضی الله عنه را مأمور شکستن عزی کرد. خالد در موقع شکستن آن می‌گفت:«یا عزی کفرانک لا سبحانک إنی رأیت الله قد أهانک »«ای عزی به تو ناسپاسم نه تسبیح‌خوان، دریافتم که الله تو را خوار کرده است». وبدینترتیب با فتح مکه زمان بت‌پرستی هم خاتمه یافت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى﴿٢٤﴾

آیا (گمان دارند که) انسان به هر چه آرزو کند می رسد؟ (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَا تَمَنَّى»: آن چه خواسته است، آرزو کرده است، آرزو می کند.

تفسیر:

یعنی اینکه: آنچه را انسان از خواهش‌های نفسانی‌اش تمنّا و آرزو می‌کند مانند شفاعت بت‌ها، تمثال‌ها و سایر امور در اختیار و قدرت اوست؟ چنین نیست بلکه امر و فرمان، مخصوص الله است.

امام صاوی فرموده است: منظور انسان کافر است و این آیه بر افرادی منطبق است که به منظور طلب دنیای فانی به غیر خدا پناه می‌آورند و در طلبش از هوی و هوس پیروی می‌کنند، پس تمام آرزویشان فراهم نمی‌شود، و پیروی کردن از هوی و هوس خفت و خواری است. («حاشية الصاوي على تفسير الجلالين» صاوی ۱۳۹/۴).

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى﴿٢٥﴾

در حالی که آخرت و دنیا برای الله است. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« الْآخِرَةُ وَالْأُولَى»: هر دو سرا.

تفسیر:

آنان طوری می پندارند که این بتان به شفاعت ایشان خواهد پرداخت اما این محض خیالات و آرزوهاست.به طور کلی باید گفت که ملک از آن الله سبحان وتعالی می‌باشد، یعنی امر دنیا وآخرت به پروردگار با عظمت است. اوست که به هرچه بخواهد حکم می‌کند و فیصله مینماید، به هر کس بخواهد عطا می‌کند و از هر کس که بخواهد دریغ میدارد؛ زیرا دارنده‌ی دنیا و آخرت است و موضوع آن‌طور نیست که انسان آن را آرزو می‌کند، بلکه الله به آن‌که از هدایت او پیروی کرده و هوی را ترک نماید عطا می‌کند.

وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴿٢٦﴾

و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی بخشد مگر پس از آنکه الله برای هر که بخواهد و راضی شود، اجازه شفاعت دهد. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَمْ»: چه بسیار است! « مَلَكٍ »:فرشته. «لا يغني»: بی نیاز نمی کند، بی سود است، به کار نمی آید.

تفسیر:

«وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ»: بسی از فرشتگان پاک سرشت در آسمان‌ها هستند. «لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً»:که با وجود بلندی مقام و منزلت شان، شفاعت آنان برای احدی سودمند نیست مگر با اجازه‌ی الله، پس بت‌ها با آن همه حقارت چگونه شفاعت میکنند؟!

«إِلَّا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَى»:مگر بعد از این که الله اجازه‌ی شفاعت برای اهل توحید بدهد و خود از آنان راضی شود که در آن حالت به فرشتگان اجازه می دهد برای آنان شفاعت کنند. همان‌گونه که در جای دیگری میفرماید: «ولا يشفعون إلا لمن

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارتضی.- 28 سوره الانبیا ء).
بصورت کل باید بعرض رسانید که: اختیارات خدایی به صورت کامل در دست خود الله است. فرشتگان نیز تا زمانی که او به آن ها اجازه سفارش و شفاعت ندهد و به شنیدن سفارش آنها در حق کسی راضی نباشد، جسارت سفارش کردن برای کسی در پیشگاه او را ندارند.
مفسرابن کثیر فرموده است: وقتی که وضعیت برای فرشتگان مقرب درگاه الله متعال چنین است، پس شما ای نادانان! چگونه امیدوارید که بت‌ها و شریک‌ها در نزد الله برای شما به شفاعت برخیزند؟ (مختصر ابن کثیر ۴۰۱/۳).

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثَى﴿٢٧﴾

مسلماً کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به نام زن نامگذاری می کنند.(۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَيُسَمُّونَ »: نامگذاری کنند.« تَسْمِيَةَ »: نامگذاری. « الْأُنْثَى »: مؤنث، فرشتگان را دختران خدا می نامند.

تفسیر:

یعنی آنان که حشر و جزا را تصدیق نمی‌کنند و برای آمادگی به آن روز عملی انجام نمی دهند،« لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثَى (27»: فرشتگان را به نامهای اناث می نامند؛ زیرا اعتقاد دارند که فرشتگان در جنس خود مؤنث اند و دختران الله سبحان وتعالی هستند. این سخن از نادانی و بیعقلی آنان نشأت کرده است.
یعنی ازجمله حماقت آنان این است که این فرشتگان بی اختیار را که حتی توانایی سفارش کردن در پیشگاه الله تعال را ندارند، معبود قرار داده اند. حماقت دیگر آنان این است که این فرشتگان را زن می پندارند و دختران الله قرار می دهند. دلیل اصلی گرفتار شدن آنان به تمام این جهالت ها این است که آنان به آخرت ورزرستاخیز ایمان ندارند. اگر آنان به آخرت ایمان می داشتند، هیچ گاه نمی توانستند چنین سخنان غیر مسئولانه ای بگویند. انکار آخرت باعث شده است که آنان تشویش فرجام را نداشته باشند و چنین پندارند که ایمان به الله و عدم ایمان به آن، یا باور داشتن به هزاران خدا تفاوتی ندارد، چراکه به نظر نمی رسد که هیچ عقیده ای از اینها در زندگانی فعلی دنیا پیامد خوب یا بدی داشته باشد.

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴿٢٨﴾

در حالیکه آنان به آن هیچ علمی ندارند، جز از گمان پیروی نمی‌کنند و به یقین گمان، انسان را از (شناخت) حق بی‌نیاز نمی‌کند. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي»...: [یونس/۳۶]، گمان جانشین حق نخواهد شد، گمان در رسیدن حقیقت سودمند نیست.

تفسیر:

«وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍۖ»: کسانیکه به آخرت یقین ندارند از مجازات بی پروا و بیفکر شده مرتکب چنین گستاخی ها میشوند مثلا فرشتگان را مؤنث قرار داده آنها را دختران خدا خواندند.آنان اصلا به آنچه می‌گویند آگاهی ندارند؛ زیرا شاهد خلق ملائک نبوده‌اند و از جانب الله هم دلیل و برهانی برایشان نیامده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

« إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ »: در این گفتار و اوهام باطل فقط از ظن و گمان پیروی می‌کنند.
«وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (28)»: ازین حدسیات و قیاسات و اوهام پا در هوا کار گرفته نمی شود و آیا تخمینات وحدسیات در عوض حقائق ثابته کار داده میتوانند ؟.

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴿٢٩﴾

بنابراین از کسانی که از یاد ما روی گردانده اند و جز زندگی دنیا را نخواسته اند، روی بگردان. (٢٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَعْرِضْ»: روی بگردان، اعراض کن. « وَلَمْ يُرِدْ»: نخواست، خواستار نبود.

تفسیر:

بنابراین از کسانی که با ترک ایمان از هدایت الهی، یعنی قرآن کریم رو گشتاندند و از آن پیروی نکردند اعراض کن؛ از آنان که جز زندگی دنیای فانی مراد و مقصدی ندارند.
مفسر ابو سعود فرموده است:منظور نهی از دعوت کردن کسی است که از کلام الله سبحان وتعالی روی گردانیده است، و این که نباید به چنین شخصی اهمیتی قایل شد؛ زیرا هر کس از موارد مذکور رو برگرداند و در دنیا مستغرق شود، به طوری که دنیا به صورت یگانه هدف و آخرین مقصودش درآید، دعوت به سوی دین خدا جز دشمنی و لجبازی و اصرار بر ناروایی چیزی در او نمی‌افزاید.(ابو سعود ١۶٠/۵.).

ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى﴿٣٠﴾

این منتهای علمشان است، بی‌گمان پروردگارت به کسی که از راه او گمراه شده است آگاهتر است، و همو به کسی که راه یافته است، آگاهتر است. (٣٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَبْلَغُهُمْ »: نهایت درک و دانش آنان، منتهای درک و دانش آنان.

تفسیر:

دوستی و مصروفیت به دنیا مقصود اصلی و مطلوب نهایی کافران است؛ از آن رو که همتها و شخصیتهای آنان سقوط کرده و به انحطاط گراییده است.
هر آینه خداوند متعال کسی را که سزاوار هدایت است بهتر می شناسد و او را هدایت می نماید و هم چنین کسی را که شایسته هدایت نیست بهتر می شناسد و به احوال او آگاه تر است و او رابه حال خودش واگذار می کند و خوارش می گرداند، در نتیجه آن فرد از راه الله گمراه می شود.
بنابراین الله سبحان وتعالی فرمود:« إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى» بی گمان پروردگارت به کسی که از راه او گمراه شده داناتر است و به کسی که هدایت یافته داناتر است. پس خداوند فضل و لطف خویش را در جای مناسب و شایسته قرار می دهد.

خوانندگان گرامی!

درآیات متبرکه (31 الی 32) درباره بدکاران و مجازات آنان، نیکوکاران و اوصاف شان بحث بعمل آمده است.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴿٣١﴾
و آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، فقط در سیطره مالکیّت و فرمانروایی الله است، تا کسانی را که مرتکب گناه شده اند، همان گناهانشان را به آنان سزا دهد، و کسانی را که کار نیک کرده اند، همان کار نیکشان را به آنان پاداش دهد. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لِيَجْزِيَ »: تا جزا دهد، تا مجازات دهد. «أَسَاءُوا »: بدی کرده اند. «الْحُسْنَى »: به بهترین شیوه، به نیکوترین روش، به بهترین.

تفسیر:

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: همه موجودات آسمانها و زمین مملوک خداوند هستند؛ والله تعالی آنها را به وجود آورده است، یعنی او تعالی تدبیر کننده و متصرف آنهاست و هیچ کس در آن ملکیت یا دخل و تصرفی ندارد؛ چرا که خود آن را هستی داده است.

« لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا بِمَا عَمِلُوا »:اوست که بدکاران را در برابر اعمال بد جزا می دهد « وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (31) »: و برای نیکوکاران در قبال اعمال نیک شان بهشتهای پر از نعمت را ارزانی می کند.

عالم شهیر جهان اسلام ابن جوزی فرموده است: آیه که صورت جمله معترضه بین آیه‌ی اول و آیه‌ی «لیجزی الذین أساؤا» را دارد، از قدرت و وسعت ملک خدا خبر می‌دهد و بیانگر آن است که الله تعالی کاملا به حال «محسن» و «خطاکار» آگاه است و هر کدام را بر اساس عملکردشان پاداش می‌دهد، و فقط وقتی توانایی مجازات دو گروه را دارد که ملکش وسیع و گسترده باشد.(ابن جوزی ۷۵/۸.).

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴿٣٢﴾

آنانی که از گناهان کبیره و زشتی‌ها جز گناهان صغیره اجتناب می‌کنند (بدانند که) البته پروردگارت (نسبت به آنان) آمرزشش وسیع است. او به (حال) شما وقتیکه شما را از زمین آفرید و هنگامی که شما در شکم‌های مادرانتان جنینها بودید داناتر است. پس از پاک بودن خود سخن مگویید. او به پرهیزگاران داناتر است. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« كَبَائِرَ»: جمع کبیره، بزرگ.« الْإِثْمِ»: گناه.« كَبَائِرَ الْإِثْمِ»: گناهان بزرگ. [نساء/۳۱]، [شوری/۳۷].« اللَّمَمَ»: گناهان صغیره و کوچک، خطاهای کوچک، لغزشها.« أَجِنَّةٌ»: جمع جنین، جنینهای نهفته در زهدان مادر.« فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»: خود را نستایید، از پاکی دم نزنید، خود را به پاکی یاد نکنید.« اتَّقَى»: پرهیزگار بود، تقوا پیشه کرد.

تفسیر:

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ »: برای آن نیکوکارانی که از گناهان کبیره، معصیتها و فواحش پرهیز می کنند، « وَالْفَوَاحِشَ»: فاحشه آن است که بدی وپستی آن از لحاظ عقل و شرع به درجه اخیر ونهایت اندازه رسیده باشد از قبیل زنا و عقد کردن همسر پدر، طوریکه پروردگار با عظمت ما می فرماید: «و لا تقربوا الزنی إنه کان فاحشة و و لا

(c) ketabton.com: The Digital Library

تنكحوا ما نكح آباؤكم من النساء إلا ما قد سلف إنه كان فاحشة و مقتا و ساء سبيلا.».

«إِلَّا اللَّمَمَ ۚ »:

مگر از (لمَم)؛ یعنی گناهان صغیره یی که مرتکبش بر آن اصرار ندارد، یا گناهی که آن را انسان به ندرت انجام می دهد.

بنابراین آنکاه که بنده واجبات را انجام دهد و از محرمات بپرهیزد خداوند جل جلاله بر او می آمرزد، عفوش می کند و گناهانش را می پوشاند؛ زیرا حق تعالی گذشت بسیار و آمرزش فراگیر دارد.

مفسرقرطبی فرموده است: گناهان کوچکی داریم که جز اشخاصی که در عصمت خدا قرار دارند، بقیه از وقوع در آن در امان نیستند. مانند: بوسه و چشمک زدن و نظر.(تفسیر قرطبی ۱۰۶/۱۷.).

در حدیث آمده است: «خدای عز و جل نصیب و سهم زنا را بر (اعضای) بنی‌آدم مقرر داشته و به طور یقین مرتکب آن می‌شود. پس زنای چشم‌ها عبارت است از نظر کردن. و زنای زبان عبارت است از گفتن سخن ناروا و نفس آرزو و اشتها می‌کند و فرج آن را تصدیق یا تکذیب می‌کند».(بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.).

اگر انسان از گناهان بزرگ دوری جوید خدا به لطف و کرم خود گناهان کوچکش را می‌بخشد. که فرموده است: «إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم» اگر از گناهان بزرگ دوری جوئید، گناهان کوچک شما را می‌بخشاییم.

(خازن آورده است: که از حضرت عمر و ابن عباس روایت شده است: در اسلام گناه کبیره نیست؛ یعنی در صورت استغفار گناه کبیره‌ای وجود نخواهد داشت. و گناه صغیره اگر بر آن اصرار ورزیده شود، تبدیل به گناه کبیره می‌گردد؛ یعنی «کبیره» با استغفار پاک می‌شود و «صغیره» با اصرار بر آن کبیره می‌شود.)

گفته های صحابه و تابعان درباره ی این به حسب زیر هستند:

زید بن اسلم و ابن زید می گویند و یک قول ابن عباس (رض) هم همین است که مراد از آن گناهانی هستند که مردم پیش از اسلام در زمان جاهلیت مرتکب آن شده بودند و پس از مسلمان شدن آنها را ترک گفته بودند.

گفته ی دوم ابن عباس (رض) است و گفته ی ابوهریره، ابن عباس، عبدالله بن عمرو بن عاص، مجاهد، حسن بصری و ابوصالح هم همین است که مراد از آن مبتلا شدن انسان در گناه بزرگ یا کار شرم آوری برای لحظه ای یا احیانا و سپس ترک کردن آن است.

عبدالله بن مسعود و مسروق و شعبی می گویند و از ابوهریره و عبدالله بن عباس (رض) در روایت های معتبر هم همین گفته نقل شده است که مراد از آن نزدیک شدن انسان به گناه بزرگی و عبور از مراحل آغازین آن و سپس باز آمدن از آن است. به طور مثال کسی برای دزدی برود ولی از دزدی کردن خودداری کند. یا با زن بیگانه ای اختلاط کند، اما اقدام به زنا نکند.

عبدالله بن زبیر، عکرمه، قتاده و ضحاک می گویند مراد از آن گناهان کوچکی هستند که برای آنها نه در دنیا مجازاتی مقرر شده است و نه مرتکبان آن به عذاب اخروی تهدید شده اند.

سعید بن مسیب می گوید مراد از آن آمدن فکر و اندیشه گناه در ذهن، بدون ارتکاب عملی آن است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این ها تفسیرهای مختلفی از صحابه و تابعان بودند که در روایتها نقل شده اند. اما اکثریت مفسران و امامان و فقیهان قایل به این هستند که این آیه و آیه ی 31 سوره نساء به روشنی گناهان را به دو نوع بزرگ تقسیم می کنند: یکی کبایر و دیگری صغایر و این هردو آیه به انسان این امید را می دهند که او اگر از کبایر و فواحش پرهیز کند، خدای بلندمرتبه صغایر را مورد عفو قرار خواهد داد. اگرچه برخی از عالمان بزرگ این مطلب را هم بیان فرموده اند که هیچ معصیتی کوچک نیست، بلکه نافرمانی خدا به خودی خود کبیره است. اما چنان که امام غزالی فرموده است، تفاوت کبایر و صغایر یک چیز غیر قابل انکاری است، چراکه تمام منابعی که علم احکام شریعت از آنها به دست می آید، این مطلب را تصریح کرده اند.

«إن ربک واسع المغفرة»: خدای متعال بخشایندهی گناهان و ستّار عیوب است، انجام دهندهی عملی را میبخشاید که توبه کند.(مختصر ۴۰۳/۳).

یعنی مورد عفو قرار گرفتن مرتکب گناه صغیره به این سبب نیست که گناه صغیره، گناه نیست، بلکه به این سبب است که خدا با بندگانش با تنگ نظری وخرده گیری برخورد نمی کند. بندگان اگر نیکی پیشه کنند و از گناهان بزرگ و بی شرمانه پرهیز کنند، در آن صورت او آنان را به خاطر لغزش های کوچک شان مؤاخذه نخواهد کرد و به سبب رحمت بی پایان خود آنان را مورد عفو و بخشش قرار خواهد داد.

مفسربیضاوی فرموده است:شاید آوردن این بیان بعد از تهدید تبهکاران و مژده دادن به نیکوکاران به این سبب باشد که مرتکبان گناهان کبیره از رحمت خدا ناامید نشوند. و گمان وجوب عقاب از جانب خدا نرود.(تفسیر بیضاوی ۱۷۳/۴).

«هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ »:او به طبیعت بندگان از همان زمان خلق پدرتان، آدم از خاک، به احوالتان آگاه ودانا بوده است.

«وَإِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ»:و از همان هنگام که به صورت جنین در رحم مادرانتان بودید، بنابراین خدا میدانست که چه کسی پرهیزگار و کدام یک شقی است؟ و میدانست مؤمن کیست و کافر کدام است؟ و نیک و بد را نیک میشناخت، میدانست چکار میکنید و سرانجامتان به کجا میکشد؟

«فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ»: بنابراین ای مردم! خودتان را پاک مشمارید و خود را مدح و ستایش نکنید، و خود را به کمال و پرهیزگاری نستایید؛

زیرا نفس پست است و وقتی از آن تمجید کنید، مغرور و متکبر میشود. ابو حیان گفته است: آن را به پاکی و دوری از معاصی نسبت ندهید و آن را ثناگو نباشید؛ زیرا خدا قبل از بیرون آمدنتان از پشت آدم و شکم مادرانتان از پاک و پرهیزگار آگاه بوده و هست.(البحر المحیط ۱۶۵/۸).

«هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى (32) »: الله تعالی به حال پرهیزگاران حقیقی دانا و به امور پوشیده و آشکار بندگان آگاه است؛ از این رو ترک تزکیه نفس، لزوم انکسار و استغفار به پیشگاه خداوند عزیز و جبار واجب است.

گناه صغیره وکبیره :

در مورد انواع و یا تعریف گناهان صغیره و کبیره علماء با هم اختلافاتی دارند، بطوریکه بعضی از آنها گناهان کبیره را 7 تا میدانند، که در حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم ذکر شده است که فرمودند: ‹‹اجتنبوا السبع الموبقات، قالو یا رسول الله ماهی قال الشرک بالله و

(c) ketabton.com: The Digital Library

السحر و قتل النفس التی حرّم الله الا بالحق واکل الربوا و اکل مال الیتم و التولی یوم الزحف وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات»؛ یعنی: "از هفت چیز هلاک کننده دوری کنید، صحابه گفتند ای رسول خدا آنها را بگویید پیامبر فرمودند:
1- شرک کردن به خدا 2- جادو کردن 3- کشتن فردی که خداوند او را حرام نموده مگربه حق 4- ربا خوردن 5- خوردن مال یتیم 6- فرار از میدان روز نبرد با کفار 7- تهمت زدن به زنان مؤمن (مسلم:64/1 دار الفکر، بخاری:32/4 دارالکتب العلمیه).
و بعضی دیگر گناهان کبیره را 70 تا میدانند، و بعضی دیگر 700 تا میدانند، ولی بهترین قول آنست که میگوید: حد اقل و اکثری ندارد ولی هر گناهی که در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد آن لعنت، و یا وعید، و یا حد، بیان شده است ازگناهان کبیره بحساب میاید.

گناه کبیره: هر آن گناهی است که خداوند متعال در برابر ارتکاب آن، به آتش دوزخ هشدار داده است.

اما حافظ ذهبی در کتاب «کبایر» خود گناهان کبیره را تا به هفتاد بر شمرده است. طبرانی روایت می‌کند که مردی به ابن عباس (رض) گفت: «گناهان کبیره هفت گناه بیش نیست. ابن عباس (رض) فرمود: این گناهان به هفتصد گناه نزدیکترند تا به‌هفت گناه، مگر باید یادآور شد که همراه با استغفار و آمرزش‌خواهی، گناهی‌کبیره باقی نمی ماند و همراه با اصرار و پافشاری بر گناه، گناهی صغیره باقی نمیماند». یعنی: آن گناه صغیره به کبیره تبدیل میشود.

شأن نزول آیة 32:

- واحدی، طبرانی، ابن منذر و ابن ابوحاتم از ثابت بن حارث انصاری روایت کرده اند: هرگاه کودکی از یهود هلاک می‌شد می‌گفتند: وی صدیق است، حرف‌های آنان به گوش رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و گفت: یهود دروغ می‌گوید، هیچ انسانی را خدا در رحم مادرش خلق نمی‌کند، مگر این که از سعادت و شقاوت او آگاه است. آنگاه الله متعال این آیه: «هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ...» را نازل کرد.(ضعیف است، واحدی 770 و طبرانی 2 / 81 از ثابت بن حارث انصاری به قسم مرفوع روایت کرده اند. «ملاحظه شود:تفسیر شوکانی» 2526).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (33 الی 54) در باره برخی از سران ثروتمند مشرک و رویگردانان از پیروی حق، یاد آوری آنان به صحف ابراهیم و موسی علیهم السلام.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى ﴿٣٣﴾

آیا کسی را که [از حق] روی گردانید، دیدی؟(۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تَوَلَّی»:روی گردانیدن، پشت کرد، حق را نپذیرفت.

تفسیر:

ای پیامبر! آیا کسی را که از ایمان روی گرداند و از طاعت خداوند رحمن اعراض نمود دیده ای که چه اندازه نادانی و غفلت بسیار او را فراگرفته است.

شأن نزول آیات 33 – 41:

- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: رسول الله به قصد جنگ ومبارزه با دشمنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

دین از شهر بیرون میرفت. مردی آمد وسیلهٔ سواری خواست.
اما پیامبر چیزی نیافت که به او بدهد. مرد با دوست خود ملاقات کرد و گفت: به من کمک کن، گفت: شتر جوان خویش را به تو می‌دهم به شرطی که گناهان مرا بر عهده بگیری، او هم پذیرفت. برای همین آیه «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى» تا آخر آیه 41 نازل شد. (مرسل و ضعیف است، این سوره مکی است و در آن هنگام جنگ و غزا نبود. بنابراین باطل است. 1021- و از دراج ابوسمیع روایت کرده است: دسته‌ای از سپاة اسلام برای جنگ و پیکار با دشمنان دین عازم بودند. مردی از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواهش کرد که به او وسیلة سواری ببخشد. پیامبر گفت: مرکب پیدا نمی‌کنم که به تو بدهم. آن مرد اندوهگین برگشت و به نزد شخصی که شترش روبرویش خوابیده بود رفت و شکوه و شکایت کرد. آن مرد گفت: اگر من برایت مرکب تهیه کنم و تو به سپاة اسلام ملحق شوی آیا تو در عوض حسنات خویش را به من می‌دهی، گفت: بله و شتر را سوار شد. پس الله تعالی آیه: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى... تا... ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى» را نازل کرد.

- ابن جریر از ابن زید (رض) روایت کرده است: شخصی اسلام آورد، یکی از مشرکان او را دید و سرزنشش کرد و گفت: آیا دین بزرگان را ترک کردی و آن‌ها را گمراه شمردی و می‌گویی آن‌ها در دوزخند. گفت: من از عذاب پروردگار ترسیدم. گفت: چیزی از ثروت را به من بده تا همه گناهانت را به عهده بگیرم، آن شخص راضی شد که مقداری از ثروت خود را به او بدهد. اما سرزنش‌کننده مال زیادتر خواست، به توافق نرسیدند تا این که مال بیشتری به او بخشید با سند و شاهد تعهدات خود را مؤثق و استوار ساختند. پس آیهٔ «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى،وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى» نازل شد. (طبری 32596 از عبدالرحمن بن زید روایت کرده است و این مفصل است و ابن زید ضعیف متروک.)

وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى﴿٣٤﴾

و اندکی (از مال) داد و سنگ دل شد (و از دادن آن دست کشید). (٣٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَعْطَى قَلِيلًا»: اندکی بخشید، اندکی داد. «أَكْدَى»: (كدي): بخل ورزید، نداد، خودداری کرد، باز ایستاد، قطع کرد، کامل نکرد، کوتاه آمد.

تفسیر:

«اکدی» یعنی کسی که چاهی حفر کند سپس به صخره‌ای برسد و نتواند حفر آن را ادامه بدهد. سپس عرب آن را برای کسی به کار بردند که بخششی را انجام بدهد ولی آن را به اتمام نرساند، و نیز به معنی کسی است که چیزی را طلب کند اما تا آخر آن را دنبال نکند. حطیئه می‌گوید:فأعطی قلیلا ثم أکدی عطاء هو من یبذل المعروف فی الناس یحمد. (البحر المحیط ١٥٥/٨.)

أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى﴿٣٥﴾

آیا نزد او علم غیب است و او [حقایق را] می‌بیند؟ (٣٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَرَى»: می بیند، حقیقت را می بیند و درک می کند.

تفسیر:

آیا این شخصی بخیلی که از ایمان رو گردان است به علم غیب آگاهی دارد تا دلالت کند

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر اینکه مال و ثروتش تمام می شود و بدین سبب احسانش را منع می نماید؟ و آیا این امر را به چشمش مشاهده می کند؟داشتن این تفکر درست نیست؛ زیرا او به علم غیب آگاهی ندارد، بلکه بخلش او را از انفاق مال باز داشته و حرص بر دنیا به امساک وا داشته است.

أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى﴿٣٦﴾

آیا بدانچه در صحیفه های موسی نازل گردیده با خبر نشده است؟ (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« صُحُفِ »: جمع صحیفه، اسفار موسی، کتابهای تورات. [طه/١٣٣، الصف الأولي].

تفسیر:

آیا از امور و احکامی که در کتاب تورات آمده و بر موسی (ع) فرود آمده، مطلع و باخبرش نکرده‌اند؟

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴿٣٧﴾

و (نیز به آنچه در صحیفه‌های) ابراهیم که (در عهد خود با الله) وفا کرد. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَفَّىٰٓ» «وفا دار بود».

تفسیر:

آیا به امور و احکام صحیفه های ابراهیم علیه السلام که به انجام اوامر الهی پرداخت و مردم را به سوی آن فراخواند باخبر نیست؟

حسن گفته است: خدا هر فرمانی را به او داد به آن وفا و عمل کرد. مانند گفته‌ی و إذ ابتلی إبراهیم ربه بکلمات فأتمهن.

حضرت ابراهیم علیه السلام عهد خویش را بجاء اورد یعنی اینکه بدان وظیفه که مأمور شده بود، آنرا به پایه اکمال و اتمام رسانید؟ هکذا حضرت ابراهیم با عهدی که با خالق خویش بسته بود، در آن سعی بلیغ کرد.

خوانندۀ محترم !

چرا در اینجا صرف به: صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهماالسلام اکتفا شد؟

علت آن اینست که: مشرکان ادعا می‌کردند که بر آیین ابراهیم علیه السلام اند و اهل کتاب نیز به تورات تمسک می‌ورزیدند.بلی ! قاعده مطرح شده در صحیفه های ابراهیم و موسی علیهما السلام این بود: «که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمیدارد» یعنی: هیچ کس به گناه غیر خود مؤاخذه نمیشود پس هرکس مرتکب جرمی مانند کفر یا هر گناه دیگری شد، بار گناهش فقط بر دوش خود اوست و هیچ کس آن را از جایش بر نمی‌دارد. که این اصل، معروف به اصل« مسئولیت فردی» است.

ایمان به کتاب‌هاي آسماني:

ایمان به کتاب‌هاي الهي که بر پیامبران علیهم السلام نازل گردیده، رکن سوم از ارکان ایمان است، زیرا خداوند متعال از لطف و رحمتي که بر مخلوقاتش دارد جهت هدایت آنان پیامبران خویش را با معجزاتي فرستاده و بر آنان کتاب‌هایي نازل فرموده تا اینکه سعادت و خوشبختي دنیا و آخرت برایشان متحقق گردد، و تا اینکه منهج و برنامه و دستور العملي باشد که انسان‌ها درصورت اختلاف بدان رجوع کنند. طوریکه خداوند متعال میفرماید: «لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِ» [الحدید: 25].

«به راستي که رسولان مان را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو نازل

(c) ketabton.com: The Digital Library

كرديم تا با مردم در بين خود عدالت را قايم كنند».
و مي‌فرمايد: «كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ ۚ وَمَا ٱخْتَلَفَ فِيهِ» [البقرة: 213]. (مردم (در آغاز) امت واحد بودند، پس الله پيغمبران مژده دهنده و بيم دهنده را فرستاد، و با آنها كتاب را (به حق) نازل كرد تا در ميان مردم در آنچه اختلاف كردند به حق حكم كنند، و در آن اختلاف نورزيدند جز كسانى كه (كتاب) به آنها داده شد.)

مفهوم ايمان به كتاب‌هاي آسماني :

ايمان به كتب آسماني تصديق جازم به اين امر است كه خداوند متعال كتاب‌هايي دارد كه بر پيامبران عليهم السلام نازل فرموده، كه اين كتاب‌ها كلام حقيقي خداوند و نور و هدايت است، و اينكه مطالب آنان حق و صدق و عين عدالت است كه پيروي از آن و عمل بدان واجب است، و تعداد آنها را جز خداوند كسي نمي‌داند. در تأئيد اينكه خداوند كلام دارد. ميفرمايد: «وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ﴿164﴾» [النساء: 164]. «وخداوند (بدون واسطه) با موسي صحبت كرد».
و مي فرمايد: «وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٱسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ» [التوبة: 6]. «و اگر كسي از مشركان از تو امان خواست به او امان ده تا كلام خدا را بشنود».

حكم ايمان به كتب آسمانى :

ايمان به همه كتاب‌هايي كه خداوند متعال بر پيامبران نازل فرموده واجب است و با اين باور كه خداوند حقيقتاً بدانها سخن گفته و اينكه آنها از سوي خداوند فرود آمده‌اند و مخلوق نيستند، كسي كه كتب آسماني يا از بخشي از آنها را انكار كند كافر مي‌شود. طوريكه خداوند متعال مي‌فرمايد: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ ءَامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَٰبِ ٱلَّذِى نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَٰبِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ مِن قَبْلُ ۚ وَمَن يَكْفُرْ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًۢا بَعِيدًا ﴿136﴾» [النساء: 136]. «اي مؤمنان! به خداوند ورسولش وآن كتابي كه بر رسولش فرو فرستاده و آن كتابي كه پيش از اين نازل كرده است ايمان آوريد. و هر كسي كه به خدا و فرشتگانش و كتاب هايش و فرستادگانش و روز قيامت كافر شود (بداندكه) به گمراهي دور و درازي گرفتار آمده است».

ضرورت به كتب آسمانى :

داشتن ايمان به كتب آسمانى فوايد بيشمارى دارد، كه از جمله مى توان ببرخى آن قرار ذيل اشاره بعمل اورد:
الف: تا كتاب نازل شده بر پيامبر اساس و مرجع امت باشد كه جهت شناخت دينشان به آن رجوع كنند.
ب: تا كتاب نازل شده بر پيامبر قاضى عادلي باشد كه امت در صورت بروز هر گونه اختلاف بدان رجوع كنند.
ج: تا پس از وفات پيامبر در هر زمان و مكاني كتاب دين الهي را حفاظت و نگهداري كند، چنانكه در دعوت پيامبر بزرگوار صلي الله عليه وسلم چنين حالي پيش آمد.
د: وتا اينكه اين كتاب‌ها حجت خدا بر مردم باشد، كه قدرت مخالفت با آن و خروج از دائره آن را نداشته باشند. «كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ» [البقرة: 213]. «مردم يك امت (گروه) بودند، آنگاه خدا پيامبران را مژده آور و بيم دهنده بر انگيخت و با آنان كتاب (آسماني) را

(c) ketabton.com: The Digital Library

به راستي فرو فرستاد تا در آنچه در آن اختلاف دارند ميان مردم حكم كند».

چگونگي ايمان به كتب آسماني:

ايمان به كتب آسماني دو گونه است اجمالي و تفصيلي:

ايمان مجمل: اين است كه باور داشته باشي كه خداوند متعال كتابهايي را بر پيامبرانش عليهم الصلاة و السلام نازل فرموده است.

و ايمان مفصل: اينكه به همه كتابهايي كه خداوند متعال در قرآن كريم از آنها نام برده است ايمان و باور داشته باشي، مانند قرآن و تورات و انجيل و زبور و صحف ابراهيم و موسي، و همچنين ايمان داشته باشي كه خداوند متعال علاوه از اين نيز، كتابهايي بر پيامبران عليهم السلام نازل فرموده كه نامها و تعداد آنها را جز آنكه نازل فرموده كسي نمي‌داند.

همه اين كتاب‌ها آمده است تا اينكه توحيد تحقق يابد يعني خداوند به يكتايي پرستيده شود و اعمال نيكو انجام گيرد، و از شرك و فساد در روي زمين جلوگيري بعمل آيد. اصولاً دعوت تمام انبياء عليهم السلام يكي است گرچه در شرائع و احكام متفاوت باشند. ايمان به كتاب‌هاي آسماني اقرار به نزول آنها بر پيامبران گذشته است. و ايمان به قرآن، اقرار به آن و پيروي از دستورات آن است. خداوند متعال ميفرمايد: «ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلمُؤمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ» [البقرة: 285].

«رسول (خدا) بر آنچه از (سوي) پروردگارش فرو فرستاده شده ايمان آورده است ومؤمنان (هم) هريك به خداوند وفرشتگانش وكتابهايش وفرستادگانش ايمان آورده‌اند».

و مي فرمايد: «ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيكُم مِّن رَّبِّكُم وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلا مَّا تَذَكَّرُونَ» [الأعراف: 3]. «از آنچه از سوي پروردگارتان به سوي شما فرو فرستاده شده است پيروي كنيد و به جاي او از دوستان (و سروران ديگر) پيروي مكنيد چه اندك پند مي پذيريد».

فهرست كتاب هاي آسماني:

كتاب‌هاي آسماني كه در قرآن و سنت از آنها نام برده شده است عبارتند از:

اول: قرآن عظيم الشأن:

قرآن كريم كلام خداوند است كه الله متعال آنرا بر خاتم انبياء محمد صلى الله عليه وسلم نازل فرموده است، وي آخرين كتاب نازل شدة آسماني است كه خداوند حفاظت آنرا از هر گونه دستبرد و تحريف، خود به عهده گرفته و آنرا ناسخ تمام كتب آسماني ديگر قرار داده است. لذا ميفرمايد: «إِنَّا نَحنُ نَزَّلنَا ٱلذِّكرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴿9﴾» [الحجر: 9]. «بي‌گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ايم و به راستي ما نگهبان آن هستيم».

و مى فرمايد: «وَأَنزَلنَآ إِلَيكَ ٱلكِتَٰبَ بِٱلحَقِّ مُصَدِّقا لِّمَا بَينَ يَدَيهِ مِنَ ٱلكِتَٰبِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِۖ فَٱحكُم بَينَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ» [المائدة: 48]. «و (اين) كتاب را به راستي (و) تصديق كننده كتابي كه پيش از آن است و بر آن حاكم است به تو نازل كرديم، پس درميان آنان به آنچه خداوند نازل كرده است، حكم كن».

دوم: تورات:

تورات كتابي است كه خداوند متعال بر حضرت موسي عليه السلام نازل فرموده و آن را نور و سبب هدايت قرار داده كه پيامبران و علماء بني اسرائيل بر اساس آن حكم مي كرده‌اند.

توراتي كه ايمان آوردن به آن واجب است همان كتابي است كه خداوند بر موسي عليه السلام نازل فرموده و نه تورات تحريف شده‌اي كه امروز در اختيار اهل كتاب قرار دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند متعال مي‌فرمايد: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» [المائدة: 44]. «ما تورات را كه هدايت و نور در خود دارد، نازل كرديم. پيامبراني كه (در برابر احكام الهي) تسليمند، براي يهود و (همچنين) عالمان رباني و احبار به آنچه ازكتاب خدا حافظ گردانده شده‌اند و بر آن گواه بودند، به آن حكم مي‌كنند».

سوم: انجيل :

انجيل كتابي است كه خداوند متعال بر حضرت عيسي عليه السلام نازل فرموده، وكتاب‌هاي آسماني پيش از خود را حق دانسته و تصديق كرده است.

و انجيلي كه ايمان آوردن به آن واجب است همان كتابي است كه خداوند آن را با اصول صحيحش برحضرت عيسي عليه السلام نازل فرموده و نه انجيل هاي تحريف شده‌اي كه امروزه در نزد اهل كتاب قرار دارد.

طوريكه الله تعالى در اين مورد مي‌فرمايد: «وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ﴿46﴾» [المائدة: 46]. «و در پي آن عيسي فرزند مريم را، تصديق كننده آنچه پيش از او بود -كه تورات است- فرستاديم و به او انجيل را كه هدايت و نور در خود داشت و تصديق كننده آنچه پيش از آن بود كه تورات است و هدايت و پند براي پرهيزگاران، به او داديم».

از جمله مطالبي كه تورات و انجيل در بر داشته‌اند بشارت به رسالت پيامبر صلي الله عليه وسلم مى باشد طوريكه الله تعالى مى فرمايد: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» [الأعراف: 157]. «كساني كه از رسولي پيروي مي‌كنند كه پيامبر درس ناخوانده‌اي است كه او را نزد خويش در تورات و انجيل نوشته مي‌يابند. آنان را به (كارهاي) پسنديده فرمان مي‌دهد و آنان را از (كارهاي) ناپسند باز مي‌دارد، و پاكيزه‌ها را براي آنان حلال مي‌گرداند و نا پاكيزه‌ها را براي آنان حرام مي‌شمارد و بار گرانشان و قيد (وبند) هايي را كه بر (عهده) آنان بود، از (دوش) شان بر مي دارد».

چهارم: زبور:

زبور كتابي است كه خداوند متعال آن را بر داود نازل فرموده است. و زبوري كه ايمان بدان واجب است همان كتابي است كه خداوند متعال برداود عليه السلام نازل فرموده و نه تحريفاتي كه توسط يهود در آن بعمل آمده است. خداوند متعال مي‌فرمايد:

«وَءَاتَيْنَا دَاوُۥدَ زَبُورا ١٦٣» [النساء: 163]. «و به داود زبور داديم».

پنجم: صحيفه‌ها (صحايف):

منظور صحيفه‌هايي است كه خداوند متعال به حضرت ابراهيم و حضرت موسي عنايت فرموده و اينك اين صحيفه‌ها ناپديد هستند و هيچ اثري از آنها در دست نيست، جز اينكه در قرآن كريم و سنت مطهره از آنها ياد شده است. طوريكه الله تعالى ميفرمايد: «أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ﴿36﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰٓ﴿37﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴿38﴾ وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴿39﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُۥ سَوْفَ يُرَىٰ﴿40﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ﴿41﴾» [النجم: 36-41]. «آيا به آنچه كه در صحيفه‌هاي موسي بود، خبر داده نشد؟ (يا از آنچه

(c) ketabton.com: The Digital Library

در صحف ابراهيم بوده است، با خبرش نكردنده‌اند؟) ابراهيمي كه (وظيفة خود را) به بهترين وجه ادا كرده است.(در صحف ايشان آمده است) كه هيچكس بار گناهان ديگري را بر دوش نمي كشد. و اينكه براي انسان پاداش و بهره‌اي نيست جز آنچه خود كرده است و براي آن تلاش نموده است. و آنكه (حاصل) تلاشش ديده خواهد شد. آنگاه به آن (تلاش) جزايي هر چه تمامتر به او خواهند داد».

و ميفرمايد: «قَدۡ أَفۡلَحَ مَن تَزَكَّىٰ﴿14﴾ وَذَكَرَ ٱسۡمَ رَبِّهِۦ فَصَلَّىٰ﴿15﴾ بَلۡ تُؤۡثِرُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا﴿16﴾ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡر وَأَبۡقَىٰٓ﴿17﴾ إِنَّ هَٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ﴿18﴾ صُحُفِ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ﴿19﴾» [الأعلى: 14-19]. «به راستي هر كه پاك گشت، رستگار شد و نام پروردگارش را ياد كرد، و نماز گزارد. حق اين است كه زندگي دنيا را بر مي‌گزينيد و آخرت بهتر و ماندگارتر است. بي‌گمان اين (گفته) در صحيفه‌هاي نخستين (هم) بود. صحيفه‌هاي ابراهيم و موسي».

امتیاز و برتری های قرآن عظیم الشأن:

قرآن كريم نسبت به كتاب‌هاي آسماني گذشته چندين امتياز و برتري دارد، از جمله:

1 - قرآن كريم با لفظ و معنا و تمام حقايق كوني و علمي‌اي كه در آن وجود دارد معجزه است.

2 - قرآن آخرين كتاب آسماني است كه خداوند بوسيلة آن به نزول كتاب هايش پايان داده، همچنانكه با پيامبرمان (ص) به بعثت پيامبرانش پايان داده است.

3 - خداوند برخلاف كتاب هاي ديگر كه درآنها تحريف شد مسؤليت حفاظت قرآن كريم از هر گونه تحريف و تبديل را خود به عهده گرفته است.

4 - قرآن كريم تصديق كننده كتاب‌هاي پيش از خود و غالب بر آنها است.

5 - كما اينكه قرآن كريم ناسخ تمام كتاب‌هاي آسماني گذشته است.

خداوند متعال مي‌فرمايد: «مَا كَانَ حَدِيثٗا يُفۡتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصۡدِيقَ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَتَفۡصِيلَ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ﴿111﴾» [يوسف: 111]. «(قرآن) سخني نبود كه (به دروغ) بربافته شده باشد. بلكه تصديق كنندة كتابي است كه پيش از آن است و بيانگر هر چيزي، و براي گروهي كه ايمان مي آورند ماية) هدايت و رحمت است».

موضوعات و مطالب كتاب هاي گذشته:

يقين و باور داريم كه آنچه در كتب گذشته خداوند متعال به پيامبران عليه السلام نازل فرموده حق است و هيچ شك و شبهه‌اي در آن نيست. ولي معنايش اين نيست كه آنچه اكنون در اين كتاب‌ها درج است و در اختيار اهل كتاب قرار دارد بپذيريم، زيرا اين كتاب‌ها تحريف شده و به آن حالت اصلي‌اي كه خداوند متعال به پيامبران نازل فرموده باقي نمانده است.

آنچه يقيناً مي‌دانيم كه خداوند متعال نازل فرموده همانست كه در كتاب عزيزش از آن خبر داده‌است. طوريكه الله تعالى ميفرمايد: «أَمۡ لَمۡ يُنَبَّأۡ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ﴿36﴾ وَإِبۡرَٰهِيمَ ٱلَّذِي وَفَّىٰٓ﴿37﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴿38﴾ وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴿39﴾ وَأَنَّ سَعۡيَهُۥ سَوۡفَ يُرَىٰ﴿40﴾ ثُمَّ يُجۡزَىٰهُ ٱلۡجَزَآءَ ٱلۡأَوۡفَىٰ﴿41﴾» [النجم: 36-41]. «آيا به آنچه كه در: صحيفه هاي موسي بود، خبر داده نشده؟ (و نيز در صحيفه‌هاي) ابراهيمي كه وفا گذارد؟ (با اين پيام:) كه هيچ بردارنده‌اي بارِ گناه ديگري را بر نمي‌دارد. و آنكه انسان جز آنچه كرده است، ندارد. و آنكه (حاصل) تلاشش ديده خواهد شد. آنگاه به آن (تلاش) جزايي هر

(c) ketabton.com: The Digital Library

چه تمامتر به او خواهند داد».
وميفرمايد: «بَلۡ تُؤۡثِرُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا ﴿16﴾ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡر وَأَبۡقَىٰٓ ﴿17﴾ إِنَّ هَٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ ﴿18﴾ صُحُفِ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ ﴿19﴾» [الأعلى: 16-19].
«حق اين است كه زندگي دنيا را برمي‌گزينيد و آخرت بهتر و ماندگارتر است بي‌گمان اين (گفته) در صحيفه‌هاي نخستين (هم) بود صحيفه‌هاي ابراهيم و موسي».

حكم عمل به كتاب هاي گذشته :

آنچه در قرآن عظيم الشأن آمده تعبدي و عمل كردن به آن الزامي است، و اما آنچه در كتب آسماني گذشته آمده اگر مخالف با شريعت ما باشد خود به خود متروك است نه به دليل اينكه باطل بوده، ممكن است در زمان خودش حق بوده باشد، ليكن ما مكلف به آن نيستيم، زيرا كه با شريعت ما منسوخ شده است، و اگر موافق شريعت ما باشد مسلماً حقي است كه شريعت اسلام بر درستي آن دلالت كرده است.(مراجعه شود به: كتاب «اركان ايمان» مركزتحقيقاتى علوم اسلامي پوهنتون اسلامى مدينه منوره (جدى) 1394 شمسى، ربيع الأول 1437 هجرى)

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ﴿٣٨﴾

كه هيچ كس بار گناه ديگرى را بر عهده نخواهد گرفت. (٣٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

« **أَلَّا تَزِرُ** »: اصل آن (أَنْ لا تَزِرُ...) است. حرف (أَنْ) مخفف از مثقله است « لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى »يعنى بر دوش نمى كشد، برنمى دارد. وازرة: بردارنده. وزر أخرى: بار ديگرى.

تفسير:

(مضمون همۀ كتب آسمانى اين بود كه) هيچ كس بار گناه ديگرى را حمل نميكند.
يعنى هر كسى از عملكردش مورد بازپرس مؤاخذه قرار مى گيرد؛ نه از كردار ديگرى.
آيه مباركه گمان شخصى را رد مى‌كند كه تصور مى‌كرد گناه ديگرى را به عهده مى‌گيرد. مانند گفته‌ى «و قال الذين كفروا للذين آمنوا اتبعوا سبيلنا و لنحمل خطاياكم».

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴿٣٩﴾

و اينكه براى انسان جز آنچه تلاش كرده است چيزى نيست.(٣٩)

تفسير:

و اين كه براى انسان پاداش و بهره‌اى نيست جز آنچه خود كرده است و براى آن تلاش نموده است.
ابن كثير فرموده است: يعنى همان‌طور كه گناه ديگرى را به عهده نمى‌گيرد، همان‌طور هم جز پاداش عمل خود چيزى برايش فراهم نمى‌شود. (مختصر ٤٠٤/٣).
در حديثى از ابوهريره رضى الله عنه روايت است، كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده است: «إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلاَثَةٍ إِلاَّ مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ». (مسلم، بخارى.) يعنى: هرگاه انسان بميرد دوسيه عمل اش بسته مى شود، بجز از سه جهت:
صدقه جاريه: (صدقه اى كه نفع آن مداوم و طولانى باشد و مردم بعد از مردن صاحب

(c) ketabton.com: The Digital Library

صدقه، از آن بهره مند شوند. مانند: ساختن مدرسه، راه، پل، شفاخانه وغیره...)
علم و اثری ازخود بر جای گذاشته باشد (که برای مردم نفع داشته باشد، مانند: نوشتن کتاب، ترجمه، تالیف، تعلیم قرآن و علوم دینی و...)
فرزند نیک و صالح که برای والدین خود دعای خیر کند.
همچنان قتاده رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «خَيْرُ مَا يُخَلِّفُ الرَّجُلُ مِنْ بَعْدِهِ ثَلَاثٌ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ وَصَدَقَةٌ تَجْرِي يَبْلُغُهُ أَجْرُهَا وَعِلْمٌ يُعْمَلُ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ». ابن ماجه، طبرانی در «معجم الصغیر». یعنی: بهترین چیزی که پس از مرگ برای انسان مفید و کارآمد خواهد بود، عبارت است از: 1- فرزند صالحی که برای پدر و مادر دعاء کند.
2- صدقه ای که نفعش مستدام باشد. 3- علمی که بعد از مردن صاحب علم، دیگران از آن بهره مند شوند.

خوانندۀ محترم !

قابل یاد آوری است که: در قبال اعمال نیک و شایسته ای که فرزند صالح میت، انجام می‌دهد به پدر و مادر او نیز، به همان اندازه اجر می‌رسد. بدون اینکه از اجر فرزند چیزی کاسته شود. زیرا فرزند از جمله کسب و اعمال والدین است. خداوند متعال میفرماید:**«وَأَن لَّيسَ لِلإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴿39﴾»** (سورۀ النجم:). (برای انسان نیست، جز آنچه خود تلاش نموده باشد).
و در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: **«إِنَّ أَطْيَبَ مَا أَكَلَ الرَّجُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَإِنَّ وَلَدَهُ مِنْ كَسْبِهِ».** (بهترین و پاک‌ترین روزی، آن است که انسان از دسترنج خود بخورد و فرزند انسان از جمله کسب و عمل او بحساب می‌آید).

رسیدن ثواب صدقه برای میت:

شیخ امام حسنین محمد مخلوف در مورد رسیدن ثواب وصدقه برای میت مینویسد:
در مذهب امام ابو حنیفه(رح) آمده که تمام عبادات مثل دعا و استغفار و صدقه و تلاوت و ذکر و نماز و روزه و طواف و حج و عمره و غیره ثواب آن برای میت میرسد و میشود که ثواب عبادات را برای زنده ها و مرده داد و ثواب آن برای میت میرسد. موضوع حکم در کتاب هدایه و البحر به تفصیل بیان گردیده است.
در الفتح القدیراز حضرت علی رضی الله عنه روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم روزی از مقابرعبور میکرد تلاوت کرد: «قل هو الله أحد» را یازده مرتبه و اهداء کرد ثواب آنرا برای مرده ها.
مصطفی الزرقا این فتوا را در موضوع رسیدن ثواب به متوفی می دهد:از زنده ها برای میت ها هیچ چیزی نمی رسد بغیر از دعا و عبادات و فرستادن ثواب آنها به میت و همچنان دادن صدقه برای فقراء و اشخاص محتاج و کسانیکه مستحق گرفتن زکات اند.
ولی دادن طعام در مجالس امروزی که متاسفانه برای خود نمایی ورسم رواج وهم چشمی صورت میگیرد از جمله عبادات و نزدیک شدن به پروردگار نبوده وهیچ ثوابی آن برای مرده نمی رسد.

فایده ایصال ثواب وصدقه جاریه:

در حدیثی از حضرت انس (رضی) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: در خانۀ کسی که مرده شود واهل خانواده از طرف او صدقه نمایند پس ثواب این

(c) ketabton.com: The Digital Library

صدقه را حضرت جبرائیل علیه السلام در ظرف نوری میگذارد وبه قبر انتقال میدهد وبرای اهل قبور میگوید این تحفه است که اهل خانوادۀ شما برای شما فرستاده است پس شما قبول نمائید، پس مرده خوش حال میشود وبه همسایه های دیگرخوشخبری را بیان میکند وبه کدام همسایه گان که از طرف اقاربش تحفه نیامده است خفه اند. (نور الصدر صفحه 138) وکتاب احکام میت صفحه 249 نوشته مولانا مفتی عثمانی).

فایده استغفار گفتن اولاد به پدر و مادر:

از حضرت ابو هریرة رضی الله عنه روایت است که برای بنده نیک الله تعالی در جنت در جه بلندی بخشید واو حیران گردد و میگوید ای الله این در جه به من چگونه رسید، الله تعالی برایش میگوید بنابه برکت استغفار ودعاء فرزند ت. (نور الصدر ورساله احکام میت صفحه 249 نوشته مولانا مفتی عثمانی).

چهار گونه احسان کردن برای مرده:

از حضرت ابو سعید رضی الله عنه روایت است که شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد وعرض داشت یا رسول الله پدر من وفات کرده است واین گونه کدام صورت میباشد که من برای پدر ومادرخود احسان کنم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بلی بنابر چهار طریقه تو احسان کرده میتوانی:

1 - برایشان دعاء کن.
2 - کدام نصحیت و وصیت که برایت کرده است به آن قائم باش.
3 - دوستان و یاران او را عزت وتعظیم نمائید.
4 - کسانیکه اقارب نیک او میباشد با آنها محبت رفت وآمد کن.

(نور الصدرصفحه 125ورساله احکام میت صفحه 250 نوشته مولانا مفتی عثمانی).

وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى﴿۴۰﴾

و اینکه هر کسی نتیجۀ سعی و عمل خود را زود خواهد دید. (۴۰)

تفسیر:

« سَوْفَ يُرَى»: به زودی دیده می شود. یعنی خوبیها از بدیها متمایز می گردد، برای اعمال خیر پاداش نیکو و برای اعمال بد جزای دشوار مقرر داشته می شود.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى﴿۴۱﴾

سپس به او جزای کافی داده خواهد شد. (۴۱)

«جزی»: جزا و پاداش داده می شود. «ٱلْأَوْفَىٰ» «(پاداش)کامل وتمام، کافی».

یعنی در مقابل عملش به پاداش کامل و تام نایل می‌آید، و این هم برای کافر وعید است و برای مؤمن وعده.

یعنی اسباب خوشی و غم و اندوه هر دو از سوی اویند. سر رشته سرنوشت خوب و بد تنها در دست اوست. اگر به کسی آسایش و شادمانی نصیب می شود، به یمن عطا و بخشش اوست و اگر کسی دچار مصیبت ها و درد و رنج و اندوه می شود، نیز به خواست اوست. در این جهان هستی هیچ موجود دیگری وجود ندارد که در رقم زدن سرنوشت خوب و بد اندک دخالت و سهمی داشته باشد.

وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى﴿۴۲﴾

و این که پایان کار به سوی پروردگارت خواهد بود. (۴۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

« الْمُنْتَهَى»: پایان راه، منتهای کاری مرجع و بازگشت.

یعنی اینکه سرانجام همه چیز نزد او می‌رود وذات ظروردگار مکافات ومجازات می‌دهد.

طوریکه در آیۀ (26 سورۀ آل عمران) می خوانیم: «قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِي الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِکَ الْخَيْرُ إِنَّکَ عَلي کُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ». (بگو: ای پروردگار! تو متصرف و صاحب پادشاهی (جهان) هستی، پادشاهی را به هر کسی که بخواهی میدهی، و پادشاهی را از هر کسی که بخواهی سلب می‌کنی، و کسی را که تو بخواهی عزت می دهی، و کسی را که تو بخواهی ذلیل می‌کنی، تمامی نیکی‌ها تنها به دست تو است، بی‌گمان تو بر هر چیز قدرت کامل داری.).

واقعاً هم پایان کار به سوی پروردگار با عظمت است، اعطای عزّت و ذلّت از جانب الله و طبق قوانین و سنّت اوست و بدون جهت و دلیل الله تعالی کسی را عزّت نمی بخشد و یا هم ذلیل نمی سازد.

مالك واقعی تمامی حکومت ها الله است.ونباید فراموش کرد که مُلك برای غیر خدا، موقّتی و محدود است. پس اگر انسان مالك مُلك نیست چرا از داشتن آن مغرور ویا هم با از دست دادن مأیوس شود!

گفتیم عِزّت و ذِلّت به دست الله است، **«تَعِزّ من تشاءُ و تذِلّ من تشاء»** پس نباید از دیگران توقّع عِزّت را داشته باشیم. آنچه از اوست، چه دادن ها و گرفتن ها، همه خیر است، گرچه در قضاوت های عجولانه ی ما فلسفه ی آن را ندانیم. سرچشمه ای بدی ها عجز و ناتوانی است. از کسی که بر هر کاری قدرت دارد چیزی جز خیر سر نمی زند.

قرآن عظیم الشأن از کسانی که از غیر الله عزّت می خواهند به شدّت انتقاد کرده و میفرماید: **«أيبتغون عندهم العزّة فانّ العزّة لله جميعاً»** (نساء، 139).

(کسانی که کفار را به جای مؤمنان دوست خود قرار می‌دهند، آیا عزت را نزد آنان می‌جویند؟ بی‌گمان همه عزت از الله است.)

درآیه **«إلى رَبِّكَ الْمُنْتَهى»** با تمام صراحت برای ما بیان می داردکه:نه مؤمنان به خود خفگان راه دهند و نه کافران بخود مغرورشوند، همه باید بدانندکه: پایان همه کس و همه چیز به دست اوست که به حساب همه خواهد رسید.

وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى﴿۴۳﴾

وهم اوست که می خنداند و می گریاند. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَضحَكَ»: خنداند یعنی به خنده آورد ».«أَبكَىٰ»:گریاند، و می گریاند.

تفسیر:

دین مقدس اسلام وشرعیت غُرای آن منحصر به زمان، مکان خاصی نیست و قوانین و مقررات آن برای یك نسل خاص، ویک مرحله معین نیامده، بلکه دین اسلام، دین جاودانه وابدی است که برای همه ای نسل‌ها در سراسر جهان، پروگرام وهدایت واقعی وواقعی زندگي سعادتمندانه ارائه می دهد و از چنان جامعیت و غنایی برخوردار است که به همه ای نیازها وخواهشات روحی و جسمی توجه خاصی را مبذول داشته است.

خنده وخوشحالی حالت مثبتی است که در انسان به وجود می آید و در مقابل غم و اندوه وگریان وتاثر قرار دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این آیه مبارکه به فهم عالی پرداخته ومی فرماید:که غم وخوشحالی بدست پروردگار است، خنده و گریه، هر دو لازم است و لی ما نباید در حالات عاطفی و احساسی، مانع خنده و گریه شویم، ولی نگاه کردن حد اعتدال درآن از دساتیر اسلام مقدس می باشد.

شأن نزول آیه مبارکه:

واحدی در بیان شأن نزول این آیه از حضرت عائشه (رض) روایت کرده است که فرمود: رسول الله صلی علیه وسلم از نزد گروهی گذشتند که میخندیدند پس خطاب به آنان فرمودند: اگر شما آنچه را که من می‌دانم، می‌دانستید؛ یقینا بسیار می‌گریستید وکمتر می‌خندیدید!». به دنبال آن جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرود آمد و این آیه را بر ایشان نازل کرد آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی آنان بازگشتند و فرمودند: چهل قدم به جلو بر نداشتم که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: نزد این گروه برو وبه ایشان بگو که الله تعالی می فرماید: **«وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ»** (النجم: 43). (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) سورۀ «نجم» نوشته: عبدالرؤوف مخلص هروی).

وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا﴿۴۴﴾

و هم اوست که می میراند و زنده می گرداند. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمَاتَ» «میراند».«أَحيَا» «زنده ساخت».

تفسیر:

یعنی اینکه الله بنده ای را که وقت مرگش فرا رسیده باشد با قبض روحش می میراند و هر که را اراده کند با دمیدن روح در وجودش در ابتدای آفرینش در شکم مادر، یا برای زندگی بعد از مرگ زنده می سازد. بنابراین زنده ساختن و میراندن در اختیار اوست.

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى﴿۴۵﴾

و اوست که دو زوج نر و ماده را آفرید. (۴۵)

تفسیر:

پروردگار با عظمت ما از همه زنده جانها جفت نر و ماده را آفرید؛ برای اینکه نوع آنها ماندگار باشد، حیات استمرار یابد و جهان آباد شود.

خازن گفته است: منظور این است که خدا قادر است دو ضد و نقیض را در یک محل ایجاد کند. خنده و گریه، و مرگ و زندگی، مذکر و مؤنث... و این امری است که خرد خردمندان بدان پی نمی‌برد، بلکه ناشی از قدرت خدا می‌باشد، نه عمل طبیعت. و نیز یادآور کمال قدرت خدا می‌باشد؛ زیرا نطفه یک چیز است وآنگهی خدا از آن اندامهای مختلف و طبایع متباین و مذکر و مؤنث را خلق می‌کند که نشانگر شگفتی صنعت و کمال قدرتش می‌باشد. (تفسیر خازن ۲۲۴/۴).

از این رو فرموده است:

مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى﴿۴۶﴾

از نطفه هنگامی که در رحم ریخته شود.(۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« إِذَا تُمْنَى »: وقتی در رحم ریخته شود، وقتی در رحم کاشته شود.

وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى﴿۴۷﴾

و پدید آوردن جهان دیگر بر عهدۀ اوست.(۴۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

« عَلَيْهِ »: بر اوست. « النَّشْأَةَ الْأُخْرَى »:پدید آوردن دیگر، آفرینش دیگر، جهانی دیگر.

تفسیر:

یعنی اینکه بازگشتاندن مخلوقات بعد از مرگ بر ذمه خداوند است؛طوریکه که آنان را زنده می کند و از قبرهایشان بیرون می سازد و مراد از **«النشأة الاخری»** همین است.

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى﴿۴۸﴾

اوست که غنی می‌سازد و راضی می‌کند. (۴۸)

تفسیر:

«أَغنَىٰ»: بی نیاز گردانید.**«أَقنَىٰ»** از مصدر «قني»: خشنود و بی نیاز کرد. (أقناه الله: خدا او را ثروتمند کرد، به او مال و سرمایه داد که ذخیره کند، یا، آن قدر به او سرمایه داد که او را راضی کرد. [منجد].) «اقني»: به او توشه و ذخیره ای ماندگار بخشید، او را راضی و خشنود کرد.]راغب] اقنى: أعطى القنية: با حرکه ی ضمه و کسره ی «ق»، چیز به دست آمده و باقی و ماندگار، مانند: باغ وتعمیرات وغیره.

بصورت کل زبان شناسان و مفسران معناهای مختلفی را در باره کلمه « **وَأَقْنَى** » بیان کرده اند. قتاده می گوید که ابن عباس (رض) آن را «ارضی/ راضی کرد.» معنا کرده است. عکرمه معنای آن را از ابن عباس (رض) «قنع / قانع و مطمئن کرد.) نقل کرده است. امام رازی می گوید که هر آن چه بیش از نیازوضرورت انسان به او داده شود، اقناء است. ابوعبید و بسیاری از زبان شناسان دیگر می فرمایدند که: أقنى از قنية مشتق است که به معنای مال ماندگار، همچون منزل، اراضی، باغات، دام و... است. ابن زید معنا و مفهومی متفاوت از همه ی اینها بیان کرده است. او می گوید که انی در این جا به معنای «افقر / فقیر کرد.» است و معنا و مفهوم آیه این است که او هرکه را خواست توانگر ساخت و هرکه را خواست، فقیر و تهی دست کرد.

وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى﴿۴۹﴾

و اینکه فقط او پروردگار (ستاره) شِعری است. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ٱلشِّعرَىٰ» «نام ستاره شعری که درجاهلیت پرستیده می‌شد».

تفسیر:

طوریکه یاد آورشدیم «الشِّعْرى» نام ستاره‌ای است که تعدادی از مشرکان عرب در دوران جاهلیت آنرا پرستش می نمودند. قرآن عظیم الشأن میفرماید: چرا شعری را می‌پرستید، آفریدگار آن را بپرستید.

«شعری» ستاره‌ای است نورانی در پشت ستاره «جوزاء» که قبیلۀ «خزاعه» آن را می‌پرستیدند. امام رازی گفته است که: «در میان ستارگان دو ستاره شعری وجود دارد؛ یکی شامی و دیگری یمنی و مراد آیۀ کریمه شعرای یمنی است، چرا که همو مورد پرستش قرار می‌گرفت».

خوانندۀ محترم !

بیش ازدو هزار سال قبل، تاریخ نگار مشهور یونانی، پلوتارک، بعد از بررسی و مطالعه اظهار داشت: «امکان دارد به شهرهایی بدون حصار و پادشاه و ثروت و آداب و بدون چراگاه، برخورد کنیم، ولی هرگز کسی شهری بدون پرستشگاه یا شهری که مردم آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبادت نکنند مشاهده نکرده است».
دلیل ثبت این حقیقت در تاریخ، تنها این بوده است که توجه به آفریدگار بزرگ، در فطرت بشری جایگزین بوده و از عمق روح سرچشمه می‌گیرد... هر چند که این شعور اصیل، در موارد زیادی راه شناخت معبود واقعی خود (الله) را اشتباه رفته و گرفتار امواج نادانی و غفلت و گمراهی شده، غیر خدا را پرستیده یا همراه او معبودهای دیگری گرفته است و یا خدا را به شکلی از عبادت که موافق با قانون و خواست اونبوده، مورد پرستش قرار داده است.
بنابراین، رسالت پیامبران علیه السلام بصورت کل، این بود که فطرت را در جهت صحیح خود به سوی الله قرار داده، آن را از انحراف باز دارند تا انسان غیر خدا را نپرستیده چیزی را شریک او نسازد و بعضی از مخلوقات را به جای او پروردگار خویش تلقی نکند.
در زمانهایی که مدت زیادی از دعوت پیامبران گذشته، پیام آنان فراموش یا دگرگونه می‌شد، مردم به گمراهی افتاده، انواع خدایانی را که برای عقل ناپذیرفتنی بود، پرستش می‌نمودند.
تعداد آفتاب را عبادت می‌کردند، چنانکه قرآن عظیم الشأن دربارۀ ملکۀ سبا و ملت او از زبان هُدهُد سلیمان می‌گوید: «وَجَدتُّهَا وَقَوۡمَهَا يَسجُدُونَ لِلشَّمسِ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيطَٰنُ أَعمَٰلَهُمۡ فَصَدَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ فَهُمۡ لَا يَهتَدُونَ﴿24﴾» (سورۀ النمل: 24). «او و ملتش را دیدم که به جای الله، خورشید را سجده می‌کنند و شیطان، اعمالشان را در نظرشان آرایش داده و از راه بازشان داشته است تا هدایت نشوند».
برخی مانند قوم ابراهیم و سپس صائبی‌ها، ماه و ستارگان را پرستش مینمودند.
بعضی همچون مجوسیان، آتش را پرستیده، برای آن جایگاهی متعدد ساخته، اوقاتی اختصاص داده، برایش خدمت گزارانی و پرده دارانی معین کرده، نمیگذاشتند یک لحظه خاموش گردد. از جمله عبادات آنها برای آتش این بود که برای آن در زمین، حفره های چهار ضعلی کنده دور آن طواف میکردند. اینها چند دسته بودند: یک دسته که اکثریت مجوسیان بودند، انداختن اشخاص به آتش و سوزاندن آنها را حرام می‌دانستند و دسته دیگر به آن حد از آتش پرستی می رسیدند که خود و فرزندانشان را برایش قربانی میکردند.
گروهی دیگر برخلاف گروههای فوق، آب را به پرستش گرفته، «حلبانیه» نامیده می‌شدند. این عده گمان می‌کردند که چون منشأ همه چیز آب است و هر ولادت و رشد و نمو و پاکی و نظافت و ساختمانی به آن بستگی دارد، باید پرستیده شود.
گروههای زیادی هم بودند که جانوران را می پرستیدند. جمعی اسب را می‌پرستیدند و دسته‌ای (مانند مصریان قدیم که گاو آپیس را می‌پرستیدند و یا حتی هندیهای امروزی) گاو را پرستش می‌نمودند.
دسته‌ای هم انسانها زنده و مرده را مورد پرستش قرار داده بودند و دسته دیگر، درخت و آن دیگری جن را چنانکه خداوند میفرماید: «بَلۡ كَانُواْ يَعبُدُونَ ٱلجِنَّۖ أَكثَرُهُم بِهِم مُّؤمِنُونَ﴿41﴾» (سورۀ سبأ: 41). «آنها جن‌هارا میپرستیدند و بیشترشان به آنها ایمان داشتند».
کسانی هم بودند که بت‌ها و مجسمه‌ها را عبادت می نمودند و این، یک مریضی قدیمی از روزگار قوم نوح بود که به جای خدا، بتهای ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را معبود

(c) ketabton.com: The Digital Library

خویش گرفته بودند. ابن عباس (رض) نقل کرده است که بُتهای مزبور، نخست شکلهای بعضی از مردگانشان بودند که برای یادبود ساخته بودند و پس از گذشت مدتی، به پرستش آنها پرداختند.

در سر زمین هایی مانند هندوستان، بت‌پرستی در قرن ششم میلادی به اوج خود رسید وتعداد خدایان در این قرن به 330 میلیون بالغ گردید، هر چیز جالب و شگفت انگیز و هر پدیدۀ مهم و حساسی در حیات، به صورت خدایی پرستیده شد و بدین‌ترتیب، بُتها و پیکره‌ها و معبودها از مرز و شماره بیرون شدند.(نگاه کنید به کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» تألیف ابوالحسن ندوی صفحه 37، چاپ دوم.

پیش از اسلام، بت‌پرستی در میان اعراب، گسترش و انتشار وسیعی یافته بود. ابن اسحاق گفته است: هر خانواده‌ای در خانۀ خود، بتی برای پرستش قرار داده بود. هنگامی که کسی قصد مسافرت می‌کرد، یا از سفر باز می‌گشت، آن را مسح می‌نمود تا آخرین و اولین لحظاتش با او پیوند پیدا کند.

ابو رجاء عطاردی نیز گفته است: ما در زمان جاهلیت، سنگ را می‌پرستیدیم. هر گاه سنگی گیر نمی‌آوردیم، مشتی خاک جمع کرده شیر گوسفندی را روی آن می‌دوشیدیم و سپس به طواف آن می پرداختیم.

عمر بن عبسه می‌گوید: من یکی از کسانی بودم که سنگ می پرستیدم، وقتی که قبیله به جایی می‌رسید و خدایی با خود نداشت، مردی از آن میان بیرون رفته، چهار سنگ می‌آورد، سه عدد از آنها را اجاق دیگر می‌کرد و چهارمی را که بهترین سنگ بود، معبود خویش قرار میدادند و چه بسا قبل از کوچیدن، سنگ بهتری پیدا کرده به جای سنگ قبلی برمی‌گزیدند!

خوانندۀ محترم !

ملاحظه می نماییم که: انسان چقدر ذلت و گمراهی پیدا کرده بود که به چنین ضلالتهایی دل می‌بست!؟

بت‌های مورد پرستش مشهور مشرکین زیاد بودند، که مطابق روایات تأریخی تقریبا به سی صد و شصت بت می‌رسیدند و اکثر آنها در اطراف کعبه قرار داشتند. و در موقع فتح مکه این بتها به دست پیامبر صلّی الله علیه و سلّم شکسته شد.حین تخریب وشکستن بت ها رسول أکرم صلی الله علیه و سلّم می گفت: «جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقا» (الإسراء:81) (حق آمد و باطل نابود شد. حقا که باطل نابودشدنی بود.) از بین برده شد.

چنانچه گفته آمدیم مشهورترین این بت‌ها عبارت بودند از: لات، عزی و مناة که در سال فتح مکه پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم، خالد بن ولید رضی الله عنه را مأمور شکستن عزی کرد. خالد بن ولید در موقع شکستن آن می‌گفت: یا عزی کفرانک لا سبحانک إنی رأیت الله قد أهانک «ای عزی به تو ناسپاسم نه تسبیح‌خوان، دریافتم که خدا تو را خوار کرده است».

همه بُت ها بعد از تخریب، به فرمان پیامبراسلام محمد صلی الله علیه وسلم از مسجد بیرون برده شده و سوزانده شدند. (عبادت در اسلام مؤلف: دکتر یوسف قرضاوی (جدی) 1394شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).

وَأَنَّهُۥٓ أَهۡلَكَ عَادًا ٱلۡأُولَىٰ ﴿٥٠﴾

و اوست که عاد اول را نابود کرد. (۵۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **عَادًا الْأُولَى** »: مراد از عاد أولی عاد قدیم است که هود علیه السلام به سوی آنان فرستاده شده بود.هنگامی که این قوم به سزای تکذیب هود گرفتار عذاب الهی شد، تنها کسانی باقی ماندند که به او ایمان آورده بودند. نسل همانان را در تاریخ عاد أخری یا عاد ثانی می گویند.مبرد می گوید: آنان همان ثمود قوم صالح علیه السلام- بودند.

تفسیر:

یعنی الله تعالی آن ذاتی است که: قوم قدیمی عاد را نابود کرد که «هود» را به پیامبری آنها گماشت. قوم عاد پرقدرت‌ترین و سرکش‌ترین و نافرمان‌ترین بندگان الله جل عزمته بودند. الله تعالی آنها را به طوفان پی در پی و ویرانگر نابود کرد.امام بیضاوی در تفسیر خویش می فرماید: ازاین‌رو به «عاد اولیٰ» یعنی قدیمی و پیشین موسوم شدند که اولین ملتی بودند که بعد از قوم نوح نابود شدند. (تفسیر بیضاوی ۱۷۴/۴.)

وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَى ﴿٥١﴾

و همچنین قوم ثمود را (هلاک کرد) و کسی از ایشان را باقی نگذاشت. (۵۱)

تفسیر:

یعنی قوم ثمود را نیز نابود کرد و حتی یک نفر از آنها را باقی نگذاشت.

وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَى﴿٥٢﴾

و (نیز) پیش از این قوم نوح را (هلاک کرد) چرا که آنها از همه ظالمتر و طغیانگرتر بودند. (۵۲)

«أَطغَىٰ» «سرکش تر».

تفسیر:

یعنی وپیش از این اقوام، قوم نوح (ع) را هلاک ساخت؛ آنان که از آیندگان عصیانگری بیشتر داشتند، گناهان بزرگتر انجام می دادند و بیشتر سرکشی می کردند.

چنان‌که در حدیث شریف آمده است: **«ومن سن سنة سيئة فعليه وزرها ووزر من عمل بها».** «هر کس سنت بدی را بنیان گذارد؛ بر اوست گناه آن و گناه کسانی که بدان سنت بد عمل کرده‌اند».

وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى﴿٥٣﴾

و مؤتفکه شهرهای قوم لوط را را سرنگون کرد. (۵۳)

تفسیر:

«ٱلْمُؤْتَفِكَةَ»: سرزمین نگونسار، زیر و رو شده، واژگون گشته ی قوم لوط. این کلمه از ریشه ی افک؛ یعنی واژگونه کردن و برگرداندن چیزی از حالی به حالی دیگر. به سخن دروغ، افک گفته می شود؛ چون قلب حق و زیر و زبر کردن واقعیت است. و چون قوم لوط با سرزمینشان واژگون شدند، لذا به این نام مشهور گشتند.

«أَهوَىٰ»: ساقط شد، به پایین فرو افکند، واژگون کرد.

فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى﴿٥٤﴾

تا آنکه بر آنها عذابی بسیار سخت احاطه کرد. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

غشی: پوشاند، فرا گرفت، فرو پوشید..

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
آنچه از سنگها بر آن قوم ریختنی بود ریخت و عذابی که مقدر شده بود آنان را تحت پوشش قرار داد.
مراد از شهرهای زیر و زبر شده، شهرهای قوم لوط هستند و مراد از «پوشاند بر آنها آن چه را که پوشاند. به احتمال زیاد آب بحر میت است که پس از فرو رفتن شهرهای آنان در زمین، آنها را فراگرفته و پوشانده بود و تا به امروز هم آن منطقه را پوشانده است.

خوانندگان گرامی !
در آیات متبرکه (55 الی 62) موضوعات نصایح پایانی این سوره به بحث گرفته میشود.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى﴿۵۵﴾
پس به کدام یک از نعمتهای پروردگارت شک و تردید میکنی؟(۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«آلاء»: جمع، إلی، إلَی، ألیَ، نعمتها. [اعراف/۶۹]. « تَتَمَارَى »: شک و شبهه داری، تردید داری، شک می کنی.

تفسیر:
پس ای انسان! به کدام یک از نعمتهایی که الله سبحان وتعالی برایت ارزانی داشته شک می ورزی؟ در حالیکه هر نعمت کوچک و بزرگی تنها از جانب الله تعالی است و او در برابر نعمت هایش سزاوار ثنا و ستایش است.
حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: مخاطب این خطاب انسانی است که در آیات گذشته وآیات صحف ابراهیم وموسی علیه السلام، بیندیشد، پس برای او نسبت به حقانیت رسول الله صلی الله علیه وسلم، ووحی وتعلیمات او مجال شک وشبه ای باقی نخواهد ماند، واز شنیدن وقایع عذاب امم گذشته فرصت مناسبی برای بازماندن از مخالفت، به دست می آید، که این خود نعمتی از نعمت های حق تعالی است؛ پس با وجود این، شما در چه نعمتی از نعمت های الهی جدال ومخالفت می کنید؟ (محمد شفیع عثمانی دیوبندی، سورۀ «نجم» معارف القرآن).

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى﴿۵۶﴾
این پیامبر [نیز] بیم دهنده ای از [زمره] بیم دهندگان پیشین است. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«نذر»: جمع نذیر، بیم دهندگان، هشداردهندگان. «الأولی»: پیشین.

تفسیر:
محمد صلی الله علیه وسلم از جانب خداوند جله جلاله برای تبلیغ رسالتش آمده است. رسالتش امر تازه یی نیست، بلکه پیش از او نیز پیامبرانی آمده اند.
مفسر علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسیر سوره «نجم» در معارف القرآن می نویسد: در «هذا» اشاره به رسول الله صلی الله علیه وسلم، یا قرآن مجید است، که این هم مانند انبیای گذشته وکتب سابق، نذیری قرار داده شده، که متضمن هدایت به سوی صراط مستقیم و فلاح دارین است، و مخالفان آن را از عذاب الله می ترساند.

أَزِفَتِ الْآزِفَةُ ﴿۵۷﴾
روز قیامت بسیار نزدیک شده است. (۵۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
«ازف» به معنای قرب است، وهدف از آن نزدیکی قیامت است.مفسر قرطبی فرموده است: به خاطر نزدیکی فرا رسیدن و تحققش به «آزفه» موسوم شده است. (تفسیر قرطبی ۱۲۲/۱۷).
وجه تسمیه‌ی قیامت به **«آزفه»** این است که آن روز به زودی فرا خواهد رسید.علایم قیامت دلیل بر نزدیکی وقوع قیامت هستند، اعم از این که این علامت‌ها به زمان وقوع آن نزدیک باشند یا دور.
بطور مثال آن حضرت صلی الله علیه وسلم می فرماید:**«بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ».** «بعثت من و قیامت به اندازه‌ی این دو به هم نزدیک است». پیامبر صلی الله علیه وسلم انگشت سبابه و وسطای خود را با هم نزدیک کرد. (بخاری و مسلم.) این حدیث بیانگر آن است که بعثت و مرگ آن حضرت صلی الله علیه وسلم از علایم نزدیک بودن قیامت هستند. هرچند علایم دیگری وجود داشته‌اند که بعد از آن اتفاق افتاده‌اند و زمان آن ها به قیامت نزدیک‌تر بوده است.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ﴿۵۸﴾
و هیچکس جز الله برطرف کننده ای (شدت و سختی آن روز) نیست. (۵۸)
«كاشفة» ظاهر کننده، آشکارسازنده، پدید آورنده.

تفسیر:
جز الله سبحان وتعالی هیچ کسی آن را رد نمی کند، وقت قیام آن را کسی نمی داند و هولناکی آن را جز خداوند یگانه یکتا کسی دور ساخته نمی تواند.

أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ﴿۵۹﴾
آیا از این سخن الهی تعجب می‌کنید؟ (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:
« هَذَا الْحَدِيثِ »: این سخن (قرآن). ومراد از آن تمام تعلیمات است که به واسطه ی رسول الله صلی الله علیه وسلم در قرآن عظیم الشأن عرضه می شدند.« تَعْجَبُونَ»: تعجب می کنید، در شگفت هستید. و مراد از تعجب همان تعجبی است که انسان به هنگام شنیدن مطلبی بسیار عجیب و غریب و غیر قابل باور آن را اظهار می کند.

تفسیر:
یعنی ای کافران ! آیا از قرآن تعجب می کنید و در درستی آن شک دارید؟ در حالی که حق است و از جانب الله سبحان وتعالی آمده است؟

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ﴿۶۰﴾
و می خندید و نمی گریید. (۶۰)
« وَتَضْحَكُونَ»: می خندید. « لَا تَبْكُونَ »: گریه نمی کنید.

تفسیر:
ای کافران ! آیا از قرآن تعجب می کنید و در درستی آن شک دارید؟ یعنی به جای این که شما را بر نادانی و گمراهیتان گریه می گرفت، شما برعکس راستی ای را که به شما عرضه می شود به ریشخند می گیرید.

خواننده معزز!
باید گفت: که خندیدن در دین مقدس اسلام ممنوع نمی باشد، ولی احتیاط

(c) ketabton.com: The Digital Library

را نباید از دست داد، رعایت حفظ اعتدال در همه شؤن، بلکه در خنده مهم می باشد، ودر ضمن نباید فراموش کرد که خنده صدا دار یعنی خنده قهقه ناپسند هم می باشد.
محدثین طی روایتی در مورد خنده رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت مینمایند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنها تبسم می کرد. صحیح الجامع (4861).
در وصف خنده پیامبر گفته شده است: خنده پیامبر صلی الله علیه وسلم تنها تبسم بود. صحیح الجامع (4861).
تابعی جلیل القدر سماک بن حرب رضی الله عنه که از جمله راویان حدیث از صحابه می باشد، فرموده است:« به جابر بن سمره گفتم: آیا شما با پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌نشستی؟ گفت: بله، خیلی اوقات از محل نمازش بلند نمی‌شد و صبحها تا طلوع آفتاب د می نشست و وقتیکه آفتاب طلوع می‌کرد بر می خواست، و اصحاب صحبت می‌کردند و در باره دوران جاهلی سخن می‌گفتند و می‌خندیدند و او نیز تبسمی می‌کرد، و در آن دوران اشخاص خوش‌ذوق و نکته‌دانی بودند که بسیار خوش‌طبع و شوخی‌باز بودند مانند: مردی بود در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم بنام عبدالله و ملقب بود به حمار، و او بسیار پیامبر را می‌خنداند». صحیح البخاری (6282).
و حتی در شریعت اسلام آمده است که خندیدن زن و شوهر هنگام شوخی کردن با هم، سنت است، مخصوصاً اگر زن بکر بوده باشد، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامیکه جابر با بیوه‌ای ازدواج نمود، به او گفت: «فهلا جارية تلاعبها وتلاعبك وتضاحكها وتضاحكك». (راوی حدیث بخاری و مسلم.) یعنی: چرا دختری نمی‌گرفتی که با او شوخی کرده و با تو شوخی کند، و او را بخندانی و تو را بخنداند.
بنابراین لبخند نزدن و نخندیدن مطلقاً از وقار و جدیت بحساب نمی‌آید. ولی طوریکه یاد آور شدیم زیاد خندیدن مذموم است، بدلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم که می فرماید: «والذی نفسی بیده لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً ولبكيتم كثيراً». السلسله الصحیحه (3194). یعنی: قسم به آن کسیکه نفس من در دست او است، اگر آنچه من می دانم، می دانستید، همیشه کم می خندید و زیاد گریه می‌کردید.
و یا می‌فرماید: «ولا تكثروا الضحك فإنَّ كثرة الضحك تميت القلب».السلسله الصحیحه (506).یعنی: در خندیدن زیاده روی نکنید چرا که زیاد خندیدن قلب را می میراند.
و باید متوجه بود که منظور از اینکه فرمودند: «قلب را می میراند» مراد این نیست که قلب را از لحاظ مادی و جسمی از بین ببرد! بلکه مراد از مردن قلب بار معنوی آن است، یعنی قلبی که زیاد می خندد از لحاظ معنوی مرده است، زیرا ذکر و یاد آخرت را از یادبرده است و قلب زنده آن قلبی است که به یاد خدا باشد و به یاد عذاب جهنم باشد و بداند که این دنیا محل گذر است نه سرای خوشگذرانی و بقای جاودانه!
زیاد خندیدن در انسان موجب خواهد شد که سختی عذاب جهنم را از یاد ببرد، و هرگاه سختی عذاب جهنم را از یاد بردیم از انجام گناه هراسی نخواهیم داشت و از انجام عمل صالح غافل خواهیم گشت، اینجاست که فرمودند: «زیاد خندیدن قلب را می میراند».
امام حسن بصری رحمه الله فرمودند: «ضحک المؤمن غفلة من قلبه». یعنی: «خنده ی (زیاد) مؤمن غفلتی از قلبش است». (الحلية الأولياء؛ أبی نعيم اصفهانی).

وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ﴿٦١﴾

و شما ناآگاهید و در غفلت به سر می برید. (٦١)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

« سَامِدُونَ »: جمع سامد، غافل و هوس ران، هوسبازان، بی خبران، بیهوده کاران، هوس رانان. **«سمود»** به معنی لهو و لعب است.

تفسیر:

درمورد کلمه « سَامِدُونَ» زبان شناسان دو معنا را برای آن بیان کرده اند.

ابن عباس (رض)، عکرمه و ابوعبید نحوی می گویند که سمود در لهجه ی یمنی به آواز خواندن می گویند و اشاره ی آیه به این سو است که کافران مکه برای فرونشاندن صدای قرآن و منحرف کردن توجه مردم از آن شروع به آواز خواندن با صدای بلند می کردند.

معنای دیگری که ابن عباس (رض) و مجاهد بیان کرده اند این است که «السمود، البرطمه و هي رفع الرأس تكبرا، كانوا يمرون على النبئ غضابا مبرطمين.» سمود بلند کردن سر همراه با تکبر را می گویند، کافران مکه هنگامی که از کنار رسول الله صلی الله علیه وسلم می گذشتند با خشم و عصبانیت و تکبر سرهایشان را بلند می گرفتند و تیر می شدند. راغب اصفهانی در مفردات هم همین معنا را برگزیده است و از منظر همین معنا قتاده مفهوم سامدون را غافلون و سعید بن جبیر معرضون بیان کرده است. (تفهیم القرآن)

شأن نزول آیهٔ 61:

- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای هنگام نماز خواندن رسول الله صلی الله علیه وسلم به کبر و غرور از کنار آن حضرت می گذشتند. بنابراین آیه: **«وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ»** نازل شد. (طبری 32668 از ضحاک از ابن عباس روایت کرده اسناد این ضعیف است که ضحاک با ابن عباس ملاقات نکرده. طبری 32670 از مجاهد به همین معنی روایت کرده این مرسل است امید که این ماقبل خود را قوی سازد.)

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا﴿٦٢﴾

حال که چنین است همه براي الله سجده کنید و (او را) عبادت کنید. (٦٢)

تفسیر:

« فَاسْجُدُوا...»:

مراد این است که اگر می‌خواهید در صراط مستقیم حق، گام بردارید، تنها برای او که تمام خطوط عالم هستی به ذات پاک وی منتهی می‌گردد، سجده کنید، در طاعتش اخلاص ورزید، به فرمانش منقاد باشید و به پیشگاه عظمتش فروتنی داشته باشید.

و اگر می‌خواهید به سرنوشت دردناک اقوام پیشین گرفتار نیائید که بر اثر شرک و کفر و ظلم و ستم در چنگال عذاب الهی گرفتار شدند، تنها او را عبادت کنید.

برای انسان عاقل را نمی زیبد که از سرانجام غافل شده بر سخنان پند و نصیحت بخندد و تمسخر نماید بلکه لازم است که راه بندگی را در پیش گیرد و مطیع و منقاد شده بحضور خداوند قهار جبین نیاز خم کند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الْقَمَرِ
جزء – (27)

سورۀ قمر در مکۀ مکرمه نازل شده ودارای پنجاه وپنج آیه وسه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن حق تعالی از دو پاره شدن ماه (شقُ القمر) به عنوان معجزه‌ای برای رسول الله صلی الله علیه وسلم، «قمر»نامیده شد.

«قمر» یعنی ماه، این کلمه بیست‌وهفت بار در قرآن عظیم الشأن بکار رفته و هدف از آن، قمرِ معلوم یعنی القمر با الف و لام تعریفه است نه اقمار کُرات دیگر.(قاموس قرآن، جلد 6، صفحه 33)

زمان نزول سوره:

قابل یادآوری است که: در این سوره از واقعه ی شق القمر بحث بعمل آمده که حادثه واتفاق زمان نزول آن را مشخص می کند. محدثان و مفسران بر این اتفاق رای دارند که این واقعه نزدیک به پنج سال پیش از هجرت، در مکه ی معظمه و در مقام منا رخ داده بود.

فضیلت سورۀ قَمَرِ:

قبلاً در بیان فضیلت سورۀ «ق» نیز نقل کردیم که رسول الله صلی الله علیه وسلّم دو سوره «ق» و «قمر» را در نمازهای عید اضحی و فطر می‌خواندند زیرا این دو سوره، مشتمل بر مژده‌ها، هشدارها، بیان آغاز و اِعادۀ آفرینش، توحید، نبوت و غیر آن از مقاصد عظیم اند.

صاحب تفسیر **«فی ظلالِ ألقُرآن»** میفرماید: «این سوره از آغاز تا انجام خود، حمله‌ای سخت، کوبنده و محکم بر دل های دروغ انگاران و هشدارهای الهی است، به همان اندازه که آرامبخش نیرومند و محکمی برای دل‌های مؤمنان و باورمندان است».

تعداد آیات، کلمات وحروف:

طوریکه در فوق هم یاد آورشدیم؛سوره قمر در مکۀ مکرمه نازل شده، جز سه آیات آن، مکی است، و این سه آیات عبارت‌اند از: «أَم يَقُولُونَ نَحنُ جَمِيع مُّنتَصِر» تا «بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوعِدُهُمۡ وَٱلسَّاعَةُ أَدهَىٰ وَأَمَرُّ» (از آیات 44 الی 46).

سوره قمردارای(55) پنجاه وپنج آیات، و (148) یک صد وچهل وهشت کلمه، و (1482) یک هزار وچهار صد وهشتاد ودو حرف، و (671) وشش صد وهفتاد ویک نقطه است.(با درج اختلافات علماء در این بابت)..(فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری).

(تفصیل معلومات درمورد تعداد (آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور تفسیر آحمد (همین تفسیر) به تفصیل مطالعه فرماید.

ارتباط سورۀ «قَمَرِ» با سورۀ نجم:

مناسبت این دو سوره را میتوان مختصراً بشرح ذیل چنین جمعبندی نمود:

- پایان سوره ی نجم و آغاز این سوره پیرامون قیامت بحث بعمل آورده است. [نجم آیه: ۵۷]، [۴ قمر/۱].
- تناسب و تقارب میان کلمه نجم و قمر، هم چون تقارن و تناسق میان سوره ی شمس و لیل، ضحی و سوره ی فجر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

محتوای سورۀ قَمَرِ:

این سوره به خاطر مکی بودنش بحثهایی از مبدا و معاد دارد، و مخصوصا بیانگر کیفرهای گروهی از اقوام پیشین است که بر اثر لجاجت، عناد و پیمودن راه کفر، ظلم و فساد یکی پس از دیگری، به عذابهای کوبنده الهی گرفتار و هلاک شدند.

وبه دنبال هریک از این سر گذشتها جملۀ «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ؛ ما قرآن را برای تذکر، آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود) تکرارمی کند تا درسی باشد برای مسلمین و کفار.

و بطورکلی محتوای این سوره را در چند بخش می توان خلاصه وجمعبندی کرد:

- آغاز سوره که از مسالۀ نزدیکی قیامت و موضوع (شق القمر) و اِصرار و پافشاری مخالفان در انکار آیات الهی سخن می گوید.
- در بخش دیگر از نخستین قوم سرکش، متمرد و لجوج یعنی (قوم نوح) ومسألۀ طوفان بصورت فشرده ای بحث می کند.
- بخش دیگر داستان قوم (عاد) و عذاب دردناک آنها را شرح می دهد.
- در چهارمین بخش سخن از قوم (ثمود) و مخالفت آنها با پیامبرشان (صالح)، و همچنین (معجزۀ ناقه) و بالاخره مجازات آنها با (صیحه آسمانی) است.
- سپس به سراغ قوم (لوط) می رود، و ضمن اشاره گویا و فشرده ای به کفر وانحراف اخلاقی آنها، به قسمتی از عذاب دردناکشان اشاره می کند.
- در بخش دیگر سخن بسیار کوتاهی از (آل فرعون) و مجازات آنها آمده است.
- در آخرین بخش مقایسه ای میان این اقوام و مشرکان مکه و مخالفان پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم کرده، آیندۀ خطرناکی را که در صورت اِدامۀ این راه در پیش دارند بازگو می کند. این سوره با شرح قسمتی از مجازات مجرمان در قیامت و پاداشهای عظیم پرهیزکاران پایان می دهد.

هدف کلی و اساسی سورۀ قَمَرِ:

- یادآوری قیامت؛
- یاد آوری سرگذشت اقوام سرکش پیشین و عبرت آموزی از عذاب آنان؛
- تثبیت نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم و بیان معجزات.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ القمر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿۱﴾

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« اقْتَرَبَتِ »: نزدیک شد، فرا رسید. به معنای مضارع است و محقق الوقوع بودن را نشان می دهد. «انْشَقَّ»: شکافت، دو نیم شد، این فعل نیز به معنای مضارع و وقوعش محقق و حتمی است. مانند: [رحمان/۳۷، إنشت؛ یعنی، تنشق]، [حاقه/۱۶]، [نشقاق/1].

تفسیر:

در این هیچ شکی نیست که: قیامت نزدیك و حتمی الوقوع است و از عمر دنیا چیزی باقی نمانده است. پس آگاه وبیدار شوید، غافل نه شده وبرای آخرت خویش زاد و توشه برابر کنید.

همچنان در این هیچ جای شک نیست که: زمان وقوع قیامت را کسی جز الله تعالی نمی داند، اما از چهارده قرن قبل پروردگار با عظمت خبر داده است که قیامت نزدیک است و لحظه های وقوع و تحقق آن فرا رسیده است: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ» انشقاق قمر، یکی از علامت و نشانه‌های است که به نزدیک شدن وقوع قیامت اشاره دارد و از این جهت که آمدن قیامت خیلی نزدیک است، قران عظیم الشأن آن را چنان ترسیم می‌کند که واقع شده و تحقق یافته است: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿1﴾» (سورۀ النحل: 1) (امر الله رسید (غلبۀ توحید و شکست کفار) پس آن را به شتاب طلب نکنید، او پاک و بلند مرتبه است از چیزهایی که با او شریک می‌سازند.)

قرآن عظیم الشأن در مورد قیامت به بندگان خویش هشدار های متعددی داده و به آنها درباره آمادگی برای فرا رسیدن قیامت بسیار تاکید می‌کند و قیامت را به فردا تشبیه می کند، چون قیامت روزی است که بعد از زندگی دنیا صورت میگیرد: «وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» (سورۀ الحشر: 18) (ای مؤمنان! از خدا بترسید و هر کسی باید بنگرد که چه چیزی را برای فردا قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است. از خدا بترسید.)

در حدیثی که از امام بخاری و امام مسلم روایت شده آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالیکه به دو انگشت سبابه و وسطی اشاره می‌کرد، فرمود: «بُعِثْتُ أنا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» (من و قیامت از لحاظ فاصله زمانی مانند این دو انگشت هستیم.) بخاری در صحیحش، کتاب «رقاق» باب «بعثت انا و الساعة کهاتین» فتح الباری (347/11) و مسلم در کتاب «فتن» باب «قرب الساعة» (2468/4) شماره (2950) از أنس (رضی الله عنه) روایت کرده‌اند.

یعنی اینکه فاصله میان من و قیامت بسیار نزدیک است که عمر دنیا به وسیله انگشت وسطی اندازه گیری شود، باقی مانده عمر دنیا از زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم تا قیامت به اندازه اضافه انگشت وسطی بر انگشت سبابه است، این فاصله در مقیاس و معیار بشر دراز است، چون قدرت درک بشر کوتاه و محدود است، اما در میزان خداوند خیلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

نزدیک میباشد: «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلاَّ كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» (سورۀ النحل: 77) (کار (برپایی) قیامت (و زنده گرداندن مردمان در آن، برای الله ساده و آسان است و از لحاظ سرعت و سهولت، درست) به اندازه چشم برهم زدن و یا کوتاهتر از آن است. بی‌گمان خدا بر هر چیزی توانا است (چرا که قدرت بی انتهاء است).

در روایتی از صحیح مسلم آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم خطبه ای ایراد فرمود، بعد از حمد و ستایش خداوند متعال فرمود: «فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ آذَنَتْ بِصَرْمٍ وَوَلَّتْ حَذَّاءَ وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ يَتَصَابُّهَا صَاحِبُهَا وَإِنَّكُمْ مُنْتَقِلُونَ مِنْهَا إِلَى دَارٍ لَا زَوَالَ لَهَا فَانْتَقِلُوا بِخَيْرِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ» (باقی مانده عمر دنیا نسبت به سال‌های سپری شده مانند قطره آبی است که ازیک گیلاس آب باقی مانده است.شما ازاین دنیا به خانه‌ای که هر گزاز بین نمی رود درحال انتقال هستید. پس با بهترین زاد و توشه به سوی آن حرکت کنید.

شأن نزول آیات 1– 2:

- بخاری، مسلم و حاکم – عبارت و لفظ از حاکم است، از ابن مسعود روایت کرده اند: قبل از هجرتِ پیامبر (ص)، من در مکه مشاهده کردم که ماه دو پاره شد. مشرکان گفتند: محمد ماه را جادو کرد. پس آیۀ: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» نازل شد. (عبدالرزاق در «تفسیر» 3059 و از طریق او حاکم 471/2 از ابن مسعود روایت کرده اند. اسناد این به شرط بخاری و مسلم صحیح است. بخاری 3860، مسلم 2800 ح 44، ترمذی 3285، احمد 377/1، ابن حبان 6495 نیز از ابن مسعود به قسم صحیح به همین معنی روایت کرده اند. «تفسیر ابن کثیر» 6438).
- ترمذی از انس (رض) روایت کرده است: اهل مکه از پیامبر معجزه خواستند. بنابراین ماه در مکه دو شق شد. پس «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ...تا... سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ» نازل شد. (صحیح است، بخاری 4867، مسلم 2802، ترمذی 3286 و نسائی در «تفسیر» 574 از أنس (رض) روایت کرده اند. اگرچه انس در این دوران نبود، اما از ابن مسعود یا از شخص دیگری که در مکه مسلمان شده شنیده است.«تفسیر شوکانی - 2535 ».
در نزد شیخین نزول آیه نیست و مراد از «دو بار» دو شق است چنانچه در روایات دیگر آمده است.)

معجزۀ شق القمر:

معجزه کلمه ای عربی است. مترادف به کلمۀ اعجاز بوده که از ریشۀ لغوی عجز به معنی ناتوانی گرفته شده است و بنابراین اعجاز به چیزی اطلاق می‌شود که انسان از انجام آن ناتوان است.

معجزه همانطوریکه از لفظ آن استفاده می شود؛ به کارخارق العاده ای گفته می شود که مدعیان نبوت برای اثبات مدعای خود که ارتباط با عالم غیب و خدای عالم هستی بوده می آوردند ودیگران را نیز بمقابله و معارضه و آوردن مثل آن دعوت می کنند، و چون کسی مانند آنرا نمی تواند بیاورد و عاجز از انجام آن است بدان معجزه می گویند.

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم ازهر راهی کافران را به دین خدا فرا خواند،اما آنان سخنان او را تکذیب می‌کردند و در جستجوی توجیه و عذر بودند. تا آنکه یک روز به او گفتند: برای ما ماه را به دو نیم کن!

پیامبراسلام محمد صلی الله علیه وسلم به درگاه پروردگار خود دعا کرد، و ناگهان، ماه به دو نیم شد!

(c) ketabton.com: The Digital Library

بخاری، مسلم وسایرین از انس (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «مردم مکه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم درخواست کردند که برایشان نشآن‌های را بنمایاند پس آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم ماه را به صورت دو پاره به آنان نمایاندند تا بدانجا که کوه حراء در میان دو پاره ماه واقع شد».

در روایت دیگری آمده است که: «یک پاره ماه بالای کوه قعیقعان و پاره دیگر آن بر کوه ابوقبیس قرار گرفت».

همچنین بخاری ومسلم از ابن مسعود (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: در عهد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ماه به دو پاره شق شد، پاره‌ای بالای کوه و پاره‌ای دیگر پایین‌تر از آن. در این اثنا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اینک بنگرید». یعنی معجزه‌ای را که درخواست کرده بودید، مشاهده کنید.

کافران بادر نظر داشت اینکه این صحنه را به چشم سر دیدند وحتی به شدت تحت تاثیر آن هم قرار گرفتند. اما شیطانشان بر آن‌ها غالب شد و گفتند: این نیز جادویی است که شما را با آن افسون کرده است.

سپس برای آنکه از موقعیت سختی که در آن قرار گرفته بودند بیرون بیایند گفتند: منتظر مسافرانی که در راه هستند بمانید؛ اگر آن‌ها در سر زمین‌هایی که بودند نیز چنین چیزی دیده‌اند، محمد راست گفته، و اگر ندیده‌اند، این جادو بوده است، زیرا او نمی‌تواند همه‌ی مردم را جادو کند.

همین که اولین گروپ از مسافران به مکه رسیدند، قریش از آنان پرسیدند: آیا ماه را در حالی که دو نیم بود دیدید؟

گفتند: بلی؛ در فلان شب.

سپس بقیه‌ی مسافران از راه رسیدند و همه همان جواب را دادند.

اما قریشیان باز هم این معجزه را تکذیب نمودند و تکبر ورزیدند و گفتند: او همه‌ی مردم را جادو کرده است!

همچنان حدیثی متعددی در مورد شق القمر آمده که برخی از این احادیث عبارتند از:

در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ـ در حالی که آفتاب مشرف به غروب بود ـ برای اصحاب شان سخنرانی می‌کردند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه قدرت اوست، از عمر دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی نمانده است جز به اندازه زمانی که از این روز شما نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی مانده است و ما هم اکنون جز چیز اندکی از آفتاب نمیبینیم».

«و از هم شکافت ماه» یعنی: ماه ـ به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شق‌گردید و دو پاره شد.

عثمان بن عطاء از پدرش روایت کرده است که در معنای این بخش از آیه گفت: « ماه به زودی شکافته خواهد شد». یعنی: تا هنوز شکافته نشده است. و کسانی از اهل تفسیر که مشرب حکما را دارند و خرق و التیام در جسم سماوی را قبل از وقوع قیامت جایز نمی‌دانند، نیز بر این نظرند. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «انشقاق و دو پارەشدن ماه، در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به وقوع پیوست،که این واقعه دراحادیث متواتر با اسانید صحیح به اثبات رسیده و در میان علما مورد اتفاق می‌باشد. و این یکی از معجزات

(c) ketabton.com: The Digital Library

پردرخشش و قاطع آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود».
پروردگار با عظمت خبر معجزه شق القمر را در قرآن عظیم الشأن درآیه (1 ـ 7 سورۀ قمر) ذکر نموده طوریکه میفرماید: «ٱقتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلقَمَرُ، وَإِن يَرَوۡاْ ءَايَةٗ يُعۡرِضُواْ وَيَقُولُواْ سِحۡرٞ مُّستَمِرّٞ، وَكَذَّبُواْ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهوَآءَهُمۡۚ وَكُلُّ أَمرٖ مُّستَقِرّٞ، وَلَقَدۡ جَآءَهُم مِّنَ ٱلأَنۢبَآءِ مَا فِيهِ مُزۡدَجَرٌ، حِكمَةُۢ بَٰلِغَةٞۖ فَمَا تُغۡنِ ٱلنُّذُرُ، فَتَوَلَّ عَنۡهُمۡۘ يَوۡمَ يَدۡعُ ٱلدَّاعِ إِلَىٰ شَيۡءٖ نُّكُرٍ، خُشَّعًا أَبصَٰرُهُمۡ يَخرُجُونَ مِنَ ٱلأَجدَاثِ كَأَنَّهُمۡ جَرَادٞ مُّنتَشِرٞ» (سورۀ القمر:7-1).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 8) در باره موضعگیری کافران در برابر دعوت الهی بحث بعمل می آید.

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾

و اگر معجزه ای را ببیند روی می‌گردانند و میگویند: این سحر (جادویی) پی در پی است. (٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إن یروا»: اگر ببینند، اگر بشنوند. «یعرضوا»: روی می گردانند. «مستمر» (مرر): دایمی، پیوسته، محکم.

تفسیر:

با در نظر داشت وقوع معجزات در طول تاریخ انبیاء و بخصوص معجزه که توسط رسول الله صلی الله علیه السلام بعمل آمد، وحقیقت را به چشم سر مشاهده می کردند، ولی مشرکان به انکار آن می پرداختند ومی گفتند: محمد صلی الله علیه وسلم مارا سحر کرده است، قرآن عظیم الشأن این انکار مشرکان را به عنوان عادت همیشگی آنان بیان کرده است.
قرآن عظیم الشأن که بزرگترین معجزۀ تأریخی درعالم بشریت می باشد، آنرا هم انکار نمودند، در قرآن عظیم الشأن آیات متعددی وجود دارد که معجزه بودن این کتاب الهی را ثابت می کند، بطور مثال **تحدی**(به میدان طلبیدن مردم به آوردن مشابه) **قرآن بهترین دلیل بر اعجاز قرآن است** که می فرماید: اگر در این کتاب که بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید سورۀ ای همانند آن بیاورید. «وَ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَ ادۡعُواْ شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ» (سوره بقره آیه 23).
طوریکه تا به امروز همه انسان ها از آوردن حتی یک سورۀ مانند کوچک ترین سورۀ های قرآن عاجز بوده وبا اطمینا ن باید گفت: که انشاالله تا ابد نیز عاجز خواهند بود.

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ﴿٣﴾

و به تکذیب دست زدند و از خواهشات (نفسانی) خویش پیروی کردند ولی هر امري قرارگاهي دارد.(٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أهواء»: جمع هواء، امیال نفسانی، هوسها و آرزوها. مستقر: ثابت، منتهی به سرانجام، ماندگار.

تفسیر:

«وَكُلُّ أَمۡرٖ مُّسۡتَقِرٌّ» و هر امری غایت و نهایتی دارد که بر آن مستقر می‌گردد، اگر خیر باشد بر خیر و اگر شر باشد بر شر مستقر می‌شود. مقاتل گفته است: هر سخن نهایت و حقیقتی دارد که به آن منتهی می شود. و قتاده گفته است: یعنی خیر به اهل خیر و شر به

(c) ketabton.com: The Digital Library

اهل شر بر می‌گردد (خازن ۸۲۸/۴ ـ علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن (متوفای 725ق) دانشمندی که تفسیر بغوی را تلخیص کرده است)
شیوه‌ی اشخاص لجوج در برخورد با معجزات و آیات الهی، همانا اعراض، تکذیب وتهمت است.
وزمانیکه هوا و هوس‌ها بر انسان حاکم شود، به یاد داشته باشد که نه تبلیغ مستقیم پیامبران ونه هم تبلیغ غیرمستقیم برآن تاثیر دارد.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ﴿۴﴾

و اخباری که مایه عبرت و موجب بیزاری ازمعصیت شود، به اندازۀ کافی برای آنان آمده است.(۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مُزْدَجَرٌ » (زجر): بیزاری، دوری گزیدن از بدیها.

حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ﴿۵﴾

(قرآن) حکمت بالغه خداست و (اگر از آن پند نگیرید) دیگر از این پس هیچ اندرز و پند (شما را) سودی نخواهد بخشید. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حکمة»: سخنان پند آمیز.« بالغة»: رسا، کافی. «ما تغن» (غني): بی نیاز نمی کند، سود نمی بخشد.

تفسیر:

«حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ» این قرآن حکمتی کامل است، که در امر هدایت و بیان در اوج خویش قرار دارد.با تمام صراحت باید گفت که: پیام‌های قرآنی، معقول و قابل شناخت است، نه دور از حیطه‌ی درك بشر.
مفسرآن در جمله «حِكْمَةٌ بالِغَةٌ » تأثیر نکردن تبلیغات دینی پیامبران در مردم، نشانه‌ی بد بودن مبلّغ یا ضعیف بودن مطلب نیست.بلکه خداوند متعال میخواهد اتمام حجّت می‌کند، «حِكْمَةٌ بالِغَةٌ»:ولی مردم هشدارها را نادیده می‌گیرند.
« فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ (5)»: کسیکه الله متعال شقاوت را بر او مقرر داشته و بر شنوایی و قلبش پرده برکشیده است، برحذر داشتن چه تأثیری دارد؟(ابن جوزی ۸۹/۸.).هکذا مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: یعنی؛ قرآن که از حکمت کامل برخوردار است و برای هدایت آنها آمده است، اما یادآوری و برحذر داشتن و تهدید، برای جمعی که گوش خود را در مقابل شنیدن کلام الله متعال کر کرده‌اند، چه سودی دارد؟ طوریکه الله متعال در (آیه 101 سوره یونس) « قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما تُغْنِي الْآياتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ » (بگو: (به دیده‌ی عبرت) بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چیست؟ امّا نشانه‌ها و هشدارها برای کسانی که ایمان نمی‌آورند سودی ندارد.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ﴿۶﴾

پس از آنها روي گردان و روزي را به یادآور که دعوت کننده الهي مردم را به امر وحشتناكي فراخواند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تَوَلَّ »: روی بگردان. یدعو (دعو): فرا می خواند. «الداعي»: فراخوان، دعوت کننده ← يدعو الداعي إلي شيء نكر: امری بیمناک چیزی ناپسند و ناخوشایند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ ۘ»: از آن تبهکاران روبرتاب و از آنان کناره‌گیری کن و منتظر عذابی باش که بر آنان نازل خواهد شد. «يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكُرٍ (6)»: روزی که اسرافیل مردمان را به سوی امری هول‌انگیز فرا می‌خواند که از شدت و هول و هراس آن جانها به هراس می‌افتند، که عبارت است از روز قیامت و بلایا و اهوالی که به دنبال دارد.

خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ﴿٧﴾

در حالیکه چشم ها یشان [از شدت ترس] فرو افتاده، هم چون ملخ های پراکنده از گورها بیرون آیند. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:
« خُشَّعًا »: جمع خاشع، فروهشته های فروافتاده ها، زبونها.« خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ »: چشم های خویش راپایان انداخته اند.«الأجداث»: جمع جدث، قبرها، گورها. «جراد منتشر»: ملخهای پراکنده.

تفسیر:
«خُشَّعاً أَبْصَارُهُمْ»: چشم های خویش پایان انداخته و از شدت رعب و هراس قدرت سربلند کردن را ندارند. از فحوای آیۀ مبارکه معلوم می شود که فروافتادن چشم ها طوریکه گفتیم ناشی از شدّت ترس ویاهم شدّتِ شرمساری است که موجب ذلّت و خواری می‌شود. «يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ»: از قبرها بیرون می‌آیند.«كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ (7)»: طوری سریع ندا را اجابت می‌کنند و پخش می‌شوند که گویا ملخ‌هایی هستند که درهواپخش و پراکنده شده‌اند و از ترس و رعب نمی‌دانند به کجا بروند.
در مورد اینکه چرا مجرمان در روز قیامت به ملخ های پراگنده تشبیه گردیده اند، باید گفت که این حالت، نشانه سردرگمی و حیرت زدگی آنان به هنگام خروج از قبرهاست، واز بس که گرفتار ترس ورعب شده اند نمی دانند به کدام طرف سیر کنند.
ابن جوزی مفسر کبیر جهان اسلام فرموده است: از این جهت آنها را به ملخ تشبیه کرده است که ملخ جهت و مقصدی ندارد و آنها نیز آشفته، ترسناک وسرگردان از قبر بیرون می‌آیند و هیچ یک از آنها هدف و مقصدی ندارد. نداء دهنده اسرافیل است.(زاد المسير في علم التفسير مشهور به «زاد المسير»، ابن جوزی ۹۱/۸).
همچنان مفسرآن مینویسند: تشبیه کردن کافران و بی باوران به ملخهای پراکنده به این سبب است که توده ی ملخها برخلاف بسیاری از پرندگان که با نظم و ترتیبی بخصوصی حرکت وپرواز می کنند؛ آنها هیچ نظم و ترتیبی در حرکت وپرواز خویش ندارند و ضعیف و ناتوانند و به یکدیگر بر می خورند و در هم می روند و می لولند.

مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ﴿٨﴾

شتابان به سوی آن دعوت کننده می روند و کافران می گویند: امروز روز بسیار سختی است. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:
« مُهْطِعِينَ »(هطع): جمع مهطع، شتابان، تعجیل کنان. « عَسِرٌ »: دشوار، سخت. [فرقان

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۶۸، عسیر]، [مدثر/۹، عسیر].

تفسیر:

روز رستاخیز، روزی است بسیار بزرگ،هولناک وخوف ناک که بندگان هرگز چنین روزی را ندیده‌اند و نخواهند دید. در(آیۀ27، سورۀ الإنسان) می خوانیم: «إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ يُحِبُّونَ ٱلۡعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمۡ يَوۡما ثَقِيلا» «اینان زندگی زودگذر دنیا را دوست می‌دارند و به روز سنگین بی‌توجهی می‌کنند».

وباز می فرماید: «فَذَٰلِكَ يَوۡمَئِذ يَوۡمٌ عَسِيرٌ، عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ غَيۡرُ يَسِيرٍ» (المدثر: 9-10).

«پس آن روز، روز سختی خواهد بود. برای کافران آسان نخواهد بود».

بیم و وحشتی که در آن روزبندگان را فرامی‌گیرد، آن چنان هولناک است، که مادرطفل شیرخوارش را فراموش می‌کند، زنان باردار سقط جنین می‌کنند و مردم دچار مستی و گیجی می‌شوند.گویی عقل‌شان را از دست داده‌اند: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ﴿1﴾ يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ﴿2﴾» (سورۀ الحج: 1-2). «ای مردم! از (عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسید. بی گمان زلزله‌ی روز رستاخیز، چیز بزرگی است. آن روز را که می‌بینید، (آن‌چنان هول و هراس سرتا پای مردمان را فرا می‌گیرد که حتی) هر زن شیردهی که پستان به دهان نوزاد شیرخوار خود دارد نوزادش را رها می‌کند و جملگی زنان باردار سقط جنین می‌کنند و مردمان را مست می‌بینی، ولی آنان مست نیستند بلکه عذاب الله شدید است».

در آن روز چشمان ستمکاران از شدت ترس خیره می‌شود.به چپ و راست نگاه می‌کنند و دل‌هایشان براثر خوف وترس زیاد، ازعلم و دانش خالی می‌گردد.هیچ چیزی در آن ها جای نمی گیرد و چیزی نمی‌فهمند:

- در روز رستاخیز، پیوند خویشاوندی از هم می‌گسلد. الله میفرماید:«فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ﴿101﴾» [المؤمنون: 101]. «هنگامی‌که در صور دمیده شود، هیچ‌گونه پیوند خویشاوندی در میان آنان نمی‌ماند و در آن روز ازحال همدیگر نمی پرسند». در آن روز، هر کس به فکر رهایی خویش است و به دیگران توجه نمی‌کند حتی از محبوب‌ترین دوستان خود فرار می‌کند، از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندان خود گریزان است.الله می‌فرماید: «فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ،﴿33﴾ يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ،﴿34﴾ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ،﴿35﴾ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ،﴿36﴾ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ﴿37﴾» (عبس: 33-37).

«هنگامی که صدای گوش‌خراش (دمیدن دوم) برآید، در روزی که انسان از برادر و از مادرو پدر و همسر و فرزندانش فرار می‌کند. درآن روز، هر کدام از آنان گرفتاری بزرگی دارد، که او را به خود سرگرم می‌کند».

«يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡ وَٱخۡشَوۡاْ يَوۡما لَّا يَجۡزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِۦ وَلَا مَوۡلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِۦ شَيۡـٔاۚ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ» (سوره لقمان: 33). «ای مردمان! پروای الله پیشه کنید و از روزی بترسید که نه پدری به فرزندش پاداشی می‌دهد و نه فرزندی پدرش را پیمان الله حق است».

- در آن روز، کافران برای رهایی از آتش جهنّم، می‌خواهند هر چه که دارندحتی تمام جهان را بدهند. الله متعال میفرماید: «وَلَوۡ أَنَّ لِكُلِّ نَفۡسٖ ظَلَمَتۡ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ لَٱفۡتَدَتۡ» (یونس: 54). «اگر آن‌چه در زمین است از آنِ کسی باشد که ستم کرده است و آن را

(c) ketabton.com: The Digital Library

(برای نجات خویشتن از عذاب دوزخ فدا کند).حتی اگر زمین و چند برابر آنرا هم داشته باشد می خواهد ببخشد.

کافران با انواع سختی‌ها در قیامت مواجه‌اند، از جمله: سختی ناتوانی سختی طولانی بودن مدّت، سختی تشنگی و گرسنگی سختی هم جواران نااهل، سختی رسوایی سختی حسرت‌ها، سختی حساب و کتاب سختی تحقیرها، سختی نداشتن شفیع سختی جدا شدن از خوبان، سختی نداشتن زاد و توشه سختی شکایات دیگران.

در حالیکه این روزبر اهل ایمان، در آن روز نه خوف و ترسی از گذشته است و نه حزن و هراسی بر آینده. «لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون» «وَيَوْمَ يَحشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةً مِّنَ ٱلنَّهَارِ» (یونس: 45). «روزی که آنان را (الله) گرد می‌آورد. گویا فقط ساعتی از روز (در دنیا) مانده‌اند». در جای دیگر می‌فرماید: «كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَيٰهَا» (النازعات: 46). «روزی که آنان برپایی رستاخیز را می بینند، می پندارند که جز شامگاهی یا چاشتگاهی در آن درنگ نکرده‌اند».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (9 الی 42) درباره بازگشت به قصه ی ملتهای تکذیب کننده ی پیامبران پیشین: نوح، هود، صالح، لوط - سلام الله علیهم - و قصه ی آل فرعون، بحث بعمل آمده است.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴿٩﴾

پیش ازآنان قوم نوح تکذیب کردند وبنده ما را دروغگو شمردند وگفتند: دیوانه است. و رانده شد.(۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَبْلَهُمْ»: پیش از مردم مکه. «ازْدُجِرَ»(زجر): طرد شد، رانده شد، آزار دیده است.

تفسیر:

طوریکه در آیات متبرکه قبلی به طور اجمال، اخبار ملل دروغ پرداز پیشین را مایه ی عبرت همگان قرار داد، اینک خداوند متعال در این آیه مبارکه از پیامبرصلی الله علیه وسلم دلجوئی می‌کند که نباید نگران باشد، بلکه سایر انبیا نیز همچو مشکلات مانند تو را داشته‌اند. طوریکه می فرماید:«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ » یعنی ای محمد! قبل از قوم تو قوم نوح به تکذیب پرداختند. «فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ (9)»: بنده‌ی ما، نوح را تکذیب کردند و گفتند: دیوانه است. او را طرد کرده و آزردند و ادعای پیامبری او را نپذیرفتند و به او ناسزا گفتند و او را تهدید کردند و گفتند: «قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ (شعرا 116) (مردم به نوح گفتند: ای نوح! اگر (از دعوت خود) دست برنداری قطعاً از سنگسار شدگان خواهی شد.

در تفسیرالبحر آمده است: قوم به تکذیبش اکتفا نکردند، بلکه اورا به دیوانگی هم متهم نموده و گفتند: چیزی می‌گوید که عاقل آن را نمی‌پذیرد. و بدین ترتیب در تکذیب خود مبالغه می‌کردند. به منظور تشریف و تکریم نوح گفته است: عبدنا.(البحر ۱۷۶/۸.).

خوانندۀ محترم!

هریکی ازپیامبران به سوی ملت خاصی مبعوث شده‌اند، ازجمله میتوان گفت: حضرت موسی علیه السلام برای هدایت قوم بنی اسرائیل و حضرت صالح علیه السلام برای هدایت قوم ثمود و حضرت هود علیه السلام به منظور راهنمایی قوم عاد و حضرت محمد صلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله علیه وسلم جهت هدایت قریش وبصورت کل باید گفت که محمد صلی الله علیه وسلم برای سایر عالم بشریت مبعوث گردیده است.
مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که نوح علیه السلام پیامبر نسل قابیل پسر آدم و ذریه‌ی شیث علیه السلام بوده است.(عرائس، ثعلبی، صفحه 46.)
در ضمن قابل یاد آوری است که: فاصله ای زمانی وفات آدم علیه السلام تا بعثت نوح علیه السلام حدود ده قرن را در بر می گیرد، که در طی این مدت غالباً مردمان در راستای شریعت راستین همان زمان گام برمی‌داشتند، بنابراین، خداوند سبحان وتعالی پیامبران را توظیف فرمود تا آن‌ها را به بهشت و دوزخ بشارت دهند و بترسانند. و اولین پیامبری که بار این رسالت عظیم را به دوش گرفت، سیدنا نوح علیه السلام بود.(تاریخ طبری، جلد 1، صفحه 178.)
زمانیکه نوح علیه السلام این رسالت الهی را بر دوش گرفت عمرش به روایتی به سیصد و پنجاه سال و به روایت دیگری به چهار صد و هشتاد سال میرسید.
نوح علیه السلام به مدت نو ونیم قرن، در میان قوم خود باقی و پایدار ماند (و پس از طوفان) هم مدت سه ونیم قرن دیگر در میان آنان زندگی کرد.
عده‌ای از مؤرخین هم بر این باورند: که وی تنها یک صد و پنجاه سال به امر دعوت ملت خود اشتغال داشته و در سن ششصد سالگی سوار کشتی شده و پس از اتمام طوفان سیصد و پنجاه سال زندگی کرده است. (تاریخ طبری، جلد 1، صفحه 180.)
اما آیات قرآن کریم گویای این مطلبند که وی به مدت نه صد و پنجاه سال در میان قومش بوده و چه به صورت آشکار و چه به صورت خفی و غیرعلنی به ارشاد و اندرز آن‌ها همت گمارده است.
ولی در طول این مدت مردم نصایح نوح علیه السلام را رد وتوجه چندانی به دعوت وی نداشتند واغلب شان به راه کفرآمیز، گمراهی و ضلالت خود باقی ماندند و به دایره‌ی «ایمانداران» نگرویدند. متأسفانه غالب دربسیاری از اوقات نه تنها به دعوت نوح علیه السلام لبیک نمی گفتند، بلکه وی را اهانت وحتی مورد شتم وضرب قرار هم می دادند. که درزیاترازحالات بی هوش برزمین می‌افتاد و هنگامی که به هوش می‌آمد، می گفت: «خدایا، لطف و مغفرت خود را از قوم من دریغ نفرما، (و به خاطر این کارها بر آن‌ها خشم نگیر) چه از روی نادانی آن‌ها را انجام می دهند». (عرائس، ثعلبی، صفحه 47.)
مطابق روایت قرآنی وضع وحالات نوح علیه السلام به حدی رسید که: کار ارشاد و تبلیغ نوح علیه السلام، دیگر مثمر ثمر نبود، جز تعدای محدودی به وی ایمان اوردند: **«وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُۥ لَن يُؤمِنَ مِن قَومِكَ إِلَّا مَن قَد ءَامَنَ فَلَا تَبتَئِس بِمَا كَانُواْ يَفعَلُونَ»** (سورۀ هود: 36). (به نوح وحی شد که دیگر هیچکس از قوم تو ایمان نخواهند آورد، جز کسانی که (قبلاً) ایمان آورده اند، لذا به خاطر کارهایی که انجام می‌دهند غمگین مباش).

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴿١٠﴾

تا پروردگارش را خواند که من مغلوب شدم پس از آنها انتقام بگیر. (١٠)

تشریح لغات واصطلاحات :

« **مَغْلُوبٌ** » **:** ستم دیده و درمانده. « **انْتَصِرْ** »: یاری ده، انتقام بگیر، کمک کن، به دادم برس.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قابل یادآوری است که در تمام قرآن فقط یك بار کلمه‌ی مغلوب مورد استعمال قرار گرفته است که آنهم درباره‌ی حضرت نوح علیه السلام است، هکذا در میان سلام‌های الهی بر انبیا نیز فقط یك سلام با جمله‌ی «فِي الْعالَمِينَ» آمده که آن هم درباره‌ی حضرت نوح علیه السلام است. «سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي الْعالَمِينَ» (صافات، 79) .

تفسیر :

بعد از اینکه نوح علیه السلام از عملکرد غیر انسانی وکفر امیز قوم خویش به فغان آمد: دست خویش را به دربارالهی بالا نمود وعرض داشت: پروردگارا !من از مقاومت کردن در برابر آن گروه ظالم وتبهکار ناتوانم، پس انتقام مرا از آنان بگیر و دین خود را یاری بده و آن را پیروز گردان.

مفسر ابو حیان فرموده است :نوح زمانی آنها را دعا و نفرین کرد که از آنان ناامید شد و کارشان به سرحدی رسید که یکی از آنها گلوی نوح علیه السلام را می‌فشرد تا بی‌هوش می‌شد اما با این حال نوح می‌گفت: بار الهی ! قوم مرا ببخشای، آنها نادانند. (البحر المحیط ۱۷۶/۸.).

بعد از دعای نوح علیه السلام به فرمان الهی، آن طوفان ویرانگر و بنیان برانداز آغاز یافت.

فَفَتَحنَا أَبوٰبَ ٱلسَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنهَمِرٍ﴿١١﴾

پس درهای آسمان را با آب تندریزان و فراوانی از هم گشودیم و از زمین چشمه ساران زیادی برجوشاندیم. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ماء منهمر» (همر): آب ریزان، آب سیل آسا.

تفسیر :

و بدین ترتیب خداوند سبحان از آسمان بارانی را فرو فرستاد: که ساکنان زمینی قبلاً نظیر آن را مشاهده نکرده بودند و در آینده هم اینگونه نبارید.

بارانی فرود آمد: که گویی از دهانه‌های مشک‌های آب فرو ریخت. از سوی دیگر بنا به فرمان الهی، از تمام نقاط زمین چه از چاه و چه از چشمه، آب بیرون آمد و جاری شد.

ارتفاع آب تا بدانجا رسید که حتی بلندترین کوه زمین را که طبق گفته‌های اهل کتاب پانزده ذراع و بنا به قولی هشتاد ذراع ارتفاع داشته، دربر گرفت.

خلاصه طوفان نوح علیه السلام نه تنها تمامی نقاط زمین را اعم از طول و عرض، کوهستان، وادی، تپه و... فرا گرفته، بلکه در روی زمین أحدی را چه کوچک و چه بزرگ، از زندگان باقی نگذاشته است. گفتنی است که در زمان نوح علیه السلام مردمان تمامی کوه‌ها و وادی‌ها را اشغال کرده بودند و جایی در زمین پیدا نمی‌شد که بی‌صاحب و بی مالک باشد.(قصص الأنبیاء، اثر ابن کثیر، صفحه 73).

و گفته شده که طوفان نوح علیه السلام در سیزدهم ماه اگست میلادی به وقوع پیوسته است. (تاریخ طبری، جلد 1، صفحه 189، چاپ مؤسسه‌ی «المعارف».).

و بدین ترتیب آب طغیان کرد و ارتفاع امواج به طرز هولناکی بالا رفت.

طوریکه پروردگار با عظمت در این باره فرموده: «إِنَّا لَمَّا طَغَا ٱلمَآءُ حَمَلنَٰكُم فِي ٱلجَارِيَةِ﴿11﴾ لِنَجعَلَهَا لَكُم تَذكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُن وَٰعِيَةٌ﴿12﴾» (سورۀ الحاقة:11-12). (ما بدانگاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

که (در طوفان نوح) آب طغیان کرد (و از حد معمول فراتر رفت، نیکان) شما را سوار کشتی کردیم. تا آن (حادثه‌ی نجات مؤمنان و غرق‌شدن کافران، درس عبرتی و) مایه‌ی اندرزی، برای شما بوده و گوش‌های شنوا آن را فرا گیرند و به خاطر سپَرَند».

ولی قابل یاد آوری است که: از ظاهر قرآن و حدیث نبوی چنین برمی‌آید که طوفان تنها شامل قوم نوح علیه السلام بوده است واین امرمقتضی این نیست که طوفان سراسر زمین را فرا گرفته باشد، چون دلیلی در دست نیست که بشر در آن دوران، در تمام نقاط زمین بوده باشد، بلکه در منطقه‌ی معینی محصور بوده‌اند که طوفان آن را فرا گرفته است.

مراجعه شود: به نقل از «داستان پیامبران درقرآن» تألیف دکترعفیف عبد الفتاح طباره، ترجمه آقای ابوبکر حسن‌زاده، صفحه 115 – 117) همچنان مراجعه شود به رسالۀ چشم اندازی به معجزات پیامبران (از مَنظَر قرآن و تأریخ) (با کمی اختصار) تألیف: عبدالمنعم هاشمی ترجمه:سید رضا اسعدی(عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری. (والله أعلم بالصواب).

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ﴿١٢﴾

و در زمین چشمه‌ها جاری کردیم، تا آب آسمان برای انجام کاری که مقدر شده بود یکجا شد.(۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَجَّرْنَا »: روان ساختیم، شکافتیم.

« عُيُونًا »: چشمه ها، چشمه ساران. «الْتَقَى »: به هم رسید، به هم پیوست، به هم آمیخت.

« عَلَى أَمْرٍ »: به فرمانی، به خاطر امری. « قَدْ قُدِرَ »: مقدر شده بود، قطعی شده بود.

تفسیر:

«فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ»: آب آسمان و زمین به میزانی که خدا در ازل مقرر داشته بود، به هم آمدند و تکذیب‌کنندگان را غرق و نابود کرد.

قتاده می فرماید: خدا در ام الکتاب مقرر داشته بود که وقتی کافر شدند، غرق شوند.

وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ﴿١٣﴾

و نوح را بر کِشتی که دارای تخته‌ها و میخها بود، برداشتیم. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« ذَاتِ أَلْوَاحٍ »: دارای تخته ها، تخته دار. «دُسُرٍ» یعنی میخ‌ها. (البحر المحيط في التفسير (۱۷۷/۸) تألیف محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق)

تفسیر:

درالبحر المحيط في التفسير آمده است: ذات ألواح و دسر عبارت است از کشتی که نوح آن را ساخت، و از این دو وصف چنان درک می‌شود که مراد «کشتی» است و این صفت جانشین موصوف است، مانند پیراهنم از آهن بافته شده است که منظور «زره» است، و این یک کلام فصیح و بدیع است؛ زیرا اگر صفت و موصوف با هم بیایند، چنین فصاحتی در کار نیست.

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ﴿١٤﴾

(کشتی) زیر نظر چشم‌های ما روان بود. (این امر) پاداش کسی بود که (نبوتش) انکار شده بود. (۱۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:
« بِأَعْيُنِنَا »: زیر نظر ما [هود/۳۷]، [مؤمنون/۲۷]، [طور/۴۸]. « كُفِرَ»: مورد انکار واقع شده است، انکار شده بود. مراد حضرت نوح است.

تفسیر:
«جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ»: قوم نوح را به منظور پیروزنمودن بندهی خود، نوح، غرق کردیم؛ چون نوح تکذیب و فضلش انکار شده بود.
آلوسی مفسرتفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» می فرماید: یعنی چنین امری را به عنوان پاداش نوح انجام دادیم؛ زیرا نعمتی بود که خداوند متعال آن را به قوم نوح عطا فرمود اما آنها در مقابل این نعمت ناسپاسی کردند. و همچنین هر پیامبری برای امتش نعمت است. ((تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» ۸۳/۲۷.) تألیف شهاب الدین، محمود أفندی آلوسی با کنیه أبو الثناء که در سال 1217 ق در حوالی بغداد به دنیا آمد)

وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴿۱۵﴾

و به راستی آن را به عنوان مایۀ عبرت باقی گذاردیم، پس آیا پند پذیری هست؟(۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:
« تَرَكْنَاهَا»: این داستان را باقی گذاشتیم، این قصه را برجای گذاشتیم. « مُدَّكِرٍ »: پند گیرنده، از ریشه ی ذکر است.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ﴿۱۶﴾

بنگر تا عذاب و هشدار من چگونه بود. (۱۶)

تفسیر:
یعنی دیدند که عذاب من چقدر هولناك و ترسانیدن من چقدر راست است.استفهام بر انگیزندهی خوف،ترس هئیبت ودهشت است. یعنی چه عذابی بر آنان که پیامبران مرا تکذیب کرده و از آیاتم عبرت نگرفتهاند، وارد میشود؟!

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴿۱۷﴾

و یقیناً ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کردیم، پس آیا عبرت گیرنده ای هست؟(۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«يَسَّرْنَا»: فراهم ساختیم، آسان گردانیدیم.

تفسیر:
«فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ»: آیا اشخاصی پیدا میشوند که پندها و قصههایش را بپذیرند؟! خازن گفته است: بدین وسیله انسان را به حفظ و تعلیم و تعلم قرآن تشویق و تحریک میکند؛ زیرا خداوند متعال آن را آسان کرده است و این امر برای هر کدام از بندگان که الله جل جلاله بخواهد آسان است، و جز قرآن هیچ یک از کتب الله جل جلاله کاملاً به صورت ظاهر خوانده نمی شود (خازن ۲۲۸/۴.) (علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن (متوفای 725ق) که تفسیر بغوی را تلخیص کرده است).
مفسیر تفسیر کابلی می فرماید: پند گرفتن از قرآن بالکل آسان است زیرا مضامین مربوط به ترغیب و ترهیب و انذار و تبشیر آن بکلی صاف و سهل و مؤثر است پس کسی که اراده فهمیدن را کند می فهمد.
ازفحوای آیه مبارکه بر می آید که:سراسر این قرآن، پند و اندرز و راهنمایی است و خداوند

(c) ketabton.com: The Digital Library

متعال به منظور درک و فهم الفاظ و معانی آن و تدبر و اندیشه در تمام سور و آیات و کلماتش، آن را سهل و روان و خوش بیان، به ارمغان فرستاده است، تا پندآموزان و رهروان راستین، به خوبی در ک اش کنند، بیاموزند و سرافراز و سعادتمند شوند. [مریم /۹۷]، [ص/29].

به قول ابن عباس (رض): اگر الله قرآن را به زبان سهل و ساده ی انسانها، بیان نمی فرمود، هیچ کس نمی توانست از آن برخوردار گردد.

او حکمت در تکرار آیات این سوره و امثالش، برای بیداری دلهای غفلت زده و آشنایی بیشتر به رموز و مفاهیم آن است تا پند گیران، پند گیرند و پندها، اندرزها و نصایح و رهنمودهایش در اذهان نقش بندد و هر آن از دریافت و دانش تازهای برخوردار گردند.

مفسر تفسیر «تفهیم القرآن » در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: برخی از الفاظ «يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ» این برداشت نادرست را کرده اند که قرآن کتابی آسان است، برای فهمیدن آن نیازی به علم و دانش خاصی نیست، حتی با وجود ناآگاهی از زبان عربی اگر کسی بخواهد می تواند آن را تفسیر کند و بدون نیاز به فقه و حدیث هر حکمی را که بخواهد می تواند از آیه های آن استنباط کند. در حالی که اگر این آیه را در سیاق و سباقی که در آن آمده قرار بدهیم و بخوانیم، معلوم خواهد شد که مدعای این ارشاد فهماندن این مطلب به مردم است که یکی از ابزارهای پند و اندرز همان عذاب عبرت انگیزی هست که بر اقوام سرکش و طغیان گر نازل شده است و ابزار دوم این قرآن است که به وسیله ی دلایل و پند و اندرز و موعظه راه راست را به شما می نمایاند. پند گرفتن از این ابزار نسبت به آن ابزار آسان تر است. پس چرا از این پند نمی پذیرید و بر رو به رو شدن باعذاب الهی پای می فشارید؟ این فضل و لطف خدای بلندمرتبه است که با فرستادن این کتاب بر پیامبر خود به شما هشدار و بیدار باش می دهد که راهی که آن را می پیمایید، به چه تباهی و نابودی منتهی خواهد شد و راهی را پیش پای شما می گذارد که خیر و صلاح شما در آن است. شیوه ی اندرزدهی برای همین در پیش گرفته شده است که پیش از افتادن در گودال هلاک نجات داده شوید. اینک چه کسی نادان تر از کسی خواهد بود که با فهماندن و پند و اندرز نفهمد و پند نپذیرد و تنها پس از افتادن درگودال بپذیرد که واقعاً این یک گودال بود.

خلاصه‌ی مطلب باید بعرض رسانیده شود که: الله جل جلاله قرآن کریم را برای آنکه قصد حفظ و پند گرفتن از آن را دارد، آماده و آسان کرده است. پس قرآن اساس سعادت و دنیا و آخرت است.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ﴿١٨﴾

عادیان به تکذیب پرداختند پس چگونه بود عذاب من وبیم دادن هایم. (۱۸)

هود علیه السلام :

هود پسر عبدالله بن رباح بن خلود بن عاد رهبر وزعیم قبیله است. نسب او به سام فرزند نوح منتهی می‌شود. محمد پسر اسحاق نسبی غیر از این برای هود نقل کرده، اما قول صحیح همان است که ما ذکرش کردیم. و استاد عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبیاء آنرا ترجیح داده است.

درقرآن عظیم الشأن هفت بار ذکری از هود بعمل آمده است، از جمله در سوره های: (أعراف و شعراء، و یک سوره‌ی قرآن بنام هود) نامگذاری شده است.

هود از نسل نوح پدر او شالخ ونام مادر او او بکیه است، او برای هدایت قوم عاد که در

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرزمینی حاصل خیز زندگی می‌کردند، برگزیده شده بود.
حدود ۷۰۰ سال قبل ازمیلاد مسیح در سر زمین احقاف (بین یمن و عمان، در جنوب عربستان) قومی زندگی می‌کردند که به آن‌ها قوم عاد می‌گفتند. بنا برآیات قرآن عظیم الشأن، قوم عاد بلند قامت، غول پیکر، قدرتمند و درشت هیکل، که زندگی خوبی را داشتند و از قدرت خود برای ظلم و ستم استفاده میکردند و در جهل و گمراهی به سر می بردند. خداوند متعال در وصف آن‌ها میفرماید: «كَذَّبَت عَادٌ ٱلمُرسَلِينَ، إِذ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ» [الشعراء: 123- 124). ((قوم) عاد پیغمبران را تکذیب کردند. وقتی که برادرشان هود به ایشان گفت: آیا از الله نمی‌ترسید.)
قوم عاد از قبایل عربی بائده هستند و از فرزندان سام پسر نوح متفرع شده بودند. از باب انتساب به یکی از اجداد خود بنام عاد پسر عوض پسر ارم پسر سام به این نام اشتهار پیدا کرده‌اند.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ﴿١٩﴾

ما بر آنان در روزی شوم که شومی اش استمرار داشت، تندبادی بر آنان فرستادیم. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« صَرْصَرًا »: تند و سرد، پر سروصدا، توفنده.« نَحْسٍ»: شوم، نامبارك.(بدی یا خوبی زمان، یا به خاطر حوادث خوب و بدی است که در آن‌ها واقع می‌شود و یا در جوهر زمان شوم، یا خیری است که ما از آن خبر نداریم). ولی مراد از«يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ» در آیه مبارکه آن است که این تندباد در چند روزبطور مسلسل و پی در پی می وزید، طوریکه در سوره‌ی فصّلت آیه‌ی 16 آمده است: باد را در چند روز شوم بر آنان وزاندیم. پس مراد از «مُسْتَمِرٍّ» در این آیه مبارکه، یعنی روزهای پیوسته و دنباله‌دار. در آیه 7 سوره حاقّه، این ایام شوم هفت شب و هشت روز بیان شده است: «سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ أَيَّامٍ».

تفسیر:

«ما بر آنان بادی صرصر فرستادیم» یعنی: بادی بسیار سرد. به قولی: باد صرصر بادی است که صدای سخت و هولناکی داشته باشد « فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ »: در روزی شوم دنباله دار، یعنی: در روزی که شومی و ناخجستگی آن پیوسته و مستمر بود. و به همین روز شومی بر آنان تمام شان به هلاکت رسیدند.
قابل یادآوری است که: زمان‌ها یکسان نیستند. (بعضی زمان‌ها مبارك‌اند، همچون شب قدر، «لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ» و برخی زمان ها شوم وبد).
ابن عباس (رض) فرموده است: «صرصر» یعنی سخت سرد. و سدی گفته است: یعنی باد پرصدا،ابن کثیر بعد از نقل جمیع اقوال مفسران فرموده است: در حقیقت این باد به تمام این اوصاف متصف است، تندبادی سخت و سرد و دارای صدای رعب انگیز بود. ما این نظر را پذیرفته‌ایم.
هکذا ابن کثیر در «تفسیر تفسیر القرآن الکریم» می فرماید: «شومی آن روز بدین جهت مستمر بود که عذاب دنیوی آن ها را به عذاب اخروی پیوست گردانید».
مجاهد می فرماید:« باد صرصر آن‌ها را از زمین بر می‌کند و بر سرهایشان محکم بر زمین می‌کوفت چنان که گردن‌هایشان خرد گشته و سرهایشان از بدن‌هایشان جدا می شد».
به‌قولی معنی این است: آن باد صرصر مردم را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشید و از زمین

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر می‌کند «گویی آنان تنه‌های درختان خرمای از ریشه برکنده‌ای بودند».
ابن عباس (رض) صحابی جلیل القدر میفرماید: «این عذاب در آخرین چهار شنبه ماه نازل شد و کوچک و بزرگ آنان را نابود کرد». هدف این است که آن روز، برکفار قوم عاد روزی بد و شوم بود، ولی بر پیامبر شان و بر سایر مؤمنان روزی بدی به حساب نمی رفت.

قوم عاد چه را عبادت می کردند؟

قوم هود بت‌هایی داشتند که به جای الله تعالی آن‌ها را پرستش می‌کردند، آن‌ها اولین گروهی بودند که بعد از طوفان راه بت پرستی در پیش گرفتند.
ابن کثیر می‌گوید: آن‌ها دارای سه بت به نام صدا، صمودا و هرا بودند. (البداية والنهاية جلد 1 صفحه 121.). آنها أعراب جفا پیشه، کافر، سرکش و متمرد بودند.
حضرت هود آنها را از عذاب الله تعالی بیم می‌داد، سرنوشت قوم نوح را برای آن‌ها مثال می آورد. نعمت‌های الله تعالی را به یاد آنها می‌آورد و برای آن‌ها توضیح می‌داد که در مقابل نصیحت اجری از آن‌ها نمی‌طلبد. تصمیم گرفتند از او انتقام بگیرند او را متهم به دیوانگی و سفاهت نمودند، به اینکه خدای آن‌ها از او انتقام گرفته و صدمه‌ای بر او وارد کرده و استهزایی که از ناحیه‌ی آن‌ها به او می‌شود بخشی از عذاب خدای آن‌ها است که بر او فرود آمده است.
الله تعالی از آن‌ها چنین حکایت می‌کند: «قَالُواْ يَٰهُودُ مَا جِئۡتَنَا بِبَيِّنَةٖ وَمَا نَحۡنُ بِتَارِكِيٓ ءَالِهَتِنَا عَن قَوۡلِكَ وَمَا نَحۡنُ لَكَ بِمُؤۡمِنِينَ﴿53﴾ إِن نَّقُولُ إِلَّا اعۡتَرَىٰكَ بَعۡضُ ءَالِهَتِنَا بِسُوٓءٖ قَالَ إِنِّيٓ أُشۡهِدُ ٱللَّهَ وَٱشۡهَدُوٓاْ أَنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ﴿54﴾ مِن دُونِهِۦۖ فَكِيدُونِي جَمِيعٗا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ﴿55﴾» [هود: 53- 55]. (گفتند: ای هود تو دلیلی برای ما نیاورده‌ای و ما بخاطر سخن تو خدایان خود را رها نمی‌کنیم و به تو ایمان نمی‌آوریم. چیزی جز این نمی‌گوییم که یکی از خدایان ما بلایی به تو رساند. (و تو را دیوانه کرده است) گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید که من از چیزهایی که می‌پرستید بیزار و برکنارم به جز خدا و همگی به نیرنگ و چاره جوئیم بپردازید و مهلتم ندهید.).
هود آن‌ها را از عذاب الله تعالی بیم داد ولی اثری نکرد و آن‌ها همچنان بر کفر و عناد و نافرمانی خود باقی ماندند.

تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ﴿٢٠﴾

آن باد مردم را (از زمین) بر می‌داشت، گویی که آنها تنه‌های درختان خرمای ریشه کن شده‌اند. (٢٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَنْزِعُ»: بر می داشت. از جا بر می کند.«أَعْجَازُ»: جمع عجز، تنه ها، اصله ی درخت.« نَخْلٍ»: خرما. «مُنْقَعِرٍ» (قعر): ریشه کن شده، از بیخ بر کنده شده.

تفسیر:

«كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ»: مانند نخل‌هایی بودند که از زمین کنده شده و افتاده‌اند. به سبب بلندی قد و ضخامت بدنشان به نخل تشبیه شده‌اند. خازن فرموده است: تندباد آنها را از زمین بلند کرده سپس آنها را بر زمین می‌کوبید و گردنشان خرد می‌کرد و از بدن جدا می‌نمود، آنگاه مانند نخل بر زمین افتاده و بدون سر می‌ماندند(خازن ٢٢٩/٤.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

هلاک شدن قوم عاد با «ریح العقیم»:

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر الله، هود به اوج خود رسید و نصایح پیامبر بر آنها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام خشک سالی را برآنان حکم نمود، بارش باران را بر مناطق شان توقف داد، تا اینکه بلا و سختی بر آن‌ها شدت گرفت، تا اینکه آغاز به فغان و رهایی طلبی برخاستند. الله تعالی ابری را بر آن‌ها فرستاد، زمانیکه قوم عاد ابر آسمانی را مشاهده نمودند، خوشحال شدند، گمان کردند که باریدن باران شاید آغاز خواهد یافت وبه اصطلاح دعا شان قبول شده ومشمول رحمت الهی قرار گرفتند، ابر های سیاه بر سر آنها رسید، آنرا بسیار سیاه یافتند فزع و ترس وجود آن‌ها را گرفت. بعد باد بر آن‌ها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی‌باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آن‌ها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آن‌ها همچو تنه‌ی درخت خرمای افتاده بر زمین، افتاد.

ولی پروردگا با عظمت هود علیه السلام و ایمان آورندگان را از این عذاب نجات داد و در مقابل کافران تا آخرین نفر، هلاک شدند و هیچ شبهه و رسم از دیار آن‌ها باقی نماند. چون باد شدید همه چیز را نابود و ویران کرده بود. قرآن عظیم الشأن با زیبای خاصی میفرماید: «فَلَمَّا رَأَوهُ عَارِضا مُّستَقبِلَ أَوۡدِيَتِهِمۡ قَالُواْ هَٰذَا عَارِض مُّمطِرُنَاۚ بَلۡ هُوَ مَا ٱستَعجَلتُم بِهِۦۖ رِيح فِيهَا عَذَابٌ أَلِيم﴿24﴾ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيۡءِۭ بِأَمرِ رَبِّهَا فَأَصبَحُواْ لَا يُرَىٰٓ إِلَّا مَسَٰكِنُهُمۡۚ كَذَٰلِكَ نَجزِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡمُجرِمِينَ﴿25﴾ (سورۀ الأحقاف: 24- 25). (پس چون تودۀ ابر را دیدند که به‌سوی دره‌هایشان روی آورده است، گفتند: این ابری است که برای ما خواهد بارید، (نه)، بلکه آن چیزی است که آن را به شتاب می‌خواستید، بادی است که عذاب دردناک در آن نهفته است. (25) همه چیز را به امر پروردگارش نابود می‌کند. پس چنان شدند که جز خانه هایشان چیزی دیده نمی شد، این چنین مجرمان را سزا می دهیم.)

این باد عذاب ناک در قرآن عظیم الشأن به «ریح العقیم» نامگذاری شده است. طوریکه که میفرماید: «وَفِي عَادٍ إِذۡ أَرۡسَلنَا عَلَيهِمُ ٱلرِّيحَ ٱلعَقِيمَ﴿41﴾ مَا تَذَرُ مِن شَيۡءٍ أَتَتۡ عَلَيهِ إِلَّا جَعَلَتهُ كَٱلرَّمِيمِ﴿42﴾ (سورۀ الذاریات: 41- 42).

و در (ماجرای) عاد (نیز عبرتهایی است) وقتی تند باد بی‌خیر و برکت را بر آنان فرستادیم. (42) بر هر چیزی که می‌وزید آن را باقی نمی‌گذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید.).

حضرت هود بعد از اینکه قوم عاد به هلاکت رسید به منطقه «حضرموت» کوچ کرد وتا اخیر زندگی در همانجا باقی ماند.مقبره هود درمنطقه شرقی حضرموت در فاصله‌ی دو مرحله از شهر (تریم) موقعیت دارد.

(حَضْرَ مَوت یکی از مناطق تأریخی جنوب شبه جزیرۀ عربستان بشمار می رود. باشندگان اهالی حضرموت را «حضرمی» می نامند.

در روایتی که ازحضرت علی کرم الله وجهه نقل شده آمده است که: حضرت هود درتوده ریگ سرخ مدفون بوده وبالای سر آن درخت سمره‌ای در حضرموت وجود دارد.اگرچه مردم فلسطین ادعا دارند که: هود در سرزمین آن‌ها مدفون است ولی قول اصح همین است که درفوق تذکر یافت. (کتاب: اصطلاحات چهارگانه در قرآن از: ابو الأعلی مودودی: مترجم سامان یوسفی نژاد، (سرطان) 1396 هـ.ش - شوال 1438 هـ.ق)

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ﴿٢١﴾

پس عذاب و هشدارهایم چگونه بود؟(٢١)

تفسیر:

یعنی خوف، دهشت، رعب، وحشت، و عذاب نازل بر آنان را نشان داده و تعجب، وحیرت امرشان را بیان می‌کند. یعنی عذاب و انذار مرا برای آنها چگونه می‌بینید؟ آیا هولناک و خوف انگیز نیست؟.

مفسرآن می نویسند که: میان انذار و عذاب رابطه است. (ابتدا انذار و اگر اثر نکرد عذاب).

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴿٢٢﴾

و یقیناً ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کردیم، پس آیا عبرت گیرنده ای هست؟.(٢٢)

مفسران برای « لِلذِّكْرِ » همچون آیه (17) دو معنی بیان نموده اند؛ یکی «پندپذیری» که این معنی به مقام و سیاق مناسب‌تر است و دیگری «حفظ» و یادگیری. باید گفت که:«هیچ کتابی از کتابهای الهی همانند قرآن عظیم الشأن از اول تا آخر حفظ شده نبوده است».

«فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ» تجدید تنبیه و هشدار در مورد لزوم پند گرفتن از قرآن است زیرا هر تکراری در قرآن برای تثبیت و پایدار ساختن معانی در نفوس انسانها می‌باشد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿٢٣﴾

قوم ثمود هم آیات حق را تکذیب کردند. (٢٣)

تفسیر:

یعنی: قوم ثمود انذار و پند و اندرزی پیامبرانی را که به‌سویشان فرستاده شده بودند، تکذیب کردند. یا معنی این است: آنان پیامبرشان صالح‌علیه السلام را دروغگو شمردند و به صیغه جمع ذکر شد زیرا هر کس یکی از انبیا علیهم السلام را تکذیب کند، در حقیقت سایر آنان را نیز تکذیب کرده است چه پیامبران علیهم السلام همه در دعوت به سوی اصول و کلیات شرایع الهی، اتفاق و هماهنگی کاملی داشته‌اند.

خوانندۀ محترم !

در این بخش داستان قوم ثمود مطرح می‌شود که ازجمله نافرمان ترین و عصیانگرترین امت‌ها پس از قوم عاد می باشند.باید متذکر شد که: گمراهی و انحراف این قوم از لحاظ جوهره و حقیقت آن، دقیقاً همانند ضلالت و گمراهی دو قوم نوح و عاد بود.

ثَمود اساساً نام قومی است که در شبه جزیره عربستان که ؛ در هزاره قبل از میلاد تا زمان بعثت محمد صلی الله علیه وسلم در عربستان اکثراً در دامنه کوه اثلب زندگی بسر می بردند.

قوم صالح همچنین به شدّت برایمان خود نسبت به معبودهای دیگری غیرازالله پافشاری می‌کردند، و بر همین اساس معتقد بودند که معبودهایشان دعاهای آنان را می‌شنوند؛ بلاها و گرفتاری‌ها را برطرف ساخته و ما یحتاج شان را رفع می‌کنند و (بدتر از آن) از رؤسا و رهبران دینی خود در زندگی مدنی و اخلاقی تبعیت محض می‌کردند و به جای اخذ شریعت و قانون زندگی خود از خدای متعال، از اربابان خود می‌گرفتند، تا اینکه سرانجام به چنان امّت مفسدی تبدیل شدند که خداوند به عذابی دردناک گرفتارشان ساخت. «فَإِنْ أَعرَضُواْ فَقُلْ أَنذَرتُكُمْ صَٰعِقَة مِّثْلَ صَٰعِقَةِ عَاد وَثَمُودَ﴿13﴾ إِذ جَآءَتهُمُ ٱلرُّسُلُ مِنۢ بَينِ أَيدِيهِمْ

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَمِنۢ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَۖ قَالُواْ لَوۡ شَآءَ رَبُّنَا لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةٗ فَإِنَّا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ﴿14﴾» [فصلت: 13-14]. «پس اگر آن‌ها روی گرداندند، بگو: من شما را از صاعقه‌ای همانند صاعقه‌ی عاد و ثمود بیم میدهم. چون پیامبران از پیش رو و پشت سر (از هر سو) نزدشان آمدند، (گفتند) که جز الله را نپرستید، (آن‌ها) گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست، فرشتگانی را نازل می‌کرد، پس ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافر هستیم».

همچنان در آیۀ (61 سورۀ هود) میفرماید: «وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمۡ صَٰلِحٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ» «و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! الله را بپرستید، که معبودی جز او برای شما نیست».

«قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» (سورۀ هود: 62).

«گفتند: ای صالح! پیش از این ما به تو امید می داشتیم، آیا ما را از پرستش آنچه نیاکان‌مان می پرستیدند، باز می داری؟».

«إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ صَٰلِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿142﴾ إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ﴿143﴾ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿144﴾ [الشعراء: 142-144].«هنگامی‌که برادرشان صالح به آن‌ها گفت: آیا (از الله) نمی‌ترسید؟! بی‌گمان من برای شما پیامبری امین هستم. پس از الله بترسید و مرا اطاعت کنید». (کتاب: اصطلاحات چهارگانه در قرآن از:ابو الأعلی مودودی: مترجم سامان یوسفی نژاد، (سرطان) 1396 هـ.ش - شوال 1438 هـ.ق)

فَقَالُوٓاْ أَبَشَرٗا مِّنَّا وَٰحِدٗا نَّتَّبِعُهُۥٓ إِنَّآ إِذٗا لَّفِي ضَلَٰلٖ وَسُعُرٍ﴿٢٤﴾

و گفتند: آیا از شخصی پیروی کنیم که از خود ماست؟ یقینا اگر چنین کنیم در گمراهي و جنون عمیق خواهیم بود! (۲۴)

تفسیر:

«و گفتند» قوم صالح‌علیه السلام فرشته آسمانی نیست بلکه مانند ما یك بشر است «آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟»

یعنی: چگونه بشری را پیروی کنیم که از جنس خود ماست و به‌علاوه او تنها وتنها است و بر دعوت خود هیچ پیروی، هیچ قوت و جمعیتی ندارد؟ وی میخواهد بدینترتیب به تنهای ما را مغلوب و تابع خود بسازد.و ما که جمعی کثیر هستیم باید از یک نفر معمولی که از اشراف و بزرگان هم نیست پیروی کنیم؟ «در این صورت ما واقعا در گمراهی خواهیم بود» یعنی: اگر ما از او پیروی کنیم، در این صورت، دور از حق و در اشتباه خواهیم بود. یعنی در صورت پیروی از صالح‌علیه السلام، ما در دیوانه‌گی خواهیم بود.

در البحر آمده است: آنها از روی حسادت و رشک چنین گفته‌اند و بعید می‌دانستند که انسانها بر یکدیگر برتری داشته باشند و به این فضیلت نایل آیند. لذا گفته‌اند: آیا ما که گروهی فراوان هستیم باید از یک نفر پیروی کنیم؟ آنها بی‌خبر بودند که فضل و بزرگی در دست خدا می‌باشد و آن را به هر کس که بخواهد عطا می‌کند و نور هدایت را بر فرد مورد رضایت خود می‌تاباند.(البحر المحیط ۱۸۰/۸.).

« إِنَّا إِذاً لَفِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ(۲۴)»: اگر ما از او پیروی کنیم، خطای بزرگی مرتکب شده و به طور آشکار از حق منحرف گشته و راه دیوانگی را پیش گرفته‌ایم. ابن عباس (رض) گفته است: «سعر» یعنی دیوانگی. «ناقة مسعورة» یعنی شتری که از فرط شادی و خوشحالی دیوانه شده است (تفسیر قرطبی ۱۳۸/۱۷.)

در این آیه مبارکه ملاحظه داشتیم که: کفّار به انبیا می‌گویند: اگر ما تابع شما باشیم، در

(c) ketabton.com: The Digital Library

گمراهی و دوزخ یا جنون خواهیم بود! ولی در (آیه 47 این سوره مبارکه) می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ» تبهکاران در گمراهی و دوزخ اند.
«أَ أُلْقِيَ اَلذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا » استفهام انکاری است. یعنی آیا در بین ما رسالت تنها به او اختصاص یافته است در صورتی که در بین ما هستند افرادی که از لحاظ ثروت و موقعیت از او بهترند؟ امام فخر رازی گفته است: آیه به طریق مبالغه به مطلبی اشاره می‌کند که آن را انکار می‌کردند؛ چون «القاء» به معنی نازل کردن سریع است. پس انگار گفته‌اند: اصلا ذکری بر او القا نشده است، و اگر بر سبیل فرض ذکری نازل شود، بر او نازل نمی‌شود؛ چون در بین ما افرادی هستند که از لحاظ شرف و ذکاوت از او بالاتر هستند.
در آیه مبارکه در یافتیم که قوم صالح به سه دلیل از پیروی به وی خودداری کردند: یکی آنکه او بشر است و فوق بشر نیست که ما به بزرگی او قایل شویم. دوم آنکه او یکی از اشخاص قوم خود ما است، هیچ دلیلی بر برتری او بر ما وجود ندارد. سوم آنکه او تنها است، یکی ازاشخاص عادی جامعه ی ما است. سردار بزرگی هم نیست که دار و دسته بزرگی داشته باشد، لشکر و سپاهی داشته باشد، خدم و حشمی داشته باشد و بر این اساس ما بزرگی او را بپذیریم. منظور آنان این بود که پیامبر یا باید موجودی فوق بشر باشد، اگر هم یک بشر است، پس کسی نباشد که در کشور و قوم خود ما به دنیا آمده باشد، بلکه باید از جایی از بالا فرود آمده باشد، یا از بیرون فرستاده شده باشد و اگر این هم نیست، پس لااقل او باید یک سردار باشد که به دلیل شکوه و عظمت غیرعادی او بتوان پذیرفت که نظر انتخاب الله برای راهنمایی قوم بر او افتاده است. این همان جهالتی بود که کافران مکه هم دچار آن بودند.
انکار آنان از پذیرفتن نبوت محمد صلی الله علیه وسلم هم برهمین اساس بود که ایشان یک انسان اند همچون عموم مردم به بازارها آمد و شد دارد، همین دیروز بود که در همین شهر ما و در میان ما زاده شد و امروز ادعا می کند که الله مرا به عنوان پیامبر برگزیده است.
کفّار، در طول تاریخ بشری در برابر پیامبران چند بهانه داشتند وآنرا تکرار میگردند:
الف: او بشری مثل ماست.
ب: او یك نفر از میان خود ماست.
ج: تعداد ما زیاد است و پیروی یك جمعیّت ازشخصی که مثل خود و ماست، سزاوار نیست.
مفسرآن درتفاسیر خویش می نویسند که: هیچ یك از این بهانه‌ها واستدلال ها منطقی نیست، زیرا:
اوّلاً: بشر بودن، نقطه‌ی قوّت پیامبران است تا بتوانند نمونه دیگر افراد بشر باشند.
ثانیاً: تمام انبیا یك نفر بودند و در طول تاریخ اشخاصی که یك تنه قیام کردند و طرح اصلاحی داشتند کم نبودند.
ثالثاً: اصل، پیروی از حق است، نه تعداد پیروان یا رهبران.
أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ﴿٢٥﴾
آیا از میان همه ما تنها وحی بر او نازل کرده شد؟ نه، او آدم بسیار دروغگویی متکبر است. (٢٥)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَشِرٌ» بسیار مغرور و متکبر.

تفسیر:

یعنی: چگونه او از میان همه ما به‌وحی و نبوت مخصوص گردانیده شده در حالی‌که در میان ما کسانی هستند که از او به این کار سزاوارتراند،هکذا در بین ما اشخاصی موجود اند که: از لحاظ ثروت و موقعیت از او بهتراند؟ مفسرامام فخر رازی فرموده است: آیه به طریق مبالغه به مطلبی اشاره می‌کند که آن را انکار می‌کردند؛ چون «القاء» به معنی نازل کردن سریع است. پس انگار گفته‌اند: اصلا ذکری بر او القا نشده است، و اگر بر سبیل فرض ذکری نازل شود، بر او نازل نمی‌شود؛ چون در بین ما اشخاصی هستند که از لحاظ شرف و ذکاوت از او بالاتر هستند.(تفسیر صفواة التفاسیر)

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ ﴿٢٦﴾

ولی فردا خواهند دانست که دروغگوی و متکبر کیست؟ (۲۶)

تفسیر:

یعنی در آخرت خواهند فهمید که چه کسی بسیار دروغگو است، صالح علیه السّلام بسیار دروغگو است یا قوم تکذیب کننده و تبهکارش؟ مفسرآلوسی فرموده است: یعنی خواهند دانست «کذاب أشر» خود آنها می باشند. اما چون موضوع پوشیده نیست آن را به صورت ابهام آورده است. (روح المعانی ۸۸/۲۷.)

إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ ﴿٢٧﴾

البته ما ماده شتر را برای امتحان آنان خواهیم فرستاد، پس (ای صالح) انتظار (هلاکت شان) باش و صبر پیشه کن. (۲۷)

تفسیر:

اکنون توای صالح! عذابی را انتظار بکش که زود به آنان خواهد رسید و بر تبلیغ رسالت و آزار و اذیت آنان صبر پیشه کن.

در برخی از روایات آمده است که: صالح علیه السلام دو رکعت نماز بجاء آورد، وبعد از نماز دست به دعا برد، در همین وخت صخره‌ای که قوم وی تعیین کرده بودند شکافته شد و کوهان شتر از آن نمایان گشت و شتر بزرگ و عظیم‌الجثه‌ای از آن بیرون آمد. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤوف مخلص هروی(حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری)

ابن کثیر فرموده است: خدای بزرگ بنا به درخواست آنها شتری تازه زاییده بزرگ را از قلب سنگ خارا بیرون آورد، تا در مورد تصدیق حضرت صالح علیه السّلام بر آنان معجزه و حجت باشد. (مختصر ۴۱۱/۳.)

وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ﴿٢٨﴾

و آنان را خبر ده که آب میان آنان و ماده شتر تقسیم شده است؛ هریک در زمان نوبت خود بر سر آب حاضر شوند. (۲۸)

تفسیر:

آب در میان قوم ثمود و میان شتر «تقسیم شده است» این بدین معنای است که: (که یک روز سهم ناقه و روزی برای آنهاست)

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن عظیم الشأن در این مورد میفرماید: «قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ» (سورۀ الشعراء: 155). (صالح گفت: این ماده شتر است که یک نوبت آب خوردن برای اوست و روزی معین نوبت آب شماست.)

شرب: حصه و بهره‌ای معین از آب است.

مجاهد می‌گوید: «یعنی قوم ثمود در روز نوبت خود بر آب حاضر بوده و از آن بیاشامند و در روز نوبت شتر شیر آن را بدوشند».

صحابی جلیل القدرابن عباس (رض) میگوید: «در روز نوبت آنان، شتر چیزی از آب را نمی‌نوشید و به آن‌ها شیر می‌داد و آن‌ها از شیر آن در نعمت بودند و چون روز نوبت شتر می بود، همه آب را می نوشید به طوری که از آن آب چیزی باقی نمی‌ماند».

ابن عباس گفته است: درروزی که نوبت نوشیدن به قوم ثمود می رسید شتر آب نمی نوشید و شیرش رابه آنها میداد، وآنها در ناز و نعمت بودند و روزی که نوبت نوشیدن آب به شتر می رسید شتر تمام آب را می نوشید و چیزی را برای آنها باقی نمی گذاشت. (تفسیر قرطبی ۱۴۰/۱۷.) به منظور تغلیب عقلا خدا فرموده است: بینهم. **«كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ»** هر کس در نوبت خود بر سر آن حاضر می شد؛ یعنی روزی که نوبت به شتر می‌رسید، حاضر می‌شد و روزی که نوبت به آنها می رسید، حاضر می شدند.

فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ﴿۲۹﴾

آنگاه رفیقشان را صدا کردند و او دست درازی کرد پس شتر را از پای در آورد. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَعَاطَى» کار کشتن را بدست گرفت.

تفسیر:

در نهایت وضع چنان شد که: قبیله ثمود از این تقسیم دلتنگ شده رفیق‌شان که انسان بدبختی بود به نام «قدار بن سالف» بر شتر دست درازی نمود ودر نتیجه شتر را از پای در آورد. این بدین معنی است که این شخص شریر بر شتر حمله اور شد وانرا از پای در آورد.

محمد بن اسحاق می فرماید: «قدار در بین درختی بر سر راه شتر صالح علیه سلام کمین گرفت و ابتدا تیری به سوی آن انداخت وبا آن تیر عضله ساق پایش را هدف قرار داد، سپس با شمشیر بر او یورش برد و پی پای او را شکست آنگاه او را ذبح کرد».

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿۳۰﴾

(اکنون بنگرید) عذاب و هشدار من چگونه بود؟ (۳۰)

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ﴿۳۱﴾

ما بر آنان یک صدای مرگبار فرستادیم، پس همه آنان به صورت گیاه خشک و ریزه شده شدند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَشِيمِ»: گیاه خشک و خورد شده.

«الْمُحْتَظِرِ»: کسی که آغلی را براب گوسفندان و حیوانات درست می کند که مانع خروج آنها یا حمله حیوانات وحشی گردد.

تفسیر:

در طول تاریخ احیاناً حالات وأوضاع طوری پیش آمده است که: اشخاص نااهل اگر خود نتوانند کاری راانجام دهند، از کسانی که مبتلا به فساد اند دعوت بعمل می آورند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مؤرخین در مورد قوم ثمود می نویسند، با در نظر داشت اینکه قوم ثمود از جمله قوم بزرگی بحساب می آمد، ولی در طول مدت زندگی خویش، توانمندی آنرا نیافتند تا دولت قدرتمندی و مستقل را برای خود تاسیس نمایند، بلکه بطور متداوم به صورت قوم‌های پراکنده یا احیاناً شهرنشین زندگی می کردند تا اینکه در نهایت نابود شدند، ویا هم درسایر اقوام مضمحل گردیدند، وحتی نام شان در تاریخ هم به فراموشی سپرده شد.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴿٣٢﴾

و یقیناً ما قرآن را برای عبرت گرفتن آسان گردانیده‌ایم، پس آیا پند گیرنده ای هست؟ (۳۲)

خواننده گرامی!

بعد از این که الله سبحان وتعالی در رابطه با تکذیب کنندگان قوم عاد و ثمود مطالب را به بیان گرفت، اینک در اینجا قوم فرعون و قوم لوط و عذاب و دمار نازل بر آنان را یادآور شده است و بدین وسیله انتقام خدا را از دشمنان خود و پیامبرانش را به کفار مکه یادآور شده وبدین ترتیب سوره را با بیان سنت الله متعال در مورد سزا ومجازات کفار تبهکار خاتمه می یابد.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ﴿٣٣﴾

قوم لوط بیم دهندگان را تکذیب کردند. (۳۳)

تفسیر:

قوم لوط از جمله اقوام است که پروردگار با عظمت برای هدایت آنان به راه راست و از بین‌بردن فسادی که در زمین ایجاد کرده بودند، لوط، برادر زاده‌ی ابراهیم علیه السلام را در میان‌شان به پیامبری مبعوث فرمود.

بغاوت و نافرمانی قوم لوط از ناحیه بود که: می‌خواستند از هر لحاظ، قوم کاملاً آزاد و رها،و پیرو شهوات و هواهای نفسانی خویش باید باشند.

خداوند متعال در نهایت این قوم شهوتی را به سبب اعمال غیر اخلاقی وغیر انسانی شان به عذابی دردناک گرفتار نمود: «إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿161﴾ إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ﴿162﴾ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿163﴾ وَمَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴿164﴾ أَتَأۡتُونَ ٱلذُّكۡرَانَ مِنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴿165﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٌ عَادُونَ﴿166﴾» (سورۀ الشعراء: 161-166).

(وقتی برادرشان لوط به آنها گفت: آیا از الله نمی‌ترسید؟ (۱۶۲) البته من برای شما پیغمبر امین هستم. (۱۶۳) پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید. (۱۶۴) و بر تبلیغ این رسالت از شما مزد و پاداشی نمی‌خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۶۵) آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت می‌کنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان می‌روید. (166) و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده است، می‌گزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید.).

اگر به فحوای آیات متبرکه که در فوق یاد آوری شدیم دقت بعمل اید، که این منکرین، خالق و پروردگار این جهان نه بودند؛ زیرا در این گفتگو کاملاً مشهود است که قوم لوط در جواب دعوت پیامبر خود هرگز نگفتند که خدا دیگر چیست؟ چگونه ممکن است که او خالق این جهان باشد؟ از کجا معلوم که آن خدا، خالق ما و خالق تمام موجودات باشد؟ بلکه برعکس، همگی به لوط می‌گفتند که: **«قَالُواْ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ يَٰلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُخۡرَجِينَ»** (الشعراء: 167]. (گفتند: ای لوط! اگر (از عیبجویی ما) دست برنداری، حتما از بیرون

(c) ketabton.com: The Digital Library

رانده شدگان خواهی بود.)
قرآن عظیم الشأن جریان این قوم را در (آیات 28-29 سورۀ العنکبوت) چنین به بیان می گیرد: «وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِن أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ﴿28﴾ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ ٱلسَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ ٱلْمُنكَرَ ۖ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوا۟ ٱئْتِنَا بِعَذَابِ ٱللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ﴿29﴾» (و لوط (را نیز فرستادیم) وقتی به قومش گفت: شما عمل زشت را به عمل می‌آورید در حالی که هیچکس از جهانیان در (ارتکاب) آن بر شما سبقت نگرفته است. (۲۹) آیا شما با مردان آمیزش می‌کنید و راه (فطری و شرعی تناسل) را می‌بندید و در محافل خود مرتکب منکر میشوید؟ پس جواب قومش جز این نبود که گفتند: اگر از راستگویانی (پس) عذاب الله را برای ما بیاور.).

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ﴿٣٤﴾

ما بر آنان توفانی سخت که با خود ریگ و سنگ می آورد فرستادیم [در نتیجه همه را هلاک کرد]، مگر خانواده لوط را که سحرگاهان نجاتشان دادیم. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حاصب» به معنای تندبادی است که سنگریزه‌ها وریگها را حرکت می‌دهد. «إِلاَّ آلَ لُوطٍ» جز خانواده‌ی لوط و پیروان مؤمنش.
«نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ» کمی قبل از صبح و در وقت سحر آنها را نجات دادیم.

تفسیر:

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر فرموده است: الله سبحان وتعالی به جبرئیل دستور داد شهرهای آنان را به آسمان بلند کند آنگاه آنها را زیر و رو کرده و به زمین بیندازد، و با سنگ آنها را سنگباران کند. «حاصب» به معنی سنگ است. (مختصر۴۱۲/۳.)
قابل یادآوری است: بادرنظرداشت اینکه هر یك از قوم عاد و ثمود و لوط و نوح دارای خصوصیات خاص وبخصوص خویش بودند، ولی همه‌ی آنان در تکذیب پیامبرشان مشترك بودند.

نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ﴿٣٥﴾

این نعمتي بود از جانب ما، اینگونه کسي را که شکرگزار است جزای نیک می دهیم. (۳۵)

وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ﴿٣٦﴾

لوط آن قوم را از قهر و مؤاخذه ما بیم داده بود، اما آنان درباره بیم دهندگان (پیغمبران) شک کردند. (۳۶)
اگر در آیات متبرکه دقت نمایم در خواهیم یافت که: داستان وقصه قوم لوط، چهار مرتبه کلمه‌ی «نُذُرِ» و سه بار کلمه‌ی «عَذابٌ» مطرح شده که نشانه‌ی اهمیّت هشدار نسبت به عملکرد قوم لوط است.

وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ﴿٣٧﴾

و البته (با لوط) درباره سوء قصد به مهمانانش سخن گفتند، پس ما چشمهای آنها را کور کردیم (وگفتیم:لذت) عذاب من وترسانیدن های مرا بچشید.(۳۷)

تفسیر:

فساد وبد اخلاقی حد ومرزی را نمی‌شناسد. (با این‌که قوم لوط در مجالس علنی کار خلاف انجام می‌دادند و مانعی برای خود نمی‌دیدند، ولی باز هم دست از سر مهمانان خانه پیامبر

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر نداشتند.)
«رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ»: مراد این است که از لوط خواستند که از جانبداری مهمانان دست بر دارد و ایشان را در اختیار آنان بگذارد تا هرچه خواستند از اعمال منافی عفت نسبت به ایشان روا دارند.
«طَمَسْنَا»: از میان برداشتیم. محو و نابود کردیم.یعنی همینکه جرم سنگین شد، مهلت دیگرجایز نیست.

وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ﴿٣٨﴾

سرانجام صبحگاهان عذابی مستمر وثابت به سراغشان آمد. (٣٨)

تفسیر:

«صَبَّحَهُمْ»: در فاصله طلوع فجر صادق و طلوع آفتاب به سر وقتشان آمد.
یعنی صبحگان عذابی دائمی بر آنان نازل شد، عذابی پیاپی که منجر به عذاب آخرت آنان می‌شود. صاوی گفته است: به این معنی که جبرئیل اماکن آنها را از جا برکند و آن را بالا برد و سپس واژگون کرد و با سنگی از سجیل سنگباران نمود، و عذاب دنیا با عذاب آخرت متصل شد و تا رسیدن آنها به دوزخ زایل نمی‌شود. (صاوی ١٥٠/٤ مفسر صاوی در «حاشية الصاوي على تفسير الجلالين»

فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ﴿٣٩﴾

(و گفتیم) اینک عذاب قهر و انتقام مرا بچشید. (٣٩)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴿٤٠﴾

ویقیناً ما قرآن را برای پند وعبرت گرفتن آسان کردیم، پس آیا پند گیرنده ای هست؟ (٤٠)

تفسیر:

مفسران می فرمایند که حکمت تکرارجمله **«وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا اَلْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ»** در یکی از قصه های قرآنی برای یادآوری پند و عبرت گرفتن از اخبار گذشتگان است. و نیز تا نشان بدهد که تکذیب هر پیامبر موجب نزول عذاب است، همان‌طور که آیه‌ی **«فبأی آلاء ربکما تکذبان»** را تکرار کرده است تا نعمت‌های مختلفی را که به انسان داده است، یادآور شود. و هرگاه نعمتی را یادآور شده است انسان را نیز به خاطر ناشکری در برابر آن توبیخ نموده است.(تفسیر کبیر ٨١٠/٧.).

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ﴿٤١﴾

و به راستی بیم دهندگان به سراغ خاندان فرعون آمدند. (٤١)

تفسیر:

«آلَ فِرْعَوْنَ» تعریف به خاندان فرعون شده است، این اصطلاح به یک حقیقتی اشاره دارد که: نظام اجتماعی در زمان فرعون، نظام دیکتاتوری فردی وسخت استبدای بوده، وهمه ملت به یک شخص منسوب شمرده می شدند، ولی این تعریف در سایر اقوم نظام قبیله ای وقومی را بخود داشت از جمله میفرماید: **«قَوْمُ نُوحٍ... قَوْمُ لُوطٍ»** وغیره...

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ﴿٤٢﴾

(اما آنها) همه معجزات ما را تکذیب کردند تا چون زبردستی زورمند (گریبان) آنان را گرفتیم. (٤٢)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

درسیستم نظام فرعونی همه اصول الهی وشرعی از جمله: أنبیاء، معجزات أنبیاء رُسُل، پیامبران و بصورت کل همه هشدارها والهمات الهی مورد تکذیب قرار گرفته اند. طوریکه آمده است: **«كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا»** (ترجمه: (اما آنها) همه معجزات ما را تکذیب کردند.).

خوانندۀ محترم !

این پنجمین وآخرین داستانی که مختصراً در بارۀ قوم موسی علیه السلام واینکه چگونه حضرت موسی علیه السلام از جانب پروردگار توظیف می گردد یادگردید که: به فرعون و اتباعش اعلان کند، خداوند عذابی شدید را بر آنها فرو خواهد فرستاد و جزای تکذیب و امتناع آنها را خواهد داد.

مفسران می نویسند: هر زمانیکه عذابی برقوم بنی اسرائیل نازل می شود؛ به پیش حضرت موسی علیه السلام می آمدند، واز وی طلب کمک دردفع عذاب الهی می شدند، ودر ضمن وعده می دادند که در صورت دفع عذاب متذکره، ایمان خواهند آورد؛ همینکه عذاب را الله تعالی از ایشان دفع مینمود، دوباره به بغاوت وطغیان رو می آوردند، وراه غدر و خیانت را کما فی سابق در پیش می‌گرفتند، پروردگار با عظمت انواع عذاب‌ها را بر آن ها فرستاد که به مثابه‌ی انذاری برای آن‌ها بود. تا به راه راست بازگردند، بطور مثال نه نمونه ازاین بلا ها را بطور مثال غرض معلومات مزید تقدیم میداریم:

1 - **قحطی:** قرآن عظیم الشأن از این بلیه (بلایا) به (سنین) تعبیر نموده است. خشکسالی به مدت چند سال آن‌ها را فرا گرفت، حاصلات زراعتی از بین رفت، و پستان های حیوانات از شیر خالی شدند.

2 - **نقص میوه‌ی در باغ‌ها:** خداوند متعال ثمره‌ی باغ‌هایشان را به اوج قلت رساند و محصولات آن‌ها را بوسیله‌ی انواع بلاها نابود کرد.

3 - **طوفان:** باران آنچنانی بر آن‌ها باریدن گرفت که زراعت و باغ‌های آن‌ها را نابود کرد. صحابی جلیل القدر ابن عباس (رض) می فرماید: طوفان ناشی از بارش بیش از حد باران بود. اما گروهی ازمفسران فرموده اند:ناشی از طغیان رودخانه بود.

4 - **ملخ:** خداوند متعال به شکل غیرمعهود لشکری از ملخ را بر آن‌ها فرستاد، لشکر ملخ‌ها به حدی زیاد بود که حتی بر زمین سایه افکنده بود، وتمام حاصلات زراعتی ومیوه باغ هار ا به کام خود فرو می‌بردند.

5 - **شپش:** نوعی شپش و حشرات ضد حبوبات را بر زراعت شان فرستاد،که در نتیجه همه ای حبوبات از بین رفت. تعدادی از مفسران ومؤرخین بدین عقیده اند که آفات: نوعی ازمگسی بودکه: آرامش و آسودگی را از آنان سلب ساخت.

6 - **بَقه:** الله تعالی بقه های بر آنها فرو، فرستاد که آرامش و آسایش را از آنها سلب نمودند. این بقه ها در غذا، ظروف، آب آشامیدنی، لباس، رختخواب و... آنها نفوذ می‌کردند و موجب سلب آرامش آنها می‌شدند.

7 - **خون:** آب آشامیدنی آنها تبدیل به خون می‌شد. آب جویبارها چشمه‌ها و چاه‌هایشان به خون تبدیل می‌شد. در حالیکه بنی اسرائیلی ها سالم بودند.

8 - **چوب دستی:** یکی از آیات الهی بر آنها معجزه‌ی عصا بود.

9 - **ید بیضا:** هرگاه دست به جیب فرو می‌برد و بیرون می‌آورد چون آفتاب می‌درخشید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ تِسۡعَ ءَايَٰتِۭ بَيِّنَٰتٖ» (الإسراء: 101). (ما به موسی نُه معجزه روشن دادیم.)

و همچنان میفرماید: «وَلَقَدۡ أَخَذۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ بِٱلسِّنِينَ وَنَقۡصٖ مِّن ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ﴿130﴾ فَإِذَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا هَٰذِهِۦۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةٞ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓۗ أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ﴿131﴾ وَقَالُواْ مَهۡمَا تَأۡتِنَا بِهِۦ مِنۡ ءَايَةٖ لِّتَسۡحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحۡنُ لَكَ بِمُؤۡمِنِينَ﴿132﴾ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمُ ٱلطُّوفَانَ وَٱلۡجَرَادَ وَٱلۡقُمَّلَ وَٱلضَّفَادِعَ وَٱلدَّمَ ءَايَٰتٖ مُّفَصَّلَٰتٖ فَٱسۡتَكۡبَرُواْ وَكَانُواْ قَوۡمٗا مُّجۡرِمِينَ﴿133﴾» [الأعراف: 130-133)

(و ما فرعونیان را با قحط سالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم تا پند گیرند. (و شاید به‌سوی الله برگردند). (131) (لیکن عبرت نگرفتند) پس وقتی نیکیی به آنها دست می‌داد می‌گفتند: سزاوار ماست و چون بدیی به آنها می‌رسید، به موسی و همراهانش بدفالی می‌گرفتند. آگاه باشید که بدفالی (خوشبختی و بدبختی) آنها نزد الله است، لیکن بیشترینشان نمی‌دانند. (132) و گفتند (ای موسی)! هر چه از معجزه (ها و دلایل) برای ما بیاوری تا ما را با آن جادو کنی، به تو ایمان نمی‌آوریم. (133) پس ما بر آنها طوفان و (هجوم) ملخ و شپش و کوربقه‌ها و خون (روان) را بصورت آیات (و علامات) جدا جدا، فرستادیم. اما باز تکبر ورزیدند و قوم مجرم بودند.)

پروردگار با عظمت؛ انواع عذاب دنیایی را بر فرعون فرستاد، از جمله: طوفان ملخ، شپش، بقه و خون، همگی را بعنوان آیات و نشانه های مفصل فرو فرستاد، هرگاه آیه‌ای می دیدند اظهار تأسف و پشیمانی می کردند و چون عذاب الله تعالی دفع می‌شد به شر و فساد برمی‌گشتند تا اینکه عذاب اکبر فرود آمد و فرعون و لشکریانش همگی غرق شدند.

«فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ فَأَغۡرَقۡنَٰهُمۡ أَجۡمَعِينَ﴿55﴾ فَجَعَلۡنَٰهُمۡ سَلَفٗا وَمَثَلٗا لِّلۡأٓخِرِينَ﴿56﴾ [الزخرف: 55- 56). (پس وقتی ما را به خشم آوردند، از آنان انتقام گرفتیم و همه آنان را غرق کردیم. (56) پس آنان را پیشگامان (بد) و عبرت برای آیندگان قرار دادیم.)

فرعون چگونه به هلاکت رسید؟

فرعون به کفر، عناد و مخالفت با پیغمبر الله متعال موسی علیه السلام، ادامه داد. ترساندن،انذار و نصیحت او را سود نبخشید، آنگاه خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرد، تا شب هنگام با بنی اسرائیل از شهر خارج شود و راهی فلسطین گردد.

موسی علیه السلام و قومش که بالغ بر ششصد هزار نفر بودند از شهر خارج شدند و راه بحرسرخ و خلیج سویس را در پیش گرفتند. چون فرعون از خواب برخاست، موسی و بنی اسرائیل را نیافت. لشکری بزرگ مجهز کرد. گویند: صد هزار اسب سوار در میان آن بود. تعداد مجموعی لشکریان بالغ بر یک میلیون و ششصد هزار نفر بود. (روایت از ابن کثیر در البدایة والنهایة.)

به تعقیب بنی اسرائیل پرداخت و در روز دوم همگام با طلوع آفتاب آنها را یافتند. فاصله بین بنی اسرائیل و مرگ چند لحظه بیش نبود، فِغان و فریاد از آنها بلند شد و گفتند: ای موسی دست آنها به ما می‌رسد و ما را در می یابند.

موسی علیه السلام به آنها آرامش داد و ترس آنها را از بین برد. عصای خود را بر بحر زد که به قدرت الله متعال بحر شکاف برداشت و دوازده راه در آن بوجود آمد. موسی علیه السلام و یارانش خود را به بحرانداختند و از راه‌ها عبور کردند. چون آخرین نفر آنها از بحرعبور کرد، لشکریان فرعون به کنار آن رسیدند، موسی خواست با عصا بر بحر بکوبد

(c) ketabton.com: The Digital Library

و راه ها را خراب کند خداوند به او وحی کرد که بحر را به حالت خود باقی بگذارد؛ چون قصد هلاکت آنها را داشت **«وَٱتۡرُكِ ٱلۡبَحۡرَ رَهۡوًاۖ إِنَّهُمۡ جُندٞ مُّغۡرَقُونَ»** (سورۀ الدخان:24).
چون فرعون این آیه و معجزه‌ی عظیم را دید ترس بر او چیره شد اما علیرغم خوف درونی نزد لشکریان از خود شجاعت نشان داد و گفت: بنگرید چگونه بحر بخاطر من شکاف پیدا کرده تا برده های فراری را دریابم و آنها را به مملکت خود برگردانم. سربازان خود را تشویق کرد که خود را به بحر اندازند، اما نجات آنها بعید بود چون خداوند متعال قصد نابودی و هلاکت آنها را به سبب ظلم و تمرد ایشان داشت. فرشته‌ای ازآسمان فرود آمد و زمام اسب فرعون را گرفت و به وسط بحر کشاند. چون لشکریان این رادیدند خود را به بحر انداختند. وقتی همگی آن‌ها وارد آن بحر شگاف شده شدند خداوند متعال به موسی وحی کرد با عصا به بحر بکوبد. موسی علیه السلام بر آن کوبید در نتیجه راه‌ها نابود و فرعون و لشکریانش در امواج متلاطم بحرغرق شدند تا آنجا که یک نفرهم نجات پیدا نکرد. «فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلۡجَمۡعَانِ قَالَ أَصۡحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدۡرَكُونَ﴿61﴾ قَالَ كَلَّآۖ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهۡدِينِ﴿62﴾ فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡبَحۡرَۖ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرۡقٖ كَٱلطَّوۡدِ ٱلۡعَظِيمِ﴿63﴾ وَأَزۡلَفۡنَا ثَمَّ ٱلۡأٓخَرِينَ﴿64﴾ وَأَنجَيۡنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجۡمَعِينَ﴿65﴾ ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ﴿66﴾» (الشعراء: 60- 66). (هنگامی که هر دو گروه یکدیگر را دیدند یاران موسی گفتند: ما گرفتار می‌گردیم* (موسی) گفت: چنین نیست پروردگار من با من است و رهنمودم خواهد کرد* بدنبال آن به موسی پیام دادیم که عصای خود را به بحر بزن بحررا از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید* و در آنجا دیگران را نزدیک گرداندم* موسی و جملگی همراهان او را نجات دادیم* سپس دیگران را غرق کردیم.)
تمامی لشکریان غرق شدند. اما فرعون هنگامی که در میان امواج متلاطم قرار گرفت و چیزی نمانده بود که غرق شود، ایمان و تسلیم شدن خود را آشکار ساخت:
«حَتَّىٰٓ إِذَآ أَدۡرَكَهُ ٱلۡغَرَقُ قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱلَّذِيٓ ءَامَنَتۡ بِهِۦ بَنُوٓاْ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَأَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴿90﴾» (سورۀ یونس:90) (غرقاب فرعون را به خود پیچید گفت: ایمان دارم که خدایی وجود ندارد مگر آن خدایی که بنو اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمره‌ی فرمانبرداران هستم.) لیکن به تأسف ایمانش سودی نبخشید و او هم غرق شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (43 الی 55) در باره تهدید مشرکان و بیان مقام و منزلت پرهیزگاران بحث بعمل آمده است.

أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ﴿٤٣﴾

(بگو: ای اهل مکه!) آیا کافران شما از این‌ها (که ذکر شد) بهترند یا اینکه برائت شما از عذاب، در کتاب‌های (آسمانی سابق) درج است؟ (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَكُفَّارُكُمْ»:آیا کافران شما مردم قریش؟ « **أُولَئِكُمْ»:** آنان، کافران پیشین. « **بَرَاءَةٌ** » (برء): رهایی، امان نامه، امان و مصؤن بودن از مجازات و عذاب حق، نوشته ای در مورد رستگاری از عذاب.

تفسیر:

(آیا کافران شما) ای قریش (از همه اینان) که برشمردیم از قوم نوح تا قوم فرعون

(c) ketabton.com: The Digital Library

(برترند)؟ پس دلیلی وجود ندارد که شما از عذابی که بر اثر تکذیب به آنان رسید، در امن و امان قرار داشته باشید (یا شما را) ای کفار قریش (در کتابهای آسمانی حکم برائت است) از عذاب استفهام در هر دو موضع بمعنای نفی است یعنی امر چنین نیست.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ﴿۴۴﴾

یا می‌گویند: ما گروه شکست ناپذیر و انتقام گیر هستیم و یکدیگر را پشتیبانی می‌کنیم؟ (۴۴)

تفسیر:

یعنی کافران می گویند: ما اصحاب رأی و اراده ایم، در امور داناییم، با هم اتفاق داریم، بر کسی که با ما بجنگد پیروزیم و بر هر که با ما زورآزمایی نماید غالب می شویم.

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴿۴۵﴾

زود است که این گروه شکست بخورند (و در مقابل مسلمانان) پشت بگردانند. (۴۵)

تفسیر:

«سَيُهْزَمُ اَلْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ اَلدُّبُرَ»: اگر کفّار ومشرکین به جمعیّت خود می‌نازند، باید بدانند که پراکنده می‌شوند و پا به فرار می‌نهند.

ابن جوزی مفسر مشهور جهان اسلام میفرماید: این موضوع از جمله مسائل غیبی اند. که خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و سلّم را از آن آگاه کرد، و در روز بدر شکست کفار محرزکلمۀ مترادف که محرز را ترجمه و قابل فهم بسازد اضافه شود) شد. (تفسیر ابن جوزی ۱۰۰/۸.)

در حدیث شریف به روایت بخاری و نسائی از ابن عباس (رض) آمده است که فرمود: در حالیکه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در روز بَدر در قُبه مخصوص خود قرار داشتند، به بارگاه پروردگار خویش بەزاری مناجات کرده و گفتند: **«أنشدك عهدك ووعدك، اللهم إن شئت لم تعبد بعد اليوم في‌الأرض أبدا».** «پروردگارا! تو را به عهد و وعده‌ات به جد سوگند می‌دهم؛ بارخدایا! اگر می‌خواهی که بعد از امروز دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نگیری...». در این اثنا ابوبکر صدیق دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گرفت و گفت: «کافی است یا رسول الله! بر پروردگارتان سخت الحاح و اصرار نمودید». آنگاه رسول الله صلی علیه وسلم از قبه خود بیرون آمده و درحالیکه با زره خود شتابان حرکت می‌کردند، می‌گفتند: «سَيُهزَمُ ٱلجَمعُ وَيُوَلُّونَ ٱلدُّبُرَ﴿45﴾ بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوۡعِدُهُمۡ وَٱلسَّاعَةُ أَدۡهَىٰ وَأَمَرُّ﴿46﴾» (سورۀ القمر: 45-46]. اما در روایت دیگری آمده است که: «در میان نزول این آیه و غزوه بدر، هفت سال فاصله بود». که بنابر این روایت، آیه کریمه در برگیرنده معجزه‌ای غیبی می باشد زیرا از حقیقتی خبر می دهد که هفت سال بعد روی داد پس آیه کریمه مکی است بلکه سوره نیز ـ چنانکه گذشت ـ تماما مکی میباشد.

ابن‌جریراز ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول این آیه کریمه روایت می‌کند که فرمود؛ کفار قریش در روز بدر گفتند: «نَحنُ جَمِيع مُّنتَصِر» [القمر: 44].

ما گروه شکست ناپذیر و انتقام گیر هستیم و یکدیگر را پشتیبانی میکنیم پس نازل شد: «سَيُهزَمُ ٱلجَمعُ وَيُوَلُّونَ ٱلدُّبُرَ﴿45﴾» (القمر: 45). «زودا که این جمع در هم شکسته شوند

(c) ketabton.com: The Digital Library

وپشت کنند».

شأن نزول آیۀ 45:

- ابن جریر از ابن عباس (رض)روایت کرده است: در روز بدر مشرکان گفتند: ما جماعتی نیرومند و پیروز هستیم. پس الله تعالی «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ» را نازل کرد.

بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ ﴿۴۶﴾

بلکه وعدۀ عذاب آنها قیامت است. وقیامت هولناک تر و تلخ تر است. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« السَّاعَةُ »: قیامت. « أَدْهَى » (دهي): دشوارتر، بلاخیزتر، بیمناک تر.« أَمَرُّ» (مر): تلخ تر، ناخوشایندتر.

تفسیر:

برای کافران، علاوه بر قلع و قمع دنیوی، قهر اخروی نیز در پیشروی شان قرار دارد.

«ادهی و داهیه»: رخداد سخت و سهمگینی است که هیچ راه درمانی ندارد. «و تلخ‌تر است» یعنی: عذاب قیامت در مرارت و تلخی خود از عذاب دنیا سخت‌تر است.

در مورد شأن نزول این آیه مبارکه در حدیثی امام بخاری آمده است: «1784- عَنْ عائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «لَقَدْ أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَكَّةَ وَإِنِّي لَجَارِيَةٌ أَلْعَبُ، «بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوعِدُهُمۡ وَٱلسَّاعَةُ أَدۡهَىٰ وَأَمَرُّ» [رواه البخاری: 4876]. (از عائشه (رض) روایت است که گفت: هنگامی که من دخترک خورد سالی بودم و بازی می‌کردم در مکه این آیه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل گردید.). (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم)

برای کافران، علاوه بر قلع و قمع دنیوی، قهر اخروی نیز در پیشروی شان قرار دارد.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴿۴۷﴾

بی تردید گنهکاران در گمراهی و انحراف و در آتش افروخته اند. (۴۷)

«سُعُرٍ» هم می تواند جمع «سعیر» (آتش برافروخته) و هم جمع «سُعُرٍ» (جنون) دیوانه، نادان، آتش فروزان. [همین سوره آیه:24).

شأن نزول آیات 47 – 49:

1027- مسلم و ترمذی از ابو هریره (رض) روایت کرده اند: مشرکان قریش آمدند و با رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد قضا و قدر به جدل و گفتگو پرداختند. پس الله متعال آیات: **«إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ... تا... خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»** را نازل کرد. (صحیح است، مسلم 2656، ترمذی 2157 و 3290، ابن ماجه 83 و واحدی 775 روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی».

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ﴿۴۸﴾

روزی که بر روی های شان در آتش کشیده می شوند [و به آنان می گویند:] سوزندگی و عذاب دردناک دوزخ را بچشید. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُسْحَبُونَ»:به معنای کشیده شدن،یعنی کشیده میشوند،«سحاب» ابری است که باد آن را می‌کشاند. « عَلَى وُجُوهِهِمْ »:بر صورتهایشان. «مَسَّ سَقَرَ»: لمس درد و رنج دوزخ.

(c) ketabton.com: The Digital Library

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴿۴۹﴾

ما هر چیز را به اندازۀ معین آفریده‌ایم. (۴۹)

چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «كل شيء بقدر، حتي العجز والكسل». «همه چیز به اندازه و قدری از پیش تعیین شده است، حتی ناتوانی وکسالت».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از الله یاری بجوی و درمانده نشو و چنانچه پیش آمد ناگواری به تو رسید، بگو: قدر الله وماشاء فعل: خداوند مقدر کرد و آنچه خواست انجام داد و نگو: لو أني فعلت كذا لكان كذا، فإن لو تفتح عمل الشيطان: اگر من چنین می‌کردم، چنان می شد زیرا «اگر» «راه» را «به روی» کارشیطان می گشاید».

باید دانست که نوشتن سابق الهی در لوح محفوظ و علم سابق وی به أشیاء؛ به معنی اجبار و تحمیل وی بر بندگان نبوده و به هیچ وجه بر اِلزام و اجبار دلالت نمی‌کند بلکه فقط دال بر این امر است که تمام آنچه در پهنای هستی است، از قبل برای خداوند متعال معلوم بوده است.

امام قرطبی می گوید: «عقیدۀ اهل سنت بر این است که خدای سبحان همه أشیاء را مُقَدَر کرده است؛ یعنی مقادیر، احوال و زمان وقوع و وجود اشیاء را قبل از ایجاد آن ها دانسته و سپس آنها را بر همان نحوی که در علم سابق وی رفته است ایجاد می‌نماید بنابراین، هیچ رویدادی در عالم بالا و پایین واقع نمی‌شود مگر این‌که آن رویداد، از علم، قدرت و اراده حق تعالی صادر شده است نه از علم، اراده و قدرت خلقش بنابراین، خلق را در آن‌ها نقش دیگری جز نوعی (اکتساب) و (کوشش) و (نسبت) و (اضافت) نیست چنان که قرآن کریم و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلّم بر این امر تصریح کرده‌اند پس آن گونه نیست که قدریه و غیر آنان می‌گویند: اعمال در حیطه قدرت ما است و ما آفریننده اعمال خویش هستیم اما آجال و مواعید به دست غیر ما می باشد».

همچنین جایز است که معنی آیه این باشد: «ما همه چیز را به اندازه مقدر و معین و به استواری و محکمی تمام آفریده‌ایم». که میان هردو معنی نوعی تلازم وجود دارد. در این صورت می‌توان گفت که علم جدید با پی بردن به وجود هماهنگی میان ابعاد و احجام پدیده‌های بسیاری از خلقت پروردگار، به ابعادی از حقیقت معنی این آیه دست یافته است.

(تفصیل موضوع را می توان درتفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤوف مخلص هروی (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری) با تفصیل بیشتر میتوانید مطالعه فرماید.

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ﴿۵۰﴾

و فرمان ما جز فرمان واحدی نیست که مانند یک چشم بر هم زدن است.(۵۰)

تفسیر:

«كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»: این مفهوم را میرساند که: کارهای الهی هم حساب شده، هم حکیمانه است و هم با سرعت انجام می‌گیرد. یعنی به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن طول می‌کشد، و به هر چیز می‌گوییم: بشو، فوراً هستی پیدا می‌کند (كُن فَيَكُن). يعني بشو میشود.

مفسر ابن کثیرفرموده است: یعنی فقط یک بار به چیزی امر می‌کنیم و نیاز به تکرار نداریم، فوراً لباس هستی به تن کرده و به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن تأخیر نمی‌کند. (مختصر ۴۱۴/۳.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴿٥١﴾

و به راستی همانندتان را نابود کردیم، پس آیا پندپذیری هست؟(۵۱)

تفسیر:

« وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ »«ما بسیاری همچون شما را به هلاکت رسانده ایم.»«أَشْيَاعَكُمْ»: پیروان شما هم مسیرانشان. مراد امثال و همگون در پیروی از کفر و شرک و معاصی.

«أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ» فحوای آیۀ مبارکه این فهم را میرساند که: سنّت الهی در عذاب کافرانِ هم فکر، یکسان است.«فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ» این فهم را میرساند که باید از تاریخ عبرت گرفت.

یعنی اگر شما طوری تصور میکنید که: جهان هستی مملکت یک خداوند حکیم و عادل نیست بلکه یک مملکت بی صاحب است که در آن هرکه هرچه بخواهد بکند و هیچ کسی نیست که از او درباره ی اعمال اش سئوال کند، پس برای باز کردن چشمانتان تاریخ بشریت پیش روی شما قرار دارد که نشان دهنده ی این است که تمام اقوامی که این راه و روش را در پیش گرفته اند، یکی پس از دیگری از بین برده شده وبه هلاکت رسیده اند.

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ﴿٥٢﴾

و هر عملی که کردند در کتب‌نامه عملشان ثبت است. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الزُّبُرِ»:کتابها.«فِي الزُّبُرِ» این فهم را می میرساند که هیچ عملی محو وبه فراموشی گذاشته نمی شود.

تفسیر:

یعنی هر کاری را که انجام داده اند، در کتابها و نامه‌های اعمال (با دست فرشتگان مأمور، ثبت و ضبط و) موجود است.

یادداشت:« الزُّبُرِ »: کتابها (ملاحظه شودآیه:43 قمر). مراد نامه‌های اعمال و دوسیه ها کردار و رفتار و گفتار انسان است که توسط فرشتگان مأمور و مراقب، تحریر و نگاهداری می‌گردد (ملاحظه شود سوره: انفطار / 10 و 11 و 12).

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ﴿٥٣﴾

و هر خُرد و بزرگی [در آن] نوشته شده. (۵۳)

تفسیر:

«مُسْتَطَرٌ»: مکتوب. نوشته شده.یعنی: همه چیز از اعمال خلق و سخنان و افعالشان ـ اعم از کوچک و بزرگ و با ارزش و بی‌ارزش آن ها ـ در لوح محفوظ نوشته شده است.

باید گفت که ثبت اعمال دلگرمی متّقین، ودلسردی وخفگان مجرمان و بازدارنده انسان از کفر و گناه است.

طوریکه در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به حضرت بی بی عائشه (رض) فرمودند: «ای عائشه! از گناهان ناچیز شمرده شده بپرهیز زیرا برای آن‌ها از جانب خداوند پرسشی است».

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴿٥٤﴾

بی‌گمان پرهیزگاران در باغها و (در جوار) نهرها خواهند بود. (۵۴)

تفسیر:

یعنی پرهیزگاران در میان باغ‌ها و جویبارها به سر می‌برند. شیخ قرطبی فرموده است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی رودهای آب و شراب و عسل و شیر در آن جاری است.

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ﴿٥٥﴾

در مقام و منزلتی راستین، نزد فرمانروای توانا. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَلِيكٍ»: پادشاه بزرگ.

تفسیر:

«فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ» در مکان و جایگاهی نیکو و مورد رضایت و دلخواه قرار دارند. بهشت، سراسر صداقت است و ذرّه‌ای دغلبازی در آن راه ندارد.

«عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» در پیشگاه پروردگاری عظیم و قدرتمند و مسلط قرار دارند که هیچ چیز او را ناتوان و درمانده نمی‌کند، در پیشگاه پروردگار عالمیان قرار دارند.

بلی هم:پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند: «در مجلس و قرارگاه صدق» یعنی: در بهشتی که پسندیده است و سرای کرامت، فضل، جود و احسان پروردگار می‌باشد و در آن هیچ لغو، بیهوده‌گی و گناهی نیست «نزد فرمانروای توانایند» فرمانروایی که هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند و بر هر چیز که بخواهد تواناست پس بهشتیان نزد حق تعالی در مقام و منزلت بس گرامی و شریفی قرار دارند.

الهی ما را از زمره آنان بگرداند و از خیری که نزد اوست به سبب شّر و بدی هایمان محروم نسازد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الرَّحْمَن

جزء – (27)

سورۀ ی رحمن در مدینه نازل شده دارای هفتادو هشت آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «رحمن» نامیده شد که با اسم رحمن که از اسمای حسنای الهی است افتتاح شده است. رحمن مبالغه در رحمت حق تعالی می‌باشد، یعنی او نهایت مهربان است. همچنین این سوره به‌نام «عروس‌القرآن» نیز نامیده شده زیرا در حدیث شریف مرفوع به روایت علی رضی الله عنه است که رسول اکرم صلّی الله علیه و سلّم فرمودند: «لکل شی عروس وعروس القرآن سورة الرحمن: برای هر چیز عروسی است و عروس قرآن سوره رحمن می‌باشد».

و هر چند در اکثر مصاحف نوشته شده که این سوره تماما مدنی است ولی چنان‌که امام قرطبی، ابن‌کثیر و جمهور مفسران میفرمایند: صحیح‌تر آن است که این سوره تماماً مکی است، به استثنای آیه: «يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» که ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: این آیه مدنی است.

در حدیث شریف به روایت ترمذی از جابر رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم نزد اصحاب خود آمدند و سوره «رحمن» را از اول تا آخر برایشان خواندند و اصحاب ساکت بودند پس آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم فرمودند: «وقتی در شب دیدار با جن این سوره را بر آنان خواندم، آنان در واکنش خود از شما بهتر بودند زیرا چنان بود که هرگاه من به آیه: **«فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»** می رسیدم؛ آنها می‌گفتند: لابشیء من نعمة ربنا نکذب، فلک الحمد: نه! ما چیزی از نعمت پروردگارمان را تکذیب نمی‌کنیم پس خدایا! حمد از آن توست». این حدیث نیز دلیل بر آن است که این سوره مکی است. روایت شده است که قیس‌بن‌عاصم‌منقری به رسول اکرم صلّی الله علیه و سلّم گفت: «از آنچه که بر تو نازل شده است، بر من بخوان». آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم سوره «رحمن» را بر وی خواندند. گفت: «آن را بر من اعاده کن». رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم قرائت آن را سه بار بر وی اعاده کردند آنگاه گفت: «والله إن له لطلاوة، وإن علیه لحلاوة، وأسفله لمغدق، وأعلاه لمثمر، وما یقول هذا بشر، وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأنک رسول الله: به خدا سوگند که این قرآن را زیبایی‌ای است، بی‌گمان بر آن شیرینی‌ای است، پایین آن سیراب‌کننده و بالای آن مثمر و میوه‌دار است و قطعا بشری بر گفتن چنین سخنی قادر نمی‌باشد پس اینک من گواهی می‌دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی».

باید متذکر شد که نام **«الرَّحْمَن»** (خداوند رحمان) بعد از نام «الله» وسیع ترین وپُر مفهومترین نامی در میان نام‌های پروردگار با عظمت بشمار می رود. قابل یاد آوری است که **«الرَّحْمَن»** رمزی از رحمت واسعۀ الهی میباشد.

نام **«الرَّحْمَن»** بصورت کل 55بار در قرآن عظیم الشأن ذکر گردیده که از آنجمله 16 بارآن در سوره مریم می باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سورۀ «الرحمن» از جملۀ سوره های مکي بوده ودارای ۷۸ آیه می باشد، که در 31 آیۀ آن با تکرار آیۀ **«فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؛** پسکدام يك از نعمتهای پروردگارتان را منکريد؟». چون تکرار لفظ یا جمله ای مفید تاکید باشد، آما مخالف با فصاحت وبلاغت نمی باشد، که در این سوره اگرچه در ظاهر تکرار است، ولی در حقیقت هر جمله ای از آن متعلق به مضمون جديدي است که مکرر محض نمی باشد.

در سورۀ الرّحمن بیشتر موضوعات ومضامین در باره نعمت های دنیوی واُخروی حق تعالی، می باشند، بنابر این نعمت خاصی را ذکر کرده، جمله ای به خاطر متنبه کردن مردم وترغیب نمودن آنها برای ادای شکر آورده است.

کلمه **«تُكَذِّبَانِ»:** به معنی انکار می‌کنید و نادیده گرفتن آمده است. بدین ترتیب الله تعالی 31 مرتبه از بندگان خویش به طرح سوالی عمیق ودقیق می پردازد.ناگفته نماند که خطاب این آیۀ مبارکه اِنس و جِن است، یعنی سراپای عالم هستی و از جمله وجود خودتان، نعمتهای خداداد اند. کدامیک از آنها را می‌توانید انکار بکنید؟! این همه نعمت چرا باید وسیلۀ شناخت صاحب نعمت نشود، و حس شکرگزاری را در شما برنه انگیزد؟!

پروردگار با عظمت درسورۀ الرحمن بعد از بیان برخی از نعمتهای این جهانی و آن جهانی ودر ضمن گوشه ای ازسعادت جنیان و شقاوت دوزخیان، با ذکر مجدد آیه، هوشیار بار گفته و ایشان را به یاد آفریدگارشان می اندازد. شوق طاعت و بندگی را در دلشان افزون می‌کند.

نعمت های الهی در زمین، غیر قابل انکار و تکذیب ناپذیراند، پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟

طوریکه در فوق هم یاد اورشدیم که «رحمان» یکی از صفات پروردگار با عظمت است، مؤرخین در این بابت می مینویسند که: عرب ها قبل از اینکه به دین مقدس اسلام مشرف شوند، پروردگار خویش را به نام «رحمان» می شناختند، ولی در جنب الله «الرحمن» خویش خدایان فرعی دیگری نیز برای پرستش داشتند.

مؤرخین می افزایند که: «رحمان» نام خدای یگانه در برخی مناطق عربستان، ازجمله مناطق یمامه و یمن بوده است. در ضمن باید متذکر شد که اهالی وباشندگان قبایلی عربی در منطقۀ مکه از استعمال این لفظ سخت کراهیت داشتند، ونمی خواستند آنرا در مکالمات روزمرۀ خویش مورد استعمال قرار دهند. حتی مشرکان مکه بدین عقیده بودند که «رحمن» خدای متمایز از الله بوده است، بنابر همین نظریه مشرکان مکه در صلح ویا هم پیمان که با رسول الله صلی الله علیه وسلم بنام حدیبیه درسال 628 بعد از میلاد (ذوالقعده سال ششم هجری) امضا نمودند، در حین تحریر این پیمان صلح در حین درج بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز این عهد نامه مشرکین به عنوان اعتراض به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ما «رحمان» را نمی‌شناسیم.

(صلح حُدَیبیه پیمان صلحی است که درمنطقه حدیبیه بین مسلمانان ومشرکین قریش برای مدت ده سال انعقاد یافت و در سورۀ فتح از آن به عنوان فتح المبین یاد آوری گردیده است.).

در محتوای کل سوره «الرحمن» با اعجاز وزیبای خاصی که پروردگار با عظمت ما زمین و آسمان، بر وبحر را برای استفاده مخلوقات (اِنس و جِن) طور خلق نموده که بتوانند در زندگی خویش از آن مستفید شوند، ولی در اختیار قرار دادن همه ای این نعمت ها برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

انسان گوشزد می نماید که: ای انسان فراموش کار به این نعمت های دنیوی نه باید مغرور شد، و فنا این دنیا را نباید فراموش نمود. (در قرآن عظیم الشأن بصورت عموم 45 بار کلمه «نیسان» یعنی فراموشی یا ازیاد رفتگی به کار رفته که 37 بار متوجه انسان می باشد.)

نباید فرموش کردکه این دنیا با تمام این نعمت ها زوال پذیر است ولی یگانه حیات که ابدی می باشد همان جهان آخرت وبر پای قیامت است که همیشه باقی است، و در آن جهان سعادت از شقاوت و نعمت از نقمت متمایز می‌گردد. در این سورۀ مبارکه با مفاهیم عالی چنان بیان گردیده است که: عالم هستی از دنیایش گرفته تا آخرتش دارایی نظام واحدی است وتمامی اجزا و ابعاض این عالم با اجزا و ابعاد آن عالم مرتبط است.

و طوریکه ملاحظه میفرماید پروردگار با عظمت ما از نعمت ها و الای که برای انسان اعطا گردیده است به تمام تفصیل می پرسد و در ضمن آن به عنوان عتاب امیز سی ویک بار بطورتکراری میفرماید: **«فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ»** (پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟).

مکی و مدنی بودن سورۀ الرحمن:

جمهور سلف برآنند که این سوره مکی است (الناسخ والمنسوخ جلد2 صفحه 20، اتقان جلد1 صفحه 57.) ولی از ابن مسعود، وطبق یک روایت، از ابن عباس مدنی بودن سوره نیز نقل شده است (التحریر والتنویر جلد27 صفحه 228).

محتوای سوره خصایص سوره های مدنی را دربر دارد، و همچنان روایت ذیل نظر جمهور را تأیید می‌کند چون قصۀ جِن در مکه بود. (مستدرك جلد1 صفحه 515.). ترمذی وحاکم... با سند حسن (صحیح سنن ترمذی جلد3 صفحه 112.) از جابر نقل کرده‌اند که گفت: وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سورۀ الرحمن را برای اصحاب خود تلاوت کرد، پس از فراغت از تلاوت آن فرمود: چرا ساکت هستید؟ جِنیان از شما بهتر پاسخ می‌گفتند هیچ مرتبۀ «فَبِأَيِّ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» را بر آن‌ها نخواندم مگر اینکه می‌گفتند: «و لا بشيء من نعمک ربنا نکذّب فلک الحمد». (پروردگارا هیچ یک از نعمت‌های تو را دروغ نمی شماریم و حمد مخصوص تو است.)(سُنن ترمذی، جلد5، صفحه 299.).امام قرطبی مفسر کبیر جهان اسلام چند روایتی در مورد اینکه بر مکی بودن سورۀ «الرحمن» ذکر فرموده است که از آن مکی بودن این سوره مستفاد می شود، ازجمله می فرماید: این سوره با الفاظ «الرحمن» آغاز گردیده است که یکی از مصالح آن این است که اهل مکه با نام رحمان از نام های الله تعالی اگاهی نداشتند، بنابر این،می گفتند که: **«وما الرحمنُ»** رحمن چه چیزی است؟لذ ا برای توجیه آنان، این نام از نام های خداوند متعال انتخاب گردید.

موضوعات مطروحه در سوره:

در این سوره متبرکه بصورت کل بحث زیبای از رحمت های الهی بعمل آمده است، ودر جملۀ این رحمت های الهی به سه نعمت قیمت بها که برای انسانها اعطا گردیده است، اشاره شده، واین نعمت ها عبارت اند از: قرآن عظیم الشأن، خلقت انسان و نعمت بیان.

همچنان در این سورۀ متبرکه: ـ با زیبای خاصی در مورد حاکمیت و انظباط و محاسبۀ دقیق در جهان، ـ قسط و عدل الهی، ـ بیدار کردن وجدان انسان ها، ـ در بارۀ قیامت و کیفیت وقوع آن که با تأسف انسانها در زیادتر از موارد آنرا به باد فراموشی می سپارند، بحث دقیق، زیبا وکاملی بعمل آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم؛ این سوره به قول جمهورمفسران، مکی و پس از سوره ی رعد نازل شده،تعداد آیات سوره الرحمن به هفتادوهشت آیه، تعداد کلمات آن به: 351 کلمه، وتعداد حروف آن به: 683 حرف، و (576) پنج صد وهفتاد وشش نقطه میرسد. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) (تفصیل معلومات درمورد تعداد (آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور همین تفسیر (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

ارتباط و مناسبت سوره «الرحمن» با سوره قمر:

مناسبت وارتباط این سوره را با سوره قمر در چند نقطه ذیل چنین جمعبندی وبیان نمود:

- این سوره، شرح و تفصیل آیه های پایانی سوره ی قمراست؛ در سوره ی قمر، بیان اجمالی اوصاف تلخ و سخت و ناخوشایند قیامت، خوف وهراس از آتش دوزخ، مجازات گنهگاران، و مزد و مکافات نیکان و توصیف جنت وجنتیان است. این سوره، تفصیل آن اجمال را به بیان گرفته است.
- سوره ی قمر از انواع بلاها، مشکلات و مجازاتهای سنگین ملل گذشته مانند: قوم نوح، صالح، هود و آل فرعون، بحث نمود ؛این سوره از نعمتهای گوناگون دینی و دنیوی - در آفاق و انفس - برای جهانیان بحث بعمل آورده است. سرآغاز این سوره نیز به رحمت فراوان و گسترده و بخشایش وسیع الله سبحان وتعالی و فرود آمدن قرآن، اشاره دارد.
- پایان سوره ی قبل از «مليك و مقتدر» بودن پروردگار یاد کرد که دارای شکوه و هیمنه و عزت است و این سوره با کلمه بس دل انگیز و بشارت آور «رحمان» و فضل و نعمتهای الله متعال در جهان، بحث خویش را آغاز می کند و رحمانیت خود را 31 بار با عبارت «فبأي آلاء ربكما تكذبان» نشان می دهد و هر بار در فاصله ی قسمتی از نعمتها می آید و آن را تأیید می کند.

محتوای سورۀ الرحمن:

این سوره به طور کلی بیانگر نعمت های مختلف (معنوی) و (مادی) خداوند است که بر بندگان خود ارزانی داشته، به طوری که می توان نام این سوره را (سورۀ رحمت) یا سورۀ نعمت گذاشت و به همین دلیل با نام مبارک «الرحمن» که (رحمت واسعۀ الهی) را بازگو می کند، آغاز شده و با جلال و اکرام خداوند، پایان یافته است. بنابراین از یک نظر مجموع سوره یک بخش به هم پیوسته پیرامون نعمت های خداوند منان است، و اما از نظر دیگر می توان محتوای آن را به چند بخش تقسیم کرد:

بخش اول: که مقدمه و آغاز سورۀ مبارکه است از نعمت های بزرگ خلقت، تعلیم و تربیت، حساب و میزان، و سایل رفاهی انسان، و غذاهای روحی و جسمی او سخن می گوید.

بخش دوم: دربخش دوهم سورۀ مبارکه توضیحی است بر مسأله چگونگی آفرینش اِنس و جِن.

بخش سوم: بخش سوم این سوره بیانگر نشانه ها و آیات خداوند متعال در زمین و آسمان است.

بخش چهارم: در بخش چهارم این سوره از نعمتهای دنیوی فراتر رفته، بحث از نعمت های جهان دیگر بعمل آمده است،که با دقت و ظرافت خاصی نعمت های جنتی اعم از باغ

(c) ketabton.com: The Digital Library

ها، انهاروچشمه ها، میوه ها، همسران زیبا و باووفا و انواع لباسها، قصر ها وخیمه ها توضیحات زیبا ودقیقی داده شده است.

بخش پنجم: در بخش پنجم این سوره اشاره کوتاهی به سرنوشت مجرمان و قسمتی از مجازاتهای دردناک آنها تذکر رفته است. ولی از آنجا که اساس این سوره بر بیان رحمت الهی است در این قسمت توضیح زیادی داده نشده، به عکس نعمتهای بهشتی که به طور مشروح و گسترده آمده است آنچنان که دل های مؤمنان را غرق سرور و امید کرده، غبار غم را از دل بر می دارد، و نهال شوق را در خاطر می نشاند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ الرَّحْمَن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده مهربان

الرَّحْمَٰنُ﴿١﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴿٢﴾

خداوند رحمان (١) (است که) قرآن را تعلیم داد (٢)

تفسیر:

پروردگار با عظمت ما «الرحمن» است پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم مایۀ رحمت است، «وما ارسلناک الا رحمه للعالمین» قرآن عظیم الشأن نیزرحمت است «هدی» ورحمت برای عالم بشریت ومؤمنان می باشد.

نام «رحمان» بعد از نام «الله»، از جملۀ مشهور ترین مفهوم را در میان نامهای پروردگار دارا می باشد. در نام «رحمان» بدین مفهوم اشاره دارد که پروردگار ما دارای دو رحمت است: «رحمت عام» و «رحمت خاص» نام «رحمان» اشاره به «رحمت عام» او است که همگان را شامل می شود و نام «رحیم» اشاره به «رحمت خاص» او که مخصوص اهل ایمان و طاعت است. شاید به همین دلیل، نام «رحمان» بر غیر خدا هرگز اطلاق نمی شود (مگر این که با کلمه «عبد» همراه باشد) ولی وصف «رحیم» به دیگران نیز گفته می شود; چرا که هیچ کس دارای رحمت عام جز او نیست، اما رحمت خاص، هر چند به صورت ضعیف، در میان انسان ها و موجودات دیگر نیز وجود دارد.

راغب می نویسد که: رحمن کسی که رحمتش به هر چیز وسعت داده و رحیم را کثیر الرحمة معنی کرده است.

ابن اثیر در نهایه در بارۀ کلمه «الرحمن» و «رحیم» می نویسد: رحمن و رحیم هر دو از رحمت مشتق اند مثل ندمان و ندیم و هر دو صیغه مبالغه‌اند و رحمن از رحیم رساتر است.

رحمن اسم خاصّ خداست، غیر خدا با آن توصیف نمی‌شود بر خلاف رحیم، رحمن و رحیم برای مبالغه‌اند و هر دو از رحمت مشتق می‌باشند جز آن که وزن فعلاً در مبالغه از فعیل رساتر است.

همچنان مفسران مشهور اسلام هریک محمود بن عمر زمخشری مؤلف تفسیر کشاف وشیخ ناصرالدین عبد الله بیضاوی مؤلف کتاب انوار التنزیل واسرار التاویل مشهور به بیضاوی میفرمایندکه: «رحمان ورحیم»، هر دو را از رحمت گرفته و رحمن را در مبالغه از رحیم رساتر گفته‌اند.

صاحب تفسیر محمد رشید رضا می فرماید که: رحمن صیغه مبالغه است دلالت بر کثرت دارد و رحیم صفت مشبهه است دلالت بر ثبوت دارد و این دو تأکید هم نیستند بلکه هر یك معنی مستقل دارد.

ولی به صورت کل گفته میتوانیم که: «رحمان» و «رحیم»؛ این دو اصطلاح است که از ماده «رحمت» گرفته شده، و مشهور همین است طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که «رحمان» کسی است که رحمت اش عام است، و همگان را شامل میشود، در حالیکه «رحیم» به کسی گفته می شود که رحمت اش خاص است، بنابراین رحمانیت خداوند متعال سبب شده است که فیض نعمت اش دوست و دشمن و مؤمن و کافر را شامل شود؛ ولی رحیمیّت او ایجاب می کند که مؤمنان را مشمول مواهب خاصّی در دنیا و آخرت قرار دهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

که دور افتادگان از خداوند متعال و بی خبران از آن محروم اند.
محمد نسیب الرفاعی در کتاب (مختصر ابن کثیر) در مورد دو کلمۀ «الرحمن الرحیم» که در این مضمون دعایی (یا رحمان الدنیا و الأخرة و رحیمهما) به کار رفته‌اند چنین می‌گوید:
«کلمۀ (رحیمهما) بدین معناست که خداوند با مؤمنان در دنیا مهربان و رحیم است بدلیل آنکه، آنها گوش به فرمان الله داده‌اند و به آن ایمان آورده‌اند و اوامر الهی را به انجام رسانده اند و از محرمات دوری گزیده‌اند. خداوند متعال نیز در مقابل این شکرگذاری مؤمنان، طی طریق ایمان را از روی رحم و مهربان و شفیق است، زیرا که آنها را داخل بهشت مینماید، و این بهشتی که خداوند به مؤمنان عطا می‌نماید و پاداش اعمال صالحی است که آنها در دنیا انجام داده اند و پیشاپیش برای خود به عنوان توشه آخرت فرستاده‌اند.
پس، مطیع و فرمانبرداری مؤمنان در دنیا در مقابل خداوند، خود رحم و مهربانی‌ای است که خداوند به وسیله عطا کردن نعمت ایمان و هدایت به این انسانها داده است و دخول مؤمنان به بهشت در روز قیامت باز پاداشی و نعمتی است که به سبب رحم و شفقت خداوند شامل حال مؤمنان شده، این معانی کلمه (رحیمهما) است و خداوند خود بهتر می داند».

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 13) درباره بزرگترین نعمت دنیا و آخرت، نعمت قرآن و آنچه در هستی است (أمهات نعم)، مورد بحث قرار گرفته است.
در آیه اول سورۀ الرحمن میخوانیم:
«الرحمن» «علّم القرآن» «خلق الانسان» «علّمه البیان»«خداوند رحمان (است که) قرآن را تعلیم داد، انسان را بیافرید وسخن گفتن را به او آموخت.
در آیۀ «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» معنای این نیست که «فَسَّرَ القرآن» به که معني وضاحت و بیان است ولي هدف در «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» اینست که پروردگار اوّلاً قرآن را به ما معرفی کرد که:
«القرآن ما هو»؟
چه کسی گفته، چه گونه گفته؟
از کجا نازل شده؟
چه کسی آورده؟
به چه کسی داده؟
وظیفۀ گیرنده چیست؟
وظیفۀ ما انسانها در برابر عظمت قرآن چه می باشد؟
مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که طبیعی این می بود که پروردگار اول انسان را خلق کرد وبعد از آن برای او بیان را آموخت ولی در این ایۀ مبارکه آمده است. این ترتیب طبیعی برهم خورده است. مفسرین در منطق این سخن می نویسند:
علت به هم خوردن ترتیب طبیعی این آیات این است که الله تعالی می‌خواسته عظمت آموزش قرآن را یادآوری کند که اینقدر مهم است که قبل از نعمت خلقت انسان به آن اشاره شده است.
مطابق قاعده ای فن زبان عربی «علم» دو مفعول دارد، یکی علمی که آموخته می شود، دوم انسانی که علم به او تعلیم داده می شود.
در آیۀ «علم القرآن» اولین مفعول که آموخته می شود، قرآن عظیم الشأن ذکر شده است، اما مفعول دوم یعنی کسیکه که به او قرآن تعلیم داده شده است، مذکر نیست، برخی از

(c) ketabton.com: The Digital Library

صحابه فرمودنده اند که مراد از آن، کسی است که خداوند متعال بطور مستقیم وبدون واسطه او را تعلیم داده است، یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعداً به واسطۀ او شامل سایر مخلوقات نیز می باشد. این نیز امکان دارد که چون هدف از تنزیل قرآن کریم، رهنمایی خلق خدا وآموختن اعمال صالح واخلاق حسنه به آنهاست، بنابراین، مفعول خاصی ذکر نگردید، عدم ذکر مفعول دوم به این عمومیت اشاره دارد.
(مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی، سوره الرحمن).
بلی در این هیچگونه شک وجود ندارد که ارزش انسان به تعلیم قرآن است و به عبارت دیگر ارزش انسان به ارتباط او با وحی بستگی دارد.
و می‌دانیم که قرآن کریم هم از جهت اصل آموزش و تعلیم و تربیت مهم است و هم از جهت محتوا، واضح است که آموزش قرآن کریم، مقدمۀ معرفت به قرآن و عمل به محتوای آن است.
نکتۀ قابل توجه در اینجا این است که در این آیات «عطف ترتیبی» نیامده چنانچه برخی پنداشته‌اند، و نفرموده، «علم القرآن فخلق الانسان» تا ترتیب را برساند و تقدم و تأخری را ثابت کند؛ بلکه این چینن جملات، به خاطر اهمیت قرآن، مقدم و مؤخر شده، و شاید خداوند ترتیبی خاص را اراده نکرده باشد.
بنابراین آنجا که بحث آموزش قرآن است، بر آفرینش انسان مقدم شده است. «علم‌القرآن، خلق‌الانسان» اما آنجا که آموزش علوم دیگر مطرح است، آفرینش انسان مقدم شده است. «خلق الانسان من علق... الذی علم بالقلم» (سوره علق- 4-2) این بدان معنی است که قرآن برانسان شرافت و تقدم دارد.
یعنی فکر و معرفت برجسم و طبیعت مادی مقدم است و قرآن سرآمد تمام کتاب‌ها و انسان سرآمد تمام مخلوقات است و انسان در سایه فراگیری قرآن به کمال خلقتش دست می یابد.
اما کلمۀ «بیان» یک مفهوم وسیعی دارد که گاهی همین «سخن گفتن» از آن اراده می‌شود. ولی اینجا مقصود عام است یعنی به انسان «سخن گفتن» و انواع «استدلالات عقلی و منطقی» را آموخت.
بلی یکی از موارد آن معنای عام، «سخن گفتن» است و البته می‌دانیم که سخن گفتن یکی از پیچیده ترین و مهم‌ترین نعمت‌های الهی است که بسیاری از علوم بشر از همین طریق، نقل و انتقال و رشد می‌یابد و همچنین خود لغات و دستگاه‌های صوتی و نیز زبان‌هایی که در دنیا وجود دارد، اینها همه از نشانه های عظمت است.
بناً گفته می توانیم که کلمه «بیان» بر تمام وسایل بیان است، از زبان گرفته تا خط وکتابت وافهام و تفهیم، همه در آن داخل می باشند، و نیز زبان های گوناگون ملل جهان و مناطق مختلف و محاورات آنان، از جمله اجزای بیان اند.
بصورت کل نتیجه میگریم که قرآن عظیم الشأن، سرچشمه همه مواهب و وسیله وصول به هر نعمت و بهره‌گیری از تمام نعمت های معنوی و مادی است، و جالب این که، بیان نعمت «تعلیم قرآن» را حتی قبل از مسأله «خلقت» انسان و «تعلیم بیان» ذکر کرده.
در این آیات با تمام صراحت بیان شده که پروردگار ما، اولین معلّم قرآن عظیم الشأن است. «الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» واین اشتباه را بصورت قطع رد کرد برخی از انسانها بدین عقیده اند که می‌گویند: قرآن عظیم الشأن را بشری به پیامبر اسلام محمّد صلی الله علیه وسلم تعلیم داده است: «يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» (سورۀ نحل 103) همچنان در آیه این حقیقت را برای ما انسانها

(c) ketabton.com: The Digital Library

می آموزاند که « قرآن عظیم الشأن، قابل درك و شناخت برای بشر است.
اهداف آیۀ: «الرحمن» اسمی است فقط متعلق و مخصوص خداوند متعال است و شایسته نیست، کس دیگری این نام را داشته باشد و در کل هر نامی که مخصوص خداوند متعال است، درست نیست که برای غیر الله به کار برده شود. مثل: الله – خالق – رازِق و...
«الرحیم»: اسم و صفتی برای خداوند بزرگ است، هر چند که خداوند متعال غیر خودش را نیز با این وصف کرده است. «لقد جائکم رسول من أنفسکم عزیز علیه ماعنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم» (سوره توبه/128).(قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به هدایت شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است).
و (السمیع و البصیر) نیز مثل (الرحیم) هستند، همچنانکه خداوند می‌فرماید: «إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا» (سوره انسان آیه:2) (ما انسان را در نطفه‌ای آمیخته آفریدیم تا او را بیازمائیم و وی را شنوا و بینا گرداندیم).
این آیه «الرحمن الرحیم» دلیلی بر یکتا بودن خداوندمتعال در اسماء و صفات است، یعنی اسماء و صفات خداوند متعال فقط به او تعلق دارند و خاص خداوندند.

خَلَقَ الْإِنسَانَ﴿۳﴾ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴿۴﴾

انسان را بیافرید(۳) سخن گفتن را به او آموخت(۴)

تفسیر:

در این آیات متبرکه پروردگار با عظمت ما در جمله همه‌ی مخلوقات، روی زمین به خلقت انسان اشاره نموده، این بدین معنی است که فضیلت خلقت انسان نسبت به همه مخلوقات ذی اهمیتر وبیشتر است.
در این ایۀ متبرکه این مفهوم رابه وضاحت میرساند که الله متعال، خالق انسان است، نه طبیعت بی‌جان که برخی از انسان ها بدان معتقد اند «الرَّحْمنُ... خَلَقَ الْإِنْسانَ« وهکذا خلقت انسان، ازجمله رحمت الهی می میباشد «الرَّحْمنُ... خَلَقَ الْإِنْسانَ» همچنان در این آیۀ مبارکه تأکید شرافت قرآن کریم نسبت به انسان مقدم می باشد. «عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسانَ» وموضوع که اموزش علوم دیگر مطرح بحث است، آفرینش انسان مقدّم شده است. «خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ.... الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ« (سوره علق 24) ولی با تأکید باید گفت که انسان، در سایه فراگیری قرآن، به کمال خلقتش دست می‌یابد. «عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسانَ»
در آیۀ متبرکه « عَلَّمَهُ الْبَيَانَ » این مفهوم عالی را می رساند که قدرت بیان، که در انسان وجود دارد از جمله رحمت الهی است. وعلمی مورد ستایش است که بیان شود.

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴿۵﴾ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴿۶﴾

آفتاب وماه با حسابی مقرر در حرکتند(۵) وبته و درخت برای او سجده میکنند(۶)

تفسیر:

در این آیات متبرکه این مفهوم عالی را برای ما می اموزاند که آفتاب ماه ودر جمع **«حُسبَانِ»** «حساب منظم، نظم ونظام».
مجموع کرۀ زمین در مسیری و به شکلی وتحت یک نظام خاص، منظم و فوق العاده ای حرکت می‌کنند که خدای تعالی برای آنها مقدر نموده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و این مفهوم را بیان میدارد که هستی، تسلیم نظامی است که از پیش جانب پروردگار تعیین شده است. وگیاهان و بته های زمینی، حیات و رویش خود را مرهون آفتاب و ماه آسمانی‌اند.
اما منظور از سجده بته ها، گیاه و درخت، خضوع این موجودات است، برای امر خداوند متعال که به امر او از زمین سر بر می آورند، و به امر او در چهارچوبی نشو و نما می‌کنند که الله تعالی برایشان مقدر کرده است. از این دقیق‌تر این که این دو موجود رگ و ریشه‌ی خود را برای جذب مواد عنصری، در دل زمین می‌دوانند، و همین خود سجده-آنهاست؛ زیرا با سقوط در زمین اظهار حاجت به همان مبدئی می نمایند که حاجتشان را برمیآورد، و او در حقیقت خدایی است که تربیت شان می‌کند.

سجده کردن «نجم» و «شجر» چیست!

نجم: «نجم» چنان که راغب اصفهاني در مفردات می گوید: «أصل النَّجْم، الكوكب الطالع، و جمعه نُجُومٌ، و نَجَمَ، طَلَعَ،... و منه شُبِّهَ به طلوعُ النّبات،...» (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، جلد 1، صفحه 791- 792، کلمه «نجم».)
«نجم» در اصل به معنای ستاره است، و گاه « نجم» به آن بوته گفته می شود که برگ وشاخه هایش برزمین فرش می گردند، وتنه ندارد، یعنی گیاه بدون ساقه. اساساً این کلمه در اصل به معنای طلوع است، و اگر به این گیاهان (گیاه بدون ساقه) «نجم» می‌گویند؛ بدان جهت است که از زمین سر بر می آورند، و اگر به ستاره «نجم» گفته می‌شود، نیز به دلیل طلوع آن است. در این جا(سورهٔ الرحمن) به قرینه «شجر» (درخت) منظور معنای دوم یعنی گیاهان بدون ساقه است. به این ترتیب «نجم» به انواع گیاهان کوچك و خزنده؛ مانند بوته کدو، خیار، خربزه و... می گویند.

شجر:
«الشَّجَرُ من النّبات، ما له ساق»، (راغب اصفهانی جلد 1، صفحه 446، کلمه «شجر».
و الشجر: «ما قام على ساق...» (طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، جلد 6، 173، کلمه «شجر».)
شجر به انواع گیاهان ساقه دار؛ مانند غلات، درختان و... گفته می‌شود.بنابر این، اگرچه معنای اصلی نجم همان ستاره است، اما بسیاری از مفسران قرآن با توجه به کنار هم قرار گرفتن«نجم» و «شجر» نجم را به گیاه بدون ساقه (بوته ای) معنا کرده اند.
بعد از ذکر معلومات مختصرکلمات«نجم و شجر» به بررسی دیدگاه مفسران می پردازیم که هدف از سجده نجوم و درختان چیست!
بیشتر مفسران قرآن کریم، پس از معنای نجم به گیاهان بی ساقه، سجده گیاهان و درختان را اطاعت بی چون و چرا از خداوند متعال می دانند. و این اطاعت، همان پیروی از قوانین تکوین و عدم تخلف و سرپیچی از مداری است که خداوند در عالم تکوین برایشان ترسیم کرده است.
برخی از مفسران نیز نجم را حمل بر همان معنای اصلی خود کرده و می گویند؛ نجم آن است که در آسمان است (ستاره) و شجر همان درخت است که در زمین است، و شاید هدف از یاد کردن این دو باهم، بیان دورترین چیزها و نزدیک ترین آنها به ما، در طبیعت بوده باشد، و اینها هر چند در نظر جامد و بی روح به نظر می‌رسند، اما اندازه‌ای از فهم و احساس دارند که آنان را به عبادت پروردگارشان دعوت میکند: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا

(c) ketabton.com: The Digital Library

يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ (اسراء، 44.) و هیچ چیز نیست جز آن که تسبیح گوید به سپاسگزاری از پروردگارش، ولی شما ستایش و تسبیح آنها را در نمی یابید.
از آن جا که سجود دلالت بر منتهای خضوع و عبودیت دارد، سجود ستاره و درخت در خاضع بودن آنها نسبت به سنت های الهی مربوط به خود آنها تجلّی پیدا می‌کند، چه هیچ ستاره ای را نمی بینیم که از مدار خود انحراف پیدا کند و هیچ درختی را که میوه ای جز میوه خود به بار آورد.

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴿٧﴾ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴿٨﴾ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴿٩﴾

و آسمان را برافراشت، و ترازوی (عدالت) را برقرار کرد. (۷) تا در وزن حق تلفی نکنید (۸) وزن کردن را به عدالت رعایت کنید و کم فروشی مکنید(۹)

تفسیر:

پروردگار با عظمت ما ستارگان را نسبت به زمین بلند قرار داد است، واین چیزی تصادفی هم نیست که جایگاه آسمان و (ستاره گان) نسبت به زمین در جای بلندی قرار گیرد. بلند قرار گرفتن آسمان و حجم و اندازه و فاصله ستارگان، از جمله رحمت های حکیمانه الهی است.
از جانب دیگر پروردگار با عظمت ما برای ما انسانها می آموزاند که ترازو (میزان) و وسیلۀ سنجش باید عادلانه باشد. «وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ» همان طوریکه اشاره بعمل آمد نظام هستی بر پایه میزان است. پس زندگی ما نیز باید بر مدار میزان باشد.
«وَضَعَ الْمِيزانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزانِ»(در سنجش و میزان نباید تجاوز صورت گیرد.)
و واضح است که راه رسیدن به عدالت اجتماعی، عمل به قرآن عظیم الشأن واحادیث نبوی است «عَلَّمَ الْقُرْآنَ... أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزانِ«
در کارها، نه افراط «أَلَّا تَطْغَوْا» و نه تفریط. «لا تُخْسِرُوا» قرآن عظیم الشأن در سورۀ هود آیۀ 85 می فرماید: «وَ يا قَوْمِ أَوْفُواْ الْمِكْيالَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَ لاَ تَبْخَسُواْ النَّاسَ أَشْياءهُمْ وَ لاَ تَعْثَوْاْ فِي الأَرْضِ مُفْسِدِينَ» «و ای قوم من! پیمانه و وزن را با عدالت، تمام دهید! و بر اشیاء (واجناس) مردم، عیب نگذارید و از حق آنان نکاهید و در زمین به فساد نکوشید.»
وسیلۀ سنجش اشیاء را میزان (ترازو) گویند، و هدف قرآن عظیم الشأن در آیه فوق که اشاره به میزان آمده اشاره به هر چیزی است که با آن وزن و سنجش شود اعم از اینکه قول باشد یا فعل و یا ترازوی متداول، که جمع آن موازین است، اصطلاح « میزان » نه بار، وکلیمه «موازین» بصورت جمع هفت بار در قرآن عظیم الشأن بیان گردیده است.
در آیه «وَالسَّمَاء رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ» «و آسمان را بر افراشت، میزان و قانون (در آن) گذاشت. هدف از میزان همان تنظیم امور زمین و آسمان است که بر اساسا آن، تعادل به وجود آمده و اساس خلقت بر پا مانده است.

میزان عمل در آخرت :

در اینکه الله تعالی در روز قیامت اعمال بندگان را با وسایل خواهد سنجید جای هیچگونه شکی وشبهه نیست امّا اینکه ماهیت این وسایل چگونه خواهد بود، تفصیل آن در قرآن عظیم الشأن واحادیثی نبوی بیان یافته، طوریکه در (آیات 8 و9 سورۀ اعراف) آمده است: «وَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

الْوَزْنُ يوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴿8﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُم بِمَا كَانُواْ بِايتِنَا يظْلِمُونَ﴿9﴾» (اعراف/ ۸- ۹)

«وزن کردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حقّ است! کسانی که میزانهای (عمل) آنها سنگین است، همان رستگارانند! و کسانی که میزانهای (عمل) آنها سبك است، افرادی هستند که سرمایه وجود خود را، بخاطر ظلم و ستمی که نسبت به آیات ما می‌کردند، از دست داده‌اند.»

آیهٔ یاد شده اثبات می‌کند که برای نیك و بدِ اعمال وزنی هست و منظور از «وزن» سنگینی اعمال است در عین حال این سنگینی، سنگینی اضافی و نسبی است به این معنی که حسنات باعث ثقل میزان و سئیات باعث سبکی و خفّت آن است نه اینکه هم حسنات دارای سنگینی باشد و هم سئیات، آن وقت این دو سنگین با هم سنجیده شود هر کدام بیشتر شد بر طبق آن حکم شود، اگر حسنات سنگین‌تر بود به نعمتهای بهشتی و اگر سئیات سنگین‌تر بود به دوزخ جزا داده شود.

برخی از از مفسرین در بارهٔ «میزان» می نویسند که جمله «أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ» «تَطْغَوْا» از طغیان مشتق است که به معنای ظلم وبی انصافی است، ومراد آن است که خداوند متعال میزان را بدین جهت بر قرار کرده است که شما در وزن کردن باکمی وبیشی، مرتکب ظلم وستم نشوید.

اصول و قوانین محکمه روز قیامت :

محکمه روز قیامت دارایی اصول وقوانین خاصی خویش میباشد که برخی از این اصول ولوایح مطابق ارشادات قرآنی عبارتند از:

1 - فیصله دوسیه بطور سِری نمی باشد :

بررسی دوسیه در این روز بطور علنی صورت خواهد گرفت، طوریکه در: (آیهٔ:13 سورهٔ الاسراء) «ونُخرِجُ لَهُ يَوْمَ القِيامَةِ كِتابا يَلقاهُ مَنْشُورًا» (و عمل نامه هرشخص را در گردنش بسته‌ایم و روز قیامت برای او نوشته‌ای بیرون آوریم که آن را در برابر خود باز نموده می بیند.)

2 - تدویر محکمه بطور دقیق و تحت تدابیر شدید صورت خواهد گرفت:

این بدین معنی است شخصیکه برای اجرای حکم محکمه حاضر میگردد، همه به معیتی دونفر فرشته همرا خواهد بود، طوریکه پروردگار باعظمت ما در (آیه 21 سوره ق) میفرماید: «وَجَاءتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ». (و هر شخص که (به صحنه قیامت) می‌آید، با او دو فرشته است که یکی او را به جلو سوق می‌دهد و دیگری شاهد اوست. (به او گفته می‌شود:) همانا از این صحنه در غفلتی (عمیق) بودی، پس پرده (غفلت) تو را کنار زدیم وامروز چشمت تیزبین شده است.

وباز میفرماید: «وَ قالَ قَرِينُهُ هذا ما لَدَيَّ عَتِيدٌ» (آیه 23 سوره ق) (و (فرشته) همراه او گوید: اینك (نامه اعمال او) نزد من آماده است.

«أَلْقِيا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (آیه 24 سوره ق) وآیه (25 سوره ق) «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ» (خداوند به دو فرشته سائق و شهید خطاب می‌کند:) هر کفرپیشه لجوج را به دوزخ افکنید. (آن که) سخت مانع خیر است و متجاوز و شبهه افکن.

هکذا در (آیه 26 سوره ق) می فرماید: «الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَأَلْقِياهُ فِي الْعَذابِ

(c) ketabton.com: The Digital Library

الشَّدِيدِ » (آنکه با الله یگانه، معبود دیگری قرارداد، پس او را در عذاب سخت بیفکنید.

3 - بی عدالتی در محمکه جای ندارد:

در محکمه عدلی الهی در روز قیامت، بی عدالتی محال است، وجای برای بی عدالتی وجود نخواهد داشت طوریکه پروردگاربا عظمت ما در (آیۀ 29 سورۀ ق) میفرماید: **«وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»**.(و من هرگز به بندگان ظلم نمیکنم.)

4 - ضرورت به داشتن وکیل مدافع نیست:

اولتر از همه تصور ما در بخش از موارد آخرت در مقایسه و مقارنه به مسایل و فهم دنیوی است. این مقارنه تصادفی هم نیست، چون الله تعالی برای فهم مسایل دینی در موارد زیاد مثال های آورده که تا آنرا برای فهم ما آسانتر سازد. از جمله درباره دست، الله تعالی صحبت دارد که درین جا منظور این دست نیست که ما انسانها آنرا میشناسیم. در تعابیر مقدس اسلامی از سخن زدن و گپ زدن دست سخن میگوید که درین صورت ماتصور داشتن دهن و زبان برای دست را در ذهن مجسم میسازیم، در حالیکه این تصور ما غیر دقیق است و برای گپ زدن به امر الهی ضرورت به دهن و زبان نیست. به این ترتیب به عدلی الهی به آن پروسیجر و مفردات تأمین عدالت دنیوی نیست.

در محکمه روز قیامت ضرورت نیست که شخص برای خود وکیل مدافع داشته باشد، بلکه هر شخص بدون وکیل مدافع به جواب سوالات که برایش مواجه می شود می پردازد، طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیۀ 14 سورۀ اسراء) میفرماید: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (در قیامت به شخص گفته می شود) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خودت حسابگر خویش باشی.)

در احادیثی نبوی و روایات اسلام توصیه های اکید همین است، که انسان پیش از قیامت، باید به حساب کار خود رسیدگی کند. زیر اینگونه محاسبه‌ها، زمینه‌ی بیداری انسان را تقویت می بخشد.

در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید: «حاسب نفسك قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابك غدا» (با خود محاسبه کن قبل از اینکه با تو محاسبه صورت گیرد.این عمل کار بازپرسی ومحاسبه ترا اسانتر می سازد.).

همچنان در این مورد حضرت عمر بن خطاب رضي الله عنه با زیبایی خاصی میفرماید: «حاسبوا أنفسكم قبل أنتحاسبوا وزنوا أعمالكم قبل أن توزَنوا.» يعني: «خویش را حسابرسي نمایید قبل از آنکه مورد محاسبه قرار گیرید و اعمالتان را بسنجید پیش از آن که سنجیده شوید.).

5 - رشوت و واسطه غیرممکن است:

با صراحت باید گفت که در روز محکمۀ عدل الهی، نه رشوت فرصت و چلش دارد و نه هم واسطه، نه دارایی بدرد می خورد ونه اولاد به صورت مستقیم برای انسان فایده می رساند.طوریکه پروردگاربا عظمت ما در (آیات 88 و89 سوره الشعرأ) میفرماید: «يَوْمَ لا يَنفَعُ مَالٌ وَلا بَنُونَ» (آن روزی که اموال، (یعنی نیروی مادی) و اولاد، (یعنی نیروی انسانی، به کسی) سودی نمی‌رساند.) «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (بلکه تنها کسی (نجات پیدا می‌کند) که با قلب سالم (از مریضی کفر و نفاق و ریا) به پیشگاه الله تعالی آمده باشد.).

6 - تشابه نام ها هم نخواهد بود:

در محکمۀ عدل الهی در ذکر نام ها اشتباه بعمل نمی اید، یعنی اینکه هرکس دوسیه خویش

(c) ketabton.com: The Digital Library

را بدست خود خواهد گرفت، طوریکه درآیهٔ (64 سورهٔ مریم) آمده است:
«وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ ما بَيْنَ أَيْدِينا وَ ما خَلْفَنا وَ ما بَيْنَ ذلِكَ وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (ما (فرشتگان) جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی شویم؛ آنچه پیش روی ما (در آینده) و آنچه پشت سر ما (در گذشته) و آنچه میان این دو قرار دارد از اوست و پروردگار تو فراموش کار نیست.

7 - فیصلهٔ محکمه تسلیم خود شخص میشود:

در محمکه الهی فیصله نامه مربوط خود شخص می گردد، و به کسی دیگر داده نمیشود، طوریکه در آیات (19 الی 24 سوره الحاقه) میفرماید: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُا كِتابِيَهْ﴿19﴾ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسابِيَهْ﴿20﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ﴿21﴾ فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ﴿22﴾ قُطُوفُها دانِيَةٌ﴿23﴾ كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخالِيَةِ﴿24﴾ (پس هر کس که عمل نامه اش به دست راستش داده شود، (شادی کنان) می‌گوید: بیائید کتاب مرا بخوانید. من می‌دانستم که با حساب خودم رو به رو خواهم شد. پس او در زندگی رضایت بخشی است. در بهشتی برین که میوه‌هایش در دسترس است. به خاطر اعمالی که در دوران گذشته انجام داده‌اید، بخورید و بیاشامید و گوارایتان باد.

8 - فیصله ها حضوری بوده و غائبانه نمی باشد:

در محمکه روز قیامت فیصله در حضور شخص صورت می گیرد. حکم و فیصله غائبیانه صادر نمی شود. طوریکه در (آیهٔ 32 سورهٔ یس) آمده است: «وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» (و نیستند آنان مگر اینکه همگان نزد ما حاضر می‌شوند.).

9 - دوسیه ها استیئناف طلب نخواهد بود:

طوریکه در (آیات 28 و29 سورهٔ ق) آمده است: «قالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ﴿28﴾ ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴿29﴾ (خداوند متعال می فرماید:) نزد من با یکدیگر مشاجره نکنید، من پیش از این وعده عذاب را به شما داده بودم. هدایت (فرستادن کفاردر دوزخ) نزد من تغییر نمی‌یابد و من هرگز به بندگانم، ستم نمیکنم.).

10 - ضرورت به شاهدان اضافی نیست:

در محاکم دینوی قانون طوری است که وقتی شاهد به محکمه عدل می‌آید، آن چیزی را که با حواس خویش دیده و شنیده بیان می‌کند نه آن چیزی را که گمان کرده و حدس می زند.
در محکمه عدل الهی ضرورت به شا هدان اضافی دیده نمی شود: طوریکه (آیه24 سورهٔ نور) میفرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (این آن روزی است که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان، علیه آنان به آنچه انجام داده اند شهادت می دهند.).
موضوع اینکه اعضای بدن در قیامت شهادت می دهند، بار ها در قرآن کریم مطرح شده است، طوریکه در سوره‌ی فصّلت آیهٔ (20) میخوانیم: «حَتَّى إِذا ما جاؤُها شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ» (هنگامی که به دوزخ رسند، گوش و چشم و پوست بدن آنان به گناهانی که انجام داده اند، شهادت دهند.
همچنان در سوره‌ی یس (آیه 65) می‌خوانیم: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» (در آن روز بر دهان کافران مهر خموشی زنیم و دست هایشان با ما سخن گویند و پاهایشان به آنچه کرده‌اند شهادت دهند.)
شهادت فرشتگان رقیب عَتِید: همچنان در این روز دوفرشته بربنیاد حکم قرآنی امور شهادت

(c) ketabton.com: The Digital Library

را انجام میدهند: طوریکه در (آیات 18 و20 سورهٔ ق) میفرماید: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ...وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ؛» هیچ سخنی و کاری را به لفظ در نمی‌آورد و انجام نمی‌دهد، مگر اینکه مراقبی آماده نزد او آن را ضبط می کند... و هر کسی می آید در حالیکه با او سوق دهنده و شهادت دهنده‌ای است. که شهادت دهندگان می‌تواند همان فرشته رقیب و عتیدی باشد که همراه انسان است.

11 - دوسیه ها به فراموش سپرده نمی شوند :

طوریکه در (آیهٔ 6 سورهٔ مجادله می خوانیم: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا أَحْصاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (روزی که خداوند متعال همه آنان را برانگیزد تا به آنچه انجام داده‌اند، آگاه سازد.(اعمالی که) خداوند تماماً شمارش کرده و آنها فراموش نموده‌اند و خدا بر هر چیز شاهد و گواه است.).

12 - اعمال بطور دقیق و زره، زره بررسی می شود :

طوریکه در (آیهٔ: 47 سورهٔ انبیاء) میفرماید: «وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ» (و ما برای روز قیامت، ترازوهای عدل برپا خواهیم کرد، پس (در آن روز) هیچ ظلمی به احدی صورت نخواهد گرفت، و اگر (عملی) به اندازه دانه‌ی خردلی (هم) باشد، ما آن را (برای محاسبه) خواهیم آورد و (همین قدر در دقّت محاسبات) کافی است که ما حسابرس باشیم.) «خَرْدَلٍ» نام بته ای است که دانه‌های بسیار ریز سیاه دارد و در کوچکی و حقارت، ضرب المثل شده است «میزان» به معنای وسیله‌ی سنجش، بارها در قرآن مجید مطرح شده و مورد تأکید الله متعال قرار گرفته است. ناگفته نباید گذاشت که: سنجش هر چیزی با وسیله‌ای متناسب با آن صورت می‌گیرد. بطور مثال برای اندازه گیری درجه حرارت وسیله داریم بنام ترمامیتر، برای سنجش فشار هوا، وسیله داریم هوا سنج، برای اندازه گیری طول وعرض اشیاء، وسیله ای داریم بنام متر، برای سنجش وزن اشیاء، وسیله داریم بنام کیلو وغیره که مورد محاسبه می گردد. بدیهی است که برای سنجیدن انسان و اعمال او نیز از وسیله‌ای متناسب با او که همان انسان کامل است واعمال را انجام داده است مورد سنجش قرار می گیرد.

معنای وزن اعمال در قیامت:

معنای وزن اعمال در قیامت، تطبیق اعمال است بر حق، به این معنی هر شخصی پاداش نیکش به مقدار حقی است که عمل مشتمل بر آن است و در نتیجه اگر اعمال شخصی، شامل هیچ مقداری از حق نباشد از عملش جز هلاکت و عقاب بهره و ثمری عایدش نمی‌شود.

در قیامت، هیچ میزانی برای اعمال کافران برپا نمی شود:

قابل تذکر است که در قیامت هیچ میزانی برای اعمال کافران انعقاد نمی یابد: طوریکه در (آیه 105 سوره کهف) میخوانیم: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ و لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْنًا» «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد از این رو، روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد.»

عبارت «فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ القِيامةِ وَزْنًا» فرع بر حبط و ضایع شدن اعمال است به دلیل

(c) ketabton.com: The Digital Library

اینکه سنجش و وزن در روز قیامت به سنگینی حسنات است و با حبط عمل دیگر سنگینی باقی نمی‌ماند و در نتیجه وزن کردن معنا ندارد.
به عبارتی دیگر توزین و سنجش مربوط به جایی است که چیزی دربساط باشد کافران که چیزی در بساط ندارند چگونه توزین و سنجشی داشته باشند.

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴿١٠﴾فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ﴿١١﴾ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ ﴿١٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾

و (خداوند) زمین را برای مخلوقات (خود) نهاد (۱۰) در آن میوه ها (گوناگون) و درخت خرمای شگوفه دار است (۱۱) و دانه های پوست دار و گیاهان خوشبوست(۱۲)
پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟(۱۳)

تفسیر:

«الارض»:

ابن منظور، محمدبن مکرم در قاموس لسان العرب، جلد هفتم صفحه 112 مینویسد: «ارض» به معنای آن چیزی است که مردم بر آن زندگی میکنند، و برخی بدین عقیده اند «ارض» به معنای آنچه که پائین و مقابل آسمان قرار دارد. ابن منظور، لسان العرب، طبع، بیروت، سال ۱۴۱۴ق، کلمۀ «ارض» 461 بار در قرآن عظیم الشأن به طور مفرد ذکر شده است، صرف در سورۀ طلاق آیۀ 12 به لفظ مفرد اراده جمع شده که هدف آن آیه هفت آسمان است: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» (الله آن ذاتی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها).

«أنام»:

«أَنَامِ»: «مردمان».
شیخ علامه بیضاوی مفسر بزرگ جهان اسلام «أنام» را ذی روح (صاحب روح) ترجمه کرده است، و ظاهر آن است، که هدف از **«أنام»** در این آیه جِن وانِس می باشند، زیرا تمام ذی روحها تنها این دوگروه مکلف ومامور به احکام شرع میباشند، ودر این سوره این دو گروه مورد خطاب قرار گرفته اند.
«فاكِهَةٌ»: شامل همه میوه ها میشود.
و **«ریحان»**: به هر گیاه خوش‌بواطلاق میشود، ولی مُفَسِر بزرگ اسلام ابن عباس **«ریحان»** را در این آیه به رزق تفسیر نموده است. **«كما يقال خرجت اطلب ريحان الله»** یعنی من جهت کسب رزق خدا بیرون آمده ام.
«اکمام» جمع «کم» به معنای پوششی است که میوه را در برمی‌گیرد،
«حب» به معنای دانه **«عصف»** به معنای برگ‌ها و اجزایی است که از گیاه جدا می‌شود، ویا «دارای قشروپوسته، دارنده‌ی برگ».
﴿الرَّيحَانُ﴾ «گیاهان خوشبو، ریحان».
«آلاءِ» جمع «الی» به معنای نعمت ها است.

- در آیات متبرکه یک مفهوم عالی برای فهم انسانها مورد بحث قرار گرفته است و آن اینست که تمام هستی توسط یک مدبر خاصی رهبری و هدایت میشود.

و با اعجاز خاصی میفرماید که زمین و مافیها آن براي استفاده همه موجودات زمینی و از آن جمله انسان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

میوه از جمله نعمت های است که نقش مهمی در تغذیه انسان را دارا می باشدکه از آن جمله ارزش تغذیتی خرما نسبت به سایر میوها بیشتر است.
پروردگار با عظمت نه تنها نعمت میوه را یاد آوری نموده، بلکه می فرماید که حتی پوست وغلاف میوه از جملۀ نعمت های الهی می باشند **«وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ»** و هکذا بوی وخوش بوی گیاهان نیز از جمله از نعمت‌های الهی به شمار می رود **«وَ الرَّيْحانُ»**
بناءً به انسان وجن که مسؤول مکلّف و بهره‌مند از نعمت‌های زمین است، خطاب نموده می فرماید که اگاه باشند که تکذیب آیات الهی، سرزنش را به دنبال دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (14 الی 30) بحث مؤجز ببرخی از نعمتها و فناپذیری تمام نعمتهای دنیوی و ماندگاری ذات پروردگار، بعمل آمده است.

خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴿١٤﴾ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ﴿١٥﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿١٦﴾

انسان را از گل خشکیده‌ای چون سفال بیافرید (۱۴) و جن را از شُعله‌ای از آتش آفرید (۱۵) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ٱلفَخَّارِ» «سفال».

تفسیر :

قبل از اینکه بحث خویش رادر باره خلقت آغاز نمایم، لازم می دانم در روشنایی قرآن عظیم الشأن در مورد آفرینش زمین مطالب را بعرض برسانم وبعداً در مورد داستان خِلقت معلومات را ارایه بدارم: پروردگار با عظمت ما در (آیات 9 الی 12 سورۀ فصلت) میفرماید: «قُلۡ أَئِنَّكُمۡ لَتَكۡفُرُونَ بِٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ فِي يَوۡمَيۡنِ وَتَجۡعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادٗاۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴿9﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ﴿10﴾ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ﴿11﴾ فَقَضَىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَاتٖ فِي يَوۡمَيۡنِ وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَاۚ وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفۡظٗاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ﴿12﴾» «بگو: آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر می شوید، و برای او همتایانی قرار میدهید؟! او پروردگار جهانیان است و در آن (زمین) کوه‌ها را از فرازش پدید آورد، و در آن برکت داد، و خوراک (و رزق، اهل) آن را مقدر (و معین) فرمود، (اینها همه) در چهار روز بود، (بنابراین) برای سؤال کنندگان (واضح) و روشن گردید. سپس به سوی آسمان متوجه شد، در حالیکه بصورت دود بود، پس به آن و به زمین فرمود: خواسته یا ناخواسته بیایید، گفتند: به دلخواه آمدیم، پس آن‌ها را (به‌صورت) هفت آسمان در دو روز ساخت، و در هر آسمانی کار (و تدبیر) آن (آسمان) را وحی کرد، و آسمان دنیا را با چراغ هایی (ستارگان) بیاراستیم (و از شیاطین) حفظ کردیم، این است تقدیر (خداوند) پیروزمند دانا».
سبحان الله! خداوند متعال میفرماید وقتی زمین را ساختیم، کوه‌ها را بر روی آن قرار دادیم.
در مسند امام احمد بن حنبل، روایتی داریم که خداوند وقتی زمین را ساخت، به لرزش افتاد و به وسیله‌ی کوه‌ها، زمین محکم گردانیده شد.
در قرآن عظیم الشأن هم از لفظ «اوتاد» استفاده می‌کند، یعنی کوه‌ها مانند میخ اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرشتگان از خداوند می پرسند:
خداوندا آیا از کوه محکم تر هم داریم؟
خداوند می فرماید:
بله از کوه محکمتر آهن است،
گفتند: از آن محکمتر چی؟
گفت بله از آن محکمتر آتش است،
گفتند: از آن چی؟
فرمود: بله آب آتش را خاموش می‌کند.
گفتند: از آب چی؟
گفت: مؤمنی که صدقه‌ای را در راه الله می‌دهد به نحویی که دست چپش از دست راستش که صدقه می‌دهد با خبر نشود.
این از همه محکمتر است!»
«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ، جَعَلَتْ تَمِيدُ، فَخَلَقَ الْجِبَالَ، فَأَلْقَاهَا عَلَيْهَا فَاسْتَقَرَّتْ، فَتَعَجَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خَلْقِ الْجِبَالِ، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْجِبَالِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الْحَدِيدُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْحَدِيدِ؟ قَالَ: نَعَمْ، النَّارُ قَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الْمَاءُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، فَهَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الرِّيحُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، فَهَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الرِّيحِ؟ قَالَ: نَعَمْ، ابْنُ آدَمَ يَتَصَدَّقُ بِيَمِينِهِ يُخْفِيهَا مِنْ شِمَالِهِ». (مسند أحمد: 11805).
بعد از اینکه پروردگار با عظمت زمین را خلق نمود، کوها را بروی زمین قرار داد و همه ما یحتاج که برای زندگی انسان ضروری ولازمی خلق نمود، سپس انسان را خلیفه این سر زمین تعیین نمود.
طوریکه قرآن عظیم الشأن در باره داستان خلقت انسان در (آیۀ 30 سورۀ البقره) میفرماید:
«وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ قَالُوٓاْ أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴿30﴾» «و (بیاد بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار خواهم داد.
گفتند: آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که در آن فساد و خونریزی کند؟
ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم.
پروردگار فرمود: یقیناً من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید».
برخی از علماء در تفسیر این آیۀ مبارکه تأویلات مختلفی را به عمل می آورند وحتی می نویسند که از فهم این آیه طوری فهمیده می شود که: قبل ازآدم موجوداتی بودند به نام «بشر» که خونریزی می‌کردند و ملایک با قیاس بر آن‌ها درباره‌ی وجود انسان بر زمین، با هم سخن گفتند.
در تفسیر این آیه چندین تفسیر را مفسرین کرام بیان داشته اند که از جمله:
اینکه قبل از آدم جنیان بر روی کره‌ی زمین بودند و فساد می‌کردند.
ویا اینکه: فرشتگان می‌دانستند خلیفه یعنی کسی که امر به عدل می‌کند و امر به عدل زمانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

انجام می پذیرد که فساد و ظلمی باشد.
و یا اینکه خداوند متعال خودش به ملائکه فرموده که موجودی خلق می‌کنم که به عبادت من بر روی کره‌ی ارضی می پردازد، ولی با این وجود عده‌ای از آن‌ها فساد هم می‌کنند که این تفسیر صحابه و تابعین است، تفسیر قتاده و ابن عباس و ابن مسعود و... که می‌گویند الله تعالی خودش به ملائکه در باره‌ی انسان فرموده است و از قبل به آن ها آگاهی داده است. (مراجعه شود به رساله: چگونه خلقت آغاز شد؟ اولین انسان چگونه آفریده شد؟ نوشتۀ ماموستا بهروز عزیزی (سنبله) 1396 ه. ش - ذوالحجة 1438 ه.ق)
ملائکه تعجب میکنند و میگویند خداوندا اگر برای عبادت خلق‌شان میکنی ما که تو را تسبیح می‌کنیم و در عین حال گناهی را هم مرتکب نمی‌شویم، پس بگذار تنها ما باشیم و خداوند متعال در جواب‌شان میفرماید: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

خلقت بَشَر یا اِنسان :

کلمه‌ی «بشر» هم، در قرآن کریم به معنای «آدم یا انسان» ذکر شده است. «بشر» هم نام دیگری برای همین انسان است که در باره‌ی آن امام راغب اصفهانی می‌فرماید: «بشر یا بشره یعنی ظاهر اصلی پوست خارجی و «أدیم» هم به معنای باطن پوست است و بدین خاطر به انسان بشر می‌گویند که ظاهرش به طور کامل از پشم و مو پوشیده نشده است، و اینکه چرا به او آدم می‌گویند، می‌گوییم این یا از «أدیم» گرفته شده که به معنای پوست است و یا از «أُدمه» گرفته شده است که به معنای گندمگون بودن است، که در آن مثلاً رنگ حضرت آدم گندمگون یا همان سبزه بوده است. ولی تفسیر صحیح این است که چون آدم از خاک سرزمین است، اسمش از «ادیم» گرفته شده و نام او را آدم گذاشته اند.

خوانندۀ محترم !

در این جای شک نیست که الله تعالی، بدیع السماوات و الارض است، خالق لایزال ذاتی است، که بدون هیچ نمونه‌ی از پیش ساخته شده‌ای، به ابداع و آفرینش آسمان‌ها و زمین پرداخته است، تا انسان خلیفه‌ی این سرزمین شود.

خلیفه:

خلیفه را علماء به دو معنا آورده اند، یکی اینکه یعنی حکم فرمانروایی و توانایی استفاده از تمام چیزهایی را که بر روی کره‌ی زمین است به این انسان داده است، یعنی انسان به عنوان خلیفه‌ی خداوند به سیر و سلوک و تصرف در کره‌ی زمین می‌پردازد و خداوند متعال (پادشاه دایم هم، خودش موجود است و بر همه چیز این آدمی ناظر است.
و معنی دوم اینکه: خلیفه به معنای مرگ یک انسان و جانشین شدن دیگری به جای او که این مختص این کره‌ی خاکی است.

خلقت اولین انسان:

قرآن عظیم الشأن در مورد اینکه اولین انسان چگونه خلق شده در (آیۀ 5 سورۀ الحج) با زیبای خاص میفرماید: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ» «ای مردم! اگر از برانگیخته شدن در شک هستید، پس (به این نکته دقت کنید:) همانا ما شما را از خاک آفریدیم».
و در (آیۀ7 سورۀ السجدة) می‌فرماید: «ٱلَّذِيٓ أَحۡسَنَ كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥۖ وَبَدَأَ خَلۡقَ ٱلۡإِنسَٰنِ مِن طِينٖ» «(همان) کسی که هر چه را آفرید به نیکوترین (وجه) آفرید، و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد». یعنی پس از آفرینش وخلقت همه چیز، انسان را از خاک آفرید و خاک

(c) ketabton.com: The Digital Library

را تبدیل به گِل کرد! «فَٱستَفتِهِم أَهُم أَشَدُّ خَلقًا أَم مَّن خَلَقنَآ إِنَّا خَلَقنَٰهُم مِّن طِينٍ لَّازِبٍ» (سوره الصافات: 11) «پس (ای پیامبر) از آن‌ها بپرس که آیا آفرینش آن‌ها سخت تر است، یا (آفرینش) آنچه ما آفریده‌ایم، ما آن‌ها را از گِل چسپنده‌ای آفریدیم».

ویا طوریکه در (آیۀ 14 سورۀ الرحمن) خواندیم «خَلَقَ ٱلإِنسَٰنَ مِن صَلصَٰلٖ كَٱلفَخَّارِ» «انسان را از گِل خشکیده‌ای چون سفال آفرید».

انسان به اساس حکم قرآنی که (در آیۀ 5 سورۀ حج) بیان شده است، در آغاز آفرینش خاک بوده طوریکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ۖ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا ۚ وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (ای مردم، اگر شما در (روز قیامت و قدرت الله بر) بعث مردگان شک و ریبی دارید (برای رفع شک خود بدین دلیل توجه کنید که) ما شما را اول از خاک آفریدیم آن گاه از آب نطفه، آن گاه از خون بسته، آنگاه از پاره‌ای گوشت با آفرینشی تمام و ناتمام، تا (در این انتقال و تحولات قدرت خود را) بر شما آشکار سازیم و (از نطفه‌ها) آنچه را مشیّت ما تعلق گیرد در رحمها قرار می‌بخشیم تا به وقتی معین، آن گاه شما را به صورت طفلی (چون گوهر از صدف رحم) بیرون آریم تا (زیست کرده و) سپس به حد بلوغ و رشد خود برسید و برخی از شما (در این بین) بمیرد و برخی به سن پیری و دوران ضعف و ناتوانی رسد تا آنجا که پس از دانش و هوش چیزي نداند و هیچ فهم نکند، و (دلیل دیگر از ادلۀ قدرت خداوند بر معاد آن که) زمین را بنگری وقتی خشک و بی‌گیاه باشد آن گاه چون باران بر آن فرو باریم سبز و خرم شود و (تخم‌ها در آن) نمو کند و از هر نوع گیاه زیبا برویاند.)

همچنان اینکه سپس با آب آمیخته شده است و به صورت گِل در آمده است: طوریکه در (آیه 2 سوره انعام) میفرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضى أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ» (او کسی است که شما را از گل آفرید، پس از آن أجلی را (برای زندگی شما در دنیا) قرار داد و أجلی معیّن (که مربوط به آخرت یا غیر قابل تغییر در دنیاست) نزد اوست. پس (با وجود این) شما شك و شبهه می‌کنید؟)

و هکذا بعد انرابه صورت گِل بدبو یا لجن تغییر شکل داده: طوریکه (در آیه 28 سوره حجر) میفرماید: «وَإِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (و (یاد کن) آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من بشری را از گِلی خشك سیاه و بدبو شده خلق می‌کنم.)

و سپس حالت چسبندگی پیدا کرده است: طوریکه در (آیه 11 سورۀ صافات) «فَاسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طِينٍ لازِبٍ» (پس از آنان نظر بخواه که آفرینش آنان سخت‌تر است یا کسانی که ما (در آسمان‌ها و زمین) آفریدیم؟ ما آنان را از گِلی چسبنده آفریدیم) وبعد و بعد گِل خشکیده و سفال گونه‌ای شده است، طوریکه (آیۀ 14 سورۀ الرحمن) بدان اشاره نمودیم: «خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» در واقع صلصال یعنی: گِل خشکیده‌ای که با زدن به آن، صدا میدهد.

از جمله در (آیات: 26 و 27 و 33 سورۀ حجر) آمده است: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ

(c) ketabton.com: The Digital Library

صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ»﴿26﴾ (و همانا ما انسان را از گِلی خشك، از گِلی سیاه متغیر و بو گرفته، آفریدیم.) و «وَ الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ﴿27﴾ (وقبل از انسان، جنّ را از آتشی سوزان و نافذ آفریدیم.)

«صَلْصالٍ» به گِل خشك و نه پخته‌ای گویند که هرگاه در آن زده شود، صدای صوت از آن بیرون می اید. وآیه 33 سورۀ حجر «قالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴿33﴾ (ابلیس) گفت: من این‌گونه نیستم که برای بشری که او را از گِلی خشك، از گِلی سیاه و بدبو آفریده‌ای، سجده کنم.

قابل یاد آوری است که: در فرهنگ قرآن عظیم الشأن، جنّ موجودی مکلّف است که مورد خطاب الله تعالی قرار گرفته است، «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» جنیات قرآن را میفهمیدند، طوریکه در اولین آیه از سوره جنّ میخوانیم: «اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ» گروهی از جنّ قرآن را گوش کردند.

جنّ همانند انسان دارای شهوت است. چنانکه درباره زنان بهشتی می‌خوانیم که آنها باکره هستند، نه انسانی با آنها آمیزش کرده و نه جنّی. «لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ» «الرحمن 74» و طبق این آیه آفرینش آن از آتش و قبل از انسان بوده است. چنانکه ابلیس از جنّ است، «كانَ مِنَ الْجِنِّ» وهمانند دیگر کافران از جنّ به دوزخ می‌رود. «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» «هود 119»

هدف ازنفخ روح الهی :

در ادامه بحث خلقت انسان باید گفت که قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 9 سورۀ السجدة) میفرماید: «نَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ» (و از روح خود در آن دمید) و در این هنگام بود که خداوند از روحش در او دمید.

هدف از روح او، روح الله نیست، بلکه منظور روح مخلوقی است متعلق به انسان و خداوند به آن قدرت و منزلت داده است.

روحی که در کالبد انسان نفخ شده، تنها متعلق به انسان است و به حیوانات تعلق نمی‌گیرد.

فهم خلقت انسان در حدیث:

همچنان در مورد خلق انسان حدیث صحیحی داریم که:پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان می‌کند که خداوند اول نفس آدم را آفرید و سپس روح انسان را از طریق بینی‌اش به کالبد او دمید. والله اعلم.

و همچنان در حدیث ترمذي شریف نیز به روایت ابو هریره (رض) چنین روایت شده است.

«لَمَّا خَلَقَ اللهُ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ الرُّوحَ عَطَسَ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَحَمِدَ اللهَ بِإِذْنِ اللهِ، فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ: «رَحِمَكَ رَبُّكَ يَا آدَمُ»، فَقَالَ لَهُ: « يَا آدَمُ اذْهَبْ إِلَى أُولَئِكَ الْمَلَائِكَةِ، إِلَى مَلَإٍ مِنْهُمْ جُلُوسٍ، فَقُلِ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» قَالُوا: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى رَبِّهِ فَقَالَ: إِن هَذِهِ تَحِيَّتُكَ، وَتَحِيَّةُ بَنِيكَ وَبَنِيهِمْ». رواه ترمذي (3368) و البزار (8487) و ابن خزيمه في التوحيد) (1/106) و الفاظ له.

در اینجا بیان میشود هنگامی که آدم خلق شد و روحش در او دمیده شد، آدم عطسه کرد و بلافاصله گفت الحمدلله و پروردگارش در جواب به او گفت یرحمک الله، سپس خداوند به او گفت به سوی آن فرشتگان برو و به آن‌ها سلام کن. به آنان گفت السلام علیکم، ملایکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

در جوابش گفتند وعلیک السلام و رحمة الله، خداوند در اینجا درس دیگری به آدم داد و خطاب به او گفت این سلام بین تو و بین فرزندان تو است ای آدم.
همچنان در مورد خلقت ادم حدیثی صحیح داریم که در بخاری ومسلم روایت شده است: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ:» خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَطُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا». (تفصیل حدیث درالبخاري شمارۀ (6227) ومسلم شمارۀ (2841) (خداوند آدم را خلق کرد، در حالیکه طولش شصت ذراع، و عرض بدنش هفت ذراع بود (هرذراع نیم متر است)، یعنی حضرت آدم سی متر، و عرض بدنش سه و نیم متر بود، و روایت است هرکسی که داخل بهشت می‌شود، به همان هیکل و صورت آدم وارد بهشت خواهد شد، و ما می‌دانیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم همان کسی است که خداوند در باره‌اش می فرماید: «وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (سورۀ النجم: 3-4). (و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. این نیست جز آنچه به او وحی می‌شود (و به‌جز وحی چیزی نمی‌گوید)».
هکذا درحدیث داریم در مورد اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». در اینکه مفهوم این حدیث چیست، میان علماء ومحدثین اختلاف نظر است، اما یکی از معانی آن این است که خداوند آدم را آفرید بدون طی مراحل جنینی و بلوغ و... بلکه هنگام خلقتش او کامل بود و می‌توانست حرف بزند. «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:» إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيَجْتَنِبْ الْوَجْهَ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» (مسلم (2612)

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴿١٧﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿١٨﴾

او پروردگار دو مشرق و دو مغرب است (۱۷) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟(۱۸)
اصطلاح مغرب ومشرق در جنب کی در اصطلاحات عرفی مردم وجود، اصطلاح علمی است که هدف از آن شرق و غرب عالم است که طلوع و غروب افتاب از آنجا صورت میگیرد. این بدین معنی است، به طرف که آفتاب طلوع می کند بنام مشرق و بطرف که آفتاب غروب می کند به نام مغرب گفته میشود، ولی با دقت عقلی و علمی ثابت میشود که زمین مشرق‌ها و مغرب‌های متعددی دارد.
چون زمین به شکل کُره است و به دورآفتاب حرکت می‌کند، در هر نقطه زمین، یک مشرق و مغرب و اثر طلوع و غروب مکرر آفتاب، پیدا می‌شود.
آفتاب در هر روز، ساعت معین طلوع و غروب می‌کند که با ساعت طلوع و غروب روز قبل و بعد متفاوت است. بنابر این، به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب داریم. برای هر انسانی شش جهت متصور است، پس طلوع و غروب نسبت به جایگاه هر کس متفاوت است.
پس اگر چه در ظاهر یک مغرب و مشرق بیشتر نیست، ولی در واقع مشرق‌ها و مغرب های متعددی وجود دارد. بنابر این، تعبیر به مشرق و مغرب یا هم مشارق ومغارب با مبانی علمی منافی نیست.
طوریکه درآیۀ 115 سورۀ البقره میخوانیم: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» یعنی: (و الله را است مشرق و مغرب، هر سو که روی آورید

(c) ketabton.com: The Digital Library

همانجاست روی الله، هر آئینۀ خداوند فراخ نعمت دانا است.
این آیه در مورد تغییر قبله است، چون قبله از طرف مسجد الاقصی به طرف مسجد الحرام تغییر کرده بود، یهودیان مسلمانان را مسخره کرده و میگفتند که چرا شما قبله خود را تغییر دادید؟ مگر میشود قبله را هم تغییر داد؟!
خداوند در این آیه میفرماید: «و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله» یعنی مشرق و مغرب برای خداست و به هر طرف که رو کنید همانجا رو به خدا دارید.
در این آیه خداوند به یهودیان در مورد تمسخرشان تذکری داده و میفرماید: فکر نکنید که رو کردن به طرف خدا فقط در مسجد الاقصی امکان پذیر است بلکه مشرق و مغرب عالم از آن اوست. بنا بر این مراد از مشرق و مغرب در این آیه همان اصل شرق و غرب عالم است.
همچنان در آیۀ فوق «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» یعنی (او خدائیست که ربّ دو مشرق و دو مغرب است.).
آفتاب در هر روز از نقطه ای طلوع و از نقطه ای هم غروب میکند اما با توجه به حد اکثر میل شمالی افتاب در تابستان و میل جنوبی آفتاب در زمستان در حقیقت دو مشرق و دو مغرب مختلف بوجود می آید که بقیه روز های سال در میان این دو میباشند. که همین امر باعث پیدایش فصول چهار گانه میشود که آن نیز موجب پیدایش بسیاری از نعمات الهی میشود.
لازم بذکر است که یکی از این دو میل تعبیر به مدار رأس السرطان و از دیگری تعبیر به مدار رأس الجدی میکنند.
بنابر این وجود دو مشرق و دو مغرب در این آیه یعنی حد اکثر میل جنوبی و شمالی آفتاب که در تابستان و زمستان روی میدهد که باعث بوجود آمدن فصول چهار گانه و به تبع آن بسیاری از نعمات الهی میشود.
همچنان در آیۀ 40 سورۀ معارج میخوانیم: «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» یعنی «قسم میخورم به رب مشارق و مغارب»:
مراد از مشارق؛ طلوع متعدد آفتاب از ناحیۀ شرق عالم در تمام روز های سال است و مراد از مغارب؛ غروب متعدد آفتاب از ناحیۀ غرب در تمام روز های سال است.
خلاصه: مراد از یک مشرق و یک مغرب، اصل وجود شرق و غرب عالم است و مراد از دو مشرق و دو مغرب؛ حد اکثر میل جنوبی و شمالی آفتاب در طول سال است و مراد از چند شرق و چند غرب، طلوع و غروب متعدد خورشید در روز های سال است که از مشرق و مغرب صورت میگیرد.
پس میبینیم که خداوند متعال چقدر نظم و آفرینش دقیق عالم را در آیات فوق به نمایش می گذارد.

دروس حاصله :

از محتوی آیۀ متبرکه «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ... رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» به صراحت معلوم میشود که احاطۀ قدرت الهی به شرق و غرب عالم یکسان است.
در این آیۀ متبرکه به انسان می آموزاند که اهتمام وتوجه وشناخت آفاق و انفس، هر دو توجّه میدهد «خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ... رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ... الْمَغْرِبَيْنِ»

(c) ketabton.com: The Digital Library

حرکت زمین به گونه‌ای است که مشرق و مغرب پدید می‌آید و این از نعمت‌های الهی پدیده های طبیعی، هم برای انسان نعمت است و هم برای جن.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ﴿٢٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٢١﴾

دو بحر (شیرین و شور) را روان ساخت در حالیکه همواره باهم تلاقی و برخورد دارند (۱۹) (ولی) میان آن دو حایلی است که یکی بر حد دیگر **(لَّا يَبْغِيَانِ)** تجاوز نمی کنند (درنتیجه باهم مخلوط نمی شوند!) (۲۰) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۲۱)

تفسیر:

در تفسیر این آیۀ متبرکه مفسرین تفاسیر مختلفی را ارائه داشته اند ودر مجموع بصورت عموم می نویسند که: هدف از دو بحر، همانا بحری آب شیرین و شور است که در بسیاری از مناطق جهان در کنار هم در جریان هستند، بدون اینکه با هم مخلوط گردند و این منظره در تمام مناطقی که رودخانه های آب شیرین به بحر می ریزد، به خوبی دیده مي شود.

«مَرَجَ» به معنای رها ساختن است و «بَرْزَخٌ» به حدّ فاصل میان دو چیز گفته میشود.

«يَلْتَقِيَانِ» «بایکدیگربرخورد می‌کنند، بهم رسنده».

«لؤلؤ» به معنای مرواریدی است که درون صدف پرورش مییابد و «مرجان»، هم به مروارید های کوچك گفته می‌شود و هم به نوعی از حیوان دریایی اطلاق می شود که شبیه شاخه درخت است و صیّادان آن را شکار می‌کنند.

«بحر» هم به آب زیاد گفته می‌شود، خواه بحر باشد ویا هم رودخانه ویا دریا، اما هدف از «بحرین»، آب های شور و شیرین است. معمولاً آب رودخانه‌ها شیرین و آب بحر ها شور است. طوریکه در آیۀ 12 سورۀ فاطر می خوانیم: «ما يَسْتَوِي الْبَحْرانِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ» دو بحر یکسان نیستند، یکی آبش گوارا، شیرین و نوشیدنش خوشگوار است و یکی شور و تلخ است. آب شور برای حفظ حیات جانداران بحری است و آب شیرین برای حفظ حیات نباتات، گیاهان، انسان‌ها و حیوانات که در خشکی زندگی می‌کنند.

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»:

عبارتِ **«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»** دو بار در قرآن عظیم الشأن ذکر یافته است: یك بار در سورۀ فرقان (آیۀ 53 و یك بار هم در همین سوره) در آنجا ابتدا از جهاد بزرگ با کفار سخن به میان آمده می‌گوید. **«فَلا تُطِعِ الْكافِرِينَ وَ جاهِدْهُمْ بِهِ جِهاداً كَبِيراً»** و به تعقیب آن می فرماید: **«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُما بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً»** (دو بحررا به هم در آمیخت که این آب گوارا و شیرین و آن دیگر شور و تلخ است، و بین این دو آب (در عین به هم آمیختن) واسطه و حایلی قرار داد که همیشه از هم منفصل و جدا باشند.).

خوانندۀ محترم !

در آیۀ: **«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ. بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ».** (پروردگار با عظمت ما در جمله سایر نعمت های اعطا شده از این نعمت دو بحر را اینگونه توصیف می‌کندکه ازاین دوبحر: «لؤلؤ و مرجان بدست می‌آید». و در آیه دیگری منظور از «البحرین» (دو دریا)

(c) ketabton.com: The Digital Library

به روشنی به دست می‌آید:« او است که دو بحر را به هم در آمیخت، بر یک دیگر غلبه نمی کند، این شیرین و گوارا و آن شور و تلخ، و میانشان مانعی قرار داد نفوذ ناکردنی تا با هم مخلوط نشوند (گویا هر یک به دیگری می‌گوید) دور باش و نزدیک نیا».

برخی از خصوصیات این دو بحر:

این دو بحر با یکدیگر برخورد و با هم مناسبت دارند، اما در عین حال هیچ یک نمی‌توانند بر دیگری غلبه کنند؛ زیرا در میان این دو حائل و مانعی وجود دارد. این دو بحر با دو خصوصیت متفاوت در کنار یکدیگر قرار دارند، اما مانعی در این میان وجود دارد که به هیچ یک اجازه نمی‌دهد بر دیگری غلبه پیدا کند و این به حق نشانی بزرگ از قدرت و عظمت الهی است، آثار و قدرت الهی و برتری اراده او بر همه چیز هویداست. در آب دریای شور، در آب دریای شیرین و قدرت الهی در تلاقی و برخورد این آب ها، هم شرین وآب شور از کنار هم می‌گذرند و در یکدیگر داخل نمی‌شوند.

نعمات که دراین آب ها وجود دارد، وپروردگار با عظمت ما این نعمت ها ی بزرگی را برای استفاده مخلوقات خویش آفریده است. بنابر همین حکمت است که در ادامه میفرماید: «فَبِأَیِّ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (اِنکار) میکنید؟

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴿٢٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٢٣﴾

از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می آید (۲۲) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (اِنکار) میکنید؟ (۲۳)

تفسیر:

یعنی از این دو دریای گوارا و شور، لؤلؤ و مرجان بیرون می آید، و این خود یکی از نعمت های که انسانها از آن مستفید می شوند.

در این آیه یکبار دیگر بر عظمت وقدرت لاینتاهی پروردگار را نشان میدهد، که در بر و بحر با آب های شیرین و آب های شور و اینکه آنرا چطور بشکل معجزه آسا در کنار هم قرار داده انددر میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند. قریب به همین مضمون است که می‌فرماید: «جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً» (نمل: 61): میان دو بحر مانعی قرار داد. مقصود از این دو اب های بحری که «شیرین» و «شور» است، به قرینه آیه دوازدهم سورۀ فاطر و آیۀ 53 سورۀ فرقان که این دو بحررا با آب شیرین و شور توصیف کرده است.

و این آب ها منبع تأمین نیازهای بشر است، نقش ابحار در زندگی بی نهایت عمده واساسی می باشد.

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴿٢٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٢٥﴾

و برای اوست کشتی‌های همانند کوه که دربحر می روند (۲۴) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۲۵)

تفسیر:

«الْجَوَارِی»: جمع جَارِیَة، کشتیها (مراجعه شود به سورۀ: شوری وسورۀحاقه).

یاء آخر آن برای تخفیف حذف شده است.

«الْمُنشَآتُ»: کشتیهائی با بادبانها و شراعهای برافراشته، ساخته و پرداخته.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مراد ساخته و پرداخته دست انسانها است، و انسانها هم که مخلوق خداوند اند، از خواص خداداد که در مصالح مختلفی که در کشتیها بکار (می روند.) استفاده می‌کنند.
«الأَعْلامِ»: جمع عَلَم، کوهها.
آیه شریفه کشتی‌ها را مِلک خدا می داند با این که آن را انسان می‌سازد، چون تمام عللی که به ساخت کشتی می آنجامد، اعم از چوب و آهن و نیروی بدنی و فکری انسان، مخلوق و مملوک خداوند متعال هستند، بنابراین؛ نتیجه‌ی عمل انسان نیز که کشتی است مِلک خداوند متعال است، چون خدای تعالی به انسان اِلهام کرد که چگونه کشتی بسازند و این که چه منافع و آثاری در این صنعت هست، و نیز راه استفاده از منافع بسیار آن را به او الهام فرمود.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴿٢٧﴾
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٢٨﴾

هر که بر روی زمین است فناپذیر است(۲۶) و تنها ذات پروردگار صاحب جلالت و اِکرام توست که باقی میماند(۲۷) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟(۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«ذُو ٱلجَلَٰلِ» «دارای عظمت»

تفسیر:
قبل از همه باید گفت که مرگ طوریکه یک تعداد فکر می کنند، مصیبت وبلا نیست بلکه یک نعمت است که پروردگار با عظمت ما برای بنده مؤمن به پاداش زندگی با ایمان و پاک که داشته است تحفه میدهد.
در حدیثی از حضرت او بوهرة (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: ای مردم! مرگ را یاد کنید وبه یاد داشته باشید که لذت های دنیوی را ختم میکند. (جامع الترمذی، سنن ابن ماجه، معارف الحدیث).
همچنان در حدیثی دیگری از عبد الله بن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که تحفه مؤمن مرگ است (شعب الایمان للبیهقی، معرف الحدیث).
ولی درضمن باید یاد آور شد در ضمن اینکه مرگ نعمت است و ارزووطلب مرگ در شرع ممنوع بوده و نباید طلب مرگ بعمل اید.
در حدیثی از حضرت انس رضی الله تعالی عنه روایت است که رسو ل الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسی از شما بخاطر تکلیف وغم تقاضای مرگ را نکند ونه دعا نمائید ولی اگر احیاناً مجبور شدید بناً به ترتیب ذیل دعا نماید: «اللهم احیینی ما کانت الحیوة خیراً وتو فنی اذاکانت او فاة خیراً لی» (ای پروردگار اگر حیات طیبه نصیب من باشد من را زنده دار واگر مرگ برایم بهتر باشد از دنیا خلاصم کن) (صحیح بخاری، مسلم، حصن حصین، معارف الحدیث).
طوریکه در فوق یاد آور شدیم مرگ مصیبت نیست بلکه هر انسان برای یک مدت معین درین دنیا زندگی میکند وزمان که وقت و وعده اش فرا رسد، دنیای فانی را وداع میکند. فرق نمی کند پیر باشد، یا جوان ویا کودک، زن باشد ویا مرد، سرمایه دار باشد ویا هم فقیر، شاه باشد ویا گدا، روز آمدنی است که ذایقۀ مرگ را می چشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن عظیم الشأن میفرماید «كُلُّ نفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ»؛ (آل عمران/ 185) و یا هم طوریکه در فوق گفتیم «كُلُّ مَن عَلَيها فانٍ»؛ (الرحمن/ 26)
در بسیاری از اوقات دیده شده است که شخص پیر وکهنسال ذهیر مانند یک جسم بی جان ومانند قطعۀ گوشت در خانه ویا هم شفاخانه افتاده وفقط وفقط نفس می کشید، ولی در برخی از اوقات خبر می شویم که یک جوان وانسان تند درست بنابر بر عواملی وفات نموده است.
مفسرین می فرمایند ذکر مرگ در سورۀ الرحمن در جنب سایر نعمت ها بدین معنی است که مرگ به معنای فنای مطلق نیست، بلکه دریچه‌ای است به عالم بقا و دالان و گذرگاهی است که شرط وصول به سرای جاویدان عبور از آن است.
نباید فراموش کرد که: دنیا با تمام نعمت هایش زندانی است برای مؤمن، و خروج از این دنیا آزاد شدن از این زندان تنگ و تاریک است.
درآیه «كُلُّ مَن عَلَيها فانٍ» مرگ در جملۀ نعمت های الهی شماریده شده، و در این آیه متبرکه یک حقیقت ودرس عبرتناک را برای ما انسانها می أموزاند که توجه باید کرد که هرجنبنده‌ی دارای شعوری که بر روی زمین وجود دارد، به زودی فانی خواهد شد.
فنا شدن آنان به معنی برپایی نظام آخرت است، و نظام آخرت نیز غرض و مقصد خلقت است؛ پس درست است که بگوییم فناشدن جانداران صاحب شعور زمین، خود از نعمت‌های الهی می باشد.
و در آیۀ دیگر بیان این حقیقت است که همه جنبده ها دارای شعور فنا می شوند یگانه چیزی که ابدی است «وجه پروردگار» است. ذات پروردگار تنها ذات است که صاحب جلالت و اکرام است که تا ابد الابد باقی خواهد ماند (الله اکبر).
همچنان آیۀ «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» واقعیت را به ما می آموزند، که مرگ، يك قانون عام و فراگیر است. ما نباید ما به نعمت های چند روزه وقدرت چند روزه دنیا مغرور شویم وبدین امر معتقد باشیم که جز به الله به کسی دیگر نباید تکیه کنیم وبا تمام قوت باید معتقد باشیم که: «كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ» هر که بر روی زمین است فناپذیر است، ذات پروردگار جل جلاله.

اِعتقاد داشتن به مرگ :

اگر به فهم کلی مرگ به تعمق وتفکر نظر به اندازیم، در خواهیم یافت که: هر ذی نفس (صاحب حیات و نفس) بصورت حتمی چشنده مرگ است، و بعد اززندگی مختصر دراین دنیا یا به بهشت ویا هم به دوزخ خواهد رفت!
نباید فراموش کردکه مرگ دروازه‌ای است که انسان وذی نفس بصورت حتمی در آن داخل می‌شود، نجات وخلاصی ازآن وجود ندارد، ولی مصیبت بزرگ آن است که بعد از مرگ در برابر انسان چه واقع میشود.
مقتضای عدالت پروردگار با عظمت ما این است که اغلب، خاتمۀ بنده بر چیزی خواهد بود که بر آن زیسته و زندگی کرده است، پس هر کس که در زندگی خویش به عبادت وذکر و نماز و صدقه و روزه اشتغال داشته است، با اطمینان خاتمه‌اش با نیکی‌ها خواهد بود (ان شاالله)، و هر کس از اعمال خیر، دوری جُسته واز ادای آن اِعراض نموده باشد، خوف و بیم آن می‌رود که خاتمۀ بدی در پیش رو اش خواهد بود!
بناءً با تمام صراحت باید اذعان داشت که وقت وزمان بهره‌گیری وتهیه توشه برای آخرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

از نعمت‌ها ی اعطا شده در دینا بی نهایت کم وکوتاه است، این فرصت ها را باید غنیمت شمرد و وقت گرانبهای خویش را به عبث ضایع نسازیم.
ایمان داشتن به مرگ، متضمن ایمان داشتن به این حقیقت است که نابودی همۀ مخلوقات، امری قطعی و یقینی است و براساس حکم قرآنی **«كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥ»** (سورۀ القصص، آیۀ88) «همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود». واین حتمی است که هر نفسی باید طعم مرگ را به صورت حتمی بِچَشَد. زیر گفته شد: **«كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِ»** (سورۀ آل عمران: 185).
«هرکسی مزۀ مرگ را می‌چشد».
در روایتی از ابن عباس (رض) آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «خدایا! به عزتت پناه می‌برم که معبودی غیر از تو نیست، تو ذاتی هستی که نمی میری و جِن و اِنس می میرند» (بخاری).

مرگ چیست؟

در تعریف مرگ همه علماء بدین تعریف متفق القول اند که مرگ پایان زندگی است؛ «اَلْمَوْتُ غايَتُه» دنیا با مرگ پایان می پذیرد؛ «بِالموتِ تَخْتِمُ الدُّنيا». این تعریف در عین سادگی خویش، واقعی ترین تعریفی از مرگ است که توسط دانشمندان پیشکش گردیده است. در این هیچ شک نیست که زندگی دنیوی با مرگ به پایان میرسد. مرگ بر همه مسئولیت ها، تلاش ها، آرزوها و هدف های دنیوی انسان خط پایان می کشد.
از فهم اسلامی مرگ تنها گذرگاه جهان غیب است.
پیامبر صلی الله علیه وسلم، زندگي دنیا را خواب و مرگ را بیداری مسمی نموده،یعنی مرگ دریچه ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیّت.

مرگ در فهم قرآن کریم:

مرگ در فهم قرآن به معنای انتقال از مقامی به مقام دیگر است. این بدان معناست که انسان با مرگ خویش چیزی را از دست نمی دهد و یا اگر چیزی را از دست بدهد نسبت به آن چه به دست می آورد چیز با ارزشی را از دست نداده است.

خوانندۀ محترم!

طوریکه درفوق هم متذکر شدیم مرگ یگانه چیزی است که همه مخلوقات، اعم از جِن، اِنس و حیوان آن را می‌فهمند و نیازی به تعریف طولانی و شرح و تفصیل ندارد.
بنابراین، تعریف مرگ به طور خلاصه، جدا شدن روح از جسد است.
همچنین روح با مرگ از بین نمی‌رود، بلکه با جدا شدن از جسم، این روح یا در نعمت زندگی بسر می‌برد ویا هم در عذاب و شکنجه قرار می‌گیرد و گاهی این نعمت و عذاب مخصوص روح می شود و گاهی روح و جسد هر دو مورد اِنعام و اِکرام یا عذاب و شکنجه قرار می‌گیرند.

مرگ، نعمت الهی:

در قرآن عظیم الشأن در جملۀ سایر نعمات اعطا شده از جانب پروردگار، که در این سوره به تفصیل بیان می یابد، یکی از نعمت های اِعطا شده از جانب پروردگار با عظمت مرگ می باشد، انسان بامرگ از همه این مشاکل دنیوی نجات می یابد و به یک زندگی سعادتمند ابدی وابرومند میرسد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جانب دیگر این، زندگی طولانی نیز باعث فرسودگی جسم می شود که از این نظر بسیار ملال آور است، علاوه بر آن مرگ سبب میشود، تا جا برای نسل های آینده گذاشته و فارغ گردد، نوع انسان طی نسل ها، تداوم و تکامل یابد. از جانب دیگر باید گفت که متاسفأنه نعمت های فراوان الهی، برای برخی از انسانها مایۀ غفلت و بی خبری می شود و یاد مرگ پرده ای این غفلت ها را می زداید.
مرگ واقعاً نعمت است زیرا مرگ مقدمه ای است برای آسودگی از رنج های این دنیا فانی است. مرگ انتقال به سرای دیگر که عالمی است بسیار گسترده تر وابدی.

مرگ پایان زندگی نیست :

انسان با مرگ اندیشی به حیات جاودانه پس از مرگ پی می برد ومیداند که حیات با اوصاف و شرایط خوشبختی و بدبختی پس از مرگ نیز ادامه دارد، نه تنها زندگی پس از مرگ همراه با خوشبختی یا بدبختی ادامه می یابد بلکه جاودانه هم می باشد ولذا باید بیشتر از حیات دنیوی مورد توجه قرار گیرد.
ابن سینا میگوید: «عارفان واهل معنی در همین دنیا و در پوشش های جسمانی خویش چنانند که گویی جان از تنشان جدا شده و به عالم بالا رفته اند» (ابن سینا، الاشارات والتبیهات، نوشتۀ مولانا دکتور محمد سعید - سعید افغانی، چاپ کابل- افغانستان).
انسان تنها در سایۀ توجه به مرگ است که در ارزیابی دنیا تجدید نظر می کند و در نتیجه می تواند خود را از دنیا نجات بخشد. چون دنیا با توجه به مرگ ارج و منزلت خود را از دست مي دهد.
در منطق قرآن عظیم الشأن انسان دوبار می میرد: يك بار برای خروج از زندگی دنیا و ورود در عالم برزخ ويك بار برای خروج از زندگی برزخی و ورود در عالم اخرت. «ربنا امتنا اثنتين واحييتنا فاعترفنا بذنوبنا...» (پروردگارا! دوبار ما را میمیراندی و دوبار ما را زنده کردی، از اینرو به گناهان خود اعتراف کردیم) (سوره غافر: آیه 11).
و امام قرطبی (رح): در بیان مرگ میفرماید: بدان که مرگ سهمناك ترین جریان است، بدترین پدیده است، جامی‌است که طعم آن بسیار تلخ و نامطلوب است و بیش از هر چیز دیگر نابود کننده لذات است و قطع کننده آرامش و جلب کننده ناپسندی‌ها است، اگر چیزی که بتواند مفاصل تو را قطع کند و اعضای بدنت را از هم جدا نماید و ارکان بدنت را منهدم سازد، یقیناً آن کار خطرناک و جریان سهمناك مرگ است و فرا رسیدن چنین روزی بزرگترین روز است(تذکرة امام قرطبی (24).

مرگ چیست؟

مثل معروف ومشهور است که میگویند هر چیز را میتوان با ضد آن شناخت و آنرا مورد تعریف قرار داد. یکی از این مسایل مساله مرگ و زندگی است.
مرگ یعنی به تعریف ساده یعنی پایان زندگی دینوی، ویا اینکه زندگی دینوی با مرگ پایان میابد، ویا اینکه مرگ به مسؤلیت ها، تلاش ها، ارزو ها و هدف های انسان در این دنیا پایان می بخشد.
و اگر واقعاً زندگی دائمی، طولانی وابدی میبود کمتر کسی یافت میشود که غیر از خود زندگی به چیزی دیگری توجه میداشت.
ولی تعریف مرگ وعوارض که در دم مرگ پدید می اید هیچ کدام آن قابل تعریف وتوصیف نیست. ولی با آنهم کوشش بعمل می اید که به برخی از تعریف ها وتوصیف که از مرگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعمل امده اشاره بعمل ارم.

اول: برخی از علماء بدین باور اند که مرگ يك تجربه شخصی است، یعنی اینکه انسان با این تجربه ارتباطش را با دیگران از دست می دهد. بناءً نمی تواند تجربه اش را با دیگران در میان بگذارد ما کسی را پس از مرگش نه دیده ایم که از تجربۀ مرگ، خویش برای ما قصه و حکایت کند.

دوم: پدیدۀ مرگ چنان پیچیده و پر از راز و رمز است که اگر مردگان هم به دنیا باز گردند وبخواهند، داستان مر گ خویش را برای ما تعریف و توصیف کنند، نخواهند توانست بدرستی آنرا بیان بدارند.

سوم: جهان باطن، به دلیل بطون نهادی خود، بر اهل ظاهر قابل شناخت نیست، یعنی جهان محسوس ودنیا با جهان غیب وآخرت، از جنس هم نیستند ولذا تا زمانیکه در دنیا هستیم، از آخرت بی خبریم. الی آن مقداری که در قرآن عظیم الشأن واحادیث نبوی بیان گردیده است.

بهمه حال مرگ یکی از حالت های است که در راز و رمز قرار دارد: هیچ کس نمیداند که مرگ چگونه وارد خانه انسان میشود؟

چه سان جان کسی را میگرد؟

چگونه بر جنین در شکم مادر دست می یابد؟

و به سراغ جان جنین میرود؟

یا جان جنین، به اذن پروردگارش، خواست مرگ را گردن می نهد؟

یا آن که مرگ از همان آغاز، در لایه درون مادرجای دارد؟

باید اضافه کرد، توصیف ها وتعریف های که از مرگ بعمل آمد همه تعریف های عرفی مرگ بود ولی بیایید ببینم که در تعریف مرگ پیغمبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم چه میفرماید: «هنگامی که زمان وفات مسلمان فرا رسد، بعضی از اعضاء بدن او بر بعضی دیگر سلام داده با هم خدا حافظی می کنند! و به همدیگر چنین می گویند:

سلام بر تو، تو از من ومن نیز از تو مفارقت می کنم تا روز قیامت که با هم همراه (روح) وحلو ل آن در بدن، روز رستاخیز همدیگر را ملاقات کنیم».

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری معرفی داشته، و میفرماید مرگ دریچه ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت.

مرگ مارا با دنیا تازه ای روبرو می کند که همه عوالم آن برای ما شگفت انگیز ورود به این دنیا جدید، تنها با بر افتادن پرده ای امکان می یابد که به دست مرگ فرو افتد.

پیامبر اسلام میفرماید: ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران بشنوید که:

هر که می میرد در حقیقت نمرده است، و اگر در ظاهر پوسیده میشود در باطن چیزی از ما پوسیده نمیشود بلکه پایدار می ماند.

پیامبر اسلام در مورد مرد که فوت کرده بود فرمود: «أصبح مر تحلاً عن الدنیا و ترکها لا هلها فإن کان قد رضی فلا یسره أن یرجع إلی الدنیا کما لایسر أحد یرجع إلی بطن أمه» (او از دنیا رفت وآن را برای ساکنان آن به جا گذاشت. اگر از این سفر راضی باشد، دوست ندارد به دنیا بر گردد همانگونه که هیچ يك شما دوست ندارد که به شکم مادرش برگردد.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم با ذکر این مثال با صراحت توضیح داد که گسترش آخرت نسبت به دنیا مانند گسترش دنیا نسبت به رحم تاریك مادراست.

مکان أجل مشخص نیست!

هیچ کس نمی‌داند که اجلش درکجا وچه وخت فرا می رسد طوریکه پروردگار با عظمت ما با زیبای خاص خویش میفرماید «وَمَا تَدۡرِي نَفۡس مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡض تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُ» (سورۀ لقمان: آیه34). «و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر است».

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:«هر گاه خداوند تبارک و تعالی بخواهد بنده‌ای را در جایی قبض روح کند، در آنجا برایش نیازی پیدا می کند». (مسند احمد با سند صحیح).

و این یک امری ملموس و قابل مشاهده است، چقدر انسان نام شهری را می‌شنود، ولی فکر نمی‌کند که روزی بدانجا برود، اما خداوند در ازل مقدر نموده است که در آنجا بمیرد، لذا وقتی زمان مرگش فرا می‌رسد، به خاطر علاج، تجارت یا کاری دیگر او را بدانجا می برد و در آنجا روحش را قبض میکند.

یادآوری مرگ:

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «هضم کنندۀ لذت‌ها (یعنی مرگ) را به کثرت یاد کنید (ترمذی، نسایی و ابن ماجه با سند صحیح).

عبدالله بن عمر (رض) میفرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم دستش را بر شانه‌ام گذاشت و فرمود: «در دنیا مانند مسافر و یا رهگذر، زندگی کن».

راوی می‌گوید: ابن عمر (رض) می‌گفت: هنگامی که شب شد، منتظر صبح نباش. و هنگامی که صبح شد، منتظر شب نباش. و از وقت صحت، برای زمان مریضی، بهره برداری کن! همچنین در دوران زندگی، برای مرگ ات، آمادگی کن.» (بخاری.).

آیا ناگوار دانستن مرگ، به معنای ناگوار دانستن دیدار با الله (تعالی) است؟

حضرت عایشه (رض) در این مورد از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید.

آن حضرت در مورد سؤال شان چنین جواب فرمود: «هر کس دیدار با خدا را دوست داشته باشد، خداوند نیز دیدار با او را نیز می‌پسندد، و هر کس دیدار با الله را ناگوار بداند، خداوند نیز دیدار با او را ناگوار می داند.

عایشه (رض) می‌گوید: من گفتم: یا رسول الله! منظور ناگوار دانستن مرگ است؟ همۀ ما مرگ را ناگوار میدانیم و آن را نمی پسندیم! آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: این گونه نیست، بلکه هر گاه مؤمن به رحمت، بهشت و خشنودی الله مژده داده شود، مشتاق دیدار و لقای الله می‌شود و هر گاه فرد کافر به عذاب و ناراضی الله، مژده داده شود، دیدار الله را ناگوار می داند». (صحیح مسلم).

آیا آرزوی مرگ گناه است؟

طلب و آرزی مرگ به خودی خود گناه نیست، اما باید دقت کرد علت طلب مرگ چه می تواند باشد؟

اگر طلب مرگ برای رهایی از مشکلات و سختی های موجود است، آیا اعمال ما به گونه ای بوده که مرگ مرحله ای برای رسیدن به آرامش و رهایی از آن مشکلات باشد یا اینکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیاز است تا جایی که می توانیم از مزرعه دنیا برای آخرتمان سود بیشتری ذخیره کنیم؟ گاهی انسان به خاطر ضعف، ناامیدی و ناتوانی و بی‌حوصله شدن طلب مرگ میکند و شکیبایی و پایداری را در مقابل سختی‌ها و کشاکش‌های روزگار از دست داده است و از این جهت مرگ را کانون آرامش و رهایی خود می‌بیند، چنین کسی باید خوب دقت کند، که آیا اعمالش به گونه ای بوده است که مرگ برای او کانون آرامش و رهایی باشد؟ یا اینکه فقط تلاش می کند از چاله ای که در آن افتاده، بیرون بیاید، اگر چه خروج از چاله فرو افتادن در چاه باشد!

مرگ مصیبت نیست بلکه یک نعمت است که الله سبحان وتعالی به بنده مؤمن به پاداش زندگی با ایمان و پاک که داشته است، تحفه میدهد.

يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴿٢٩﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٣٠﴾

هرکه در آسمانها و زمین است، از او (حاجات خود را) میجوید. او هر روز در شأنی است. (۲۹) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۰)

تفسیر:

«كُلَّ يَوْم هُوَ فِي شَأْن»: اشاره بدین حقیقت است که خلقت او دایمی و مستمر است، (پروردگار با عظمت ما هر روز در شأن و کاری است). واقعاً هم خلقت او دائم و مستمر است، و جوابگوی او به نیازهای سائلان و نیازمندان نیز چنین است، و هر روز طرح تازه ای ابداع می کند.

یک روز اقوامی را قدرت میدهد، روز دیگری آنها را بر خاک سیاه مینشاند، یک روز برای انسان صحت، سلامت و جوانی می بخشد، روز دیگر ضعف و ناتوانی می دهد، یک روز غم و اندوه را از دل می زداید، روز دیگر مایه اندوهی می آفریند، خلاصه هر روز، طبق حکمت و نظام احسن، پدیده تازه و خلق و حادثۀ جدیدی دارد.

توجه به این حقیقت، از یکسو نیاز مستمر ما را به ذات پاک او روشن می کند، پرده های یأس و نا اُمیدی را از دل کنار می زندو از جانب دیگر غرور و غفلت را در هم می شکند.

بلی، او هر روز در شأن و کاری است.

منظور از تقاضا، به زبان نیست بلکه درخواست به احتیاج است، زیرا احتیاج خودش زبان است و معلوم است که همه‌ی موجودات از تمام جهات وجودیشان، محتاج الله اند، وهیچ مخلوقی نمی توانند بدون فیض الهی باقی باشند. سپس میفرماید: خدای تعالی در هر روز کاری دارد، غیر آن کاری که در روز قبل داشت، و غیر آن کاری که روز بعدش دارد، پس هیچ یک از کارهای او تکراری نیست، هرچه می‌کند بدون مثال و قالب و نمونه می‌کند، و برای جواب دادن به درخواست موجودات، هر روز طرح تازه‌ای ابداع میکند. این حقیقت، پرده از نیاز مستمر انسان و موجودات به ذات پاک او، برمی دارد و به طور عجیبی برای انسان‌ها سبب امید آفرینی و از بین رفتن غرورها می شود.

در خواست از الله:

سؤال و درخواست، گاهی به زبان حال است و گاهی به زبان قال. انسان، چه نیازمندی خود به خداوند را به زبان آورد و چه نیاورد، در هر صورت، همواره محتاج الله تعالی است.

مراد از «يَوْمٍ» در آیه، روز نیست، بلکه مطلق زمان است، زیرا خداوند در زمان نمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

گنجد، بلکه فراتر از زمان است.
پروردگار عالم به انسان‌ها تذکّر می دهد که ای انسان، هر چه که هست، «هو الاوّل و الآخر و الظّاهر و الباطن». بناً پروردگارعالم، گاه و بی‌گاه، به این انسانی که معالأسف یکی از خصایصش که غفلت است، تذکار می دهد که همه چیز من هستم. تصوّر نکن تو خودت هستی، یا اگر به دامن این و آن پناه بردی، به جایی می رسی. آنچه که هست، خداست.
در این آیۀ متبرکه این واقعیت را بیان می دارد که: فرشتگان و موجودات آسمانی نیز همچون مخلوقات زمین، دست نیاز به سوی الله تعالی دارند.
«يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» ودر این هیچ جای شک نیست که: نیاز دایمی موجودات، لطف و فیض دایمی الله تعالی را طلب می‌کند. الله تعالی چنین نیست که، عالم راخلق نمود وآن را به حال خود رها کرده باشد، بلکه همواره امور هستی را تدبیر و اداره می‌کند. واو ذات است که «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» او هر روز در شأنی است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 45) در باره مکافات ومجازات در جهان آخرت، درهم شکافتن آسمان، واحوال گنهکاران مورد بحث قرار داده میشود.

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ﴿٣١﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٣٢﴾

ای جنیان وانسانها زود است که، به حساب شما خواهیم رسید! (۳۱) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۲)
در این جای شک نیست که انسان‌ها واَجنه در روز قیامت، جزای کامل اعمال خویش را که در این دنیا به عمل می آورند دریافت می دارند، اگر عمل خیر بوده پاداش خیر، و اگر عمل بد بوده است، جزای بد را می‌بینند، چرا که همه اعمال انسان در دفتر اعمال نامه انسان که از تغییر و دروغ محفوظ و مصؤون است، ثبت شده‌اند. طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «فَكَيفَ إِذَا جَمَعنَٰهُمْ لِيَوم لَّا رَيبَ فِيهِ وَوُفِّيَت كُلُّ نَفس مَّا كَسَبَت وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (سورۀ آل عمران: 25). «هنگامی که آنها را در آن روز اجتناب ناپذیر احضار کنیم، چه حالی خواهند داشت؟ هر نفسی حاصل عمل خود را بدون کوچك ترین بی عدالتی دریافت خواهد کرد.»
همچنان از فحوای آیۀ «لكم ايها الثقلان» بخصوص از کلمۀ «ثقلان» چنین معلوم می شود، که در روز قیامت امور محکمۀ اِنس وجِن انعقاد می یابد وبه حساب شان بطور حتمی رسیدگی می شود،که البته ملایکه وسایر حیوانات در این محکمه شامل نیستند، زیرا تعبیر «ثقلان» برای سنگینی آنها است بروی زمین از جهت عقل وتکلیف آنان.
منظور از «سَنَفْرُغُ»، فراغ بعد از شغل نیست، بلکه به معنای توجّه خاص و پرداختن تمام به امری مهم است.
«نَفرُغُ» «به (حساب شما) می پردازیم، رسیدگی می‌کنیم».

حساب و کتاب در روز قیامت حق است:

حساب وکتاب در روز قیامت بصورت حتمی است، و هیچ کسی را (اعم از اِنس وجِن) فراری وخلاصی از حساب وجود ندارد. طوریکه یاد آور شدیم که ایمان و اعتقاد به روز قیامت از اصول عقیدوی دین مقدس اسلام وشرع اسلامی است. این بدین معناست که همۀ

(c) ketabton.com: The Digital Library

انسانها بعد از مدتی زندگی در این جهان می میرند، همگی در جهان دیگری زنده شده و در قیامت در محمکه عدل الهی حضور می یابند. و طوریکه درفوق هم یاد آور شدیم پس از رسیدگی و تصفیه دوسیه های اعمال وکردار آنان در دنیا، به جنت رفته و سعادت جاودانه نصیب شان می گردد، ویا هم به دوزخ رفته مورد قهر و غضب الهی قرار داده شده و بطور همیش در آن زندگی بسر می برند.

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: مطابق حکم آیات قرآنی و احادیثی نبوی ایمان داشتن به روز جزا در اسلام بعد از توحید از اهمیتی خاص برخوردار است.

بصورت عموم اگر دقت بعمل آید در حدود یک هزار دوصد آیه در قرآن عظیم الشأن در بارۀ روز قیامت مطالبی را بیان داشته اند، بخصوص تعداد کثیری سوره های جزسی ام قرآن عظیم الشأن به طور کامل یا به طور عمده درباره روز قیامت و مقدمات و علایم و نتایج آن اختصاص یافته، و بعد از ایمان به الله، ایمان به جهان دیگر تقریباً در30 آیه این سوره ها این دو موضوع را قرین هم قرار داده **«و یؤمنون بالله و الیوم الآخر»** یا تعبیری شبیه آن فرموده است و در بیش از صد آیه اشاره به **«الیوم الآخر»** یا **«الآخرۀ»** فرموده است.

بناءً گفته میتوانیم که قیامت یکی از مهم ترین باورهای اسلامی است که حتی از باور به توحید نیز مهم تر است؛ زیرا باور به قیامت و حسابرسی آن به معنای باور به بسیاری از امور است که پیش نیاز این باور است.

ایمان به روز آخرت این است که تصدیق قطعی و جازم داشته باشیم مبنی بر این که قیامت و رویدادهای آن حتما فرا می‌رسند و به مرگ و حوادث پس از آن باور داشته و علامات قیامت را تصدیق نمایی.

و هر کس روز آخرت را انکار یا در آن شک و تردید داشته باشد، وی مرتکب بزرگترین کفر شده و داشتن این باور واعتقاد ویا هم ایجاد شک در این مورد، او به راحتی از دایرۀ اسلام خارج می‌سازد.

طوریکه خداوند متعال میفرماید: «وَمَن يَكفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا» (سوره النساء: 136). «و هر کس به الله و ملائکه او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز قیامت کفر بورزد، بی‌تردید، در گمراهیِ دور و درازی افتاده است.»

بنابر این، روز آخرت بدون تردید به وقوع خواهد پیوست و هر کس در وقوع آن تردیدی داشته باشد، مرتکب بزرگترین کفر شده است؛ زیرا وی الله تعالی و پیامبرش، رسول الله صلی الله علیه وسلم را تکذیب نموده است و الله بیان نموده است کفار روز آخرت را تصدیق نمی‌کنند و خداوند بندگان را پس از مرگشان دوباره به حیات باز می‌گرداند.

الله تعالی از زبان کفار میفرماید: «إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنّٗا وَمَا نَحنُ بِمُستَيقِنِينَ» (سوره الجاثیة: 32). «ما تنها گمانی (در بارۀ آن) داریم و به هیچ وجه یقین و باور نداریم (که قیامت فرا برسد)».

بنابراین، به وقوع قیامت باید ایمان قطعی و یقینی داشت، بدون آن که در آن شک و تردیدی همراه باشد. خداوند متعال فرماید: «وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ» (سورۀ البقرة: 4) «آن کسانی که باور می دارند به آنچه بر تو نازل گشته و به آنچه پیش از تو فرو آمده، و به روز رستاخیز اطمینان دارند».

از این جهت رستاخیز آمدنی است و در آمدن آن نباید تردیدی را بخود راه دهیم. خداوند

(c) ketabton.com: The Digital Library

متعال فرموده است: «وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَة لَّا رَيبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبعَثُ مَن فِي ٱلقُبُورِ» (سورۀ الحج: 7]. «و (این که بدانید) بدون شکّ قیامت فرا می‌رسد و جای هیچ گونه تردیدی نیست، و خداوند تمام کسانی را که در گورها آرمیده‌اند دوباره زنده می‌گرداند».

حکم منکرین بعث بعد الموت :

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم ایمان داشتن به روز آخرت و زنده شدن پس از مرگ، یکی از اصول ایمان است و کسی که زنده شدن و بعث بعد الموت را انکار نماید، در حقیقت الله تعالی و قرآن عظیم الشأن را انکار نموده است.

الله تعالی می فرماید: «فرزند آدم مرا تکذیب کرد و این کار، شایستۀ او نبود.

فرزند آدم مرا دشنام داد حال آنکه این کار، شایستۀ او نبود. اما تکذیب، این است که می‌گوید: من نمي‌توانم دوباره او را زنده کنم. و دشنام‌اش این است که میگوید: خداوند فرزند انتخاب کرده است، حال آن که بی‌نیازی هستم که نه زاییده‌ام و زاییده نشده‌ام و برایم شریک و همسری نیست.) (بخاری.).

ایمان به بعث، متضمن این است که خداوند مردم را پس از مرگشان زنده می‌گرداند و شامل ایمان به حساب، جزا، بهشت و دوزخ نیز هست.

همانا خداوند متعال پس از دمیدن در صور و زنده شدن مردگان، از همۀ نقاط کرۀ خاکی دستور می‌دهد تا در یک مکان گردهم آیند.

زمان وقوع قیامت!

در مورد اینکه قیامت چه وخت به وقوع می پیوندد، کسی از مخلوقات، اطلاع از آن ندارد به جزاز پروردگار با عظمت، طوریکه در (آیۀ 34 سورۀ لقمان) آمده است: «إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلغَيثَ وَيَعلَمُ مَا فِي ٱلأَرحَامِ» «آگاهی از فرارسیدن قیامت خاصۀ الله (تعالی) است، و او است که باران را می بارانند، و آگاه است از آنچه در رحم‌های (مادران) است».

و نیز الله تعالی فرموده است: «يَسـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرسَىٰهَا، فِيمَ أَنتَ مِن ذِكرَىٰهَا، إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَىٰهَا، إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخشَىٰهَا» (آیات 42 الی 45 سوره النازعات) «از تو در بارۀ قیامت می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود؟ *تو چیزی از آن نمی دانی.* آگاهي از زمان قیامت، به پروردگارت واگذار می گردد.* وظیفۀ تو تنها و تنها بیم دادن و هوشدار به کسانی است که از قیامت میترسند».

در روایت آمده است که در یکی از روز ها جبرئیل از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: قیامت کی خواهد آمد؟ «رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «در این مورد من داناتر از شما نیستم» (متفق علیه).

ابن عمر (رض) می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «کلیدهای غیب پنج مورد هستند و آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلغَيثَ وَيَعلَمُ مَا فِي ٱلأَرحَامِۖ وَمَا تَدرِي نَفس مَّاذَا تَكسِبُ غَدًاۖ وَمَا تَدرِي نَفسُۢ بِأَيِّ أَرض تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُ خَبِيرُ﴿34﴾(سوره لقمان: 34).

«آگاهی از فرارسیدن قیامت ویژۀ خدا است، و او است که باران را می‌بارانند، و آگاه است از آنچه در رحم های (مادران) است، و هیچ کسی نمی داند فردا چه چیز فراچنگ می آورد، و هیچ کسی نمی داند که در کدام سر زمینی می میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر است».(متفق علیه.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیا دانستن تاریخ وقوع قیامت سودی به انسان میرساند؟

مفسرین میفرمایند هر شخص که بمیرد، قیامت او برپا می‌شود، بنابراین، زمانی که انسان نمی‌داند که مرگش چه وخت ویا هم کی فرا می رسد، پس چه سودی عاید حال وی شود که زمان فرا رسیدن قیامت را بداند؟ فرض کنیم که او می‌داند که سال آینده قیامت برپا می شود، اما چه کسی تضمین می‌کند که وی تا سال آینده زنده خواهد بود؟

از این رو، هر گاه شخصی نزد رسول الله صلی اله علیه وسلم می‌آمد و در مورد زمان وقوع قیامت سوال می‌کرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم، سوال را متوجه شخص سؤال کننده میکرد که برایش مفید و سودمند بود، آن حضرت صلی الله علیه وسلم می پرسید: چه چیزی برای قیامت و پس از آن آماده کرده‌ای؟

حضرت انس (رض) می فرماید: مردی بادیه نشین نزد نبی اکرم صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! قیامت کی بر پا خوا هد شد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «وای بر تو، چه چیز برای آن آماده کرده ای»؟ گفت: هیچگونه آمادگی ای ندارم. فقط الله و رسولش را دوست دارم. فرمود: «تو با کسانی خوا هی بود که آنها را دو ست داری». ما (صحابه) گفتیم: ما هم اینگونه خواهیم بود؟ فرمود: «بلی». در آن روز ما به شدّت خوشحال شدیم. (صحیح بخاری)

روزی وقوع قیامت :

در مورد فرا رسیدن روز قیامت احادیثی فروانی داریم که روز قیامت را مشخص میکند: در حدیثی آمده است: که قیامت در روز جمعه برپا می شود.

چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «قیامت جز در روز جمعه برپا نخواهد شد» (صحیح مسلم.)از این رو همۀ مخلوقات از این روز می‌ترسند.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «روز جمعه بهترین روزی است که آفتاب در آن طلوع کرده است، در همین روز آدم خلق شده و در همین روز از آسمان به زمین فرود آمده و نیز در همین روز توبه‌اش پذیرفته شده است و در همین روز وفات کرده و قیامت در همین روز برپا می‌شود. و جز جِن و اِنس، هیچ جنبنده‌ای نخواهد بود، مگر این که در این روز از طلوع تا غروب از ترس قیامت منتظر است و گوش فرا می دهد» (ابو داوؤد.)

طول آن روز روز قیامت، روزی بزرگ و هولناک است، بلکه سخت‌ترین، با عظمت ترین و طولانی‌ترین روز خواهد بود.

طول آن روز پنجاه هزار سال خواهد بود، روزی که در آن بین بندگان داوری می شود و خصومت هایشان حل و فصل می‌گردد.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر صاحب طلا و نقره‌ای که در دنیا حق آن را پرداخت نکرده است، روز قیامت صفحه‌هایی از آتش برای او گشوده می شود و بر آنها آتش گداخته می شود و با آن پهلو، پیشانی و پشتش داغ داده می شود و هر گاه سرد شود دوباره این عمل تکرار می شود آن هم در روزی که پنجاه هزار سال خواهد بود تا این که خداوند در میان بندگان داوری کند و آن گاه او مسیرش را به سمت بهشت یا دوزخ خواهد دید». (صحیح مسلم)

اما آن روز، با وجود سختی و طولانی اش، برای مؤمنان سهل و آسان خواهد بود و برای آنان به اندازۀ نماز ظهر و عصر بیشتر نخواهد بود. چنان که ابوهریره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند: «طول روز قیامت برای مؤمنان به اندازۀ نماز ظهر تا عصر

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواهد بود» (مستدرک حاکم با سند صحیح.)

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا ۚ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴿٣٣﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٣٤﴾

ای‌گروه جن وانس! اگر توانستید از مرزهای آسمان‌ها وزمین بگذرید، پس بگذرید، (ولی) هرگز گذر کرده نمیتوانید مگر به نیرویی (که از جانب خداوند ارزانی گردد). (۳۳) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَقْطَارِ» «جمع قطر، کناره‌ها، نواحی».

«سُلطَن» «نیرو، غلبه، قدرت».

تفسیر:

چرا ذکر جن نسبت به اِنس مقدمتر است:

مفسرین در مورد ذکر مقدم جن نسبت به انس می نویسد که: طایفه جن در حرکات سریع، تواناتر از انسان است.

در آیۀ متبرکه خطاب به هر دو (انس وجن) میفرماید: اگر توانستید از حساب و کتاب قیامت بگریزید، این شما و این نواحی آسمان‌ها و زمین، ولی به هر طرف که بگریزید و فرار نماید، بالاخره به ملک خدا گریخته‌اید و شما نمیتوانید از ملک خدا درآیید و از مؤاخذه او رها شوید؛ و قادر بر نفوذ نخواهید بود، مگر با نوعی سلطه (نیرویی الهی) که شما فاقد آن هستید. یعنی روز قیامت هیچ کاری نمی توانید بکنید و از دست هیچ کس هیچ کاری ساخته نیست.

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنتَصِرَانِ﴿٣٥﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٣٦﴾

شعله های صافی از آتش و دود متراکم بر شما فرستاده میشود، پس از خود دفاعی کرده نمی توانید (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شُواظٌ» به معنای شعله‌های عظیم و سهمگین آتش است، آتش که در آن دود نباشد.

«نُحاسٌ» به معنای مس مذابّ و گداخته.

تفسیر:

پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۶)

در این آیه متبرکه درباره عدل الهی است که در روزقیامت برهمه مخلومقات اجرا وعملی می گردد، «یرسل علیکم شواظ... و نحاس» وعذاب از هر سوی فرو می‌ریزد، و این امر بیانگر یک حقیقت و واقعیت است، که جز حضور در این محکمه وتسلیم شدن در برابر حکم محکمه دیگر راهی برای انسان باقی نمی ماند.

از جانب دیگر انسان به حقیقت میرسد که هیچ کس نمی توان کمک در یافت بدارد، ویا هم راه فرار در پیشرو داشته باشد، حتی جن که ترکیب وجودی اش از آتش است، ولی در این روز از آسیب آتش نجات نخواهد یافت. واقعاً روز جزا روزی است که در آن روز همه ای اسباب از کار میافتند و هیچ کس نمی‌تواند بلا و رنج را از دیگری دور سازد. بناءً آنعده از اشخاصیکه از ارسال پیامبران نتوانستد در دنیا سودی کمایی نمایند. «یُرْسِلَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

رَسُولًا» (شورای آیۀ 51) و آن عده کسانی که از ارسال نعمت‌های مادی بهره درستی نگرفته است، «يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً» (سورۀ هود آیه 52)
«يُرْسِلُ الرِّياحَ بُشْراً» (سوره نمل 63) چنین انسان ها باید در روز قیامت منتظر ارسال عذاب الهی با مس گداخته باشد.

خوانندۀ محترم !

یکی‌از موضوعاتی که در قرآن عظیم الشأن مورد توجه است مسئله قیامت است که انسان بعد از دنیا دوباره زنده می‌شود و به حساب اعمال انسان رسیدگی می‌شود.
در (آیۀ ۴۷ سورۀ انبیا) با زیبای خاصی بیان شده «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ»
خصوصیات محکمه الهی را بیان کرده است، اولین خصوصیات که در محکمه عدال الهی وجود دارد، ایسنت که حاکم این محمکه پروردگار با عظمت است و این حاکم بی‌نظیر است زیرا الله تعالی عالم، خالق، قادر و خبیر است و از درون ما بطورکلی خبر دار وآگاه است.
در این روز دوسیه وعمل نامه هرشخص در دست خودش خواهد بود، اگر دوسیه انسان در دست راستش باشد نشانه سعادت شخص بوده، و اگر این دوسیه در دست چپ انسان باشد، نشانه بدبختی اورا نشان میدهد، از زیبای این روز اینست که انسان توان آنرا ندارد که دست به تقلب بزند ویا به اصطلاح دوسیه اعمال خویش را مخفی بسازد، هر انسان مکلف است که دوسیه اعمال نامه خویش را خودش قرائت نماید.
و اگر انسان در محکمه عدل الهی صرف به دوسیه خود نگاه می کند وآنرا نمی خواند، الله تعالی برایش می فرماید اگر اعمال نامه ات را نخوانی خودکتاب نطق می‌کند و نطقش به حق است این در حالی‌است که ما در روز قیامت یک دوسیۀ عمومی و هم یک دوسیه خصوصی داریم.
تعداد شاهدان در این زیاد اند، در این روز در برابر چند گروه شهادت میدهند و اولین کسی‌که شهادت می‌دهد خداوند متعال است.
پیامبران بر اعمال امت‌ها شهادت می‌دهند، در روز قیامت فرشتگان نیز شهادت می‌دهند زیرا طبق آیات قرآن عظیم الشأن در روز قیامت همراه هر شخص دو فرشته است یکی از فرشتگان انسان را سوق می‌دهد و یکی از فرشتگان هم بر همان انسان شهادت خواهد داد.
یکی از خصوصیات عدل الهی این است که اعضا و جوارح انسان هم بر اعمال انسان شهادت می دهند، وحتی زمین بحیث شاهد بر اعمال انسان مبدل می شود، وحتی مجرمان برعلیه خودشان شهادت می دهند این در حالی‌است که در روز قیامت عمل انسان حاضر است وخود عمل نیز شهادت خواهد داد.
در آیه ۴۸ سورۀ انبیاء در خصوص محکمۀ عدل الهی آمده است که در این محکمه حسابرسی دقیق و عادلانه صورت خواهد گرفت، ترازوی عدل الهی برپا خواهد شد و سنجش و وزن کردن اعمال در روز قیامت به عدل است و ذره‌ای به کسی ظلم نمی‌شود.
در محکمه عدل الهی حسابرسی دقیق، سنجیده و مطابق عدل است و ترازوی عدالت به‌حدی دقیق است که به هیچ کسی ظلم صورت نخواهد گرفت، واین محکمه ازدقت و ظرافت بالا و فوق العاده برخوردار است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر کسی را به اندازه شرایط و موقعیتش محاکمه می‌کنند یا پاداش می‌دهند.
هیچ چیزی از اعمال انسان مخفی نمی‌ماند در روز قیامت همه نهان‌ها و باطن‌ها آشکار میشود و باطن انسان نشان داده میشود این در حالی‌است که محمکۀ عدل الهی در روز قیامت علنی، عمومی و همگانی هست و اولین خلق خدا تا آخرین خلق خدا در دادگاه حضور دارند.
در قرآن عظیم الشأن در شش مورد، لفظ مثقال ذره به‌کار رفته است و در دو مورد لفظ «مثقال حبه من خردل» به‌کار رفته است و این نشان دهنده دقت، عدل و نظم خاص است که محاکم عدل الهی وجود دارد.

درجۀ حرارت در بهشت :

در این هیچ جای شک نیست که سردی وگرمی هوا زمانیکه از حد اعتدال عدول وتجاوز نماید، باعث ازار و اذیت ما انسان ها می گردد، از جانب دیگر، جنت برای اهل جنت محل خوشیها و آسایش است لذا گرمی وسردی مخالف این امر هستند و اگر شما به فهم آیات قرآنی اهتمام بداریم این فهم را در مورد جنت می رساند که: هوای جنت هوای گوارا بوده ودرجه حرارت که وجود انسان به تکلیف مواجه شود منتفی میگردد طوریکه در (آیه 13 سوره انسان) میفرماید: «مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» «در آن بر تختهایی تکیه زده اند که نه گرمایی به آنها می رسد و نه سردی». هوای جنت معتدل و بس فرحبخش است. طوریکه در حدیثی آمده است که: «هواء الجنة سجسج لا حر ولا قر: هوای بهشت معتدل است، نه گرم است و نه سرد».
سجسج: سایه گسترده است، مانند سایه طلوع صبح تا طلوع آفتاب. (انوار القرآن)
در حدیثی که از أَبِی هُرَیْرَةَ روایت شده آمده است: «قَالَ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنَا عَنْ الْجَنَّةِ مَا بِنَاؤُهَا قَالَ لَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَلَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ مِلَاطُهَا الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ حَصْبَاؤُهَا الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتُرْبَتُهَا الزَّعْفَرَانُ مَنْ يَدْخُلُهَا يَخْلُدُ لَا يَمُوتُ وَيَنْعَمُ لَا يَبْأَسُ لَا يَبْلَى ثِيَابُهُمْ وَلَا تُخَرَّقُ ثِيَابُهُمْ» (ترمذی و احمد) (از ابوهریره روایت است که گفت: گفتیم ای رسول الله به ما خبر بده که بهشت چگونه بنا شده است؟
فرمود: بنای آن از طلا و نقره و گل دیوار آن با مسک خوشبویی مخلوط شده است و سنگ فرش آن از یاقوت و مروارید و خاک آن از زعفران می باشد.
هرکس داخل آن شود جاودان می ماند و نمی میرد و منعم می گردد و هرگز دچار ناراحتی نمی شود و جوانیشان را زوال نمی کند و ازبین نمی رود و اسباب و وسایل آن کهنه و پاره پاره نمی گردد.)

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴿٣٧﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٣٨﴾

آنگاه که آسمان شکافته شود، رنگی سرخ چون رنگ سرخگون خواهد داشت (۳۷) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَرْدَةً» «گل سرخ، سرخ گون».
«دِهَانِ» «چرم، روغن مذاب».

تفسیر:

قرآن عظیم الشأن روز قیامت را روز فرار مي داند، یعنی روزي که انسان از پدر، مادر،

(c) ketabton.com: The Digital Library

برادر، خواهر، همسر، فرزندان و اقوام خود می گریزد و هر کس به کاروبار خود مشغول است و در واقع روز محشر، روز قطع پیوندها و خویشاوندی است.
از فحوای آیات متبرکه طوری معلوم می شود که برپایی معاد یا جهان آخرت تنها در زنده شدن دوباره انسانها خلاصه نمی شود، بلکه همراه آن مجموعه ای از حوادث رخ می دهد که دانستن آن ضروری است:

حالات زمین:

در روشنایی آیات قرآنی از جمله آیات متبرکه که در سوره های: تکویر، زلزال، دخان و واقعه، درباره روز قیامت، بیان شده است، این مطلب را با تمام دقت میرساند که زمین به یک لرزشی سخت مواجه می شود، آنچه بر زمین پدیدار گشته، فرو می پاشد. سطح زمین سخت مواجه شده، زمین شکافته میشود و مرده ها از آن بیرون می آیند تا در قیامت محشور گردند.
دریاها از هم شکافته، جوشان و برآفروخته می شوند. کوه ها از جا کنده میشوند و به صورت غیر متعادل به حرکت در می آیند و به مانند خاک در می آیند و مانند پشم زده میشوند و نرم و انعطاف پذیر می گردند، و سرانجام مانند ذرات غبار پراگنده میشوند. و از سلسله کوه های سر به آسمان کشیده، جز سرابی باقی نمی ماند.

آسمان و ذرات آسمانی:

حالات و وضع آسمان و ستارگان در سوره های تکویر، انفطار، طور و الرحمن به تفصیل بیان یافته، همه این آیات متبرکه مبین این امر است که وضع آسمان دگرگون می شود و ستارگان از جای خود کنده می شوند، آسمان دچار نوعی تموج و حرکت پاره پاره و شکافته می شود و مانند گل سرخ و روغن و فلز مذاب روان نمایان مي گردد و سرانجام به شکل دود درآمده، در هم پیچیده می شود.
نور، آفتاب ومهتاب به خاموشي می گراید. نظم آنها به هم می خورد و به سوی زمین پرتاب می گردند. «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ» باید یاد آور شویم که ذکر حوادث هولناک قیامت لطف و نعمتی است به بندگان زیرا مایه‌ی هوشیاری و بیداری انسان‌ها می‌شود.

قیامت:

قیامت، بنابر **تعریف منابع دینی** نام روزی است که تمام انسان‌ها به خواست الهی برای محاسبه اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند در پیشگاه الهی جمع می‌شوند. از این روز به قیامت کبری نیز یاد می شود. پیش از این روز وقایعی شگفت در زمین و آسمان روی می‌دهد که به اشراط الساعه معروف است.
قرآن کریم و روایات تأکید دارند که زمان قیامت، بر کسی جز خدا معلوم نیست.
برپای قیامت طوریکه در فوق یاد آور شدیم، با دیگرگونی در نظام طبیعت صورت می‌گیرد. و پایان این جهان، فروپاشیدن و درهم پیچیدن است، امّا آغازی است برای جهان دیگر.

فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ﴿٣٩﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٤٠﴾

در آنروز، نه انس و نه (هم) جن، (از) هیچکدام از گناهش پرسیده نمیشود (۳۹) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

طوریکه در تفسیر آیه فوق یاد آور شدیم، بعد از اینکه قیامت بر پا می گردد، تحولات عظیم در نظام طبیعت وفروپاشی آن به وقوع میپیوندد، «فإذا انشقّت السّماء... فیومئذ لایسل عن ذنبه إنس و لاجانّ» تفریع «یومئذ» بر «إذا انشقّت السّماء» - با **«فاء»** - نشانگر این واقعیت است که بعد از فروپاشی نظام طبیعت، طولی نمی کشد که قیامت برپا میشود.

از فحوی این آیه مبارکه طوری معلوم می شود که هم جن وهم انسان، در صحنه قیامت برای حسابرسی وکیفر و پاداش یکسان است، و طوریکه متذکر شدیم، گناهکاران انس وجن در صحنه قیامت، دارای وضعیتی معلوم اند وهر دو مورد سؤال قرار می گیرند.

تفسیرکلمه «لا یُسْئَلُ»:

در معنای کلمه «لا یُسْئَلُ» چند احتمال را مفسرین ارائه داشته اند:

1 - اولین مفهوم این آیۀ مبارکه اینست که در روز قیامت محکمه حسابرسی بصورت حتمی بر پا می گردد. طوریکه در آیۀ (24 سوره صافّات) «وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ».

2 - «لایسئل عن ذنب المجرم» این بدین معنی است که بجای شخص مجرم، فردی دیگری، فرق نمی کند انس باشد و یا جن مورد مؤاخذه قرار نه خواهد گرفت بلکه، خود مجرم را مؤاخذه و محکمه می‌کنند.

هکذا برخی از مفسرین می گویند که هدف آیه «لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ» اینست که تنها از گناه سؤال نمی‌شود، زیرا گناه خلافکار در آن روز حاضر است، بلکه از همه اسرار درونی وآشکار اشخاص سؤال بعمل می آید: «وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً» (سورۀ کهف، آیۀ 49.

3 - «تُبْلَى السَّرائِرُ» «سورۀ طارق، 9» پس از چیزهای دیگر از جمله: عمر و درآمد و چگونگی مصرف سوال بعمل می آید، نه فقط از گناهان انسان.

خوانندۀ محترم !

از این آیه اغاز الی آخر سوره وضع حساب و جزا و بخصوص حال مجرمین و متقیان مورد برسی قرار می گیرد.

همچنان در آیۀ مبارکه از سرعت حسابرسی بحث تفصیلی بعمل می آید، ودر باره حسابرسی میفرماید که این پروسه از چنان سرعتی برخوردار که هیچ یکی از انس وجن نمی پرسد که مرتکب چه گناهی شدی، سوالی که معمولاً در بین ما انسانها معمول است.

فهم این آیه به هیچ صورت منافی با آیاتی دیگری نمی باشد، زیرا قیامت گذرگاه های مختلفی دارد که در بعضی ازاین گذارگاه ها، مردم باز خواست میشوند و در بعضی دیگر از این گذارگاه ها، مهر بر دهان ها مردم زده میشود و در عوض اعضای بدن انسان ها به سخن می آغازند، و در بعضی دیگر مجرمین را از سیمای ظاهری شان می شناسند.

آیا تحقیقات محاکم شفاهی است و یا تحریری؟:

برخی از انسانها در ذهن شان این سوال خطور می کند که در محمکۀ عدل الهی در روز قیامت تنها اعمال مورد وزن قرار می گیرد ویا هم اعمال نامه و محتوی آن مطالعه و مورد بررسی می باشد؟ در این مورد مفسرین دو احتمال را مطرح نموده اند:

احتمال اول:

خود اعمال وزن می شوند. طوریکه در حدیث صحیح مسلم از ابو مالک اشعری روایت

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پاکیزگی نصف ایمان است و الحمدالله میزان را پر می‌کند و سبحان الله و الحمدالله بین آسمان‌ها و زمین را پُر می‌کند و نماز نور است و صدقه برهان است و شکیبایی روشنایی است. قرآن حجتی است به نفع تو یا علیه تو، همه مردم وقتی صبح بیدار می شوند، عمر خود را ضایع می‌کنند. گروهی خود را نجات داده و گروهی خود را هلاک می سازند».

جمله: «الحمدالله میزان را پر می‌کند» دلیلی است بر اینکه خود عمل هر چند صفت است خداوند آن را در روز قیامت به جسم تبدیل نموده و در میزان میگذارد». چنانکه در روایت از محدث مشهورابْن اَبِی‌الدُّنیا، ابوبکر عبدالله بن محمد بن عُبَیْد بن سُفیان بن قَیس قُرَشی (۲۸۱-۲۰۸ق/۸۲۳ -۸۹۴م)، آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سنگین‌ترین چیزی که در میزان گذاشته می‌شود، اخلاق نیکوست» (این حدیث را احمد، ابو داود و ترمذی نیز روایت کرده اند).

احتمال دوم:

احتمال دوم اینست که:اعمال با گذاردن صحیفه‌های محتوی آن بر میزان وزن میشوند و وزن شدن خود عامل (انسان) نیز از بعضی روایات برداشت می‌شود.طوریکه امام بخاری از ابوهریره روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در قیامت مرد بزرگ چاقی را می‌آورند که نزد الله حتی به اندازۀ پَر پشه ای نیز وزن ندارد. طوریکه در (آیۀ 105 سورۀ الکهف) آمده است «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَزْنًا» (ما در روز قیامت هیچ وزنی برایشان قایل نخواهیم بود.) (این حدیث را مسلم، ابن ابی‌حاتم و ابن جریر طبری روایت کرده‌اند.)

همچنان احمد از عبدالله بن عمروبن عاصب روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در قیامت میزان ها نصب می‌گردد، مردی را آورده و در یک پلۀ آن قرار می دهند و گناهانش را در پلۀ دیگر قرار میدهند، گناهانش سنگین‌تر شده و او را به جهنم می‌فرستند. وقتی پشت میکند، صدایی از طرف رحمان ندا می‌زند که عجله نکنید هنوز او چیزی دارد. کارتی که بر آن نوشه شده **«لاالهالاالله»** را می‌آورند و آن را همراه مرد در پله ترازو گذارده، و میزانش سنگین‌ترمی شود» (ابن ابی‌الدنیا نیز روایت کرده است.).

امام احمد از عبدالله بن مسعود که ساق‌هایی باریکی داشت، روایت می‌کند که روزی مشغول کندن چوب اراک جهت مسواک بود که باد لباسش را بالا برده و ساقش نمایان گشت و حاضرین به او خندیدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: چرا می خندید؟ گفتند: از باریکی ساق هایش! فرمودند: قسم به کسی که جان من در دست اوست، آن دو در میزان از کوه اُحد نیز سنگین‌ترند.

امام قرطبی می فرماید: معتزله منکر میزان شده اند و گفته اند: اعمال صفت هایی بیش نیستَ، صفت چگونه وزن می شود؟

وی می گوید: از ابن عباس روایت شده است که خداوند صفت‌ها را به صورت جسم خلق کرده و وزن می‌شوند. و می فرماید: صحیح این است که صحیفه ها محتوی اعمال وزن خواهند شد.

از جانب دیگر جالب این است که انسان وزن آشیاء را در حواس و شناخت منحصر خود مانند انسان با پنج حواس میسنجد و از معیار های دیگر ممکن خارج از شناخت پنج حواس

(c) ketabton.com: The Digital Library

خویش خبر ندارد.که این به ذات خود محدودیت فهم و درک انسان را در برابر قدرت الهی و امکاناتش به صورت واضح نشان میدهد. الله اکبر.
امام قرطبی از مجاهد و ضحاک وازکاکایش نقل کرده است که آن‌ها میزان را به معنای عدالت و قضاوت تفسیر کرده‌اند و ذکر وزن و میزان نوعی ضرب است چنان که گفته شود: «این چیز این قدر وزن، یعنی ارزش دارد». باید گفت: شاید اینان این سخن را به هنگام تفسیر آیه: «وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلۡمِيزَانَ، أَلَّا تَطۡغَوۡاْ فِي ٱلۡمِيزَانِ، وَأَقِيمُواْ ٱلۡوَزۡنَ بِٱلۡقِسۡطِ وَلَا تُخۡسِرُواْ ٱلۡمِيزَانَ» (سورۀ الرحمن: 7-9). «و آسمان را برافراشت و قوانین و ضوابطی گذاشت. هدف این است که شما هم از قوانین و ضوابط تجاوز نکنید در وزن و کشیدن دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید».
چه بسا اعمال سعادتمندان و خوشبختان جهت اظهار علو و بلندی درجاتشان در بین مردم و اعلام خوشبختی و سعادتمند وزن گردد و چه بسا اعمال کفار هر چند در مقابل کفرشان هیچ حسنه‌ای برایشان منظور نمی‌شود نیز وزن شود.
آن هم جهت اظهار بدبختی شان و رسوایی شان در میان مخلوقات).
ابن کثیر به حدیث مسلم از انس‌بن مالک اشاره می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند هیچ حسنه‌ای را از مؤمن ضایع نمی‌کند و در مقابلش هم در دنیا و هم در آخرت پاداش می‌دهد، ولی جزای کارهای کافر را در همین دنیا به او می‌دهد تا جایی که در روز قیامت دیگر حسنه‌ای ندارد که در مقابلش پاداش بگیرد.
در حدیث آمده است که: خداوند حق کسی را ضایع نمی‌کند. به کافر در مقابل نیکی‌هایش در دنیا جزا می‌دهد تا وقتی در مقابل خداوند قرار گیرد دیگر هیچ حسنه‌ای برایش نمانده باشد.

يُعۡرَفُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ بِسِيمَاهُمۡ فَيُؤۡخَذُ بِٱلنَّوَاصِي وَٱلۡأَقۡدَامِ﴿۴۱﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿۴۲﴾

گنهکاران به سیمایشان شناخته شوند پس به (موی) پیشانی‌ها و قدمها گرفته شوند (۴۱) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟) (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَوَاصِي» «جمع ناصیه، پیشانی، موی جلوسر».
«أَقۡدَامِ» «جمع قدم، پاها».

تفسیر:

چهره افراد در روز قیامت :

مفهوم شهادت انسانها علیه خود شان در روز قیامت بدین معنی است که: مجرمان با علامت های خودشان شناخته میشوند و دیگر ضرورتی دیده نمیشود که از گناهانشان سوال به عمل اید که چه کرده اند؟ زیرا گناه، انسان را به شکل و شمایلی در می آورد که در قیامت بروز و ظهور می کند؛ چرا که قیامت روز، بروز و ظهور ملکوت انسان هاست. هر کسی آنچه با افکار و عقاید و اعمالش ساخته در آن روز ظاهر می شودوبدین اساس است که قرآن عظیم الشأن میفرماید: «يُعۡرَفُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ بِسِيمَاهُمۡ» مجرمان با سیما و علامت های خودشان شناخته می شوند.
آنعده انسانهای که به دین پشت پا زده ویا هم اینکه احکام و هدایات دین مقدس اسلام را مورد تمسخر قرار داده است به شکل بوزینه (شادی) در میآید. (سوره اعراف، آیه ۱۶۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

وعالم بی عمل و ضد دین به شکل سگ در میآید و زبانش از دهان اش بیرون برآمده باشد. (سورۀ اعراف، آیه ۱۷۶) و برخی دیگر بشکل شتر گاو پلنگ می شوند یعنی شکل و شمایل چند حیوان رادارند. برخی چارپا و برخی مثل مار بر زمین می خزند و برخی عقرب و گژدم و برخی نیز پاهایشان به سرشان چسبیده است. همه این صفات در روایات اسلامی به تفصیل تذکر رفته است.

همچنان در مقابل جماعت کی دارای چهره های بشّاش، نورانی و درخشانند می باشند بیانگر ایمان و عمل صالح آنهاست، گروه دیگر روی های شان سیاه و تاریک و زشت و عبوس دارند که نشانه‌ی کفر و گناه آنهاست.

اما گرفتن مجرمان از موی پیشانی و پاها، ممکن است به معنی حقیقی آن باشد، که ماموران عذاب این دو را می‌گیرند و آنها را از زمین برداشته، و با نهایت ذلت به دوزخ می‌افکنند، و یا کنایه از نهایت ضعف و ناتوانی آنها در چنگال ماموران عذاب الهی است، که این گروه را با ذلت و سر افگندی تمام به دوزخ می برند. از آنجا که یادآوری این مسائل در زمینه‌ی معاد هشدار و لطفی است به همگان، خداوند به عنوان نعمت از آن یاد فرموده.

خوانندۀ محترم !

در مورد اینکه مجرمین وکسانیکه گنهکار هستند چگونه شناخته می شوند، در اولین تعریف اینست که از «سیما» شان.

«سیما» از «سوم» گرفته شده وسوم به معنای نشان وعلامت ظاهری است، وعلامت دوم که چگونه شناخته می شوند اینست که آنان از «نواصی» شان.

«نواصی» جمع «ناصیه» بوده وبه معنای موی پیشانی شان.

بناءً حکم صریح قرآنی همین است که: «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ» مجرمان از چهره و سیمایشان شناخته می شوند؛ البته همان‌گونه که تبهکاران از سیمایشان شناخته می شوند، نیکوکاران را نیز از سیمایشان می شناسند.

شکل و سیما انسانها در روز درقیامت:

در روز قیامت بربنیاد حکم قرآنی شکل وسیما انسانها به اشکال ذیل معرفی گردیده اند:

سفید رویان: «تَبْيَضُّ وُجُوهٌ» مطابق تعریف (آیۀ 106 سورۀ آل عمران).

سیاه رویان: «وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ» مطابق تعریف آیۀ (60 سورۀ زمر)

شاد رویان: (چهره‌های شادان) مطابق تعریف آیۀ (22 سورۀ قیامت) «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ» صورت ها در آن روز شاداب و خندان و نورانی و زیبا است.

«ناضرة» از ماده« نضرة» به معنی شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهد که توأم با سرور و زیبایی و نورانیت است، یعنی رنگ رخساره آنها از وضع حالشان خبر مي دهد که چگونه غرق در نعمت های الهی شده اند، در حقیقت این شبیه چیزی است که در آیۀ 24 سورۀ مطففین آمده: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» (در صورت های آنها (بهشتیان) شادابی نعمت را مشاهده میکنی).

نباید فراموش کرد که این از نظر مکافات مادی است، ولی مکافات روحانی و معنوی شان همانا «إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ» «آنها فقط به ذات پاک پروردگارشان مینگرند!

رخسارشان شادمان وخندان است: طوریکه در(آیۀ 8، سوره غاشیه) میفرماید: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ» «نَاعِمَةٌ»: شادان و شاداب. در خوشی و رفاه. دارای نعمت و لذّت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شادی و خرّمی واقعی، در چهره منعکس میشود: «وُجُوهٌ... ناعِمَةٌ» این شادابی شامل رنگ و رخساره جنتیان می باشد.
نباید فراموش کرد که:سختی کار در دنیا زودگذر است ولی شادمانی و کامیابی روز اخرت دائمی و همیشگی می باشد.
چهره ها شادان و خندان، درخشان و بشّاش: براساس حکم آیه 38 و39 سوره عبس «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ﴿38﴾ ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ﴿39﴾ می باشد.
«مُسْتَبْشِرَةٌ» با خبر شدن از مطلب شادی که از آن بشره و پوست صورت شگفته شود بناءً صورتِ اهل ایمان و تقوا، در روز جزا شاد و خندان است.
چهره های گرفتگی: در مورد اینکه چهره برخی از انسانها گرفتگی می باشد (آیۀ 24 سورۀ قیامت) چنین میفرماید: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ» (وچهره ها و رخسار های تعدادی دیگری عبوس و غمگین است.)
«باسِرَةٌ» به معنای گرفتگی چهره است.
چهره‌هایی خندان: در مورد اینکه چهره تعداد از انسانها در این روز ها خندان می باشد آیات (38 و39 سورۀ عبس) در این مورد می فرماید «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ. ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ»
صورت هایی غبار آلود و گرد زده: تعداد از از انسانها چهره ها وسیما شان غبار آلود وگرد زده خواهد بود، طوریکه در (آیۀ 40 سوره عبس) می آید: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ»
چهره های زبون وشرمسار: همچنان در این روز چهره یک تعداد انسانها خوار و ذلیل خواهد بود. طوریکه در (آیۀ 2 سورۀ الغاشیه) می خوانیم: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ»
«وُجُوهٌ»: چهره‌ها. هدف در اینجا خود اشخاص و افراد است. «خَاشِعَةٌ»: خوار و زبون. فرو شکسته و درهم شکسته. خضوع ایشان، سرافگندگی آمیخته با شرمندگی و نگرانی است.

درس حاصله:

نباید فراموش کرد که: تفکیك خوبان از بدان و شناخته شدن آنان، هم یکی از نعمت‌های الهی است.
در آیات متبرکۀ درفوق بطور مختصر بیان یافت درآموختیم که: در رزو قیامت و در برابر محکمۀ عدل الهی، افکار و اعمال انسان در چهره او جلوه گر میگردد، طوریکه قبلاً در جمله زیبای قرآنی خواندیم: «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ»
- مجرم در نهایتِ ذلّت، گرفتار قهر الهی میشود. «فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَ الْأَقْدامِ»
آنان که در دنیا از هیچ گناهی فروگذار نکردند و از موی سر تا نوك پا، مخالف فرمان الهی عمل کردند، در قیامت نیز با موی سر گرفته شده و در عذاب افکنده شوند. «فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَ الْأَقْدامِ» که خداوند مارا از این رسوایی نجات دهد.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ﴿۴۳﴾ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ﴿۴۴﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿۴۵﴾

این همان جهنمی است که مجرمان از آن انکار میکردند. (۴۳) میان آتش سوزان و آب جوشان گردش میکنند (۴۴) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار)

(c) ketabton.com: The Digital Library

میکنید؟) (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَمِیمٍ» به معنای آب داغ است و کلمه **«حمّام»**، هم از همین خانواده آن است.
«آنٍ» به معنای مایعی است که در نهایت سوزندگی وبسیار داغ باشد.

تفسیر:

در این آیه متبرکه خطاب اخطار آمیز هم به جِن وهم به اِنس است، شما که ازجهنم منکر بودید حالا وقت آن فرا رسیده است که درآن شما را خواهم افگند.
مجرمین از یک سومیان شعله‌های سوزان جهنم می‌سوزند و تشنه می‌شوند و تمنای آب می‌کنند و از سوی دیگر آب جوشان به آنها داده می‌شود، یعنی بین جهنم و آبی در نهایت جوش، در رفت و آمدند و این مجازاتی است دردناک که در انتظار شان بود.
طوریکه از فحوای برخی از آیات قرآنی بر می اید که: چشمه های سوزان حمیم در کنار جهنم است، که ابتدا دوزخیان را در آن می‌برند و سپس درآتش دوزخ می‌اندازند.

یادداشت مختصر در مورد آبهای دوزخ :

اولاً مشروب ماء حمیم :

«لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمیمٍ وَ عَذابٌ اَلیمٌ» (آیه 4 سوره یونس) (نوشیدنی‌ای از مایع سوزان و عذابی دردناك خواهد بود) «ماء حمیم» یعنی آب جوشان که در آیۀ ذیل در مورد صفت آن قرآن عظیم الشأن می فرماید: «وَ اِنْ یَسْتَغیثُوا یُغاثُوا بِماءٍ کَالْمُهْلِ یَشوِی الْوُجوهَ بِئسَ الشَّرابُ» (آیۀ 29 سورۀ کهف) این آب مثل «مُهل» است، مفسرین گفته‌اند: «مُهْل» یعنی فلز ذوب شده یا مس گداخته شده یا آب سیاه رنگ در حال جوش یا ماده سمی در حال گداخته شدن که وقتی به این آب نزدیک می شوند، پوست وجود شان می ریزد. خداوند می فرماید: «چه بد نوشیدنی است این آب» وقتی این آب را خوردند، ملایکه عذاب مقداری هم روی سرشان می ریزند «یُصَبُّ مِنْ فَوقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمیمُ» (آیه 19 سورۀ حج) ماء حمیم به صورت نهری در روی جهنم جاری است تا همیشه در دسترس جهنمیان قرار داشته باشد. ومی نوشند از آب حمیم «فَشارِبُونَ عَلَیْهِ مِنَ الْحَمِیمِ﴿54﴾ فَشارِبُونَ شُرْبَ الْهِیمِ﴿55﴾ هذا نُزُلُهُمْ یَوْمَ الدِّینِ﴿56﴾ (آیات:54، 55 و56 سورۀ واقعه) (و روی آن از آب جوشان مینوشید. پس مانند شتران عطش زده می‌نوشید. این است پذیرایی (ابتدایی) آنان روز قیامت.
میگویند شتر معمولاً دیر تشنه می‌شود؛ زیرا ذخیره آب کافی در وجود دارد، اما وقتی ذخیره اش خلاص می شود، سخت تشنه می‌شود مخصوصاً که به مرض تشنگی و استسقاء مبتلا باشد، وقتی به آب برسد با هیجان تمام آب میخورد.
خداوند متعال اهل جهنم را به حالت شتر تشنه مشابه ساخته می فرماید: «اهل جهنم نیز از حرارت جهنم و خصوصاً بعد از خوردن زقومو ضریع به قدری تشنه می شوند که وقتی به آب حمیم می رسند مثل شتر تشنه آب می خورند.
«زَقُّومٍ»، نام گیاه تلخ و بدبو و بدطعم است که شیره آن اگر به بدن برسد، بدن متورم می شود. این گیاه، غذای دوزخیان است.
«نزل» به آن چیزی گفته می‌شود که برای پذیرایی مقدّماتی مهمان آماده می‌شود و «هیم» نام مرضی است که شتر به آن گرفتار می‌شود و هر چه آب می نوشد سیراب نمی‌شود تا

(c) ketabton.com: The Digital Library

بمیرد، همچنین به زمین ریگزار گفته می‌شود که هر چه آب در آن بریزند فرو می رود.

ماء صدید:

خون و چرک که از فروج زنان زانیه در جهنم خارج می‌شود که هم خیلی کثیف است، هم بدبو و هم در حال جوش قرآن عظیم الشأن میفرماید «وَ خابَ کُلُّ جَبّارٍ عَنیدٍ مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ و یُسْقی مِنْ وماءٍ صَدیدٍ یَتَجَرَّعُهُ وَ لا یَکادُ یُسیغُهُ و یاتیهِ الْمَوْتُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ وَ ما هُوَ بِمَیِّتٍ وَ ما هُوَ بِمَیِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلیظٌ» (آیات 15 الی 17 سورۀ ابراهیم) «گردن کشان و جباران نا امید و نابود می‌شوند و در جهنم جرعه جرعه از ماء صدید خورانده میشوند؛ چون خودشان مایل به خوردن آن نیستند وقتی این آب متعفن را خوردند حاضرند بمیرند اما مرگی بسراغ شان هم نمی اید، بلکه باید آماده شوند برای عذاب شدید تر و فرشتگان عذاب آنان را با غل و زنجیر به طرف آتش میبرند «ماء صدید» خون و چرک که از فروج زنان زانیه در جهنم خارج می شود که هم خیلی کثیف است، هم بدبو.

غسّاق

«لا یَذوقُونَ فیها بَرْداً و لا شراباً الّا حَمیماً وَ غَسّاقاً»(آیات 24 و25 سورۀ نبا)
«جهنمیان آب خنک و گوارا نمی چشند بلکه آب حمیم و غسّاق می نوشند.»
مفسرین می‌گویند: غسّاق چشمه‌ای است در جهنم که آبش در نهری جاری است که زهر کشنده و سمومات مار ها و عقرب های جهنم به آن ریخته میشود و حتی چرک دیده‌های اهل جهنم هم داخل آن می ریزد و از نظر داغی هم مثل مس گداخته است، چون با آتش جهنم داغ شده که اگر ذره‌ای از آتش جهنم به روی کوه‌های دنیا گذاشته شود همه کوها آب می‌شود. و در (آیۀ 57 سورۀ ص می فرماید.) «هذا فَلْیَذُوقُوهُ حَمیمٌ وَ غَسّاقٌ» (این حمیم و غسّاق است (دومایع سوزان و تیره رنگ) که باید از آن بچشند.)
در روایت است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) می‌فرماید: «اگر یک دلو از ماء غسّاق جهنم را در دنیا بریزند، بوی گند و تعفن آن همه دنیا را متعفن و نابود خواهد کرد».

آنیه:

«آنیه» چشمه‌ای است سوزناک در جهنم طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید:
«تَصلی ناراً حامِیَةً تُسقی مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ» (غاشیه/4-5) «در آتش سوزان وارد می گردند و از چشمه‌ای بسیارداغ نوشانیده می‌شوند.»
ولی آتش این چشمه همیشه فروزان است و همیشه آبش در حال جوش است. «یَطُوفُونَ بَیْنَها وَ بَیْنَ حَمیمٍ ءَانٍ» (الرحمن/44)ترجمه: امروز در میان آن و آب سوزان در رفت آمد اند.

خوانندۀ محترم!

هم آتش سوزان وهم آب داغ با سایر جزا ها برای کسانی در جهنم آماده شده که به تکذیب بهشت و تکذیب جهنّم و بصورت کل باور نداشتن قیامت وروز جزا، می پردازند.ولی باید گفت که براساس حکم صریح قرآنی برپای قیامت و جنت ودوزخ حق است، و اشخاص که عمل صالح انجام می دهند پادش جنت است که میفرماید: «وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها أَبَداً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قیلاً.» (سوره النساء آیه 122.) (و کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، بزودی آن را در باغهایی از بهشت وارد می‌کنیم که نهرها از زیر درختانش

(c) ketabton.com: The Digital Library

جاری است جاودانه در آن خواهند ماند. وعده خداوند حق است و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا صادقتر باشد؟!).

وجای اشخاص گنهکار وکفار همانا جهنم است، طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْكُفَّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فيها هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ» (سورۀ التوبة آیه 68.) (خداوند به مردان و زنان منافق و کفّار، وعده آتش دوزخ داده جاودانه در آن خواهند ماند، همان برای آنها کافی است! والله آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی برای آنهاست!)

و یا طوریکه میفرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فيها وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره التوبة آیه 72.) (خداوند به مردان و زنان باایمان، باغهایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشتهای جاودان (نصیب آنها ساخته) و (خشنودی و) رضای الله، (از همه اینها) برتر است و پیروزی بزرگ، همین است!

دوزخ در کجا است؟

قبل از همه باید گفت که دوزخ جای ومحلی است برای عذاب ومجازات، کفار و گنهکاران، نام دوزخ بصورت عموم هفت بار در قرآن عظیم الشأن به نام های (جهنم، جحیم، سقر، هاویه،حطمه، سعیر، لظی) ذکر شده است.

ولی از مشهور ترین نام های برای دوزخ همانا **«جهنم»** است، که کلمۀ جهنم بصورت عموم 77 بار در قرآن عظیم الشأن تکرار شده «جهنم وعده گاه همه ای آنها است. و براي آن هفت دروازه وجود دارد!».

در معني كلمه **«جهنَّم»** ميان لغويون و مفسّران مباحث زيادی رد وبدل شده، برخی از علماء ومفسران كلمه **«جهنَّم»** را به معني «آتش»، و برخی آن را به معني «عميق و ژرف» تعريف،ترجمه وتفسير نموده اند.

بر اساس اعتقادات جهنم دارایی هفت طبقه بوده، وهرچه به طبقه پائینتر جهمنم رفته شود، عذاب آن بیشتر است وجای است برای اشخاص بد وبدتر.

در مورد اینکه عذاب جهنم چگونه خواهد بود! عده ای از مفسرین بدین باور اند که این عذاب، شامل عذاب های روحی و جسمی هر دو می گردد، در این شک نیست که تعدادی از جهنمیان بطور ابد در جهنم باقی می مانند، و تعدادی دیگری پس از مدتی وبعد ازسپری شدن مدت جزا بخشیده می‌شوند و روانه بهشت می گردند.

محل دوزخ:

علماء در مورد اینکه محل دوزخ در کجا است، در بین خود اختلاف رأی دارند، برخی بدین عقیده اند که دوزخ در پایین‌ترین طبقه‌ی زمین موقعیت دارد. ولی برخی بدین باور اند که: دوزخ مانند جنت در آسمان ها است ولی هستند علما که در این بابت اصلا از سکوت کار گرفته اند، فکر می کنم که بهترین دیدگاه وروش همین سکوت در این بابت می باشد؛ زیرا در شرع هیچ سند صریح و صحیحی در این مورد به چشم نمی خورد. از جمله کسانی که در این‌باره سکوت اختیار کرده‌اند، عالم شهیر جهان اسلام حافظ سیوطی است. (عبدالرحمان بن کمال بن محمد خُضَیری سیوطی) (۱۴۴۵- ۱۵۰۵م) مشهور به جلال

(c) ketabton.com: The Digital Library

الدین سُیوطی) وی بدین عقیده است که: «در باره مکان دوزخ سکوت می‌کنیم؛ چون به جز الله متعال کسی دیگر جای آن‌را نمی‌داند و حدیث مستندی در این‌باره نزد من وجود ندارد» (مراجعه شود یقظة اولی الاعتبار (47)

شیخ ولی الله دهلوی (ابوالفیاض قطب الدین احمد بن عبدالرحیم مشهور به «شاه ولی الله دهلوی» (۱۱۱۴ ۱۱۷۶ ق / ۱۷۵۳ ۱۷۶۲ م) عالم شهیر (قرآن شناس، ومحدث وفقهی) در قرن دوازدهم هجری / هجدهم میلادی در شبه قاره ی هند، متولد شد.) وی بدین عقیده است که: «در هیچ سندی به مکان دوزخ و بهشت تصریح بعمل نیامده.مکان آن‌درجایی است که الله متعال بخواهد؛ چون ما انسان‌ها بر آفریدگان الله متعال و جهان هستی احاطه نداریم. (یقظة اولی الاعتبار (47)

مساحت و بزرگی دوزخ :

مساحت بزرگی وکلانی دوزخ مطابق فهم قرآنی واحادیثی نبوی بی نهایت وسیع است، ویک گوشه آن از گوشه دیگر دارای فاصله مزید می باشد، طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه 30 سوره ق) در این مورد با زیبای خاصی چنین بیان میدارد: «يَومَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمتَلَأتِ وَتَقُولُ هَل مِن مَّزِيدٍ» (روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شدی؟ و دوزخ می‌گوید: افزون بر این هم هست؟!)

همچنان در حدیث آمده است:که الله متعال به دوزخ میفرماید: «إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِلْؤُهَا فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِئُ حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ فَتَقُولُ قَطْ قَطْ فَهُنَالِكَ تَمْتَلِئُ وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَلَا يَظْلِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا» (جامع الاصول: (544/10). ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (4850) و صحیح مسلم، شماره: (2846)

«تو عذاب من هستی. هرکس را که بخواهم بوسیله تو عذاب می دهم. برای بهشت و دوزخ کسانی هستند که آن‌ها را پُر کنند. اما دوزخ پُر نخواهد شد تا وقتی‌که الله متعال پایش را بر آن می‌گذارد. آن‌گاه دوزخ می‌گوید: کافی است، کافی است. وقتی پُر شد، گوشه‌های آن جمع شده و مچاله می شود. الله عزوجل به هیچ یک از آفریدگانش ستم نمی‌کند».

همچنان در حدیثی دیگری از حضرت انس (رض) روایت است: «لاَ تَزَالُ جَهَنَّمُ يُلْقَى فِيهَا وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟ حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ فَيَنْزَوِي بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَتَقُولُ: قَطْ قَطْ بِعِزَّتِكَ وَكَرَمِكَ» (مشکاه المصابیح:(109/3).

ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (6661) صحیح مسلم، شماره: (2848) «بطور مسلسل گناهکاران در دوزخ ریخته می‌شوند و جهنم می‌گوید: افزون بر این هم هست؟ تا این‌که الله متعال پایش را بر آن می گذارد. گوشه‌هایش جمع و مچاله می شود و آن‌گاه می‌گوید: به عزت و بزرگواری تو سوگند، کافی است، کافی است».

همچنان از جمله دلایل که در مورد عمیق بودن جهنم دلایل می آورد، حدیثی است که در صحیح مسلم از ابوهریره روایت گردیده است: همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم. ناگهان رسول الله صلی الله علیه وسلم صدای افتادن چیزی را شنید. آن‌گاه فرمود: «أَتَدرُونَ ما هذا؟» آیا می دانید این صدای چیست؟ گفتند: الله متعال و رسولش بهتر می‌دانند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هَذَا حَجَرٌ رُمِيَ بِهِ فِي النَّارِ مُنْذُ سَبْعِينَ خَرِيفًا فَهُوَ يَهْوِي فِي النَّارِ الآنَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَعْرِهَا» (صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب فی شدة حر النار

(c) ketabton.com: The Digital Library

(3484/4) شماره: (2844).«این سنگی است که هفتاد سال پیش در دوزخ انداخته شد و هنوز هم به طرف قعر دوزخ در حال سقوط است».
همچنان در حدیثی که حاکم از ابوهریره و طبرانی از معاذ و ابوامامه روایت کرده‌اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَو أَنَّ حَجَراً مِثلَ سَبعَ خَلِفاتٍ، أُلقِيَ مِن شَفيرِ جَهَنَّمَ هَوَي فِيها سَبعينَ خَريفاً لا يَبلُغُ قَعرَها». (صحيح الجامع الصغير (58/5) شماره (5214) «اگر سنگ بزرگی به وزن هفت شتر باردار، از لبه‌ی دوزخ به داخل آن بیفتد، تا هفتاد سال به طرف قعر دوزخ سقوط می‌کند و باز هم به قعر آن نمی‌رسد».
شیخ طحاوی عالمی مشهور جهان اسلام در کتاب «مشكل الآثار» از سلمه بن عبدالرحمن و او از أبو هریره روایت می‌کند که: «الشَّمسُ وَ القَمَرُ ثَورانِ مُكَوَّرانِ فِي النّارِ يَومَ القِيامَةِ». «رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: در روز قیامت ماه و خورشید مانند دو گاو گرد و كروي شكل بي نور در آتش دوزخ هستند.
بیهقی در کتاب «البعث و النشور» و بزار، اسماعیلی و خطابی نیز با سندی صحیح و براساس شرایط بخاری، روایت فوق را آورده‌اند.
امام بخاری در صحیح خود روایت فوق را به طور مختصر و با عبارت زیر آورده است: «الشَّمسُ وَالقَمَرُ مُكَوَّرانِ فِي النّارِ» (سلسلة الاحاديث الصحيحة، ناصر الدين آلبانی، (32/1) شماره: (124)«افتاب و ماه در میانه‌ی آتش دوزخ، بی فروغ می شوند».

درکات دوزخ :

دَرَکات جَهنّم اصطلاح است که برای جا ها، محلات و طبقات مختلف جهنم مورد استعمال قرار گرفته است، طوریکه برای طبقات محتلف جنت اصطلاح طبقات به کار برده می شود.
قابل تذکر است که درکات دوزخ از نظر شدت گرما و نوعیت عذابی که الله متعال برای اهل آن در نظر گرفته است، متفاوت می باشد. بطور مثال این فهم در (آیه 145 سوره النساء) چنین بیان گردیده است: «إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا» «بی‌گمان منافقان در پایین ترین درکه‌ی دوزخ موقعیت دارند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت».
کلمه «الدرک» در زبان عربی به هر چیز قسمت پایین و «الدرج» به هر چیز که در قسمت بالا باشد گفته میشود. بنابراین برای طبقات جنت کلمه درجه و درجات و برای دوزخ، کلمه درک و درکات به‌کار برده شده است دوزخ به هر اندازه که پایین‌تر باشد، به همان میزان حرارت و عذابش شدیدتر است.
از جمله منافقان در جهنم در بیشترین آتش موقعیت خواهند داشت، به همین دلیل جای شان در اسفل من النار است و پاینترین جای دوزخ خواهند بود. (التذكرة، قرطبی: صفحه (382) و التخويف من النار، ابن رجب: ص (50)
در برخی از آیات قرآنی به مراتب دوزخ «درجات» نیز اطلاق می‌گردد. الله متعال در سوره‌ی انعام، پس از ذکر بهشتیان و دوزخیان می فرماید: «وَلِكُلّٖ دَرَجَٰتٞ مِّمَّا عَمِلُواْ» (سوره الأنعام: 132). «و هریک از نیکوکاران و بدکاران به اندازه‌ی کارهایشان درجاتی دارند». «أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴿162﴾ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴿163﴾ (آل‌عمران: 162-

(c) ketabton.com: The Digital Library

163). «آیا کسی که جویای رضای الله باشد، مانند کسی است که سزاوار خشم الله می‌گردد و جایگاهش دوزخ است؟ و چه بد فرجامی است! آنان نزد الله درجات متفاوتی دارند. و الله به کردارشان بیناست».

عبدالرحمن بن زید بن مسلم میفرماید: درجات بهشت به بلندی و درکات دوزخ به پستی می‌روند (التذکرة، قرطبی: ص (382) و التخویف من النار، ابن رجب: ص (50)

همچنان برخی از سلف فرموده اند که: موحدین گناهکار که وارد دوزخ می‌شوند، در درک نخست، یهود در درک دوم، نصارا در درک سوم، صابئین در درک چهارم، مجوس در درک پنجم، مشرکان در درک ششم و منافقان در درک هفتم قرار دارند.

هکذا در برخی کتاب‌ها نام آن درکات نیز وارد شده است:

درک اول: جهنم، درک دوم: لظّی، درک سوم: حطمه، درک چهارم: سعیر، درک پنجم: سقر، درک ششم: جحیم و درک هفتم هاویه نام دارد.

این‌گونه تقسیم‌بندی و نام‌گذاری صحت ندارد و ثابت نیست. دیدگاه راجح و صحیح آن است که نام‌های یاد شده مانند: جهنم، لظی، حطمه... نام‌هایی برای دوزخ هستند، نه این‌که هرکدام نام بخشی از دوزخ باشند. البته این مطلب که مردم به لحاظ کفر و گناهان خود، مراتب گوناگونی دارند، درست است.

دروازه های دوزخ :

در آیات متعددی از قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است که هم برای جنت وهم برای جهنم دروازه های وجود دارد که تعداد دروازه های جهنم به هفت میرسد، طوریکه در (آیه 44 سوره حجر) آمده است: «لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ؛ هفت دروازه دارد و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده اند» این دروازه ها، در حقیقت دروازه های گناهانی است که به وسیله آن، اشخاص داخل دوزخ مي شوند، هر گروهی بوسیله ارتکاب گناهی و از دروازه معینی داخل دوزخ می شوند.

از جمله درباره منافقان آمده است که آنان در پائین ترین درکات دوزخ قرار دارند: «ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار» (نساء، آیه 145)

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر آیه‌ی فوق می فرماید: روی هریک از دروازه‌های دوزخ، نام برخی از پیروان شیطان نوشته شده است. آنان باید از همان دروازه وارد شوند. - الله متعال ما را از عذاب آن پناه دهد- هریک از دوزخیان بر حسب اعمال خود، از یک دروازه وارد می شوند. و در جایگاه ویژه‌ی خود قرار می‌گیرد.

مفسرین بصورت کل در مورد دروازه های دوزخ تفاسیر مختلفی ارائه داشته اند وعدۀ ای از این مفسرین بدین عقیده اند که: هدف از هفت دروازه همانا هفت راه است، ونباید فراموش کرد، عددیکه برای دروازهای جنت و دوزخ ذکر شده دروازه های معمولی که وجود دارد، نیست.

اصولاً این دروازه ها، دروازه معمولی نبوده بلکه هدف آن همان هفت راه به طرف جهنم می باشد، البته راه ورودی ها و اسبابی است که هرکدام از آنها شخص را به یک طبقه می رساند.

از حضرت علی کرم الله وجهه روایت شده: دروازه های دوزخ طبقه های مختلفی دارند که روی همدیگر قرار گرفته‌اند. و هکذا در روایت دیگری از ایشان آمده است که: دوزخ هفت دروازه دارد که بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند. ابتدا دروازه‌ی اولی پُر می‌شود،

(c) ketabton.com: The Digital Library

سپس دروازه‌ی دوم، سپس دروازه سومی، تا این که همگی پُر می‌شوند.(تفسیر ابن کثیر: (164/4)

درآیه (71 سوره الزمر) آمده است: که در ابتدا دروازه های جهنّم باز میشود و سپس کافران وارد آن میشوند. «وَسِيقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا فُتِحَتۡ أَبۡوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمۡ خَزَنَتُهَآ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَتۡلُونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِ رَبِّكُمۡ وَيُنذِرُونَكُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَاۚ قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنۡ حَقَّتۡ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ» «و کافران گروه‌گروه به سوی دوزخ رانده می شوند و چون به دوزخ می‌رسند، درهایش گشوده می‌شود و نگهبانانش به آن‌ها می‌گویند: آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما میخواندند و شما را برای دیدار امروزتان هشدار می دادند؟

می‌گویند: بلی ولی فرمان عذاب، بر کافران قطعی و ثابت گشت».

بعد از این اعتراف، به آنان گفته می‌شود: «قِيلَ ٱدۡخُلُوٓاْ أَبۡوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ فَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ﴿72﴾ (سوره الزمر: 72). «بدیشان گفته میشود: از دروازه‌های دوزخ وارد شوید و جاودانه در آن بمانید؛ پس جایگاه متکبران چه بد است!».سپس تمامی دروازه‌های دوزخ بسته می شود و گناهکاران هیچ گونه امیدی به بیرون رفتن از آن ندارند. الله متعال میفرماید: «وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِنَا هُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَشۡمَةِ﴿19﴾ عَلَيۡهِمۡ نَارٞ مُّؤۡصَدَةُۢ﴿20﴾ [البلد: 19-20]. «و کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند، تیره‌روز و بدبخت‌اند. حلقه‌ای از آتشی فراگیر بر آنان گماشته شده است».

حضرت ابن عباس (رض) «مؤصدة» را به دروازه های بسته تفسیر کرده است. مجاهد می‌گوید: «اصد الباب» در لهجه‌ی قریش به معنای «دررا بست» میباشد.(تفسیر ابن کثیر: (7/ 298).

الله متعال در سوره‌ی همزه میفرماید: «وَيۡلٞ لِّكُلِّ هُمَزَةٖ لُّمَزَةٍ﴿1﴾ ٱلَّذِي جَمَعَ مَالٗا وَعَدَّدَهُۥ﴿2﴾ يَحۡسَبُ أَنَّ مَالَهُۥٓ أَخۡلَدَهُۥ﴿3﴾كَلَّاۖ لَيُنۢبَذَنَّ فِي ٱلۡحُطَمَةِ﴿4﴾ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡحُطَمَةُ﴿5﴾ نَارُ ٱللَّهِ ٱلۡمُوقَدَةُ﴿6﴾ ٱلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى ٱلۡأَفۡـِٔدَةِ﴿7﴾ إِنَّهَا عَلَيۡهِم مُّؤۡصَدَةٞ﴿8﴾ فِي عَمَدٖ مُّمَدَّدَةِۢ﴿9﴾ (سوره الهمزة: 1-9).

«وای بر هر عیب جوی مسخره‌گری! همان کسی که مالی فراهم آورد و همواره- آن را شمرد. می پندارد که ثروتش، او را جاودانه می سازد. هرگز! بی‌گمان در عذاب شکننده‌ی دوزخ افکنده خواهد شد. و تو چه می دانی که عذاب شکننده‌ی دوزخ چیست؟ آتش برافروخته‌ی الهی است. آتشی که به دل‌ها میرسد. بی‌گمان این آتشِ حلقه‌ای و فراگیر بر آنان گماشته شده است.در ستون هایی بلند و کشیده».

ابن عباس میفرماید: «فِي عَمَدٖ مُّمَدَّدَةِۢ﴿9﴾ به معنای دروازه‌های بسته شده است. قتاده می‌گوید: در قرائت ابن مسعود چنین آمده است: «إنها علیهم مؤصدة بعمدٍ ممددة»: «آن آتشی ایشان را در بر می‌گیرد، که سر پوشیده و در بسته است در حالیکه آنان به ستون‌های بلند و کشیده بسته میشوند». (تفسیر ابن کثیر: (368/7)

عطیه می‌گوید: آن ستون‌ها از آهن هستند. مقاتل می‌گوید: «دروازه‌ها بر روی آنان به هم می‌چسبند، سپس با میخ های آهنین محکم می‌شوند. «ممدده» صفت برای «عمد» است. یعنی ستون‌هایی که دروازه‌ها به وسیله‌ی آن بسته شده‌اند، بلند و کشیده هستند و این‌گونه ستون ها از ستون های کوتاه محکم‌تر می باشند. التخویف من النار، ابن رجب، ص: (61))

(c) ketabton.com: The Digital Library

دروازه های دوزخ، پیش از وقوع رستاخیز، گاهی باز و گاهی بسته می شوند. رسول الله (ص) فرموده است که دروازه های دوزخ در ماه رمضان بسته می شوند. از ابو هریره روایت شده است که رسول الله (ص) فرمود: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ وَصُفِّدَتْ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ» (صحیح بخاری: (1898، 1899) و صحیح مسلم: (1079) «با فرا رسیدن رمضان، دروازه های بهشت باز و دروازه‌های دوزخ بسته میشوند.شیاطین و جن‌های سرکش نیز به زندان انداخته می‌شوند».

امام ترمذی حدیثي از ابو هریره به شرح زیر آورده است: «إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ صُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ، وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ فَلَمْ يُفْتَحْ مِنْهَا بَابٌ، وَفُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجِنَانِ فَلَمْ يُغْلَقْ مِنْهَا بَابٌ » (سنن ترمذی: (682) آلبانی آن را در صحیح سنن ترمذی: (549)، آورده است.)

«در شب اول رمضان، شیاطین و جن‌های سرکش در زنجیر بسته می شوند و دروازه های دوزخ بسته خواهند شد و حتی یک دروازه هم باز نمی شود و دروازه های بهشت باز می شوند و حتی یک دروازه هم بسته نمی شود».

مواد سوخت آتش جهنم:

در مورد اینکه مواد سوخت آتش جهنم را چه چیز تشکیل می دهد، قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 6 سورۀ التحریم) میفرماید: **«يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ»** «ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خود را از آتشی که هیزمش مردم و سنگ‌ها هستند، حفظ کنید. فرشتگان خشن و سخت‌گیری بر آن گماشته شده‌اند که از آن چه الله به آنان دستور داد، سرپیچی نمی‌کنند و هرچه فرمان می یابند، انجام می‌دهند».

«فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ» (سورۀ البقرة: 24). «پس از آتشی بترسید که هیزمش مردم و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده است».

منظور از مردمانی که آتش دوزخ بدان افروخته می شود، کفار و مشرکان هستند. اما نوع سنگی که سوخت دوزخ است و آتش دوزخ بدان افروخته می‌شود، حقیقت و ماهیت آنرا الله متعال بهتر می‌داند. برخی از سلف بر این باورند که آن سنگ، از نوع گوگرد است. عبد الله بن مسعود می فرماید: «آن سنگ همان سنگ گوگرد است که الله متعال در روز آفرینش زمین و آسمان ها آن را نیز آفرید و برای کفار آماده ساخت). (تفسیر ابن کثیر (107/1).

اگر این سخن از رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد، بدون چون و چرا آنرا می پذیریم و اگر موضوعی استنباطی و اجتهادی باشد، هرگز ملزم به پذیرفتن آن نیستیم؛ زیرا سنگ‌هایی وجود دارد که از سنگ گوگرد هم بیشتر شعله‌ور میشود؛ اما پیشتر میپنداشتند که سنگ گوگرد ویژگي های دارد که در دیگر سنگ ها دیده نمیشود. لذا میگفتند: آن سنگ، سوخت آتش دوزخ است.

ابن رجب میفرماید: بیشتر مفسرین بر این باورند که منظور از «حجارة» سنگ گوگرد است و آتش دوزخ به وسیله‌ی آن شعله‌ور می شود. گفته می شود سنگ گوگرد حاوی پنج نوع عذاب می‌باشد که دیگر سنگ‌ها چنین ویژگی هایی را ندارند:

1 - سرعت شعله‌ور شدن.

2 - بوی بد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

3 - دود فراوان.
4 - چسبندگی زیاد به بدن.
5 - گرمای شدید. (التخویف من النار، ابن رجب، ص (107)
الله متعال قادر است سنگ‌هایی را بیافریند، که در این ویژگی‌ها از سنگ گوگرد بهتر باشند و ما معتقدیم که جهان آخرت متفاوت و مغایر با دنیا است.
از جمله چیزهایی که آتش دوزخ بدان‌ها روشن می شود، معبودان باطلی هستند که در دنیا پرستش می‌شدند. الله متعال می فرماید: «إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمۡ لَهَا وَٰرِدُونَ﴿98﴾ لَوۡ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةٗ مَّا وَرَدُوهَاۖ وَكُلّٞ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴿99﴾» [الأنبياء: 98-99].
«بی‌گمان شما و معبودانی که جز الله می پرستید، هیزم دوزخید و همگی شما وارد دوزخ خواهید شد. اگر این‌ها معبودان راستینی بودند، هرگز وارد دوزخ نمی شدند و همگی در آن جاودانه می‌مانند».
حصب، یعنی سوخت و هیزم. جوهری می‌گوید: هر چیزی که آتش بدان روشن شود یا آن‌را شعله‌ور کند، حصب گفته می شود. (یقظة أولی الاعتبار: صفحه (61).

دود و شراره های آتش:

در مورد غلظت دود وشدت شراره های آتش جهنم پروردگار با عظمت ما در(آیات 41 ای 44) میفرماید: **«وَأَصۡحَٰبُ ٱلشِّمَالِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلشِّمَالِ﴿41﴾ فِي سَمُومٖ وَحَمِيمٖ﴿42﴾، وَظِلّٖ مِّن يَحۡمُومٖ﴿43﴾ لَّا بَارِدٖ وَلَا كَرِيمٖ﴿44﴾** (سوره الواقعة: 41-44).
«و افراد نگون‌بخت؛ ونگون‌بخت‌ها چه وضعی دارند؟ در بادی سوزان و آبی جوشان هستند و در سایه‌ی دودی بسیار غلیظ و سیاه، که نه سرد است و نه خوشایند».
آیه‌ی فوق بیان‌گرموضوعی است که آرامش روحی و روانی را برای انسان به ارمغان می آورد، آنها نیز عبارت اند از: آب، هوا و سایه.
آیه حکایت از این دارد که آن‌چه مایه‌ی خنکی و آرامش مردم میشود، برای اهل دوزخ وجود ندارد. هوای دوزخ «سموم» است و آن بادی گرم و بسیار سوزان می‌باشد.
آب دوزخ «حمیم» است؛ آبی جوشان و بسیار داغ.
سایه‌ی آن «یحموم» نام دارد که از دود تشکیل شده است.(التخویف من النار: صفحه (85).
همان‌طور که در آیه‌ی فوق وضعیت هولناک دوزخیان بیان شد، در آیه‌ی ذیل نیز وضعیت دهشتناک آتش دوزخ بیان می‌گردد. الله متعال می فرماید:
«وَأَمَّا مَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ﴿8﴾ فَأُمُّهُۥ هَاوِيَةٞ﴿9﴾ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا هِيَهۡ﴿10﴾ نَارٌ حَامِيَةُۢ﴿11﴾ (سوره القارعة: 8-11). «و هرکس ترازوی اعمالش سبک باشد، پس در دامن «هاویه» خواهد بود و تو چه می دانی که آن چیست؟ آتشی سوزان و شعله‌ور».
سایه‌ای که در آیه‌ی یادشده «وَظِلّٖ مِّن يَحۡمُومٖ» بدان اشاره شد، سایه‌ای از دود آتش است. در اصل، سایه رطوبت و سردی به همراه دارد؛ به همین خاطر انسان برای رسیدن به احساس آرامش به سایه پناه می‌برد؛ اما این سایه نه سرمایی دارد و نه آرامشی؛ زیرا این سایه سوزان است.
قرآن درباره‌ی این سایه، که در واقع دود دوزخ است، میفرماید: «ٱنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ ظِلّٖ ذِي ثَلَٰثِ شُعَبٖ﴿30﴾ لَّا ظَلِيلٖ وَلَا يُغۡنِي مِنَ ٱللَّهَبِ﴿31﴾ إِنَّهَا تَرۡمِي بِشَرَرٖ كَٱلۡقَصۡرِ﴿32﴾ كَأَنَّهُۥ

(c) ketabton.com: The Digital Library

جِمَٰلَت صُفر﴿33﴾ (سورۀ المرسلات: 30-33).
«به سوی سایه‌ای - از دود آتشین- بروید که سه شاخه دارد. نه خُنک است و نه از شعله‌های آتش جلوگیری می‌کند. آن آتش، از خود شراره‌هایی چون ساختمان بلند پرتاب می‌نماید. گویا آن شراره‌ها، شتران زردرنگی هستند».
از آیه چنین برداشت می شود که دودی که از این آتش بالا می رود، به دلیل غلظت، سه شاخه میشود. این دود سایه دارد؛ اما فاقد سردی است و نمی‌تواند انسان را در برابر شعله های بر افروخته‌ی دوزخ محفوظ بدارد. اما شراره های بر افروخته از این آتش، همانند قله های بسیار بزرگ و شتر های سرخ رنگ است.
الله متعال در مقام بیان قدرت این آتش و نهایت تاثیر آن بر اهل دوزخ میفرماید:
«سَأُصلِيهِ سَقَرَ﴿26﴾ وَمَا أَدۡرَىٰكَ مَا سَقَرُ﴿27﴾ لَا تُبۡقِي وَلَا تَذَرُ﴿28﴾ لَوَّاحَةٞ لِّلۡبَشَرِ﴿29﴾ (سوره: المدثر: آیات 26-29). «هرچه زودتر او را به آتش دوزخ می‌اندازم. و تو چه می دانی که آتش دوزخ چیست؟ نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند».
این آتش هر چیزی را به کام خود می کشد. پوست بدن را می سوزاند و به استخوان می‌رسد و آنچه که در شکم است، همه را بیرون می افگند و به قلب می رسد. هرکس که به دام آتش دوزخ بیفتد، نجات پیدا نخواهد کرد. آن آتش نه می میراند و نه رها می سازد.
رسول الله (ص) میفرماید: «نارُنَا جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَانَتْ لَكَافِيَةً. قَالَ: إِنَّهَا فُضِّلَتْ عَلَيْهَا بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا».
(صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب صفه النار البارى (330/6). صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب شدة حر النار: (2184/4). «حرارت آتش دنیا هفتاد برابر کمتر از حرارت آتش دوزخ می باشد. اصحاب گفتند: ای پیامبر! اگر به اندازه‌ی همین آتش دنیا هم گرم باشد، باز برای عذاب گناهکاران کافی است.
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: حرارت آتش دوزخ به هفتاد قسمت تقسیم شده است که شصت و نه قسمت آن برای آتش دوزخ باقی است و هر قسمت از آن‌ها به اندازه‌ی آتش دنیا گرم می باشد.»
با گذشت زمان، حرارت این آتش کم نخواهد شد: «فَذُوقُواْ فَلَن نَّزِيدَكُمۡ إِلَّا عَذَابٗا» (سوره النبأ: 30]. «پس بچشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و رنج برایتان نمی افزاییم». «كُلَّمَا خَبَتۡ زِدۡنَٰهُمۡ سَعِيرٗا» (سورۀ الإسراء: 97). «هر زمان که زبانه‌ی آتش فروکش کند، بر زبانه‌ی آتش شان می افزاییم».
بنابر این تحلیل، کفار هرگز راحتی و آرامشی ندارند و عذاب آن‌ها با گذشت زمان کم نمی‌شود. «فَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ» (سوره البقرة: 86). «عذابشان کم نمی‌شود و کسی به آنان یاری نمی‌رساند».
طبق روایتی که امام مسلم آن را از عمرو بن عبس روایت کرده است، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «صَلِّ صَلاَةَ الصُّبْحِ ثُمَّ أَقْصِرْ عَنِ الصَّلاَةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ حَتَّى تَرْتَفِعَ فَإِنَّهَا تَطْلُعُ حِينَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَىْ شَيْطَانٍ وَحِينَئِذٍ يَسْجُدُ لَهَا الْكُفَّارُ ثُمَّ صَلِّ فَإِنَّ الصَّلاَةَ مَشْهُودَةٌ مَحْضُورَةٌ حَتَّى يَسْتَقِلَّ الظِّلُّ بِالرُّمْحِ ثُمَّ أَقْصِرْ عَنِ الصَّلاَةِ فَإِنَّ حِينَئِذٍ تُسْجَرُ جَهَنَّمُ فَإِذَا أَقْبَلَ الْفَىْءُ فَصَلِّ» (صحیح مسلم (832) «نماز صبح را بخوان. سپس تا طلوع کامل خورشید از خواندن نماز خود داری کن؛ زیرا خورشید میان دو شاخ شیطان

(c) ketabton.com: The Digital Library

طلوع می‌کند و کفار در آن هنگام برای وی سجده می‌کنند. سپس نماز بخوان تا اینکه سایه به اندازه‌ی یک نیزه بالا بیاید و دیگر نماز نخوان؛ زیرا در آن هنگام دوزخ افروخته می‌شود. سپس اندکی پس از زوال خورشید، نماز بخوان».

در بخاری و مسلم از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ». (صحیح بخاری (536) صحیح مسلم (615)«به هنگام گرمای شدید، نماز را دیرتر بخوانید تا هوا خنک‌تر شود؛ زیرا گرمای زیاد از تنفس دوزخ است».

دوزخ هنگامی‌که دوزخیان را می بیند، آتشش برافروخته می شود. «وَإِذَا ٱلْجَحِيمُ سُعِّرَتْ، وَإِذَا ٱلْجَنَّةُ أُزْلِفَت» (سورۀ التکویر: 12-13). «و در آن هنگام که دوزخ برافروخته شود و در آن هنگام که بهشت نزدیک گردد».

غرش آتش جهنم :

آتش جهنم نسبت به قهر وخشم که در برابر جهنمایان دارد، صدا و فریاد سر می دهد از غضب به غرش می اید، طوریکه پروردگار با عظمت در (آیۀ:12 سورۀ الفرقان) میفرماید: «إِذَا رَأَتهُم مِّن مَّكَانِۭ بَعِيد سَمِعُواْ لَهَا تَغَيُّظا وَزَفِيرا» (سورۀ الفرقان: 12). «هنگامی که - دوزخ- آنان را از مکانی دور ببیند - و برایشان نمایان شود-، صدای خشم و خروش آنرا می شنوند».

ابن جریر از ابن عباس روایت فرموده که: «إنَّ الرَّجُلَ لَيَجَرُّ الي النّارِ، فَتَنزَوي وَ يَنقَبِضُ بَعضُها الي بَعضٍ فَيَقُولُ لَها الرَحمنُ: ما لَكِ؟ فَتَقولُ: انَّهُ يَستَجِيرُ مِنّي، فَيقُولُ: أرسِلُوا عَبدي. وَ إنَّ الرَّجُلَ لَيَجَرُّ الي النّارِ، فَيَقُولُ: يا رَبِّ ما كانَ هذا الظَنُّ بِكَ، فَيَقُولُ اللهُ: ما كانَ ظَنُّكَ؟ فَيَقُولُ: أن تَسِعَني رَحمَتَكَ. فَيقُولُ: أرسِلُوا عَبدي. وَ إنَّ الرَّجُلَ لَيَجَرُّ الي النّارِ، فَتَشهَقَ اَلَيهِ النّارِ، شَهُوقُ البَغلَةِ الَي الشَعيرِ وَ تَزفَرُ زَفرَةً أُخري لا تَبقي اَحَداً إلاّ خافَ»«النهابه» به روایت ابن کثیر (12/2) و سند آن نیز صحیح است.)

«مردی به سوی دوزخ کشانده میشود. دوزخ خود را جمع کرده الله متعال از او می‌پرسد: تو را چه شده است؟ می‌گوید: آن مرد از عذاب من پناه می‌خواست. الله متعال می‌فرماید: بنده‌ی مرا رها کنید. شخصی به سوی دوزخ کشانده میشود، در آن لحظه میگوید: پروردگارا درحق تو چنین نمی پنداشتم.

الله متعال می فرماید: گمانت چه بود؟ می‌گوید: گمانم بر این بود که رحمت تو شامل حال من می‌شود، الله متعال می‌فرماید: بنده‌ی مرا رها کنید. شخص دیگری به سوی دوزخ کشانده می‌شود. دوزخ با دیدن آن مرد همانند قاطر ماده‌ای که قاطر نر را دیده است، نعره می‌کشد. برای بار دوم چنان به صدا در می‌آید و فریاد می‌زند که همه را بهت زده و ترسان می‌کند».

امام احمد و ترمذی از طریق کاکایش از ابوصالح از ابو هریره (رض) روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَخرُجُ يَومَ القِيامَةِ عُنُقٌ مِنَ النَّارِ لَها عَينانِ تَبصرانِ وَ أُذُنانِ تَسمَعانِ وَ لِسانٍ يَنطِقُ، تَقُولُ: أُنّي وُكِّلتُ بِثَلاثَهِ: بِكُلِّ جَبّارٍ عَنيدٍ، وَ بِكُلِّ مَن دَعا مَعَ اللهِ إلهاً آخَرَ، وَ بِالمُصَوِّرينَ» (التخویف من النار، ص (179)، ن.ک: جامع الأصول: (518/10). محقق می‌گوید: إسناد آن حسن است. ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن صحیح غریب است.)

«روز رستاخیز گردنی از آتش بیرون می‌آید که دو چشم بینا، دو گوش شنوا و زبانی گویا

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارد. زبانش به سخن می‌آید و می‌گوید: دستور دارم سه گروه را بگیرند: ستمگر سرکش، هر کسی که با الله، معبود دیگری خوانده است و تصویرگر. (التخویف من النار صفحه (179)؛ جامع الاصول (518/10) محقق در مورد این حدیث گفته است: سندش صحیح است. ترمذی گفته است: این حدیث حسن، صحیح و غریب است.).

داستان خواب عبد الله بن عمر (رض):

داستان خواب عبد الله بن عمر از جمله ذی عبرت ترین داستان است که امام بخاری وامام مسلم آنرا روایت فرموده اند:

حضر ت عبد الله بن عمر (رض) می فرماید: در خواب دو فرشته را دیدم، در حالیکه قمچین های مضبوط ومحکمی در دست داشتند، نزد من آمدند. مرا به سوی جهنم می بردند. سپس فرشته‌ای به من رسید که قمچین آهنین در دست داشت. به من گفتند: نترس، چه مرد خوبی بودی، اگر به نمازهای شب می‌افزودی. سپس مرا بردند تا اینکه بر لبۀ دوزخ ایستادند. دیدم که همانند چاه پیچان است. شاخ‌هایی همانند شاخ چاه دارد. میان هردو شاخش، فرشته‌ای با تازیانه‌ای آهنین در دست، گماشته شده بود. در لابه‌لای آتش، کسانی را مشاهده کردم که سر به طالاق آویزان بودند. در میان آن‌ها مردانی از قریش را شناختم. سپس مرا به سمت راست برگرداندند.

جریان این خواب را با خواهرم حفصه در میان گذاشتم. حفصه نیز آنرا برای رسول الله صلی الله علیه وسلم قصه نمود. پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: همانا عبدالله بنده‌ی شایسته‌ای است. (صحیح بخاری (7028، 7029) صحیح مسلم (2479).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (46 الی 61) در باره انواع نعمتهای الله متعال که: نصیب پرهیزگاران است، مورد بحث قرار گرفته است.

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ﴿۴۶﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿۴۷﴾

و برای هر کس که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت است (۴۶) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۷)

شأن نزول:

ابن ابوحاتم و ابوشیخ در کتاب «عظمه» از عطا روایت کرده اند: روزی ابوبکر صدیق (رض) قیامت، میزان، بهشت و آتش و دوزخ را یاد کرد و گفت: دوست داشتم بوته سبزی از این گیاهان و سبزه‌ها می بودم چهارپایی می آمد و مرا می خورد تا هرگز دوباره زنده نمی شدم. پس این کلام عزیز **«وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ»** نازل گشت. (ناگفته نباید گذاشت که این حدیث مرسل و ضعیف است، با این وصف عطای خراسانی که این حدیث را به صورت مرسل آورده مناکیر (لغات مترادف استعمال شود که قابل فهم باشد) زیادی را روایت کرده که این هم یکی از آن هاست. ابن کثیر 6 / 70 عموم آیه را صحیح می داند.

- ابن ابوحاتم از ابن شوذب روایت کرده است: این آیه در شأن ابوبکر صدیق نازل گردیده است. (قوت این روایت مثل سابق است، که ضعیف میباشد.).

در این آیۀ متبرکه وعده قیمت بهای برای آنعده از اشخاصی است که خوف وترس از مقام پروردگار خویش دارند، بناءً برای این عده اشخاص وعده دو بهشت اعطا گردیده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این آیه دیگر مبحث در باره زندگی دوزخیان رها شده ومباحثی از حال و زندگی اهل بهشت را به بیان نموده است، واز نعمات رنگا رنگ و بی‌نظیر بهشت یاد آوری نموده و با زیبای خاصی آنرا دانه دانه بر می شمارد.
و بدین ترتیب یک نوع مقایسه را برای اهل بصیرت در مورد زندگی جهنمی وبهشتی پیش کش میکند. الله تعالی میفرماید کسیکه خوف وترس از مقام پروردگار خویش داشته باشد، جای آن در جنت خواهد بود.
چه زیبا است خوف از الله، یعنی حضور در پیشگاه وحضور پروردگار در روز جز یعنی قیامت برای حساب است و یا هم خوف از الله به معنی خوف از مقام علمی پروردگار و مراقبت دائمی او از همه اعمال و رفتار و کردار همه انسانها و مخلوقات عالم است.
برخی از مفسرین می نویسند که خوف از الله صرف به خاطر ترس ازآتش دوزخ و اینکه انسان طمع رفتن به جنت را داشته باشد نیست، بلکه خوف از الله ازمقام پروردگار جلال و جبروت با عظمت او می باشد که واقعاً هم خائف و ترسناک است.
تعدای از مفسرین می نویسند که: ذات اقدس پروردگار، مایه خوف نیست، بلکه خوف از عدالت اوست و خوف از عدالت او به خوف از اعمال بد ما بر می‌گردد زیرا کسیکه پاک است از محاسبه چه باک است.

خوانندۀ محترم!

بهشت بزرگترین مکافات است که پروردگار با عظمت ما آن را برای بندگان مطیع، فرمانبردار ودوستان خویش اماده ساخته است.
باید مطابق حکم قرآنی گفت که بهشت نعمت کاملی است که جزترین نقصی درآن وجود ندارد، هیچگونه آلودگی، صفا و پاکی آنرا تیره و تار نمیکند؛ تصور و درک این نعمت بزرگ باارزش از فهم عقل انسانی قاصر میباشد.
در یکي از احادیث قدسی آمده است: «أَعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لاَ عَيْنٌ رَأَتْ وَلاَ أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلاَ خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ.» ثُمَّ قالَ الرَّسُولُ ص: إقرَؤُوا إن شِئتُم»« فَلَا تَعلَمُ نَفس مَّآ أُخفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعيُن» (سوره السجدة: آیه 17) (صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب ما جاء فی صفة النار. (به نقل از ابوهریره). فتح الباری (318/6) شماره (3244))
«برای بندگان شایسته خویش چیزهایی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی آن‌ها را ندیده و هیچ گوشی آن‌ها را نشنیده و قلب هیچ بشری آن‌ها را تصور نکرده است. سپس پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: برای اطمینان این آیه را بخوانید که الله متعال می‌فرماید: «هیچ کس نمی‌داند که چه چیز شادی‌آفرینی برای ایشان پنهان شده است».
واقعاً هم عظمت و بزرگی نعمت بهشت در مقایسه با نعمت دنیا ظاهر می‌شود؛ زیرا نعمت‌های دنیوی در برابرنعمت‌های اخروی اندک و بی‌ارزشند و قابل مقایسه نمی باشد.
در صحیح بخاری از سهل بن ساعدی روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «وَمَوْضِعُ سَوْطٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌمِنْ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (فتح الباری (319/6) شرح نووی بر صحیح مسلم (166/17) «جای یک تازیانه (در راه الله) در بهشت بهتر از دنیا و آنچه در آن است، می‌باشد».
داخل شدن به بهشت ونجات یافتن از دوزخ پیروزی برای انسان است طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه 185 سوره آل عمران) می فرماید: «فَمَن زُحزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدخِلَ ٱلجَنَّةَ فَقَد

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَازَ» «هرکه از آتش دوزخ دور گردد و به بهشت برده شود، بی‌گمان رستگار می شود».
«وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ»
(سوره النساء:آیه 13) «هرکس از الله و فرستاده‌اش اطاعت کند، الله او را به بوستان هایی وارد می‌کند که از فرودست آن جویبارها روان است و برای همیشه در آن می‌مانند و این رستگاری بزرگ است».

تعریف بهشت :

در تعریف بهشت آمده است که: بهشت آن نوری است که می درخشد، کاخ های بلند، نهرهای جاری، ریحان و گل‌های رنگارنگ، میوه‌های رسیده، همسران زیبا، لباس‌های ابریشمی و زندگی جاودان دارد، ودر این هیچ جای شکی نیست که ارزو، خواست و مقصد همگی ما رسیدن به بهشت است، و آرزوی دیرینه و نهایی ما را رفتن و داخل شدن وسکونت در بهشت تشکیل میدهد، بهشت همانا پاداش عظیم است و ثواب جزیلی که خداوند متعال برای دوستان و مطیعانش آماده نموده است.
داخل شدن به بهشت در نعمت های جاودان و همیشگی است که قابل توصیف نیست. ما نمی توانیم درجات و مقامات، عظمت و بزرگی آن را تصور کنیم. در بهشت چیزهایی وجود دارند که نه چشمی دیده و نه گوشی وصفش را شنیده و نه بر قلب کسی خطور کرده است.کسی که در آن داخل شود، در ناز و نعمت خواهد بود، هرگز لباسش کهنه و فرسوده نمی‌شود، جوانی‌اش زوال نمی کند و از بین نمی رود و هرگز در آنجا احساس خستگی نمی کند و نه می گردد.

مقایسه کوتاه بهشت به دنیا:

بهتر است در مورد برای دادن یک تصویر، یک مقایسۀ کوتاه بهشت با دنیا به حدیثی مراجعه نمایم که آن از سهل بن سعد ساعدی روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «به اندازه جای شلاق از شما در بهشت از دنیا و آنچه بر آن است بهتر می باشد» (صحیح بخاری (2892).
خواهران و برادران!
برای اینکه شوق بهشت در دل‌هایمان زنده گردد لازم است که پیوسته اوصاف بهشت و نعمت‌هایش را ذکر نماییم و برای انجام دادن اعمال صالح کوشا باشیم و به دنیای فانی مغرور نشویم و از حرمات دوری بگزینیم.
بسیاری از انسانها طوری تصور دارند که بهشت عبارت از باغ ومحل وسیعی است که همه اهل جنت یکجا با هم در آن زندگی بسر می برند، در حالیکه چنین نیست، بهشت به تعریف قرآن واحادیث نبوی دارایی قصر ها باغ ها، بوستان ها، نهر ها وابشار های متعدد می باشد که ان شاالله ببرخی آن مختصراً اشاره به عمل خواهد آمد.
عالم جلیل القدر جلال الدین سیوطی از مفسر شهیر جهان اسلام امام قرطبی و حلیمی طی روایتی فرموده اند: که در هر یکی از بهشت، محل و مقامات و درجات مختلفی وجود دارد (کتاب البدور السافرة فی أمور الآخرة (صفحه 480).
مفسرین درمورد اینکه تعداد این بوستان ها (باغها) به چه تعداد اند؟ و آیا این بساتین دربین خود دارایی تفاوت های اند ویا خیر، تفاسیر مختلفی را ارایه داشته اند:
از جمله صحابی جلیل القدر مفسر وفقهی مشهورعبد الله ابن عباس بن عبد المطلب و پسر کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بدین باور است که تعداد بهشت ها به هفت بهشت می

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسد که عبارتند از: دار جلال، دارسلام، بهشت عدن، بهشت (جنت) المأوی، بهشت خلد (برین) جنت الفردوس و بهشت نعیم (مواخذ: از رساله التذکرة فی أحوال الموتی والآخرة، قرطبی (349/2).

ولی در مقابل شیخ قرطبی بدین باور است که: آنچه عبدالله ابن عباس (رض) گفته‌اند، اوصاف بهشت است نه بیان اقسام آن، و همانا تعدادش فقط چهارتا می‌باشد وگفته خویش را به حدیث که از ابو موسی اشعری که از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است مستند نموده است: (مراجعه شود به رساله التذکرة فی أحوال الموتی والآخرة، قرطبی (349/2).

در حدیث متذکره آمده است: «دو بوستان طلایی، که ظرف‌هایش و زینتش و آنچه در آن دو است از طلاست، و دو بوستان از نقره که ظرف هایش و زینتش و آنچه در آن دو می باشد از نقره است. در جنت عدن آنچه که بین مردم و پروردگارشان حجاب شده ردای کبریا است. (مسند امام احمد (191/24 الفتح الربانی) صحیح بخاری (4878) وصحیح مسلم(180) وترمذی (2528) وابن ماجه (186).

همچنان شیخ ابن القیم الجوزی (محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریز زرعی دمشقی معروف به ابن قیم الجوزیه (۷۵۱-۶۹۱ هجری قمری) بدین عقیده است که حدیث متذکره اشاره دارد به اینکه بهشت دو گونه است، دو بهشت از طلا و دو بهشت از نقره است و این برای کسانی است که تقوای پروردگارشان را پیشه می‌کنند. طوریکه پروردگار با عظمت ما فرموده است: **«وَلِمَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ»** «و کسی که از ایستادن (در حضور) پروردگارش ترسیده باشد، دو باغ دارد».

از آنجایی که متقین وکسانیکه از پروردگارشان خوف وترس دارند بر دو دسته‌اند: مقربان و یاران دست راست، پروردگار که همانان برای‌شان این چهار بوستان قرار داد، و ترجیح می‌دهد که آن خائفان در این چهار بهشت مشارکت ندارند، بلکه برای هر کدامشان دو بوستان است.

از استدلال فوق چنین معلوم میگردد که امام ابن القیم بدین باور است که تعداد بهشت ها از چهار بهشت بیشتر بوده و تعداد بساتین بهشت بی نهایت زیاد می باشد، وگفتار خویش را به حدیث ام حارثه بن سراقه (حارثة بن سراقة) صحابی جلیل القدر است که در سال 2 هجری وفات یافته واز قبیله بني عدي بن النجار من الخزرج می باشد) زمانیکه وی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و درباره سرنوشت فرزندش که در غزوه‌ی بدر شهید شده بود از رسول الله صلی الله علیه وسلم جویا احوال شد، و چنین گفت: ای رسول الله، شما از قدر و منزلت حارثه نزد من با خبر هستید؟

پس اگر که او در بهشت است صبر پیشه می‌کنم و از خداوند طلب اجر و پاداش می نمایم و اگر چنین نباشد، آنگاه می بینی چکار می‌کنم؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش فرمود: وای برتو! مگر نادان شده‌ای، آیا تنها یک بهشت است؟! بهشت‌های بسیاری است و همانا او در جنت الفردوس و در روایتی: در فردوس اعلی می باشد. (صحیح بخاری (6550).

لذا از این حدیث معلوم می شود که: بهشت عبارت است از باغ‌های گوناگون بسیار که در داخل بهشت قرار دارد، چنان چه در قرآن عظیم الشأن آمده است: «إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَنَهَرٖ» (سورۀ القمر: آیه 54).(بی‌گمان پرهیزگاران در باغ‌ها و [در جوار] جویباران

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواهند بود).

خاک و بوی بهشت :

قبل از اینکه به مبحث بوی بهشت اشاره بعمل آید بهتر می دانم تا مختصراً در باره خاک بهشت در روشنی احادیث معلومات ذیل رابا شما شریک سازم:

حدیث صحیح در امام بخاری وامام مسلم که از آنس ابن مالک از ابوذر در حدیث معراج روایت نموده، آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا فِيهَا جَنَابِذُ اللُّؤْلُؤِ وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ». «در شب معراج به بهشت وارد شدم. پس ناگهان چشمانم به گنبدهای مرواریدی افتاد و دیدم که خاک بهشت مانند مشک است».

همچنان در صحیح مسلم و مسند احمد از ابو سعید خدری روایت شده است که ابن صیاد درباره‌ی خاک بهشت از رسول الله (ص) پرسید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هِيَ دَرْمَكَةٌ بَيْضَاءُ مِسْكٌ خَالِصٌ». «آردی ریز و سفید رنگ و مسکی خالص و ناب است».

هکذا ترمذی و دارمی از ابوهریره روایت کرده‌اند که: از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدم: جهان از چه چیز خلق شده شده است؟ فرمود: از آب.

پرسیدم: بهشت از چه چیز ساخته شده است؟ فرمود: «لَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَلَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ مِلَاطُهَا الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ وَحَصْبَاؤُهَا الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتُرَابُهَا الزَّعْفَرَانُ مَنْ يَدْخُلُهَا يَخْلُدْ فِيهَا يَنْعَمُ لَا يَبْؤُسُ لَا يَفْنَى شَبَابُهُمْ وَلَا تَبْلَى ثِيَابُهُمْ وَ صَدَق الله حیث یقول: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا» (سوره الإنسان: آیه 20). «یک خشت از طلا و دیگری از نقره و ملاط میان دو خشت مشک بسیار خوشبو است و سنگ ریزه های آن جواهر و یاقوت و خاک آن زعفران میباشد. هرکس داخل آن شود، برای همیشه در آن می‌ماند، بهره‌مند می‌شود و بینوا نمی گردد، پیر نمی‌شود، لباس‌هایش کهنه نمی‌شوند؛ الله متعال در وصف آن درست فرمود: «و چون به آن‌جا نگاه کنی، نعمت فراوان و مُلکی عظیم می بینی.»

بوی بهشت :

بهشت بوی معطر و پاکیزه‌ای دارد که در گوشه گوشۀآن می پیچد و مؤمنان این بو را از راه بسیار دور است شمام می‌کنند.

در مسند احمد، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و مستدرک حاکم با سند صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ قَتَلَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ سَبْعِينَ عَامًا». «هرکس شخصی از اهل ذمّه را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت هفتاد سال قابل استشمام است، احساس نمی‌کند» (صحیح الجامع الصغیر (355/5) شماره (6324)

همچنان در حدیثی دیگر آمده است: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يُرَحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا». «هرکس هم پیمانی را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت چهل سال قابل استشمام است، احساس نمی‌کند». (صحیح الجامع الصغیر (337/5) شماره (6333)

بحث جداگانه و قسماً خارج ازین مبحث مسألۀ حکم احادیث صحیحۀ فوق معلوم و هویدا میشود، کسانیکه به اعمال دست میزنند که درنتیجه مسلمان و حتی غیر مسلمان تحت حمایه و سلطۀ حاکمیت اسلامی متضرر شده و به شهادت میرسد، عامل مستقیم و غیر مستقیم این

(c) ketabton.com: The Digital Library

جرم و تخلف از رفتن به جنت محروم و به غضب الهی مواجه است.
والله أعلم بالصواب.

درجات و مقام ها در بهشت :

در مورد اینکه در بهشت مقام ها ودرجات وجود دارند یا خیر بهتر است به حدیثی که از حضرت ابوهریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است مراجعه نمایم: در حدیث متبرکه آمده است: «در بهشت صد درجه (و مقام) وجود دارد که مابین هردو مقام مسیر صد سال می باشد.» (سنن ترمذی (2529) صححه الألبانی (صحیح الجامع 4245).

همچنان ابو سعید خدری (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می فرماید: «صاحب قرآن هنگامی که به بهشت وارد شود به وی گفته می شود: بخوان و بالا برو، پس می‌خواند و با قرائت هر آیه‌ای یک درجه بالا می‌رود، تا اینکه آخرین آیه‌ای که ازحفظ دارد می خواند.» (سنن ابن ماجه (3780) صحیح الجامع (8121).

معنای این حدیث چنین می‌شود که در درجات و مقام‌های بهشتی به تعداد آیات قرآن کریم می‌باشد. و لذا از حضرت عایشه (رض) نیز روایت شده که فرموده است: همانا تعداد درجات بهشت به تعداد آیات قرآنی است، بنابرین هیچ کس بالاتر از کسی که قرآن کریم را بخواند نیست. (مسند احمد (356/1) شعب ایمان بیهقی (1998).

امام ابن حجر عسقلانی/ می فرماید: سخن پیامبرصلی الله علیه وسلم که می فرماید: در بهشت صد درجه وجود دارد، بر این دلالت نمی‌کند که تمام درجات بهشت صد تامی‌باشد، و بیش از آن وجود ندارد چون در حدیث آن را نفی نکرده است. (فتح الباری (381/2).

امام مناوی (محمد عبدالرؤوف فرزند تاج العارفين ابن علي بن زين العابدين الحدادي متولد سال 952 هجری وفات 1031 هجری در قاهره) در این باره می فرماید:

هیچگونه تعارضی بین این حدیث که در بهشت صد درجه است و بین احادیثی که بر افزون بود دلالت می‌کند، وجود ندارد، چونکه درحدیث قاری قرآن آمده است که، با خواندن هر آیه‌ای یک درجه بالا می‌رود و تا اینکه آخرین آیه را می‌خواند، پس آن صد درجه درجات بلند و بالا می‌باشد و هر کدام از آن‌ها شامل درجاتی کوچک نیز است، که در میان هردو درجه مسافت صد سال می‌باشد، و در یک روایت: پانصد سال، و در روایتی دیگر: کم‌تر یا بیشتر آمده است که هیچ نوع تناقضی وجود ندارد، زیرا که بر حسب حرکت و سرعت و کندی می باشد و رسول الله صلی الله علیه وسلم برای نزدیک نمودن به فهم دیگران فرموده یا خطاب به هر مؤمنی است که شایسته هر مقامی باشد. (فیض القدیر، مناوی (447/4).

همچنین میتوان بین حدیث روایت شده ابوهریره و حدیث ابو موسی چنین جمع نمود که حدیث اول به مجاهدین تعلق دارد، چونکه در حدیث دیگری توضیحش آمده است: همانا در بهشت صد درجه و مقام وجود دارد که خداوند آن‌ها را برای مجاهدان فی سبیل الله آماده نموده است فاصله بین هردو درجه مانند فاصله بین آسمان و زمین است، پس هرگاه از خداوند متعال خواستید پس فردوس را بخواهید، زیرا که بهترین و بالاترین نقطه بهشت است و عرش رحمان بر فوق آن قرار دارد و جوی‌های بهشتی از آن سرچشمه می گیرد. (مسند احمد (190/24) فتح الربانی، بخاری (2790).بنابراین، تعداد درجه‌ها و مقام‌های بهشتی به تعداد آیات قرآنی می‌باشد همانگونه که حضرت عایشه (رض) فرمودند، یعنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیش از 6200 شش هزار و دویست درجه می‌باشد.

درجات بهشتی یعنی چه؟

درمورد اینکه در جنت درجاتی وجود دارند، تفصیل این در جات در احادیث صحیح به تفصیل آن بیان گردیده است. از محتوای این احادیث طوری روشن می گردد که برخی از این درجات حسی بوده که هدف از آن فاصله بین هر درجه بهشتی تا در درجه دیگر بهشتی مسافت صد سال می باشد.

و یا هم فاصله بین این در جات به اندازه زمین و آسمان است، و برخی دیگراین تفاوت ها در بین درجات، معنوی بوده است، وهدف از آن علو بلندی مقام و رتبه در نزد الله تعالی می باشد، همانگونه که امام ابن حجر گفته است. (فتح الباری (381/2).

فاصله ارتفاع درجات بهشت:

طوریکه درحدیثی فوق متذکر شدیم، بهشت دارای درجات عالی بوده، وتوصیف درجات آن هم حسی ومعنوی ذکر شد، ودر حدیث ذکر توصیف این درجات که بین درجه تا درجه دیگر به مانند دوری ستاره درخشان از سطح زمین می‌باشد.

طوریکه در حدیثی که ابو سعید خدری (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت نموده، آمده است: «همانا آنانی که در درجات و مقام‌های پایین هستند، چنان آن کسانی را که در درجات مقام عالی بهشت قرار دارند نظاره می‌کنند که شما ستاره درخشان را در آسمان نظاره می‌کنید و ابوبکر و عمر از آن گروه اند » (مسند احمد(193/24) ترمذی(3658) صحیح الجامع(2030).

همچنان سهل بن سعد از پیامبرصلی الله علیه وسلم روایت فرموده که: «بهشتیان به کسانی که در غرفه های بلند در بالای‌شان قرار دارند نگاه می‌کنند، همانگونه که شما به ستارگان درخشان در افق مشرق یا مغرب نگاه می‌کنید، این به خاطر برتری و تفاضل درجاتشان است».عرض نمودند: ای رسول الله، آن‌ها جایگاه‌های پیامبران است که دیگران به آن دسترسی ندارند؟ فرمود: «خیر، قسم به آنکه جانم در دستش است، آنان مردانی هستند که ایمان به خدا آوردند و پیامبران را تصدیق نموده اند (مسند احمد (192/24) بخاری (6555) ومسلم(2831).

شیخ ابن حجر می فرماید: ذکر مشرق یا مغرب به خاطر دوری و رفعت و بلندی درجات می‌باشد. همانگونه که در احادیث دیگر چنین توصیف آمده که بین هر کدام از درجه تا درجه دیگر مجاهدان مانند مسافت آسمان و زمین است. چنانکه حضرت ابو هریره (رض) از پیامبرصلی الله علیه وسلم روایت فرموده اند: «در بهشت صد درجه وجود دارد، که خداوند متعال آنها را برای مجاهدان در راه خدا آماده نموده است... تفصیل در حدیثی (فتح الباری (381/2). در فوق یادآور شدیم.

در حدیث دیگر آمده است: در میان هر درجه تا دیگری مسافت صد سال می‌باشد چنانکه کعب بن مره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده است: ای اهل صنعت و شمشیر زنان ماهر، تیر اندازی کنید زیرا که هرکس تیر را به دشمن اصابت نماید، خداوند متعال به خاطر آن یک درجه او را رفعت و بلندی می‌بخشد. عبدالرحمن بن ابی النعام عرض کرد: یا رسول الله! درجه چیست؟ فرمود: آن‌ها مانند پله های خانه مادرت نیست، بلکه بین هردو پله و درجه فاصله صد سال است. (مسند احمد(13/14) وسنن نسایی (3144) صححه الالبانی (صحیح نسایی2947).

(c) ketabton.com: The Digital Library

هکذا در روایت دیگری آمده است که: بین هر درجه تا دیگری مسافت پانصد سال میباشد همانگونه که حضرت ابو هریره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده: «در بهشت صد درجه وجود دارد که بین هر درجه تا دیگری مسافت پانصد سال است» (طبرانی در معجم اوسط (تصحیح آلبانی در صحیح ترغیب 373).شاید این اختلاف درجات بر حسب اختلاف در حرکت و سرعت و کندی باشد، همانطور که ابن قیم، ابن حجر بیان نمودند، یا به خاطر، وجود احتمال تفاوت در ارتفاع و بلندی این درجات است.

نعمت های اهل جنت و تفاوت این نعمت ها:

قرآن عظیم الشأن در آیات (22 الی 28 سوره المطففین) با زیبای خاصی میفرماید: «إِنَّ ٱلأَبرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴿22﴾ عَلَى ٱلأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ﴿23﴾ تَعرِفُ فِي وُجُوهِهِمۡ نَضرَةَ ٱلنَّعِيمِ﴿24﴾ يُسقَونَ مِن رَّحِيقٍ مَّختُومٍ﴿25﴾ خِتَٰمُهُۥ مِسكٞۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ﴿26﴾ وَمِزَاجُهُۥ مِن تَسنِيمٍ﴿27﴾ عَينا يَشرَبُ بِهَا ٱلۡمُقَرَّبُونَ﴿28﴾ (همه بهشتیان در یک نوع نعمت نیستند، بلکه هر کدام از آنان نعمت و لذت خاص خودشان را دارد. در هر درجه نعمتی است که در درجه دیگرکه پایین‌تر است وجود ندارد، بنابرین هرچه درجات بالا رود مقام و جایگاه گسترده‌تر و نعمت هایش افزوده‌تر می‌گردد.).

برخی از مفسرین در تفسیراین آیات متبرکه می نویسند: «بی‌گمان نیکان در ناز و نعمت‌اند. بر تخت‌ها [نشسته و] می نگرند. خرّمی نعمت را در چهره هایشان می بینی. از شراب ناب مهر شده به آنان می نوشانند، مهرش مشک باشد. و راغبان باید به همین [شراب ناب] رغبت کنند. و آمیزه‌اش از [آب] تسنیم است. [همان] چشمه‌ای که مقربان [درگاه خداوند] از آن می نوشند».

مفسرین می افزایند: رحیق المختوم باده‌ای ناب، (شراب خالص) بهترین نوع شراب بهشت، و تسنیم گرامی‌ترین نوع شراب بهشت است که مخصوص مقربان می‌باشد که برای بهشتیان با یکدیگر آمیخته شده است برای تفصیل موضوع مراجعه شود (به تفسیر فخررازی (91/32).

همچنان مفسران می نویسند که:هفتاد و دو همسر از حورعین به ازدواج شهید در آورده می شود.

هکذا صحابی جلیل القدر المقدام بن معدي يكرب بن عمرو الكندي، مسکونه حمص (سوریه فعلی) که در سال 87 هجری در شام وفات نموده و در حدود 40 حدیث روایت نموده در یک روایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «شهید نزد خداوند دارای هفت خصوصیات است.»

با اولین قطره خونش گناهانش بخشیده می شود.

جایگاه خویش را در بهشت می بیند.

جامه‌ی ایمان به وی پوشانده میشود.

هفتاد و دو حور العین به همسری او داده می شود.

از عذاب قبر پناه داده می شود.

از وحشت و خوف قیامت در امان است.

تاج وقار بر سرش گذاشته می شود که هر یاقوتی از آن از دنیا و مافیها بهتر است.

برای هفتاد نفراز اهل بیت خود شفاعت می نماید.». (مسند احمد (30/14) و سنن ترمذی (1663) با تصحیح آلبانی (صحیح الجامع 5182).

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حالیکه روایت شده است کسی که کم‌ترین مقام و منزلت در بهشت دارد دو همسر از حورالعین دارد، به حدیثی که ابوسعید خدری (رض) روایت کرده استناد شده که پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمودند: «کم‌ترین مقام بهشتی از آن مردی است که خداوند متعال چهره‌اش را از آتش جهنم نجات داده و درخت بزرگی که دارای سایه گسترده‌ای است رو برویش قرار دارد، پس او می‌گوید: ای پروردگارم مرا به این درخت نزدیک بگردان تا در سایه آن قرار بگیرم...تا آخر حدیث، و در آن آمده: «خداوند به او یاد آوری می‌کند، فلان چیز سوال کن، فلان چیز طلب کن! تا اینکه آرزویش تمام می‌شود، خداوند می‌فرماید: همه این‌ها که تمنا کردی برای توست و ده برابر مانند آن، فرمود: سپس به منزلش وارد می‌شود. آنگاه دو همسر اش از حور العین بر وی وارد می‌شوند و می‌گویند: سپاس آن خدای را که تو را برای ما و ما را برای تو زنده کرد، فرمود: او می‌گوید: مانند آنچه به من عطا شده، به هیچ کس داده نشده است (صحیح مسلم (188).

همچنین بهشتیان در حسن و زیبایی متفاوت هستند بر حسب تفاوت منزلت و مرتبه شان در بهشت، ابوهریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است:«اولین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره هایشان مانند ماه شب چهارده است، کسانی که بعد از آنان وارد می‌شوند، مانند درخشنده‌ترین ستاره می‌باشند، یکدل هستند و هیچگونه اختلاف و کینه‌ای ندارند.» (بخاری (3246) ومسلم (2834).

قابل یاد آوری است که برای جمال و زیبایی حد معینی ندارد بلکه هر روز رو به افزایش است. همانطورکه انس بن مالک از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت فرموده اند: «بازاری در بهشت است که در آن توده های مشک وجود دارد بهشتیان در هر روز جمعه به آنجا می‌روند، نسیم شمال می وزد، از آن مشک به لباس و چهره‌هایش پاشیده می‌شود، آنگاه به جمال و زیبایی آنان افزوده می‌گردد، سپس در حالی به نزد اهل خود بر می‌گردند که به جمال و زیبایی آنان افزوده شده است. خانواده آن‌ها به آنان می‌گویند: به خدا سوگند به زیبایی و جمال شما، افزوده شده آنان در جواب می‌گویند: به خدا سوگند شما نیز زیباتر و قشنگ تر شده اید». (صحیح امام مسلم (2833)

کمترین مقام در بهشت :

نباید فراموش کرد که کمترین منزلت، مقام و منزلت در بهشت به اندازه یازده برابر ملک و پادشاهی دنیاست. در حدیثی که عبدالله بن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده، آمده است: «همانا من آخرین فردی که از آتش بیرون می شود، و آخرین فردی را که وارد بهشت می‌شود را می‌دانم. مردی است که افتان و خیزان از آتش بیرون می شود، آنگاه خداوند خطاب به او می فرماید: برو وارد بهشت شو پس او آنجا می رود، چنین به نظرش می رسد که پُر شده است بنابراین بر می‌گردد، و می‌گوید: ای پروردگارا! آن را پر یافتم، خداوند می فرماید: برو وارد بهشت شو، دوباره میرود و چنین به نظرش می رسد که پر شده است، باز می‌گردد و می‌گوید:

ای پروردگارا!

آن را پُر یافتم، آنگاه خداوند می فرماید: برو وارد بهشت شو، بیگمان برای تو همانند (ملک) دنیا و ده برابرآن است، یا این که برایت ده برابر دنیاست.

او می‌گوید: آیا مرا مسخره می‌کنی در حالیکه پادشاهی؟

عبدالله می‌گوید: «به درستی که من رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که خندید تا اینکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

دندان‌هایشان آشکار گردید، و فرمود: این پایین‌ترین مقام و منزلت در بهشت است» (صحیح بخاری (6571) و صحیح مسلم (186).

و در روایت دیگری حضرت ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین روایت فرموده است: «همانا کم‌ترین جایگاه یکی از شما در بهشت این است که به او گفته شود: آرزو بکن، پس او آرزو میکند، و آرزو می‌کند، به او می‌گویند: آیا آرزو کردی؟ می‌گوید: بله، به او می‌گویند: برای توست آنچه که آرزو کردی و همانندآن». (صحیح مسلم (182).

همچنان در حدیث طولانی دیگر که در باره آخرین شخصی بهشتی است آمده است: «تا اینکه آرزوهایش تمام میشود، خداوند می فرماید: همه آنچه آرزو کرده‌ای برای توست، و همچنین همانند آن، ابو سعید خدری گفت: ای ابو هریره و ده برابر همانند آن. ابو هریره گفت: من تنها همین را یاد کردم که «همانند آن»، آنگاه ابو سعید گفت: من گواهی می دهم که از رسول الله (ص) حفظ نمودم که فرمود: «و ده برابر همانند آن» (صحیح مسلم (182).

امام نووی می فرماید: روش جمع نمودن بین این دو حدیث «همانند آن» و حدیث «ده برابر همانند آن» این گونه است که رسول الله اول همانند آن بیان فرموده بودند، چنانکه در حدیث ابو هریره آمده، سپس خداوند فضل و کرم نمودند و بر آن افزودند چنانکه در حدیث ابو سعید آمده است، آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان فرمودند و ابو هریره آن را نشنیده بود. (شرح صحیح مسلم، امام نووی (28/3).

مغیره بن شعبه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که حضرت موسی(علیه اسلام) از پروردگارش سوال کرد: کم‌ترین منزلت و جایگاه در بهشت از آن کیست؟

فرمود: آن مردی است که بعد از آن که بهشتیان وارد بهشت شدند، می‌آید، پس به او گفته می‌شود: وارد بهشت شو او می‌گوید: ای پروردگارا! چگونه، در حالیکه همه جایگاه و منزل خویش را گرفته اند. به او گفته می‌شود: آیا راضی هستی که همانند ملک پادشاهی از پادشاه های دنیا از آن تو باشد؟!

او می‌گوید: پروردگارا! راضی شدم.

میفرماید: آن برای توست، و همانند آن و همانند آن و همانند آن، در بار پنجم می‌گوید:

پروردگارا! راضی شدم، میفرماید: همه این‌ها از آن توست، و ده برابر همانندش، و برای توست آنچه که تمنا کنی، و چشمت خوش گردد، او میگوید:

پروردگارا! راضی شدم، می‌فرماید: همه این‌ها از آن توست، و ده برابر همانندش، و برای توست آنچه که تمنا کنی، و چشمت خوش گردد، او می‌گوید:

پروردگارا! راضی گردیدم. (موسی علیه السلام از پروردگارش می‌پرسد).

پروردگارا! پس بلندترین منزلت و مقام از آن کیست؟

فرمود: آنان برگزیدگان هستند، آن کسانی که کرامت آنان را با دستم کاشته‌ام و بر آن مهر زده‌ام، چیزهایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور کرده است، رسول الله فرمود: مصداق این در کتاب خدا آمده: «فَلَا تَعلَمُ نَفس مَّآ أُخفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعيُن» (سورۀ السجدة: آیه 17) (صحیح مسلم (189) و ترمذی (3198).

«پس هیچ کس نمی‌داند که از آنچه مایه روشنی چشم است چه چیزی برای‌شان نهان داشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده است».
جمع بین این روایت مغیره: شصت بار و روایت ابن مسعود یازده بار، این گونه است که امام نووی می‌فرماید: مراد این است که یکی از پادشاهان دنیا ملک آن شامل همه سرزمین‌ها نمی‌گردد بلکه بخشی از زمین در بر می‌گیرد، آنگاه برخی از آنان بیشتر و برخی از آنان کم‌تر مالک هستند، بنابراین، به این شخص پنج برابر ملک یک پادشاه داده می‌شود و این اندازه تمام ملک دنیا می‌باشد سپس به او گفته می‌شود: از آن توست ده برابر آن، لذا این روایت موافقت می‌کند با روایات گذشته. والله اعلم (طرح التثریب فی شرح التقریب (2321/7).
انس بن مالک می‌گوید: شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: پایین‌ترین و کم ترین جایگاه در بهشت از آن کسی است که ده هزار خدمت کار بالای سرش ایستاده اند، و در دست هر کدام دو ظروف (پتنوس) است که یکی از آن طلا و دیگری نقره است و رنگ هر کدام با دیگری تفاوت دارد... (طبرانی در اوسط، فتح الباری (373/6).
همانگونه که در روایات عبدالله بن مسعود آمده بود که کم‌ترین منزلت بهشتی از آن کسی است که تمام نعمت هایی که در دنیا وجود داشته از آغاز خلقت تا آخر و ده برابر آن به وی داده می شود.

بلندترین مقام در بهشت :

بلندترین مقام و منزلت در بهشت مقام وسیله است که آن هم فقط از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد، ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می فرماید: از الله برای من وسیله طلب کنید، که بلند مرتبه‌ترین مقام در بهشت است و بجز یک نفر به کسی نمی‌رسد، و امیدوارم که من آن یک نفر باشم. (مسند احمد (307/14) وترمذی (3612) «صحیح الجامع3636».
همچنان درروایت ابو سعید خدری آمده که رسول الله صلی علیه وسلم میفرماید: «همانا وسیله درجه و مقامی است نزد خداوند که بالاتر از آن مقامی نیست، پس از خداوند بخواهید که آن را در روز قیامت به من عطا بفرماید». (مسند احمد (30/3 فتح الربانی) آلبانی آن را حسن دانسته است (صحیح الجامع1988).

چرا بهشت دارای درجات است؟

همانگونه که مردم در دنیا از نظر مقام و منزلت متفاوت هستند، به همین ترتیب در آخرت در مراتب و درجات مختلف هستند، هرکس به اندازه اعمال صالحش، طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «انظُرْ كَيفَ فَضَّلنَا بَعضَهُمْ عَلَىٰ بَعضٍ وَلَلآخِرَةُ أَكبَرُ دَرَجٰت وَأَكبَرُ تَفضِيلا» (سوره الإسراء: آیه21) «بنگر چگونه برخی از آنان را بر برخی [دیگر] برتری دادیم و بی‌گمان آخرت [به اعتبار] مراتب افزونتر و در افزون‌دهی بزرگتر است».
برخی ازاشخاص در استدلال خویش این حدیث: «کسی که لا إله إلا الله و محمد رسول الله بگوید، خداوند آتش را بر وی حرام گردانیده است» (مسند احمد (47/1) ومسلم (29) وترمذی (2638).). چنین فهمیدند که تنها شهادتین کافی است یا فقط بجا آوردن ارکان پنج گانه اسلام کفایت می‌کند، و بدین خاطر سایر اعمال نیکو که برای رفع درجات در بهشت تشریع شده را رها کردند.
معاذ بن جبل (رض) میفرماید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرکس که روزه رمضان را بگیرد و نماز را بخواند و حج را ادا کند (راوی می‌گوید: نمی‌دانم

(c) ketabton.com: The Digital Library

زکات را ذکر کرد یا خیر) مگر آنکه خداوند جل جلاله بر خود لازم گرداند که گناهان او را ببخشد، خواه در را خدا هجرت نماید یا اینکه در سرزمینی که متولد شده بماند» معاذ می‌گوید: عرض کردم آیا مردم را از این آگاه نسازم. رسول خدا محمد صلی الله علیه وسلم فرمود: «بگذار مردم عمل انجام دهند، زیرا که در بهشت صد درجه و مرتبه وجود دارد که ما بین هردو درجه (و مرتبه) به اندازه ما بین آسمان وزمین است.» (سنن ترمذی (2530).

در روایت بخاری آمده: «خداوند آن‌ها را برای مجاهدان فی سبیل الله مهیا نموده است» (صحیح بخاری (2790).

بنابراین حدیث رسول الله «بگذار مردم عمل را انجام دهند» یعنی بگذار مردم اعمال صالح انجام بدهند تا به سبب آن اعمال به درجات عالی در بهشت برسند و این امر خیلی مهمی است که بسیاری از مردم از آن غفلت می‌کنند و تنها به احادیث رجا و امید دل خوش می‌کنند و در انجام اعمال نیکو و خیر از یکدیگر سبقت نمی‌جویند بدین خاطر نیکی هایشان کم می‌شود و در نتیجه شایسته درجات و مراتب عالی در بهشت نمی‌گردند.

دست یابی به منازل و درجات عالی بهشت :

بدرستی که منازل زیبا و درجات عالی بهشت با داشتن مال بسیار یا مقام یا فرزند بدست نمی‌آید، بلکه به وسیله ایمان و عمل صالح حاصل می‌گردد.

خداوند می فرماید: «وَمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم بِٱلَّتِي تُقَرِّبُكُمۡ عِندَنَا زُلۡفَىٰٓ إِلَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحا فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَزَآءُ ٱلضِّعۡفِ بِمَا عَمِلُواْ وَهُمۡ فِي ٱلۡغُرُفَٰتِ ءَامِنُونَ» (سوره سبا: 37).

«و اموال و فرزندانتان چیزی نیستند که شما را در نزد ما نزدیک سازند. بلکه [مقرب] کسی است که ایمان آورد و کار شایسته کند، پس آنان به [جبران] کاری که کرده‌اند سزای دو چندان دارند و آنان در غرفه‌های [بلند] ایمن‌اند».

خداوند عزوجل فرموده‌اند که: هر مؤمنی که عمل صالح انجام دهد، در روز قیامت صاحب درجات و مراتب عالی در بهشت خواهد بود: «وَمَن يَأۡتِهِۦ مُؤۡمِنا قَدۡ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلۡعُلَىٰ» (سوره طه: 75). «و هرکس که مؤمن شایسته کار به نزد او آید، اینان درجات بلند دارند».

و رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز واضح نموده‌اند که هر عمل صالحی سبب افزون شدن نیکی‌ها و بلندی درجات می‌گردد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به سعد بن وقاص (رض) هنگام مریضی اش فرمود: «هرچه بیشتر بمانی و عمل صالح برای خاطر خدا انجام دهی به درجات و رتبه‌ات افزوده می‌گردد» (مسند احمد (183/15) وصحیح بخاری (6373) و مسلم (1628).

دروس حاصله از این آیۀ متبرکه:

به یقین باید گفت که در محکمه عادلانه پروردگار عدل واقعی است که: نژاد، رنگ، مقام ورتبه، سن وسال، قوم ونژاد ملاک اعتبار نبوده بلکه کسیکه از مقام الهی خوف داشته باشد آن ملاک اعتبار قرار می گیرد «وَ لِمَنْ خافَ... جَنَّتانِ»

ترس از الله سرچشمه‌ی حق پذیری و عمل صالح است و لذا برای رفتن به جنت، شرط دیگری در کنار خوف نیامده است.

ذات پروردگار، منشأ رحمت است. توجّه انسان به مقام و جایگاه خداوند در نظام هستی و

(c) ketabton.com: The Digital Library

دادگاه قیامت، موجب دقّت در رفتار و گفتار و پیشگیری از وقوع جرم و گناه می شود.
همچنان درس مهمی که در این آیه متبرکه وجود دارد اینست که امور تربیتی، باید تهدید و تشویق در کنار هم باشد.
در بهشت همه نعمت ها را میتوان بدست آورد که همانا: «مِنْ كُلِّ فاكِهَةٍ» هم تنوّع، «زَوْجانِ» و هم در دسترس بودن. «جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دانٍ»

پس ای خواهر و برادر!

مسلمان هر وقت نیت انجام معصیتی کرد، باید بیاد آورد که اگر این معصیت را انجام ندهد، بهتر از آن در بهشت نصیبش می‌گردد، اگر خواست مرتکب فاحشه شود حور بهشتی را بیاد آورد، و اگر قصد نوشیدن شراب نمود شراب آماده بهشتی را بیاد آورد.

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ﴿۴۸﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿۴۹﴾

دارای شاخه های انبوهی اند. ویا «دو باغ دارای درختان وشاخسارها». (۴۸) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۹)

تفسیر:

«افنان» در اصل به معنای شاخه‌های تازه و پُر برگ است و گاه به معنی «نوع» نیز به کار برده شده است. در صورت اول اشاره به شاخه‌های با طراوت درختان جنتی است، برعکس درختان دنیا که دارای شاخه‌های پیر و خشکیده هستند. در صورت دوم اشاره به تنوع نعمت‌های جنت و انواع مواهب آن است. این احتمال نیز وجود دارد که درختان جنتی به شکلی هستند که دریک درخت شاخه‌های مختلفی است و بر هر شاخه نوعی از میوه ها.
میوه‌های بهشتی، نه زحمت چیدن دارد، «جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دانٍ» (آیه 54 سوره الرحمن) نه دسترسی به آنها زمان می‌برد، واین بدین معنی است که میوه‌های آن دو باغ برای چیدن در دسترس است. «قُطُوفُها دانِيَةٌ» (آیه 23 سوره حاقه) یعنی میوه هائی است که آماده چیدن است، و هیچ گونه محدویت بالای آن وضع نشده، «فَأَنْشَأْنا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنابٍ لَكُمْ فِيها فَواكِهُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ» (ایه 19 سوره مؤمنون) پس به وسیله‌ی آن (آب) برای شما باغهایی از خرما و انگور پدید آوردیم که در آن باغها برای شما میوه‌های فراوانی است و از آنها می‌خورید.) «لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ» (آیه 33 سورۀ واقعه) (که هیچ وقت منقطع نشود و هیچ کس بهشتیان را از آن میوه‌ها منع نکند.)
بناءً گفته می توانیم که: درجنت هم فراوانی هست، «مِنْ كُلِّ فاكِهَةٍ» هم تنوّع، «زَوْجانِ» و هم در دسترس بودن. «جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دانٍ» است.

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ﴿۵۰﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿۵۱﴾

در آن دو بهشت دو چشمه دایماً جاری است (۵۰) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۱)

تفسیر:

باغ سرسبز و خرم و باطراوت جنتی، علاوه بر درختان، باید چشمه‌های آب جاری داشته باشد، می فرماید: در آن دو بهشت دو چشمه به طور مدام جریان دارد.
مفسرین در باره نهر ها وچشمه های جنت می نویسند که این نهر ها در زیر زمین نه بلکه مطابق آیات قرآنی که میفرماید: **«تجری من تحتها الأنهار»** است، جنت در پهلوی درختان ومیوه های ثمر دار دارایی چشمه های ذلال هم است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

معروفترین نهر جنت همانا چهار نهر است که: نهر «آب»، نهر «شیر»، نهر «خَمر» و نهر «عسل»؛ است و منشأ وسرچشمه این «أنهار چهارگانه»، «عیون أربعه» خواهد بود که چشمه های فراوانی است.

همچنان در قرآن عظیم الشأن در جنب اینکه از انهار وچشمه های جنتی بحث بعمل می آورد ذکری از چشمه ونهر های اهل جهنم نیز بحث نموده است بطور مثال:

«تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ» از چشمه ای داغ نوشانیده شوند (آیه 5 سوره الغاشیه.)

همچنان در آیۀ (29 سورۀ الکهف) میفرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا»

و بگو «این حق است از سوي پروردگار تان! هرکسي مي خواهد ایمان بیاورد» «این حقیقت را پذیرا شود و هر کس مي خواهد کفر گردد! ما براي ستمگران آتشي آماده کردیم که سرا پرده اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضاي آب کنند آبي براي آنان میاورند که همچو فلز گذاخته صورت ها را بریان میکنند! چه بد نوشیدني و چه بد محل اجتماعي است!»

ولی در مقابل اهل جنت از ناز ونعمت خاصی برخوردارند، طوریکه قرآن عظیم الشأن در(آیۀ 6 سورۀ الانسان) می فرماید: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (از چشمه‌ای که بندگان خاص الله از آن می‌نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند!

فِيهِمَا مِن كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ﴿٥٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٥٣﴾

در آن دو بهشت از هر قبیل میوه دوجوره است (۵۲) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۳)

نوعی از میوه که شما در دنیا نمونه‌ی آن را دیده اید، و نوعی دیگری از میوه که تا هنوز شبیه ومانند آن را در این جهان به چشم هم ندیده اید.

باغ‌ها و ثمره‌های بهشت:

چون طبیعت بشر با آب و باغ و درخت و سبزه و گل محبت فراوانی دارد و همواره دوست دارد کنار و نزدیک آن‌ها زندگی وقرار داشته باشد، خداوند متعال بهشت را براساس طبیعت و خواست بشر با این نعمت‌ها بی مانند مزین و آراسته ساخته است، با بهترین درختان و انواع ثمره و میوه‌ها و نهرهای جاری و چشمه‌های آب شیرین که با دیدن آن‌ها چشم بندگان صالح خدا خنک خواهد شد، بهشت را با این لباس آراسته است.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ» (سوره الحجر:45).

ترجمه: «بیگمان پرهیزکاران در میان باغها و چشمه سارهای (بهشت) به سر مي برند».

و در آیه‌ای دیگر می فرماید: «إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ يَشۡرَبُونَ مِن كَأۡسٖ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا، عَيۡنا يَشۡرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفۡجِيرا» (سوره الإنسان: 5-6).

ترجمه: «همانا نیکان همواره از جامی می نوشند که نوشیدنی‌اش آمیخته به کافور [آن ماده سرد، سپید و معطر] است، از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری مي سازند!».

بعضی از علمای سلف گفته‌اند: همراه آن‌ها شاخه هائی از آهن نرم است که به هرجا می روند با آن‌ها به همان طرف می روند (حادي الأرواح إلى بلاد الأفراح: 224.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند متعال می فرماید: «وَيُسقَوۡنَ فِيهَا كَأسا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا، عَينا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلسَبِيلا» (سوره الإنسان: 17 – 18) «در آنجا (در جنت) از جام‌های شرابی به ایشان (اهل بهشت) می‌دهند که طعم آن زنجبیل است، (این جام‌ها پر می‌شوند از) چشمه‌ای که در بهشت است و سلسبیل نامیده می‌شود».

و همچنین می‌فرماید: «إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ، ٱدۡخُلُوهَا بِسَلَٰمٍ ءَامِنِينَ» (سوره الحجر: 45 – 46]. «بیگمان پرهیزگاران در میان باغ‌ها و چشمه سارهای (بهشت) بسر می‌برند، (پروردگارشان به آنان می‌گوید:) با اطمینان خاطر و بدون هیچگونه خوف و هراسی به این باغ‌ها و چشمه سارها داخل شوید».

مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنۡ إِسۡتَبۡرَقٖۚ وَجَنَى الۡجَنَّتَيۡنِ دَانٖ﴿٥٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٥٥﴾

بر بسترهایی که پوش های آنها از پارچه‌های ابریشمین است تکیه می‌زنند، و چیدن میوه‌های آن دو باغ در دسترس شان است (۵۴) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَطَائِنُ» «جمع بطانه، آسترها».

«إِستَبرَقٖ» «دیبای ضخیم».

«جَنَى» «میوه‌ی رسیده».

تفسیر:

جالب توجه اینکه: گران قیمت ترین پارچه‌ای که در دنیا تصور می‌شود پوش این بسترها ذکر شده، اشاره به این که قسمت روئین آن چیزی است که از لطافت و زیبایی و جذابیت در وصف نمی‌گنجد، و به این ترتیب کم اهمیت‌ترین جنس‌های آن جهان، پرارزش‌ترین جنس‌های این جهان است، اکنون باید فکر کرد متاع پر ارزش آن چگونه است.

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرۡفِ لَمۡ يَطۡمِثۡهُنَّ إِنسٞ قَبۡلَهُمۡ وَلَا جَانّٞ﴿٥٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٥٧﴾

در آن دو باغ جنتی دختران با حیائی است که نگاههای شانرا (از دیدن بیگانه) باز داشته اند، و پیش از بهشتیان هیچ انس و جنی ایشان را مس نکرده اند.(۵۶) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۷)

تفسیر:

فهم این آیۀ متبرکه میرساند که برای جنّ زنان زیبای جنتی از نوع خود شان یعنی جنّ و برای انس زنان مقبول وزیبای جنتی از نوع انسان است؛ که به این زنان بهشتی هیچ اِنس و جِنّی نزدیک نشده.

چگونگی زنان بهشتی:

قبل از همه باید که زنان بعد از مرگ که داخل جنت می شوند به حور تبدیل نمی شود، بلکه حوریان بهشتی با زنان دنیایی متفاوت هستند؛ طوریکه در آیه فوق خواندیم: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرۡفِ لَمۡ يَطۡمِثۡهُنَّ إِنسٞ قَبۡلَهُمۡ وَلَا جَانّٞ» (یعنی: در آن باغهای جنتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند؛ و هیچ اِنس و جِنّ پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این آیۀ متبرکه نقطه نظر آنعده از اشخاصی را نفی میکنند که معتقد اند که: حوران همان همسران دنیوی هستند که خداوند متعال آنها را بعد از پیری و کهولت بار دیگران زنان جوان مبدل می نماید، بلی این را قبول باید کرد الله تعالی زنان را در سن جوانی وارد جنت می سازد، اما آنها غیر از حورانی هستند که خداوند آنها را می آفریند.

قرآن عظیم الشأن دربارۀ حسن و جمال حوریان بهشتی در آیات متعددی بحث نموده، و از جمله در آیات 22 و23 سورۀ الواقعه میفرماید: «وَحُورٌ عِينٌ﴿22﴾ *كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ﴿23﴾ الواقعة» (و همسرانی از حور العین دارند، همچون مروارید در صدف پنهانز منظور از مکنون: پنهان و محفوظ است. یعنی نور آفتاب، رنگ‌های آنها را تغییر نداده است. وطوریکه مطالعه فرمودیم در آیۀ فوق حوران بهشتی را به یاقوت و مرجان تشبیه نموده است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «... وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ يُرَى مُخُّ سَاقِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنْ الْحُسْنِ...». بخاری. فتح الباری: (318/6)، مسلم و ترمذی نیز آن را روایت کرده‌اند.) یعنی: «... برای هر کدام از مردان اهل بهشت دو همسر (حور) هست که در اثر زیبائی و لطافت بدن، مغز استخوان پاهایشان از بیرون دیده می‌شود...».

ولی زیبایی زنانی که وارد بهشت می شوند بسیار بیشتر از حور خواهد شد، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَسُوقًا، يَأْتُونَهَا كُلَّ جُمُعَةٍ، فَتَهُبُّ رِيحُ الشَّمَالِ فَتَحْثُو فِي وُجُوهِهِمْ وَثِيَابِهِمْ، فَيَزْدَادُونَ حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَرْجِعُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ وَقَدِ ازْدَادُوا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُ لَهُمْ أَهْلُوهُمْ: وَاللهِ لَقَدِ ازْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُونَ: وَأَنْتُمْ، وَاللهِ لَقَدِ ازْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا». مسلم (2833). یعنی: «در بهشت اجتماعی است که بهشتیان هر بار پس از مدت زمانی به اندازۀ یک هفته (دنیا) به آنجا می‌روند؛ پس از آن نسیم صبا شروع به وزیدن می‌کند و بر صورت‌ها و لباس‌هایشان می‌وزد؛ از این رو در حالی نزد همسرانشان باز می‌گردند که بر جمال و زیبایشان افزوده شده است. لذا همسرانشان به آنان می‌گویند: به خدا قسم! که پیش از رفتن از نزد ما بر جمال و زیبایی شما افزوده شده است؛ مردان بهشتی نیز می‌گویند: به خدا قسم که جمال و زیبایی شما نیز افزایش یافته است».

و وضعیت زنان در بهشت؛ همراه با شوهر دنیایی خود خواهند بود، چنانکه میفرماید: «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ» (سورۀ زخرف 70). یعنی: شما و همسرانتان به بهشت درآئید، در آنجا شادمان و شادکام و مُکرّم و محترم خواهید بود.

و اگر شوهرشان جهنمی باشد، در آنصورت به ازدواج یک مرد بهشتی درخواهند آمد، همچنین اگر زنی قبل از اینکه در دنیا ازدواج کند، فوت نماید او در بهشت با مردی که در دنیا ازدواج نکرده مرده است، ازدواج میکند.

حجاب حور بهشتی!

قبل از همه باید گفت که دربهشت نظر سوء وجود ندارد و ساکنین جنت کسانی اند که دارای قلب سلیم بوده، و دارای قلب مریضی نمی باشند، مریضی که مردانی بدنبال زنانی در بهشت بگردند بلکه بهشت جای کرامت است و در آن شر و بدی وجود ندارد و شهوت حرامی هم وجود ندارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نکته بعدی اینکه، حوریان بهشتی که برای شخصی در نظر گرفته می شوند، با هیچ مرد دیگری رابطه نداشته و هیچکس بغیر از آن مرد با وی معاشرت نمیکند.
مفسر شهیر جهان اسلام عبدالرحمن سعدی در تفسیر آیه 48 صافات مینویسد:
«وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ» و اهل بهشت در کنار خود حورهای زیبایی دارند که بی عیب و نقص هستند و چشمانی درشت و خمارآلود دارند، «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» یعنی این که آنها (حوریان) فقط به شوهرانشان نگاه میکنند و به دیگران نگاه نمی کنند، چون پاکدامن هستند و به دیگران چشم نمی دوزند، و بدان جهت که همسرانشان زیبا و کامل می باشند، به شکل که آنان در بهشت هیچ کسی را جز همسرانشان نمی خواهند و فقط به آنان علاقه دارند. و یا این که منظور این است که شوهرش به او چشم دوخته، و این بیانگر آن است که زن بهشتی زیبا و کامل است و زیبایی اش باعث شده تا شوهرش نگاهش فقط به او باشد. و منحصر بودن نگاه نیز بر این دلالت دارد که محبّت آنها منحصر به یکدیگر است.
و هر دو معنی محتمل درست میباشند.
و همه ی اینها بر زیبایی مردان و زنان بهشت دلالت می کند، و بیانگر آن است که آنها یکدیگر را دوست دارند و هیچ کس آرزو نمی کند که به جای همسرش کسی دیگر را داشته باشد. و نیز به شدّت پاکدامنی همه آنها دلالت می نماید. و نیز نشانگر آن است که آنها در آن جا به همدیگر حسد و کینه نمی ورزند، چون سببی برای حسد و کینه وجود ندارد.
همچنان شیخ عبد الرحمن سعدی در تفسیر آیه 56 الرحمن می نویسد:
«فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» یعنی در آن قصر ها حوریانی هست که چشمانشان فقط به شوهرانشان معطوف است، از آن جا که شوهرانشان بسیار زیبا و خوب هستند و کاملاً آن ها را دوست دارند، شوهرانشان نیز فقط به آن ها چشم دوخته اند چون آن ها بسیار زیبا می باشند و آن ها را به شدّت دوست دارند و وصالشان لذّت بخش است.
«يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» یعنی هیچ احدی از جن و انس قبل از آنان به آنها دسترسی پیدا نکرده است و به سبب اینکه به طریقه نیکو شوهرداری می کنند و دارای ناز و دلبری و ملاحت هستند به نزد شوهرانشان محبوب هستند، به همین جهت فرمود: «كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ» گویا آنان یاقوت ومرجان هستند، و این به خاطر صفای آنان و زیبایی منظر و رخساره ی آنان است.
و الله تعالی در آیه 72 سوره الرحمن میفرماید: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» زنانی زیبا که در خیمه ها نگه داشته شده اند.
بنابر این چون حوریان بهشتی را کسی جز شوهرانشان نمی بیند، در اینصورت حجاب برای آنها نزد شوهرانشان وجود ندارد.
در کل چون نصِ صریح وجود ندارد نمی توان گفت که وضعیت آنها چگونه است.ولی آنچه که مسلم است آنان نزد شوهران خود نیازی به حجاب ندارند. و نص وارد نیست که آیا مردها به زنان دیگر بهشتی نگاه میکنند یا خیر؟

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴿٥٨﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٥٩﴾

گویا آن دختران یاقوت و مرجانند (۵۸) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۹)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

درمورد اینکه همسران بهشتی در صفای رنگ و بهاء و تلألؤ چون یاقوت و مرجانند. یعنی لبانی چون یاقوت و چهره ای چون مرجان، سفید و زیبا دارند.

بنابراین، حور العین جنتی زنانی هستند که سیاهی چشم آنان مشکی کامل و سفیدی چشم های درشت آنان کاملاً سفید و شفّاف است. بدن و اندام آنان نیز در سفیدی و ظرافت مثل لؤلؤ مکنون، یعنی مثل مرواریدی است که در صدف سفید شفّاف دیگری قرار گرفته و هیچ دستی به آنان نرسیده و هیچ غبار و آلایشی بر آنان وارد نشده است و کاملاً ظریف، زیبا، جذّاب و دل فریب اند.

بعد از اینکه قرآن عظیم الشأن خصوصیات جسمی زنان بهشتی را توضیح میدارد، می افزاید که جسم آنان مانند یاقوت ومرجان هستند.

یاقوت، سنگی معدنی است که رنگ های گوناگون دارد، ولی معروف ترین آن، «یاقوت سرخ» است که سرخی و درخشندگی بخصوصی را دارا میباشد.

قابل تذکر است که در این دنیا همانند و نظیری برای زیبایی و حسن جمال زنان حور جنتی نمی توان یافت، آنان دارای چشم هایی درشت و سیاه و گونه‌هائی درخشنده گی خاص توام با شادابی، جمال و تازگی بی مانندی هستند. نگاه های آن‌ها سحرآمیز ودید چشم های شان به طرف پائین است و به جز از شوهران خود به کسان دیگر نگاه نمی‌کنند، چنانچه الله تعالی می‌فرماید: «وَحُورٌ عِينٌ﴿22﴾ كَأَمْثَٰلِ ٱللُّؤْلُوِ ٱلْمَكْنُونِ﴿23﴾ (سوره الواقعة: آیات22–23). «و حوریانی چشم گشاده دارند، همچون مروارید (میان صدف) نهفته‌اند».

و همچنین می‌فرماید: «كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ» (سوره الصافات: 49). «گویا آن‌ها تخم‌های (شترمرغ) هستند که (در زیر بال و پر شترمرغ) پنهان (از دید مردم و گرد و غبار) باشند». سفیدی چشم‌های آنان با سیاهی همراه است و اندام شان بسیار زیبا و لطیف می باشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی می‌فرماید: «مِنْ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَى الأَرْضِ لَمَلأَتْ مَا بَيْنَهُمَا رِيحاً، أي (الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ) وَلأَضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا، وَلَنَصِيفُهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (رواه مسلم وانظر الترغیب532/4.).

«اگر زنی از زنان جنت به زمین سر می‌کشید، ما بین آن یعنی (مشرق و مغرب) را از بوی خوشش پر می‌کرد، و ما بین آن دو را منور و نورانی می‌نمود و ارزش روسری که بر سرش می‌باشد، از دنیا و آنچه در آن است، بیشتر است».

زنان بهشت همه دوشیزه هستند که هیچکسی از انسان و جن به آن‌ها دست نزده است، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: «إِنَّآ أَنشَأْنَٰهُنَّ إِنشَآءً، فَجَعَلْنَٰهُنَّ أَبْكَارًا» (سوره الواقعه: 35 – 36]. «ما آن‌ها را (حوران بهشتی را در آغاز کار به این شکل زیبا و شمایل دلربا) پدیدار کرده‌ایم، ایشان را دوشیزگانی ساخته‌ایم (که پس از آمیزش بکارت خود را باز می یابند!)».

و کلمۀ **«عُرُبًا»** که در آیۀ 37 سورۀ واقعه آمده، به این معناست که زنان بهشت شیفته و محبوب همسران خود هستند که به هنگام نزدیکی و همبستر شدن با شوهران خود خوش برخورد و از نظر اخلاقی بسیار خوش اخلاق هستند.

سیرت نویسان می نویسند که: روزی زنی پیری از انصار پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: برایم دعا کن که پروردگار با عظمت مرا بیامرزد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: مگر نمی دانی که زنان پیر داخل جنت نمی شود؟ پیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

زن شروع به گریان کرد، وسخت متأثر شد پیامبر صلی الله علیه وسلم خندید و فرمود: در آن روز تو دیگر پیر نیستی. مگر این فرموده پروردگار با عظمت را نه شونیدی که فرموده است: «إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاء.
فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا. عُرُبًا أَتْرَابًا» (سورۀ واقعه، آیۀ 35-37) (ما آنان را پدید آورده ایم، چه پدیدآوردنی! و ایشان را دوشیزه گردانیدیم، شوهر دوست و همسال).

مجموع خصوصیات و امتیازات زنان جنتی:

جوانی و شادابی همیشگی، پاکی و پیراستگی از هر گونه پلیدی و آلودگی، بکر بودن، شیفتگی در برابر همسران، چشم های سیاه و درشت و شفاف چون یاقوت و مرجان، درخشندگی چون مروارید، خرامیدن و دل ربایی، حضور در خیمه های پرشکوه، هم سنّ و سال بودن و خوش رفتاری با همسران و آراستگی به همه ی زیبایی های ظاهری و باطنی.

خوانندگان گرامی !

درآیات متبرکه قبلی به برخی از اوصاف جنت،که نصیب پرهیزگاران است. اشاره بعمل انده بود اینک درآیات متبرکه (62 الی 78) در باره سایر اوصاف جنتیان و نعمتهایش، بحث بعمل أورده میشود.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴿٦٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٦١﴾

آیا جزای نیکی جز نیکی چیز دیگری شده میتواند؟ (۶۰) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۶۱).

تفسیر:

«احسان» یکی از نعمت های اعطا شده از جانب پروردگار برای ما می باشد، پروردگار با عظمت ما دین مقدس اسلام را به سه درجه تقسیم کرده است، درجه اسلام، درجه ایمان، درجه احسان که احسان ازجمله بهترین و بالاترین درجه در دین مقدس اسلام بشمار می رود، زیرا نزدیکی و تَقَرُبْ به پروردگار جهانیان و نیل به قُرب و منزلت در نزد وی، با احسان به نفس و احسان به خلق میسر است، پس هرگاه بنده این هردو را تصاحب وبدست آورد، به یقین کامل به پرورگارش نزدیکتر خواهد شد.

کلمۀ اِحسان از ماده حسن، گرفته شده، **«اِحسان»** با مشتقاتش 194 بار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده است. (اِحسان در قرآن، نوشته محمد حسین فیض. (اِحسان در قرآن نوشته محمد حسین فیض.)

«الإِحْسَانُ ضِدُّ الإِسَاءَةِ: احسان ضد بدی کردن است» (ابن‌منظور، 1414ق.: مادّة حُسن).

کلمه «احسان» مصدر باب افعال از ریشۀ **«حُسن»** به معنی زیبایی و نیکویی می‌باشد و اِحسان نیز به معنای نیکی کردن است.

لغویان بدین باور است که کلمه حُسن و مشتقّات آن، وصف آن تعداد از امور دینی و یا دنیایی قرار می‌گیرند که به سبب داشتن گونه‌ای از زیبایی عقلی، عاطفی، حسّی و مانند آن می‌تواند با برانگیختن احساس خوشی، رضایت، زیبایی و تحسین در انسان، او را به خود جذب کند و با غرض و هدف مورد نظر موافقت و سازگاری داشته باشد (راغب اصفهانی، 1412ق.: 237).

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلمه «إحسان» در لغت عرب معمولاً بر دو معنا مورد استعمال قرار گرفته است:
اول: کار نیک
دوم: نیکی به غیر، در آیه متبرکه «احسان» اول به معنای اول و احسان دوم به معنای دوم به کار رفته است.
بر ما انسانها است که در برابر احسان و نیکی دیگران، ما هم باید نیکی کنیم.
«هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ»: (آیا در برابر این همه احسان خداوند به انسان، جز نیکوکاری بنده سزاوار است؟)
احسان از جملۀ اصطلاحات عربی بوده که به معنی کمال یا برتریست که به نیکی (عربی: حُسن) (یا خِیر مخالف شر) مربوط می‌شود.
در دین مقدس اسلام احسان یک وظیفۀ مسلمانی برای بدست آوردن کمال یا برتری در عبادت است؛ مانند مسلمانانی که الله را چنان عبادت می‌کنند که گویا او را می‌بینند در حالیکه آن‌ها نمی‌توانند او را ببینند. وتقاضای عقیده راسخ ومتین اسلامی هم همین را می کند که الله تعالی دائماً در حال نگاه کردن به بنده خویش است.
احسان دارای جوانبی مختلفی می باشد از جمله رساندن نفع به نفس خود با وسایل مختلف، تَقَرُبْ بیشتر به الله تعالی، ادای خیر ونیکی ها وامتناع از تمامی محرمات، و نفع رساندن به خلق با تمامی انواع خیر و احسان، پس احسان برترین مقام و منزلت مؤمنان، و بالاترین درجات عبادت و بهترین حالت بندگان صالح و نیکو کار است. پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» (سوره النساء: 125). «و کیست از روی دینداری بهتر از آنکه خودش را تسلیم خدا کرده در حالیکه نیکو کار است و پیروی کرده است از ملت ابراهیم که روی آورنده به توحید و اِعْراض کننده از همه ادیانِ باطل بود».
و میفرماید: «وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (سوره البقرة: 195). «و نیکو کاری کنید که خداوند نیکو کاران را دوست می‌دارد».

بی تفاوتی در برابر احسان :

بی تفاوتی در برابر احسان دیگران، درشرع امری ناپسند وغیر مقبول در پیشگاه الله متعال است وعقلاً هم باید احسان به احسان جواب داده شود، طوریکه در آیۀ فوق با زیبای بیان شد که: **«هل جزاء الإحسن إلاّالإحسن»** همین که عقل انسانی را به محکمه دعوت می نماید، که جواب احسان باید به احسان مجرا شود وحکم پرودگار هم همین است.
مفسرین می فرمایند که یکی از فلسفه‌های قیامت، اجرای عدل و جزای احسان‌هاست. **«هَلْ** جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ» در این آیۀ متبرکه تأکید بعمل آمده است که دسترسی به جنت ونعمت های آن هم، منوط به عملکرد نیک خود انسان است «هل جزاء الإحسن إلاّالإحسن» زیرا احسان، در مقابل احسان مطرح شده، وانسان زمانی به احسان وپاداش دست می یابد، زمانیکه خودش، اهل احسان و عملکرد نیک باشد.
تعلیمات قرآنی به این امر مهم عدالتی اشاره نموده وتاکید میدارد که عدم عدالت، در این بابت بنیان اجتماع را متزلزل می سازد.
از جمله عدم احسان موجب به وجود آمدن جامعه ای خشک و بی روح میشود. قرآن عظیم الشأن می فرماید **«لَيسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِاللهِ وَ الْيوْمِ الأْخِرِ وَ الْمَلائِكةِ وَ الْكتابِ وَ النَّبِيينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبى وَ الْيتامى وَ الْمساكينَ وَ ابْنَ السَّبِلِ وَ السَّائِلِنَ وَ فِى الرِّقابِ...» (سورۀ بقره آیۀ 177) نیکی، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب بر گردانیم، بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به الله و روز قیامت و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورده، مال (خود) را، با تمام علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و خواهندگان و بردگان، انفاق کند).

تعالیم اسلام از یک طرف که به جسم و روح انسان و ابعاد وجودی و حیات فردی و اجتماعی او توجه دارد، و از سوی دیگر، به اجرای عدل و احسان (مواسات و مساوات) در میان مردم و حضور آنها در جامعه نظر می کند، و در نتیجه، ما را به این مهم هدایت می نماید.

وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴿۶۲﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿۶۳﴾

و نزدیک آن دوجنت دوجنت دیگر است (۶۲) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۶۳)

تفسیر:

لازم می دانم قبل از اینکه مبحث جنت را مورد بررسی قرار دهم، مختصراً نظر مفسرین را در مورد تعریف جنت خدمت شما تقدیم بدارم:

مفسرین می نویسند: بهشت نوری است که می‌درخشد، و ریحانی است که فضا را عطرآگین می‌کند، کاخی است محکم، نهری است جاری و میوه‌ای است رسیده و دارای حوریانی است زیبا و خوبروی. و لباس‌های بسیار زیبا به تن داشته است، درجنت کاخ ها وقصر های بلند و مجلل است که مانند ستاره‌ای است که در افق می‌درخشد و همواره در حال نورافشانی است برای اهل جنت آماده وساخته شده است.

کلمۀ« دون»، که در آیه مبارکه آمده است،در برخی از اوقات به معنی غیر می اید ودر برخی از اوقات به معنی پائین. هم مورد استعمال قرار گرفته است، بناءً مفسرین درمعنی آیه «وَ مِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ»دو معنی وتفسیر را به کار برده اند:

اول: اینکه از فحوی این آیۀ متبرکه معلوم می شود که غیر از آن دو جنت، دوجنت دیگر هم موجود اند.

دوم: اینکه برای جنتیان در جنت درجاتی وجود دارد که هر جنتی مطابق اعمال حسنه خویش در آن داخل ومقیم خواهد شد. «وَ لِمَنْ خافَ... جَنَّتانِ» امّا برای مؤمنان عادّی دوجنت دیگر است که پایین‌تر از جنت اولی قرار دارند.

خوانندۀ محترم !

قبل از همه باید گفت: آنچه که موجب نجات انسان از آتش دوزخ وجهنم خواهد شد، ایمان صحیح است نه عمل صالح، این بدین معنی است که مِلاک پذیرش عمل صالح؛ ایمان صحیح است، کسی که ایمان داشته باشد اعمال صالحش پذیرفته میشود، ولی کسی که ایمان درست و صحیح نداشته باشد، تمامی اعمال خوب اش باطل و بی ارزش میشود.

و منظور از ایمان صحیح یعنی کسیکه به وحدانیت و خالقیت الله تعالی، و به تمامی ملائکه و به تمامی انبیاء الهی و به تمامی کتابهای آسمانی از جمله قرآن عظیم الشأن و به روز قیامت ایمان راسخ، جازم ومتینی داشته باشد، چنین کسی دارای ایمان صحیح است، طوریکه پروردگار با عظمت ما در صفت مؤمنان میفرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَمَلآئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ» (سورۀ بقره 285). یعنی: مؤمنان، به الله و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ (و می‌گویند:) ما در میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم (و به همه آن ایمان داریم).

پس کسی که به یکی از فرشتگان و یا به یکی از انبیای الهی یا به یکی از کتابهای آسمانی ایمان نداشته باشد، و این را میداند که این جز ایمان اعتقاد است و ولی از آن منکر است، ایمان چنین شخص صحیح نیست و جزو مؤمنان محسوب نشده، بلکه داخل در گروه کافران خواهد بود.

و همانطور که گفته شد ملاک و معیار اصلی که در روز قیامت موجب رهایی انسان از آتش جهنم است، ایمان است، یعنی ایمان و نیت است که از عمل صالح نیز مقدمتر است، و کسی که ایمان صحیح نداشته باشد تمامی اعمال صالحش و تمامی کارهای خوبش باطل و محو خواهند شد و ارزشی نخواهند داشت، به عبارتی ملاک قبولی اعمال، داشتن ایمان صحیح است و کسی که ایمان صحیح نداشته باشد اعمالش هم پذیرفته نمی شوند و سودی برایش نخواهند داشت، طوریکه در (آیه 5 سوره مائده) آمده است: «وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (مائده 5).یعنی: و کسی که انکار کند آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می‌گردد؛ و در سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود.

ومی فرماید: «وَلَوْ أَشْرَكُواْ لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» (انعام 88). یعنی: و اگر آنها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده‌اند، نابود میگردد (و نتیجه‌ای از آن نمی گیرند).

«وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَلِقَاء الآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» (سورۀ اعراف 147). (و کسانی که آیات، و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود میگردد.)

«مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ﴿15﴾ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ﴿16﴾ (سوره هود 15-16).

یعنی: کسانیکه زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجۀ) اعمالشان را در همین دنیا بطور کامل به آنها می‌دهیم؛ و چیزی کم و کاست از آنها نخواهد شد! (ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا انجام دادند، بر باد می رود؛ و آنچه را عمل می‌کردند، باطل و بی اثر میشود!

جنت های ذکر شده در قرآن کریم:

در قرآن عظیم الشأن بصورت کل از هشت جنت ذکری بعمل آمده است که در ذیل توجه شما را بدان جلب میدارم:

جنت فردوس:

هدف از جنت فردوس همانا بالاترین درجه ومقام بهشت است، که دارایی بُستانی که شامل مزایا و محاسن تمام باغ هاست، می باشد. (القاموس المحیط) (صفحه 725، 1532)، (تهذیب اللغة) (104،105/13) للأزهری.)

طوریکه یاد آور شدیم، جنت فردوس از جمله بالاترین درجه بهشت بوده، و باغی است که در آن میوه ها، گل ها و سائر اسباب لذات و خوبی ها جمع است، و پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا بالاترین درجه بهشت مسمی نموده است، و فرموده است که چشمه های چهارگانه (کوثر، زنجبیل، سلسبیل و کافور) از همین جنت فردوس سر چشمه می گیرند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یاد جنت فردوس دوبار در قرآن عظیم الشأن بعمل آمده است:
برای بار اول در (سورۀ کهف آیۀ 107) ذکر شده که ایمان وعمل صالح، شرط دریافت نعمت های بهشتی بیان شده: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» که در این آیه مقام ومنزلت مؤمنین ونیکوکاران، معین شده است.
و برای بار دوم درسورۀ (مؤمنون آیه 11): «الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (جنت فردوس ارث آن خوبان و منزلگاه ابدی آن پاکان است) در آیه بعداز اینکه صفات مؤمنین واقعی بیان میشود مژده و وعده داده میشود که اینان وارثان و دارندگان فردوس هستند.

جنت عالیه :

«عالیه» به معنای بلند مرتبه، ومکان بهترآمده است، بناءً جنت عالیه عبارت از مکان است که دارای مقامی عالی است، این جنت از جمله محلات ومقامات از جنت است که شخص جنتی از چنان لذایذی مستفید می شود که نه چشمی آنرا دیده ونه گوشی آنرا شنیده است. ونه هم بر قلب کسی خطور کرده باشد.
کلمۀ جنت عالیه وصفات این مقام مبارک هم دوبار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده است:
برای بار اول در (سورۀ الحاقه، آیۀ 23) طوریکه میفرماید: «فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رَّاضِیَةٍ﴿21﴾ فِی جَنَّةٍ عَالِیَةٍ﴿22﴾ قُطُوفُهَا دَانِیَةٌ﴿23﴾ كُلُوا وَ اشرَبُوا هَنِیئًا بِمَا أَسلَفتُمْ فِی الأَیَّامِ الخَالِیَةِ﴿24﴾:
در این آیات متبرکه اشخاصیکه صاحب جنت عالیه می باشند، دارایی صفات اصحاب یمین معرفی شده اند. اصحاب یمین، اصحاب اهل برکت و میمنت میباشند؛ زیرا یکی از معانی یمین و میمنه، مبارک بودن و برکت یافتن است.
اصحاب یمین همان کسانی اند که همیشه در کمک و دستگیری دیگران و خدمت به خلق الله مصروف اند.
همچنان در آیات 13 و 18 سوره بلد یکی از صفات پسندیده اصحاب یمین را آزاد سازی بردگان (غلامان) بیان می کند؛ چرا که آنان انسان هایی هستند که نسبت به دیگران بسیار مهربان هستند و رحم آوری به دیگران را نه تنها عمل می کنند بلکه حتی دیگران را نیز به این کار تشویق می کنند.
به سخن دیگر، مهربانی و صله رحمی نسبت به دیگران از خصوصیات این اشخاص است و از نظر عاطفی و احساسی بسیار لطیف و مهربان می باشند.
بصورت کل باید گفت که اصحاب یمین اشخاص اند که نامه اعمالشان را در دست راست دارند و پاداششان بهشت عالیه است.
طوریکه در آیات (39 الی 43) سورۀ مدثر آمده است: «إِلَّا أَصْحَابَ الْیَمِینِ﴿39﴾ فِی جَنَّاتٍ یَتَسَاءلُونَ﴿40﴾ عَنِ الْمُجْرِمِینَ﴿41﴾ مَا سَلَكَكُمْ فِی سَقَرَ﴿42﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّینَ﴿43﴾» (مدثر 41-43).
یعنی: مگر «اصحاب یمین» (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوایشان به دست راستشان میدهند)! آنها در باغهای بهشتند، و از مجرمان سؤال میکنند: چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟!» میگویند: «ما از نمازگزاران نبودیم».

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنت نعیم:

کلمه «نعیم» به معنای نعمت است، مفهوم اصلی «نعیم» به گفته راغب به معنی نعمت بسیار آمده است، به اضافه ذکر آن به صورت نکره که در اینجا دلیل بر عظمت و اهمیت است که نشان میدهد، این جنت دارایی نعمت ها وبرکت ها مادی ومعنوی می باشد.
کلمۀ «نعیم»12 بار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده که از جمله میتوان از (آیۀ 65 سورۀ مائده، از آیۀ 9 سورۀ یونس، آیۀ 56 سورۀ حج، آیۀ 85 سورۀ شعراء، آیۀ 8 سورۀ لقمان، آیۀ 43 سورۀ صافات، آیات 12 و89 سورۀ واقعه، آیۀ 34 سورۀ قلم، آیۀ 38 سورۀ معارج، آیۀ 13 سورۀ انفطار، آیۀ 22 سورۀ مطففین نام برد.)

جنت عدن:

کلمۀ عدن مصدر و به معنای اقامت و استواری است یعنی در جایی ماندگار شدن و جنات عدن از جمله جنات است که دارای استواری و ایمنی و ازبین نرفتنی باشد.
و مطابق تفاسیر جنت عدن در قلب و وسط بهشتهای دیگر قرار دارد.
کلمۀ عدن بصورت کل 11 بار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده که عبارتند از: (آیه 72 سوره توبۀ، آیۀ 23 سورۀ رعد، آیۀ31 سورۀ نحل، آیۀ 31 سورۀ کهف، آیۀ 61 سورۀ مریم، آیۀ 76 سورۀ ط،آیۀ 33 سورۀ فاطر، آیۀ 50 سورۀ ص،آیۀ 8 سورۀ غافر، آیۀ 12 سورۀ صف،آیۀ 8 سورۀ بینه)

قصر های جنت :

در دنیا امروزی ما قصر ها، ساختمان‌ها ویلاهای بسیار بزرگ و مجللی وجود دارد، ولی این بناها وقصر ها به هراندازه که از نظر دکوراسیون با شکوه و مجلل باشد، نمیتوانند با قصرها و ساختمان‌های بسیار زیبائی که برای سکونت و آرامش مؤمنین در جنت آماده شده، قابل مقایسه باشند و تنها شباهتی که باهم دارند در نام و اسم است، در بهشت چنان کاخ‌های مجلل و با شکوهی ساخته شده که چشمها با دیدن عظمت و زیبائی آن‌ها خیره میشود، قصرهائی که مؤمن وقتی داخل آن میشود، به آرامش روحی و آسایش و آرامش ابدی می‌رسد، پروردگار با عظمت ما برای مؤمنان قصر های مجللی وبا شکوه از طلا و نقره در بهشت بنا نموده. طوریکه در (آیه 20 سوره الزمر) میفرماید:
«لَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ رَبَّهُمۡ لَهُمۡ غُرَفٞ مِّن فَوۡقِهَا غُرَفٞ مَّبۡنِيَّةٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ وَعۡدَ ٱللَّهِ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ ٱلۡمِيعَادَ» «ولي آنانهاي كه تقوا الهي پيشه كرده اند غرفه هاي در بهشت دارند كه بر فراز آنها غرفه هاي ديگر بنا شده و از زير آنها نهر هاي جاري است اين وعده الهي است و خداوند در وعده خود تخلف نميكند.
و باز در (آیۀ 58 سورۀ العنکبوت) میفرماید: «وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ غُرَفٗا تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ نِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ» «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده باشند ایشان را در کاخ‌های عظیم بهشت جای می دهیم کاخ هایی که در زیر آن‌ها رود بارها روان است، جاودانه در آن به سر می برند، پاداش آنان که کار می‌کند چه پاداش خوبی است».
در صحیحین از ابو سعید خدري (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهشتیان آنچنان که شما حرکت ستاره گان درخشان را در اُفق از مشرق یا مغرب دنبال می‌کنید، منازل و غرفه های بهشتی را در بالای سرشان دنبال می‌کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون تفاوت بین منازلشان بسیار زیاد است.
گفتند: یا رسول الله صلی الله! آن منازل پیامبران است که کسی به آن نخواهد رسید؟ فرمود: خیر. قسم به کسی که جانم در دست اوست، جای مردانی است که به خدا ایمان آورده و پیامبران را تصدیق نمایند».
در صحیحین از سهل‌بن سعد ساعدی روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهشتیان غرفه های همدیگر را همچون ستارگان آسمانی مشاهده می‌کنند».
امام احمد از ابو هریره نقل می‌کند که رسول الله فرمودند: «بهشتیان به خاطر تفاوت منازلشان، همدیگر را همانطوری که شما ستاره‌ای نورانی را در افقی روشن مشاهده می‌کنید دنبال می‌کنند.
پرسیدند: آنان پیامبرانند؟
فرمود: «خیر، قسم به کسی که جانم در دست اوست، آن‌ها اقوامی هستند که به خدا ایمان آورده و پیامبران را تصدیق نموده‌اند».

نوع ساختمان جنت ها:

در مورد اینکه این قصر ها وتعمیرات به چه شکل اند، حدیثی داریم از أَبِی هُرَیْرَةَ که میفرماید: قُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ! مِمَّ خُلِقَ الْخَلْقُ؟ قَالَ: «مِنَ الْمَاءِ».
قُلْتُ: مَا بِنَاءُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: «لَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ، وَلَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ، وَمِلاَطُهَا الْمِسْكُ الأَذْفَرُ، وَحَصْبَاؤُهَا اللُّؤْلُؤُ وَالْيَاقُوتُ، وَتُرْبَتُهَا الزَّعْفَرَانُ، مَنْ يَدْخُلُهَا يَنْعَمُ وَلاَ يَبْأَسُ، وَيُخَلَّدُ وَلاَ يَمُوتُ، لاَ تَبْلَى ثِيَابُهُمْ وَلاَ يَفْنَى شَبَابُهُمْ » (ترمذی 2526 – احمد 2 / 445 و صحیح البانی در حاشیه مشکوة 5630.)
«از ابو هریره (رض) روایت است که عرض کردم: یا رسول الله! مخلوقات از چه چیزی آفریده شده‌اند؟ فرمود: از آب، عرض کردم: ساختمان‌های بهشت از چه چیزی ساخته شده؟ فرمود: خشتی از نقره، و خشتی از طلا و ملاط آن (ملاط: مخلوطی از گل یا ریگ و سمنت که میان دو خشت قرار داده میشود) مُشک خوشبو، و سنگریزه هایش از مروارید و یاقوت، و خاکش زعفران می‌باشد، هرکس داخل آن شد، به خوشی زندگی کرده ناامید نمی‌شود، جاویدان می‌ماند و هرگز نمی میرد، لباس‌های اهل جنت کهنه نمی شوند و جوانی آن‌ها از بین نمی‌رود».

اتاق های جنت :

اما در مورد زیبائی فرش‌ها و دکوریشن و زینت اطاق های جنت و استحکام بنا و منظرۀ معماری آن‌ها که جای برای سؤال باقی نمی باشد.
برای دستیابی این قصر ها ی مجلل وبی نظیروعدم تبدیلی این قصر ها ونعمت و به خوشی‌های زودگذر و فانی این دنیا که یقناً کار انسانی نادان و ناآگاه است، فورمول و نسخه داریم که پروردگار با عظمت ما به زیبای خاصی در (آیۀ 37 سورۀ سبا) فرموده است:
«وَمَا أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم بِٱلَّتِي تُقَرِّبُكُمۡ عِندَنَا زُلۡفَىٰٓ إِلَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَزَآءُ ٱلضِّعۡفِ بِمَا عَمِلُواْ وَهُمۡ فِي ٱلۡغُرُفَٰتِ ءَامِنُونَ »
«اموال و اولاد شما چیزهائی نیستند که شما را به ما (خداوند متعال) نزدیک سازند، بلکه کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، آنان (مقرب درگاه الهی بوده و) در برابر اعمالی که انجام داده‌اند، پاداش دو برابر دارند. و ایشان در طبقات بالا (یعنی در برترین منازل بهشت) در امن و امان به سر می برند».

(c) ketabton.com: The Digital Library

خیمه‌های بهشت :

در جنت برای استفاده جنتیان در جنب قصر ها مجلل خیمه های زیبای بنا شده که مانند مروارید نورافشان می کند.طوریکه رسول الله صلی الله می‌فرماید: «إِنَّ لِلْمُؤْمِنِ فِی الْجَنَّةِ لَخَيْمَةً مِنْ لُؤْلُؤَةٍ وَاحِدَةٍ مُجَوَّفَةٍ، طُولُهَا سِتُّونَ مِيلاً، لِلْمُؤْمِنِ فِيهَا أَهْلُونَ يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُ فَلاَ يَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا» (صحیح بخاری 8 / 479 و مسلم 2832.). «بدون شك كه براى مؤمنان در بهشت خيمه هاى سايبانى هستند كه جنس آن‌ها از مروارید ميان خالي است، طول آن‌ها به طرف آسمان شصت مايل مى باشد، اين خيمه هاي بزرگ مخصوص مؤمنين و اهل خانه او مى باشد كه به راحتى در آن رفت و آمد مى‌كنند، ولى بعضى از آن‌ها يكديگر را نمى بينند».

مُدْهَامَّتَانِ﴿۶۴﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿۶۵﴾

چنان سبز است از شدت سبزی متمایل به سیاهی (۶۴) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۶۵)

در این آیۀ متبرکه به وصف دو بهشت که صفات آن در فوق یاد آور شدیم می آفزاید، این جنات آن قدر سبز وخرم است که سبزی و طراوت و شادی و خرمی درختانش به نهایت رسیده و برگ‌ها متمایل به سیاهی شده.

«مدهامة» از ریشه «دهم» و باب «ادهیمام» به معنای سیاهیِ شدید است و در اینجا منظور باغ و بستانی است که از شدّت سبزی به سیاهی می‌زند. «نضاخ» به معنای فوران کننده و جوشان است.

«مدهامة» از ریشه «دهم» و باب «ادهیمام» به معنای سیاهیِ شدید است و در اینجا منظور باغ و بستانی است که از شدّت سبزی به سیاهی می‌زند.

سه چیز است که حزن و اندوه را از قلب می‌زداید وموجب شادبی جسمی وروحی انسانها می گردد: آب، سبزی و سیمای نیکو. «ثلاثةٌ يُذهبن عن قلب الحَزن،الماءُ و الخَضراءُ و الوجهُ الحَسن) وطوریکه تذکر داده شد این جنات از زیبای های خاص ونعمت های غیر قابل وصف، برخوردار اند هم آب دارند، طوریکه آب یکی از نعمت های بینظیر پروردگار است، هم بسیارسبزه، سبز پر رنگی که مایل به سیاهی باشد.وهم خرمی بی مثل ومانند دارد.

بصورت کل مطابق حکم این آیه گفته می توانیم که درختان بهشتی در همه فصل های سال سرسبز و شاداب هستند.

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ﴿۶۶﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿۶۷﴾

در آنها دو چشمه‌ی همواره جوشان است (۶۶) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۶۷)

﴿نَضَّاخَتَانِ﴾ «جوشان، فوران کنان».

انهار جنت:

در جملۀ همه زیبایهای، نعمت ها وخوبی ها که در باره جنت وجنتیان بیان یافت است، یکی از این زیبای های بی وصف چشمه های جنت است.

در آیۀ فوق تذکر داده شده است که دراین جنت دو چشمه زلال چون فواره با شدت می-جوشند، وجود دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در توصیف انهار جنت مفسرین می نویسند که نهرهای جنت دارایی آب شیرین و گوارایی است که پروردگار با عظمت ما برای استفاده ولذت اهل جنت خلق نموده است، انهار جنت بر حسب نوع آبی که در آن ها جریان دارد، مختلف هستند، بعضی پر از عسل و برخی آکنده از شراب و تعدادی نیز از شیر، و دیگر نعمت های پروردگار مملو و جاری هستند.
قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 15 سورۀ محمد) میفرماید: «مَّثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَۖ فِيهَآ أَنهَٰرٌ مِّن مَّآءٍ غَيرِ ءَاسِنٍ وَأَنهَٰرٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعمُهُۥ وَأَنهَٰرٌ مِّنْ خَمرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّٰرِبِينَ وَأَنهَٰرٌ مِّن عَسَلٍ مُّصَفًّىۖ وَلَهُمْ» (وصف بهشتی که (ازجانب پروردگار) به پرهیزگاران وعده داده شده است (چنین است که) در آن انهاری از آبی (زلال و خالص) است که گندیده و بدبو نشده است، و (در بهشت) نهرهائی از شیری است که طعم و مزۀ آن دگرگون نشده است، و نهرهائی از شراب است که سرا پا لذت برای نوشندگان است، و جوی‌های از عسل است که خالص و تصفیه شده است».
پروردگار ما نمونه های بسیار اندک از آنچه که بهترین و حلال‌ترین آن‌ها را در بهشت و برای اهل جنت آماده نموده به ما نشان داده، و بسیاری از چیزهائی را که استفاده از آن‌ها را در این دنیا حرام قرار داده، در آن دنیا برای بندگان مؤمن و صالح خودش حلال نموده است.
رسول الله صلی الله علیه وسلم به ما خبر داده است که در شب معراج چهار نهر را که از سر چشمه های خود جاری بوده‌اند، مشاهده نموده‌اند: (نهرهای ظاهری و نهرهای باطنی) و چنین فرموده اند: «فَقُلْتُ: يَا جِبْرِيلُ! مَا هَذِهِ الأَنْهَارُ؟ قَالَ: أَمَّا النَّهْرَانِ الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ فَالنِّيلُ وَالْفُرَاتُ» (مسلم 1 / 150) «گفتم ای جبرئیل! این جویبارها چه هستند؟ گفت: (و نهرهایی از آنها)، یعنی دو نهر باطن، نهرهای جنت بودند، و دو نهر ظاهری، نهرهای نیل و فرات می باشند».
خداوند متعال میفرماید: «وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّٰتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا ٱلأَنهَٰرُ» (سوره البقرة: 25) «مژده بده به کسانی که ایمان آورده‌اند و کردار نیکو انجام داده‌اند، به این که برای ایشان باغ‌هائی (در بهشت) است که در زیر درختان آن رودخانه‌هائی جاری است».
و همچنین میفرماید: «وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّٰتٍ تَجرِي تَحتَهَا ٱلأَنهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ» (سوره التوبة: 100): «و خداوند بهشت را برای آن‌ها آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».
و خداوند متعال ضمن بیان پاداش کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، میفرماید: «أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ جَنَّٰتُ عَدنٍ تَجرِي مِن تَحتِهِمُ ٱلأَنهَٰرُ» (سوره الکهف: 31): «اما (کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند) کسانی هستند که بهشت جاویدان از آن ایشان است، بهشتی که در زیر (خاک‌ها و درختان) آن جویبارها روان است».
اما کوثر، جویی از جویبارهای بهشت است که خداوند متعال آن را به رسول الله صلی الله علیه وسلم عطا فرموده‌اند: «إِنَّآ أَعطَينَٰكَ ٱلْكَوْثَرَ» (سوره الکوثر:1). «ما به تو (ای محمد!) خیر و خوبی به نهایت فراوانی را عطا کرده‌ایم».
انس بن مالک روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«بَيْنَمَا أَنَا أَسِيرُ فِي الْجَنَّةِ إِذَا أَنَا بِنَهَرٍ حَافَتَاهُ قِبَابُ الدُّرِّ الْمُجَوَّفِ قُلْتُ: مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: هَذَا الْكَوْثَرُ الَّذِي أَعْطَاكَ رَبُّكَ. فَإِذَا طِينُهُ - أَوْ طِيبُهُ - مِسْكٌ أَذْفَرُ» (صحيح بخاري مع الفتح 11 / 464.) «در حالی که (در شب معراج) من در جنت قدم می‌زدم، ناگهان به ساحل نهری رسیدم که در کنار آن گیلاس های از مروارید میان خالی قرار داشت: از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این کوثر است که خداوند آن را به تو بخشیده است». آنگاه متوجه شدم که خاک آن مانند مشک خوشبو و معطر است.

از ابو هریره (رض) روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ، كُلُّ دَرَجَتَيْنِ مَا بَيْنَهُمَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَسَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ» (البخاری 6 / 11.) «همانا جنت دارای صد قسمت است که خداوند آن‌ها را برای مجاهدان در راه خدا آماده کرده است، و فاصله میان هردو قسمت به اندازۀ فاصله‌ی بین آسمان و زمین می‌باشد، وقتی بهشت را از خداوند طلب کردید، جایگاه فردوس را بخواهید، زیرا آن جایگاه اعلی‌ترین مکان جنت و میانه‌ی آن می‌باشد که در بالای آن عرش رحمن قرار دارد، و از آن نهرهای جنت سرچشمه می‌گیرند».

همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر داده است که این نهرها از چهار دریا سرچشمه می‌گیرند.

میفرماید: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَحْرَ الْمَاءِ وَبَحْرَ الْعَسَلِ وَبَحْرَ اللَّبَنِ وَبَحْرَ الْخَمْرِ ثُمَّ تُشَقَّقُ الأَنْهَارُ بَعْدُ» (ترمذي وقال حسن صحيح 2571.) «همانا در جنت دریای عسل، دریای شراب، دریای شیر و دریای آب موجود است که نهرها از آن‌ها جاری می‌شوند».

چشمه سارهای بهشت :

در بهشت دو چشمۀ گوارا فواره می‌زنند:

اولین چشمه، چشمۀ کافور است (کافور ماده‌ای است خوشبو و سفیدرنگ) که قرآن عظیم الشأن در (آیات 5 و6) سوره انسان در بارۀ آن میفرماید: «إِنَّ ٱلأَبرَارَ يَشرَبُونَ مِن كَأسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴿5﴾ عَينا يَشرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفجِيرا﴿6﴾ «به درستی که نیکان (در بهشت) پیاله های شرابی را سر می‌کشند و می نوشند که آمیخته به کافور است، (این پیاله‌ها پر می‌شود از) چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می نوشند، و هر جا که بخواهند با خود روان می کنند و میبرند».

بلی، برگزیدگان و نزدیکان بارگاه پروردگار از آب خالص این چشمه مینوشند و نیکوکاران اندکی از آب این چشمه را با آب های گوارای دیگر مخلوط کرده و می نوشند، زیرا آب خالص چشمۀ کافور مخصوص مقربان درگاه خداست.

دومین چشمه، چشمۀ تسنیم است که قرآن عظیم الشأن در (آیات 22 الی 28 سوره المطففین) درباره آن میفرماید: «إِنَّ ٱلأَبرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴿22﴾ عَلَى ٱلأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ﴿23﴾ تَعرِفُ فِي وُجُوهِهِمۡ نَضرَةَ ٱلنَّعِيمِ﴿24﴾ يُسقَوۡنَ مِن رَّحِيقٍ مَّختُومٍ﴿25﴾ خِتَٰمُهُۥ مِسكٞۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ﴿26﴾ وَمِزَاجُهُۥ مِن تَسنِيمٍ﴿27﴾ عَينا يَشرَبُ بِهَا ٱلۡمُقَرَّبُونَ﴿28﴾» «بیگمان نیکوکاران در میان انواع نعمت های فراوان بهشت به سر خواهند برد، بر تخت‌های مجلل (بهشتی) تکیه می زنند و (به زیبائی‌ها و احسان‌های بسیار آنجا می‌نگرند، (هرگاه به ایشان نگاه می‌کنی) خوشی و خرمی و نشاط و شادابی نعمت را در چهره‌های

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایشان خواهی دید، به آنان از شرابی زلال و خالص نوشانیده می‌شود که دست نخورده و سربسته است، مُهر و در بند آن از مشک است (و با دست زدن به آن بوی عطر مشک در فضا پراگنده میشود). مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سایر نعمت های بهشت) با همدیگر مسابقه دهند و بر یکدیگر پیشی گیرند، آمیزۀ آن تسنیم است، تسنیم چشمه‌ای است که مقربان (بارگاه رب متعال) از آن مینوشند».

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ﴿۶۸﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿۶۹﴾

در آن دو، میوه هست و نخل هست و انار هست (۶۸) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟(۶۹)

«فاکهه» به معناي ميوه يا درخت ميوه، عام است. خرما و انار را هم در بر مي گيرد. اگر اين دو يا درخت اين دو را جداگانه ذكر كرده، به خاطر اهميتي بوده كه اين دو داشته اند. در اهمیت شان گفته اند:

خرما هم میوه است وهم طعام. انار هم میوه است وهم دوا. بدین جهت این دو برسایر میوه ها فضیلت واهمیت یافته وشایسته شده‌اند که جداگانه ذکرگردند.

مفسرین می نویسند: انتخاب این دو میوه از میان میوه‌های بهشت به خاطر تنوع این دو می‌باشد، یکی غالباً در مناطق گرم سیر می‌روید، و دیگری در مناطق سرد، یکی ماده قندی دارد، و دیگری ماده اسیدی، یکی از نظر طبیعت گرم، و دیگری از نظر طبیعت سرد است، یکی غذا، و دیگری برطرف‌کننده تشنگی است.

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ﴿۷۰﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۷۱﴾

درآنجا زنانی نیک سیرت وزیبا روی (۷۰) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَيْرَاتٌ حِسَانٌ»«نیکوزنان زیبا، زنان نیک سیرت و صورت».

تفسیر:

اخلاق زنان اهل بهشت:

«در میان باغ‌های بهشت زنان خوب و زیبا هستند».

خیرات جمع خیر و احسان جمع حسنه، به معنی نیک و خوب می باشد، پس آنان دارای صفات و اخلاق و رفتار نیکو و خوب و دارای حسن صورت و چهره می باشند در جنت زنان با اخلاق عالی وپسندیده هستند، زنان پاک دامن که با تمام حیا وبا شرم شوهر بهشتی خویش دوست دارند، و همواره نگاه خود را از نا محرم دور نگه می‌دارند و خوش برخورد هستند.

حوریان بهشتی دارای اخلاق و سیرتی نیکو هستند که: جن وانس از هم نشینی با ایشان خسته نمی شود.

حوریان بهشتی دارای اجسام وبدن های سفید و دلربایی هستند،وآنان را به زیبایی چشمانشان ستوده خماری چشمان حوریان بهشتی چنان زیبای است که:مردان را به سوی خویش جلب و میکشاند، ومانند اهن روبا مردان خویش را مجذوب خویش میسازد و این در حالیست که از نگاه بیگانگان مصؤن هستند و تنها برای شوهران خویش عشوه و دلربایی می کنند.

وصفت حوریان بهشتی در (آیات 49 و50 سورۀ صفات وآیۀ 54 سورۀ دخان وآیۀ 40 سورۀ طور وایۀ 22 سورۀ واقعه) با تفصیل و دقیق بیان گردیده است، شما می توانید

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفصیل آن را در آیات فوق مطالعه فرماید.)
حوریان بهشتی دارای بکارت و دوشیزگی همیشگی هستند و هرگز با نزدیکی و مقاربت دوشیزگی آنان زایل نمی شود. (طوریکه در آیۀ 56 وآیات 72 و74 همین سوره وآیات 34 الی 36 سورۀ واقعه) موضوع با دقت بیان شده است.
حوریان بهشتی زیبایی ایشان درچشمان افسون گر ایشان است، طوریکه پروردگار آنان به زیبایی چشمانشان ستوده وصفات آنان را ازجمله (آیات 48 و49 سوره الصافات، بیان داشته: «وَعِندَهُمۡ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرۡفِ عِينٌ» (و نزد آن‌ها همسرانی زیبا چشم است که جز به شوهران خود عشق نمی‌ورزند». (طرف) به سکون (را) به معنی بصر و بینائی می‌باشد، یعنی نگاه آن‌ها و چشم آن‌ها به سبب دوست‌داشتن و محبت شوهران‌شان همواره به سوی آن‌ها می باشد.
حوریان بهشتی از نظر سنی هم سن و سال شوهران خویش هستند (طوریکه در آیات 34 و37 سورۀ واقعه بیان شده.).
بناءً بر بنیاد آیات متذکره گفته می توانیم که همه اهل بهشتی در سن جوانی به سر می برند وهیچ وخت رنگ پیری و کهولت را نخواهند دید. این ها نمونه های از اوصاف حورالعین است که برخی از این اوصاف در فوق بیان یافت.

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴿٧٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٧٣﴾

(در آن) حورانی است در خیمه های نگهداشته شده.(۷۲) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟(۷۳)

حور: جمع حوراء و آن زنی است که سفیدی چشمش بسیار سفید و سیاهی چشمش بسیار سیاه باشد.

عین: جمع عیناء و آن زنی است که چشمان درشتی داشته باشد...

این‌ها خصوصیات دوست‌داشتنی زنان دنیا هستند ولی در زنان بهشتی کاملتر، زیباتر و برتر هستند. «مانند مروارید پنهان»؛ گویی آنها مروارید های حفاظت شده‌ای هستند که نور افتاب جلای رنگشان را تغییر نداده و دست کسی به آنها نخورده است.
حوری مقصورات از جمله زنان است که ازدید اجانب در امانند، زنانی مبتذل نیستند، که غیر از شوهران نیز ایشان را تماشا کنند.
«حُور مَّقصُورَٰت فِي ٱلۡخِيَامِ» ازجمله (زنان بهشتی) سیاه چشمانی هستند که هرگز از خیمه های خویش بیرون (نمی‌شوند و اینجا و آنجا به دنبال کارهای ناپسند) نمی‌روند».
بلی زنان بهشتی در خیمه‌ها آراسته شده و فقط برای پذیرائی از همسران خود نشسته‌اند، کسی دیگر را نمی بینند، و هوس نگاه‌کردن غیراز همسران خود به کسی دیگر را ندارند، زیرا که پروردگار با عظمت پاک بهترین زندگانی جاویدان و با صداقت و محبت و اخلاص نسبت به شوهران‌شان را به آن‌ها عطا فرموده است، طوریکه در آیه ذیل میخوانیم:

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ﴿٧٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٧٥﴾

دست هیچ انس و جنّی پیش از ایشان به آنها نرسیده است (۷۴) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟(۷۵)
وکسی از جن وانس به حوران مقرر اهل جنت دست نزده است.از احادیث نبوی وروایات اسلامی چنین استنباط می‌شود: زنان و مردانی که در این دنیا همسر یکدیگرند، هرگاه هر دو با ایمان‌و بهشتی باشند درآنجا به هم ملحق می‌شوند، و با هم در بهترین شرایط و حالات

(c) ketabton.com: The Digital Library

زندگی می‌کنند. و حتی از روایات استفاده می‌شود که مقام این زنان برتر از حوریان بهشت است به خاطر عبادات و اعمال صالحی که در این جهان انجام داده اند.
«طمث» «آمیختن، مقاربت کردن، تماس».

مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ﴿٧٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴿٧٧﴾

بر پشتی‌های سبز و بسترهای زیبا تکیه زده‌اند (۷۶)پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟(۷۷)
این در حالیست که این بهشتیان بر تخت‌هایی تکیه زده اند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبز رنگ پوشانده شده است.
«رَفْرَفٍ» (بالشها) نوعی تیکه سبزرنگ ابریشمی است که از آن فرش ومتکا واسباب زینت وآرایش ساخته می شود، ودر «صحاح» آمده است که آن متضمن نقش ونگار درخت وگل می باشد.
«عَبْقَرِيٍّ» در اصل به معنای مکان مخصوص جنّ است که برای عموم ناشناخته است، سپس به هر چیز کمیاب و نادر گفته می‌شود و در این آیه هدف از آن فرش‌های نادر و کمیاب وزیبا گفته می شود.
در حدیثی که از أبی سعید رضی الله عنه روایت گردیده آمده است «أنَّ النبیَّ صلی الله علیه وسلّم قالَ: إذا دخل أهل الجنةِ الجنة يُنَادِى مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا فَلَا تَسْقَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيَوْا فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشِبُّوا فَلَا تَهْرَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلَا تَبْأَسُوا أَبَدًا فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»
(مسلم، و جز از آیه 43 سوره اعراف).
و از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیامبرصلی الله علیه و سلم فرمودند: هنگامی که اهل جنت، وارد جنت می شوند، منادی صدا می زنند: برای شما بعد از سلامتی دیگر مریضی نخواهد بود و بعد از زنده شدن هرگز نمی میرید و بعد از جوان شدن هیچ وقت پیر نمی گردید و پس از اینکه به شما نعمت داده شد هرگز سختی و نارحتی را نمی بینید. پس سخن الله تعالی را قرائت نمود: و ندا داده میشوند این همان بهشتی است که برای آنچه انجام داده بودید ارث داده می شوید.
همچنان درحدیث که در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «قال اللَّهُ عزَّ وجلَّ: أَعْدَدْتُ لِعِبَادِى الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ فَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَآءً بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» (سوره سجده 17»
(الله عزو جل میفرمایند: برای بندگان صالحم آماده کرده ام آنچه را که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب احدی خطور کرده است. پس رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیه را قرائت فرمودند: هیچ نفسی نمی داند چه چیز برای ایشان از آنچه که روشنی چشم است به خاطر آنچه انجام داده اند آماده شده است.
به هرحال همه تعبیرات قرآنی واحادیثی نبوی و روایات اسلامی، همه وهمه حاکی از این حقیقت است که جنت همه چیزش ممتاز است، خاک بهشت، میوه‌ها، غذاها، قصرها، فرش-ها، حوارنی، وانهار و بطور خلاصه هر چیزش در نوع خود بی نظیر و بی مانند است، بلکه باید گفت تعبیرات نیز هرگز نمیتواند آن مفاهیم بزرگ و بی مانند را در خود جای دهد، و تنها شبحی (جسمي که از دور به نظر رسد) از آن را در ذهن ما ترسیم می‌کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیبایی حوریان جنتی:

در مورد زیبای وحسن جمال حوران بهشتی،روایات متعددی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت گردیده است که برخی از این روایات عبارتند از:

در طبراني با سند جید آمده است که: «لَو اطَّلَعَت امْرأةٌ مِنْ نساءِ أهل الجنَّةِ إلى الأرضِ لمَلأتْ بينها رِيْحاً واضاءت ما بينهما ولتاجها عَلَى رَأسها خَيْرُ مِنَ الدُّنيا وما فيها» (طبراني با سند جید).

«فرضاً اگر زنی از زنان بهشت بر دنیا عرضه شود، خلأ میان زمین و آسمان از بوی خوشش معطر گشته و از نور چهره‌اش، روشن خواهد شد. دنیا با تمام سرمایه‌های مادی‌اش به قیمت تاج سر یکی از آنان، نمی‌ارزد).

شوهران بهشتی بیش از اندازه شیفته و دلباخته‌ی زنان زیبای خود می‌باشند. چرا چنین نباشند؟ چهره‌ی آنان بقدری شفاف و درخشنده خواهد بود که طبق روایتی، شوهران می‌توانند صورت خویش را در رخسار آئینه گون آن‌ها مشاهده کنند. چنان‌که در مسند احمد روایتی آمده است:» مردی از بهشتیان محو تماشای شگفتی‌های بهشت است که حوری بر او وارد می‌شود و سلام می‌دهد، مرد بسوی او نگاه می‌کند و چهره‌اش را در رخسار او می‌بیند، سپس می‌پرسد: شما که هستید؟ دوشیزه جوان می‌گوید: »من از جانب خدا، بعنوان هدیه‌ای اضافه بر آنچه در اختیار داری به شما ارزانی شده‌ام». تاج و زیور آلات گرانقیمت، بر سر و گردن دارد که کوچکترین نگین آن ها فاصله‌ی میان مشرق و مغرب را روشن خواهد ساخت. هفتاد لایه لباس (زربافت و ابریشم) بر تن دارد که پایین‌ترین نوع آن‌ها به ظرافت گل شقایق است. و مغز استخوان پاهایش از لابلای آن لباس‌ها، نمایان خواهد بود) (مسند احمد حدیث حسن است).

نغمه ها و ترانه‌های حوریان بهشتی:

برای اهل جنت نغمه‌های شیرین و دل انگیزی که توسط زنان پاک و زیبایشان سروده می‌شود، جنتیان به گوش فرا می دهند.

در روایتی از ابن عمر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: زنان بهشتی برای شوهرانشان با صوتی بسیار زیبا که هیچکس نظیر آن را نشنیده است، آواز می خوانند از جمله می گویند: ما زنان خوب و زیبایی هستیم و همسران مردان بزرگی می باشیم، نگاه ما آرام بخش است و ما برای همیشه جوان و شاداب و زنده خواهیم ماند و شوهران مان از جانب ما امنیت خواهند داشت چون از ما خیانت سرنمی زند.(رواه طبراني: رجاله رجال الصحيح).

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴿٧٨﴾

پربرکت و زوال‌ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و بزرگوار تو(78)!

تفسیر:

این آیه ثنایی است جمیل برای الله تعالی، که چگونه دو نشئه‌دنیا و آخرت، مالامال از نعمت‌ها و برکات نازله از ناحیه‌ی او شده و رحمتش سراسر دو جهان را فراگرفته. و جمله‌ی «ذی الجلال و الاکرام» اشاره به این است که، تمام افعال الله تعالی و آنچه را که در آیات فوق بیان داشت از صفات او سرچشمه می گیرد. یعنی، اگر عالم هستی را با نظام آفرید به دین جهت است که او خالق است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و اگر کارهایش متقن و بدون نقطهٔ ضعف است، به خاطر این است که او علیم و حکیم است.
واگر مؤمنان را جزای خیر می‌دهد، چون او ودود، غفور، رحیم وشکور است.
و اگر مجرمین را جزای شرّ می‌دهد، به علت این است که او منتقم و شدید العقاب است.
بنابراین؛ تمام نعمت هایی که در این سوره بدان اشاره شد، ناشی از اسماء و صفات حق تعالی به خصوص صفت رحمانیت اوست.
در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده که هرکس خداوند جل جلاله را به «یا ذاالجلال و الاکرام» بخواند دعایش مستجاب می‌شود. همه ما انسانها و مسلمانان در زندگی روزمره خویش حوائج واحتیاجات داریم که نیازمند دعای خیر برای برادر و خواهر مسلمانیم.

قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ .

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الواقعة

جزء – (27)

سورۀ وَاقِعَه در مکۀ مکرمه نازل شده و دارای نودوشش آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به این دلیل «واقعه» نامیده شده است که به اساس فرمودۀ حق تعالی: **«إِذَا وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ»** (الواقعة: 1) از جمله نام های قیامت بود، آغاز شده است.

فضیلت سورۀ وَاقِعَه:

درباب فضیلت سورۀ واقعه حدیثی داریم که توسط حضرت أنس (رض) روایت شده است که؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «سورۀ واقعه سورۀ توانگری است پس آن را بخوانید و به فرزندان خویش نیز آنرا تعلیم دهید».

تعداد آیات، کلمات وحروف آن:

این سوره طوریکه در فوق هم یادآور شدیم در مکه، پس از سوره طه نازل شده.تعداد آیات سورۀ واقعه به نودوشش آیه می رسد.تعداد کلمات این سوره سیصدوهفتادوهشت کلمه بوده، تعداد حروف آن به هزاروهفتصدوسه حرف بالغ می گردد.(تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور همین تفسیر (تفسیر احمد) به تفصیل مطالعه فرماید.

ارتباط سورۀ «وَاقِعَه» به سورۀ الرحمن:

پروردگار با عظمت ما «سورۀ الرحمن» را به صفت بهشت پایان داد، سورۀ واقعه را نیز به صفت قیامت و بهشت آغاز کرده است.یعنی اینکه هر دو سوره، قیامت و بهشت و دوزخ را توصیف کرده اند.

- به عباره دیگر سوره ی رحمان به احوال و اوضاع تبهکاران و عذابشان و گنهگاران و پرهیزگاران و مکافات آنان و نعمتهای جنت پرداخت؛ این سوره نیز از قیامت و پیامدهایش و منقسم شدن مردم به سه گروه «اصحاب یمین: سعادتمندان»، «اصحاب شمال: سیاه بختان» و «السابقون: پیشتازان» سخن بحث بعمل می آورد. سوره ی رحمان، در بیان رحمت رحمان است و این سوره بیم و هراس را به دلهای ناسالم می اندازد.
- سوره ی رحمان از متلاشی شدن و پاره پاره گشتن آسمانها و کرات بحث نموده، این سوره هم به نابود گشتن و فروپاشی کره ی زمین می پردازد، ازفحوای آیات متبرکه هر دو سوره طوری بر می آید که:موضوع هر دو یکی است؛ ولی در ترتیب عکس هم اند؛ یعنی، پایان این سوره با پایان و سر آغاز سوره ی رحمان تناسب دارد.

محتوای کلی سورۀ وَاقِعَه:

قبل از همه باید گفت که:اکثر آیات متبرکۀ این سوره دربارۀ قیامت، شرایط و حوادث آن و تقسیم مردم به دوزخی و جنتی اختصاص یافته است.، لذا تلاوت این سوره و تفکر در مفاهیم عالی این سوره انسان را از بسیاری از غفلت ها بیرون می‌آورد.

اولین مبحث این سوره؛ آغاز ظهور قیامت و حوادث سخت و وحشتناک، همزمان با آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

تقسیم انسان‌ها در آن روز به سه گروه (اصحاب الیمین و اصحاب الشِمال و مقربان)، در ضمن مقام ومنزلت مقربان، ومکافات آنان در جنت.
مقام ومنزلت اصحاب الیمین، هکذا مکافات آنان در جنت.
در ضمن مقام و منزلت اصحاب الِشمال و مجازات های آنان در دوزخ
دلائل وقوع روز جزا، از جمله قدرت خداوند و خلقت انسان از نطفه ناچیز
حالت احتضار و انتقال انسان از این جهان به جهان دیگر مکافات ومجازات مؤمنین و کافران.

داستان زیبا و آموزنده :

خوانندۀ محترم!

قبل از اینکه به ترجمه وتوضیح موضوعات مندرج این سوره مطابق آیات متبرکه واحادیث نبوی صلی الله علیه و سلّم، وهمچنان در مورد فضیلت سورۀ واقعه، مطالبی را تحریر بدارم، لازم وضروری می پندارم، تا مؤجزاًبه داستان صحابی جلیل القدر اسلام، شخصیت که رسول الله صلی الله علیه وسلم دوست داشت، تلاوت قرآن را از او بشنود. صحابی که پیامبر صلی الله علیه وسلم براو شهادت داد که ساق پای او در میزان روز قیامت سنگین‌تر از کوه اُحُد خواهد بود، اشاره بدارم.
علامه اِبن جوزی «او را سادس فی الاسلام» یعنی نفر ششم که به اسلام گرویده است، ذکرنموده است. (رساله: صفة الصفوة، ترجمه حضرت عبدالله بن مسعود).
عبد الله ابن مسعود شخصیت بود که: در تمام جنگ‌های صدر اسلام، حضور داشت و رازدار رسول الله صلی الله علیه وسلم و تکیه‌گاه و نگهدارنده مسواک، کفش رسول الله و حامل وسایل نظافت او در سفر بود. عبدالله ابن مسعود (رض) در رفتار، راهنمایی و بلندهمتی شبیه پیامبر اسلام محمّد صلی الله علیه وسلم بود و کم وزن و قد کوتاه داشت.
سیرت نویسان می نویسند که: عبد الله ابن مسعود دارای بهترین لباس‌ها و خوشبوترین عطرها بود، متولی قضاوت کوفه و مسئول بیت المال در زمان خلافت امیر المومنین حضرت عمر(رض) و ابتدای دوران خلافت حضرت عثمان(رض) را بدوش داشت.
عبد الله ابن مسعود، در مدینۀ منوره در سال 32 هجری وفات کرد و درقبرستان بقیع دفن شد در حالیکه شصت و چند سال عمرداشت. (تفسیر صفوة التفاسیر تألیف محمد علی صابونی: 163/1).

اولین کسی که قرآن را به صدای بلند خواند:

از یحیی بن عروه بن زبیر از پدرش روایت شده که می‌گوید: بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم اولین شخصی که در مکۀ مکرمه قرآن عظیم الشأن رابا صدای بلند قرائت فرمود، عبدالله بن مسعود(رض) بود.
سیرت نویسان می نویسند: روزی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شده بودند و می‌گفتند: قسم بخدا قریش هیچگاه این قرآن را با صدای بلند نشنیده‌اند، چه کسی آن را به گوش آنها می‌رساند؟ ابن مسعود گفت: من. گفتند: ما بر تو می‌ترسیم، ما شخصی را می خواهیم که قوم زیادی داشته باشد که اگر قریش خواستند به او حمله کنند، قومش مانع آنها شود. گفت: رهایم کنید.
خداوند آنها را از من منع می‌کند.
ابن مسعود (رض) صبح وخت به مقام آمد و در حالیکه قریش جمع شده بودند، با صدای بلند

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواند: بسم الله الرحمن الرحیم: «ٱلرَّحمَٰنُ﴿1﴾ عَلَّمَ ٱلقُرۡءَانَ﴿2﴾» (سوره الرحمن: 1-2). سپس به همین ترتیب به قرائت خویش ادامه داد. قریش تأمل کردند و گفتند: این چیست که ابن ام عبد می‌خواند؟ سپس گفتند: او قسمتی از آنچه را که بر محمد نازل شده است، می‌خواند. پس برخاستند و شروع به زدن اوکردند و اواز خواندن دست بردارنمی‌شد تا لحظه ای که سوره را به اتمام رسانید. سپس نزد اصحابش رفت در حالیکه سر و رویش زخمی شده بود. گفتند: این همان چیزی بود که از آن می‌ترسیدیم. گفت: حال دشمنان خداوند آرام نیستند، اگر بخواهید فردا نیز مثل آن را برایشان می‌خوانم. گفتند: کافی است، به اندازه لازم آنچه را که خوشایندشان نبوده، برای آنها خوانده ای.(اسناد این روایت صحیح و متصل است وامام قرطبی آنرا در تفسیرخویش از عروة بن زبیر 147/7 نقل کرده است و طبری در تاریخش2/334-335 آورده است.).

قرآن از زبان او همان طور که نازل شده بود، خارج می شد.

از عبدالله نقل شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم از میان حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر (رض) می‌گذشت که عبدالله به نماز ایستاده بود. پس سورۀ نساء را شروع کرد و آن را به طور مفصل خواند، پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: کسی که دوست دارد قرآن را همانطور که نازل شده، یاد بگیرد، آن را به قرائت ابن ام عبد بخواند. سپس عبدالله شروع به دعا کرد، و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: دعا کن که استجابت می شود. از جمله دعا های ابن مسعود این بود: خدایا ایمانی برگشت ناپذیر و نعمتی فنا ناپذیر و همراهی پیامبرت محمد صلی الله علیه وسلم در بهشت برین را به من عطا بفرما.

حضرت عمر (رض) گفت: بخدا سوگند نزد عبدالله خواهم رفت و به برآورده شدن دعایش به او بشارت خواهم داد. زمانی که حضرت عمر نزد عبدالله آمد که به او بشارت بدهد، دید که ابوبکر صدیق از او سبقت گرفته است و گفت: تو در هر خیری سبقت می گیری. (ارناؤوط می‌گوید: اسنادش حسن است و در المسند 1/445-454 آمده است، حاکم 3/317.).

پیامبر اسلام هنگام شنیدن قرآن از ابن مسعود گریه می‌کرد:

پیامبر اسلام محمّد صلی الله علیه وسلم عبدالله بن مسعود رادوست داشت، که این امر روز به روز بیشتر می‌شد و بخاطر نشانه‌های تیزهوشی و نجابت و اخلاق والا و پیروی نیکو او را به خود نزدیک می‌کرد.

یک بار پیامبر صلی الله علیه وسلم مشتاق شد که قرآن را از زبان ابن مسعود (رض) بشنود، خوشا بحال چنین فضیلت بزرگی که تمام دنیا مساوی آن نیست.

عبدالله می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم به من گفت: قرآن را برایم بخوان، گفتم: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرآن را بخوانم در حالیکه بر تو نازل شده است؟ گفت: من میل دارم که آن را از دیگری بشنوم، پس سوره نساء را برای او خواندم تا به اینجا رسیدم که: «فَكَيفَ إِذَا جِئنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۭ بِشَهِيد وَجِئنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدا﴿41﴾» (سورۀ النساء: 41).«حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) میآوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟».

پس او با پایش به من اشاره کرد در حالیکه چشمانش پر از اشک شده بود. (مسلم 800 در المسافرین، باب فضل استماع القرآن؛ بخاری 4049 فضائل القرآن.).

روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم به اصحابش گفت: از دو نفری که بعد از من میآیند از

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصحابم، به ابوبکر و عمر اقتدا کنید، و از هدایت عمار بهره بگیرید، و به عهد ابن مسعود تمسک بجویید، و این سفارش بزرگی برای اصحاب بود که در خلال آن ارزش و جایگاه ابن مسعود فهمیده می‌شود. (ترمذی 3810؛ ابن ماجه 97؛ حاکم75/3 و ذهبی آن را صحیح دانسته و با آن موافق است.

فضیلت سورۀ وَاقِعَه :

ثعلبی و ابن عساکر در شرح حال عبدالله بن مسعود می فرمایند: «عبدالله بن مسعود (رض) به همان مریضی مصاب شد که در آن رحلت کرد پس عثمان بن عفان (رض) به عیادتش رفت و از او پرسید:

ای عبدالله! از چه مریضی رنج می‌بری؟

گفت: ازمریضی گناهان خویش.

پرسید: به چه چیزی میل داری؟

گفت: به رحمت پروردگار خویش.

پرسید: آیا دستور ندهم که برایت طبیب بیاورند؟

گفت: همان پزشک مرا مریض ساخت.

پرسید: آیا برای تو به بخششی دستور ندهم؟

گفت: مرا بدان نیازی نیست.

فرمود: این بخشش، بعد از تو از آن دخترانت باشد.

گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا بر دخترانم از فقر بیمناکید؟ من به دخترانم دستور داده‌ام که در هر شب «سوره واقعه» را بخوانند زیرا در حدیث شریف از رسول الله صلی اله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «هر کس در هر شب سوره واقعه را بخواند، هرگز به او فقر و فاقه‌ای نمی‌رسد».

یادداشتی بر فضیلت سورۀ وَاقِعَه:

روایت صحیح درمورد فضیلت سورۀ واقعه همان است که: حضرت ابن عباس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت فرموده است: «شیبتنی هود والواقعة والمرسلات وعم یتساءلون وإذا الشمس کورت» (سوره های هود و الواقعه و مرسلات و عم یتسائلون و اذا الشمس کورت مرا پیر کردند) (رویات ازترمذی است، وشیخ البانی این روایت را در(صحیح الجامع)صحیح دانسته است). از جانب دیگر این سورۀ واقعه شامل عذاب و وعید آخرت است.

باید یاد آور شد که یک تعداد؛ روایت ضعیفی که در فضل قرائت سوره الواقعه آمده است آنست که از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «من قرأ سورة الواقعة فی کل لیلة لم تصبه فاقة أبداً» (روایت بیهقی)، (کسی که هر شب سوره واقعه را قرائت کند هیچوقت دچار فقر نمیشود)، ولی امام احمد بن حنبل این روایت را منکر میداند.

ولی با آنهم اگر کسی بر اساس روایات ضعیف در فضائل اعمال عمل کند، از اهل بدعت نیست، ولی بهتر است آنرا ترک کند و سراغ قرائت سوره های برود که در فضل آنها روایات صحیح وارد شده است از قبیل سوره های (بقره، آل عمران، اخلاص، فلق، ناس، و غیره.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ وَاقِعَه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴿١﴾

هنگامی که واقعۀ (بزرگ قیامت) واقع شود. (١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وقعت»: روی داد، واقع شد. **«ٱلْوَاقِعَةُ»** «واقعه‌ی قیامت، فرود آینده، رخ دهنده».

تفسیر:

مفسرابن کثیر می فرماید: که واقعه یک از نام های روز قیامت است؛ زیرا در وقوع آن هیچ مجالی برای شک وشبهه وجود ندارد.امام بیضاوی فرموده است: چون وقوع روز محقق است به «واقعه» موسوم است. (تفسیر البیضاوی (انوار التنزیل واسرار التاویل ٤٣٧/٣-).

ابن عباس(رض) می فرماید: «واقعه» مانند «طامه» و «صاخه» و «آزفه» اسم قیامت است. و این اسماء عظمت و بزرگی شأن آن را به اقتضاء می‌رسانند.(البحر المحیط في التفسیر القرآن ٢٠٢/٨).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 26) در باره برپایی قیامت، دسته های مردم، انواع نعمتهای سعادتمندان، مورد بحث قرار گرفته است.

لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ﴿٢﴾

که در واقع شدن آن هیچ دروغی نیست. (٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« وقعة »: رویداد، اتفاق، حادثه، وقوع. «کاذبة»: دروغ، دروغ انگاشتن (به صورت مصدری)، دروغ انگارنده، دروگو[به صورت اسم فاعل] اما به صورت مصدری بهتر است.(ملاحظه شود تفسیر فرقان)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که:انکار از قیامت، فقط در دنیا و در شرایط رفاه و غفلت است، که برای برخی از انسانها رخ می دهد، ولی همین که نشانه‌های قیامت آشکار شود، دیگر کسی آن را انکار نمی‌کند.

برخی از مفسرین کاذبه رابه معنای تکذیب گرفته اند، ومعنایش روشن است، یعنی نمی توان آن را تکذیب کرد.وهیچکس نمي‌تواند آن را انکار نمود.

بناءً تا فرصت هست، بر وقوع قیامت باید باور داشته باشیم، که پس از وقوع، نتیجه‌ای جز شرمساری برای انسان ندارد.

فواید و اثراتی ایمان به روز آخرت:

- اگر هر کدام از ما وشما ایمان راسخ، قاطع و کامل به روز قیامت داشته باشیم، بدون شک و تردید به عبادت خداوند روی میآوریم، و مشغول عبادت میشویم و از گناه و بدی ها پرهیز می‌نمایم و در نتیجه به زندگی شرافتمندانه و خوشبختانه خویش ادامه می دهیم.
- شخصی که به روز آخرت ایمان داشته باشد، و می‌داند که در برابر هر چیزی محاسبه

(c) ketabton.com: The Digital Library

میشود، شکی نیست که در هر کردار و گفتار خویش میاندیشد و دقت می نماید، هیچ عملی انجام نمی‌دهد و هیچ سخنی نمی‌گوید مگر اینکه راست و درست باشد.

- در صورتیکه انسان بداند که: چه حوادثی در این روز به وقوع می پیوندد، و هیچ چیزی نمیتواند انسان را از این حوادث بجز عمل صالح، نجات دهد، بناءً با تمام قوت به انجام انواع کارهای نیک از قبیل نماز، روزه، صدقه، قرائت قرآن، امر به معروف و نهی از منکر، خوش رفتاری با مردم و رعایت حقوق والدین و همسایه‌ها و... مبادرت خواهد ورزید، و در سبقت گرفتن در راه خیر سعی و تلاش جدی بعمل خواهد آورد.
- واگرواقعاً شخص بداند، وایمان بدین روز داشته باشد که پروردگار چه نعمت‌هائی جاویدان و همیشگی برای مؤمنان، و چه عذاب‌ها و شکنجه‌های پی در پی و همیشگی برای کافران، آماده کرده است، بدون شک دنیا را حقیر و کوچک خواهد شمرد، و به این فیصله خواهد رسید که: دنیا جز خانه‌ای مؤقت و متاعی زودگذرا نیست پس خود را به خاطر مال و متاع و مقام زود گزر دنیا، سرگردان و نگران نخواهد ساخت، همه ای جد و جهد خویش را براه خواهد انداخت تا در این دنیا متقی و پرهیز گار باشد وبرای دسترسی زندگی ابدی ومنزل حقیقی و جاویدان سعی و تلاش خواهد فرمود.

خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ﴿٣﴾

(آن روز، گروهی را) پایین می‌آورد (و گروهی دیگر را) بالا می‌برد.(۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خفض» به معنای فرو آوردن و به زیر کشیدن و «رفع» به معنای بالابردن و برافراشتن است.

«رَّافِعَةٌ» «بالابرنده، سرافراز کننده.

تفسیر:

یعنی مقام بعضی را پایین می‌آورد و منزلت بعضی دیگر را بالا می‌برد.(البحر المحيط في التفسير القرآن ـ ۲۰۲/۸).

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آین آیه می نویسد:گروهی را پایان میبرد و گروهی را به بلندی میرساند کلان کلان متکبرین را که در دنیا بسیار معزز و سربلند شمرده می شدند بطرف اسفل السافلین رانده به دوزخ خواهد رسانید و بسیاری متوا ضعین را که در دنیا ناچیز و حقیر بنظر می آمدند از برکت ایمان و عمل صالح به مقامات بلند جنت فائز میگرداند.

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا﴿٤﴾

هنگامی که زمین به شدت لرزانده شود.(۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رج» به معنای لرزش شدید و تند و از جا کنده شدن است.**«رَجّا»**«لرزاندن، جنباندن، بشدت بلرزد».

تفسیر:

مفسران در این مورد در تفاسیر خویش مینویسند که: زمین به مانند گهواره‌ی طفل تکان می خورد، تا تمام ساختمان های روی آن فرو ریزند، و تمام کوه‌ها و قلعه های روی آن شکسته و متلاشی شوند. (تفسیر قرطبی۱۹۶/۱۷). یعنی اینکه زمین لرزه ی قیامت، زمین لرزه ای منطقه ای و محدود به یک منطقه نخواهد بود، بلکه تمام زمین هم زمان یکباره

(c) ketabton.com: The Digital Library

لرزانده خواهد شد. ناگهان ضربه ای شدید به زمین وارد خواهد شد که در اثر آن او به شدت خواهد لرزید.

وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا﴿۵﴾

و کوه‌ها کوبیده و به شدت متلاشی شوند.(۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بُسَّتِ» «کوبیده ومتلاشی شوند».«بس» به معنای خرد شدن در اثر فشار شدید است.

تفسیر:

فهم عالی این آیه به این حقیقت اشاره می نماید که: در آستانه قیامت، وقوع زلزله‌ها و لغزش زمین و کوهها به صورت حتمی به وقوع می پیوندد.

فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا﴿۶﴾

و به صورت غبار پراکنده شوند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

و **«هَباءً»** به خاك نرم مانند غبار و ذرّات معلّق در هوا را می‌گویند. **«منبث»** به معنای پراکنده است.

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴿۷﴾

و شما (انسانها) به سه گروه تقسیم خواهید شد. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« ازواجا ثلاثة»: انواع و اقسام سه گانه، دسته های سه گانه.

تقسیم انسان ها به سه گروه:

زمانیکه درروز قیامت کرسی قضاوت بین بندگان نصب گردد، کافران از مؤمنان جدا شده و به سمت چپ برده می شوند و مؤمنان در سمت راست عرش الهی قرار می‌گیرند وتعدادی نیز در مقابل خدا جای دارند و نزدیک به او هستند.

در این وقت است که با تحقیر صدا می آید: «وَٱمۡتَٰزُواْ ٱلۡيَوۡمَ أَيُّهَا ٱلۡمُجۡرِمُونَ» (سوره یس: 59). (ای گنهکاران و مجرمان امروز از مؤمنان جدا شوید).

و باز میفرماید «وَيَوۡمَ نَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ مَكَانَكُمۡ أَنتُمۡ وَشُرَكَآؤُكُمۡۖ فَزَيَّلۡنَا بَيۡنَهُمۡۖ وَقَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمۡ إِيَّانَا تَعۡبُدُونَ﴿28﴾» (سورۀ یونس: 28). (و روزی که همه را گِرد می‌آوریم. سپس به مشرکان می گوییم: شما و معبود هایتان را در جای خود بایستید، بعد آن‌ها را از هم جدا می‌سازیم و معبود هایشان می‌گویند: شما ما را نپرستیده‌اید).

همچنان قرآن عظیم الشأن صحنه ان در (آیات 28 و29 سوره الجاثیة) چنین به بیان گرفته است: «وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٖ جَاثِيَةٗۚ كُلُّ أُمَّةٖ تُدۡعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴿28﴾ هَٰذَا كِتَٰبُنَا يَنطِقُ عَلَيۡكُم بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّا كُنَّا نَسۡتَنسِخُ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴿29﴾»

«همه ملت‌ها را می بینی که بر سر زانوها نشسته و هر ملت به سوی نامه اعمالش خوانده میشود. امروز جزا و سزای کارهایتان به شما داده میشود* این نامه اعمال، کتاب ماست که اعمال شما را صادقانه بازگو می‌کند ما خواسته بودیم که تمام کارهای شما که در دنیا انجام می‌داده‌اید را یادداشت کنند».

خوانندۀ محترم !

(c) ketabton.com: The Digital Library

در روز قیامت همه مخلوقات متواضعانه و خاشعانه در برابر رب العالمین صف می کشند، در حالیکه، عرق از سر و رویشان می‌بارد، هر کسی به نسبت اعمال که در دنیا انجام داده غرق در عرق است، فروتن و ذلیل، بدون اِذن الله تعالی کسی یارای سخن گفتن را ندارد، فقط پیامبران سخن می‌گویند، مردم به پیامبران خود چسبیده‌اند، نامه اعمال که شامل اعمال تمامی انسان‌ها از خلق آدم تا نهایت دنیا است و فرشتگان آن را در طول تاریخ یادداشت نموده‌اند، گذارده می‌شود. قرآن عظیم الشأن در (آیات 13 ـ 15 سورۀ القیامة) حالت این روز را چنین به تعریف گرفته است: «يُنَبَّؤُاْ ٱلإِنسَٰنُ يَومَئِذِۭ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿13﴾ بَلِ ٱلإِنسَٰنُ عَلَىٰ نَفسِهِۦ بَصِيرَةٞ﴿14﴾ وَلَوۡ أَلقَىٰ مَعَاذِيرَهُۥ﴿15﴾».

(انسان در آن روز به آنچه پیش فرستاده و به آنچه پس گذاشته است خبر داده می شود. (14) اصلاً انسان به (خوب و بد) نفس خود بیناست. (15) اگر چه (در آن روز) عذرهایی پیش کند.)

«وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلزَمنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخرِجُ لَهُۥ يَومَ ٱلقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلقَىٰهُ مَنشُورًا﴿13﴾ ٱقرَأ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفسِكَ ٱليَومَ عَلَيكَ حَسِيبٗا﴿14﴾ (سورۀ الإسراء: 13-14). (و ما اعمال هر کسی را در گردنش (تقدیرش) آویخته‌ایم و روز قیامت کتابی را برای وی بیرون می‌آوریم که آن را باز گشاده بیابد. (14) (به او گفته شود) نامه ات را بخوان، کافی است که امروز خودت حسابگر خود باشی.)

حسن بصری (رض) می فرماید: «ای بنی‌آدم، چه منصف است کسی که تو را قاضی خودت قرار می‌دهد».

میزان جهت وزن اعمال خیر و شر گمارده می‌شود، پل صراط بر امتداد جهنم زده شده، فرشتگان به بنی‌آدم خیره گشته‌اند، شعله های جهنم زبانه می‌کشد و بهشت برین آشکار می‌گردد، خداوند جهت قضاوت و تسویه حساب با بندگان تجلی می‌یابد و زمین با نور خدا روشن می‌گردد، و کتاب اعمال گذارده می‌شود، فرشتگان شهادت خود را بر اعمال بندگان ادا می‌کند، زمین نیز بر اعمال انسان‌ها بر روی خودش شهادت می‌دهد، راهی به جز اعتراف نمی‌ماند والاّ بر دهان مُهر سکوت زده شده و تمامی اعضای بدن به صدا آمده و هر آنچه انسان در شب‌ها و روزها مرتکب می‌شده است را برمی‌شمارند.

«يَومَئِذٖ تُحَدِّثُ أَخبَارَهَا﴿4﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوحَىٰ لَهَا﴿5﴾» (سورۀ الزلزلة: 4-5). «در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو می‌کند * چون خداوند تو بدو امر و وحی کرده است».

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾

پس (اولین گروه) «اصحاب میمنه» هستند، اما اهل سمت راست چه کسانی هستند؟(٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المیمنة»: دست راست، دارای یمن و برکت، خجسته. «اصحاب المیمنة»: یاران طرف راست، اهل سعادت، خوشبختان و خوش اقبالان، خجستگان.

تفسیر:

شیخ امام قرطبی فرموده است: تکرار ما أصحاب المیمنة و ما أصحاب المشئمة تفخیم و شگفت انگیزی را می رساند. مانند الحاقة ما الحاقةو القارعة ما القارعة. (تفسیرقرطبی ١٩٩/١٧).

مفسرآلوسی فرموده است: در اولی منظور تفخیم است و در دومی منظور نشان دادن زشتی و شناخت حال آنها می باشد. و نیز منظور به شگفت‌آوردن شنونده در خوبی و زشتی حال

(c) ketabton.com: The Digital Library

دو گروه مي باشد. انگار گفته است: حال اصحاب ميمنه بی‌نهايت خوب و حال اصحاب مشأمة بی‌نهايت زشت و شنيع است. (آلوسی ۱۳۱/۲۷).

اصحاب ميمنه :

«أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَيۡمَنَةِ» «ياران دست راست».اصحاب ميمنه، اهل سعادت‌اند كه اين اشخاص را از سمت راست به‌سوی بهشت می‌برند و نامه‌های اعمال‌شان را به دست راست‌شان تسليم می دارند.

اصحاب ميمنه كسانی هستند كه اهل خير و بركت و خوشبختی و سعادت هستند.

[راستی] وضعيتشان چگونه است؟ وضعيت آن ها وصف ناپذير است. تنها خدا می‌تواند وضعيت آن‌ها را توصيف كند.

صفات ممیزه اصحاب الميمنه:

قرآن عظيم الشأن در وصف وصفات اصحاب ميمنه در آيات (13 ـ 18 سورۀ البلد) ميفرمايد: «فَكُّ رَقَبَةٍ﴿13﴾ أَو إِطعَٰم فِي يَوم ذِي مَسغَبَةٍ﴿14﴾ يَتِيما ذَا مَقرَبَةٍ﴿15﴾ أَو مِسكِينا ذَا مَترَبَةٍ﴿16﴾ ثُمَّ كَانَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبرِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلمَرحَمَةِ﴿17﴾ أُوْلَٰٓئِكَ أَصحَٰبُ ٱلمَيمَنَةِ﴿18﴾» (آزاد كردن گردن‌ها (برده‌ها) است. (14) يا طعام دادن در روز گرسنگی است. (15) به يتيمی كه از اقارب باشد. (16) يا به مسكين خاك‌آلود. (17) باز از آنانی باشد كه ايمان آورده‌اند و يكديگر را به صبر نمودن (در راه دين) و نرمی و مهربانی سفارش كرده‌اند. (18) اين گروه اصحاب دست راست‌اند.)

صفات اصحاب دست راست عبارت است از:

- آزاد كردن غلام و كنيز يا قرض‌دار از بار قرض سبک ساختن.
- در وقت سختی و قحطی گرسنگان را دستگيری نمودن.
- نيكويی به يتيمان و اقربا «نزديكان».
- و دستگيری از فقيری كه از فقر و تنگدستی خاك‌آلود شده باشد.
- و به شرط قبولی اعمال، ايمان داشته باشند و به صبر و محبت و مهربانی با همديگر توصيه و تأكيد كنند و ادای حقوق و انجام فرايض و بر خلق خدا رحم نمايند تا الله متعال بر شما رحم فرمايند.
- ايشانند ياران دست راست و به نيكبختی رسيدن.

خوانندۀ محترم !

مفسير كبير جهان اسلام ابن كثير می نويسد كه: تمام مردم در روز قيامت به سه گروه تقسيم می شوند، گروهی كه در سمت راست عرش قرار می گيرد، آنان كسانی هستند كه نامه اعمال شان به دست راست داده می شود، وآنان در جانب راست عرش جمع كرده می شوند، كه همه آنها اهل جنت می باشد.

گروه دوم در جنب چپ عرش جمع كرده می شوند، ونامه ی اعمال شان به دست چپ شان داده می شود، كه همه ی آنها اهل جهنم می باشند.

گروه سوم سابقين هستند كه با قرب مقام، وامتياز خاصی در پيشروی عرش، جايگاه شان می باشد، واين گروه شامل انبياء، رسل، صديقين شهدا واولياء می باشند، كه نسبت به اصحاب اليمين از تعداد كمتری بر خور دارند.

وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡمَشۡأَمَةِ مَا أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَشۡأَمَةِ﴿٩﴾

و (گروه دوم) اهل سمت چپ هستند! اما اهل سمت چپ چه كسانی هستند؟.(۹)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«الْمَشْئَمَةِ»: دست چپیها. سمت چپیها. آنان کسانی هستند که نامه اعمال را با دست چپ دریافت می دارند. اشخاص بدبخت و تیره روز.

حالت اصحاب شمال یعنی یاران چپ:

«الْمَشْئَمَةِ»: دست چپی ها. سمت چپیها. عبارت از آنعده اشخاصی اند که اعمال نامه شه به دست چپ در یافت می دارند، آنان کسانی هستند که نامه اعمال را با دست چپ دریافت می دارند. (ملاحظه شود سورۀ حاقه) دریک معنی کلی گفته می توانیم که دست یا اصحاب شمال اشخاص افراد بدبخت و وسیاه روز اند.

همانطوریکه گفته آمدیم: اصحاب شمال بحیث اشخاص؛ اهل شقاوت و ضلالت شناخته شده اند، این عده اشخاص بعد از صدور حکم محکمه از سمت چپ راهی دوزخ می سازند، نامه‌های اعمالشان را به دست چپ شان تسلیم میدارند. اصحاب شمال از جمله، اشخاص بدبخت وبه دور از سعادت اند،واین سیاه روز ناشی از اعمال است که در دنیا انجام داده اند، واز نتیجه این اعمال در روز قیامت، دچار شومی و بدبختی و شقاوت شده‌اند.

مفهوم چپ دستی ها در ادیان:

در تعلیمات دین یهودیت ومسیحیت چپ دست را به فال نیک نمی گیرند. در کتاب «ساموئل» از یعقوب علیه سلام و داؤود علیه سلام داستانی را حکایه میدارند که: زمانیکه «آماسا» خواهر زاده داؤود علیه سلام که از جانب داؤود علیه سلام به بحیث جانشین او تعین گردیده بود، رهبری گروهی شورشگر را علیه داؤود به عهده مي گيرد.

روزی داؤود علیه سلام او را به قصر اش دعوت می دارد و در ضمن گفتن: «به یقین برادرم بر سر راه تو ایستاده است؟ دست راست آماسا را گرفته و مي بوسد و همزمان با دست چپش شمشیرش را با مهارت در شکم آماسا طوري فرو می برد که دل و روده ي ِاو روی زمین می ریزاند.» این بدین معنی است که او نخواست قتل او را بدست راست خویش انجام دهد.

همچنان در داستان های متعددی در انجیل دیده شده است که بر فضیلت دست راست بر چپ حکم نموده است. در اناجیل آمده است که: حضرت مسیح به آناني که در سمت راستش جای می گیرند مي گوید: «در آغوش مهر پدر در آئید، به سرزمینی که از آغاز برای شمایان آفریده شد». و آنگاه روی سوی آنانی که در سمت چپ او نشسته اند کرده و می گوید: «از من دور شوید، سوی آتش ابدی، آتشی که از آن شیطان و یارانش است گم شوید».

ناگفته نماند که ربط دادن بدی به چپ و خوبی به راست حتی قبل از مسیحیت دربین اساطیر انسانها وجود داشت و انجیل بنیان گزاراین طرز تفکر نیست.

همچنان اگر تأریخ کشور مصر وداستانها واعتقادت مصریان قدیم مورد مطالعه قرار گیرد در می یابیم که چپ ویا اینکه چشم چپ آفتاب با خود مصیبت همراه دارد، خدای توفان بدی و بی نظمی منتشر می کند، در حالیکه هوروس بخشنده ي ِخوبی هاست و به همین سبب «چشم راست آفتاب» نام دوم اوست.

در بودیسم و هندویسم نیز مي توان آداب و رسوم و داستان های از این مشابهت را مشاهده کرد که در مورد عدم خوبی دست چپ بیان گردیده است.

همچنان محقیقین مینویسند:در میان عوام الناس عادتی در مورد فضیلت دست راست با چپ وجود دارد. میگویند: زمانیکه جادوگر هنگام بهم زدن داروهاي جادوئي اش در طشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

جادوگر ی اش بایستي رو به آفتاب ایستاده و با اکت خاصی دست چپش را به سوی نقطه مقابلش دراز کند و عوامل مریضی را ازبین ببرد.معالجه چپ دستان همواره و در همه جای جهان مطرح بوده و کماکان هست.

خوانندگان محترم !

دین مقدس اسلام در فضیلت سمت راست و دست راست، بخصوص برای: سلام دادن، مصافحه کردن، غذا خوردن، دریافت نامه اعمال در روز قیامت، پیش شدن در هنگام خارج شدن و داخل شدن، پوشیدن لباس وغیره... در مجموعۀ سایر موضوعات، در نظر گرفته شده است.

همچنان در تعلیمات دین مقدس اسلام، مسلمانان هر کار خوب و ثوابی را باید با دست راست انجام دهند؟ در این مورد عالم شهیر جهان اسلام شیخ امام نووی رحمه الله در «شرح صحیح مسلم» میفرماید:

«این یک قاعدۀ مستمر در شرع اسلامی است که: هر آنچه از باب تکریم و شرافت باشد مانند: پوشیدن لباس پیراهن و تنبان، پوشیدن جراب، داخل شدن به مسجد، سواک (یا مسواک زدن) و سرمه زدن، و گرفتن ناخون، و کوتاه کردن بروت، و شانه زدن موها، و زدودن موی زیر بغل، و تراشیدن موی سر، و سلام نماز، و شستن اعضای وضو و غسل، و خروج از توالت، و خوردن و نوشیدن، و مصافحه و دست دادن، و لمس حجر الأسود و همانند آنها، تیامن (پیش انداختن دست راست) در آنها مستحب است.

و هرآنچه که ضد آن باشد مانند: رفتن به تشناب و یا دست شوی،بیرون رفتن از مسجد، استنشاق، و استنجاء، و بیرون آوردن لباس و تنبان و یا هم جوارب و همانند آنها، پیش انداختن سمت چپ مستحب است، و تمامی این موارد برای تکریم راست و شرف آن است».

قرآن عظیم الشأن در آیه (71 سوره اسراء) می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُوْلَئِكَ يَقْرَؤُونَ كِتَابَهُمْ» یعنی: (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایان شان میخوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راست شان داده شود، آن را (با شادی و سرور) میخوانند.

ویا هم در سورۀ (واقعه، آیۀ 91) میخوانیم: «فَسَلَامٌ لَّکَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» یعنی: (به او گفته می‌شود:) سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب راست اند.

- «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴿38﴾ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴿39﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءلُونَ﴿40﴾» (مدثر 38-40). یعنی: (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است، مگر اصحاب یمین (راست) (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوای شان به دست راست شان می‌دهند) آنها در باغهای جنت اند، و سؤال می‌کنند.
- و هنگامی که از پیامبرانش خبر می دهد، میفرماید: «وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِکَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» (سوره طه آیه 69). یعنی: (ای موسی) آنچه را در دست راست داری بیفگن، تمام آنچه را ساخته‌اند می بلعد! آنچه ساخته‌اند تنها مکر ساحر است؛ و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد.
- «فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ﴿91﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ﴿92﴾ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ﴿93﴾» (سوره صافات 91-93). یعنی: (ابراهیم وارد بتخانه شد) مخفیانه نگاهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

به معبودانشان کرد و از روی تمسخر گفت: «چرا (از این غذاها) نمی خورید؟! چرا سخن نمی‌گویید؟! سپس بسوی آنها رفت و ضربه‌ای محکم با دست راست بر پیکر آنها فرود آورد.

- «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ» (سورۀ واقعه، آیۀ 41). یعنی: واصحاب شمال (چپ)، چه اصحاب شمالی (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می شود).
- «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهْ» (سوره حاقه آیه: 25). یعنی: امّا کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می گوید: «ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی دادند.» در آیات متذکره به وضاحت تام بر فضیلت دست راست تاکید بعمل آمده است.

دریافت اعمال نامه بدست راست:

یکی از بزرگترین شرف که دست از آن برخوردار است، این است که شرف نوشتن را پروردگار با عظمت با دست اعطا نموده، همانطوریکه شرف نطق را بزبان هدیه داده است.

پروردگار با عظمت ما طوریکه در فوق بدان اشاره نمودیم، ملائکه یی را مأمور گردانیده که مصروف نوشتن اعمال نامۀ خلق است و بر آنها نگهداری میکنند. الله تعالی میفرماید:«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ﴿10﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ﴿11﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴿12﴾» (انفطار 10- 12). یعنی: «البته و یقیناً نگهبانها برای مراقبت احوال و اعمال شما مأمور اند، ملائکه هایی بزرگوارند که اعمال بندگان را مینویسند، شما هر چه کنید همه را می دانند».

و می فرماید: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ﴿17﴾ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴿18﴾» (ق 17- 18).

یعنی: «دو ملائکه گفتار و کردار شخص را دریافت می دارند و آن را ثبت می کنند، یکی از دست راست و دیگری از دست چپ نشسته و همنشین او هستند، هر کلمه یی که بر زبان براند (از خیر و شر) آن را می نویسند و مراقب و حاضر حال اویند».

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴿١٠﴾

و (گروه سوم) سبقت کنندگان، (که در کارهای نیک) سبقت کننده‌اند. (١٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السابقون»: پیشتازان در بندگی، پیشروان، پیشگامان، پیشی گیرندگان.

سومین گروه:

سومین گروه به اشخاص اطلاق می شود که: در دنیا در اطاعت وعبادت وبصورت کل در مسیر بندگی نسبت به همه جلوتر و پیشقدمتر قرار دارند، که مقام شان در روز قیامت نیز در مقام بالا و اول بوده وبه سوی رحمت پروردگار و بهشت پیش می‌تازند. به درجات بالاتر و اجر و پاداش بزرگتری دست می یابد.

«سابق» به کسی گفته میشود که ایمان در دلش به گونه‌ای جای گرفته باشد که حتی گاه گاهی هم دچار سستی و ضعف نشود و میل به انجام گناهان بزرگ و عمل ناپسند نکند. «سابقون» کسانی هستند که در مسیر بندگی خدا به مقامی والا رسیده‌اند و ایمان در دلشان چنان جای گرفته است که مغلوب هوا و آرزوهای نفسانی نشده و شیطان نمی‌تواند بر آن‌ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسلط شود و آنان را وادار به انجام گناهان بزرگ کند. اینان از جمله کسانی اند که در کار های نیک سبقت میکنند. «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (بقره، 148) همچنان این عده اشخاص، وقتی دعوت به دین خدا آغاز می‌شود اینان اولین اشخاصی اند که به آن جواب مثبت میدهند و به آن می پیوندند و شروع به تبلیغ و دعوت مردم به سوی خدا می‌کنند.
«سابقین» کسانی هستند که نفس و روانشان «مطمئن» شده و آرام گرفته و در میدان بندگی خدا محکم ایستاده‌اند. همچنان باید گفت که: سبقت درایمان وعمل وخیرات ونیکی‌ها ارزش بسزای دارد.

خوانندۀ محترم !

به این ترتیب ملاحظه نمودیم که: انسان‌ها در روز قیامت به سه گروه تقسیم می شوند: دست راستی‌ها که همانا اصحاب بهشت‌اند، دست چپی‌ها که همانا اهل دوزخ‌اند و پیشتازان سبقت‌گیرنده به پیشگاه پروردگار لایزال و مقربان بارگاه الهی؛ که همانا پیامبران، صدیقین و شهدا می‌باشند.
در حدیث شریف به روایت حضرت عائشه (رض) آمده است که‌رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا می‌دانید که پیشتازان به سوی سایه (عرش) الهی در روز قیامت چه کسانی‌اند؟ اصحاب گفتند: الله ورسولش داناترند.
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ایشان کسانی اند که چون حق به آنان عرضه شود، آن را می‌پذیرند و چون حق از آنان خواسته شود، آن را میبخشند و بر مردم چنان حکم و قضاوت می‌کنند که بر خویشتن حکم می‌کنند».

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴿١١﴾

آنان مقربان (دربار الهی) اند. (١١)

تفسیر:

و بدون شک پیشگامان در نیکی‌ها، باید در جامعه از جمله مقرّبین باشند. و این فیصله الهی است ؛ کسانی که در دنیا به سوی خیرات سبقت می‌گیرند، در آخرت برای دریافت اجروپاداش مقدّم‌ترند. **فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴿١٢﴾**

در باغ های پرنعمت قرار دارند. (١٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« جنات النعیم »: باغها و بوستانهای مالامال از ناز و نعمت.

تفسیر:

واقعاً هم بهشت، محلّ کامیابی‌های مؤمن است. نباید فراموش کرد که: مقام معنوی، بالاتر از کامیابی مادّی می باشد. پروردگار با عظمت ما در ابتدا با زیبای خاصی فرمود: **«أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»**، آنان مقرّب درگاه ما هستند، و بعد از آن فرمود که در باغ های بهشتی قرار می‌گیرند. **«فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»**

ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ﴿١٣﴾

گروه زیادی از پیشینیان‌اند. (١٣)

«ثُلَّة» «گروهی، پاره، دسته».«« الأولین»: پیشینیان.

وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴿١٤﴾

و عدّه قلیلی از متأخّران (١٤)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:
الآخرین: پسینیان، آیندگان.
تفسیر:
بسیاری از این گروه متعلق به امت‌های قبل از نزول قرآن هستند و کمی از آن‌ها متعلق به ملت‌هایی هستند که بعد از نزول قرآن خواهند آمد. مفسر امام قرطبی فرموده است: سابقین ملت‌های متأخر نسبت به سابقین ملت‌های پیشین اندک می‌باشند؛ زیرا پیامبران پیشین بسیار بودند، در نتیجه سابقون آنها نیز زیاد بود. پس تعداد آنها از تعداد سابقون امت ما بیشتر است.
حسن گفته است: سابقون گذشتگان از سابقون امت ما بیشتر است، آنگاه آیه را خواند. (تفسیر قرطبی ۲۰۰/۱۷.) و بنا به قول ضعیفی منظور ازالسابقون السابقون پیشکسوتان این امت است، و مراد ازآخرین: متأخرین این امت میباشد. بدین ترتیب هر دو گروه از امت محمد صلّی الله علیه و سلم میباشند. (نظر اول عبارت است از: اختیار جمهور مفسران مانند ابن جریر و ابو سعود و قرطبی و بیضاوی و آلوسی. و ابن کثیر نظر دوم را اختیار کرده و گفته است: نظر ابن جریر ایراد دارد و ضعیف است؛ زیرا به نص قرآن این امت بهترین امت است. پس بعید است مقربان در غیر این دین از مقربان این آیین بیشتر باشند. می‌گویم: می‌دانید که پیامبران تعدادشان بسیار زیاد بود و عموما از سابقین می‌باشند و اگر پیروانشان به آنها اضافه شود، تعدادشان از خواص این امت بسی بیشتر می‌شود. اما در مجموع امت محمد از دیگر امت‌ها فاضلتر است و از همه بیشتر وارد بهشت می‌شوند. بدین ترتیب اشکال رفع می شود. و الله اعلم.)

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ﴿۱۵﴾
بر تخت های چیده شده و بافته شده از دُر و یاقوت (خواهند نشست). (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«سرر»: جمع سریر، تختها. **«مَّوْضُونَة»** «مرصع، زربفت».
ابن جریر، ابن ابی حاتم، بیهقی وغیره در باره «مَّوْضُونَة» نقل کرده اند که آن پارچه ای است که با طلازربافت شود. وابن عباس (رض) فرموده است: «موضونة» یعنی جواهر نشان و زربافت. (مختصر۴۳۰/۳)

تفسیر:
در این آیۀ مبارکۀ قرآن عظیم الشأن وضعیت و محل نشستن جنتیان را به توصیف میگیرد و میفرماید که: روی تخت‌هایی نشسته‌اند. این تخت‌ها با فواصلی در کنار هم چیده شده و آن مکان و مجلس با دُرّ و مروارید مزین شده است. مؤمنین روی آن تخت‌ها نشسته و بر آن‌ها تکیه زده‌اند:

مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ﴿۱۶﴾
در حالیکه روبروی یکدیگر بر آنها تکیه دارند. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«متکئین»: تکیه زدگان. «متقابلین»: روبه روی هم.
تفسیر:
از آداب پذیرایی، فراهم نمودن جایی است که مهمان در آن احساس راحتی وارامش کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در مجالس دنیوی اگرچه در ظاهر با هم هستند؛ ولی قلب های شان با هم نیست و در بسیاری از موارد نسبت به هم دیگرکینه [و حسد و بخل] دارند.
ولی درجنت نه کینه‌ای هست و نه عداوت و نه دشمنی. اهل چنین مجلسی هرگز زحمت آماده کردن غذا و نوشیدنی و... را نمی‌کشند؛ زیرا خدمتکارانی دارند و درآنان درخدمت شان قرار دارند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ﴿١٧﴾

پسرانی همیشه جوان و بانشاط بر گرد آنان برای خدمت می گردند. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یطوف علیهم»: بر گردشان می گردند. [صافات/۴۵]. «مخلدون»: ماندگاران، جاودانان، همیشه جوان.

تفسیر:

«مُّخَلَّدُونَ» «جاودانان».مراد اینست که آنان برای همیشه در حالت جوانی میمانند، ودر معرض تغییر سنی وسایر تغییرات قرار نمی گیرند، و در باره غلمان اهل جنت تحقیق راجح آن است که آنان نیز مانند حوران در خود جنت آفریده می شوند، وخدمت گزاران اهل جنت قرار می گیرند واز روایات حدیث ثابت است که در نزد هریک از اهل بهشت هزران خادم میباشد (مظهری) وتفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی).
مفسر جلیل القدر ابو حیان می نویسد: «ولدان» به «مخلدون» توصیف شده‌اند-هر چند که تمام بهشتیان برای همیشه می‌مانند- تا مشخص شود که آنها در سن طفولیت باقی خواهند ماند و تغییر نمی‌کنند، و همان طور که خدا آنان را توصیف کرده است، بزرگ نمیشوند. (البحر المحیط في التفسیر القرآن ۲۰۵/۸).

بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ﴿١٨﴾

با جامها و کوزه‌ها وظرف‌های از شراب جاری (که هیچ مریضی و آفتی ندارد بر آنان می‌گردند). (۱۸)

تفسیر:

«أَبَارِيقَ» «جمع ابریق، کوزه‌ها».افتابه که دارایی لوله ای باشد کوزه‌ای که از صفای رنگش برق می‌زند. «کأس» به گیلاس های مخصوص شراب گفته می شود ومراد از « معین » آن است که آن شراب از چشمه جاری آورده می شود. (تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی سورۀ واقعه)
«وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ» و جامی از شراب ناب که از چشمه می‌جوشد و جاری می‌شود. حضرت ابن عباس گفته است: مانند شراب دنیا به صورت عصاره گرفته نمی‌شود بلکه از چشمه‌ها جاری می شود. قرطبی گفته است: معین یعنی آب یا شراب جاری. اما در اینجا منظور شراب جاری از چشمه‌ها می باشد. مانند شراب دنیا نیست که با زحمت و تلاش و شیره گرفتن به دست می آید.(تفسیر قرطبی ۲۰۳/۱۷.)

لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ﴿١٩﴾

که از نوشیدنش نه سردرد شوند، و نه مست و بی هوش شوند. (۱۹)

«لَّا يُصَدَّعُونَ» «سر درد نگیرند، سرگیجه نمی گیرند ».

«وَ لَا يُنْزِفُونَ» و مست نمی‌شوند یعنی و مانند شراب دنیا عقل وشعورآنها را زایل نمی‌کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

[صافات/۴۷، لا ینزفون]. استفراغ ندارند.
ابن عباس(رض) فرموده است: در شراب چهار خصلت و خاصیت مکنون است: مستی، سردرد، استفراغ و ادرار. خدا شراب جنتی را یادآور شده و آن را از این خاصیت‌های مذموم پاک و منزه کرده است.(مختصر ۴۳۰/۳).

وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ﴿۲۰﴾

و میوه‌هایی از هرنوع که اختیار کنند. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« یتخیرون»: انتخاب می کنند، برمی گزینند.

تفسیر:

از خصوصیات مهماندران بهشتی که جوانان با قیافه های زیبا اند، همین است که هر لحظه در خدمت جنتیان می باشند، انواع وسایل پذیرایی را در دست دارند. ومواد پذیرایی، متعدّد و متنوّع و به انتخاب مهمان است. «فاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ» دعوت ها وپذیری ها در بدو با نوشیدنی های متنوع، سپس میوه وغذای های مطبوع «مَعِينٍ، فاكِهَةٍ، لَحْمٍ» ادامه می یابد،ودر نوع غذا، اشتها نقش اساسی را دارد. «مِمَّا يَشْتَهُونَ»
بر طبق برخی از نصوص شرعی (کتاب و سنت) اسم بعضی از میوه ها و درختهای بهشتی ذکر شده اند، مانند میوه انار و خرما و سیب و.. و یا درخت سدر..
ولی باید یاد آور شد که: در آنجا اهل بهشت هر میوه ای که بخواهند در خدمت شان حاضر کرده می شود: «وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ﴿20﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ» (الواقعه/20-21).
یعنی: و هر نوع میوه را که برگزینند و بخواهند، به کامل ترین و زیباترین صورت برایشان فراهم خواهد بود. و از گوشت انواع پرندگانی که بخواهند به هر صورتی که بخواهند کباب شده یا پخته شده و یا به صورتی دیگر که بخواهند برایشان فراهم خواهد شد.
و «يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ» (سورۀ الدخان / 55) یعنی: آنان در بهشت هر میوه ای را که بخواهند از آنچه که در دنیا اسمش هست و از آنچه که در دنیا اسمی از آن نیست و شبیهی ندارد می طلبند، پس هر میوه ای، از هر نوع را که بخواهند بدون زحمت و مشقّت فوراً برایشان حاضر می گردد.و فرمود: «وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ؛ لَّا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ» (سورۀ واقعه (32-33).
یعنی: همانند میوه های دنیا نیستند که در بعضی وقت ها یافت نمی شوند و فقط در برخی فصل ها دردسترس هستند و به دست آوردنشان مشکل است، بلکه میوه های بهشت همواره و همیشه وجود دارند و چیدن و استفاده از آن اسان است و انسان در هر حالتی که باشد به آن دسترسی دارد.
طوریکه قرآن عظیم الشأن می فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ﴿40﴾ وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ﴿41﴾» (مرسلات 40-41). یعنی: پرهیزکاران در میان درختان متنوع و سایه سار و سرسبز و با طراوات و چشمه سارانی دیدنی هستند که از چشمه ی سلسبیل و رحیق سرچشمه میگیرند. و بهترین و پاکیزه ترین میوه هایی که دلخواه آنان است و آرزو می کنند برایشان مهیاست.
در *تفسیر* راستین از شیخ عبدالرحمن السعدی (رحمه الله) آمده است:« میوه های بهشتی همه در زیبایی و طعم همسانند و در میان آن میوه مخصوصی وجود ندارد، و اهل بهشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

همواره در ناز و نعمت بسر میبرند. پس آنها همواره با خوردن آن میوه ها لذت میبرند.
«وَأُتُواْ بِهِ مُتَشَابِهاً» عده ای میگویند میوه های بهشت تشابه اسمی دارند اما در مزّه با یکدیگر فرق می کنند. گروهی نیز میگویند در رنگ با یکدیگر متشابه هستند اما در اسم فرق میکنند. برخی نیز در این باورندکه در زیبایی و لذت تشابه دارند شاید این بهترین قول باشد».
هربارکه نعمتی جدید به آنها تقدیم می‌گردد چون میوه‌ها در ظاهر به یک شکل و صورت می باشد گمان می‌کنند که همان میوه قبلی است، ولی در حقیقت این چنین نیست. و همه آنها در مزه و طعم و خوشبویی خواص منحصر به فرد داشته و با دیگری متفاوتند.
و این آیات نشان می دهند که محدودیتی در بهشت از نظر میوه ی دلخواه وجود ندارد، و حتی میوه های جدیدی وجود دارند که در دنیا وجود نداشته است.

وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ﴿٢١﴾

و گوشت پرنده‌ها از هر نوع که اشتها دارند. (٢١)
«يَشْتَهُونَ»: اشتهاء کنند.

تفسیر:

و گوشت هر پرنده‌ای که خود دوست داشته باشند و اشتهایش را بکنند و بخواهند، برایشان حاضر و آماده می شود. حضرت ابن عباس گفته است: اگر یک نفر از آنها در دل خود آرزوی گوشت پرنده را بکند، پرنده پرزنان در جلوش آن‌طور که اشتها کند پخته یا کباب شده و حاضر می شود.
در حدیث آمده است: «تو در بهشت پرنده را نگاه می‌کنی و آرزوی گوشت آن را می‌کنی، فوراً کباب شده و برایت حاضر میشود» (اخراج از ابی حاتم.
در تفسیر ابن کثیر نیز چنین آمده است.۴۳۱/۱).
امام رازی فرموده است: میوه را قبل از گوشت آورده است؛ چون بهشتیان به منظور رفع گرسنگی چیزی نمی‌خورند بلکه به عنوان لذت می‌خورند. آنان بیشتر به خوردن میوه تمایل دارند، همچنان که مردم گرسنه‌ی دنیا تمایل بیشتری به خوردن غذا دارند. ازاین‌رو آن را اول آورده است. (تفسیر کبیر ۱۵۳/۲۹).

وَحُورٌ عِينٌ﴿٢٢﴾

و زنان از حورالعین دارند. (٢٢)
« وَحُورٌ » [رحمان /٧٢]. «عین»: جمع عیناء، بزرگ چشمان.

تفسیر:

زنان از حور العین، زنانی جنتی اند که در عین زیبایی، عفیف و پاکدامن باشند.

كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ﴿٢٣﴾

که همچون مروارید پنهان شده در صدف‌اند. (٢٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اللؤلؤ »: مروارید. [رحمان /٢٢]. « الْمَكْنُونِ »: پنهان، مستور، مصون در صدف. [طور/٢۴، لؤلؤ مکنون].

تفسیر:

(c) ketabton.com: The Digital Library

در تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل: تألیف ابن جزی الکلبی آمده است: در سفیدی آنها را به مروارید تشبیه کرده و آنها را به مکنون توصیف نموده است؛ چون بعید است که زیبایی آنها تغییر یابد.
وقتی «ام سلمه» صحابیه جلیل القدر در مورد این تشبیه از پیامبر صلّی الله علیه و سلم پرسید، فرمود: «صفای آنها مانند صفای مروارید در صدف است که دست نخورده باشد». (التسهیل لعلوم التنزیل ۸۹/۴).

جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۲۴﴾

نعمت های است در برابر اعمالی که همواره انجام می دادند.(۲۴)

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا﴿۲۵﴾

در آنجا نه سخن بیهوده ای می شنوند، نه کلام گناه آلودی. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لَغْوًا »: باطل و بیهوده «تَأْثِيمًا» «گناه آلود، گفتار گناه».

تفسیر:

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی در بهشت ناروا و بیهوده و دروغ نمیشنوند. (قرطبی ۲۰۶/۱۷.) باید متذکر شد که: از فهم عالی این سوره به وضاحت معلوم می شود که در جنت، اسبابی برای آزار روحی و روانی وجود ندارد.

إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا﴿۲۶﴾

مگر سخنی که سلام است و سلام. (۲۶)
قیلا: سخن، گفتار [نساء/۱۲۲].

تفسیر:

در البحر آمده است: به ظاهر استثنایی منقطع است که نه در لغو مندرج است و نه در تأثیم. (البحر ۲۰۶/۸.)مفسرشیخ ابو سعود گفته است: یعنی سلام و احوالپرسی را رواج می‌دهند، و پشت سر هم سلام می‌کنند و جواب مي دهند، و هیچ یک از آنان چیزی جز سلام کردن یا جواب سلام دادن نمی‌شنود. (تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم (۱۳۰/۵) شیخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای 982)

خوانند گان محترم!

بعد از اینکه بیان حال سابقین مقرب و چگونگی نعمتهای خدادادی آنان به بیان گرفته شد، اینک درآیات متبرکه (27 الی 40) درباره انواع نعمتهای اصحاب یمین: اهل سعادت و خجسته سیرتان، بحث بعمل می أورد.

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ﴿۲۷﴾

و اصحاب دست راست چه (وضع و) حالی دارند، اصحاب دست راست؟. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ» یاران راست، یاران اهل سعادت، خجسته سیرتان.

تفسیر:

اصحاب یمین ـ چنانکه در سوره «رحمن» گذشت ـ اصحاب باغ دوم اند.یعنی: در ترکیب کلی بهشتیان، دردرجه دوم بعد از سابقان و مقربان قرار داشته و در برخورداری از نعمت‌ها درجه پایین‌تری دارند؛ زیرا ایشان در دنیا از نظر ایمان ضعیف‌تر بوده و از نظر

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخلاص و عمل، بهره کمتری داشته‌اند بنابر این، میوه ها و نعمت هایی که به ایشان داده می شود، به درجه پیشتازان نمی رسد.

شأن نزول آیات 27 – 30:

بیهقی از مجاهد روایت کرده است: عده‌ای در وج [وادیی است در طایف] از سایة گوارا، درخت‌های کیله و درخت های سدر او شگفت زده شدند. پس الله تعالی «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ» را نازل کرد.(طبری 33357 ازمجاهد روایت کرده مرسل وضعیف است.ترجمه آیات: «و نیکبختان، چه [وضع و] حالی دارند نیکبختان؟ در [میان] درختان سدر بی خار. و درختان موز تو بر تو. و سایه‌ای گسترده».

فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ﴿٢٨﴾

در جوار درختان سدر بی‌خار. (٢٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِدْرٍ»: درخت سِدر. «مَّخضُود» «بی خار».

تفسیر:

درخت سدر یا کنار نوعی درخت معروف است. مخضود: آن است که خار آن قطع شده باشد. اما سدری که در بهشت وجود دارد غیر از این سدر دنیایی است که تعریف کردیم. سدر بهشت سدری است بی‌خار تا اهل بهشت به اسانی وراحتی میوه‌های آن را بچینند.

ابن ابی‌الدنیا از سلیم‌بن عامر روایت می‌کند که فرمود: اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: خداوند در آمدن اعراب صحرا نشینان و سؤالاتشان ما را مستفید می گرداند. روزی یکی از بادیه نشینان به خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم! خداوند در بهشت درختی را عنوان کرده که آزاردهنده است و من فکر نمی‌کردم که درخت آزار دهنده‌ای دربهشت وجود داشته باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آن چه درختی است؟» گفت: درخت سدر. این درخت، خار دارد و خارش مزاحم است. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «مگر نه این که خداوند فرموده است «فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ» (الواقعة:28) خداوند متعال خار آن را برداشته و به جای هر خار ثمری رویانده است. ثمری از این درخت می‌روید که هر دانه‌اش به هفتاد و دو رنگ درآمده و هیچ کدام از رنگ هایش شبیه دیگری نیستند». و فرمود: «هُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ» (انعام 141). یعنی: و اوست که باغهایی آفرید نیازمند به داربست و بی نیاز از داربست، ودر خت خرما و کشتزار، با طعم های گوناگون، و درخت زیتون و انار، که از جهتی با هم شبیه، و از جهتی تفاوت دارند.

خلاصه اینکه در بهشت همه انواع میوه همچون سیب، خرما، انگور و انار و زیتون و غیره وجود دارد، تا چه رسد به انواع گل‌ها و شکوفه‌های خوشبو و در یک کلمه در بهشت چیزهایی وجود دارد که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و هیچ کدام از آن حتی بر فکر کسی نیز خطور نکرده است، خداوند ما را بی‌نصیب نگرداند.

وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ﴿٢٩﴾

و درختهای موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است. (٢٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«مَّنضُود» و منضود یعنی میوه‌هایش متراکم و روی هم انباشته شده که از پایین تا بالا مرتب شده است.

تفسیر:

«وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ» «طلح» درخت سبز و خوشرنگ و خوش بوده که در صحرا سبز می شود میوه ای لذیذ و خوشمزه دارد و خوشمزه است.منضود: متراکم، چین چین، روی هم انباشته شده، منظم. [هود/۸۲]، [ق/۱۰، نضید].

وَظِلّ مَمْدُودٍ﴿۳۰﴾

و سایه ای گسترده و پایدار. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**ظِلّ**»: سایه. ممدود: فراخ، کشیده، طولانی، پیوسته، گسترده.

تفسیر:

«وَظِلّ مَمْدُودٍ» سایه طولانی جاودانی و همیشگی که زوال ندارد و آفتاب آن را از بین نمی‌برد؛ زیرا در بهشت آفتاب نیست و سایه برقرار است. لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا در حدیث صحیحین آمده است: در بهشت درختی موجود است که اسب سوار می‌تواند یک صد سال مدام در سایه‌ی آن راه برود، اگر خواستید آیه‌ی و ظل ممدود را بخوانید. (اخراج بخاری)

امام رازی درتفسیر کبیر می نویسد:ممدود یعنی بی‌زوال و دایمی.**«أكلها دائم و ظلها»** یعنی میوه و سایه‌ی آن دایمی است. سایه‌ی آن همانند سایه‌ی درختان معمولی نیست، بلکه سایه‌ای است که خدا آن را خلق کرده است. (تفسیر کبیر ۱۶۴/۲۹).

وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ ﴿۳۱﴾

و آبی ریزان (از آبشارها) (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَّسكُوب» «ریزان، آبشاران،آب جاری آن که بر روی زمین جاری وروان باشد.

تفسیر:

امام قرطبی فرموده است: اعراب، صحرا و بیابان نشین بودند، رودخانه در سرزمین آنها عزیز و باارزش بود و به وسیله‌ی سطل و طناب آب از چاه میکشیدند، از این رو به آنها وعده‌ی بهشت و اسباب راحت و تفریح داده که عبارت است از درختان و سایه‌ها و آب و رودخانه های جاری. (تفسیر قرطبی ۲۰۹/۱۷).

وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ﴿۳۲﴾

و میوه ای فراوان. (۳۲)

هدف اینست که تعداد میوه ها بسیار وشامل انواع و اقسام می باشد.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: وقتی چیده شود تمام و کم نمی‌شود، و هر کس آن را آرزو کند از او دریغ نمی‌شود. (خازن ۱۸/۴). و در حدیث آمده است: «میوه‌ای از میوه‌های بهشت کنده نمی‌شود مگر در جای آن یکی دیگر می‌آید». (اخراج از طبرانی.).

لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ﴿۳۳﴾

که نه پایان پذیر است و نه از مصرف آن منع می‌گردد. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

(c) ketabton.com: The Digital Library

لا مقطوعة: ناگسستنی، قطع نشدنی. لا ممنوعة: منع نشدنی، آزاد.

تفسیر:

این بدین معنای است که میوه های جنت دایمی است که همیشه و در تمام فصول موجود است. و هدف از **«مَمْنُوعَةٍ»** اینست که از چیدن میوه جنت ممانعتی وجود ندارد.

وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ﴿٣٤﴾

و فرش‌های عالی و بلند و نرم. (٣٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

فرش: جمع فراش، بسترها. مرفوعة: والا، ارجمند که هرگاه انسان روی آن بنشیند به دلخواه بالا و پایین می شود.

تفسیر:

یعنی برای اهل بهشت در آنجا فرش‌های عالی وسیع و بسیار نرمی است که بر بالای تخت‌ها به گونۀ مرتفع انداخته شده است.

در حدیث آمده است: «ارتفاع آن فاصله‌ی بین زمین و آسمان است. و فاصله‌ی بین آن دو، پانصد سال است. (اخراج از نسائی و ترمذی.)

آلوسی گفته است: از این امر جهت بالا و پایین آمدن بعید نیست؛ زیرا آن جهان، جهانی دیگر است که بالاتر از عقل تو قرار دارد. (روح المعانی ١٤١/٢٧).

وقتی مؤمن بخواهد بر آن بنشیند فرود می‌آید، سپس بالا می‌رود، خدا بر همه چیز قادر و توانا می‌باشد.

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً﴿٣٥﴾

که آنها را ما در کمال حسن و زیبایی بیافریده‌ایم. (٣٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْشَأْنَاهُنَّ»: آنها را آفریده ایم.

تفسیر:

یعنی ما زنان بهشت را خلقتی تازه داده و آنها را به شیوه‌ای شگفت انگیز ابداع کرده و از نو ساخته‌ایم. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی). در التسهیل آمده است: معنی **«إنا أنشأناهن...»** این است که خدا زنان را در بهشت خلقتی دیگر می‌بخشد وبه عکس زنان دنیا آنها را بی نهایت زیبا می‌آفریند، پیرزن، جوانی خود را باز می یابد و زشت زیبا میشود. (التسهیل ٩٠/٤).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: پیرزن‌های گندم رنگ را که موی سرش سیاه و سفید گشته است، بعد از پیری و کهولت خلقتی دیگر می بخشد. (خازن ١٨/٤).

فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا﴿٣٦﴾

پس ایشان را دوشیزه و باکره گردانیدیم.(٣٦)

«أَبْكَارًا» «جمع بکر، دوشیزگان».

طوریکه در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: **«إن أهل الجنة إذا جامعوا نسائهم عدن أبكارا»**. «چون اهل بهشت با زنان خود مجامعت کنند، آن زنان مجددا به بکارت بر می‌گردند».

عُرُبًا أَتْرَابًا﴿٣٧﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

زنانی شوهر دوست و هم سن و سال.(۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عُرُبًا» با ضم عین وراء جمع عروبه است وبه زنی گفته می شود که، شوهر دوست و در نزد او محبوب وعاشق شوهرو طنازان باشد.

مجاهد گفته است: آنها زنانی شوهر دوستند و به شوهران خود عشق میورزند.و به آنان تمایل و دلبستگی دارند.(آلوسی ۱۴۳/۲۷)

«أَتْرَابًا» جمع تراب با کسر تا، به معنای زنان هم سن وسال است، که در خاک با هم بازی کرده اند، و در جنب مردان وزنان هم سن وسال می باشند ودر بعضی روایات آمده است که سن همه ی اهل جنت سی وسه سال می باشد.

(مظهری) از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده است که در مورد آیه‌ی «إنا أنشأناهن إنشاء فجعلناهن أبكارا*عربا أترابا» از پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم سؤال کردم، که فرمود: ای ام سلمه! آنها زنانی هستند که در سن پیری و با موی سفید و چشمانی کم نور و بدنی چروکیده از دنیا رفته‌اند. خدا آنان را بعد از پیری در سن و سالی همسان قرار داده است. (حدیث را ترمذی به صورت مرفوع از انس روایت کرده است.).

لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ﴿۳۸﴾

این نعمتهای بهشتی مخصوص اصحاب یمین است. (۳۸)

اصحاب یمین علاوه بردرخت سدر، زیر درخت دیگری به نام «طلح» در حال استراحت و خوشی به سر می‌برند. درخت «طلح» درختی است با میوه‌های خوشه‌ای. اهل بهشت از سایه‌ی این درخت و میوه‌ی آن نیز استفاده می‌کنند. این درخت در مناطق عربستان می روید.

اصحاب یمین زیر سایه‌ای بسیار گسترده و وسیع مستقرند. سایه‌ی آن درختان همچون سایه‌ی درختی نیست که در بیابانی بی‌آب و علف سبز شده و سایه‌ی بسیار کمی داشته باشد. آن‌ها در بهشت هر جا بخواهند بروند زیر سایه خواهند بود. آن‌ها در جایی به سر می‌برند که آب از مکان مرتفعی به صورت آبشار به سمت پایین می‌ریزد.

ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ﴿۳۹﴾

که جماعتی بسیار از پیشینیان.(۳۹).

شأن نزول آیات 39 – 40:

احمد، ابن منذر و ابن ابوحاتم در سندی که در آن نام کسی است که شناخته نشده از ابو هریره (رض) روایت کرده اند: چون کلام الهی «ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلأَوَّلِينَ﴿13﴾ وَقَلِيلٌ مِّنَ ٱلآخِرِينَ﴿14﴾» (الواقعة: 13-14) نازل شد. این امر بر مسلمانان دشوار آمد. پس الله تعالی آیهٔ «ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ» را نازل کرد.(احمد2/ 24 و 391 از طریق محمد بن عبدالرحمن ملائی از پدرش از ابوهریره روایت کرده اند. اسنادش به خاطر جهالت محمد بن عبدالرحمن و پدرش ضعیف است، هیثمی در «مجمع الزوائد» 1 / 118 میگوید: محمد و پدرش را نشاختم.).

- ابن عساکر در تاریخ دمشق با سندی که در آن اختلاف نظر است از طریق عروه بن رویم از جابر بن عبدالله روایت کرده است: چون آیه‌های 13 و 14 سورۀ واقعه نازل شد. عمر (رض) گفت: ای رسول الله! جماعت بسیار و انبوه از امت‌های نخستین و

(c) ketabton.com: The Digital Library

گروۀ اندک از ما، آخرین این سوره تا یک سال نازل نشد. سپس آیۀ: «ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ» نازل شد. پیامبر گفت: ای عمر، بیا و بشنو که خدا این آیات را نازل کرد. (ابن کثیر 6515 به شماره گذاری محقق می‌گوید: «ابن عساکر از هشام بن عمار از عبد ربه بن صالح از عروه روایت کرده است» این اسناد ضعیف است، هشام مناکیر زیادی را روایت کرده و اسنادش مجهول است، عروه احادیث بسیاری را به شکل مرسل راوایت کرده است. حافظ ابن حجرهم به «التهذیب» اشاره کرده که روایت عروه از جابر مرسل است. این متن غریب و دارای نکارت است. به تفسیر ابن کثیر 8416).

وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴿۴۰﴾

و جماعتی بسیار از واپسینان. (۴۰)

خوانندگان گرامی!

پس از اینکه شرح حال دو گروه سابقون و اصحاب یمین و مکافات و مزد کردار نیکویشان؛ به بحث گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (41 الی 56) یکبار دیکر به احوال اصحاب شمال وسزا و مجازات آنان و سبب آن که: فرورفتن در آرزوها و هوسهای مادی و دنیوی، نشان باور نداشتن به معاد است، بحث بعمل می أورد.

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ﴿۴۱﴾

و اصحاب دست چپ چه وضع و حالی دارند، اصحاب دست چپ (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

اصحاب الشمال: یاران سمت چپ، تیره بختان، یاران نگون بخت.

فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ﴿۴۲﴾

آنها در عذاب باد گرم و آب جوش خواهند بود. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سموم»: شعله، زبانه ی آتش، باد سوزان و گرم، آتشباد. [طور/۲۷].« حمیم »: آب جوشان، آب داغ.

امام رازی می‌فرماید: «بهتر این است که بگوئیم: سموم هوای متعفن و بسیار آلوده‌ای است که عفونت آن قلب انسان را فاسد کرده و سبب هلاکت وی میشود».

وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ﴿۴۳﴾

و در سایه ای از دود سیاه. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَحمُوم» «دودهای متراکم وسیاه».

لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ﴿۴۴﴾

نه خنک است و نه آرام بخش. (۴۴)

تفسیر:

یعنی اینکه از آن هیچگونه آسایش جسمانی و روحانی نمی یابند، **«لَا بَارِدٍ»** خنک نیست که انسان از شدت گرما به آن پناه ببرد و آسوده شود. **«وَ لَا كَرِيمٍ»** خوش منظر هم نیست که انسان از بهره‌گیری از سایه‌اش مسرور گردد.

مفسر علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان می فرماید: فایده‌ی سایه در دو چیز است: یکی، دفع گرما می‌باشد و دوم، نیکی سیما، و این که انسان در آن گرامی باشد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

و سایه‌ی دوزخیان به عکس این است؛ زیرا در سایه‌ی دود بسیار غلیظ و تیره و داغ قرار دارند. (تفسیر خازن ۲۱/۴).
بعد از آن یادآور شده است که چرا آنان مستحق چنان عذابی می باشند و فرمود:
إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ﴿۴۵﴾
این عذاب آنها را بدین سبب است که از این پیش به ناز و نعمت پرداختند. (۴۵)
تفسیر:
«مُتْرَف» یعنی چه؟
«مُترف» یعنی این که انسان در دنیا از نعمت‌ها و امکاناتی که خداوند متعال به او داده است، در جهت اصلاح و در مسیر حرکت به سوی کمال استفاده نکند و در جهت انجام مسئولیت و بندگی خدا آن ها را بکار نگیرد؛ بلکه به گونه‌ای عمل کند که آن نعمت‌ها و امکانات، خود به صورت هدف دربیایند.
بله، دست چپی‌ها در دنیا مترف و خوشگذران بودند. کسی که «مترف» شد دچار هر گونه گمراهی و انحرافی خواهد شد.
وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ﴿۴۶﴾
و همواره بر گناهان بزرگ اصرار داشتند. (۴۶)
تفسیر:
«يُصِرُّونَ» «اصرار می‌ورزند».
مفسران گفته‌اند: لفظ «اصرار» بر ادامۀ معصیت دلالت دارد. و «حنث» یعنی گناه بزرگ، و همان طور که حضرت ابن عباس (رض) گفته است: در اینجا منظور شرک و کفر به الله (ج) است.
وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴿۴۷﴾
و دایم می‌گفتند: آیا ما چون مردیم و خاک و استخوان پوسیده گشتیم باز هم ما زنده می‌شویم؟(۴۷)
تفسیر:
[«مترفین» علاوه بر گناه شرک] به قیامت نیز باور نداشتند و می‌گفتند: آیا وقتی مُردیم و به خاک و استخوان تبدیل شدیم پس از آن زنده می‌شویم و از قبرهایمان بیرون آورده می‌شویم؟ چه‌طور چنین چیزی ممکن است؟! چه‌طور ممکن است که انسان بمیرد و به خاک و استخوان تبدیل شود و بعد از آن زنده شود. از این بعیدتر و عجیب‌تر این که آیا پدران و اجداد پیشین ما نیز [که آثار و نشانه‌ای از آنان باقی نمانده است] زنده می‌شوند؟ [به‌راستی این چیز بعید و غیر ممکن می‌باشد.].
أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ﴿۴۸﴾
و آیا پدران گذشته ما زنده خواهند شد؟ (۴۸)
تشریح لغات و اصطلاحات:
«أَوَآبَاؤُنَا»: یا نیاکان ما؟ [صافات/۱۷].« الأولین»: پیشینیان، گذشتگان.
قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ﴿۴۹﴾
بگو: البته تمام پیشینیان و پسینیان. (۴۹)
الأخرین: پسینیان، آیندگان

(c) ketabton.com: The Digital Library

لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴿٥٠﴾
قطعاً همه در موعد روزی معلوم گرد آورده شوند. (۵۰)
مجموعون: گرد آورده شدگان.« میقات: وعده گاه، زمان وعده.
ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ﴿٥١﴾
بازشما اي گمراهان تکذیب کننده. (۵۱)
« **الضَّالُّونَ** »: گمراهان. « **الْمُكَذِّبُونَ** »:دروغ پردازان.
لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ﴿٥٢﴾
قطعاً از درختی که از زقوم است خواهید خورد. (۵۲)
تفسیر:
« **مِنْ زَقُّومٍ** »: درخت بدبو و سمی و تلخ. [صافات/62، الزقوم]، [دخان/۴۳].
تفسیر:شما آی منکران روز قیامت، در آخرت از درخت بدمنظر بسیار بدمزه‌ای که در قعر جهنم می‌روید، می خورید.
درخت زقوم:
درخت زقوم درختی است که دارایی میوه‌ای تلخ و بسیار بدمزه بوده، و اهل دوزخ به تناول آن مجبور ساخته شده و به‌سختی آن را می‌خورند و این همان میهمانی و ضیافت آنان است.
قرآن عظیم الشأن در آیه (63 سوره صافات) می فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتنَةً لِّلظَّلِمِينَ»
«در حقیقت، ما آن» درخت زقوم «را برای ستمکاران عقوبتی گردانیدیم» با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ. یا ما آن را مایه آزمون ستمکاران قرار داده‌ایمکه وجود آن را در دنیا انکار می‌کنند، چرا که گفتند: چگونه در درون آتش درختی سبز میشود؟
در تعریف درخت زقوم قرآن عظیم الشأن باز هم در (آیه 64 سورۀ صافات) می فرماید:
«إِنَّهَا شَجَرَة تَخرُجُ فِي أَصلِ ٱلجَحِيمِ». «آن» درخت زقوم« درختی است که در قعر جهنم می‌روید» و شاخه‌های آن به‌سوی درکات دوزخ سر بر می‌آورد. ودر باره میوه درخت زقوم در(آیه 65 سوره صافات) میفرماید: «طَلعُهَا كَأَنَّهُۥ رُءُوسُ ٱلشَّيَٰطِينِ».
(میوه‌اش گویی چون کله‌های شیاطین است) یعنی: باروبر آن درخت، از نهایت زشتی و قباحت، گویی در منظر خود همانند کله‌های شیاطین است.
فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ﴿٥٣﴾
و شکم ها را از آن پر خواهید کرد (۵۳)
تشریح لغات و اصطلاحات:
«مالئون»: پرکنندگان. «البطون»: شکمها.
تفسیر:
یعنی: شکم‌هایتان را از درخت زقوم پر می‌کنید؛ از بس که گرسنگی سختی بر دوزخیان شما فشار می‌آورد،به خوردن وپر کردن شکم های خویش به درخت زقوم مبادرد می ورزند: طوریکه در (آیه 53 سوره صافات) آمده است: **«فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنهَا فَمَالِؤُونَ مِنهَا ٱلبُطُونَ»** (پس دوزخیان حتما از آن یعنی: از درخت زقوم، یا از میوه آن می‌خورند و شکمها را از آن پر می‌کنند) در حدیثی آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پروا داشتن از وی زیرا اگر قطره‌ای از زقوم به دریاهای دنیا بچکد، قطعاً زندگی را بر اهل

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمین تباه می‌گرداند پس چگونه است حال کسی که زقوم غذای وی باشد؟». این وصف غذای دوزخیان است که بیان شد.

فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ﴿۵۴﴾

باز بالای آن از آب جوش مینوشید.(۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شاربون»: نوشندگان. «الحمیم»: [ملاحظه شود آیه:/۴۲].

تفسیر:

بعد از اینکه دوزخیان تناول از درخت زقوم بعمل آوردند، وشکم های شان از خوراک زقوم پر شود، بعداً بخاطر حرارت شدید وطاقت فرسا، شروع به نوشیدن آب می‌کنید. پس، آبی بسیار داغ و جوشان و سوزان به آنها داده می شود،که تشنگی شان برطرف نمی شود. اینست سر انجام گمراهی و عدم ایمان کفار وکسانیکه به زنده شدن پس از مرگ ایمان ندارند.واین مهمان نوازی وسرنوشت که برای «دست چپی‌ها» آماده شده است و در این روز این چنین از آنان پذیرایی می شود.

فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ﴿۵۴﴾

باز بالای آن از آب جوش مینوشید. (۵۴)

«شرب الهیم»: همچون نوشیدن شتران تشنه.

فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ﴿۵۵﴾

ومانند نوشیدن شتران عطش زده می نوشید. (۵۵)

تفسیر:

«شُرْبَ ٱلْهِيمِ» «نوشیدن شتران مبتلا به مریضی تشنگی». حضرت ابن عباس(رض) گفته است: «هیم» شتری است که به دلیل مرضی که به آن مبتلا شده است، سیراب نمیشود.(تفسیر قرطبی ۲۱۵/۷).ابو سعود می فرماید: گرسنگی طوری بر دوزخیان غلبه می‌کند که ناچار می‌شوند از زقوم بخورند که مانند قطران است. وقتی شکم را از آن انباشتند (که بیش از حد داغ و تلخ است) تشنگی بر آنان چیره می‌شود و آنها را به نوشیدن آب جوش ناچار می‌کند، که روده هاي آنها را پاره می‌کند و مانند شتری که به سبب بیماری سیراب نمی‌شود از آن مینوشند. (ابو سعود ۱۳۲/۵).

یعنی: از شراب حمیم بسیار خواهید نوشید؛ مانند شتر تشنه‌ای که به علّت مریضی و دردی که دارد بسیار می‌نوشد و سیراب نمی‌شوند. مانند مرض استسقاء است که همیشه تشنه‌اند و از نوشیدن آب سیراب نمی شوند.

هَٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ﴿۵۶﴾

و این است پذیرایی آنان روز قیامت. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نزل»: پذیرایی، مهمانداری، غذا و خوراک [آل عمران/۱۹۸]، [کهف/۱۰۲و۱۰۷]، [سجده/۱۹]، [صافات/۶۲] «یوم الدین»: روز قیامت، روز جزا. [فاتحه/۴]، [حجر/ ۳۵، یوم الدین]، [شعراء/۸۲].

خوانندگان گرامی !

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعد از اینکه در آیات قبلی از بیان احوال گروههای سه گانه ی مردم در قیامت و سرنوشت هر کدام از آنان،بحث بعمل آمد،اینک در آیات متبرکه (57 الی 74) در پهلوی اینکه دروغ دروغ پردازان و بی باوران را مردود می گرداند، از دلایل الوهیت و قدرت آفریدگار بر احیای مرده ها و مجازات ومکافات آنان بحث بعمل می آورد.

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ﴿٥٧﴾

ماییم که شما را آفریده ایم پس چرا تصدیق نمی کنید. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فلولا تصدقون»: پس چرا باور نمی کنید؟

تفسیر:

در این آیه مبارکه خطاب به منکرین بعث بعد الموت می فرماید: یعنی: شما را در حالی آفریدیم که چیزی نبودید و خودتان این حقیقت را می دانید پس چرا آن گونه که به آفرینش خود از سوی مامعترفید، رستاخیز را تصدیق نمی‌کنید؟ مگر نمی‌دانید که هرکس بر آفرینش ابتدایی و اولیه قادر باشد، مسلماً و به طریق اولی بر باز آفرینی نیز تواناست.

قابل توجه ودقت است که: پروردگار با عظمت ما انسان‌های مرده را زنده می‌کند؛ اما این آفرینش، با زندگی دنیوی، اندکی متفاوت است؛ یکی از تفاوت‌های قابل ملاحظه این است که جسم جدید، با وجود بلاها و مصیبت‌های فراوان، نابود نمی‌شود.الله متعال می فرماید: **«وَيَأتِيهِ ٱلمَوتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ»** (سورۀ إبراهيم: 17). «مرگ از هر سو بدو روی می‌آورد و حال آن‌که نمی‌میرد».

در حدیثی که حاکم، با سندی صحیح از عمرو بن میمون اودی، روایت می‌کند، آمده است که معاذ بن جبل (رض) فرمود: ای بنی‌اود، من فرستاده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم هستم. شما از برگشتن به سوی الله آگاه هستید.

پس از آن، یا بهشت است یا دوزخ، این بازگشت، ماندگار است و کسی کوچ نمی‌کند، جاودانگی است و مرگ نیست، با جسم‌هایی که نمی میرند. (سلسلة الاحاديث الصحيحه (231/4) شماره (1668).

از تفاوت‌ها دیگر، دیدن موجوداتی است که در دنیا آن‌ها را ندیده‌اند. مانند فرشته و جن. یکی دیگر از تفاوت‌ها و شگفتی‌های رستاخیز، این است که بهشتیان آب دهان، ادرار و مدفوع ندارند.

این تفاوت‌ها، بدان معنا نیست که زنده شدگان رستاخیز آفریدگانی غیر از آفریدگان دنیا باشند. ابن تیمیه نیز می‌فرماید: هر دو زندگی، از یک جنس میباشند، از جهتی مشابه‌اند و از جهتی مخالف؛ بر این اساس است که رستاخیز را «مبدأ» می نامند؛ چرا که هر چیزی به مبدأ و اساس خود برمی‌گردد. بنابراین، واژه‌ی "إعادة" به معنای مبدأ و معاد است. (مجموع الفتاوى (253/17)

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ﴿٥٨﴾

آیا درباره نطفه ای که در (رحم زنان) می‌ریزید، دقت کرده اید؟ (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **أَفَرَأَيْتُمْ** »: آیا دیده اید؟ آیا اندیشیده اید؟ « **تُمْنُونَ** »: فرو می ریزید، می جهانید، می کارید، به رحم می ریزید. [نجم/۴۶، تمنی]، [قیامت/۳۷، یمني).

أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴿٥٩﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیا شما آن را خلق می کنید یا ما آفریننده ایم. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تخلقونه»: آن را می آفرینید.

تفسیر:

یعنی اینکه آیا شما این منی را به صورت انسانی کامل درمی‌آورید و خلق می‌کنید، یا ما با قدرت خود او را خلق کرده و شکل داده‌ایم؟ امام قرطبی می فرماید: بدین وسیله بر مشرکین اقامه‌ی حجت کرده و آیه‌ی اول را تبیین کرده است. یعنی پس وقتیکه اقرار می‌کنید خدا آن را خلق کرده است نه دیگری، به زنده شدن نیز اعتراف کنید.

نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴿۶۰﴾

ماییم که مرگ را میان شما مقدّر کردیم، و هرگز عاجز و ناتوان نیستیم و کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَدَّرْنَا »: مقدر کرده ایم، معین و مقرر داشته ایم، رقم زده ایم. «مسبوقین»: ناتوانان، عقب زدگان، سبقت گرفته شدگان، درماندگان.

تفسیر:

مفسرضحاک فرموده است: یعنی در مورد آن در بین ساکنان آسمان و زمین مساوات برقرار کرده‌ایم. (تفسیر قرطبی ۲۱۶/۱۷).

مفسران در تفسیر« نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ»(ما مقرر کردیم در میان شما مرگ را.) می نویسند: زنده ساختن و میراندن همه در قبضه قدرت ماست آنگاه که زمام عدم و وجود بدست ما باشد بعد از مردن شما زنده کردن برای ما دارایی هیچونه مشکل نیست.

عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴿۶۱﴾

و از اینکه مانند شما را جاگزین کنیم و شما را در جهانی که نمی‌دانید دوباره آفرینش تازه ای ببخشیم. (۶۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **أَنْ نُبَدِّلَ** »: این که جایگزین کنیم، این که جانشین گردانیم. «ننشيء»: پدید می آوریم.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴿۶۲﴾

و البته شما آفریدن بار اول را دانسته اید، پس چرا متذکر نمی‌شوید؟ (۶۲)

تفسیر:

«النشأة الأولى»: آفرینش اولین، پیدایش این جهان. « **فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ** »: پس چرا متذکر نمی شوید؟ پس چرا بیدار نمی شوید و عبرت نمی گیرید؟

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴿۶۳﴾

آیا اندیشیده‌اید در آنچه می‌کارید؟(۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **مَا تَحْرُثُونَ** »: آن چه کشت می کنید، آن چه می کارید.

أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴿۶۴﴾

آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟ (۶۴)

« **تَزْرَعُونَ**»: می رویانید، به بار می آورید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ﴿٦٥﴾

اگر ما بخواهیم کشت و زرع شما را خشک و تباه می‌سازیم، پس تعجب خواهید کرد. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُطَماً» «کاه درهم کوبیده، گیاه خشک وخاشاک ».«تَفَكَّهُونَ» «شگفت زده می‌شوید، تعجب می‌کنید و پشیمان می شوید. افسوس می خورید ».

تفسیر: قرطبی در تفسیر خویش میفرماید: حطام یعنی گیاه خشک تکه‌تکه شده که نه حیوانات می توانند از آن تغذیه کنند و نه برای انسان قابل استفاده است.

بدین ترتیب دو امر را به آنها یادآور شده است: اول، نعمتی را یادآور شده است که در کشت و زرع به آنها عطا کرده است، تا او را سپاسگزار باشند.

دوم، تا این که خود پند وعبرت بگیرند؛ زیرا همان طور که خدا اگر بخواهد زرع را به صورت خاشاک در مي آورد، همان طور هم هر وقت بخواهد آنها را نابود می‌کند، تا پند بگیرند و از نافرمانی خودداری کنند. (تفسیر قرطبی ۲۱۸/۱۷).

إِنَّا لَمُغْرَمُونَ﴿٦٦﴾

(و می‌گوئید که) البته ما خسارمند شدیم. (۶۶)

«مُغْرَمُونَ» «زیان کاران، خسارت دیدگان، نابودشدگان. از ریشه ی غرم؛ یعنی، هلاک و نابودی».

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ﴿٦٧﴾

بلکه ما به کلي محروميم. (۶۷)

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾

آیا آبی را که می‌نوشید دیده اید؟(۶۸)

تفسیر:

در ایه مبارکه با دقت تام در می یابیم که:استدلال‌های قرآن عظیم الشأن چقدر، فراگیر، ساده و در عین حال عمیق است.جلب کردن توجه انسان به آب، برای توجّه انسان به مبدأ و معاد کافی است.

أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ﴿٦٩﴾

آیا شما آن را از ابر پایین آورده اید یا ما آن را فرود می‌آوریم؟ (۶۹)

تفسیر:

«ٱلْمُزْنِ» «ابر». ابر سفید روشن بارانزا، یک پاره از آن مزنة نام دارد. به هلالی که از بین ابرها ظاهر می شود «ابن مزنة» می گویند. [راغب].

در آیه مبارکه در می یابیم که: نزول باران از آسمان، از قدرت انسان خارج است و این برای خداشناسی کافی است. واضح است که:هیچ عملی بدون اراده الهی تحقق پیدا نمی‌کند.

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ﴿٧٠﴾

اگر بخواهیم آن را تلخ می گردانیم پس چرا شکر نمی‌گزارید؟ (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُجَاجًا»: تلخ و شور. [فرقان/53]، [فاطر/۱۲].

تفسیر:

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «أجاجا» یعنی بسیار شور. و حسن گفته است: یعنی تلخ و سمی و غیر قابل شرب.
در حدیث شریف آمده است هروقتیکه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آب می نوشیدند، می‌گفتند: **«الحمد لله الذي سقانا عذباً فراتاً برحمته، ولم يجعله ملحاً أجاجاً بذنوبنا».**
«سپاس و ستایش خدایی را که به رحمت خویش ما را آب شیرین و گوارا نوشانید و به شومی گناهانمان آن را شور و تلخ نگردانید».

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ﴿٧١﴾

آیا آن آتشی را که برمی افروزید ملاحظه کرده اید. (۷۱)

تفسیر:

«تُورُونَ» «می افروزید».(وري): روشن می کنید، بر می افروزد. [عادیات/۲، الموریات از ریشه ی وری، جمع موریة، آتش افروزان، اخگر انگیزان، جرقه زنان، سم اسبان جنگاوران بر اثر برخورد با سنگ جرقه می زند.].

أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ﴿٧٢﴾

آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریننده ایم؟ (۷۲)

« **شَجَرَتَهَا** »: درخت آتش، اشاره به درخت «مرخ» و «عفار» [یس/۸۰].

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است:عرب دو نوع درخت دارند به نام‌های مرخ و عفار، وقتی از هر یک شاخه‌ی تر برگرفته شود و آن دو را به هم بمالند، از بین آنها جرقه‌های آتش برمی‌خیزد. (مختصر ۴۳۸/۳).
و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور تمام درختانی است که از آنها آتش بر میافروزند؛ زیرا از حضرت ابن عباس(رض) روایت است که گفته است: در هر درخت و شاخه‌ای جز درخت عناب آتش وجود دارد. (صاوی ۱۶۶/۴).

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ﴿٧٣﴾

(بلکه) ما آن را وسیله تذکر (آتش آخرت) و منفعتی برای مسافران قرار داده‌ایم. (۷۳)

تفسیر:

«مُقوِينَ»: (نیازمندان، مسافران). «مُقوِينَ» از اقوا وآن از قوا مشتق است، که به معنای صحرا و بیابان می آید. پس معنای مقوی صحرانشین ومراد مسافری است که بسا اوقات در بیابان در صدد تهیه ی غذاقرار می گیرد، ومقصود آیه آن که تمام این افرینش ها نتیجه ی قدرت وحکمت ما می باشد.
در حدیث شریف آمده است این آتش که آن را روشن می‌کنید یک جزء از هفتاد جزء آتش جهنم است. گفتند: یا رسول الله! اگر مانند این هم باشد خوب است! فرمود: «قسم به ذاتی که جانم را در قبضه‌ی قدرت دارد، نود و نه بار از آتش دنیا برتر است و هر جزء از آن حرارتی مانند حرارت آتش دنیا را دارد». (اخراج از شیخان و مالک.)
«وَ مَتٰاعاً لِلْمُقْوِينَ» ونیز آن را برای استفاده‌ی مسافران قرار داده‌ایم. (مختصر ۴۳۸/۳).
حضرت ابن عباس(رض) گفته است: (المقوین) یعنی مسافران.و مجاهد گفته است: یعنی برای مسافران و غیر مسافران آن را قرار داده‌ایم تا عموماً از آتش استفاده می‌کنند.
خازن گفته است «مقوی» یعنی کسی که در سرزمین خالی از سکنه فرود آید که آنها بیشتر

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مقیم از آتش استفاده می‌کنند؛ چون آنها برای راندن درندگان و راهنمایی کردن کسانی که راهشان را گم می‌کنند، و برای دیگر مقاصد، در شب آتش روشن می‌کنند. اکثر مفسران بر این نظرند. (خازن ۲۴/۴).

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴿۷۴﴾

پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی. (به پاکی یاد کن) (۷۴)

یادداشت:

دراین سوره مبا رکه بصورت کل به چهار دلیل گونی بر یکتایی خالق لایزال اشاره بعمل آمده است:

1 - خلقت انسان از آب ناچیز نطفه.
2 - رویانیدن دانه و امثالش از زمین مرده.
3 - فرود آمدن و ریزان شدن آب خوش گوار از ابر.
4 - تولید حرارت و نیرو و جهیدن شراره ی آتش از درخت سبز.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در ایات فوق الذکربعد از بیان برخی دیگر از دلایلی اثبات الوهیت، زنده شدن ومبحث مکافات ومجازات به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (75 الی 96) درباره اثبات نبوت وصدق و راستی قرآن کریم که پیام آسمانی است، توبیخ مشرکان به خاطر عقاید تباه کننده شان، ودر ضمن یکباردیگر به گروه های سه گانه: سابقون مقرب، اصحاب یمین و اصحاب شمال.... اشاره بعمل أورده و احوالشان را یاد آور می شود.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴿۷۵﴾

سوگند به جایگاه ستارگان، و محل طلوع و غروب آنها. (۷۵)

«مواقع»: جمع موقع، جایگاهها، مدارها، مسیرها. **«بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ»** « مدارها و مسیرهای دقیق ستارگان. ».

تفسیر:

نتیجه ضروری و عقلی آن باید این باشد که انسان بر قدرت کامل خداوند و توحید او، ایمان بیاورد، و به نام رب عظیم خود تسبیح بخواند؛ زیرا این شکریه ی نعمت های اوست. (تفسیر معارف القران مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

شأن نزول آیات 75 – 82:

- مسلم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم باران بارید. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بعضی مردم شاکر و برخی کافر شدند، شاکرین گفتند: باران رحمت خداست و به امر خدا بارید.

و برخی دیگر گفتند: ستارۀ نوء راست گفته بوده است. آنگاه الله تعالی «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ... تا... وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ» را نازل کرد.

(مسلم 73، طبرانی 198/12 و واحدی 782 از حضرت ابن عباس (رض) روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» 2591 تخریج محقق.).

- ابن ابوحاتم از ابوحزره روایت کرده است: در غزوۀ تبوک مسلمانان در محلی به نام حجر فرود آمدند. رسول الله دستور داد که از آنجا آب برندارند، پس از آنجا کوچ کردند و به جای دیگر رفتند. مسلمانان با خود آب نداشتند به رسول الله شکایت کردند آنحضرت برخاست و دو رکعت نماز خواند و دعا کرد. پس به امر خدا ابری در آسمان پدیدار شد

(c) ketabton.com: The Digital Library

و باران بارید و سپاۀ اسلام همه سیراب شدند. مردی از انصار به شخصی از نزدیکانش که متهم به نفاق بود گفت: وای بر حالت دیدی رسول الله دعا کرد، به امر خدا باران بارید. او گفت: باران به سبب ستارۀ نوء بارید. این آیات در بارۀ آن نازل شد.

وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴿٧٦﴾

اگر بدانید آن سوگندی سخت بزرگ است. (٧٦)

« لَوْ تَعْلَمُونَ »: اگر بدانید، اگر دریابید، تأیید دیگر این سوگند الله متعال به پدیده ها، پیشرفت دانش بشری و اکتشافات امروزی است.

یادداشت:

قسم در قرآن انواع دارد: قسم به ذات و صفات خود پروردگار، مانند: [آیه 57 سوره: أنبیاء]، [آیه:23 سوره ذاریات]، یا قسم یاد کردن پروردگار به آفریده هایش که آن هم بر عظمت و هیبت مبدع دلالت می کند، مانند: مطلع سوره های: صافات، طور، ذاریات، نجم، شمس و قمر، لیل و نهار و، یوم القیامه، فجر، بلد، تین و زیتون.

قسم به قرآن، مانند: یس والقرآن الحکیم، ص و القرآن ذي الذکر، ق، و القرآن المجید، حم و الکتاب المبین [سوره های زخرف و دخان].

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴿٧٧﴾

که این قرآن کتابی بسیار بزرگوار و سودمند و گرامی است. (٧٧).

« كَرِيمٌ »: ارجمند، گرانبها، باارزش.

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ﴿٧٨﴾

در کتاب پنهان (پوشیده از نظر انس و جن) قرار دارد. (٧٨).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **مَكْنُونٍ** »: نهفته ونهان، مستور و مصؤن ازظلم و تعدي.

تفسیر:

کتاب مستور پوشیده است ومراد آن، لوح محفوظ است، حاصل آن که قرآن، مکرم و محفوظ است، وگمان مشرکین که می گویند آن ساخته دست انسان یا کلام القای شیطانی است بسی بی جاست. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: آن کتاب عبارت است از لوح محفوظ. و مجاهد گفته است: یعنی قرآنی است که در اختیار ما قرار دارد. (تفسیر قرطبی ٢٢٥/١٧.)

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴿٧٩﴾.

جز پاکیزگان به آن دسترس ندارند. (٧٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا یمس»: دسترسی ندارد، آگاه نمی گردد، نزدیک نمی شود. با این جمله را، خبر و به معنای نهی دانسته اند: «لا یمس القرآن»: نباید به قرآن دست بزند... مثال: «المسلم أخو المسلم لا یظلمه» [حدیث]: مسلمان برادر مسلمان است، به اوظلم روا نمی دارد. این جمله ی «لا یظلمه» در معانی نهی و بلکه بلیغ تر و گویاتر از نهی صریح است؛ یعنی، نباید ستم کند. (روح المعانی).« المطهرون»:«پاکان، پاک شدگان(مراد فرشتگان است)».

تفسیر:

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسرامام قرطبی فرموده است: منظور از کتاب مصحفی است که در دسترس ما قرار دارد و اطهر نیز همان است؛ زیرا ابن عمر رضی الله عنه گفته است: جز در حال پاکی نباید قرآن را لمس کرد. و نیز به دلیل نامه‌ی پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم به عمرو بن حزم که در آن آمده است: جز انسان پاک نباید قرآن را لمس کند. (قرطبی ۲۲۵/۱۷.)

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۸۰﴾

نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است. (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **تَنْزِيلٌ**»: فرو فرستادن، در این جا؛ یعنی، فروفرستاده شده (منزّل). [شعراء/۱۹۲، لتنزیل]، [سجده/۲]، [یس/۵] نازل شده.

أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ﴿۸۱﴾

آیا شما با این کلام (الهی) با سستی و سبکی برخورد می‌کنید؟! (۸۱)

«مُّدْهِنُونَ» «جمع مدهن، سهل انگار، سازشکار، انکار کننده، سستی می‌کنید، سست اندیشان. [قلم/۹، تدهن فیدهنون: سازش و نرمش می کنی، پس نرمش و سازش نشان می دهند...].

وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ﴿۸۲﴾

و (به جای شکر) روزی تان (روزی دهنده) را تکذیب می‌کنید؟ (۸۲)

« **أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ** »: شما به جای سپاس نعمت، آن را دروغ می انگارید؟! یا، سپاس نعمت قرآن و بهره ی خود را در دروغ شمردن آن می دانید؟!

خوانندۀ محترم!

پروردگار با عظمت ما در (آیه 6 سوره هود) میفرماید: «وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُها وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها كُلٌّ فِي كِتابٍ مُبِينٍ» (هیچ رونده ای (جانداری) در زمین نیست مگر اینکه روزی آن بر عهده الله است و محل استقرار و محل بازگشت آن را می‌داند، همه در کتاب بیانگر و روشن (لوح المحفوظ) ثبت است.)

این همان روزی است که الله تعالی آنرا تضمین نموده است که به همۀ مخلوقات تعلّق می‌گیرد تا بتوانند به وجود و بقای خود ادامه دهند. این روزی قابل کم و زیادی و تحول نیست و حرص انسانی آن را افزایش نمی‌دهد، همان طور که تنبلی باعث کاهش آن نمی شود.

همچنان قرآن عظیم الشأن میفرماید: «فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ» (سورۀ العنکبوت:17) یعنی: پس روزی را پیش الله بخواهید، این بدین معنای است که باید در کسب رزق بر الله توکل نمایم و رزق را از کسی یا چیزی طلب نکنیم غیر از الله و فقط امید داشته باشیم که خداوند روزی رسان می باشد.

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «لو أنکم تتوکلون علی الله حق توکله؛ لرزقکم کما یرزق الطیر...) اگر شما آنچنانکه شایسته الله است بر وی توکل کنید براستیکه خداوند رزقتان را می دهد چنانکه پرنده را رزق میدهد.

بناً باید گفت که: همه آنچه در آسمان و زمین است برای الله است، او تعالی رزاق یگانه است. این پروردگاربا عظمت است که: رزق و روزی مخلوقات را از خزانه بی انتهای رحمتش تقسیم می‌کند. احدی توان جلب رزق بیشتر بدون اجازه او را ندارد. رازق تمام

(c) ketabton.com: The Digital Library

مخلوقات اوّلاً و بالذّات خداوند است چنانکه فرموده است: **«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»** مقدم شدن «هو» دلیل حصر است؛ یعنی روزی دهنده منحصراً خداست. بنابر این، غیر خدا فقط در حد واسطه فیض در روزی رساندن به مخلوقات، نقش دارند و روزی دهنده حقیقی فقط و فقط خداست.

باید توجه کرد که خداوند متعال عقل و اراده را در انسان قرار داده است تا اینکه حق خود را حفظ کند و برای به دست آوردن روزی تلاش کند. اگر این کفالت و ضمانت در جهان هستی نبود، نه میلی بود و نه غریزه ای، نه قوه جذبی و نه دفعی، نه هضمی، نه گیاه ریشه در زمین داشت و نه حیوان و نه انسان جهازات هضم و جذب و دفع و تغذی داشتند و نه انسان درباره حفظ حقوق خود می‌اندیشید؛ همه این شورها و نشاطها و جنبش ها از رازقیت او پیدا شده است.

پس، رازقیت خداوند به این معناست که او موجودات را طوری آفریده که احتیاج به رزق و روزی دارند و طوری خلق شده‌اند که باید از موجود دیگری که خداوند آفریده، تغذیه کنند تا بتوانند باقی بمانند.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ﴿۸۳﴾

پس چرا وقتی که جان به حلقوم میرسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید؟).(۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **بَلَغَتِ** »: رسید ← می رسد. الحلقوم: گلوگاه، حلق. [قیامت/۲۶، بلغت التراقي].

وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ﴿۸۴﴾

و شما وقت مرگ (بر بالین آن مرده حاضرید و او را) می‌نگرید. (۸۴)

« **أَنْتُمْ** »: شما، کسانی که پیرامون مریض هستید که در حال جان دادن (احتضار) است و او را می نگرید. « **تَنْظُرُونَ** »: می نگرید، تماشا می کنید.

خوانندۀ محترم!

نباید فراموش کرد که: انسان در لحظه قبض روح دنیایی را می بیند که ما از دیدن آن دنیا عاجز وناتوان وبی خبر هستیم.بلی! انسان در حال نزع روح و سکرات مرگ با حالتی مواجه می‌شود، هرچند ما نمی‌توانیم آن‌را مشاهده کنیم یا ببینیم، ولی توان دیدن آثارش را بخوبی میتوان درک کرد، پروردگار با عظمت اوضاع و احوال آنها را این گونه به تصویر می‌کشد: «فَلَوْلا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ﴿83﴾ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ﴿84﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لا تُبْصِرُونَ﴿85﴾ فَلَوْلا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ﴿86﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿87﴾ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴿88﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ﴿89﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ﴿90﴾ فَسَلامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ﴿91﴾». (الواقعه 83-91).

یعنی: پس چرا هنگامی‌که جان به گلوگاه می رسد، (توانائی بازگرداندن آن را ندارید؟!) و شما در این حال می‌نگرید ما به او نزدیکتریم از شما، ولیکن شما نمی‌بینید) اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمیشوید، پس آن (روح) را بازگردانید اگر راست می گویید! پس اگر او از مقرّبان باشد،در رَوح و ریحان و بهشت پرنعمت است! امّا اگر از اصحاب یمین باشد، (به او گفته میشود:) سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب یمینند!

آیه حال کسی را به تصویر می‌کشد که روح تا حلقومش بالا آمده و اطرافیان سکرات

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرگش را مشاهده می‌کنند، ولی توان دیدن و مشاهده کردن فرشتگان مأمور قبض روح را ندارند: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لا تُبْصِرُونَ» (ما به او نزدیکتریم از شما، ولیکن شما نمی بینید).

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴿٨٥﴾

و ما به او از شما نزدیکتریم لیکن شما بصیرت ندارید. (۸۵)

« **لَا تُبْصِرُونَ** »:نمی بینید.

تفسیر:

ابن کثیر (رح) فرموده است: معنی آیه چنین است: فرشتگان ما از شما به او نزدیکترند، اما شما آنها را نمی‌بینید. همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: حتی إذا جاء أحدکم الموت توفته رسلنا و هم لا یفرطون. (مختصر ۴۴۰/۳).

فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ﴿٨٦﴾

پس اگر شما (در برابر اعمال تان) جزاء داده نمی‌شوید. (۸۶)

«غَيْرَ مَدِينِينَ» «جزا داده نمی‌شوید، نافرمانان، افراد بی مکافات، مجازات نشدگان، محاسبه نشدگان.»

تفسیر:

حضرت ابن عباس (رح) فرموده است: غیر مدینین یعنی محاسبه و مجازات نمی شوید.

خازن گفته است: در مقابل گفتهٔ **«فلو لا إذا بلغت الحلقوم و فلو لا إن کنتم غیر مدینین»** یک جواب را آورده که عبارت است از فرمودهٔ **«ترجعونها إن کنتم صادقین»**، و معنی آیه چنین است: اگر موضوع آن طور است که شما می‌گویید و زنده شدن و حسابی در کار نیست، و خدایی نیست که کیفر و مجازات بدهد، پس چرا وقتی جان یکی از عزیزانتان به گلو می‌رسد او را باز نمی‌آورید؟ پس وقتی قدرت چنین امری را ندارید، بدانید که کار در دست خدا می‌باشد. پس به او ایمان بیاورید.(خازن ۲۷/۴.).

تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿٨٧﴾

چرا روح را باز نمی‌گردانید اگر راست می‌گویید؟ (۸۷)

« **تَرْجِعُونَهَا»:** روح مرده را باز گردانید.

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴿٨٨﴾

پس اما اگر از مقربان (دربار الهی) باشد. (۸۸)

« **الْمُقَرَّبِينَ** » (قرب): پیشگامان، مقربان حق. [آیه 11 همین سوره).

فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ﴿٨٩﴾

پس آسایش و ریحان و باغ پرناز و نعمت دارد. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَوْح» «آرامش، آسایش».**«رَيحَان»** «گلهای خوشبو، ریحان [آیه:2 سوره رحمان]. ».

«نعیم»: پر ناز و نعمت.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ﴿٩٠﴾

و اما اگر از یاران راست باشد. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَصْحَابِ الْيَمِينِ»: یاران اهل سعادت. [همین سوره:8، اصحاب المیمنة/38، لاصحاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

الیمین]. آنان که کارنامه ی اعمالشان را در دست راست دارند.

فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ﴿٩١﴾

پس سلام بر تو باد از اصحاب یمین. (۹۱)

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ﴿٩٢﴾

و اما اگر از جمله منکران و گمراهان باشد. (۹۲)

تفسیر:

ما فرشتگان، کفار و انسان‌های فاجر را در شرایطی سخت و حالتی مخالف حالت مؤمن ملاقات خواهند کرد، خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمْ قَالُواْ كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ قَالُوَاْ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِيهَا فَأُوْلَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءتْ مَصِيرًا». النساء: 97. یعنی: بیگمان کسانی که فرشتگان (برای قبض روح در واپسین لحظات زندگی) به سراغشان می روند و (می بینند که به سبب ماندن با کفّار در کفرستان، و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) بر خود ستم کرده‌اند، بدیشان میگویند: کجا بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید؟ عذر خواهان) گویند: ما بیچارگانی در سر زمین (کفر) بودیم (و چنان که باید به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر بندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است، و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی!.

فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ﴿٩٣﴾

پس با آبی جوشان پذیرایی خواهد شد. (۹۳)

تفسیر:

«نزل»: پذیرایی.

در التسهیل آمده است: «نزول» یعنی اولین چیزی که به مهمان تقدیم میشود. (التسهیل ۹۴/۴).

وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ﴿٩٤﴾

و جایگاهش آتش دوزخ است. (۹۴)

تفسیر:

«تَصلِيَةُ» «فرواندا‌ختن، در آوردن، سوزاندن». **«جَحِيمٍ»** «آتش جهنم».قابل یادآوری است که «تصلیة »: از ریشه ی صلی؛ یعنی، برافروختن آتش و به معنای سوخت و ملازم بودن با آتش و بریان شدن نیز آمده است، در انداختن در آتش، فروافکندن، داخل کردن به آتش، سوزاندن به آتش.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ﴿٩٥﴾

بی‌گمان این (قرآن) خبر راست و یقین است. (۹۵)

« هذا»: این، اشاره به سه گروه یادشده در سوره است.

یادداشت:

از فحوای آیات متبرکه 88 الی 99 بر می آید که: سرنوشت آن شخصیکه می میرد و به حکم ضرورت، جان به جان آفرین تقدیم ومی سپارد، جز این نیست که:

آلف: آن کس یا از پیشگامان مقرب بارگاه آفریدگار است و در بندگی و انجام تکالیف و

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوری از محرمات و بدیها، بسیار کوشا بوده است. در این صورت پس از مرگ، در آسایش و آرامش و اطمینان، در میان گل و ریحان و بهشت پر از ناز و نعمت خدای رحمان، با شادی و سرور زندگی به سر می برد و برای همیشه در آن جا خواهد ماند.
ب: یا، از اصحاب سعادت، یاران سلامت و نیک بختان سربلند است که نامه ی کردارش را در دست راست دارد و در دم مرگ، فرشتگان، به سایر اصحاب سعادت آمدنش را بشارت می دهند، آنان نیز به پیشوازش می روند و بر او سلام می کنند و خوش آمد می گویند.
ج: و یا، از گروه نگون بختان طرف چپ و دروغ پردازان گمراه است که با نوشاندن آب جوشان و انداختن وی به قعر دوزخ سوزان، از او پذیرایی می شود...

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴿۹۶﴾

حال که چنین است نام پروردگار بزرگت را به پاکی یاد کن. (۹۶)

تفسیر:

پس الله متعال را از صفاتی که وی را دشمنانش بدان توصیف می کنند و از آنچه ظالمان و منکران می گویند منزه بدان؛ زیرا او در ذات، نامها و صفاتش بزرگ است.

در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر(رض) آمده است که فرمود: چون آیه «فَسَبِّحۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلۡعَظِيمِ» (الواقعة: 74) بر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی رکوعکم». «آن را در رکوع خود قرار دهید». و چون آیه: «سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى» (الأعلى: 1) بر ایشان نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی سجودکم: آن را در سجده خویش قرار دهید».
فرق در میان «عظیم» و «اعلی» این است که عظیم بر قرب دلالت می‌کند و اعلی بر بعد پس در عین حال که حق تعالی به هر ممکنی نزدیک است اما برتر و بالاتر از آن است که ادراک‌ها بر او احاطه کنند پس از این نظر او در نهایت دوری از همه چیز است.
در حدیث شریف به روایت ازابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «كلمتان خفيفتان علي اللسان ثقيلتان في‌الميزان حبيبتان إلي الرحمن: سبحان الله وبحمده سبحان‌الله العظيم». «دو کلمه‌اند که بر زبان سبک، در میزان سنگین و نزد خدای رحمان دوست‌داشتنی هستند: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم».

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الحدید
جزء – (27)

سورۀ حدید در مدینۀ منوره نازل شده و دارای بیست ونه آیه و چهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «حدید» نامیده شد که در آیۀ (25) ازآن به منافع حدید (آهن) که نقش مهم و تعیین کننده ای در شکل گیری، رشد و گسترش تمدن پیشرفته بشری دارد، توجه داده شده است. وطوریکه امام قرطبی گفته است؛ این سوره از نظر جمهور مفسران مدنی است و قولی که بر مکی بودن این سورۀ آمده است، قول ضعیف می باشد.

تعداد آیات، کلمات وحروف:

قبل از همه باید گفت که: این سوره در مدینه، پس از سوره ی زلزال نازل شده ودارای بیست‌ونه آیه می باشد، تعداد کلمات آن به پانصدوچهل‌وچهار کلمه می رسد. تعداد حروف این سورۀ به دو هزار وچهارصدوهفتادوشش حرف بالغ میگردد. (شما میتوانید ؛تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن) را در سورۀ طور (همین تفسیر) به تفصیل مطالعه فرماید.

مهمترین و اساسی ترین اهداف سورۀ حدید:

یاد آوری الله تعالی و صفات او؛

تشویق به نیکوکاری با وعده های اُخروی؛

فراخوان عمومی به ایمان.

اِرتباط سورۀ «حدید» به سورۀ قبلی:

چون خداوند متعال سورۀ واقعه را به تسبیح پایان داد، سورۀ حدید را به تسبیح افتتاح نمود و آن را به دلائلی که موجب تسبیح است تعقیب نمود.

محور اساسی این سوره دعوت از مجتمع اسلامی به سوی تثبیت حقیقت ایمان در وجود خود با همه مظاهر آن و با ایثار و اخلاص است.

سوره با بحث دربارهی خالق شروع شده است که تمام موجودات عالم هستی اعم از درخت و سنگ و خاک و انسان و حیوان و جماد او را ثناخوان و ستایش‌گو هستند، و عموماً گویای عظمت او میباشند و بر یگانگیش گواهند.

بعد از آن، صفات نیکوی خدا را یادآور شده و اسماء والای او را ذکر کرده است.

پس همو سرآغاز بدون آغاز است، و آخر بدون نهایت می‌باشد و در آثار مخلوقاتش نمایان و متجلی است. و باطن و نهان و حقیقت و ماهیتش شناخته نشده، خالق انسان و مدّبر امور کائنات است.

فضیلت آن:

در حدیث شریف به روایت عرباض بن ساریه (رض) آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم قبل از آن‌که بخوابند، سوره‌های «مسبحات» را میخواندند و فرمودند: «بی‌گمان در مسبحات آیه‌ای است که بهتر از هزار آیه است». و آن عبارت از این فرموده حق تعالی است: «هُوَ ٱلأَوَّلُ وَٱلآخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلبَاطِنُۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ» (سورۀ الحدید: 3).

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندۀ محترم!

سورۀ حدید از جمله سوره های **«مُسَبِّحات»** است که با **«سَبِحْ لِلّه»** آغاز میباشد.
آخرین آیۀ سوره قبل (سورۀ واقعه) درباره تسبیح خداوند متعال بود: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» و اولین آیه این سوره نیز تسبیح پروردگار باعظمت است.«سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»
همچنان قابل یاد آوری است که: پنج سوره در احادیث به مسبحات تعبیر شده اند. وآن سوره های اند که در ابتدای آنها لفظ «سَبِّح» یا «یسبح» آمده است، از آنجمله یکی هم سوره ی «حدید» است که اولین سورۀ، از آنها است. دوم سوره ی «حَشَرْ» است. سوم سوره «صف»، چهارم سورۀ «جمعه» وپنجم سوره ی «تغابن» است.
از میان این پنج سوره درسه سوره ی آن (حدید، حشر وصف) لفظ «سبح» به صیغه ماضی آمده است، ودردو سوره ی آن یعنی در سوره های جمعه وتغابن «یسبح» به صیغه ی مضارع آمده است، ومی تواند اشاره به این باشد که ذکر وتسبیح الله تعالی همیشه ودرهمه ی زمانهای ماضی و مستقبل وحال باید جاری وبرقرار باشد. (تفسیر ابن کثیر).

تأثیر أسماء الله در عبادت:

بدون تردید شناخت نام‌های حسنای الله تعالی، دانشی با ارزش و مهم و بلکه ازجمله فقه اکبر بشمار میرود، همان گونه که هر بنایی پایه و اساسی دارد، پایه و بنیان دین هم، ایمان به الله و اسماء و صفات اوست. و هر اندازه که این پایه و اساس محکم و استوار بنا باشد، به همان اندازه بنای دین را با قوّت و ثبات بیشتری نگه می‌دارد و از تخریب و سقوط در امان می‌ماند.
ابن قیّم (رح) میفرماید: «هر کس که قصد بلندکردن و بالابردن بنایش را دارد، باید که پایه و اساسش را محکم و استوارسازد و به آن توجّه زیادی کند، زیرا که بلندی و برتری بنا به اندازۀ استحکام پایه و اساس آن است.
اعمال و درجات همچون بنا هستند و اساس آن‌ها ایمان است و هر اندازه که پایه و اساس محکم و استوار باشد، به همان اندازه بنا را نگه می دارد و محافظت می‌کند و اگر بخشی از بنا تخریب شود، اصلاح و تعمیرش آسان است، امّا اگر پایه و اساس محکم نباشد، نمی‌توان بنا و ساختمان را بالا برد و ثابت و پا برجا نمی‌ماند و در صورتی که بخشی از آن تخریب شود، کلّ ساختمان تخریب می‌گردد و یا اینکه در معرض نابودی قرار می‌گیرد.
(رساله: شناخت و شرح معانی اسماء الله (فقه الأسماء الحسنی) تألیف: عبدالرّزّاق بن عبد المحسن البدر) همچنان شیخ الإسلام ابن تیمیّه (رح) می فرماید: «در قرآن کریم، اسماء و صفات و افعال الهی بیشتر از موضوع خوردن و نوشیدن و ازدواج در بهشت بیان و تکرار شده است. آیات مشتمل بر بیان اسماء و صفات او تعالی مهمتر از آیات مربوط به معاد هستند و مهمترین آیه در قرآن کریم، آیة الکرسی است که شامل اسماء و صفات الهی است، چنانچه مسلم (رح) در حدیث صحیحی آورده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به أبیّ بن کعب (رح) فرمودند: «أَتَدْرِی أَیُّ آیَةٍ فِي کِتَابِ اللهِ أَعْظَمُ؟»؛ «آیا میدانی که کدام آیه در قرآن کریم، بزرگتر [بهتر] است؟» أبی جواب فرمود: «ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ» [البقرة: 255] «الله (معبود بر حق است) هیچ معبودی به حق جز او نیست.» رسول الله صلی الله علیه وسلم با دست خویش به سینۀ او زدند و فرمودند: «لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أَبَا الْمُنْذِرِ»؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ای ابا منذر! این علم برایت گوارا [و مبارک] باد.» برترین سوره نیز سورۀ أمّ القرآن [فاتحه] است، چنانکه در صحیح بخاری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابو سعید بن معلی (رض) فرمودند: «إنّه لَم ينزلْ في التّوراةِ، ولا في الإنجيلِ، ولا في الزّبورِ، ولا في الْقُرْآن مثلُها، وَهيَ السَّبعُ المثاني والْقُرْآن العظيمُ الَّذي أوتيتُهُ». (در صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 4474 آمده است که ابو سعید بن معلی (رض) می‌گوید: پیامبرصلی الله علیه وسلم به من فرمودند:«لأُعلِّمنَّكَ ورةً هي أعظمُ السوَرِ في الْقُرْءَان، قبل أنتخرجَ منَ المسجدِ»؛ «پیش از اینکه از مسجد خارج شوی، سوره‌ای به تو خواهم آموخت که بزرگ‌ترین [بهترین] سورۀ قرآن است.» سپس دستم را گرفتند و زمانی که خواستند بیرون شوند، پرسیدم: مگر نفرمودید که بزرگ‌ترین [مهم‌ترین] سورۀ قرآن را به تو خواهم آموخت؟ ایشان فرمودند: «وَهيَ السَّبعُ المثاني والْقُرْآن العظيمُ الَّذي أوتيتُهُ»؛ «و آن سبع مثانی و قرآن بزرگی است که به من داده شده است.»

علم به اسماء و صفات الهی:

بدون تردید شناخت اسماء و صفات الله متعال بهترین علم شرعی و از پاک‌ترین و برترین مقاصد و اهداف است، زیرا مرتبط با بهترین معلوم؛ یعنی الله متعال است. بنابراین شناخت الله تعالی از طریق علم به اسماء و صفات و افعال او، برترین علم، و کسب رضایت الله متعال برترین هدف، و عبادت او بهترین عمل، و درود و ثنای الله با اسماء و صفات و توصیف و تمجید او تعالی، بهترین سخن است، و این موارد اساس و پایۀ حنیفیّت؛ ملّت ودین ابراهیم علیه السلام است؛یعنی همان دینی که تمامی پیامبران علیهم السلام بر آن اجماع و توافق داشتند و سخن و توصیۀ همۀ آنان بر همین مطلب بود، بلکه این یکی از محور های بزرگی است که دعوت تمامی پیامبران؛ از ابتدا تا خاتم پیامبران؛ محمّد صلی الله علیه وسلم متمرکز بر آن بود.

آنان مبعوث شدند تا مردم را به سوی الله فرا خوانند و راه رسیدن به او و احوال دعوت‌داده‌شدگان را پس از رسیدن به الله بیان کنند، و این سه قانون و معیار باید در هر دینی وجود داشته باشد و با زبان هر پیامبری بیان گردد.

علّامه ابن قیّم (رح) در این زمینه می‌گوید: «دعوت پیامبران متّکی بر سه محور است:

1 - معرّفی پروردگار با اسماء و صفات و افعالش.
2 - شناخت راهی که انسان را به الله می‌رساند؛ یعنی ذکر و شکر و عبادت الله متعال که جامع کمال محبّت و کمال تواضع در برابر او تعالی است.
3 - معرّفی نعمت‌هایی که پس از رسیدن به الله، در بهشت آماده شده است و بهترین و مهم‌ترین آن‌ها رضایت الهی، تجلّی پروردگار و سلام او تعالی بر بهشتیان و سخن‌گفتن با آنان است..» (الصّواعق المرسلة، جلد 4، صفحه 1489.) وی دربارۀ بیان این مطلب مهم توسّط پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم پروردگار و معبود مردم را تا حدّی که آنان توان شناخت داشتند، به آن‌ها معرّفی کرد، و این مطلب را آشکار و تکرار نمود و اسماء و صفات و افعال الهی را به طور مختصر و طولانی بیان فرمود تا جایی که شناخت او تعالی در دل‌های بندگان مؤمنش پدیدار و آشکار گشت و پرده‌ها و موانع شکّ و تردید از آن‌ها زدوده شد، همان گونه که ماه شب چهارده روشن و درخشان است، و برای امّتش هیچ نیازی به گذشتگان و آیندگان باقی نگذاشت، بلکه این مطلب را به طور کافی و کامل بیان

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرمود و آنان را از هر کسی که در این زمینه سخن بگوید، بی‌نیاز ساخت: حافظ ابن کثیر در تفسیر آیۀ: «إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْ» [فاطر: 28] می‌گوید: «یعنی عالمانی که الله را می‌شناسند، به درستی از الله می‌ترسند، زیرا هر اندازه که شناخت و علم آدمی نسبت به ذات دانا و متّصف به صفات کمال و صاحب اسمای حسنا کامل‌تر باشد، ترس از او نیز بیشتر می‌گردد.» (تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 553.)بنابراین شناخت الله، ترس و تقوا و امید و آرامش دل را تقویت می‌کند و بر ایمان بنده می‌افزاید و منجر به انواع عبادت می‌گردد و با وجود آن، حرکت قلب به سوی پروردگار و تلاش آن برای دستیابی به رضایت او تعالی، سریع‌تر از وزیدن باد در وزیدن‌گاه‌ها خواهد بود، که به سمت راست و چپش نمی‌نگرد، و توفیق به دست الله یگانه است و هر نوع تغییر و توانی در اختیار اوست.

فضیلت علم به اسماء و صفات الهی:

بدون تردید شناخت الله و شناخت اسمای حسنا و صفات والای او نهایت مقاصد مردم و برترین و شریف‌ترین علوم به شمار می‌رود. هدفی که افراد با همّت برای رسیدن به آن در تلاشند و رقابت‌کنندگان برای کسب آن، با یکدیگر رقابت می‌کنند و افکار و قلب‌های سلیم و مشتاق، متوجّه آن است و زندگی خوب و خوش، با وجود آن برای بنده حاصل می‌شود، «زیرا حیات انسان وابسته به زنده بودن قلب و روحش است و فقط با شناخت خالق و محبّت و عبادت ذات یگانۀ او و بازگشت و توبه به درگاه پروردگار و آرامش با یاد الهی و انس با تقرّب به او تعالی، قلبش زنده و سرخوش می‌گردد. و کسی که این نوع حیات را از دست بدهد، همۀ خوبی‌ها را از دست خواهد داد هر چند تمام دنیا را به دست آورد، چرا که هر چیزی عوضی دارد، ولی کسی که شناخت و رضایت الله را از دست بدهد، هرگز چیز دیگری نمی‌تواند این نوع نقصش را جبران کند..» (الجواب الكافي، ابن قیّم، 132- 133.)

خواننده محترم!

هر یک از نام‌ها و صفات الهی مقتضی عبودیّت خاصّی است که از آثار و نتایج علم و معرفت به آن‌هاست و این مورد در تمامی انواع عبادات قلبی و جسمی صادق است. در توضیح این مطلب باید گفت: هر گاه بنده بداند که تنها الله تعالی مالک ضرر و منفعت و بخشش و منع و خلق و رزق و زنده گردانیدن و میراندن است، باعث می‌شود که در قلب و باطن خویش، بر الله توکّل کند و در ظاهر نیز، آثار و نتایج توکّل برایش پدیدار گردد. الله تعالی می‌فرماید: «وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِهِۦۚ وَكَفَىٰ بِهِۦ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًا» (سوره الفرقان: 58) «و بر زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، توکّل کن، و به ستایش او تسبیح گوی، و همین بس که او به گناهان بندگانش آگاه است.».و هر گاه بنده بداند که الله تعالی شنوا و بینا و داناست و ذرّه‌ای در آسمان‌ها و زمین، از او پنهان نمیماند و اینکه از اسرار و نهان آگاه است و خیانت چشم‌ها و آنچه را که در دل‌ها پنهان می‌ماند، می‌داند و از هر چیزی مطّلع است و تعداد همه چیز را می‌داند و از تمامی جوانب زندگی او آگاه است و آن‌ها را می‌بیند، سبب می شود که زبان و اعضا و اندیشه‌های ذهنی و روانی خود را از هر آنچه الله را ناخشنود سازد، باز دارد و اعضایش را در آنچه باعث محبّت و رضایت الهی گردد، به کار برد.

همچنین درحدیثی قدسی آمده است که: «يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُّونِي، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي» (صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2577، این بخشی از حدیثی است که ابوذر (رض) آن را روایت کرده است.) «ای بندگانم! بدون تردید شما هرگز قدرت ضرررساندن

(c) ketabton.com: The Digital Library

به من را ندارید که به من ضرر رسانید، و هرگز قدرت فایده‌رساندن به من را ندارید که به من فایده رسانید.».
اگر بنده آگاه به امور فوق باشد، باعث می‌شود که بیشتر به الله و فضل و احسان او امیدوار شود و برآورده‌شدن تمامی نیازهایش را از او بخواهد و بیشتر خود را محتاج به الله بداند و آن را آشکار سازد.
اگر بنده دانا به کمال و جمال الهی باشد، سبب می‌گردد که علاقه‌ای خاص و اشتیاقی فراوان به لقای الله تعالی داشته باشد. پیامبرصلی الله علیه وسلم می‌فرماید: **«مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحبَّ اللَّه لِقَاءَه»** «هر کس دیدار با الله را دوست داشته باشد، الله متعال دیدار با او را دوست دارد.» بدون تردید این امر باعث می‌شود که بنده انواع بسیاری از عبادات را انجام دهد. (صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 6508؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2686، به روایت ابو موسی اشعری (رض).
با توجّه به مطالب فوق، دانستیم که تمامی انواع عبادات، وابسته به لوازم و ضروریات اسماء و صفات الهی هستند و از این رو، بر هر بنده‌ای لازم است که پروردگار خویش و اسماء و صفات او تعالی را به خوبی بشناسد.
انسان مؤمن و موحّد بر اثر ایمان و یقینش به اسم‌های زیبا و صفات والای الهی که دلالت بر عظمت و کبریا و یگانگی او در جلال و جمال می‌کند، لذّتی می‌یابد که باعث می شود تمامی تلاشش را برای کسب محبّت الله و تواضع و فروتنی در برابر او و میل و امید به او تعالی به کار گیرد و نیز کوشش می‌کند که پس از تکمیل فرایض، با انجام نوافل، خودش را به الله متعال نزدیک گرداند و رضایت او را به دست آورد. توفیق و هدایت به دست الله تعالی است و هیچ بازدارنده‌ای در برابر آنچه ببخشد و هیچ دهنده‌ای در برابر آنچه باز دارد، نیست و هر نوع تغییر و بازگشت از گناه، فقط به توفیق او تعالی است.

هدف کلی سورۀ حدید :

سورۀ حدید، علاوه بر تحکیم پایه‌های عقیدتی، به دستوراتی در زمینه‌های اجتماعی و حکومتی میپردازد و در آیات اول، حدود بیست صفت از صفات الهی را مطرح نموده است.
عظمت قرآن عظیم الشأن، اوضاع مؤمنان و منافقان در قیامت، سرنوشت اقوام پیشین، انفاق درراه الله و برای رسیدن به عدالت اجتماعی، انتقاد از رهبانیّت و انزوای اجتماعی، موضوعاتی است که این سوره به آنها به بحث پرداخته است.
اگر به محتوای کلی آیات متبرکات سورۀ حدید، نظر به اندازیم به وضاحت در خواهیم یافت که مؤمنین به انفاق در راه الله، تحریک، وتشویق شده اند.طوریکه این فهم در آیات متبرکه با صراحت تکرار می می یابد از جمله می فرماید: «آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيه... »وباز در جای دیگری می فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً...» و بازهم در جای دیگری می فرماید: «إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَ الْمُصَّدِّقاتِ وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً» و در تشویق مؤمنان به این عمل همین بس که انفاق مردم را قرض دادن آنان به پروردگار با عظمت دانسته، ومعلوم است که الله تعالی عالیترین و مقدس‌ترین و بهترین مطلوبست، او هرگز خلف وعده نمیکند، و او وعده شان داده که اگر به وی قرض بدهند مضاعف و چند برابر بر میگرداند، و نیز وعده داده که در عوض انفاقشان اجری کریم و بسیار زیاد بدهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ حدید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿١﴾

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، الله را به پاکی یاد می‌کنند و اوست عزیز حکیم (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« سَبَّحَ »: ستود، ستایش کرد، به پاکی یاد کرد، الله را از هر عیب و نقصی پاک شمرد. قرآن عظیم الشأن، در سوره ی واقعه و اعلی به لفظ فعل امر می فرماید: « سَبِّحَ »، در این سوره و سوره های حشر و صف به لفظ فعل ماضی: « سَبَّحَ»، در سوره های جمعه و تغابن به لفظ فعل مضارع «یسبح» و در سوره ی اسرا به صورت مصدر: «سبحان» آمده است، تا نشان دهد که همه چیز و همه کس در تمام لحظات و ساعات شب و روز و تا ابدی الله را به پاکی و بزرگی می ستایند. « العزیز»: ظفرمند، چیره و زبردست، پیروزمند.

تفسیر:

باید گفت که:سورۀ حدید با جمله بی نهایت زیبا **«سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»** آغاز می یابد که این امر بیانگر، به یک واقعیت انکار ناپذیری اشاره می دارد که الله تعالی از هر گونه عیب و نقص و عجز منزّه است و طوریکه همه هستی بر این امر شهادت می‌دهند. در ضمن فحوای عالی آین آیه مبارکه این فهم را میرساند که:تسبیح‌گویان آسمان، مقدّم برتسبیح گویان زمینی می باشند.

فرمانروای حقیقی آسمان وزمین، بدست الله تعالی است، «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، لَهُ مُلْكُ، قَدِيرٌ يُحْيِي وَ يُمِيتُ» خدایی که صاحب عزّت، حکمت، حاکمیّت و قدرت و مرگ و زندگی موجودات به دست اوست، سزاوار تسبیح و تقدیس است.

مفسرصاوی فرموده است: تسبیح یعنی منزه داشتن الله با قول و عمل و باور از هر ناشایست و ناروایی. از «سبح فی الأرض و المآء» آمده است؛ یعنی تا اعماق زمین و ژرفای آب فرو رفت. تسبیح عاقلان با زبان «قال» صورت می‌گیرد و تسبیح جماد با زبان حال صورت می‌گیرد و ذاتا بر منزه بودن صانع از هر نقصی دلالت دارد. و عده‌ای نیز می‌گویند: تسبیح جمادات نیز از طریق زبان و گفتار حاصل مي شود.

«الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»: کلمه «الْعَزِيزُ» در حدود تقریباً 100 بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است.

«عَزِيزُ»: یعنی ذاتی که صاحب تمامی مفاهیم و خصوصیات عزّت است، طوریکه در (آیه: 65 سورۀ یونس) آمده است: «إِنَّ ٱلعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (همانا تمام عزّت (و پیروزمندی) از آنِ الله است.)

یعنی پروردگاری که تمامی خصوصیات های عزّت را دارد، که مربوط به 3 مورد می

(c) ketabton.com: The Digital Library

شود و هر سه مورد به طور کامل برای الله متعال ثابت است:

مفهوم اول: عزّت قدرت، که صفت بزرگ پروردگار است و قدرت مخلوقات هرچند زیاد باشد، به او تعالی نسبت داده نمیشود. طوریکه میفرماید: **«إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلْقُوَّةِ ٱلْمَتِينُ»** (سورۀ الذّاریات: 58) (بی‌گمان الله است که روزی دهنده است (و او) قدرتمند استوار است.)

مفهوم دوم: عزّت امتناع، که الله متعال در ذات خود غنی بوده و نیاز به هیچ کس ندارد و بندگان مالک ضرر و فایدۀ الله نیستند که به او ضرر یا فایده برسانند، بلکه او تعالی ضرررساننده، فایده‌بخش، بخشنده، بازدارنده و از اینکه کسی بر او مسلّط و چیره شود و از هر آنچه شایستۀ عظمت و جلال او نباشد و با کمالش منافات داشته باشد و نیز از داشتن شریک، منزّه و مبرّاست. طوریکه پروردگار باعظمت ما میفرماید:«سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴿180﴾ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ﴿181﴾ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴿182﴾» [الصّافات:180-182]

«پاک و منزّه است پروردگار تو؛ پروردگار عزّت از آنچه (مشرکان) توصیف می‌کنند و سلام بر رسولان وسپاس وستایش مخصوص الله است که پروردگار جهانیان است.».

مفهوم سوم: عزّت قهر و غلبه بر تمامی موجودات، به شکلی که تمامی آن‌ها تحت قدرت و عظمت و ارادۀ الهی هستند، افعال تمامی مخلوقات به دست اوست، هر حرکت و تغییری که می‌کنند، با قدرت و اجازۀ الله است، آنچه را که الله متعال بخواهد، انجام می‌شود و آنچه را که نخواهد، صورت نمی‌پذیرد و هیچ توان و تغییری بدون اجازه و ارادۀ او ممکن نیست: «قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴿26﴾ تُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَتُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِۖ وَتُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَتُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّۖ وَتَرۡزُقُ مَن تَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ﴿27﴾» (سورۀآل‌عمران: 26-27) (بگو: ای پروردگارا! تو متصرف و صاحب بادشاهی (جهان) هستی، بادشاهی را به هر کسی که بخواهی میدهی، و بادشاهی را از هر کسی که بخواهی سلب می‌کنی، و کسی را که تو بخواهی عزت می‌دهی، و کسی را که تو بخواهی ذلیل می‌کنی، تمامی نیکی‌ها تنها به دست تو است، بی‌گمان تو بر هر چیز قدرت کامل داری.

(27) (یکی از علامات قدرت تو این است که) شب را در روز داخل می‌کنی، و روز را در شب داخل می‌کنی، و زنده را از مرده بیرون می‌کنی، و مرده را از زنده بیرون می‌آوری، و هر کسی را که بخواهی بیشمار روزی میدهی.).

از آثار و نتایج ایمان به اسم مذکور، این است که بنده فقط در برابر الله تعالی فروتن می‌گردد، فقط به او پناه می‌برد، تحت حمایت الهی قرار می‌گیرد و عزّتش را فقط از او تعالی می‌خواهد: «مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ جَمِيعًا» (سوره فاطر: 10) «کسی که خواهان عزّت است، پس (بداند که) عزّت همگی از آنِ الله است.).

«الْحَكِيمُ»:

نام «حکیم» تقریباً 100 بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است.این نام بزرگ دلالت بر ثبوت کمال حکم و کمال حکمت برای الله تعالی را می‌کند.

کمال حکم یعنی اینکه حکم و فیصله فقط از آنِ الله است، هر گونه که بخواهد، میان بندگانش حکم و قضاوت می‌کند، هیچ مانعی در برابر حکمش نیست و هیچ چیز نمی‌تواند حکمش را به تأخیر اندازد. **«أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَحۡكَمِ ٱلۡحَٰكِمِينَ»** (سوره التّین: 8) «آیا الله بهترین داوران

(c) ketabton.com: The Digital Library

(و حاکم مطلق) نیست؟!» همچنان میفرماید: **«وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدا»** (سورۀ الکهف: 26) «و [او تعالی] هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌کند.»کسی نمی‌تواند حکم الهی را برگرداند، امّا در برابر احکام بندگان می شود که اعتراض کرد و آن‌ها را نپذیرفت.
ثبوت حکم برای او تعالی، متضمّن ثبوت تمامی اسماء و صفات الهی است، چون ذاتی حاکم است که سمیع، بصیر، علیم، خبیر، متکلّم، مدبّر و دارای سایر اسماء و صفات والا باشد.این مطلب اثبات می‌کند که غیر الله نمی‌تواند حاکم واقعی باشد، چون حکم و فیصله حقیقی از ذاتی است که دارای صفات کامل است، پروردگاری که صاحب امر بوده و متصرّف در تمامی امور است. **«فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ»** (سورۀغافر: 12] «پس داوری از آنِ الله بلند مرتبه است.» (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به رساله: شناخت و شرح معانی اسماء الله نویسنده: عبدالرّزّاق بن عبد المحسن البدر: (میزان) 1397 هـ.ش - صفر 1440 هـ.ق.).

برخی از أسماء تسبیح کنندگان در قرآن:

قرآن عظیم الشأن برخی از تسبیح کنندگان را به شرحل ذیل معرفی داشته است:
اول: فرشتگان: «نَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ» (آیه 30 سوره بقره) (در حالی که ما با حمد و ستایش تو، ترا تنزیه و تقدیس می‌کنیم.)
دوم: رعد آسمانی:«يُسَبِّحُ الرَّعۡدُ بِحَمۡدِهِۦ» (آیه 13 سورۀ الرعد)(رعد با ستایش او و فرشتگان از بیم او تسبیح می‌کنند...)
سوم: پرندگان:«أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُونَ» (سوره 41 سورۀ نور) (آیا ندیدی که هر کس در آسمانها و زمین است تا مرغهایی که در هوا پر گشایند همه به تسبیح و ثنای خدا مشغولند؟ و همه آنان صلاة و تسبیح خود بدانند، و خدا به هر چه کنند آگاه است.).
چهارم: کوهها:«... وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فاعِلِينَ» (آیه 79 سورۀ انبیاء) (و کوهها را رام داود ساختیم (بطوری که آنها) و پرندگان (با او) تسبیح می‌گفتند، و ما انجام دهنده‌ی این کارها بودیم.).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 6) در مورد اینکه ستایش در همه ی اوقات از آن الله متعال است، بحث بعمل آمده است.

لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ﴿٢﴾

مالکیت (و حاکمیت) آسمان‌ها و زمین خاص از اوست و او زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیز تواناست.(۲).

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که تسبیح خداوند، وسیله نجات از مشکلات وپابلم ها است.«فَلَوْ لا أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ. لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (آیات 143 و144 سوره صافات).(پس اگر (یونس علیه السلام) اهل تسبیح نبود، به یقین در شکم (ماهی) تا روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند باقی می ماند.
فهم کلی را که مفسرین در مورد حقیقت تسبیح، نوشته اند، میگویند که تسبیح نفي هرگونه عیب و نقص و شهادت موجودات جهان به پاکي و یکتایي ذات اقدس پروردگار با عظمت

(c) ketabton.com: The Digital Library

است.
توجه فرماید یکي از عوامل نجات حضرت یونس علیه السلام از قعر بحر همین عظمت تسبیح بود که از قعر بحر نجات یافت ولي فرعون که سابقه بدي داشت از الله متعال منکر بود و همچنان به تسبیح و تمجید الله متعال اعتنایي نمیکرد بناءً در آب غرق گردید.
قرآن عظیم الشأن می فرماید که: اگریونس علیه السلام ازجمله: **«فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ»** (143: صافات» (پس اگر او از تسبیح گویان نبود) او به هیچ صورت نجات نمی یافت، واین هم از حکمت های پروردگار با عظمت است که انسان توانمندی این را یافته می تواند در شکم ماهی تا قیامت زنده بماند. **«لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ».**

قدیر، قادر و مقتدر:

هر سه اسم پروردگار در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است ولي نسبت به همه، قدیر، سپس قادر و بعد از آن، مقتدر بیان شده است. **﴿وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾** [البقرة: 284] «و الله بر هر چیزی تواناست.».
هر سه اسم پروردگار دلالت بر ثبوت صفت قدرت برای الله متعال می‌کنند و اینکه قدرت الهی کامل است والله با قدرت خود، موجودات را به وجود آورده، با قدرت خود آن‌ها را تدبیر و اداره می‌کند، با قدرت خویش آن‌ها را برابر و استوار نموده و با قدرت خود زنده می‌کند و می میراند، بندگان را برای جزا و پاداش برمی‌انگیزاند؛ نیکوکار را به سبب خوبی‌هایش پاداش می‌دهد و گنهکار را به سبب بدی‌هایش مجازات می‌کند. ذاتی که هر گاه ارادۀ ایجاد چیزی را بکند، به آن می‌گوید باش و فورا به وجود می‌آید. همچنین با قدرت خود، دل‌ها را بر آنچه بخواهد و اراده کند تغییر می‌دهد، هر کس را که بخواهد هدایت میکند و هر کس را که بخواهد گمراه مینماید، مؤمن را مؤمن، کافر را کافر، نیکوکار را نیکوکار و گنهکار را گنهکار میگرداند.
به سبب کمال قدرتش، کسی نمی‌تواند به چیزی از علمش احاطه یابد مگر آنچه را که الله به وی تعلیم دهد. بر اثر کمال قدرتش، آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو وجود دارد، در 6 روز آفرید و هرگز خسته نشد. هیچ یک از مخلوقات نمی‌توانند او را ناتوان سازند، هرگز الله از آن‌ها غافل نمی‌شود و هر جا که باشند، تحت مراقبت الله قرار دارند. پروردگاری که قدرتش خالی و سالم از رنج، خستگی و ناتوانی در برابر آنچه بخواهد است. به سبب کمال قدرتش، هر چیزی تحت فرمان و تدبیر اوست، هر آنچه بخواهد انجام می‌شود و هر آنچه نخواهد، صورت نمی پذیرد.
ترمذی در جامع خود، از ابن عبّاس (رض) روایت می‌کند: روزی پشت سر پیامبر صلی الله علیه وسلم بودم که به من فرمودند: «يَا غُلامُ إِنِّي أُعلِّمكَ كَلِمَات: احْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ، احْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ، إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّه، وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّه، واعلَم: أَنَّ الأُمَّةَ لَو اجتَمعتْ عَلَى أَنْ ينْفعُوكَ بِشيْء، لَمْ يَنْفعُوكَ إِلاَّ بِشَيْءٍ قَد كَتَبَهُ اللَّهُ لَك، وإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوك بِشَيْء، لَمْ يَضُرُّوكَ إِلاَّ بَشَيْءٍ قد كَتَبَهُ اللَّه عليْك، رُفِعَتِ الأَقْلام، وجَفَّتِ الصُّحُفُ»؛ (شمارۀ حدیث: 2516، ترمذی این روایت را حسن و صحیح میداند.).
«ای پسر! چند سخن [و نکتۀ مهم] را به تو آموزش وتعلیم می‌دهم: [حدود] الله را حفظ کن تا الله از تو حفاظت کند. [حدود] الله را حفظ کن تا او را در برابر خود بیابی [که همواره به تو کمک خواهد کرد]. هر گاه درطلبی ودرخواستی داشتی، از الله بخواه. هر گاه کمکی خواستی، از الله کمک بخواه و بدان: اگر همۀ امّت جمع شوند بر اینکه فایده‌ای به تو

(c) ketabton.com: The Digital Library

برسانند، هرگز فایده‌ای به تو نخواهند رساند مگر آنچه که الله برایت مقدّر کرده است. و اگر متّفق شوند بر اینکه ضرری به تو برسانند، هرگز ضرری به تو نخواهند رساند مگر آنچه که الله برایت مقدّر کرده باشد.».

از دیگر آثار و نتایج آن، تکمیل صبر و رضایت کامل از الله متعال است. ابن قیّم (رح) می‌فرماید: «هر کس که دلش سرشار از رضایت به قضا و قدر باشد، الله أ سینه‌اش را لبریز از بی‌نیازی، امنیت و قناعت می‌کند و دلش را برای محبّت و رجوع و توکلّ به الله، فارغ و خالی می‌گرداند، امّا کسی که چنین بهره‌ای نبرد، دلش بر خلاف موارد مذکور پر میشود و از آنچه باعث سعادت و رستگاری اوست، غافل می‌گردد.).(مدارج السّالکین، جلد 2، صفحه 202.).

همچنین ایمان به قدرت الهی انسان را از امراض قلبی؛ مانند کینه، حسادت و امثال آن حفاظت می‌کند، زیرا معتقد است که تمامی امور بر اساس تقدیر الهی است و او تعالی به بندگان نعمت می‌دهد، رزق و روزی‌شان را مقدّر کرده، به هر کس که بخواهد، می‌بخشد و از هر کس که بخواهد می‌گیرد. بنابراین فضل، فضلِ او و بخشش، بخشش اوست و به همین سبب، گفته میشود که: فرد حسود دشمن نعمت الله متعال بر بندگانش است.

از دیگر آثارش این است که عزم و ارادۀ بنده را برای کسب خیر و دوری از شر تقویت می‌کند. در صحیح مسلم، از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «احْرِصْ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ، واسْتَعِنْ بِاللَّهِ وَلاَ تَعْجَزْ، وإِنْ أَصابَكَ شيءٌ فلاَ تقلْ: لَوْ أَنِّي فَعلْتُ كانَ كَذَا وَكذَا، وَلَكِنْ قُلْ: قدَّرَ اللَّهُ، ومَا شَاءَ فَعَلَ، فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ» (شمارۀ حدیث: 2664.) (بر آنچه برایت فایده می‌رساند حریص باش و از الله کمک بخواه و ناتوان مشو. هرگاه به تو چیزی [مصیبتی] برسد، نگو اگر چنین می کردم، چنین و چنان می‌شد، بلکه بگو: الله تعالی [چنین] مقدّر ساخته بود و آنچه الله متعال بخواهد، انجام می‌دهد، چون [گفتن کلمۀ] اگر، [راه] عمل شیطان [وسوسه] را باز می کند.).

همچنین باعث می‌شود که انسان امید نیکو به الله داشته باشد و همواره ازاو تعالی درخواست کند و بسیار دعا نماید، چون تمامی امور به دست الله است. امام احمد در کتاب **«الزّهد»** (شمارۀ: 1346.) از مطرّف بن عبدالله بن شخّیر چنین روایت می‌کند: «با خود اندیشیدم که جامع همۀ خوبی‌ها چیست و نتیجه گرفتم که خیر، فراوان است؛ مانند روزه و نماز و فهمیدم که تمامی آن‌ها به دست الله متعال است و فقط با درخواست و دعا می توانی آن‌ها را به دست آوری. بنابراین جامع تمام خوبی‌ها، دعاست.».

یکی از دعاهایی که پیامبرصلی الله علیه وسلم آن را بسیار تکرار می‌کردند، این دعا بود: «اللّهمّ يا مُقلّبَ القُلوبِ ثَبّتْ قلْبي علَى دِينِكَ»؛ (پروردگارا! ای گردانندۀ دل‌ها! دلم را بر دینت ثابت و استوار بدار.)

ترمذی و ابن ماجه از انس (رض) روایت می‌کنند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار این دعا را بر زبان می آوردند: «يا مُقلّبَ القُلوبِ ثَبّتْ قلْبي علَى دِينِكَ»؛ «ای گردانندۀ دل ها! دلم را بر دینت ثابت و استوار بدار.»

پرسیدم: ای رسول الله! ما به تو و به آنچه آوردی، ایمان آوردیم، پس آیا بر ما می‌ترسی [که منحرف و گمراه شویم]؟ ایشان فرمودند: «نَعَمْ إِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ أُصْبُعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الله يُقَلِّبُهَا كَيفَ يَشاءُ»؛ «بله، همانا دل‌ها میان دو انگشت از انگشتان الله است، که هرگونه بخواهد، آن‌ها را می گرداند.» (جامع التّرمذی، شمارۀ حدیث: 2140 – عبارت فوق را

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترمذی آورده است؛ سنن ابن ماجه، شمارۀ حدیث: 3834؛ آلبانی روایت مذکور را در صحیح ترمذی و صحیح ابن ماجه، صحیح می داند.).

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴿٣﴾

اول و آخر و ظاهر و باطن او است، از هر چیز آگاه است.(۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الأَوَّلُ»: پیشین. بی‌آغاز، ازلی،آن که بودنش پیش از بودن همه موجودات است.

«الآخِرُ»: پسین. بی‌انتها. آن که پس از نابودی همه موجودات، باقی و برجای است.

«الظَّاهِرُ»: پیدا و نمودار. آن که همه چیز جهان، بودن او را فریاد می‌دارند، و بر وجود او دلالت دارند.

«الْبَاطِنُ»: ناپیدا. نهان. آن که حواس، او را احاطه نمی‌سازد، و عقول او را درک نمی‌کند.

«وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» و با دلایل دال بر وجودش برای عقل متجلی می‌شود.

نهانی است که به چشم نمی‌آید، و عقل و خرد و معرفت به حقیقت ذاتش راهیاب نمی‌شود.

(در تفسیر «الظاهر» و «الباطن» این راجح‌ترین اقوال است و ابو سعود و آلوسی آن را پذیرفته‌اند.).

در حدیث آمده است: «تو، آن اولی هستی که قبل از تو هیچ چیزی وجود نداشته، و آن آخری هستی که بعد از تو چیزی نخواهد بود. آن ظاهری هستی که ظاهرتر و بالاتر از تو چیزی وجود ندارد، و آن باطنی هستی که نهان‌تر از تو چیزی نیست». (قسمتی از حدیثی است که مسلم و امام احمد آن را نقل کرده‌اند.).

تفسیر:

اوّل، آخر، ظاهر و باطن:

در آیۀ متبرکه از چهار اسم از اسماء حسنا، ذکر به عمل آمده است که همه آن در یک آیه مبارکه با هم جمع شده اند. بهترین تفسیر و توضیح در تبیین معانی این چهار اسم پروردگار با عظمت ما، مناجاتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت شده است.

امام مسلم درصحیح خود از ابو هریره (رض) روایت می کند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم به ما هدایت فرمود که: پیش از خواب بگوییم: «اللّهم ربَّ السّموات السّبعِ و ربَّ العرشِ العظیمِ، ربَّنا و ربَّ کلِّ شیءٍ، فالِقَ الحَبِّ و النّوی، و مُنزلَ التّوراةِ و الإنجیلِ و الفرقانِ، أعوذُ بکَ مِن شرِّ کلِّ شیءٍ أنتَ آخِذٌ بِناصِیَتِهِ. اللّهم أنتَ الأوّلُ فلیسَ قبلَکَ شیءٌ، و أنتَ الآخِرُ فلیس بعدَکَ شیءٌ، و أنت الظّاهِرُ فلیسَ فوقَکَ شیءٌ، و أنت الباطِنُ فلیس دُونکَ شیءٌ، أقضِ عنّا الدَّینَ و أغنِنا عَنِ الفقرِ»؛ (حدیث شماره: 2713.).«الهی! پروردگار هفت آسمان و پروردگار عرش بزرگ، پروردگار ما و همه چیز، شکافندۀ دانه و هسته، نازل‌کنندۀ تورات و انجیل و فرقان! از شرّ هر آنچه پیشانی‌اش در دست توست، به تو پناه می‌برم. الهی! توئی اول، قبل از تو چیزی نبوده. و توئی آخر، بعد از تو چیزی نیست. تو آشکاری و هیچ چیز آشکارتر از تو نیست، تو پنهانی و چیزی پنهان‌تر از تو نیست. الهی! قرض ما را ادا کن و ما را از تنگدستی به توانگری و غنا برسان.».

رسول الله صلی الله علیه وسلم در این دعای جامع، مفهوم هر یک از نام‌های فوق را بیان فرمودند و ضدّ آن‌ها را نفی کردند، که این برترین نوع و درجۀ بیان است. محور این اسم‌های چهارگانه، بیان احاطۀ پروردگار بر مخلوقات است، که بر دو نوع زمانی و مکانی تقسیم می‌شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی الله قبل از هر چیزی بوده و پس از هر چیزی خواهد بود، بنابراین اول بودن الله مقدّم بر اول بودن هر چیزی است و آخر بودن او یعنی اینکه پس از هر چیزی باقی است و از این رو، قبل و بعد از تمامی مخلوقات و موجودات بوده و خواهد بود؛ هیچ اولی وجود ندارد مگر اینکه الله پیش از آن بوده و هیچ آخری وجود نخواهد داشت مگر اینکه الله پس از آن خواهد بود. در نتیجه، الله تعالی اوّل است و قبل از او چیزی نبوده و آخر است و بعد از او چیزی نخواهد بود، که این همان احاطۀ زمانی است.

دربارۀ احاطۀ زمانی باید گفت که ظاهر و باطن‌بودن الله بر هر ظاهر و باطنی احاطه دارد؛ یعنی هیچ ظاهر و آشکاری نیست مگر اینکه الله بالاتر و برتر از آن است و هیچ باطنی وجود ندارد مگر اینکه الله پنهان‌تر از آن است، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «و أنت الظّاهِرُ فليسَ فوقَكَ شيءٌ، و أنت الباطِنُ فليس دُونكَ شيءٌ.» پس الله تعالی با ظهور خود، از هر چیزی برتر است و ذات والا و بلندمرتبه‌ای است که هیچ چیزی بالاتر از او وجود ندارد، بنابر این ظاهربودن الله به معنای برتری و علوّ بر هر چیزی است. باطن‌بودن الله یعنی اینکه به هر چیزی نزدیک است و احاطه دارد، به گونه‌ای که به هر موجودی، از خود آن موجود نزدیک‌تر است. این مطلب بیانگر کمال اطّلاع پروردگار از اسرار و نهان و جزئیّات امور است علاوه بر اینکه دلالت بر کمال قرب و نزدیکی او تعالی می‌کند. پس به مخلوقاتش بسیار نزدیک است و آن‌ها را احاطه دارد وهیچ یک از آسمان‌ها و زمین و هیچ ظاهر و باطنی مانع او نیستند، بلکه باطن و پنهان برای الله همچون آشکار، و غیب به مانند حاضر، دور همچون نزدیک و سرّ و نهان همانند آشکار است.

هرگاه مسلمان این نام‌های بزرگ و اینکه دلالت بر کمال، عظمت و احاطۀ پروردگار می‌کنند را بداند، باید که به مقتضیات آن‌ها عمل نماید و در برابر الله تعالی خاضع و عابد گردد.

شناخت اینکه الله پیش از هر چیزی بوده و با فضل و احسان خود مقدّم بر تمامی اسباب است، می‌طلبد که انسان فقط برای او تعالی خاضع باشد و به او پناه ببرد و به دیگران توجّه و توکّل نکند. همچنین می‌طلبد که از وابستگی و توجّه به اسباب رها شود و به ذاتی وابسته و متوجّه گردد که امداد و احسان از جانب اوست و فضل و کرمش مقدّم بر وسایل و اسباب است.

و شناخت اینکه الله پس از هر چیزی است، می‌طلبد که الله نهایت اهداف بنده باشد؛ یعنی هدفی که بعد از آن هدف و مقصدی در کار نباشد، تمامی تلاش های انسان به آن ختم شود و آخرین مطلوب آدمی گردد. و مقتضی آن است که انسان به اسباب دل نبندد، زیرا حتما اسباب از بین خواهند رفت و فقط پروردگار باقی خواهد ماند، پس وابستگی به اسباب وابستگی به موجوداتی است که فنا می‌شوند، امّا دل‌بستن به آخر [الله] دل‌بستن به ذات همیشه زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد و ذاتی باقی که هرگز از بین نمی‌رود.

شناخت ظاهربودن الله و اینکه او تعالی بر بندگانش مسلّط است، امورشان را تدبیر می‌کند و اعمال آنان به سوی او بالا می‌رود، مقتضی توجّه نیک قلب به سوی الله و خضوع کامل در برابر عظمت و جلال الهی و تضرّع فقط به درگاه اوست: «ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ» (سوره الحج: 62).«این بدان سبب بوده که الله حق است و آنچه جز او می‌خوانند باطل است و به راستی که الله بلند مرتبۀ بزرگ است.».

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر کس به ظاهربودن و برتری الله ایمان نیاورد، قطعاً دلش پراکنده و مضطرب خواهد بود و قبلهای ندارد که به آن روی آورد و معبودی نخواهد داشت که آن را به عنوان هدف و مقصد خویش انتخاب کند.
فهم باطن بودن الله و مشاهدۀ احاطۀ او بر جهانیان و نزدیکبودن به بندگان و آگاهی او تعالی از نهانها و اسرار، مقتضی تزکیۀ نفس، اصلاح باطن، پاککردن قلب و آبادکردن آن با ایمان و تقواست.
پس این نام های چهارگانه، جامع شناخت الله و بندگی برای اوست علاوه بر اینکه باعث از بینرفتن وسوسههای مهلک و تردیدهایی میشود که شیطان به قصد گمراهی و بازداشتن انسان از ایمان، آنها را در دلش میاندازد.
ابو داود در سنن خود، با اسنادی جیّد از ابو زُمیل سمّاک بن ولید روایت میکند که گفت: از ابن عبّاس (رض) پرسیدم: این چیست که در دلم احساس میکنم؟ او پرسید: چیست؟ گفتم: سوگند به الله که آن را نخواهم گفت. پرسید: آیا نوعی شکّ و تردید است؟ سپس خندید و گفت: هیچ کس از این نجات نیافته است و الله میفرماید: «فَإِن كُنتَ فِي شَكّٖ مِّمَّآ أَنزَلنَا إِلَيكَ فَسَلِ ٱلَّذِينَ يَقرَءُونَ ٱلكِتَٰبَ مِن قَبلِكَۚ» (سوره یونس: 94) «پس اگر در آنچه بر تو نازل کردهایم در تردید هستی، از کسانی که کتاب (آسمانی) را پیش از تو میخوانند، بپرس.» سپس به من گفت: هرگاه در دلت چیزی احساس کردی، بگو: «هُوَ ٱلأَوَّلُ وَٱلأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلبَاطِنُۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ» [الحدید: 3] «او اوّل و آخر و ظاهر و باطن است و او به هر چیزی داناست.».ابن عبّاس (رض) وی را برای دفع وسوسهها و از بینبردن تردیدها، توصیه کرد که آیۀ فوق را تلاوت کند.

علیم:

«علیم»: یعنی ذاتی که از ظواهر و بواطن، امور آشکار و پنهان، جهان بالا و پایین، از گذشته و حال و آینده آگاه است و هیچ چیزی از او پنهان نمیماند، میداند که چه چیزی اتّفاق افتاده و چه روی خواهد داد، از هر چیزی مطّلع است و شمار همه چیز را دارد.
نام «علیم» در بیش از 150 آیه از قرآن عظیم الشان بیان شده است؛ در قرآن کریم، علم و آگاهی الله نسبت به هر چیزی، به طور فراوان و گسترده بیان شده است.
الله متعال در چندین آیه، از وسعت و شمول علمش سخن گفته است؛ از جمله: «وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيءٍ عِلمًاۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (سوره الأنعام:80) «علم و دانش پروردگارم هر چیزی را در برگرفته است، آیا پند نمیگیرید؟!».
همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیۀ 235، سورۀ بقره) می فرماید: «وَٱعلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُم فَٱحذَرُوهُۚ» (و بدانید که الله آنچه را که در دلهای شماست میداند، پس از (مخالفت با) او بترسید.».
و باز میفرماید: «وَمَا تَكُونُ فِي شَأنٖ وَمَا تَتلُواْ مِنهُ مِن قُرءَانٖ وَلَا تَعمَلُونَ مِن عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيكُم شُهُودًا إِذ تُفِيضُونَ فِيهِۚ» (سوره یونس: 61) (و در هیچ کار (و حالی) نباشی و هیچ بخشی از قرآن را نمیخوانی و هیچ عملی را انجام نمیدهید مگر اینکه ما (حاضر و) گواه بر شما هستیم، هنگامی که درآن (عمل) وارد میشوید.».
عالم شهیر جهان اسلام ابن رجب (736 هجری 795 هجری) میفرماید: «مردی زنی را مجبور کرد که با وی همبستر شود و به او دستور داد که تمامی درها را ببندد. سپس پرسید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیا دری باقی مانده است که بسته نشده باشد؟ زن جواب داد:بلی ؛ دری که میان ما و الله است. در نتیجه، آن مرد به زن تجاوز نکرد.
یک نفر مردی را دید که با زنی حرف می‌زد، وی به آنان گفت: همانا الله شما را می‌بیند، الله متعال عیب من و شما را بپوشاند و ما را ببخشاید.» (شرح کلمة الإخلاص، صفحه 49).
قرآن عظیم الشأن در آیه (19 سوره غافر) میفرماید: **«يَعلَمُ خَائِنَةَ ٱلأَعيُنِ وَمَا تُخفِي ٱلصُّدُورُ»**. (الله) خیانت چشم‌ها و آنچه را که سینه‌ها پنهان می‌کنند، میداند.).
مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر آیۀ مبارکه می فرماید: «الله متعال خبر از علم و آگاهی تام و کامل خود به تمامی اشیا می‌دهد؛ فرقی نمی‌کند که با ارزش یا بی ارزش، بزرگ یا کوچک و یا ظریف و خیلی ریز باشد؛ تا مردم بر حذر باشند، به طور شایسته از الله شرم نمایند، تقوا پیشه کنند و بدانند که الله همواره آنان را می‌بیند و لازم است که مراقب باشند، زیرا او تعالی از خیانت چشم‌ها و از اسرار دل‌ها باخبر است.» (تفسیر ابن کثیر، ج 7، ص 127.).
در بسیاری مواقع، نام «علیم» در عباراتی که سخن از اعمال و پاداش و عقوبت آن‌هاست، می آید تا قلوب بیدار گردند و بندگان از اهمّیت تکمیل و اصلاح اعمال باخبر شوند و برای اینکه آنان را تشویق و ترهیب نماید. بدون تردید فقط الله یگانه انسان را توفیق می‌دهد و هیچ معبودی غیر از او شایستۀ عبادت نیست.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴿۴﴾

او ذاتی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر تخت قدرت قرار گرفت، می‌داند آنچه را که در زمین داخل می شود و آنچه را که از آن خارج می‌گردد، و او با شماست هر جا که باشید و الله نسبت به آنچه انجام مي‌دهید بیناست. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« سِتَّةِ أَيَّامٍ »: این مبحث را میتوان در [اعراف/۵۴]، [یونس/3]، [هود/۷]، [فرقان/۵۹)، [سجده/۴]، [ق/۳۸]، [آیه 4 همین سوره) ملاحظه فرماید. « اسْتَوَى »: (سوي): استیلا یافت، چیره گشت، [اعراف/۵۴]، [یونس/۳]، [رعد/۲]. « يَلِجُ »:(ولج): فرو می رود داخل می شود. [سبأ/۲].
« يَعْرُجُ »:بالا می رود.« أَيْنَ مَا »: هر کجا.

تفسیر:

خلقت آسمان و زمین:

در شش روز همانند ایام و روزهای ما. اول این روزها یک شنبه و آخر آن جمعه است. که از آن چهار روز برای زمین و دو روز برای آسمان، همان گونه که میفرماید: «قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴿9﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ﴿10﴾» (سورۀ فصلت 9- 10). (بگو آیا این شمایید که واقعاً به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر میورزید و برای او همتایانی قرار میدهید؟ این است پروردگار

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهانیان. و در آن از بالای آن کوهها را قرار داد و در آن خیر فراوان پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز برای خواهندگان درست آفرید».
پس چهار روز شد.
«ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴿11﴾ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» سوره فصلت. «سپس قصد آسمان را نمود در حالیکه بخاری بود پس به آن و زمین فرمود پسندیده یا ناپسند بیایید آن دو گفتند فرمانپذیر آمدیم. پس هفت آسمان را در دو روز مقرر داشت».
توجه: الله عزوجل حتی قبل از قرار گرفتن بالا بوده است و زوال نمی پذیرد.
(برگرفته از: کتاب (مختصر الأسئلة والأجوبة على العقيدة الواسطية)، ضبط شرحی الهراس وابن عثیمین للعقیدة الواسطیة بالسؤال والجواب، تهیه و تنظیم: مضحی بن عبید معثم شمری)

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴿٥﴾

مالکیّت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره اوست، و همه امور به خدا باز گردانده می شود. (۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **تُرْجَعُ»:** باز گردانده می شود.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴿٦﴾

شب را در روز درمی آورد و روز را [نیز] در شب درمی آورد و او به راز سینه ها خوب داناست. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُولِجُ **»:** فرو می برد، داخل می کند، اشاره به کوتاه و بلند شدن شب و روز در مدت سال. ملاحظه شود سوره های [حج/۶۱]، [آل عمرن/۲۷]، [لقمان/۲۹]، [فاطر/۱۳]. «**ذَاتِ الصُّدُورِ** »: درون دلها، سینه ها، مرکز رازها و نهانیها.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که:الله تعالی هم به کردار ما آگاه است، **«بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»** و هم به افکار و نیّات ما. **«عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ».**

«عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» در آیات بسیاری از قرآن مجید (بیش از 10 آیه) این جمله عیناً، یا با تفاوت مختصری تکرار شده است.

کلمه «ذات» که مذکر آن «ذو» می باشد، در اصل به معنی «صاحب» آمده است، هر چند در تعبیرات فلاسفه به معنی عین و حقیقت و گوهر اشیاء به کار مي رود، اما به گفته «راغب» در «مفردات» این اصطلاحی است که در کلام عرب وجود ندارد.

بنابر این، جمله **«إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ»** نیات و ارادهای که در دل پیدا شود و یا خطرات وساوسیکه خطور کند از علم او تعالی بیرون نیست مفهومش این می شود: (الله از صاحب و مالک دلها با خبر است)، این جمله، کنایه لطیفی از عقائد و نیات انسانها است، چرا که اعتقادات و نیات هنگامی که در دل مستقر شوند، گوئی مالک قلب انسان می گردند، و بر آن حکومت می کنند، و به همین دلیل، این عقائد و نیات صاحب و مالک دل انسانی، محسوب می شود. یقیناً ذاتی که دارای این اوصاف باشد، پرستش تنها شایستهی او می باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامی!

بعد از تبیین و برشمردن برخی ازدلایل در اثبات و یکتایی و علم و قدرت الله، از روی آیات مربوط به هستی (نظام تکوینی)، اینک درآیات متبرکه (7 الی 12) در باره برخی ازتکالیف دینی، تشویق در جهت ایمان و انفاق، بحث بعمل می أورد.

آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴿٧﴾

به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و از اموالی که خدا شما را در استفاده آن جانشین خود قرار داده، انفاق کنید؛ پس برای کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کرده اند، پاداش بزرگی خواهد بود. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُّستَخلَفِينَ»:جانشینان، نمایندگان از سوی الله متعال.

تفسیر:

مراد از خلیفه بودن انسان در جمله «جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» یا آن است که خداوند، انسان را جانشین خود در زمین قرار داده است، طوریکه در آیۀ «إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (آیه 30 سورۀ بقره) بدان اشاره شده، که در این صورت معنای آیه می شود: ای مؤمنان! شما جانشین خداوند در زمین هستید و آنچه در اختیار دارید، ملك خداست در نزد شما، پس از آنچه خدا به شما عطا کرده، به دیگران نیز انفاق کنید.

برخی از مفسرین در هدف کلی این آیه مبارکه می نویسد: که شما مردمانِ امروز، جانشین پیشینیان خود هستید و اموالی که در دست شماست، قبلًا در دست آنها بوده است، پس از این اموال انفاق کنید که روزی شما نیز نخواهید بود و این اموال در دستِ وارثان شما خواهد بود.

در این هیچ جای شکی نیست که: انفاق به طور کلی سبب نجات جامعه ها از مفاسد کشنده می باشد. طوریکه الله تعالی در (آیه 195 سورۀ بقره) میفرماید: «وَأَنفِقُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَلاَ تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوَاْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ (و در راه الله، انفاق کنید و (با ترک انفاق) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.) بناءً هر گاه مسئله انفاق به فراموشی سپرده شود و ثروت ها در دست عده ای محدودی از انسانها جمع شود و در برابر آنها اکثریتی محروم و بینوا وجود داشته باشد، هرگز آن جامعه به سعادت واقعی دست نخواهد یافت، و دیری نخواهد گذشت که انفجار عظیمی در جامعه به وجود خواهد آمد وهمه این ثروت ها به آتش خواهد سوخت. این ایۀ مبارکه این فهم عالی رابا ما انسانها میرسند که: انفاق، قبل از آنکه به حال محرومان مفید باشد، به نفع خود ثروتمندان مفید وموثر است.

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴿٨﴾

و شما را چه شده که به الله ایمان نمی آورید؟ در حالیکه پیامبر، شما را دعوت می کند تا به پروردگارتان ایمان آورید، یقیناً الله از شما پیمان گرفته است اگر باور دارید. (۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **مَا لَكُمْ** »: شما را چه شده؟ چیست شما را؟ برای چه شما؟ « **وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ**»: الله از

(c) ketabton.com: The Digital Library

شما پیمان گرفته است. الله از راه فطرت سالم از شما پیمان گرفته است. [روم/۳۰،..فطرت لله لتي..].

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ﴿۹﴾

او کسي است که آيات واضح بينات بر بنده اش (محمد) نازل مي‌کند، تا شما را از تاريکی ها به‌سوی نور بيرون کند و همانا الله نسبت به شما مشفق و مهربان است. (۹).

تشريح لغات و اصطلاحات:

«بَيِّنَاتٍ »: جمع بينه، دليل روشن و روشنگر، دلايل گويا.

تفسير:

يعنی قرآن عظيم الشأن را فرو فرستاد و علامات صدق را عطاء فرمود تا بذريعه آن شما را از ظلمات کفر و جهل در روشنی ايمان و علم بيارد، واقعيت اينست که ؛اين بسيار لطف و مهربانی پروردگار با عظمت است. اگر اراده سختی ميداشت شما را در همين تاريکی ها گذاشته هلاك ميساخت و يا بعد از ايمان آوردن هم خطاهای گذشته را معاف نمی کرد.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴿۱۰﴾

و شما را چه شده که در راه الله انفاق نمی کنيد؟ در حاليکه ميراث آسمان ها و زمين مخصوص خداست. کسانی از شما که پيش از فتح [مکه] انفاق کردند و جهاد نمودند [با ديگران] يکسان نيستند، آنان از جهت درجه از کسانی که پس از فتح [مکه] انفاق کردند و جهاد نمودند، بلند پايه ترند. و الله به هريک وعده نيکو داده است و خدا به آنچه انجام می دهيد، آگاه است. (۱۰).

تشريح لغات و اصطلاحات:

« لَا يَسْتَوِي »: برابر نيست، يکسان نيست. « قَبْلِ الْفَتْحِ »: پيش از فتح مکه. « مِنْ بَعْدُ »: پس از فتح مکه. « الْحُسْنَى »: نيکو، بهشت.

تفسير:

در قرآن عظيم الشأن صدها آيه وجود دارد که به کمک به محرومان حکم فرموده است که به مفاهيم: زکات، صدقه، انفاق، قرض الحسنه، اطعام، ايثار و...مطرح شده است. طوريکه در آيه هفتم همين سوره در باره حکمت انفاق خوانديم: «أَنْفِقُوا مِمّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» شما ميراث بر گذشتگان هستيد، از آنچه به ارث برده ايد انفاق کنيد. ودرجمله «وَ لِلّهِ مِيراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» بما می رساند که: سبقت و سابقه در کارهای نيک، يکی از ملاک های ارزشيابی است. توجه بايد کرد که: انفاق در شرايط سخت ودشوار به انفاق در شرايط عادی يکسان ودر يک مقام نيست.اين آيه اين فهم عالی را بما می رساند که: همانطوريکه بی ايمانی توبيخ دارد، «وَ ما لَكُمْ لا تُؤْمِنُونَ» ترک انفاق نيز توبيخ دارد. «ما لَكُمْ أَلاّ تُنْفِقُوا» ولی نبايد فراموش کرد که:اخلاص، شرط قبولی اعمال «فِی سَبِيلِ اللّهِ» درراه الله است.

يادداشت:

«لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ»(برابر نيست از شما آن که خرج کرد پيش از فتح

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکه.) برخی از مفسران ازفتح صلح حدیبیه را مراد گرفته اند، طوریکه برخی از روایات تائید آن را هم میکند.
ولی بصورت کل باید عرض رسانید:هر وقتیکه خرج و جهاد در راه الله بعمل آورده شود خوب و نیکو است و الله متعال بهترین مکافات وپاداش آنرا در دنیا و یا آخرت نصیب اش میگرداند،لیکن اشخاص ذی استطاعتی که پیش از «فتح مکه» و یا «صلح حدیبیه» خرج کردند و جهاد نمودند آنها به درجات بلند رسیدند - مسلمانان ما بعد به درجه آنها رسیده نمیتوانند زیرا که آنوقتی بود که باور کنندگان حق و جنگی کنندگان در راه او اقل قلیل بودند و دنیا از کافران و باطل پرستان پر بود و در آنوقت اسلام به قربانیهای جانی و مالی احتیاج زیادی داشت و در ظاهر نظر باسباب، امید مجاهدین باموال و غنائم و غیره بسیار کم بود. در چنین حالات ایمان آوردن و در راه الله متعال جان و مال را نثار کردن کار انسان اولوالعزم و استوارتر از کوه است.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴿١١﴾

کیست آن کس که به خدا قرض نیکو دهد تا [نتیجه اش را] برای وی دوچندان گرداند و او را پاداشی ارزشمند است. (۱۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **يُقْرِضُ** »:: قرض میدهد، وام می دهد. [آیه 245 سوره بقره]، [آیه 12 سوره مائده، و أقرضتم الله قرضا حسنا].« **كَرِيمٌ»:** گران مایه، با ارزش، ارزنده.

تفسیر:

قرض حسنه چیست؟:

الله تعالی می‌فرماید که هرکس قرض الحسنه بدهد، حداقل ده برابر آن خیر به آن شخص اعطا می شود و کسی که قرض الحسنه بدهد، خیر دنیا و آخرت را کسب کرده است.

اهمیت و جایگاه قرض حسنه:

یکی از اعمال که نزد پروردگار پسندیده ونیکو همانا قرض دادن است. اهتمام بدین امر مهم؛ طوری است که الله تعالی، قرض دادن به غیر را قرض دادن به خود به حساب می آورد: طوریکه در آیه اشاره بدان بعمل آمد.
به الله تعالی قرض نیکو می‌دهد یعنی هدفش از آن انفاق، کسب رضای خداوند متعال از روی اخلاص و با میل قلبی تمام بدون هیچ منت و آزاری است در حالیکه خاطرش نیز به دادن آن خوش است.
قابل تذکر است که این قرض، به «قرض الحسنه» معروف می‌باشد «تا آن را برایش دو چندان گرداند و او راپاداشی است بزرگ و ارجمند» که همانا بهشت می‌باشد؟ دو چندان کردن در اینجا همانا پاداش دادن یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر آن بنابر اختلاف احوال، اشخاص و اوقات است.
در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که فرمود: «چون این آیه نازل شد، ابوالدحداح انصاری گفت: یا رسول‌الله! آیا واقعاً خدای متعال از ما قرض می‌خواهد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بلی ای ابوالدحداح! گفت: پس ای رسول الله! دستتان را به من بدهید. رسول الله صلی اله علیه وسلم دست خود را به وی دادند. گفت: اینک من باغ خویش را به پروردگارم به قرض دادم».

(c) ketabton.com: The Digital Library

قابل تذکر است که باغ ابوالدحداح باغ بزرگی بود که ششصد درخت خرما داشت و همسرش ام‌الدحداح و خانواده‌اش نیز در داخل آن باغ زندگی بسر می برند، پس با عجله به باغ آمد و به خانم خویش گفت: «ای ام الدحداح! از باغ بیرون آی زیرا من آن را برای پروردگارم به قرض دادم».

در کلمه **«قَرْضاً حَسَناً»** در آیه مبارکه در یافتیم: که در اعطای قرض حسنه نفس عمل مهم نیست بلکه حسن عمل مفید می باشد، همچنان این فهم عالی را برای ما به بیان گرفت که:قرض دادن کاهش وتقلیل مال نیست، بلکه بمثابه افزایش مال می باشد. ودر نهایت باید گفت که: قرض دادن، نشانه کرامت وشخصیت عالی انسان است و پروردگار با عظمت برای انسان کریم، اجر کریم قرار داده است. **«وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»** وبر ما است تا همچو انسانها را مورد اکرام وتکریم قرار داد.

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿١٢﴾

روزی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بینی که نورشان پیش روی آنان و در سمت راستشان می‌شتابد، امروز بشارت شما باغهایی است که در زیر قصر ها ودر ختان آن نهر ها جاری است و جاودانه در آن هستید، این همانا کامیابی بزرگ است.(۱۲).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تَرَى»: می بینی. « يَسْعَى »: دوان است، در این جا، یعنی، به سرعت می درخشد، می تابد.« بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»: پیشاپیش آنان. «بشری»: بشارت، نوید و مژده. « بُشْرَاكُمُ »: مژده ی شما. « الْفَوْزُ »: رسیدن به آرزو، کامیابی.

خوانندگان گرامی!

درآیات قبلی در باره مؤمنان بحث بعمل امد که؛در روز قیامت نور گرداگردشان را فراخواهد گرفت و با سرعت به سوی جنت می روند.اینک در آیات متبرکه (13 الی 19) درباره منافقان هم در آن روز از مؤمنان التماس می کنند تا درنگ نمایند که خود را به آنها برسانندو از نورشان برخوردار ومستفید گردند.

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴿١٣﴾

روزیکه مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند، می گویند: ما را مهلت دهید تا از نورتان سهمی حاصل کنیم. به آنان گویند: به پشت سرتان [دنیا] برگردید و [از آنجا برای خود] نوری بجویید. سپس میان آنان دیواری زده می شود با دری که داخل آن رحمت و جانب بیرون آن رو به عذاب است. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« انْظُرُونَا »: ما را بنگرید، منتظر ما باشید، بر ما نظر اندازید، شتاب نورزید، آهسته بروید، بگذارید. این درخواست وتقاضا هنگامی است که جنتیان با عجله راه جنت را در پیش گرفته و منافقان که اکنون حقیقت را درک ومی فهمند از آنان می خواهند تا از آن نوری که پیرامونشان است، برخوردار شوند.« نَقْتَبِسْ »:پرتوی برگیریم، به پرتوی بهره‌مند شویم».« ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ »: به پشت سر خود بر گردید، به عقب بر گردید، به دنیا بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

گردید.«اُلتَمِسُواْ»: درخواست کنید.» فَضُرِبَ»: زده شده.«سُور» «دیوار».«ضرب بسور»: دیواری زده شده دیواری بنانهاده شده.« بَابٌ »: دری، دروازه ای.« بَاطِنُهُ»: داخل آن، درون آن. «ظَاهِرُهُ »: پشت آن، بیرونش. « قِبَلِهِ »: بیرون سوی آن، روبه روی آن.

تفسیر:

مفسران فرموده اند: الله متعال در روز قیامت به میزان اعمال مؤمنان به آنها نور عطا میکند و در پرتو آن بر صراط عبور می‌کنند، و کفار و منافقان را بدون نور رها می‌نماید. پس منافقان از نور مؤمنان روشنایی می‌گیرند، اما در آن حال که می‌روند، ناگهان خدا باد و تاریکی را بر آنها نازل می‌کند و در تاریکی خواهند ماند، طوریکه جای پای خود را نمی بینند، آنگاه به مؤمنان می‌گویند: شتاب نکنید و به ما فرصت بدهید تا از نور شما روشنایی بگیریم.

قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً - مؤمنان با حالت تمسخر به آنها میگویند: به دنیا برگردید و نور را بجویید، این نورها متعلق به آنجا می‌باشد و فقط از این طریق می‌توان نور کسب کرد.(البحر ۲۲۱/۸.).

«فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُ بَابٌ» آنگاه در بین مؤمنان و منافقان دیواری زده می‌شود که آن را دری است، و اهل بهشت را از دوزخیان جدا می‌کند و در بین آنها حایل می‌شود.

«بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ» در داخل آنکه مؤمنان قرار دارند، رحمت و بهشت مقرر است و در بیرون آنکه محل کافران است، آتش دوزخ قرار دارد.

ابن کثیر گفته است: حصار و دیواری است که در روز قیامت برپا می‌شود، تا در بین مؤمنان و منافقان حایل باشد. وقتی مؤمنان به آن می‌رسند از درش وارد مي شوند. وقتی همگی وارد شدند در بسته می‌شود. و منافقان در کمال سرگردانی و حیرت و آز در پشت حصار و در تاریکی مي مانند.(مختصر ۴۵۰/۳.).

«الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ»:

در آیۀ مبارکه ملاحظه نمودیم که درآن هم از منافقان وهم منافقات ذکری بعمل آمده است، این بدین معنای است که مرض مهلک نفاق مرد وزن را نمی شناسد، منافق ومنافقات در دنیا، در ظاهر با مؤمنان نشست وبرخاست میکنند، ولی در باطن مانند عادت دایمی شان با کافران درد دل وراز ونیاز دارند.

در روز قیامت وضع زندگی منافقین و منافقات نیر به همین منوال می باشد، تا با نزدیک دروازه های جنت، با مؤمنان می آیند، ولی در نهایت یکجا ء با کافران داخل دوزخ می می شوند.

قرآن عظیم الشان با چه زیبای در (آیه 4 سورۀ منافقون) حال منافقین را به بیان می کند و میفرماید: «وَإِذَا رَأَيتَهُمْ تُعْجِبُک أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَهْ يحْسَبُونَ كلَّ صَيحَهْ عَلَيهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللهُ أَنّى يؤْفَكونَ». (و هنگامی که آنها را می‌بینی قد و قامت شان تو را در تعجب می‌اندازد! و اگر سخن گویند به گفته آنان گوش می دهی، آنان گویا تخته هائی هستند که تکیه داده شده‌اند. هر فریادی را علیه خود میپندارند، آنان دشمن‌اند. پس از آنان برحذر باش! الله ایشان را بکشد از (حق) به کجا گردانیده می‌شوند؟).

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ﴿۱۴﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنها را صدا مي زنند كه مگر ما با شما نبوديم؟! مي‌گويند: بلى، و ليكن خويشتن را گرفتار فتنه كرديد و چشم به راه (حوادث بد بر مؤمنان) بوديد و (در دين حق) شک كرديد و آرزوهاي دور و دراز شما را فريب داد تا فرمان خدا فرارسيد، و شيطان شما را در برابر خداوند فريب داد. (١۴).

تشريح لغات و اصطلاحات:

« يُنَادُونَهُمْ »: منافقان، مؤمنان را ندا می دهند. « أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ »: مگر ما با شما نبوديم؟ « فَتَنْتُمْ »: خود را گرفتار كرديد، خود را در بلا افكنديد. « تَرَبَّصْتُمْ » (ربص): تصميم نگرفتيد، امروز و فردا كرديد، درنگ كرديد، منتظر مانديد. « ارْتَبْتُمْ »: ترديد داشتيد.«غرت»: فريفت. «الأمانى»: جمع، آرزوها. الغرور، بسيار فريبنده، جلوه های دنيا، نفس بدفرما، شيطان و هر چيزی كه انسان به آن دل ببندد و او را از راه راست منحرف كند. [ملاحظه فرماييد:لقمان/٣٣]، [وسوره فاطر/5].

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴿١٥﴾

پس امروز نه از شما و نه از كسانى كه كافر شده اند عوضى پذيرفته نمى شود جايگاهتان آتش است آن سزاوار شماست و چه بد سرانجامى است.(١۵).

تشريح لغات و اصطلاحات:

« **فِدْيَةٌ** »: عوض، غرامت.« هى»: آتش دوزخ. « **مَوْلَاكُمْ** »: يعني أولى بكم، سزاوار شماست، برای شما سزاوار و شايان است.

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴿١٦﴾

آيا برای اهل ايمان وقت آن نرسيده كه دل هايشان برای ياد الله و قرآنى كه نازل شده نرم و متواضع شود؟ و مانند كسانى نباشند كه پيش از اين كتاب آسمانى به آنان داده شده بود، آن گاه روزگار [بر آنان طولانى گشت، در نتيجه دل هايشان سخت و غير قابل انعطاف شد، و بسيارشان فاسق‌اند؟!(١۶)

تفسير:

«أَلَم يَأنِ» از ماده **(أنى، يَأْنى، أَنْياً).** گرفته شده،«آيا وقت آن نرسيده است». آيا نزديک نشده است؟ آيا وقت آن فرا نرسيده است؟ **«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا..»** از جمله آيات تكان دهنده در قرآن عظيم الشأن می باشد كه روح وقلب آنسان را در تسخير خود قرار ميدهد، پرده های غفلت را می درد و فرياد می زند آيا موقع آن نرسيده است كه قلبهای با ايمان در برابر ياد الله و از آنچه از حق نازل شده خاشع و متواضع گردد؟ و همانند كسانى نباشند كه قبل از آنها آيات كتاب آسمانى را دريافت داشتند اما بر اثر طول زمان قلبهای آنها به قساوت گرائيد؟

«طَال» «دراز شد، طولانى گشت». «فطال عليهم الأمد»: روزگار بر سر آنها به درازا كشيد.

«ألأَمَدُ» «زمان، مدت، روزگار». هدف از آن فاصله زمانى ايشان با پيغمبران صلى الله عليه وسلم است.

بصورت كل اگردر فحوای آيه مباركه توجه نمايم مفهوم عالى خشوع مطرح بحث قرار گرفته است طوريكه می فرمايد: **«تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِاللَّهِ»** خشوع به معنای فروتنى -

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواری به خرج دادن در مقابل یک بزرگی. در اصطلاح اهل معرفت به معنای تذلل در دل و کوچک دیدن خود در مقابل پروردگار عالمیان است. به عبارت دیگر خشوع یک فروتنی قلبی و اعتقادی است

وهم مبحث سنگدلی که همان دور شدن اهل ایمان از کتاب الله در مدت طولانی است طوریکه با زیبای خاصی فرموده است: **«فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ».**

واقعیت امر اینست که: ایمان بدون خشوع قلب قابل توبیخ است. ودر این هیچ جای شکی نیست که؛ برای دعوت به خشوع، از اهرم ایمان استفاده کنید.

و هدف خشوع در آیه همانا خشوع قلب ها است، و ذکر الله و تلاوت قرآن عظیم الشأن زمینه ساز خشوع قلب است.

همچنان یاد الطاف الهی و یاد عفو و قهر و سنّت های او، وسیله‌ی خشوع است، و در مقابل تداوم غفلت، سبب سنگدلی و قصی قلب میگردد. و سنگدلی، زمینه فسق و گناه است.

قسي القلب:

مفهوم کلی قسی القلب نزد اکثر مفسرین عبارت از سنگدلي، و یا هم سخت شدن دل و یا قساوت، و یا هم به معناي عدم پذیرش حرف حق و اصرار بر راه و روش باطل است.

قرآن عظیم الشان این مفهوم را با زیبای خاصی در (سوره بقره آیه / 74) چنین فورمولبندی نموده است: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ۚ وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ ۚ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ ۚ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (کسي که گرفتار قساوت قلب گشته است قلبي همچون سنگ، حتي بدتر از سنگ دارد چرا که از طی دل برخي سنگها آب مي جوشد و از آن خارج میشود ولي کسي که قسي القلب است، ذره اي گرایش به حق در او وجود ندارد)

عوامل قسی قلب:

علماء عوامل متعددي را موجب سخت دلي وقسی القلب در انسانها بر شمرده اند که عمده ترین آن عبارت است از:«فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً...» (آیه 13 سورۀ مائده). (پس چون پیمان شکستند، آنان را لعنت کردیم و دلهایشان سخت گردانیدیم (که موعظه در آن اثر نکرد).

گناه:

عامل اساسی وعمده که شخص به یک انسان قسی القلب مبدل میگردد، ویا اینکه مرض مهلک قسی القب در وجود اش رشد ونمو مینماید، گناه میباشد.

گناه در قاموس قرآن با کلمات مختلفی از جمله: **ذنب، اثم، سیئه، معصیت، خطیئه، جرم، منکر، فاحشه، شر و...** ذکر گردیده است.

امراض قلب:

علماء قلب انسان را به سه کتگوری تقسیم نموده اند:

قلب سلیم قلب مرده و قلب مریض.

مریضی های قلب دونوع است:

نوعی که صاحب مریضی دردی از آن در حال حاضر احساس نمیکند و آن مرض جهل و نادانی و شبهه و شک است، و این از بزرگترین نوع دردها برای فساد است ولی آن را احساس نمیکند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوع دیگر:
مرضی است که در حال حاضر آن را احساس کرده و متألم میشود، مانند: غم و غصه، اندوه، خشم و این مریضی با دوا های طبیعی و رفع اسباب آن از بین میرود.

راهها معالجه و تداوی قلب:

راه ویا راههای معالجه وتداوی قلب با چهار چیز امکان دارد:
اول: با قرآن عظیم الشأن معالجه وتداوی با قرآن عظیم الشأن بدین معنی است که: به آنچه که در سینه از شک وجود دارد شفا است، و هر چه از شرک و لکه های کفر وامراض شبهات و شهوات در آن است را از بین میبرد.
قرآن عظیم الشأن برای کسی که به حق آن را بداند و به آن عمل نماید، هدایت است و برای مؤمنین با آنچه که به وسیلۀ آن از ثواب فوری و غیر فوری برای آنان حاصل میشود رحمت است: «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» (انعام/122) (آیا آن کس که (با جهل و شرک) مرده بود، پس ما او را با هدایت خود زنده ساختیم و برای او نوری (ایمانی) بخشیدیم تا به وسیله آن در میان مردم راه خود را بیابد، مانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون شدن از آن را نمی‌داند؟ اینچنین اعمال کافران، در نظرشان مزین جلوه داده شده بود.).
رسول الله صلی الله علیه وسلم درمورد قلب می فرماید: «أَلاَ وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلاَ وَهِيَ الْقَلْبُ». «بدانید که در جسم عضوی قرار دارد که هرگاه اصلاح گردد همه وجود آدمی اصلاح می‌شود، و هرگاه تباه شود، تمامی وجود انسان فاسد و تباه می‌شود، متوجه باشید که آن عضو قلب است».(رواه البخاری (52) و مسلم (1599).

تعریف قلب نزد ابو هریره (رض):

حضرت ابو هریره (رض) در تعریف قلب می فرماید: «قلب فرمانروا و اعضای ظاهری و باطنی انسان، سربازان اویند، اگر فرمانروا پاک باشد، فرمانبرداران نیز راه پاکی را در پیش می‌گیرند، اما اگر او ناپاک گردد، فرمانبردارانش نیز راه ناپاکی را در پیش می گیرند.» (مفتاح دار السعاده جلد 2 صفحه 16).

شأن نزول آیة 16:

- ابن ابوشیبه در «مصنف» از عبدالعزیز بن ابورواد روایت کرده است: دربین یاران پیامبر خنده ومزاح رواج یافت. پس آیۀ «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا...» نازل شد. (این معضل است، زیرا عبدالعزیز در شمار تبع اتباع است و بسیاری از علماء او را ضعیف می‌دانند، مناکیر زیادی روایت کرده است.).
- ابن ابوحاتم از مقاتل بن حیان روایت کرده است: گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم مشغول مزاح بودند و می‌خندیدند آنگاه الله تعالی آیه: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...) را نازل کرد.
- و از سدی روایت کرده است: اصحاب رسول الله به ستوه آمدند و گفتند: ای رسول الله! ما را از اخبار آگاه بساز، الله تعالی آیه: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَيْنا إِلَيْكَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِينَ» (سورۀ یوسف: 3) را نازل کرد. باز دلتنگ و افسرده شدند و گفتند: ای رسول الله! به ما خبری بگو، پس آیۀ: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِاللَّهِ...» نازل شد. (حديث مرسل: قاسم بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود است.).

1039- ابن مبارک در «الزهد» از سفيان از كاكايش روايت كرده است: هنگامی كه اصحاب رسول الله به مدينه آمدند، بعد از همه رنج‌ها كه ديده بودند به آرامش رسيدند. گويا آنان از بعضي چيزيكه بايد انجام می‌دادند كوتاهی و سستی كردند. پس خدا آية:«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...» را نازل كرد.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴿١٧﴾

بدانيد كه الله زمين را پس از مرگش زنده می كند. ما آيات (خود) را براي شما بيان كرديم تا اين كه شما تعقل كنيد.(١٧).

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تعقلون»: شما می فهميد، در می يابيد.

تفسير:

در اين ايۀ مباركه برای اعجازی خاصی برای احيای قلب مرده و سنگ مانند مثال می آورد. ومی فرمايد: يعنی همان طور كه باران زمين خشک و بی‌آب و علف را زنده و سرسبز می‌گرداند، همان‌طور هم ذكر و قرائت قرآن قلب های تيره و تار و سخت را زنده می‌كند.

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: يعنی قلب‌ها بعد از اين كه تيره و سخت بودند، به وسيلۀ قرآن نرم شدند. قرآن قلب ها را به فروتنی و پشيمانی و توبه وا می‌دارد، همان طور كه قلب‌های مرده به وسيله علم و حكمت زنده می‌شوند.(خازن ٣٥/٤.).

در البحر آمده است: چنان به نظر می‌آيد كه خداوند متعال می‌خواهد اين مطلب را بيان كند كه قلب های تيره قابل اصلاح‌اند و ذكر و ياد خدا در نرم شدن آنها تأثير بسزايی دارد. پس همان طور كه باران در زمين مؤثر است و آن را بعد از خشكی، سرسبز و خرم می‌گرداند، همان طور هم قلب های سياه قابل معالجه اند و آثار فروتنی و خشوع و طاعت در آنها نمايان می‌گردد. (البحر المحيط ٢٢٣/٨.).

إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَّدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴿١٨﴾

بی ترديد مردان و زنان انفاق كننده و آنان كه به الله قرض نيكو داده اند، ((پاداش) آنان دو چندان برابر داده می‌شود و برای آنان اجر عزت مندانه است. (١٨).

«أقرضوا»: وام وقرض دادند. كريم: [هكذا آيه 11 همين سوره].

تفسير:

مفسران فرموده اند: اصل «مصدقين» متصدقين بود، تاء در صاد دغم شده و به صورت «مصّدّقين» درآمده است. معنی قرض عبارت است از دادن صدقه با طيب خاطر و خلوص نيت به فقرا.

اين بدين معنی است كه: انسان با دادن احسان به فقرا، به خدا قرض داده است، قرضی كه خدا آن را در آخرت باز پس می‌دهد و ادا می‌نمايد. (تفسير صفوة التفاسير).

خوانندۀ محترم!

در آيۀ مباركه برای ما می آموزاند، يكی از وظايف مهم اساسی وانسانی جامعه همين است

(c) ketabton.com: The Digital Library

که فقرا از فقر نجات یابند. فرق نمی کند که چه از طریق انفاق باشد ویا هم از طریق قرض.
هر شخص در جامعه اسلامی، به اندازه امکانات و توانمندی خویش وظیفه و مکلفیت دارند که؛ خلاء های موجود درزندگانی اشخاص را جبران کند.
نباید فراموش کرد که پروردگار با عظمت ما همانطوریکه نیازمند و فقیر را با فقر وناداری مورد آزمایش وامتحان قرار می دهد، ثروتمندان را نیز بدین ترتیب مورد ازمایش، امتحان وابتلا ء قرار می دهد.
اگر رساندن کمک و دستگیری فقراء ومساکین و محتاجان توام با خلوص نیت و به خاطر رضای پروردگار صورت گیرد، تأثیرات بی‌شماری را در جامعه بجا میگذارد ثواب این مساعدت ها را انسانها هم در این دنیا مشاهده میفرمایند وبرای شان در جهان دیگر، به مثابه پاداش های اُخروی، ظاهر می‌گردد.
در قرآن عظیم الشأن الله تعالی انفاق را و بخصوص هدف آنرا به زیبای خاصی چنین بیان فرموده است: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (آیه 92 شورۀ آل عمران) (هرگز به نیکی دست نمی‌یابید، مگر آنکه از آنچه دوست دارید، (در راه الله) انفاق کنید و بدانید هر چه را انفاق کنید، قطعاً الله تعالی به آن آگاه است.
قرآن عظیم الشأن در(آیۀ 274، سورۀ بقره) به ستایش کسانی پرداخته که در شب و روز و نهان و آشکار انفاق می کنند، می فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» (کسانی که اموال خود را در شب وروز، پنهان وآشکارا انفاق می‌کنند، اجر وپاداش آنان نزد پروردگارشان است و نه ترسی برای آنهاست و نه غمگین می شوند.

وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا:

همچنان نباید فراموش کرد که قرض به بندگان الله، که در آیه مبارکه بدان اشاره شده به منزله قرض دادن به الله متعال معرفی شده است.

قرض حسنه در قرآن:

قرض حسنه (قرض الحسنه) در شرعیت اسلامی از اهمیت خاصی برخوردار است، تأکید اسلام برای کمک به فقراء و مستمندان به معنی پذیرفتن فقر نیست بلکه تلاشی برای برکندن فقر از زندگی بشری است.
در قرآن عظیم الشأن، سیزده بار با کلمه گوناگون، بحث از قرض به میان آمده و با آن تأکید شده است. در هر جا که کلمه قرض آمده به تعقیب آن کلمه حسنا نیز آمده است. (مانند: آیه 245 سوره بقره، آیه 12 سوره مائده، آیه 18، سورۀ حدید، آیۀ 17 سورۀ تغابن، وآیۀ 20، سورۀ مزمل)
به همین فهم است که: دین اسلام قرض بی سود را قرض حسنه خوانده، واز محتوای مجموع این آیات مبارکه فهمیده می شود که: قرض دادن باید به صورت نیکو انجام شود. نیکویی آن را می توان از چند جهت تصور کرد: آبرومندانه باشد.، بی منت باشد.، بدون چشم داشت به سود و بهره باشد.، برای خشنودی الله تعالی باشد.، و از روی میل و علاقه باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگار با عظمت ما (در آیۀ 17، سورۀ تغابن) میفرماید: **«إن تقرضوا الله قرضا حسنا يضاعفه لكم و يغفر لكم و الله شكور حليم».** (اگر به خدا قرض الحسنه دهید، آن را برای شما چند برابر سازد و شما را می بخشد و خداوند تشکرکننده و بردبار است).
و در (آیۀ 245 سورۀ بقره) آمده است **«من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة»** کیست که به الله قرض حسنا دهد تا چندین برابرش افزون کند؟».
در این آیۀ مبارکه در پهلوی اینکه به ارزش قرض اشاره به عمل آمده است، از فحوای آیه مبارکه معلوم می شود که: قرض دادن به مؤمنان، قرض دادن به الله است و مورد پذیرش حق است.
همچنان: قرض دادن موجب افزایش نعمت به چندین برابر مقدار قرض می گردد.
سوم اینکه: موجب آمرزش گناهان از سوی خدا می شود. چهارم اینکه: خداوند از قرض دهنده تشکر می کند، یعنی آن را به نیکی می پذیرد و با پاداش های دنیوی و اخروی جبران می نماید.
حضرت ابی هریره (رض) در روایت فرموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: قَالَ اللَّهُ: أَنْفِقْ أُنْفِقْ عَلَيْكَ، وَقَالَ: يَدُ اللَّهِ مَلْأَى، لاَ تَغِيضُهَا نَفَقَةٌ، سَحَّاءُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، وَقَالَ: أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالأَرْضَ، فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى المَاءِ، وَبِيَدِهِ المِيزَانُ». (پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند که الله تعالی می فرماید: «[در راه من] انفاق کن تا به تو انفاق کنم» و پیامبرصلی الله هعلیه وسلم فرمودند: «دستان خدا (خزاین رحمت و نعمت او) پر است. هیچ بخشش و انفاقی آن را کم نخواهد کرد و (بخشش وی) شب و روز فرو می‌بارد» و نیز فرمودند: «مگر نمی‌بینید که از ابتدای آفرینش آسمان‌ها و زمین، چه چیزهایی بخشیده است» هنوز آنچه در دستش است، کم نشده و عرش او بر آب قرار دارد و میزان به دست اوست (با عدالت با بندگانش برخورد می‌کند)».
همچنان حضرت أبی هریره (رض) می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «قَالَ: قَالَ اللَّهُ: أَنْفِقْ يَا آدَمَ، أُنْفِقْ عَلَيْكَ». (پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند میفرماید: ای انسان! [در راه من] بخشش کن تا به تو بخشش کنم».
همچنان أبی هریره (رض) میفرماید: «قَالَ: قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ، أَنْفِقْ أُنْفِقْ عَلَيْكَ، وَقَالَ: يَمِينُ اللهِ مَلْأَى سَحَّاءُ، لَا يَغِيضُهَا شَيْءٌ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». (ابو هریر (رض) این حدیث را به پیامبر ج می‌رساند و از وی نقل می‌کند و می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند متعال میفرماید: ای فرزند آدم (ای انسان)! ببخش تا به تو ببخشم». و نیز فرمودند: دست خدا پر است و شب و روز از آن انفاق و بخشش فرو می‌بارد و هیچ چیز آن را کم و ناقص نمی‌کند».

داستان قرض حضرت بلال از مشرک:

در داستان قرض گرفتن حضرت بلال (رض)، صحابی جلیل القدر و اولین مؤذن در اسلام، از یک مشرک برای پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: شخصی از حضرت بلال (رض) پرسید: که مصارف زندگی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم چگونه تأمین می‌شد؟ وی گفت: هیچ چیزی نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم باقی نمی ماند و این وظیفه به من محول شده بود و روش کار هم چنین بود که اگر گرسنه‌ای از مسلمان می‌آمد، آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضرت صلی الله علیه وسلم به من هدایت می فرمود و من از جایی قرض می‌گرفتم و غذای او را تهیه می‌کردم و این پروگرام همیشگی بود. یک بار، یکی از مشرکان با من ملاقات کرد و به من گفت: وسع و توان مالی من خوب است و تو از دیگران قرض مگیر، بلکه هرگاه ضرورت که برایت پیش آمد به تو قرض می‌دهم.
گفتم خوب است و از آن پس از او، قرض می‌گرفتم.
در یکی از روز ها برای آذان دادن مصروف وضوء بودم، ناگهان آن مشرک با تنی چند آمدند وبه بد ورد گفتن آغاز کردند وگفت: چند روز به اخیر ماه باقی مانده است؟ گفتم نزدیک است که ماه به پایان رسد. وی گفت: چهار روز به اخیر ماه باقی مانده است، و اگر تا پایان ماه تمام قرض های مرا پرداخت نکنی، من تو را به غلامی خواهم گرفت و مانند گذشته گوسفند چرانی خواهی کرد. آنگاه با این تهدید از آنجا رفت. من تمام روز را درغم وتشویش سپری نمودم و بعد از نماز عشاء به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیدم و داستان را حضور شان توضیح نمودم و عرض کردم: یا رسول الله! در حال حاضر نه چیزی نزد شما برای ادای قرض‌ها هست و نه من میتوانم کاری انجام دهم و آن مشرک هم مرا خوار خواهد کرد، لذا اگر اجازه میفرمایید تا چند روزی مخفی شوم. هنگامی که مال و چیزی نزد شما از جایی رسید، حضور خواهم یافت. آنگاه به خانه آمدم شمشیر و بوت های را آماده ساختم و منتظر صبح شدم تا نزدیک صبح به سفر بروم.
صبح نزدیک شده بود که ناگهان شخصی، دوان دوان آمد وگفت: زود به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شو، وقتی آنجا رفتم دیدم که چهار شتر با بار در آنجا هستند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: مژده به تو می‌دهم که الله تعالی انتظام قرض های تو را کرده است. این شترها را با بار آن‌ها «رئیس فدک»فرستاده است و این‌ها به تو سپرده می‌شوند. سپاس شکر الله (ج) را بجا آوردم و آن‌ها را بردم و تمام قرض ها را اداء کردم و به محضر آن حضرت صلی الله علیه وسلم برگشتم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد منتظر نشسته بودند، وقتی به محضر ایشان رسیدم عرض کردم: شکر و سپاس خدای تعالی است که تمام قروض شما را اداء کرد و حالا چیزی بر گردن شما باقی نیست. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: آیا از آن وسایل چیزی باقی مانده است؟ عرض کردم: بلی! فرمودند: برو و آن ها را نیز میان افراد مستحق تقسیم کن تا من در راحت و آرامش باشم، من تا وقتی که چیزی از این اموال باقی باشد به خانه نخواهم رفت.
آن روز سپری شد و بعد از نماز عشاء آن حضرت صلی الله علیه وسلم از من پرسید: که آن مال باقی‌مانده را تقسیم کردی؟ بنده عرض کردم! مقداری باقی است و تا به حال نیازمندی نیامده است. آن حضرت صلی الله علیه وسلم، شب را در مسجد سپری کردند و به خانه نرفتند. روز بعد پس از نماز عشاء دوباره آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدند: آیا آن اموال را تقسیم کردی؟ عرض کردم: بلی! الله تعالی تو را راحت کرد و همه آن‌ها را تقسیم کردم، آنگاه حمد و ثنای الهی را بجا آوردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم از این بیم داشتند که مبادا مرگ فرا رسد و این اموال در خانه باقی شد؛ آنگاه به خانه ازواج مطهرات تشریف برد (بذل المجهود). (ملاحظه شود کتاب: رحکایات صحابه یاحماسه سازان تاریخ تألیف: شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا/ ترجمه: ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی: (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴿١٩﴾

و کسانی که به الله و پیامبرش ایمان آوردند، آنانندراستان کامل اند.وشهیدان نزد پروردگارشان هستند، [و] برای آنان است پاداش [اعمال] شان و نور [ایمان] شان، و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را انکار کردند، آنان اهل دوزخ اند. (۱۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« الصِّدِّيقُونَ »: راستگویان.

«صدیق»: اصطلاح صدیق به شخصی اطلاق میشود که: سر تا پا راستی و درستی است و قلب و زبان و عمل او یکی باشد و صداقت جزء خلق و خوی او شده است. در قرآن عظیم الشأن، این لقب به پیامبرانی مانند ابراهیم، ادریس، یوسف و مریم علیهم السلام اعطا گردیده است، ولی در آیه مبارکه (19 همین سوره) لقب صدیق شدن را به روی همه اشخاص که اهل ایمان باشند، باز گذاشته است.

« أَصْحَابُ الْجَحِيمِ »: دوزخیان، اهل دوزخ، همدمان آتش.

تفسیر:

مفسر امام بیضاوی فرموده است: این آیه بیانگر آن است که «خلود در آتش» به کفار اختصاص دارد؛ چون صیغه‌ی «أولئک أصحاب الجحیم» مشعر اختصاص است؛ زیرا صحبت مستلزم ملازمت است. (تفسیر بیضاوی ۴۵۳/۳).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (20 الی 21) در باره حقیقت دنیا و آخرت، بحث بعمل می آید.

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴿٢٠﴾

بدانید که زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی وزینت و فخر فروشی تان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است، مانند بارانی که گیاه (رویدۀ) آن کشاورزان را به تعجب می‌آورد باز خشک می شود و آن را زرد می بینی، باز کاه می‌گردد. و در آخرت عذاب سخت و (هم) مغفرت و رضامندی از جانب الله است. و زندگانی دنیا نیست مگر سبب و وسیله غرور و فریب. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعِبٌ وَلَهْوٌ»: بازی بیهوده، سرگرمی [انعام/۳۲]، [عنکبوت/۶۴]، [محمد/۳۶].

«تَفَاخُرٌ»:فخرفروشی، خودستایی... **«تَكَاثُرٌ»** «افزون طلبی».

تفسیر:

«وَ تَكَاثُرٌ فِي اَلْأَمْوَالِ وَ اَلْأَوْلَادِ» و فزون جویی است در مال و اولاد. حضرت ابن عباس(رض) گفته است: از طریقی مال را اندوخته می‌کند که کین خدا را بر میانگیزد، و به وسیله‌ی آن بر دوستداران خدا فخر میفروشد و آن را در راهی مصرف می‌کند که قهر خدا را می‌آورد، پس چنان مالی روز سیاه او را بیشتر سیاه می‌کند. (تفسیر کبیر ۲۳۳/۲۹.)

«كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ اَلْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» همچون باران شدیدی است که به سرزمینی اصابت کند و کشاورز از کشت و گیاه برخاسته از آن در شگفت شوند. **ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا** سپس، بعد از سرسبزی و خرمی خشک شود. سپس آن را زرد رنگ می‌بینی. **ثُمَّ يَكُونُ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

حُطاماً آنگاه تبدیل به خاشاک شود و باد آن را به هر طرف ببرد. دنیا نیز چنین است. قرطبی گفته است: در اینجا منظور از کفار همانا کشاورزان است؛ زیرا آنها بذر را نهان می‌سازند. معنی آیه چنین است: زندگی دنیا مانند کشتزار است که کشاورزان را متعجب می‌کند اما طولی نمی‌کشد که به صورت خاشاک و علف خشکیده در می‌آید و انگار قبلاً چیزی نبوده است. (تفسیرقرطبی ۲۵۵/۱۷.)

«وَ فِی اَلْآخِرَةِ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اَللهِ وَ رِضْوانٌ» و جزای آخرت یا عذابی است سخت برای تبهکاران، و یا بخشودگی و رضایت است از جانب خدا برای نیکان.

«وَ مَا اَلْحَیاةُ اَلدُّنْیا إِلاّ مَتاعُ اَلْغُرُورِ»: زندگی دنیا از لحاظ حقارت و ناچیزی و سرعت زوالش، جز متاع و لذتی فناپذیر چیزی نیست که غافل بدان فریب خورد و نادان بدان مغرور می‌گردد.

سعید بن جبیر گفته است: وقتی دنیا تو را از طلب آخرت باز دارد و به آن مشغول کند، کالا و لذت غرور است، و اما اگر تو را به سوی آخرت و رضایت الله فرا خواند کالا و لذتی نیکو است. (تفسیر کبیر ۲۳۴/۲۹.)

بعد از این که دنیا را تحقیر کرد و آن را کوچک شمرد، و آخرت را بزرگ نشان داد و آن را عظیم و گرامی معرفی کرد، انسان را برای کسب رضایت خدا تحریک و تشویق کرد؛ چرا که رضایت خدا در منزلگاه ابدی و جاودانی باعث نیکبختی و سعادت می‌شود:

یادداشت:

لهو و لعب بودن دنیا، در قرآن عظیم الشأن درچهار مرتبه، آن هم در قالب حصر و انحصار به بیان گرفته شده است:

- «وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» (انعام، 32).
- «وَ ما هذِهِ الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ» (عنکبوت، 64.)
- «إِنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» (محمّد، 36).
- «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» (حدید، 20).

مفسران درتفاسیرخویش در روشنی این ایات چهار گانه نوشته اند که: هرگاه دنیا را به عنوان هدف و مقصد تعیین نمایم،دنیا وسیله اغفال و غرور خواهد بود ولی اگر دنیا را بمثابه مزرعه آخرت، مقدّمه و وسیله رسیدن به کمال حساب نمایم، دنیا و نعمت‌های آن ارزشمند و سازنده خواهند بود؛ بنابر این از همین زندگانی دنیا، تعدادی از انسانها از آن طوری مستفید واستفاده می برند که: مغفرت و رضوان الهی را دریافت می‌نمایند وتعدادی هم گرفتار عذاب شدید می‌شوند.این آیه البته به دوران مختلف زندگی انسان (طفلی، نوجوانی، جوانی و بزرگسالی) اشاره بعمل آورده است.

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴿٢١﴾

بر یکدیگر سبقت گیرید براي رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتي که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است، و آماده شده براي کساني که به الله و پیغمبران او ایمان آورده اند، و آماده شده براي کساني که به خدا و رسولانش ایمان آورده اند، این فضل الهي است به هر کس بخواهد مي‌دهد، و خداوند صاحب فضل عظیم است.(۲۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سابقوا»: پیشی بجویید، سبقت بگیرید. «عرضها »: پهنای آن، گستره ی آن [آل

(c) ketabton.com: The Digital Library

عمرن/۱۳۳]. «اعدت»: آماده شده.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (22 الی 24) در باره اینکه هر کار با الله متعال است بحث بعمل آمده است.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴿۲۲﴾

هیچ مصیبتی در زمین [به جسم و مال] و به جانهای شما نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را آفریده باشیم در کتابی (تقدیر) ثبت ونوشته است، بی‌گمان این امر بر خداوند آسان است.(۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مُصِيبَةٍ »:(صوب): حوادث ورویداد خیر و شری که به انسان برسد؛ ولی در عرف، بر رویداد شر اطلاق می شود؛ مانند: خشکسالی، بیماری مزمن و... «کتاب»: لوح محفوظ، علم الله. «نَبْرَأَها» از «برء» به معنی پدید آوردن است. الله تعالی که زمین را پدید آورده و انسان را آفریده است، برای آنها مشکلات و مصائبی نیز قرار داده است، مانند: زلزله، قحطی، سیل، امراض، جراحت و مردن برای انسان و سایر مخلوقات.

خوانندۀ محترم!

پروردگار با عظمت ما اختیار دار همه چیز است، او پیش از آنکه آنان را بیافریند اجلشان و روزي‌شان و اعمالشان و اینکه رستگار خواهند بود و یا زیانکار، همه چیز را نوشته و در لوح محفوظ ثبت گردانیده است. آنچه الله بخواهد همان مي شود، و آنچه او نخواهد انجام نخواهد شد، او هر آنچه تاکنون انجام گرفته و هر آنچه در آینده انجام خواهد گرفت و آنچه که انجام نگرفته و اگر انجام مي‌گرفت چگونه مي بود همه را مي‌داند، او بر هر چيزي تواناست وهر كسي را بخواهد گمراه مي‌كند و هركسي را كه بخواهد راهنمايي مي نمايد.با این وجود بندگان از خود اراده و قدرت دارند، که هر آنچه خداوند به آنان توانایي بخشیده مي‌توانند عمل کنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ حَتَّى الْعَجْزُ وَالْكَيْسُ أَوِ الْكَيْسُ وَالْعَجْزُ» (همه چیز در تقدیر نوشته شده است حتي زيركي و ناتواني). (صحیح مسلم.)

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴿۲۳﴾

این برای آنست تا برآنچه از دست شما رفته است افسوس نخورید و بر آنچه به شما بخشد دلبسته وشادمانی مکنید، و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِكَيْلَا»: تا این که. «لا تأسوا» (أسي، أسي): غم، افسوس نخورید. «ما»: آن چه. «فاتكم»: از دست شما رفت. از دست دادید. [آل عمرن/۱۵۳].« آتاكم»: به شما داد. «**مُخْتَالٍ فَخُورٍ**»: خودخواه و متکبر خودپسند، خودستا و فخرفروش.[نساء/۳۶، مختال فخور]، [لقمان/۱۸]. مختال از ریشه ی خیل.

تفسیر:

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: «هیچ کس نیست با غم و اندوه و فرح و سرور روبرو نشود. اما انسان مؤمن در حال مصیبت و اندوه صبر و شکیبایی را پیش می‌گیرد و در حال نعمت و غنیمت سپاسگزار است».(قرطبی ۲۵۸/۱۷.) معنی آیه چنین است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

طوری غمگین نشوید که از حال عادی خارج شوید و خود را در هلاکت اندازید، نیز طوری شاد و مسرور نشوید که غرور و مستی بر شما چیره شود. عمر رضی الله عنه گفته است: «در هر مصیبتی سه نعمت یافته‌ام: اول، این که مصیبت دینی نبوده است. دوم، آن‌که از مصیبت قبلی‌اش بزرگتر نبود. سوم، این که خدا در مقابل آن پاداش و اجر بزرگ عطا می‌فرماید: و بشر الصابرین *الذین إذا أصابتهم مصیبة قالوا إنا لله و إنا إلیه راجعون *أولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و أولئک هم المهتدون.».

«وَ اَللّٰهُ لاٰ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ» الله تعالی هیچ آدم متکبر و خودپسندی را دوست ندارد، آن‌که خدا نصیبی از دنیا به او عطا فرموده اما آن را به رخ مردم می‌کشد و بدان فخر و مباهات میفروشد.

الَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَیَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ﴿۲۴﴾

همان کسانی که همواره بخل می ورزند و مردم را به بخل وامی دارند، و هرکه [از انفاق] روی بگرداند [زیانی به الله نمی رساند]؛ چرا که خداوند بینیاز و شایسته ستایش است. (۲۴).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **یَبْخَلُونَ** »: بخل می ورزند، از انفاق دریغ می ورزند، خودداری می کنند. « **یَتَوَلَّ** »: پشت کند، روی برگرداند. « **الْحَمِیدُ** »: ستوده، شایان ستایش.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی اشاره به برخی از احوال دنیا و آخرت بعمل آمد، اینک در آیات متبرکه (25 الی 29) در باره هدف از برگزیدن پیامبران الهی:1 ـ ارائه ی قانون جامعه ی اسلامی و شیوه ی حکومت، 2 ـ یکپارچگی آدیان آسمانی در اصول و پیوند اسلام با شرایع و ادیان قبلی الهی، به بیان گرفته میشود.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَابَ وَالْمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِیَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ﴿۲۵﴾

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو تشخیص حق از باطل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند، و آهن را که در آن برای مردم قوت و نیرویی سخت ومنافع است، فرود آوردیم، تا الله بداند چه کسی او و پیغمبرانش را نادیده یاری می‌کند، زیرا الله قوی (و) غالب است. (۲۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« الْکِتَابَ »: کتابهای آسمانی منظور است. « الْمِیزَانَ »: ترازو، نظم و قوانین، سنجش، عدل و داد... [شوری/۱۷]، [رحمان/۷، ۸ و ۹]. « الْقِسْطِ »: عدل و انصاف، عدالت.« الْحَدِیدَ»: آهن. « بَأْسٌ »: قوت و نیرو، نیرو و فواید فراوان در آهن؛ چون برای کارهای صنعتی، ساختمانی، ادوات جنگی و... ماده ی اولیه است. « لِیَعْلَمَ »: تا معلوم بدارد.« بِالْغَیْبِ »:: در نهان، دور از دید مردم. « قَوِیٌّ »: نیرومند، توانا.

تفسیر:

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إن الله أنزل أربع برکات منالسماء إلي الأرضالحدید والنار والماء والملح». «خداوند چهار برکت را از آسمان بهزمین فرود آورده است: آهن، آتش، آب و نمک را». پس با آنچه گفتیم، وجه مناسبت میان کتاب، میزان و آهن در آیه مبارکه آشکار شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴿٢٦﴾

ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در نسل هر دو نبوت و کتاب را قرار دادیم، پس بعضی از آنان هدایت یافتند ولی بسیاري از آنها گنهکارند. (٢٦).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذُرِّيَّتِهِمَا» فرزندان، نسل، نژاد، دودمان، خاندان.« مُهْتَدٍ»: راه یافته، راهیاب، هدایت پذیر.

تفسیر:

اعزام پیامبران در آیه مبارکه پیر پیامبران یعنی حضرت نوح علیه السّلام و پدر پیامبران یعنی حضرت ابراهیم علیه السّلام را یادآور شده و توضیح داده است که نبوت و کتب آسمانی را در نسل آنها قرار داده است.

یعنی به خدا قسم! نوح و ابراهیم را فرستادیم، و همان طور که کتب چهارگانه‌ی «تورات و زبور و انجیل و قرآن» را بر نسل آنها نازل کردیم، پیامبری را نیز در نسل آنها قرار دادیم. به عنوان تشریف، وجاودانه کردن آثارپسندیده‌ی نوح و ابراهیم،آن دورا مخصوصاً ذکر کرده است.

«فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» در بین نسل نوح و ابراهیم افراد هدایت شده‌ای قرار دارند و بسی از آنها نافرمان بوده و از اطاعت و تبعیت از راه راست بازمانده‌اند.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴿٢٧﴾

سپس به تعقیب آنان پیغمبران خود را فرستادیم و عیسی پسر مریم را در پی آنان فرستادیم و به او انجیل عطا کردیم و درقلب کسانی که از او پیروی کردند مهربانی و شفقت را قرار دادیم. و (اما) رهبانیت (ترک دنیا) را که خودشان آن را اختراع نمودند، ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، بلکه آنان برای به دست آوردن خشنودی الله (آن را ایجاد کرده بودند) ولی چنانکه باید حقش را رعایت نکردند. لذا ما به آنها که ایمان آوردند پاداش دادیم، و بسیاري از آنها فاسق اند. (٢٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« قَفَّيْنَا » (قفو): به دنبال فرستادیم، در پی فرستادیم. « اتَّبَعُوهُ »: او را پیروی کردند.

« رَأْفَةً »: عطوفت، مهربانی.« رَهْبَانِيَّةً» (رهب): ترس از الله و بی التفاتی به دنیا، غارنشینی، در دیر زندگی کردن و ترک جامعه و گریز از مردم و... «ٱبْتَدَعُوهَا»: آن را خود ساختند، آن را به وجود آوردند، ابداع کردند.« مَا كَتَبْنَاهَا»: آن را مقرر نکرده بودیم، آن را ننوشته بودیم. « ابْتِغَاءَ »: به دست آوردن، طلب کردن. « رَعَوْهَا »: آن را مراعات نکردند.

تفسیر:

مفسر ابو حیان در مورد « رَهْبَانِيَّةً»: فرموده است که: رهبانیت عبارت است از دوری جستن از زنان و ترک هوس های دنیوی و نشستن در کنج صومعه‌ها. و معنی «ٱبْتَدَعُوهَا» یعنی از خود درآوردند. (البحر ٢٢٨/٨.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَمَا رَعَوْهَا» «رعایت نکردند». **«إِلاَّ اِبْتِغَاءَ رِضْوَانِ اَللهِ»** جز به چیزی که مورد رضایت الله است به آنها دستوری ندادیم. استثناء منقطع است. یعنی ما رهبانیت را بر آنان مقرر نکردیم، ولی خود به عنوان جلب رضایت خدا آن را انجام دادند. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

«فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» پس به طور شایسته آن را انجام ندادند و بر آن پایدار نماندند. ابن کثیر فرموده است: از دو جهت ذم آنان را در بر دارد: اول، این که بدعتی را در دین خدا به وجود آوردند که خدا دستور آن را نداده بود. دوم، این که به عهد خود وفا نکردند؛ زیرا آنان گمان می‌بردند که این اعمال قربتی است که آنها را به خدا نزدیک می‌کند، اما آنان بر آن پایدار نماندند. (مختصر ۴۵۶/۳.).

رهبانیت:

رهبانیت: عبارت است از بریدن از مردم به منظور عبادت، گوشه‌گیری در کلیساهای ساخته شده در کوه‌ها و غیر آن، دست کشیدن از غذاها و نوشیدنی های لذیذ و کناره‌گرفتن از ازدواج. «مگر آنکه در طلب خشنودی الهی آنرا در پیش گرفته بودند» یعنی: لیکن خودشان این رهبانیت را به منظور طلب خشنودی الهی از نزد خود اختراع کرده بودند.

ابن‌کثیر در معنی آن می گوید: «ما بر امت نصاری رهبانیت را مشروع نکردیم بلکه ما طلب رضای خویش را بر آنان مشروع کردیم». «پس چنانکه شایسته رعایت بود، رعایتش نکردند» یعنی: آنان این رهبانیت را که از نزد خود اختراع کرده بودند و خود ساخته شان بود نیز چنانکه شایسته آن بود رعایت نکردند بلکه بسیاری از آن ها رهبانیت را به عنوان وسیله‌ای برای فسادافگنی یا فسادگری به‌کار برده و جز اندکی از آنان بر دین راستین عیسی علیه السلام باقی نماندند.

در حدیث شریف آمده است: «إن لكل أمة رهبانية، ورهبانية هذه الأمة الجهاد في سبيل‌الله». «همانا برای هر امتی رهبانیتی است و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست». زیرا جهاد، بذل جان برای الله تعالی است. پس گوشه‌گیری در عبادتگاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه‌ها از دین اسلام نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا تشددوا علي أنفسكم، فيشدد عليكم فإن قوما شددوا علي أنفسهم، فشدد عليه، فتلك بقاياهم في الصوامع والديارات «وَرَهبَانِيَّةً ٱبتَدَعُوهَا مَا كَتَبنَٰهَا عَلَيهِمۡ» (سوره الحدید: 27) (برخود سخت نگیرید، که در آن صورت بر شما سخت گرفته می شود زیرا قومی بر خویشتن سخت گرفتند پس بر آنان سخت گرفته شد و این بقایای آن‌هاست در صومعه‌ها و دیرها. سپس رسول خدا ص این آیه را تلاوت کردند: رهبانیتی که آنان خود بدعتش نهاده بودند، ما آن را بر آنان فرض نساخته بودیم).

قبل از همه باید گفت که در دین مقدس اسلام، رهبانیت و گوشه نشینی وجود ندارد، و گوشه گیری در عبادتگاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه‌ها از دین اسلام نیست، ولی در اختلاط با مردم و همچنین در عزلت روایاتی وارد شده است که دلالت بر فضیلت هر کدام دارد.

در فضیلت اختلاط و رفت و آمد با مردم روایات پایین وارد شده است: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: **«الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنْ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

الْمُؤْمِنِ الَّذِی لا یُخَالِطُ النَّاسَ وَلا یَصْبِرُ عَلَی أَذَاهُمْ» (صحیح البانی و ترمذی 5207 و ابن ماجه 4032) یعنی: (یک فرد مسلمان اگر با مردم معاشرت کند و بر اذیت آنها صبرکند بهتراست از کسی که با مردم معاشرت نمیکند و بر اذیت آنها صبر نمیکند).

حافظ ابن حجر در کتابش (فتح الباری 42/13) مینویسد: **«وَالْخَبَر دَالّ عَلَی فَضِیلَة الْعُزْلَة لِمَنْ خَافَ عَلَی دِینه»** این خبر دلالت بر فضیلت عزلت دارد برای کسی که ترس از فساد دینش داشته باشد».

و سندی در شرح نسائی (124/8) گفت: «این روایت دلالت بر جائز بودن عزلت است، بلکه در روزهای فتنه بهترینش همین است».

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَیَجْعَلْ لَکُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ﴿۲۸﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از الله بترسید و به رسولش ایمان، بیاورید، تا الله دو پاداش از رحمت خود را به شما ببخشد، و براي شما نوري قرار دهد که در روشنی آن حرکت کنید. و گناهان شما را ببخشد، و خداوند غفور و رحیم است. (۲۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« یُؤْتِکُمْ »: به شما عطا می کند.«کِفلَینِ» « تثنیه ی کفل. دو سهم، نصیب، بهره.« نُورًا»: روشنایی، قرآن. [آیه:12 همین سوره، سعی نورهم]. « تَمْشُونَ بِهِ »: بدان وسیله راه می روید، در زیر نور آن راه طی می کنید، در پرتو آن گام برمی دارید.

شأن نزول آیۀ 28:

ـ طبرانی در «معجم اوسط» به سندی که در او نام کسی است که شناخته نشده از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چهل نفر از یاران نجاشی خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و در جنگ احد شرکت کردند. تعدادی از آن‌ها مجروح شد اما کسی شهید نشد. هنگامی که نیازمندی مسلمانان را مشاهده کردند، گفتند: ای رسول خدا! ما توانگر و ثروتمندیم اجازه بده اموال خود را بیاوریم و به مسلمانان کمک نماییم. آنگاه خدا در بارۀ آن‌ها «الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ» (قصص: 52) «کسانی که پیش از این [قرآن] به آنان کتاب داده‌ایم به آن ایمان می‌آورند» و مابعد را نازل کرد. چون این آیات نازل گشت گفتند: ای جماعت مسلمانان! هرکه از جمع ما به قرآن ایمان بیاورد برای او دو ثواب نوشته می‌شود و هرکه به قرآن ایمان نیاورد برای او مثل شما یک ثواب وجود دارد. پس الله (ج) آیۀ: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ..» را نازل کرد.(طبرانی در «معجم اوسط» 7658 از طریق سعید بن جبیر از وی روایت کرده است).

ـ ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: چون آیۀ «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ» (قصص: 54) «ایناننند که پاداششان به [جبران] آنکه بردباری ورزیدند، دو بار [به آنان] داده شود» نازل شد. مسلمانانی که قبل از ظهور اسلام به کتب آسمانی پیشین ایمان داشتند خود را از دیگر یاران نبی اکرم صلی الله علیه وسلم برتر دانستند و گفتند: برای ما دو ثواب و برای شما یک ثواب است. این موضوع بر مسلمانان سخت شد بنابراین خدای بزرگ آیۀ «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ...» را نازل و پاداش آن‌ها را مثل

(c) ketabton.com: The Digital Library

پاداش مؤمنین اهل کتاب دوچندان کرد.

لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴿٢٩﴾

تا اهل کتاب بدانند که صاحب اختیار چیزی از بخشش و بخشایش الهی نیستند، و بخشش و بخشایش به دست خداوند است، به هر کس که خواهد ارزانی‌اش دارد، و خداوند دارای فضل عظیم است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

لئا یعلم لکي ← یعلم: تا این که بداند. دو الفضل: صاحب کرم و موهبت.

تفسیر:

مفسران فرموده اند: اهل کتاب می‌گفتند: وحی و رسالت به ما اختصاص دارد و جز برای ما کتاب و شریعت نیامده و خدا این فضیلت عظیم را در بین تمام کائنات به ما اختصاص داده است. آنگاه خدا به وسیله‌ی این آیه زعم آنها را رد کرد. **«وَ أَنَّ اَلْفَضْلَ بِيَدِ اَللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ»** و همانا نبوت و هدایت و ایمان در قبضه‌ی قدرت خدا می‌باشد و آن را به هر کس که بخواهد عطا می‌کند. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).

شأن نزول آیهٔ 29:

ـ ابن جریر از قتاده روایت کرده است: چون آیهٔ: **«يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ»** (حدید: 28) تا آخر نازل شد. اهل کتاب بر مسلمانان حسادت کردند.

پس الله آیهٔ «لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» را نازل کرد. (طبری 33709 این مرسل و ضعیف است.).

ـ ابن منذر از مجاهد روایت کرده است: یهود می‌گفت: به زودی از میان ما پیغمبری مبعوث می‌گردد که دست‌ها و پاها را قطع خواهد کرد. چون پیامبر آخر زمان از میان عرب برانگیخته شد. یهود کفر ورزید. پس خدا آیهٔ: **«لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ...»** را نازل کرد. یعنی به فضیلت نبوت.

پایان جزء بیست وهفتم

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره المجادلة

جزء – (28)

سورۀ ی مجادله در مدینه نازل شده ودارای بیست ودو ایه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

سبب نامگذاری این سورۀ بنام «مجادله» این است که با فرمودۀ حق تعالی: «قَدْ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوْلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوْجِهَا» [المجادلة: 1]آغاز شده است.

این سورۀ بنا بر قول صحیح، مدنی است. صحابی جلیل القدر دحیه کلبی در این مورد می فرماید که: تمام این سوره در مدینۀ منوره نازل شد، بجز این فرموده حق تعالی: «مَا يَكُونُ مِن نَّجوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» [المجادلة: 7] که در مکه نازل شد. اما عطا می فرماید: «ده آیۀ اول از آن مدنی و بقیه آن مکی است».

ارتباط سوره مجادله با سوره قبلی:

مناسبت و ارتباط میان این دو سوره را میتوان درنقاط ذیل چنین جمعبندی نمود:

- مطلع و سرآغاز سوره ی حدید، از صفات بزرگ الله متعال (الأول، الآخر، الظاهر، الباطن) بحث بعمل أورده، سرآغاز این سوره نیز می گوید: الله سبحان وتعالی از گفتگوی آن زن و شوهر خبر دارد و شکوای آن زن را می پذیرد.
- پایان سوره ی حدید در بیان فضل الله و سرآغاز این سوره هم اشاره به اندکی از فضل و کرم اوست.
- سوره ی حدید در آیه ی 4 می فرماید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و آیه ی 7 این سوره مبارکه می فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.».

تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ مجادله:

سورۀ مجادله سورۀ 58 از قرآن عظیم الشأن است، وطوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، دارای 22 آیه می باشد. تعداد کلمات این سورۀ به چهارصدوهفتادوسه کلمه و تعداد حروف آن به هزاروهفتصدونود و دو حرف، میرسد،البته با درنظرداشت اقوال اختلافی در این بابت.

طوریکه گفته آمدیم؛ این سوره در مدینه منوره، پس از سوره ی منافقون نازل شده است وهمانند سایر سوره های مدنی محتوای آنرا پیرامون احکام فقهی، زندگی اجتماعی و روابط مسلمانان با غیر مسلمانان تشکیل می دهد. (تفصیل معلومات درمورد تعداد آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن را می توانید در سورۀ طور همین تفسیر (تفسیر احمد) به تفصیل مطالعه فرماید.

محتوای و موضوعات:

مجموع بحثهای سورۀ مجادله را می توان در سه بخش عمده جمعبندی و خلاصه نمود:

در بخش اول بحث از حکم ظِهار مطرح بحث قرار گرفته است.

ظِهار در جاهلیت نوعی طلاق و جدایی دائمی محسوب می‌شد، ولی باآمدن دین مقدس اسلام این حالت وحکم را تعدیل کرد و در مسیر صحیح آن قرار داد.از جمله در آیات 3و4: حکم رجوع مجدد مرد پس از ظهار را بیان میکند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردانی که همسرانشان را ظِهار کردند سپس برمی گردند، قبل از آمیزش باید برده ای را آزاد کنند. اگر برده ای نیافتند دو ماه روزه متوالی بگیرند و اگر قادر به گرفتن روزه دوماه نباشد، در بدل آن 60 مسکین راِطعام دهد. این از حدود تشریعی خداوند متعال است و هر کس آنرا انکار کند یا زیر پا گذارد عذابی دردناک دارد.

حکمت تشریع این حکم در شرع اسلامی همین است که: اولاً برای اینکه ترک ظِهار ضمانت اجرایی داشته باشد جریمه ای قرار داده تا گفتن آن برای مردان مسلمان و معتقد سخت شود، ثانیا بخاطرازهم نه پاشیدن خانواده وامکان ادامۀ زندگی مطلوب زن و شوهر، جریمه ای باشد که امکان ادای آن توسط مرد وجود داشته باشد و بتواند در صورت تمایل به برقراری رابطه با زنش، با پرداخت این کفاره به زندگی سابق خویش ادامه دهد.

در بخش دیگری این سوره مبارکه؛ یك سلسله دساتیری در باره آداب مجالست از جمله منع ازگوشه کانی (راز گویی و زیرلب یک به دیگر گوشه کانی کردن، گفتگوی محرمانه کرد) و همچنین جا دادن به کسانی که جدیداً وارد مجلس می‌شوند؛ در آخرین بخش، بحث گویا و مشروح و کوبنده‌ای درباره منافقان، و آنها که ظاهراً،دم و داد از اسلام و مسلمانی می زدند اما در خفا با دشمنان اسلام سر و سروپس می کند، مطرح کرده، مسلمانان راستین را از ورود در حزب شیاطین و منافقین منع ودر حذر می دارد و آنها را به رعایت حب فی الله و بغض فی الله و ملحق شدن به حزب الله دعوت می‌کند.

همچنان در پایان سورۀ خاطر نشان گردیده است که: برای تکمیل دین، دشمنی و ستیز با دشمنان خدا لازم است: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ...» (آیه 22 مجادله)

اهداف اساسی و کلی سورۀ مجادله:

یادآوردی ایمان و شرایط آن؛

تأدیب مسلمانان به آداب اسلامی؛

مبارزه با خرافات و اصلاح فرهنگ زمانه (فرهنگ جاهلی عرب)؛

تعیین مرز مؤمنان و منافقان؛

یادآوری قیامت.

ارشادات آیات متبرکۀ سورۀ مجادله:

خداوند متعال دعای شاکی صادق ومخلص در دعا را اجابت می کند.

تشبیه همسر خویش به یکی از محرمات ابدی خود (ظِهار)، جایز نیست.

مقاربت با همسر خویش قبل از پرداخت کفاره ی ظهار جایز نیست.

اعمال انجام شونده کفاره، ترتیبی است وقبل از عجز از موارد اول، نمی تواند بعدی را انجام داد.

التزام به حدود الهی، واجب است، تعدی وتجاوز از آن ها جایز نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورة المجادله

بِسمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴿١﴾

به راستی که خداوند سخن زنی را که با تو درباره همسرش گفتگو می‌کرد و به خداوند شکایت حال خود می‌گفت، شنید، و خداوند گفت و گوی شما دو تن را می شنود، چرا که خداوند شنوای بیناست (۱)

تفسیر:

«سَمِعَ »: شنید، اجابت کرد، پذیرفت. **«سَمِعَ اللَّهُ»** سمع وبصر به مانند علم وقدرت وحیات واراده بوده، از صفات خالق تعالی هستند.

سمیع: ذاتی است که تمامی صداها را با وجود تفاوت زبان ها و تنوّع نیازها و خواهشات می شنود و صدای بلند و آهسته برای او تعالی یکسان است: **«سَوَآءٌ مِّنكُم مَّن أَسَرَّ ٱلْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِۦ وَمَن هُوَ مُستَخفٍ بِٱلَّيلِ وَسَارِبُ بِٱلنَّهَارِ»** (سورۀ الرّعد: 10) «(برای الله) یکسان است که کسی از شما پنهانی سخن بگوید و کسی که آن را آشکار سازد، و کسی که در (تاریکی) شب پنهان می‌شود یا در (روشنایی) روز (آشکارا) راه می‌رود.»

بنابر این الله تعالی تمامی صداها را می‌شنود؛ فرقی نمی‌کند که چه نوع صدایی باشد. صداها بر او مشتبه نمی شود و شنیدن یک صدا، او تعالی را از شنیدن صدای دیگری غافل نمی کند. تنوّع درخواست‌ها و مسائل، اورا به اشتباه نمی اندازد و فراوانی درخواست‌کنندگان، او را خسته نمی‌کند.

ابو السعودمی فرماید: معنای سمع خدای متعالی نسبت به قول آن زن، اجابت در خواست زن است نه صرف علم وی به آن، هم چنان که این قول الهی هم همان معنی را دارد.

«وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا» یعنی الله متعال به گفتگوی شما علم دارد ومی پذیرد. (ابو السعود:2 150)

« تُجَادِلُكَ »: با تو گفتگو می کند، با تو مجادله می کند.«تُجَادِلُكَ»: یعنی در مورد همسرش با تو بحث ومجادله می کرد. مجادله به معنای مناظره ومخاصمه است.

« تَشْتَكِي»: (شکو): شکایت می کند، شکایت می برد. «تَشْتَكِيَ» (شکوی به معنای اظهار نگرانی وغم واندوه درون است.و تقاضای حل مشکل می‌کند).

«تَحَاوُرَكُمَا» (محاوره به معنای مراجعه در کلام (گفتگو و رد و بدل کردن سخت با هم).

اثبات شنیدن و دیدن برای الله سبحانه و تعالی:

اهل سنت و جماعت بدین عقیده است که خداوند متعال دارای ساق، ید، عین، سمع، قدم، و وجه (صورت) می باشد، زیرا الله تعالی خود در کتاب خویش و پیامبر صلی الله علیه وسلم در احادیث صحیح خود آن صفات را برای الله تعالی به اثبات رسانیده است:

بطور مثال در مورد اثبات شنیدن ودیدن الله سبحان وتعالی در (آیۀ 11 سورۀ شوری) آمده است: «لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر» «به تأکید هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست» و می فرماید: «إن الله نِعِمَّا یعظکم به إن الله کان سمیعاً بصیراً» (سورۀ

(c) ketabton.com: The Digital Library

نساء 58) «نیکو چیزی است که خداوند شما را به آن پند می دهد همانا خداوند شنوای بیناست».

همچنان طوریکه در (آیۀ اول سورۀ مجادله) خواندیم: «قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی إلی الله، والله یسمع تحاورکما إن الله سمیع بصیر» «خداوند سخنان (زنی) را که در بارهی شوهرش با تو (پیامبر) گفتگو و به خداوند شکایت می کرد، شنید؛ و خداوند گفتگوی شما را می شنود زیرا خداوند شنوای بیناست» و میفرماید: «لقد سمع الله قول الذین قالوا إن الله فقیر ونحن أغنیاء» (سورۀ آل عمران 181) «همانا خداوند سخن کسانی که گفتند خداوند نیازمند است و ما بی نیازیم را شنید) «أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُم ۚ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» (سورۀ زخرف 80) (آیا گمان میکنند که ما اسرار پنهانی و سخنان در گوشی آنان را نمیشنویم؟! بلی! (میشنویم) و فرشتگان ما نزد آنها (همه چیز را) مینویسند.) و می فرماید: «إننی معکما أسمع وأری» (سورۀ طه 46) «من همراه شما هستم می شنوم و میبینم» و می فرماید «ألم یعلم بأن الله یری» (سورۀ علق 14) «آیا ندانست که خداوند می بیند) «الذی یراک حین تقوم﴿218﴾ وتقلبک فی الساجدین﴿219﴾ إنه هو السمیع العلیم﴿220﴾» (شعراء 218- 220) (کسی که تو را هنگامی که برمی خیزی می بیند، و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (می بیند) همانا او شنوای داناست) «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ۖ » (سوره توبه 105) «و بگو (هر چه می خواهید) انجام دهید که به زودی خدا، پیامبر و مؤمنان عمل شما را می بینند».

اما چنانچه بارها گفته ایم الله تعالی دین و اعتقادات اسلامی را برای فهم بشر فراهم ساخته و از دست و پا و زبان و چشم بحث دارد اما این همه بلاکیف اند. از کیفیت دست، چشم، پای او... الله تعالی ما آگاهی نداریم.

اثبات دو چشم برای الله تعالی:

طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 48، سورۀ طور) میفرماید: «واصبر لحکم ربک فإنک بأعیننا» «در برابر دستور پروردگارت شکیبا باش به راستی که تو در برابر چشمان ما قرار داری» «وحملناه علی ذات ألواح ودسر﴿13﴾ تجری بأعیننا جزاء لمن کان کفر﴿14﴾» (سورۀ قمر 13- 14) «او را بر تختۀ دار و میخ آجین (کشتی) سوار کردیم که زیر نظر ما حرکت مي کرد. این کیفر کسانی است که کافر شده بودند» «وألقیت علیک محبة منی ولتصنع علی عینی» (سورۀ طه 39) «و بر تو محبتی از خود افکندم تا در برابر چشمان (علم) من پرورش یابی».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 4) در باره ظهار،حکم ظهار و کفاره ی آن، بحث بعمل آمده ست.

مبحث (ظِهار) در سورۀ مجادله:

تعریف ظِهار:

«يُظَٰهِرُونَ» (ظِهارمشتق از ظهر به معنای پشت است). ظِهار عبارت است از اینکه، شخص به همسرخویش میگوید: **«أنتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي»** «تو برای من مانند پشت مادرم هستی». وآمیزش با تو برایم حلال نیست.

این کلمه سپس در تحریم زوجه با قرار دادن وی به عنوان پشت مادر خود استعمال شده است و در جاهلیت به گفتن این کلمه: «أنتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي» زن طلاق میشد، ولی دین مقدس اسلام ظهاررا باطل اعلان داشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ظِهار» در دو آیۀ از قرآن عظیم الشأن اولاً در: (آیۀ 3، سورۀ «مجادله» و آیۀ 4، سورۀ «احزاب» (ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ ما جَعَلَ أَزْواجَكُمُ اللّائِي تُظاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهاتِكُمْ وَ ما جَعَلَ أَدْعِياءَكُمْ أَبْناءَكُمْ ذالِكُم قَوْلُكُمْ بِأَفْواهِكُمْ وَ اللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ»؛ (خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده؛ و هرگز همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می دهید مادران شما قرار نداده؛ و (نیز) پسر خوانده های شما را پسر (واقعی) شما قرار نداده است؛ این سخن شماست که با دهان خود می گویید (سخنی که واقعیت ندارد)؛ امّا خداوند حق را می گوید و او به راه راست هدایت می کند). اشاره بعمل آمده است.

«ظِهر» در عبارت فوق چنان که بعضی از مفسران گفته اند، به معنی «پشت» نیست، بلکه کنایه از رابطه ای است که از ناحیه زوجیت حاصل می شود، بنابراین معنی جمله چنین می شود: «همسری با تو همچون همسری مادرم می باشد» (به «لسان العرب»، ماده «ظهر» و تفسیر «کبیر فخر رازی» مراجعه شود).

«ظِهار» از کارهای قبیح عصر جاهلیت بود، که مرد هنگامی که از همسرش خفه وناراحت می شد، برای این که او را در مضیقه و فشار قرار دهد میگفت: **«أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي»**؛ (تو نسبت به من همچون مادرم هستی) و بدین ترتیب معتقد بودند: آن زن برای همیشه بر همسرش حرام می شود و حتی نمی تواند همسر دیگری انتخاب کند! و همچنان بلاتکلیف می ماند.

ولی به آمدن دین مقدس اسلام این موضوع محکوم شد و دستور کفاره را درباره آن صادر شد.

بنابراین هرگاه کسی نسبت به همسرش «ظِهار» کند، همسرش می تواند با مراجعه به حاکم شرع او را موظف سازد که یا رسماً از طریق طلاق از او جدا شود و یا به زندگی زناشوئی بازگردد، اما پیش از بازگشت باید کفاره ای را که در آیات فوق بیان شده بدهد، یعنی در صورت توانائی یک برده را آزاد کند و اگر نتوانست دو ماه پی در پی روزه بگیرد، و اگر آن هم مقدور نبود، شصت مسکین را طعام دهد، یعنی این کفاره جنبه اختیاری ندارد بلکه جنبه ترتیبی دارد.

خواننده محترم !

بصورت کل گفته می توانیم که:هرگاه مردی با زنش ظهار نمود و مقصودش طلاق بود، طلاق نیست بلکه ظِهار است وهرگاه مردی زنش را طلاق داد و مقصودش ظهار بود طلاق است نه ظهار.

بنابراین اگرگفت: **«أنتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي»** ومقصد ش از آن طلاق باشد، این ظهار است و طلاق نیست و طلاق او واقع نمی‌شود.

شیخ ابن القیم می گوید: چون ظِهار در زمان جاهلیت طلاق بود و منسوخ گشت پس جایز نیست دوباره بحال اول برگردد و ظِهار طلاق باشد.

و اوس بن الصامت بقصد طلاق با زن خود ظهار نمود و حکم ظِهار در بارۀ او اجرا شد، نه حکم طلاق. بعلاوه ظِهار دربارۀ حکم خود صراحت دارد پس جایز نیست آن را کنایه از حکمی بگیریم که شرع الله تعالی آن را باطل ساخته است. بدیهی استکه مراعات حکم الله تعالی و قضای آن ذات متعال شایسته تر و واجبتر است.

با اجماع علماء ظِهار حرام است و اقدام بدان جایز نیست. طوریکه در (آیه 2سورۀ مجادله)

(c) ketabton.com: The Digital Library

میفرماید: (کسانی که زنان خود را ظهار می‌کنند (و بدیشان می‌گویند: شما برای ما همسان مادرانمان هستید)، آنان مادرانشان نمی‌گردند، و بلکه مادرانشان تنها زنانی هستند که ایشان را زائیده‌اند. چنین کسانی سخن زشت و دروغی را می‌گویند (چرا که مادر و فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود). خداوند بسیار باگذشت و آمرزگار است)

شأن نزول آیهٔ 1:

- حاکم به قسم صحیح از عایشه (رض) روایت کرده است: پاک و منزه است کبریایی که با توانایی همه صداها را می‌شنود، من بعضی از سخنان خوله دختر ثعلبه را می‌شنیدم و بعضی به گوشم نمی‌رسید، او در نزد نبی اکرم از شوهر خود اوس بن صامت شکوه و شکایت داشت و می‌گفت: ای رسول خدا! اوس از جوانی‌ام بهره‌ها گرفت و فرزندان زیاد برایش تربیت کردم. اینک که سن و سالم بالا رفته وعقیم شده‌ام، (عقیم زنی را گویند که به جهت کِبر سن دیگر نزاید - مفسر) از من بیزار شده است. پروردگارا! من به دربارت به ناله و زاری از او شکوه‌ها دارم. اندک زمانی سپری نشده بود که جبرئیل امین با آیهٔ: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا...» نازل شد.

(صحیح است، نسائی 6 / 67، در «الکبری» 11570 و «تفسیر» 590، ابن ماجه 188 و 2063، احمد 6 / 46، عبدالرزاق در «تفسیر» 1118، حاکم 2 / 481، طبری 33725 و 33726، واحدی در «اسباب نزول» 788 و بیهقی 7 / 382 از چند طریق از کاکاش از تمیم بن سلمه از عروه از عایشه روایت کرده اند، اسناد این حدیث صحیح، راوی‌هایش راوی بخاری و مسلم و ثقه هستند غیر از تمیم زیرا او از راوی‌های مسلم است. حاکم و ذهبی این حدیث را صحیح شمرده اند. «الکشاف» 1135،«جامع احکام القرآن»5838 و «احکام القرآن» 2045) (تفسیر وبیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

همچنان ابن عباس (رض)می فرماید: در زمان جاهلیت وقتی که مردی به زنش می گفت: «أنتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي»«تو برای من مانند پشت مادرم هستی» زن بر او حرام می شد ودر اسلام، اولین کسی که ظِهار نمود، اوس بود وسپس پیشمان شد وبه زنش گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم برو واز ایشان بپرس وزن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و این ایات نازل شد. (به روایت بیهقی درالسنن وسیوطی آن را به ابن مردویه ونحاس نسبت داده است.)

همچنان از خوله بنت مالک بن ثعلبه روایت شده (در مورد اسم این زن اختلاف وجود دارد وصحیح ترین آن، همین اسم است) که گفت: همسرم اوس بن صامت مرا ظهار کرد، پس برای شکایت نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدم وایشان در مورد وی به مجادله وگفتگو بامن پرداختند وفرمودند: از خدا بترس! او پسر کاکای تو است.) من هم چنان با یشان بحث وگفتگو کردم و دست بر نداشتم تا این که این آیه نازل شد: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا»تا آن جا که میفرماید:

«فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یک برده آزاد کند». گفتم: پولش را ندارد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دوماه روزه بگیرد.» گفتم: ای پیامبر خدا! او پیر شده ونمی تواند روزه بگیرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پس من شصت صاع خرما به وی میدهم»، گفتم: ای پیامبر خدا! من هم شصت صاع به او می دهم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کار نیکویی می کنی، بر و با

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن دو مقدار خرما، به شصت نفر غذا بده ونزد پسر كاكايت بر گردد.
(به رويت ابو داود وامام احمد) (تفسير آيات احكام جلد دوم مؤلف شيخ محمد علی صابونی، مبحث ظهار)
همچنان در سنن آمده استكه سلمه پسر صخر بياضي در ماه رمضان با زنش ظهار نمود و يک شب پيش از تمام شدن ماه رمضان با وي همبستر شد پيامبر صلي الله عليه و سلم به وي گفت: انت بذاک يا سلمه؟ آيا تو چنين كاري را كرده‌اي؟ سلمه گفت: اي رسول الله من چنين كاري را مرتكب شده‌ام (دو بار آن را تكرار كرد) و من در برابر امر خداوند صابر و شكيبا هستم و هر حكمي را كه خداوند بتو نشان داده است در باره من اجرا كن پيامبر صلي الله عليه و سلم فرمودند: بندۀ را آزاد كن. سلمه گفت: سوگند بدانكس كه بحق ترا پيامبر صلي الله عليه و سلم كرده است، جز گردن خود گردن ديگری را مالک نيستم كه آن را آزاد كنم. پيامبر صلي الله عليه و سلم گفت: پس دو ماه پشت سر هم روزه بگير، او گفت: مگر نه اينست كه در روزه و در اثر آن مرتكب اين كار شده‌ام؟... پيامبر صلی الله عليه و سلم گفت: يک وسق = شصت صاع خرما به شصت نفر مسكين بده. سلمه گويد: گفتم: سوگند بدان كس كه ترا بحق پيامبر كرد، ديشب بدون طعام شب را بروز آورديم و طعامي نداريم. پيامبر صلي الله عليه و سلم گفت: برو پيش بني رزيق تا صدقه خود را بتو بدهند و آن را اِطعام شصت نفر مسكين كن. يعني زكات بنی رزيق را بتو بدهند كه شصت صاع آن را اِطعام شصت نفر مسكين كن و بقيه را خودت و عيالت بخوريد. گويد: پيش قوم خود رفتم و گفتم: نزد شما در تنگنا و مضيقه بودم و نسبت به من رأی خوب نداشتيد و نظرتان درباره من خوب نبود ليكن پيش پيامبر، گشايش و حسن راي را يافتم و صدقه و زكات شما را به من داده است.

الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ ۖ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ ۚ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ﴿٢﴾

كسانی كه زنان خود را ظهار می‌كنند (و بديشان می‌گويند: شما برای ما همسان مادرانمان هستيد)، آنان مادرانشان نمی‌گردند، و بلكه مادرانشان تنها زنانی هستند كه ايشان را زائيده‌اند. چنين كسانی سخن زشت و دروغی را ميگويند (چرا كه مادر و فرزند بودن، چيزی نيست كه با سخن درست شود).خداوند بسيار باگذشت و آمرزگار است (٢)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«وَلَدْنَهُمْ»: آنان را به دنيا آورده اند، آنان را زاييده اند. «مُنكَر»: بد و ناپسند، نادرست.« ًزُورًا»: دروغ، باطل و بی اساس، بهتان.

تفسير:

«لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً» بايد گفت كه: برای هر كاری راهی شرعی و قانونی وجود دارد،وراه جدا شدن زن و مرد از يكديگر در صورتيكه همه تدابير موثر واقع نگردد، طلاق است، آن هم با مراعات قوانين و حفظ حقوق هر دوجانب، ولی جدا شدن از طريق ظهار و يا ساير راه های نامشروع ديگر، درشرع اسلامی بصورت مطلق منكر و باطل می باشد. **«لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً».**

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا ۚ ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴿٣﴾

كسانی كه زنان خود را ظِهار می‌كنند، سپس از آنچه گفته‌اند پشيمان می‌گردند، پيش از آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

که با یکدیگر نزدیکی کنند باید برده ای را آزاد کنند.این درس و پندی است که به شما داده می‌شود، و خدا آگاه از آن چیزی است که می‌کنید. (۳)

«فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» «حُرّرته»یعنی به خاطر رضای الله او را آزاد ساختم. **«رَقَبَةٍ»** در اصل به معنای گردن است وسپس از باب نام گذاری یک چیزبه اسم بعضی از آن، بر ذات انسان اطلاق شد ومنظور از **«مملوک»** است برده باشد یا کنیز.

حکم ظِهار:

ظهار بدلیل اینکه خداوند متعال آن را منکر و سخن دروغ دانسته است، حرام است. خداوند متعال دربارۀ ظهارکنندگان میفرماید: «وَإِنَّهُمۡ لَيَقُولُونَ مُنكَرٗا مِّنَ ٱلۡقَوۡلِ وَزُورٗا» [المجادلة: 2]. «آنان سخن نا زیبا و دروغ می‌گویند».

اگر مردی به همسر خود بگوید: تو برای من مانند پشت مادرم (یا خواهرم) هستی، به این لفظ ظهار گویند. و ظهار حرام است چون خداوند آنرا به سخن قبیح و دروغ وصف کرده و کار ظِهار کننده را ناپسند دانسته است.

آیا ظِهار مختص به مادر است؟

جمهورعلماء معتقدند که آن چنان که در قرآن عظیم الشأن وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شده، ظِهار مختص به مادر (یعنی در آن زن فقط به مادر تشبیه می شود) پس اگر مرد به زنش بگوید: «أنتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی» وی ظهار کننده است، اما اگر بگوید:

«أنتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ اختی» یا «بنتی» (خواهرم ویا دخترم) این قول وی ظِهار نیست.

امام ابو حنیفه وامام شافعی (رحمه الله علیهما) در یکی از دو قول خویش معتقد اند که همه محارم بر مادر قیاس میشوند ونزد آنها، ظِهار تشبیه کردن زن در حُرمَت به یکی از محارمی است که ازدواج با آن ها به صورت ابدی وبه خاطر رابطۀ نسبی یا رضاعی و یا مصاهرتی (رابطۀ که به طریق ازدواج حاصل می شود، مانند خوشو) بر مرد حرام می شود، زیرا علت، تحریم آن ابدی است.

اما اگر کسی به عنوان تکریم، شرف و وقار قایل شدن به زن خود بگوید: ای خواهرم! ای مادرم ! این کار وی ظهار نیست، لکن مکروه است، زیرا ابو داود ازابن تمیمۀ هجیمی روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدند که مردی به زن خود می گوید: «یا آختیه» «خواهر جان!» واز کار وی بدشان آمد و او را از آن نهی کردند. (البته قابل تذکر است که این حدیث مرسل و منذری در مورد آن سکوت کرده است و نیز تخریج السنن: 3136 وجمع الفوائد 1620).

کفارۀ ظِهار:

هرگاه شوهر، (مظاهر) قصد رجوع به همسرش (پیش از هر گونه تماس جنسی و انجام مقدمات آن) که با وی ظِهار کرده داشته باشد، کِفارۀ ظِهار بر وی واجب می‌گردد. طوریکه حکم آن در (آیۀ سوم مجادله) بیان یافت: «وَٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِن نِّسَآئِهِمۡ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُواْ فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مِّن قَبۡلِ أَن يَتَمَآسَّا» «و کسانی که با زنانشان ظِهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند باز می‌گردند، باید پیش از آنکه به هم دست رسانند برده‌ای آزاد کنند» و بعد از آن مراجعه نمایند.

کفارۀ ظِهار طوریکه در آیۀ متبرکه آمده است عبارت از:

1 - آزاد کردن غلام یا کنیز مسلمان. اگر برده نیافت:

(c) ketabton.com: The Digital Library

2 - روزه گرفتن دو ماه متوالی بدون وقفه. واگر نتوانست،
3 - اِطعام 60 مسکین. طوریکه پروردگار با عظمت ما فرموده است: «فَتَحرِيرُ رَقَبَة مِّن قَبلِ أَن يَتَمَآسَّاۚ ذَٰلِكُم تُوعَظُونَ بِهِۦۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعمَلُونَ خَبِير، فَمَن لَّم يَجِدۡ فَصِيَامُ شَهرَينِ مُتَتَابِعَينِ مِن قَبلِ أَن يَتَمَآسَّاۖ فَمَن لَّم يَستَطِعۡ فَإِطعَامُ سِتِّينَ مِسكِينا» (المجادلة: 3-4).
«آزاد کردن یک گردن مؤمن قبل از برقراری تماس جنسی، با این حکم به شما نصیحت می شود و خداوند نسبت به اعمالتان آگاه است، اگر کسی غلام یا کنیز ندارد، دو ماه متوالی پیش از ایجاد و ارتباط جنسی روزه گیرد. هرکس توان این را ندارد شصت مسکین را طعام دهد».

قابل توجه و دقت:

کفاره بصورت یکی از سه چیزیکه در فوق از آن تذکر بعمل آوردیم باید داده شود. و انتقال از اولی به دومی از دومی به سومی جایز نیست، مگر اینکه قادر به اولی نباشد.

یادداشت ضروری:

اگر قبل از دادن کفاره تماس جنسی برقرار شود، بسیار گناه است، با ندامت و استغفار باید توبه کرد و کفاره داد. و بجز کفاره و توبه جریمه‌ای دیگر ندارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به شخصی که گفت: با همسرم ظِهار کردم و قبل از اینکه کفاره ظِهار بدهم با وی جماع کردم، فرمود: «مَا حَمَلَكَ عَلَى ذَلِكَ فَلَا تَقْرَبْهَا حَتَّى تَفْعَلَ مَا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ» (ترمذی و آن را صحیح گفته است). «چه عاملی موجب شد که چنین کنی؟ پس اکنون تا کفاره نداده‌ای، با وی آمیزش جنسی نکن». رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در این حدیث بر شوهر که پیش از کفاره مجامعت کرده بود، چیزی جز کفاره واجب نکرد.

اول: آزاد کردن برده:

«رُقبة» (برده) در آیه به صورت مطلق وارده شده است، پس آیا آزاد کردن هر برده ای اگرچه کافر هم باشد، کفایت می کند؟
پیروان مذهب امام ابوحنیفه (رح) معتقدند که در کفاره، آزاد کردن برده ی کافر ومؤمن ومذکر ومونث وکبیر وصغیر اگر چه شیر خواره هم باشد، کفایت می کند، زیرا اسم «رقبه» برا همۀ آن ها اطلاق می شود.
اما پیروان امام شافعی و مالکی قابل به شرط ایمان در «رقبه» (برده) هستند وبا حمل مطلق بر مقید در آیه ی قتل، آزاد ساختن غیر مؤمن را جایز نمی دانند، چه خدای متعال می فرماید: **«فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»** (سوره النساء آیه 92) (پس باید برده ی مؤمنی آزاد کند) و قدر مشترک این دو، عدم جواز در سبب عمل (یعنی ظِهار وقتل) می باشد.
حنفی ها می فرمایند فقط در یک حکم واحد در یک حادثه ی واحد است که مطلق بر مقید حمل می شود، چون که در این حالت، این حمل کردن لزوم عقلی دارد، زیرا این که خود یک چیز، به صورت مطلق یا مقید به عرصه ی وجود آورده شود، مطلوب نیست، مانند روزه در کفاره ی سوگند که مطلق وارد شده ولی مقید به تتابع و تولی شده است، بنابر قرائت مشهوری که از گونه ی قرائت های جایز است. (روح المعانی 2811) اما از امام احمد در این مسئله دو روایت وجود دارد (برای مزید معلومات مراجعه شود به زادالمسیر 8185).

دوم: روزه ی متوالی:

هر گاه شخص از آزاد کردن برده عاجز باشد، بر او واجب است که دو ماه متوالی روزه

(c) ketabton.com: The Digital Library

بگیرد. یعنی دو ماه قمری را روزه گیرد یا از روی حساب شصت روز را روزه گیرد، فرق نمی کند.ولی اگر شخص با غیر هلال روزه بگیرد، حنفی ها معتقد اند که لازم است شصت روز، روزه بگیرد.

ولی شافعی ها ومالکی ها معتقد ند که (فرد ظِهار کننده، ابتدا، از زمان شروع کفاره که ممکن است آغاز، وسط یا پایان ماه باشد) روزه می گیرد وپس از (این یک ماه) تعداد (روز های باقی مانده از ماه شروع) را کامل می کند.(تفصیل موضوع را میتوان در آلوسی: 2814 ویا رازی 8234 مطالعه فرماید.).

همچنان قابل تذکر است که شخص ظِهار بدون عذر مریضی روزه‌های کفاره را تفریق کرد، یعنی جدا، جدا گرفت روزه‌های قبلی فاقد اعتبار شده از سر نو باید روزه گیرد، زیرا حکم آیه همین است: «فَصِيَامُ شَهرَينِ مُتَتَابِعَينِ».

سوم: غذا دادن به شصت مسکین:

اگر کسی نتوانست دوماه متوالی روزه بگیرد، یعنی نتوانست اصل روزه را بگیرد یا متوالی بودن آن را نتوانست، مثلاً به خاطر پیری یا مریضی ای که عادتاً به زوال آن آمیدی نبود یا طبیب بگوید که به زوال آن آمیدی نمی باشد بر وی واجب است که شصت نفر مسکین را غذا دهد. (روح المعانی 2814).مقدار کفاره در صورت اِطعام، یک صاع گندم (دو کیلو و دویست گرم) یا دو صاع خرما یا جو (چهار کیلو و چهار صد گرم) است. این مقدار به یک مسکین داده شود. اگر تمام مقدار کفاره را به کمتر از شصت نفر داد، جایز نیست.

اختلاف فقهاء در مورد مقدار غذا:

ابو حبان می گوید: ظاهر، بیانگر مطلق غذا دادن است وچگونگی آن ؛ بر اساس عرف اِطعام در وقت نزول حکم، تخصص (تخصیص) یافته وآن، مقدار غذایی است که شخص را سیر می کند، بدون این که اندازه ووزن (مقدار) ومَد معلوم داشته باشد. (البحر المحیط: 8234)

امام مالک و امام شافعی رحمت الله علیهما، این را کافی نمی دانند که کم تر از شصت مسکین را غذا بدهد.

امام ابو حنیفه واصحاب وی، رحمه الله علیهما، معتقدند که اگر هم هر روز نصف یک پیمانه را به یک نفر بدهد (یعنی فقط یک مسکین در میان باشد) تا عدد آن کامل شود، برای او کفایت می کند. (قرطبی: 17 287 البحر المحیط: 8234 رازی: 8185)

احکام ظهار:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم که: ظِهار به معنی مشابهت کردن منکوحۀ (زوجۀ خود) خود را به محرمۀ خود. (کسیکه بروی مؤقت ویا دایمی حرام است)

وقتی که مرد به زوجه خود بگوید: تو بر من مثل پشت مادر من هستی، این را ظِهار می نامند و این زن بر او حرام می شود، نمی‌تواند با او مقاربت نماید و نه او را مساس و لمس کند و نه او را بوسه زند تا وقتی که کفاره بدهد، ولی صبحت کردن با زن ظِهار شده، ممانعتی ندارد.

کفارۀ ظِهار:

کفارۀ ظِهار شصت روز پیاپی روزه گرفتن است، یا شصت مسکین را صبح و شام طعام دادن است، یا بنده ای (غلام) را آزاد کردن است. قابل تذکر است که: کفاره قبل از مجامعت ومقاربت با ظِهار شده، باید انجام گرفته، و ظِهار کننده باید توبه و استغفار نماید. اگر در

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسط غذا خوردن مساکین مجامعت نمود اِشکالی ندارد، ولی اگر چند روزی روزه گرفته و مجامعت نمود باید روزه گرفته را از سر گیرد.
باید گفت: اگر کسی به زوجۀ خود گفت: تو بر من مثل پُشت مادر من هستی، و به این گفته نیت طلاق را داشت، طلاق معتبر گرفته نمی‌شود بلکه ظهار واقع میشود.
همچنان اگر کسی برای زوجه خود گفت: تو بر من مثل شکم یا ران یا فرج مادر من هستی، به این گفته‌ها ظِهار واقع می‌شود، و همچنین اگر این تشبیهات را به خواهر یا عمه یا خاله یا مادر رضاعی (شیری) خود داد، ظهار واقع میشود.
اگر احیاناً مردی به زوجۀ خود گفت: تو بر من مثل مادر من هستی، باید از نیتش سوال شود. اگر گفت، نظر کرامت و محبت را داشتم یعنی مثل که مادر من به من محبت و کرامت دارد تو هم داری اشکالی ندارد و طلاقی واقع نمیشود.
اگر کسی برای زوجۀ خود گفت: تو بر من مثل حیوان خوک یا خود مرده هستی، اگر به این گفته نیت طلاق را داشت طلاق واقع می شود، و اگر نیت ظِهار داشت یا هیچ نیتی نداشت چیزی واقع نمی شود.
همچنان اگر کسی به عیال (خانم) خود گفت: اگر تو را نگهدارم مادر خود را نگداشته ام، یا گفت: اگر با تو جماع و مقاربت جنسی کنم گویا با مادر خود جماع کرده ام، در این گفته‌ها هیچ چیز واقع نمی شود.
واگر احیاناً کسی بدون اینکه لفظ (مثل) را بگوید به زوجه خود گفت: تو مادر من هستی، یا خواهر منی، هیچ واقع نمی‌شود، ولی این گفته‌ها برای زن، موجب گناه است.
همچنان اگر کسی چند زن داشت و با همه ظهار کرد، باید برای هر یک یک کفاره بدهد.
اگر احیاناً شخصی کلمات ظهار را نسبت به زن تکرار کرد، مثلا چند مرتبه برای زوجه خود گفت: تو بر من مثل پُشت مادر من هستی، اگر مقصودش تأکید باشد یک کفاره لازم است، و اگر مقصودش ظِهار متعدد (مانند خواهر، مادر و... من هستی) بود برای هر مرتبه گفتن یک کفاره لازم می‌گردد.
قابل یاد دهانی است که اگر کسی در ظهار مدت تعیین کرد مثلا برای زوجه خود گفت: (مدت دو ماه تو بر من مثل پشت مادر من هستی) در این مدت ظهار است، اگر قبل از گذشتن دو ماه مجامعت نمود ظهار واقع می‌شود، و باید کفاره ظهار بدهد، و اگر بعد از دو ماه مجامعت نمود کفاره لازم نمیشود.
باید متذکر شد که: اگر در ظِهار کلمه «إن شاء الله» را متصلاً گفت ظهار واقع نمی شود، مثلا گفت: تو بر من مثل پشت مادر من هستی إن شاء الله.

شرایط ظِهار کننده:

ظِهار کننده باید:
1- عاقل، 2- بالغ باشد. لذا ظهار کودک و دیوانه واقع نمی‌شود.

کفارۀ ظهار:

قرآن مجید وحدیث نبوی به دو ماه متواتر روزه گرفتن حکم می نماید واگر نتواند باید شصت مسکین را غذای کافی از اوسط آنچه به خانواده خود میدهد، بدهد. وتا زمانیکه مرد کفاره ندهد برای زن خود حرام است.
ظِهار وطلاق هردو حلال بودن زن وشوهر را برای یك دیگر از میان میبرد با این تفاوت که ظهار در عدد طلاق ها حساب نشده بلکه سوگند یمین میباشد که زن را بر شوهرش

(c) ketabton.com: The Digital Library

حرام می سازد و برای آنکه به یکدیگر حلال شوند شوهر باید کفاره بدهد.

ظِهار از چه‌کسی صحیح است؟

ظِهار تنها وقتی صحیح استکه شوهر عاقل بالغ مسلمان این تشبیه را خطاب به زنش‌گوید، زنی‌که با ازدواج صحیح و قابل اجراء به عقد وی درآمده باشد.

ظِهار مؤقت :

ظهار مؤقت آنستکه شوهر تا مدتی معلوم با زنش ظهارکند وبگوید: **«أنتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي اِلى الليل»** (تو تا شب بر من مانند پشت مادرم هستي). سپس پیش از پایان مدت با وی همبستر شد و نزدیکی کرد. اینهم ظِهار است و حکم ظِهار مطلق دارد.

حطابی گفته است: هرگاه در ظهار مؤقت مرتکب گناه نشد و تا پایان مدت با وی همبستر نگردید، علماء دربارۀ حکم آن اختلاف دارند:

امام مالک و ابن ابي ليلي رحمه الله عليهما گفته‌اند: هرگاه کسي بزنش گفت: **«انت علي كظهر أمي إلى الليل»** بروی لازم است که کفاره ظهار بپردازد اگر چه با وی همبستر هم نشده باشد. و بیشتر اهل علم گفته‌اند: اگر عهد خود را نشکند و در این مدت با وی نزدیکي نکند بر وی کفاره‌ای لازم نیست، سپس خطابی گوید: امام شافعی دربارۀ ظهار مؤقت دو قول دارد که بموجب یکی ازآنها ظهار مؤقت ظهار نیست.

آیا ظِهار زن واقع می شود؟

بطور مثال اگر زنی به شوهر خویش بگوید: تو مانند پشت مادرم یا برادرم یا پدرم هستی، این سخن او حکم ظِهار را ندارد. پیشوایان سه‌گانه فقه (امام ابو حنیفه،امام مالک و امام شافعی رحمه الله علیهما جمیعا) و روایتی از احمد (رح) بر آن هستندکه اگر زن به شوهر خویش گفت: **«أنتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي»** تو بر من مانند پشت مادرم هستی، بر او کفاره‌ای نیست ولی امام احمد (رح) در روایت دیگری گفته که اگر شوهر با وی همبستر شود بر آن زن واجب است که کفاره را بپردازد و خرقی و شیخ الاسلام ابن تیمیه این رای را برگزیده اند. **(الفقه علی المذاهب الاربعه آحکام القرآن ابن العربی جصاص)**. علمای حنابله نیز همین رأی را دارند. ولی قول جمهور علماء ارجح و صحیح تر است زیرا این حرمت فقط هنگامی است که مرد پشت همسرخود را به یکی از محارمش تشبیه نماید و زن مالک پشت نیست (معیوب است) ولذا سخن او حرمتی ندارد وکفاره ای نیز بر آن تعلق نمیگیرد.

فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا ۖ فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ۚ ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ۗ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿٤﴾

اگر برده‌ای را نیابد و توانایی آزاد کردن او را نداشته باشد باید دو ماه پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد، پیش از آنکه شوهر و همسر باهم همبستر شوند، اگر هم نتوانست باید شصت نفر فقیر را خوراک بدهد. این برای آن است که به الله و پیغمبرش ایمان بیاورید. اینها قوانین و حدود مقررات الله است و کافران عذاب دردناکی دارند. (٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَهرَينِ» «دوماه».«مُتَتَابِعَينِ» «پی درپی».«يَتَمَآسَّا» «به هم نزدیک شوند، آمیزش جنسی انجام دهند».«سِتِّين» «شصت».

«مِسْكِينًا»: کسی است که چیزی ندارد.وبه قولی دیگری می گوید: کسی است که چیزی ندارد که کفایت عیال او را بکند و مسکین در اصل به معنای «خاضع» است. در این جا منظور معنایی است که فقیر را هم شامل می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و مسکین، حال ووضع بهتری از فقیر دارد وگفته شده که: دو کلمه ی مسکین و فقیر، اگر با هم بیایند، معنی آن ها فرق می کند واگر جدا از هم ذکر شوند، معنا یشان یکی است. (لسان العرب روح المعانی: 28 18)

«حُدُودُ» «حد» به معنای فاصله انداختن میان دو چیزی است برای آنکه با هم مختلط نشوند یا یکی از آن ها از دیگری تجاوز نکند وجمع آن «حدود» میباشد.

«حُدُودُ اللَّهِ» چیزی های است که خداوند تحریم وتحلیل آن ها را بیان کرده وامر فرموده که چیزی از آن ها به غیر آن چه که به آن امر شده یا از آن نهی شده تجاوز نگردد ومردم را از مخالفت با آن ها منع کرده است.

در این جا منظوراز قول الهی **«وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ»** حدود میان معصیت وطاعت الله است، معصیت او، ظهار وطاعت وی، کفاره است. (لسان عرب قرطبی:17 288)

چه احکامی بر ظِهار جاری می شوند:

دو چیز بر کسیکه زن خویش را ظِهار کند، جاری می شود:

اول: حرمت جماع با زن تا هنگامی پرداخت کفاره ی ظِهار؛ زیرا الله تعالی فرموده است: **«قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا»**

دوم: وجوب کفاره در صورت **«عُودُ»** زیر خداوند متعالی فرموده است **«وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا».** (آیه 3 سورۀ مجادله) (و کسانی که نسبت به همسران خود ظهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند (پشیمان شده) و برمی‌گردند)

باید یاد آور شد: همان طوریکه با ظِهار جماع حرام می شود، مقدمات آن از قبیل بوسیدن، معانقه وسایر وجوه استمتاع (لذت گرفتن از نزدیکی به زن خویش) نیز حرام میشود، این مذهب جمهور فقهاء، یعنی حنفی ها، مالکی ها وحنبلی ها ست. ولی امام ثوری وامام شافعی رحمه الله علیهما، در یکی از دو قول خود می گویند: فقط جماع (مقاربت جنسی) حرام است زیرا «مس» کنایه از جماع می باشد. (مراجعه شود: قرطبی 17 274 ت جصاص:3 423 البحر المحیط: 8233 رازی: 8 156 آلوسی: 286.)

نتیجه و اثر ظِهار چیست؟

هرگاه کسی بازنش ظِهار کرد و ظهارش صحیح بود دو اثر برآن مترتب مي گردد:

اثر اول: بر او حرام استکه با زنش همبسترگردد، مگر اینکه کفاره ظِهار بپردازد. چون خداوند متعال مي فرماید: **«مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا»** (باید پیش از آنکه با هم تماس داشته باشندکفاره پرداخت گردد). و مقصود از تماس همبستری و جماع است همانگونه که همبستری حرام است مقدمات آن نیز از قبیل بوسه و معانقه و امثال آن حرام است و اینست مذهب جمهورعلماء.

بعضي از اهل علم- از جمله امام ثوري و یکی از دو قول امام شافعی(رح) گفته اند: پیش ازکفاره، تنها جماع و همبستری حرام است، چون تماس در آیه کنایه از جماع است.

اثر دوم: وجوبکفاره با عودت و برگشتن است.

عودت در ظِهار چیست؟

علماء در بارۀ عودت در ظِهار اختلاف دارند: قتاده و سعید بن جبیر و امام ابو حنیفه و یاران او (رحمه الله علیهما جمیعا) گفته‌اند: اراده و قصد جماع که باظهار حرام شده است، عودت مي باشد و برگشتن از تصمیم ظهار بشمار مي رود. چون همینکه شخص اراده آنکرد بمعنی پشیمان شدن از عزم و تصمیم قبلي است و مي خواهد با زنش تماس داشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشد. خواه عملاً تماس بر قرار كند يا خير، بنابر اين‌كفاره واجب مي شود.
امام شافعي (رح) گويد: نگهداشتن زن بعد از ظهار در مدتی كه مي‌تواند او را طلاق دهد برگشتن و عودت است زيرا تشبيه زن به مادر مقتضي جدائی از اواست و نگهداشتنش و طلاق ندادنش خلاف آن است، پس همينكه او را نگهداشت و طلاق نداد بمنزلۀ پشيمان شدن از قول خود ميباشد، چون پشيمان شدن از قول مخالف با آن مي باشد.
امام مالک و امام احمد گفته‌اند: برگشتن و پشيمان شدن از ظهار تنها تصميم بر جماع است، اگر چه عملاً جماعی هم صورت نگرفته باشد.
شعبه و اهل ظاهرگفته اند: اِعادۀ لفظ ظهار موجب كفاره است.
آنان مي‌گويند: كفاره به اِعاده ظِهار واجب مي‌گردد، نه باگفتن ظِهار اول.

همبستری (جماع) پيش از دادن كفاره:

هرگاه كسی پيش از دادن‌كفاره ظِهار با زنش همبستری‌كرد، همانگونه‌كه قبلاً گفته شد حرام است و اين عمل موجب سقوط كفاره و چند برابر شدن آن نمی گردد، بلكه بحال خود مي ماند و يک‌كفاره كفايت می كند.
صلت بن دينار گويد: من دربارۀ كسي‌كه ظهاركرده و پيش از دادن‌كفاره با زنش همبستر شده باشد، از ده نفر فقيه سوال كرده‌ام. همگی گفته‌اند: تنها يک‌كفاره بر وی واجب است.
مطمئناً توبه و استغفار و مغفرت از درگاه ايزد متعال به جای خود باقی است.

علت سخت گيری دركفاره ظِهار:

اگر احكام و قوانين جاری در دين مقدس اسلام بطور صادقانه و انصافانه مورد تدقيق، مطالعه و پژوهش قرار دهيم به روشنی در می يابد كه تعليمات و قوانين اسلام برای آسان‌گيری بر مردم و تسهيل وظايف آنان گرايش عظيم دارد.
مسلمانان را به هرمناسب به دست گيری و مساعدت يكديگرو رسيدگی به فقرا، تعاون و سخاوت استقامت ميدهد و در هر مناسب به رفع بردگی وغلامی و ساختن اجتماع سالم با معنويت هدايت و رهنمايی ميكند، مسلماً اين هدف بدون جديت و سخت‌گير درموارد خاص نزديک می شود در موارد جديت دارد كه ايمان و اخلاق جامعه در معرض تباهی قرار نه گيرد و مصلحت عمومی به خطر نه افتد. در حالاتيكه نرمی و ملايمت چاره‌سازی نكند به جديت و سخت گيری ميرود و در آن موارد هم تمام امكانات تسامح و سهل گرفتن به كار گرفته ميشود. اما روح غالب در آموزش‌ها و دستورهای اسلامی به همين تساهل و تخفيف و جلب قلوب معطوف است.
در بسياری از آيات قرآنی و احكام الهی و من جمله **»وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ«** (آيۀ: 78، سورۀ حج) «در اجرای اين دين، سختی و زحمتی بر شما روا نشده است» يا **»يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ«** (سورۀ بقره، آيۀ 185)، به روشنی نمودار اين امر است؛ پس تساهل و تسامح چيزی است كه جوهرو خمير مايۀ دين مقدس اسلام را تشكيل می‌دهد.
دين مقدس اسلام، ازدواج را به عنوان عقدی دايم تشريح كرده كه جز «مبغوض ترين حلال ها در نزد خداوند» (مرگ يا طلاق)، چيزی آن را برهم نمی زند وبا ازدواج، انجام هرعملی با زن در حدودی كه خداوند متعال مباح كرده، برای مرد حلال می شود، پس اگر كسی قصد تغيير چيزی را بكند كه خداوند متعال برايش مباح نموده وبخواهد حلال را حرام كند، قطعاً مرتكب گناه كبيره شده است وبا اين كار از حدودِ كه الله جل جلاله برايش تشريح

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرده، تجاوز نموده است وبه همین دلیل هم مجازات وی بزرگ است.
در این هیچ جای شک نیست که در پرداخت تاوان وکفاره ظِهار سخت گیری شده تا در حفظ و مراعات پیوند زناشوهری سعی شود و بر زن ظلم و ستم نرود چون شوهر وقتی که تشخیص دهد کفاره ظهار سنگین است پیوند زناشوهری را محترم می شمارد و از ظلم و ستم بر زنش خود داری میکند. اما با ظِهار درتفاوت شرایع و عادات قبل از اسلام، نکاح فسخ نمیشود.
در ضمن این جزای شخصی است که حلال را حرام می گرداند، پس باید که مؤمنان از این مجازات قاطع وزجر دهنده پند وعبرت بگیرد.

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی، احکام ظهار به تفصیل به بیان گرفته شد،هکذا در آیات متذکره بیان یافت که،آنعده از کسانیکه از حکم ظهارو حکم الهی سرپیچی می کنند، از آنان نکوهش بعمل آمده ودر ضمن ملاحظه نمودیم که از مؤمنان واقعی ستایش بعمل آمده است. اینک در آیات متبرکه (5 الی 7) از حال مخالفان شریعت و ستیزه گران واینکه آنان خوار و رسوا و سرافکنده ی هردو جهان اند، بحث بعمل می أورد.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ وَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ۚ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴿٥﴾

کسانی که با الله و پیغمبرش دشمنی می‌کنند، خوار و ذلیل می‌شوند، همان گونه که پیش از ایشان پیشینیان خوار و ذلیل شدند. و البته نشانه‌های واضح نازل کردیم و برای کافران عذاب رسواکننده است. (٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُحَآدُّونَ»(حد): «دشمنی می‌کنند، مخالفت می ورزند ».«كُبِتُواْ» «خوار، زبون وذلیل می‌شوند».«كُبِتَ» «خواروذلیل شدند».

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ »و آنان که با فرمان الله سبحان وتعالی و پیامبرش مخالفت ودشمنی می‌ورزند و از در دشمنی با الله و پیامبر درمی‌آیند.
ابو سعودفرموده است: یعنی با الله و رسول وی مخالفت و دشمنی می‌ورزند. علت این که در اینجا «یحادون» را آورده است و از «یعادون» و «یشاقون» استفاده نکرده، این است که «یحادون» با «حدود الله» مناسب بیشتری دارد.(تفسیر ابو سعود ۱۴۴/۵.).
«كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ »:همان‌طور که کفار و منافقان و دشمنان و مخالفان قبلی الله و پیامبر خوار و خفیف و پست شدند، اینها هم ذلیل و خوار و سبک و بی‌ارزش گشتند.
«وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (5)» «و به راستی که ما آیه های روشنی فرستاده ایم و کافران را عذابی خوارکننده خواهد بود.»
از دقت به سیاق عبارت این مطلب استنباط می شود که در این جا برای این طرز رفتار دوکیفر ذکر شده است: یکی کبت، یعنی خواری و رسوایی که در همین دنیا اتفاق افتاده و خواهد افتاد. دوم عذاب مهین، یعنی آن عذاب خوارکننده ای که در آخرت اتفاق خواهد افتاد.
مفسرصاوی درتفسیراین آیه مبارکه می نویسد: وقتی کفار مکه در روز احزاب خواستند بر ضد پیامبر صلّی الله علیه و سلم لشکرکشی کنند این آیه نازل شد، و منظور از آن دلداری

(c) ketabton.com: The Digital Library

و تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه و سلم و مژده دادن به پیامبر اسلام و مؤمنان است که دشمنان گردهم آمده‌ی آنان خوار و خفیف و ذلیل می‌شوند و جمعشان پراکنده می‌گردد، پس از آنها نترسید.(تفسیر صاوی ۱۸۱/۴.).

مفسر تفسیر کابلی می نویسد:کار مؤمنان صادق نیست که از حدود مقرره الهی تجاوز کنند - باقی مانند کافران که حدود مقرره الله را هیچ پروا نمیکنند بلکه بفکر و خواهش خود حدود مقرر میکنند از ایشان صرف نظر کن چه برای آنها عذاب دردناک مهیاست - چنین مردم در زمانه پیش هم ذلیل و خوار شدند و حال هم نصیب شان رسوائی است.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا ۚ أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ ۚ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴿٦﴾

روزی الله همگان را زنده می‌گرداند و آنان را از کارهائی که کرده‌اند آگاه میسازد.

الله آن (اعمال) را شماریده و آنان فراموش کرده‌اند و الله حاضر و ناظر بر هر چیزی است. (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یبعثهم»: آنان را زنده می گرداند.« أَحْصَاهُ »: آن را برشمرد، حسابش را نگهداشت، علم خدا بر آن احاطه داشت. « نَسُوهُ»: آن را از یاد بردند.

تفسیر:

یعنی اینکه مردم از هولناکی بزرگ آن روز اعمالی را که انجام دادند فراموش کرده اند. امّا حق تعالی به هر چیزی آگاه است، هیچ امری بر او پنهان نیست، رازها را می داند و به آنچه در ضمایر وجود دارد علماً احاطه دارد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ۖ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴿٧﴾

مگر ندیده‌ای که الله می‌داند چیزی را که در آسمانها و چیزی را که در زمین است؟ هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگوئی کنند، مگر این که خدا چهارمین ایشان است، و نه پنج نفری مگر این که او ششمین ایشان است، و نه (رازگویانی) کمتر از این و نه بیشتر از این، مگر این که الله با ایشان است در هر کجا که باشند (و رازشان را می داند). بعداً خدا در روز قیامت آنان را از چیزهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. چرا که الله از هر چیزی باخبر و آگاه است. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَلَمْ تَرَ»: مگر ندیده ای؟ مگر نیندیشیده ای؟ «نَّجْوَىٰ»: گفتگوی محرمانه.و رازگوئی. درگوش وبه اصطلاح گوشه کانی و یا مخفی صحبت کردن. « رَابِعُهُمْ »: چهارم آنان. «لَا أَدْنَى »: نه کمتر. « لَا أَكْثَرَ »: نه بیشتر.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (8 الی 11) در باره آداب مناجات (درخواست بر آورده شدن نیاز ازالله متعال، راز و نیاز با او و سپاس و تشکر از او) همچنان گفتگوی نهانی، مجازات آنان که در گفتگوی محرمانه سوء نیت دارند و هدفشان گناه کردن است، آداب همنشینی و معاشرت با دیگران، بحث بعمل امده است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا

(c) ketabton.com: The Digital Library

اللَّهُ بِمَا نَقُولُ ۚ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا ۖ فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٨﴾

آیا ندیده‌ای کسانی را که از نجوا (رازگویی) منع شده اند، ولی آنان به سوی چیزی برمی‌گردند که از آن نهی گشته‌اند، و برای انجام گناه و دشمنانگی و نافرمانی از پیامبر صلی الله علیه وسلم، با همدیگر به نجوا می پردازند، و هنگامی که به پیش تو می‌آیند بگونه‌ای تو را سلام وتحیت می گویند که خدا تو را بدانگونه سلام نگفته است. در دل به خود می‌گویند: (اگر اعمال ما بد است و خدا می‌داند) پس چرا ما را به خاطر گفته‌هایمان عذاب نمی دهد؟! دوزخ برای آنان کافی است، وارد آن می‌شوند و (دوزخ) چه بد جای و سر انجامی است. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَعصِيَتِ» «نافرمانی». **«حَيَّو»** «تحیت گویند، سلام می‌کنند».

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى»: شیخ قرطبی فرموده است: در مورد یهود و منافقانی که در بین خود به صورت درگوشی صحبت می‌کردند، نازل شده است. آنان در حالی که چپ چپ به مؤمنانی نگاه می‌کردند و به آنها چشمک می‌زدند، با هم درگوشی صحبت می‌کردند.

مسلمانان شکایت آن را پیش پیامبر صلّی الله علیه و سلم بردند، لذا پیامبر صلّی الله علیه و سلم منافقین و یهود، را از در گوشی صحبت کردن منع کرد، اما آنان دست برنداشتند تا سرانجام این آیه نازل شد.(تفسیرقرطبی ۲۹۱/۱۷.).

ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ سپس بدانچه که از آن منع گردیدند، باز می‌گردند و محرمانه با هم صحبت می‌کنند. ابو سعود گفته است: همزه‌ی ا لم تر برای ایجاد شگفتی آمده است. و صیغه‌ی مضارع ثم یعودوننشان می‌دهد که آنها بارها این عمل را انجام داده‌اند.(ابو سعود ۱۴۵/۵.).

«وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ »:در بین خود به ناروا و گناه و دشمنی و به قصد و مخالفت با فرمان پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم صحبت می‌کنند؛ زیرا سخنانشان حیله و نیرنگ است نسبت با مسلمانان.

مفسر ابو حیان فرموده است: علت این که «اثم» را در ابتدا آورده این است است که «اثم» عام است و بعد از آن «عدوان» را آورده است تا عظمت آن را در نفوس نشان دهد؛ زیرا عدوان و تجاوز، تیرگی‌های نهاد انسان را نشان می‌دهد. سپس به بزرگتر از آن یعنی معصیت و نافرمانی از پیامبر می‌رسد، و این خود متضمن طعن به منافقین است؛ زیرا سخنان محرمانه‌ی آنان پیرامون نحوه‌ی سرپیچی کردن از پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم دور می‌زد.(البحر ۲۳۶/۸.).

شأن نزول آیهٔ 8:

- ابن ابوحاتم از مقاتل بن حیان روایت کرده است: بین نبی کریم صلی الله علیه وسلم و یهود صلح و سازش وجود داشت، هرگاه یکی از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم از کنار آن‌ها می‌گذشت. آنها در بین خود نجوا می‌کردند. آن مسلمانان گمان می کرد که آنان در بارهٔ قتل او صحبت میکنند یا مطالبی نفرت انگیز می‌گویند. نبی کریم صلی الله علیه وسلم یهودان را از این عمل ناپسند منع کرد، اما آن‌ها دست نکشیدند. بنابراین آیهٔ: **«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ...»** را نازل کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- احمد، بزار و طبرانی به سند قوی از عبدالله بن عمرو روایت کرده اند: یهود به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گفت: سام علیکم یعنی مرگ بر شما و درمیان خود می گفتند: چرا خدا ما را به سبب این گفتار عذاب و شکنجه نمی‌کند. پس خدای پاک: **«وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ»** را تا آخر آیه نازل کرد. (حسن است. احمد 2 / 170، بزار 2271، «کشف» از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده اند. هیثمی 11405 می‌گوید: «اسناد این جید است، زیرا حماد از عطاء بن سائب در حالت صحت او شنیده است» یعنی قبل از این که عطاء شوریده خرد و خرف شود. سیوطی در «در المنثور» 6 / 269 این را جید شمرده است. به حدیث بعدی و «تفسیر شوکانی» 2622) و همچنین انس (رض) و ام المؤمنین عایشه (رض) نیز این روایت را نقل کرده اند.

(احمد 3 / 140 و 144، ترمذی 3301، طبری 33768 و واحدی 794 از انس روایت کرده اند. اسناد آن جید است. بخاری 6926 بدون ذکر نزول آیه آورده است. ظاهراً ذکر نزول آیه از گفتار یکی از راوی‌ها مدرج است (صحیح است، بخاری 6927، مسلم 2165، ترمذی 592، ابن ماجه 3698، نسائی در «تفسیر» 591 و 592 وواحدی 793 ازعایشه روایت کرده اند. (تفسیر شوکانی 2624)

دوستی و دشمنی بخاطر الله:

انسان مسلمان به مقتضای ایمان خود مؤظف است که دوستی و دشمنی را بخاطر خداوند متعال انجام دهد. او آنچه را که خداوند متعال می پسندد، پسند می‌کند و هرآنچه را که خداوند نمی‌پسندد، پسند نمی‌کند. بدین ترتیب مسلمان بخاطر محبت خدا و رسولش محبت می‌کند و بخاطر خدا و رسولش، بُغض می‌ورزد و در این شیوه عمل، به این حدیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلّم استناد می‌کند: **«مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الإِيمَانَ»** «هرکس بخاطر خداوند دوستی کند و بخاطر او دشمنی ورزد، و برای خشنودی او چیزی بدهد یا از دادن چیزی خودداری کند، ایمان در او تکمیل شده است». (ابو داود).

بنابر همین حدیث، مسلمان با تمام بندگان نیک و صالح خداوند متعال محبت می‌کند و با تمام بندگان فاسق، فاجر، کافر و کلیه کسانی که پا را فراتر از حد و مرز قانون الهی می‌گذارند، عداوت و دشمنی دارد. البته این دوستی و محبت فراگیر مسلمان نسبت به بندگان نیک و شایسته مانع این نمی‌شود که مسلمان با بعضی از آنان بخاطر ویژگیهای و خصوصیات اخلاقی که دارند، اخوت و محبت بیشتری داشته باشد تابا دیگران، رسول اکرم صلی الله علیه وسلّم، برای برگزیدن چنین دوستان و برادران تشویق کرده است. می‌فرماید: **«المؤمن مألوف ولا خير فيمن لا يَأْلِفُ وَلَا يُؤْلَفُ»** (احمد، طبرانی و حاکم).

«مؤمن محل الفت و دوستی است، کسی که با دیگران دوستی نکند و دیگران با وی دوستی نکنند، خالی از هرگونه خیر و خوبی است». و می‌فرماید: «پیرامون عرش الهی، منبرهایی از نور قرار دارند، افرادی روی آنان نشسته‌اند که لباسهای‌شان نورانی و چهره‌های‌شان درخشان است، آنان نه پیامبرانند و نه شهدا ولی پیامبران و شهیدان برای رسیدن به مقام آنان غبطه (رشک، آرزو) می‌خورند. سوال شد، ای رسول گرامی! آنان چه کسانی هستند؟ رسول الله صلی الله وسلّم فرمودند: آنان کسانی هستند که بخاطر خدا با یکدیگر محبت می‌کنند و با یکدیگر می نشینند، و بخاطر خدا به زیارت و دیدار همدیگر می‌روند». (نسائی و حدیث صحیح است).

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حدیث دیگری آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: خداوند چنین فرموده‌اند: «آنانیکه بخاطر خشنودی من به دیدار همدیگر می‌روند و بخاطر خشنودی من همدیگر را مساعدت و یاری می‌کنند، بر من واجب است که با آن ها محبت کنم». (احمد و حاکم).

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید: «هفت گروه از بندگان پاک و شایسته الله هستند که خداوند روز قیامت روزی که هیچ سایه‌ای جز سایۀ عرش او وجود ندارد، آن ها را زیر سایه عرش خود جای می دهد: (1- پادشاه عادل، 2- جوانی که در سایه اطاعت خدا رشد کرده است، 3- شخصیکه دلش وابسته به مسجد است، 4- دو مسلمان که بخاطر خشنودی خداوند با هم دوست شده‌اند، ملاک و معیار جدا شدن و جمع شدن آنان فقط رضایت خداوند است، 5- شخصیکه در تنهایی و خلوت بیاد خدا می‌افتد و اشک می‌ریزد، 6- شخصی که زنی زیبا، و دارای پست و مقام او را دعوت به عمل بد کند و آن شخص صرفاً بخاطر خوف خدا دعوت آن زن را اجابت نکند، 7- شخصی که چنان با اخلاص و بدور از ریا صدقه می‌کند که همراهان و نزدیکانش نیز نمی‌دانند که چقدر و به چه کسانی صدقه کره است).

محبتی که برای خشنودی خداوند متعال باشد، مشروط است به اینکه هیچ گونه رنگ و بوی دنیا و دلبستگی مادی در آن وجود نداشته باشد، یگانه و عامل آن ایمان به خدای بزرگ و برتر باشد، البته با کسانی این اخوت و دوستی اتخاذ شود که واجد شرایط زیر باشند: شخص مورد نظر باید، عاقل باشد، زیرا اخوت و دوستی با جاهل بی‌خرد نه اینکه خیری ندارد، بسا اوقات با ضرر و زیان نیز دارد.

دارای اخلاق حسنه باشد، زیرا بداخلاق گرچه عاقل باشد، اما گاه وقتی مغلوب شهوت و محکوم خشم و غضب می‌گردد، در نتیجه در حق برادر دینی و دوستش بجای خوبی، بدی می‌کند.

صاف و پاکدامن باشد، زیرا کسی که خارج از اطاعت و بندگی خداوند باشد، از او هیچگونه امنیتی انتظار نمی‌رود و ممکن است، در حق دوستش مرتکب خیانت شود و کمترین توجهی به آداب و سنن اخوت و دوستی نداشته باشد، چون کسی که از خدا ترس نداشته باشد، از هیچکس دیگر به هیچ وجه نمیترسد.

شخص مورد نظر برای اخوت ایمانی باید ملزم به رعایت کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد، از هرگونه بدعت و خرافات بدور باشد، زیرا اهل بدعت گاه وقتی دوستش را گرفتار بدعت می‌کند، شرعاً نیز با این شخص مبتدع و اهل هوی باید قطع رابطه و بایکوت شود، و نباید با چنین فردی اخوت و دوستی بر قرار نمود.

یکی از نیکان و بندگان شایسته الله، این آداب و سنن را طی وصیتی که برای فرزندش نوشته است، بطور مختصر و کوتاه چنین بیان کرده است: ای فرزندم! روزی اگر به دوستی با دیگران نیاز پیدا کردی، کسی را برای دوستی و رفاقت برگزین که اگر برای او خدمتی انجام دادی، تو را مصؤن بدارد و اگر همراه او شدی، تو را زینت دهد، اگر تاوانی بگردن تو افتاد تو را یاری دهد، هرگاه دستت را برای طلب خیر بسوی او دراز کردی دست تو را بگیرد، اگر از تو نیکی بیند آن را فراموش نکند، اگر بدی بیند، جلو آن را بگیرد، صحبت کسی را اختیار کن که هرگاه از او سوال کنی، بدهد و اگر سکوت اختیار کنی او بدون سوال به سراغ نیازمندی های تو بیاید، اگر مصیبتی بر تو وارد شود، تو را

(c) ketabton.com: The Digital Library

غمخواری کند، صحبت کسی را اختیار کن، هرگاه سخنی گفتی، سخنت را باور کند اگر در مورد چیزی اختلاف پیدا کردید تو را بر خود ترجیح دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با همدیگر به رازگویی پرداختید، برای انجام گناه و دشمنانگی و نافرمانی از پیغمبر راز مگویید. و به نیکی و پرهیزگاری راز بگویید و از الله بترسید که به‌سوی او محشور می‌شوید. (۹)

إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴿١٠﴾

جز این نیست که راز گویی از کارهای شیطان است تا مؤمنان را غمگین و اندوهگین سازد و هیچ ضرری به آنان رسانده نمی‌تواند مگر به ارادۀ الله و مؤمنان باید بر الله توکل کنند. (۱۰)

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: یعنی این عمل فقط از نجواگرانی صادر می‌شود که از آراستن و فریب شیطان پیروی می‌کنند.(مختصر ۴۶۳/۳).

شأن نزول آیه 10:

- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: منافقان در بین خود نجوامی‌کردند و این کار باعث خشم مسلمان‌ها می‌شد. پس الله تعالی آیه: **«إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ...»** را نازل کرد. (طبری 33770 این مرسل است.) (تفسیر وبیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴿١١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به شما گفته شود در مجالس (برای دیگران) جای فراخ کنید پس جای فراخ کنید تا الله (رحمت خود را) برایتان فراخ گرداند. و چون گفته شود برخیزید پس برخیزید خدا [رتبه] کسانی از شما را که ایمان اورده اند و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند و خدا به آنچه می کنید آگاه است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَفَسَّحُواْ» «در مجلس برای هم دیگر جای بازکنید».«فسَح» «بازکردن، گشودن». «اُنشُزُواْ» «برخیزید وبلند شوید ».اصل آم از «نشز» به معنای زمین مرتفع است.«دَرَجَاتٍ» به معنای منازل وجایگاه های رفیع است وجمع «درجه» به معنای «رفعت در منزلت» ومأخوذ از «درج» به معنای زینه است.

تفسیر:

«إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي اَلْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا»:اگر یک نفر به شما گفت در مجالس جای دهید،فرق نمی کند که در مجالس پیامبرصلی الله علیه وسلم باشد یا مجالس دیگری، باید جای باز کنید.

«يَفْسَحِ اَللهُ لَكُمْ» تا خدا رحمت و بهشتش را برایتان وسیع و فراخ گرداند.

مجاهد فرموده است: آنها برای حضور در مجالس پیامبر با یکدیگر به رقابت می پرداختند، لذا به آنها امر شد برای یکدیگر جا باز کنند. (تفسیر قرطبی ۲۹۶/۱۷).

(c) ketabton.com: The Digital Library

خازن فرموده است: الله به مؤمنان دستور داده است که فروتن باشند، و برای کسی که می‌خواهد در مجلس پیامبر صلّی الله علیه وسلم وسلم بنشیند، جا باز کنند، تا همه یکسان از اندرزهای پیامبر بهره گیرند. (تفسیرخازن ۵۰/۴).

در حدیث آمده است: نباید یک نفر را از جای آن به خیزانیم و خوددر جای آن بنشینیم، ولی برای دیگران جای دهید تا الله تعالی برایتان فراخی مقرر بدارد (اخراج از بخاری و مسلم.)

امام فخر رازی فرموده است: آیهٔ «یفسح الله لکم» مطلق و عام است و شامل تمام اموری می‌شود که انسان در آن گشایش و فراخی می‌جوید. اعم از مکان و روزی و سینه و صدرنشینی و قبر و بهشت. بدانید که آیه نشان می‌دهد هر کس باب خیر و راحت را به روی بندگان بگشاید، خدا خیرات دنیا و آخرت را بر او می‌گشاید. و در حدیث آمده است: «مادام بنده یار و یاور برادرش باشد، خدا یار و یاور او می باشد». (تفسیر رازی ۲۶۹/۲۹).

«وَ إِذٰا قِيلَ اُنْشُزُوا فَانْشُزُوا» و هرگاه به شما گفته شد از مجلس برخیزید و بلند شوید و برای دیگران جا باز کنید، برخیزید و بلند شوید.

حضرت ابن عباس(رض) گفته است یعنی اگر به شما گفتند: بلند شوید، برخیزید. در البحر آمده است: اول به آنها امر شد در مجلس جا باز کنند، در مرحلهٔ دوم به آنها گفته شده است: اگر به شما امر شد، باید آن را انجام دهند.و این مسأله را خواری و توهین ندانند. (البحر ۲۳۷/۸).

«يَرْفَعِ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ دَرَجٰاتٍ»:الله مقام و منزلت مؤمنان مخصوصاً مقام عالمان آنها را به سبب امتثال اوامر خدا و پیامبر به مراتب عالي بلند می‌گرداند و بالاترین درجه را در بهشت به آنها می‌دهد.

ابن مسعود(رض) فرموده است: در این آیه از علما تمجید به عمل آورده است. او همچنین می‌گوید: ای انسان! این آیه را دریابید! باشد در نهاد شما رغبت به علم ایجاد کند؛ چرا که خدا می‌فرماید: خدا پایه و مقام مؤمن عالم را بالاتر از مقام مومن غیر عالم قرار می دهد.

و قرطبی گفته است: در این آیه روشن شده است که بلندی مقام و منزلت در نزد خدا منوط به علم و ایمان است؛ نه به زود آمدن و شتاب کردن برای حضور در مجالس پیامبر. در حدیث آمده است: «فضل و برتری عالم بر غیر عالم مانند برتری ماه شب چهارده است بر سایر ستارگان».

و از پیامبر صلّی الله علیه و سلم نقل است: «روز قیامت سه گروه به شفاعت میپردازند: پیامبران، سپس علما، بعد از آنها شهدا». چقدر بزرگ است منزلتی که در بین پیامبری و شهادت قرار دارد.(قرطبی ۳۰۰/۱۷).

«وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» و خدا نیک می‌داند چه کسی مستحق فضل و ثواب است و چه کسی مستحق نیست؟

آداب مجالس در اسلام:

تدویر و انعقاد مجالس دارای رعایت آداب خاصی اجتماعی بوده که دین مقدس اسلام بدان توجه و اهتمام خاصی نموده است.حکم شرعی در آداب مجالس همین است که: ذکر خداوند متعال در مجالس زیاد کرده شود و از مجالسی که ذکر الله جل جلاله در آن نباشد باید از آن دوری و اجتناب بعمل آید.

پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَا مِنْ قَوْمٍ يَقُومُونَ مِنْ مَجْلِسٍ

(c) ketabton.com: The Digital Library

لاَ يَذْكُرُونَ اللهَ فِيهِ إِلاَّ قَامُوا عَنْ مِثْلِ جِيفَةِ حِمَارٍ وَكَانَ لَهُمْ حَسْرَةً». یعنی: «هر قومی از مجلسی برخیزند بدون اینکه در آن ذکر خدا را کرده باشند، بمانند آن است که بر روی خر مرداری نشسته باشند که گندیده شده باشد، و برای آنان جز حسرت چیزی باقی نمی‌ماند». (ابو داود (4855) این حدیث را نقل کرده وآلبانی آنرا صحیح دانسته است.).

همچنان مجالس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم خالی از ذکر الله نمی‌بود، زیرا عبودیت و بندگی و مقام رسالت ایجاب می‌کند که هرگز از ذکر الله و یاد پروردگارش غافل نشود، چه ذکرِ زبانی، چه یاد قلبی و چه نحوه عمل که گویای توجّه به الله متعال است. حسن بن علی میگوید: «كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ اللهِ» [المعجم الکبیر از طبرانی (414) و شعب الایمان از بیهقی (1362)]. «پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم جز با یاد الله بر نمی خاست و نمی نشست». و میفرمود: «مَنْ قَعَدَ مَقْعَدًا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تِرَةٌ، وَمَنْ اضْطَجَعَ مَضْجَعًا، لَا يَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تِرَةٌ» [سنن ابو دادود (4856)]. «آنکه در جایی بنشیند که در آن الله را یاد نکرده باشد، از جانب الله بر وی نقصی است و کسی که در جایی بخوابد و الله را در آن یاد نکرده باشد، از جانب الله بر وی نقصی است».

برای صحبت ها و موعظه وقت معینی تعیین گردد تا اینکه در مجالس دلگیر و خسته نشوید، در صحیحین از ابن مسعود(رض) روایت کرده‌اند که ابن مسعود هر پنج شنبه موعظه می‌کرد، و شخصی به او گفت: یا ابا عبدالرحمن، ما سخنان شما را خیلی دوست داریم و از آن لذت می‌بریم، و دوست داریم هر روز برایمان صحبت کنی، در جواب گفت: چیزی که مانع می شود این است که می‌ترسم خسته شوید، زیرا پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وسلم برای موعظه وقت معینی را انتخاب میکرد، ترس از اینکه نکند دلگیر وخسته شویم.

باید به اهل مجلس هنگام ورود و خروج سلام کرد، چون پیامبر ص میفرماید: «إِذَا انْتَهَى أَحَدُكُمْ إِلَى مَجْلِسٍ فَلْيُسَلِّمْ فَإِنْ بَدَا لَهُ أَنْ يَجْلِسَ فَلْيَجْلِسْ ثُمَّ إِذَا قَامَ فَلْيُسَلِّمْ فَلَيْسَتِ الأُولَى بِأَحَقَّ مِنَ الآخِرَةِ» یعنی: «اگر به مجلسی رفتید سلام کنید، اگر خواست می نشیند. سپس اگر خواست برخیزد باید سلام کند، چون سلام اولی از آخری مستحق‌تر نیست».(ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است حدیث حسن است (2706) و آلبانی آنرا (حسن صحیح) دانسته.)

مکروه است شخصی را از جای اش برخیزانیم تا دیگری جا او بنشیند، بدلیل این حدیث که می فرماید: پیامبر بزرگوار اسلام محمّد صلی الله علیه وسلم نهی کرده است از اینکه کسی از مجلس خود برخیزد و دیگران در آن بنشینند، ولی بهنگام نشستن جاباز کنید و به مجلس وسعت دهید. (بخاری (6270) این حدیث را روایت کرده، و لفظ از بخاری است.) و عبدالله بن عمر (رض) مکروه می‌دانست کسی از مجلس و اقامتگاه خویش برخیزد و سپس خود در جای او بنشیند.

جابر بن سمره (رض) میگوید: «كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَلَسَ أَحَدُنَا حَيْثُ يَنْتَهِي» [سنن ابو داود(4825)]. «چون یکی از ما به خدمت پیامبر(ص) می آمدیم، هر کجا را خالی می دید، می‌نشست».

و درست نیست میان دو نفر جدایی انداخت مگر با اجازه خود آنها، بدلیل این حدیث که می فرماید: «لاَ يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَ اثْنَيْنِ إِلاَّ بِإِذْنِهِمَا». (ابو داود (4845) این حدیث را

(c) ketabton.com: The Digital Library

روایت کرده و آلبانی آنرا حسن صحیح دانسته است.)
بهترین مجلس وسیعترین آنها است، بدلیل روایتی که عبدالرحمن نقل کرده است و میگوید: ابوسعید خدری را برای جنازه‌ای خبر کردند، مثل اینکه دیر آمد تا اینکه همه مردم در جای خود نشستند، و وقتی آمد، مردم جا خالی کردند و برخی کنار رفتند تا در جای آنان بنشیند، ابو سعید گفت: نه، من از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت: «خير المجالس أوسعها» سپس مردم جمع شدند تا اینکه جا باز شد و او در جایگاه وسیعی نشست. (آلبانی این حدیث را در سلسله صحیحه (832) صحیح دانسته است.)
از گوش دادن به صحبت‌های دیگران بدون اجازه، نهی شده است، پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «وَمَنِ اسْتَمَعَ إِلَى قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ أَوْ يَفِرُّونَ مِنْهُ، صُبَّ فِي أُذُنِهِ الآنُكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «کسی که به صحبت‌های قومی گوش دهد که آنان نمی‌خواهند، یا از او فرار می‌کنند تا گوش ندهد روز قیامت سرب ذوب شده در گوشش می ریزند».(بخاری (7042) این حدیث را روایت کرده و لفظ از بخاری است.)
نباید در مجلس زیاد خندید، از ابو هریره روایت شده که پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «لاَ تُكْثِرُوا الضَّحِكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحِكِ تُمِيتُ الْقَلْبَ». یعنی: «زیاد نخندید زیرا خنده زیاد قلب را می‌میراند». (ابن ماجه (4193) این حدیث را روایت کرده و آلبانی آنرا صحیح دانسته است (3400).
نباید در اجتماع سه نفری، دو نفر آنان به نجوا بپردازند، در حدیثی متبرکه آمده است: «لاَ يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الثَّالِثِ فَإِنَّ ذَلِكَ يُحْزِنُهُ» یعنی: «نباید دو نفر با هم نجوا کنند و سومی را تنها بگذارند، چون این کار، او را محزون خواهد کرد». (بخاری (6288) و مسلم (2183) این حدیث را روایت کرده‌اند.).
تناجی: عبارت است از اینکه دو نفر با هم نجوا کنند و سومی را رها کنند.
نباید در حضور دیگران آروق زد،چون ثابت شده که یک نفر نزد پیامبر محبوب اسلام محمّد صلی الله علیه وسلم چنین کرد که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «كُفَّ عَنَّا جُشَاءَكَ فَإِنَّ أَكْثَرَهُمْ شِبَعًا فِي الدُّنْيَا أَطْوَلُهُمْ جُوعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی: «آروق خود را از ما برگیر، زیرا سیرترین آنها در دنیا، در قیامت گرسنه‌ترین است». (ترمذی (2478) این حدیث را نقل نموده و آلبانی آنرا حسن دانسته است (3413).
برای رعایت ادب نباید در حضور دیگران پاها را دراز کشید، مگر عذر داشته باشد.
بخاری/چنین میگوید: «باب ما يكره من السمر بعد العشاء». یعنی موضوع آنچه بعد از عشاء مکروه می باشد. و در این باب، حدیث ابو برزه أسلمی (رض) را ذکر کرده است که می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم خواب را قبل از عشاء و سخن گفتن بعد از عشاء را مکروه می‌دانست.
منظور از «السمر» در ترجمه مواردی است که مباح است، وگرنه اموری که حرام هستند، دلیلی وجود ندارد که بعد از عشاء مکروه باشد بلکه همیشه و در هر وقتی حرام هستند؛ و عمر بن خطاب(رض) مردم را بخاطر این کار شلاق می‌زد و می‌گفت: اول شب سخن گفتن، وآخر شب خوابیدن است. (فتح الباری، ابن حجر (73/2).
مجالس رسول صلی الله علیه وسلم به ذکر الله تعالی پایان می‌یافت، از ابو برزه (رض) روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم در آخر عمر و در پایان جلسه خویش چون می‌خواست که از مجلسی برخیزد، میگفت: **«سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وبَحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ**

(c) ketabton.com: The Digital Library

إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وأتُوبُ إِلَيْكَ» [سنن ابو داود (4859)].

شأن نزول آية 11:

- و همچنان از او روایت کرده است: عده‌ای نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌نشستند وقتی می‌دیدند که گروهی از اصحاب می‌آیند آنجا را ترک نمی‌کردند. پس الله تعالی آیۀ **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ...»** را نازل کرد. (طبری 33776 و 33778 از قتاده روایت کرده مرسل است.)
- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: این آیه روز جمعه نازل شده است جماعتی از اهل بدر خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم شرفیاب شدند، جای تنگ بود و آن هایی که قبلاً نشسته بودند برای کسانیکه جدیداً وارد مجلس شدند جای باقی نه مانده بود، آن‌ها سرپا ایستادند و پیامبر به اندازۀ تازه واردها افرادی را از مجلس بلند کرد و گروه دوم را به جای آن‌ها نشاند. در چهرۀ آن هایی که پیامبر اسلام از مجلس بلند شان کرده بود آثار نارضایتی ظاهر شد. پس کلام الهی نازل گردید. (مؤاخذ: تفسیر وبیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

جا دادن برای واردین جدید به مجلس:

آیۀ کریمه بر وجوب جا باز کردن برای واردین به مجلس دلالت دارد واین از مکارم اخلاقی مورد ارشاد اسلام است، لیکن مباح نیست که انسان به کس دیگری که نشسته است امر کند که بر خیز تا خود در جای وی بنشیند، زیر پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: **«لايقيم الرجلُ الرجلَ من مجلسه ثم يجلس فيه ولكن تفسحو وتوسعوا»** (کسی که دیگری را که نشسته است، بلند کند تا خودش در جای او بنشیند، بلکه برای کسانی که به مجلس می آیند، جا باز کن) (به روایت بخاری ومسلم از عمر بن خطاب (رض) به صورت مرفوع) حکم بر این جاری است که هر کس در امر مباحی پیشی گیرد، نسبت به آن اولی تر است ومجلس نیز از مباحات است وکسی که به مجلس می آید، بر او لازم است که در جای بنشیند که جا وجود دارد (ونمی تواند دیگران از جای اش بلند کند) اما البته آداب اجتماعی مقتضی این است که اشخاص صاحب فضل وصاحب علم مقدم داشته شوند و در زمان های گذشته وحال، عرف وعادت مردم براین جاری بوده است.

این ادب والا، حال و عادت اصحاب درمجالس پیامبرصلی الله علیه وسلم هم بود وصحابه بر اساس هجرت، علم وسن مقدم داشته می شدند وکاری که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد جماعت ثابت بن قیس از اهل جنگ بدر انجام داد، فقط برای تعلیم مکارم اخلاقی به مردم وبه خصوص در برابر اهل فضل علم از مهاجران و انصار بود.

ابن العربی با سند خود، از انس بن مالک (رض) روایت کرده که گفت: هنگامی که پیامبرصلی الله علیه وسلم در مسجد حضور داشتند واصحاب گرد وی جمع شده بودند، علی بن ابی طالب (رض) آمد وایستاد وسلام کرد وسپس نگاه کرد تا جای مناسبی را برای خود بیابد، پیامبرصلی الله علیه وسلم به اصحاب نگاه کرد تا ببیند که چه کسی برای وی جا باز می کند، در آن وقت ابوبکر (رض) در سمت راست پیامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بود، اوکمی ازجای خود کنار کشید وجا به جا شد وگفت: یا ابو الحسن! بیا این جا، پس علی (رض) میان پیامبر صلی الله علیه وسلم وابو بکر نشست وگفت: ای ابوبکر ! فضل اهل فضل را فقط صاحبان فضل می شناسند. (آحکام القرآن، ابن العربی، جز ء 4 وقرطبی: 17 301)

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (12 الی 13) در باره صدقه دادن پیش از گفتگوی محرمانه با پیامبرصلی الله علیه وسلم بحث بعمل می اید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿١٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که مي خواهید با رسول الله صلی الله علیه وسلم نجوی (رازگویی) کنید قبل از نجوایتان صدقه اي (در راه الله) بدهید، این برای شما بهتر و پاکیزه تر است، و اگر توانائی (صدقه) نداشته باشید (بدانید که) خداوند غفور و رحیم است.(۱۲)

تفسیر:

«نَجْوَاكُمْ»: «نجوی» مصدر وبه معنای **«تناجی»** (راز گویی وسخن مخفیانه» است ومأخوذ از «نجوة» به معنای زمین مرتفع میباشد، چراکه دو نفر که با هم نجوا می کنند و به خلوت می روند و در آن جا راز گویی می کنند، مانند زمین مرتفع، از چیز های اطراف خود جدا و تنها می شوند. (قرطبی: 17 290 آلوسی: 28 23)

شأن نزول آیات 12 – 13:

- و از طریق ابن ابو طلحه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: بعضی مسلمانان [در گوشی] از پیامبرصلی الله علیه وسلم پرسش‌های زیادی می‌کردند و آن حضرت را در مشقت می‌انداختند. الله تعالی اراده کرد که زحمت پیامبر صلی الله علیه وسلم را کم کند. بنابراین، الله آیهٔ **«إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً»** را تا آخر نازل کرد. چون این آیه نازل گشت. بسیاری از مسلمانان از پرسیدن مسائل خود داری کردند. پس الله تعالی آیه: **«أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ..»** را نازل کرد.(طبری 33795 از علی بن ابوطلحه روایت کرده بین علی و ابن عباس ارسال است.)
- ترمذی به قسم حسن ودیگران از حضرت علی کرم الله وجهه روایت کرده اند: هنگامی که آیهٔ **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ..»** نازل شد. پیامبر اسلام محمّد مصطفی صلی الله علیه وسلّم به من گفت:آیا شخص نجواکننده یک دینار صدقه بدهد؟ گفتم: مسلمان‌ها توان پرداخت آن را ندارند. گفت: نصف دینارچه؟ گفتم: توانش را ندارند. گفت: پس چند؟ گفتم: یک دانه جو. پیامبر گفت: تو شخص چشم سیری هستی که به اندک چیز قناعت میکني. پس خدا آیهٔ **«أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ...»** را نازل کرد. و الله به خاطر من بر این امت تخفیف نمود.(مراجعه شود: ترمذی 3300.). (مؤاخذ: تفسیر وبیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴿١٣﴾

آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید؟ پس اگر صدقه ندادید و الله هم شما را بخشید، پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و ازالله و پیغمبرش اطاعت کنید و خدا به آنچه می کنید آگاه است(۱۳).

در نجوا با رسول الله صلی الله علیه وسلم دادن صدقه واجب است؟

علماء در مورد قول «فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً» اختلاف دارند که آیا امر برای وجوب

(c) ketabton.com: The Digital Library

است یا ندب؟
بعضی معتقد ند که امر برای وجوب است وقول الهی در آخر آیه، یعنی «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» مؤید آن است ومثل چنین چیزی هم فقط در مورد امور واجبی گفته می شود که ترک آن ها صحیح نیست.
عده ای هم می گویند: امر برای ندب واستحباب است، زیرا خدای متعال در آیه می فرماید: «ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ» وچنین قولی قرینه ای است که امر را از ظاهر آن دور می کند واین هم فقط در تطوع استعمال می شود، نه در فرض ؛ از جهت دیگر، خدای متعال در آیه ی بعد از آن بلا فاصله میفرماید: «أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ» واین احتمال وجوب امر اول را زایل می کند و بدین ترتیب، امر برای استحباب باقی میماند. (فخر رازی 8 166 قرطبی: 17302)
علماء اتفاق نظر دارند که آیه منسوخ است وآیۀ بعدی یعنی «أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا»، آن را نسخ کرده است، اما در مورد مقدار تأخیر نسخ از منسوخ با هم اختلاف دارند. قولی می گوید: تکلیف به مدت ده روز باقی ماند وسپس نسخ شد، اما قول دیگر می گوید: فقط یک ساعتی از روز باقی بود وسپس نسخ شد.
از حضرت علی کرم الله وجهه روایت شده که گفت: یک آیه در قرآن وجود دارد که قبل از من کسی به آن عمل نکرده و بعد از من هم کسی به آن عمل نمی کند، من یک دینار داشتم و با آن ده درهم خریدم و هرگاه با پیامبر صلی الله علیه وسلم نجوا می کردم، یک درهم را صدقه می دادم و سپس این آیه نسخ شد وکسی به آن عمل نکرد. (قرطبی: 17 302 آلوسی: 2831 جصاص: 3428).قرطبی می فرماید: این روایت، بر جواز نسخ حکم قبل از عمل به آن دلالت دارد وحدیث روایت شده از حضر ت علی کرم الله وجهه ضعیف است، زیرا الله متعال می فرماید: **«فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا»** و این دلالت دارد بر آن که کسی صدقه نداده است والله اعلم. (قرطبی 17303).

ارشادت آیات کریمه:

تعظیم پیامبر صلی الله علیه وسلم ومزاحمت ایجاد نکردن برای ایشان در نجوا، واجب است.
صدقه دادن قبل از نجوا، نشا نه های تکریم پیامبر صلی الله علیه وسلم است.
نسخ احکام شرعی برای مصلحت بشر، تخفیفی از جانب خدای متعال به بندگان است.

خوانندگان گرامی !

درآیات متبرکه (14 الی 22) درباره دوستی با غیر مؤمن به بحث گرفته میشود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴿١٤﴾

آیا ندیدی به سوی کسانی که دوستی کردند با قومی که الله بر آنان غضب نموده است! آنها (منافقان) نه از شما اند و نه از آنان (یهود) و به دروغ سوگند می‌خورند در حالیکه می‌دانند. (١٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تَوَلَّوْا »: به دوستی گرفتند. « غَضِبَ »: خشم گرفت. « مَا هُمْ مِنْكُمْ »: آنان از شما نیستند. «يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ »: به دروغ سوگند می خورند، قسم های دروغ می خورند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»:آیا ندیدی بسوی آنانیکه دوستی کردند باقومی که غضب کرده است الله سبحان وتعالی برایشان.یعنی این مردم منافق اند و آن قوم یهود است.

واقعیت امر اینست که:پذیرفتن ولایت و سرپرستی کسانی که مورد غضب الله سبحان وتعالی قرار گرفته‌اند، امری قابل توبیخ است. در ضمن باید گفت اشخاصیکه دست خود را از دست پیامبر صلی الله علیه وسلم جدا کند، این بدین معنی است که دست خود را در دست غضب‌شدگان تاریخ می‌گذارد.

امام فخر رازي در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: منافقان یهود را که طبق آیه‌ی من لعنه الله و غضب علیه مورد قهر و غضب الله قرار گرفته بودند دوست خود قرار دادند و اسرار مؤمنان را برای آنان می بردند. (تفسیر کبیر ۲۷۳/۲۹).

«مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ »:نیستند این (منافقان یهود) از شما و نه از ایشان. یعنی اینکه منافقین نه کلیتاً در میان شما مسلمانها شامل اند زیرا که از دل کافران اند و نه کاملا شریك کافران زیرا که ظاهرا بزبان خود را مسلمان میگفتند. «مذبذبین بین ذلك لاالی هؤلاء ولاالی هؤلاء» مفسرصاوی فرموده است: نه مؤمنان خالص بودند و نه کافران خالص، نه به اینها منتسب بودند و نه به آنها.(صاوی ۱۸۴/۴.).

«وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ـ14» و به دروغ به الله قسم می‌خورند و می‌گویند: به الله قسم ما مسلمانیم، در حالی که خود می‌دانند که دروغ می‌گویند.

یعنی نه از سبب بیعقلی و غفلت بلکه دیده و دانسته به سخن دروغ قسمها میخورند - به مسلمانها میگویند «انهم لمنکم» که ایشان از شما اند و مانند شما ایمانداران راسخ اند حالانکه به ایمان نسبت بعیده هم ندارند. باید گفت که: عادت و روش منافقان، بطور دایم توسّل شدن شان به قسم های دروغین است.واین از عادات همیشگی منفقان است تا از مقدّسات دینی سوء استفاده کنند.

مفسرابو سعود فرموده است:این آیه بیانگر نهایت زشتی عمل آنها می‌باشد؛ زیرا آگاهانه و به دورغ قسم خوردن بی نهایت ناپسند است.(ابو سعود ۱۴۷/۵.).

شأن نزول آیهٔ 14:

- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: آیهٔ **«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا...»**در بارهٔ عبدالله بن نبتل نازل گردیده است. سدی و مقاتل گفته اند: هرگاه عبدالله بن ابی و عبدالله بن نبتل نزد رسول الله می نشستند سخنان او را به یهود می‌رساندند. زمانی پیامبر در یکی از خانه های خود نشسته بود، گفت: همین دم کسی به نزد شما می‌آید که قلب ستمگرانه دارد و با چشمان اهرمنی نگاه می‌کند. در آن لحظه عبدالله بن نبتل داخل شد او چشمان کبود، قد کوتاه، ریش کم و رنگ اسمر داشت. پیامبر گفت: تو و رفقایت برای چه به من ناسزا می‌گویید، او قسم خورد که این کار را نکرده است، اما پیامبر گفت: این کار را انجام داده اید، او رفت و رفقای خود را آورد همه‌شان قسم کردند که به او ناسزا نگفته اند. پس این آیه «مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ...» در مورد این دو منافق نازل شد.(مؤاخذ: تفسیر قرطبی، مجادله: 14.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿١٥﴾
خداوند عذاب شديدي براي آنها فراهم ساخته، زيرا اعمالي را كه انجام مي دهند بد است. (١٥)

تفسير:

يعنى الله سبحان وتعالى به سبب نفاقشان براى آنان عذابى بسيار سخت و دردناک را تدارک ديده كه عبارت است از دره‌ى عميق در جهنم: «إن المنافقين فى الدرک الأسفل من النار و لن تجد لهم نصيرا».

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴿١٦﴾
آنها قسم‌هايشان را سپر ساخته‌اند و مردم را از راه خدا منع نمودند، لذا براي آنها عذاب خوار كننده اى است. (١٦)

تشريح لغات و اصطلاحات:

« أَيْمَانَهُمْ »: قسم هاى شان، ايمان، جمع يمين، سوگندها. «جُنَّة» «سپر».در التسهيل آمده است: «جنة» در اصل به معنى وسيله‌اى است مانند سپر كه با آن انسان خود را از گزند خطرات محفوظ مى‌دارد. در اينجا به طريق استعاره به كار رفته است؛ زيرا آنها به منظور حفظ جان و مال خود، اسلام را ابراز داشته بودند. (التسهيل ١٠٥/٤). « فَصَدُّوا»: بازداشتند، بستند [نساء/١٦٧]، [توبه/٩]، [نحل/٨٨]، (همين/16)، [منافقون/٢]. « مُهِينٌ»: رسوا كننده، خوار و زبون كنند.

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴿١٧﴾
اموال و اولادشان به هيچ وجه آنها را از عذاب الهى حفظ نمي كند، آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن مي‌مانند. (١٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

« **لَنْ تُغْنِيَ** »: هرگز بى نياز نمى سازد، مصوّن نمى دارد. [آل عمرن/١٠ و١١٦] دفع نمى كند، باز نمى دارد.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴿١٨﴾
به خاطر بياوريد روزي را كه الله همه آنها را برمى انگيزد آنها براى خدا نيز قسم (دروغ) ياد مي‌كنند همانگونه كه (امروز) براى شما قسم ميخورند، و گمان مي‌كنند (با اين قسم هاى دروغ) كارى مي‌توانند انجام دهند بدانيد آنها دروغگويانند. (١٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

« وَيَحْسَبُونَ »: مى پندارند.

تفسير:

ابن عباس (رض) در تفسير اين آيه مباركه فرموده است: قسمشان اين است: و الله ربنا ما كنا مشركين.(تفسيرقرطبى ٣٠٥/١٧.).

«وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلىٰ شَيْءٍ »:
و گمان مى‌برند قسم شان همان‌طور كه در دنيا برايشان مفيد بود و آنان را از كشته شدن نجات داد، در آخرت نيز براى آنها سودمند واقع خواهد شد و آنان را از عذاب آخرت نجات مى‌دهد. ابو حيان فرموده است: عجب اين است كه چگونه گمان مى‌برند كفرشان بر داناى نهان‌ها پوشيده مى‌ماند. او را بسان مؤمنان تلقى كرده و فكر مى‌كنند از كفر و نفاق آنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

اطلاع ندارد. منظور این است که آنها به دروغ عادت کرده‌اند، و همان‌طور که در دنیا دروغ بر زبان داشتند، در آخرت نیز آن را بر زبان دارند.(البحر المحیط ۲۳۸/۸.).

شأن نزول آیهٔ 18:

- احمد و حاکم به نوع صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم در سایهٔ حجره‌های خود نشسته بود و سایه در حال جمع شدن. گفت: اندکی بعد کسی نزد شما میآید که با چشمان شیطانی به شما نگاه می‌کند. چون نزدتان آمد با او حرف نزنید. اندک زمانی نگذشته بود که به سوی آن‌ها مردی کبودچشم که از یک چشم نابینا بود آمد. رسول الله او را نزد خود خواست به او نگاه کرد و گفت: چرا تو و رفقایت به من دشنام می‌دهید؟ گفت: بگذار تا آن‌ها را بیاورم، رفت و آن‌ها را آورد تمام‌شان سوگند خوردند که نه به پیامبر ناسزا گفته اند و نه این عمل را انجام میدهند. آنگاه خداوند متعالی آیهٔ: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ...»را نازل کرد. (احمد 240/1، حاکم 482/2، طبری 33805، واحدی 799 از ابن عباس روایت کرده اند. اسناد این حسن و رجالش ثقه اند.) (تفسیر وبیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴿١٩﴾

شیطان بر (دل) آنها سخت احاطه کرده که فکر و ذکر الله را به کلی از یادشان برده، آنان حزب شیطان اند، الا (ای اهل ایمان) بدانید که حزب شیطان به حقیقت زیانکاران عالم اند.

مکارم شیرازی: شیطان بر آنها چیره شده و یاد الله را از خاطر آنها برده است، آنها حزب شیطان اند بدانید حزب شیطان زیانکارانند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**اسْتَحْوَذَ**»: چیره شد، مسلط گشت، غالب آمد، دست یافت. «انسی»: از یاد برد. «الخاسرون: زیانکاران.

تفسیر:

«اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ اَلشَّيْطٰانُ فَأَنْسٰاهُمْ ذِكْرَ اَللّٰهِ»: شیطان بر قلب آنها چیره گشته و نهاد آنان را در اختیار گرفته است، تا جایی که نام الله سبحان وتعالی را از یاد آنها برده است، خدایی که پروردگار آنان میباشد.

«أُولٰئِکَ حِزْبُ اَلشَّيْطٰانِ» آنها یاران و پیروان و انصار شیطان میباشند.

«أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اَلشَّيْطٰانِ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ (۱۹)»: بدانید که پیروان و سربازان شیطان کاملا در زیانمندی و گمراهی فرو رفته‌اند؛ زیرا نعمت همیشگی را از دست داده و خود را در معرض عذاب ابدی قرار داده‌اند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: بر شخصیکه شیطان استیلای کامل نماید دل و دماغ او به طوری مسخ میگردد که قطعاً بیاد آورده نمی تواند که الله هم یك ذاتی است - پس عظمت و بزرگی و مرتبه الله را چه بفهمد شاید در محشر هم باو به دروغگوئی قدرت داده اعلان بیحیائی و حماقت او مقصود باشد که این ممسوخ اینقدر دانش و پندار ندارد تا بفهمد به حضور الله سبحان وتعالی دروغ من چسان بکار آید؟

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ﴿٢٠﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسانی که با الله و رسولش دشمنی مي‌کنند آنها در زمره ذلیل و خوارترین مردمان خواهند بود. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ٱلأَذَلِّينَ**»** «سرافکندگان، خوارترین افراد».

« **يُحَادُّونَ** »: دشمنی می کنند.« **الْأَذَلِّينَ»:** خوارترینها، رسواترین و سرافکنده ترینها.

تفسیر:

«الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»:همان گونه که دستورات پیامبر دستورات الله سبحان وتعالی است، جنگ با رسول الله جنگ با الله متعال بحساب می اید.به تاسف باید گفت که: نفاق و دورویی، انسان را به مرحله ای می‌رساند که خود را در برابر الله و رسول هم قرار می‌دهد.

ظاهراً این آیه مبارکه در ادامه آیات قبل و ادامه أفعال وحرکات منافقان است، خصوصاً با توجّه به اینکه در آیه پنجم همین سوره، سرنگونی و هلاکت موضع‌گیری خصمانه در برابر الله متعال ورسول الله صلی الله علیه وسلم را خواندیم. «يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا كَما كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ».

بصورت کل باید گفت: هر کس در مقابل حق ایستادگی کند، به بدترین ذلّت‌ها دچار خواهد شد بناً سرانجام لشکر شیطانی یقیناً خراب است - تصوییات آن نه در دنیا روی کامیابی را دیده میتواند و نه در آخرت کدام راه نجات و رهائی است از عذاب شدید.

كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴿۲۱﴾

خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز مي‌شویم چرا که الله قوی و شکست ناپذیر است.(۲۱)

تفسیر:

مقاتل فرموده است: بعد از این که الله مکه و طائف و خیبر را به دست مسلمانان فتح کرد، گفتند: امیدواریم الله ما را بر فارس و روم پیروز و غالب گرداند.

عبدالله بن سلول گفت: آیا گمان می برید فارس و روم مانند بعضی از شهرهایی می باشند که آن را گشوده اید؟! به الله قسم آنها از لحاظ عدد و نیرو و قدرت قوی‌تر از آنند که شما تصور می‌کنید. آنگاه این آیه نازل شد: کتب الله لأغلبن أنا و رسلی. (البحر ۲۳۸/۸ و آلوسی ۳۴/۲۸)

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴿۲۲﴾

هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارد نمي یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند، آنها کساني هستند که الله ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، آنها را در باغهای از بهشت داخل مي‌کند که نهر ها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن میمانند خدا از آنها خشنود و آنها نیز از خدا خشنودند آنها حزب الله اند. آگاه باشید! که تنها حزب الله رستگار می‌باشند. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

(c) ketabton.com: The Digital Library

« **لَا تَجِدُ»:** نمی یابی. « **يُوَادُّونَ** »: دوست می دارند، به دوستی می گیرند. « **حَادَّ** »: دشمنی کرد، مخالفت کرد. «عشیرة»: قوم و قبیله و خویشاوندان. « **كَتَبَ** » ثبت کرد، ماندگار و پایدار کرد. «اید»: تأیید کرد، نیروبخشید، یاری داد. « **رُوحٍ** »: نوری از جانب خدا که در دلها می افکند، قرآن، آرامش و سکینه: [فتح/۴]. « **الْمُفْلِحُونَ** »: رستگاران.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: دریك دل، دو دوستی جای ندارد. این بدین معنی است که محبت ودوستی الله سبحان وتعالی با دوستی دشمنان دین الله قابل جمع نیست.طوریکه در آیه: 4 سوره احزاب می فرماید:«ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» الله سبحان وتعالی در سینه انسان دو دل قرار نداده است. مفسران گفته‌اند: این آیه مبارکه مسلمانان را از دوستی و محبت کافران تبهکار برحذر ومنع می‌دارد. اما به منظور مبالغه در نهی به صورت جمله‌ی خبری آمده است.

امام فخررازی فرموده است: یعنی ایمان و محبت دشمنان خدا در یک دل جا نمی‌گیرد؛ چون وقتی انسان یک نفر را دوست داشته باشد، ممکن نیست دشمن او را دوست داشته باشد؛ زیرا این‌گونه دوستی‌ها در قلب جمع نمی‌شوند. پس وقتی محبت دشمنان الله در قلب مستقر شود، ایمان در آن جا نخواهد گرفت.(تفسیر کبیر ۲۷۷/۲۹.).

«وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ»: هرچند که دشمنان الله و پیامبر نزدیکترین انسان به آنان باشند، مانند پدر یا فرزندان یا برادران و یا عشیرت و اقوام؛ چون مسأله‌ی ایمان به الله مقتضی دشمنی با دشمنان الله می‌باشد.

در البحر آمده است: به «پدران» شروع کرده است؛ چون اطاعت آنها بر اولاد واجب است. بعد از آن «فرزندان» را مثال آورده است؛ چون تعلق خاطر انسان به آنها بیشتر است. و بعد از آن «برادران» آمده است؛ زیرا مایه‌ی دلگرمی و یاوری می‌باشند. آنگاه «عشیرت» آمده است؛ چون وسیله‌ی نصرت و جدال و غلبه بر دشمنان می‌باشند. طوریکه فرموده است:«لا يسألون أخاهم حين ينديهم فى النائبات على ما قال برهانا (البحر المحيط ۲۳۹/۸.).«از برادرشان که به هنگام مصائب بر آنان گریه می‌کند درباره‌ی گفته‌اش دلیل نمی‌خواهند».

ابن کثیر فرموده است که آیه: «لو كانوا آباءهم» در رابطه با ابو عبیده نازل شد که در روز بدر پدرش، «جراح» را کشت. و أو أبناءهم در مورد «ابو بکر صدیق» نازل شد که قصد کشتن عبد الرحمن بن ابی بکر را کرد. و أو إخوانهم در مورد «مصعب بن عمیر» نازل شد که برادرش، عبید بن عمیر را کشت. و أو عشیرتهم در مورد حمزه و علی و عبیده بن حارث نازل شد که در روز بدر عتبه و شیبه و ولید بن عتبه را کشتند.(مختصر ۴۶۷/۳.).

«أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمٰانَ»:

الله ایمان را در قلوب آنها مستقر و جایگزین نموده و قلوب آنان را مطمئن و مخلص کرده است.

« وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»: و با تایید و یاری خود آنها را تقویت کرده است. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی آنها را بر دشمنان پیروز و غالب کرد. و چنان نصری به «روح» موسوم شد؛ چون به وسیله‌ی آن کارشان جان می‌گیرد.(تفسیر کبیر ۲۷۷/۲۹.).

«وَ يُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ»:در آخرت آنان را در باغهای بسیار وسیع جا

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌دهد که درتحت قصرهای شان رودهای جنتی جاری است. «خَٰلِدِينَ فِيهَا»: و برای ابد در آن خواهند ماند.
ابن کثیر فرموده است: در این آیه رازی بدیع نهفته که عبارت است از این که وقتی در راه الله از نزدیکان و عشیره‌ی خود قهر کردند وبر آنان سخت گرفتند، الله سبحان وتعالی در عوض آن رضایت خود را به آنان عطا کرد و آنها را به اعطای نعمت بزرگ و فیض عظیم راضی کرد. (مختصر ۴۶۸/۳).
«أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ (٢٢) »: آگاه باشید که حزب الله در دنیا و آخرت به خیر و سعادت نایل می‌آیند. این آیه در مقابل آیه‌ی أولئک حزب الشیطان ألا إن حزب الشیطان هم الخاسرون قرار دارد.
خلاصه ومؤجز باید بعرض رسانید که:الله سبحان وتعالی چهار نعمت را بر ترک دوستی مؤمنان با دشمنان دین مترتب گردانیده است که عبارت است از:

1 - پایدار ساختن ایمان مؤمنان در دلهایشان.
2 - تأیید مؤمنان با نصرتی از جانب خویش.
3 - داخل کردنشان به بوستانهای بهشتی.
4 - برخوردار کردن ایشان از نعمت عظمای خشنودی خود و شادمان کردن ایشان به موهبت‌های خویش.

شأن نزول آیهٔ 22:

- ابن ابوحاتم از ابن شوذب روایت کرده است: الله تعالی آیه: **«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...»** را در بارهٔ ابوعبیده بن جراح که پدر خود را در جنگ بدر کشته بود نازل کرده است.
- طبرانی و حاکم در «مستدرک» روایت کرده اند: در روز بدر پدر ابوعبیده بن جراح به سوی او هجوم می‌آورد و ابو عبیده مسیر خود را تغییر می‌داد. چون این کار را تکرار کرد ابوعبیده بر او حمله‌ور شد و به قتلش رساند. پس این آیه نازل شد. (حاکم 265/3).«احکام القرآن».(تفسیر وبیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الْحَشْر

جزء – (28)

سورۀی حَشْرِ در مدینه نازل شده و دارای بیست و چهار آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت **«حَشْرِ»** نامیده شد که خداوند متعال در آن فرموده است: **«هُوَ ٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مِن دِيَٰرِهِمۡ لِأَوَّلِ ٱلۡحَشۡرِۚ»** (سوره الحشر: 2) هدف از حشر: گردآوری اولی است که یهود در آن از مدینه به سوی شام اخراج شدند. قابل تذکر است که: این سوره، به «سوره بنی‌نضیر» نیز نامیده می‌شود زیرا دربرگیرنده داستان کوچ دادن یهود بنی‌نضیر از مدینۀ منوره می باشد.

یادداشت:

همچنان دروجه تسمیه ی این سوره به نام حشر آمده است که: یهودیان بنی نضیر برای رفتن از مدینه، گرد آمدند که این گردهمایی در لغت به معنای حشر است.

شأن نزول این سوره:

1057- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است که: سورۀ انفال در باره غزوه بدر و سورۀ حشر در مورد «بنی نضیر» نازل گردیده است.(بخاری 4882.)

همچنان ابن عباس (رض)، مجاهد و غیر ایشان روایت کرده‌اند که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کردند، با طایفه بنی‌نضیر عقد صلح و متارکه بسته و عهد و پیمان دادند که با آنان نجنگند، آنان نیز تعهد سپردند که با رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نجنگند ولی آنان عهد خود را شکستند پس الله تعالی عذاب بی برگشت خود را بر آنان نازل آورد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن‌ها را از سنگر های مستحکم شان بیرون کشیده و از مدینه بیرون راندند پس گروهی از آنان به سوی منطقه **«اذرعات»** شام که سرزمین «محشر» است کوچیدند وگروهی بەسوی‌خیبر رفتند... قصه وداستان آن در این سوره به تفاصیل بیان گردیده است.

نام های سوره:

این سوره بنام ها **«سورة الْحَشْرِ»** و **«سورة بني‌النضير»** یاد می گردد.

علت نامگذاری آن:

«سورة الْحَشْرِ» و **«سورة بنی‌النضير»**؛ این نام‌ها از آیۀ دوم این سوره برگرفته شده که در آن از «حشر» یعنی گرد آمدن مسلمانان برای تبعید یهودیان «بني‌نضير» سخن گفته شده است.

ارتباط سورۀ حشر با سورۀ قبلی:

- وقتی الله تعالی سورۀ مجادله را به ذکر حزب شیطان و حزب الله پایان داد سورۀ حشر را به شکست دادن حزب شیطان افتتاح نمود و آنچه که به ایشان از زیان و ذلّت اخراج وتبعید ایشان رسید، و اینکه خدا اهل ایمان از حزب خودش را یاری می کند.
- در سوره ی مجادله در آیه ی 5 و 20 می فرماید: «ان الذین یحادون الله ورسوله...» و در آیه ی 4 این سوره می فرماید: «... بأنهم شاقوا الله و رسوله».
- در آیه ی 21 سوره ی مجادله به پیروزی پیامبران اشاره می کند و در آیه ی 2 این

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره پیروزی قطعی الله را بر یهودیان نشان می دهد.
- سوره ی مجادله ، نیت منافقان و یهودیان و دوستی میان برخی از آنها را با هم افشا می کند، این سوره نیز از سرنوشت یهودیان بنی نضیر بحث بعمل می أورد.

تعداد آیات، کلمات، وحروف این سوره:

تعداد آیات سورۀ حشر به بیست وچهار آیه می رسد. **تعداد کلمات آن به** چهارصدوچهل‌وپنج کلمه (لازم به تذکر است که در مورد عدد کلمات اقوال علماء اختلافی بوده) و **تعداد حروف آن به** هزارونهصدوسیزده حرف میرسند. (تفصیل معلومات درمورد تعداد (آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور مطالعه فرماید.

فضیلت آن:

ثعالبی‌دربارۀ فضیلت این سوره از ابن‌عباس (رض) نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیثی شریف فرمودند:

«من قرأ سورة الحشر لم يبق شيء من الجنة والنار والعرش والكرسي والسموات والأرض والهوام والريح والسحاب والطير والدواب والشجر والجبال والشمس والقمر والملائكة إلا صلوا عليه واستغفروا فإن مات من يومه أو ليلته مات شهيداً».«هر کس سورۀ حشر را بخواند، چیزی از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمان‌ها و زمین و حشرات و باد و ابر و پرندگان و خزندگان و درختان و کوه‌ها و آفتاب و ماه و فرشتگان، باقی نمی‌مانند مگر این‌که بر او درود می‌گویند و برایش آمرزش می خواهند پس اگر در همان روز یا شبش بمیرد، شهید مرده است».

همچنین در حدیث شریف به روایت أنس رضی الله تعالی عنه آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلّم فرمودند: «هر کس آخر سورۀ حشر: «لَوۡ أَنزَلۡنَا هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ عَلَىٰ جَبَلٖ» (سورۀ الحشر: 21] را تا آخرآن بخواند و درهمان شب بمیرد، شهید مرده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس صبح هنگام سه بار بگوید: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، آنگاه سه آیۀ آخر سورۀ حشر را بخواند، خداوند متعال برای او هفتاد هزار فرشته را مؤکل می‌کند تا بر او تا آن گاه شام میشود، درود بگویند و اگر در همان روز خویش بمیرد، شهید مرده است و هرکس آن را در شامگاه بخواند، نیز همچنین است».

محتوای و موضوعات :

سیرت نویس شهیر جهان اسلام محمد بن اسحاق بن یسار میفرماید که: سوره‌ی حشر کلاً در بارۀ قبیله بنی نضیر نازل شده. حتی اینکه حضرت ابن عباس (رض) سورۀ حشر را سورۀ بنی نضیر مسمی نموده است. (تفسیر ابن کثیر) بنی نضیر یکی از قبایل یهودی بودند که در قلعه‌هایی مستحکمی در اطراف شهر مدینه زندگی بسر می بردند وبعد از وردو اسلام به مدینۀ منوره این قوم به مخالفت ودشمنی پیامبر صلی علیه وسلم اقدام نمودند. دشمنی آنان چنان با قوت بود که حتی دسیسۀ قتل رسول الله صلی الله علیه وسلّم را طراحی نمودند.روزی که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلّم غرض حل وفصل موضوعی به قریۀ یهودان تشریف برد ودر کنار قلعه‌های بنی نضیررسید، بنی نضیر با طرح توطیه میخواستند، که از بالای قلعه سنگی را بر سر او بیندازند، پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از این تصمیم شوم آنان مطلع شده، بلافاصله به مدینه برگشت وبه یهودیان بنی نضیر پیغام داد که چون شما پیمان شکنی کردید ودسیسه قتل مرا طرح ریزی کردید بناءً باید در ظرف ده روز از مدینه خارج شوید. اگر شما در مدت این ده روز خارج نشوید کشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواهید شد.
محتوای کلی سورۀ حشر را می‌توان در شش بخش عمده خلاصه ومورد تعریف قرارداد.
در بخش اول که تنها یك آیه است و مقدمۀ برای مباحث مختلف این سوره محسوب می‌شود سخن از تسبیح و تنزیه، عمومی موجودات در برابر الله تعالی عظیم و حکیم است. (تنزیه: عبارت است از دور بودن الله تعالی از اوصاف بشر. (از تعریفات جرجانی). ویا تنزیه: (کسی را ازعیب و آلایش دورکردن، پاک و بی آلایش دانستن
1 - (مصدر) دور کردن از عیب و آلایش کسی راپاک و بی آلایش دانستن.
2 - (اسم) پاکی طهارت پاکدامنی. جمع: تنزیهات. یا تنزیه و تشبیه. پاک داشتن و مانند کردن (الله متعال را).
در بخش دوم که از آیۀ دوم تا آیۀ دهم (مجموعاً نُه آیه) است که ماجرای درگیری مسلمان را با یهود پیمان شکن مدینه را مورد بحث قرار داده است.
در بخش سوماز آیۀ یازدهم تا هفدهم در مورد داستان منافقین مدینه، بحث بعمل آمده که با یهود در این برنامه همکاری نزدیك داشتند.
بخش چهارم که از چند آیه بیشتر نیست، مشتمل بر یك سلسله اندرزها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است و در حقیقت به منزله نتیجه‌گیری از ماجراهای فوق می‌باشد.
بخش پنجم که فقط یك آیه است (آیۀ بیست‌ویکم) توصیف بلیغی است از قرآن مجید و بیان تأثیر آن در پاکسازی روح و جان.
و بالآخره در بخش ششم که آخرین بخش این سوره است و از آیۀ بیست ودوم شروع و به آیۀ بیست‌وچهارم ختم می‌شود، قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال الله تعالی و أسماء حسنای او را بر می شمارد که به انسان در طریق معرفة الله کمك شایان می کند.

تأریخ و فضای نزول:

حضرت بی بی عائشه (رض) می فرماید: غزوه بنی‌النضیر که جنگ با طائفه ای از یهود بنام بنی‌النضیر بوده، درست شش ماه پس از واقعه جنگ بدر اتفاق افتاده است و جایگاه قوم بنی النضیر در اطراف مدینه بوده و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن ها را محاصره نمود تا این که حاضر شدند جلای وطن کنند و از اطراف مدینه خارج گردند. پیامبرصلی الله علیه وسلم دستور فرمود: اینان فقط مقداری شتر و اثاثیه با خود حمل نمایند و نیز دستور داد که به هیچ وجه اسلحه با خود همراه نداشته باشند و خداوند درباره آن ها این سوره و آیه را نازل فرمود. (حاکم المستدرک)
ولی حضرت ابن عباس می فرماید که: سوره انفال در باره جنگ بدر نازل شده، طوریکه سوره حشر در باره جنگ بنی النضیر نازل گردیده است (صحیح البخاری)

فضای نزول:

سورۀ حشردر فضای غزوه بنی‌النضیر و بعد از آن جنگ نازل شده است، این سوره به داستان یهودیان بنی‌النضیر اشاره دارد که به خاطر نقض پیمانی که با مسلمین بسته بودند محکوم به تبعید وطن شدند. ونیز به این قسمت از داستان اشاره دارد که سبب نقض عهدشان این بود که منافقان به ایشان وعده دادند که اگر نقض عهد کنید ما شما را یاری می‌کنیم، ولی همین که ایشان نقض عهد کردند، منافقین به وعدۀ که داده بودند هم وفا ننمودند. و در ضمن این اشارات مطالبی دیگر نیز در این سوره آمده، و از آن جمله مساله حکم غنیمت بنی‌النضیر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ «الْحَشْرِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده ومهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿١﴾

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را به پاک بودن از هر عیب و نقصی می ستایند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.(۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَبَّحَ»: به پاکی ستود، ستایش کرد، به پاکی یاد کرد (حدید/۱). « **الْحَكِيمُ** »: آن فرزانه ای که سخن و فعلش حق است.

تفسیر:

در قرآن عظیم الشأن، بصورت کل، در حدود 85 بار کلمه «تسبیح» استعمال گردیده است.تسبیح در لغت، به معنای شنا و حرکت تیز در آب و هوا است و در اصطلاح، منزّه دانستن الله متعال از عیبوب وسرعت در عبادت اوست.

الله تعالی ذاتی است که: در پادشاهی و حکمش غالب است، چنان‌که ذات پروردگار مغلوب کسی نمی‌شود، دیگران زیر قهر او قرار دارند و هیچ‌کس با او برابری کرده نمی تواند.

«وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» و او در ملکش مقتدر و همچنان در شریعتش باحکمت در صنعش حکیم و دانا وهر چیزی را با استحکام و نیکویی در جایگاهش قرار میدهد.

ابن کثیردر تفسیر خویش «مختصر» می نویسد: الله تعالی اعلام می دارد که تمام موجوداتی که در آسمان ها و زمین هستند خدا را تسبیح نموده و او را ستایش و تقدیس کرده و او را یگانه می دانند. (مختصر ۴۶۹/۳).

شأن نزول آیات 1– 5:

- حاکم به قسم صحیح ازام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است: غزوه بنی نضیر (طائفه‌ای از یهود) در اول ماه ششم بعد از واقعۀ بدر صورت گرفته است. باغ های خرما و منازل آنان در کرانۀ مدینه قرار داشت.
- رسول الله صلی الله علیه وسلم آن‌ها را محاصره کرد و آنان توافق کردند بارشترهایشان را (به جز سلاح) بردارند و سرزمین مدینه را ترک نمایند. آنگاه در بارۀ آنها آیۀ **«سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»** نازل شد (حاکم 483/2 روایت کرده است. اسناد آن حسن است به خاطر زید بن مبارک و باقی اسناد ثقة مشهور هستند. حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم صحیح میدانند. «تفسیر شوکانی» 2640).
- بخاری و غیره از ابن عمر (رض) روایت کرده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم باغ‌های خرمای بنی نضیر را در بویره [منطقه‌ای است نزدیک مدینه] به آتش کشید و بعضی درخت‌ها را قطع کرد.

پس الله تعالی آیه: **«مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا»** را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 4031 و 4884، مسلم 1746، ابوداود 2615 ترمذی 3302، نسائی 593، ابن ماجه 2844 و «تفسیر شوکانی» 2643)

- ابویعلی با سند ضعیف از جابر (رض) روایت کرده است: رسول الله به مسلمانان اجازه

(c) ketabton.com: The Digital Library

داد که بعضی درخت‌های خرما را قطع نمایند، و پس به شدت از این کار ممانعت کرد. گفتند: ای رسول خدا! آیا ما بر اثر قطع درخت‌ها و ترک آن کار گناهکار می‌شویم، پس خدا آیۀ: **«مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا»** را نازل کرد. (ضعیف است، ابویعلی 2189. هیثمی در «مجمع الزوائد» 122/7 می‌گوید: «ابویعلی از سفیان بن وکیع روایت کرده او ضعیف است» به «تفسیر ابن کثیر» 6700 مراجعه کنید.).(به غزوۀ بنی نضیر یهودان به قلعه‌ها پناه گرفتند. پس به مسلمانان اجازه داده شد که بعضی درخت‌های خرمای کنار قلعه‌های آن‌ها را قطع نمایند تا ساحه برای نبرد فراخ شود و یا یهودان به خشم آیند و از قلعه ها خارج شوند و جنگ بیرون از قلعه‌ها صورت بگیرد. مسلمان‌ها بعضی از درختان آن‌ها را بریدند و برخی را بجا گذاشتند. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم قطع کردن درختان را منع کرد).

- ابن اسحاق از یزید بن رومان روایت کرده است: وقتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در بنی نضیر پیاده شد آنان در سنگر های مستحکم و قلعه‌های استوار متحصن شدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرمودند:که بعضی درختان خرما قطع ویاهم آتش‌زده شود. یهودیان فریاد کشیدند. ای محمد! تو همواره از فساد نهی می‌کردی و این قبیل کارها را عیب می‌شمردی پس این کندن و سوزاندن باغ ها چیست؟ پس این آیه نازل شد. (طبری 33850 مرسل است.)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره سرنوشت یهودیان بنی نضیر بحث بعمل آمده است.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴿٢﴾

او ذاتی است که کافران اهل کتاب را در اولین جمع شدن‌شان (علیه پیغمبر اسلام) از سر زمینشان بیرون کرد، شما گمان نمی‌کردید که آنان (از مدینه) بیرون شوند و آنان گمان می‌کردند که قلعه‌هایشان آنان را از (عذاب) الله محافظت می‌کند پس (عذاب) الله از راهی که گمان نمی‌کردند بر آنها وارد شد و در دل‌هایشان ترس و هراس انداخت طوری که با دستهای خود و دست‌های مؤمنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند. پس ای صاحبان بصیرت و آگاهی عبرت بگیرید. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **أَخْرَجَ** »: بیرون کرد.« **أَهْلِ الْكِتَابِ»:** منظور از یهودیان بنی نضیر است. سه طایفه ی مشهور و دشمن دین اسلام در مدینه؛ بنی نضیر، بنی قریظه و قینقاع بودند که هرگز به تعهد و پیمان خود وفا نداشتند.

« **الْحَشْرِ»:** گردهمایی. «اول الحشر»: اولین گردهمایی. « **مَا ظَنَنْتُمْ »:** گمان نکردید.« **أَنْ يَخْرُجُوا»:** که بیرون روند. **«مَّانِعَتُهُمْ»**: محافظ و نگهدارشان، پناهگاهشان. **«حُصُونُهُم»** (جمع حصن، قلعه‌ها، سنگرها).«**«قَذَفَ»**: انداخت.

« **يُخْرِبُونَ** »: خراب می کنند ← خراب می کردند، ویران می کردند. «**«فَٱعتَبِرُواْ»** (عبرت گیرید).« **أُولِي الْأَبْصَارِ »:** الابصار: دیده وران، خردمندان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

در آیۀ مبارکه از تبعید بنی نضیر به نام «اول الحشر» تعبیر بعمل آمده است.
و «حشر» به معنای بلند شدن و ایستادن است.
دحیه کلبی صحابی جلیل القدر که در ضمن برادر شیری (رضاعی) رسول الله صلی الله علیه وسلم است در مورد طایفۀ بنی نضر یهودی در مدینه منوره مینویسد:
بنی نضیر اولین طایفۀ از اهل کتاب بودند که از جزیرةالعرب کوچانده شدند و آخرین آنها در زمان خلافت حضرت عمربن‌خطاب (رض) از آن اخراج شدند. پس در هدف از حشر اول: گردآوری، اخراج و کوچاندن طایفه بنی نضر یهودی از مدینه و تبعیدشان به شام است و مراد از حشر آخر: کوچاندن، وتبعید یهودیان، آنانیکه در جنگ خیبر علیه مسلمانان اشتراک ورزیده بودند، از سوی امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) دستور یافتند که: از سرزمین جزیز العرب خارج شوند.
همچنان به قولی دیگر: هدف از «حشر آخر»، گرد آوردن تمام مردم به سوی سرزمین محشر در روز قیامت است.
آلوسی فرموده است: لأول الحشر یعنی این اولین گرد آمدن و حرکت دسته جمعی آنان به سوی شام است؛ یعنی اولین باری است که جمع شده و اخراج میشوند. و با آوردن (اول) نشان می دهد که قبل از آن با تبعید و ترک وطن روبرو نشده بودند. (**تفسیر:** روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم. آلوسی ۳۹/۲۸.)
«مَا ظَنَنتُمْ أَن يَخْرُجُوا» گمان نمی‌بردید آنها بدین رسوای و خواری از وطن و دیار خود خارج شوند؛ چون آنها دارای اقتدار و قدرت دفاعی و نیروی قومی بوده وسنگرهاو برج و بارو و قلعه‌ی مستحکم و نخلستان و باغات و عقار داشتند. «وَظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ اللَّهِ» گمان می کردند که سنگر های مستکم شان آنها را از عذاب الله متعال حفظ می‌کند و عذاب الله تعال را از آنان دفع می‌کند.
امام بیضاوی میفرماید: اصل این است گفته شود: «و ظنوا أن حصونهم تمنعهم أو ما نعتهم من بأس الله»، و تغییر نظم جمله و تقدیم خبر و اسناد جمله به ضمیر «هم» نشان می‌دهد که آنها به قلعه وسنگر های خود سخت اطمینان داشتند، به طوری که تصور می‌کردند احدی قدرت اخراج آنها را ندارد؛ زیرا دارای قدرت و نیروی دفاعی بودند. (شیخزاده ۴۷۰/۳).
در حدیث آمده است: «در حالیکه از نظر زمانی یک ماه با دشمن فاصله داشته‌ام، رعب و وحشت را در دل آنان ایجاد نموده و همین ترس و وحشت زمینه‌ی پیروزی مرا فراهم کرده است». (اخراج از شیخان).
«يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ» مفسران گفته‌اند: قبیله بنی نضیر قبل از اخراج از دیارشان خانه‌های خود را خراب می‌کردند، ستون‌ها را از جا می‌کندند. چت های خانه های خویش را می کندند، دیوار خانه را سوراخ میکردند، و دیوارها را تخریب وچپه نموده، دروازه ها وکلکین ها را با خود می بردند. تا مؤمنان امکان بود و باش را در این خانه های شان نداشته باشند.
آنان به این طریق حسادت و دشکمنی خویش را نشان می‌دادند. و مسلمانان نیز قسمت ظاهری آنها را خراب میکردند تا به قلعه وسنگر های آنان راه یابند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندۀ محترم!

رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ازهجرت ازمکۀ مکرمه به مدینۀ منوره سعی وکوشش بی نهایت عظیمی رابخرج داد تا روابط در بین ساکنین مدینه اعم از مسلمانان (مسلمانان مهاجر، انصار، و در نهایت امر روابط بین مسلمانان و یهودان) را سر و سامان بهتر و احسن دهد. برای تنظیم بهتر امور قرارداد و یا عهد نامۀ را بین ساکنان مدینه مورد تصویب و عملی قرار داد.

این عهدنامه دارای بندهای مختلفی بود که حقوق و وظایف تمامی ساکنان را تعیین می‌کرد و در منابع قدیمی، بنام کتاب یا صحیفه نامیده شده است و منابع جدید، آن را قانون نامه مسمی ساخته اند.

این پیمان نامه مهمترین و جامعترین قرارداد بین المللی در تاریخ اسلام بشمار می رود که به وسیلۀ رسول الله صلی الله علیه وسلم، بین مسلمانان، مشرکان و یهود که در مجموع ساکنان مدینه می باشند،: منعقد شده و به پیمان عمومی و موادعه یهود معروف و مشهورشده است.

هدف اساسی این پیمان حفظ امنیت و همزیستی مسالمت آمیز همه دسته های گوناگون از مردم ساکن در مدینۀ منوره بود. ناگفته نباید گذاشت که هدف دیگر این پیمان، تلاشی برای شکل گیری جبهه‌ای واحد در مدینه در برابر مشرکان مکه بود، که فرصتی مناسب را در اختیار مسلمانان قرار دادتا با آسودگی از درگیری های داخلی به اساس گزاری جامعه و نظام اسلامی بپردازند. این پیمان نشان سیاست مسالمت آمیزی است که اسلام در روابطش با ادیان دیگر دنبال می‌کرد و نشان می‌دهد که در اولین حرکت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در برخورد با ادیان، معاهده وصلح وپیام دوستی بود.

منابع تأریخی این پیمان نامه را صحیفۀ مدینه ویا به اصطلاح قانون اساسی مدینۀ منوره مسمی نموده اند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: سیره ابن هشام) (م. ۲۱۴ق.) و کتاب الاموال ابوعبیده قاسم بن سلام (م. ۲۲۴ق.).

این پیمان‌نامه به روشنی بر نبوغ و مهارت پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در ترتیب ماده های آن و تعیین روابط طرفهای پیمان با یکدیگر، دلالت می نماید. در میان این پیمان بندهایی است که عدالت مطلق و مساوات کامل بین انسانها را محقق می‌نماید و حاوی این موضوع است که انسانها به هر رنگ و زبان و دینی که باشند، باید از تمامی حقوق انسانی و آزادی برخوردار باشند.

یکی از زیبای های وقوت حقوقی این پیمان نامه دراین بود که در آن آزادی عقیده؛ عبادت و حق امنیت، محفوظ و محترم شمرده شده بود. پیروان هر دین به آزادی کامل میتوانستند عبادت خویش را بطور آزادانه انجام دهند، مسلمانان به دین خود و یهودیان به دین خودشان مصروف عبادت دینی خویش بودند. شعار عالی وحیاتی در جامعه عملی بود. **«لَآ إِكۡرَاهَ** فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (آیه 256 سورۀ بقره) (اِجبار و اِکراهی در قبول دین نیست؛ چراکه هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است بنابراین، کسی که از طاغوت نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکمترین دستاویز در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد و خداوند شنوا و دانا است).

دکتر ضیاء العمری در **السیرة النبویة الصحیحة** به بررسی راه های روایت پیمان نامه

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرداخته و نقل نموده است. «با مجموع طرق به پایۀ احادیث صحیح میرسد. (السیرة النبویة الصحیحة، جلد 1، صفحه 275.)

اولین پیمان مسلمانان با یهودان در مدینه:

زمان انعقاد این پیمان:

مؤرخین در مورد زمان دقیق این پیمان که بین مسلمانان (اعم از مهاجرین وانصار) وبین یهودان را مشخص نکرده‌اند؛ ولی برخی از مؤرخین بدین باور اند که این پیمان قبل از «مؤاخات (پیمان برادری) تحریر و عملی گردیده بود. ولی برخی از سیرت نویسان بدین عقیده اند که: انعقاد این پیمان درماه پنجم هجرت صورت گرفته است.

قابل تذکراست که این پیمان نامه را رسول الله صلی الله علیه وسلّم شخصاً به مشوره صحابه انشاء فرموده اند، که از جمله 25 مادۀ آن مربوط به امور مسلمانان و بقیه آن در باره ارتباط میان مسلمانان (اعم از مهاجرین وانصار) پیروان ادیان دیگر بخصوص یهودان وبت پرستان می باشد.

متن پیمان نامه:

1 - این پیمان نامه‌ای است از سوی محمد، پیامبر خدا، میان مؤمنان و مسلمانان از قریش و (ساکنان) یثرب و هر کس دیگری که از آنان پیروی کرده و به آنان پیوسته و همراه آنان به جهاد پرداخته است.

2 - مؤمنان امت واحده و جدا از دیگر مردمان اند.

3 - مهاجران قریش برهمان عرفی که قبلاً در پرداخت دیه‌های خود بدان عمل می کرده‌اند، باقی خواهند ماند.

4 - بنی عوف نیز براساس همان عرف و رویه قبلی خود، دیه‌های خود را عهده دار خواهند شد و هر طایفه از ایشان، اسیرانش را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان آزاد می‌کند.

5 - بنی حارث (بنی خزرج) نیز براساس عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را می پردازد و هر طایفه‌ای، فدیه آزادی اسیران خود را به خوبی می پردازد.

6 - بنی ساعده بر همان عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را عهده‌دار خواهند بود و فدیه آزادی اسیران خود را به نیکی و به خوبی در میان مؤمنان خواهند پرداخت.

7 - بنی جشم بر همان عرف و رویۀ قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفۀ فدیه آزادی اسیران خود را به خوبی می پردازد.

8 - بنی نجار نیز بر همان عرف و شیوۀ قبلی خود، دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه فدیه آزادی اسیران خود را به نیکی و به خوبی خواهند پرداخت.

9 - بنی عمرو بن عوف بر همان شیوۀ قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه‌ای فدیۀ آزادی اسیرش را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان خواهند پرداخت.

10 - بنی النبیت نیز بر همان عرف و رویه قبلی خود، دیه‌های خود را خواهند داد و هر طایفه‌ای فدیۀ اسیر را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان خواهد پرداخت.

11 - بنی اوس بر عرف و رویۀ قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت وهر طایفه‌ای فدیۀ اسیرش را به خوبی و به سهام برابر میان مؤمنان خواهد پرداخت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

12 - مؤمنان هیچ فقیر و درمانده‌ای را در میان خود وا نمی‌گذارند مگر آنکه به نیکی در هر مورد از جمله پرداخت فدیه و ادای دیه او را یاری می‌کنند.

13 - مؤمنان پرهیزگار بر علیه کسی که سرکشی کند یا برای ستم یا گناه یا تجاوز و فسادی در میان مؤمنان تلاش و دسیسه کند با یکدیگر متحد و منسجم هستند؛ هر چند وی پسر یکی از خود آنان باشد.

14 - هیچ فرد مؤمنی، مؤمن دیگری را به قصاص کافری به قتل نمی‌رساند و هیچ کافری را علیه مسلمانی یاری نمی‌دهد.

15 - حق دادن ذمه (و پیمان اعطای امن) الهی، برای همه یکسان است و پایین ترین فرد مسلمان از جانب همه آنان می‌تواند به هر کس که بخواهد امان دهد و مؤمنان دوستان یکدیگرند، نه دوستان دیگران.

16 - از یهودیان هر کس از ما پیروی کند، از یاری و همدردی ما برخوردار خواهد بود و نباید به آنان ستم شود یا کسانی علیه آنان همدست شوند.

17 - صلح مؤمنان یکی است، هیچ فرد مؤمنی در جنگ در راه خدا جدای از دیگران مصالحه نمی‌کند، مگر آنکه به تساوی و عدالت میان مسلمانان باشد.

18 - هر کس با ما، در جنگ شرکت نماید، طوایف دیگر پشت سر آنها و کمک آنها خواهد بود.

19 - مؤمنان وابسته به یکدیگر و در مقابل خونی که از هر یک از آنان در راه خدا ریخته شود، مدافع یکدیگراند.

20 - مؤمنان پرهیزگار بر بهترین و شایسته‌ترین راه قرار گرفته‌اند و هیچ فرد مشرکی نمی‌تواند مال یا جان قریشیان را امان دهد یا مانع از دسترسی فرد مؤمنی به آن گردد.

21 - هر کس مؤمنی را بی‌گناه به قتل برساند و بی‌گناهی او ثابت گردد، در مقابل آن، قصاص خواهد شد مگر اینکه ولی مقتول به پذیرفتن دیه رضایت دهد و برای مؤمنان شایسته نیست که از او حمایت کنند و برای آنان روا نیست جز آنکه علیه او قیام کنند.

22 - براساس آنچه در پیمان‌نامه به رسمیت شناخته شده است، برای هیچ مؤمنی جایز نیست که فتنه‌گری را یاری کند یا پناه دهد و هر کس چنین کرد لعنت و خشم خدا بر او خواهد بود و در روز قیامت هیچ عذر و بهانه و عوض و فدیه‌ای از او پذیرفته نخواهد شد.

23 - هرگاه شما در چیزی اختلاف نظر پیدا کردید، مرجع حل آن خدا و محمد است.

24 - یهودیان تا زمانی که مؤمنان در جنگ (با دیگران) باشند، با مسلمانان هم پیمان خواهند بود.

25 - یهودیان بنی‌عوف امتی از مؤمنان هستند، آنها به دین خودشان و مسلمانان به دین خودشان اعم از خودشان یا بردگانشان، مگر آن کسی که ستم و گناه پیشه کند که چنین کسی تنها خود و خاندانش را به هلاکت خواهد افکند.

26 - یهودیان بنی نجار از آنچه بنی‌عوف برخوردارند، برخوردار خواهند بود.

27 - یهودیان بنی حارث از وضعیتی مانند یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود.

28 - یهودیان بنی ساعده از وضعیتی مشابه یهودیان بنی عوف برخوردار خواهند بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

29 - یهودیان بنی جشم نیز مانند یهودیان بنی‌عوف هستند.
30 - یهودیان بنی اوس از آنچه یهودیان بنی عوف برخوردارند، برخوردار خواهند بود.
31 - یهودیان بنی ثعلبه از وضعیتی مشابه یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود، مگر آن کسی که دست به گناه و ستم بزند که چنین کسی تنها خود و خاندانش را به هلاکت خواهد افکند.
32 - جفنه که یکی ازشاخه قبیله ثعلبه است، همانند خود بنی ثعلبه خواهد بود.
33 - یهودیان بنی شطیبه از وضعیتی مشابه یهودیان بنی عوف برخوردار خواهند بود.
34 - ارزش بردگان ثعلبه مانند خود ثعلبه خواهند بود.
35 - قبایل تیره‌های یهودیان نیز حکم آنان را خواهند داشت.
36 - هیچ یک از یهودیان بدون اجازه محم(ص) د بیرون نمی‌رود.
37 - یهود هزینه های مربوط به خود را عهده دار خواهند بود و مسلمانان عهده دار مخارج خود خواهند بود.
هم پیمانان باید همدیگر را علیه هر کس که به جنگ آنان بپردازند، یاری دهند و باید خیرخواه یکدیگر باشند و به یکدیگر نیکوکاری کنند و گناه روا ندارند.
38 - گناه هم‌پیمان کسی بر عهدۀ او نیست و ستمدیده در هر حالی باید یاری شود.
39 - یهودیان تا زمانی که مؤمنان در جنگ (با دیگران) باشند با مسلمان هم پیمان هستند.
40 - طرفهای این پیمان باید حرمت یثرب را رعایت کنند و هرگونه جنگ در آن ممنوع است.
41 - هرکس از پیمان جوار و پناهندگی کسی برخوردار است، همانند آن شخص حق آسیب رساندن و رفتار ناشایست با دیگران را ندارد.
42 - هرگاه در میان طرف‌های این پیمان، مشاجره، اختلاف و نزاعی روی دهد که نگران کننده باشد، مرجع حل اختلاف، خدا و رسول وی خواهند بود.
43 - هرکس به یثرب حمله کند، طرف‌های پیمان باید یکدیگر را در مقابل او یاری کنند.
44 - هرگاه به مصالحه و آشتی فراخوانده شدند، صلح کنند. اگر آنان مسلمانان را به چنین چیزی فرا خوانند، چنین حقی را بر مؤمنان خواهند داشت؛ مگر در مورد آن کسی که به خاطر دین با مسلمانان بجنگد.
45 - هر گروهی سهم خود را از سویی که مورد حمله قرار گرفته‌اند، عهده‌دار می شوند.
46 - یهودیان اوس اعم از خود و بردگان آنها از همانند آنچه در این پیمان برای دیگر یهودیان ذکر شده است، برخوردار خواهند بود.
47 - این پیمان‌نامه هیچ گاه مانع مجازات و مواخذه فرد ستمگر و خطاکار نخواهد بود؛ هرکس از شهر بیرون رود و هر کس در مدینه بماند، در امان خواهد بود؛ مگر آن کسی که ستم و گناهی مرتکب شود و خدا و پیامبرش پناهگاه کسی هستند که نیکی و تقوا را رعایت بکند. (گرفته شده از مجموعة الوثائق السياسية، صفحه 41 – 47.) (مواخذ دوم کتاب: الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم) جلد اول مؤلف:علی محمد الصلابی مترجم: هیئت علمی انتشارات حرمین(جدی) 1394شمسی، ربیع الأول 1437 هجری.)

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ﴿٣﴾

اگر خدا فرمان ترک وطن را بر آنان لازم و مقرّر نکرده بود، قطعاً در همین دنیا عذاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

شان می کرد و برای آنان در آخرت عذاب آتش است. (۳)

تفسیر:

«اَلْجَلَاءَ» یعنی ترک وطن، آوارگی، ودر این آیه مبارکه به معنای ترک دیار و وطن بنابر مصیبت که بدان گرفتار شدند. قرآن عظیم الشأن در (سوره مجادله آیۀ 21) میفرماید: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي» (الله تعالی حکم کرده است که همانا من و پیامبرانم (بر کافران و منافقان) غالب خواهیم شد) و در (آیۀ 3 سورۀ حشر) فرموده است:

«كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ» در این آیات متبرکه بیان میدارد که: هم پیروزی و هم ترك دیار با اراده الهی است. واین جزای اعمال است که یهودان ومنافقان به الله تعالی ورسولش دشمنی ورزیدند، وبه یاد داشته باشید که هرکس به الله دشمنی کند، الله تعالی آنان را به سختترین عذاب مبتلا خواهد ساخت.

«لَوْ لا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيا» حداقل جزای پیمان وعهد شکنی همانا تبعید ومجبور ساختن شان به ترک دیار ووطن اش است (با در نظر داشت اینکه فرقه بنی نضیر یهودی به خاطر توطئه و خیانت مستحق جزای سختر بودند، ولی آن حکم به تبعید شدنشان تبدیل شد.) در آیه بعدی می خوانیم که: «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ» یکفهم با تمام وضاحت بیان می دارد که: ستیزهجوئی، سبب قهر الهی و تبعید بنی‌نضیر شد، نه یهودی بودن آنان.

مختصری در مورد عداوت یهودان با رسول الله:

قبائل بنی‌النضیر و بنی‌قریظه از جمله دو طائفه از یهودیانی بودند که در مناطق اطرف تقریباً در یک میلی مدینه بخصوص در قریجات بنام زهرة مسکون بودند، هر دو قوم متذکره دارایی قلعه مستحکمی بودند، وبرای دفاع امور امنیتی خویش حصارهای محکمی را در اطراف خویش احداث کرده بودند.

رئیس قبیله آنان کعب بن اشرف بود.

اینان در عداوت ودشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم باکفار عرب چه در خفا وچه در علنیت حتی بعد از بستن عهد نامه با مسلمانان، همدست میشدند، وحتی از منافقین مدینه کسانی در ظاهر خود را مسلمان می پنداشتند با یهودان مدینه یک واحیاناً در یک حجره علیه مسلمانان توطیه می کردند، همین یهودان در زیاتر از موارد منافقین را به جنگ علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و مسلمانان تشو یق، ترغیب وحتی مساعدت معنوی و مالی هم میکردند.

با در نظر داشت اینکه، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه مهاجرت فرمود.

بنوالنضیر با رسول الله صلی الله علیه وسلم به مصالحه پرداختند و عهد و پیمان بستند که با مسلمین به جنگ و قتال نپردازند پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین عهدی را از آن‌ها پذیرفت.

یهودیان با در نظر داشت اینکه: دلایل قاطع و حجت‌های روشنی در مورد اینکه رسالت محمد صلی الله علیه وسلم برحق می باشد ولی با آنهم با دشمنی وعناد که داشتند با رسول الله صلی الله علیه وسلم دشمنی وعادوت می‌ورزیدند.

از صفیه بنت حیی بن اخطب روایت است که گفت: من از همه فرزندان پدرم نزد وی محبوب‌تر بودم؛ همچنین نزد کاکایم ابویاسر.

وقتیکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه وارد شد و در قبا میان قبیله بنی‌عمرو بن

(c) ketabton.com: The Digital Library

عوف اقامت گزید، فردای آن روز پدرم حیی بن اخطب و کاکایم ابویاسر بن اخطب نزد ایشان رفتند و تا غروب بر نگشتند. بعد از غروب، خسته و بی‌حال و افتان و خیزان برگشتند. من همانند همیشه به سوی آنها دویدم. به خدا سوگند که هیچ یک از آنها به من توجه نکرد و سخت ناراحت بودم. از کاکایم ابویاسر شنیدم که به پدرم گفت: او همان است؟ گفت بله. به خدا سوگند، خودش بود. پدرم گفت: پس نسبت به او چه احساسی داری؟

گفت: به الله قسم تا وقتی که زنده هستم، دشمنی او را دردل دارم. (السیرة النبویة، ابن هشام، جلد 1، صفحه 518 – 519.) بنابر این، آنان از آنجا که دین اسلام، آئین و عقیدۀ یهودیان را که براساس خود بزرگ بینی و تحقیر دیگران جز یهودیان استوار بود، پوچ و باطل می‌دانست و آنان منافع خود را در خطر می‌دیدند؛ چراکه اسلام آمده بود و مردم را به عقیده توحید و یگانه پرستی فرا می‌خواند، اما آنها معتقد بودند که عزیر پسر خداست؛ ولی اسلام صدای مساوات و برابری میان انسان ها را سر می داد و هیچ قوم را بر قوم دیگر و هیچ گروهی را از گروهی دیگر برتر نمی دانست؛ در حالیکه از دیدگاه یهود، فقط آنان ملت برگزیدۀ خدا بودند و خود را از دیگر ملت ها برتر می دانستند.

یهودان از روز اول به امضا رسیدن پیمان، بر بندهای پیمان نامه پایبند نماندند و به تردید افکنی در نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و رسالت او اقدام نمودند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: الصراع مع الیهود، محمد ابوفارس، جلد 1، صفحه 31.)

یهودان کوشش، توطیه ودسیسه دایمی را براه انداختند تا شکاف را در صفوف مسلمانان و تخریب وتخریش روابط مهاجرین وبه صورت کل از همه راه ها ووسایل استفاده بعمل می آوردند تا دوستی ومحبت بین مسلمانان را برهم بزنند، یهودان با براه اختن فتنه‌های داخلی و شعارهای جاهلی و فریادهای اقلیمی و منطقه‌ای و قومی همه سعی را بخرچ می دادند تا میان مسلمانان درز وشکاف را شکاف ایجاد نمایند

یهودان در تبلیغات خویش علیه محمد صلی الله علیه وسلم ازبی ادبی استفاده می کردند، وحتی در حضور ایشان و در اثنای سخنانش بی‌ادبی می‌کردند و با چشم و اشاره رسول الله صلی الله علیه وسلم را به باد تمسخر می گرفتند، وبدین ترتیب باعث آزار او اذیت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گردید؛ حضرت بی بی عایشه (رض) در روایتی می فرماید:مردانی از یهودیان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: «السام علیک یا ابا القاسم». (یعنی مرگ بر تو باد. زادالمسیر، جلد 8، صفحه 189.)

من در جوابشان گفتم «السام علیکم و فعل الله بکم» «مرگ بر شما باد و خداوند شما را هلاک کند» پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای عایشه، تحمل کن؛ چراکه خداوند زشتی و ناسزاگویی را دوست ندارد».

من گفتم: مگر نمی‌بینی چه می‌گویند؟ فرمود: «مگر نمی‌بینی من جوابشان را دادم و گفت: «وعلیکم» یعنی بر شما باد».

برخی از یهودیان با تظاهر به سلام گفتن، در حقیقت برای او دعای مرگ می‌نمودند که این بیانگر میزان شکست و ضعف و زبونی دشمن است که در حقیقت در یک بحران روانی به علت از دست دادن جایگاه خود گرفتار شده بودند.

بنابراین، در مقابل فردی که بر او چیره شده است، این گونه واکنش نشان می‌دهد! پس دعا کردن برای نابودی دشمن با تظاهر به سلام گفتن، اسلحۀ ناتوانان و وسیلۀ شکست خوردگان و مسکن کینه‌توزان است. (حوار الرسول مع الیهود، د. محسن عبدالناظر، صفحه 101.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم با شنیدن سخنان عایشه او را به نرمی فراخواند و خاطرنشان ساخت که برای انسان مسلمان جایز نیست که این گونه متأثر و افروخته شود؛ چراکه در اسلام، نرم خویی و اخلاق حسنه حاکم است و الله تعالی مهربان است و نرمی را دوست می‌دارد و در برابر نرمخویی با دیگران، چیزهایی را می بخشد که در برابر خشونت چنین چیزهایی نمی بخشد.

غزوه بنی قینقاع:

محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب القرشی الزهری (م. ۱۲۴ه/۷۴۲م) یکی از بنیان گذاران علم حدیث درباره غزوه بنی قینقاع می نویسد:غزوه بنی قینقاع در سال دوم هجری (۶۲۳ میلادی) به وقوع پیوسته است. محمد بن عمر واقدی مؤرخ مشهور جهان اسلا م و عمر بن سعد (عمر بن سعد بن ابی وقاص بن حفص بن عبید زهری مدنی) بدین عقیده اند که: غزوه بنی قینقاع در نیمۀ شوال سال دوم هجری اتفاق افتاده است. (السیرة النبویة الصحیحه، جلد 1، صفحه 299.).

اکثر نویسندگان مغازی و سیرت تأریخ وقوع این غزوه را بعد از جنگ بدر ذکر نموده‌اند؛ زیرا یهود بنی قینقاع به معاهده‌ای که با پیامبر صلی الله علیه وسلم بسته بودند و به تعهداتی که در آن معاهده قید شده بود، پایبند نماندند و در برابر مسلمانان موضِع خصمانه گرفتند و با پیروزی مسلمانان در بدر، آنان دشمنی و عداوتشان را آشکار نمودند. (موسوعة نظرة النعیم، جلد 1، صفحه 269.)

عوامل اصلی غزوۀ بنی قینقاع :

مؤرخین در مورد عوامل اصلی غزوۀ بنی قینقاع می نویسند: با پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و هشدار رسول الله صلی الله علیه وسلم به یهودیان، بنی قینقاع به فکر شکستن تعهدات خود با پیامبرصلی الله علیه وسلم و در صدد یورش بر مسلمانان در فرصت مناسب بر آمدند.

یهودان در جنب اینکه دست به دسایس و توطیه های مخفی و علنی می زدند، حسادات ودشمنی شان به مرحله اقدامات عملی و جنایی علیه مسلمانان انجامید.

در سلسله این جنایت وتوطیه ها یهودان در یکی از روز ها زنی بدوی و مسلمان را که کالایی جهت فروش به بازار قینقاع عرضه نموده بود، بی‌حرمتی کردند. آن زن در کنار فروشگاه شخصی از یهود که جواهر فروش بود، نشسته بود. چند نفر از شیادان یهود آنجا نشسته بودند و برای آن زن ایجاد مزاحمت می‌کردند. وقتی او می‌خواست بلند بشود، آن جواهر فروش، گوشه لباس او را کش کردو قسمتی از بدن آن زن ظاهر گردید و یهودیان به تمسخر آن زن پرداختند. در هیمن اثناء، شخصی مسلمانی که از آنجا می گذشت، بر آن جواهر فروش حمله کرد و او را به هلاکت رساند.

یهودیانی که شاهد این ماجرا بودند، بر آن مسلمان حمله کردند واو را به شهادت رساندند و بدین صورت مسلمانان و یهودیان بنی قینقاع وارد نبرد شدیدی شدند. (سیرة ابن هشام، جلد 3، صفحه 54.) رسول الله صلی الله علیه وسلم با اطلاع از این حادثه، در پانزدهم شوال سال دوم هجری در رأس سپاهی مرکب از مهاجران و انصار به سوی یهود بنی قینقاع رهسپار گردید. در آن روز، پرچم مسلمانان بدست حمزه بن عبدالمطلب بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز ابولبابه، بشیر، بن عبدالمنذر عمری را به عنوان جانشین خود در مدینه انتخاب نمود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل ازحرکت به سوی آنها براساس دستور خداوند، آنها را از لغو عهدی که بسته بودند، با خبر ساخت؛ چنانکه خداوند میفرماید: **«وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن** قَوْمٍ خِيَانَةً فَٱنبِذْ إِلَيهِمْ عَلَىٰ سَوَآءٍ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْخَآئِنِينَ» (سورۀ الأنفال: 58). (اگر از قومی بیم خیانت داری، مانند آنها پیمانشان را لغو گردان. بی‌گمان خداوند خیانتکاران را دوست ندارد).

محاصرۀ یهودان بنی قینقاع :

یهودیان با اطلاع از این موضوع که رسول الله صلی الله علیه وسلّم قصد حمله به آنان را دارد، وارد قلعه‌های مستحکم خود شدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را به مدت پانزده شبانه روز در قلعه‌هایشان محاصره نمود. تا اینکه خداوند متعال در دل‌های شان رعب و وحشت ایجاد کرد و سر انجام تسلیم خواسته رسول الله صلی الله علیه و سلّم گردیدند. و بدین صورت ملتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم را تهدید می‌کردند و ادعا می نمودند که از نظر توان رزمی با مشرکان مکه متفاوت هستند، با ذلت و خواری به فیصله پیامبر صلی اله علیه وسلم گردن نهادند. (الصراع مع الیهود، ابی فارس، جلد 1، صفحه 144.).رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داد تا شانه‌هایشان بسته شود و منذر بن قدامۀ سلمی اوسی را بر آنها گماشت.(الیهود فی السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 280.).

سرنوشت یهود بنی قینقاع:

عبدالله ابن ابي ابن سلول، سردستۀ منافقان تلاش نمود تا شانه‌های همپیمانان خود را باز نماید و به منذر گفت: شانه‌های آنها را باز کن، اما منذر نپذیرفت و گفت: آیا میخواهید شانه های افرادی را باز نمائید که رسول الله صلی الله علیه وسلم شانه هایشان را بسته است؟ به خدا سوگند! هرکس شانه های آنها را باز نماید، گردنش را خواهم زد.

عبدالله بن ابی بن سلول، بعد از شنیدن جواب منفی منذر، شفاعت آنان را از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستار شد و گفت: ای محمد! نسبت به هم پیمانانم احسان کن! رسول صلی الله علیه وسلم به درخواست او توجه ننمود.

عبدالله دوبار تکرار کرد و به لباس‌های رسول الله صلي الله علیه وسلم چسبید و خواسته‌اش را تکرار نمود. آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشمگین شد و چهرۀ مبارک‌اش تغییر نمود و فرمود: لباسم را رها کن! ابن سلول گفت: به خدا سوگند! تا با گذشت از آنان بر من احسان نکنی، لباس‌هایت را رها نمی‌کنم. آیا می‌خواهی تمام آنها را در یک صبحدم گردن بزنی، من به این افراد نیاز دارم. (الیهود فی السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 281.)

آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را معاف کرد و فرمود: از اینجا بروید. مسلمانان، اموال یهودیان را به غنیمت گرفتند و مسئولیت جمع آوری و کنترل اموالشان به محمد بن مسلمه (رض) سپرده شد. (الیهود فی السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 281.)

سعی و تلاش و وساطت عبدالله بن ابی مبنی بر جلوگیری از تبعید وطن یهودیان بنی قینقاع نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بی‌نتیجه ماند و توسط شخصی به نام عُویم بن ساعده انصاری از در خانه رسول الله صلی الله علیه وسلم رانده شد. (التاریخ الإسلامی، حمیدی، جلد 5، صفحه 30.)

روایت فوق؛ یعنی، برخورد پیامبر صلی الله علیه وسلم با عبدالله بن سلول بیانگر فقه سیاسی رسول الله صلی الله علیه وسلم است؛ چراکه درخواست وی را پذیرفت تا قلب این سردار منافق را رام کند و زمینۀ هدایتش را فرهم نماید؛ همچنین مدارا با عبدالله بن ابی، بیانگر

(c) ketabton.com: The Digital Library

فراست، دورنگری و سیاست رسول الله صلی الله علیه وسلم است که هیچ گاه نخواست شخصاً در مقابل این منافق بایستد و او را تنبیه نماید؛ زیرا او دارای نفوذی قوی درمیان بعضی از انصار تازه مسلمان بود. بنابراین، رسول الله صلی الله علیه وسلم با عبدالله بن ابی مدارا می‌کرد تا اینکه همگان به نفاق وی پی بردند وحتی تصمیم به قتل او گرفتند. (الصراع مع الیهود، ابی فارس، جلد 1، صفحه 148.).

ابراز برائت عباده بن صامت از منافقان :

زمانی که بنی‌قینقاع، تعهدشان را با پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم شکستند، عباده بن صامت که یکی از همپیمانان بنی قینقاع بود و با آنان مانند ابن ابی، رابطه حسنه داشت، خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسانید و از ارتباط و تعهد با یهود اظهار برائت نمود و گفت: ای رسول الله! من، خدا و رسول و مؤمنان را به دوستی انتخاب نمودم و از تعهد و دوستی با این کفار به بارگاه الهی اظهار برائت می نمایم. (الیهود فی السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 282 – 283.)

اظهار این دیدگاه از جانب عباده بن صامت موجب گردید که آن حضرت، ماموریت اخراج بنی‌قینقاع را به او واگذار نماید. بنی‌قینقاع خطاب به عباده گفتند: شما چرا با ما چنین رفتار می‌نماید؟ (عباده) گفت: اززمانی که شما با پیامبربه جنگ برخاستید، من تعهدم را با شما شکستم. عبدالله بن ابی به عباده گفت: از انصاف به دور است که با هم پیمانان خود قطع رابطه نمایی؛ سپس مواردی از خدمات آنها را ذکر نمود.

عباده گفت: ای اباحباب قلب‌ها متغیر گردیده است و اسلام، تعهدات قبلی را از بین برده است و تو نیز به چیزی متمسک شده‌ای، که خیانتش به زودی آشکار خواهد شد.

آن گاه بنی قینقاع به رسول الله صلی اله علیه وسلم گفتند: ما باید قرض های خویش را از بین مردم جمع‌آوری نماییم. پیامبر فرمود: قرض‌هایتان را سریع و با تخفیف بگیرید، امّا عباده اخراج آنان را آغاز کرد. آنها از او، مهلت خواستند، اما عباده نپذیرفت و گفت: فقط سه روز فرصت دارید و اگر این امر دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی‌بود، من هیچ فرصتی به شما نمی‌دادم. بعد ازگذشت سه روز عباده آنها را به سوی شام حرکت داد و می‌گفت: هر چه دور تر بروید بهتر است، تا اینکه به موضع الذباب رسیدند و آنها از آنجا خود را به منطقه‌ای به نام اذرعات رساندند. (سایر تفاصیل را میتوان در کتاب «الیهود فی السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 282 – 283.) مطالعه فرماید.

این گونه بنی‌قینقاع که از نظر ساز و برگ نظامی قوی‌ترین طایفه یهودیان محسوب می‌گردید، با ذلت و خواری تمام در حالیکه سلاح و دارایی آنان به غنیمت مسلمانان در آمده بود، از مدینه اخراج شدند.

از آن تأریخ به بعد تا مدتی سایر قبایل یهودی، به سکوت و آرامش روی آوردند و ترس و وحشت بر آنان چیره گشت و قدرت و شوکت آنان از بین رفت. (الصراع مع الیهود، ابی فارس، جلد 1، صفحه 149.) مواخذ کتاب: الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم ج) جلد اول مؤلف: علی محمد الصلابی مترجم: هیئت علمی انتشارات حرمین (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

یادداشت ضروری:

سایر مفسرین هم به موضوع وعلل تبعید یهودان تماس گرفته، و در علل تبعید یهودان بنی قینقاع می نویسند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسول الله صلی الله علیه وسلم با ده تن از یاران خود از جمله ابوبکر، عمر و علی نزد بنی نضیر رفتند تا از آنان در کار پرداخت دیه دو تن کشتگانی که یکی از مسلمانان آن‌ها را به خطا کشته بود کمک بخواهند و آن دو کشته از قبیله بنی‌عامر بودند که میان آنان و بنی‌نضیر عهد و پیمانی بود. پس بنی‌نضیر در ظاهر به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وعده نیک داده اما در نهان ترور ایشان را سازمان داده بودند.

مؤرخین می افزایند: یهودان بر کُشتن رسول الله صلی اله علیه وسلم به دست عمروبن جحاش بن‌کعب یهودی هم دستان شده و قرار بر این گذاشتند تا با افگندن صخره‌ای بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم از بالای بام، به حیات ایشان پایان دهند.

شایان ذکر است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در کنار دیواری از دیوارهای منازل آنان نشسته بودند، پس الله تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به وسیله وحی از توطئه آنها آگاه ساخت، در نتیجه ایشان دردم برخاسته به مدینه باز گشتند و به اصحاب فرمان آماده باش دادند همان بود که در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری به سوی آنان بازگشتند. پس بنی‌نضیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند که آن‌ها را ازمدینه کوچانده و درعوض از خونشان درگذرند بر این شرط که جز سلاح هر چه می‌توانند بر شتران خویش بار نموده و با خود ببرند. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پذیرفتند و بنی‌نضیر از مدینه کوچیدند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴿۴﴾

این به خاطر آن است که آنها با آلله و رسولش دشمني كردند و هر كس با خدا دشمني كند عذاب الهي (در حق او) شديد است. (۴)

تفسیر:

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ»: این جلای وطن و عذاب آنان به این علت است که آنها به مخالفت و دشمنی با الله برخاستند و از فرمانش سرپیچی کردند و جرائمی از قبیل نقض پیمان با پیامبر صلّی الله علیه و سلم رامرتکب شدند.

« وَمَن يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (4) »:

و هر کس با الله سبحان وتعالی مخالفت ورزد و با دینش دشمنی کند، از او انتقام می‌گیرد؛ زیرا عذاب خدا سخت است ومجازات اش دردناک.

«شَاقُّوا» از «شق» به معنای ایجاد شکاف و جدایی و جبهه‌گیری و دشمنی است، و واضح و هویدا است که: جبهه‌گیری در برابر فرستاده الهی، در واقع به مفهوم جبهه‌گیری در برابر الله است. وجمله «شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ... يُشَاقِّ اللَّهَ« آیۀ مبارکه میرساند که در (ابتدای آیه، جبهه‌گیری در برابر الله و رسول است ولی در پایان آیه، جبهه‌گیری در برابر الله تعالی مطرح بحث شده است.)

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ﴿۵﴾

هر چه از درختان خرما بريديد يا آن را بر پايه هايش قائم گذاشتيد، همه به اِذن الهی بود تا نافرمانان را خوار و رسوا بدارد. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لِينَةٍ »: درخت خرمای سرسبز و پربار. [جمع آن، الیان. (منیر).] « قَائِمَةً »: ایستاده. قائمة على أصولها: بر ریشه هایش ایستاده و بر جای مانده، بر ساقه هایش پایدار مانده. «

(c) ketabton.com: The Digital Library

لِيُخْزِيَ »: تا خوار و زبون گرداند.

تفسیر:

امام رازی میفرماید: یعنی دلیل این که الله اجازه‌ی چنان امری را داده، این است که کینه‌ی کفار افزایش یابد و حسرت و اندوهشان چند برابر شود، و با نابود کردن عزیزترین اموالشان غصه‌ی آنان بیشتر شود. (تفسیر کبیر ۲۳۸/۲۹).

همچنان برخی از مفسران در بیان شأن نزول این آیه می فرمایند: که تعداد از مسلمانان در جنگ با یهودان بنی‌نضیر شروع به قطع‌کردن درختان خرمایشان کردند تا آن‌ها را بر سر غیظ وغضب آورند. پس بنی‌نضیر از باب اینکه اهل کتاب‌اند گفتند: ای محمد! مگر نه این است که تو به پندار خود پیامبر هستی و قصد اصلاح را داری؟ آیا بریدن درختان خرما و سوختن آن‌ها از اصلاح است؟ آیا در آنچه که بر تو نازل شده است، روا بودن فساد افگنی در زمین را یافته‌ای؟ پس این سخن بر رسول الله صلی علیه وسلم دشوار آمد و مسلمانان نیز در این اندیشه فرو رفتند که مبادا این‌کارشان فساد افگنی باشد. همان بود که نازل شد. (مختصر ۴۷۱/۳ و البحر ۲۴۴/۸)

«آنچه ازدرختان خرما بریدید، یا آن را ایستاده بر ریشه‌هایش باقی گذاشتید» و قطع نکردید؛ «پس به اذن الله بود» یعنی: به فرمان وی بود و حق تعالی به این کار اذن داده است تا مؤمنان را عزتمند گرداند «و تا فاسقان را» یعنی: بیرون رفته‌گان از طاعت را که یهودیان هستند «خوار گرداند» و آنان را با قطع نمودن درختان بر سر غیظ آورد زیرا هنگامی که ببینند مؤمنان هر چه بخواهند با اموال شان می‌کنند، این بر خشم و غیظشان می افزاید.

خوانندگان گرامی!

در ایات متبرکه (6 الی 10) در باره «فيء» (غنیمت بدون زحمت به دست آمده) و حکم آن ، بحث بعمل آمده است.

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿۶﴾

و آنچه را الله از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید ولی الله فرستادگانش را بر هر که بخواهد مسلط می گرداند و خدا بر هر کاری تواناست. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَفَاءَ »:بخشید، اهدا کرد، ارمغان داشت، عاید گردانید. (احزاب/۵۰). برخی می گویند. از آن جهت غنیمت را في نامیده اند؛ چون مانند سایه زوال پذیر است: «أري المال افياء الظلال عشية»: مال را هم چون سایه ها که در شب زایل می شوند، فناپذیر می بینم. [نحل/۴۸، يتفيؤا ظلاله- سایه هایش می گردد...]. غنیمت، از راه جنگ به دست می آید. ««أَوجَفتُم» »: (وجف): دوانیدید، تازاندید. امام قرطبی می فرماید: «وجف البعير وجيفا، یعنی شتر تند رفت. و أوجفه صاحبه» یعنی صاحبش آن را به سرعت دواند. و «ركاب» شتر سواری است.« خَيْلٍ »:اسبان. « رِكَابٍ »: شتران.

تفسیر:

معنی آیه چنین است: برای رسیدن به آن مشقتی ندیدید و با جنگ و مقابله مواجه نشدید، بلکه فاصله‌ی آن تا مدینه دو مایل بود، و پیامبر آن را به طریق صلح گشود و آنها را از آنجا بیرون کرد و اموال آنها را گرفت.لذا الله متعال آن را به پیامبرش اختصاص داده و

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر کاری را که بخواهد انجام می دهد.(تفسیر قرطبی ۱۰/۱۸).

اموال غنیمت بنی نضیر:

از این جهت خدای سبحان اموال بنی‌نضیر را مخصوص پیامبر صلی الله خویش گردانید زیرا آن حضرت سرزمین آنان را به صلح فتح کردند و اموالشان را به صلح گرفتند، از این روی آن اموال را میان لشکر تقسیم نکردند بلکه از آن نفقه سالانه خانواده خود را تأمین و بقیه را به امر خریداری و تجهیز اسبان یا چهارپایان و خریداری سلاح برای جهاد اختصاص دادند چنانکه در روایت عمربن خطاب (رض) آمده است.

فیء: در اصطلاح شریعت اموالی است که از کفار بدون جنگ وخون‌ریزی، یا بدون تازاندن اسبان و سوار شدن بر شتران و یا به صلح گرفته میشود، مانند اموال بنی نضیر.

اما غنیمت: اموالی است که به جنگ و نبرد گرفته می‌شود.

برخی فقهاء بدین نظر اند که: فیء: املاک غیر منقول است و غنیمت: اموال منقول.

«ولیکن خداوند پیامبرانش را بر هرکس که خواهد» از دشمنان خود «مسلط می‌گرداند و خداوند بر هر چیز تواناست» با واسطه یا بدون واسطه، با جنگ یا بدون جنگ. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: تفسیر انوار القرآن سوره حشر).

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴿۷﴾

آنچه الله از [اموال و زمین های] اهل آن آبادی ها به پیامبرش داده است، متعلق به الله و پیامبر و خویشاوندان (پیامبر) و یتیمان و مساکین و مسافران (در راه ماندگان) است، تا میان ثرومندان شما دست به دست نگردد. و آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد، اجتناب ورزید واز الله بترسید چون الله سخت عقوبت دهنده است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اهل القری» درمورداهل القری ،حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: «اهل القری» عبارتند از قریظه و نضیر و فدک و خیبر. (تفسیر« لباب التاویل فی معانی التنزیل خازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان خازن ۶۰/۴). «ذی القربی»: نزدیکان، خویشاوندان. «**الْيَتَامَى**»: جمع یتیم، کودکانی که پدر خویش را از دست داده اند. «**الْمَسَاكِينِ**»: بینوایان، محتاجان. « **دُولَةً** »: دست به دست کردن مال، چیز متداول، «دولت» دست به دست شدن و منتقل گردیدن جاه و مقام از کسی به کسی دیگر. «إنتهوا»: دست بردارید، بازایستید.

تفسیر:

در التسهیل آمده است: این آیه با آیه‌ی سوره‌ی انفال منافات ندارد؛ چون آیه‌ی سوره‌ی انفال در مورد حکم غنیمتی است که به طریق جنگ و به کارگیری اسبان و چهار پایان به دست آمده باشد، که از آن خمس برداشته مي شود و بقیه بر غانمان تقسیم می شود، اما این آیه مربوط به حکم «فیء» می‌باشد که عبارت است از مالی که بدون جنگ از کفار گرفته می‌شود، پس نه منافاتی هست و نه نسخی در کار است. فقها فرق بین «غنیمت» و «فیء» را بیان کرده‌اند؛ غنیمت آن است که به طریق جنگ گرفته شود و اما «فیء» بدون جنگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

گرفته میشود. بنگر دراینجا لفظ «فیء» راچگونه ذکر کرده است:«ما أفاء الله علی رسوله»، و در سورهی انفال لفظ غنیمت را ذکر کرده است: «و اعلموا أنما غنمتم من شیء.» (التسهیل ۱۰۸/۴).

مفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: در آیه ی قبلی تنها در این حد فرموده شده بود که دلیل عدم توزیع این اموال همچون غنایم، میان سپاه شرکت کننده در جنگ چیست. اینک در این آیه این حکم فرموده می شود که چه کسانی مستحق این اموال هستند. اولین سهم از آن متعلق به الله و پیامبر است. رسول الله صلی الله علیه وسلم بر این دستور چگونه عمل کردند، تفصیل آن را أوس بن الحدثان به نقل از روایت عمر (رض) بشرح ذیل چنین نقل فرموده است: که پیامبرصلی الله علیه وسلم نفقه ی اهل و عیال خود را از آن بر می داشتند و متباقی آن را برای فراهم کردن اسلحه و سواری برای جهاد خرج می کردند. [بخاری، مسلم، مسند احمد، ابوداود، ترمذی، نسایی و دیگران] پس از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم این بخش به بیت المال منتقل شد تا این سهم نیز صرف همان رسالتی شود که الله سبحان وتعالی پیامبرش را مامور آن کرده بود. از امام شافعی این نظر هم نقل شده است که آن بخش از آن که متعلق به شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، پس از ایشان به کسی که در رهبری مسلمانان جانشین ایشان شود تعلق می گیرد، چراکه پیامبرصلی الله علیه وسلم به سبب مقام امامت خود مستحق آن بودند، نه به سبب مقام نبوت خود. اما اکثریت فقیهان شافعی در این مسئله با جمهور فقیهان هم نظر اند که این سهم الآن باید صرف مصالح دینی و اجتماعی عموم مسلمانان شود.

سهم دوم از آن خویشاوندان است و مراد از آن خویشاوندان رسول الله اند، یعنی بنی هاشم و بنی الطلب. این سهم برای آن مقرر شده بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم در کنار تامین مصارف اهل و عیال خود بتواند به آن دسته از خویشاوندان خود که محتاج کمک ایشان هستند یا ایشان احساس می کنند که به کمک او نیازمنداند، هم بتواند کمک فرماید. پس از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم این سهم هم به عنوان یک سهم علیحده و مستقل باقی نماند، بلکه حقوق نیازمندان بنی هاشم و بنی المطلب نیز همانند سایر نیازمندان برعهده ی بیت المال قرار گرفت، اما با این تفاوت که حق آنان برتر از حق دیگران پنداشته شد، چراکه آنان سهم زکات ندارند. روایت عبدالله بن عباس (رض) است که در زمان ابوبکر، عمر و عثمان (رضی الله عنهما) دو سهم اولی از فهرست مستحقان في حذف شدند و فقط سه سهم باقی مانده (ایتام مساکین و ابن السبیل) در آن ابقاء شدند، سپس علی (رض) در زمان خلافت خود هم برهمین عمل کردند. (تفصیل مبحث را میتوان درتفسیر تفهیم القران مطالعه فرماید).

«كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ ۚ» تا ثروتمندان از این مال بهرهبرداری نکنند و به ثروت خود نیفزایند، در حالی که فقرا سخت بدان محتاج اند.

مفسر شیخ امام قرطبی در این مورد فرموده است: یعنی به این علت چنین عملی را مقرر داشتهایم که رؤسا و ثروتمندان بدون فقرا و ضعیفان آن را در بین خود تقسیم نکنند؛ زیرا اهل جاهلیت وقتی غنیمتی را به دست می آوردند، رئیس یک چهارم آن را برای خود برمیداشت که «مرباع» نامیده میشد، بعد از آن به میل خود باز از آن سهم دیگری نیز برمیداشت. (تفسیر قرطبی ۱۶/۱۸).

مفسر تفهیم القرآن در تفسیر آیه مبارکه: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»:«تا تنها میان

(c) ketabton.com: The Digital Library

توانگران شما دست به دست نگردد.»چنین نگاشته است: این یکی از مهم ترین آیه های اصولی قرآن کریم است که در آن برای جامعه ی اسلامی و سیاست اقتصادی حکومت این قاعده ی بنیادین وضع شده است که گردش ثروت باید در تمام جامعه عام باشد، چنین نباشد که ثروت تنها میان ثروتمندان در گردش باشد، یا ثروتمندان روز به روز ثروتمندتر شوند و فقیران روز به روز فقیرتر. قرآن عظیم الشأن تنها به بیان این سیاست بسنده واکتفا نکرده، بلکه در راستای اجرای همین سیاست ربا را حرام قرار داده، زکات را فرض کرده، دستور بیرون کردن خمس از اموال غنیمت را داده، در جاهای مختلف به صدقات نافله توصیه کرده و فراخوانده، برای کناره های مختلف صورت هایی وضع کرده که به سبب آن جریان ثروت به سوی طبقات فقیر جامعه برگردد، برای میراث قانونی وضع کرده که ثروت گردآوری شده توسط هر شخصی در گستره ای هرچه وسیع تر تقسیم شود، بخل را از لحاظ اخلاقی بسیار قابل نکوهش قرار داده و سخاوت را یک صفت بسیار خوب قرار داده، به طبقات مرفه این مطلب را فهمانده و فرموده که سائلان و محرومان دراموال آنان حقی دارند که آن را نه صدقه، بلکه حق آنان باید پنداشت و داد و درباره ی یکی از بزرگترین منابع درآمد حکومت اسلامی، یعنی فی این قانون را مقرر کرده که یک بخشی از آن باید به طور حتم صرف کمک به مستمندان و فقرای جامعه شود.(تفهیم القرآن)

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» در باره این آیه باید گفت: حضرت عبد الله بن مسعود (رض) کسی را دید که در حالت احرام، لباس دوخته پوشیده بود، دستور داد که این لباس را بیرون آورد او گفت آیا می توانی در خصوص این امر، آیه ای از قرآن را به من نشان بدهی که در آن از استعمال لباس دوخته شده منع شده باشد؟ حضرت ابن مسعود (رض) فرمود: بلی آن آیه را به تو نشان می دهم، سپس آیه ی «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» را تلاوت فرمود.

در این هیچ جای شکی نیست که: الله سبحان وتعالی پیامبر صلی الله علیه وسلم را نمونه و سرمشق برای مسلمانان قرار داده تا همه شئونات و آداب زندگی خود را از او بیاموزیم و از سنت او پیروی کنیم، پس بر ما مسلمانان واجب است تا آنچه را که پیامبر صلی الله علیه وسلم بعنوان حلال برای ما بیان کرده بپذیریم و آنچه را که حرام کرده انجام ندهیم، چنانکه میفرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» (سورۀ حشر 7).یعنی: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اِجراء کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید.

اما در این بین بعضی از موارد هستند که ممکن است ما انسانها از حکم حلال یا حرام بودنش مطلع نباشیم، و ندانیم که آیا فلان عمل جایز است یا خیر؟

در این شرایط ما به عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم نگاه می کنیم تا ببینیم که آیا ایشان آن عمل را انجام می دادند یا خیر؟ آیا همیشه انجام می دادند یا فقط در حالت ضرورت و بعنوان رخصت انجام می دادند؟ اگر انجام داده باشند درمی یابیم که انجام آن توسط دیگران هم جایز است، پس این همان شیوه تشریع احکام است که خدای متعال توسط پیامبرش برای انسانها بیان میکند تا از حلال و حرام و جواز و ناجواز بودن اشیاء و امورات زندگی مطلع شوند.

مثلاً ما نمی دانستیم که آیا جمع خواندن نماز در هنگام بارش باران صحیح است یا خیر؟ ولی اگر به عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم نگاه کنیم می بینیم که ایشان در وقت بارش باران نماز مغرب را با عشاء جمع می کردند، ما از روی این حدیث در می یابیم که جمع کردن نمازها در وقت بارش باران جایز است، اگر این حدیث نمی بود ما نمی توانستیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرخود عمل کنیم و در وقت باران نمازها را جمع کنیم.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴿٨﴾

[بخشی از غنایم] برای فقرای و مهاجرین است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده اند، در حالیکه فضل و خشنودی الله را می جویند والله وپیامبرش را یاری می کنند، اینان همان راستگویانند. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُخْرِجُوا»: رانده شده اند. « **دِيَارِهِمْ** »: جمع دار، خانه های شان، کاشانه هایشان.

«يَبْتَغُونَ»: طلب می کنند، می جویند. « **رِضْوَانًا** »: خشنودی [مائده/۲]، [فتح/۲۹].

«الصَّادِقُونَ»: راستگویان.

تفسیر:

این آیه به حکم «فیء» که قبلا ذکر شد، مربوط است.

«فیء» و «غنائم» به همان مهاجران بینوا تعلق دارد که کفار مکه آنها را ناچار کردند از وطن خود کوچ کنند و دیار و اموال خود را به خاطر جلب رضایت و خشنودی خدا ترک نمایند.

قتاده فرموده است: مهاجران اشخاصی بودند که به خاطر محبت الله ورسول الله صلی الله علیه وسلم سرزمین و اموال و خانواده و وطن خود را ترک کردند، تا جایی که در بین آنان بودند مردانی که سنگ را به شکم خود می‌بست، تا پشت او را از گرسنگی راست بدارد. (تفسیر قرطبی ۲۰/۱۸.)

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴿٩﴾

و [نیز] کسانی راست که پیش از آنان در دار الإسلام جای گرفتند و ایمان [نیز] در دلشان جای گرفت، کسانی را که به سوی آنان هجرت کنند دوست میدارند و در دلهای خود از آنچه [به مهاجران] داده‌اند احساس نیازی نمیکنند و [دیگران را] بر خودشان (و لو نیازمند باشند) ترجیح میدهند و کسانی که از آز نفس خویش مصؤون باشند، ایشان اند که رستگارند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَاجَةً» (نیازی، حسد). **«يُؤْثِرُونَ»** (ترجیح می‌دهند، مقدّم می دارند). **«خَصَاصَةٌ»** (نیاز مبرم، تنگدستی). **«يُوقَ»** (بازداشته، نگه داشته). **«شُحَّ»** (بخل، حرص شدید).

تفسیر:

«وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ »: و (نیز) آنان راست که جای گرفتند درسرای هجرت و خالص کردند ایمان خود را پیش از ایشان (مهاجران).

مفسیرتفسیر کابلی مینویسد: ازین دار «مدینه طیبه» مراد است و این مردم عبارت از انصار مدینه اند که پیش از ورود مهاجرین در مدینه سکونت داشتند و بر راهای ایمان و عرفان به کمال استحکام استوار شده بودند.

«يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ»:(دوست میدارند هر که را هجرت کند بسوی ایشان.) یعنی با

(c) ketabton.com: The Digital Library

محبت تام وخاص به خدمت مهاجرين می پردازند حتی آماده هستند که در اموال و دیگر دارائی خویش مهاجرين را مساويانه شريك و سهيم بسازند.
«وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»: و نمی یابند در دلهای خود تنگی (حسد) از آنچه داده شده مهاجران را و مقدم میدارند دیگران را بر نفسهای خود و اگرچه هست ایشانرا فاقه (احتیاج به آنچه ایثار مینمایند).
يعني الله تعالى مهاجرين را هر فضل و شرفی که عطا فرموده و یا از اموال فيء و دیگر اشیائیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بایشان بخشاید از مشاهده آن انصار قطعاً دل تنگ نمیشوند و نه حسد می برند بلکه خوش میشوند و با آنکه دچار رنج وزحمت گردند باز هم در هر چیز خوب مهاجرين را بر نفسهای خود ترجیح میدهند اگر با مهاجرين نیکوئی و خیر رسانده بتوانند هیچ دریغ نمیکنند.
«وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ـ 9»: (و هر کس که خود را از بخل و حرص مصؤن بدارد، همان شخص کامیاب و رستگار و کامیاب است.
ابن عمر (رض) می فرماید: بخالت (بخل) این نیست که انسان از دادن مال خود دریغ ورزد، بلکه آن است که انسان به چیزی چشم بدوزد که از آن اونیست. (تفسیرصاوی ۱۹۰/۴).
و در حدیث آمده است: «از بخل بترسید که بخل اقوام قبل از شما را نابود کرد، آنان را وادار کرد که خون یکدیگر را بریزند و حرامها را حلال کنند». (اخراج از مسلم.)

شأن نزول آیهٔ 9:

- ابن منذر از یزیداصم (در نسخه‌ها به «زید» آمده است.) روایت کرده است: انصارگفتند: ای رسول الله! باغها و زمین های زراعتی ما را بین ما و برادران مهاجرمان نصف تقسیم کن. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: نه، لیکن مخارج آن‌ها را تامین نمایید و محصولات زراعتی و محصولات باغ ها را با آن ها تقسیم کنید، زمین و باغ مال خود شما باشد. گفتند: به این کار خوشنود و راضی هستیم. پس الله تعالی آیه: **«وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ...»** را نازل کرد.

1065- بخاری از ابوهریره (رض) روایت کرده است: شخصی خدمت رسول الله آمد و گفت: یا رسول الله! دچار فقر و تنگدستی شدم و زندگانی بر من سخت شده است.
پیامبر از زنان خود چیزی خواست، اما در نزد آنان نیز چیزی یافت نشد.
گفت: کسی نیست که امشب این مرد را مهمان کند تا خدا بر او رحمت نماید. شخصی از انصار برخاست و گفت: من هستم ای رسول الله! او را به خانهٔ خود برد و به همسرش گفت: این مهمان رسول الله صلی الله علیه وسلم است هیچ چیز را نباید از او دریغ کرد.
همسرش گفت: هیچ چیز در خانه نداریم، مگر غذای کودک. گفت: وقتی کودک غذا خواست بخوابانش و خودت بیا و چراغ را خاموش کن امشب را با گرسنگی سپری می کنیم همسر او این کار را انجام داد. آن مرد سحرگاه نزد پیامبر شتافت. پیامبر گفت: الله از فلان [ابوطلحه زید بن سهل] و همسرش خوشنود شد. الله آیه: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 3798 و 4889، مسلم 2054، نسائی 602، بغوی 4 / 291 و «تفسیر شوکانی» 2647).
1065- مسدد در «مسند» خود و ابن منذر از ابو متوکل ناجی روایت کرده اند: مردی از مسلمان‌ها... و بعد مانند حدیث بالا ذکر کرده و در روایت او آمده است، شخصی که آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسکین را مهمان کرد ثابت بن قیس بن شماس بود. که در بارۀ او آیه نازل شد. (مسدد چنانچه در «مطالب عالیه» 3773 آمده از ابومتوکل روایت کرده و این مرسل است.)
1066- واحدی ار طریق محارب بن دثار از ابن عمر (رض) روایت کرده است: برای یکی از اصحاب سر گوسفندی را هدیه آوردند. گفت: برادرم فلان و خانوادهاش از من نیازمندتر و محتاجتر به این سر هستند. سر گوسفند را به او فرستاد. او نیز به خانوادهای دیگرفرستاد به همین ترتیب به هفت خانواده این سر دور کرد تا به خانوادۀ اولی برگشت.پس آیه: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ...» تا آخر نازل شد.(حاکم 2 / 484 صحیح شمرده و ذهبی می‌گوید: عبیدالله را ضعیف می دانند.واحدی در «اسباب نزول» 810 از عبیدالله بن ولید روایت کرده، سیوطی در «دُر المنثور» 6 / 289 به حاکم و ابن مردویه نسبت کرده است. «زاد المسیر» 1421).

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴿١٠﴾

و نیزکسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند درحالیکه میگویند: ای پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. ای پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی. (۱۰)

خوانندۀ محترم!

«اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا» یک اصل دعایی رابرای ما مسلمان ها که: شخص دعا کننده در بدو باید اول از خطا ها ولغزش های خود استغفار بخواهد، و سپس از لغزشهای دیگران.
جمله: «اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا» آیه مبارکه می رساند که: مؤمن، مصؤنیت از گناه ندارد، ولی هرگاه گناهی رامرتکب شد، بلافاصله استغفار می‌کند.
و در این هیچ جای شک نیست که: دعای خیر برای گذشتگان، وظیفه آیندگان است. طوریکه فحوای آیه مبارکه «وَ الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ... الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ« بدان حکم می فرماید. همچنان نباید فراموش کرد که: «سَبَقُونا بِالْإِيمانِ» که سابقه داشتن در ایمان یک ارزش است. وجمله «لِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ» این فهم عالی را میرساند که برادری واقعی، در پرتو ایمان می باشد. و در اخوت و برادری دینی، زمان و مکان و نژاد مطرح نیست.
ابو سعود گفته است: به عنوان اعتراف و اقرار به فضل آنها آنان را به داشتن ایمان توصیف کرده‌اند؛ زیرا برادری دینی در نزد آنان از برادری نسبی عزیزتر و شریف‌تر بود. (ابو سعود ۱۵۲/۵).
«لا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا» این فهم عالی را به مسلمانان می رساند که:مؤمن، بدخواه دیگران نیست. و هکذا باید اذعان داشت که: در اصلاحات باید اول به سراغ ریشه ها رفت. ریشه بسیاری از گناهان، کینه و حسادت و دشمنی است که باید در بین ما از بیخ و ریشه از بین برده شود.
«رَبَّنَا إِنَّکَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ » او مهربان است که با آمرزش خطاها نواقص را جبران می‌کند و لغزش‌ها را مورد عفو قرار می دهد. الهی پس دعای ما را به در بارخویش قبول فرما!
ابن کثیر میفرماید: چه نیکو امام احمد از این آیه استنباط کرده است، او میفرماید رافضی به سبب دشنام دادن و نفرین به صحابه و یاران پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم در غنیمت نصیب و سهمی ندارد؛ چون به اوصاف مؤمنان متصف نیست. (مختصر ۴۷۵/۳).

(c) ketabton.com: The Digital Library

و شیخزاده گفته است: خدای متعال بیان کرده است که حق مسلمانان بعد از مهاجرین و انصار این است که پیشینیان را به رحمت و دعا یاد کنند، پس هر کس چنان نکند و به بدی از آنها یاد کند، به مقتضای این آیه، از جملهی اقسام مؤمنان خارج است. از شعبی روایت است که یهود و نصاری بر رافضی برتری دارند؛ زیرا از یهود سؤال شد: بهترین افراد امت شما چه کسانی میباشند؟ گفتند: یاران حضرت موسی علیه السّلام.و از نصاری همان سؤال شد که گفتند: یاران حضرت عیسی علیه السّلام. و از رافضی ها سؤال شد: بدترین افراد امت شما چه کسانی می باشند؟ گفتند: یاران حضرت محمد صلّی الله علیه و سلم. به آنها امر شده است که برای یاران پیامبر طلب بخشودگی کنند، اما آنها را دشنام داده و ناسزا میگویند پس تا روز قیامت باید با آنها جنگید.(شیخزاده ۴۷۷/۳.)

بارالهی! محبت یاران پیامبر گرامیت را نصیب ما بفرما!

صحابۀ کرام:

در این هیچ جای شک و تردیدی وجود ندارد که صحابه رضی الله عنهم بعد از پیامبران علیهم الصلاة والسلام، افضل بشر هستند و هیچ امتی در هیچ قومی در فضیلت و شأن به پای اصحاب بزرگوار رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی رسند، همان کسانی که خداوند تبارک و تعالی در قرآن آنها را ستوده است و اعلام رضایت کرده است:

«وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه 100) یعنی: پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ.

و پیامبرمان صلی الله علیه وسلم در مورد آن بزرگواران می فرماید: «لا تسبوا أحداً من أصحابی؛ فإن أحدکم لو أنفق مثل أُحُدٍ ذهباً ما أدرک مُدَّ أحدهم ولا نصیفه» هیچ کدام از أصحاب من را دشنام ندهید، زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند به اندازه یک مشت آنان و حتی نصف آن هم نمیرسد!!.(بخاری: حدیث 3673. ومسلم: کتاب فضائل الصحابه، باب تحریم سب الصحابه، حدیث: 2541.)

بزرگداشت أصحاب رسول الله (ص) در روشنی احادیث نبوی:

روایات و احادیث متعددی وجود دارد که رسولاکرم محمّد مصطفی صلی الله علیه و سلّم مقام والای اصحابش رادرآنها بیان فرموده وازبدگوی واهانت آنان نهی بعمل آورده است. که از جمله برای توضیح بیشتر به برخی از این احادیث توجه خوانندگان محترم را جلب میدارم:

1 - عن أبیسعید الخدری رضیالله‌عنه قال قال رسولالله صلیالله علیه و سلّم: «لاتسبوا أصحابی، فوالذی نفسی بیده لو ان أحدکم أنفق مثل أحد ذهباً ما أدرک مد أحدهم و لا نصیفه»؛ «اصحاب مرا دشنام ندهید، قسم به ذاتی که جانم در قبضۀ اوست: اگر فردی از میان شما همسنگ کوه اُحد طلا صدقه کند، به پاداش صدقه مد و یا نصف مد اصحاب من نمیرسد». (بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، جلد 4، 2: 562 شماره روایت (2531) دارالکتب العلمیة 1412ه. مد مقیاسی معادل پیمانه

(c) ketabton.com: The Digital Library

750 گرمی است.

2 - قال رسول الله صلی‌الله علیه و سلم: «الله الله فی أصحابی! الله الله فی أصحابی! لاتتخذوهم غرضاً بعدی، فمن أحبهم فبحبی أحبهم و من أبغضهم فببغضی أبغضهم و من آذاهم فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله فیوشک أن یأخذه»؛ «درباره اصحاب من از خدا بترسید! درباره اصحاب من از الله بترسید! آنان را بعد از (وفات) من نشانه قرار ندهید. هر کس آنان را دوست می‌دارد، به خاطر محبت با من آنان را دوست می‌دارد. و هر کس با آنان بغض می‌ورزد، با خاطر بغض با من با آنان بغض می‌ورزد. هر کس آنان را بیازارد، او در حقیقت مرا آزرده، و کسی که مرا بیازارد، بی‌تردید خدا را آزرده و خداوند از او انتقام خواهد گرفت».(ترمذی السنن جلد5، صفحه 653 شماره روایت 3862، دارالکتب العلمیة، شیبانی احمد، مسند امام احمد بن حنبل جلد6، صفحه: 42 شماره روایت 20026، دارالاحیاء التراث العربی 1414ه.)

3 - قال رسول الله صلی‌الله علیه و سلم: «ان الله اختارنی و اختار لی أصحاباً فجعل لی منهم وزراء و أنصاراً و أصهاراً فمن سبهم، فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس أجمعین، لایقبل الله منه یوم القیامة صرفاً و لا عدلاً»؛ «همانا خداوند مرا برگزید، و برای من یاران و اصحابی برگزید که از میان آنان جانشینان، یاری دهندگان و خویشاوندانی را برایم مقرر فرمود؛ هر کس آنان را دشنام دهد، لعنت خداوند، فرشتگان و همه مردم بر او باد، خداوند از چنین کسی روز قیامت هیچ عوض و فدیه‌ای را قبول نمی فرماید».(حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین ج4، ص:833 شماره روایت(6715) دارالمعرفة 1418ه؛ طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج17، ص140، شماره روایت(349) داراحیاء التراث العربی 1404ه.)

4 - قال رسول الله صلی‌الله علیه و سلم: «اذا ذکر أصحابی فأمسکوا»؛ «هرگاه از اصحاب و یاران من سخن به میان می‌آید، زبانتان را (از بدگویی آنان) مصؤون نگه دارید». (طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج2، ص96، شماره روایت (1427)، ألبانی محمدناصرالدین، سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج1 ص42، المکتب الاسلامی 1405ه)

یادداشت:

الله سبحان وتعالی ، مؤمنان را به سه دسته تقسیم کرده است:

1 - مهاجران، آنان که وطن خود، مکه را ترک کردند و خشنودی خدا را بر هستی خویش برتر دانستند...

2 - انصار، آنان که برادران مهاجر خود را جای دادند و خانه و زندگی را در اختیارشان گذاشتند.

3 - تابعین (تابعان)، آنان که با نیکوکاری از دو گروه پیشین پیروی می کنند. کلمه «تابعین» شامل تمام مسلمانان درستکار پس از مهاجران و انصار تا روز قیامت است، به شرط این که: مهاجران و انصار را دوست بدارند، برایشان دعای خیر و آمرزش طلب کنند. پس هر کس دوستدار این برادران مسلمان خود نباشد، از زمره ی این سه گروه نیست... [صابونی]

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامی !

پس از روشن شدن سرنوشت یهودیان بنی نضیر و کوچاندنشان از سرزمین مدینه، و چگونگی اموال في (غنیمه ی بدون جنگ به دست آمده)،اینک در آیات متبرکه (11 الی 17) در باره دسیسه ها و حیله گریهای منافقان و یهودیان ومجازات شان بحث بعمل آمده است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴿١١﴾

آیا کسانی را که نفاق ورزیدند، ندیدی؟ که به برادران کافرشان از اهل کتاب می گویند: اگر شما را [از خانه و دیارتان] بیرون کردند، ما هم قطعاً با شما بیرون می آییم، و هرگز فرمان کسی را بر ضد شما اطاعت نمی کنیم، و اگر با شما جنگیدند، همانا شما را یاری می کنیم. و الله گواهی می دهد که آنان دروغگویند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَلَمْ تَرَ»: آیا ندیدی؟ مگر نگریستی؟ آیا نیندیشیدی؟ « نَافَقُوا »: نفاق و دورویی پیشه کرده اند. (منافق شدند، نفاق می‌ورزیدند).« فِيكُمْ »: در حق شما، به زیان شما.« أَحَدًا»: کسی، مرادشان پیامبر است.« قُوتِلْتُمْ»: با شما کارزار شد.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا» فحوای آیۀ مبارکه میرساند که: در صدر اسلام، منافقانی بودند که با کفّار روابط مخفیانه و خائنانه داشتند و با وعده‌های خود مایه امید آنان بودند.

«لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ... لَنَنْصُرَنَّكُمْ« منافقان برای اینکه دوستان خویش به وعده های خویش باور مند بسازند، طوری صحبت می کردند که جانب مقابل به قاطع بودن صحبت خویش باورمند می ساختند.والله تعالی میفرماید: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» ولی منافقان چنان درغگومحیل بودند که با دوستان خود هم دروغ می گفتند.

شأن نزول آیۀ 11:

- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: گروهی از بنی قریظه مسلمان شده بودند که در بین آن‌ها منافق هم بود این منافقان به بنی نضیر می‌گفتند: اگر مسلمانان شما را اخراج کردند ما هم همراه شما خارج میشویم.پس خدای پاک در خصوص آنها آیۀ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» را نازل کرد.

در التسهیل آمده است: در مورد عبدالله بن سلول و جمعی از منافقین نازل شده است که تعدادی را نزد بنی نضیر فرستادند و به آنها گفتند: در سنگر و قلعه‌های خود پایدار بمانید، ما در هر حال و شرایط با شما هستیم. (التسهیل ۱۱۰/۴.) از اینرو منافقین را برادران آنها خوانده است که آنها نیز مانند آنان کافرند.

لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ﴿١٢﴾

اگر [یهود] اخراج شوند آنها با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر با آنان جنگیده شود [منافقان] آنها را یاری نخواهند کرد، و اگر اراده کمک کنند، حتماً [در جنگ] پُشت خواهند کرد، سپس کسی آنها را یاری نمیکند. (۱۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام فخر رازی میفرماید: الله متعال خبر داده است که اگر یهود اخراج شوند، منافقان با آنها خارج نمی‌شوند، و موضوع همان‌طور هم شد؛ چون وقتی که بنی نضیر اخراج شدند منافقان خارج نشدند. و نیز با آنها جنگ شد، اما منافقان آنها را یاری ندادند. و اما فرموده‌ی **«وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ»** بر مبنای فرض و تقدیر است؛ یعنی به فرض اینکه اگر بخواهند آنها را یاری دهند، قطعاً نخواهند توانست آنها را یاری کنند؛ چرا که باید شکست بخورند و از بین بروند.(تفسیر کبیر ۲۸۹/۲۹).

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴿۱۳﴾

البته ترس شما (مسلمانان) در سینه‌های ایشان بیش از ترس آنان از الله است، این به آن خاطر است که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَهْبَةً»: خوف و هراس.بیم ترس و بیم. تمییز است.

تفسیر:

«لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ» (ترس از مردم به جای ترس از خدا، نشانه روشن نفاق است.)**«بِأَنَّهُمْ»**: به علت آنکه ایشان.**«لا يَفْقَهُونَ»** منافقان نمی‌دانند و نمی فهمند که رمز عزّت و قدرت مسلمانان، اراده و لطف الله متعال است.

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴿۱۴﴾

آنان هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در پس قلعه‌های محکم و یا از پشت دیوارها نمی‌جنگند. عداوت و جنگشان در میان خودشان سخت است، ایشان را متحد می‌پنداری حال آنکه دلهایشان پراگنده است. این اختلاف به آن خاطر است که آنان گروهی اند که تعقل نمیکنند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **قُرًى** »: جمع قریه، آبادیها. «**مُحَصَّنَةٍ** »: محصور و مستحکم، سنگر های محکم. « **وَرَاءِ جُدُرٍ** »: پشت دیوارها، سورها، جر، جمع جدار، دیوارها. «بأس»: سختی، جنگ، دشمنی. « **شَتَّى** »: جمع شتیت، پراکنده ها.

تفسیر:

قتاده می فرماید: پیروان باطل و ناروا نظرات و خواسته هایشان متفاوت و گواهی و شهادتشان مختلف است. آنها فقط در دشمنی با پیروان حق متحد و موافقند. «لباب التاویل فی معانی التنزیل خازان» تألیف: علاءالدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان ۶۶/۴.)

در البحر آمده است: این پراکندگی و تفرقه ناشی از فقدان تعقّل و تفکر میباشد. پس بسان حیوانات اند و بر هیچ امر و حالی متفق نمی شوند. (البحر ۲۴۹/۸).

«قُرىً مُحَصَّنَةٍ»: قلعه ها وساختمان ها ی محکم واستوار.یعنی مناطقی که از طریق دیوار یا خندق و یا برج حفاظت می‌شود.

«قُرىً» جمع «قریة» به محل اجتماع مردم گفته می‌شود، درین جا هدف همین محل اجتماع مردم است که شهر باشد یا قریه.

«بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ»: جنگ و عداوت در میان خودشان سخت است و متحد و متفق نیستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در جنگ با یکدیگر توانا و نیرومندند، ولی در مقابل مؤمنان راستین ترسو و ضعیف می‌باشند.

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿١٥﴾

(داستان این گروه ازمنافقان) همانند داستان کسانی است که اندکی پیش از آنان بودند، پس سزای تلخ کار خود را چشیدند و براي آنها عذاب دردناك است. (١٥)

« قَرِيبًا »: به تازگی، به این نزدیکی، چندی پیش، اخیر. به نبرد بدر اشاره دارد. «ذَاقُوا» (ذوق): چشیدند. « وَبَالَ »: سرانجام بدکار، مجازات بدکار.

تفسیر:

مفسربیضاوی فرموده است: یعنی حال یهود مانند حال مشرکین در جنگ بدر و ملت‌های پیشین است که در زمانی نه چندان دور نابود شدند. (تفسیر بیضاوی ۴۷۸/۳).

«ذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ» فحوای آیه می رساند که: همکاری با منافقان، شخص را دچار عذاب دنیا وآخرت می سازد.

میگویند:یک انسان از یك سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود ولی ما در داستان یهودیان بنی‌نضیر، ملاحظه نمودیم که هم فریب وعده‌های منافقان را خوردند و فکر نکردند که این منافقان، چندی قبل همین وعده‌ها را به یهودیان بنی‌قینقاع دادند وبدان وفا نکردند.

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴿١٦﴾

همانند شیطان که به انسان گفت: کافر شو، چون کفر ورزید گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!(١٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **بَرِيءٌ** »: بیزار.

تفسیر:

در التسهیل آمده است: این مثلی است که الله متعال آن را در مورد منافقین بیان فرموده است که یهود بنی نضیر را فریب دادند و بعداً آنها را تنها گذاشتند، آنها را به شیطان تشبیه کرده است که فرزند آدم را فریب داد و سپس از او تبری کرد و در اینجا منظور جنس شیطان و انسان است. (التسهیل ۱۱۰/۴.)و سخن شیطان که گفت: **«إنی أخاف الله»** دروغ و ریای محض است؛ چون اگر از الله متعال مي ترسید دستورش را اجرا می‌کرد و از در عصیان در نمي‌آمد.(ابن کثیر می‌گوید: سرگذشت آنهایی که به وعده‌ی منافقین مغرور شدند همچون سرگذشت شیطان است که کفر را برای انسان آراست سپس از او تبری نمود و گفت: من از پروردگار عالمیان می‌ترسم. مختصر ۴۷۶/۳).

باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: شیطان، رفیق نیمه راه انسان است.طوریکه از فحوای آیۀ مبارکه معلوم می شود: «اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قالَ إِنِّي بَرِيءٌ» بناً باید گفت که: روزگار انسان بی‌دین به جایی میرسد که حتی شیطان هم از او برائت می‌جوید. وبرایش میگوید: «إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ» (من از تو بیزارم).

ابن عباس (رض) در ذیل این آیه مبارکه اشاره به این داستان دارد: میگویند در بنی اسرائیل، شخصی عابد وپرهیزگاری به نام برصیصا که سال‌ها مصروف عبادت زندگی می کرد. مردم محل مریضان خویش را غرض شفا، وتداوی نزد او می آوردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در یکی از روز ها زنی از اشراف قوم را نزد او آوردند، شیطان او را وسوسه کرد و او به آن زن تجاوز کرد. سپس او را کشت و در بیابان آنرادفن کرد.
برادران زن فهمیدند و مسئله شایع شد و عابد از موقعیّت خود سرنگون گشت.
حاکم وقت او را احضار و او به گناه خود اقرار کرد و حکم صادر شد که اورا به دار آویزان کنند. در این وقت شیطان نزد او مجسّم شد که وسوسه من تو را به این روزگار اغشته ساخت، اگر به من سجده کنی تو را آزاد می‌سازم.
عابد گفت: توان سجده ندارم، شیطان گفت: با اشاره ابرو به من سجده کن، او چنین کرد و به اجرای این عمل خویش بطور کلی دین خود را هم از دست داد و در نهایت کشته شد.
(**تفسیر:** قرطبی)

خواننده محترم !

ملاحظه بفرماید؛ شیطان، هر کس را به شکلی از اشکال فریب می دهد و او را از راه مستقیم منحرف می سازد.حتی توانست که عابد مشهور بنی‌اسرائیل رااز راه عبادتش به گناه گرفتار سازد.
همین شیطان بود که: قارون را به داشتن همه علمیت و مدیریّتش مغرور واز راه به بیراه سوق دهد. «عَلى عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص، 78.) همین شیطان بود که:سامری رابه علم و هنر خود مغرور میسازد. «بَصُرْتُ بِما لَمْ يَبْصُرُوا» (طه، 96.) وغیره وغیره...

شباهت های منافقان با شیطان :

قبل از همه باید گفت که:در این هیچ جای شکی نیست که: هم شیطان وهم منافقان هر دو دشمن ابدی ودایمی انسان هستند: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» آیه «60» سوره یاسین (ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید که همانا او برای شما دشمنی آشکاراست.) (یس، 60.)، «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (آنان دشمن اند، پس از آنان دوری کن، الله آنان را بکشد، چگونه از حق منحرف میشوند) (سوره منافقون، 4.) «هم العدو» یعنی دشمن واقعی این افراد هستند، زیرا اولًا در مجتمع زندگی می کنند و از اسرار مسلمانان معلومات دارند، ثانیاً چون در لباس دوست هستند شناخت آنان کار دشوار ومشکلی است، ثالثاً چون ناشناخته‌اند مبارزه ومقابله با آنان سخت‌تر است، رابعاً چون پیوندهای نسبی و سببی با مسلمانان دارند برخورد با آنان پیچیده‌تر است و خامساً باید گفت که:ضربه منافقانه همیشه غافلگیرانه‌تر است.
هر دو مردم را به فحشا و منکر دعوت میکنند: قرآن عظیم الشأن در (آیه 268 سوره بقره) این عمل خبیثه آنان را چنین به معرفی می گیرد: «الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ» (شیطان (به هنگام انفاق،) شما را از فقر وتهیدستی میترساند و شما را به فحشا و اعمالی بد دعوت می کند، ولی الله متعال از جانب خود به شما وعده‌ی آمرزش می‌دهد و خداوند وسعت بخش داناست.)
و همچنان در (آیه 67 سوره توبه) میفرماید: «الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنافِقِينَ هُمُ الْفاسِقُونَ﴿67﴾ (مردان و زنانِ منافق، از یکدیگرند (از یك قماشند)، به منکر فرمان می‌دهند و از معروف نهی می‌کنند و دستهای خود را (از بخشش و انفاق) می‌بندند. الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

متعال را فراموش کرده‌اند، پس خداوند نیز آنان را فراموش کرده است. همانا منافقان، همان فاسق اند.)

بر مسلمانان وجب است که: از هر دو (منافق وشیطان) باید در حراس باشند.. واز آنان باید دوری جست.طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه 208 سوره بقره) میفرماید: «... وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (...و گامهای شیطان را پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.»

باید گفت که: وسوسه‌های شیطان، انسان را مجبور به گناه نمی‌کند، بلکه انسان قدرت وتوانمندی مقابله با شیطان را دارد، بنابر همین دلیل است که انسان از پیروی واطاعت شیطان نهی شده است.بلکه از توطیه های شیطان باید اگاه و هوشیاری داشته باشد، زیرا شیطان، گام به گام انسان را منحرف واغوا میکند.

طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه 4 سوره منافقون) می فرماید: «وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴿4﴾ (و هنگامی که آنها را می بینی قد و قامت شان تو را در تعجب می‌اندازد! و اگر سخن گویند به گفته آنان گوش می دهی، آنان گویا تخته هائی هستند که تکیه داده شده‌اند. هر فریادی را علیه خود می پندارند، آنان دشمن اند. پس از آنان برحذر باش! الله ایشان را بکشد از (حق) به کجا گردانیده می شوند؟)

تشبیه منافقان به تنه‌های بریده شده درخت، «كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ»، از جهاتی مي تواند باشد از جمله: 1. سبکی و پوسیدگی و شکسته شدن در برابر فشار و ضربه؛ 2. جمود و خشکی و عدم انعطاف و تأثیر پذیری؛ 3. عدم استقلال در ایستادن روی پای خود؛ 4. عدم قدرت بر شنیدن وتفکر.

چهره وظاهر هر دو (شیطان. منافق) فریبنده است: طوریکه می فرماید: «مَثَلِ الشَّيْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِينَ﴿16﴾ (همانند شیطان که به انسان گفت: کافر شو، چون کفر ورزید گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!)

وباز در(آیه 14 سوره بقره) میفرماید: «وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطِينِهِمْ قالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ« (وچون با اهل ایمان ملاقات کنند گویند: ما (نیز همانند شما) ایمان آورده‌ایم. ولی هرگاه با (همفکران) شیطان صفت خود خلوت کنند، می‌گویند: ما با شما هستیم، ما فقط (اهل ایمان را) مسخره می‌کنیم.)

همچنان هم منافقین وهم شیطان فریب واغفال خویش را با شعار های خیر خواهانه آغاز می کند واز همچمو شعار ها مستفید می شوند. طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه 120 سوره طه) میفرماید: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطانُ قالَ يا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لا يَبْلى﴿120﴾ (پس شیطان او را وسوسه کرد (و) گفت: ای آدم! آیا (میخواهی که) تو را به درخت جاودانگی و مُلك (و پادشاهی) فنا ناپذیر راهنمایی کنم؟!)

ویا طوریکه در (آیه 11 سوره بقره) میفرماید: «وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قالُوا إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (هرگاه به آنان (منافقان) گفته شود در زمین فساد نکنید، می‌گویند: همانا ما اصلاحگریم.)

و در نهایت باید گفت که: جایگاه هر دو شان هم شیطان وهم منافق درتحت ترین طبقه

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوزخ می باشد، طوریکه پروردگارباعظمت میفرماید: «فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» (سوره حشرآیه 17) (پس سر انجام آن دو چنین است که هر دو در آتش جهنماند، و این عذاب ابدی سزای هر ظالم است.) ویا طوریکه میفرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً﴿145﴾ (آیه 145 سوره نساء) (قطعاً منافقان، در پست ترین عمق آتشند و هرگز برای آنان هیچ یاوری نمی‌یابی).

منافقان با الله تعالی درگیرند و الله تعالی نیز آنها را لعنت می‌کند: مطمین باشید که در فرهنگ منافقان، خیر رسانی وجود ندارد. در نهایت کار انسان بی دین به جایی میرسد که شیطان هم از او برائت میجوید.

فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴿١٧﴾

پس سرانجام آن دو (انسان کافر و شیطان) چنین است که هر دو در آتش جهنماند، و این عذاب ابدی سزای هر ظالم است. (١٧)

تفسیر:

« فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا» و سرانجام دعوت دهنده که شیطان است و دعوت داده شده که انسان است این شد که « أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا» هر دوی آنان در آتش دوزخ هستند و در آن جاودانه خواهند بود. همان طور که خداوند متعال می فرماید:« إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِن أَصْحَابِ السَّعِيرِ» بی گمان شیطان گروهش را دعوت می دهد تا از دوزخیان باشند.

«وَذَلِكَ جَزَاء الظَّالِمِينَ» و این سزای ظالمان وستمکاران است؛ کسانی که در ستمگری و کفر ورزیدن با همدیگر مشارکت دارند، گرچه در شدت عذاب با یکدیگر متفاوت هستند. و این عادت و شیوه شیطان با همه دوستانش می باشد؛ او آن ها را فرا می خواند و با حیله و فریب، آن ها را به سوی آن چه که به زیانشان است می کشاند تا این که در دام می افتند و اسباب هلاکت و نابودی، آن ها را فرا می گیرد. در این هنگام از آن ها بیزاری می جوید و از آن ها دست می کشد.

و کسی که از شیطان اطاعت کند قابل سرزنش است چون خداوند انسان را از او برحذر داشته است. پس کسی که اقدام به اطاعت از او نماید از روی بینش مرتکب گناه می شود و چنین کسی عذری ندارد.

خوانندگان گرامی!

پس از بیان احوال منافقان و یهودیان، اینک در آیات متبرکه (18 الی 24) در باره تقوی و کردار نیکو، انجام نیکیها و دوری از بدیها، کردار پسندیده، آمادگی برای جهان آخرت، اهتمام به قرآن و ارزشهایش و به پاکی ستودن و تسبیح گفتن پروردگار، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴿١٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از مخالفت الله بترسید و هر شخص باید بنگرد که چه چیزی را برای عاقبت فردا پیش فرستاده است. و از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است. (١٨)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لْتَنْظُرْ»: باید نظر اندازد، باید بنگرد. « نَفْسٌ »: یعنی هر کس، هر انسانی.«لِغَدٍ»: برای فردای قیامت.

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: بنگرید چه اعمالی نیکو را برای روز معاد و حشر خود ذخیره کرده‌اید. (ابن کثیر ۴۷۷/۳)روز قیامت به «غد» موسوم است؛ چون آمدنش نزدیک است: **«ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ»** معنی این را میرساند که آینده نگری و عاقبت اندیشی، لازمه‌ی ایمان است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴿١٩﴾

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خود فراموشي گرفتار کرد، و آنها فاسق و گنهکارند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« نَسُوا اللَّهَ »:الله را فراموش کردند، الله را از یاد بردند. «أنساهم أنفسهم»: الله هم خودشان را از یادشان برد، الله آنان را دچار خودفراموشی کرد.

تفسیر:

مفسر ابو حیان می فرماید: این از جمله مجازات وسزای گناه است، آنها عبادت و اجرای فرمان الله سبحان وتعالی را رها کردند، آنگاه به پاس این گناه بزرگ الله نیز آنان را دچار فراموشی کرده و حقوق خود را از یاد بردند، (البحر ۸ / ۲۵۱). تا جایی که خیری برای آن روز تقدیم نکردند.

«نَسُوا اللَّهَ»: طوریکه گفته شد ،الله را فراموش کردند و طاعت و عبادت را از یاد بردند. جزای الهی متناسب به عمل است، بناءً باید اعتراف کرد که عامل سقوط انسان، از خود انسان آغاز می یابد، خود فراموشی ازجمله جزای الهی بشمار می رود.

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴿٢٠﴾

دوزخیان و بهشتیان برابر نیستند، بهشتیان همان رستگارانند. (۲۰)

« **الْفَائِزُونَ** »: رستگاران، کامگاران.

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴿٢١﴾

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، بی‌شك آن را از ترس خداوند خاکسار و فرو پاشیده میدیدی، و اینها مثلهایی است که برای مردم بیان می کنیم تا که ایشان بیندیشند.(۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« جَبَلٍ »: کوه «خَٰشِعا»: (خاکسار، سرافکنده ، ذلیل).«مُّتَصَدِّعا»: (شکافته، ازهم پاشیده).

تفسیر:

هدف سوره مبارکه سرزنش انسان است که در موقع قرائت قرآن عجز و فروتنی از خود نشان نمی دهد، و از عجایب و شگفتی های بزرگ مکنون در آن روگردان است، پس این آیه عظمت قرآن و پستی حال انسان را بیان می‌کند. (شیخزاده ۴۷۹/۳).

خواننده محترم !

بصورت کل باید گفت که: هدف وغایت اساسی در آیۀ مبارکه همانا، تعظیم به عظمت قرآن

(c) ketabton.com: The Digital Library

عظيم الشأن است، زيرا اين كتاب آسمانى شامل بر معارف حقيقى و اصول شرايع و عبرتها و مواعظ و وعد و وعيدهايي مى باشد.
بنابر همين عظمت است كه مى فرمايد: اگر ممكن بود كه اين قرآن بر يك كوه، با همه غلظت وسختى كه دارد، نازل شود، بصورت قطع مي ديدي كه كوه با آنهمه صلابت و غلظت و بزرگي و مقاومتى كه دارد، از ترس الله متعال متأثر و متلاشى مي شد.
زمانيكه حال كوه در برابر قرآن چنين است، انسان اشرف مخلوقات سزاوارتر از آنست و بايد وقتيكه قرآن كريم بر او تلاوت مي شود، يا خودش آن را تلاوت مى كند، قلبش خاشع گردد، بسانسانهايى كه نه تنها در برابر قرآن خاشع نمى شوند، بلكه از در مخالفت و انكار آن بر مى آيند قلب هاي شان از كوه هم سختر و نفوذ ناپذيرتر است.
در البحر آمده است: غرض توبيخ انسان است كه سنگدل است و از اين قرآن تأثير نمى پذيرد، قرآنى كه اگر بر كوه نازل مى شد سر عجز خم كرده و شكاف برمى‌داشت، وقتى كوه با آن همه عظمت و سختيش در مقابل قرآن عجز و فروتنى به آن دست بدهد و شكاف بردارد، شايسته‌تر است كه انسان با وجود حقارت و ناتوانيش تحت تأثير آن قرار گيرد، اما متأسفانه با وجود ضعف و كاستى هاى فراوانى هم كه دارد، از قرآن تأثير نمي پذيرد. (البحر ٢٥١/٨).
همچنين پروردگار با عظمت ما در (آيۀ 31 از سورۀ رعد) ميفرمايد: «وَلَو أَنَّ قُرءَانًا سُيِّرَت بِهِ ٱلجِبَالُ أَو قُطِّعَت بِهِ ٱلأَرضُ أَو كُلِّمَ بِهِ ٱلمَوتَىٰ» (و اگر قرآنى بود كه كوهها از هيبت آن به حركت در مى‌آمد و زمين مى شكافت يا مردگان با آن به سخن در مى‌آمدند (بدون شک آن همين قرآن‌بود).
قرآن عظيم الشأن كتاب است كه يكهزارو چارصد سال قبل انقلاب را درعالم بشريت پر با نمود، نور اين كتاب چنان با قوت صلابت وبا عظمت است كه تا بشر زنده است نور آن به خاموشى نخواهد گرايد.
قران عظيم الشأن مشعلى است كه آن خاموش نمى شود و چراغيست كه روشنى آن فرو نمى نشيند، در يايى است كه عمق آن از تصور ها بيرون است.
قرآن كريم، كتابيست كه حق و باطل را از هم جدا مى كند، شك و ترديد را از اذهان دور مى سازد، خواندن و شنيدن آن قلب را صيقل وجلا ء مى هد، اطمينان و آرامش را به انسان به ارمغان مى آورد.
در فضيلت قرآن عظيم الشأن پيامبر بزرگوار اسلام با زيبای خاصى ميفرمايد: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»(صحيح البخارى 5027). (بهترين شما كسى است كه قرآن را مى آموزد و بديگران تعليم ميدهد.)
همچنان در حديث ديگرى از ابن مسعود روايت است كه پيامبر اسلام فرموده است «من قراء حرفاء من كتاب الله فله به حسنة والحسنةبعشرامثالها لااقول آلم حرف بل الف حرف ولام حرف وميم حرف.» (سنن ترمذيو دارمى)
(كسي كه حرفى از كتاب الله (قرآن) را بخواند برايش به آن (يك حرف) يك حسنه استوحسنه به ده چند است، من نمى گويم كه آلم (الف لام ميم) يك حرف است بلكه الف يك حرف ولام يك حرف است وميم حرف ديگرى است) يعنى تلاوت آلم سى حسنه دارد.)
همچنان در حديث ديگرى كه روای آن حضرت عمر رضى الله عنه است آمده است كه: تلاوت قرآن قلب را جلا ميدهد: «ان هذه القلوب تعداَ كما يعد اَ الحديد اذااصابه الماء

(c) ketabton.com: The Digital Library

قیل یا رسول الله وما جلاء ها قال کثرة ذکر الموت و تلاوتالقرآن» (شعب ایمان بیهقی) (بیگمان قلب ها زنگ آلود میگردد مانند آنکه آهن در (اثر تماس) به آب زنگ آلودمیشود. ازپیامبر اسلام پرسیده شد که جلای آن به چه چیز هاست؟ فرمودند: به یاد آوری نمودن زیاد ازمرگ وتلاوت قرآن پاك.)

قرآن کتابی است که خالق تمام هستی آن را برای هدایت ما انسانها بر پیامبران نازل فرموده است.

پس بدون شک کامل ترین کتاب در جهان است و چون کاملترین است حتماً در زندگی ما نقش حیاتی واساسی دارد.

قرآن کتابی نیست که فقط برای هدایت مردمان که یکهزارو چاصد سال قبل زندگی می کردند، نازل شده باشد، بلکه قرآن کتابی است برای بشریت ودر طول تاریخ بشریت تا اینکه بشریت زنده است، قرآن مورد رهنمایی ایشان میباشد.

زمانی انسان میتواند به ترقی اصلی و واقعی وکشفیات بزرگی دست یابد، که به هدایات قرانی گوش فرا دهد. زمانی میتواند به سعادت اصلی وابدی دست یابد که به قرآن کریم مراجعه می نمائیم، قرآن عظیم الشأن با زیبای خاصی میفرماید: «هَلْ یسْتَوی الذینَ یعْلَمُونَ والذینَ لَا یعْلَمُونَ» (آیه 9 سوره الزمر) (آیا برابرند آنان که می دانند وآنان که نمی دانند؟»

اکثریت مطلق از علماء و دانشمندان بزرگ جهان به این امر معترف اند که با وجود تمامی اختراعات خود، هنوز قطره ای کوچک از دریای بیکران علم الهی را کشف ننموده اند.

تجربه نشان داده است که هر کسی با قرآن دوست باشد، آن را بخواهد وبرای او ارزش قائل باشد قرآن جواب اعتماد اورا خواهد داد اورا تنها نمی گذارد، در غم وشادی همراه اوست وشادابی ونشاط را برای او به همراه خواهد آورد.

نباید فراموش کنید که: قرآن کریم دوست نیمه راه نیست. قرآن کتابی است که انسانها را به عبادت همراه با روحیه ونشاط وشادی دعوت مینماید.

اگر دوست انسان قرآن کریم باشد حتماً طرفدار این دوستی خداست وچه کسی قوی تر و مطمئن تر از الله متعال است وچه کسی قوی تر و مطمئن تر از خداوند متعال در حمایت از کسی؟

انسان با زندگی با قرآن روحیه بالایی پیدا می کند.متوجه می شود که خداوند متعال هر لحظه با او در حال گفتگو است. پس خود به خود حالت شادمانی وسرور به او دست میدهد وسبب میشود که زندگی را با خوشی سپری نماید.

قرآن راه مبارزه با ظلم وزیر بار زور ظالم نرفتن را بخوبی به ما نمایش داده است راهی که نجات بخش توده های مردم مستضعف در طول تاریخ بوده است ومردم همواره با تکیه بر قرآن کریم، حضور در مساجد وشرکت در جلسات دینی توانسته اند با هم متحد شده وعلیه کافران وظالمان مبارزه نمایند.

سراسر این کتاب آسمانی پر است از کلام شیرین ومحترمانه که آگنده از آدب و احترام و شخصیت قائل شدن برای پدر و مادر و بزرگان است.

هر آنچه از کتب شاعران وآثار نویسندگان درباب اداب واحترام ونزاکت می جوئیم، همگی به یکباره دراین کتاب مقدس و اداب آموز آمده است. کتابی که جهت سنین مختلف و در جوامع گوناگون با تفکرات و اعتقادات مذهبی متفاوت، کاربرد دارد.

این کتاب آسمانی نه تنها همواره وحدت ویکپارچگی مسلمانان را فراهم می کند بلکه اعتماد

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلیه انسانهای روی زمین را درخواست می نماید. خداوند متعال جلّ عظمته در این کتاب مقدس از مسلمانان می خواهد که دست برادری به یکدیگر بدهند واز هرگونه تفرقه دوری نمایند.
زیرا هرگونه جدائی از یکدیگر زمینه را برای نفوذ مسلمانان فراهم می کند و موجب برادرکشی بین مسلمانان خواهد شد. جامعه اسلامی هرگز اجازه نفاق وجدائی بین برادران مسلمان را در یک جامعه اسلامی نخواهد داد.
قرآن به عنوان تکیه گاه مسلمانان جهان و عامل اتحاد در وحدت آنان همواره دیوار محکمی در برابر خواسته های غیر مشروع استعمارگران در سطح جهان بوده است. و نباید فراموش کرد که: این کتاب آسمانی نقطه قوت مسلمانان ونقطه ضعف و خار چشم دشمنان اسلام و مسلمانان بوده و خواهد بود.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴿٢٢﴾

اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست داننده غیب و آشکار است اوست بخشنده مهربان. (٢٢)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿٢٣﴾

اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، او پادشاه، منزه، و بی‌عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و غالب، بزرگوار و شکوهمند و والا مقام و صاحب بزرگی کامل است. پاک است الله از آنچه با او شرک می آورند. (٢٣)

تفسیر:

«ملك» به معنای مالك امور مردم و اختیاردار حکومت آنان است. «اَلْمَلِکُ» مالک جمیع مخلوقات است و در خلق خود هر طور که بخواهد، تصرف میکند.
«قدوس» به معنای پاك و منزّه از هر عیب و نقص.
در التسهیل آمده است: قدوس از تقدیس مشتق است و معنی منزه بودن از صفات مخلوقات از هر نقص و عیب را می‌دهد. صیغه‌ی قدوس مانند سبوح معنی مبالغه می دهد. (التسهیل ١١١/٤) آمده است که فرشتگان در تسبیحات خود می‌گویند: (سبوح قدوس رب الملائکة و الروح).
«الْمُهَيْمِنُ» به معنای صاحب سلطه و سیطره و مراقبت است. یعنی الله تعالی، احاطه کامل بر هستی دارد.ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی ناظر اعمال بندگان است هیچ چیز از او نهان نیست.(تفسیر قرطبی ٤٧/١٨.)
«سلام» یعنی کسی که با سلام و عافیت برخورد می‌کند، نه با جنگ و ستیز و یا شرّ و ضرر. وبا تمام وضاحت این فهم را می رساند که الله تعالی هیچ گونه ضرری را به مخلوق خود نمی رساند. «و لا یظلم ربک أحدا» امام بیضاوی میفرماید: یعنی از هر نقص و آفتی سالم است، مصدر است و به عنوان مبالغه به صورت وصف به کار رفته است. («لباب التاویل فی معانی التنزیل خازان» تألیف: علاءالدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان ٧٢/٤).
«مؤمن» یعنی کسی که به تو امنیّت میدهد و تو را در امان خود حفظ میکند.
«جبار» به دو معنای قادر بر جبر و جبران کننده آمده است.
«اَلْمُتَکَبِّرُ» شایسته عظمت و بزرگی، والامقام، خدایی که کبریا فقط شایسته‌ی او می باشد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

و جز او هیچ کس لایق آن نیست. در حدیث قدسی آمده است: «عظمت و بزرگی، کمربند، و کبریا، بالاپوش من است، هر کس در آن دو قصد شرکت را با من بکند، او را درهم می‌شکنم و اهمیت نمي دهم» («لباب التاویل فی معانی التنزیل خازان» تألیف: علاءالدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان ۷۲/۴.)

امام فخر رازی فرموده است: تکبر برای انسان صفتی مذموم است؛ زیرا متکبر از خود تکبر ابراز مي دارد. و چنین امری در مورد خلق نقص به شمار می‌آید؛ زیرا حق بزرگی و والایی ندارد. بلکه جز خفت و خواری حقی ندارد، پس وقتی بزرگی و والایی از خود نشان دهد، دروغ گفته است و این برای انسان مذموم است.

و اما هر گونه رفعت و والایی سزاوار خداوند متعال است، بنابراین هر وقت آن را ابراز دارد انسان را به شکوه و عظمت و علو منزلتش هدایت می‌کند. پس در مورد خدا ممدوح و پسندیده است. (تفسیر قرطبی ۴۷/۱۸).

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿۲۴﴾

اوست خداوند آفریدگار پدید آور صورت دهنده، نام های نیک تنها برای اوست، آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبیح می‌گوید، و او غالب با حکمت است. (۲۴)

تفسیر:

«اَلْمُصَوِّرُ» اشیاء را آن‌گونه که خود بخواهد صورت و شکل می‌بخشد: هو الذی یصورکم فی الأرحام کیف یشاء خازن گفته است: یعنی همو شکل خلق را مطابق اراده‌ی خود، طراحی می‌کند. (تفسیر کبیر ۲۹۴/۲۹).

امام صاوی میفرماید: همان‌طور که سوره با تسبیح خداوند منان شروع شده با آن نیز خاتمه یافته است؛ چرا که هدف نهایی همان است و خداشناس در نهایت به مرتبه‌ای از معرفت و شناخت میرسد که آن ذات اقدس را از هر عیب و نقصی مبرا بداند و به تقدیس و تنزیه او بپردازد. («لباب التاویل فی معانی التنزیل خازان» مشهور به تفسیر خازان ۷۳/۴. تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی)

شناخت أسماء و صفات الله:

خداشناس‌ترین انسان؛ شخصی است که از آلله تعالی بیشتر می ترسد و تقوای بیشتری داشته باشد. مفسرین بدین نظر اند شخصی که بخواهد پروردگارش را بشناسد و یا شناختش را نسبت به الله تعالی تکمیل نماید در برابراش، هیچ راهی جز شناخت وی ازطریق راه نصوص (وحی) که اوصاف و اعمال و أسماء وی را صراحتاً بیان میدارند را دیگری وجود ندارد؛ زیرا خداوند متعال را نمی‌توان با چشمان و یا در دنیا مشاهده کرد، پس باید کوشید که با مراجعه به نصوص دینی وی را شناخت.

الله تعالی خود را برای بندگان خویش چنین تعریف و بیان می دارد: «ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ»(سورۀ البقرة: 255). (الله آن ذاتی است هیچ معبودی برحق غیر از او وجود ندارد (که) همیشه زنده و پایدار است (تدبیر تمام کائنات در دست اوست)، او را نه پینکی می‌آید و نه خواب یعنی از

(c) ketabton.com: The Digital Library

کائنات یک لحظه غافل نمی‌باشد) هرچه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است خاص از اوست، کیست که نزد او شفاعت کند مگر به اجازه او، آنچه را که پیش روی آنها است و آنچه را که پشت سر آنها است می‌داند (یعنی از احوال حاضر و آینده انسانها باخبر است) و مردم از علم او آگاهی نمی‌یابند، مگر آن مقداری که او بخواهد. کرسی او آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است، و نگهداری آنها (آسمانها و زمین) او را خسته نمی‌سازد، و او عالیتر و بزرگتر است.)

همچنین طوریکه در آیۀ (23 سورۀ الحشر) خواندیم: «خداوند آن ذاتی است که جز او معبود حقی وجود ندارد؛ او فرمانروا، منزه، بی‌عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شکوهمند، و والامقام و فرازمند است».

علم به صفات وأسماء الله:

قبل از همه باید گفت که: علم صفات و أسماء خدا یکی از دو رکن توحید است، اهمیت علم به أسماء وصفات خداوند متعال در این است که شناخت آنها یکی از دو رکن توحید به شمار می‌آید و توحید بزرگترین مسئله‌ای است که أنبیاء علیهم السلام برای تثبیت آن آمده‌اند.

خوانندۀ محترم!

در این هیچ جای شک نیست که ایمان با علم و عمل افزایش می‌یابد؛ هر اندازه که علم انسان نسبت به الله تعالی وعظمت اش بیشتر شود، به همان اندازه، ایمان وی نیز زیاد خواهد شد. همچنین هرگاه انسان به أوامر خداوند متعال لبیک گوید، ایمانش سیر صعودی طی می‌نماید. و اگر علم و عمل انسان اندک باشد، ایمان نیز سیر نزولی طی خواهد نمود؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنٗاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ، وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ» (سورۀ التوبة: 124-125). (و چون سوره ای نازل شود پس از میان آنها (منافقان) کسی هست که (به طور استهزاء) می‌گوید: ایمان کدام یک از شما را این (سوره) افزود؟ (بگو:) اما آنانیکه ایمان آورده‌اند البته بر ایمان آنها افزوده است و آنها خوش و شادمان می‌شوند. (125) و اما آنانیکه در دلها ایشان مرض (شک و نفاق) است، (آن سوره) پلیدیی بر پلیدی سابق شان افزود و سرانجام در حالت کفر می میرند.).

بلی، مؤمنان آیات نازل شده و علوم و قوانینی را که در بر دارند، با عزم به عمل کردن به آنها تصدیق می‌نمایند. و این، باعث افزایش ایمان آنها میگردد.

اما منافقان به خاطر تکذیب آیات الهی و عدم استجابت، کفرشان افزیش مییابد.

علم به أسماء و صفات خداوند متعال، درک معنای آنها، عمل به محتوایشان و خواستن از خداوند متعال بوسیله‌ی آنها در دل بندگان خدا تعظیم، تقدیس، محبت، امید، ترس، توکل، و انابت ایجاد می‌کند؛ طوری که خداوند متعال در دل آنها به مثل اعلی در خواهد آمد که هیچ شریکی در ذات و صفاتش ندارد. همچنین هیچ کس نمی‌تواند چنین جایگاهی در قلب انسان داشته باشد.

اینجا است که توحید قلبی متحقق می‌گردد، عبودیت خداوند متعال تجلی پیدا می‌کند، دلها در برابر عظمت و جلال خداوند خاشع و فروتن می‌گردند و تمام وجود انسان در برابر قدرت باری تعالی سر تعظیم فرود می‌آورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعداد نامهای خداوند متعال:

تعداد از علماء معتقدند که نامهای خداوند منحصر به نود و نه اسم اند و بیشتر از این نیستند و در این راستا از حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم استدلال می‌نمایند که بر همین عدد تصریح نموده است. ابن حزم می‌گوید: «خداوند دارای نود و نه نام است که معروف به أسماء الله الحسنی هستند و هر کس از طرف خودش، چیزی به آنها اضافه کند، در این باره دچار انحراف شده است. و آنها همان اسم‌هایی هستند که در قرآن و سنت ذکرشده. (المحلی (30/1) ابن حزم.)

ایشان با سند خودش این حدیث را آورده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد. یعنی یکی کمتر از صد. هر کس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می رود». در روایت همام که یکی از راویان این حدیث است علاوه بر آن، آمده است که: «خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

سپس ابن حزم می‌گوید: «به صحت رسیده است که خداوند دارای نود و نه اسم می‌باشد؛ لذا برای هیچکس جایز نیست که برای خداوند نام دیگری را جایز بداند، چرا که پیامبر صلی الله علیه وسلّم فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد یعنی یکی کمتر از صد» (المحلی (30/1) ابن حزم).

اما جمهور علماء منحصر دانستن نامهای خداوند را در این تعداد نمی‌پسندند. و آنچه که آنها را به این سمت سوق داده است، وجود نصوصی است که دال بر این است که تعداد آنها بیشتر از این می باشد.

ابن حجر عسقلانی می فرماید: «جمهور علماء معتقدند که نامهای خداوند متعال در این تعداد منحصر نمی شود؛ بلکه بیشتر از این است و امام نووی نقل کرده است که علماء بر این رأی، اتفاق نظر دارند... و این دیدگاه را روایت ابن مسعود(رض) از رسول الله (ص) که امام احمد آن را روایت کرده و ابن حبان آن را صحیح دانسته، تأیید می‌نماید: «أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِيْ كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَداً مِنْ خَلْقِكَ، أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِيْ عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِيْعَ قَلْبِيْ، وَنُوْرَ صَدْرِيْ، وَجَلاَءَ حُزْنِيْ، وَذَهَابَ هَمِّيْ». «الهی! من بوسیله‌ی هر اسمی که خود را بدان نام نهاده‌ای، یا در کتابت نازل نموده‌ای، یا به یکی از مخلوقاتت تعلیم داده‌ای، یا ترجیح داده‌ای که نزد تو در علم غیب بماند، از تو مسألت می‌نمایم که قرآن را بهار دلم، نور سینه‌ام و برطرف کننده‌ی غم و اندوه من بگردانی».

أسماء الله وارده در کتاب الله:

أسماء الله که در کتاب الله ذکر گردیده اند عبارتند از:

1- الله: معبود مطلق، 2- الاحد: یگانه، 3- الاعلی: والا در ذات و صفات، 4- الاکرم: نیکوکار، 5- الإله: معبود به حق، 6- الاول: اول بلا ابتدا، 7- الآخر: آخر بلا انتها، 8- الظاهر: بلندمرتبه و غالب، 9- الباطن: نهان و ناپیدا، 10- الباری: آفریدگار، 11- البر: خیر و نیکوکار، 12- البصیر: بینا، 13- التواب: بسیار توبه‌پذیر، 14- الجبار: بسیار قادر و عظیم، غلبه‌کننده، 15- الحافظ: نگهدار، 16- الحسیب: مراقب و حسابرس، 17- الحفیظ: بسیار نگهدار، 18- الحفی: مهربان، 19- الحق: حق، 20- المبین: آشکار، 21- الحکیم: با حکمت، 22- الحلیم: بردبار،23- الحمید: ستایش شده،24- الحی: زنده، 25- القیوم: (پاینده) بی نیاز، 26- الخبیر: آگاه، 27- الخالق: آفریننده، 28- الخلاق: بسیار آفریننده،

(c) ketabton.com: The Digital Library

29- الرئوف: بسیار مهربان، 30 – الرحمن: بخشاینده، 31- الرحیم: مهربان، 32- الرزاق: روزی‌دهنده، 33- الرقیب: مراقب، 34- السلام: مبرا از عیب، 35- السمیع: شنونده،36- الشاکر: سپاسگزار، 37- الشکور: بسیار سپاسگزار،38- الشهید: حاضر و گواه، 39- الصمد: کسی که برای رفع همه‌ی نیازها رو به سوی او می‌شود، 30- العالم: دانا، 41- العزیز: شکست‌ناپذیر، 42- العظیم: بزرگوار، 43- العفو: بسیار باگذشت، 44- العلیم: بسیار دانا، 45- العلی: دارای علو مطلق، 46- الغفار: بسیار آمرزنده، 47- الغفور: آمرزنده، 48- الغنی: دارای غنای مطلق، 49- الفتاح: گشاینده، 50- القادر: توانا، 51- القاهر: غالب و مسلط، 52- القدوس: منزه، 53- القدیر: توانا، 54- القریب: نزدیک، 55- القوی: نیرومند، 56- القهار: بسیار غلبه‌کننده، 57- الکبیر: بزرگ، 58- الکریم: صاحب کرم، 59- اللطیف: باریک بین آگاه، 60- المؤمن: ایمنی بخش، 61- المتعال: بزرگوار و والا، 62- المتکبر: برتر از آن که بر کسی ستم کند، 63- المتین: استوار، 64- المجیب: اجابت‌کننده، 65- المجید: صاحب مجد و بزرگواری، 66- المحیط: احاطه‌کننده بر همه هستی، 67- المصور: صورتگر، 68- المتقدر: توانا و قدرتمند، 69- المقیت: روزی‌دهنده، 70- الملک: پادشاه، 71- المليک: پادشاه توانا، 72- المولی: سرور و سرپرست، 73- المهیمن: مطلع بر نهان و آشکار، 74- النصیر: یار و پشتیبان، 75- الواحد: تنهای بی‌نظیر، 76- الوارث: وارث، 77- الواسع: گشاینده، 78- الودود: بسیار مهربان، 79- الوکیل: حافظ و نگهبان، شاهد، 80- الولی: سرپرست و یاور، 81- الوهاب: بسیار بخشنده.

أسماء الله وارده در أحادیث نبوی:

اسماء الله که در احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد گردیده است عبارتند از:

82- الجمیل: زیبا، 83- الجواد: بسیار بخشنده،84- الحکم: دادگر عادل، 85- الحیی: صاحب حیا، 86- الرب: پروردگار، 87- الرفیق: دارای رفق و مهربانی، 88- السبوح: بی‌نهایت منزه، 89- السید: سرور و آقا، 90- الشافی: شفادهنده، 91- الطیب: پاک، 92- القابض: پس‌گیرنده، 93- الباسط: گستراننده، 94- المقدم: جلوبرنده، 95- المؤخر: تأخیردهنده، 96- المحسن: احسان‌کننده، 97- المعطی: عطاکننده، 98- المنان: دهنده نعمت‌های بزرگ، 99- الوتر: منفرد و تک و تنهای بی‌مانند.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفیق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الْمُمْتَحِنَةِ

جزء – (28)

سورۀ ممتحنه در مدینۀ منوره نازل شده ودارای سیزده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

نامگذاری این سوره به **«ممتحِنه»** (به کسر حاء) به سبب اضافت مجازی فعل امتحان به سوی زن مهاجری است که بیان حال وی در آیۀ (10) خواهد آمد. یا «ممتحِنه» (به کسرحاء) وصف سوره است. چنانکه در وصف سوره برائه، «فاضحه» یعنی سورۀ «رسواگر» آمده است. و «ممتحنه» (به فتح حاء) نیز خوانده شده است که بنابراین قرائت، فعل امتحان بهسوی آن زنی اضافت حقیقی یافته که آیۀ (10) درباره وی نازل شده است و او ام کلثوم دختر عقبهبنابیمعیط زن عبدالرحمنبنعوف (رض) بود.

ارتباط سورۀ الْمُمْتَحِنَةِ با سورۀ حشر:

- سوره حشر از دوستی مؤمنان با هم و سپس از دوستی منافقان با کافران بحث میکند ؛ طوریکه سرآغازوبدایت سورۀ الْمُمْتَحِنَةِ نیزبحث از بازداشتن و منع کردن مؤمنان از دوستی با کافران را بعمل أورده است، تا با منافقان، همانند و همردیف نشوند. این منع و بازداشت تا پایان سوره، درچند آیه مبارکه تکرار شده است.
- سوره ی حشر به عهد و پیمانهای اهل کتاب اشاره می کند، سورۀ الْمُمْتَحِنَةِ هم عهد و پیمانهای مشرکان را یاد آور می شود؛ چون در صلح حدیبیه نازل شده است. پس هر دو سوره در بیان ارتباط مسلمانان با غیر مسلمانان، مشترکند.

علت نامگذاری:

«سورةالممتحنة» و «سورۀ الإمتحان»؛ نامگذاری این سوره به «ممتحنه» و «امتحان» به سبب آیۀ دهم آن است که در بارۀ زنانی است که از مکۀ مکرمه به مدینۀ منوره پناهنده میشدند و پیامبر اسلام محمّد صلی الله علیه وسلم دستور داد تا آن زنان را امتحان کنند.

همچنان این سورۀ به نام سورۀ مبعثره، و سورۀ فاضحه نیز یاد میشود، امام سخاوی (رح) میفرماید که: این سورۀ بعد از سورۀ (أحزاب) و پیش از سورۀ (نساء) نازل شده است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی).

محتوای و موضوعات:

سورۀ ممتحنه در حقیقت از دو بخش تشکیل میگردد:

بخش اول: از مسألۀ حبّ فِی الله (یعنی اینکه من تو را فی سبیل الله و در راه خدا دوست دارم.) و بُغض فی الله و نهی از طرح دوستی با مشرکان سخن میگوید، و مسلمانان را به الهام گرفتن از پیامبر با عظمت ابراهیم علیهالسلام دعوت میکند، وتأکید می دارد که او را به عنوان سر مشق و نمونه خود قرار دهند و از او سر مشق بگیرند.

سید قطب در تفسیر «فیظلال القرآن» می نویسد: این سوره با همان چیزی به پایان می رسدکه سر آغاز این سوره بدان آغاز گردیده بود.آن چیز عبارت از نهی ازدوستی و یاری با دشمنان الله است، آن کسانیکه خدا بر ایشان خشم گرفته است، چه از میان مشرکان و چه از میان یهودیان.تا تعین وسیله جدائی وگسیختن وبریدن از هر لحاظ حاصل شود از همه خویشاوندی ها و پیوستگی ها و ارتباطها، و جز رابطه عقیده و جز خویشاوندی و

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیوستگی ایمان، در میان نماند.
بخش دوم: پیرامون عدم مسترد کردن زنان مهاجر و آزمایش امتحان از آنها و احکام دیگری در این رابطه را مورد بحث قرار داده است.
قابل تذکر می دانم که: از میان یکصد و چهارده سوره‌ی قرآن کریم، در آغاز نُه سوره به مسئله دشمن شناسی توجّه شده است؛ که از آن جمله میتوان به: (سوره‌های برائت، احزاب، محمّد، ممتحنه، منافقون، معارج، بیّنه، کافرون و مسد.) اشاره بعمل آورد.
همچنان باید یاد آور شد که در قرآن عظیم الشأن، آیات دشمن‌شناسی بیش از آیات الاحکام است. یکصد و نود و یك مرتبه کلمه **«ضَلَّ»**، پانصد و بیست و یك مرتبه کلمه «کفر»، سی و هفت مرتبه کلمۀ «نفاق» و چهل و پنج مرتبه کلمه «صدّ» آمده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

طوریکه درفوق هم متذکر شدیم که این سوره در مدینه، پس از سوره ی احزاب نازل شده.تعداد آیات این سوره به سیزده آیات میرسد، وتعداد کلمات آن به (370) سه صد وهفتاد کلمه، وتعداد حروف این سورۀ به (1793) یک هزار وهفت صد ونود وسه حرف، و (705) هفت صد وپنج نقطه بالغ می گردد.(تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور همین تفسیر (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

زمان نزول:

تأریخ نزول سورۀ ممتحنه قسمتی در سال ششم هجری پس از صلح حدیبیه و قسمتی در سال هشتم هجری است و بعد از سورۀ احزاب نازل شده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیرسورة الْمُمْتَحِنَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می‌کنید، در حالي که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند، و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است از شهر و دیارتان بیرون میرانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید پیوند دوستی با آنها برقرار نسازید، شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی بر قرار میکنید در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار میکنید از همه بهتر میدانم، و هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده.(۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لَا تَتَّخِذُوا » (أخذ): نگیرید. «عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ» (دشمن و دشمن خویش)کلمه‌ی «عدو» هم به یك نفر و هم به گروهي از اشخاص اطلاق می‌شود، ولی در اینجا هدف، گروه است؛ زیرا در مقابل آن، کلمه‌ی «أَوْلِيَاءَ» که جمع است، به کار رفته است « أَوْلِيَاءَ»: جمع ولی، دوستان، سرپرستان. « تُلْقُونَ» (لقي): می افکنید، نشان می دهید. « مِنَ الْحَقِّ»: از حق، دین اسلام، قرآن.

« مَرْضَاتِي»:خشنودی من. « تُسِرُّونَ »: پنهان کاری می کنید. تسرون إليهم بالمودة: در نهان با آنها رابطه ی دوستی برقرار می کنید. « أَعْلَنْتُمْ »: علنی می کردید، آشکار می نمودید.« سَوَاءَ السَّبِيلِ»: راه هموار، راه راست و درست.

خوانندۀ محترم!

قبل از همه باید گفت که:موضوع دشمن‌شناسی دردین مقدس اسلام از اهمیت والایی برخوردار است و از همین رو کلمه «عدو و اعداء» در قرآن عظیم الشأن بارها تکرار شده و آیات متعدد، چهره دشمنان اسلام و راه‌های مقابله با شیوه‌های نفوذ آنان رابرای ما به خوبی تبیین نموده است این تعلیمات قرآنی هم دشمنان ما را به ما می شناساند و هم شیوه‌های مبارزه با آنان را.

قابل دقت وتوجه می میدانم که: به طور طبیعی، بدون بصیرت و هوشیاری و دشمن شناسی، انسان نمی توان بر توطئه های دشمنان خویش به پیروزی دست یابد.

قرآن عظیم الشأن واحادیثی نبوی طوریکه گفتیم به دشمن شناسی واز جمله به معرفی دشمن درونی ؛ توجه واهتمام خاصی بعمل آورده است. زیرا اگر انسان دشمن خود را رودرروی خود ببیند، طبعاً از خود دفاع می‌کند و مواظب است تا کمترین ضربه را از ناحیه دشمن متحمل شود، اما دشمن پنهان ودشمن درونی بدترین دشمنان است، چرا که انسان از آن غافل می‌شود و از نقشه‌های او کمتر آگاهی می‌یابد. دشمن خانگی ضربات مهلك‌تری را به

(c) ketabton.com: The Digital Library

به انسانها وارد می‌کند، لذا بر ماست ابتدا دشمن درون را شناخته و از نقشه‌های شوم آن آگاهی پیدا کنیم و پس از سرکوبی او با عزمی استوار بر دشمن بیرون کمر مقابله بسته کنیم. مهمترین دشمنان درونی انسان، نفس انسان و شیطان هستند.
قرآن عظیم الشأن در آیات متعدّدی از برنامه‌ها و توطئه‌های دشمن به مسلمانان نه تنها خبر می دهد، بلکه در قبال آن وظیفه مسلمانان را به آنان گوشزد مینماید: از جمله درمورد افکار وآرزو های دشمن: میفرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَداوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا»(سورۀ مائده،82.) (قطعاً سخت‌ترین دشمنان اهل ایمان را یهودیان و مشرکان خواهی یافت.)
هکذا میفرماید: «ما يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (سورۀ بقره، 105) (نه کفّار از اهل کتاب ونه مشرکان، هیچ کدام دوست ندارند که از طرف پروردگارتان به شما هیچ خیری برسد.)و در (آیه 9 سوره قلم) می فرماید: «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» (آرزو دارند که شما نرمش نشان دهید تا با شما سازش کنند.) وباز در (سوره آل عمران، آیه 118) می فرماید: «وَدُّوا ما عَنِتُّمْ» (آرزو دارند که شما در رنج قرار گیرید.) ومیفرماید: «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ... » (نساء، 102.) (آرزو دارند که شما از اسلحه و سرمایه خود غافل شوید.)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ»:

در آیۀ فوق الله تعالی با یک خطاب اعجازآمیز، زیبا وآموزنده به مؤمنان میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمنان من و دشمنان خود را دوست نگیرید.
تعریف واضح از دشمنان الله به کسانی خطاب است، که به الله تعالی کفر یا شرک ورزیده و به آنچه که در کتاب‌های او آمده است، ایمان نیاورده باشد.
یکی از اساسی‌ترین شرایط موفقیت یک شخص ویا یک جامعه در تمامی عرصه‌ها شناخت دشمن است و هر گاه انسان در صحنه زندگی دشمن خویش را شناخت و به دفع به موقع آنها پرداخت به موفقیت دست خواهد یافت.
قرآن عظیم الشأن بیانگر آن است که حضرت آدم علیه السّلام و حضرت حوا با شیطان و وسواس دشمنانه او روبرو شدند و شیطان در لباس دوست به جنگ مسجود ملائکة الله آمده و آنها را فریب داد. و خود را از گزند آنان در امان می‌داشت. یکی از مشکلات انسان امروز دشمن شناسی و تمرکز برهمه‌ی دسایس و وسواس اوست تا بتواند به مقابلۀ با آنها برخیزد.
دشمن مؤمنان کسانی اند که با ایشان خیانت کرده، یا با ایشان جنگیده، یا دیگران را در جنگ علیه ایشان یاری ومساعدت می نمایند، مانند کفار مکه که در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم با تمام شدت وافراطیت علیه مسلمانان قرار گرفتند وآنان را به قتل رسانیده، مجبور به ترک دیار شان کردند وحتی مانع عبادت شان شدند.

وظیفۀ شخص مسلمان در برابر دشمن:

قرآن عظیم الشأن فورمول های زیبا ودقیق را در بارۀ وظیفه مسلمان در مورد دشمن شناسی چنین بیان فرموده است:
بطور مثال در (آیۀ: 4 سورۀ منافقون) می فرماید: «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» (آنان دشمنند پس از آنان احتیاط کن.) این بدین معنی است که: دشمن را باید بشناسیم و فریب ظاهر و

(c) ketabton.com: The Digital Library

سخنان او را نخوریم، به هر قیافه‌ای نباید اعتماد کنیم، در ضمن قابل یاد آوری است که هر قیافه زاهدانه دلیل تقوا نیست. در برخی موارد، ظاهر زیبا وسیله فریب مردم است.
همچنان قرآن عظیم الشأن می فرماید: «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...» (انفال، 60.)
(آنچه توان دارید برای مقابله با دشمن آماده کنید.)
قرآن عظیم الشأن، مسلمانان را به وحدت و اتفاق دستور داده و به آن فرا می خواند تا از تنازع و مشاجره های درونی خویش، جهت پیشگیری از سستی و زبونی و اضمحلال اقتدار و عظمتشان به طور صریح نهی می کند.
بنابر این مسلمانان با وجود اختلافات سلیقه ای و طبیعی و اختلاف در امور جزئی و فرعی، باید در برابر دشمنان بالفعل و بالقوه خود، در جهت حفظ و دفاع از دین و دسترس به اهداف اساسی و اصولی در ابعاد گوناگون، همسو و همفکر و هم مرام باشند و با تمام توان و برنامه های منسجم و همسو، از دین و دستاورد های آن دفاع نمایند.
همچنان (در آیۀ 118 سورۀ آل عمران) می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» (ای کسانی که ایمان آورده اید! از غیر خود (از غیر مسلمانان) محرم راز نگیرید (مردم دیگر را) که (ایشان) از رساندن هیچگونه ضرر و فساد انداختن در میان شما) کوتاهی نمی‌کنند، و دوست دارند که شما به هر رنج و مشقت گرفتار شوید، چون دشمنی از دهان ایشان ظاهر شده است، و آنچه (از دشمنی که) در سینه‌هایشان پوشیده می‌دارند بزرگتر است، البته آیات را برای شما بیان کردیم اگر (عقل و خرد دارید) باندیشید. بطورکلی باید بعرض برسانم که:ملاك دوستی و روابط صمیمانه‌ی مسلمانان با سایر جوامع باید بر بنیادایمان استوارباشد.

شأن نزول آیۀ1:

1068- بخاری و مسلم از علی کرم الله وجهه روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم من، زبیر و مقداد بن اسود را فرستاد و گفت: بروید تا که به روضة خاخ برسید و در آنجا زنی در حال سفر است که همراه خود نامه دارد، نامه را از او بگیرید و به نزد من بیاورید. روان شدیم تا به روضة خاخ رسیدیم. ناگاه در آنجا زنی را در حال سفر یافتیم و گفتیم: نامه را بیرون کن، گفت: من نامه ندارم، گفتیم: یا نامه را می‌دهی و یا تلاشی می‌شوی. نامه را از گیسوان بافتۀ خود بیرون آورد و به ما داد. ما نامه را خدمت رسول الله آوردیم که از طرف حاطب بن ابی بلتعه رضی الله عنه به عده‌ای از مشرکان مکه نوشته شده بود و آن‌ها را از برخی اقدامات نبی اکرم صلی الله علیه وسلم آگاه میساخت.
پیامبر گفت: ای حاطب این چیست؟
گفت: یا رسول الله! در مورد من به شتاب تصمیم نگیر، زیرا من در مجاورت قریش قرار دارم و از متن قبیله نیستم. تمام مهاجرانی که با تو هستند در مکه نزدیکان و خویشاوندانی دارند که به پیشتیبانی آنها اموال و خانواده شان حمایت می‌شود. چون من ارتباط نژادی و خویشاوندی با آنها نداشتم ترجیح دادم که دست‌آوردی داشته باشم تا به سبب آن نزدیکان مرا حمایت کنند.
این عمل را از بی‌دینی، ارتداد و رضایت به کفر انجام نداده‌ام. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: راست می‌گوید. پس آیۀ **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ...»** در آن مورد نازل شد. (صحیح است، بخاری 3007 و 4890، مسلم 2494، ابو داود

(c) ketabton.com: The Digital Library

2650، ترمذی 3305، نسائی 605، ابن حبان 6499، بیهقی در «دلائل» 5 / 17، احمد 1 / 79. «تفسیر شوکانی» 2657).
قابل یاد آوری است که: اکثریت مفسرین بدین باور اند که این آیۀ کریمه: بر نهی قطعی و همه‌جانبه از موالات و دوستی با کفار دلالت می‌کند.

نظریات فقهای اسلام:

فقهای اسلامی دارایی نظریات ذیل در مورد داستان حاطب که در شأن نزول آیه مبارکه که همان جاسوسی برای کفار می باشد ارایه داشته اند:
مالکی‌ها بر آنند که جاسوس مسلمان کشته می شود اما جمهور فقها برآنند که او کشته نمی‌شود بلکه امام او را بر حسب آنچه که مصلحت بداند، تعزیر کند؛ از قبیل زدن، به زندان افگندن و مانند این. و هردو گروه به داستان حاطب استدلال کرده‌اند زیرا مالکی‌ها گفته‌اند: اگر حاطب از اهل بدر نبود، پیامبر (ص) او را می‌کشت. گروه دوم می‌گویند: رسول الله (ص) حاطب را به این دلیل نکشتند که او مسلمان بود.
همچنین در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که فرمود: شخصی به‌نام فرات بن حیان را که برای مشرکان جاسوسی کرده بود، نزد رسول اکرم(ص) آوردند ایشان دستور دادند که او کشته شود. پس فریاد کشید: ای گروه انصار! آیا من کشته می‌شوم در حالیکه گواهی می‌دهم به اینکه خدایی جز معبود یگانه نیست و اینکه محمد رسول خداست؟ آن گاه دستور دادند که آزادش کنند، سپس فرمودند: «إن منكم من أوكله إلى إيمانه، منهم فرات بن‌حیان: همانا از شما کسانی هستند که من آنان را به ایمان‌شان وامی‌گذارم، که از آن جمله است فرات بن حیان».
ملاحظه می‌کنیم که در آیه کریمه برای تحریم موالات با کفار پنج سبب ذکر شده است:

1 - کفرشان به خدای سبحان و رسول وی.
2 - بیرون راندن رسول اکرم (ص) و مؤمنان از دیار و اموال شان در مکه.
3 - دشمنی و ستیز آن ها با مؤمنان.
4 - کشتن مؤمنان و زدن و دشنام دادن آن‌ها.
5 - حرص آنان بر کفر به محمد صلی الله علیه وسلم. (مواخذ: تفسیرانوار القران سوره مبارکه ممتحنه).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 3) درباره منع دوستی با کافران ، بحث بعمل آمده است.

إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴿٢﴾

اگر آنها بر شما مسلط شوند دشمنان سرسخت شما خواهند بود، و دست و زبان خود را به بدي بر شما مي گشايند و دوست دارند شما به كفر باز گرديد.(٢)

تفسیر:

«إِن يَثْقَفُوكُمْ»: اگر بر شما دست و قدرت یابند ویا هم بر شما کامیاب و پیروز و چیره شوند شما را به آرامی نمی گزارند. در جملۀ: «إِن يَثْقَفُوكُمْ» به ما می آموزند که: دشمنان به دنبال سلطۀ همه جانبه وکامل بر شما می باشند.
در جملۀ «إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْداءً» به ما می آموزند که؛ هوشیار وآگاه باشید که: خاموشی دشمن، نشانه‌ی دوستی او نیست بلکه این بدین معنی است که او تا هنوزفرصت

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضربه زدن را نیافته است.
«يَبْسُطُوا»: می‌گشایند. مراد گشودن دست تعدی و ستمگری.
«يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ» دشمن هم تهاجم نظامی دارد، و «وَ أَلْسِنَتَهُمْ» وهم تهاجم فرهنگی، یقین کامل داشته باشید که: نه از ظلم عملی، زبانی، اقتصادی وسیاسی... آنان در آمان نخواهند ماند. ریشه‌ی دست وزبان درازی‌های دشمن، خواسته‌های قلبی و درونی دشمن است. دشمنان، در دشمنی خویش با شما وحدت وهماهنگی کامل دارند، «وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» هدف دشمن ازوارد کردن ضربات نظامی و فرهنگی، اینست تا شما از مکتب عالی اسلام دست بردار شوید. همچنان به یاد داشته باشید، تا زمانی از شما دست بردارنخواهند شد واز شما راضی هم نخواهد شد، وتا زمانی زمینه های فشار را بر شما ادامه خواهد داد، تا شما وادار به اقرار به پروگرام ها مطروحۀ کافران و در نهایت اقرار به کفر نورزید، طوریکه در (در آیۀ 217 سورۀ بقره) میفرماید: «لا يَزالُونَ يُقاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا» (و پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دین تان بازگردانند).

لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴿٣﴾

روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندانتان هرگز به شما سود نمی رسانند در آن روز الله در میانتان جدایی خواهد آورد و الله به آنچه می‌کنید بیناست. (۳)

تفسیر:

«أَرْحَام»: جمع رَحِم، خویشی و خویشاوندی. در اینجا کنایه از خویش و خویشاوند است.
«لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلا أَوْلادُكُمْ»:طوریکه در فوق هم متذکر شدیم که در آیه مبارکه آمده است که: خویشاوندان و اولاد شما که به خاطر آنها با کفار از در دوستی در می‌آیید، در روز قیامت برای شما هیچ سودی ندارند. هرگز نفعی برایتان نمی آورند و ضرری را از شما دور نمی‌کنند.
امام صاوی در این باره می نویسد:این قسمت از آیه خطا بودن نظر حاطب را نشان می دهد، انگار گفته است:نزدیکان و اولاد شما که در مکه می‌باشند، شما را وادار به خیانت به پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم و مؤمنان نکند به گونه‌ای که اخبار آنان را به کفار بگویید و با دشمنان آنان از در دوستی درآیید؛ زیرا خویشاوندان و اولادتان که به خاطر آنها از فرمان خدا سر برتافتید، برایتان سودی ندارند. (تفسیر صاوی ۱۹۵/۴).
«يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ» در آن روز پر اضطراب خدا در بین مومنان و کافران حکم می‌کند. مؤمنان را به بهشت و مجرمان را به دوزخ روانه می‌کند.
روز قیامت شما را از یکدیگر جدا می‌کند و هر یکی جدا از دیگری خواهید بود و خویشاوندی ها و فرزندیها در میان نخواهد بود. زیرا عامل که شما را به یکدیگر مرتبط، وپیوند می داد، دیگر از بین رفته، و گسیخته و پاره‌گردیده است تنها عامل که از هم نه پاشیده واز بین هم نخواهد رفت همانا عامل عقیده است، و جز آن، چیزی در پیشگاه الله تعالی انسانها را به یکدیگر پیوند و ارتباط نمیدهد.
«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (الله می‌بیند هرکاری را که خواهید کرد.) در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی ازکار ظاهر و از نیت پنهانی باخبر استکه در پشت سرکار است و در دل و درون انسان جای دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواننده محترم !

از آنجاکه یکی ازعوامل برقراری رابطه با دشمنان، حفظ روابط خانوادگی و خویشاوندی است، بنابر همین اصل که در آیۀ فوق با تمام صراحت اعلام داشت که: خانواده و خویشاوند کافر، در قیامت به درد شما نمی خورند، پس به خاطر آنها خود را به گناه اغشته نسازید.

در آیات بعدی برای تأئید وتأکید ترک موالات با کفار واقعه ای حضرت ابراهیم علیه السلام را ذکر نمود که کل اعضای خاندان او مشرک بودند واواز همه ی آنها نه تنها اعلام برائت وبیزاری نمود، بلکه اعلام عداوت نموده ونشان داد که تا وقتی شما بر خدای واحد لاشریک، ایمان نیاورید، واز شرک دست بردار نشوید، دیوار بغض وعداوت بین ما وشما حایل خواهد ماند.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی خواندیم که:مسلمانان از دوستی و پیوند برادرانه با کافران منع گردیده اند ، اینک در ایات متبرکه (4 الی 7) به پیروی از ابراهیم علیه السلام و یاران درستکارش و الگو و سرمشق قرار دادن آنان فرمان می دهد؛ و این که: دوستی و دشمنی با هرکسی فقط برای خشنودی الله سبحان وتعالی است؛ هرچند آن کس، برادر، پدر و امثال آنها باشد.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴿۴﴾

مسلماً برای شما در ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست، وقتی به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای الله می پرستید بیزاریم، به شما کفر ورزیده‌ایم و بین ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه ابدی است تا این که تنها به الله ایمان آورید، مگر سخن ابراهیم به پدرش که گفت: من برای تو [در صورتی که دست از دشمنی و کینه با حق برداری] آمرزش خواهم خواست و در برابر الله به سود تو اختیار چیزی را ندارم. پروردگارا! بر تو توکل کردیم، و به سوی تو بازگشتیم، و بازگشت به سوی توست.(۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»: قدوه، نمونه، سرمشق، الگو.« بُرَآءُ»: جمع بريء، آنان که گریزانند، بیزارند، متنفران. « كَفَرْنَا بِكُمْ »: به شما کافریم، شما را نمی پذیریم. « بَدَا »: آشکار شد، پدید آمد. « الْبَغْضَاءُ »: کینه. إلا قول ابراهیم: [توبه/۱۱۴]... هنوز برای ابراهیم روشن نبود که پدرش ایمان نمی آورد... « مَا أَمْلِكُ »: اختیاری ندارم، در دست من نیست.« النبنا» (نوب): روی آوردیم، باز گشتیم، توبه کردیم.

تفسیر:

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: در مورد دشمنی با مشرکان و تبرا از آنها، الله به مؤمنان امرکرده است که به ابراهیم خلیل و مؤمنان همراه او اقتدا کنند؛ زیرا ایمان مقتضی قطع رابطه با دشمنان الله سبحان وتعالی می باشد.

«إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ» جز در مورد استغفار ابراهیم برای پدرش، که در آن مورد به او اقتدا نکنید؛ چون ابراهیم به امید مسلمان شدن برای پدر طلب بخشودگی کرد: «فلما تبين له أنه عدو لله تبرأ منه. وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ ۖ» این تتمه‌ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلام ابراهیم است که به پدرش گفت.یعنی در صورتی که برای الله شریک قرار بدهی نمی توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنم، و جز استغفار نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم.
«رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا» خدایا! در تمام امور فقط به تو تکیه و اعتماد می‌کنیم.
«وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا» و پیش تو برمی‌گردیم و توبه می‌کنیم. «وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» و در منزلگاه آخرت سرانجام پیش تو می آییم.
مفسران می افزایند: همان طوریکه در سوره‌ی مریم آمده است ابراهیم وعده‌ی استغفار را به پدر داده بود: «سأستغفر لک ربی إنه کان بی حفیا»، و همان‌طور که در سوره‌ی شعراء آمده است عملاً برایش طلب مغفرت کرد: «و اغفر لأبی إنه کان من الضالین»؛ اما تمام اینها به امید مسلمان شدنش بود. بعد از آن‌که وقتی یقین پیدا کرد که کافر است، همان طوریکه در سوره‌ی توبه آمده است، از آن پشیمان شد: «و ما کان استغفار إبراهیم لأبیه إلا عن موعدة وعدها إیاه، فلما تبین له أنه عدو لله تبرأ منه.» (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

پدر ابراهیم دعوت پسر را رد کرد:

بعد از اینکه قوم ابراهیم علیه السلام در زمینۀ معبودهای باطلشان قانع نگشتند، به جدال ومقابله به حضرت ابراهیم علیه السلام پرداختند، طوریکه قرآن عظیم الشأن در (ایات:80 الی 82 سورۀ الأنعام) این داستان را بشرح ذیل ذکر میفرماید: وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴿80﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴿81﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴿82﴾
(و قومش ابرهیم با او مجادله کردند. گفت: (ابراهیم) آیا با من دربارۀ (وحدانیت) الله مجادله می‌کنید؟ در حالیکه او مرا هدایت کرده است، و من از آنچه با او شریک میسازید بیمی ندارم، مگر این که پروردگارم (دربارۀ من) چیزی بخواهد. و علم پروردگار من به هر چیزی احاطه یافته است، پس آیا یادآور نمی شوید و پند نمی‌گیرید؟ (81) و چگونه از آن چیزی که شریک (الله) ساخته اید بترسم، در حالیکه شما چیزهایی را که الله هیچ دلیلی در باره آنها نازل نکرده است می‌پرستید و بیمی به دل راه نمی‌دهید؟ (بگویید) که کدام یک از این دو گروه به ایمنی احق ترند، اگر می دانید؟
آنانی که ایمان آورده‌اند و ایمان شان را به شرک آلوده نکرده‌اند، این گروه اند که از عذاب در امن‌اند و این گروه راه یاب‌اند.)
با این حال در میان قوم ابراهیم علیه السلام شخصی وجود دارد که برای ابراهیم عزیز و محبوب است و آن پدرش آزر است.
مؤرخین می نویسند که نام پدر ابراهیم، آزر نام داشت و او کافر بود، طوریکه پروردگار با عظمت در مورد میفرماید: «قَالَ إِبرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي أَرَيٰكَ وَقَومَكَ فِي ضَلَٰل مُّبِين» (سورۀ الأنعام: 74). (و یادآور شو چون ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت ها را معبود خود قرار میدهی؟یقیناً من تو و قومت را در گمراهی آشکار می بینم.)
ابراهیم علیه السلام به صورت اختصاصی به دعوت پدر خود می پردازد و با کلمۀ «يَٰأَبَتِ»

(c) ketabton.com: The Digital Library

(ای پدرم!) با نهایت شفقت و مهربانی و حرمت به دعوت پدرش می پردازد، خداوند میفرمایند: «وَٱذكُر فِي ٱلكِتَٰبِ إِبرَٰهِيمَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدّيقا نَّبِيًّا﴿41﴾ إِذ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعبُدُ مَا لَا يَسمَعُ وَلَا يُبصِرُ وَلَا يُغنِي عَنكَ شَيا﴿42﴾ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدۡ جَاءَنِي مِنَ ٱلعِلمِ مَا لَمۡ يَأۡتِكَ فَٱتَّبِعنِي أَهدِكَ صِرَٰطا سَوِيّا﴿43﴾ يَٰٓأَبَتِ لَا تَعبُدِ ٱلشَّيطَٰنَۖ إِنَّ ٱلشَّيطَٰنَ كَانَ لِلرَّحمَٰنِ عَصِيّا﴿44﴾ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَاب مِّنَ ٱلرَّحمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيطَٰنِ وَلِيّا﴿45﴾» (سورۀ مریم: 41-45]. (و یادآور شو در این کتاب ابراهیم را، بی‌گمان او بسیار راستگو و پیغمبر بود. (42) وقتیکه به پدر خود گفت: ای پدر جان! چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و چیزی را از تو دفع نمی‌کند؟ (43) ای پدر جان! البته از علم چیزی به من آمده که به تو نیامده است، لذا، از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت نمایم. (44) ای پدر جان! شیطان را پرستش مکن، به راستی که شیطان عصیانگر پروردگار مهربان است. (45) ای پدرم! من از این می‌ترسم که عذابی از جانب پروردگار مهربان به تو برسد و آنگاه دوست و همنشین شیطان باشی.)

امادر مقابل این بیان زیبا و مؤدّبانه و دلسوزانه، پدرش اینگونه به او جواب می‌دهد که الله تعالی بیان میفرمایند: «قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَن ءَالِهَتِي يَٰٓإِبرَٰهِيمُۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ لَأَرجُمَنَّكَۖ وَٱهجُرنِي مَلِيّا» (سورۀ مریم: 46). (پدر ابراهیم) گفت: ای ابراهیم! آیا تو از معبودان من روگردانی؟ اگر (از مخالفت و اعراض خود) بازنیایی حتما تو را سنگسار خواهم کرد، و برو مدت دراز از من دور شو.).

بدین ترتیب حضرت ابراهیم علیه السلام به جدال با پدر ادامه نمی‌دهد و با جواب بد و ناشایست معارضه نمی‌کند، بلکه به پدر میگوید: «قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيكَۖ سَأَستَغفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّا، وَأَعتَزِلُكُم وَمَا تَدعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَأَدعُواْ رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيّا» (سورۀ مریم: 47-48). (ابراهیم) گفت: سلام بر تو (با تو وداع می‌کنم)، به زودی از پروردگارم برایت آمرزش می‌خواهم، چون که او بر من مهربان است. (48) و (حالا) از شما و از آنچه به جز الله می‌پرستید، کناره‌گیری می‌کنم. و پروردگارم را (به دعا) می‌خوانم، امید است که در خواندن پروردگارم ناامید و ناکام نباشم.)

«سَلَٰمٌ عَلَيكَۖ»: سلام علیک یعنی؛ از طرف من در امانی و هیچ زیانی به تو نمی رسد، برخی هم گفته‌اند: یعنی خداحافظ. و برخی هم گفته‌اند: سلام نیکی انسان و بردباری وی است. (ملاحظه شود سورۀ فرقان آیه 63 و نجوی، معالم التنزیل، 235/5.)

خوانندۀ محترم!

اگر درآیات متبرکۀ فوق نظر به اندازیم با وضاحت در خواهیم یافت که: در مکالمۀ حضرت ابراهیم علیه السلام که با قومش صورت گرفت و بخصوص مکالمه و شیوۀ دعوت که با پدراش صورت گرفت، ازسبک و شیوۀ خاصی دعوتی استفاده بعمل آمده است که؛ که برای مبلغین ودعوت گرای ما درس عالی ورهنمود درجه یک بشمار می رود:

شیوه وسبک کار دعوتی حضرت ابراهیم علیه السلام همیشه با استدلال و منطق عالی توأم بود، و در راستای ابطال معبودهای آن ها با زبانِ منطق و مستدل به بیان حق شیوا می پرداخت.

حضرت ابراهیم علیه السلام بی نهایت مؤدّب و خیرخواهانه با مردم صحبت می‌کرد، صدای خویش از حد معمول بلند نمی کرد، و هدف خویش را با زبانی تیز و ناراحت‌کننده برای مردم بیان نمی کرد، بلکه مهربانی درکلامش غوطه‌ور بود و مخاطب، خیرخواهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

او را خواسته و ناخواسته حس میکرد.
حضرت ابراهیم علیه السلام در برابر تهدید و اذیّت آنان جدال نمی‌کند، بلکه بلعکس به دعوت ادامه می‌دهد و حق برایش از دفاع از خود اولی‌تر است.
حضرت ابراهیم علیه السلام صریح حق را بیان می‌کند، ودر راستای بیان توحید برخلاف برخی از مسلمانان شرایط زمانی و مکانی را در نظر نمی‌گیرد و صریح و بدون هیچ تردید و مقدّمه چینی حق را بیان میدارد و در برابر مُنکِر آن و خصوصاً پدرش برائت و انکار خود را از آن‌ها و اعتقاداتِ باطل بیان می‌کند، این نما دی راستین و شیوه‌ای صحیح از بیانِ حقیقت می باشد.(مواخذ: (اهداف دعوتی داستان آدم، نوح و ابراهیم: تألیف: دکتر یونس یزدان پرست (حمل) 1395شمسی، رجب 1437 هجری).

رَبَّنَالَاتَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْلَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿۵﴾

پروردگارا ما را وسیله آزمایش [و آماج آزار] برای کسانی که کفر ورزیده اند مگردان و بر ما ببخشای!تو غالب باحکمت هستی.(۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« فِتْنَةً »: وسیله ی امتحان، مایه ی گرفتاری.

تفسیر:

«رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا»: پروردگارا! آنان را بر ما چیره مگردان و ما را وسیله‌ی آزمایش و آماج آزار کسانی مگردان که کفر ورزیده‌اند. (نظر اول از ابن عباس و دوم گفتهٔ مجاهد است و اول راجح است؛ زیرا برای خود دعا کرده‌اند که کفار بر آنان چیره نشوند و ابن عطیه آن را پذیرفته است.)
مجاهد فرموده است: یعنی نه به وسیلهٔ آنها و نه از جانب خودت ما را در معرض عذاب قرار مده، تا نگویند: اگر آنها بر حق بودند این‌چنین مصیبتی نمیدیدند.
«رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ»: جمله بی نهایت زیبا است که دین و سیاست در کنار هم قرار داده شده است، برائت از کفّار، در کنار طلب مغفرت ازالله دعای است که؛ هم رنگ سیاسی دارد وهم رنگ معنی. بناءً ما باید دستان خویش را به درگاه بلند نمایم،که هم توانمند است و هم حکیم.
«وَاغْفِرْ لَنَا» و گناهان ما را ببخشای.
«رَبَّنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»:خدایا! تویی مقتدر که هر کس به تو روی آورد خوار و ذلیل نمی‌شود، و تویی حکیم که هیچ کاری را بدون خیر و مصلحت انجام نمی‌دهی.
تکرارندا برای مبالغه درتضرع والتماس است. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴿۶﴾

به راستی برای شما در آنان سرمشقی نیکوست، برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امید داشته باشد، و هر کس رویگردان شود [بداند] که خداوند بی نیاز ستوده است.(۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **يَرْجُو** »: امید دارد. « **يَتَوَلَّ** »: روی برمی گرداند.« **الْحَمِيدُ** »: ستوده، شایان ستایش.

تفسیر:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ».(در رفتار همینان هم برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

شما و هم برای هر آن کسی که به الله و روز باز پسین امید می بندد، سرمشقی نیکو است.)یعنی کسی که انتظار آن را دارد که روزی در پیشگاه الله سبحان وتعالی حاضر خواهد شد و امید آن را داشته باشد که الله او را مورد لطف و فضل خویش قرار دهد و در روزقیامت به کامیابی ، رستگاری و روسفیدی برسد.

«وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (6) »(و هرکس روی برتابد [بداند که] خدا همان بی نیاز ستوده (صفات) است.) یعنی الله سبحان وتعالی هیچ نیازی به مؤمنانی ندارد که از یک سو ادعای پذیرفتن و داشتن ایمان و اعتقاد به دین او را بکنند و از سوی دیگر با دشمنان او دوستی و محبت داشته باشند، او بی نیاز است. خدایی او نیازی به این ندارد و وابسته ی به این نیست که اینان او را به خدایی بپذیرند. او ذاتاً ستوده است، ستوده بودن او بستگی به ستایش اینان ندارد. ایمان آوردن اینان هیچ سودی به الله نمی رساند، بلکه به سود خودشان است و تا زمانی که همچون ابراهیم علیه السلام و همراهان او رشته ی محبت و رابطه با دشمنان الله را قطع نکنند، ایمانشان هیچ سودی به آنان نمی رساند.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿٧﴾

امید است الله میان شما و کسانی از کافران که با آنان دشمنی داشتید [به وسیله اسلام آوردنشان] دوستی برقرار کند، والله تواناست، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.(۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« عَسَى »: شاید، امید است. « عَادَيْتُمْ »: دشمنی ورزیدید. « مَوَدَّةً »: دوستی

تفسیر:

الله تعالی میخواهد در این آیۀ مبارکه به این واقعیت اشاره بعمل ارد: مسلمانان که به خاطر قطع رابطه با خویشاوندان کافر احساس کمبود و خلاء عاطفی می‌کردند، پیام می دهد که در آینده این کمبود و خلاء، جبران خواهد شد و بسیاری از آنان به دین مقدس اسلام گرایش وتمایل پیدا خواهند کرد.

در التسهیل آمده است: بعد از اینکه مؤمنان با کفار قرابت و مودت داشتند، خدا به آنها دستور داد که با کفار دشمنی و قطع رابطه کنند که صدق آنان معلوم شد، خداوند با این آیه با آنها از در ملاطفت درآمد و به آنها وعده داد که در بین آنان محبت و مودت بر قرار نماید. و این محبت در فتح مکه کامل شد و قریش مسلمان شدند. (التسهیل ۱۱۴/۴.)

درضمن الله تعالی در جمله «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً» به مسلمانان میرساندکه: دگرگونی دلها و ایجاد مودّت‌ها به دست الله تعالی است. «وَاللَّهُ قَدِيرٌ» وازاین تبدیلی عداوت به مودّت تعجب نکنید، باید متیقین باشیم که الله تعالی بر هر کاری قادر است.

مفسر امام رازی میفرماید: «عسی» از جانب الله تعالی وعده است، و خدا به وعده‌ی خود جامه‌ی عمل پوشاند و کفار مکه را با مسلمانان در کنار هم قرار داد و آنها را جمع کرد. و در موقع فتح مکه با هم در آمیختند. (التسهیل ۱۱۴/۴.)

«وَاللَّهُ قَدِيرٌ ۚ» و خدا توانا می‌باشد و هیچ چیز او را درمانده نمی‌کند و بر زیر و رو کردن قلوب و تغییر احوال قادر است. «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» و در حق آنکه توبه کند و به سویش برگردد، مغفرت و مهر و رحمت فراوان دارد.

همچنان نباید فراموش کرد که:بخشش الله تعالی برخاسته از رحمت اوست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی ، مطالعه دریافتیم که:مسلمانان از دوستی و روابط با کافرانی که با آنان می جنگند و از دیارشان می راند، منع گردیده اند.اینک در آیات متبرکه (8 الی 9) درباره شرایط پیوند و ارتباط مسلمانان با غیرمسلمانان بحث بعمل آورده است.

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴿٨﴾

خداوند شما را از کسانی که با شما در [کار] دین نجنگیده‌اند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که به آنان نیکی کنید و در حق آنان به داد رفتار کنید. بی گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد.(۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لَا يَنْهَاكُمُ »: شما را باز نمی دارد، شما را منع نمی کند. « أَنْ تَبَرُّوهُمْ »: (بر): که با آنان به نیکی رفتار کنید، با آنان نیکی کنید. « تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ »: این که به آنان بذل و بخشش کنید و احسان نمایید و عادل باشید. « الْمُقْسِطِينَ »: بخشندگان و نیکوکاران.

شأن نزول آیۀ مبارکه:(8)

1069- بخاری از أسماء دختر ابوبکر (رض) روایت کرده است: مادرم با اشتیاق تمام به دیدار من آمد. از نبی اکرم پرسیدم آیا با مادرم محبت و سلوک نیک کنم.؟ پیامبر گفت: بله، پس خداوند متعال در آن باره آیۀ «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ.» را نازل کرد.

1070- احمد، بزار و حاکم به قسم صحیح از عبدالله بن زبیر (رض) روایت کرده اند: قتیله با هدایای فراوان نزددخترش أسماء بنت ابوبکر صدیق آمد (ابوبکرصدیق در جاهلیت او را طلاق داده بود) اما اسماء نه هدایا را پذیرفت و نه او را به خانۀ خود راه داد. کسی را نزد عایشه (رض) فرستاد که از رسول الله در آن مورد سؤال نماید.

ام المؤمنین جریان را به عرض رساند. پیامبر دستور داد که هدایای او را بپذیرد و خود را درخانه‌اش جای دهد. پس آیۀ «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ..» نازل شد.«صحیح است بدون نزول آیۀ، ابن سعد در «طبقات» 8 / 198، احمد 4 / 4، طبرانی در «معجم کبیر» چنانچه در «مجمع الزوائد» 6750 آمده، حاکم 2 / 485، طبری 33952 و 33953 و واحدی در «اسباب نزول» 813 از عبدالله بن زبیر روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح میشمارند. محقق میگوید: احادیثی که تنها مصعب روایت می‌کند حجت نیست نزول آیه را تنها او ذکر کرده است.

هیثمی در «مجمع الزوائد» 11411 میگوید: «[احمد و] بزار این حدیث را روایت کرده در این اسناد ابن حبان مصعب بن ثابت را ثقه و جماعتی ضعیف می‌شمارند. باقی راوی‌های این راویی صحیح هستند» به «زاد المسیر» 1427 مراجعه فرماید.

إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴿٩﴾

فقط الله شما را از دوستی با کسانی منع مي دارد که در [کار] دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه هایتان بیرون رانده و در بیرون کردن تان با یکدیگر پشتیبانی کرده اند و هر کس آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است.(۹)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

« وَظَاهَرُوا »: پشتیبانی کردند، همدستی کردند. « أَنْ تَوَلَّوْهُمْ »: که آنان را دوست بگیرید.
« يَتَوَلَّهُمْ » (ولی): آنان را دوست می گیرد ← آنان را دوست بگیرد.

تفسیر:

سید قطب در تفسیر آین آیه مبارکه در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» مینویسد: «اسلام دین صلح وصفا است. اسلام دین عقیده محبت و مودت است. نظام و سیستمی استکه میخواهد سایه خود را بر سراسر جهان بیفکند، و برنامه خود را در جهان برپا و برجا گرداند، و مردمان را زیر بیرق واحدی الهی متحد سازد، طوریکه همه برادر و دوست و آشنا و دوستدار یکدیگر باشند. سدی و مانعی بر سر راه اسلام وجود ندارد و جلو آن را نمی‌گیرد مگر دشمنانگی دشمنان اسلام و مسلمین.
کسانی‌که سر راه رهنمود کردن و پیام رساندن اسلام را بگیرند دشمن اسلام و مسلمین بشمار می‌آیند. ولی اگرکسانی با اسلام صلح و سازش کنند، اسلام خواهان دشمنی به آنان نیست وعملاً نمی خواهد به آنان کند.
اسلام حتی در حالت دشمنی با دشمنان، اسباب و وسائل مودت و محبت را در نهادها و درونها با شیوه پاک و با رفتار عادلانه باقی و برجای می‌گذارد، و انتظار روزی را می‌کشدکه دشمنانش در آن قانع گردند و یقین پیداکنندکه خیر و خوبی در این است زیر بیرق بالا و برافراشته اسلام جمع شوند زندگی خوش بختی داشته باشند.
اسلام از همچون روزی ناامید نیست، روزی‌که مردمان در آن راه راست را در پیش‌گیرند، و بدین موضع گیری راست و درست رو بکنند و پیش بروند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (10 الی 11) در باره حکم زنان مهاجر به سرزمین اسلامی (دارالاسلام) بحث بعمل می أورد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴿١٠﴾

ای مؤمنان، چون زنان مؤمن هجرت کرده به نزد شما آیند، آنان را بیازمایید خداوند به ایمانشان داناتراست، پس اگر آنان را زنانی مؤمن دریافتید آنان را به کافران بر نگردانید. نه اینان (زنان مؤمن) برای آنان (کافران) حلالند و نه آنان (کافران) برای اینان (زنان مؤمن) حلالند. و آنچه را [مردان کافر] اِنفاق کرده‌اند به آنان بدهید. وگناهی بر شما نیست که چون مهریه هایشان را به آنان بدهید آنان را به زنی بگیرید. و به عقد زنان کافر را محکم نگیرید و آنچه را اِنفاق کرده‌اید بطلبید و [کافران نیز] باید آنچه را اِنفاق کرده‌اند بطلبند. این حکم الله است. که بین شما حکم می‌کند و الله دانای باحکمت است. (١٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مُهَاجِرَاتٍ»: زنان هجرت کننده. « عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ»: آنان را مؤمن تشخیص دادید، دانستید که مؤمن هستند. «آتُوهُمْ »: به آن کافران بدهید. « مَا أَنْفَقُوا »: آن چه به نام مهریه

(c) ketabton.com: The Digital Library

به زنان خود داده اند.« أجور»: جمع آجر، مهریه ها. «لَا تُمْسِكُوا »: نگاه ندارید؛ پیوند خود را بگسلید. « الْكَوَافِرِ »: جمع کافره، زنان کافر.

تفسیر:

«اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ» در جملۀ مبارکه به تعریف وتوضیح یک اصل پرداخته وآن اینست که ایمان حقیقی واصلی به قلب تعلق دارد، که به جز الله کسی از آن اگاه نیست. البته می توان از اقرار زبان و قرأین دیگر آن را اندازه گیری نمود و مسلمانان مأمور ومکلف به همین است.

شیوۀ امتحان زنان مهاجر:

«فَامْتَحِنُوهُنَّ»: (آنان را بیازمایید ویا امتحان کنید:) از حضرت ابن عباس (رض) روایت است که طریقه ی آنان بدین طریق بود که به هر زن مهاجر چنین قسم داده میشود که او در اثر بغض ونفرت از شوهر خویش نیامده است (مهاجر نشده است)، و نیز با کسی در مدینه عشق و علاقه نداشته ونه بنابر غرض دنیوی دیگر آمده است، بلکه او فقط به خاطر جستجوی رضای الله تعالی ورسول او آمده است، وقتی او چنین قسمی یاد میکرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به او اجازه می داد تا در مدینه سکونت کند، و به میزان آنچه از شوهر کافرش مهریه وچیز های دیگری که در یافت نموده، به شوهرش پس داده می شد. (تفسیر قرطبی)

همچنان در جامع ترمذی از حضرت بی بی عایشه ی صدیقه حدیثی روایت است که امام ترمذی آمن را حسن و صحیح گفته است، و در آن، صورت امتحان همان ذکرشده که تفصیلش درآیه بعدی میآید: **«إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ»**: گویا طریقه ی امتحان مهاجر تازه وارد، این بود که نسبت به اموری که در خصوص بیعت میآیند با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت کند، و نیز بعید نیست که اولاً به وسیله ی آن کلمات اعتراف گرفته شود، که در روایت ابن عباس(رض) ذکر شده است، وسپس به وسیله ی بیعت تکمیل کردد. والله اعلم.

«فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ»:یعنی وقتی که به روش فوق الذکر از ایمان این زنان مهاجر، امتحان گرفته وآنان را مؤمن یافتید، بر گرداندن آنها به سوی کفار، جایز نیست.

ممانعت از مسترد کردن زنان مهاجر:

رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال ششم هجری خواب می بیند که یکجاء با یاران کرام اش وارد مسجد الحرام شدند و کلیدهای کعبه را گرفته و خانه کعبه را طواف نمودند و عمره بجا آوردند و بعضی سرهایشان را تراشیدند و بعضی موهایشان را کوتاه کردند. پیامبر اسلام محمّد صلی الله علیه وسلم خوابش را برای اصحاب بازگو کرد و آن ها هم خوشحال شدند و چنین پنداشتند که در همان سال وارد مکه خواهند شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در همین سال به یارانش خبر داد که قصد عمره دارد و اصحابش نیز آماده سفر شدند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم لباس‌هایش را شست و بر شترش به نام قصواء سوار شد. و ابن ام مکتوم با نمیله لیثی را بر مدینه گماشت و روز دوشنبه اول ذی القعده سال ششم هجری به همراه ام سلمه و هزار و چهارصد و به روایتی هزار و پانصد نفربه سوی مکۀ مکرمه سفر تأریخی و تعین کننده را که در تأریخ اسلام بس مهم است، آغاز نمودند مسلمانان در

(c) ketabton.com: The Digital Library

این سفر، هیچ سلاحی با خود حمل نمی کردند، جز شمشیرهایی که آنهم در نیام بود و جزو توشه مسافر محسوب می شد و در آن زمان به همین شکل، رایج بود.
قریشیان از عزم رسول الله صلی الله علیه وسلم اگاه شدند که با قوت بینظری می خواهند وارد مکه شوند و مراسم حج وعمره را بجا آورند. ناگفته نباید گذاشت شرایط و اوضاع جزیرة العرب، تا حد زیادی به نفع مسلمانان تغییر نموده بود، نشانه های بزرگ پیروزی اسلام اندک اندک ظاهر می شد و حقوق مسلمانان رسمیت پیدا می‌کرد. مشرکین پذیرفتند که مسلمانان نیز حق عبادت کردن در مسجد الحرام را دارند؛ این در حالی بود که در شش سال گذشته، مشرکین، از ورود مسلمانان به سرزمین مکه جلوگیری کرده بودند. قریشیان غرض دفع این خطر تصمیم گرفتند که با مسلمانان معاهده قبل از ورود با مکه به امضا برسانند.

قرارداد صلح حدیبیه:

قریشیان، به مجرد اینکه مسلمانان به نزدیکی مکۀ مکرمه رسیدند، سهیل بن عمرو را برای بستن پیمان صلح به پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستادند.
هیات مشرکین به مسلمانان گفتند که هرگز اجازه نمی دهند که مسلمانان در این سال عمره به جای آورند تا عرب‌ها نگویند محمد به زور وارد مکه شده است. سهیل بن عمرو نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و چون پیامبر اسلام او را دید، گفت: کار برایتان آسان شد؛ وقتیکه تصمیم صلح بگیرند، این مرد را می‌فرستند. سهیل آمد و مفصلاً صحبت نمود و سپس بر اصول و بندهای صلح به توافق رسیدند. ودر نتیجه صلح حدیبیه را به امضا رسانیدند:

مواد صلحنامۀ حدیبیه عبارت بود از:

1 - پیامبر صلی الله علیه وسلم امسال برگردد و وارد مکه نشود، ولی سال آینده مسلمانان می‌توانند به مکه بروند و سه شبانه روز در آنجا اقامت کنند و اجازه دارند سواری و اسلحه معمولی با خودشان بیاورند؛ اما شمشیرها باید در غلاف باشند و قریش حق هیچ گونه تعرضی به آنان را ندارد.
2 - تا ده سال آتش بس بین طرفین برقرار باشد و مردم از هر دو گروه در امانند و هر دو گروه دست از جنگ بکشند.
3 - هرکس بخواهد در عهد و پیمان محمد داخل شود، الحاق او رسمیت دارد و هرکس دوست داشته باشد در عهد و پیمان قریش داخل شود، الحاق او نیز رسمیت دارد؛ همچنین هر قبیله یا طایفه‌ای که به هر یک از این دو طرف بپیوندد، جزو آن طرف بشمار می‌آید و هرگونه تعرض و تجاوزی به چنین طایفه‌ای، تجاوز به طرف قرارداد بشمار می‌رود.
4 - هرکس از قریش بدون اجازه به محمد بپیوندد، باید به قریش بازگردانیده شود و هرکس از یاران محمد به قریش پناه ببرد، قریشیان مجبور نیستند که او را باز گردانند.

در این وخت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت علی کرم الله وجهه را فراخواند تا مواد صلح نامه را تحریر بدارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم مواد صلح نامه را املا می فرمود:
به حضرت علی گفت: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحیم» سهیل گفت: به خدا نمی‌دانیم که رحمن کیست؟ بنویس «باسمک اللهم» پیامبر اسلام دستور داد که همین عبارت، نوشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

شود و سپس املا فرمود: این، پیمان صلحی بین محمد رسول الله و.... سهیل گفت: اگر می‌دانستیم که تو، رسول خدایی، راه تو را نمی‌بستیم و با تو نمی‌جنگیدیم؛ بنویس: محمد پسر عبدالله. پیامبر فرمود: «من، پیامبر خدایم؛ اگر چه شما ما را تکذیب کنید و به علی دستور داد که بنویسد: محمد بن عبدالله و لفظ رسول الله را پاک کند. اما علی (رض) قبول نکرد، پیامبراسلام با دست خودش، آن را حذف کرد. پس از این نوشتن صلح نامه به پایان رسید.

خودداری پیامبر اسلام محمّد صلی الله علیه وسلّم از باز گرداندن زنان مهاجر:

بعد از امضای صلح حدیبیه وبا گذشت زمان اندکی تعدادی زیادی از زنان مکه مسلمان شدند و نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه رفتند. سرپرستان آن زن‌ها، در خواست کردند که مطابق صلحنامۀ حدیبیه، این زنان را بازگردانند. اما رسول الله صلی الله علیه وسلّم، در خواست اهل مکه را رد کرد؛ زیرا در متن صلحنامه، چنین آمده بود: «هر مردی از ما که به سوی شما بیاید، هرچند بر دین شما باشد، باید او را به ما برگردانید» (صحیح بخاری (380/1).

طبق این ماده، اصلاً زنان در پیمان صلح مطرح نبودند؛ خداوند متعال در همین مورد این آیه را نازل نمود: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ مُهَٰجِرَٰتٖ فَٱمۡتَحِنُوهُنَّۖ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِهِنَّۖ فَإِنۡ عَلِمۡتُمُوهُنَّ مُؤۡمِنَٰتٖ فَلَا تَرۡجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلۡكُفَّارِۖ لَا هُنَّ حِلّٞ لَّهُمۡ وَلَا هُمۡ يَحِلُّونَ لَهُنَّۖ وَءَاتُوهُم مَّآ أَنفَقُواْۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّۚ وَلَا تُمۡسِكُواْ بِعِصَمِ ٱلۡكَوَافِرِ» (سورۀ الممتحنه: 10).

یعنی: «ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن، به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمایید؛ خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران بازنگردانید. این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند، آنچه را که همسران ایشان- به عنوان مهریه- خرج کرده‌اند بدانان مسترد دارید؛ گناهی بر شما نخواهد بود اگر چنین زنانی را به ازدواج خود درآورید و مهریه ایشان را بپردازید و همسران کافر را در همسری خود نگه ندارید».

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز زنان مهاجر را با طرح شروط بیعت، می‌آزمود و اگر به شروط رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرار می‌کردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم، آنان را می پذیرفت و آن ها را به کفار باز نمیگرداند. این نکته در آیۀ دوازدهم سورۀ ممتحنه بیان شده است.

همچنین بنابراین آیه مسلمانان، زنان کافرشان را طلاق دادند. چنانچه عمر (رض)، همزمان دو همسر مشرک را که ازپیش داشت، طلاق داد؛ با یکی از آن دو، معاویه و با دیگری صفوان بن امیه ازدواج کرد. (مؤاخذ: سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف:صفی الرحمن مبارک پوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی).

سایر روایات درشأن نزول آیۀ 10:

1071- ک: بخاری و مسلم از مسور و مروان بن حکم روایت کرده اند: وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیبیه با قریش قرار داد بست زنان مسلمان نزد رسول خدا آمدند. [از کفار بریدند و به مسلمانان پیوستند]. پس الله تعالی آیۀ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى

(c) ketabton.com: The Digital Library

الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» نازل کرد. (صحیح است، بخاری 2711 و 1712 و 4180 و 4181 و «تفسیر شوکانی» 2663).

- طبرانی با سند ضعیف از عبدالله بن ابواحمد روایت کرده است: ام کلثوم دختر عقبه بن ابومعیط بعد از قرارداد حدیبیه هجرت کرد، برادران او عماره و ولید پسران عقبه نزد رسول الله آمدند و تقاضا کردند که ام کلثوم را به دیار مشرکان بفرستد. پس الله تعالی آیة امتحان را نازل و ارشاد فرمود که قرارداد حدیبیه در باره زن‌ها اجرا نمیشود. (چون نص مصالحه مربوط مردها می‌شد نه زن‌ها، و هم به خاطر این که زن‌ها نمی‌توانند بجنگند.) و برگردانیدن آن‌ها را به دیار مشرکان منع کرد.(طبرانی چنانچه در «مجمع الزوائد» 11413 آمده روایت کرده است. هیثمی این را به سبب عبدالعزیز بن عمران ضعیف میداند. «تفسیر ابن کثیر» 6749).
- ابن ابوحاتم از یزید بن ابوحبیب روایت کرده است: این آیه در باره امیمه دختر بشر همسر ابوحسان دحداحه نازل شده است.
- واز مقاتل روایت کرده: بعد ازانعقاد قرارداد صلح حدیبیه، سعیده زن صیفی بن راهب که صیفی از مشرکان مکه بود، هجرت کرد. مشرکان گفتند: این زن را تسلیم کن. بنابراین، آیه نازل شد.
- ابن جریر از زهری روایت کرده است: پیامبرصلی الله علیه وسلم در غزوة حدیبیه با مشرکان مصالحه کرد، هرکس از دیار شرک به صف مسلمان‌ها بپیوندد او را به مشرکان برگرداند. هنوز حدیبیه را ترک نکرده بودیم که عده‌ای از زنان آن دیار به نزد رسول الله آمدند. پس این آیه نازل گردید. (طبری 33972 این مرسل است.)
- ابن منیع از طریق کلبی ازابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عمر (رض) اسلام آورد و همسرش در حال شرک میان مشرکان باقی ماند. پس الله تعالی **«وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ»** نازل شد. (احمد بن منیع چنانچه در «مطالب عالیه» 3776 است روایت کرده است. دراین اسناد کلبی متهم به کذب، ابوصالح ضعیف واسناد جداً ضعیف است.)

آیا از زنان مسلمان هم کسي مرتد شده و به مکه برگشتند؟

برخی ازروایات که در تفسیر مفسرین آمده است مشعر این امر است که در این فاصله تنها یک زنی بنام «ام الحکم» دختر ابو سفیان که همسر عیاض بن غنم بود، مرتد شد وبه مکه دوباره برگشت ولی او نیز در نهایت به اسلام دوباره بازگشت.

حضرت ابن عباس (رض) به طورکلی انحرف شش زن واختلاط آنها با کفار را بیان فرموده است، که از آنجمله یکی هم: همین «ام الحکم بنت أبی سفیان» است، و بقیه زنان دیگر ی بودند که به هنگام هجرت درمکه ماندند، واز قبل کافر بودند. وقتیکه این ایه ی قرآنی نازل گردید که نکاح مسلمان وکافر را از میان برداشت، بازهم آنها اماده نشدند، مسلمان شوند، در نتیجه، آنها هم در جمع آن زنانی قرار گرفتند که مهریه شان باید از طرف کفار به شوهران مسلمان مسترد می شد،اما چون کفار از پرداخت آن، سر باز زدند، رسول الله صلی الله علیه وسلم، آن را از مال غنیمت به مسلمانان پرداخت نمود.

از این معلوم شد که ارتداد و برگشت از مدینه به مکه فقط برای یک زن «ام الحکم» اتفاق

(c) ketabton.com: The Digital Library

افتاد وبقیه ی پنج زن دیگر از قبل کافر بودند وبه علت بر قرار ماندن حالت کفر شان، طبق این ایه از نکاح مسلمانان خارج شدند، بنابر این، آنها هم در شمار این دسته از زنان قرار گفتند، وآن زنی که مرتد شده به مکه رفته بود، بعداً مسلمان شد (قرطبی) یغوی به روایت ابن عباس (رض) نقل کرده است که آن پنج زن دیگر نیز بعداً مسلمان شدند. (مظهری)

وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴿١١﴾

و اگر کسی از همسرانتان [رهسپار] به سوی کافران از دستتان رفت، پس وقتی (کافران را) سزا دادید (و اموالشان را به غنیمت گیرید) به آنان که همسرانشان [به سوی کفّار] رفته باشند برابر آنچه انفاق کرده‌اند، بپردازید و از الله آن ذاتی بترسید که شما به او ایمان دارید. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« فَاتَكُمْ»:از دست شما فرار کرد، از دست دادید. «عاقبتم»: مجازات کردید، غنیمت جنگی از کافران گرفتید، تلافی کردید. زجاج می گوید: عاقم یعنی، غنمتم: غنیمت گرفتید. « ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ »: زنانشان به سوی کافران فرار کرده اند.

شأن نزول آیهٔ11:

ـ ابن ابوحاتم از حسن (رض) روایت کرده است: ام حکم دختر ابوسفیان مرتد شد و با یک نفر ثقفی ازدواج کرد. درقریش هیچ زنی غیراز او مرتد نشده بود. در بارهٔ او «وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ » نازل شد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (12 الی 13) در باره بیعت زنان مهاجر با پیامبرصلی الله علیه وسلم «بیعة النساء» بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿١٢﴾

ای پیامبر چون زنان باایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریك نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بهتانی را که با آن (از روی دروغ) فرزندی را به شوهرانشان نسبت دهند در میان نیاورندو در [کار] نیك از تو نافرمانی نکنند با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه زیرا خداوند آمرزنده مهربان است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **يُبَايِعْنَكَ** »: (بیع): با تو بیعت می کنند -- بیعت کنند، پیمان ببندند. «ان لا یشرکن شیئا»: که چیزی شریک نسازند، که چیزی همتا و شریک قرار ندهند. « **لَا يَزْنِينَ** »: زنا نکنند. «لا یقتل أولادهن»: فرزندانشان را نکشند. « **لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ** »: فرزند نامشروع و حرام زاده نیاورند. بهتان در این جا به معنای فرزند نامشروع است که زن به دروغ به شوهرش منتسب کند.« یفترین»: به دروغ نسبت می دهند. « **بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ** »: پیش دست و پاهای خویش. «**لَا يَعْصِينَكَ** »: تو را نافرمانی نکنند. «بایعهن»: با آن زنان بیعت کن.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

بیعت از ماده «بیع» در اصل به معنی دست دادن به هنگام قرار داد یک معامله است، و بعد ها به دست دادن برای پیمان اطاعت اطلاق شده است، و آن چنین بود که هر گاه کسی می‌خواست اعلام وفاداری به دیگری بعمل ارد،یا او را به رسمیت بشناسد ویا هم از فرمان اش اطاعت کند، با او بیعت می‌کرد.

بیعت کننده حاضر مي شد گاه تا پای جان و گاه تا پای مال و فرزند در راه اطاعت او ایستاده گی کند، و بیعت پذیر نیز حمایت و دفاع او را بر عهده می‌گرفت.

مفسرین و تأریخ نویسان می نویسند که: بیعت از ابداعات مسلمانان نمی باشد، بلکه این رسم ورواج در بین مردم اعراب قبل از اسلام نیز مروج بود.

در آغازاسلام زمانیکه قبایل «**اوس**» و «**خزرج**» در موقع حج از مدینه به مکه آمدند با پیامبر اسلام محمّد صلی الله علیه وسلم درعقبه بیعت کردند.

در طول تاریخ حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم در فرصتهای مختلف با مسلمانان تجدید بیعت صورت گرفته است.

بیعت عقبه‌ی اول یا بیعت «نساء»:

در سال دوازدهم بعثت و در ایام حجِ، همین سال دوازده تن از مردم یثرب نزدی پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند. از این دوازده تن، پنج تن از کسانی بودند که سال گذشته با پیامبرصلی الله علیه وسلم ملاقات کرده بودند و با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت نمودند.این بیعت در تأریخ اسلام بنام به بیعت «نساء» مشهور است و مفاد این بیعت عبارتند از:

1 - یکتا پرستی و ترک شرک. «يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا» عین کلماتی است که در بیعت عمومی از مردان نیز آمده است.

2 - اجتناب از دزدی. (قابل تذکر است، که برخی از زنان، به دزدی از اموال شوهر، معتاد میباشند، بنابر این، چنین ذکری بعمل آمد)

3 - پرهیز از زنا. (وقتی زنان از این امر قبیح منع شوند، نجات مردان از آن نیز آسان می گردد)

4 - اجتناب از کُشتنِ فرزندان و پرهیز از آوردن فرزند از راه زنا. در زمان جاهلیت در بین مردم مکه عادت داشتند که دختران خویش را زنده به گور می کردند، بناءً از این عمل ضد انسانی منع شدند.

5 - افترا وبهتان نبندند. «بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ» یعنی در میان دست و پاهای خود بهتان نبندند، این بدان جهت ذکر گردید که در روز قیامت دست وپای انسان بر اعمال او، شهادت می دهند. که باید زنان از این بهتان زدن ها اجتناب کنند.

6 - اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم در کارهای نیک. «وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ» (در اینجا قید «معروف» یعنی کار خیر آمده است، با وجود اینکه امکان ندارد که رسول الله صلی الله علیه وسلم برخلاف معروف، دستور ویا هدایت بدهد،ولی ذکر این مطلب بدین عنوان است تا عموم مسلمانان کاملاً بدنند که برخلاف حکم الله اطاعت از هیچ مخلوقی جایز نیست، حتی اطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم هم مشروط به این است که معروف باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیعت عقبه ی دوم:

مسلمان شدن مردم یثرب در بیعت عقبه‌ی اول، افق تازه‌ای در ذهنِ مردم یثرب پدید آورده بود.

بخصوص سعی و تلاش یکی ازیاران پیامبر صلی الله علیه وسلم به نام «معصب بن عمیر» بسیار مؤثر واقع گردیده بود. مصعب به مکهٔ مکرمه بازگشته بود تا مژده‌های پیروزی و موفقیت را به پیامبر صلی الله علیه وسلم برساند و خبر اسلام آوردنِ قبایل مختلف و قدرت و توانایی آنان را برای آن حضرت بازگوید.

موقع حج سال سیزدهم بعثت که مردمِ یثرب طبق سنت و عادت، هر ساله روانه‌ی زیارت کعبه می‌شدند، هفتاد و دو مرد و سه زن به مکه رفتند تا دومین بیعت را با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم تحقق بخشند.

این گروه با یکدیگر می‌گفتند: تا کی رسول الله را بگذاریم تا در کوه‌های مکه نگران و ترسان بالا و پایین بروند. وقتی به مکه رسیدند چند دیدار پنهانی میان آنان و پیامبر صلی الله علیه وسلم صورت گرفت.

زمانیکه قریش از این بیعت باخبر شدند، ملاقات علنی پیامبر اسلام با آنان بسیار دشوار بود؛ بنابراین واسطه‌ی ارتباط، حضرت عباس، کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود.

قبل از سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم، حضرت عباس (رض) کاکای پیامبر اسلام چنین گفت:

ای قوم انصار! خوب می‌دانید که محمد صلی الله علیه وسلم درمیان ما از چه مقام و منزلتی برخوردار است. ما تاکنون از او در برابر دشمنانش دفاع کرده‌ایم و در میان قوم و قبیله‌ی خودمان از او حمایت ورزیدیم، و هم اکنون نیز در شهر خودش و در میان قوم و قبیله‌اش از عزت و حمایت برخوردار است؛ در عین حال اصرار دارد تا به سوی شما مهاجرت کند و به شما بپیوندد.

اگر می‌دانید، نسبت به آنچه او را بدان دعوت کرده‌اید، وفادار هستید، و در برابر مخالفان از او حمایت می‌کنید، این شما و آن مسئوولیتی که بر عهده خویش گرفته اید! اما اگر می‌خواهید پس از آنکه به سوی شما آمد، او را تسلیم کنید و تنها بگذارید، از همین حالا او را رها کنید. یکی از حاضران آن جلسه به نام «کعب» گفت: ای پیامبر اسلام شما سخن بگویید وهر وعده و پیمانی که می‌خواهید برای خود و خداوند از ما بگیرید. به این ترتیب بیعت آنان با پیامبر صلی الله علیه وسلم صورت پذیرفت.

مفاد بیعت عقبه‌ی دوم:

1 - پرستش خدای یکتا و روی بر تافتن از شرک به الله جل جلاله.
2 - گوش فرا دادن به دستورات پیامبر صلی الله علیه وسلم و اطاعت از او در همه حال؛ چه در هنگام مشغولیت و چه در هنگام فراغت.
3 - انفاقِ مال در همه حال؛ چه در هنگام تنگدستی و چه در هنگام بی نیازی.
4 - دوام و پایداری بر امر به معروف و نهی از منکر.
5 - دعوت به سوی خداوند (متعال) و نترسیدن از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای.
6 - یاری پیامبر صلی الله علیه وسلم و بازداشتن دشمن و دفاع از وی، همانند دفاع از خویشتن و همسر و فرزندان.
7 - جنگ به همراه رسول الله با دشمنان هنگام ضرورت، کشتن بزرگان و سرشناسانِ

(c) ketabton.com: The Digital Library

کافرِ قوم خویش.

8 - تحمل و مقاومت در برابر مصیبت‌های مالی و جانی.

بعد از این بیعت، پیامبر صلی الله علیه وسلم دوازده نفر را به عنوان «نقیب» انتخاب نمود که 9 نفر از خزرج و 3 نفر از اوس بودند. این دوازده نفر مسئولیت اجرا عهدنامه را بر عهداه گرفتند.

ترتیب بیعت:

ترتیب «بیعت» به شکل بود که: بیعت کننده دست به دست بیعت شونده می‌داده و با زبان حال یا قال اعلام اطاعت و وفاداری خویش را اعلام میداشت. و در برخی از اوقات درضمن بیعت شرائط و حدودی برای آن قائل می‌شد، طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم بطور مثال بیعت تا پای مال، تا سر حد جان، یا تا سر حد همه چیز حتی از دست دادن زن و فرزند.

و گاه بیعت تا سر حد عدم فرار، و گاه تا سرحد موت بود (اتفاقاً این هر دو معنی در مورد بیعت رضوان در تواریخ تذکر یافته است.).

خوانندهٔ محترم!

طوریکه یاد آور شدیم: بیعت از مهمترین و مؤثرترین شکل مشارکت سیاسی در صدر اسلام است و به معنای صرف در چوکات رأی دادن به پیامبر صلی الله علیه وسلم نه بود، بلکه فهم بیعت بالاتر از آن به معنای عمل کردن به فرامین و حمایت از شخص ایشان با جان و مال به حساب می رفت، و اهمیّت آن به قدری است که قرآن عظیم الشأن در (آیهٔ 18 سورهٔ فتح) در فهم عالی این بیعت میفرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً». (هر آئینه که الله از مؤمنان راضی شد، هنگامیکه زیر درخت با تو بیعت می‌کردند، پس آنچه را که در دل‌هایشان بود دانست، در نتیجه بر آنان سکون و آرامش نازل کرد و به آنان فتح نزدیک را پاداش داد.)

و باز در آیهٔ (10 سورهٔ فتح) میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا». (البته کسانیکه با تو بیعت می‌کردند جز این نیست که با الله بیعت می‌کردند. دست الله بالای دست‌های آنان است، پس هرکس پیمان شکنی کند پس به زیان خود پیمان شکنی می‌کند و هر کس به آنچه که بر آن با الله عهد بسته است وفا کند، پس (الله) به زودی پاداش بزرگی به او خواهد داد.).

حضور زنان در بیعت:

مهمترین نقطه که در بیعت های میتوان به آن توجه بعمل آورد، دادن حق برای زنان در بیعت با رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

حتی در بیعت با زنان شرائط بیشتری را نسبت به مردان پذیرا گشتند، شرائطی که هویت انسانی زن را زنده می‌کرد، و او را از اینکه تبدیل به متاع بی‌ارزش یا وسیله‌ای‌برای کامجویی مردان بو الهوس گردد نجات می‌داد.

پیامبر اسلام نه تنها از مردان بیعت را می پذیرفت، از زنان نیز بیعت مي پذیرفت، اما نه از طریق دست دادن، بلکه چنان که در تواریخ آمده، وشیوه این بعیت را سیرت نویسان گزارش داده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستورمی فرمود: ظرف بزرگی از آب

(c) ketabton.com: The Digital Library

حاضر کنند، او دست خود را در یک طرف ظرف فرو می برد، و زنان بیعت کننده در طرف دیگر.
گاه در ضمن «بیعت» انجام کار یا ترک کارهایی را شرط می‌کردند، همان گونه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در بیعت با زنان بعد از فتح مکه شرایط را بیان داشت که: مشرک نشوند و آلوده به بی‌عفتی نگردند و دزدی نکنند و فرزندان خود را نکشند و امور دیگر. (که تفصیل آن در آیۀ 12 سورۀ ممتحنه آمده است.)
همچنان برخی مفسرین در مورد نوع وچگونگی بیعت رسول الله صلی الله علیه وسلم با زنان نوشته اند: که رسول الله صلی الله علیه وسلم از روی لباس با آنها بیعت می‌کرد.
در حدیث شریف که از: عباده بن صامت (رض) روایت گردیده آمده است: «من در جمله کسانی بودم که در بیعت عقبه اول حاضر بودند و ما مجموعاً دوزاده مرد بودیم پس با رسول الله صلی الله علیه وسلم بر مفاد همان بیعت زنان بیعت کردیم و این قبل از آن بود که جهاد مسلحانه فرض شود.
بلی! با ایشان بیعت کردیم بر اینکه چیزی را به الله تعالی شریک نیاوریم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندان خویش را نکشیم، تهمت برنبندیم که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشیم و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را در هیچ امر معروفی نافرمانی نکنیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از پایان این بیعت فرمودند: اگر وفا کردید، برای شما بهشت است».
خاطر نشان می‌شود که در آیه کریمه به ارکان نهی در دین که شش رکن است تصریح شده است اما ارکان امر ذکر نشده است که آن‌ها نیز شش رکن ذیل است:
ادای کلمه شهادت، نماز، زکات، روزه، حج و غسل نمودن از جنابت. دلیل عدم ذکر اوامر این است که نهی در همه زمان ها و همه احوال دائم و همیشگی است لذا تنبیه بر امری که دائمی است، مؤکدتر و مهمتر است.
مفسران در بیان شأن نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه در روز فتح مکه بعد از آن نازل شد که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از بیعت با مردان فارغ شدند.
ام المؤمنین حضرت بی بی عائشه (رض) در مورد شیوه بیعت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گوید: «بیعت رسول الله صلی الله علیه وسلم با زنان فقط با سخن‌گفتن بود و به الله تعالی قسم که دست رسول اکرم صلی الله علیه وسلم هرگز دست هیچ زنی را لمس نکرد. و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با زنان بیعت می کردند، می فرمودند: با شما به سخن گفتن بیعت کردم».
همچنین در حدیث شریف به روایت امیمه بنت رقیه تمیمی (رض) آمده است که فرمود: «... بعد از آن‌که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از ما این شروط را گرفتند، گفتیم: یا رسول‌الله! آیا با ما مصافحه نمی‌کنید؟ فرمودند: من با زنان مصاحفه نمی‌کنم بلکه سخن گفتنم با یک زن، سخن گفتنم با صد زن است».
(مؤاخذ: سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی)
در کتاب (مدارک التنزیل و حقائق التأویل) تألیف دانشمند مشهور جهان اسلام عبد الله بن احمد نسفی (متوفی 710 قمری) آمده است:
بعد از اینکه در (سال 630 میلادی برابر 20 رمضان سال هشتم هجری) فتح مکه معظمه

(c) ketabton.com: The Digital Library

را الله تعالی نصیب مسلمانان گردانید، وحقیقت دین مقدس اسلام و دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شان به اثبات رسید و دریافتند که تنها راه موفقیت، اسلام است و بس. بنابراین به حقانیت اسلام اذعان نمودند و برای بیعت با پیامبر صلی الله علیه وسلم گرد آمدند.

پیامبرصلی الله علیه وسلم به کوه صفا در مکه تشریف برد،و با مردم بیعت را آغاز نمود. حضرت عمر بن خطاب (رض) کمی پایین‌تر از ایشان، از مردم بیعت می‌گرفت. مردم با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت کردند که در حد توان و استطاعت خود و تا آنجا که می‌توانند، مطیع و حرف شنو باشند.

در مدارک التنزیل نَسَفی آمده است: بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از بیعت مردان مکه، فراغت یافت، در حالیکه درکوه صفا تشریف داشت،و حضرت عمر (رض) پایین‌تر از ایشان نشسته بود، حضرت عمر (رض) مطابق هدایت رسول الله صلی الله علیه وسلم به گرفتن بیعت زنان آغاز کرد، و نیز گفته‌های رسول الله صلی اله علیه وسلم را به زنان در وقت بیعت منتقل می‌کرد.

تا اینکه نوبت به هند بنت عتبه، وهمسر ابوسفیان رسید، هنداز ترس مسلمانان و بخصوص اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم اورا نشناسد، خود را در چادری پوشانیده بود و حاضر به بعیت گردید.

هند، دختر عتبة بن ربیعة بن عبدشمس، از جمله بزرگان قریش بود، مؤرخین می نویسند او از جمله زیباترین زنان قریش بشمار می رفت، زن زکی و هوشیار بود، هند **«آكِلَةَ الْأَكْبَاد»** یعنی هند جگر خوار در جنگ احد، غلامی به نام وحشی را مأمور ساخت تا حمزه بن عبد المطلب رابه قتل برساند. بعد از اینکه حمزه بدست غلام وحشی بقتل رسید، هند، سینه و شکم حضرت حمزه را پاره کرد، وجگر اورا به دندان گرفت وآن را با خود به مکه برد، وحتی در باره مُثْلَه کردن بدن حمزه، أبیاتی را هم سرود:

هند در این روز در حالیکه تماماً پیچانده شده بود برای بیعت نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: از شما بیعت می‌گیرم مبنی بر اینکه کسی را شریک الله قرار ندهید. حضرت عمر (رض) بر مبنای این شرط از زنان بیعت گرفت. پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: با شما بیعت می‌کنم که دزدی نکنید! هند گفت: ابوسفیان، مرد بخیلی است؛ اگر من از اموالش بدون اجازه بردارم، چگونه است؟ ابوسفیان گفت: آن چه برداشته‌ای، برایت حلال باشد. (می بخشم) پیامبر صلی الله علیه وسلم او را شناخت و تبسم کرد و گفت: باید هند باشی؟!

هند گفت: از گذشته‌ها درگذر! ای پیامبر، خداوند از شما درگذرد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: با شما بیعت می‌کنم که زنا نکنید. هند گفت: مگر زن آزاد زنا می‌کند؟ پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: بر این که فرزندانتان را نکشید. باز هند گفت: فرزندان کوچکمان را پرورش دادیم؛ وقتی بزرگ شدند، شما آن‌ها را کشتید! چنانچه خودتان بهتر می‌دانید. وی، این را از آن جهت گفت که یکی از فرزندانش به نام حنظله در جنگ بدر کشته شده بود. عمر(رض) چنان خندید که نزدیک بود به پشت بیفتد. پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز تبسم کرد و سپس فرمود: با شما بیعت می‌کنم که به کسی تهمت نزنید! هند گفت: به خدا که تهمت و بهتان، کار زشتی وبدی است؛ شما، ما را تنها به خیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

وخوبی های اخلاق دستور می دهید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: در کارهای خوب از پیامبر سرپیچی نکنید. هند گفت: به خدا ما این جان نشسته‌ایم که در اندیشه نافرمانی شما باشیم.
مؤرخین می نویسند هند، بعد از اینکه از بیعت خلاص شد و بخانه باز گشت اولین کاریکه انجام داد بت اش شکستاند ودر حین شکستاندن خطاب به آن نموده و می‌گفت: ما، فریب تو را خورده بودیم! (مؤاخذ: سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی: (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴿١٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، با قومی که الله آنها را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید، آنها از آخرت مأیوسند، همانگونه که کفار مدفون در قبرها ماءیوس می‌باشند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لَا تَتَوَلَّوْا »:: به دوستی مگیرید، دوستی نکنید. « غَضِبَ »: چشم گرفت، خشمگین شد.« یئسوا»: ناامید شدند، قطع امید کردند. « أَصْحَابِ الْقُبُورِ »: مردگان، در خاک خفتگان.

تفسیر:

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر خویش درباره آیه مبارکه: «قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ» می نویسد: این آیه دو معنا می تواند داشته باشد: یکی آن که آنان از خیر و خوبی و مکافات آخرت چنان نا امیداند که منکران آخرت و رستاخیز نا امیداند از این که خویشاوندان درگذشته و دفن شده شان بار دیگر زنده برانگیخته شوند. این معنا از عبدالله بن عباس (رض) و حسن بصری، قتاده و ضحاک نقل شده است. معنای دوم این آیه می تواند این باشد که آنان از رحمت و مغفرت آخرت چنان مایوس اند که کافران مدفون در قبرها از هر خیری مایوس اند، چراکه آنان یقین کرده اند که گرفتار عذاب خواهند شد. این معنا از عبدالله بن مسعود (رض) و مجاهد، عکرمه، ابن زید، کلبی، مقاتل و منصوری نقل شده است.

شأن نزول آیۀ 13:

- ابن منذر از طریق ابن اسحاق از محمد از عکرمه یا سعید از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبدالله بن عمر و زید بن حارث، با مردانی از یهود دوستی داشتند. پس الله تعالی آیۀ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ» را نازل کرد. (اسناد این به خاطر جهالت محمد بن ابو محمد شیخ ابن اسحاق ضعیف است).

یادداشت:

قابل یادآوری است که (آیات متبرکه 12 و13) به طور صریح، قواعد و ارکانی را که در دین نهی شده اند و حذر از آنها موجب پایداری و سعادت زندگانی فردی و اجتماعی است در شش اصل بیان فرمودند، که عبارتند از:
1- شرک 2- دزدی 3- زنا 4- کشتن و زنده به گور کردن دختران 5 - نسبت دادن فرزند ناروا و سرراهی(طفل که او را کنار راه بگذارند تا شخصی دیگری آنرا به خود ببرد) به شوهران به شیوه های گوناگون 6- نافرمانی پیامبر نور و رحمت. مراعات این احکام و

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصول مهم برای همه ی مسلمانان از زن و مرد یکسان است.
همچنان قابل دقت ویادآوری است که:آخرین آیه ی سوره مبارکه نیز خطاب به اهل باور و ایمان است که می فرماید: یهودیان و مشرکان و کافران را - که مورد خشم و نفرین الله سبحان وتعالی اند ؛ یار و سرور و دوست خود مشمارید. آنها نه، به زنده شدن باور دارند و نه از پیامبران پیروی می کنند.

چه کسانی نزد الله تعالی بخشیده نمی شوند؟

نباید فراموش کرد که: یکی از مهم ترین عوامل غضب الهی کفر است. یعنی پنهان کردن حقایقی که انسان نباید آن‌ها را مخفی کند.
دومین عاملی که سبب خشم الهی میشود و ما باید از آن دوری کنیم، دروغ بستن به الله و دروغ شمردن آیات الهی است. آیا مخاطب این سخن فقط مشرکان صدر اسلام هستند یا ممکن است در میان ما هم کسانی باشند که مخاطب این باشد و به خدا دروغ ببندند؟
یکی از آیاتی که نشان می‌دهد دروغ بستن به الله چقدر خطرناک است، آیه 21 سوره مبارکه «انعام» است که می فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» ؛ چه کسی ظالمتر از آن است که به خدا دروغ می‌بندد یا آیات الهی را تکذیب می‌کند؛ بدانید که ستمکاران کامیاب نمی شوند. کسی که در زندگی ستم کند، به سعادت و خواسته‌های مادی و معنوی خود نمی‌رسد.
همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیۀ 17 سورۀ مبارکۀ یونس) میفرماید: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ»؛ کسی که به الله افتراء می بندد، مجرم است و انسان های مجرم در زندگی کامیاب نیستند.
همچنین در (آیۀ 32 سورۀ مبارکۀ زمر) میفرماید: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ»؛ پس کیست ستمگرتر از آن کس که بر الله دروغ بست و [سخن] راست را، چون به سوی او آمد دروغ پنداشت آیا جای کافران در جهنم نیست؟
دروغ بستن به الله انکار توحید است. یکی از مصادیق روشن دروغ بستن به خدا شرک است؛ یعنی کسی که برای خدا شریک و همتا قائل باشد. در جامعه چه کسانی برای خدا شریک قائل هستند؟ فقط مشرکان صدر اسلام به عنوان مشرک محسوب نمی شوند.
دروغ شمردن آیات الهی انکار نبوت است. شرک، ظلم است. دروغ بستن به الله شرک است و شرک یک ظلم است، اما این چه ظلمی است و معنای ظلم چیست؟ عدل از نظر لغت یعنی هر چیزی را در جای خود نهادن و ظلم هم یعنی چیزی را جای خود قرار ندادن. شرک ظلم است، اما ظلم اعتقادی است. عقیده به شریک و همتا برای خدا اعتقاد به چیزی است که وجود ندارد.
لقمان، پسرش را موعظه می‌کرد و می‌گفت که مشرک نشو و برای خدا همتا قائل نشو. شرک ظلم بزرگی است و این نوع شرک اعتقادی است.
الله تعالی (در آیۀ 6 سورۀ مبارکۀ فتح) میفرماید:«وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيرًا». (و تا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب دهد که به الله گمان بد دارند، بدیها و بلاها تنها بر ایشان است و الله بر آنان غضب کرده و آنان را لعنت کرده است و دوزخ را برایشان آماده ساخته است که دوزخ بد جایگاه است.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

شرک موجب غضب الله جل جلاله است و آن قدر شرک در زندگی خطرناک است که قابل آمرزش نیست. سایر گناهان را ممکن است الله تعالی حتی بدون توبه هم بپذیرد. اگر کسی از گناهان کبیره اجتناب کند گناهان صغیره‌اش را خدا می‌آمرزد ولیکن مشرک را الله تعالی نمی آمرزد مگر اینکه از شرک توبه کند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الصّف

جزء – (28)

سورۀ ی صّف در مدینه منوره نازل شده و دارای چهارده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

سورۀصّف یکی از سوره های مدنی است که به احکام می‌پردازد. این سورۀ درباره‌ی «قتال» و جهاد با دشمنان الله، فداکاری در راه خدا، تقویت دین او و بالا بردن دین اسلام و تجارت سودآوری که سعادت دنیا و آخرت را در بر دارد، بحث می‌کند. اما محوری که سوره پیرامون آن دور می زند عبارت است از: «قتال» و از این رو به سوره‌ی صف موسوم است.

همچنان این سوره را به این مناسبت «صفّ» می‌نامند که آیه (چهارم) آن در باره صف جهاد گران بحث مینماید: «إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفّٗا كَأَنَّهُم بُنيَٰنٞ مَّرۡصُوصٞ» (الصف: 4)» (خداوند کسانی را که در راه او در یک صف همچون بنیانی استوار و پولادین کارزار می‌کنند دوست می‌دارد).

از دیگر نام‌های این سوره «سورة الحواريين» و «سورة عيسى»؛ است، زیرا در آیات ششم و چهاردهم این سوره از عیسی علیه السلام و یاران او بحث بعمل آورده است.

ازآیات مشهور این سورۀ (آیه 13) است که میفرماید: «نَصۡرٞ مِّنَ اللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞ» در این آیه؛ مؤمنان را به پیروزی بشارت می دهد.

مفسران مفهوم این پیروزی را فتوحات مختلفی می شمارند که مسلمانان به آن دست یافتند، ابن عباس (رض) فرموده است: منظور فتح فارس و روم است. (صفوة التفاسير: محمد علی صابونی) ولی هستند مفسران که آنرا به فتح مکه تفسیر نموده اند.

یادداشت:

قابل یادآوری است که: بیشترین توجّه این سوره به برتری دین مقدس اسلام بر سایر ادیان آسمانی و لزوم جهاد در راه الله و حمایت از پیامبران الهی بعمل آمده است.

هکذا باید گفت که:علاوه بر این سوره، سوره‌های حدید و حشر نیز با کلمه «سَبَّحَ» و سوره‌های جمعه و تغابن با کلمه «يُسَبِّحُ»* و سوره اسراء با کلمه «سُبْحانَ» و سوره اعلی با فرمان «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ» آغاز شده است.

زمان نزول:

زمان نزول این سوره از هیچ روایت معتبری به دست نیامد. اما از دقت و اندیشه به مضامین آن چنین به نظر می رسد که این سوره در زمانی متصل به جنگ احد باید نازل شده باشد، چراکه اوضاع و احوالی که احساس می شود در خلال این سوره اشاره هایی به آنها وجود دارد، در همان زمان دیده می شدند. (تفهیم القرآن)

تعداد آیات، کلمات و حروف:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم که: سوره صّف ، پس از سوره ی تغابن نازل شده.تعداد آیات سورۀ آن به چهارده آیات ، تعداد کلمات آن به دوصدو بیست ویک کلمه وتعداد حروف آن به نهصد حرف می رسد.(تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور همین تفسیر (تفسیراحمد) مطالعه فرماید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارتباط سوره الصف با سورۀ ممتحنه:

پیوند وارتباط این سوره را با سوره ممتنحه در نقاط ذیل چنین خلاصه وجمعبندی نمود:

- آغاز، وسط و پایان سوره ی ممتنحه ، مؤمنان را از دوستی، موالات و پیوند با کافران منع می کند؛ هکذا سوره الصف ، مؤمنان را به وحدت و یکپارچگی و صفی مشترک و به هم پیوسته در برابر دشمن فرا می خواند.
- سوره ی ممتحنه احکام روابط داخلی و خارجی میان مسلمانان و غیر مسلمانان را هنگام صلح و آشتی به بیان گرفته است ؛ این سوره هم مسلمانان را برای پیکارومبارزه با دشمنان جنگ افروز تشویق و کسانی را که ازمبارزه با دشمن خودداری می ورزند، تقبیح و آنان را به بنی اسرائیل که: از فرمان و دستور موسی علیه السلام ، هنگام فراخواندن به مبارزه ، سرباز زدند و نیز از دستورات آسمانی عیسی علیه السلام و پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه وسلم نافرمانی کردند؛ تشبیه می کند.

محتوای و موضوعات سورۀ:

سورۀ صّف در حقیقت بر دو محور اساسی مباحث خویش را آغاز نموده است:
یکی برتری دین مقدس اسلام بر سایر ادیان آسمانی و دیگری؛ لزوم جهاد در راه خداوند متعال و حمایت از پیامبران الهی است.
اما در یك نظر تفصیلی میتوان محتوا آن را در نقاط ذیل خلاصه و جمع بندی نمود:
سورۀ صّف، بعد از تسبیح و تمجید خدا، به برحذر داشتن مؤمنان از خلاف وعده کردن و عدم وفا به تعهدات می پردازد: «سبح لله ما فی السماوات و ما فی الأرض وهوالعزیز الحکیم، یا أیها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون؟»
آنگاه سورۀ از شجاعت و بی‌باکی مؤمن در جنگ با دشمنان خدا بحث بعمل اورده ؛ زیرا مؤمن به خاطر هدفی شریف و والا می‌جنگد و مشعل نور حق را برمی‌افروزد، و هدفش اعتلای دین الله می‌باشد: «إن الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کأنهم بنیان مرصوص». (آیه 4 سورۀ صّف)
و بعد از آن موضع‌گیری یهود را در مقابل دعوت حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السّلام مورد بحث و بررسی قرار داده و اذیت و آزاری را یادآور شده است که این دو بزرگوار در راه خدا متحمل شدند، و بدین وسیله پیامبر صلّی الله علیه و سلم را در قبال آزار و اذیت کفار مکه، تسلی و دلداری داده است: «و إذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذوننی....» (آیه: 3 سورۀ صّف)
خداوند متعال در این سوره در مورد روش و سنت خدا در خصوص نصرت و یاری دین، و پیامبران و اولیایش بحث بعمل آورده، و عزم و تلاش مشرکین را در مورد ستیز با دین خدا به شخصی تشبیه کرده است که می‌خواهد با دهان ناچیز خود نور آفتاب را خاموش کند: «یریدون لیطفؤا نور الله بأفواههم، و الله متم نوره و لو کره الکافرون.» (آیه:8 سورۀ صّف)
سورۀ صّف بصورت کل مؤمنان را به تجارتی سودآور فرا خوانده، و آنان را بر جهاد در راه خدا تشویق و تحریک نموده که نفس و نفیس را در آن مصرف کنند، تا به سعادت عظیم و دائمی و جاودان آخرت و نصرت دنیای زودگذر نایل آیند. قرآن عظیم الشأن آنان را با اسلوب ترغیب و تشویق مورد خطاب قرار داده و می فرماید: «یا أیها الذین آمنوا هل أدلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب ألیم، تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

(آیه 10 سورۀ صّف)
و سوره با دعوت اهل ایمان به نصرت دین رحمان، خاتمه یافته است. خداوند متعال آنان را فرا خوانده است که مانند حواریون باشند، همان‌هایی که عیسی علیه سلام آنها را به یاری دین خدا فرا خواند و دعوتش را اجابت کردند، و حق و پیامبر را یاری دادند: «یا أیها الذین آمنوا کونوا أنصار الله کما قال عیسی ابن مریم للحواریین من أنصاری إلی الله قال الحواریون نحن أنصار الله...) (آیه:14 سورۀ: صّف) (صفوة التفاسیر: محمدعلی صابونی، سوره الصّف).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ الصّف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ و مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿١﴾

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، الله را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] میستایند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.(١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَبَّحَ» پاک و منزه است از هر ناشایستی،، تمجید کرد، تسبیح کرد، ستایش کرد... [حدید/١]، [حشر/1]. «الْعَزِيزُ» غالبی که مغلوب نمی‌شود.«الْحَكِيمُ» هر کار را به موقع و هر چیز را در جای مناسبش قرار می دهد و به مقتضای حکمت عمل می‌کند.

تفسیر:

یعنی همه مخلوقاتی که در آسمانها و زمین اند الله را از عیبها مقدس می شمارند، از نقایص منزه می دانند و به انواع ثنا و ستایش تمجید می کنند. او خداوند عزیزی است که دیگران تحت قهر او قرار دارند، هیچ کس بر او غالب نمی شود و در آفرینش و فرمان، و احکام و شریعتش با حکمت است.

امام فخر رازي فرموده است: یعنی جمیع آنچه در آسمان‌ها و زمین است، به پروردگاری و یگانگی و دیگر صفات حمیده و پسندیده‌اش گواهی وشهادت می‌دهند. (تفسیر کبیر ٣١٠/٢٩.)

در جمله «وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» این واقعیت را می رساند که: کسی سزاوار تسبیح و تقدیس است که دارای قدرت بی‌نهایت و حکمت بینظیر باشد.

خوانندگان گرامی!

در ایات متبرکه (1 الی 9) در باره یاد الله ، دعوت به همبستگی مؤمنان و منظم بودنشان، یادآوری قصه ی موسی و عیسی، بحث بعمل میاورد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا چیزی را می گوئید که عمل نمیکنید؟(٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لم»: چرا؟ ←ل + ما.

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: این اعتراض بر شخصی وارد است که چیزی را وعده می‌دهد، یا چیزی را می‌گوید اما به آن وفا و عمل نمی‌کند. و در صحیحین آمده است: نشان منافق سه چیز است: وقتی وعده بدهد، خلاف وعده می‌کند، وقتی سخن بگوید، دروغ می‌گوید و وقتی به او امانت داده شود، در آن خیانت کند. (مختصر ٤٩١/٣.)

خواننده محترم!

ایمان باید با عمل و صداقت همراه باشد وگرنه مستحقّ سرزنش و توبیخ است.

قرآن عظیم الشأن در سورۀ والعصر زیانکاران و کسانی را که سود می برند را به ما معرفی می‌کند و می فرماید: انسان همواره در حال زیانکاری و از دست دادن سرمایه عمر

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود است، مگر کسانی که با ایمان و عمل صالح جلوی این خسارت را بگیرند و از فرصت عمر و دنیا برای دنیا و آخرت خود سود و توشه ای بردارند.
واقعیت امر اینست که: ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان اساساً هیچ فایده ندارد واین دو به منزله مغز و پوسته یک دانه هستند که اگر با هم کاشته شوند، سبز خواهد شد، و ثمره را ببار خواهد آورد، و گرنه هیچ محصولی از آن بدست نخواهند آورد. کسانی که بدون عمل فقط به رحمت پروردگار امید بسته‌اند و کسانی که بدون ایمان فقط از روی تظاهر و ریا عملی انجام میدهند، هر دو زیانکارند.

عمل صالح:

عمل صالح، که در قرآن عظیم الشأن برآن تأکید زیاد بعمل آمده است، و مکرراً همراه با ایمان تذکر یافته است، عملی است که شایسته، بجاء و متناسب با شرایط باشد.
ایمان، درختی است که ثمرش عمل است و عمل، ریشه‌ای است که از ایمان تغذیه می‌کند و ایمان بدون عمل، دروغ است و عمل، تبلور ایمان است.
ایمان بدون عمل، ادعایی پوچ است و عمل بدون ایمان، همچون کالبدی بی روح میباشد.
چه بسا عملی نیک، خودبه‌خود پسندیده باشد ولی این در «صالح» بودنِ آن کافی نیست.
ایمان حقیقی، با شناخت نیازها، امکانات، وسائل کار، جهت و ارزیابی موقعیت، عمل صالحی را نتیجه می‌دهد که سودمند و بجاء و با در نظر گرفتنِ اولویّت‌ها باشد.

پاکسازی عمل:

برای انسان هایی که در حدّ اعلای اخلاص و ایمان نباشند، گاهی اختلاط عمل صالح و عمل فاسد، پیش می‌آید و پرونده زندگی‌شان، محتوی هر دو گونه کار خوب و بد است.
همچنان که صالحات، سیّئات را از بین می‌برد، گاهی هم فساد عمل، بر صلاح آن غلبه کرده و آن را «حبط» یعنی آنرا باطل و بی اثر می سازد.
«حبط» در لغت به معنای باطل شدن آمده است. و در اصطلاح: از بین رفتن پاداش عمل نیک، به دنبال گناهی که در پی آن عمل، صورت گرفته است.
که «حبط» در قرآن عظیم الشأن نیز به همین معنی مورد استعمال قرار گرفته است: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ» (زمر، 65.) (اگر شرک ورزی حتماً اعمالت باطل و تباه خواهد شد و مسلّماً از زیانکاران خواهی بود).

خواننده محترم!

اینجاست که باید کنترل شدیدی باید بر اعمال که انجام می دهیم داشته باشیم و نقاط قوّت و ضعف آنرا باید دقیقاً شناسایی کرد و از نفوذ شیطان از طریق منافذ غیر صالح جلوگیری به عمل آوریم. اعمالی که آمیخته به ریا و خود خواهی و غرور باشد، زمینه مناسبی برای رخنه شیطان است تا از این طریق، کل عمل را تباه سازد.
همچنان که اگر ظرفی آلوده و ناپاک باشد، پاک ترین غذا و شربت را هم که در آن بریزی، آلوده‌اش می‌کند، قلبی هم که آلودگی شرک، نفاق، ریا، خودپسندی و... داشته باشد، یا عمل صالح از انسان سر نمی‌زند و یا اگر هم سرزد، آلوده می‌گردد.

علت حبط اعمال:

ممکن است انسانی، عمل نیکی را با همه شرایط صحت اش انجام دهد، اما همین انسان نیکوکار، در برابر یکی از اصول دین، لجاجت و عناد ورزد. در این صورت، آن عمل نیک به واسطه این عناد و لجاجت یا انحرافِ دیگر، از بین میرود و به خاطر آفت زدگی،

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوچ و تباه میگردد؛ مانند تخم زراعتی سالم وبی عیب که در زمین مساعد پاشیده میشود و حاصل هم میدهد، ولی قبل از این که مورد استفاده قرار گیرد دچار آفت میگردد، بطور مثال ملخ یا صاعقه و بلای دیگری آن را نابود میسازد.
قرآن کریم این آفت زدگی را «حبط» می نامد، نباید اشتباه کرد که آفت زدگی مختص به اعمال کفار نیست، ممکن است که اعمال نیک مسلمانان نیز دچار حبط شود. بطور مثال یک شخص مسلمان غرض کسب رضای الهی به تادیه صدقه به نیازمندان می پردازد وگیریم که صدق اش قبول هم شود ؛ ولی بعد آن را با منّت گذاشتن یا نوعی آزار روحی نابود و تباه گرداند. طوریکه قرآن عظیم الشأن با زیبای خاصی در این بابت می فرماید: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنوا لاتُبطِلوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمنّ وَالاَذي كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴿264﴾» (سورۀ بقره، آیه 264) (ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خود را با منت گذاشتن و آزار رسانی برباد نکنید، مانند کسی که مال خود را برای تظاهر و خود نمایی در برابر مردم انفاق می‌کند در حالیکه به الله و روز آخرت ایمان ندارد، پس مثال آن شخص منافق) مانند سنگ صافی است که بر بالای آن خاک (نشسته) است، پس باران شدید بر آن بارید، پس آن سنگ را سخت و صاف بر جایش گذاشت، مردمان ریاکار نیز از آنچه بدست آورده‌اند (آنچه را انفاق کرده اند) هیچ سودی (ثوابی) نمی‌برند، و الله قوم کافر را هدایت نمی‌کند.)

تداوم عمل :

مهمتر از خود عمل، تداوم بخشیدن به آن است؛ چرا که شروع یک کار، اگر چه جرأت و شهامت و اراده می‌خواهد، ولی ادامه و استمرار آن، از آنجا که با موانع و سختی‌ها و کارشکنی‌ها و یأس آفرینی‌ها و وسوسه‌های شیطانی همراه است، اهمیّت بیشتری دارد.
هر عمل، در صورتی نتیجه مطلوب را خواهد داشت که استمرار یابد. کاری که انسان گاهی انجام دهد و گاهی ترک کند، ضعف و سستی‌آور است ولی عمل صالح مستمر و پیگیر، نشاط آور است.
«عمل صالح» انجام دادن، اگر مهم است، ادامه آن از اهمیّت بیشتری برخوردار است.

شأن نزول آیات 12:

1079- ترمذی و حاکم به قسم صحیح از عبدالله بن سلام روایت کرده اند: چند نفر از یاران پیامبرصلی الله علیه وسلم یک جا نشسته باهم مشغول گفتگو بودیم، گفتیم: کاش می‌دانستیم کدام عمل نزد الله تعالی محبوب‌تر است تا آن را انجام می دادیم. پس خدای پاک آیه «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» را نازل کرد. و پیامبر صلی الله علیه وسلم این کلام عزیز را تا به آخر برای ما قرائت کرد. (صحیح است، احمد 5 / 452، ترمذی 3309، حاکم 2 / 487 و 229، درامی 2 / 200 از عبدالله بن سلام از چند طریق روایت کرده اند، حاکم و ذهبی این را به شرط بخاری و مسلم صحیح می‌دانند. حافظ در «فتح الباری» 8 / 641 می‌گوید: این صحیح‌ترین حدیث مسلسل است. «جامع احکام القرآن» 5922 و «زاد المسیر» 1414)

- و از ابوصالح روایت کرده است: عده‌ای گفتند: کاش می‌دانستیم کدام عمل برتر و نزد پروردگار محبوب‌تر است.پس «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ...» (آیه 10

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره صف) نازل شد. جهاد دخل آن‌ها نبود. پس «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» نازل شد. (طبری 34044 از وی به قسم مرسل روایت کرده است و این به حدیث پیش شاهد است، نام ابوصالح باذان است که باذام یاد می‌شود و مولای ام هانی است.)

- ابن ابوحاتم از طریق علی از ابن عباس به همین معنی روایت کرده. (طبری 34042. در این اسناد بین علی بن ابوطلحه و ابن عباس ارسال است.)
- از طریق عکرمه از ابن عباس و ابن جریر از ضحاک روایت کرده: شخصی کارهای را که هنگام جهاد هرگز نکرده بود ادعا می‌کرد که انجام داده است از قبیل کشتن، شمشیرکشیدن و نیزه‌زدن. در باره او «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» نازل شد.(اثر از ضحاک و طبری 34048 روایت کرده است.)
- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: این کلام الله در مورد آن‌هایی که در روز احد از اطراف رسول الله صلی الله علیه وسلم پراگنده شده بودند نازل شد.

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴿٣﴾

نزد الله سخت ناپسند است که چیزی را بگویید که آنرا انجام نمی دهید. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« كَبُرَ »: بزرگ است. « مَقْتًا »: کینه، خشم، کینه ورزی.

تفسیر:

مشابه همین توبیخ در (آیۀ 44 سورۀ بقره) نیز آمده است؛ طوریکه می فرماید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (چگونه شما مردم را به نیکوکاری دستور می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید) کسانیکه دیگران را امر به معروف می کند، در قدم اول باید خود شان عامل معروف باشند.

عمل نکردن به چیزی که می گوید وبدآن عمل نمی کنید، در برخی از اوقات بخاطر ناتوانی انسان می باشد، ولی گاهی هم همین عمل نکردن، از روی بی‌اعتنایی می باشد که این بی توجهی وبی اعتنایی انسان، مورد توبیخ وسرزنش شدید، دین مقدس اسلام قرار گرفته است.

عالم بی‌عمل، به درخت بی ثمرمی ماند، ویا هم ابر بی باران، یا نهر بی آب، و یا هم تشبه زیبا که در آیۀ (5 سورۀ جمعه) آمده است: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ...» (داستان کسانی که مکلف به تورات شدند باز (چنانکه باید) رعایتش نکردند، مانند الاغی هستند که کتاب هایی حمل می‌کنند.).

با تمام صراحت باید گفت که: صرف تلاوت کتاب آسمانی برای نجات انسان از عذاب وایصال ثواب کافی نمی باشد، تعقّل و تدبر و بخصوص عمل به آن معیار اساسی و نهایت ضروری وحتمی می باشد.

«كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ» گفتار بدون عمل، یعنی چیزی را که می گوید وبدان عمل نمی کنید بی نهایت خطرناك تر است. و همیشه این اصل را به یاد داشته باشید که: ایمان باید با عمل و صداقت همراه باشد وگرنه مستحقّ سرزنش و توبیخ می شوید.

برخی از مفسران می فرمایند که این آیۀ مبارکه در باره آن گروهی نازل شد که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌آمدند و یکی از آنان می‌گفت: در صحنۀ پیکار با شمشیرم به

(c) ketabton.com: The Digital Library

جولان پرداخته و دشمن را چنین و چنان کوبیدم... در حالیکه این سخنی گزاف بود. (تفسیر انوار القرآن از عبدالرؤوف مخلص هروی سورۀ الصف)

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴿۴﴾

الله کسانی را دوست دارد که صف زده در راه او جهاد می کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« صَفًّا »: صف کشیده، ردیف منظم، صف بسته، مرتب. صفا به معنای اسم فاعل (صافین) و یا اسم مفعول (مصفوفین). «کأن»: مثل این که، گویی. «بُنْيانٌ» به معنای تعمیرویا بنای است. «مَرْصُوصٌ»، از «رصاص» به معنای سُرب است ، یعنی سربی، پولادین، به هم فشرده، به هم پیوسته، محکم و استوار و «بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ» یعنی تعمیر و یا بنای که به محکمترین شکل که، گویی از سرب ویا آهن ساخته شده است. یعنی مجاهدین فی سبیل الله در صف واحد مانند دیوال های سربی واهنی در خط وصف واحد به مبارزه وبه رزم خویش ادامه می دهد.

تفسیر:

مفسرقرطبی در معنی آیه مبارکه نوشته است: الله سبحان وتعالی انسانی را دوست دارد که در جهاد در راه خدا ثابت و استوار باشد و مانند کوه در جای خود محکم بایستد، بدین ترتیب خدا به مؤمنان می‌آموزد که در موقع جنگ با دشمن چگونه باید باشند. (تفسیرقرطبی ۸۲/۱۸).

شأن نزول:

مفسران در بیان شأن نزول این آیه کریمه نقل فرموده اند که مؤمنان گفتند: ای کاش خداوند متعال محبوب‌ترین اعمال نزد خود را به ما خبر میداد تا بدان عمل می‌کردیم، هرچند جان‌ها و اموال ما بر سر آن می رفت. پس پروردگار با عظمت در اینجا به آنان بیان فرمود که محبوب‌ترین عمل‌بندگان در نزد وی جنگیدن در راه وی است. (انوار القرآن از عبدالرؤوف مخلص هروی).

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴿۵﴾

بیاد آورید هنگامی را که موسي به قومش گفت ای قوم من! چرا مرا آزار مي‌دهید با اینکه مي‌دانید من فرستاده الله به سوی شما هستم؟ هنگامی که آنها از حق منحرف شدند خداوند قلوبشان را منحرف ساخت، و خدا فاسقان را هدایت نمي‌کند.(۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تُؤْذُونَنِي »: مرا آزار می دهید. « زَاغُوا »: منحرف گشتند، از حق پشت کردند و برگشتند.« أَزَاغَ» (زیغ): منحرف ساخت، یعنی اینکه از مسیر حق انحراف کرد. روح انسان به راه مستقیم تمایل دارد و این انسان است که آن را منحرف می‌کند.

تفسیر:

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»: والله تعالی شخصی را که از دایره‌ی طاعت او خارج شده باشد، به خیر و هدایت راهنمایی نمیکند.

امام فخررازی فرموده است: این بیان اهمیت بدی آزار پیامبران را نمایان می‌سازد و این که عاملان چنین کاری به کفر و انحراف دچار شده و از حق و هدایت منحرف می شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(تفسیر کبیر ۳۱۳/۲۹)

خوانندۀ محترم!

در آیات قبلی، انتقاد از گفتار بدون عمل بود، در این آیه انتقاد از عمل بر خلاف علم است که چرا با اینکه می دانند او پیامبر خداست، او را اذیّت و آزار می دهند.

الله تعالی اجر ثواب وگناه را بر اساس عدل و حکمت خود و عملکرد انسان قرار می‌دهد. او از طریق عقل و فطرت و فرستادن پیامبران مردم را هدایت می‌کند، هر کس هدایت را پذیرفت، بر هدایتش می‌افزاید: «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً» «سورۀ محمد 17» و هر کس با علم و اراده، راه انحراف را انتخاب کند، الله تعالی او را رها می‌کند.

«زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ»:

باید خدمت خوانندگان بعرض رسانیدکه: انحراف در گفتار و رفتار، مقدّمه انحراف قلب و روح و شخصیّت و هویّت وحتی فرهنگ و فکر انسان است.

بزرگترین عامل و یا اصلی ترین عامل انحراف انسان را میتوان جهل دانست که سبب فراموش کردن و نا دیده گرفتن الله سبحان وتعالی میشود. که این عامل زمینه را برای دو انحراف دیگر مساعد می سازد. اول جدا شدن انسان از فطرت انسانی. دوم جدا شدن انسان از تعلیمات وحیانی است.

اگر به جوهر وماهیت حقیقی وواقعی انسان نظر اندازیم در خواهیم یافت که: انسان موجودی است دو بعدی و دو جنبه ای که یک بعد آن مادی و یک بعد آن معنوی است. بناءً انسان، از یک طرف اگررو به سوی خاک دارد و می تواند از حیوان پست تر شود و به درکات اسفل السافلین سقوط کند و از سوی دیگر، اگررو به سوی افلاک کند، میتواند خود را به اوج اعلای انسانیت برساند.

اگر انسان واقعاً خواستار رسیدن به اوج قلعه شامخ شرف وعزت باشد، طوریکه شایستگی آنرا هم دارد میباشد، باید علل و عواملی که باعث ممانعت اش ازراه وصول به حق و حقیقت می شود، باید آنرا دک ومبارزه جدی را، برای محوی آن آغاز نماید تا از مقام والا و از جمله احسن الخالقین بحساب اید.

و اما علل و عواملی که مانع رسیدن انسان به این مقام که مستحق آن است، می باشد و انسان را از راه حق باز می دارد، گاهی مربوط به خود اوست و گاهی هم مربوط به اجتماع و محیط و ماحول آن می شود.

برخی از مهم ترین عوامل انحراف انسان از راه حق که مربوط به خود انسان می گردد در قدم اول: پیروی از هوای نفس(نفس اماره)، دلبستگی و حبّ به دنیا، پیروی از وسواس شیطانی (خواه شیطان جنی باشد یا انسی)، جهل، غفلت، پندارگرایی گمان باطل (به بیان دیگر تکیه بر ظن و گمان به جای علم و یقین) می باشند که همه اینها باعث می شود که قلب انسان را خراب وگرد الود وغبارالود ساخته، ودر نهایت چشم وقلب آنسان را نابینا ومریض سازد ودر نتیجه ترازوی سنجش عقلش، توازن خود را از دست دهد ودر نهایت حق وحقیقت را سر چپه یعنی معکوس برایش نشان می دهد.

بر انسان است تا در قدم اول علل و ریشه منحرف شدن خود را از مسیر حق بشناسد تا بتواند آنها را «دفعاً» یا «رفعاً» طرد کند چون روح انسان در عین حال که ملهم به فجوراست گرایش به تقوا هم دارد و با شناخت علل انحراف خود از راه حق و درمان و رهایی از آنها، آن فضایل فطری شکوفا می گردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

الهی رب العزت، مارا از آن مستفید گردانی. وتوانمندی اعطا فرمایی که به راه راست ومستقیم زندگی خویش را سرو سامان بخشیم.
راهیکه سبب صلاح و فلاح دارین گردد. الهی تو آن کن که انجام کار، تو خشنود بادشی وما رستگار.

اولین در خواست بعد از نجات غرق شدن در بحر:

بعد از آنکه الله تعالی قوم بنی‌اسرائیل را (از چنگال فرعون) نجات داد و هلاکت فرعون را به آنان بطور واضح نشان داد، انتظار طوری می رفت که بر ایمان و اخلاص و توکل خود بر الله تعالی را بیفزایند ولی موسی علیه السلام را با درخواست عجیبی غافلگیر کردند وازاو خواستند که معبودی را برای آنان قرار دهد همان طور که مشرکان معبودانی داشتند. خداوند متعال میفرماید: «وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتَوۡاْ عَلَىٰ قَوۡمٖ يَعۡكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصۡنَامٖ لَّهُمۡۚ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ». (سورۀ الأعراف: 138).
«بنی‌اسرائیل را از بحر گذراندیم، پس (در مسیر خود) به قومی رسیدند که بتهایی داشتند و مشغول پرستش آن ها بودند. گفتند: ای موسی! برای ما معبودی قرار بده همانگونه که آنان معبودهایی دارند. (موسی) گفت: شما گروه نادانی هستید. اینها کارشان هلاک و نابودی است و آنچه انجام می دهند باطل و نادرست است». انتظار می رفت که بنی‌اسرائیل بعد از آنکه خداوند این نشانه‌های بزرگ و به هلاکت رسیدن فرعون و پیروان کافرش را به آنان نشان داد، کار مشرکان و پرستش بت های شان را تقبیح میکردند. ولی نه تنها این کار را انجام ندادند بلکه (بیشرمانه) از موسی علیه السلام درخواست کردند که بتی را برای آنان قرار دهد تا آن را پرستش کنند همان طور که آن مشرکان بتانی داشتند و آن ها را می پرستیدند.

حضرت موسی (علیه السلام) و دریافت تورات:

قرآن عظیم الشأن در باره چگونگی حصول تورات توسط حضرت موسی علیه السلام میفرماید: «وَوَٰعَدۡنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيۡلَةٗ وَأَتۡمَمۡنَٰهَا بِعَشۡرٖ فَتَمَّ مِيقَٰتُ رَبِّهِۦٓ أَرۡبَعِينَ لَيۡلَةٗۚ وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَٰرُونَ ٱخۡلُفۡنِي فِي قَوۡمِي وَأَصۡلِحۡ وَلَا تَتَّبِعۡ سَبِيلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ» (سورۀ الأعراف: 142).
«ما با موسی علیه السلام سی شب وعده گذاشتیم (که به مناجات و عبادت بپردازد) و با ده شب (دیگر) آن را کامل گردانیدیم و بدین وسیله مدت (راز و نیاز با) پروردگارش چهل شب تمام شد. و موسی به برادر خود هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاحگری کن و از راه و روش تباهکاران پیروی مکن».
حضرت ابن عباس (رض) گفته است: موسی علیه السلام به قوم خود گفت: پروردگارم سی شب را با من وعده گذاشته است تا او را ملاقات کنم و در این مدت هارون را درمیان شما جانشین خود قرار می‌دهم. وقتیکه موسی علیه السلام به ملاقات پروردگارش رفت، خداوند ده شب دیگر را اضافه کرد و فتنه‌ی بنی‌اسرائیل در این ده شبی که خداوند اضافه کرده بود صورت گرفت، چون بعد از گذشت سی شب، سامری آنان را با گوساله پرستی گمراه کرد.

گوساله پرستی یهودان :

طوریکه در فوق یاد آور شدیم: بعد از اینکه موسی علیه السلام در موعد مقرر به کوه طور رفت تا با پروردگار خویش به مناجات بپردازد، سامری توانست که بنی‌اسرائیل را گمراه و آنان را به گوساله پرستی دعوت و وادار کند. ولی پس از آنکه موسی از میعادگاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

بازگشت و تورات را از پروردگارش دریافت کرد و کلام خدا را شنید، بنی اسرائیل فهمیدند که سامری آنان را گمراه ساخته است. خداوند متعال فرموده است: «وَٱتَّخَذَ قَوۡمُ مُوسَىٰ مِنۢ بَعۡدِهِۦ مِنۡ حُلِيِّهِمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٌۚ أَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّهُۥ لَا يُكَلِّمُهُمۡ وَلَا يَهۡدِيهِمۡ سَبِيلًا ٱتَّخَذُوهُ وَكَانُواْ ظَٰلِمِينَ﴿148﴾ وَلَمَّا سُقِطَ فِيٓ أَيۡدِيهِمۡ وَرَأَوۡاْ أَنَّهُمۡ قَدۡ ضَلُّواْ قَالُواْ لَئِن لَّمۡ يَرۡحَمۡنَا رَبُّنَا وَيَغۡفِرۡ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴿149﴾ (سورۀ الأعراف: 148-149). «قوم موسی بعد از (رفتن) او (به کوه طور) از زیور هایشان گوساله‌ای ساختند و آن را معبود خود ساختند که پیکر و صدای گاو داشت.

مگر نمی دیدند که چنین گوساله‌ای نه با آنان سخن می‌گوید و نه آنان را به راهی هدایت میکند. گوساله را (به خدایی) گرفتند در حالیکه ستمکار بودند. هنگامی که پشیمان و سرگردان شدند و دانستند که گمراه گشته‌اند، گفتند: اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بی‌گمان از زیانکاران خواهیم بود».

با وجود اینکه تنها سامری گوساله را به صدا درآورد و به خدایی گرفت ولی این فعل به تمام بنی‌اسرائیل نسبت داده شده است، چون سامری یکی از آنان بوده و آنان هم به کار او رضایت داده‌اند.

«وَلَمَّا سُقِطَ فِيٓ أَيۡدِيهِمۡ» یعنی بعد از بازگشت موسی پشیمان شدند و از کار خود شگفت زده گردیدند.و اینکه بنی اسرائیل در پایان گفتند: «اگر پروردگار ما به ما رحم نکند، بی‌گمان از زیانکاران خواهیم بود» این گفته‌ی آنان دلالت می‌کند بر اینکه آنان به گناه خود اعتراف کرده و به رحمت و مغفرت خدا امیدواربوده اند.(تفسیر زمخشری: جلد 2، صفحه 159-160. فتح البیان: جلد 5، صفحه 20-22.).

تورات:

تورات دارای پنج بخش میباشد:

1 - «سفر پیدایش» یا کتاب آفرینش جهان.
2 - «سفر خروج» یا کتاب زنده گي موسي عليه سلام.
3 - «سفر لاویان» یا کتاب شرعیت در دین موسي عليه سلام.
4 - «سفر اعداد» یا کتاب که به تعداد و آمار خاندان قبایل بني اسرائیل در بیابان مي پردازد.
5 - «سفر تثنیه» یا «سخانان» نام آخرین کتاب توارت است که این کتاب با مرگ موسي عليه سلام پایان یافته است.

کتب موسی که گاهی اسفار پنجگانه نامیده می شود، مقدس ترین کتاب یهودیان است و فرقه ی سامریان که انشعابی داخل یهودیت هستند و هنوز بقایای آن در برخی از قریجات فلسطین مشاهده می شود، وحی را به تورات موسی اختصاص می دهند و در غیر آن نمی پذیرند. مسیحیان از تورات بسیار تجلیل می کنند و آن را بخش نخست کتاب مقدس خود می دانند. در قدیم مردم معتقد بودند که موسی تورات را نوشته است، اما مطالعات جدید کتاب مقدس نشان می دهد که پاسخ به این مسأله اصل و منشأ اسفار تورات از آنچه در ابتدا تصور می شود، دشوار تر است. تورات در طول نسلها پدید آمده است: در ابتدا روایت هایی وجود داشت که قوم یهود آنها را به طور شفاهی به یکدیگر منتقل می کردند، سپس روایات مذکور در چند مجموعه نوشته شد که برخی از آنها در باب تاریخ و برخی در باب احکام بود. سرانجام در قرن پنجم قبل از میلاد این مجموعه ها در یک کتاب گرد آمد. کسانی که در

(c) ketabton.com: The Digital Library

این کار طولانی و پیچیده شرکت کردند، بسیار بودند و نام اکثریت قاطع آنها را تاریخ فراموش کرده است. به عقیده‌ی یهودیان ومسیحیان، الهام الهی در همه‌ی مراحل تألیف تورات، همراه و پشتیبان بوده است.

خوانندۀ محترم!

در بارۀ اوصاف تورات قرآن عظیم الشأن در (آیات 144 و145 سورۀ الاعراف) میفرماید: «قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّي ٱصۡطَفَيۡتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ بِرِسَٰلَٰتِي وَبِكَلَٰمِي فَخُذۡ مَآ ءَاتَيۡتُكَ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ﴿144﴾ وَكَتَبۡنَا لَهُۥ فِي ٱلۡأَلۡوَاحِ مِن كُلِّ شَيۡءٖ مَّوۡعِظَةٗ وَتَفۡصِيلٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ فَخُذۡهَا بِقُوَّةٖ وَأۡمُرۡ قَوۡمَكَ يَأۡخُذُواْ بِأَحۡسَنِهَاسَأُوْرِيكُمۡ دَارَ ٱلۡفَٰسِقِينَ﴿145﴾». «الله گفت: ای موسی! تو را با رسالت‌های خویش و سخن گفتنم (با تو) بر مردم برگزیدم. پس برگیر آنچه به تو داده‌ام و از شکرگزاران باش. و برای او در الواح از هر چیز نوشتیم تا پند و اندرز و روشنگر (احکامی) باشد (که نیاز به تفصیل دارند). پس الواح را با قوت و توان برگیر و به قوم خود فرمان بده که نیکوترین آن‌ها را برگیرند، بزودی سرزمین گنهکاران را به شما نشان خواهیم داد».

منظور از «الواح» همان توراتی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل کرده و هر چه را که بنی‌اسرائیل در امور دین و دنیای خود به آن نیاز داشتند برای آنان در آن نوشته است. سدی و مجاهد گفته‌اند: منظور از الواح توراتی است که تمام مأمورات و منهیات (کارهای ناروا اموری که در شرع از آن منع شده ونا شایسته است.) بنی‌اسرائیل در آن نوشته شده است.

«وَأۡمُرۡ قَوۡمَكَ يَأۡخُذُواْ بِأَحۡسَنِهَا» یعنی به قوم خود فرمان بده که نیکوترین چیزی که در الواح است مانند عفو و بخشش و شکیبایی برگیرند و آن را بر قصاص گرفتن ترجیح دهند. در اینجا همچنین می‌توان گفت که «أحسن» اسم تفضیلی است که به معنی واقعی خود بکار نرفته است بلکه به معنی کمال نکوئی است. یعنی قوم خود را فرمان بده که به اندرزها و احکامی که در این الواح آمده و در کمال نیکویی هستند، تمسّک جویند. (تفسیر فتح البیان: جلد 5، صفحه 14-16. تفسیر زمخشری: جلد 2، صفحه 158، تفسیر أبی السعود: جلد 2، صفحه 402. تفسیر المنار: جلد 9، صفحه 186.)

«سَأُوْرِيكُمۡ دَارَ ٱلۡفَٰسِقِينَ» یعنی بزودی خواهید دید که چگونه کسانی که به مخالفت با اوامر الهی برمی‌خیزند و از اطاعت او سرپیچی می‌کنند به هلاکت میرسند و نابود می‌گردند. (تفسیر ابن کثیر: جلد 2، صفحه 246.)

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴿۶﴾

(و (بیاد بیاور) وقتیکه عیسی پسر مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل! بدرستی که من فرستادۀ الله به سوی شما هستم در حالیکه توراتی را که پیش از من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است مژده می‌دهم.(ولی) هنگامي که او (احمد) با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمد گفتند این سحري است آشکار!)(۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مُصَدِّقًا »: تصدیق کننده. « بَيْنَ يَدَيَّ »: پیش از من. « مِنْ بَعْدِي »: پس از من.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

در این آیۀ متبرکه تصریح شده است به اینکه حضرت عیسی علیه السلام بعنوان پیامبر بنی اسرائیل مبعوث شده است.ولی حضرت عیسی علیه السلام آنان را با «یا بنی‌اسرائیل» مورد خطاب خویش قرار داده است و مانند حضرت موسی علیه السلام کلمه «یا قومی» را بکار نبرده است، چراکه حضرت عیسی علیه السلام فاقد پدر بوده و نسبتی با آنان نداشته است تا آنان را بمثابه قوم خویش بشمارد. (تفسیر زمخشری: جلد 4، صفحه 524. تفسیر قرطبی: جلد 18، صفحه 83. تفسیر ابن عطیه: جلد 4، صفحه 429.)

مفسر مشهور جهان اسلام سید محمود افندی آلوسی (مؤلف تفسیرروح المعانی) در این باره می نویسدکه: حضرت عیسی علیه السلام در خطاب به آن‌ها تعبیر «یا قومی» را استعمال نه نمود،زیرا از سلسله پدر نسبتی با آنان نداشته است اگر چه مادرش مریم از همۀ آنان عالی نسب‌تر بوده است. (تفسیر آلوسی: جلد 28، صفحه 85. تفسیر فتح البیان: جلد 14، صفحه 101.)

از آنجائیکه حضرت عیسی علیه السلام مصدق تورات بوده و مژده‌ی آمدن پیامبر خاتم به نام احمد را همان طور که در تورات ذکر شده داده است و رسالت وی مخالفتی با تورات نداشته و این خود بیانگر آن بوده که دین او مؤیّد تمام پیامبران گذشته و آینده بوده است، یهودیان باید به پیغمبر ی وی ایمان می‌آوردند ولی با وجود اینکه در گهواره به سخن آمد و با معجزات مختلف مورد تأیید خداوند قرار گرفت، به آن هم به او ایمان نیاوردند بلکه او را تکذیب کردند و تلاش نمودند که حتی وی را به قتل هم برسانند. (تفسیر آلوسی، جلد 28، صفحه 85. تفسیر فتح البیان: جلد 4، صفحه 101.)

«يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»:

قبل از همه قابل یاد آوری است؛آن کتاب تورات و انجیلی که الله تعالی بر موسی و عیسی علیهم السلام نازل فرمودند، الان در دست بشریت اصلاً موجود نمی باشد.البته منظور کتاب انجیل و تورات کامل است.زیرا پیروان بخصوص رهبران مذهبی شان کتاب پیامبران خویش را بخاطر حفظ منافع ومصالح خویش تغییر و تحریف نمودند. قرآن عظیم در (آیه 13 سورۀ مائده) میفرماید: «فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ وَلاَ تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىَ خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلاَّ قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (پس (یهود را) به خاطر پیمان شکنی شان لعنت کردیم و (از رحمت خود دور ساختیم) دل های شان را سخت گردانیدیم. سخنان الله را از محل آن تغیر می دادند، و بخشی از آنچه را که به آن پند داده شده بودند فراموش کردند، و همیشه تو بر خیانت (تازۀ) از ایشان آگاه می‌شوی، مگر اندکی از آنها (که خیانت نمی‌کنند). پس از آنها در گذر و (از لغزشهای شان) روی بگردان، یقینا الله نیکوکاران را دوست دارد.)

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر خود می نویسد: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ» (آیه 46 سوره نساء) سخنان الله را تحریف و تبدیل می کنند. پس معنی و مفهومی را که خدا و پیامبرش از سخنی در نظر دارند دگرگون کرده، و معنی دیگری برای آن دست و پا می کنند.» و نیز میفرماید: «أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُواْ لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلاَمَ اللهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (سورۀ بقره 75) (یعنی: آیا انتظار دارید که [اینان]

(c) ketabton.com: The Digital Library

به شما ایمان بیاورند با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند و خودشان هم می دانستند.
نکته قابل توجه ودقت اینست که؛ انجیلها و تورات کنونی که در دست پیروان شان قرار دارد، هیچ کدام این کتب، بر زبان اصلی خود که همان زبان پیامبران شان بود باقی نمانده اند.
لذا نتیجه می گیریم که یافتن نام پیامبر صلی الله علیه وسلم در کتب آنها که با پیامبرصلی الله علیه وسلم دشمنی آشکار داشتند و دارند (به همان اسم) وجود ندارد.
از عطاءبن یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله بن عمرو بن عاص (رضی الله عنهما) ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول الله صلی الله علیه وسلم آگاه کن! فرمود: «آری والله! پیامبرصلی الله علیه وسلم در تورات به بعضی‌از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده اند، از جمله اینکه در تورات آمده است: ای پیامبر آخرالزمان! بی‌گمان ما تو را شاهد، مژده دهنده، بیم دهنده و پناهگاهی برای امی‌ها فرستادیم، تو بنده ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکل نامیده‌ایم، تو نه درشتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و دادکننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی‌دهی بلکه عفو میکنی و در می‌گذری و هرگز خداوند تو را قبض روح نمی‌کند تا آنگاه که به وسیله تو ملت کج و منحرف را راست گرداند، به اینکه بگویند: لااله‌الاالله و به وسیله تو چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دلهای غلف شده را باز می‌گرداند». «پیامبری که آنان را به معروف امر می‌کند»
معروف: تمام مکارم اخلاقی است که در قلب ها پسندیده است، نه زشت و ناپسند «و آنان را از منکر نهی می‌کند»
منکر: یعنی آنچه که قلب آن را زشت و ناپسند می‌شناسد؛ چون بدی ها و خشونت های اخلاقی و کردارها و گفتارهای زشت ونامیمون».

خواننده محترم!

طوریکه در آیه مبارکه فوق مطالعه نمودیم: حضرت عیسی علیه السلام مژده‌ی آمدن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را با نام «أَحْمَدُ» داده است «يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» و طوریکه قرآن عظیم الشأن می فرماید که «احمد» یکی از نام های پیامبر صلی الله علیه وسلم است.
«أحمد» بدین معنی است: کسی که به سبب وجود خصلت‌های خوب در وی، بیشتر از دیگران مورد ستایش قرارمی‌گیرد. یا احمد؛ یعنی ستایشگرترین مردم برای پرورد گارش.
امام مالک وامام بخاری و امام مسلم و غیر آنان از جبیر بن مطعم روایت کرده‌اند که پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ لِي أَسْمَاءً أَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا أَحْمَدُ وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يُمْحَى بِيَ الْكُفْرُ وَأَنَا الْعَاقِبُ» «من نام های مختلفی دارم از جمله: محمد، احمد، حاشر یعنی کسی که دیگران بعد از او زنده می‌شوند، ماحی یعنی کسی که خداوند به وسیله‌ی او کفر را نابود می‌کند، و عاقب یعنی کسی که پیامبری بعد از او نخواهد آمد».(تفسیر آلوسی: جلد 28، صفحه 86. تفسیر فتح البیان: جلد 14، صفحه 101).
در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا آمده است: «یسوع مسیح گفت: فارقلیط روح حقی است که خدای من او را می فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم میدهد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

فارقلیط: لفظی است که بر حمد دلالت می‌کند و به احمد و محمد دو نام پیامبر ما صلی الله علیه وسلم اشاره دارد.
قابل تذکر است که درکتب تورات و انجیل‌تصریحات دیگری نیز در همین باب آمده است.
«پس چون با معجزه‌ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است» یعنی: چون عیسی، یا محمد صلی الله علیه وسلم با معجزه‌ها نزد آنان آمد، گفتند: آنچه او برای ما آورده، جادویی واضح و آشکار است».ولی با تاسف از آن انکار واضح واشکار صورت گرفته است. (تفسیر انوار القرآن).

شریعت عیسی علیه السلام وکتاب انجیل:

خداوند متعال می فرماید: وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ﴿46﴾ (سورۀ المائدة: 46) (و از پی آنان (پیغمبران پیشین) عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق کننده آنچه پیش از او بود (تورات)، و به عیسی انجیل را دادیم که در آن نور و هدایت بود، در حالیکه تصدیق کننده آنچه پیش از آن بود که تورات است، و هدایت و پند برای پرهیزگاران است.)
حضرت عیسی علیه السلام از پیامبران بنی‌اسرائیل است و شریعت او تورات بود. مسیحیان در انجیل های خود ازحضرت عیسی علیه السلام نقل می‌کنند که وی نیامده بود که شریعت تورات را نقض کند، بلکه آمده بود که آن را کامل کند و به خواست الله تعالی احکام و آداب و اندرزهایی روحی را بر آن بیفزاید. (تفسیر المنار: جلد 6، صفحه 401.).

انجیل:

انجیل کتاب بزرگی است که الله تعالی بر حضرت عیسی علیه السلام نازل کرد تا کامل کنندۀ تورات و تأیید کنندۀ آن باشد. در بیشتر مسائل با آن مشترك است و هم چون تورات انسان را به راه مستقیم هدایت کرده و راه حق را از باطل جدا میکند. انسان را از بندگی غیر الله، به بندگی الله دعوت مینماید.
قابل تذکر است که؛ تورات در زمان حیات حضرت عیسی علیه السلام مکتوب نشده و تنها به صورت شفاهی و دهان به دهان نقل گردید. همین امر باعث آن شد، تا برخی سهواً یا عمداً به دخل و تصرف و حذف و اضافات در آن بپردازند.
تحریف انجیل و تورات نیز در این صورت بسیار طبیعی است، چرا که انسان:
اولاً فراموش‌کار است و پس از مدتی هر چند اندك قادر به حفظ دقیق يك مطلب نبوده و آن موضوع در حافظه ماندگار نخواهد بود.
ثانیاًبا گذشت زمان و دور شدن از دوران پیامبر وقت، احتمال ضعف ایمان یاران همان پیامبر و معتقدان به آن کتاب وجود دارد، تا با تبعیت از هوای نفس خویش آن چه را مطابق میل آنان نبود، حذف و آنچه را که می‌خواهند بدان اضافه کنند.
ثالثاً اگر این کتابت در زمان همان پیامبر انجام می‌شد، راه بر بدخواهان بسته می‌شد و نمی‌توانستند آنچه را که عمداً می‌خواهند به آن اضافه نموده یا از آن حذف نمایند، به انجام برسانند چرا که سخن پیامبر که خود میان آنان حضور دارد برای همگان حجت بود.... اما فوت آن پیامبر، راه را بر اختلاف نظر علما و قد علم کردن دوستان نادان و دشمنان برای حذف و اضافات خواهد گشود.
در نتیجه‌ی این دخل و تصرف، بعد از مرگ عیسی علیه السلام «انجیل»، که به عهد جدید

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشهور است با روایت‌های گوناگون از طرف افراد مختلف نوشته شد و در نتیجه انجیل‌های فراوان در بین مسیحیان متداول گردیدند.
پس از چهار قرن کلیسا چهار انجیل را از همه معتبرتر دانست که آن ها عبارتند از:
اول: انجیل یوحنا: یوحنا از شاگردان محبوب عیسی(ع) بوده است و لیکن اکثر علمای مسیحی متفق اند که انجیل یوحنا توسط او نوشته نشده است، بلکه آن را کتابی تزویری میپندارند. برای نمونه مطلب فوق در دائرة المعارف انگلیسی که در آن 500 عالم مسیحی مشارکت داشته‌اند، بیان شده است.
دوم: انجیل مرقس: توسط شخصی به نام یوحنا مشهور به مرقس که جزء یاران دوازده‌گانه محسوب نمی شود، نوشته شده است. در اصل یهودی است که مسیحی شده است. برخی از مسیحیان می‌گویند که «بطرس» رئیس حواریون آن را نوشته و به شاگردش مرقس نسبت داده شده است و برخی دیگر می‌گویند مرقس آن را بعد از مرگ «بطرس» و «بولس» نوشته است. در هر حال بر سر کاتب آن اختلاف نظر وجود دارد.
سوم: انجیل مَتَّی (متّاوس): که توسط یکی از یاران دوازده‌گانه‌ی عیسی(ع) به نام «متی» نوشته شده است. جمهور علمای مسیحی معتقدند که این انجیل به زبان عبری یا سریانی نوشته شده است و لیکن اصل آن مفقود گشته و تنها ترجمه‌ی آن به زبان یونانی در دست است و مترجم آن نیز مشخص نیست.
چهارم: انجیل لوقا: لوقا از شاگردان عیسی علیه السلام وحتی شاگرد شاگردان او نیز نبوده، بلکه شاگرد «بولس» بوده است. «بولس» نیز شخصی یهودی به اسم «شاؤول» بوده و از بزرگ‌ترین دشمنان مسیحیت به شمار می‌رفته است.
ناگهان مدعی می‌شود که عیسی بر او نزول کرده و به او امر کرده است که به تبلیغ مسیحیت بپردازد.
انجیل برنابا: انجیل برنابا که از اعتبار در بین بخشی از مسیحیان برخوردار هستند، ولی کلیسا آنان را به رسمیت نمیشناسد. برنابا یکی از یاران دوازده‌گانه‌ی عیسی علیه السلام بوده است.
پاپ (گلاسیوس اول) در سال 492م مطالعه‌ی برخی از کتب از جمله انجیل «برنابا» را ممنوع اعلام کرد و این انجیل همچون رازی پوشیده ماند. تا اینکه در سال 1709م توسط «کریمر» مستشار روسی نسخه‌ای مکتوب از آن به زبان ایتالیایی، پیدا شد و آن را نزد یکی از شخصیت های «آمستردام» نگهداشت.
آن شخصیت نیز آن را به «برنس أیوجین سافوی» در سال 1713م هدیه داد.سپس این نسخه همراه سایر کتاب‌های کتابخانۀ «برنس» به کتاب خانه‌ی سلطنتی در وین در سال 1738م منتقل گردید. اولین کسی که پرده از این نسخه برداشت، راهب انگلیسی «فرامینو» بود که چند رساله‌ای را پیدا کرد که در آن‌ها کارهای «بولس» محکوم شده بود و در آن به انجیل برنابا استناد گردیده بود. حس کنجکاوی او را واداشت که به دنبال آن انجیل بگردد تا اینکه هنگامی که به یکی از نزدیکان پاپ (سکتس پنجم) تبدیل گشت، در کتابخانه‌ی پاپ آن را پیدا کرد. آن را مخفی نموده و پنهانی به مطالعه‌ی آن پرداخت تا در نهایت اسلام را قبول کرد.

موضوعات اساسی مندرج در انجیل برنابا:

مطالب اساسی که در انجیل برنابا وجود دارد، مختصراً بشرح ذیل میباشد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

انجیل برنابا عیسی را بندۀ الله و رسول او می داند و الوهیت و فرزند خدا بودن او را منکر می شود.
بیان می‌کند که قربانی مد نظر ابراهیم فرزند او به نام اسماعیل بوده است.
با صراحت کامل مژده‌ی آمدن محمد صلی الله علیه وسلم را به عنوان پیامبر خدا می دهد.
بیان می‌کند که مسیح (ع) به صلیب کشیده نشده است بلکه به سوی آسمان برده شده است و شخصی دیگر که خائن به مسیحیت بود و همانند مسیح بود به صلیب آویخته شد.
به بسیاری از اصول اعتقادی که مورد اتفاق تمامی ادیان آسمانی است اشاره دارد.
محققان درستی نسبت آن به برنابا را و حواری بودن برنابا را تأئید می‌کنند اگر چه کلیسا آن را تأئید نمی‌کند. دلیل عدم تأئید آن نیز مخالفت انجیل برنابا با دسایس «بولس» و امثال او می‌باشد که کلیسا نیز به آن پایبند بوده و هست.

تحریف انجیل‌ها:

در مجموع علما و محقیقین عام از علمای معروف اسلامی و علمای معروف مسیحی، آنان از دایره تعصب خارج واز دام تقلید رهایی یافته‌اند انتقادات متعددی بر این انجیل‌ها دارند و معتقدند هیچ کدام از انجیل‌ها همان انجیلی نیست که از طرف خداوند بر عیسی علیه السلام نازل شده است و هم چنان طوریکه قبلاً بیان کردیم این اناجیل، چون سال‌ها بعد از عیسی علیه السلام به رشته تحریر در آمدند، بسیار بعید است که نوشته های موجود همان چیزی باشند، که عیسی علیه السلام به عنوان کلام الهی برای‌شان بیان کرده است.
از میان علمای مسلمان، شیخ ابن‌تیمیه(رض) در کتاب «الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح» و ابن القیم(رض) در کتاب «هدایة الحیاری فی اجوبة الیهود و النصاری»، شیخ رحمةالله الهندی(رض) در کتاب «اظهارالحق»، محمد ابو زهره(رض) در کتاب «محاظرات فی النصرانیه» و از علمای مسیحی که مسلمان شده اند، ابراهیم خلیل احمد در کتاب «محاظرات فی مقارنة الادیان» به نقد و بررسی آن پرداخته اند و ایرادات و تناقضات فراوانی را در آن یافته‌اند.
بطور نمونه: شیخ رحمة الله الهندی در آخر کتابش «اظهار الحق» بیشتر از صد اختلاف در بین انجیل‌ها بیان کرده است.
از جمله ایراداتی که در مورد این کتاب تیتروار می‌توان بیان کرد، عبارتند از:
الف ـ انجیل‌ها سال‌ها بعد از فوت عیسی(ع) نوشته شده‌اند.
ب ـ انجیل‌های فراوانی نوشته شدند که هر کدام با دیدگاه خاص نویسنده و محفوظات و شنیده های خود به تدوین آن دست زدند.
متعدد بودن انجیل‌ها خود بیانگر این است که نمی‌توان هیچ کدام را همان انجیل ارسال شده از طرف الله تعالی دانست چرا که هر کدام از آن ها دارای بخشی از حقایق و بخشی از دستکاری‌های خواسته یا ناخواسته‌ی مؤلفانش می باشند و تلفیق آن ها هم به دلیل اینکه هر کدام از اناجیل طرف داران خاصّی در بین مسیحیان دارند، امکان پذیر نیست. همین امر بودکه کلیسا با همه‌ی قدرتش باز نتوانست یك انجیل واحد را معرفی نموده و در نهایت چهار انجیل را به رسمیت شناخت. باز برخی دیگر از اناجیل از جمله انجیل «بَرنابا»، که جزء4 انجیل معرفی شده نیست، دارای اعتبار خاصی در میان برخی از مسیحیان و محافل تحقیق می‌باشد.
ج ـ اختلافات و تناقض‌های زیادی میان انجیل‌ها وجود دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

د - در انجیل های چهارگانه علاوه بر نسبت دادن کار های ناشایست به پیامبران، بر ذات أقدس خداوند نیز نقص روا داشته‌اند.
عقاید باطلی که با سایر کتب آسمانی و عقل انسان سازگار نیست در آن ها یافته می‌شوند.
و - برخی از محتوا و متون آن با حقایق علمی یقینی در تضاد و تعارض قرار دارند.
همچنان‌که قبلاً اشاره کردیم برخی از علما، از جمله «موریس بوکای» در کتابش به تعدادی از آن‌ها اشاره کرده است.
ز - افزون بر موارد فوق، انجیل‌ها، صرف‌نظر از این که تحریف شده‌اند،از هر گونه برنامه و دیدگاه در مورد نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی یا علمی به دور هستند. (تفسیر نور مرحوم مصطفی خرمدل، چاپ سوم 1381 نشر احسان.)

مسیحیان نصاری اند:

مؤلف جار الله زمخشری مؤلف تفسیر مشهور «الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل که بنام تفسیر کشاف شهرت دارد» در مورد نصاری می نویسد:
«نصاری» جمع «نَصْران» است. گفته میشود: «رجل نَصْران» و«امرأه نَصْرانه».یاء «نصرانی» برای مبالغه است. و مسیحیان بدین علت نصاری نامیده شده‌اند که حضرت عیسی را یاری کرده اند. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 164.)
شهاب‌الدین محمود بن عبدالله آلوسی (۱۸۰۲-۱۸۵۴) مؤلف تفسیر روح المعانی در مورد نصاری مینویسد: «نصاری» نامی است که برای اصحاب حضرت عیسی علیه السلام گذاشته شده است. و اطلاق این اسم بر آن‌ها بدین خاطر است که حضرت عیسی علیه السلام را یاری کرده‌اند و یا به یاری یکدیگر شتافته اند. (تفسیر آلوسی: جلد 1، صفحه 278.)
در «تفسیر فتح البیان» آمده است که: سیبویه گفته است: لفظ «نصاری» جمع، و مفرد آن «نَصران» و «نَصرانه» است ولی تنها با یاء نسبت بکار می رود و گفته می شود: «رجل نصرانی» و «امرأة نصرانیة».
جوهری هم فرموده است: «نصران» نام قریه است در شام که نصاری به آن نسبت داده میشوند. (تفسیر فتح البیان: جلد 1، صفحه 185)
ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی مشهور به ابن عطیه اندلسی (۴۸۱ – ۵۴۱ هجری) مؤلف تفسیر قرآن بنام المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز می نویسد:
«نصاری» لفظی است که از ماده‌ی «نصر» گرفته شده است بدلیل اینکه قریه شان «ناصره» یا «نصریا» نامیده می‌شد، و یا بدلیل اینکه همدیگر را یاری می‌کردند و یا به خاطر اینکه حضرت عیسی علیه السلام فرموده است: «مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِ».
سیبویه فرموده است: «نصاری» جمع، و مفرد آن در اصل «نصران» و «نصرانه» است ولی لفظ مفرد بدون یاء نسبت «نصرانی و نصرانیه» بکار نمی رود.
(تفسیر ابن عطیه: جلد 1، صفحه 326.)

چرا حضرت عیسی به نام مسیح مشهور است؟

زمخشری در تفسیر خود گفته است: «مسیح» یکی از القاب شریفه مانند صدیق و فاروق است که اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است.(تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 363.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

در تفسیر ابن عطیه آمده است: در مورد ریشهٔ لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای گفته‌اند: مسیح از «ساح یسیح» و به معنی گردش کردن در زمین است. ولی جمهور بر این عقیده‌اند که «مسیح» از «مَسَح» به معنی مسح کردن زمین گرفته شده و حرکت کردن بر زمین به منزله مسح کردن آن در نظرگرفته شده است وازاین روی حضرت عیسی علیه السلام «مسیح» نامیده شده است.

عده ای هم بر این باورند که چون هر مریضی را که مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، «مسیح» نامیده شده است. بنابر این دو نظریه، «مسیح» بر وزن «فعیل» و به معنی «فاعل» است.

ابن جبیر گفته است: حضرت عیسی علیه السلام «مسیح» نامیده شده است، چون خداوند او را مبارک آفریده است و عده‌ای هم گفته‌اند: چون با روغن مقدس مالیده شده و یا از گناهان پاک شده است، با توجه به این نظریات، «مسیح» بر وزن «فعیل» به معنی «مفعول» است.

ابراهیم نخعی هم «مسیح» را به معنی صدیق و راستگو دانسته است. (تفسیر ابن عطیه: جلد 3، صفحه 119.).ابن کثیر در تفسیر خود فرموده است: حضرت عیسی علیه السلام بعلت گردش زیاد، مسیح نامیده شده است، عده‌ای هم علت این امر را صافی و بدون گودی کف پاهای وی دانسته‌اند، برخی هم بر این باورند که چون حضرت عیسی علیه السلام هر مریض را که مسح ولمس می‌کرد، به اذن خدا شفا می‌یافت، مسیح نامیده شده است. (تفسیر ابن کثیر:جلد 1، صفحه 363.).

در تفسیر آلوسی چنین آمده است: «مسیح» لقب حضرت عیسی علیه السلام و مثل فاروق از القاب شریفه است. اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است. بسیاری از پیشینیان هم گفته‌اند: لفظ «مسیح» از «مسح» گرفته شده ولی در مورد بیان علت اطلاق آن بر حضرت عیسی علیه السلام اختلاف نظر داشته‌اند، عده‌ای گفته‌اند: چون مبارک آفریده شده است و عده‌ای هم گفته‌اند! چون بر چشم نابینا دست می‌کشید و بینایی خود را باز می‌یافت و هر مریض را که مسح میکرد، شفا میبافت. (تفسیر آلوسی: جلد 2، صفحه 161.)

صاحب «تفسیر فتح البیان» هم بر این باور است که در مورد ریشه‌ی لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای آن را از «مسح» گرفته‌اند، چون در زمین به گردش می‌پرداخت و در جایی سکنی نمی‌گزید، یا به خاطر اینکه هر بیماری را مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، یا اینکه چون با روغن مخصوص پیامبران مالیده شده و یا چون دارای پاهای صاف و بدون گودی بوده است و بالاخره یا بدین علت بوده که از گناهان، پاک گردیده است. (تفسیر فتح البیان: جلد 2، صفحه 235-236.).

اما کلمه «عیسی» لفظی معرّب است که اصل عبری آن «ایشوع» به معنی سیّد و آقا است. (معرّب: لفظی است که در اصل عربی نبوده و از زبان دیگری گرفته شده است.)

«عیسی» از «عیس» گرفته شده و چون حضرت عیسی علیه السلام دارای رنگ سفید متمایل به سرخی بوده، به این اسم نامگذاری شده است. ولی اصل این است که لفظ «عیسی» را غیر مشتق بگیریم، چون سخن گفتن از اشتقاق و ریشه‌ی آن هیچ فایده‌ای در برندارد. (تفسیر آلوسی: جلد 2، صفحه 161.)

اما در مورد علت انتساب حضرت عیسی علیه السلام به مادرش، زمخشری گفته است: فرزندان معمولاً به پدران خود نسبت داده می‌شوند ولی در آیه‌ای که قبلاً بدان اشاره شد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضرت عیسی علیه السلام به مادرش نسبت داده شده است تا اشاره باشد به این نکته که حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر متولد می شود. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 36).

زمخشری همچنین درمورد معرفی شدن حضرت عیسی بعنوان «مسیح عیسی ابن مریم» گفته است! «عیسی»، اسم، «مسیح» لقب و «ابن مریم» صفت است و مجموع این سه لفظ معرّف حضرت عیسی علیه السلام هستند.(تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 36.)

غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی علیه السلام:

مسیحیان با غلو و افراط در شأن حضرت عیسی علیه السلام، در واقع مرتکب کفر شدند، چون برخی از آنان عیسی علیه السلام را پسر خداوند متعال خواندند. وحتی فرقه مشهور دینی مسیحیت بنام فرقه یعقوب مارادیوس شهرت دارد وپیروان شان در سوریه و شمال عراق مسکن گزین می باشند ودر کشورمصر وحبشه (ایتوپی) سکونت داشتند که بنام قبطی مشهور شدند، حضرت عیسی علیه السلام را خدای خود (العیاذ بالله) قرار دادند.«لَقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ» (سورۀ المائدة: 72). «بی‌گمان کافر شده‌اند کسانی که می‌گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است» (تفسیر قرطبی: جلد 6، صفحه 249، تفسیر شوکانی: جلد 2، صفحه 63.).

برخی از فرقه های مسیحی معتقند که حضرت عیسی علیه السلام یکی از سه خدااست. «لَّقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٖ» (سورۀ المائدة: 73).«بی‌گمان کافر شدند کسانی که گفتند: خدا یکی از سه خدا است». منظور آنان از سه خدا، الله، عیسی و مریم بود. که در این جمله تعداد از روحانیون فرقه مسیحیان یعقوبیه، ملکیان، و نسطوریان شامل می باشد.(تفسیر قرطبی: ج 6، صفحه 249، تفسیر ابن کثیر: ج 2، ص 81، تفسیر شوکانی: جلد 2، صفحه 63.)

مفسرسُدی و تعدادی از مفسرین فرموده اند: این آیه در مورد کسانی نازل شده که عیسی و مادرش را به همراه خداوند متعال، خدای خود دانسته و بدین ترتیب خداوند متعال را یکی از سه خدا قرار می‌دادند. در آیه‌ی دیگری نیز چنین آمده است: «وَإِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ» (سورۀالمائدة: 116). «و(به یاد بیاور) آنگاه را که الله می‌فرماید: ای عیسی پسر مریم! آیا توبه مردم گفته‌ای که من و مادرم را به جز الله تعالی، خدای خود قرار دهید؟ (عیسی) گفت: تو را منزه می‌دانم که دارای شریک وانباز باشی!».

ابن کثیر در مورد گفتۀ سُدی گفته است: این سخن در مورد «الله ثالث ثلاثة» از همه‌ی اقوال واضح‌تراست. (تفسیر ابن کثیر: جلد 2، صفحه 81)

ابن کثیر همچنین در مورد آرا و نظریات مسیحیان در مورد حضرت عیسی (اگر چه مختلف اند ولی همه کفرآمیز هستند) میگوید: مسیحیان به خاطر جهالت و نادانی‌شان ضوابطی را نمی شناسند و برای کفر و گمراهی آنان حد و مرزی وجود ندارد، عده‌ای عیسی را خدا وعده‌ای هم او را شریک خدا می‌دانند، برخی هم او را پسر خدا می‌خوانند. در واقع مسیحیان گروه‌های مختلفی هستند که هر کدام از آن‌ها دارای آرا و نظریات خاص خود هستند و اتفاق نظری با هم ندارند. (تفسیر ابن کثیر: جلد 1، صفحه 591.).

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴿٧﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بندد، و حال آنکه به سوی اسلام دعوت می‌گردد، و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« افْتَرَى »: دروغ بست. « يُدْعَى »: فراخوانده می شود. « الظَّالِمِينَ »: ظالمان ، کفرپیشگان.

تفسیر:

یعنی هیچ کس از شخصی که بر الله سبحان وتعالی دروغ بر می بندد ظالمتر نیست؛ یعنی از کسی که به حق تعالی شریک، همسر و فرزندانی را نسبت دهد، حال آنکه او تعالی از چنین اوصافی بلندتر است. این افترا کننده به پیروی و انقیاد از اسلام فراخوانده می شود، اما از آن ابا می آورد. خداوند سبحان وتعالی کسی را که با کفرورزیدن بر خویشتن ظلم کند، به هدایت توفیق نمی دهد و او را به سوی صواب رهنمایی نمی کند؛ زیرا او در کفر و بازداشتن از راه حق از حد گذشته است.

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴿۸﴾

آنها مي‌خواهند نور الله را با دهان خود خاموش سازند، ولي خدا نور خود را كامل مي كند هر چند كافران خوش نداشته باشند! (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لِيُطْفِئُوا »: (طفئ): تا خاموش کنند.« نُورَ اللَّهِ»: نور الله شریعت مقدس،دین محمد. «أفواه»: جمع فوه، دهانها. « مُتِمُّ »: تمام کننده، کامل کننده [توبه/۳۲]. «بالهدی»: همراه قرآن [بقره/۱۸۵]، هدایت.

تفسیر:

حضرت ابن عباس (رض) صحابی جلیل القدر در شأن نزول این آیه مبارکه می فرماید: مدت چهل روز بررسول الله صلی الله علیه وسلم وحی نیامد پس کعب بن اشرف گفت: «ای جماعت یهود! مژده‌تان باد که خداوند نور محمد را در آنچه که بر وی فرومیفرستاد، خاموش گردانید پس مطمئن باشید که کارش به سرانجام نمی رسد».

رسول الله صلی الله علیه وسلم از شنیدن این کلام دشمن دین اندوهگین شد، آن گاه الله تعالی این آیه را نازل فرمود و پس از آن وحی بر ایشان بلاانقطاع فرود می‌آمد.(تفسیر انوار القرآن ازعبدالرؤوف مخلص هروی سورۀ الصف).

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴿۹﴾

اوست ذاتی که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لِيُظْهِرَهُ »: تا آن را آشکار و پیروز گرداند، چیره گرداند. « كَرِهَ »: ناپسند دانست، خوش نداشت، دوست نداشت.

تفسیر:

« هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ »: الله تعالی خداوندی است که محمد صلی الله علیه وسلم را با علم نافع و عمل صالح یعنی دین اسلام فرستاده.

«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» تا آن را بر دیگر ادیان چیره کند و برتری دهد، اعم از یهودی و نصرانی و غیره، «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» هرچند که دشمنان خدا و مشرکین از آن ناخرسند

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشند. ابو سعود گفته است: خدا با اعزاز دین اسلام وعده‌ی خود را تحقق بخشید، به طوری که تمام ادیان را مقهور و مغلوب دین اسلام کرد.(ابو سعود ۱۶۱/۵)

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی دریافتیم که: مسلمانان برای جهاد و مبارزه در راه الله سبحان وتعالی تشویق و ترغیب گردیده واز نافرمانی پیامبر، هشدارشان داده، تا هم چون مردم بنی اسرائیل مبتلا نشوند.

اینک در آیات متبرکه (10 الی 14) مؤمنان را به خرید وفروش و تجارتی پایدار،مفید و سودمند؛ یعنی، ایمان راستین وجهاد واقعی با مال و جان، رهنمایی می فرماید. و در پایان، آنان را برای پشتیبانی دین و شریعت و پیامبر؛ حواریان برگزیده ی عیسی را یاد آور شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴿١٠﴾

اي كساني كه ايمان آورده ايد آيا شما را به تجارتي راهنمايي كنم كه از عذاب دردناک نجات دهد؟(۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَدُلُّكُمْ »: شما را راهنمایی می کنم، به شما راه نشان می دهم.« تُنْجِيكُمْ»: شما را می رهاند، شما را رستگار می کند.

تفسیر:

مفسران می نویسند: که الله تعالی در این ایه متبرکه؛ ایمان و جهاد در راه الله را به «تجارت» تشبیه کرده است؛ چون تجارت عبارت است از مبادلۀ چیزی به چیزی دیگر به امید نفع و کسب سود، و هر کس به الله ایمان بیاورد و با جان و مالش جهاد کند، به امید نایل آمدن به پاداش و نجات از عذاب دردناک، مال و توانایی خود را بذل می‌کند. از این رو پاداش و نجات از عذاب به تجارت تشبیه شده است، طوریکه الله تعالی در (آیه 111 سورۀ توبه) میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿111﴾» (بی‌گمان الله از مؤمنان جانهایشان و اموالشان را به عوض آنکه بهشت برای آنان باشد خریده است. در راه الله می‌جنگند، پس می‌کشند (کفار را) و کشته می‌شوند، این وعده ای است که در تورات و انجیل و قرآن بر او (الله، مقرر) است، و چه کسی از الله به وعده خود وفا کننده‌تر است؟! پس (ای کسانی که ایمان آورده اید) به معامله ای که کرده اید خوش باشید و این همان پیروزی بزرگ است.)

«هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»:

مفسران می نویسند: یکی از راه های تجارت با ذات اقدس الهی همانا آشنایی با کلام و احکام الهی است، طوریکه در ایه متبرکه آمده است: «آیا میخواهید شما را به تجارتی سودمند و گرانقدر راهنمایی کنم؟ استفهام برای تشویق است. «تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ» تجارتی که شما را از عذابی دردناک نجات بدهد.

باید گفت این تجارت از جمله تجارت معنوی می باشد که حکمت وفلسفه آن برای همه انسانها به آسانی قابل درك و فهم نیست، فقط مؤمنان واقعی به الله به معنا، مفهوم وحکمت این تجارت پی می برند،آنعده کسانی به آن پی میبرند که: «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» که: (به الله توانا و پیامبرش ایمان صادق و بدون شک و شبه داشته باشند.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

قابل تذکر است که: تجارت، ومعملات تجاری صرف درامور دنیای ومادی خلاصه نمی گردد، بلکه از جمله «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ...» بخوبی معلوم می گردد، تجارتی که انسان به دنبال آن است، ودر واقعیت دارایی سود ثابت وپایدر هم می باشد همانا تجارتی است که انسان را از قهر وغضب الهی در امان می دارد، واقعاً هم ؛پیروی اخلاصمندانه از احکام قرآنی و دساتیر پیامبران، الهی است که: انسان را از عذاب الیم نجات داده وفوز وکامیابی عظیمی را نصیب اش می گرداند، طوریکه در ایه مبارکه خوانیم: «تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ... ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ».

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴿١١﴾

به الله و رسول او ایمان بیاورید، و در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید، این براي شما از هر چیز بهتر است بدانید. (١١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تُجَاهِدُونَ »: تلاش می کنید، می کوشید. « أَنْفُسِکُمْ »: جانهایتان.

تفسیر:

مفسران فرموده اند: ایمان و جهاد در راه الله را به «تجارت» تشبیه کرده است؛ چون تجارت عبارت است از مبادله‌ی چیزی به چیزی دیگر به امید نفع و کسب سود، و هر کس به خدا ایمان بیاورد و با جان و مالش جهاد کند، به امید نایل آمدن به پاداش و نجات از عذاب دردناک، مال و توانایی خود را بذل می‌کند.

امام فخر رازی، مفسیر وفقیه مشهور فرموده است: جهاد سه نوع است:

1 - جهاد با نفس؛ یعنی مغلوب کردن نفس و منع آن از لذات و هوس‌ها.

2 - جهاد با دشمنان خدا به منظور نصرت دین.

3 - جهاد در بین خود و خلق؛ یعنی چشم طمع از آنان ببرد و نسبت به آنان مشفق و مهربان باشد.

«ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ» اگر دارای فهم و درک هستید ایمان و جهاد در راه الله که من دستور آن را به شما داده‌ام برایتان از تمام آنچه در این حیات هست بهتر است.

(صفوة التفاسیر: محمدعلی صابونی، سوره الصّف)

شأن نزول آیهٔ 11:

1085- ک: از سعید بن جبیر روایت کرده است: چون آیهٔ: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی تِجَارَةٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ» (صف: 10) «ای مؤمنان، آیا شما را بر سودایی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناك نجات می‌دهد؟» نازل شد. مسلمانان گفتند: کاش می‌دانستیم این تجارت چیست تا همه اموال و زن و فرزندان خویش را در آن راه بذل می‌کردیم. پس آیهٔ «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد.(تفسیر وبیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تألیف علامه جلا الدین سیوطی).

يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿١٢﴾

تا گناهان شمار را بیامرزد، و شما را در بهشت هایی که از زیرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است و خانه های پاکیزه در بهشت های جاویدان، درآورد؛ این است کامیابی بزرگ. (١٢)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَسَاكِنَ »: جمع مسکن، منازل و خانه ها، سراها. « طَيِّبَةً »: خوش و پاکیزه.

تفسیر:

«يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» این جواب جملۀ خبری «تؤمنون بالله و رسوله» می‌باشد؛ چون متضمن معنی امر است. یعنی به الله ایمان بیاورید و در راهش جهاد کنید، وقتی چنان کردید گناهان شما را می‌بخشاید؛ یعنی گناهانتان را مستور می‌دارد و به فضل و کرم خود آنها را محو می‌کند.

«وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: و شما را وارد باغهایی می‌کند که از زیر (درختان) آن نهری های بهشتی جاری است، «وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ»: و شما را در قصرهای مرتفع و در باغ های جاویدانی، جا می‌دهد. «ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» این پاداش کامیابی بس بزرگی است که بالاتر از آن کامیابی نیست، و سعادتی است بزرگ و همیشگی که والاتر از آن سعادتی نیست.

باید یاد آور شد که: انسان فطرتاً به دنبال خیر و سعادت است وپروردگار با عظمت هم وعده رسیدن ودستیابی آنرا به مؤمنان واقعی خویش داده است.

«فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ»:

«عدن» در لغت به معنی اقامت و بقاء در یک مکان است، و لذا به «معدن» که جایگاه بقای مواد خاصی است این کلمه اطلاق می‌شود، بنا براین مفهوم «عدن» با خلود شباهت دارد.بناءً چنین استفاده می شود که جنات عدن اقامت همیشگی و ماندگار و نوع از امتیازی است که نه مرگ آن ها را از شخص بهشتی می‌گیرد و نه هم او از آن‌ها بیرون آمدنی است. و طوریکه در آیۀ کریمه آمده است «ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ این است فوز عظیم» یعنی: آنچه از آمرزش و وارد کردنتان به این بهشت های ماندگار ذکرشد، همانا رستگاری بس بزرگی است که ورأی آن رستگاری بیشتری سراغ نمی‌شود و کامیابی‌ای است که هیچ کامیابی دیگری همانند آن نیست.

جاودانگی جنت و جنتیان:

قابل تذکر است که جنت:همیشگی است و از بین نمی رود و جنتیان نیز در آن جاودانند، نه از جنت کوچ می‌کنند و نه در آن می‌میرند: لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴿56﴾ (سورۀ الدخان: 56). (آنان هرگز در آنجا مرگی جز همان مرگ نخستین که در دنیا چشیده‌اند) نخواهند چشید و الله آنان را از عذاب دوزخ به دور و محفوظ داشته است).

«إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَانَتۡ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡفِرۡدَوۡسِ نُزُلًا، خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يَبۡغُونَ عَنۡهَا حِوَلًا» (سورۀ الکهف: 107-108). (بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغ‌های بهشت جایگاه پذیرایی از ایشان است. جاودانه در آن می مانند و خواستار رفتن به جای دیگری نیستند).

احادیثی وارده در نبود مرگ در بهشت و دوزخ:

در مورد اینکه حیات در جنت برای جنتیان وحیات در دوزخ برای دوزخیان همیشگی است احادیثی متعددی روایت گردیده است که برخی از این احادیث در ذیل تذکر می یابد:

«يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ» (ای جنتیان! همیشه زنده هستید و هرگز نمی‌میرید. ای دوزخیان! برای همیشه زنده هستید و مرگ را نخواهید دید). این

(c) ketabton.com: The Digital Library

احادیث بیان‌گر این واقعیت است که جنت وجنتیان، فناناپذیر هستند.
در حدیثی از ابوهریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْعَمُ لَا يَبْأَسُ لَا تَبْلَى ثِيَابُهُ وَلَا يَفْنَى شَبَابُهُ» (هرکس وارد بهشت شود خوشحال می‌گردد، آسیب نمی‌بیند، لباس‌هایش کهنه نمی شوند و جوانیش از بین نمی‌رود) (صحیح مسلم، کتاب الجنة باب دوام نعیم الجنه، (2181/4)، شماره (2836).
از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم به ندای ربانی و آسمانی توجه فرمایید که جنتیان را پس از داخل شدن به جنت ندا می‌دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا فَلاَ تَسْقَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيَوْا فَلاَ تَمُوتُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشِبُّوا فَلاَ تَهْرَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلاَ تَبْتَئِسُوا أَبَدًا، فَذَالِكَ قَولُ اللهِ تَعالى: «وَنُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴿43﴾» (سورة الأعراف: 43). (منادی ندا می‌دهد: دیگر تندرست می‌مانید و هرگز مریض نمی شوید، زنده هستید و هرگز نمی میرید، جوان می مانید و هرگز پیر نمی شوید، بهره‌مند هستید و هرگز بینوا نمی شوند. آری این گونه الله متعال می فرماید: «ندا داده می‌شوند که: این بهشت شماست که آن‌را به خاطر کارهای (شایستهٔ) که انجام دادید، به ارث می برید». (برای تفصیل بحث هذا مراجعه فرماید به: رساله بهشت و دوزخ نوشته: دکتر عمر سلیمان اشقر: تاریخ نشر (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

وَأُخۡرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴿١٣﴾

و نعمت دیگری که آن را دوست دارید به شما مي‌بخشد و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیك است و به مؤمنان مژده ده! (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُخْرَى »: دیگری، نعمتی دیگر.

تفسیر:

عطاء می‌گوید: «مراد از آن فتح فارس و روم است». «و مؤمنان را مژده بده» یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم ! مؤمنان را به فتح و پیروزی در دنیا و بهشت در آخرت مژده بده.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴿١٤﴾

ای کساني که ایمان آورده اید، نصرت دهندگان (دین) الله باشید همانگونه که عیسي بن مریم به حواریون گفت: مددگاران من (در دعوت) به‌سوی الله کیست؟ حواریون گفتند: ما یاوران الله هستیم، و در این هنگام گروهي از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهي کافر شدند، ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان توان دادیم، پس تا اینکه پیروز شدند.(۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« كُونُوا »: باشید، بشوید. « أَنْصَارَ اللَّهِ »: یاران خدای یاوران دین خدا. «الحواريين»: جمع حواری، پیروان پاکنهاد عیسی.«أيدنا»: پشتیبانی کردیم، یاری دادیم، نیرو بخشیدیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

عبدالرزاق و عبد بن حمید از قتاده روایت کرده‌اند که در تفسیر آیۀ: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُوٓاْ أَنصَارَ ٱللَّهِ» (الصف:14) گفت: «به حمد الله که این نصرت تحقق یافت زیرا هفتاد مرد از انصار نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و با ایشان در محل عقبه بیعت کردند و سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم را جای داده و یاری کردند تا آنکه الله تعالی دین خویش را پیروز گردانید».

در حدیث شریف به روایت ابن اسحاق و ابن سعد آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به جمعی که با ایشان در عقبه ملاقات نمودند، فرمودند: «دوازده تن از میان خود را به‌سوی من بیرون آورید (و انتخاب کنید) تا کفیل و نمایندۀ قوم خویش باشند چنان‌که حواریون کفالت عیسی بن مریم را عهده دار گردیدند». آن‌ها دوازده تن را از میان خود انتخاب کردند، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن نمایندگان برگزیده فرمودند: «شما بر قوم خویش کفیل هستید چون کفالت حواریون برای عیسی‌بن‌مریم و من نیز کفیل قوم خود هستم. انصار گفتند: بسیار خوب؛ پذیرفتیم».

حواریّون حضرت عیسی علیه السلام:

«حواریّون» جمع «حواری» است و «حواری» به معنی آرد سفید سبوس گرفته است. نانی که چند بار سبوس آردش گرفته شده باشد را حواری گویند و به مناسبت همین معنا یار برگزیده و خالص در محبت خویش را نیز «حواری» گویند.

برخی از مفسرین می نویسند که: «حَواریّون» جمع «حَواریّ» به معنای تغییر دهنده مسیر است. حواریّون، کسانی بودند که مسیر انحرافی مردم را رها و به راه حقّ پیوستند.

«حواریون» از جمله اشخاص مؤمن و نمونه از حیث اجابت دعوت خدا و پیامبرش تصویر شده اند.

در آیۀ (52 سورۀ آل عمران) آمده است: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللهِ» (چون عیسی دریافت که قوم ایمان نخواهند آورد. گفت: کیست که مرا در راه خدا یاری کند؟ یاران گزیده اش گفتند: ما تو را در این راه یاری دهیم.)

در آیۀ چهاردهم سورۀ صف از مسلمانان خواسته شده است همانطور که حواریون درجواب به دعوت حضرت عیسی علیه السلام، در راه خدا یاري کردند. آنان نیز در جهاد با کافران یاران خدا باشند.

حواریون حضرت عیسی علیه السلام بمثابۀ شاگردان خاص و طرف مستقیم ارشادات و دستور های آن حضرت بوده‌اند، این حواریون حضرت عیسی علیه السلام را در سفر و حضر همراهی می‌کرده‌اند:

مفسرین می نویسند که: حضرت عیسی در مدت سه سال رسالت شاگردانی را به دور خود جمع نمود که بنابر برخی از روایات تعداد آن به 70 نفر میرسید، که در این میان دوازده نفر آن جای و مقام خاصی داشتند. اسماء دوازده نفراز این حواریون در انجیل مَتی ولوقا تذکر یافته است. در طول تاریخ بشریت دیده شده که: أنبیاء، مواجه وگرفتار کفّار لجوج بودند «أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ» بناءً یاران اندك وقلیلی داشتند.

حواریون را حضرت عیسی علیه السلام برای درک رسالت و ابلاغ پیام مهم مسیحیت انتخاب کرده بود. حضرت عیسی شاگردان منتخب خود را رسول (فرستاده) نامید. این

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوازده تن مأموریت داشتند که نه تنها در سر زمین یهودان دست به تبلیغ بزنند، بلکه مأموریت و وظیفه داشتند که به سایر سرزمین ها نیز مسافرت تبلیغی نمایند.
در منابع اسلامی رسولان را با عنوان حواریان می‌شناسیم. حواری هر شخص کسانی اند که نسبت به او صداقت و خلوص دارند. پس حواریان عیسی شاگردان پاک و خالص او هستند.
با آنکه حواریان از اولین ایمان آورندگان به حضرت عیسی علیه السلام بشمار می روند در آواخر عمر رسالت حضرت عیسی علیه السلام، بعد از اینکه انحرافاتی بزرگی در بین بنی اسرائیل، به وقوع پیوست، حواریون به تجدید پیمان پرداختند، طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 52 سورۀ آل عمران) در این مورد می فرماید: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قالَ مَنْ أَنْصارِي إِلَى اللَّهِ قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ« پس چون عیسی از آنان (بنی‌اسرائیل) احساس کفر کرد، گفت: کیست که یاور من بسوي خدا «براي تبلیغ آین او» گردد؟ حواریون گفتند ما یاوران خدا هستیم، به خدا ایمان آورده ایم و تو نیز گواه باش که ما اسلام آورده ایم.

حواریون خواستار مائده از آسمان شدند:

در مورد غذاهای آسمانی (مائده) درآیاتی از قرآن عظیم الشأن مباحثی مطرح شده است اما در مورد اینکه نوع وجنس این غذای آسمانی چگونه است، و جزئیات این غذا به چه شکل است، بحثی به عمل نیامده است.
برخی از مفسرین می نویسند که: مائده یا غذای آسمانی اعجازی بود برای حقانیت رسالت پیامبران در مقابل انسان های سرسخت و لجوج که آیات روشن الهی را نادیده می گرفتند و در برابر دعوت برحق پیامبران الهی درخواست اعجاز این چنین غذای رامی‌کردند.
طوریکه مائده آسمانی بر بنی اسرائیل به اعجاز حضرت موسی علیه السلام نازل شد. و حضرت عیسی علیه السلام نیز به تقاضای حواریون، که از آن حضرت تقاضا کردند تا خداوند برای آنان غذای آسمانی نازل نماید.

خوانندۀ محترم!

اگرما به زندگی حضرت ابراهیم خلیل الله دقت بعمل اریم در خواهیم یافت که وی ایمان راسخ، به معاد انسان ها داشت که روزی خداوند همه را زنده خواهد نمود، مگر به آن هم از پروردگار خویش میطلبد که شکل زنده کردن مردگان را به او نشان دهد تا ازنزدیک آن را مشاهده نماید. هنگامی که مورد بازخواست خداوند قرار گرفت و خطاب آمد که، مگر ایمان به قدرت من نداری وی در جواب گفت بلی دارم !
«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (آیۀ 260، سورۀ بقره) (و به یاد آور وقتی را که ابراهیم گفت: ای پروردگارم! به من نشان ده که چطور مرده‌ها را زنده می‌کنی؟ الله گفت: آیا ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: بلی ایمان دارم، و لیکن می‌خواهم که دلم مطمئن شود، الله گفت: پس چهار پرنده را بگیر باز آنها را نزد خود قطعه قطعه کن باز هر قطعه از آنها را بر کوهی بگذار، باز آنها را بخوان، پس می‌بینی که دویده به نزد تو می‌آیند، و بدان که الله غالب باحکمت است.)
حضرت ابراهیم خلیل الله گفت: بلی ایمان راسخ دارم که تو مردگان را زنده می کنی، ولی

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای بالابردن ایمان و تکمیل مراتب یقین می خواهم آن را به طور محسوس ببینم.
حالا می بینیم که عین این حادثه در مورد حواریون حضرت عیسی علیه السلام نیز تکرار شده است.
بادر نظرداشت اینکه حواریون حضرت مسیح، به شخص حضرت عیسی علیه السلام عقیده راسخ وقوی داشتند، ولی برای کسب اطمینان بیشتر و بالابردن مراتب یقین و ایمان خود، از او درخواست نمودند که ازالله بخواهد برای آنها از خوراکه های آسمانی فرود آورد. این معجزه خواهی نه به آن معنا ست که گویا آنان در نبوت حضرت عیسی شکی وتردید داشته، بلکه، این در خواست شان برای کسب یقین بیشتر و تحصیل بالاترین مراتب ایمان بود؛ زیرا انسان هر چه هم به مطلبی مؤمن باشد باز مایل می شود که آن را از نزدیک لمس و مشاهده نماید.
طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 112 وآیه 113 سوره مائده) میفرماید: «إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴿112﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ﴿ 113﴾» (یاد آور شو وقتیکه حواریون (همراهان مخلص عیسی) گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو می‌تواند که بر ما خوانی (پُر از طعام) از آسمان فرود آرد؟ عیسی گفت: اگر مؤمن هستید، از الله بترسید. (113) گفتند: میخواهیم که از آن بخوریم، و دل‌های ما (آرام گیرد و) مطمئن شود و بدانیم که به ما راست گفته ای، و بر نزول آن از گواهان باشیم.)
حضرت عیسی علیه السلام از این در خواسات و تقاضای حواریون خویش که بوی شک و تردید به مشام میرسید، و طوری با خود فکر می کرد که: بعد از آوردن این همه آیات ونشانه به حواریون گفت: «از الله بپرهیزید اگر ایمان دارید». (سورۀ مائده 112).
قابل تذکر است که چون حواریّون شیوه‌ی سؤالشان از عیسی علیه السلام کمی بی ادبانه بود، به جای «یا رسول الله»، گفتند: «یا عیسی» و به جای «آیا خدا لطف می‌کند» گفتند: «آیا میتواند؟» و به جای «پروردگار ما»، گفتند: «پروردگارت»، جواب «اتَّقُوا اللَّهَ» شنیدند.
ولی دیری نگذشت که به اطلاع حضرت عیسی علیه السلام رسانیدند که ما هدف نادرستی وغلطی از این پیشنهاد نداریم، و غرض ما لجاجت ورزی نیست بلکه «می خواهیم از این غذا بخوریم) و علاوه بر نورانیتی که بر اثر تغذیه از غذای آسمانی در قلب ما پیدا می شود، زیرا تغذیه به طور مسلم در روح انسان مؤثر است (قلب ما اطمینان و آرامش پیدا کند و با مشاهده این معجزه بزرگ به سرحد عین الیقین برسیم و بدانیم آنچه به ما گفته ای راست بوده و بتوانیم بر آن گواهی دهیم». (سورۀ مائده/۱۱۳.)
بعد از اینکه حضرت عیسی علیه السلام،از حسن نیت در خواست حواریون در (مائده آسمانی) اگاهی حاصل نمود، خواسته آنها را به پیشگاه پروردگار به این صورت منعکس کرد: «خداوندا مائده ای از آسمان برای ما بفرست تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد، و نشانه ای از ناحیه تو محسوب شود و به ما روزی ده، تو بهترین روزی دهندگان هستی». (آیه 114 سورۀ مائده).
خداوند متعال این دعائی را که از روی حسن نیت و اخلاص صادر شده بود اجابت کرد، و به آنها فرمود: «من چنین مائده ای را بر شما نازل می کنم، ولی توجه داشته باشید، بعد

(c) ketabton.com: The Digital Library

از نزول این مائده مسئولیت شما بسیار سنگینتر می شود و با مشاهده چنین معجزه آشکاری هر کس بعد از آن، راه کفر را بپوید او را چنان مجازاتی خواهم کرد که احدی از جهانیان را چنین مجازاتی نکرده باشم» (سورۀ مائده آیات 115).

ایمان و اطمینان قلبی:

ایمان در لغت عبارت است از: تصدیق در مقابل تکذیب. و در اصطلاح ایمان عبارت است از: اقرار به زبان، تصمیم و پیمان قلبی و عمل با اعضا و جوارح، امّا «اطمینان» و طمأنینه در لغت به معنای آرامش خاطر بعد از بی‌تابی و اضطراب است.

فرق ایمان و اطمیان قلبی:

گاهی انسان به وسیله استدلال و برهان علمی و منطقی ممکن است به چیزی یقین داشته باشد و با این استدلال، عقلش راضی شود، ولی آرامش خاطر نداشته باشد. اما اگر نسبت به آن چیز اطمینان قلبی داشت این اطمینان باعث آرامش خاطر و سکون قلب او می‌شود.

نصرانی یا نصاری:

نصرانی یا نصاری برگرفته از دو چیز است:

- بعضی گویند: چون عیسی علیه السلام در شهر ناصره متولد شده و یا زمان کودکی و طفولیت ایشان در آنجا سپری گشته، در نتیجه مدعیان پیروی از ایشان را نصرانی و نصاری گفتند، در «اقرب الموارد» آمده: نصرانی منسوب بِه ناصره است بر غیر قیاس.- بعضی گویند: نصاری به معنی انصار یعنی یاری دهندگان است که در اصل از «مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللَّهِ» (آیۀ 14: این سورۀ) گرفته شده سپس بعد از منسوخ شریعت ایشان این نام بر آنها قرار گرفت.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفیق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الجُمُعَةِ

جزء – (28)

سورۀ جمعه در مدینۀ منوره نازل شده و دارای یازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدین سبب که دربرگیرنده فرمان اِجابَت نداء برای نماز جمعه است، **«جُمُعَة»** مسمی شده است.

اسم سورۀ جمعه از آیه نهم این سوره گرفته شده و اهمیت و عظمت نماز جمعه را بیان می کند.

فضیلت سورۀ:

ابن عباس و ابو هریره (رض) در بیان فضیلت این سورۀ روایت کرده‌اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلّم در نماز جمعه اکثراً ایندو سوره یعنی سورۀ «جمعه» و سورۀ «منافقین» را می‌خواندند.

تعداد آیات کلمات و حروف سورۀ:

سورۀ جمعه طوریکه یادآور شدیم در مدینه، پس از سوره ی صف نازل شده ودارای یازده آیات بوده، وتعداد کلمات این سورۀ به(176) یک صد وهفتاد وشش کلمه، و (787) هفت صد وهشتاد وهفت حرف، و (357) سه صد وپنجاه وهفت نقطه می رسد. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (تفصیل معلومات درمورد تعداد آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن را می توانید در سورۀ طور همین تفسیر (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

ارتباط سوره جُمُعَة با سورۀ قبلی:

چون الله سبحان وتعالی سوره صف را به ترغیب در عبادت و دعوت به سوی عبادت پایان داد، و یاد نمود که مؤمنین را به سبب نصرت و غلبه بر دشمنان تأیید خواهد نمود، سوره جمعه را به بیان قدرتش بر پیروزی مسلمین بر تمام اشیاء افتتاح نمود.

- سوره ی صف، از حال موسی علیه السلام و قومش که او را می آزردند، اشاره کرد؛ این سوره هم از منزلت پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه وسلم و برتری امت وی بحث می نماید.
- در سوره ی صف عیسی علیه السلام از آمدن خاتم پیامبران به نام احمد، خبر داد؛ در این سوره اشاره می کند: آن پیامبر که عیسی علیه السلام به ظهورش مژده داده، الله سبحان وتعالی او را در میان درس نخوانده ها بر گزیده است.
- پایان سوره ی صف به جهاد که «تجارت» نام دارد، امر کرد؛ در پایان این سوره از جمعه بحث نموده ومی فرماید ؛ که از تجارت دنیوی بهتر است.
- در سوره ی صف الله متعال به مؤمنان امر می کند، تا در صفوف مشترک و به هم پیوسته، آماده ی مبارزه با دشمن شوند و از کیان خود به دفاع بپردازند، پس مناسب است به دنبال همین صفوف محکم از نماز جمعه که مستلزم صفوف فشرده است، سخن بگوید.

یادداشت:

در آن قرن که پیامبرصلی الله علیه وسلم پا به عرصه ی جهان نهاد، جهان بر لبه ی پرتگاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

هرج و مرج و بی نظمی بود و بینش و عقایدی که جامعه را برپادارد، وجود نداشت و طوایف با هم در جنگ و ستیز بودند، قانون و نظامی در میان نبود، مقرراتی که مسیحیان سرهم کرده بودند، تفرق و پراکندگی و نیستی به بار آورد و رخساره ی زندگی تیره و تار گشته بود؛ وجود مبارک پیامبر، آن همه جهل و تاریکی و بی نظمی را کنار زد و جهان را با آوردن قانونی جامع و شامل از سوی الله سبحان وتعالی از سقوط قطعی وحتمی نجات وبه آن سر وسامان بخشید.

محتوای سورۀ جُمُعَه:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ این سوره در مدینۀ منوره نازل شده است و جنبۀ تشریع را مورد بررسی قرار مي دهد. محور اساسی سوره عبارت است از احکام «نماز جمعه» که الله تعالی آنرا بر مؤمنان فرض کرده است.

سورۀ جمعه در ابتداء بعثت خاتم پیامبران، حضرت محمّد بن عبد الله صلّی الله علیه و سلم را مورد بررسی قرار داده، و توضیح داده است که بعثت رسول اکرم رحمتی است که از جانب الله تعالی به وسیلۀ او عرب و بشریت را از تاریکی شرک و گمراهی نجات داد، و به وسیلهی او به انسانیت و بشریت فضل و کرم عطا کرد؛ چون بشریت مدتها در تاریکی دست و پا میزد و رسالت حضرت محمد برای امراض بشریت سرگردان مرهم و داروی شفا بخش و نجات بود.

بعد از آن موضوع یهود و انحراف آنها از شریعت الله تعالی را مورد بحث قرار داده است. آنها مکلف بودند به احکام تورات عمل کنند اما از آن رو برتافتند و آن را پشت گوش نهادند.

درین سوره آنها را به الاغی تشبیه کرده است که باری بزرگ از کتب پرسوده را به دوش دارند، اما جز سنگینی و خستگی چیزی از آن عایدش نمیشود، که این نهایت شقاوت و بدبختی است.

سورۀ جمعه بعد از آن به بحث دربارۀ احکام «نماز جمعه» پرداخته است و مؤمنان را فرا میخواند که به شتاب به سوی اقامهی نماز جمعه رهسپار شوند.

و در موقع آذان و ندای نماز جمعه، معامله و خرید و فروش را بر آنان حرام کرده است و مؤمنان را از غافل شدن از نماز به وسیلۀ مشغول گشتن به تجارت و لهو، برحذر داشته است. در خاتمه مؤمنان را برحذر داشته است که مانند منافقان به تجارت مشغول شده و نماز را فراموش کنند و یا با سستی و سنگینی نماز را اقامه کنند. (صفوة التفاسیر: محمد علی صابون)

جُمُعه:

جمعه (با ضم جیم و ضم میم یا با ضم جیم و سکون میم) نام روز هفتم از ایام هفته در جنتری مسلمانان بشمار میرود.

جمعه در لغت:

به هفته و جمع شدن راگویند. و در اصطلاح شرعی: به اجتماع مردم (مسلمانان) در روز جمعه برای انجام نماز جمعه و خود نماز نیز جمعه گویند.

قبل از ظهور دین مبین اسلام به روز جمعه روز عروبه یعنی روز رحمت میگفتند.جمع جُمْعات وجُمَعات وجُمُعات وجُمَع: أسبوع «قضینا جمعة کاملة فی القریة؛ سپری کردیم جمعۀ کامل را در قریه».

(c) ketabton.com: The Digital Library

الجُمُعَة:

آخر أيام الأسبوع، يأتی بعد الخميس، ويليه السبت، وهو يوم يجمع المسلمين فی الجوامع «خَيرُ يوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيهِ الشَّمْسُ يوْمُ الْجُمُعَةِ» (حديث)، «إِذَا نُودِی لِلصَّلَاةِ مِنْ يوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَی ذِكْرِ الله».

الجمعه که درین جا با پیشوند الف ولام تعریفه (ال) که در انگلیسی مساوی به کلمهء (The) است در واقعیت نام روز مشخص ومعین است در هفته، که بعد از روز پنج شنبه یعنی(خمیس) وبه تعقیب آن روز شنبه یعنی(سبت) است.

و پروردگار با عظمت وتوانا ما برای ما مسلمانان امری میکند که وقتی به نماز جمعه خوانده شدید به ذکر الله تعالی سعی کند وامور دنیوی، خرید وفروش را کنار بگذارد.

و روز جمعه بهترین روز و سرور روزها میباشد و این فضیلت لطف و رحمت الهی بر بندگان است تا در این راستا به عبادت خدای خود بیشتر مشغول شده از ثواب و پاداش بیشتر و ویژه بهرهمند گردند.

پروردگار با عظمت ما روز جمعه را به یهود و نصاری عرضه داشت تا در آن به عبادت و نماز و تکریم حق تعالی مشغول شوند ولی آن ها قدر این موهبت را ندانستند و به روزهای شنبه و یکشنبه متمایل شدند و خداوند این روز را به أمّت محمّد مصطفی صلی الله علیه وسلم ارائه نمود.که با تکریم خاصی استقبال گردید.

همانطوریکه جمعه قبل از شنبه و یکشنبه می باشد به همین صورت نیز این أمّت بر آن ها برتر گشته و پیشی جسته است.

حضرت أبوهریره (رض) روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْدَ أَنَّهُمْ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمْ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ فَاخْتَلَفُوا فِيهِ فَهَدَانَا اللَّهُ فَالنَّاسُ لَنَا فِيهِ تَبَعٌ الْيَهُودُ غَدًا وَالنَّصَارَی بَعْدَ غَدٍ.»

(صحيح): بخاري (ش876 و 896 و 3486) / مسلم (ش2015-2018) / نسايی (شماره 1367) از طريق (عبدالرحمن بن هرمز وطاوس يمانی وابوصالح السمان) روايت كرده‌اند: «عن أبا هريرة رضي الله عنه أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نحن الآخرون السابقون يوم القيامة بيد أنهم أوتوا الكتاب من قبلنا ثم هذا يومهم الذي فرض عليهم فاختلفوا فيه فهدانا الله فالناس لنا فيه تبع اليهود غدا والنصارى بعد غد.» «ما (امتی از لحاظ زمانی) آخر و (و از لحاظ مقام و منزلت در نزد خداوند) پیشگام و سبقتگیر هستیم، غیر این است که آنان (یعنی؛ یهود و نصاری) قبل از ما به آن‌ها کتاب داده شد و ما بعد از آن‌ها کتاب را دریافت کردیم، و در این روز (جمعه) خداوند بر آن ها (نماز و عبادت را) فرض نمود و در آن به اختلاف پرداختند ولی خداوند ما را به روز جمعه هدایت کرد؛ پس مردمان (ادیان دیگر) تابع ما هستند (چون بعد از جمعه عید می‌گیرند) و برای یهود فردا و برای نصاری پس فردای آن است.».

همچنان حذیفه (رض) روایت کرده که: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج أَضَلَّ اللَّهُ عَنِ الْجُمُعَةِ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا فَكَانَ لِلْيَهُودِ يَوْمُ السَّبْتِ وَكَانَ لِلنَّصَارَی يَوْمُ الأَحَدِ فَجَاءَ اللَّهُ بِنَا فَهَدَانَا اللَّهُ لِيَوْمِ الْجُمُعَةِ فَجَعَلَ الْجُمُعَةَ وَالسَّبْتَ وَالأَحَدَ وَكَذَلِكَ هُمْ تَبَعٌ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَحْنُ الآخِرُونَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَالاوّلونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمَقْضِيُّ لَهُمْ قَبْلَ الْخَلاَئِقِ.» (صحيح): مسلم (ش2019و2020) / نسايي (ش1368) / ابن ماجه (ش1083) از طريق (سعد بن طارق وابومالک الاشجعی) روايت كرده‌اند: «عن ربعی بن حراش عن حذيفة قال: قال رسول الله ج:....» «پیامبرصلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله علیه وسلم فرمودند: خداوند روز جمعه را از امت های قبل از ما (به سبب سرکشی و عصیان) محروم کرد و روز شنبه را به یهود و روز یکشنبه را به نصاری داد. پس خداوند آن‌را برای ما قرار داد و ما را به سوی روز جمعه هدایت فرمود، پس (ترتیبش را) جمعه، شنبه و یکشنبه قرار داد و به همین صورت نیز آن‌ها در روز قیامت بعد از ما هستند. ما در اهل دنیا آخرین (أمّت) هستیم و در روز قیامت از سابقین و پیشی‌گیرانی هستیم که قبل از (دیگر) آفریدگان حسابرسی می‌شوند.»

ابن بطال فرموده: بر یهود و نصاری روزی از جمعه فرض گردید و انتخاب آن جمعه به خودشان واگذار شد تا شریعت و قوانین دینشان را در آن اقامه کنند ولی آن‌ها در اینکه کدامین روز باشد اختلاف کردند و هدایت نیافتند تا روز جمعه را انتخاب کند.(ابن حجر، فتح الباری، 355/2.)

امام نووی نیز در این زمینه چنین گفته است: امکان دارد که صراحتاً به انتخاب روز جمعه امر شده باشند و آن‌ها اختلاف کرده که آیا تعیین جمعه لازم است یا حق تبدیل آن به روز دیگر را دارند پس اجتهاد کردند و خطاء کردند.(ابن حجر، فتح الباری، 355/2.)

روز اول هفته جمعه است نه شنبه:

«عن أَبی هُرَيْرَةَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْدَ أَنَّهُمْ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمْ الَّذِی فُرِضَ عَلَيْهِمْ فَاخْتَلَفُوا فِيهِ فَهَدَانَا اللَّهُ فَالنَّاسُ لَنَا فِيهِ تَبَعٌ الْيَهُودُ غَدًا وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ.» (صحیح بخاری، حدیث: 827 و صحیح مسلم، حدیث: 1413) ابو هریره رضی الله عنه می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ما (امت اسلامی، در دنیا از همه) آخرتر آمده ایم ولی در قیامت از همه جلوتر از ما حساب وکتاب گرفته می شود،این واضح است که به آنها(یعنی یهود و نصاری) قبل از ما(امت اسلامی) کتاب داده شده است، سپس این روز (جمعه) همان روزشان بود که (ازجانب الله متعال؛ تعظیم آن) بر آنها فرض قرار داده شده بود ولی آنان (یهود و نصاری در تعیین و انتخاب این روز) اختلاف نمودند، الله متعال ما را بسوی این (روز) هدایت نمود و دیگر مردم تابع و دنبال روی ما اند (روز) یهودیها فردا (که شنبه است) می باشد و (روز) نصرانی ها پس فردا (که یک شنبه است) می باشد.

ابن حجر عسقلانی رحمه الله در توضیح وتشریح،این حدیث چند مسأله استنباط و برداشت نموده که یکی از آنها این است که روز (جمعه) از نظر شرعی روز اول هفته است، در این باره به گفتار ابن حجر رحمه الله توجه فرماید که ایشان میفرمایند:«وَأَنَّ الْجُمُعَة أَوَّل الْأُسْبُوع شَرْعًا، وَيَدُلّ عَلَى ذَلِكَ تَسْمِيَة الْأُسْبُوع كُلّه جُمُعَة.» یعنی: و(مسأله دیگری که از این حدیث استنباط می شود این است) که روز جمعه از نظر شرعی روز اول هفته است، ودلیل دیگر این مطلب این است که (صحابه رضی الله عنهم) به کل هفته (نیز) جمعه می گفتند.

فضیلت روز جمعه:

روز جمعه روزی بزرگ است و از بزرگترین روزهای دنیا و ارزشمندترین روزهای هفته محسوب می‌گردد، پس با توجه به این‌که خداوند آن را بزرگ شمرده، لازم است که به عنوان روزی بزرگ از آن استقبال بعمل اید، و کارهای نیک و صالح را در آن انجام داد و از تمامی گناهان پرهیز نمود وصلوات فراوانی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم در این روز فرستاد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درمقام ومنزلت روز جمعه در حدیثی آمده است: «خير يوم طلعت عليه الشمس، يوم الجمعة، فيه خُلق آدم، وفيه أُدخل الجنة، وفيه أُخرج منها، ولا تقوم الساعة إلا فی يوم الجمعة» (مسلم، احمد و ترمذی آن را روایت کرده اند.) (بهترین روزی که آفتاب در آن طلوع کرده روز جمعه است، در روز جمعه آدم علیه السلام خلق شده، و در روز جمعه وارد جنت شد، و در روز جمعه بود ازکه از جنت بیرون شد، و در روز جمعه قیامت برپا می‌شود).

و ابولبابه بدری(رض) روایت کرده که پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «سيد الأيام يوم الجمعة، وأعظمها عند الله تعالى، من يوم الفطر، ويوم الأضحى...» (روز جمعه نزد خداوند از بزرگترین روزها محسوب می‌گردد و از روز عید فطر و قربان نیز بزرگتر است).

احمد و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند، و عراقی در خصوص آن گفته که سندش حسن است.

ودر حدیثی از ابوهریر(رض) روایت شده که پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود:

«من اغتسل يوم الجمعة غُسل الجنابة، ثم راح فی الساعة الأولى، فكأنما قرب بدنة، ومن راح فی الساعة الثانية، فكأنما قرب بقرة، ومن راح فی الساعة الثالثة فكأنما قرب كبشاً أقرن، ومن راح فی الساعة الرابعة فكأنما قرب دجاجة، ومن راح فی الساعة الخامسة فكأنما قرب بيضة، فإذا خرج الإمام حضرت الملائكة يستمعون الذكر».(کسی که در روز جمعه غسلی مانند غسل جنابت و با همان صفات و شرایط انجام دهد، سپس به سوی مسجد برود مثل این است که یک شتر را در راه خدا قربانی کرده باشد، کسی که در ساعت دوم به مسجد برود، مثل این است که یک گاو را صدقه کرده باشد، کسی که در ساعت سوم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک قوچ شاخدار را قربانی نموده باشد و کسی که در ساعت چهارم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک مرغ را صدقه داده باشد، کسی که در ساعت پنجم برود مانند این است که یک تخم مرغ را صدقه داده باشد، همین‌که امام در مسجد ظاهر گردید، فرشتگان حاضر می‌شوند و به ذکر و دعا و مطالب خطبه گوش فرا می‌دهند). (مالک و بخاری آن را روایت کرده‌اند.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ جُمُعَة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي‌السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴿١﴾

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است الله، همواره تسبیح الله می‌گویند، خداوندی که مالك و حاکم است، و از هر عیب و نقصی مبرا و عزیز و حکیم است. (١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَلِكِ»: فرمانروا، مالک. « الْقُدُّوسِ» معظّم و پاک از هر عیب و نقصی است، و ذاتی که از هرگونه نقصی پاک و منزه و به صفات کمال موصوف است.

«الْعَزِيزِ» و بر همه چیزها چیره وغالب می باشد. « الْحَكِيمِ» و در آفرینش و فرمان خودفرزانه و با حکمت است. پس این صفت های بزرگ آنسان را به پرستش الله یگانه و بی شریک فرا می خوانند.

تفسیر:

همه آن چه که در آسمان ها و زمین است الله سبحان وتعالی را به پاکی یاد می کنند و مطیع فرمان او هستند و او را پرستش می نمایند چون کامل و فرمانرواست، و فرمانروایی و پادشاهی جهان بالا و پائین از آن اوست، پس همه تحت تدبیر او هستند.

«مسبّحات ستّ»:

در قرآن عظیم الشأن، شش سوره با «سبَّح» یا «یُسبِّح» آغاز میشود، که آنها را «مسبّحات سته» میگویند. این سوره ها عبارت اند از: (جمعه، تغابن، صفّ، حدید، حشْر و اعلی.) در این سورۀ هاتسبیح گویی خداوند از همه ی موجودات آسمانی وزمین به ثبوت رسیده است، وآن یابه زبان حال است و همه در می یابند که تمام ذرات مخلوقات خداوندی جل عظمته، بر حکمت و قدرت صانع حکیم خود، شهادت می دهد. واین تسبیح اوست.

قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 44، سورۀ اسراء) میفرماید: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً».

(آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر که در آنهاست، تسبیح خداوند را مي گويند، و هیچ چیز نیست مگر آنکه با ستایش، از او به پاکی یاد می‌کند، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. همانا او بردبار و آمرزنده است.)

باید متذکر شد که بهترین وبر ترین ذکرها تلاوت و قرائت قرآن عظیم الشأن است، سپس تسبیح (سبحان الله) و تحمید (الحمد لله) و تکبیر (الله أکبر) و تهلیل (لا إله إلا الله) و دو حول (لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم) میباشد.به این ترتیب شایسته است که شخص مسلمان بر ذکر خداوند با کلامی پاک و سودمند تداوم داشته باشد.

خوانندگان گرامی!

در ایات متبرکه (1 الی 4) در باره فضل ونعمت الله بر جهانیان بحث بعمل آمده است.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿٢﴾

اوست کسی که در میان مردم بی سواد، پیامبری از خود شان فرستاد که آیاتش را بر آنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌خواند و آنان را پاک می‌دارد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد، هرچند که پیش از این در گمراهی آشکار بودند. (۲)

تفسیر:

«بَعَثَ»: مبعوث کرده است. **«الأُمِّيِّينَ»:**یعنی اعراب هم عصر پیامبر صلّی الله علیه و سلم که اغلب ناخوانده و بی سواد بودند. حکمت در ذکر **«الأُمِّيِّينَ عرب»** (در حالیکه پیامبر برای هدایت تمام بشریت مبعوث شده است) این است، که شرافت و احترام عرب را بیان می‌کند؛ زیرا حضرت محمد صلّی الله علیه و سلم به آنها منسوب است. و برای شرف و افتخار عرب همین بس است. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی) (همچنان ملاحظه شود سوره های: بقره، آل عمران وسورۀ اعراف)

«يُزَكِّيهِمْ»: آنان را ازچرک شرک پاک و پاکیزه مي کند، آنان را تزکیه مي کند. تزکیه و تعلیم در رأس پروگرام ها واز جمله وظایف أنبیاء بشمار می رود. (ملاحظه شود آیۀ 164 سورۀ آل عمران) و در این هیچ جای شکی نیست که: تزکیه و خود سازی باید در سایۀ مکتب أنبیا و آیات الهی باشد.

«الْحِكْمَةَ»: درک حقایق، شریعت، نشانه ها، ویژگیهای دین، احکام قرآن.

آیا پیامبر اسلام «اُمّی» بود؟

علمای علم لغت ومفسرین کلمه **«اُمّی»** را به شخص اطلاق می نمایند، که شخص متذکره خواندان ونوشتن را بصورت مطلق یاد نداشته باشد.

اصطلاح «امّی» در قرآن عظیم الشان از جمله یکی از صفت های پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده و بصورت کل دوبار آنهم بصورت مفرد، مورد استعمال قرار گرفته است.

که از آنجمله میتوان به (آیات 157 و158 سوره اعراف) اشاره بعمل آورد.

ولی این کلمه در صیغه جمع «امّیون» در (آیۀ 78 سورۀ بقره) دربارۀ قوم یهود بکار رفته است. وهکذا سه بار به صیغۀ «امیّین» درمورد اعراب و بت‌پرستان مورد استفاده قرار گرفته است، که تفصیل کامل آن را میتوان در(سورۀ آل عمران آیات 20 و57) وآیۀ 2 سورۀ جمعه) ملاحظه نمود.

راغب اصفهانی در مورد کلمه «امّی» می‌نویسد: «امّی» به شخصی خطاب میشود که نمی تواند بنویسد، ونمی تواند بخواند. مسلم است که:پیامبر اسلام محمّد مصطفی صلی الله علیه وسلّم یک شخصی «امّی» بوده و لی طوریکه گفتیم: هدف از «امّی» این است که درس نخوانده بود، نه این که فاقد سواد و دانش بوده است و تمام اشتباه بر این نقطه می چرخد، زیرا «درس نخوانده» به معنای بی علم و دانش بودن نیست همچنان که پیامبران بزرگ درس نخوانده اند ولی بزرگترین معلّمان درعالم بشریّت بوده است.

بطور مثال حضرت آدم علیه السلام یک شخصی بود که درس نخوانده بود، ولی به تصریح قرآن عظیم الشأن معلّم فرشتگان بود، طوریکه داستان زیبای او به تفصیل در (آیه‌های 28 تا 32) سورۀ بقره به تفصیل بیان گردیده است.

ولی اگر هدف از باسواد بودن پیامبر اطّلاع وسیع و علوم سرشار او حتی از طریق وحی باشد، این مطلب مورد تصدیق تمام مسلمانان است و اگر مقصود از باسواد بودن این است که بسان دیگران در مکتب‌های معمولی درس خوانده وبرای معلم نشسته، صفحات پرافتخار زندگی آن حضرت صلی الله علیه وسلم و آیات صریح قرآنی شدیداً آن را تکذیب می‌کند.

- مسلمانان قرار مستندات دین مقدس اسلام بدین باور اند که:پیامبر صلی الله علیه وسلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

قبل از بعثت نه کتابی را می‌خواند و نه هم خط می نوشت،طوریکه خود قرآن عظیم الشأن با کمال صراحت در (سورهٔ عنکبوت، آیهٔ 48) این موضوع راچنین بیان فرموده است: «وَ ما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ» «پیش از نزول قرآن کتابی را نمیخواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی، برای این که کافران پس از بعثت در آیین و نبوّت تو شک نکنند».

قابل ذکر است اینکه پیامبر بزرگوار اسلام محمّد مصطفی صلی الله علیه وسلّم اُمی بود ویا خیر باید ابتدا گفت که: برخاستن پیامبر از یك جامعه اُمّی وآنهم بمثابه علمبردار علم و حکمت، یك معجزهٔ الهی است. مسلم این است که رهبر جامعهٔ اسلامی باید از مردم، **«رَسُولًا مِنْهُمْ»** و در بین مردم باشد.

و چنانچه در بالا تفصیل دادیم کلمهٔ **«اُمّی»** که در قرآن عظیم الشأن وسایر روایات معتبر اسلامی در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد استعمال قرار گرفته، دارای مفهومی خاصی می باشد.

خوانندهٔ محترم !

در مورد اینکه آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت خواندن ونوشتن را یاد داشت ویا خیر؛ در بین سیرت نویسان یک نظر قطعی وجود ندارد، ولی روایت مشهور همین است که؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت شخصی **«اُمّی»** بود خواندن ونوشتن را یاد نداشت. و تمام نامه‌های پیامبر را دیگران می نوشتند ولی نامه های خویش را خودشان انشاء می‌کرد.

ولی هستند از محدثین که اعتقاد دارند که: نخواندن و ننوشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم گواه بر عدم قدرت او بر نوشتن و خواندن نیست; زیرا خواندن و نوشتن یک کمال بزرگی است که نمی‌توان گفت پیامبر اسلام فاقد این کمال بوده است، اگر چه او از این کمال استفاده ای نمی‌کرد.

اما برداشت من ازین مسئله چنین است که خواندن ونوشتن برای سایر انسان های عادی کمال بزرگی بوده میتواند اما برای پیامبر اسلام کمال بزرگی نیست.

یادداشت بر تفسیر آیهٔ 157 سورهٔ اعراف:

در (آیهٔ 157 سورهٔ اعراف) بر اُمی بودن پیامبر صلی الله علیه وسلم حکم میفرماید:

طوریکه می فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (و کسانی که از پیغمبر ناخوان پیروی می‌کنند، پیغمبری که (اوصاف و سیرت) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند، آنان را به کارهای نیک امر می‌کند و از کارهای بد باز می‌دارد، چیزهای پاکیزه را برایشان حلال می‌کند و چیز های پلید را بر آنان حرام می نماید. و بار گران را از آنها بر می دارد و بند و زنجیره هایی را که بر آنان بود دور می‌کند، پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را تعظیم نمودند و او را مدد کردند و از نوری که همراه وی فرو فرستاده شده است پیروی کردند، این گروه رستگار (و کامیاب) اند.

تعداد کثیری از مفسرین در تفسیر خویش نوشته‌اند: **«اُمّی»** از ماده **«اُمّ»** به معنی مادر یا امت به معنی جمعیت گرفته شده، لذا برخی آن را به معنی درس نخوانده و استاد ندیده

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌دانند؛ یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده، باقی مانده است. برخی هم به معنی کسی می‌دانند که از میان اُمت و توده مردم برخاسته است؛ نه از میان اشراف، مرفه ان و جباران و عده‌ای به مناسبت این که مکه را **«امّ القری»** می‌گویند، این کلمه را مرادف مکّی دانسته‌اند؛ البته هیچ مانعی ندارد که این کلمه اشاره به هر سه مفهوم باشد. (تفسیر نمونه، ج 6، ص 396 و 397).

تفسیر آیهٔ 2 سورهٔ جمعه: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (سوره جمعه آیه 2) «او کسی است که در میان درس ناخواندگان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت؛ که آیاتش را بر آنان می‌خواند [و پیروی می‌کند] و رشدشان می‌دهد [و پاکشان می‌گرداند] و کتاب [خدا] و فرزانگی به آنان می‌آموزد؛ درحالی که قطعاً، از پیش در گمراهی آشکاری بودند».

شیخ امام طبری وشیخ فخررازی درتفاسیر خویش مینویسند:که مراد از امّیین در این آیه، قوم عرب است که نمی‌توانستند چیزی بخوانند یا بنویسند (فخر رازی، مفاتیح الغیب، جلد 30، صفحه538).

تفسیر آیه 48 سوره عنکبوت: «وَمَا كُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلاَ تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» (سوره عنکبوت آیه 48)؛ «و پیش از این (قرآن) هیچ کتابی نمی‌خواندی [و پیروی نمی‌کردی] و با دست راستت آن را نمی نوشتی؛ در صورتی که (اگر میخواندی و مي نوشتی) حتماً، باطل‌گرایان شك می‌کردند».

فخر رازی می نویسد: این یکی از معجزات پیامبر است که با وجود این که پیش از نزول قرآن، کتابی نخوانده و چیزی ننوشته بود، این کتاب آسمانی پر محتوا را آورد (فخر رازی، مفاتیح الغیب، جلد 9، صفحه 64).

سایر دلایل در مورد اُمّی بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلّم:

در غزوهٔ اُحُد، حضرت عباس کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم در مکه بود و چون ابوسفیان با لشکر خود به قصد جنگ با پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه بسوی مدینه درحرکت شد، حضرت عباس شخصی را از قبیلهٔ بنی غفار مخفیانه به سوی مدینه فرستاد، وتأکید داشت که منزل ده روزه را باید در سه روز طی نموده ونامه را بطور عاجل خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم برساند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در قبا بود که نامهٔ حضرت عباس به او رسید. نامه را گرفت وآنرا به اُبیّ بن کعب داد تا آنرا قرائت کند.

اُبیّ بن کعب نامهٔ حضرت عباس را برای رسول الله صلی الله علیه وسلم قرائت نمود، و رسول الله صلی الله علیه وسلم از او خواست که موضوع نامه را با خود مخفی داشته باشد. محدثین می افزایند که اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم خواندن را می دانست، حاضر نمی شود که چنین مکتوب رازدار ومهم را به شخص دیگری نشان دهد. (صحیح، بخاری، المغازی، باب 17 و 20). تمیم بن جراشه مي فرماید: وفد ثقیف بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شدیم تا اسلام بیاوریم. خواستیم نوشته‌ای بگیریم و در آن چند شرط بگنجانیم. ما می خواستیم ربا و زنا بر ما حلال باشد.با این نوشته نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم به خواننده نامه گفت که بخوان. چون به کلمه ربا رسید، فرمود: دست مرا برآن بگذار. پس دستش را بر آن نهاد و فرمود که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» و آن را پاک کرد (طبری، تاریخ، جلد 3، حوادث

(c) ketabton.com: The Digital Library

سال نهم.).

خوانندۀ محترم!

قابل تذکر است که: سواد غیر از خواندن و نوشتن است و نباید فراموش کرد که خواندن و نوشتن تنها مظهری از مظاهر سواد است نه اصل آن.بطور مثال یک شخص خواندن و نوشتن را بلد نیست، ولی توانسته است کتب علمی را در حفظ خود بیگرد ومحتوای آنان را به خوبی درک میکند و میداند. ولی شخصی دیگری است که: خواندن و نوشتن را بلد است ولی خبر از محتوی کتب علمی و مطالب آنان ندارد؛ حالا به نظر شما کدام یکی آز آنها باسواد و کدام یکی از آنان بیسواد به حساب می رود؟ ضرور است که فهم در بخش قضاوت سواد و بیسواد درنظر داشته باشیم.

نکتۀ دوم اینکه: رسول الله صلی الله علیه وسلم این که نمی خوانده و نمی نوشته است فلسفه خاصی بخود دارد، ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم برای نوشتن وحی وسایر امور کتابتی برای خود کاتبان وحی داشت که امور کتابت وحی را پیش می برد.

محدثین می نویسند: در صلح حدیبیه وقتی قرارداد صلح بین مسلمانان و مشرکین قریش نوشته می شود، برخی از متون درین مسودۀ صلح بود که برای مشرکین غیر مقبول بود ومشرکین به حذف این متون تأکید داشتند. در نهایت امر نتیجه این شد که شخصِ رسول الله صلی الله علیه وسلم از متن قرار داد صلح حدیبیه این متون را حذف نموده.

قرارداد صلح حدیبیه و حذف برخی از متون ازآن:

قریشیان، با درک تنگنایی که در آن قرار گرفته بودند، بی درنگ سهیل بن عمرو را برای بستن پیمان صلح نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم به حدیبیه فرستادند و تأکید بعمل آوردند؛ که هرگز اجازه ندهند که مسلمانان به معیتی رسول الله صلی الله علیه وسلم در این سال عمره به جای آورند تا عرب‌ها نگویند که محمد به زور وارد مکه شده است. سهیل بن عمرو نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و چون پیامبر صلی الله علیه وسلم او را دید، گفت: کار برایتان آسان شد؛ وقتی که تصمیم صلح بگیرند، این مرد را می‌فرستند. سهیل آمد و مفصلا صحبت نمود و سپس بر اصول و بندهای صلح به توافق رسیدند.

مواد صلحنامه عبارت بود از:

1 - پیامبر صلی الله علیه وسلم امسال برگردد و وارد مکه نشود، ولی سال آینده مسلمانان می‌توانند به مکه بروند و سه شبانه روز در آنجا اقامت کنند و اجازه دارند سواری و اسلحه معمولی با خودشان بیاورند؛ اما شمشیرها باید در غلاف باشند و قریش حق هیچ گونه تعرضی به آنان را ندارد.

2 - تا ده سال آتش بس بین طرفین برقرار باشد و مردم از هر دو گروه در امانند و هر دو گروه دست از جنگ بکشند.

3 - هرکس بخواهد در عهد و پیمان محمد داخل شود، الحاق او رسمیت دارد و هرکس دوست داشته باشد در عهد و پیمان قریش داخل شود، الحاق او نیز رسمیت دارد؛ همچنین هر قبیله یا طایفه‌ای که به هر یک از این دو طرف بپیوندد، جزو آن طرف بشمار می‌آید و هرگونه تعرض و تجاوزی به چنین طایفه‌ای، تجاوز به طرف قرارداد بشمار می‌رود.

4 - هرکس از قریش بدون اجازه به محمد بپیوندد، باید به قریش بازگردانیده شودو هرکس از یاران محمد به قریش پناه ببرد، قریشیان مجبور نیستند که او را باز گردانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم حضرت علی کرم الله وجهه را خواست تا متن قرار صلح حدیبیه را کتابت کند.
سیرت نویسان می افزایند: زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم املای قرارداد را شروع نمود و فرمود: «بسم الله الرحمن الرحیم» سهیل گفت: به خدا نمی‌دانیم که رحمن کیست؟ بنویس «باسمک اللهم» پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور فرمود که: همین عبارت، نوشته شود و سپس املاء فرمود: این، پیمان صلحی بین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و.... سهیل گفت: اگر می‌دانستیم که تو، رسول خدایی، راه تو را نمی‌بستیم و با تو نمی‌جنگیدیم؛ بنویس: محمد پسر عبدالله. پیامبر فرمود: «من، پیامبر خدایم؛ اگرچه شما ما را تکذیب کنید، در این وخت به حضرت علی کرم الله وجهه دستور داد که بنویسد: محمد بن عبدالله و لفظ رسول الله را پاک کند. اما حضرت علی قبول نکرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم با دست خودش، آن را حذف کرد، البته بعد از اینکه آن جمله را به رسول الله صلی الله علیه وسلم نشان دادند خودشبه دست مبارکش آنرا خط زد واز صلح نامه آنرا حذف کرد. وبدین ترتیب نوشتن صلح نامه حدیبیه به پایان رسید. (تفصیل موضوع را میتوان در کتاب «سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، ازترجمهٔ کتاب الرحیق المختوم، تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری، ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی) مطالعه فرماید.
همچنان در (آیهٔ 48، سورهٔ عنکبوت) آمده است: «وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُون». (و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست (راست) خود (کتابی) نمی نوشتی وگرنه باطل اندیشان قطعاً به شک و تردید می افتادند). از ظاهر آیه شریفه نفی قدرت نوشتن و خواندن از پیامبرصلی الله علیه وسلم نمی کند بلکه نفی عادت نوشتن و خواندن را می کند (چون ترکیب فعل ماضی کان با فعل مضارع که معنای ماضی استمراری را می دهد. بیانگر عادت است.).

وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿٣﴾

و (این بعثت خاص به زمان پیامبر نیست بلکه) دیگرانی از آنان (است) که هنوز به ایشان نپیوسته‌اند و او الله مقتدر و همه کارش به حکمت و مصلحت است.(۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آخَرِينَ »: دیگران، سایر مردم پس از صحابه. « لَمَّا يَلْحَقُوا »: هنوز نپیوسته اند، هنوز ملحق نشده اند.

تفسیر:

باید به این حقیقت اشاره نمود که:رسالت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلّم،تنها مربوط نسل معاصر بشری نمی باشد، بلکه شامل تمام بشریت پس از او، شامل تمام نژاد ها و اقلیم ها می گردد.
مفسر صاوی فرموده است: معنی آیه چنین است: خدا حضرت محمد را برای هدایت مؤمنان معاصر او و مؤمنان آینده مبعوث کرده است، پس رسالتش به افراد و اقوام موجود در آن اختصاص ندارد، بلکه رسالتش عام است و شامل آنها و غیر آنها تا روز قیامت مي شود. (تفسیرصاوی ۲۰۴/۴).
مجاهد در تفسیر آیه گفته است: آنها قوم عجم یعنی تمام اقوام غیر عرب هستند که نبوت حضرت محمد صلّی الله علیه و اله و سلم را پذیرفته اند. (مختصر ۴۹۸/۳)
«وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا...» همچنان باید گفت که: نبوّت فضل و مقام بزرگی است که

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله تعالی به هر کس بخواهد عطا می‌کند ولی چون حکیم است، این مقام را تنها به اهلش میدهد. «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ.»

به روایت بخاری از ابوهریره (رض) است که فرمود: آن گاه که سورۀ جمعه بر رسول الله صلی الله علیه وسلّم نازل شد، ما نزد ایشان نشسته بودیم پس آن را تلاوت کردند وچون به آیۀ: ﴿وَءَاخَرِينَ مِنهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡۚ﴾ [الجمعة: 3] رسیدند، مردی از ایشان پرسید: یارسول الله! این دیگرانی که هنوز به ما نپیوسته‌اند، کیستند؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلّم دست خود را بر شانۀ سلمان فارسی (رض) نهادند و فرمودند: «والذي نفسي بيده لو كان الإيمان بالثريا لناله رجال من هؤلاء» «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، قطعاً مردانی از این گروه آن را در می یابند». پس این حدیث شریف و غیر آن از احادیث و آیات، دلیل بر عام بودن بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سوی تمام مردم است، چنان‌که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده: حق تعالی «وَءَاخَرِينَ مِنهُمۡ» رابه قوم فارس تفسیر نمودند و از این جهت به فارسیان، رومیان وغیر آنان از ملت ها نامه نوشته و آن‌ها را به سوی دین حق دعوت کردند.

همچنین در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد ساعدی (رض)آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بی‌گمان در صلب های مردان و زنانی از امت من کسانی هستند که بی‌حساب به بهشت وارد می‌شوند». سپس این آیه را تلاوت نمودند: «وَءَاخَرِينَ مِنهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡۚ» [الجمعة: 3]. «و اوست عزیزحکیم» یعنی: حق تعالی دارای‌عزت و حکمت بالغه است در این امر که مردی امی را به این کار عظیم برانگیخت و او را از میان همه افراد بشر به رسالت خویش برگزید.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴿۴﴾

این (بعثت) فضل الله است، آن را به هر کس که بخواهد می دهد و الله دارای فضل بزرگ است. (۴)

در این هیچ جای شکی نیست که؛ نبوّت فضل و مقام بزرگی است که الله تعالی به هر شخصی که بخواهد عطا می‌کند ولی چون حکیم است، این مقام را تنها به اهلش می دهد.

درضمن قابل یادهانی است که؛ رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم، مخصوص مردم معاصر خود نیست بلکه شامل تمام عالم بشریت پس از او، از هر نژاد و اقلیم که باشند نیز می شود.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از توحید و نبوت بحث بعمل آمد و خبر داد که الله متعال، پیامبری امی را برای راهنمایی مردمی درس نخوانده و امی برگزید، ولی مردم یهود - نه از سر یقین - گفتند: او پیامبر مردم عرب است، نه ازما.اینک در آیات متبرکه (5 الی 8) به رد این شبهه ی کینه توزانه وعنادانه پرداخته بیان میدارد که: یهودیان به تورات عمل نمی کنند، هرچند بر آن مکلف اند. اگر خود را در برابر تورات، موظف و مسؤول بدانند، قطعاً از قرآن عظیم الشأن بهره مند می شوند و هرگز چنین یاوه گوییهایی بر زبان نمی آورند.

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴿۵﴾

داستان کسانی که مکلف به تورات شدند باز (چنانکه باید) رعایتش نکردند، مانند الاغی هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کنند. چه بد است مثَل گروهی که آیات الله را دروغ شمردند!

(c) ketabton.com: The Digital Library

و الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« حُمِّلُوا »: بر دوششان گذاشته شد، مکلف شناخته شدند.« لَمْ يَحْمِلُوهَا»: بدان عمل نکردند، حکمش را نادیده گرفتند.« أَسْفَارًا»: جمع سفر عبارت از کتاب بزرگی است که چون خوانده شود معنای خود را آشکار می‌کند از این جهت آن را «سفر» نامیدند.« بِئْسَ مَثَلُ »: چه بد است مثال...! چه ناپسند است وصف! وچه بد است داستان آن مردمان،الله ما را در پناه خود بدارد.

تفسیر:

مفسیر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا»: می نویسد: این بخش از آیه مبارکه رامیتوان دو معنا کرد: یکی عام و دیگری خاص. معنای عام این است که کسانی که بار علم تورات و عمل به آن و مسئولیت هدایت و راهنمایی جهانیان بر اساس آن بر آنان نهاده شده بود، اما آنان به این مسئولیت خود را احساس کردند و نه حق آن را ادا کردند. معنای خاص این است که کسانی که به عنوان امت حامل تورات بودن، وظیفه شان این بود که پیش از همه پیشقدم می شدند و پیامبری را همراهی می کردند که بشارت آمدن او به روشنی در تورات داده شده بود، اما آنان بیش از همه با او مخالفت کردند و خواسته های آموزه های تورات را برآورده نکردند.

«كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»: (همچون مثل خری است که کتاب هایی را بر پشت بار نموده) یعنی همان گونه که اگر باری از کتاب ها را بر پشت خری بنهند، او نمی داند که چه چیزهایی بر پشت او نهاده شده اند، به همان صورت اینان کتاب تورات را بر پشت خود حمل می کنند، اما نمی دانند که این کتاب برای چه آمده است و چه خواسته ای از آنان دارد.

«بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ »: چه بد مثلی که برای یهود آورده‌ایم! قومی که آیات خدا و نبوت محمد صلی الله علیه وسلم را تکذیب کرددند. یعنی بشارات پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه وسلم راکه الله تعالی در تورات و غیره داده بود و دلائل و براهینی را که بر رسالت محمد صلی الله علیه وسلم قائم کرده بود در حقیقت تکذیب آن تکذیب آیات الله است.(شیخ صابونی درتفسیر این آیه مبارکه مینویسد:« این آیه به صورت کنایه به ما، مسلمانان نیز گوش زد می‌کند که اگر احکام قرآن را اجرا نکنیم و به مقتضای آن عمل نکنیم، ما هم مشمول حکم یهود خواهیم بود.»

«وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵)»: الله انسان ظالم و نافرمان را راهنمایی نمی‌کند. مفسرعطا فرموده است: آنها عبارتند از افرادی که با تکذیب پیامبران به خود ظلم کردند.(تفسیر کبیر ۵/۲۹.).

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿۶﴾

بگو: [ای یهودیان!] اگر گمان می‌کنید که شما از میان همه مردم، دوستان خدا هستید، اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَادُوا»: یهودی شدند. «زعم»: گمان می برند، می پنداشتید. «تمنوا الموت»: آرزوی مرگ کنید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
«قُلْ يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ هٰادُوا» به آنها که یهودی شده و به قوم یهود چسبیده‌اند، بگو:
« إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيٰاءُ لِلّٰهِ مِنْ دُونِ اَلنّٰاسِ»: اگر آن‌طور که ادعا می‌کنید فقط شما دوستان واقعی الله سبحان وتعالی هستید.«فَتَمَنَّوُا اَلْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ» اگر در این ادعا راستگو هستید، از الله مرگ طلب کنید تا زودتر به منزلگاه کرامت که برای دوستانش آماده شده است، منتقل شوید.
مفسرابو سعود فرموده است: یهود می‌گفتند: «ما فرزندان و عزیزان خدا هستیم» و مدعی بودند که منزلگاه آخرت و بهشت در نزد خدا به آنان اختصاص دارد.
می‌گفتند: «جز یهود هیچ کس داخل بهشت نمی شود». آنگاه خدا به پیامبر دستور داد که برای تکذیب آنها به آنان بگوید: اگر چنان گمان و تصوری دارید، از خدا مرگ طلب کنید، تا از قرارگاه مصیبت و بلا به منزلگاه کرامت بروید؛ زیرا انسانی که یقین دارد که بهشتی است، دوست دارد از تیرگی و اندوه این دنیا وارهد و به آنجا برود.(ابو سعود ۱۶۳/۵) خدای متعال آنان را رسوا نمود و دروغ آنها را بر ملا کرد.
در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمد است که فرمود: ابوجهل لعین گفت؛ اگر محمد صلی الله علیه وسلم را در کعبه ببینم، او را زیر پایم لگدمال کرده و پایم را بر گردنش می‌فشارم (و خفه‌اش می‌کنم). پس خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و فرمودند: «اگر چنین کند، فرشتگان آشکارا او را می‌گیرند و اگر یهودیان آرزوی مرگ کنند، همگی می‌میرند و جایگاه‌های خود را در دوزخ می‌بینند و اگر کسانی که با رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، قصد مباهله را دارند (یعنی نصاری) از مباهله «ملاعنه» باز گردند، نه برای خود خانواده‌ای می‌یابند و نه مالی». (ملاحظه شود: تفسیر «آل عمران/61».
این آیه دلالت می‌کند بر این‌که میزان و معیار شناخت دوستی انسان نسبت به الله تعالی، آمادگی وی برای ملاقات با اوست.

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴿۷﴾

ولی آنان به سبب گناهانی که مرتکب شده اند هرگز آروزی مرگ نمی کنند، والله به (حال) ظالمان داناست.(۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:
« قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ »: دستهایشان پیش انداخته است، دستهایشان در پیش انجام داده است، خودشان انجام داده اند.

تفسیر:
مفسرین در تفسیر «وَ لاٰ يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» می نویسند که: به سبب کفر و معاصی و تکذیب حضرت محمد صلّی الله علیه و سلم هرگز مرگ را طلب نمی‌کنند. در حدیث آمده است: «قسم به ذاتی که جانم در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد اگر آرزو می‌کردند، هیچ یهودی زنده نمی‌ماند و همه می‌مردند»(تفسیرقرطبی ۹۶/۱۸.)
آلوسی فرموده است: احدی از آنان مرگ را تمنا نکرد؛ چون به صداقت حضرت محمد صلّی الله علیه و اله و سلم یقین داشتند و می‌دانستند اگر تمنا کنند فوراً می‌میرند. و این هم یکی از معجزات است. در سوره‌ی بقره این نفی به لفظ (لن) آمده است که بنا به قول مشهور از باب تفنن به شمار می‌آید.(آلوسی ۹۶/۲۸.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٨﴾

بگو: همان مرگی که از آن می‌گریزید (بدانید) که آن به شما رسیدنی است، باز به (نزد) دانای پنهان و آشکار بازگردانده می‌شوید آنگاه شما را به [نتیجه و حقیقت] آنچه کرده‌اید، آگاه می‌سازد. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **تَفِرُّونَ** »: می گریزید، فرار می کنید. «ملاقي»: دیدار کننده، روی آورنده، ملحق شونده.

« **تُرَدُّونَ** »: برگردانده می شوید. **«الْغَيْبِ»:** آنچه از دائره دید، و روح، و بُرد فهم ودانش بشری فراتر است.

«الشَّهادَةِ»: آنچه در معرض دید، و نیروی روح و در فاصله بُرد دانش بشری است.«الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ»: پنهان وآشکارا (ملاحظه شود (سورۀ: انعام، توبه).

تفسیر:

این آیه همانند آیه‌ی «أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ» (آیۀ 78، سورۀ نساء) می‌باشد. فرار از مرگ سودی وفایده ای ندارد ؛ زیرا مرگ چون تقدیری است حتمی و حذر از قدر سودی ندارد.

انسان‌ها برای فرار از مرگ، هزاران تدبیر وپلان را مطرح ومی‌اندیشند، ولی این تدابیر وپلان ها هیچ فایده ای برای انسان نمی رساند.زیرا پروردگار با عظمت ما می فرماید:«قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرارُ» (آیه 16 سورۀ احزاب) (بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، این فرار هرگز برای شما فایده ای ندارد).واقعیت اینست که دردنیا نمی‌توان از مرگ فرار کرد همان گونه که در آخرت نمی‌توان از قهر وجزای الهی فرار نمود، طوریکه انسان میگوید: «يَقُولُ الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ» (آیه 10 سورۀ قیامت) (در آن روز انسان خواهد گفت: گریزگاه کجاست؟).

خوانندگان گرامی !

در ایات متبرکه (9 الی 11) در باره نماز جمعه و احکام آن، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه برای نماز روز جمعه ندا (آذان) داده شد، پس به سوی یاد الله (نماز) شتاب کنید و خرید وفروش را رها کنید، این برای شما بهتر است، اگر بدانید.(۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **نُودِيَ** »: ندا داده شد، اذان گفته شد.«إسعوا»(سعی): بشتابید، بیایید. **«ذَرُوا** »: رها کنید، واگذارید. « الْبَيْعَ »:: داد و ستد، معاملات و...

تفسیر:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ»:(ای مؤمنان! آنگاه که برای نماز جمعه اذان گفته می شود به منظور شنیدن خطبه و ادای نماز حاضر)، «فَاسْعَوْا إِلىٰ ذِكْرِ اَللّٰهِ وَ ذَرُوا اَلْبَيْعَ» غرض ادای نماز بشتابید و خرید و فروش و معامله را رها کنید.یعنی تجارت زیانمند را رها کرده و به تجارت سودمند رو بیاورید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در التسهیل آمده است: «سعی» در آیه به معنی رفتن است نه به معنی دویدن. (التسهیل ۱۱۹/۴)؛ چون در حدیث آمده است: «برای ادای نماز جمعه با سرعت حرکت نکنید، بلکه قدم زنان و با آرامش بروید. (این حدیث در صحاح ششگانه وارد شده است.)
حسن فرموده است: به خدا قسم سعی عبارت نیست از دویدن؛ چرا که به مسلمانان امر شده است که با آرامش و وقار برای ادای نماز گام بردارند، اما شتاب در قلب و نیت و فروتنی و خشوع است» (تفسیر قرطبی ۱۰۳/۱۸).
در تفاسیر بسیاری از مفسرین کلمه **«فَٱسۡعَوۡاْ»** از رفتن به‌سوی نماز جمعه به «سعی» یعنی «شتافتن» تعبیر شده است هدف اینست که شخص مسلمان با همت و نشاط و جدیت و عزم قوی ومتین،برای ادای نماز جمعه برخیزد زیرا لفظ سعی مفید جدیت و عزم را می رساند.
البته هدف از «سعی» در این آیه مبارکه همانا رفتن شخصی مسلمان به سوی مسجد غرض ادای نماز جمعه با توجه واهتمام و عنایت خاص وبا وقار است که:به نماز جمعه تشریف ببرد، زیرا در احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلّم اصلاً از تیزوبا عجله رفتن به‌سوی نماز نهی به عمل آمده است، طوریکه در حدیث شریف آمده است: «چون اقامت را شنیدید، به‌سوی نماز به راه افتید و باید با وقار و آرامش راه بروید و شتاب نکنید پس آنچه را دریافتید بخوانید وآنچه که از شما فوت شد، آن را به‌اتمام رسانید».
همچنین در حدیث شریف به روایت ابوقتاده (رض) آمده است که فرمود: در اثنایی که ما با رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز می‌خواندیم، یکباره صدای هلهله مُصَلین شنیده شد، زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از نماز فارغ شدند، خطاب به این عده از مصلین فرمودند: «شما را چه شده است؟ گفتند: هیچ! فقط با شتاب به‌سوی نماز حرکت می‌کردیم. فرمودند: دیگر چنین نکنید و هنگامی که به نماز می‌روید، باید طوری راه بروید که وقار و آرامش بر شما حاکم باشد پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به اتمام رسانید».

حکمت و فلسفۀ فرض شدن نماز جمعه :

نماز های پنجگانه ای که امروزه ما مسلمین هر روز باید آنرا سر وقت بخوانیم، هفده رکعت فرض می باشند، که در شب اسراء و معراج پیامبر صلی الله علیه وسلم بر مؤمنین فرض شد، این زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش در مکه زندگی میکردند.
زهری میگوید: «اسراء یک سال قبل از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در ماه ربیع‌الاول روی داد، اما روایت وارده در این‌باره که اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، سند صحیحی ندارد». (تفسیر انوارالقرآن).
در صحیح بخاری و مسلم از حدیث انس بن مالک آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أُمَّتِي خَمْسِينَ صَلاَةً، فَرَجَعْتُ بِذَلِكَ، حَتَّى مَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: مَا فَرَضَ اللَّهُ لَكَ عَلَى أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: فَرَضَ خَمْسِينَ صَلاَةً، قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَاجَعْتُ، فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، قُلْتُ: وَضَعَ شَطْرَهَا، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ فَرَاجَعْتُ فَوَضَعَ شَطْرَهَا فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَاجَعْتُهُ، فَقَالَ: هِيَ خَمْسٌ، وَهِيَ خَمْسُونَ، لا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ، فَقُلْتُ: اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي، ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى انْتَهَى بِي إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَغَشِيَهَا أَلْوَانٌ لا أَدْرِي مَا هِيَ، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ،

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَإِذَا فِيهَا حَبَايِلُ اللُّؤْلُؤِ، وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ». (بخاری:349) یعنی: «خداوند در سفر معراج، روزانه پنجاه نماز بر امتم فرض گردانید. با آن پنجاه نماز، برگشتم تا اینکه به موسی علیه السلام رسیدم. ایشان پرسید: خداوند بر امتت چه چیزی فرض کرد؟ گفتم: روزانه پنجاه نماز. موسی علیه السلامفرمود: دو باره نزد پروردگارت برو. زیرا امتت توانایی انجام این کار را ندارد. نزد خداوند متعال برگشتم. حق تعالی بخشی از آن پنجاه نماز را کم کرد. وقتی نزد موسی علیه السلام آمدم، گفتم: بخشی از نمازها را معاف نمود. موسی علیه السلام گفت: بازهم بسوی خدا برگرد زیرا امتت توانایی این را هم نخواهد داشت. من بار دیگر نزد پروردگار رفتم. خداوند متعال این بار نیز بخشی از نمازها را کم کرد. باز چون نزد موسی رفتم و گفتم که خداوند بخشی دیگر از نمازها را بخشیده است، موسی علیه السلام باز همان سخن قبلی خود را تکرار کرد. برای آخرین بار، نزد حق تعالی رفتم، خداوند فرمود: روزانه پنج بار نماز بخوانید و ثواب پنجاه نماز را دریافت کنید و من هیچگاه خلاف وعده عمل نمی کنم. من بسوی موسی بازگشتم. گفت: بار دیگر به خداوند مراجعه کن. (این بار نپذیرفتم) گفتم: از خداوند شرم می کنم. آنگاه، جبرئیل مرا با خود بُرد تا اینکه به سدرة المنتهی رسیدیم. در آنجا، چیزهای گوناگونی دیدم که از آنها سر در نیاوردم. سپس وارد بهشت شدم. و در آنجا با زنجیرهای ساخته شده از مروارید و خاک بهشت که از مشک و عنبر بود، روبرو شدم».

البته بعضی از اهل علم گفته اند که قبل از آنکه این پنج نماز روزانه فرض شود، مسلمانان هر روز صبح و شب دو رکعت نماز می خواندند.

قتاده رحمه الله علیه، صحابی جلیل القدر، می گوید: «کان بدءُ الصیام أمِروا بثلاثة أیام من کل شهر، ورکعتین غدوة، ورکعتین عشیة». «تفسیر الطبری» (3/ 501). یعنی: در اوایل امر شده بود تا درهر ماه سه روز روزه گرفته شود، و نیز دو رکعت صبح و دو رکعت شب نماز خوانده شود.

و امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیۀ «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ» (سوره ق، آیۀ 39). (و پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب، پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی) می گوید: «و این امر قبل از فرض شدن نمازهای پنجگانه در شب اسراء بود، زیرا این آیه مکی است». (تفسیر ابن کثیر (جلد 3 / 538)، ومراجعه فرماید به: (البحر الرائق)، ابن نجیم (1 / 257).

البته بعضی از علماء این اقوال قتاده و ابن کثیر را قبول ندارند. و گروهی از اهل علم گفته اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از فرض شدن نماز در شب اسراء نمازی بجز نماز شب نمی خواندند بدون آنکه وقت آن یا تعداد رکعاتش مشخص باشد. نگاه کنید به: (التمهید لابن عبد البر) (35/8).

مطابق روایات تاریخی نماز جمعه در مکه مکرمه، و در شب معراج با بقیه نمازها فرض شده است. اگر چه روایتی هم هست که در مدینه منوره فرض شده است. اما صحیح ترین روایت این است که نماز جمعه، در مکه مکرمه فرض شده است.

پیامبراسلام چرا در مکه نماز جمعه را اداء نکردند؟

دلیلش واضح ودقیقی که پیامبر صلی الله علیه وسلم چرا نماز جمعه را در مکة مکرمه بجاء نیاورد اینست که:

- چون اوایل دعوت به اسلام بود و در آن زمان تعداد مسلمانان در مکة مکرمه کم بود و

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصل تدریج در تشریع (تدریج فی التشریع) در شریعت اسلامی یک اصل مهم است.

- دومین دلیل عدم اقامه نماز در مکه مکرمه را میتوان در ترس مسلمانان خلاصه نمود، طوریکه فوقاً بدان اشاره نمودیم، تعداد مسلمانان بسیار کم بود و عملاً ترس از آزار و اذیت مشرکین وجود داشت و در بسیاری حالت مسلمانان یا بطور مخفیانه زندگی می کردند و یا مخفیانه ادای اوامر و مناسک دینی میکردند.

عمدتاُ این دو عامل باعث شده بود که پیامبر اسلام نماز جمعه را در مکۀ مکرمه اقامه نکردند.

ولی ناگفته نباید گذاشت که: پیامبر صلی الله علیه وسلم، برای تنظیم امور مسلمین درشهر مدینه، صحابی جلیل القدر مصعب بن عمیررا به بحیث معلم به مدینۀ منوره فرستادند. مصعب بن عمیر حامل پیام پیامبر صلی الله علیه وسلم بودکه درآن خطاب به مسلمانان در ضمن سایر دساتیر هدایت گردیده بود که مسلمانان باید در شهر مدینه نماز جمعه را اقامه کنند.

اسعد بن زراره (رض) بعد از وصول هیات، مسلمانان را جمع کرد و مصعب بن عمیر فرستاده رسول الله صلی الله علیه وسلم را به عنوان اولین خطیب، نماز جمعه را در مدینه منوره اداء کرد. این اولین نماز جمعه بود که توسط مصعب بن عمیر و اسعد بن زراره در مدینه برگزار شد.

پیامبر اسلام هم پس از ورودشان به مدینه منوره بعد از چهار روز اقامت در قباء هنگامی که عازم مدینه شدند، چون در آن زمان قبا از مدینه فاصله داشت در قبیله بنی سالم بن عوف وقتیکه ظهر فرا رسید در آن جا توقف کردند و اعلام کردند. مردم جمع شدند و نماز جمعه را در آنجا اقامه کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم هم بخاطر اهمیت نماز جمعه، در لحظات ورودشان نماز جمعه را در قبا ء اقامه کردند و اجماع امت هم همین طور است که نماز جمعه فرض عین است.

درین جاء برای آسان کردن مشکل خواننده ضرورت است تا به دوعنوان ذیل و لو از بحث مستقیم ما خارج اند، ذیلاً بپردازم.

اولین بار نماز جمعه چه وقت فرض شد؟

در مورد اینکه اولین نماز جمعه چه وقت فرض شد طوریکه در فوق نیزاشاره کردیم مطابق روایات اسلامی: مسلمانان «مدینه»، پیش از آن که پیامبر صلی الله علیه وسلم هجرت کند، با یکدیگر به مباحثه پرداختند و گفتند که: قوم «یهود» درطول هفته روزی خاصی برای اجتماع دینی خویش دارند که مصادف میگردد به (روز شنبه)، همچنان «نصاری» نیز روزی معینی برای برگزاری مراسم دینی دارند که مصادف میشود به روز (یکشنبی)، بناءً بهتر خواهد بود که مسلمانان هم روزی داشته باشند که به دور هم جمع شوند ودر آن روز در جنبی اینکه به بحث مسایل دینی واجتماعی می پردازند، مصروف عبادت دستجمعی نیز خواهند شد، آنها روز قبل از شنبه را که در آن زمان «یوم العروبه» نامیده می شد، برای این هدف عالی خویش برگزیدند، بناءً نزد «اسعد بن زراره» که یکی از بزرگان اهل مدینه بود، رفتند، واو نماز را به صورت جماعت با آنها به جا آورد و به آنها اندرز داد، و آن روز، «روز جمعه» نامیده شد، زیرا روز اجتماع مسلمین بود.

اسعد بن زراره به مردم دستور داد از اینکه مسلمانان به اتفاق نیکی دست یافتند، گوسفندی

(c) ketabton.com: The Digital Library

را ذبح نمایند. مسلمانان گوسفند را حلال وهمه مسلمانان در نان چاشت وشب از گوشت این گوسفند غذا خوردند. ناگفته نماند که تعداد مسلمانان در آن زمان در شهر مدینه بسیار کم بود.

و این اولین نماز جمعه ای بود که در تاریخ امت اسلام تشکیل شد.

اما، اولین نماز جمعه ای که رسول الله صلی علیه وسلم با اصحابش بجاء آوردند، هنگامی بود که به «مدینه» هجرت کرد، مطابق روایت تاریخی آن حضرت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاوّل هنگام ظهر وارد «مدینه» شد، چهار روز در «قُبا» ماندند و مسجد «قبا» را بنیان نهادند. سپس روز «جمعه» به سوی «مدینه» حرکت کرد، (فاصله میان «قباء» و «مدینه» بسیار کماست، و امروز «قباء» یکی از محله های داخل «مدینه» است)، به هنگام نماز جمعه، به محلۀ «بنی سالم» رسید، و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت، و این اولین نماز جمعه ای بودکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در تأریخ اسلام به جا آورد، خطبه ای هم در این نماز جمعه خواند که، اولین خطبۀ محمد صلی الله علیه وسلم در «مدینه مکرمه» بود.

یکی از محدثان از «عبد الرحمن بن کعب» نقل کرده: پدرم هر وقت صدای آذان جمعه را می شنید، بر «اسعد بن زرارة» رحمت می فرستاد، هنگامی که دلیل این مطلب را جویا شدم، گفت: به خاطر آن است که او اولین کسی است که نماز جمعه را با ما به جا آورد.

گفتم: آن روز چند نفر بودید؟ گفت: فقط چهل نفر!ژ

نماز جمعه:

بر هر مرد مسلمان، بالغ، عاقل، آزاد و مقیمی واجب است که دربارۀ آن دلایل فراوانی مبنی بر وجوب آن و هشدار به کسی که بدون داشتن عذر در انجام آن سُستی و تنبلی می‌کند، و از حضور در آن سرباز می‌زند. از جمله دلایل وجوب آن آیۀ ذیل می باشد:

«يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ» (آیۀ 9، سورۀ الجمعة). «ای مؤمنان! هنگامی که برای روز جمعه اذان گفته می‌شود به سوی ذکر خدا (خطبه و نماز) بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، این برای شما بهتر است اگر مي دانستید».

خداوند در این آیات به تلاش و شتابیدن به سوی نماز امر کرده است، که این امر به مفهوم وجوب است. واجب شدن شتافتن فقط برای امر واجب است. در این آیات خداوند، [مردم را] از معامله کردن منع کرده است تا به وسیلۀ آن از انجام نماز باز نمانند. چنانچه نماز جمعه واجب نبود، بی‌تردید مردم به خاطر آن از معامله و خرید و فروش نهی نمی‌شدند.

ابن کثیر/ دربارۀ این آیه می‌گوید: بی‌تردید خداوند، به مؤمنان دستور داده است برای انجام عبادت او در روز جمعه و اهتمام به آن، و تداوم بر آن گردهم آیند.

جابر بن عبدالله (رض) میفرماید: پیامبرصلی الله علیه وسلم برای ما خطبه خوانده و فرمود: «اعلمو أنَّ الله قد افترض عليكم الجمعة في مقامي هذا، في يومي هذا، في شهري هذا، من عامي هذا، إلى يوم القيامة، من تركها في حياتي أو بعدي، وله إمام عادل أو جائر استخفافاً بها أو جحوداً لها، فلا جمع الله شمله ولا بارك الله في أمره» «بدانید که بی تردید خداوند نماز جمعه را در چنین جایگاه، روز، ماه، و سالی تا روز قیامت واجب کرده است. هر کس در زمان حیاتم یا پس از آن، با هدف خوار شمردن یا انکار آن، آن را ترک کند، در حالیکه امام عادل یا جائری دارد پس خداوند، کار آشفته آنان را سر و سامان ندهد و امر

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن‌ها را بر ایشان خجسته نگرداند» (ابن ماجه آن را روایت کرده است ولی اسناد آن ضعیف است.)

از ابوهریره و ابن عمر(رض) روایت شده است که آن دو از پیامبرصلی الله علیه وسلم بر روی منبرش می‌فرمود: «لینتهینّ أقوام عن ودعهم الجمعة والجماعات أو لیختمن الله علی قلوبهم ثم لیکونن من الغافلن» «آیا آن گروه‌ها از ترک کردن نماز جمعه و جماعت دست بر می دارند، یا خداوند بر قلب هایشان مهر می زند، سپس بی تردید از غافلان خواهند بود.» (مسلم آن را روایت کرده است.)

امام نووی/ می‌گوید: (معنای ختم، مهر کردن و پوشاندن است... قاضی عیاض می‌گوید: متکلمان در این باره هم بسیار اختلاف دارند. به او گفته شده است که ختم به معنای از بین رفتن لطف و اسباب خیر است. همچنین به او گفته شده است که به معنای خلق کفر در قلب های آن هاست، که این نظر بیشتر متکلمین اهل سنت است.

در حدیث از پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلّم روایت شده است که فرمودند: «من ترک ثلاث جمع تهاوناً بها طبع الله علی قلبه».«هر کسی که سه نماز جمعه را به خاطر سستی و تنبلی ترک کند خداوند قلب او را مهر میزند». (احمد، ابو داود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند.).

ابو قتاده (رض) روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من ترک الجمعة ثلاث مرات من غیر ضرورة طبع الله علی قلبه» «کسی که سه بار نماز جمعه را بدون هیچ ضرورتی ترک کند، خداوند قلب او را مهر میزند». (امام احمد آن را روایت کرده است.)

از ابن عباس(رض) روایت می‌شود که گفت: «کسی که سه بار متوالی از شرکت در نماز جمعه خودداری کند در حقیقت اسلام را به کناری نهاده است».(ابویعلی آن را به صورت موقوف و با اسناد حسن روایت کرده است.)

از ابن مسعود(رض) که پیامبر صلی الله علیه وسلم به گروهی که از شرکت در نماز جمعه امتناع می‌کردند، فرمود: «لقد هممت أن آمر رجلاً یصلی بالناس ثم أحرق علی رجال یتخلفون عن الجمعة بیوتهم» «بی‌گمان خواستم دستور دهم تا مردی امامت نماز مردم را برعهده گیرد سپس بر کسانی که از حضور در نماز جمعه خودداری می‌کنند، خانه هایشان را بر آنان آتش بزنم». (مسلم و حاکم آن را روایت کرده‌اند.)

ترمذی از ابن عباس(رض) روایت کرده است که دربارۀ فردی که به شب زنده داری می پردازد و روزها را روزه می‌گیرد اما در نماز جمعه شرکت نمیکند، از او سؤال شد. ابن عباس گفت: «او در آتش است». که در صفحات قبل نیز ذکر گردید.

از محمد بن عبدالرحمن بن زراره روایت شده است که گفت ازکاکایم [یحیی بن سعد بن زراره] شنیدم که گفت: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلّم فرمود: «فمن سمع النداء یوم الجمعة فلم یأتها؛ ثم سمعه فلم یأتها، ثم سمعه فلم یأتها، طبع الله علی قلبه وجعل قلبه قلب منافق» «کسی که در روز جمعه سه بار صدای منادی [مؤذن] را بشنود اما آن را اجابت نکند، خداوند بر قلب او مهر خواهد زد و قلب او را تبدیل به قلب منافق خواهدکرد». (بیهقی آن را روایت کرده است.)

از ام المؤمنین حفصه (رض) روایت شده است که پیامبرص فرمود: «رواح الجمعة واجب علی کل محتلم» «رفتن به نماز جمعه برای هر فردی که به بلوغ رسیده است واجب

(c) ketabton.com: The Digital Library

است». (نسائی، ابوداود و ابن خزیمه آن را روایت کرده‌اند. این حدیث صحیح است.).
اجماع امت: همۀ مسلمانان بر واجب بودن نماز جمعه اجماع دارند. ابن المنذر، اجماع علماء بر فرض عین بودن نماز جمعه را ذکر کرده است.
ابن عربی مالکی می‌گوید: با اجماع مسلمانان نماز جمعه، فرض عین است.
ابن قدامه در المغنی می‌گوید: مسلمانان بر وجوب نماز جمعه اجماع [و اتفاق] دارند.
عینی می‌گوید که از زمان رسول خداص تا امروز بر فرض بودن آن بدون هیچ انکاری اجماع دارند.
نووی (رح) می‌گوید: مذهب شافعی بر آن است که نماز جمعه فرض عین است.

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴿١٠﴾

و هنگامي که نماز ادا شد، در زمین پراگنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و الله را بسیار یاد کنید تا شما رستگار شوید. (١٠)

تفسیر:

«قُضِيَتْ»: اداء گردید و انجام پذیرفت. (زمانیکه نماز جمعه اداء گردید»
«إنتَشِرُوا»: پراکنده و متفرق شوید. فحوای جمله: «فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ» آیه مبارکه این واقعیت را می رساند که غرض کسب درآمد و دریافت فضل الهی، نیاز به هجرت و حرکت و مسافرت در زمین است.
«إبْتغُوا»: جستجو کنید. طلب کنید. نباید فراموش کرد که: در فرهنگ قرآن عظیم الشأن، مالِ دنیا فضل الهی است، بنابر همین اصل می فرماید: «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»، بعد از پایان نماز جمعه، به سراغ فضل الهی یعنی درآمد و تجارت بروید.
همچنان از فحوای جمله «فَاسْعَوْا» آیۀ مبارکه معلوم می شود که: در انجام عبادت سرعت بگیرید، ولی در کار مادی به سراغ آن روید وضرورتی به عجله نیست، زیرا رزق نزد الله تعالی مقدّر است.
جمله «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» میرساند که:لطف و فضل خداوند بسیار است ولی انسان باید برای به دست آوردن آن تلاش بخرج دهد.

برکت در تجارت بعد از ختم نماز جمعه:

سیرت نویسان روایت میفرمایند: که حضرت عراک بن مالک وقتی که از ادای نماز جمعه خلاص می شد، بر دروازه مسجد ایستاد می شد واین دعا را می خواند: «اللهم إنی أجبت دعوتک وصلیت فریضتک وانتشرت لما أمرتنی فارزقنی من فضلک وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (رواه ابن أبی حاتم، ابن کثیر) (خدایا دستور تو را بجاء آوردم، وفرض تو را ادا کردم، وهم چنان که تو دستور دادی من نماز خوانده بیرون آمدم، پس تو از فضل خویش به من رزق عطا بفرما، وتو یی بهترین رزق دهندگان.)
واز بعضی سلف صالحین منقول است: هر کسی که بعد از نماز جمعه به امور تجارت بپردازد، خداوند برای او هفتاد بار برکت نازل می فرماید.(ابن کثیر).
«وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آیه 45 سورۀ انفال) یعنی بعد از ادای نماز جمعه در کسب معاش به تجارت مشغول باش، اما مانند کفار از خدا غافل مباش، در عین وقت خرید وفروش وکارگری یا خدا را جاری بدار.
قابل تذکر است که: هدف از ذکر و یاد خدا در آیه، تنها ذکر زبانی نیست، بلکه توجّه درونی

(c) ketabton.com: The Digital Library

و یاد لطف‌ها و امداد های و وعده های و یاد عزّت، عظمت و فرمان او نیز هدف می باشد. یاد وذکر الله، زمانی عامل رستگاری انسان می‌شود که این یاد مداوم و مستمر باشد.

حکمت و فلسفه نماز جمعه چیست؟

همان طور که در آیات قرآن و احادیث نبوی آمده است، تأکید فراوان شرع اسلام در وضع عبادات به اتحاد مسلمانان و انسجام اسلامی شده است.

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم جامعه اسلامی را به یک جسم تشبیه کرده اند. که همه اعضای یک جسم به هم پیوسته هستند. لذا برای استحکام اتحاد و انسجام خداوند متعال هفته ای یک روز را قرار داده تا مسلمانان از جاهای دور و نزدیک در مصلي و در میعادگاه نماز جمعه حاضر شوند و در کنار یکدیگر وحدتشان را به نمایش بگذارند.

دومین حکمت نماز جمعه: ایجاد الفت و محبت بین مسلمانان است. وقتی مسلمانان در یک جا جمع می شوند و در کنار یکدیگر نماز جمعه را اقامت می کنند. خود به خود الفت و محبت در دلهای آنها جا می گیرد و یکدیگر را بهتر می شناسند و در مواقع مشکلات و مصیبتی که برای فردی از افراد جامعه اتفاق می افتد می توانند به او کمک کنند.

همچنین فلسفه دیگر نماز جمعه تعلیم و تعلم است. بر هر مرد و زن مسلمان فرض است که دین و مسایل شرعی اش را یاد بگیرد.

لذا در روز جمعه که از سخنان از کتاب الله وسنت پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان می شود. مسلمانان در میعاد گاه جمعه حاضر می شوند و مسائل دین شان را یاد می گیرند.

در واقع نماز جمعه مدرسه هفتگی است برای آموختن دین و پند و اندرزهای اسلامی. و لازم است که هر فرد مسلمان در این مکتب اشتراک نمایند.

نماز جمعه در واقع یکی از بزرگترین شعایر اسلام است که عظمت دین مبین اسلام را به نمایش می گذارد.

حکمت نمازجمعه و فضیلت رفتن به آن:

حکمت تشریع جمعه برای جای دادن به فکر جمعی و تجمع مسلمانان و شناخت پیداکردن آنها با همدیگر و محبت و ألفت پیداکردن بین آنها و یادآوری نسبت به دستورات اسلام در رابطه با احکام و اخلاق و آداب و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل عمومی اعم از خارجی و داخلی می باشد.

فضیلت رفتن به جمعه بدست آوردن ثواب، بطوری که در روایت آمده است هر قدمی که نماز گزار برای رفتن به ادای نماز جمعه، از آن ثواب کمایی میکند، و سبب عفو گناهی می شود و در حدیثی که ابو هریره (رض) نقل میکند آمده که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من اغتسل یوم الجمعة غسل الجنابه ثم راح فکانما قرّب بدنه و من راح فی الساعه الثانیه، فکانما قرب بقره و من راح فی الساعه الثالثة فکانما قرب کبشاً و من راح فی الساعه الرابعه فکانما قرب دجاجه و من راح فی الساعه الخامسه فکانما قرب بیضه فإذا خرج الإمامُ حضرت الملائکه یستمعون الذکر.» (متفق علیه) (کسی در روز جمعه غسل کند سپس بسوی محل جمعه حرکت کند ثوابش به اندازه قربانی کردن یک شترمی باشد و کسی که در ساعت دوم حرکت کند به اندازه قربانی کردن یک گاو و کسی که در ساعت سوم حرکت کند به اندازه قربانی کردن یک قوچ و کسی در ساعت چهارم حرکت کند به اندازه قربانی کردن یک مرغ و کسی که در ساعت پنجم حرکت کند به اندازه کردن یک تخم مرغ به ثواب می رسد و وقتی امام جمعه بسوی مسجد حرکت کردند ملائکه برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

گوش دادن به میان جمعیت حاضر میشوند.

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴿١١﴾

و چون تجارت و سرگرمی را ببینند به سوی آن روی‌آور می شوند و تو را در حالیکه ایستاده ای ترك می کنند بگو آنچه نزد خداست از سرگرمی و از تجارت بهتر است و الله بهترین روزی دهندگان است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَأَوْا»: دیدند. « لَهْوًا »: سر گرمی، بازیچه، صدای طبلی که از آمدن کاروان خبر می دهد.

«تِجَارَةً»: هدف از آن همان کاروانی تجارتی دحیه بن خلیفه الکلبی بوده (البته وی تاهنوز مسلمان نشده بود) است که با کاروان روغن زیتون از شام برگشت. این کاروان در وخت خطبه نماز جمعه به مدینه رسید.«لَهْواً»: سرگرمی. مراد طبلی است که به هنگام آمدن کاروان برای اطلاع مردم از وصول کاروان تجارتی نواخته می شد.«إنفَضُّوا»: پخش و پراکنده شدند. «إلَيْهَا»: مرجع (ها) تجارت است.

شأن نزول آیۀ 11:

1086- بخاری و مسلم از جابر(رض)روایت کرده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در حال خواندن خطبۀ نماز جمعه بود، ناگاه کاروانی که [بار آن مواد غذایی بود] از سفر وارد شد. مسلمانان به سوی کاروان شتافتند. فقط دوازده نفر نزد پیامبر باقی ماندند. پس خدای بزرگ آیۀ **«وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً..»** نازل کرد. (صحیح است، بخاری 936 و 2058 و 4899، مسلم 863، ترمذی 3311، نسائی در «تفسیر» 613، احمد 3 / 313 و «ابن کثیر» 6822)

همچنان از: از ابومالک روایت است دحیه بن خلیفه با کاروان تجارتی روغن زیتون از شام برگشت. در آن حال نبی کریم خطبۀ نماز جمعه را می‌خواند.

وقتیکه مسلمانان قافله را دیدند به سوی بازار بقیع رفتند، زیرا ترسیدند که مبادا دیگران برای خرید کالا از آنان سبقت جویند. پس خدای بزرگ آیۀ «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ» را نازل کرد. (تفسیر طبری، همان منبع، ج 28، ص 103.).

- ابن جریر از جابر(رض)روایت کرده است: در آن زمان مرسوم بود چون جوانان ازدواج می‌کردند آن‌ها را با طبل و نی بدرقه می نمودند.
مسلمانان پیامبر را در حال قیام بالای مِنبَر رها می‌کردند و به سوی عروسی میشتافتند. پس آیه نازل شد. سیوطی صاحب می‌گوید: مثل این که آیه در هردو مورد نازل گشته است.
(طبری 34145. در این اسناد محمد بن سهل بن عسکر استاد طبری متروک و یحیی بن عثمان بن صالح لین حدیث است راوی‌های دیگرش ثقه هستند. پس حدیث جداً ضعیف و ناچیز است. حدیث قبلی درست است.)
- ابن منذر از جابر روایت کرده: این آیه در بارۀ هردو قضیه، ورود قافلۀ تجارتی و قصۀ نکاح دوشیزگان که هر دو یکجا از راه رسیده بودند نازل شد.

حسن بصری، ابو مالک فرمودند: این واقعه زمانی اتفاق افتاد که اشیای ضروری وکمیاب وخیلی گران بودند، از این جهت بسیاری از صحابه، با یافتن اطلاع از ورود قافله، از

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسجد بیرون رفتند، اولاً نماز خوانده بودند، ونسبت به خطبه نمی دانستند که آنهم در روز جمعه جزو فرایض است.(مظهری)
ثانیاً اشیای بسیار قیمتی بودند، سومین موجب این بود که هر کسی فکر می کرد که با دیر رفتن، نمی توان به ضروریاتش برسد، به هر حال با توجه به این وجوه، این لغزش از صحابه ی کرام سرزد، وحدیث مذکور متضمن وعید بر آن وارد شد، که «اگر همه ی شما می رفتید، عذاب خدا نازل می شد !» آیه های مذکور جهت تنبه وهوشدار بر این واقعه، نازل گردید، که **«وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً»** و از اینجاست که رسول الله صلی الله علیه وسلم روش خود را در باره ی خطبه، تغییر داد، وخطبه را قبل از نمازجمعه مقرر فرمود، واکنون سنت همین است. (ابن کثیر)
در آیۀ مذکور، به رسول الله صلی الله علیه وسلم دستود داده شد، تا به مردم اعلام کند، که آنچه نزد الله است، از این تجارت وغیره بهتر است، که حتماً مراد از آن، ثواب آخرات است، ولی این دور نیست که مراد از آن نیز این باشد، که برای کسانی که به جهت نماز وخطبه، تجارت را رها سازند، از طرف خداوند برکات خاصی در این جهان نازل گردد، هم چنان که در بالا از سلف صالحین به روایت ابن کثیر نقل گردید. (تفسیر معارف القرآن سوره الجمعه مؤلف حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

آداب روز جمعه:

روزه جمعه در تعلیمات اسلامی دارایی ادابی میباشد که ما در اینجاء مختصراً ببرخی از این آداب اشاره می نمایم:
در حدیثی از سلمان فارسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «لایغتسل رجل یوم الجمعة ویتطهر ما استطاع من الطهر، و یدهن من دهنه، أو یمس من طیب بیته، ثم یخرج فلایفرق بین اثنین، ثم یصلی ما کتب له، ثم ینصت أذا تکلم الإمام، إلا غفرله ما بینه و بین الجمعة الأخری» (هر کس در روز جمعه غسل و در حد توان نظافت و از روغن و بوی خوش خانه‌اش استفاده کند؛ سپس به مسجد برود و بین هیچ دونفری فاصله نیاندازد و آنچه برای او مقدر شده نماز بخواند، سپس وقتی امام شروع به خطبه کرد ساکت شود، گناهان (صغیره) اواز این جمعه تا جمعه بعدی بخشیده میشود»
هکذا در حدیثی از ابوسعید روایت است: «من اغتسل یوم الجمعة، و لبس من أحسن ثیابه، و مس من طیب إن کان عنده ثم أتی الجمعة فلم یتخط أعناق الناس، ثم صلی ما کتب الله له، ثم أنصت إذا خرج إمامه حتی یفرغ من صلاته کانت کفارة لما بینها و بین الجمعة التی قبله» (هرکس در روز جمعه غسل کند و از بهترین لباسهایش بپوشد و اگر بوی خوش نزد او بود، استفاده کند، سپس به نماز جمعه برود و از روی گردن مردم قدم برندارد، سپس آنچه خداوند برای او مقدر کرده نماز بخواند؛ سپس از هنگامی که امام برای خطبه خارج می‌شود تا موقع تمام شدن نماز ساکت شود، (جمعه او) کفاره گناهانی می‌شود که بین این جمعه و جمعه قبل انجام داده است».
از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «إذا کان یوم الجمعة کان علی کل باب من أبواب المسجد ملائکة یکتبون الناس علی قدر منازلهم الأول فالأول، فإذا جلس الإمام طووا الصحف و جاءوا یستمعون الذکر، و مثل المهجر کمثل الذی یهدی بدنة ثم کالذی یهدی بقرة، ثم کالذی یهدی الکبش، ثم کالذی یهدی الدجاجة ثم کالذی یهدی البیضة» (وقتیکه روز جمعه فرا می رسد؛ در کنار هر یک از درهای مسجد

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرشته‌ای قرار می‌گیرد و درجات مردم را به ترتیب بر حسب وارد شدنشان، یکی پس از دیگری می نویسند، و وقتیکه امام شروع به خواندن خطبه کند دفتر هایشان را درهم می پیچند و به خطبه گوش می دهند. و ثواب کسی که زود به مسجد می آید، مانند کسی است شتری را قربانی کرده، و سپس مانند کسی که گاوی را قربانی کرده، و سپس مانند کسی که قوچی را قربانی کرده، سپس مانند کسی که مرغی را قربانی کرده، سپس مانند کسی که تخم مرغی را قربانی کرده است).

1 - غسل برای همه‌ی کسانی که در نماز جمعه شرکت می‌کنند، واجب است، زیرا پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «غُسْلُ الجمعة واجبٌ على كلِّ مُحْتَلِمٍ» (متفق علیه.) (غسل روز جمعه بر هر مرد بالغ و عاقلی واجب است).

2 - پوشیدن لباس پاک و استفاده از عطر و هر آنچه دارای بوی خوش می‌باشد، زیرا پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «على كل مسلمٍ الغسل يوم الجمعة، ويلبس من صالح ثيابه، وإن كان له طيب مس منه». (رواه أحمد وأبو داود وأصله فى الصحيحين.) (بر هر مسلمانی واجب است که در روز جمعه غسل نماید و بهترین لباس‌هایش را بپوشد و اگر عطر داشته باشد باید خود را خوشبو کند).

3 - قبل از اینکه وقت جمعه فرا رسد باید خود را به مصلی برساند، زیرا پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «من اغتسل يوم الجمعة غُسل الجنابة، ثم راح فى الساعة الأولى، فكأنما قرب بدنة، ومن راح فى الساعة الثانية، فكأنما قرب بقرة، ومن راح فى الساعة الثالثة فكأنما قرب كبشاً أقرن، ومن راح فى الساعة الرابعة فكأنما قرب دجاجة، ومن راح فى الساعة الخامسة فكأنما قرب بيضة، فإذا خرج الإمام حضرت الملائكة يستمعون الذكر» (مالک و بخاری آن را روایت کرده‌اند)
(کسی که در روز جمعه غسلی مانند غسل جنابت و با همان صفات و شرایط انجام دهد، سپس به سوی مسجد برود مثل این است که یک شتر را در راه خدا قربانی کرده باشد، کسی که در ساعت دوم به مسجد برود، مثل این است که یک گاو را صدقه کرده باشد، کسی که در ساعت سوم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک قوچ شاخدار را قربانی نموده باشد و کسی که در ساعت چهارم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک مرغ را صدقه داده باشد، کسی که در ساعت پنجم برود مانند این است که یک تخم مرغ را صدقه داده باشد، همینکه امام در مسجد ظاهر گردید، فرشتگان حاضر می‌شوند و به ذکر و دعا و مطالب خطبه گوش فرا میدهند).

4 - بعد از اینکه وارد مسجد می‌شود، هر اندازه که در توان داشته باشد نماز سنت را می‌خواند، زیرا پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «لا يغتسل رجل يوم الجمعة، ويتطهر بما استطاع من طُهْرٍ، ويدّهنُ من دُهْنِه أو يمَسُّ من طيب بيته، ثم يروح إلى المسجد لا يفرق بين اثنين، ثم يصلى ما كُتِبَ له، ثم ينصت للإمام إذا تكلم إلا غُفِرَ له من الجمعة إلى الجمعة الأخرى ما لم يغش الكبائر» (بخاری آن‌را روایت کرده است.) (هر کس در روز جمعه غسل نماید و در حد توان نظافت را رعایت کند و موهایش را روغن زند و خود را معطر نماید، سپس به مسجد برود و در هر نقطه که خالی باشد نمازش را بخواند، سپس ساکت نشسته و به سخنان امام گوش فرا بدهد، حتما خداوند از تمامی گناهان او در طول این هفته تا هفته‌ی دیگر درمی‌گزرد، اما به شرط اینکه مرتکب گناه کبیره نشده باشد).

(c) ketabton.com: The Digital Library

5 - رعایت سکوت به هنگام آمدن امام و پرهیز از اینکه خود را به چیزی مشغول نماید، زیرا پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «إذا قلت لصاحبك يوم الجمعة والإمام يخطب: أنصت فقد لغوت» (وقتیکه امام در روز جمعه خطبه‌ی نماز را می‌خواند شما اگر به رفیقت بگویید ساکت باش، شما هم کار عبث و لغوی انجام داده‌اید و از ثواب جمعه‌ات کم می‌شود). (مسلم آن‌را روایت کرده است.)
و در روایت دیگری آمده که پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ مسَّ الحصى فقد لغى، ومن لغى فلا جمعة له». (هر کس خود را به چیزی مشغول نماید، پس کار عبث و لغوی را انجام داده است و هر کس کار لغوی را انجام دهد، از پاداش جمعه بی‌بهره می‌شود).ابو داود آن‌را روایت کرده است.

6 - گام برداشتن بر نماز گزاران و از هم جدا کردن آنان کراهت دارد، زیرا پیامبرصلی الله علیه وسلم وقتی فردی را مشاهده نمود که بر نمازگزاران قدم برمی‌دارد، خطاب به وی فرمود: «اجلس فقد آذيت». (بنشین، براستی که مایه‌ی اذیت و آزار دیگران شدید). (ابو داود آن را روایت کرده است.)
و در روایت دیگری آمده که فرمود: «و لا يفرق بين اثنين». (انسان مؤمن هرگز میان دو شخص فاصله ایجاد نمی‌کند و آنان را از هم جدا نمی‌سازد).

7 - خرید و فروش بعد از آذان دوم حرام و غیر مشروع می‌باشد، زیرا خداوندمتعال میفرماید: «ای مؤمنان ! هنگامی که روز جمعه برای نماز جمعه آذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید. این (چیزی که بدان دستور داده می‌شوید) برای شما بهتر و سودمندتر است اگر متوجه باشید).

8 - خواندن سورهٔ کهف در شب و روز جمعه مستحب می‌باشد، با توجه به اینکه از پیامبرصلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمود: «من قرأ سورة الكهف فی يوم الجمعة أضاء له من النور ما بين الجمعتين» (هر کس در روز جمعه سوره‌ی کهف را بخواند، خداوند به فاصله‌ی دو جمعه روشنایی را برای او مهیا می‌گرداند). و سلف صالح نیز در شبانه روز جمعه این سوره را میخواندند. (حاکم آن را گزارش داده و بیان داشته که صحیح می باشد).

9 - صلوات فرستادن بر پیامبرصلی الله علیه وسلم، زیرا می فرماید: «أكثروا علی من الصلاة يوم الجمعة وليلة الجمعة، فمن فعل ذلك كُنتُ له شهيداً وشفيعاً يوم القيامة» (در شب و روز جمعه صلوات زیادی را بر من بفرستید؛ هر کس این کار را انجام دهد، در روز قیامت مرا به عنوان شاهد و شفیع خود می‌یابد). (بیهقی آن‌را با سندی حسن نقل کرده است).

10 - دعای فراوان در روز جمعه؛ زیرا روز جمعه حاوی ساعت و زمانی است که خداوند متعال در آن ساعت دعاها را می‌پذیرد و خواسته‌ی بندگانش را استجابت می‌نماید، پیامبرصلی الله علیه وسلم در این خصوص می‌فرماید: «إن فی الجُمُعة ساعة، لايوافقها عبدٌ مسلمٌ، يسأل الله فيها خيراً، إلا أعطاه إياه» (یک زمان و ساعتی در روز جمعه وجود دارد، هر بنده‌ی مسلمانی در آن ساعت هر چیز خیری را از خدا بخواهد، خداوند خواسته‌اش را استجابت مینماید).
راجع به آن ساعت و زمان گفته‌اند که فاصلهٔ آمدن امام به مسجد تا برگشتن ایشان است و برخی گفته‌اند بعد از نماز عصر است. (امام احمد آن‌را روایت کرده و عراقی نیز آن‌را به

(c) ketabton.com: The Digital Library

عنوان حدیث صحیح قلمداد نموده است.

خواننده محترم !

«عراک بن مالک» وقتی نماز جمعه ادا می‌شد و بیرون می‌آمد، بر در مسجد می‌ایستاد و می‌گفت: بار الهی ! دعوت تو را اجابت کردم و فریضه‌ی تو را ادا نمودم و همان طور که مرا امر فرموده‌ای پراکنده شدیم، پس از فضل و کرامت مرا روزی عطا فرما و تو بهترین روزی دهندگان هستی. (تفسیر قرطبی ۱۰۳/۱۸).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره المُنَافِقونَ

جزء – (28)

سورۀ مُنافِقون در مدینه نازل شده و دارای یازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب اِفتتاح با بیان رسوایی‌ها و اوصاف منافقان و مواقف دشمنانه آنان علیه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ومؤمنان، «مُنافِقون» نامیده شد. البته: نام «سورۀ المنافقون»؛ از آیۀ اول این سوره گرفته شده است.

قابل تذکراست که: بیان وخصوصیات منافقان، اختصاص به این سوره ندارد و در بسیاری از سوره‌های قرآن عظیم الشأن ، بخصوص سوره‌های مدنی، به خصوصیات وویژگی‌های روحی وعملی منافقان اشاره شده است. جامع‌ترین سوره در باره منافقان، سوره توبه است که در حدود یکصد آیه به بیان خصوصیات آنان پرداخته است.

محل نزول:

سورۀ مُنافِقون در مدینۀ منوره نازل شده است.

زمان نزول:

مفسران ومؤرخان در بارۀ تأریخ نزول سورۀ مُنافِقون می نویسند که؛ این سوره در سال پنجم هجری بعد از جنگ بنی‌المصطلق نازل شده است؛ که ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوك می شود و بعد از سورۀ حج نازل شده است.

یادداشت:

نفاق در مکه وجود نداشت بلکه در آن کفر بود. و نفاق وقتی در مدینه پدید آمد که اسلام اقتدار پیدا کرد و هوادار و انصارش زیاد شدند، و منافقان برای حفظ جان و مال خود اسلام را تظاهر می‌کردند.

تعداد آیات،کلمات و حروف سورۀ مُنافِقون:

طوریکه یادآور شدیم ؛ سوره مُنافِقوندر مدینه، پس از سوره ی حج نازل شده ، تعداد آیات آن به یازده آیه میرسد. تعداد کلمات آن به (183) یک صد وهشتاد وسه کلمه، و (821) هشت صد وبیست ویک حرف، و (342) سه صد وچهل ودو نقطه میرسد. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری).(تفصیل معلومات درمورد تعداد (آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور همین تفسیر (تفسیر احمد) به تفصیل مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره منافقون با سورۀ قبلی:

چون الله تعالی سورۀ جمعه را به آنچه از نشانه ها و علامتهای نفاق از تنها گذاردن پیامبر صلی الله علیه وسلم در خطبه نماز و اشتغال آنها به سرگرمی و سودجویی پایان داد، سوره منافقون را نیز به ذکر منافقین شروع نمود.

- سوره ی جمعه از یهودیان صحبت کرد که هم با قلب و هم با زبان پیامبر خاتم را تکذیب می کنند، این سوره از منافقان سخن می گوید که با زبان بر رسالت پیامبر شهادت می دهند و با قلب تکذیبش می کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شأن نزول کلی سورۀ منافقون:

قبل از همه باید گفت که: معانی نام سورۀ: منافق یعنی دو رو. که در این سوره با زیبای خاصی از علائم و نشانه های منافقین برای مسلمانان معرفی گردیده است.
قابل تذکر است که: مبحث منافقان، اختصاص به این سوره ندارد، بلکه در بسیاری از سوره‌های قرآن عظیم الشأن، به خصوص در سوره های مدنی، برخی از خصوصیت روحی وچگونگی رفتار شان، اشارات به عمل آمده است. ولی جامع‌ترین سوره در باره منافقان، همانا سورۀ توبه است که در حدود یکصد آیۀ خاص الخاص آنرا موضوعات به منافقان مورد بحث قرار گرفته است، ولی محور اصلی سورۀ منافقون مسائل حساس در باره منافقان مورد بررسی قرار گرفته است.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از حرکت های مشکوک نظامی سردار طایفه بنی المصطلق «حارث بن ضرار» علیه مسلمانان اطلاع حاصل نمود،بریده بن حصیب اسلمی را جهت تحصیل معلومات وکشف حقیقت به دیار بنی مصطلق اعزام داشت.
زمانیکه بریده به منطقه رسید و در مورد تفحص نمود، از نیات شوم آنان مطلع شد، و دیده شد که آنان برای جنگ واقعاً در حالت امادگی هستند. بنأء وی دوباره به مدینه برگشت و رسول الله صلی علیه وسلم را در جریان اوضاع قرار داد.
پیامبر اسلام محمّد صلی الله علیه وسلّم بعد از استماع گزارش بریده بن حصیب اسلمی، جماعت از مسلمانان را غرض مقابله با آنان تشکیل داد و به روز دوشنبه، دوم شعبان سال پنجم هجری، همراه با هفتصد مرد جنگجو که سی نفر آنها اسب سوار بودند، مدینه را به قصد بنی مصطلق ترک نمود. (مغازی، ذهبی، صفحه 259.، وواقدی، ج 1، ص 405.)
قابل تذکر است که: ترکیب قوای اسلامی تعدادی از منافقین بخاطر اینکه بتوانند مال غنیمت را بدست آورند، نیز خود را جابجاء ساخته بودند.
بنی مصطلق از جمله اقوامی بودند که از ظهور اسلام مطلع بودند، و ناگفته نه ماند که این قوم در جنگ احد هم مشرکان را علیه مسلمانان کمک ویاری نموده بودند و اکنون در تدارک جنگی تمام عیار علیه اسلام مشغول بودند.
نیروهای اسلامی زمانیکه به منطقه بنی مصطلق رسیدند، با لشکر حارث بن ضرار،در نزدیکی چشمۀ مشهور آب بنام «مریسیع» برخورد نظامی را آغاز نمودند، طوریکه در برخی از روایات آمده است؛ این غزوه بنام «غزوه مریسیع» نیز معروف می باشد. چنانچه امام بخاری و امام مسلم دوکتاب معتبر حدیث از صحاح سته، نقل کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را بر یکی از آب های شان غافلگیر نمود. (السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیه، ص 433.، مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب جواز الاغارة علی الکفار، جلد 3، صفحه 1356، شماره 1730.)
درین جنگ و غزوه در منطقۀ «مریسیع» تعداد زیاد از نیروهای کفار بقتل رسید، غنایم جنگی شامل اسیران و اموال مشریکین بود. درمیان اسیران، جویریه که دختر فرمانده قبیله (حارث) بود، نیز وجودداشت. (السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، صفحه 433.)
تلاش فتنه در بین مهاجرین وانصار:
عادت همیشگی منافقان بر این بود که اساساً از شرکت در جنگها خود داری می نمودند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی بالعکس در غزوۀ بنی مصطلق به دلیل پیروزیهای پی درپی مسلمانان و همچنین کسب اموال غنیمت، شرکت نمودند.(حدیث القرآن الکریم، جلد 1، صفحه 318.)

یکی از خصوصیات منافقان این بود که هرگاه اسلام به فتح و پیروزی جدیدی می رسید، آنان نگران و متاثر می شدند و منتظر روزی بودند که مسلمانان به شکست مواجه شوند و به اصطلاح ضعف مسلمانان رابه چشم سر خویش ببینند، تا بدین وسیله توانسته باشند که؛ عقده‌های درونی آنها فروکش نماید. بنابراین، وقتی مسلمانان در «مریسیع» پیروز شدند، منافقان تصمیم گرفتند تا میان مهاجران و انصار فتنه ای را دامن زنند و بعد از اینکه این شرارۀ فتنه توسط پیامبراسلام محمّد مصطفی صلی الله علیه وسلم خاموش گردید، اقدام به جنگ روانی دیگری علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم و خانواده وی نمودند و واقعۀ معروف «اِفک» را تراشیدند. زید بن ارقم (رض) که یکی از اصحاب و یاران بزرگوار رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد و شاهد این قضیه بوده است در مورد این حادثه میفرماید:

من در غزوه مشارکت داشتم. شنیدم که عبدالله بن (اُبَی) می‌گوید: بر کسانی که با رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند، انفاق ننمایید تا از نزد او متفرق شوند. و افزود که اگر به مدینه بازگشتیم، عزیزترین ما، خوارترین ما را از آنجا بیرون خواهد نمود (هدف از عزیزترین، خودش و اهل مدینه و از خوارترین، پیامبر صلی الله علیه وسلم و مهاجران بود) زید می‌گوید: من آنچه را شنیده بودم به کاکایم (سعد بن عباده) گفتم وکاکایم آن را خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم نقطه به نقطه بیان داشت. آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی را دنبال من فرستاد و خواست جریان را از من هم بشنود.من داستان را برای شان توضیح دادم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی را نزد عبدالله بن ابی و اطرافیانش فرستاد، اما آنها سوگند خوردند که چنین چیزی بزبان نیآورده اند.

پیامبر اسلام سخن مرا تکذیب و سخنان آنها را تصدیق نمود. زید می گوید: نگرانی من به اندازه ای بود که در عمرم آن قدر نگران نشده بودم. به خاطر این، در خانه نشستم. تا اینکه این آیه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل گردید: «إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُنَٰفِقُونَ قَالُوا۟ نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ ۘ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ ۗ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ» (آیه 1 سورۀ: المنافقون).

«وقتی منافقان نزد تو میآیند، می گویند: ما شهادت می دهیم که تو رسول خدا هستی. در حالیکه خدا می داند تو فرستاده او هستی و خدا شهادت می دهد که منافقان (در شهادت دادن خود) دروغ می گویند».

به تعقیب آن رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی را نزد من فرستاد و این آیه را بر من خواند و فرمود: ای زید! خدا سخنان تو را تأیید نمود. (السیرة النبویة الصحیحة، جلد 2، صفحه 408.)

جابر بن عبدالله انصاری (رض) نیز که شاهد این ماجرا بوده است، می گوید: «در غزوۀ مریسیع شخصی از مهاجران به پای مردی از انصار ضربه ای وارد نمود. انصاری گفت: ای گروه انصار! مرا یاری نمایید. مهاجر نیز چنین فریادی برآورد. رسول الله صلی الله علیه وسلم که چیغ آنها را شنید، فرمود: این فریادهای جاهلی را چرا سر می دهند؟ ماجرا را برای ایشان توضیح دادند. فرمود: این سخنان قبیح را رها نمایید!

عبدالله بن ابی (منافق) با اطلاع از این جریان، گفت: با ما چنین می کنند. به خدا سوگند! وقتی به مدینه برگردیم، عزیزترین ما، خوارترین را از آنجا بیرون خواهد راند. با اطلاع

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیامبرصلی الله علیه وسلم از این موضوع عمر (رض) گفت: ای رسول الله ! اجازه دهید من گردن این منافق را بزنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: خیر، چون در آن صورت مردم خواهند گفت: محمد اطرافیان خود را به قتل می رساند. (السیرة النبویة الصحیحة، جلد 2، صفحه 408.).

در روایتی دیگر آمده است که عمر(رض) به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: مأموریت قتل او را به عباد بن بشر بسپار. پیامبر صلی الله علیه وسلم نپذیرفت و گفت: ای عمر! در جواب مردم وقتی بگویند: محمد یاران خود را به قتل میرساند، چه می گویی؟ خیر، این ممکن نیست. ولی اعلام کن تا لشکر حرکت کند.راوی می گوید: و این ساعتی بود که معمولاً رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن حرکت نمی کرد. (السیرة النبویة، ابن هشام، جلد 3، صفحه 319.).

عبدالله بن ابی بن سلول وقتی متوجه شد که زید، سخنان او را به رسول الله رسانیده است، فوراً نزد محمد صلی الله علیه وسلم آمد و قسم خورد که چنین نگفته است. یاران رسول الله صلی اله علیه وسلم که در اطراف ایشان نشسته بودند، گفتند: ای رسول الله ! شاید این جوان، اشتباه شنیده است. بعد از اینکه لشکر به راه افتاد، اسید بن حضیر نزد رسول الله آمد و سلام کرد و گفت: ای رسول الله! اکنون وقت حرکت نیست؛ چرا دستور داده ای که سپاه اسلام حرکت نماید؟ رسول الله فرمود: نمی‌دانی که فامیل شما چه گفته است؟ اسید گفت: کدام فامیل؟ رسول الله فرمود: عبدالله بن ابی. اسید گفت: چه گفته است؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: گفته است وقتی به مدینه برگردد، هر که از ما عزیز است، ذلیل را از آنجا بیرون خواهد راند.

اسید گفت: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم! اگر می خواهی او را از مدینه بیرون کن؛ زیرا تو عزیزی و او خوار و ذلیل است.

سپس اسید گفت: ای رسول الله! بر او سخت نگیر. بخدا سوگند شما در حالی به مدینه آمدید که قوم او می‌خواستند او را به فرماندهی انتخاب نمایند و او گمان می‌کند که شما مانع رسیدن او به این جایگاه شدید.

سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم لشکر را در آن روز تا شب و شب را تا صبح بی وقفه به پیش حرکت می‌داد و با شدت یافتن گرمای آفتاب، در مکانی خیمه زدند و به اصطلاح کمی به استراحت پرداختند.

مجاهدین چنان خسته بودند،که از فرط خستگی، همه آنان را خواب فرا گرفت. هدف پیامبر اسلام، این بود تا مردم فرصت پیگیری قضیه را نداشته باشند و آن را فراموش نمایند.

آنگاه سورۀ منافقون در مورد عبدالله بن ابی و همراهانش نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از نزول این سوره گوش زید بن ارقم را گرفت و گفت: خدا، آنچه را این شنیده بود، تأیید کرد. (السیرة النبویة، ابن هشام، جلد 3، صفحه 319.).

خوانندۀ محترم!

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم:سورۀ منافقون بعد از ختم غزوۀ بنومصطلق و در مسیر بازگشت ازاین غزوه نازل گرددیده است.

در سنن ترمذی آمده است: «فلما اَصبحنا قرأ رسول الله سورة المنافقین» «هنگامی که صبح کردیم، رسول الله صلی الله علیه وسلم، سورۀ منافقون را بر ما تلاوت نمود». (السنن الترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب و من سورة المنافقون، جلد 5، صفحه 415.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

این سوره به طور مفصل در مورد منافقان و به برخی از سخنان شان به بحث پرداخته وضمن دروغهای آنان را برملا ساخته است و در پایان، مسلمانان را از سرگرم شدن با زینت زندگی دنیا برحذر داشته و آنان را به انفاق در راه خدا تشویق نموده است.
به صورت کل گفته می توانیم که این سوره بطورکل دارایی نکات ومحتوای ذیل میباشد:
اول: در اولین آیات این سوره، خصلتهای اخلاقی منافقان واوصاف وحالات آنان بیان شده، و پرده از دروغ پردازیهای آنان برداشته شده است، بطور مثال: در آغاز سورۀ ادعای دروغین آنان مبنی بر ایمان آنان وقسم های دروغین و ضعف وبزدلی ودسیسه های شان علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان و بازداشتن مردم از راه الله، مورد بحث قرار گرفته است. (السنن الترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب و من سورة المنافقون، جلد 5، صفحه 415.)
دوم: آیه های بعدی از تَمَرُد و اِصرار آنان بر باطل و سرپیچی از فرمان کسی که آنها را به سوی حق دعوت می‌دهد، سخن به میان آورده و سخنان قبیح را که بر زبان می‌آورند، به تفصیل بیان داشته است که به خصوص آنچه در غزوۀ بنومصطلق گفتند مبنی بر اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان را از مدینه طرد خواهند نمود و عزت از آن ایشان است و سایر اقوال نادرستی که ابراز داشتند. (حدیث القرآن الکریم، ج 1، صفحه 327.)
سوم: سپس سورۀ با دعوت مسلمانان به پرهیز از سرگرم شدن به زینتهای دنیا و مشابهت با منافقان به پایان می رسد و آنان را به صدقه و انفاق که نشانۀ ایمان به روز واپسین است، تشویق می نماید و آنان را به این امر فرا می خواند که قبل از اینکه مرگ فرا رسد و فرصت از دست شان برود، این عمل را انجام دهند. همچنین آیات این سوره، مسلمانان را به طاعت و بندگی خدا و تلاوت قرآن، ذکر، نماز و انجام دادن سایر فرایض دعوت می نماید، و آنها را از اینکه به سبب مشغولیت زیاد به امور زندگی و فرزندان، از ادای حقوق خدا بازمانند و مانند منافقان که به سبب بخل ورزی، گفتند: بر کسانی که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند، انفاق نکنید... برحذر می دارد وبه این موضوع می پردازد که هر کس به خاطر مشغولیت با مال و رسیدگی به امور فرزندان از دستورات خدا غافل شد، از جمله زیانکاران است. (التفسیر المنیر، جلد 28، صفحه 230-231.)
بدین ترتیب این سورۀ با بر شمردن یکی از خصوصیات منافقان؛ یعنی، مشغول شدن به زینتهای زندگی دنیوی از مؤمنان می خواهد تا از این خصلت دوری گزینند. (حدیث القرآن الکریم، جلد 1، صفحه 243.)
بر این اساس جامعۀ مدنی بر پایه رویدادها و حوادث شکل گرفت و قرآن کریم به آموزش و رهنمود آن پرداخت وپیامبر بزرگوار اسلام محمّد مصطفی صلی الله علیه وسلّم نیز بر آن اِشراف داشت.

خوانندۀ محترم!

انسان در طول زندگی خود نمی تواند ازدوستان و دشمنان واقعی خود انکار کند.ویا هم آنان را به فراموشی به سپارد، قرآن عظیم الشأن در یك بخش، به معرفی دوستان واقعی می پردازد، ولو اینکه رابطه های دوستی بین جانبین، رابطه ظاهری و فیزیکی نباشد.
انسان ما هیتاً طوری است که به عنوان خلیفه الهی خود را در برابر دیگران مکلف و موظف می‌داند. بنابر این، انسان طبیعی و متعادل هرگز از کمک و امداد به دیگری بخصوص به دوستان ومحیبین خویش پرهیز نمی کند؛ چرا که مقام خلافت الهی مقتضی

(c) ketabton.com: The Digital Library

این معناست که نسبت به دیگر آفریده محبت نماید و اماده کمک و مساعدت باشد.
همچنان قرآن عظیم الشأن در برخی دیگری از آیات خویش، به معرفی دشمنان واقعی انسان می پردازد، فرق نمیکند که شما به این دشمنان در رابطه هستید و یا هم اصلاً رابطه ای با آنان نداشته باشید، ولی آنها ذاتاً در دشمنی با انسان قرار دارند. این گونه نیست که اگر بر انسان مسلط نباشند، باید به آنان بی توجه بود. شناخت و معرفت از دشمن یک وجیبه شرعی می باشد.
بخصوص شناخت از دشمن درونی برای انسان یک امر حیاتی، ضروری، شرعی و دینی بشمار می رود. زیرا مبارزه به دشمن بیرونی کاری ساده واسان است، زیرا انسان دشمن بیرونی خویش را رو در رو می بیند، بناءً به دفاع از خود اقدام میکند، و یا هم تمام تدابیر احتیاطی را در پیش میگیرد، تا کمترین ضربه را از ناحیه دشمن متحمل شود، اما دشمن پنهان و یا دشمن درونی بدترین و خطرناک ترین دشمن انسان بشمار می رود، زیرا انسان از آن غافل میباشد، و از نقشه های ریزلانه او کمتر معلومات وآگاهی می یابد. دشمن خانگی ضربات مهلك تری را به انسان وارد می کند، لذا بر ماست ابتدا دشمن درون را شناخته و از نقشه‌ها وپلان های او، اطلاع کامل پیدا کنیم، تا با عزمی استوار، راسخ وقوی بر دشمن بیرون خویش مقابله نمایم. مهم ترین دشمن درونی انسان، همانا نفس انسان و شیطان هستند.
نفاق از مباحث مهمی است که مورد اهتمام قرآن عظیم الشأن قرار گرفته، و در آیات متعددی بدان اشاره به عمل آمده است، تا جایی که یک سورۀ به نام «منافقون» بر پیامبرصلی الله علیه وسلم نازل شده است.
علماء در مورد منافق تعریفات متعددی ارایه نموده اند، ولی بهترین تعریف زیبا در مورد منافق همین است که: صفت منافق به شخصی اطلاق می شود که: در باطن کافر و در ظاهر مسلمان است.
نقش منافقان در یک جامعه اسلامی بی نهایت خطرناک است، بخصوص منافقان که در بدو تاسیس حکومت اسلامی توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه بعد از هجرت تقریباً یک سوم از اجتماع مدینه را تشکیل میدادند.
منافقان مدعی ایمان به الله بودند و در ظاهر به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم اقرار هم داشتند اما ایمانشان ظاهری بود و تظاهر به اسلام می کردند.(برای مزید معلومات مراجعه فرماید به سورۀ آل عمران آیه: 167)
مطالعه تاریخ اسلام نشان می دهد که منافقان تاب مشاهدۀ حیات و پیشرفت دین اسلام را نداشتند چرا که شریعت محمد صلی الله علیه وسلم تمام امید ها و آرزوها و امیال «خواهشات» آنها را به باد فنا داده بود. بر این اساس آنها با عناوین و دسایس گوناگون کوشیدند تا در قدم اول حکومت اسلامی جدید تاسیس مسلمانان را و در قدم بعدی دین اسلام را بصورت کل از ریشه نیست و نابود سازند.
منافقان برای تأمین اهداف شوم خویش هر روز طرحهای جدید و نقشه های خطرناک نوینی بر خاموش ساختن مشعل دین مقدس اسلام طرح و آنر به منصه اجر هم گذاشتند. آنان در هر دسیسۀ که به منظور برچیدن موجودیت نهضت اسلام برانگیخته می شد، شرکت می جستند، و هر روز به اقدام خطرناکی علیه رهبر نهضت محمد صلی الله علیه وسلم دست می زدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

منافقان مطابق تعریف قرآن انسا نهای مریضی هستند، «...فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (آیه 49 سورۀ انفال) بدین اساس کوشیدند، با پاشیدن بذر فتنه و اختلاف درقلوب مسلمانان و ایجاد جوّی مملو از کینه، آتش دشمنی های کهنه و قدیمی را دوباره در مجتمع مدینه منوره مشتعل سازند.

آنان همواره تلاش بخرچ می دادند، تا وحدت صفوف فشرده مسلمانان را به هرقیمتی که باشد متزلزل و خدشه دار سازند، و در نهایت وحدت اجتماعی، حاکمیت اسلامی بصورت کل، تضعیف و در نهایت آنرا نیست و نابود سازند.

خصوصیات منافق دائماً همین است که: در گفتار و عمل خود دروغ میگویند.

و زمانیکه وعده می دهند، بدان عمل نمی کند و در امانت خیانت می ورزند.

بارزترین و آشکارترین و رسواترین منافق کسی است که دیگران را به خاطر انجام همان کاری مواخذه می کند که خود بدتر از آن را انجام می دهد.

منافقان همیشه نگران هستند که مباد ماهیت و جوهر واقعیشان برای مردم آشکار شود و به همین منول کوشش عظمی بخرچ میدهند تا صدای مخالفین خویش را در نطفه خاموش سازند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ مُنافِقون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١﴾

چون منافقان نزد تو آیند گویند شهادت می دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی و الله [هم] می داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و الله گواهی می دهد که مردم دو چهره سخت دروغگویند (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَشْهَدُ»:شهادت دهیم. « وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ »: الله می داند که تو واقع پیامبر خدایی.

تفسیر:

از فحوی آیۀ مبارکه و بخصوص جمله «قالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ» معلوم می شود که: منافق، از کلمه حق وحقیقت مانند عادت دایمی و همیشگی خویش استفاده باطل می‌کند. طوریکه تاکتیک و شیوهای چرب زبانی و چاپلوسی، از جمله شیوه های دایمی منافقان است.

منافق در آیه فوق الذکر به ادای قسم از جمله «نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ» کوشش بعمل می آورد که کلام خویش را به قسم توام بسازد، تا مخاطب خویش را به کلام وسخن منافقانه خویش باورمند بسازد. بناءً نباید به سخن منافقانه شخص منافق اعتماد وباورکنیم. تلاش و کوشش اعظمی شود که نه تنها شیوۀ نفاق منفاقین را بلکه هویت شخص منافق رسوا ساخته شود. زیرا اشخاص منافق کاذبین و دروغگویان هستند، طوریکه پروردگار با عظمت ما در آیه فوق فرموده است: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»، منافقین بر خلاف اعتقاد، سخن به زبان می آورند، قابل دقت است که: ایمان واقعی، همانا اعتقاد قلبی است نه اقرار زبانی.

نفاق چیست؟

نفاق، ادعای خوب بودن و درستکاری از طرف انسانهای نادرست و نابکار است. نفاق میوه و ثمره کفر است و کفر به معنای پنهان کردن حقایق و وارونه جلوه دادن آنست. منافق در ظاهر مسلمان و در باطن کافر است. در حقیقت نفاق یکی از نشانه‌های کفر در دل است.

نفاق از اعمال کسانی است که به زبان ادعای ایمان و صداقت در اقوال و افعال را می‌کنند، اما درقلب حقایق را پنهان کرده و با خودشان صادق نیستند.

خوانندۀ محترم!

در روز قیامت بدترین مردم انسان های دو رو و منافق صفت هستند، انسانهای که در هیچ وقت و در هیچ حالت دارای موضع واحد صادق نمی باشند. در بخاری و مسلم حدیثی داریم که از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است؛ که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «تَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهَيْنِ الَّذِی يَأْتِی هَؤُلَاءِ بِوَجْهٍ وَيَأْتِی هَؤُلَاءِ بِوَجْهٍ». (مشکوه المصابیح: شماره 4820.) (بدترین مردم روز قیامت کسانی را می یابید که دو رو و منافق

(c) ketabton.com: The Digital Library

صفت هستند.
با هرکس به چهره مبدل شده رو به رو می گردند) مانند گل آفتاب پرست که در صبح و عصر تغییر جهت میکند.
در برخی ازروایات آمده است که این گونه انسانها در روز قیامت زبان آتشین دارند.
بخاری، ابو داوود، دارمی و ابولعلی از یاسر بن عمار روایت می کنند که، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ كَانَ لَهُ وَجْهَانِ فِي الدُّنْيَا كَانَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ». (سلسلة احاديث الصحيحة: 892.) (هرکس در دنیا دارای دو چهره باشد، در روز قیامت زبانی از آتش در دهانش گذاشته میشود).
بنابراین منافقان از ایمان و دین به عنوان ابزار ووسیله استفاده به عمل میآورند.
تعبیر به اینکه آنان شهادت به رسالت و توحید را تنها برای وسیله وسِپَر اختیار نموده اند، نشان می دهد که منافقین در جامعه احساس خطر می کردند و برای این که خود را در سنگر با آمن قرار دهند و ازاضرار و آسیب های احتمالی از سوی دین و دینداران در امان بمانند به شهادتین روی آورده و اقرار به اسلام کند.
در حقیقت طوریکه یاد آور شدیم منافقین دین را بحیث ابزار و وسیله برای مصؤن ماندن از مومنان و جامعه ایمانی بکار می برند. به همین دلیل گفته شد که نفاق زمانی در جامعه شکل می گیرد که اسلام و ایمان در قدرت باشند و کافران برای رهایی از فشار های قدرت اسلام به دین روی می آورند تا در پناه آن خود را از هرگونه گزندی حفظ کنند. طوریکه در (آیۀ 16 سورۀ مجادله) به همین مسئله اشاره به عمل آمده و تحلیل می کند که علت روآوری منافقان در جامعه ایمانی به ایمان و اسلام تنها ترس است و برای حفظ خویش سپر و زره اسلام را برتن کرده اند تا با آن از آسیب های اجتماعی در امان بمانند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 8) در باره بدترین وزشترین صفات منافقان، دلایل دروغگویی و نفاق آنان، مورد بحث قرار گرفته است.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿٢﴾

قسم های خود را [چون] سپری بر خود گرفته و [مردم را] از راه الله منع کردند، البته بد است آنچه آنها می کنند.(۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جُنَّةً»: جنة سپر، وسیله‌ای است که برای محافظت از جان از آن استفاده می‌شود. در حدیث آمده است: «الصوم جنّة»؛ یعنی روزه سپری است که انسان را از آتش مصون می دارد.
«اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً» قسم دروغین خود را سپر و پوششی برای صیانت خود قرار داده‌اند تا کشته نشوند.ضحاک فرموده است: منظور قسم خوردنشان می‌باشد مبنی بر اینکه مسلمان اند.

تفسیر:

« اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً »:

«سوگندهای خود را سپر گرفته‌اند» یعنی: سوگندهایی را که به شما درباره ایمان خود می‌خورند، سپر قرار داده‌اند تا آنان را از گزند شما نگه دارد و در پشت سر آن خود را پنهان دارند تا کشته و اسیر نشوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۚ» مردم را از جهاد و ایمان آوردن به پیامبر صلی الله علیه وسلم منع کردند.
امام طبری فرموده است: یعنی مردم را از دین الله باز می‌دارند که آن را توسط پیامبرش فرستاده است، و آنان را از پیروی نمودن از شریعتش مانع می شوند که آن را برای بندگانش مقرر فرموده است. (تفسیر طبری ۶۹/۲۸).
و ابن کثیر فرموده است: منافقین به وسیلۀ دروغ های کاذبشان خود را از مسلمانان مصئون می داشتند؛ زیرا افرادی که کاملاً از امر آنان باخبر نبودند، به قسم های دروغین شان فریفته می‌شدند و گمان می‌کردند آنها مسلمان هستند در صورتیکه آنها از فرط فساد خود قلباً به اسلام و مسلمانان روی نمیآورند، و بسی از مردم در این رهگذر زیان دیدند. (مختصر ۵۰۳/۳).
«إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» عمل و کارشان زشت و ناپسند است؛ زیرا به ظاهر خود را مسلمان نشان می‌دهند، در صورتیکه در باطن منافق و نابکارند.پس اعمال منافقانه‌ی آنها و قسم‌های کاذبشان بسی زشت و ناپسند است.
مفسر صاوی فرموده است: «ساء» مانند «بئس» برای ذم است و متضمن معنی تعجب و مهم نشان دادن کار آنان نیز می‌باشد. (تفسیرصاوی ۲۰۸/۴)

خواننده محترم!

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم:منافق در اصطلاحات قرآنی به شخصی اطلاق می شود که به ظاهر مسلمان باشد و در باطن فاقد ایمان یعنی ایمان نداشته بلکه تظاهر به اسلام و دین داری می کند و تنها برای دست یابی به موقعیت های اجتماعی و بهره گیری از منافع دنیوی دین داری و یا فرار از مجازات و یا اینکه از کشتن نجات یابد به اسلام روی می آورد و شهادتین را ادا می کند. بنا براین نفاق پدیدۀ سیاسی و اجتماعی باحضور قوی مصلحت گرایی و منفعت گرایی دنیوی است.
سوء استفاده از مقدّسات دینی یکی از وسایل وشیوه های تاکتیکی منافقین در شیوه کار شان بحساب می رود طوریکه جمله «اتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً» مبین این حقیقت است. آنان همیشه کوشش می کنند،که ازدین علیه دین استفاده بعمل ارند. و بدین ترتیب همه کوشش شان در این است که: «فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» تا بدینوسیله دیگران را از هدایت الهی محروم سازند. هدف منافقان، همانا بستن راه الله است، ونباید فراموش کرد که هدف نهایی منافق به کفر می‌انجامد.
جریان نفاق، ازخطرناکترین جریان رایج در جامعه اسلامی است. عمل کرد منافقان از نظر قرآن عظیم الشأن از عمل کرد کفار هم بدتر شمرده شده اند و مؤمنان ترغیب شده اند که جریان نفاق را شناخته و در برابر آن هوشیار، اگاه و با تدبیر موضع مبارزه جدی بعمل آرند.
نباید فراموش کرد که نفاق و دورویی پدیدۀ است که در هنگام حکومت و حاکمیت اسلام پدید می آید. این اصطلاحی است که در دوره قدرت اسلام در مدینه منوره بعد از تاسیس اولین پایه های حکومت اسلامی، ظهور کرد.
قابل توجه ودقت است که:هر شخص را نمی توان متهم به نفاق کرد و یا به اتهامی از دایره اسلام آنرا بیرون راند. بنابر همین منطق است که چگونگی تعامل با منافقان دشوار است. این دشواری به جهت عدم امکان شناسایی آنان است؛ زیرا منافقان هرگز به طور آشکار

(c) ketabton.com: The Digital Library

و علنی کفر خویش را آشکار نمی کنند و همواره بر ایمان بلکه شدت ایمان خویش تأکید می ورزند. بنابراین کسانی که به طور آشکار و علنی با دین اسلام مخالفت می ورزند هرچند که درجامعه اسلامی زندگی می کنند منافق نیستند بلکه کافر و مشرک می باشند.

خواننده محترم!

تنها راه شناسایی و درگیری منافقان دقت و تأمل در رفتارها و گرایش های آنان است که با اصول اسلامی و ایمانی در تضاد است.

قرآن عظیم الشأن درسورۀ بقره به تحلیل رفتارها و عملکرد ها و حتی عقاید ایشان می پردازد تا مؤمنان نسبت به منافقان و جریان نفاق با آگاهی و اطلاع بیشتری برخورد کنند و از اضرار وآسیب های جدی و خطرناک آن ها خود و جامعه ایمانی را حفظ کنند؛ طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم جریان نفاق به جهت دوگانگی و دورویی بدتر از کافران و مشرکان هستند و ضربه هایی که ایشان به جامعه و ایمان مردم وارد می سازند سخت تر و جانکاه تر است.

از این رو خداوند نفاق را کفر خطرناکی ارزیابی می کند که از درون جامعه بر آن خنجر وارد می سازد و به همین دلیل شدت تهدید خداوند نسبت به آنان بیشتر از تهدید کافران است. الله تعالی می فرماید که منافقان به جهت کفر نفاق خویش در پایین ترین درجات دوزخ خواهند بود و درک الاسفل مکانی است که خداوند برای منافقان فراهم نموده است.

ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ﴿۳﴾

این (نفاق) به آن خاطر است که آنان ایمان آورده سپس به انکار پرداخته اند و در نتیجه بر دلهایشان مهر زده شده و [دیگر] نمی فهمند.(۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَلِکَ»: این نفاق و دورویی و دروغ پردازی.« طبع»: مهر زده شد. « لَا یَفْقَهُونَ »: نمی فهمند.

تفسیر:

اگر مبحث منافقان را در سراسر ازقرآن عظیم الشأن با دقت خاصی مطالعه نمایم با وضاحت تام در خواهیم یافت که: منافق درهرجای و هر موضع مبحث نفاق خویش را مطرح می سازد.

قرآن عظیم الشأن هم در بخش که موضوع منافق مطرح می شود، آنرا با تعابیر تند و زننده مورد استعمال قرار داده است از جمله: در (آیۀ 16 سورۀ محمد) میخوانیم:«طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» «الله تعالی برقلب های آنان مهر زده است؛و هدایت و نور بدان نمیرسد.

«فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ» و چون خدا بر قلب آنان مهر زده است، خیر و ایمان را نمی‌شناسند و نیک و بد را از هم تمیز نمی دهند.«لا یَعْلَمُونَ» (سورۀ توبه، 93) (آنان نمی دانند) «لَکاذِبُونَ» آنان دروغ میگویند) (منافقون، 1) «ما یَشْعُرُونَ» آنان درك ندارند؛ (بقره، 9.) «الْمُفْسِدُونَ» فسادگرند؛ «بقره، 12» «فِي طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» در سرکشی خود سر درگم اند؛ «بقره 15» «ما کانُوا مُهْتَدِینَ» آنان هدایت یافته نیستند؛ «بقره 16» «لَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» خداوند هرگز آنان را نمی بخشد. (سورۀ انفال، 36)

منافقین کوشش بعمل می آورند که از هر وسیله و از هر ذریعه استفاده کنند تا وحدت مسلمان را به خطر مواجه سازند، از جمله این دسایس و فعالیت های منافقانه میتوان از اعمار مسجد ضرار در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه مثال خوبی برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

شناخت هویت به اصطلاح اسلامی منافقان شده میتواند.
منافق و پدیده نفاق چرا اینقدر خطرناک است؟
در جواب باید گفت: دشمن هویت و عملکرد اش معلوم است، و با تمام وضاحت اعلام دشمنی میکند، و منافق از جمله دشمنی است که شنا خت آن کاری ساده وآسانی نیست. زیرا منافق با چهره دوست ظاهر می شود و همیشه از پشت خنجر میزند، منافق نسبت به سایرین مصروف تظاهر دینی است، بناءً نقش تخریبی اش برای جامعه به مراتب بدترو بیشتر است.
توجه خوانندگان را به آیات اول سورۀ بقره که در آن فورمول قوی مردم شناسی جمعبندی شده است جلب می دارم:
در آیات چهارگانه سورۀ بقره،آیه (2 و3 و4 و5) به تعریف و معرفی متقیان پرداخته است. همچنان در دو ایه (آیه 6 وآیه 7) به معرفی کافران پرداخته است، ولی برای شناخت منافقان 13 آیات دیگر در سورۀ بقره اختصاص یافته است. زیرا تعریف و شناخت شخصیت منافق بی نهایت پیچیده و بغرنج می باشد.
قابل دقت است که: هم شخصیت منافق وهم عملکرد منافق ضرورت به توضحیات بیشتر و همه جانبه دارد، زیرا شخصیت منافق، طوریکه یاد آور شدیم شخصیت پیچیده، مغلق و خطرناکی است.

در قرآن عظیم الشأن منافق به دو شکل معرفی شده است:

اول: عدۀ که اصلاً ایمان ندارند و به اصطلاح عوام الناس به نرخ روز نان میخورند و هر روز چهره عوض می کنند و این یک نوع نفاق است.
دوهم: نفاق عملی: کسیکه اعتقاد به الله جل جلاله وپیامبرصلی الله علیه وسلّم دارد ولی در بین عمل و فکرش تفاوت آسمان تا زمین دیده می شود.همیشه حرف می زند، قول میدهد ولی به قول وحرف خویش عمل نمی کند.
قرآن عظیم الشأن در (آیه 10 سورۀ بقره) میفرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (درقلب های ایشان مرض (جهل و عناد) است.
بناءً باید گفت که: نفاق، یك مرض روحی است ومنافق یک مریضی است.
همانطور که مریض، نه سالم است و نه مرده، نفاق هم نه مؤمن است و نه کافر.
جمله «لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ» (آیه 10 سورۀ بقره) چه زیبا فرموده است که: زمینه های عزّت و سقوط را، خود انسان در خود به وجود می‌آورد.
مفسرین در تفسیر جمله «فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً» (آیه 10 سورۀ بقره) می نویسند:
داستان منافق، به لاشه مردارو بد بو می ماند که در ذخیره آب افتاده باشد. هر چه آب در آن بیشتر وارد شود، فسادش بیشتر شده و بوی متعفن وکثیف اش افزایش می یابد. نفاق، همچون مرداری است که اگر در روح وقلب انسان باقی بماند، هر آیه وحکمی که از جانب پروردگار نازل شود، به جای تسلیم شدن در برابر آن، دست به تظاهر و ریاکاری می زند و یك گام بر نفاق خود می افزاید. این روح مریض، تمام افکار و اعمال او را، ریاکارانه و منافقانه میکند و این نوعی افزایش مریضی است. که الله تعالی ما وشما را را از آن نگاه دارد.

یک تعریف کوتاه ازکافر و منافق:

در این هیچ جای شکی نیست که: چنانچه به نحوی در بالا گفته آمدیم کافر و منافق با هم

(c) ketabton.com: The Digital Library

متفاوت اند، کافر کسی است که قلباً و ظاهراً اسلام را انکار میکند، ولی منافق کسی است که در ظاهر اسلام را پذیرفته و اعلام اسلام میکند و قلباً اسلام را رد و انکار می کند، لذا شخص منافق از کافر عذاب بیشتری خواهد دید زیرا ضرر او بیشتر است. پس نکتۀ مهم در این مطالب اینست که نمیتوان حکم نفاق بر مسلمانان صادر نمود، زیرا ما از قلب انسانها نا آگاهیم و بجز الله کسی نمی داند که آیا شخصی که اعلام اسلام نموده در گفته و عمل خود صادق است یا خیانت می کند!

انواع نفاق:

«نفاق» از «نفق»، به معنای تونل‌های زیرزمینی است که برای استتار یا فرار از آن استفاده می شود. برخی از حیوانات از جمله موش سوسمار، از غار های استفاده به عمل می آورند که دارای دو سوراخ اند. خصوصیت منافقان هم همین است، همیشه برای فرار راه های مخفی و پنهانی را برای فرار خود نگاه میدارند، تا به هنگام خطر از آن طریق فرار کند.

نفاق دو نوع است: نفاق عملی و نفاق اعتقادی.

نفاق اعتقادی همان نفاقی است که شخص را کافر می کند و کسی است که در قلب مخالف اسلام ولی در ظاهر موافق آن است!

اما نفاق عملی، همیشه کافر نیست، بلکه ممکن است شخص مسلمانی باشد که گهگاهی مرتکب برخی از اعمال منافقانه می شود، مثلاً زیاد دروغ گفتن نشانۀ نفاق است. و یا کسی که خلاف وعده می کند یا در امانت خیانت می کند، باید از خود بترسد زیرا او نشانۀ نفاق دارد!

نفاق اعتقادی چیست؟

نفاق اعتقادی که همانا کفر اکبر بوده و شخص را از دایره اسلام خارج میگرداند و آن شش نوع است: تکذیب پیامبر، تکذیب بعضی از آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده، دشمنی، تنفر و کینه با پیامبر صلی الله علیه وسلم، بُغض و کینه به بعضی از آنچه که پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده است، خوشحال شدن از شکست دین پیامبر صلی الله علیه وسلم و ناراحت گشتن به خاطر پیروزی و سرفرازی دین پیامبر صلی الله علیه وسلم، و همۀ این موارد در قلب شخص بروز می کند و شخص اعتقادش را بر مسلمانان مخفی می دارد و لذا به آن نفاق درونی یا اعتقادی گویند.

نفاق عملی:

نفاق عملی که آن را کفر اصغر می گویند: شخص را از دایره اسلام خارج نمی کند، ولی آن جنایتی بزرگ و گناهی عظیم است. طوریکه در حدیثی آمده است:

«أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ» بخاری (34)، وصحیح مسلم (58). یعنی: «هر کس این چهار خصلت در او دیده شود، منافق خالص است. و هر کس، در او یکی ازاین خصلت ها دیده شود، یک خصلت از نفاق دارد مگر زمانی که آن را ترک کند.آن چهار خصلت عبارتند از: 1.هرگاه، امانتی به او سپرده شود، خیانت می کند.2. هنگام صحبت کردن، دروغ می گوید.3. اگر عهد و پیمانی ببندد، پیمانش را می شکند.4. هنگام دعوا، دشنام میدهد و ناسزا میگوید». همچنین میفرماید: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ» بخاری (33) یعنی: «نشانۀ منافق،

(c) ketabton.com: The Digital Library

سه چیز است: اول اینکه در صحبت های خود، دروغ می گوید. دوم اینکه خلاف وعده، عمل می کند.سوم اینکه در امانت، خیانت می کند».
همچنان در حدیثی آمده است: «أيُّما امرأةٍ سألَتْ زوجَها طلاقَها مِن غيرِ بأسٍ فحرامٌ عليها رائحةُ الجنَّةِ الراوي: ثوبان مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم |المحدث: شعيب الأرناؤوط|المصدر: تخريج صحيح ابن حبان الصفحة أو الرقم: 4184|خلاصة حكم المحدث: إسناده صحيح على شرط مسلم» (هر زنی که بدون دلیل از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی جنت بر او حرام است.)
همچنین از اسامه بن زید روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «من ترک ثلاث جمعات من غير عذر كتب من المنافقين» «کسی که سه جمعه را بدون عذر ترک کند، از منافقین به حساب می‌آید». طبرانی (422)
این موارد گاهی از مسلمانان سر می زند و لذا نمی توان چنین حکم نمود که هرکس دارای یکی از آن خصلتهای منافقانه باشد، پس او منافق است، بلکه باید به او متذکر شد که مواظب خود باشد و از خصلت های منافقانه دوری ورزد تا عقیده اش سالم بماند.
بر این اساس کسی که مسلمان است و شهادتین بر زبان آورده و به ارکان اسلام اعتقاد دارد و به آنها عمل می کند، پس ما حکم به اسلام او می دهیم ولی اگر مرتکب یکی از موارد کفر عملی شد، حکم منافق بر او وارد نمیکنیم، زیرا همانطور که گفته شد:
اولاً، نفاق اعتقادی در قلب است و ما بر قلب انسانها تسلط نداریم و جز الله کسی نمی داند که آیا شخص نفاق اعتقادی دارد یا خیر (مگر آنکه خود الله تعالی به بندگانش خبر دهد که فلانی منافق است همانطور که منافقان مدینه را به پیامبر صلی الله علیه وسلم شناساند)
دوما، این اعمال موجب کفر اکبر و نفاق اعتقادی نیستند بلکه گناه هستند و اهل سنت و جماعت (بر خلاف عقیدۀ فاسد خوارج) مسلمانان را با انجام گناهان کبیره یا صغیره تکفیر نمی کنند.

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴿۴﴾

و چون آنان را ببینی قد و قامت شان تو را به تعجب می اندازد! و چون سخن گویند به گفتارشان گوش می دهی، آنان گویا تخته هائی هستند که تکیه داده شده اند. هر فریادی را به زیان خویش می پندارند خودشان دشمنند از آنان بپرهیز! الله ایشان را بکشد از (حق) به کجا گردانیده می شوند؟(۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَجْسَامُهُمْ »: هیکلهایشان، پیکرها و اندامهایشان. « تَسْمَعْ »: گوش فرا می دهی. «خُشُبٌ»: جمع خَشَب، تخته‌ها، چوب خشک.«مُسَنَّدَةٌ»: تکیه داده شده.«صَيْحَةٍ»: فریاد. آواز.
«قَاتَلَهُمُ اللهُ»: خدایشان بمیراند! هدف از کشتن در اینجا، نفرین کردن و از رحمت الهی محروم گرداندن است. «أَنَّى يُؤْفَكُونَ»: (ملاحظه شود سورۀ: توبه، عنکبوت، زخرف).
در سوره توبه، خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: اموال و اولاد منافقان ترا به شگفتی نیاندازد، در این جا می‌فرماید: قیافه و بیان آنان سبب شگفتی شما نشود.
گرچه در این آیه، مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است ولی مراد تمام مسلمانان هستند که ممکن است ظواهر و بیان منافقان آنان را تحت تأثیر قرار دهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

هدف کلی این آیه مبارکه، بیان علایم منافقان است که به وسیله این علایم وصفات می توان منافق را از مؤمن تشخیص وتفکیک نمود. این نشانه ها نوعاً جنبه کلی و عمومی دارند وناگفته نه ماند که: هم اکنون هم این علایم بالای منافقان عصر امروزی ما صدق می نماید.

در آیه مبارکه آمده است: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ»:وقتی آن منافقان را می‌بینی، شکل و سیمای شان باعث تعجب می‌شود؛ زیر دارای سیمایی زیبا و برازنده و شاداب و پرطراوت وقوی اندام ودرشت هستند. (این جمله زیبای قرآنی ما را به یک واقعیت می رهمنایی می کند که: اشخاص منافق در میان ما و در برابر چشمان ما حضور و قرار دارند، یعنی اشخاص و افرادی دور از چشمان ما نیستند.)

همچنان فحوی این جمله مبارکه: «وَإِذَا رَأَيتَهُمْ تُعْجِبُک أَجْسامُهُمْ» این واقعیت را به ما می رساند که؛ اشخاص منافق در برخورد با مؤمنین، قیافه حق به جانب را به خود می گیرند، این قیافه و سکوت و آرامش و نگاه های آرام آنان (که همگی برای پوشاندن نفاق درونی است) همه را به تعجب وا می دارد و تصور می کنند که آنان اشخاص صالحی هستند.

منافقان برای پوشاندن صفت نفاق خود واینکه بتوانند در بین مؤمنین امکانات نفوذی بدست آورند، و یا حداقل مومنین به آنان نزدیک شوند از این شیوه وتکتیک استفاده می نمایند، در حالیکه در باطن آنان قیافه ونیت شیطانی وعداوت گرانه خویش را با مسلمانان پنهان می دارند.

در ضمن قابل یادآوری است که منافقین در حین بحث ومباحثات،در بین مردم، زبان چرب وشیرنی را بکار می بندند طوریکه در آیه مبارکه امده است: «وَإِنْ يقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ»(و چون سخن گویند به گفتارشان گوش میدهی) ابن عباس گفته است: ابن سلول (رئیس منافقان) درشت اندام و فصیح بود و زبانی گویا داشت، وقتی به سخن می‌آمد پیامبر صلّی الله علیه وسلم به حرفش گوش می‌داد، و یارانش نیز وقتی به محضر پیامبر صلّی الله علیه وسلم می‌آمدند، مردم از هیکل درشتشان در تعجب می‌شدند. (صاوی ۲۰۸/۴.)

بناءً ما نباید فریب چرب زبانی و شیرین سخنی منافقان را بخوریم واین طرز گفتار در زیادتراز موارد توسط همچو اشخاص برای فریب می باشد ونه برای دل سوزی که در این مورد باید دقت کرد.

همچنان توجه شما را به یک واقعیت جلب می دارم، و آن اینکه اشخاص ابن الوقت هدف مشخصی در برابر خویش ندارند وضمناً به هیچ اصلی پایبند نمی باشند، به هر رنگی جامه می پوشند، وبه اصطلاح به هر دول می رقصند، و با ماسک های گوناگون در صحنه زندگی ظاهر می شوند و برای منافع شخصی خویش همه اصول قبول شده انسانی را زیر پا می گذارند.

ولی اشخاص انعطاف پذیر، تا آنجا که به اصول و اهدافشان ضرری متوجه نشود با مردم حتی با دشمن خودهم احیاناً کنار می آیند و برای حفظ اصول و پایه های واقعی از یک سلسله منافع می گذرند.

اشخاص منافق بر اثر نداشتن فکر و عقل درست و سالم، حتی به آن اصولی که از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم طرح می شود، در حالیکه صد در صد به نفع آنها بوده نیز احترام نمی گذاشتند.

یک نقطه مهمی که در بین منافقان عام است، اینست که منافقان نه طرح میدهند و نه طرح

(c) ketabton.com: The Digital Library

می پذیرند. و به سبب مریضی «نفاق» که دامنگیر شان میباشد،کردار و گفتارش را از محور عقل شان بیرون برده است.
«كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ»:به سبب نفهمی و خالی بودن قلبشان از ایمان انگار تخته‌هایی هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند. مراد از تشبیه، ترسویی و پستی آنان می‌باشد.
از این رو فرمود: «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ» از بس که ترسو و هراسناکند هر بانگ و صدایی را بر ضد خود می‌دانند و گمان می‌کنند آنها هدف می‌باشند. پس همیشه در حالت ترس و اضطراب قرار داشته و بیم دارند الله تعالی پرده‌ی آنها را پاره و رازشان را برملا سازد.
ابن کثیر فرموده است: هر بیم و خطری اتفاق بیفتد، آنها گمان می‌کنند در معرض خطر قرار می‌گیرند. (مختصر ۵۰۴/۲).
مقاتل فرموده است: هر وقت بانگ جستجوی گمشده‌ای را می‌شنیدند یا هر صدایی را میشنیدند، عقل از سرشان می پرید و گمان می‌کردند مراد آنانند؛ زیرا خائن بیمناک وخایف است. (آلوسی ۱۱۱/۲۸).
«هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ»:آنها هم برای تو و هم برای مؤمنان دشمنانی سرسخت میباشند، هرچند که به ظاهر اسلام را آورده‌اند، پس از آنها برحذر باش و از آنان ایمن مباش، و اسرار خود را در اختیار آنها قرار مده؛ زیرا چشم و گوش دشمنانت می‌باشند.
«قَاتَلَهُمُ اللَّهُ»:جمله‌ی دعایی است. یعنی الله آنها را خوار و نفرین و دور از رحمت خود بدارد! «أَنَّى يُؤْفَكُونَ» چگونه از راه هدایت منحرف شده و به گمراهی می‌گرایند؟! و چگونه با وجود این همه دلایل روشن، راه را گم می‌کنند؟ ! دوری آنها از ایمان و جهل و نادانی آنها و انصراف شان از ایمان آن هم بعد از اقامۀ دلایل، مایه‌ی تعجب و شگفتی است.
امام احمد از ابو هریره (رض) روایت کرده است که پیامبر صلّی الله علیه و سلم فرمود: منافقان نشانه‌هایی دارند که به وسیلۀ آن شناخته می‌شوند؛ سلام و درودشان نفرین است، و خوراکشان تاراج، و غنیمت شان غل و غش است. و جز با نیتی سوء به مساجد نزدیک نمی‌شوند و جز در آخر وقت نماز اقامه نمی‌کنند. خود را بزرگ می‌دانند و با هیچ کس انس و الفت ندارند و هیچ کس با آنها مأنوس نیست. در شب بسان چوب ساکت بوده و در خلال روز داد وچیغ میزنند. (اخراج از احمد، درمختصر ۵۰۴/۳ نیز این‌گونه آمده است.) منافقین با الله تعالی درگیرند، والله تعالی نیز آنان را لعنت میکند:«قاتَلَهُمُ اللَّهُ». الهی پروردگارامارا از مرض مهلک نفاق واز فتنه های منافقین درآمان داشته باش.آمین یارب العالمین.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴿۵﴾

و چون به آنان گفته شود بیایید تا پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شما آمرزش بخواهد سرهای خود را بر می گردانند و آنان را می بینی که دیگران را از راه الله منع می کنند در حالیکه تکبر می ورزند.(۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوَّوْا»: دور وپیچ دادن است، (یعنی اینکه تکان دادن سر به عنوان تکبّر و تمسخر است.)
«يَصُدُّونَ»: روی می گردانند. دوری می کنند از پذیرش دعوت بر حق پیامبر صلی الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

علیه وسلم.
«وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ» آنان را مي بيني كه از پذيرفتن اين درخواست امتناع مي‌ورزند و خود را بزرگتر از آن مي‌دانند كه پيامبرصلی الله علیه وسلم برايشان بخشودگي كند. صيغه‌ی مضارع آمده است تا استمرار آنها را در امتناع و لجاجت نشان دهد. (البحر ۲۷۳/۸.)

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: بعد از اين كه در مورد افشا و رسوا نمودن منافقين آيات نازل شد، خويشاوندان مؤمنشان نزد آنان رفتند و گفتند: واى بر شما! نفاق شما افشا شده و خود را نابود كرديد. نزد پيامبر صلّى الله عليه و سلم برويد و توبه نماييد و از او التماس كنيد كه برايتان طلب مغفرت كند، اما آنها امتناع ورزيدند و به عنوان استهزا سر را تكان مى دادند. آنگاه آيه نازل شد. بعد از آن نزد ابن سلول رفتند و گفتند: پيش پيامبر برو و به گناهت اعتراف كن، ايشان برايت طلب مغفرت مى‌كند، سرش را تكان داد و از در انكار درآمد و گفت: از من خواستيد ايمان بياورم، ايمان آوردم. از من خواستيد زكات مالم را بدهم، چنان كردم. و چيزى نمانده است جز اينكه مرا وادار كنيد براى محمد سجده ببرم! آنگاه خدا بيان كرد كه طلب بخشودگى براى آنان از سوى پيامبر، هيچ سودى بر ايشان ندارد؛ زيرا آنها نفاق و چند چهره‌گى را پيشه كرده‌اند.

شأن نزول آیۀ 5:

1089- ابن جرير از قتاده روايت كرده است: به عبدالله بن ابى گفته شد: كاش خدمت رسول الله مى رفتى، تا برايت طلب مغفرت مى كرد. او سر خود را برگرداند. پس در باره او آية «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ» نازل شد. (طبرى 34160 و 34162.)
1090- ک: ابن منذر از عِكرِمَه مانند اين روايت را نقل كرده است.(تفسير وبيان كلمات قرآن كريم تأليف شيخ حسنين محمد مخلوف واسباب نزول تأليف علامه جلال الدين سيوطى).

یک تشبیه زیبا در بارۀ منافقان:

پروردگار با عظمت ما در (آيات 17تا 19 سورۀ بقره) در باره منافقين يک تشبيه زيباى را بشرح ذيل چنين بيان وفورمولبندى فرموده است: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِى اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لاَّ يُبْصِرُونَ﴿17﴾ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ﴿18﴾ أَوْ كَصَيّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِى آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ واللهُ مُحِيطٌ بِالْكافِرِينَ﴿19﴾» (مثل آنان همچون مثل كسى است كه به سختى آتشى بر افروخت و همين كه آتش پيرامونش را روشنايى داد، الله نورشان را برد و در ميان تاريكى هايى كه نمى بينند رهايشان كرد»
امام فخر رازى مفسر شناخته شده جهان اسلام ميفرمايد: «تشبيه در اينجا در نهايت درستى و دقيق صورت گرفته است، زيرا منافقان در آغاز با ايمان خود نورى را كسب كردند، ولى سر انجام اين نور را با نفاق خود از بين برده و در سرگردانى و گمراهى بزرگى غوطه ور شدند چراكه هيچ سرگردانى بزرگتر از سرگردانى در دين نيست».
علامه عبدالرحمن سعدى در تفسير آن مينويسد: «مثالى كه با حال آنها مطابق است مثال كسى است كه آتشى را روشن كند. يعنى در تاريكى شديدى بوده و نياز مبرمى به آتش دارد و آن را با كمک كس ديگرى ميافرزود، چرا كه او ساز و برگ لازم را در اختيار

(c) ketabton.com: The Digital Library

ندارد، و هنگامی که آتش اطراف او را روشن گرداند و جایی را که در آن قرار گرفته است مشاهده کرد و اماکن امن و خطرهایی که او را تهدید می کند ملاحظه نمود، و از آن آتش بهره برد و چشمانش روشن گردید و گمان برد که آتش در اختیار اوست، در آن حالت خداوند نور و روشنایی اش را از میان ببرد و خوشحالی اش از بین برود و در تاریکی شدید و آتش سوزان باقی بماند، نورافشانی آتش از بین برود و حرارت آن باقی بماند. او در انبوهی از تاریکی ها قرار دارد؛ تاریکی شب و تاریکی ابرها و تاریکی باران و تاریکی حاصل از خاموش شدن آتش، پس حال چنین شخص چگونه خواهد بود؟ منافقان نیز چنین حالتی دارند، نور ایمان را از مومنان برگرفتند و خود دارای صفت ایمان نبودند. بنابراین به طور موقت از نور آنان استفاده کردند و بدین وسیله جان و مالشان در امان ماند و به نوعی امنیت در دنیا دست یازیدند. در چنین حالتی ناگهان مرگ بر آنها آمد و استفاده از این نور را از آنان سلب نموده اند و اندوه و غم و عذاب فراوانی آنها را فرا می گیرد، و تاریکی قبر و تاریکی کفر و تاریکی نفاق و تاریکی گناهان بر آنها چیره می شود، و به دنبال این همه تاریکی، آتش جهنم که بد جایگاهی است آنها را در فرا خواهد گرفت.

بنابراین خداوند متعال در مورد آنها می فرماید: «صُمٌّ» کر هستند و خوبی ها را نمی شنود، «بُکمُ» گونگه هستند و نمی توانند سخن نیک بر زبان آورند «عُمّی» و در مقابل حق کور هستند.

«فَهُم لایرجِعُونَ» پس آنها باز نمی گردند، چون پس از اینکه حق را شناختند آن را رها کردند، و به سوی آن بر نمی گردند. به خلاف کسی که حق را از روی نادانی و گمراهی رها کرده است زیرا او از روی ناآگاهی چنین کرده است و بازگشت او به حق نزدیک تر است».

«یا داستان شان چون» داستان کسانی است که در معرض «بارانی سخت از آسمان قرار گرفته اند» خداوند متعال در اینجا باران را برای قرآن مثل آورده است زیرا در قرآن آیاتی نازل شده که منافقان را مرعوب و بیمناك می گرداند «در آن باران تاریکی‌ها و رعد و برقی است» تاریکی ها، عبارت است از: تاریکی شب، تاریکی ابر و تاریکی خود باران. مراد از رعد: نداها و بانگ های تکان دهنده قرآن است «از بیم مرگ ناشی از صاعقه ها، انگشتان شان را در گوش های شان داخل می کنند» یعنی: از خطر به وسیلهٔ می پرهیزند که هرگز پناهشان در آن نیست. و این گونه اند منافقان که هیچ راه دیگری جز این نیافتند که گوش های شان را از شنیدن آیات قرآن ببندند «ولی خداوند بر کافران احاطه دارد» احاطه: فروگرفتن از تمامی جهات و جوانب است بدان سان که فرد احاطه شده به هیچ وجهی از وجوه، راه گریزی نداشته باشد.

بلی! قرآن لبریز از خیر است و آیاتی که بر نزول آن از جانب پروردگار سبحان دلالت دارد همانند باران، آیات مشتمل بر بیم و وعید و عذاب همانند رعد وصاعقه وآیات دربردارنده حجتها وبرهانهای روشنگر، همانندبرق است.

پس حالت منافقین چنین است، هنگامی که قرآن و اوامر و نواهی و وعد و وعید آن را می شنوند انگشتان خود را در گوش هایشان فرو می برند و از امر و نهی قران و وعد و وعید آن روی بر می تابند، زیرا هشدارهای قرآن آنها را می ترساند و وعده هایش آنها را پریشان می نماید. پس آنها تا آنجا که ممکن باشد از آن روی گردانی می کنند و همانگونه شخصی که در زیر باران شدید گرفتار آمده و از صدای رعد و برق ناراحت می شود و آن را

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوست ندارد و از بیم مرگ انگشتانش را در گوش هایش فرو می برد، منافقان نیز صدای قرآن و وعده ها و هشدارهای آن را دوست ندارند.
البته ممکن است شخص که گرفتار رگبار باران و صاعقه و رعد و برق شده است نجات یابد، اما منافقان نجات پیدا نمی کنند، چرا که خداوند از هر سو آنها را احاطه نموده است.
پس آنها نمی توانند از دست خدا فرار کنند و او را ناتوان و درمانده سازند.

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴿۶﴾

برای آنان برابر است چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی الله هرگز بر ایشان نخواهد بخشود خدا فاسقان را هدایت نمی کند(۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَسْتَغْفَرْتَ»: اصل آن (أَإِسْتَغْفَرْتَ) است که همزه باب استفعال آن برای تخفیف حذف شده است.

تفسیر:

« سَوَاء عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ اللَّهُ» چون در حقّ آنان یکسان است که برایشان آمرزش بخواهی یا نخواهی، زیرا الله سبحان وتعالی آنان را نخواهد بخشید چون آنان قومی فاسق و منحرف اند و از اطاعت الله سبحان وتعالی بیرون هستند و کفر را برایمان ترجیح می دهند. بنابراین اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم برای آن ها طلب امرزش نماید فایده ای نخواهد داشت. همان طور که الله سبحان وتعالی در (آیه: 80 سوره توبه) می فرماید:«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ » (برای منافقان استغفار کنی یا استغفار نکنی، (یکسان وبرابر است.) اگر هفتاد بار هم برایشان آمرزش بخواهی، خداوند هرگز آنان را نخواهد بخشید. این (قهر حتمی الهی) به خاطر آن است که آنان به الله وپیامبرش کفر ورزیدند و الله ، گروه فاسق را هدایت نمی‌کند.(قابل تذکر است که: عدد هفتاد، رمز کثرت و زیادی است، نه بیان تعداد معیّن. یعنی هر چه برای انان استغفار کنی بی‌اثر است، البته این بدین معنا نیست که: اگر مثلًا هفتاد و یك بار شد، بخشیده می‌شوند).« إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (6) »همانا الله متعال انسانی را به ایمان هدایت نمی‌کند که از طاعتش روی گردانیده است.
مفسرصاوی فرموده است: این آیه مبارکه ناامید شدن از ایمان آنها را می‌رساند، پس یعنی طلب و عدم طلب مغفرت از جانب تو یکسان است؛ زیرا آنها ایمان نمی‌آورند؛ چون شقاوت آنها قبلاً مقرر شده است. (تفسیر صاوی ۲۰۹/۴).

شأن نزول آیۀ 6:

- از عروه صحابی جلیل القدر روایت کرده است: چون آیة «أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (توبه: 80) نازل شد. نبی اکرم صلی الله علیه وسلم گفت: پیش از هفتاد بار استغفار می کنم. پس الله آیۀ «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ...» را نازل کرد.
- همچنان عطیة عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون آیۀ هشتادم سورۀ توبه نازل شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: به نظر من چنین می رسد که در بارۀ آنان به من اجازه داده شده است، سوگند به الله ! زیادتر از هفتاد بار استغفار می کنم و

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیدوارم که الله تعالی آن‌ها را مورد مغفرت قرار دهد. پس این آیه نازل شد. (طبری 34163). (تفسیر وبیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴿٧﴾

آنها (منافقان) کسانی‌اند که می‌گویند: بر آنانیکه نزد رسول الله هستند انفاق مکنید تا منتشر و پراگنده شوند. حال آنکه خزانه‌های آسمان و زمین از الله است، ولی منافقان نمی فهمند. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا یفقهون»: نمی فهمند.

تفسیر:

مبارزه کفار و مشرکین با مسلمانان تنها به مراحل جنگ روانی و یا هم سلاح گرم محدود نمی‌شود، بلکه سعی می‌کنند ازهمه روش‌های ممکن و از جمله با ایجاد فشارهای اقتصادی جبهه اسلام و در نهایت مسلمانان را زیر فشار ومضیقه قرار دهند، تا توانسته باشند اتحاد مسلمانان را از بین ببرند.

در صدر اسلام یکی از روش های را که خواستند صفوف مسلمانان را متلاشی سازند همین پلان محاصره اقتصادی مسلمانان در مکه بود، مشرکین با این پلان شوم خویش می خواستند مسلمانان را وادار به تسلیم شدن به مشرکین نمایند.

(آیۀ 30 سورۀ انفال) با چنین زیبای به توضیح پلان های شوم مشرکین می‌پردازد: «و اذ یمکر بك الذین کفروا لیثبتوك او یقتلوك او یخرجوك و یمکرون و یمکروا الله و الله خیرالماکرین» (یاد آور زمانی را که کافران (در باره‌ات) با حیله و نیرنگ می‌خواستند تو را به بند کشند یا بکشند و یا [از مکه] اخراجت کنند. آنان نیرنگ و چاره‌اندیشی می‌کنند، خداوند هم چاره‌اندیشی و تدبیر می‌کند و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است.)

دشمن بعد از اینکه از حیله و محاصره اقتصادی مأیوس می گردد، دست به حمله و مقابله نظامی می زنند طوریکه در (آیۀ 217 سورۀ بقره) میفرماید: «ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا» (و آنان پیوسته با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند).

یکی از راه های که منافقین ازآن استفاده بعمل می آورند، ایجاد شگاف در صفوف مسلمین است، مسلمانان به دسایس وتوطیه های دشمن اگاه باشند ونباید به کمک منافقین چشم امید به بندند بلکه با توکل به الله باشند، زیرا الله مالک «... لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» است. (آیه: منافقون) و کلید رزق روزی خوران در دست پر برکت خدا است، به هر کس بخواهد عطا می‌کند و از هر کس بخواهد دریغ می‌دارد. و هیچ کس قدرت جلوگیری فضل و کرم او را بر بندگان ندارد.

شأن نزول آیات 7 – 8:

1094 ـ بخاری و دیگران از زید بن ارقم (رض) روایت کرده اند: عبدالله بن ابی به یاران خود گفت: به اطرافیان محمد از دارایی خود چیزی ندهید تا پراگنده شوند، اگر به مدینه برگشتیم بزرگان قوم، فرومایگان را از آن دیار اخراج می کنند، من این سخن را شنیدم و برای کاکایم عنوان کردم. کاکایم جریان را به پیامبر گفت، او صلی الله علیه وسلم مرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواست سخنان عبدالله بن ابی را برایش بیان کردم، وکسی را به دنبال عبدالله و یارانش فرست، آن‌ها سوگند خوردند که این سخنان را نگفته اند. پیامبر مرا تکذیب کرد و سخنان آن‌ها را پذیرفت. از غم و غصه و شرمندگی که هرگز نظیرش را ندیده بودم در خانه نشستم. کاکایم گفت: هیچ بهرۀ نبردی به جز این که پیامبر تو را دروغگو بنامد و مورد دشمنی و نفرت مردم قرار بگیری.

پس «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ» نازل شد. رسول الله دنبال من کسی رافرستاد و این کلام عزیز را برایم تلاوت کرد و گفت: خدای بزرگ در مورد درستی صحبت تو وحی فرستاد.

1095- این حدیث از چند طریق از زید روایت شده در بعضی از آن‌ها آمده است که این واقعه در غزوۀ تبوک صورت گرفته و این سوره در شب نازل گشته است. (تفسیر وبیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴿٨﴾

(و نیز) می‌گویند: اگر به مدینه باز گردیم به یقین عزتمندتر ذلیل‌تر را از آنجا بیرون می‌کند، حال آنکه عزت تنها مخصوص الله و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الأَعَزُّ»: عزیزتر و گرامی‌تر. مقتدرتر و چیره تر. این سخن ابن سلول بود و منظورش از «اعز» خود و اطرافیانش بود، و منظورش از «الأَذَلَّ»: پیامبر صلّی الله علیه و سلم و مؤمنان مهاجر بود.

تفسیر:

مفسران گفته اند: بعد از اینکه ابن سلول چنان گفت و به مدینه برگشت، پسرش، «عبد الله» در ورودی مدینه راه را بر او گرفت و شمشیرش را از نیام کشید، مردم از کنارش رد می شدند، تا اینکه پدرش سر رسید و به او گفت: برگرد، قسم به خدا هرگز وارد مدینه نمی‌شوی تا نگویی: پیامبر «اعز» است و من «اذل» هستم. پسر سلول چنان گفت: وقتی پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم آمد، گفت: یا رسول الله! شنیده‌ام می خواهی پدرم را بکشی، اگر چنان کاری می‌کنی به من دستور بده تا سرش را به نزد شما بیاورم! پیامبر صلّی الله علیه و سلم فرمود: نه تا نزد ما باشد با او نرمش و حسن صحبت به کار می‌گیریم.

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» و اقتدار و تسلط و غلبه و عزت تنها از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است و بس.

مفسرقرطبی فرموده است: آنان گمان می‌بردند که عزت یعنی کثرت اموال و پیروان است، اما خدا توضیح داد که عزت و اقتدار فقط از آن الله و پیامبر و مؤمنان میباشد. (قرطبی ۱۲۹/۱۸)

«وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» اما منافقان از بس که نادان و مغرورند نمی‌فهمند که عزت و غلبه از آن دوستان خدا می‌باشد نه دشمنانش.

خواننده محترم!

عزت غیر از تکبر است و حلال نیست که مسلمان خود را ذلیل و خوار کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید یاد آور شدکه: عزت عبارت است از این که انسان نفس خود را بشناسد، و کبر عبارت است از عدم شناخت به نفس خود. به حضرت حسن بن علی رضی الله عنه گفتند: مردم گمان می‌کنند تو متکبر و خودپسند هستی، گفت: تکبر نیست بلکه عزت است. آنگاه آیۀ و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین را تلاوت کرد. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی بعد از اینکه صفات پست و نکوهش منافقان ، به بیان گرفته شد ، اینک در آیات متبرکه (9 الی 11) درباره بیداری مؤمنان و اینکه ثروت ، زن و فرزند، الله را از یادشان نبرد، هکذا دستور انفاق در راه خیر و نیکی ، را به بحث میگیرد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال شما و فرزندانتان شما را از یاد الله غافل نگرداند و هر کس چنین کند آنان خود زیانکارا نند(۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا تُلْهِكُمْ»: شما را سرگرم و غافل نکند (ملاحظه شود سورۀ: نور، حجر).«ذِكْرِ اللهِ»: یاد الله، عبادت و پرستش او. اطاعت از الله.

تفسیر:

مفسرابو حیان فرموده است: تلاش در راه به دست آوردن اموال بیشتر و ازدیاد اموال و لذت بردن از جمع آوری و اندوختن آن، و شادی و مسرور شدن از دیدن اولاد و توجه به منافع آنان، شما را از یاد خدا غافل نکند. ذکر الله عام است و شامل نماز، تسبیح، ستایش و سایر طاعات می شود. (البحر ۲۷۴/۸). «وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» و هر کس دنیا او را از طاعت و عبادت الله غافل کند، زیان کامل خواهد دید؛ زیرا دنیای ناچیز و ناپایدار را بر سرایی باعظمت و پایدار ترجیح داده و فضل عاجل را بر خیر و برکت آجل برتری داده است.

برخی از مفسران، مراد از ذکر در این آیه، نماز های پنجگانه و بعضی دیگر حج وزکات و برخی دیگر قرآن مجید را دانسته اند، امام حسن بصری فرموده است که مراد از ذکر در اینجا تمام طاعات و عبادات می باشند، و این قول شامل همۀ آنها ست. (تفسیر قرطبی) قبل از همه باید گفت که لازمه ایمان، برتری دادن یاد الله بر مال و اولاد است، زیرا میفرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ...» مال و اولاد کم باشد یا زیاد می تواند مانع یاد الله تعالی شود، ودر جمله: «فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ» توضیح می فرماید که: خسارت واقعی، همانا غفلت از یاد الله است، از دست دادن مال و فرزند، خسارت جزئی است، ولی غفلت از خالق خسارت کلی است.

خلاصه باید بعرض رسانید: اشتغال به وسایل زندگی دنیا تا حدی مجاز است که آنها انسان را از ذکر الله، یعنی طاعت و عبادات غافل نکند، و به جایی نرسد که مبتلا به محبت آنها شده در ادای فرایض و واجبات کوتاهی کند، و یا به حرام و مکروهی آلوده گردد، ودر حق کسانی چنین باشند، آمده است که: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» یعنی آنها در ضرر و خسران می افتند، زیرا آنان نعمت های بزرگ و همیشگی آخرت را فروگذاشته و در قبال آن نعمت های دنیا راختیار نموده اند، که چه خساراتی بالاتر از این است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندهٔ محترم!

با توجه به اینکه یکی از عوامل نفاق، علاقه زیاد به دنیاست، بنابر همین فهم است که در (آیهٔ 9 سورهٔ منافقین) به مؤمنان هشدار می‌دهد که اموال و اولاد، شما را غافل نکند.

با در نظرداشت اینکه عوامل بازدارنده از یاد الله بی نهایت زیاد است ولی آیه مبارکه به مهمترین عامل که:اموال و اولاد است توجه وتأکید بیشتر به عمل آورده است. در این آیه مبارکه توجه مؤمن را به این امر مهم و سترگ جلب می نماید.

در این شک نیست که شراب و قمار نیز مانع یاد الله می شود،زیرا قرآن عظیم الشأن فرموده است: «یصدّکم عن ذکر الله» همچنان تجارت و داد و ستد نیز می‌تواند یکی از موانع یاد الله باشد.به همین خاطر است که الله تعالی آنعده کسانی که در امور داد وستد مشغول اند فرموده است که:داد وستد آنان را از یاد الله غافل نساخته آنان را مورد تمجید وستایش قرار داده است. «رجال لاتلهیهم تجارة و لابیع عن ذکر الله» همچنان تکاثر و فزون طلبی هم یکی از عوامل باز دارنده است. «الهاکم التکاثر»

آرزو های طولانی نیز مانع یاد خداست. «یلههم الامل»

رفاه زندگی از عوامل دیگر غفلت است. «متّعتهم و آبائهم حتی نسوا الذّکر»

البتّه علاقه به دنیا زمانی به یک عامل خطرناک تبدیل می شود که ؛ انسان، دنیا را مقدمه آخرت نبیند و هدفش در تمام کارها، همین دنیا باشد. «فاعرض عن من تولّی عن ذکرنا و لم یرد الاّ الحیاة الدنیا» از کسی که از یاد ما اعراض کرده و جز زندگی دنیا ارادهٔ ندارد، دوری کن.

روشن است که غفلت از یاد الله، سبب همنشینی با شیطان شده: «و من یعشُ عن ذکر الرّحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین» و انسان را به عذاب شدید و فزایندهٔ گرفتار مي سازد. «و من یُعرض عن ذکر ربّه یسلکه عذاباً صَعَداً»

خوانندهٔ محترم!

در جنب برخی از عوامل که در فوق از آن یاد آور شدیم از جمله عوامل است که مانع یاد الله می شود، ولی ایه کریمه بر مال واولاد زیاد تأکیده نموده، یکی از عوامل آن اینست که: اموال و اولاد، از جمله قوی‌ترین عامل غفلت بشما ر می روند.

«قرآن عظیم الشأن، مال و فرزند را مایه فتنه و آزمایش دانسته: «واعلموا انّما اموالکم و اولادکم فتنة» و میفرماید: «و ما اموالکم و لا اولادکم بالّتی تقرّبکم عندنا زلفی» مال و فرزند، عامل قرب شما به خداوند نیستند.

عوامل غفلت از یاد ذکر الله، شامل همه انواع اذکار می شود، ولی مهمترین وبارز ترین ذکر الله همانا نماز است،که باید مراقب بود رسیدگی به اموال و اولاد انسان را از نماز بازندارد.

«المال و البنون زینة الحیاة الدنیا» شاید دلیل مانع از ذکر الله همین مال و فرزند باشد، که در ظاهر این دو چیزی زیبا برای انسان جلوه می کند، ولی نباید فراموش کرد که همین دو چیزی است که: انسان را از یاد الله غافل می سازد.

قرآن، مال و فرزند را مایه فتنه و آزمایش دانسته: «واعلموا انّما اموالکم و اولادکم فتنة» و می فرماید: «و ما اموالکم و لا اولادکم بالّتی تقرّبکم عندنا زلفی» مال و فرزند، عامل قرب شما به خداوند نیستند.عوامل غفلت از یاد الله است.

در این هیچ جای شکی نیست که:انسان با اولاد و فرزندان خویش محبت زیاد می کند، به

(c) ketabton.com: The Digital Library

تأسف باید گفت که همین محبت گاهی اوقات سبب غفلت از یاد الله تعالی می‌شود. بعضی از انسان ها به‌خاطر همین فرزندان دست به هر کاری می زنند و ممکن است از هر راهی حتی راه حرام مخارج و نیازهای فرزندان را تأمین کنند.
یاد الله یعنی پرهیز از گناهان و اطاعت از دستورات الهی. لذا مواظب باشیم که مال دنیا و اهل و عیال ما را از یاد خدا غافل نکنند که دچار خسارت و ضرر بسیار بزرگی می‌شویم.

وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴿١٠﴾

و از آنچه روزی شما گردانیده ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید پروردگارا ! چرا مرگ مرا تا مدتی اندک به تأخیر نه انداختی تا صدقه می دادم و از صالحان میشدم (۱۰)

تفسیر:

قابل تذکر است که هدف از آمدن مرگ در این آیه آثار مرگ است، و منظور اینکه پیش از نمودار شدن آثار مرگ، در حالت صحت وتندرستی وتوآنایی خود، مال خود ت را در راه الله انفاق نموده درجات اخرت را در یابید درغیر این صورت وپس از مرگ، این اموال به درد شما نمی خورد.
در صحیح بخاری ومسلم از حضرت ابو هریره (رض) روایت شده است که شخصی از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: کدام صدقه بیشتر اجر وثواب دارد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صدقه دروقتی که مردم تندرست وسألم باشد، ونسبت به ضرورت آینده خویش احساس خطر کند، که نشاید با صرف مال محتاج گردم، و فرمود: إنفاق فی سبیل الله را تا آن زمان به تأخیر نیدازید که روح به حلقوم برسد، وبه سکرات رسیده بگویید، این قدر به فلان کس بدهید واین قدر به فلان جا صرف کنید.
حضرت ابن عباس (رض) در تفسیر آیه: «فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» میفرماید: کسی که به ذمهٔ او زکات واجب بوده،.آن را ادا نکرد، ویا حج واجب بود وآن را بجا نیاورد، او به هنگام فرا رسیدن مرگ از خدا ارزو میکند که به دنیا برگردد، یعنی پیش از مرگ به او مهلتی داده شود تا صدقه بدهد واز فرایض سبکدوش گردد.
نباید فراموش کرد که در خواست وتقاضای مهلت و بازگشت به دنیا پذیرفته نمی شود، نه در آستانه مرگ، طوریکه آیه 100 سوره مؤمنون و این آیه 10 سوره مبارکه المنافقون بدان دلالت می کند.
طوریکه دوزخیان در روز قیامت صدا در می اورند: «رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنَّا ظالِمُونَ» (پروردگارا! ما را از دوزخ بیرون آور، اگر بار دیگر (به کفر و گناه) بازگشتیم، قطعاً ستمگریم).
از ابن عباس (رض) روایت است که گفته است: هر کس به اندازه‌ای ثروت داشته باشد که بتواند حج را به جای آورد یا در آن زکات واجب باشد و آن را انجام ندهد، در موقع مرگ از خدا درخواست برگشتن به دنیا را می‌کند. یک نفر گفت: از خدا بترس فقط کافر درخواست برگشتن مي کند! گفت: در این مورد آیه‌ای از قرآن برایتان می‌خوانم و فرمود: «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴿10﴾» (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴿١١﴾

و الله هرگز (مرگ) کسی را چون اجلش برسد به تأخیر نمی اندازد. و الله به آنچه می‌کنید با خبر است. (۱۱)

تفسیر:

یعنی اینکه الله سبحان وتعالی مرگ هیچ کسی را که وقت فوتش فرارسد و عمرش به نهایت رسد به موعد دیگر موکول نمی سازد؛ یعنی مدت مرگ یک لحظه تقدیم و تأخیر نمی یابد. حق تعالی به اعمال و احوال شما باخبر، به امور پنهانی تان آگاه و به نیتها داناست. به طور قطع از اعمال تان حساب می گیرد؛ از این رو برای مرگ آمادگی بگیرید.

به یاد داشته باشید که: مرگ، بی‌خبر به سراغ انسان می رسد وطوریکه بیان یافت قابل تأخیر هم نیست، بناءً علاج واقعه را باید قبل از وقوع آن بعمل آورد.

برخی از صفات و خصوصیات منافقان که در قرآن ذکر یافته:

1 - دروغ گویی:

«وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ» (سورۀ المنافقون: ۱) «خداوند شهادت میدهد که منافقان در گفتار خود دروغگو هستند». اولین صفتی که الله تعالی در سورۀ منافقون به منافقین نسبت می‌دهد، دروغ گفتن است. یعنی در صحبت کردن چیزهایی را به زبان می‌آورند که خودشان ایمانی و اعتقادی به آن سخنان ندارند و در دل خود میدانند که در حال دروغ و فریبکاری هستند.

منافق با دروغگویی حقایق را به نفع خود پنهان می دارد. منافق اگر عهد و پیمانی با کسی ببندد یا قولی بدهد، در قول و پیمانِ خود دروغگو بوده و پیمان شکن است. در ضمن منافق در قول خود دغل باز و نیرنگ باز نیز میباشد.

2 - شرم کردن از مردم و شرم نداشتن از الله:

«يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلَا يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمۡ إِذۡ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرۡضَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطًا» (سورۀ النساء: 108). (ایشان (اعمال زشت خود را) از مردم می پوشانند و از الله نمی پوشانند، (چگونه از الله میپوشانند) در حالیکه او با آنهاست؛ وقتی که در شب (در میان خود) طرح ریزی می‌کنند آنچه از سخنهای که الله نمی‌پسندد، و الله به آنچه می‌کنند (با علم خود) احاطه دارد.).این نشانه بزرگترین و بهترین نشانه است که میتوان به وسیلۀ آن یک منافق را از ایمانداران واقعی جدا کرد و تشخیص داد. منافقی که در برابر چشمِ مردم، مرتکب گناه و معاصی نمی شود، اما در تنهایی و خفا به آسانی مرتکب گناه می شود و خداوندِ بزرگ را کمترینِ کس هم به حساب نمی آورد تا از وی اندک شرمی داشته باشد. منافق در بدست آوردن خوشنودی مردم زیاد اهتمام دارد،نسبت به رضا وخشنودی پروردگار با عظمت.

3 - تنبلی کردن در عبادات:

«وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ» (سورۀ النساء: 142) (منافقان هنگامي كه براي نماز بر مي خيزند، سست و بي‌حال به نماز مي‌ايستند). منافقین در زمان پیامبرصلی الله علیه وسلم با آن حضرت به نماز می‌ایستادند اما خداوند متعال پیامبر را از اینکه منافقین با تنبلی و ناراحتی به نماز می‌آیند، آگاه نمود.

4 - ریا - ریاکاری:

«يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ» (سورۀ النساء:142). (بدون شک منافقان ریاکار هستند و در پیشروی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردم خودنمایی میکنند (و نماز شان به خاطر مردم است، نه به خاطر خدا).
نباید فراموش کرد که:ریا از گناهان کبیره بوده و به شرک نزدیک می باشد، چون هدف از عبادتِ شخص ریاکار، جلب توجه مردم است و این به معنای پرستش مردم بوده و شرک است.

5 - تقلیل در ذکر الله:

«وَلَا يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلا» (142 سورۀ النساء) (و (منافقان) الله را جز اندکی یاد نمی‌کنند).
خداوند نفرمود منافقان به یاد الله نیستند بلکه می‌فرماید آنها کسانی هستند که خدا را یاد می‌کنند اما به کمی و به تنبلی.

6 - خوردن قسم به دروغ:

«ٱتَّخَذُوٓاْ أَيمَٰنَهُمۡ جُنَّة» (سورۀ المجادلة: 16) (منافقين) سوگندهاي (دروغين) خود را سپري (براي رهائي از گرفتار آمدن به دست عدالت، و پوشاندن چهره واقعي خويش) مي گردانند).

7 - شایعه پراگنی:

«لَّئِن لَّمۡ يَنتَهِ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَض وَٱلۡمُرۡجِفُونَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ لَنُغۡرِيَنَّكَ بِهِمۡ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَآ إِلَّا قَلِيلا» (سورۀ الأحزاب:60). (اگر منافقان و کسانی‌که در دل‌های شان مریضی است، و شایعه پراکنان در مدینه (از کار خود) باز نایستند، یقیناً تو را بر (ضد) آن‌ها می شورانیم (و بر آن ها مسلط می‌گردانیم) سپس جز اندکی در کنار تو در آن (شهر (مدینه) نباشند. یکی از نشانه‌های منافقین این است که وقایع و چیزهای کوچک را بزرگ جلوه میدهند و با شایعه پراکنی سعی در تضعیف مسلمانان و جامعه اسلامی میکنند.

8 - عیب جویی از قضا و قدر الهی:

«ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ وَقَعَدُواْ لَوۡ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْۗ قُلۡ فَٱدۡرَءُواْ عَنۡ أَنفُسِكُمُ ٱلۡمَوۡتَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ» (سورۀ آل عمران: 168). (منافقان كساني هستند كه (خود در خانه) نشستند و (از جنگ كناره گيري كردند و نسبت) به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت مي كردند (و حرف ما را مي شنيدند) كشته نمي شدند. بگو: پس مرگ را از خود به دور داريد اگر راست مي گوئيد (كه مي توان با پرهيز و حذر از دست قضا و قدر گريخت).
منافق به قضا و قدر و مشیت الهی راضی نیست و هر اتفاقی در زندگی بیفتد، می‌گوید اگر چنین می‌کردم، چنین می‌شد.
اما مؤمنین واقعی در پیشامدهای خیر، شکرگذار و در بلا و مصیبت، آرام و صبورند و در هر حال به رضای الهی رضایت دارند.

9 - بدگویی کردن از انسانهای صالح:

«أَشِحَّةً عَلَيكُمۡۖ فَإِذَا جَآءَ ٱلۡخَوۡفُ رَأَيتَهُمۡ يَنظُرُونَ إِلَيكَ تَدُورُ أَعۡيُنُهُمۡ كَٱلَّذِي يُغۡشَىٰ عَلَيهِ مِنَ ٱلۡمَوۡتِۖ فَإِذَا ذَهَبَ ٱلۡخَوۡفُ سَلَقُوكُم بِأَلۡسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى ٱلۡخَيرِۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَمۡ يُؤۡمِنُواْ فَأَحۡبَطَ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرا» (سورۀ الأحزاب:19). (در حالیکه بر شما بخیلانند، پس چون وقت ترس رسد آنان را می بینی که به سوی تو می نگرند مانند کسی که از (سختی) مرگ بیهوش شده باشد (و) چشمانش (راست و چپ) می‌چرخد. و چون وقت ترس برود، بر شما با زبانهای تند و تیز زبان درازی می‌کنند (و) بر خیر (غنیمت) بخیلانند.
این گروه هرگز ایمان نیاورده‌اند، و الله اعمال ایشان را نابود گردانید. و این کار برای الله آسان است.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

10 - بدگمانی و تهمت زدن به انسانهای درستکار:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْس مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَايُظْلَمُونَ» (سوره ال‌عمران: 161). (منافقان پیامبر صلی الله علیه وسلم را متهم کردند که به آنها خیانت خواهد کرد! در حالیکه) «و برای هیچ پیغمبری شایسته نیست که در مال غنیمت خیانت کند (زیرا) هرکه در مال غنیمت خیانت کند، در روز قیامت با خیانت خود حاضر میشود، باز به هر کس جزای آنچه کرده است، بطور کامل داده می شود، و بر آنها ظلم نمیشود.»

11 - تلاش در جهت شیوع فساد و تباهی به نام اصلاح و نیکویی:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُواْ فِي ٱلأَرْضِ قَالُوٓاْ إِنَّمَا نَحنُ مُصلِحُونَ، أَلَآ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلْمُفسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشعُرُونَ» (سورۀ البقرة: 11 12). (هنگامي كه بديشان گفته شود: در زمين فساد و تباهي نكنيد. گويند: همانا ما اصلاحگر هستيم.

هان! ايشان بدون شک فساد كنندگان و تباهي پيشه گان اند و ليكن (به سبب غرور و فريب خوردگي خود به فسادشان) پي نمي برند).

12 - ظاهر و باطن منافق یکی نیست:

«إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَعلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشهَدُ إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ» (سورۀ المنافقون: 1). (هنگامي كه منافقان نزد تو مي آيند، سوگند مي خورند و مي‌گويند: ما گواهي مي دهيم كه تو حتماً فرستاده خدا هستي! خداوند مي‌داند كه تو فرستاده خدا مي باشي ولي خدا گواهي مي‌دهد كه منافقان در گفته خود دروغگو هستند (چرا كه به سخنان خود ايمان ندارند).

13 - امر به منکر و نهی از معروف:

«ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتُ بَعضُهُم مِّنْ بَعضٍ يَأْمُرُونَ بِٱلْمُنكَرِ وَيَنهَوْنَ عَنِ ٱلْمَعرُوفِ..» (سورۀ التوبة:67) (مردان منافق و زنان منافق همه از يك گروه (و يك قماش) هستند. آنان همديگر را به كار زشت فرا مي‌خوانند و از كار خوب باز ميدارند).

14 - منافق در امور خیر خسیس و بخیل است:

«وَيَقبِضُونَ أَيدِيَهُم» (سورۀ التوبة: 67) (و دستهايشان را (از بذل و بخشش در راه خير) مي بندند). منافق را می‌بینی که برای خودنمایی و تظاهر و طلب شهرت، مهمانی ها می‌گیرد و خرج های سنگین می‌کند، اما اگر برای کار خیری از او کمک بخواهی، با اکراه و به سختی مبلغ ناچیزی کمک خواهد کرد.

15 - فراموش کردن یاد الله:

«نَسُواْ ٱللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ» (سورۀ التوبة: 67). (خدا را فراموش كرده‌اند (و از پرستش او روي‌گردان شده‌اند)، خدا هم ايشان را فراموش كرده است (و رحمت خود را از ايشان بريده و هدايت خويش را از آنان دريغ داشته است). بدرستي منافقان، همان اهل فسق (و گردن كشان در قبال حق) هستند».

16 - وعده‌های الله و رسول را دروغ می‌داند:

«وَإِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَض مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورا» (سورۀ الأحزاب: 12). (و (نيز به ياد آوريد) هنگامي را كه منافقان و آنان كه در دلهايشان مريضي (نفاق) وجود دارد، مي‌گويند: خدا و پيغمبرش جز وعده‌هاي دروغين به ما نداده‌اند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

17 - عدم درک حقیقت دین:
«وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ» (سورۀ المنافقون: 7). (ولی منافقان (حقایق و واقعیت ها) در نمی یابند و نمی فهمند).

18 - خوشحالی بر مصیبت مسلمانان:
«إِن تُصِبكَ حَسَنَة تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبكَ مُصِيبَة يَقُولُواْ قَدْ أَخَذْنَآ أَمرَنَا مِن قَبلُ وَيَتَوَلَّواْ وَّهُمْ فَرِحُونَ» (سورۀ التوبة: 50). (اگر به تو نیکی برسد، آن‌ها را ناراحت می‌کند، و اگر مصیبتی به تو رسد، می‌گویند: ما پیش از این چارۀ کار خود را اندیشیده‌ایم و شادمانه باز می‌گردند).

19 - چاپلوسی و زبان بازی:
«وَإِذَا رَأَيتَهُمْ تُعجِبُكَ أَجسَامُهُمْ وَإِن يَقُولُواْ تَسمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُب مُّسَنَّدَة يَحسَبُونَ كُلَّ صَيحَة عَلَيهِمْ هُمُ ٱلْعَدُوُّ فَٱحذَرْهُمْ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ أَنَّىٰ يُؤفَكُونَ» (سورۀ المنافقون: 4). («و اگر (سخن) گویند به سخنان شان گوش فرا می دهی، گویی آن‌ها چوب های تکیه داده به دیوارند، هر بانگی را علیه خود می پندارند، آن‌ها دشمن (واقعی) هستند، پس از آنان بر حذر باش! الله آن‌ها را بکشد، چگونه (از حق) منحرف می‌شوند؟!).

20 - مسخره کردن دین خدا و سنت رسول الله:
«يَحذَرُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيهِمْ سُورَة تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ ٱستَهزِءُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ مُخرِج مَّا تَحذَرُونَ﴿64﴾ وَلَئِن سَأَلتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلعَبُ قُلْ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمْ تَستَهزِءُونَ﴿65﴾» (سورۀ التوبة: آیات 64 و65). (منافقان (با اظهار ترس تمسخر آمیز) از آن می‌ترسند که سورۀ در باره آنان نازل شود که از آنچه در دل‌هایشان است آگاه سازد، بگو: مسخره کنید، یقینا الله آنچه را که از آن می‌ترسید، آشکار می‌سازد. (65) و اگر از آنها بپرسی (چرا مسلمانان را مورد تمسخر قرار میدهید؟) البته می‌گویند: ما شوخی و بازی می‌کردیم، بگو: آیا به الله و آیات او و رسولش تمسخر می‌کردید؟)

جهاد با شمشیر و جهاد با قلم:
پروردگار با عظمت ما در (آیۀ 73 سورۀ توبه) میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (ای پیغمبر! با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنها شدت کن (این عذاب دنیا است و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است، و چه بد جایگاهی است (دوزخ).

حقیقت واضح همین است که جهاد با منافقان مانند: جهاد با کفار نیست، زیرا جهاد با منافقان با علم و بیان است و جهاد باکفار با شمشیر، تیر وتفنگ و آن به صورت مشخص تعریف شده و دقیق در مورد هدایت و رهنمود های دینی پیروی کردن است.

وجیبۀ انسان است که در دهها امر و نص شرعی به صورت واضح بیان شده که انسان رسالتمند و مسلمان باید:

1 - به حق ایمان آورد،
2 - به حق و راه درست عمل کند،
3 - در راه درست و حق یکدیگر را نصیحت و سفارش درست و مطابق شریعت اسلامی بدارد. چنانچه الله تعالی فرموده است که: «وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»
(العصر: 1-3). (قسم به زمانه، که البته انسان در خساره است، به جز آنانیکه ایمان آوردند

(c) ketabton.com: The Digital Library

واعمال نیک انجام دادند و یکدیگر را به حق توصیه کردند، و یکدیگر را به صبر (در راه حق) توصیه کردند.

اما در دین مبین اسلام برای دعوت و خدمت حق عمدتاً روش: «ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (آیه 125 سورۀ نحل) (مردم را) با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت بده و با آنها به شیوۀ که نیکوتر است مجادله کن. همانا پروردگارت به حال کسی که از راه او گمراه و منحرف میشود آگاهتر است، و به هدایت یافته گان داناتر است.)

درین جا بعد از رساندن سخن و موضع حق اسلامی و شرعی برانسان با مسؤلیت است که در انتخاب موضع درست شرعی به رضا و رغبت اعتقادی انتخاب راه درست کند و ان شا الله پاداش الهی خواهد داشت.

اما اگر انتخاب درست را انسان منع کرد بر مسلمان است که به کار تنویری ادای رسالت کند و حق را بیان بدارد که مورد قبول قرار گیرد.

صحابی جلیل القدر اسلام ابوسعید الخدری رضی الله عنه فرموده است: از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلّم شنیدم که می فرمود: «من رأى منكم منكرًا، فليغيره بيده، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلبه، وذلك أضعف الإيمان» یعنی: (هرگاه شخصی شما با مورد ناشایستۀ برخورد نماید باید با دست خویش مانع از ادامه یافتن آن گردد و در صورتیکه (امکان ممانعت توسط دست) برایش مقدور نباشد باید با زبانش (گفتارش) مانع از ادامه یافتن آن شود و در صورتیکه (امکان ممانعت با زبان) برایش ممکن نباشد باید با قلب خویش (که از طریق بد دانستن آن اقدام تحقق می یابد) نسبت به برخورد با آن اقدام بورزد) صحیح مسلم

حدیث یادشده به عنوان یکی از قوانین دین مبین اسلام ویکی از فورمول های ذی حکمت تلقی می گردد و بیانگر آن است که فراخوانی بسوی اقدامات شایسته و بازداری از اقدامات ناشایسته (امر به معروف و نهی از منکر)، تکلیفی است که شخص مسلمان بر اساس توان خود باید نسبت به آن اهتمام و اقدام بورزد. (الجواهر الؤلؤية (٣١٥) الإلمام (٤٣٢)

امام نووی رحمه الله محقق و عالم بزرگ و مجتهد معتبر اسلامی در بخشی از شرح حدیث یادشده فرموده است: (روایت یادشده یکی از زرین ترین قوانین اسلام بشمار می آید (شرح صحيح مسلم أثر نووی رحمه الله (٢٤/٢ ح ٤٩)

قصری رحمه الله فرموده است: «قوی ترین و سست ترین شاخه ایمان در تکلیف فراخوانی بسوی اقدامات شایسته و بازداری از اقدامات ناشایسته (قبیح) نمود پیدا می کند بطوریکه ممانعت موارد ناشایسته از طریق دست و زبان (گفتار)، بیانگر قوی بودن ایمان و بسنده نمودن به ممانعت موارد ناشایسته از طریق قلب (بد دانستن آنها) بیانگر سست بودن ایمان است» (فيض القدير (١٦٩/٦ح٨٦٧٨)

شیخ الاسلام قاضی یکی ازمعروفترین دانشمندان مغرب و اندلس در قرن پنجم و ششم قمری میفرماید که: «روایت یادشده بعنوان یک قانون اساسی در شیوه برخورد با موارد ناشایسته تلقی می گردد» (شرح صحيح مسلم أثر نووی رحمه الله (٢٣/٢ ح ٧٨)

توضیح مختصر در مورد حدیث:

«من رأي» یعنی: (هرگاه شخصی را مشاهده نمود) چندین حالت دارد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

حالت اول: مشاهده دیداری است،وحالت دوم: مشاهده از طریق آگاهی واطلاع یابی از سایرین است که حالت دوم کمی وسیعتر می باشد.
«منکم» به معنای (شخصی، از شما) است و خطاب به کلیۀ مسلمانانی که به سن رشد (بلوغ) رسیده و توان تشخیص دارند است.
«منکراً» خلاف معروف، به مفهوم (موردی ناشایسته) است و شامل هر کردار و گفتار خرد و کلانی که شریعت اسلام از روی آوری به آن بازداشته است میگردد.«فلیغیره» یعنی: (باید با آن برخورد نماید (و اجازه ادامه یافتن را به آن ندهد) «بیده» به مفهوم (با دستش، نسبت به برخورد و ممانعت از اقدام خلاف معروف اقدام بورزد) «فإن لم یستطع» به معنای: (در صورتیکه، اقدام با دست برایش مقدور نگشت) که از وقوع این کار یا عمل بنابر عوامل ویا هم بنابر خطری از آن جلو گیری کند، بناءًبه شیوه دوم یعنی: «فبلسانه» که عبارت از جلوگیری وممانعت گفتاری اقدام نماید.
«فإن لم یستطع» خاتمه وپایانی کار است این: بدین مفهوم است که اگر شخص بازدارنده بنابر بدلیل امکان ممانعت ازعمل خلاف معروف نداشته باشد، در این صورت باید به مرحله: «فبقلبه» یعنی: (با ناپسند دانستن آن مورد، از طریق قلبش) با آن برخورد نماید.
روایت یادشده بیانگر واجب بودن هر یک از سه شیوه یاد شده می باشند، این بدین معنی است که: اگر امکان ممانعت و جلوگیری از عمل خلاف معروف بطور فیزیکی برای شخص مهیا ومساعد باشد در این صورت بسنده نمودن به بازداری گفتاری تکلیف الهی را از وی بر نمی دارد و اگر امکان جلوگیری گفتاری برای شخص فراهم باشد در این صورت بسنده نمودن به ناپسند دانستن آن اقدام ناروا، موجب برداشته شدن تکلیف از وی نمی گردد.
«وذلك أضعف الإیمان» یعنی: (وفردی که به ناپسند دانستن اقدام ناروا بسنده میکند، دارای ضعیفترین ایمان است).
در رعایت شیوه های فوق مبارزه در امر بالمعروف ونهی عن المنکر، حکمت بزرگ الهی نهفته است که باید دقت همه جانبه بعمل اید.ولی باید گفت که همۀ علمای اسلامی دراین مورد متفق قول اند که: طریق بازدارندۀ فزیکی از منکر و استعمال قوه کار حاکمیت اسلامی است.

شکست بزرگ:

انسان منافق با اعمال مزدورانه خود، درهای رحمت خداوند را بر روی خود بسته و درهای عذاب را به روی خود باز میکند: «یَوۡمَ یَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتُ لِلَّذِینَ ءَامَنُواْ ٱنظُرُونَا نَقۡتَبِسۡ مِن نُّورِكُمۡ قِیلَ ٱرۡجِعُواْ وَرَآءَكُمۡ فَٱلۡتَمِسُواْ نُورٗاۚ فَضُرِبَ بَیۡنَهُم بِسُورٖ لَّهُۥ بَابُۢ بَاطِنُهُۥ فِیهِ ٱلرَّحۡمَةُ وَظَٰهِرُهُۥ مِن قِبَلِهِ ٱلۡعَذَابُ» (سورۀ: الحدید: 13) (روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: درنگی کنید (و به ما بنگرید) تا از نورتان سهمی حاصل کنیم. گفته می شود: به عقب برگردید و (در آنجا) نور بجویید. پس میان آنان دیواری زده می‌شود با دری که داخل آن رحمت و جانب بیرون آن رو به عذاب است.)
از پروردگار با عظمت میخواهم که ما را ازنفاق و از اعمال منافقین که واقعاً مریضی و حالت مهلک، خطرناک وکُشنده می باشد، نجات دهد. آمین یا رب العالمین

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الکریم.
و من الله التوفیق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره التغابن

جزء – (28)

سورۀ تغابن در مدینۀ منوره نازل شده و دارای هجده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

قبل از همه باید گفت که **«تَغابُن»** از تفاعل است به معنی مغبون کردن یکدیگر، و به زیان انداختن همدیگر آمده است.

این سوره به سبب اینکه درآیۀ نهم آن روز قیامت، به روز «تغابن» نامیده شد. این نام را بخود گرفته است. روز قیامت را از آن جهت «تغابن» نامیدند که زیان و خسارت کافران در آن نمایان می‌شود.

همچنان **تَغابُن** به معنای دیگری مغبون کردن و سود را به نفع خود جذب کردن است. در قیامت، هر کس به فکر آن است که خود را نجات دهد و دیگری را مقصر بداند.

این سوره آخرین سورۀ از «مسبحات» یعنی سوره هایی است که با تسبیح آغاز میشوند.

تعداد آیات، کلمات و حروف آن:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم ؛ تعداد آیات سورۀ تغابن به هجده آیه، و تعداد کلمات آن به أصح روایات دوصد و چهل و یک کلمه و تعداد حروف آن نیز به أصح روایات یک هزاروهفتاد حرف میرسد.(تفصیل معلومات درمورد تعدادآیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور همین تفسیر «تفسیراحمد » به تفصیل مطالعه فرماید.

ارتباط این سوره با سورۀ قبلی:

ارتبا ط و مناسبت این سوره، را با سوره ی منافقون میتوان در نقاط ذیل چنین جمعبندی وخلاصه نمود:

- سوره ی منا فقون اوصاف منافقان و خودداری مؤمنان را از منشهای پست آنان بیان کرد، این سوره هم مؤمنان را از صفات کافران باز می دارد و مردم را به دو دسته ی عمده ی مؤمن جنتی و کافر دوزخی تقسیم می کند.
- سوره ی منافقون هشدار می دهد که: مال و فرزند، نام الله را از یادتان نبرد، این سوره می فرماید: مال و فرزند وسیله ی آزمایش است. این مطلب، تعلیل مورد قبلی است.
- الله در سوره ی منافقان به بذل و بخشش و دستگیری و کمک به این و آن فرمان می دهد، ودر سوره تغابن نیز همین حکم را تبیین می کند.

اساسی ترین هدف های سوره تَغابُن:

یادآوری توحید؛

یادآوری معاد؛

هشداروبیدارباش به انسانها که از فرصت ها استفاده کنند و در دنیا اعمال نیك انجام دهند.

محل نزول سورۀ تَغابُن:

حضرت ابن عبّاس (رض) در مورد نزول این سوره میگوید: غیر از سه آیۀ آخرش که در مدینۀ منوره نازل شده، از«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْواجِکُمْ» تا آخر سوره، بقیّه از اوّل تا آیۀ مذکوره در مکّۀ مکرمه نازل شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یادداشت:

قابل تذکر است که: ترتیب سوره های حشر تا تغابن که مجموعاً شش سوره اند، در بیان اصناف مختلف ملتها آمده اند:

1 - حشر، در بیان پیمان شکنی یهودیان بنی نضیر،
2 - ممتحنه، در بیان پیمان مشرکان،
3 - صف، در بیان پیمان اهل کتاب؛ یعنی، یهود و نصاری و هم چنین مؤمنان،
4 - جمعه، از یهودیان و اهل ایمان سخن می گوید.
5 - منافقون، از اهل نفاق،
6 - تغابن، به طور عموم از مشرکان و کافران بحث بعمل می آورد.

محتوای کلی و موضوعات آن:

سورۀ **«تَغابُن»** ازجمله سوره های مدنی است که به تشریع و قانونگذاری می‌پردازد اما فضای حاکم در این سوره، مانند فضای سوره های مکی است که اصول عقاید اسلامی را مورد بررسی قرار می‌دهند.

از نظر محتوی، سورۀ تَغابُن را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد:

سوره در مورد شکوه و عظمت الله تعالی و آثار قدرت او، و نیز در مورد انسان مقر و معترف به خداوند متعال و انسان کافر و منکر نعمت های والای او صحبت می‌کند.

در این سوره قرون گذشته و ملت‌های پیشین که پیامبران الله تعالی را تکذیب کردند ودر نتیجۀ کفر، دشمنی وگمراهی، عذاب وهلاکت آنان را فرا گرفت.

در این سوره قسم یاد شده است که زنده شدن بعد از مرگ حق است و باید باشد، خواه مشرکین به آن اقرار کنند یا منکر آن باشند.

در این سوره فرمان اطاعت از امر پروردگار و پیامبر صلی الله علیه وسلّم را داده و انسان را از امتناع ورزیدن از دعوت الله تعالی برحذر داشته است.

همچنین مسلمانان را از عداوت و دشمنی بعضی از همسران و فرزندان برحذر داشته است که در بسی اوقات انسان را از رفتن به جهاد و هجرت، باز میدارند.

و در خاتمۀ سوره، دستور می دهد که در راه الله جل جلاله و برای اعتلای دین او باید انفاق کرد، و انسان را از بُخل و حسد برحذر می دارد؛ زیرا یکی از صفات مؤمن عبارت است از انفاق در راه خدا؛ چرا که انفاق بخشی از جهاد در راه خدا می باشد.

همچنان برحذر داشتن مسلمانان به فریفته شدن پیش از حد به مال واولاد، و در نهایت سورۀ با نام و صفات خداوند متعال پایان می یابد، همان طوریکه سورۀ بدان آغاز یافته بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ تَغابُن

بِسمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ

به نام خدای بخشایندۀ و مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿١﴾

هرآنچه در آسمانها و زمین است الله را به پاکی یاد می‌کنند، مالکیت و حکومت از آن او است، و ستایش از آن او، و بر همه چیز توانا است. (۱)

تفسیر:

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است. حاکمیّت و مالکیّت از آن او است، و سپاس و ستایش خاصّ او است. او بر هر چیزی توانا است.

یاد الله جلّ جلاله:

هنگامی که نام الله جل جلاله برده می شود یک دنیا عظمت، قدرت، علم و حکمت در قلب انسان متجلّی می شود، زیرا الله تعالی دارای اسماءِ حسنی و صفات علیا و صاحب تمام کمالات و منزّه از هرگونه عیب و نقص است.

توجّه مداوم به چنین حقیقتی که دارای چنان اوصافی است، روح انسان را به نیکی ها و پاکی ها سوق می دهد و از بدی ها و زشتی ها دور می دارد. توجّه به چنین معبود بزرگی موجب احساس حضور دائم در پیشگاه اوست و با این احساس، انسان از گناه و آلودگی به گناه فاصله می گیرد.

حضرت موسی علیه السلام همیشه به یاد الله بود:

یکی از مباحث که در زندگی حضرت موسی علیه السلام قابل توجّه ودقت است، اینست که حضرت موسی علیه السلام همیشه به یاد الله تعالی و متوجّه درگاه او بود وحل هر مشکلی را از او می خواست.

زمانیکه در مصر شخصی قبطی رابقتل رسانید، فوراً از الله تعالی تقاضای عفو و مغفرت کرد «گفت: پروردگارا، من به خویشتن ظلم کردم، مرا بیامرز» «قَالَ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْلِی». (سورۀ قصص، آیۀ 16). همچنان زمانیکه حضرت موسی علیه السلام ازمصر بیرون می رفت، گفت:«پروردگارا، مرا از این قوم ستمکاررهایی بخش» «قَالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (سورۀ قصص، آیۀ 21)

همچنان زمانیکه متوجّه سرزمین مدین شد، «گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» «قَالَ عَسَى رَبِّی أَنْ يَهْدِيَنِی سَوَاءَ السَّبِيلِ» (سورۀ قصص، آیۀ 22). («مَدْيَنَ» منطقۀ است که در جنوب شام و شمال حجاز، و نزدیك تبوك موقعیت دارد، که در زمان فرعون از سیطره حکومت فرعون خارج بود)

هنگامی که گوسفندان شعیب را سیرآب کرد و در سایه استراحت نموده و آرام گرفت «گفت: پروردگارا، به هر خیر و نیکی که برمن فرو فرستی نیازمندم» «فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَی مِنْ خَيرٍ فَقِيرٌ» (سورۀ قصص، آیۀ 24)

(c) ketabton.com: The Digital Library

این دعای اخیر حضرت موسی در بحرانی ترین لحظات زندگی او به قدری مؤدّبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتّی نگفت خدایا ضرورت ها و نیاز های مرا برطرف کن، بلکه تنها عرض کرد: من محتاج خیر واحسان تو ام.

خوانندۀ محترم !

دراین هیچ جای شکی نیست که همه مخلوقات که دارای نوعی ازشعور دارند، طبق همان شعور، به تسبیح الهی مشغول می باشند. ولی تأسف به حال آنعده از انسانهای که حد اقل شکر الهی را هم بجا نمی آورند.

قرآن عظیم الشأن در آیۀ 44 سورۀ الإسراء میفرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (آسمان‌های هفت گانه و زمین و هر که در آنها هستند، او را به پاکی یاد می‌کنند. و هیچ چیزی نیست مگر اینکه او را در حال ستایش تسبیح می‌گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید، بی‌گمان او بردبار (و) آمرزنده است.). در این هیچ جای شکی نیست که؛ همۀ مخلوقات الله تعالی را تسبیح می‌گویند، وما انسانها نباید از این کاروان مبارک عقب بمانیم.از خداوند با عظمت می خواهیم که ما را از تسبیح کنندگان واقعی بگرداند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره نشانه های قدرت و علم الله متعال ، مشرکان و انکار الوهیت، نبوت و بعثت، گرویدن به دین الله راه عملی مسلمانان، راه کافران ، را به بحث گرفته است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴿٢﴾

او (الله) ذاتی است که شما را آفریده است، و بعضی از شما کافرند، و بعضی از شما مؤمن‌اند، و الله تعالی به آنچه می‌کنید، بیناست.(۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« خَلَقَكُمْ »: شما را آفرید. «مِنْكُمْ »: از شما.

تفسیر:

امام طبری میفرماید: یعنی هستند اشخاصیکه که به خالق خود کافرند و خدا همان است که آنها را هستی داده است. و اشخاصی نیز هستند که به طور یقین وجود خالق خود را تصدیق می‌کنند. (تفسیر طبری ۷۸/۲۸).

عمل انسان، بیانگر عقیده اوست. (به جای آن که بگوید: خداوند به کفر و ایمان شما آگاه است، می‌فرماید: خداوند به عملکرد شما آگاه است.) «وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».

هیچ چیزی در آسمان و زمین، از الله پنهان نیست «انّ الله لا یخفی علیه شیء فی الارض و لا فی السماء» (سورۀ آل عمران:5)

ما باید بپذیریم که در محضر الهی هستیم، وپروردگار عالمیان، بر تمام اعمال وکردار ما ناظر و شاهد است. همین مضمون در آیات به قسم و فهم دیگر بیان شده است: «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (آیۀ 14، سوره علق) (آیا انسان نمی داند که الله تعالی نگاهش می کند؟) این بدین معنی است که باید انسان بداند اگر شما از او غافلید او از شما غافل نیست، اگر شما مراقب نباشید او مراقب شماست.

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال همواره و در همه حال ناظر و شاهد بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعمال، رفتار و نیات انسان است، الله تعالی به اعمال ما آگاه است، «بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و هم به افکار و نیّات ما آگاهی کاملی دارد: «عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» بناءً اگر انسان این حقیقت را همیشه در برابرچشم خویش قرار دهد و خدای سبحان راناظر بر اعمال، کردار و نیت های خود بداند، مشروط براینکه ایمان به این حقیقت، بطور واقعی در قلب انسان جای گیرد و به صورت یک باور قطعی مبدل گردد، یقین داشته باشید که: از هرگونه لغزش، خطا و خیانت در امان خواهد ماند.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴿٣﴾

آسمان ها و زمین را به حق آفرید، و شما را صورت بخشید و صورت های شما را خوب وزیبا کرده است،و بازگشت به سوی اوست. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صورکم» به شما شکل و تصویر بخشید تا از دیگران متمایز باشید. [آل عمران/6، یصورکم]، [اعراف/۱۱، صورناکم]، [غافر/۶۴، صورکم]. «احسن»: نیکو کرد، نیکو آراست. نقشبندی کرد.

تفسیر:

در آیه مبارکه امده است که:او تعالی آسمانها و زمین را پدید آورد و با حکمت والا و استحکام زیبایی برابر ساخت. ای مردم! شما رانیز آفرید، وبه شما صورتهای نیکو بخشید و خلقت شما را بدیع ساخت. در نهایت به سویش برمی گردید و هر کس را بر مبنای عدل خویش مطابق عملش جزا می دهد.

زیبای:

«زیبا» ازنظر لغوی از مصدرزیبیدن است وبه معانی، نیکو، جمیل و خوش نما وشایسته آمده است. به طور کلی چهار نوع زیبایی اساسی وجود دارد:

زیبایی محسوس، نامحسوس، معقول، زیبایی و جمال مطلق خداوند. از فهم قرآن عظیم الشأن زیبایی انسان، زیبایی‌های طبیعت و زیبایی معنوی و اخلاقی از پدیده های زیبایی محسوب می شوند.

در فهم و جهان بینی قرآنی همه چیز «احسن» آفریده شده است. **«الَّذی أَحْسَنَ كُلَّ شَیْءٍ خَلَقَه**؛ آن خدایی که هر چه آفرید، به نیکوترین شیوه ساخت» (سورۀ سجده، آیۀ:۷).

این آیه و دیدگاه قرآن نشان‌دهنده این واقعیت است که همه هستی از هر جهت زیباست. البته از کل عالم هستی بیشتر عالم طبیعت است که در دسترس مستقیم بشر قرار دارد و به وسیله حواس ظاهری درک می‌شود.

منظور از حُسن صورت **«فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ»** در آیه مبارکه آن است که خداوند، انسان را مجهز نمود به چیزهایی که در راه رسیدن به هدف، او را کمك می‌کند. اعضای بدن انسان هر کدام در جای مناسب قرار گرفته و ترکیب و تناسب آنها موجب زیبایی اندام انسان و بخصوص صورت او گردیده است. مژه، پلك و ابرو که وظیفه حفاظت از چشم را به عهده دارند، زیبایی خاصّی به چهره وصورت انسان بخشیده‌اند. لب‌ها که دربان دهان و محافظ ونگهبان زبان و دندان هستند، تنها به هنگام خوردن یا گپ زدن، آن هم به مقدار واندازه مورد نیاز باز و بسته می‌شوند و در کودکی که حیات نوزاد به شیر مادر وابسته است، کار مکیدن را به عهده دارند و در بزرگسالی، احساسات عاطفی را با بوسیدن اظهار می‌دارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴿۴﴾

آنچه را که در آسمان ها و زمین است می داند، و [نیز] آنچه را پنهان می کنید وآنچه را آشکار می نمایید، می داند و الله به نیّات و اسرار سینه ها داناست.(۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تُعْلِنُونَ » (علن): آشکار می کنید، علنی می کنید.

تفسیر:

در تفسیر «البحرالمحیط» (ابو حیان اندلسی) آمده است: الله از آگاهی خود به موجوداتی که در آسمان‌ها و زمین به سر می برند، و از آگاهی خود به آنچه بندگان پنهان و آشکار می‌کنند و سپس به آگاهیش از آنچه در سینه‌ها نهان است خبر داده و یاد آور شده است که هیچ چیز از علم او نهان نیست و به هر چیزی آگاه است. بر اساس همین فهم است که آیۀ مبارکه رابا بیان علم فراگیر خود شروع کرده است، سپس اعلام نموده که نهان و آشکار بندگان و مکنونات سینه‌ها را می‌داند.و این متضمن معنی وعید است؛ زیرا خدا در مقابل تمام اعمال و نیات آشکار و پنهان پاداش یا کیفر مقرر می‌دارد. (البحر ۲۷۷/۸).

در این آیۀ مبارکه سه بار از علم الله تعالی ذکری بعمل آمده است:

علم به تمام موجودات هستی «ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»،

علم به آشکار و نهان انسان‌ها «ما تُسِرُّونَ وَ ما تُعْلِنُونَ»،

علم به افکار و نیّت‌ها «بِذاتِ الصُّدُورِ». آن هم علم دائمی که از قالب فعل مضارع «يَعْلَمُ» استفاده میشود.و علم عمیق که از قالب «عَلِيمٌ» استفاده می‌شود.

ایمان داشتن به اینکه الله تعالی ناظر بر اعمال ما می‌باشد و همه چیز را می‌داند، بهترین وسیله برای دوری انسان از گناه و حفظ تقوا است. علم الله تعالی، محدود به زمان و مکان و اشیا یا امور خاص نیست. هم به آسمان‌ها و زمین علم دارد و هم به آنچه پنهانی یا علنی انجام شود، آگاه است، پنهان و آشکار برای الله تعالی یکسان است. الله تعالی، هم به کارهای مخفیانه انسان آگاه است و هم به افکار و انگیزه‌ها و اسرار نهفته در سینه است «تُسِرُّونَ... بِذاتِ الصُّدُورِ».

خوانندۀ محترم !

صریح ترین و گویاترین آیه برای نشان دادن عمق و گستره دانش الهی درباره انسان در قالب تعبیر «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» است، این عبارت در بسیاری از آیات قرآنی مورد تاکید قرار گرفته است. طوریکه در سورۀ مبارکه مُلک فرمود سخن را پنهانی یا آشکارا بر زبان جاری کنید، برای خداوند متعال تفاوت نمی‌کند؛ زیرا به اسرار دلها آگاه است: «وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (آیات 13 و14 سورۀ ملک) (و سخنان را نهان دارید یا آن را آشکار سازید. (در هر صورت) او به راز دلها آگاه است. (14) آیا کسی که (همه چیز را) آفریده است نمی‌داند؟ در حالیکه او باریک بین از هر چیز آگاه است.).

تأکید بر گستردگی ووسعت علم ودانش الهی گاه پس از دعوت مردم به پرهیزکاری مورد تأکید قرار گرفته است تا نشان دهد که ضمانت بر تحقق و پاسبانی از تقوا، علم و آگاهی الله تعالی است؛ به این معنا که مردم باید بدانند که الله براساس علم بی پایان خود پرهیزکار

(c) ketabton.com: The Digital Library

و غیرپرهیزکار را می شناسد.
باید یاد آور شد که: پنهان بودن، در علم عمیق خداوند، اثری ندارد. اوبه تمام نیّت‌ها و راز قلب اگاهی دارد، چی زیبا است که می فرماید: **«إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ»** (**«عَلِيمٌ»** نشانه علم عمیق و گسترده است.).
قابل دقت وتوجه است که:علم الله تعالی به مخلوقات، **«أَ لا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ»** به خاطر خالقیّت اوست. (ذات که چیزی را ساخته وخلق نموده، ازحالات آفریده خود معلومات وآگاهی کامل وهمه جانبه دارد.) در ضمن میخواهم یاد آور شوم که: ایمان به علم خداوند متعال، بهترین عامل باز دارنده انسانها از نفاق و مخفی کاری است.

عَلِيمٌ و خبير:

«علیم» از مشتقّات «علم» و از أسما و صفات الله تعالی است. کلمۀ «علیم» بصورت کل 162 بار در قرآن عظیم الشأن به کار برده شده و اکثر استعمال آن در مورد تثبیت صفت علم است و در کنار اسمی دیگر به کار رفته است که با معنای آن مناسبت دارد، از جمله: سمیع، حکیم، خبیر و... آمده است.
«خبیر» دانا، آگاهی به باطن (خُبر) دانستن، مطّلع شدن، آگاهي يافتن.

تفاوت علیم و خبیر:

«علیم »و« خبیر»، دونامی از نام های الله متعال اند که، معنای نزدیکی با یکدیگر دارند. این هردو اسم زمانیکه در کنار یکدیگر به کار میروند هر یک معنی دارد که دیگری ندارد ولی وقتی به تنهایی مورد استعمال قرار می گیرد، هر یک میتواند مفاد معنای دیگری را نیز برساند.
بر این اساس، زمانی که خبیر و علیم در یک مورد و در کنار هم به کار میرود، با یکدیگر تفاوت پیدا میکند:
خبیر که از ماده **«خبر»** گرفته شده، به معنای اطلاع داشتن از جزئیات امور است.
«علیم» نیز که از ماده علم مشتق شده است، به معنی درک حقیقت چیزی است. حال این چیز جزئی باشد یا کلی.
پس می‌توان گفت: **«خبیر»** خصوصی‌تر از **«علیم»** است، چون «علیم» در جزئیات و کلیات هر دو به کار می‌رود، ولی «خبیر» تنها در جزئیات به کار مي رود.
باید تذکر داد که «علیم» بر وزن فعیل و صیغه مبالغه است و به معنی «بسیار دانا» می باشد. البته فعیل و علیم، صفت مشبهه نیز است، که ثبات و بقاء و دوام را میرساند.
«علیم» از علم مشتق شده است و به معنی؛ حقیقت چیزی را درک کردن یا «شناخت حقیقی شیئی» و علم خداوند شامل جمیع علوم است و بر تمامی معلومات احاطه دارد. قبل از اینکه بوجود آیند. و آنچه که در ارحام است میداند و بدان آگاه است.
و «خبیر» نیز بر وزن فعیل است، به معنی «بسیار آگاه» است و خداوند خبیر است یعنی: او کسی است که بوسیله ی علمش از شیئی خبر می دهد و هیچ چیز در آسمانها و زمین بر خداوند مخفی نمی ماند و هیچ چیز حرکت نمی کند مگر اینکه او به حرکت او علم دارد.
البته این دو کلمه بسیاری از اوقات به معنی همدیگر هستند؛ یعنی هم به علیم، «بسیارآگاه» گفته می شود و هم به خبیر، «بسیاردانا» گفته می شود. و فرق بین علیم و خبیر در اینست که: «الخبیر یفید العلم» یعنی خبیر باعث علم است. اما علیم اگر بر امور خفی بکار برده شود، در اینصورت خبیر نامیده میشود. پس خبیر از علیم عامتر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

علم انسانها به اشیاء نسبی است یعنی به همان میزان که الله تعالی به بشر علم داده و یا بشر آنها را کشف نموده دسترسی دارند و حتی ممکن است بر آنها نیز احاطه کامل نداشته باشند و نقاط برایش مخفی وناشناخته باشند که در احاطه انسان نیست ولی الله تعالی علیم است یعنی بر کل مخلوقاتش از ازل علم داشت و حتی قبل از خلقتشان و نیز خبیر است. قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 59، سورۀ الأنعام) میفرماید: «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی افتد مگر اینکه از آن خبرداراست و هیچ دانه‌ای در تاریکی های (درون) زمین و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر اینکه (خداوند متعال) از آن آگاه و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.)

این همه موجودات زنده روی زمین و اعماق دریاها و فضای وسیع کروه سماوی که از حد حساب بیرون هستند، خداوند به همه آنها آگاه است و چیزی از آنها بر او پوشیده ومخفی نیست:

«وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الأَرْضِ إِلاَّ عَلَى اللهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (سورۀ هود: 6) (هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزیِ آن، بر عهده الله است (و خدا روزی مناسب هر یک را در بحر و برّ می‌رساند) و محلّ زیست (دوران حیات) و محلّ دفن (پس از ممات) او را می‌داند. همه اینها در کتاب روشنی (به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط) است. هیچ چیزی در زمین فرو نمی رود یا بسوی آسمانها صعود نمیکند مگر اینکه علم خداوند تعالی آنها را احاطه کرده است.)

«يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ» (سورۀ سبأ: 2) (می داند آنچه را که به زمین وارد میشود و آنچه را که از آن خارج میشود و آنچه را که از آسمان پائین می‌آید و آنچه را که به سوی آن بالا می رود، او مهربان و بخشاینده است).

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم: هیچ چیز انسان نیز از خداوند پنهان نیست، بلکه علم خداوند آن را احاطه کرده است: «قُلْ إِن تُخْفُواْ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران: 29.).

(بگو: اگر آنچه را که در سینه هایتان دارید پنهان سازید یا آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند و خداوند آگاه از هر چیزی است که در آسمانها و زمین است و خداوند بر هر چیزی توانا است.).

«وَهُوَ اللّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ» (سورۀ الأنعام: 3) (و او (الله) ذاتی است که معبود (حقیقی) در آسمان‌ها و در زمین است. (چون) او رازهای پوشیده شما را و (چیزهای) آشکارای شما را می‌داند و هرچه را بدست می آورید می داند.).

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿٥﴾

آیا خبر کسانی که پیش از این کفرورزیدند به شما نرسیده است؟ که سزای کارشان را چشیدند و برای آنان عذابی دردناك [در پیش] است.(۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نبأ» خبر مهم.« وَبَالَ » سزا ، عقاب و آزار.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
«أَلَمْ يَأْتِكُمْ» می رساند که مردمان که در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم زندگی می کردند از زندگی واخبار اقوام هلاك شده به خوبی اگاهی داشتند.
«وبال»: سنگینی و سختی است و مراد از آن، عذابی است که آن امت‌ها در دنیا به آن دچار شدند «و ایشان را عذابی است دردناک» در آخرت، که عبارت از عذاب دوزخ می باشد.
قرآن عظیم الشأن «عقل وتفکر» انسان را به عنوان یکی از منابع اصیل معرفت شناخته و اهمیت فوق العاده ای برای آن قایل شده است و در موارد متعددی انسان را به تعقل و تفکر در همه مسایل دعوت می کند، پرورش عقل و کاربرد صحیح آن در تربیت اسلامی نیز از مقام و منزلت والایی برخوردار است، زیرا اسلام، دینِ عقل است و درك حقایق و شناخت معارف و ارتباط منطقی با مبدأ و معاد، طریق رشد و هدایت و تکامل انسان در زمینه های مادی و معنوی به عقل وابسته است.
قرآن عظیم الشأن دورانهای گذشته را با زمان حاضر و زمان حاضر را با تأریخ گذشته پیوند میدهد، و پیوند فکری و فرهنگی نسل حاضر را با گذشتگان برای درك حقایق لازم و ضروری میداند، زیرا از ارتباط و گره خوردن این دو زمان (گذشته و حاضر) وظیفه و مسئولیت آیندگان روشن می شود.
همچنان در قرآن عظیم الشان ملاحظه می نمایم که بخش عظیمی از آیاتِ قرآن مشتمل است بر داستان زندگی گذشتگان که خداوند برای هدایت و تربیت آیندگان آنها را در این کتاب آسمانی در معرض دید و تفکر مردم نهاده و آنان را به دقت و مطالعه آن دعوت نموده است، تا درپرتو روشنی آن حوادث قبیح آن پند وعبرت گیریم واز حوادث وداستان های زیبا آن را برای سعادت مندی خویش مورد استفاده قرار دهیم.
الله تعالی با ذکر داستان و سرگذشت پیشینیان به گونه ای پند دهنده، جذاب و دل نشین، می خواهد حوادث اتفاق افتاده را به روشی زیبا و بدون خلل و ملال برای عبرت ما بیان نماید، و از شخصیت های داستان تصویری روشن و گویا ترسیم می نماید. همچنین «پیام و هدف» این داستانها و سرگذشت ها برجستگی خاصی دارد و خوانندگان داستانهای قرآن کریم، در کنار اطلاع یافتن از شکست و پیروزی اقوام گذشته به راز و رمز شکست و پیروزی آنان پی می برند و به کشف سنت های الهی نائل می گردند، و با آگاهی نسبت به نیک بختی وبدبختی به پیروزی وشکست شخصیت های داستان به عبرت آموزی از آنان همت گماریم.

ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴿۶﴾

این (عذاب) به این جهت بود که پیغمبرانشان با معجزات (آشکار) نزد آنان آمدند و گفتند: آیا بشری (عادی) ما را هدایت می‌کنند؟ پس کفر ورزیدند و روی گرداندند و الله اظهار بی‌نیازی نمود و الله بی‌نیاز ستوده است. (۶)
« ذلك»: این بدفرجامی، این سرانجام ناگوار بدو زشت.« أَبَشَرٌ»: آیا بشر؟ آیا انسان ؟
« وَاسْتَغْنَى »: بی نیاز بود.

تفسیر:
امام فخررازی می فرماید: آنها بعید می‌دانستند که پیامبرشان انسان باشد، اما بعید نمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

دانستند که معبودشان سنگ باشد. (فخر رازی ۲۳/۳۰).
«فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا» پس به پیامبر کافر شده و از ایمان و پیروی از هدایت رو گردان شدند. **«وَ اِسْتَغْنَى اَللّٰهُ»** در صورتیکه خدا از عبادت و طاعت آنها بی‌نیاز است.
امام طبری گفته است: یعنی الله متعال از ایمان آنها به خود و به پیامبرانش بی‌نیاز و مستغنی است. (تفسیر طبری ۷۸/۲۸)
در طول تاریخ پروردگار با عظمت ما برای هدایت بشر، پیامبران متعددی را پیاپی فرستاده است.وهمه ای پیامبران، دارای دلائل روشن و معجزه بودند ولی باتأسف کفار، بدون تأمل وتفکردر دلایل پیامبران، در حقانیت آنها ایجاد شك و تردید می‌کردند.
و پروردگار با عظمت ما با زیبای خاصی می فرماید: **«وَ اللّٰهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»** و خداوند از خلقش بی نیاز است و در ذات و صفاتش ستوده می‌باشد، نه طاعت برایش سودی دارد و نه معصیت به او زیانی می‌رساند؛ زیرا از تمام عالمیان بی‌نیاز است.

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴿۷﴾

کافران گمان کردند که هرگز دوباره زنده نخواهند شد، بگو بلی قسم به پروردگارم به یقین که دوباره زنده خواهید شد، باز از آن چه می‌کردید به شما خبر خواهد داد و این کار برای الله آسان است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«زَعَمَ» به ظنّ و گمانی گفته می‌شود که بی‌پایه و بدون دلیل باشد.« **أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا »:** که هرگز زنده نخواهند شد.« **بَلَى»**: بلی، پس از نفی، اثبات می رساند. « **وَرَبِّي** »: قسم به پروردگارم. « **لَتُبْعَثُنَّ** »: قطعاً زنده می شوند.

تفسیر:

کافران که ادعا می کنند که بعد از مردن هرگز زنده نمی شوند، ای پیامبر! برای آنان بگو: چنین نیست، به الله تعالی قسم ذاتی که شما را آفریده دوباره نیز می تواند زنده کند و کسی که شما را بمیراند زندگی نیز می بخشد، آنگاه از شما حساب می گیرد، به اعمال تان خبر می دهد و جزا مقرر می دارد. بلی! این کار بر ذات پروردگارآسان وسهل است؛ زیرا او بر هر چیزی تواناست، اوست که شما را بار اول به وجود آورد و تواناست شما را به زندگی دوباره باز گرداند، چون بازگشتاندن به زندگی دوباره از خلقت اولی آسانتر وساده است؛ هرچند همه در نزد او آسان است.
مفسر امام فخر رازی در تفسیر این مبارکه می فرماید: انکار کردند که بعد از آنکه تبدیل به خاک شدند دوباره زنده شوند. اما خدا به آنها خبر داده است که اعاده‌ی آنها، عقلاً از ایجادشان آسان‌تر است. (فخر رازی ۲۳/۳۰).

فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴿۸﴾

پس به الله و پیامبرش و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید و خدا (الله متعال) به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (۸)
« وَالنُّورِ الَّذِي »: نوری که. [نسا/۱۷۴، نورا]، [شوری /۵۲، نورا].

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است پس به آنچه الله متعال نازل کرده ایمان آورید، به پیامبرش تصدیق نمایید و هدایت قرآنی را که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل فرموده پیروی نمایید؛ زیرا حق تعالی به اعمال تان آگاه است، هیچ امری از احوال تان بر او پوشیده نمی باشد و به طور قطعی از کارهایی که انجام دادید از شما حساب می گیرد.

در آیه مبارکه آمده است که: الله ایجادکننده نور آسمان ها و زمین است طوریکه در (آیۀ 35، سورۀ نور) «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (آیۀ 35، سورۀ نور).

(الله ایجادکننده نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ نیز در قندیلی قرار گیرد. آن قندیل گویی ستاره درخشان است که افروخته می‌شود (با روغنی) از درخت بابرکت زیتونی، که نه شرقی است و نه غربی، نزدیک است که روغنش روشنی بخشد، هرچند آتشی به آن نرسیده باشد. نوری است بر روی نور. الله هر کس را بخواهد با نور خود هدایت می‌کند. و الله جلّ جلاله برای مردم مثل‌ها می‌زند، و الله جلّ جلاله به همه چیز داناست.).

«النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا» (آیۀ 8، سورۀ تغابن). منظور از نور (کتاب آسمانی قرآن کریم) که نازل کردیم.

«نُورُ» یعنی چیزی که هم خودش روشن است و هم سبب روشنی أشیای دیگر می‌شود.

«وَالنُّورِ» هدف از نور در این آیۀ مبارکه طوریکه در آغاز سورۀ ابراهیم آمده و هم در بالا گفتیم کتاب الله تعالی است: **«كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ»** (کتابی به سوی تو فرستادیم که مردم را از ظلمات (شرك، جهل و تفرقه) بیرون و به نور (توحید، علم و وحدت) هدایت کنی.)

در آیات قبل، بحث از کفر و ایمان نیاوردن به الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و سلّم و قیامت بود که امت‌های قبلی را گرفتار عذاب کرد. در این آیه مبارکه می‌فرماید: پس شما راه آنان را تعقیب نکنید و ایمان بیاورید. وبه تعریف قرآن عظیم الشأن: ایمان زمانی ارزش دارد که جامع باشد؛ همانا ایمان به الله جل جلاله، پیامبر صلی الله علیه و سلم و کتاب آسمانی است. **«فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا».**

خدمت خوانندگان محترم! باید به عرض برسانم: که از فحوای آیۀ مبارکه: **«فَآمِنُوا... تَعْمَلُونَ»**، معلوم می گردد که: ایمان باید همراه عمل باشد. خداوند متعال در سوره‌ی عصر می فرماید که انسان جز با داشتن چهار خصلت، زیانکار و بدبخت است:

اوّل ایمان، دوّم عمل صالح، سوّم وادار کردن افراد، یکدیگر را به حق و چهارم توصیه‌ی افراد، یکدیگر را به صبر و خویشتن داری. این چهار رکن، چهار ستون کاخ سعادت بشر را تشکیل می دهد.

اما رکن اوّل یعنی ایمان، اساسی ترین رکن حیات انسانی است و رکن اصلی و پایه اساسی سعادت بشر است و انسان در پرتو آن می‌تواند مدارج تعالی را بپیماید و به کمال نهایی دست یابد. بر اثر ایمان، بشر به رفیع ترین مدارج سعادت نائل می شود و از سرور و

(c) ketabton.com: The Digital Library

شادمانی کامل برخوردار شود.
اساساً آخرت وجهۀ ملکوتی دنیاست. شرط اینکه یک عمل، وِجْهۀ ملکوتی خوب پیدا کند، این است که با توجه به الله و برای صعود به ملکوت خدا انجام گیرد. لذا اگر کسی ایمان به الله تعالی و قیامت نداشته باشد، عمل او وِجْهۀ ملکوتی نخواهد داشت و به علیین صعود نخواهد کرد. لذا تا عملی از راه نیت و از راه عقیده و ایمان، نورانیت و صفا پیدا نکند، به ملکوت بالا نمیرسد.
در واقع ایمان، منشاء و زمینه‌ساز اعمال صالح است، از این رو، ایمان به درخت و عمل صالح به میوه‌های آن مشابهت دارد. زمانیکه روح ایمان در قلب انسان جا پیدا کند، اعمال نیز متناسب با آن انجام خواهد شد. از سوی دیگر، عمل نیز موجب تثبیت و تقویت ایمان می‌گردد. از این رو، گاهی ایمان به نور چراغ و عمل به روغن چراغ تشبیه می‌شود، همان طوریکه نور چراغ به کمک تیل چراغ شعله ور می‌شود. نور ایمان نیز به کمک تیل و روغن عمل روشن می شود و با استمرار عمل، قلب انسان نورانی و ملکۀ ایمان با تداوم عم صیقل یافته، بُراق و بُراقتر می‌گردد. در واقع عمل صالح زمینه سازی می‌کند تا انسان به صفای باطن و قلب پاک دست پیدا کند. بلی این یک پروسه است و این پروسه را باید به طور دوامدار پیگیری کرد تا جلایش و بُراق بودن جوهر ایمان روشنتر و روشنتر شده و به راه نجات دنیا و آخرت رهگشا شود. این پروسه را با قوت ایمان و تداوم عمل عدۀ ازما در مدت کوتاه و عدۀ در مقطع زمانی دراز میپیماید. امّا اگر انسان مرتکب گناه شود، قلبش ظلمانی می‌شود و این ظلمت، مانع از آن می‌شود که ایمان به حال او نفعی داشته باشد. جوهر ایمان به مرور زمان تاریک و تاریکتر شده و در غلاف و پوش های گناه ملوث و پوشیده میشود.
در واقع عمل صالح پشتوانه‌ی ایمان است و چنانچه گفته آمدیم، چه بسا اگر ایمان تقویت نشود، دچار زوال گردد. زوال به معنای ازبین رفتن و نا امید شدن کامل نیست. در هر انسان چنین جوهر وجود دارد ولی باید برای بُراق بودنش کار کرد.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿٩﴾

وقتیکه (الله) شما را در روز اجتماع جمع کند، آن روز، روز زیان و نقصان است و کسی که به الله ایمان بیاورد و کار نیک کند بدی‌هایش را از او دور می‌سازد و به باغهایی داخل می‌گرداند که از زیر (قصرها و درختان) آن نهر ها جاری است که در آنجا همیشه و جاودانه اند. این است کامیابی بزرگ.(۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ** »: روز گردهمایی؛ یعنی، روز قیامت. « **يَوْمُ التَّغَابُنِ** » (غبن): روز زیان بینی، روز حسرت و خسارت، نام دیگر قیامت.« **يُكَفِّرْ** » می زداید، می پوشاند، مستور می دارد.

تفسیر:

مفسرابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه می فرماید:آن روز به «روز جمع» موسوم است؛ چون الله اولین و آخرین را در یک جا جمع می‌کند. مانند فرموده‌ی ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود (مختصر ۵۰۹/۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴿١٠﴾

و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده اند آنان اهل دوزخند، و جاودانه در آن مي مانند، و سرانجام آنها سرانجام بدي است. (١٠)

« **أَصْحَابُ النَّارِ»:** یاران آتش، همدمان آتش، اهل آتش، دوزخیان.

تفسیر:

اهل دوزخ یا اصحاب جحیم:

قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 10، سورۀ مائده) در مورد اصحاب جحیم یا اهل دوزخ و جهنمیان میفرماید که آنان، کسانی اند: **«والذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئك اصحاب الجحیم»** (و آنان که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب نمودند، همانان اهل دوزخند.).

ولی بصورت کل خصوصیات دوزخیان عبارت است از:

کفر و نفاق: «خداوند منافقان و کافران، همگی را در دوزخ جمع می کند.» (سورۀ نساء، آیۀ 140)

نافرمانی از الله و پیامبر:«کسانی که الله و رسولش را نافرمانی کنند برایشان آتش دوزخ است و جاودانه در آن خواهند ماند.» (سورۀ جن، آیۀ 23).

به تمسخر گرفتن آیات الهی: «اینچنین، جزای آنان دوزخ است؛ بخاطر اینکه کافر شدند و آیات من و پیامبر و ائمه را به استهزاء و سخره گرفتند.» (کهف، آیۀ 106).

غفلت: «مسلما گروه زیادی از جن وانس را برای دوزخ آفریدیم. آنها قلب های دارند که با آن نمی فهمند و چشمان دارند که با آن نمی بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی شنوند. آنها همانند چهار پایانند بلکه گمراه ترند.آنها غافلانند.» (سورۀ اعراف، آیۀ 179)

پیروی از شیطان:«به شیطان فرمود: ازآن جایگاه با ننگ وخواری بیرون رو؛ هرکس ازانسانها از تو پیروی کند، جهنم را از همگی شما پر خواهم کرد.»(سورۀ اعراف، آیۀ18)

طغیان و استکبار: «آیا در جهنم جایگاهی برای متکبرین وجود ندارد» (سورۀ زمر، آیۀ 60)

ظلم و تکیه کردن بر ظالم: «اما ظالمان، پس هیزم آتش دوزخند.» (سورۀ جن، آیۀ 15)

دنیا پرستی و فراموش کردن آخرت: «هرکس که فقط زندگی زودگذر دنیا را بخواهد آن را به مقداری که بخواهیم به هرکس اراده کنیم می دهیم. سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد که در آتش می سوزد، در حالیکه سرزنش شده و از درگاه خدا رانده میشود.» (سوره اسراء، آیۀ 18)

کشتن مؤمن بی گناه:«هرکه مؤمنی را عمداً بکشد، جزایش دوزخ است. جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و او را از رحمتش دور می سازد و عذاب بزرگی برای او آماده کرده است.» (سورۀ نساء، آیۀ 93).

ترک نماز:«بهشتیان از مجرمین می پرسند: چه چیز شما را به جهنم فرستاد؟ می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم و.... (سورۀ مدثر،آیات 40 الی 43)

منع زکات:«وای بر مشرکین، کسانی که زکات را ادا نمی کنند و نسبت به آخرت کافرند. (سورۀ فصلت، آیات 6 و7)

ربا خواری:«و آن دسته از رباخواران که به این گناه بازگردند اهل آتش خواهند بود و همیشه در آن می مانند.» (سورۀ بقره، آیه 275)

کفران نعمت: «آیا کسانی که نعمت خدا را تبدیل به کفران کردند و قوم خود را به دارالبوار

(c) ketabton.com: The Digital Library

(دوزخ) کشاندند را ندیدی؟ جهنمی که آنها به آتشش می سوزند و بد قرارگاهی است.» (سورۀ ابراهیم، آیات 28 و 29)
کم فروشی:«وای بر کم فروشان» (سورۀ مطففین، آیۀ ۱)
عیب جویی از دیگران:«وای بر هر عیب جوی غیبت کننده» (سورۀ همزه، آیۀ 1)
اسراف و تبذیر: «و اینکه مسرفان اهل آتش اند.» (سورۀ مؤمن، آیۀ 43)
جرم و گناه: «مجرمین مسلماً درعذاب جهنم، جاودانه خواهند ماند.(سورۀ زخرف، آیۀ 74)
تعدی از حدود الهی:«و کسی که از خداوند و رسولش نافرمانی و از حدود الهی تجاوز کند او را در آتش وارد می کند که در آن جاودانه خواهد ماند و برای او عذاب خوار کننده ای است.» (سورۀ نساء)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 13)در باره اینکه ،هر چیزی وابسته به سرنوشت و اندازه و مقدار است ، بحث بعمل آمده است.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴿١١﴾

هیچ مصیبتي رخ نمی دهد مگر به اِذن الله، و هر کس به خدا ایمان آورد خداوند قلبش را هدایت مي‌کند، و خدا (جلّ جلاله) به همه چیز دانا است.(۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَصَابَ»: رسید، واقع شد. [حدید/۲۲]. « وَمَنْ يُؤْمِنْ »: کسی که ایمان بیاورد. « يَهْدِ » ← یهدی: هدایت می کند، به دست می آورد.

تفسیر:

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ» درین جمله ازآیۀ متبرکه الله تعالی برای ما می آموزاند که: مصیبت‌ها با اذن و علم الهی است، نه تصادفی ونه اتفاقی، بلکه در آنها اسراری نهفته است که الله تعالی خودش می فهمد و برآن دانا است.
توجّه انسان به اِحاطۀ علمی الله، سبب تحمل مصیبت‌ها و پایداری در برابر مشکلات است.
و کسی‌که به علم و اراده الله تعالی ایمان دارد، در برابر حوادث، صبر و توکّل و امید را از دست نمی دهد.
و دریافت الطاف الهی بر اساس عمل و به اصطلاح گام های عملی است که؛ خود انسان آنرا بر می دارد.
«وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» هر کس خدا را تصدیق کند و بداند که تمام حوادث به حکم و قضا و قدر او اتفاق می افتد، قلبش به شکیبایی و رضا راهیاب می‌گردد و بر ایمان ثابت قدم و استوار مینماید. ابن عباس گفته است: یعنی قلبش به یقین می رسد، تا جایی که می‌داند آنچه بر او وارد شده است حتماً می بایست بر او وارد شود و فرار از آن ممکن نیست و مصیبتی که بر او وارد نشده است در اصل قرار نبوده است که بر او وارد شود؛ یعنی اگر قرار باشد که بر او وارد شود، رد شدنی نیست و اگر قرار نباشد به آن آن دچار شود، هرگز بر او وارد نمی‌شود. (تفسیر طبری ۸۰/۲۸).
علقمه گفته است: این همان انسانی است که اگر مصیبتی بر او وارد شود می‌داند از جانب خدا آمده است، لذا به آن راضی می شود و در مقابل قضا و قدر خدا تسلیم می گردد. (مختصر ۵۱۰/۳).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ اَللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» خدا به همه چیز عالم است و در آسمان و زمین چیزی از او مخفی نمی‌ماند. قرطبی گفته است: تسلیم شدن انسان مطیع و عدم رضایت و خشنودی انسان عاصی درمقابل قضا وقدر الهی بر او پوشیده نیست.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴿١٢﴾

و از خدا اطاعت کنید و از پیامبر فرمان برید، و اگر روی برگردانید [بدانید که] رسول ما جز رساندن آشکار وظیفهٔ ندارد. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** »: یعنی تبلیغ آشکار، رساندن پیام روشن‌گر.

تفسیر:

یعنی الله تعالی را (در اوامر و نواهی شریعت) اطاعت کنید و پیامبرصلی الله علیه وسلم را (در سنّت هایش) پیروی نمایید، پس اگر روی گردانید، (بدانید که) همانا بر رسول ما جز پیام رسانی آشکار (وظیفه دیگری) نیست.

جمله **«أَطِيعُوا اللَّهَ... فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ»** این فهم را می رساند که: انسان، آزادخلق شده است، هم قدرت دارد سرپیچی وبغاوت کند و هم می‌تواند اطاعت کند.

«فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» پیامبران الهی، حق اجبار مردم را ندارند، فقط مسئول ابلاغ ورساندن دساتیر الهی هستند.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴿١٣﴾

الله (تعالی) است که هیچ معبودی جز او نیست، پس مؤمنان فقط باید بر او توکّل کنند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَلْيَتَوَكَّلِ»: باید توکل کنند.

تفسیر:

در همه امور باید توکّل بر الله جل جلاله داشت، زیرا در آیهٔ مبارکه به صورت مطلق می فرماید: **«فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»** واز جانب دیگر اطاعت، تنها لایق معبود حقیقی است. نشانه ایمان واقعی، هم همین را تقاضا می کند که باید توکّل بر الله تعالی داشته باشیم.

مفسرامام صاوی میفرماید: بدین ترتیب پیامبر را تحریک نموده و او را به توکل به خدا و پناه بردن به او تشویق می‌کند. در ضمن مؤمنان را نیز آموزش می‌دهد که به خدا پناه ببرند و به کمک و یاری او مطمئن باشند. (تفسیر صاوی ۲۱۲/۴).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿١٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید بعضي از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند، از آنها برحذر باشید، و اگر عفو کنید و چشم پوشی نمائید و ببخشید (بدانید) که الله بخشنده و مهربان است. (۱۴).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« فَاحْذَرُوهُمْ»: از آنان حذر کنید، از آنان بر حذر باشید. « وَإِنْ تَعْفُوا »: اگر عفو کنید. إن « تَصْفَحُوا »: اگر در گذرید و چشم پوشی کنید. « تَغْفِرُوا »: بیامرزید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوّاً لَّكُمْ»: ای مؤمنان! یقیناً بعضی از همسران و فرزندان تان دشمنان شما هستند و شما را از طاعات الهی باز می دارند، به انجام محرمات وامی دارند و از عمل به واجبات مانع می شوند.
«فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - 14»: از آنان برحذر باشید و فرمان الله سبحان وتعالی را بر مراد آنان مقدم دارید. اما اگر از بدیهای آنان بگذرید، از مؤاخذه آنان صرف نظر کنید، پرده پوشی شان نمایید و آبروی آنان را نگهدارید حق تعالی جزای همانندی برای شما عطا می نماید؛ یعنی گناهان شما را می آمرزد، عیبهای تان را می پوشاند، خطاهای شما را محو می کند و کمبودیهای تان را کامل می سازد.
مفسران درتفسیر آیه مبارکه می نویسند که: اگر آنان با شما دشمنی کردند و به شما نقصان دینی و یا دنیوی رسید تاثیر آن نباید چنان باشد که شما در صدد انتقام در مقابل آنان برائید و به ایشان رفتار وعمل نامناسب کنید که انتظام دنیا از آن درهم و برهم میشود تا حدیکه عقلا و شرعاً گنجایش باشد حماقت ها وتقصیرات ایشانرا معاف کنید و از عفو و درگذشت کار بگیرید از باعث این مکارم اخلاق الله تعالی به شما مهربانی خواهد کرد و خطاهای شما را معاف خواهد فرمود.

شأن نزول آیۀ 14:
1096- ترمذی و حاکم هردو به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: گروهی از اهالی مکه اسلام را پذیرفتند، اما زنان و فرزندان‌شان مانع هجرت آنها به مدینۀ منوره گردیدند. پس آیۀ: «**إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ**» در مورد ایشان نازل شد. هنگامی که خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسیدند متوجه شدند که مسلمان‌ها همه دانا و عالم به احکام شرع شده اند. بنابراین، عزم کردند که زنان و فرزندان خود را آزار و شکنجه نمایند. پس ایۀ «**وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**» نازل شد. (ترمذی 3317، حاکم 2/ 490، طبری 34198، طبرانی 11 / 275، از سماک از عکرمه از ابن عباس روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح می‌دانند.
1097- ابن جریر از عطاء بن یسار روایت کرده است: تمام سورۀ تغابن در مکۀ مکرمه نازل شده است بجز آیات «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ**» تا آخر سوره که مدنی هستند، عوف بن مالک اشجعی زن و فرزند زیاد داشت. چون اراده جهاد و پیکار می‌کرد، زن و فرزندانش گریه می‌کردند و از رفتن منصرفش می ساختند و می‌گفتند: ما را به که میسپاری؟ دلش بر آن‌ها می سوخت و به سرپرستی آن ها می پرداخت. پس این آیات نازل گردید.

خوانندگان گرامی!
در آیات قبلی به پیروی از فرمان الله متعال و پیامبرش امر کرد وهشدار داد که نباید : زن و فرزند، انسان را از راه الله باز دارند. اینک در آیات متبرکه (15 و18) نیز اموال و فرزندان را سبب ووسیله آزمایش قرار می دهد که باید انسان مواظب باشد و از پرهیزگاری و انفاق و بذل و بخشش مدد گیرد ، بحث بعمل آورده است.

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴿١٥﴾
به حقیقت، اموال و فرزندان شما اسباب فتنه و امتحان شما هستند، و اجر و پاداش عظیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

نزد الله است. (۱۵)

تفسیر:

أموال ، داراییها و فرزندان تان در حقیقت چیزی جز ابتلا و امتحانی برای شما نیستند. امتحان و آزمایشی اند که شکرگزاری و کفران، ناآرامی و صبر، و طاعت و معصیت شما را آشکار می سازند. اما برای کسانی که شکرگزار باشند، به حکم الله صبر پیشه کنند، از فرمانش اطاعت نمایند و هیچ کس را بر دین مقدام نشمارند، مکافات و نعمتهایی که در نزد الله سبحان وتعالی وجود دارد بزرگتر و بهتر است.

«فِتْنَةٌ»: امتحان. آزمایش (ملاحظه شود سورۀ انفال، آیۀ 28). هدف این است که اموال و اولاد زینت و نعمت جهان و مایه دستیابی به سعادت هستند، در صورتی که در مسیر خداشناسی انسان را کمک کنند. امّا اگر محبّت آنان بر فرمان و رضای پروردگار ترجیح داده شود، مایه بدبختی می‌گردند (ملاحظه شود سوره های: آل عمران، آیات 14 و 15، سورۀ توبه، آیات 22، 23 و 75).در این آیۀ مبارکه خطاب به کسانی است که: طاعت و ترک معصیت را بخاطر دست اوردن مال ویا هم در برای حب فرزندان خویش ترجیح میدهند.

یکی از ابعاد وجود انسان حُب ذات است. حُب ذات یعنی انسان خودش، فرزندش، طرز فکرش وهر چه متعلق به اوست، را دوست داشته باشد، اما یکزمان انسان از این حُب ذات در جهت منافع شخصی استفاده نموده و کاری به حق و ناحقش ندارد، اینجاست که متعلقات انسان بقول قرآن عظیم الشأن برای انسان فتنه خواهد بود و در آن جهان از آنها بازخواست شده و گرفتار خواهد شد.

همانگونه که فرزندان نباید درمعصیت الله، اطاعت پدر و مادر نمایند؛ والدین هم نباید در مسیر معصیت و گناه؛ عمل فرزندان را تایید و آنها را تشویق و حمایت نمایند.

در این هیچ گونه جای شکی نیست که علاقه به اولاد در نهاد هر انسانی هست (حب ذات)، ولی باید مواظب حد و حدودی باشیم.

قرآن عظیم الشأن در (آیه 24 سورۀ توبه) میفرماید: «قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشيرَتُكُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فی سَبيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقين».

(بگو: اگر پدران تان و پسرانتان و برادران تان و زنهایتان و خویشاوندانتان، و مال های که کسب کرده اید و تجارتی که از بی‌رواجی (و بی بازاری) آن می‌ترسید و عمارت های که آنرا می پسندید، نزد شما از الله و رسول او و از جهاد در راه الله محبوب‌تر است، پس انتظار کنید تا آن که الله حکمش (عقوبتش) را بیاورد. و الله مردم فاسق را هدایت نمی‌کند.)

پیام این آیه مبارکه با تمام وضاحت می رساند که: متعلقات شما (فرزندان، عشیره و فامیل و اموالتان) شما را از یاد الله باز ندارند، در غیر این صورت وارد فتنه ی بزرگی وجبراً ناپذیری می شود.

راه حل ونسخه عملی را پروردگار با عظمت در (آیۀ 77، سورۀ قصص) چنین بیان میدارد: **«وَابْتَغِ فِيما آتاكَ اللَّهُ الدّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصيبَكَ مِنَ الدُّنْيا»**.

(و در آنچه الله به تو داده است سرای آخرت را بجوی، و نصیب خود را از دنیا فراموش مکن، و چنانکه الله به تو نیکی کرده است (با دیگران) نیکی کن، و در زمین در تلاش

(c) ketabton.com: The Digital Library

فساد مباش که الله فسادکاران را دوست نمی‌دارد.) رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره این فتنه می فرماید: **«يأتي زمان علي أمتي، يكون فيه هلاك الرجل علي يد زوجه وولده، يعيرانه بالفقر، فيركب مراكب السوء، فيهلك».** (بر امت من زمانی می‌آید که در آن نابودی مرد بر دست زن و فرزند وی است زیرا آنان او را به فقر طعنه می‌زنند، در نتیجه او (برای کسب مال) به راه های بد سوار می شود و سرانجام نابود می‌گردد).
همچنین درحدیث دیگری آمده است: **«إن لكل أمة فتنة، وإن فتنة أمتي المال».** «همانا برای هر امتی فتنۀ است و همانا فتنه امت من مال است«.
و در حدیثی دیگری میخوانیم: **«الولد ثمرة القلوب وإنهم مجبنة مبخلة محزنة».**«فرزند ثمره دلهاست ولی بی‌گمان آنان ابزار ترسو سازنده، بخیل کننده و اندوه آفرین اند».
همچنین در حدیث دیگری می فرماید: **«ليس عدوك الذي إن قتلته كان فوزا لك، وإن قتلك دخلت الجنة ولكن الذي لعله عدو لك: ولدك الذي خرج من صلبك، ثم أعدي عدو لك مالك الذي ملكت يمينك».** (دشمن تو آن کسی نیست که اگر او را بکُشی رستگاری‌ای است برای تو و اگر او تو را بکُشد به بهشت داخل می شوی ولی کسی که شاید او دشمن توست: فرزند توست که از صلب تو بیرون آمده است، سپس دشمن‌ترین دشمن برای تو مال توست که تحت تملک تو در آمده است).
و در حدیثی دیگری می خوانیم: **«يؤتي برجل يوم القيامة، فيقال: أكل عياله حسناته»** (در روز قیامت مردی آورده می‌شود پس گفته می‌شود: عیال وی حسنات وی را خورده اند).
بصورت کل باید گفت: حب اموال و اولاد، از منظر قرآن عظیم الشأن واحادیثی نبوی، فتنه و آزمایش است. همین حب مال بود که قارون در آن غرق شد ودرنهایت عاقبت بد و دردناکی را برای خود رقم زد.
باید با تمام صراحت بعرض برسانم که: حب اموال و اولاد چیز بدی نیست ولی نباید فراموش کنیم که: این دو حب را باید در مسیر رضای الهی قرار دهیم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴿١٦﴾

بنابراین تا آنجا که در توان دارید تقوای الهی پیشه کنید، و گوش دهید و اطاعت نمائید، و انفاق کنید که برای شما بهتر است، و کسی که از بخل نفس خویش در امان بماند پس همان رستگارانند. (١٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَا اسْتَطَعْتُمْ »:: تا جایی که توانستید. إغوا: بشنوید. وق: نگاه دارد. شح: بخل، خست، تنگ نظری، آزمندی. [- نساء/١٢٨]، [حشر (9).

تفسیر:

«فَاتَّقُوا اَللّٰهَ مَا اِسْتَطَعْتُمْ»: در فرمانبرداری از او امر خدا تلاش و توانایی خود را به کار گیرید. و بیش از قدرت خود به خود تکلیفی را تحمل نکنید.
مفسران فرموده اند: این حکم به وظایف و فضایل اعمال مربوط است که انسان به اندازه‌ی توانایی آن را انجام می‌دهد، اما در مورد محظورات باید به طور کلی از آن اجتناب شود.
و دلیل این امر خبری است که از پیامبر صلّی الله علیه و سلم نقل شده است: «وقتی دستور

(c) ketabton.com: The Digital Library

کاری را به شما دادم، به اندازه‌ی توانایی آن را انجام دهید، ولی اگر از چیزی نهی کردم، از آن اجتناب ورزید».(اخراج از شیخان)

«مَا اسْتَطَعْتُمْ»: مادامیکه می‌توانید. تا آنجا که در توان دارید(ملاحظه بفرماید سورۀ بقره، آیۀ 286، سورۀ حجّ، آیۀ 78).

«خَيْراً»: مال و دارایی (ملاحظه شود سورۀ بقره، آیۀ 180). در این صورت مفعول **(أَنفِقُوا)** است، و معنی چنین است: از اموال و دارایی خود ببخشید.

خوب و نیک. در این صورت خبر فعل ناقصه مقدّری است که تقدیرچنین است: **«يَكُنْ ذٰلِكَ خَيْراً...» «مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ»:** (ملاحظه شود سورۀ حشر، آیۀ 9).

خوانندۀ محترم !

در حدیثی که از حضرت ابو هریره (رض) روایت گردیده می فرماید: «إذا أمرتكم بأمر فأتوا منه ما استطعتم، وما نهيتكم عنه فاجتنبوه». «چون شما را به امری فرمان دادم پس تا آنجا که می‌توانید آن را انجام دهید و از آنچه که شما را از آن نهی می‌کنم، بپرهیزید».

«وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا: و بشنوید و اطاعت کنید» یعنی: آنچه را که بدان فرمان داده میشوید بشنوید، از اوامر اطاعت کنید و در همه حال تسلیم امر الهی و رسول الله صلی الله علیه وسلم باشید.

از سعید بن جبیر (رض) درشأن این آیه چنین روایتی شده است: زمانیکه آیۀ «ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ» (سورۀآل عمران، آیۀ 102). «از خدا به حق تقوای آن پروا کنید» نازل شد، کار بر مسلمانان دشوار گشت پس چنان به عبادت ودعا،زاری و نماز قیام کردند که بند های پای شان ورم کرد و پیشانی‌هایشان زخم برداشت، همان بود که الله تعالی برای سبک کردن کار بر مسلمانان آیۀ «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ...»(آیه 16 تغابن) را نازل فرمود: (تا آنجا که در توان دارید تقواي الهی پیشه کنید، و گوش دهید و اطاعت نمائید، و انفاق کنید که برای شما بهتر است). بنابراین، گروهی از مفسران مانند قتاده برآنند که این آیه ناسخ آیۀ «آل عمران» میباشد اما دیگران برآنند که میان دو آیه تعارضی نیست زیرا مراد آیۀ آل عمران نیز تقوای ما فوق توان نیست بلکه انسان در محدوده توانایی خود به تقوای الهی مأمور است. بنابراین، این آیه تفسیرکنندۀ آیۀ «آل‌عمران» است نه ناسخ آن.

إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ﴿١٧﴾

اگر به خدا قرض الحسنه دهید آنرا براي شما چندين برابر مي‌سازد، و شما را مي‌بخشد و خداوند شكر كننده و بردبار است. (١٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ »:: اگر قرض بدهید... [به بقره/٢٤٥، من ذا الذي]، [مائده/١٢، و أقرضتم الله]، [» حديد/١١، من ذا الذي]، [مزمل/٢٠].« شَكُورٌ»: قدردان، شكر پذير، قدر شناس.

تفسیر:

اگر داراییهای خویش را به جهت رضای الله سبحان وتعالی ، با اخلاص و از کسب حلال، به مصرف رسانید حق تعالی مکافات نفقه تان را چند برابر می سازد، صدقه تان را بزرگ می نماید، گناهان شما را می آمرزد، عیبهای تان را با بخشندگی خویش می

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوشاند. خداوند منان، شکور است و برای صدقه کنندگان پاداش نیکو می دهد. حلیم است که جزای عصیانگران را به تأخیر می اندازد.

خواننده محترم!

دراین آیات متبرکه یک باردیگر به دشمنی زن و فرزند اشاره بعمل آمده است ، تا انسان بیدار شود، راه الله متعال را گم نکند و خود را به فراموشی نسپارد؛ بار دیگر اموال و اولاد را محک آزمایش قرار می دهد، که در هر دو صورت هشداری بس جانانه و تند و تیز و بیدارگر است تا شخص از این آزمایش سربلند بیرون آید ومکافات بزرگ الهی را از آن خود کند و به اندازه ی توان، پرهیزگار، شنوای حق، مطیع و اهل بذل و بخشش و انفاق باشد، تا بیشتر سود ببرد و با اخلاص نیت و طیب خاطر، از دادن قرض حسنه و پسندیده دریغ نورزد تا زندگی اش پرخیر و برکت باشد و مورد آمرزش حق قرار گیرد.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿١٨﴾

دانای همه پوشیده و آشکار و توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱۸)

تفسیر:

علم الله تعالی نسبت به آشکار و پنهان یکسان است. واین همه دساتیر، تشویقات و بخشش های الهی، حکیمانه است.

در این هیچ جای شکی نیست که:تنها کسی که از غیب خبر دارد و از آینده برای ما خبر می دهد خداوند متعال است حتی خداوند عزوجل به رسول الله صلی الله علیه وسلم در (آیه 65: سورۀ النمل) میفرماید: **«قُل لا يَعلَمُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَ الأرضِ الغَيبَ إلا الله»** (ای رسول الله بگو که در همه آسمانها و زمین جز خداوند کسی از علم غیب آگاه نیست) نه تنها اگاهی ندارد بلکه: **«وَ عِندَهُ مفاتحُ الغَيبِ لا يَعلَمُها إلا هُوَ»** (سورۀ انعام، آیۀ 59) (کلیدهای غیب تنها نزد او است جز او کسی آن را نمی داند).

شیخ عبدالرحمن بن سعدی در تفسیر این آیۀ مبارکه می نویسد: «این آیه یکی از بزرگترین آیاتی است که علم فراگیر الهی را به طور مشروح بیان داشته، و تصریح می کند که علم او همه خفایا و نهانها و امور غیبی را در بر می گیرد، و هرکس از مخلوقاتش را که بخواهد از آن امور غیبی آگاه می سازد. و بسیاری از امور غیب را از فرشتگان مقرب و پیامبران پنهان داشته، و آنان را بدان آگاه نکرده است، تا چه رسد به اینکه کس دیگری از جهانیان را از آن با خبر نماید. و او به حیوانات و درختان و ریگها و سنگریزه ها و خاکهایی که در بیابانها و صحراها می باشد آگاه است. از آنچه که در دریاها وجود دارد از قبیل حیوانات، معادن، و سایر موجودات زنده ای که آب آنرا فرا گرفته، آگاه است.» **«وَلِلّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ»** (سورۀ نحل، آیۀ 77) یعنی: (و نهان و غیب آسمانها و زمین از آن الله است.)

قابل تذکر است که در برخی از موارد یکه: پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد مسئلۀ خبر داده است به سبب وحی بوده است و او خود نمی دانسته است و آنرا از نزد الله تعالی به واسطه برقراری وحی بدست آورده و آن هم مواردی که الله تعالی اراده نموده و به ایشان خبر داده اند و با قطع وحی دیگر هیچکس نمی تواند چنین ارتباطی را داشته باشد. ومطابق رهنمود قرآنی گفته می توانیم که حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم علم غیب نداشت، وغیب را نمیدانست: **«قُل لاَّ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا إِلاَّ مَا شَاء اللّهُ وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَاْ إِلاَّ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»** (سورۀ اعراف: آیه 188). یعنی: (بگو جز آنچه الله بخواهد برای خودم اختیار سود و

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیانی ندارم و اگر غیب می دانستم قطعا خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمیرسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می‌آورند نیستم.)

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: **«قُل لاَّ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا»** بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، بلکه فقیر و نیازمند و تحت تدبیر خدا هستم، هیچ خوبی و خیری به من نمی رسد مگر از جانب الله، و شرّرا جز او از من دور نمی کند و من هیچ علم و آگاهی ندارم جز آنچه الله (تعالی) به من آموخته است.

«وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» واگر غیب می دانستم اسبابی را فراهم می آوردم که برای من منافع و مصالحی فراوان به بار آورد، و از هر آنچه که به بدی و ناگواری منجر می شود پرهیز می کردم، چون در آن حالت به عواقب و سرانجام امور آگاه می گشتم، ولی چون اطلاعی از غیب ندارم، بدی و بلا به من می رسد، و بسیاری از منافع دنیا را از دست می دهم. پس این بیانگر آن است که من غیب نمی دانم.

«إِنْ أَنَاْ إِلاَّ نَذِيرٌ» من فقط بیم دهنده ای هستم که مردم را از عقوبت های دینی و دنیوی و اخروی می ترسانم، و کارهایی را که منجر به عقوبت های دنیوی واخروی می شود بیان می کنم و مردم را از آن برحذر می دارم.

«وَبَشِيرُ» و فقط مژده دهنده به پاداش دنیا و قیامت هستم، و آن با بیان کارهایی است که انسان را به پاداش دنیا و آخرت می رساند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الطلاق

جزء – (28)

سورۀی طلاق در مدینۀ منوره نازل شده و دارای دوازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سورۀ به سبب بیان احکام طلاق وعدت (اگر مردی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق دهد، بر زن واجب است که خانه شوهرش را ترک نکند، بلکه تا پایان مدت عده خویش در منزل شوهرش باقی بماند.) و نیز افتتاح این سورۀ با فرمودۀ حق تعالی که می فرماید: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» (سورۀ الطلاق: 1) «طلاق» نامیده شد.

طلاق:

طلاق: جدائی: «طَلَقَتِ الْمَرْئَةُ مِنْ زَوْجِهَا: بانت» (قاموس قرآن، جلد4، صفحه 231)

علت نامگذاری:

«سورۀ الطلاق»؛ این نامگذاری به سبب آیات اول تا هفتم سورۀ طلاق است. باید گفت که در این سورۀ مباحث واحکام طلاق و عده و دفاع از حقوق زنان مورد بحث قرار گرفته است.

نام دیگر این سوره، سوره ی «نساء الصغری» یا «نساء القصری» در مقابل سوره ی «نساء الکبری» است.

تعداد آیات، کلمات وحروف سوره:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم این سوره در مدینه، پس از سوره ی انسان (دهر) نازل شده. تعداد آیات این سورۀ دوازده و تعداد کلمات آن به دوصد و چهل وهفت کلمه، و تعداد حروف آن به هزاروشصت حرف میرسند.(تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور این تفسیر (تفسیر احمد) به تفصیل مطالعه فرماید.

اهداف اساسی وکلی سورۀ طلاق:

اساسی ترین هدف سوره طلاق را بیان قوانین طلاق و دفاع از حقوق زنان تشکیل می دهد.

فضای نزول سوره:

در دوران تشکیل حکومت اسلامی توسط پیامبر اسلام در مدینه گاهی اوقات اختلافاتی بین زوجین مسلمان پیش می آمد که در برخی موارد منجر به جدایی زن و شوهر از هم می شد. بنابراین لازم بود احکام و آداب طلاق برای مسلمانان تبیین بشود تا هر کدام از زوجین به حقوق و احکام خودشان آشنا باشند و حقی از کسی ضایع نشود. خداوند متعال سوره طلاق را در چنین فضایی و البته برای آگاهی همه مسلمانان آن زمان و آینده نازل نموده است.

ارتباط سوره الطلاق با سورۀ قبلی:

الله تعالی سورۀ تغابن را با ذکرزنان و احتیاط از آنها پایان داد، سوره طلاق را به ذکر زن‌ها و احکام و وظائف جدایی و طلاق آنها شروع کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

محتوای سوره:

مبحث اساسی این سوره را دفاع از حقوق زنان؛ از جمله موضوعات طلاق وعدت، را در بر می گیرد.
قابل تذکر است که هفت آیات اولی این سوره، پیرامون موضوع طلاق و احکام و مسائل مربوط آنرا مورد بحث قرار داده است، و به همین علت است که این نام سوره «طلاق» را بخود گرفته است.
بخش دوم سوره، در حقیقت انگیزۀ اجرای بخش اول است که عظمت خداوند متعال، و عظمت مقام رسول الله صلی الله علیه وسلم، و پاداش صالحان، و مجازات بدکاران، را مورد بحث و تمرکز قرار داده است.
قابل یاد آوری است که این سوره در زمان که اولین پایه واساس دولت اسلامی در مدینۀ منوره در حال تأسیس بود، نازل گردیده است.
مفسرین می نویسند: بنابر بروز برخی از اختلافات که بین زوجین مسلمان پیش می‌آمد که در برخی موارد منجر به جدایی زن و شوهر از هم می‌شد. بنابراین لازم بود احکام و آداب طلاق، حدود و ثغور و مرز این امر خطیر و مهم معاشرت انسانی به طوری عادلانه برای مسلمانان تبیین وتدوین می شود، تا هر کدام از زوجین به حقوق و احکام خودشان آشنا باشند و حقی هیچ کدام از طرفین در آن ضایع نشوند.الله تعالی سورۀ طلاق را درچنین فضایی والبته برای آگاهی همه مسلمانان آن زمان و آینده، نازل نموده است.

مبغوضترین حلال:

قبل ازهمه باید بعرض رسانید که: طلاق دردین مقدس اسلام حکمت است نه حکم، در روایتی از ابن عمر(رض) آمده است که: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مورد طلاق فرموده است: «أبغض الحلال إلى الله الطلاق. وما أحل الله شيأ أبغض اليه من الطلاق» (مبغوض ترین - زشت ترین - حلال ها پیش پروردگار طلاق است. هیچ چیز حلالی نزد الله مبغوض تراز طلاق نیست) (راوی حدیث: احمد، ابو داوود، ابن ماجه وحاکم به سند صحیح).
دین مبین اسلام همان طوریکه ازدواج و وصلت را بین مرد و زن را مطابق احکام شرع یک امر مقدس، ذی حکمت، ذی ثمر وحیاتی دارای ابعاد مختلف معرفی داشته است، بنوبۀ خویش طلاق را نامقدس، ناخوش آیند، و به یك كلمه امرمبغوض، ناشایسته ومکروه، معرفی میکند وبه پیروان خویش هدایت فرموده است که برای جلوگیری آن ازهر وسیلۀ ممکن باید استفاده بعمل آرند، ودر زمینه با تعقل وتفکر خردمندانه برخورد بدارند.
دین مقدس اسلام برای مرد اجازه نداده است که هر وقتیکه دل اش بخواهد به زنش طلاق دهد.
در این هیچ جای شک نیست، که اگر ضروری باشد ودر چوکات قواعد و قوانین شرعی وقوع آن صورت گرفتنی باشد، طلاق باید در زمانی واقع شود که حلال باشد و در زمانی صورت گیرد که شرع اسلام آنرا مشخص نموده است و آن عبارت از زمانی است که زن در حالت حیض و نفاس نباشد.

طلاق در ادیان:

اگر تأریخ بشریت ومسایل مربوط به طلاق وجدا شدن زن و مرد و یا بی سرنوشت ماندن زنان و عدم رسیدگی مرد وزن (زوجین) به وجایب خویش درین عرصه را در سایر ادیان،

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملل وتمدن های قبل از اسلام مورد مطالعه قرار دهیم در خواهیم یافت که دین اسلام یگانه دینی است که اساسات وضوابط محکم منطقی، انسانی وواقعبینانه را برای جدا شدن و طلاق زوجین وضع نموده است.
میگویند دربین یونانی ها، معمول بود زمانیکه مرد از زنش قهر میشد، اورا از خانه خود خواه باحق میبود و یا ناحق بیرون میکرد، زن حق دفاع از خود را نداشت.
همچنان در تمدن رومیها طلاق جزء ارکان ازدواج محسوب میشد، طوریکه قضات روم قدیم ازدواجی را که طرفین به شرط عدم طلاق انجام می دادند، باطل می دانستند و حکم به بطلان آن صادر می کردند.
البته رومی های قدیم در ازدواج دینی خود، طلاق را حرام میدانستند. اما در عین حال قدرت وتسلط بی حد وحصر ی به مرد داده بودند که در حق زن اعمال نماید؛ حتی گاهی به او این اجازه رامی دادند که زنش را هم بکشد.

طلاق در یهودیت:

اگر دین یهودیت را بصورت دقیق مورد مطالعه وتحقیق قرار دهیم، در خواهایم یافت که این دین هدایت نسبتاً سالم و خوبی را در باره حقوق زن در نظر گرفته است ولی طلاق را به صورت شایعی مباح نموده است، تا جائیکه اگر جریمه وگناهی بر زن ثابت شود، مرد مجبور است او را طلاق دهد وحتی اگر شوهر از گناه زنش هم صرف نظر نماید، باز قانون او را مجبور به دادن طلاق میسازد. بطور مثال یا اگر زنی ده سال هم با شوهر ش زندگی کرده باشد و بنابر عللی از او اولاد نداشته باشد، طبق قانون مرد مجبور است زن خویش را طلاق دهد.
در مذاهب مختلف یهودیت هستند گروهای که که طلاق و جدایی زن از شوهرش به اساس توافق رهبر مذهبی (بزرگ سینا گوگ – عبادتگاه یهودان) ممکن و مجاز است.
مطمیاً در یهودیت، مسیحیت و سایر ادیان ابراهیمی موجود در جهان باید گفت که اولاً ما مسلمانان باور داریم که این ادیان تحریف شده، اما باوجود آن هم باور وآگاهی داریم که درین ادیان نیز مذاهب مختلف وجود دارند که مواضع شان در برخی موارد دربین خود شان نیز متفاوت است که رفتن به همۀ این جزئیات ما را از بحث اصلی ما خارج میسازد.

طلاق در مسیحیت:

دین مسیح در ا مور طلاق با یهودیت مخالف است. انجیل از قول حضرت عیسی علیه السلام روایت میکند که طلاق حرام است و ازدواج با زن و مردی که با طلاق از هم جدا شده اند، حرام است.
در انجیل متی 5: 31-32 آمده است:« به شما گفته شده بود کسی که زنش را طلاق دهد باید طلاق نامه اش را به او بدهد. اما من به شما می گویم کسی که زنش را بدون انجام عمل زنا، طلاق دهد، زنش را به صورت زناکار در می آورد، وکسی که با زن مطلقه ای ازدواج نماید، دچار زنا شده است »
در انجیل مرقس 10: 11-12 آمده است:« کسی که زنش را طلاق دهد وزن دیگری بگیرد با زن دومی زنا کرده است، و هرگاه زن، شوهرش را قبول نکند وطلاق بگیرد وبا مرد دیگری ازدواج نماید به گناه زنا دچار شده است.»
انجیل علت شدت عمل در تحریم طلاق را به این منطق مرتبط می سازد: چیزهای که خدا آنرا با هم جمع کرده باشد انسان حق جدایی آنرا ندارد.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ما مسلمان ها هم بر همین عقیده هستیم که معنی این جمله درست است؛ ولی سوال در اینجا ست که این مسئله چه منطقی و یا چه ربطی برای تحریم طلاق دارد.
خداوند متعال که زن و شوهر رابا هم جمع کرده است این بدین معنی است که اجازه این ازدواج را خداوند پاك صادر نموده است.
این درست است که خداوند پاك زن و شوهر را با هم جمع نموده ولی انسان به اختیار خود به انعقاد عقد نکاح موافقه نموده است. بلی الله تعالی با علم ازل خویش ازین وصلت آگاهی دارد اما تصمیم عقد نکاح از انسان و مرد وزن است. اگر گفته شودکه این به اجازه الله تعالی است مثل اینست که خداوند متعال آنان را با هم جمع کرده باشد، در صورتیکه اگر زن و مرد بنابر دلایل و عواملی میخواهند از هم جدا شوند، پس اجازه جدایی، طلاق آنرا نیز باید خداوند پاك صادر نماید. و یا این جدایی نیز از جانب خداوند متعال صورت گرفته است. به همین تفکر است که در بعضی از عقاید دینی تصمیم درین مورد را به رهبر دینی و مذهبی خویش موکول کرده اند. یعنی اجازه صدور طلاق هم از جانب خدا میشود و این منطق درست و مطابق فهم درست از دین و دین اسلام نیست. مطمیناً بر مسلمان است که در همه حالات عادل و با انصاف باشد و در دایرۀ هدایات الهی وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تصمیم بگیرد.
دین اسلام خواستار زندگی سعادتمند برای خانواده بوده، نقش و رسالت مرد و زن را در خانواده و جامعه مشخص ساخته و میخواهد که زن وشوهر از لحاظ اخلاقی ونحوۀ معاشرت با یگدیگر، در حد مطلوب وایدال زندگی نمایند. مسلماً که در مسئلۀ طلاق هم ذات باری التعالی میخواهد این امر بشکل معروف واحسن تنظیم و صورت گیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ الطلاق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده ومهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴿١﴾

ای پیامبر! زمانی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت عدۀ (عدت) شان طلاق دهید و عده را بشمارید و از پروردگارتان بترسید. وآنان را [در مدتی که عدّه خود را می گذرانند] از خانه هایشان بیرون نکنید و آنان هم [در مدت عدّه] بیرون نروند مگر آنکه عمل زشت آشکاری را مرتکب شوند و این حدود الله است و هر کس از حدود الله تجاوز کند در حقیقت بر خود ظلم کرده است. تو نمیدانی، چه بسا الله بعد از آن امری (دیگر) در میان آورد.(۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« إِذَا طَلَّقْتُمُ »: وقتی طلاق دادید، اگر خواستید طلاق دهید.«عدة»: وقت عده، زمان پاکی از عادت ماهانه و همبستر شدن شوهر با زن. «لِعِدَّتِهِنَّ»: زمانیکه وقت شان فرا رسیدن یعنی اینکه صیغه طلاق در زمانی اجرا شود که زن از عادت ماهانه پاک شده، و شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد.

«أَحْصُوا» از«احصاء»به معنای شمارش و اصل آن، «حِصی» به معنای سنگ ریزه است، زیرا در قدیم با ریگ و سنگریزه، حساب را نگه می داشتند.« أحصوا العدة» (حصي): زمان عده را حساب کنید، عده را دقیق بررسی و محاسبه کنید. شمار عده را کامل کنید. یعنی باید سه بار ایّام پاکی خود ازحیض را به پایان رساند.«لا يَخْرُجْنَ»: برای زنان جائز نیست از منزل بیرون بروند مگر با رضایت طرفین.«بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ»، زنا کردند یا آزار اهل خانه است که مجوّز اخراج همسر مطلّقه از خانه می شود. « تلك »: اینها. « مَنْ يَتَعَدَّ »: کسی تجاوز کند، کسی پا فراتر نهد، کسی پا به آن سوی نهد.

«يُحدِثُ» «دفع تازه ای فراهم آورد، پدیدآورد».

تفسیر:

با این هدایات واحکام صریح و سایر هدایات مربوط دین مبین اسلام یک تحول بزرگ را در جامعه رونماساخت و آورد که جامعه و کردار انسانها و مسلمانان را جهت و استقامت انسانی و بهتر داد در صورتیکه مشکل دربین زوجین، زن و شوهر ایجاد شود به کشتن، زجر، آزار، بی سرنوشت بودن و سایر اعمال ناشایسته در حق زن روا دست نه زده بلکی در مورد مطابق به رهنمود شرعی اسلام و قواعد انسانی باوی عمل نموده و از افراط و تفریط درین عرصه که درآن وقت و نزد بخش از انسانها امروز نیز یک مسئلۀ عادی است، دست بردارند و در چوکات این اصول و قواعد روشن انسانی واسلامی عملی کنند.

شأن نزول آیۀ 1:

1099- حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبد یزید ابورکانه/م رکانه را طلاق داد و با زنی از مزینه ازدواج کرد./م رکانه خدمت پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

علیه وسلّم آمد و گفت: ای رسول الله! از من نبود، از من نبود، مگر این رنگ سرخ [منظورش این بود که مرا در ایام حیض طلاق داده است] پس در بارۀ او «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» نازل شد. (حاکم 2 / 491 این را صحیح می شمارد.).
ذهبی میگوید: این روایت واهی و خطاست چون عبد یزید به اسلام مشرف نشده.
1100- ابن ابوحاتم از طریق قتاده از انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده است: پیامبر اکرم حفصه (رض) را طلاق داد. و آن بزرگوار به خانوادۀ خویش پیوست. پس الله تعالی آیۀ: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» را نازل کرد وبه پیامبراسلام محمد صلی الله علیه وسلم گفته شد که به او رجوع کند، چون او یک زن نمازگزار و روزه گیر است.
1101- ابن جریر این حدیث را از قتاده به شکل مرسل روایت کرده است. (تفسیر طبری، همان منبع، جلد 28، صفحه 132.)
1103- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: آیۀ: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» در مورد عبدالله بن عمرو بن عاص و طفیل بن حرث و عمرو بن سعید بن عاص نازل شده است. (تفسیر وبیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

طلاق:

طلاق کلمۀ عربی است که در لغت به معنی بیزاری و جدایی کامل ورها کردن، بوده و در اصطلاح حقوقی عبارت است از: جدا شدن زن از مرد، و انحلال عقد شرعی نکاح.
در عصر امروز درین مورد دو اصطلاح در قوانین جهان و اسلام بکار گرفته میشود که در مبداء همان طلاق بائن که زن و شوهر کاملاً جدا پنداشته میشوند و طلاق رجعی که طی آن، مرد بعد از طلاق و قبل از آمدن مدت (عدتش) میتواند بدون تجدید عقد، به زن خود رجوع کند.
طلاق که در قوانین امروز در مرحلۀ اول سیپریش(Separation) و در مرحلهء بعدی نهاي میگردد درزبان انگلیسی دیورس(Divorce) که درآلمانی آنرا.(geschieden) گویند، ترجمه شده. در نتیجۀ (دیورس، گیشیدن) و یا طلاق جدایي صورت می‌گیرد که برای آن اصطلاح سیپاریشن یعنی (Separation) مرحلۀ اول آن است استعمال میدارند که در نتیجه و در صورت ناکامی تمام تلاش های انسانی و متخصصین فن و در اسلام عدم توانایی بزرگان خانواده به حل مشکل مطابق رهنمود و روش مشخص طلاق واقع میشود. چنانچه گفته آمدیم قبل از وقوع طلاق به مفهوم ختم عقد نکاح به صورت کامل همان حالت سیپاریش و جدایی در نتیجۀ خراب شدن روابط زن و شوهر درکشور ها وجوامع مختلف امروزی نیز به وقوع میپیوندد که هنوز روابط رسمی نکاح و زنا شویی وجود میداشته باشد.
حق طلاق در دین اسلام حق در چوکات عدالت و دساتیر اسلامی حق مرد است و مانند بخش دیگر ادیان آسمانی نه ممنوع است نه کار ملاو امام دینی.
اما در همین رابطه اصطلاح تفریق یعنی خواستن جدایی و طلاق توسط زن و از جانب زن درقوانین اسلام و قانون مدنی کشور های اسلامی و افغانستان از محکمه نیز مطرح است که در صورت موجه بودن دلایل ارایه شدۀ زن به محکمه قاضی به ختم عقد حکم میکند. اگر موضوع به محاکم ثلاثه رفت و به تفریق حکم نه شد، مطابق به قانون حق دارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

که باردیگر درخواست تفریق کند که درین صورت مطابق به قانون قاضی باید به تفریق حکم کند. جزئیات این مسایل و اینکه اول مسئلۀ اطفال و بعد مال تصفیه شده و تصمیم گرفته شده و بعد به فسخ عقد نکاح میپرازند در قانون صراحت های مشخص وجود دارد که این حالت را در کشور های مختلف اسلامی و در قانون مدنی افغانستان نیز از همان آغاز تدوین و از سالهای پنجاه، قرن گذشته به صورت مفصل درج و مدون ساخته اند.

اقسام طلاق:

طلاق به اعتبار صیغه و لفظ به طلاق صریح وغیر صریح و از نظر شرعی به طلاق سنی وطلاق بدعی واز روی نظر به وقت وقوع آن به طلاق منجز و طلاق معلق و به اعتبار اثر آن در پایان دادن زندگی مشترك زن و شوهر به طلاق رجعی وطلاق بائن تقسیم میشود.

صیغة طلاق:

صیغة طلاق عبارت از لفظی میباشد که شوهر برای دلالت انحلال رابطة ازدواجی برزبان می راند که گاهی بطور اشکار وگاهی هم بطور کنایه یعنی غیر اشکار میباشد و به زبان اداء میگردد.

طلاق صریح و یا طلاق آشکار:

طلاق صریح ویا طلاق اشکار عبارت از طلاقی میباشد که ا ز معنی کلام در وقت تلفظ آن معلوم میشود. مانند آنکه شخصی به زن خود بگوید: طلاق هستی، یا مطلقه هستی ویا هر لفظ دیگری که از طلاق مشتق شده باشد.

امام شافعی (رح) میگوید: الفاظ طلاق صریح سه است: طلاق، فراق وسراح که هر سه این الفاظ در قرآن مجید تذکر یا فته اند.

بر بنیاد همین منطق است که تعداد از فقها بر این عقیده اند که طلاق واقع نمیشود مگر به یکی از این سه لفظ، زیرا طلاق در شرع به همین سه لفظ آمده است. و لفظ طلاق شرعی نیز باید به همین سه لفظ اداء گردد.

طلاق کنایی:

طلاق کنایی طوریست که شخص لفظی را بر زبان میآورد که این لفظ به ارادۀ طلاق دلالت نکند، بلکه از روی کنایه بر آن دلالت بنماید.

مثلاً اینکه شخصی به زن خود بگوید: تو بائن هستی، که در کلمة بائن بُعد وفِراقت نِهفته است، ویا مانند آنکه به زن خود بگوید: تو بر من حرام هستی، که احتمال حرمت تمتُع وحُرمت اذیت هر دو را در بر میگیرد.

در طلاق صریح بدون احتیاجی به نیت که منظور را آشکار سازد، طلاق واقع میشود، زیرا هدف و مقصود آن به اساس ظاهر بودن دلالت و وضوح معنی آشکار میباشد.

در طلاق صریح شرط آنست که لفظ به سوی زن مضاف باشد مثلاً اینکه شوهر بگوید: زن من طلاق است، یا اینکه به زن خود بگوید: طلاق هستی.

اما در مورد طلاق کنایی باید گفت که بدون بینه ودلیل واقع نمیشود، پس اگر شوهر به لفظ صریح به آدرس زن خویش بگوید واراده طلاق را نداشته باشد، قضا او را تصدیق ننموده وطلاقش واقع میشود، اما اگر شخصی که لفظ کنایی را بکار برده بگوید که نیت طلاق را نکرده ونیت دیگری داشته قضا اورا تصدیق نموده وطلاقش واقع نمی گردد، زیرا معنی طلاق و معنی دیگری هردو را داشته وچیزی که هدف را تعین می کند نیت ومقصد میباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

طوریکه در مذهب امام مالك ومذهب امام شافعی فقط نیت را معتبر دانسته واساس بیان مقصود در این الفاظ میدانند.
پس اگر گوینده از آن نیت طلاق را داشته باشد طلاق واقع میشود واگر از آن نیت طلاق را نداشته اعتباری نخواهد داشت، زیرا گوینده از آن قصدی نداشته است.
پیروان مذهب امام حنبل رحمه الله علیه میگویند که توسط دلالت حال ونیت به این الفاظ طلاق واقع میشود یعنی ایشان آنرا در حساب طلاق میدانند، در صورتیکه دلالت تا ئیدش کند ویا شوهر از آن نیت طلاق را داشته باشد.
پیروان مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله علیه می گویند که گفتن الفاظ کنایه در صورت موجودیت نیت طلاق واقع میشود و همچنان به کنایات در صورت دلالت حال نیز طلاق واقع میگردد.

طلاق به اعتبار وقوع:

طلاق به اعتبار وقوع به سه نوع تقسیم میگردد: منجز، مضاف، و معلق.

طلاق منجز:

طلاق منجز که میتوان آنرا طلاق انجام شده خواند، عبارت از طلاق میباشد که لفظ آن بدون شرط وتأخیری صادر شود مانند آنکه شوهر به زن خود بگوید: ترا طلاق کردم یا تو طلاق هستی، که این الفاظ در حال بدون اضافت به وقت و یا تعلیق به شرطی به وقوع طلاق دلالت دارند. در مورد این نوع طلاق حکم چنین است که به مجرد صدور عبارت طلاق در صورت موجودیت شروط، طلاق واقع میشود.

طلاق مضاف:

طلاق مضاف عبارت از طلاق است که صیغۀ آن به زمانی مربوط باشد و هدف از آن وقوع طلاق باشد هر وقتی که زمان مذکور برسد، مثلاً زمانیکه شوهر به زن خود بگوید: «تو فردا طلاق هستی، یا در اول ماه طلاق هستی» وغیره.
امام ابو حنیفه(رح) وامام مالك(رح) گفته اند: طلاق در حال واقع میشود. اما امام شافعی(رح) وامام احمد(رح) گفته اند: طلاق تا زمان واقع نمي شود، مگر آنکه وقت معینه آن فرا رسد.
ابن حزم (رح) میگوید: اگر کسی بگوید که چون اول ماه فرا رسد طلاق هستی یا وقت وزمان دیگررا ذکرکند، زنش بدین ترتیب طلاق نمی شود، نه در حال و نه در اول ماه.
حکم طلاق مضاف بیك وقت معین آنست که طلاق واقع نمی شود مگر آنکه وقتی را که در صیغۀ طلاق تعیین نموده فرا رسد.

طلاق معلق:

طلاق معلق عبارت از آن طلاق است که شوهروقوع آنرا به یکی از رویداد ها ی آینده مربوط سازد، یا صیغۀ طلاق رابه یکی از ادوات شرط ویا چیزی که به معنی یکی از آنها باشد قرین نماید مانند: «اگر چون، وقتی وغیره..» مثلاً اگر شوهر به زن خود بگوید: «اگر به فلان جای رفتی طلاق هستی.» در این صورت طلاق واقع نمي شود مگر آنکه بجایی که در عبارت معین شده استعمال گردد، زیرا شوهر وقوع طلاق را به رفتن زن به آن جای معلق نموده است.
فقها در مورد وقوع طلاق معلق آرای مختلف دارند، ولی احناف و شوافع آنرا طلاق میدانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تقسیم طلاق به اعتبار تأثیر:

طلاق به اعتبار تأثیر به دو نوع هر یک: (1- طلاق رجعی و2- طلاق بائن) تقسیم میگردد.

1 - طلاق رجعی:

عبارت از طلاق است که طی آن، مرد بعد از طلاق وقبل از آمدن مدت (عدتش) می تواند بدون تجدید عقد، به زن خود رجوع کند.

«الطلاق مرتان فا مساک بمعروف او تسریح با حسان» «طلاق که قابل بازگشت و رجوع است، دوبار است یا باید زن را به شکل معروف ومتعارف حفظ کرد ویا اورا به احسان ونیکو کاری رها نمود» (سوره بقره آیه متبرکه: 229) یعنی طلاقی را که خداوند مشروع نموده یکی بعد دیگر میباشد و شوهر حق دارد که بعد از طلاق اول به وجه پسندیده زن را برای خود نگهدارد و همچنان جایز است که بعد از این اورا برای باردوم طلاق دهد، البته این حق او در صورت طلاق رجعی میباشد.

پروردگار باعظمت فرموده است: «والمطلقات یتربصن با نفسهن ثلاثة قروء، ولایحل لهن أن یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن إن کن یؤمن با لله والیوم الاخر وبعو لتهن احق بردهن فی ذلك إن أردو اصلاحاً» (سوره بقره آیت 22).

«وزنانی که طلاق داد شده اند ایشان را انتظار سه حیض (یا سه طهر) کنند خویشتن را و جایز نیست برای ایشان که پنهان کنند آنچه که خدا آفریده است در رحم های شان، اگر ایمان می آرند به خداوند و روز قیامت و شوهران ایشان سزاوار تر اند به باز آوردن ایشان، اگر خواهند نکو کاری» و خداوند متعال به سبب حکمت بسیار بزرگی آنرا وضع نموده که حکمت آنرا خود خداوند متعال چنین بیان نموده است. **«لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلك امراً»** (سوره طلاق آیت 18) «هیچ کس نمی داند شاید که الله پید اکند بعد از «طلاق» کاری را زیرا چون شوهر زن خود را یك طلاق رجعی بدهد وحکم شریعت هم آنست که در مدت عدت زن در خانه شوهر بماند، بدین تر تیب ممکن است که شوهر تفکر نموده و در تصمیم خود تجدید نظر کرده و به زن خود دوباره رجوع کند.

این احتمال بخاطر زیاد است که سنت شوهر را مکلف نموده که زن را در طهری که با او جماع ننموده طلاق دهد، لذا اگر کوچکترین علاقه یی بدان زن داشته باشد، حتماً به او رجوع می نماید.

در یکي از احادیث متبرکه روایت است که: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم (عبد الله پسر عمر (رض) زنش را در حالت حیض طلاق داد، حضرت عمر در این مورد ازپیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد، پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مرة فلیراجعها ثم إن شا ء طلقها وهی طاهر قبل أن یمس فذلك الطلاق للعدة» (به او دستور ده زنش را به نکاحش بر گرداند، سپس اگر خواست اورا در حالت طهر وقبل از مجامعت طلاق دهد، واین طلاق برای عدة است.).

دین مقدس اسلام همه جدوجهد مشروعش را بخرچ میدهد تا به هر ترتیب و وسیلۀ مشروع و ممکن که باشد از وقوع طلاق و جدایی به شکل از اشکال جلوگیری بعمل آرد وبه پیروان خویش تأکیدات همیشگی مینماید تا به تفکر و مشوره باز گردند وزندگی مشترك خویش را به آسانی برهم نه زنند.

بدین اساس اگر زن در خانۀ شوهر باقی بماند مراجعه به تفکر در مرد بوجود آمده و اگر طلاق به علت غضب و یا سایر انفعالات دنیوی صورت گرفته با شد، امکان مراجعه دوباره

(c) ketabton.com: The Digital Library

بی نهایت زیاد است.
ولی زمانیکه زن حدود سه ماه در خانه شوهر بماند وهیچ تأ ثیری بر او ننمود وبه زن خویش مراجعه هم نکرد، در این صورت مطلب واضح گشت که تصمیم شان نهایی است بناءً ضرورت زندگی مشترك از بین میرود، که به گذشت عدت وصف طلاق رجعی هم پایان می یابد، ووصف طلاق بائن را بخود میگیرد.

تبصره:

خداوند متعال در (سورۀ بقره، آیت 23) میفرماید: «فإ ن طلقها فلا تحل له بعد حتی تنکح زوجاً غیره.» یعنی وقتیکه شوهر زن خویش را بعد از دو مرتبه برای بار سوم طلاق نمود در این صورت این زن برایش حلال نمیشود مگر آنکه بصورت صحیح با مرد دیگری با رضایت ازدواج کند. واگر زن با این شوهر خویش بازهم خوش نباشد واز آن طلاق بگیرد، شوهر اولی اگر خواسته باشد میتواند با وی ازدواج نماید.

حکم طلاق رجعی:

در مدت طلاق رجعی مرد میتواند از زن خویش استمتع نماید، زیرا عقد ازدواج تا هنوز باقی میباشد، اگر چه طلاق رجعی سبب تفر قه میباشد اما آثار آن تا زن در عدت است متر تب نشده بلکه پس از سپری شدن عدت ورجوع نکردن آشکار میگردد. اگر در مدت طلاق رجعی یکی از طرفین زن ویا شوهر بمیرد، دیگری میتواند از او ارث ببرد.زیرا تا زمانیکه مدت عدت سپری نشده نفقه زن بر شوهر واجب است.

2 - حکم طلاق بائن:

طلاق بائن عبارت از طلاق است که طی آن، مرد بعد از جدائی حق رجوع به زن خود را بدون عقد مجدد ندارد. و این طلاق هم بدو نوع است: (طلاق بائن صغری و طلاق بائن کبری تقسیم میگردد.).

طلاق بائن صغری:

عبارت از طلاق است که کمتر از سه است. اگر شوهر زن خود را برای بار اول یك طلاق بدهد وعدتش بگذرد طوریکه قبل از سپری شدن عدت به او رجوع نکند این طلاق بعد از انتهای عدت بنام طلاق بائن یاد میشود اما چون اولین باریست که اورا طلاق داده لذا طلاق بائن صغری گفته میشود، طوریکه شوهر ش که او را طلاق داده میتواند با نکاح جدید و مهر جدید با او ازدواج نماید.

طلاق بائن کبری:

عبارت از سه طلاق مکمل می باشد. اگر شوهر برای بار سوم زن خویش را طلاق دهد، بصورت نهایی از آن جدا میگردد زیرا طلاق اول و دوم امتحانی بود که امکان اصلاح میان شان ممکن بود ولی در صورت دادن طلاق سومی که بنام طلاق بائن کبری یاد میگردد، ارتباطات ازدواجی بصورت نهایی از میان بر داشته میشود.

طلاق ثلاثه:

طلاق ثلاثه عبارت از طلاق است که هر سه طلاق در یك دفعه و با یك لفظ اجرا گردد. فقها گفته اند سه طلاق به یك لفظ حکم سه طلاق را دارد. اما بعضی از فقها بدین نظر مخالفت نموده میگویند که سه طلاق به یك لفظ حکم یك طلاق را دارد.
دین مقد س اسلام پیروان خویش را از دادن سه طلاق (طلاق ثلاثه) در یك بار ویا با یك لفظ منع نموده وآنرا به خلاف دستور وشرع الهی ومنحرف شدن از صراط المستقیم اسلام

(c) ketabton.com: The Digital Library

دانسته است.
در حدیث صحیح آمده است: به پیامبر صلی الله علیه وسلم، خبر دادند که شخصی زنش را یك دفعه سه طلاق داده است.
پیامبر اسلام با عصبانیت بلند شد وفرمود: «أيلعب بكتاب الله وأنا بين أظهر كم؟ حتى قام رجل فقال يا رسول الله ألا أقتله» (آیا در حالیکه من تا هنوز در بین شما هستم کتاب خدا به بازیچه گرفته میشود؟! حتی یك نفر بلند شد وگفت ای رسول خدا اورا بکشم) (روای حدیث شریف نسائی).

مبحث عدت :

عدت (عده) زن:

اگر مردی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق دهد، بر زن واجب است که خانه شوهرش را ترک نکند، بلکه تا پایان مدت عده خویش در منزل شوهرش باقی بماند. به این نوع طلاق، طلاق رجعی می گویند یعنی زن باید بعد از طلاق تا پایان عده در منزل شوهر بماند تا اگر احیانا شوهرش پشیمان شد نزد او باقی بماند و همچنان به زندگی خود ادامه دهند بدون اینکه لازم باشد عقد جدیدی بینشان صورت گیرد. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لاَتُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لاَيَخْرُجْنَ إِلاَّ أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ»(طلاق: 1) «ای پیامبر وقتیکه خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید، و حساب عده را نگه دارید، و از خدا که پروردگار شما است، بترسید و پرهیزگاری کنید، و زنان را از خانه هایشان بیرون نکنید و زنان هم بیرون نروند. مگر اینکه زنان کار زشت آشکاری انجام دهند».
و بر این اساس اشتباه فاحش بسیاری از زن و مردها را متوجه خواهیم شد که زن پس از طلاق از خانه شوهر خارج گشته و به خانه والدین خود باز میگردد در حالیکه این امر برای هردو حرام است و لازمست زن در خانه شوهر بماند تا زمانیکه عده وی بپایان میرسد. چه بسا در این مدت طرفین پشیمان شدند و زندگی بین آنها تداوم یافت. پس چنانچه زنی طلاق داده شود اوباید تا زمانی که مدت عدت (عده) وی به پایان می رسد در منزل شوهرش بماند و شوهر نیز حق ندارد او را از منزل خارج سازد.

مدت عدت (عده) زن مطلقه دو حالت دارد:

اگر زن حامله باشد، باید تا زمان وضع حمل در عده باشد و اگر در این مدت شوهر پشیمان شد می تواند همچنان نزد شوهرش بماند و به زندگی خود با او ادامه دهد ولی اگر در مدت عده مرد همچنان بر طلاق خود مُصِرّ بود، دیگر زن با پایان عده بر آن مرد نامحرم می شود و به اصطلاح مطلقه خواهد شد و درآینده اگر مرد بخواهد زن را نزد خود بازگرداند لازمست دوباره عقد شود.
ولی اگر زن حامله نباشد، زن باید تا سه بار قاعدگی عادت ماهوار و پاک شدن از آن در منزل شوهر بعنوان مدت عده باقی بماند و اگر در این مدت مرد پشیمان شد لازم نیست دوباره عقد شوند و به همان ترتیب فوق...
اگر زن مطلقه به علت کم سن و سالگی یا پیری و یائسگی (بی اولادی به علت کبر سن)، قاعده نشود، عده او سه ماه است، حال باید بدانیم که پشیمان شدن مرد و یا بعبارتی برگرداندن زن مطلقه از سوی شوهر به چه صورتی است:
مراجعت بزن میتواند از راه گفتار صورت گیرد مثل اینکه بگوید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«راجعتک» (ای زن ترا مجددا بزیر عصمت نکاح خویش برگرداندم)، یا بوسیله رفتار و عمل باشد مثل اینکه با معاشرت نیکو و اشاراتی به زنش او را متوجه بازگرداندن نزد خود نماید. در اینصورت و با بازگشت زن در مدت عده، مثل قبل زن و شوهری خواهند بود با تمامی احکام وارده بر زن و شوهری شرعی!

به این ترتیب زن مطلقه در مدت عده که در منزل شوهر است، می تواند به شوهر خود خدمت نماید و شوهر مکلف است نفقه او را بپردازد و نشستن آنها بر سر یک دسترخوان جایز است، زیرا چنانکه کسی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق داده باشد، مشمول طلاق رجعی خواهد بود و این بدین معنی است که اگر در مدت عده شوهر خواست می تواند زنش را بدون اینکه بین آنها عقد جدیدی صورت گیرد نزد خود بازگرداند و در این مدت هیچکس بغیر از شوهر زن نمی تواند از زن مطلقه خواستگاری نماید، چنانکه مدت عده بپایان رسید و شوهر زنش را نزد خود بازنگرداند، اگر مرد خواست که دوباره وی را بازگرداند نیاز به عقد جدید دارد و اگر بازهم شوهر زن را بازنگرداند، در این صورت زن بایستی از منزل مرد خارج شود زیرا دیگر آندو نامحرم خواهند بود و ماندن در منزل مرد برای زن جایز نیست. اما در مدتی که زن در عده رجعی (طلاق اول و دوم)و در منزل شوهر بسر می برد، آیا می توانند با هم جماع کنند؟

در این مورد علما آرای متفاوتی دارند؛ برخی علما گفته اند چون هنوز زن در عصمت شوهر خودش است لذا آنرا جایز دانسته و بلکه جماع را نشانه ای از بازگرداندن زن از طرف شوهر دانسته اند و آنرا پایان عده زن می دانند، ولی برخی از علما می گویند که لازم است ابتدا شوهر زن را با الفاظ یا کنایه نزد خود بازگرداند (مثلا بگوید: تو را بازگرداندم) و دو مسلمان بر آن شاهد باشند، و بدین ترتیب عده پایان می یابد و مرد می تواند با زن جماع نماید و این راه سالم تری است و رای راجح می باشد، ولی اگر در عده طلاق ثلاثه باشد چنین امری برای آنها در هیچ حالتی جایز نیست. (شیخ صالح المنجد)

طلاق در وقت حیض:

قبل از همه باید گفت که: «حیض جریان خون است که از شر مگاه زن بدون ولادت و بارگی در حالیکه دارائی صحت است، خارج میگردد» و چون این مصدر مختص زنان است لذا اسم فاعل آن را مذ کرهم می آورند، و میگویند زن حائیض.»

اما طلاق زن در وقت حیض:

همه علماء اسلام در این مورد متفق القول اند که: طلاق در دوران حیض بصورت مطلق حرام است، و از جمله یکی از انواع طلاق بدعی بشمار می رود، الله متعال خطاب به پیامبرش صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاء فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ» (طلاق 1). یعنی: «ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه، آنها را طلاق گویید، و حساب عدّه را نگه دارید؛ و از خدایی که پروردگار شماست بپرهیزید».

هدف طلاق دادن درعدّه:

در مورد اینکه زنان خویش در عدّه طلاق دهید؛ این بدین معنی است که: یعنی در آن هنگام که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند، و در این هنگام است که طلاق دادن زن مشروع و مطابق سنت است.

حکم شرعی در این مورد حدیثی داریم در صحیحین که از ابن عمر رضی الله عنه روایت

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده که وی زنش را در حالیکه در حیض بود طلاق داد، پدرش عمر رضی الله عنه این موضوع را به رسول الله صلی الله علیه وسلم اطلاع داد و ایشان فرمودند: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحِيضَ، ثُمَّ تَطْهُرَ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ، قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ فَتِلْكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ». (بخاری:5252) و مسلم (1471).

یعنی: «به او دستور بده تا به همسرش رجوع کند و او را نگهدارد تا پاک گردد و دوباره، دچار قاعدگی شود و سپس پاک گردد. بعد از آن، اگر خواست، می تواند او را نگهدارد. وگرنه، قبل از اینکه با او همبستر شود، طلاق اش دهد. این، همان عدتی است که خداوند، دستور داده است تا زنان در آن، طلاق داده شوند».

و در روایت مسلم آمده که فرمود: «مُرْهُ فَلْيُراجِعْها ثمَّ لِيُطَلِّقْهَا طَاهراً أَوْ حَامِلاً». یعنی: «به او دستور بده به زنش رجوع کند، سپس او را طلاق دهد، در حالیکه پاک یا حامله باشد».

و در روایت دیگر بخاری آمده که ابن عمر رضی الله عنه چنین گفت: «حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ». (بخاری:5253) یعنی: «طلاقی که در دوران قاعدگی ماهوار به همسرم داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید».

از این احادیث معنای این فرموده الله تعالی: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ: در زمان عدّه، آنها را طلاق گویید» با تفسیر پیامبر صلی الله علیه وسلم روشن می گردد که: طلاق زنان باید در هنگام پاک بودن آنها قبل از همبستر شدن (و یا حامله بودنشان)، روی دهد، و طلاق در زمان حیض یا آن هنگام که با آنها نزدیکی صورت گرفته (در حالیکه حامله نیستند) حرام است، بخصوص اینکه در بعضی روایات آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم از این کار خشمگین شدند و مشخص است که ایشان جز برای حرام خشمگین نمی شوند.

شیخ ابن عثیمین رحمه الله در این باره می گوید: «هرگاه شخصی خواست همسرش را طلاق دهد، واجب است از او بپرسیم: آیا همسرت حامله است؟ اگر گفت: بلی، می گوئیم: وی را طلاق ده و ممانعت دراین مورد نیست، اگر گفت: همسرم حامله نیست، از وی می پرسیم: آیا او اکنون در حیض است یا خیر؟ اگر گفت: حائضه است، میگوئیم: فعلا منتظر باش تا پاک شود، و هرگاه پاک شد با وی همبستر نشو بعد او را طلاق ده، و اگر گفت: در حیض نیست، از او می پرسیم: آیا (بعد از پاک شدن از آخرین حیضش) با او همبستر شدی یا خیر؟ اگر گفت: با او همبستر شدم، می گوئیم: وی را طلاق نده تا مشخص شود حامله می شود یا در حیض می افتد، و بعد از حیض وی را طلاق بده، و اگر گفت: با او همبستر نه شدم، می گوئیم: پس ایرادی ندارد که او را طلاق دهی». (الشرح الممتع؛ جلد 13، صفحه 45.)

حکمت حرمت طلاق در مدت حیض:

حکمت حرمت طلاق در هنگام حیض بخاطر آنست چون ممکن است باعث بهم خوردن عده طلاق زن یا طولانی شدن آن گردد، و فرد را در حیرت و سرگردانی قرار دهد، و حکمت از منع طلاق بعد ازهمبستری با اودرآنست چونکه ممکن است بخاطر آن حاملگی ایجاد شود و سپس براثر آن طرفین نادم و پشیمان گردند، چه بسا اگر می دانستند زن حامله است مشتاق به ادامه زندگی می شدند، برای همین است که الله متعال امر کرده که زنان را در مدتی که تعیین شده طلاق دهند، آنجا که میفرماید: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ: در زمان عدّه، آنها را طلاق گویید».

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکم طلاق در هنگام حیض:

علمای اسلام در مورد حکم طلاق در دوران حیض اختلاف نظر دارند، اما جمهور و اکثریت آنها از جمله ائمه اربعه می گویند: طلاق واقع می شود، دلیل آنها بصورت زیر است:

1 - به حدیث ابن عمر رضی الله عنه استناد کردند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا ثمَّ لِيُطَلِّقْهَا طَاهراً أَوْ حَامِلاً». مسلم (1471). یعنی: «به او دستور بده به زنش رجوع کند، سپس او را طلاق دهد، در حالیکه پاک یا حامله باشد».

گفتند: امر به رجعت تنها زمانی مفید معنا واقع می شود که طلاقی روی داده باشد، چونکه رجعت بعد از طلاق است، و اگر طلاق واقع نمی شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرمود: «إنه لم یقع: طلاق واقع نشده» و این سخن بهتر است از اینکه بگوید: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا»، چونکه اگر طلاق واقع نشده بود چه رجوع می کرد یا خیر فرقی نمی کرد، و لذا نیازی نبود امر به رجعت کند.

(مخالفین در جواب گفتند: در اینجا مراد از رجعت معنای لغوی آنست نه اصطلاحی، همانطور که الله متعال میفرماید: «فَإِن طَلَّقَهَا فَلاَ تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّىَ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِن طَلَّقَهَا فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يَتَرَاجَعَا» (بقره 230).«اگر (بعد از دو طلاق) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند، اگر (همسر دوم) او را (با رغبت) طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند»، در اینجا فرموده میتوانید به هم رجعت (بازگشت) کنند ولی نه بعد از طلاق، بلکه برای ازدواج مجدد، پس رجعت در این آیه برای بعد طلاق بکار برده نشده و مراد معنای لغوی آنست).

2 - در روایت دیگر که از بخاری بطور صحیح و صریح آمده که طلاق زن ابن عمر رضی الله عنه در هنگام حیض واقع شده، چنانکه ابن عمر گفت: «حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ». (بخاری:5253) یعنی: «طلاقی که در دوران قاعدگی (مریضی ماهوار) به همسرم داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید».

گفتند: این حدیث بصراحت بیان می کند که طلاق زنش واقع شده، و جای هیچ تاویلی ندارد، اگر طلاق واقع نمی شد چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا بعنوان یک طلاق بحساب آورده است؟

(مخالفین، از جمله ابن قیم گفتند: این سخن ابن عمر «حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ» دلالت بر نظر پیامبر صلی الله علیه وسلم ندارد، و بلکه نظر خود اوست که طلاق واقع شده!)

اما ابن حجر عسقلانی در پاسخ به این اعتراض گفته: « پیامبر صلی الله علیه وسلم بود که دستور رجوع کردن را به ابن عمر داد و او را راهنمایی کرد که اگر بخواهد بعد از رجعتش او را طلاق دهد، چکار بکند، و اینکه به ابن عمر گفته شد: کاری که او انجام داده برایش یک طلاق حساب شده، احتمال اینکه کسی غیر از پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق حساب کرده باشد، بسیار بعید است؛ چون قرائن زیادی در این جریان بر آن دلالت می‌کند، چگونه تصور می‌شود که ابن عمر در این ماجرا، به رأی خود، کاری انجام دهد در حالیکه او نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم از کار او ناراحت شد؟ چگونه در قصه مذکور در آنچه می‌خواست انجام دهد با او

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشورت نکرد؟» فتح الباری (353/9).
از جمله چیزی که سخن حافظ ابن حجر را تأیید می کند، حدیث زیر است که: از نافع از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که: «أنه طلق امرأته وهی حائض، فأتی عمر النبی صلی الله علیه وسلم فذکر ذلک له فجعلها واحدة». طیالسی (68)، دارقطنی (9/4) و بیهقی (326/7) و حدیث صحیح است.یعنی: «ابن عمر زنش را در دوران حیض طلاق داد، عمر نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و موضوع را بازگو کرد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق قرار داد».
حافظ ابن حجر گفته: « و این نصی است محل اختلاف (که در واقع اختلاف را از بین می‌برد) پس باید به آن حکم شود».
(باز مخالفین گفتند: اکثر روایات وارده از حدیث ابن عمر رضی الله عنه، عبارت «فجعلها واحدة: آنرا یک طلاق قرار داد» وارد نشده و بلکه غالب روایات بصورت مطلق بیان شدند، پس اگر احادیث مطلقند و قیدی ندارند؛ ظاهرا طلاقی واقع نشده، چراکه اگر طلاقی واقع می شد نیاز بود تا این موضوع بتفصیل بیان شود تا فهمانده شود).

3 - خدای متعال بصورت عام فرمودند: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» (بقره 229).
یعنی: «طلاق، (طلاقی که رجوع و بازگشت دارد،) دو مرتبه است».
در اینجا تفصیل نکرده که آیا طلاق در حیض واقع می شود یا خیر؟ یا تنها در پاکی و قبل از همبستر شدن واقع میشود؟ بلکه الله متعال وقوع طلاق را ثابت کرده، و اینکه تعداد دفعاتی که امکان رجعت وجود دارد تنها دو بار است، و اگر برای بار سوم طلاق داده شود دیگر آن زن برای او حلال نیست تا آنکه به رغبت خویش با مرد دیگری ازدواج کند و آن مرد با رغبت او را طلاق دهد.

4 - طلاق جزو اعمالی نیست که بنده با آن به خدا تقرب جوید، پس وقوع طلاقش موافق سنت است. علاوه بر آن طلاق یعنی زوال عصمت و این حق انسان است، هرگونه که آنرا بوقوع بپیوندد واقع میشود؛ اگر موافق سنت او را طلاق دهد طلاق واقع شده و گناهی متوجه او نیست، و اگر خلاف سنت طلاقش دهد گناهکار است اما طلاق واقع می شود، و محال است که طلاق انسان مطیع شرع حساب شود اما طلاق انسان عاصی محسوب نگردد.(مراجعه شود به «المبسوط (57/6)، الشرح الصغیر (308/2)، «المجموع» (398/15)، «المغنی» (366/7)، «الشرح الممتع» (47/13).
و اما بعضی از تابعین و علماء از جمله: طاووس و عکرمه و خلاس بن عمرو (از تابعین) و محمد بن اسحاق، و داود ظاهری، و ابن حزم، و شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم رحمهم الله، گفتند: طلاق در مدت دوران حیض واقع نمی شود و بعنوان طلاق محسوب نمی گردد.

استدلال آنها بصورت زیر است:

1 - در روایتی دیگر از ابن عمر رضی الله عنه در سنن ابو داود آمده: عبدالرحمن بن أیمن مولای عروه از ابن عمر سوال کرد: نظرت چیست اگر مردی همسرش را در دوران حیض طلاق دهد؟ گفت: «طَلَّقَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَ عُمَرُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ إِنَّ عَبْدَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

اللَّهِ بْنَ عُمَرَ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَرَدَّهَا عَلَيَّ وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا وَقَالَ إِذَا طَهُرَتْ فَلْيُطَلِّقْ أَوْ لِيُمْسِكْ» ابوداود (2185).

یعنی: «ابن عمر همسرش را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم طلاق داد، عمر در این باره از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال کرد، و گفت: عبدالله همسرش را در هنگام حیض طلاق داده، ابن عمر گفت: **«فَرَدَّهَا عَلَيَّ وَلَمْ يَرَهَا شَيْئاً، وقالَ: «إذا طَهُرَتْ فَلْيُطَلِّقْ أَوْ لِيُمْسِكْ».** یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم همسرم را به من برگردان و آنرا چیزی به حساب نیاورد. و فرمود: «وقتی پاک شد، (او را) نگهدارد، یا طلاق دهد».

(مخالفین گفتند: این حدیث با تمامی احادیث وارده پیرامون این موضوع مخالفت می کند، و قسمت **«وَلَمْ يَرَهَا شَيْئاً:** آنرا چیزی به حساب نیاورد» شاذ است، و حتی بعضی از علماء این امر را مستمسک ضعف آن کرده اند، از جمله ابو داود و خطابی و شافعی و ابن عبدالبر. «جامع أحكام النساء» (45/4)).

اما شیخ البانی رحمه الله در مورد حدیث ابو داود گفته: «اسناد آن صحیح است، و رجال آن رجال صحیح هستند، و حافظ ابن حجر نیز آنرا صحیح دانسته، ولی از برخی علماء ذکر شده که گفتند: معنای **«وَلَمْ يَرَهَا شَيْئاً:** آنرا چیزی به حساب نیاورد» یعنی: این عمل درست نبوده، بخاطر آنکه موافق سنت طلاق نداده، و بدین معنا نیست که طلاق روی نداده، بدلیل روایت صریحی که ابن عمر آنرا طلاق محسوب کرده، و روایت مرفوع آن به صحت رسیده که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق حساب نموده است». صحيح أبي داود (1898).

2 - ابن حزم در کتاب «المحلی» از نافع از ابن عمر روایت کرده که او دربارۀ مردی که زنش را در حالت حیض طلاق داده، گفت: «لا يعتد بذلك». یعنی: «آنرا بحساب نیاورد». «المحلی» (163/10) و اسناد آن نیک است.

(مخالفین گفتند: این روایت را ابن ابی شیبه در«المصنف» (5/5) با همان طریق از نافع از ابن عمر روایت کرده که در آن ابن عمر رضی الله عنه چنین گفته: «لا تعتد بتلك الحيضة». یعنی: «آن حیض را بحساب نیاورد»، و معنای آن اینست که این حیض را بعنوان قروء ثلاثه در این آیه حساب نکند که میفرماید: «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوَءٍ: زنان مطلقه، باید به مدت سه قروء عادت ماهانه انتظار بکشند! [عده نگهدارند]»).

چرا طلاق در ایام حیض ونفاس داده نشود؟

حکمت و فلسفه اسلام که چرا به مرد اجازه داده نشد تا در مدت حیض ونفاس طلاق صورت گیرد وآنرا حرام نموده است، بخاطر اینکه مرد در اینوقت از زن خود به علتی مریضی که عاید حالي زنان گردیده است، دوری میکند وهمین دوری مرد از زنش در زیاتر از اوقات موجب نا آرامی اعصاب شده، و علماء می‌گویند که این حالت هم یکی از عواملی اند که موجب سوء تفاهمات و طلاق شده میتواند.

بنابر این دین اسلام دستور داده تا از دادن طلاق در این وقت خود داری صورت گیرد. هر زمانیکه زن از حیض پاك شد، اگر مرد بازهم تصمیم طلاق را داشته باشد و به آن اصرار دارد پس دین اسلام امر میکند که این عمل باید قبل از مجامعه ونزدیکی با زنش صورت گیرد. ولی در صورتیکه از مریضی بهبود یافت و زن پاك شد و با او مجامعه

(c) ketabton.com: The Digital Library

صورت گیرد، دادن طلاق برای مرد حرام است. علت آینست که احتمال دارد که زن حمل گیرد، واگر بداند که زنش حامله است شرع اسلام بازهم دادن طلاق را در صورت موجودیت حمل، حرام دانسته است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 7) درباره احکام طلاق، عده... عده ی یائسه و صغیر، مسکن ونفقه و مخارج زن صاحب عده، مزد و حقوق شیردهی ، مورد بحث قرار گرفته است.

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴿٢﴾

و چون به پایان زمان [عدّه] نزدیک شدند،آنان را به نیکی نگهدارید یا به نیکی از آنان جدا شوید و دو مرد عادل از میانتان گواه بگیرید و گواهی را (برای) رضای الله ادا کنید. این طور، کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد به آن پند داده می‌شود و کسی که از الله بترسد برایش راه رهایی از مشکلات قرار خواهد داد. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»: زمانیکه به مدّت پایان عدّه، نزدیک شدند. چرا که اگر زمان عدّه به پایان برسد، راه مراجعت بر روی شوهر بسته می شود.«فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» مفسران گفته‌اند: امساک به معروف یعنی نیکی معاشرت و تأمین و ادای نفقه، بدون اینکه در رجعت دادن قصد طول دادن و زیاد کردن مدت عده و متضرر کردن او را داشته باشید. و فراق و جدایی به معروف عبارت است از اینکه در موقع طلاق مهر را بدهد و متعه‌ی مقرر را ادا نماید و شروط را انجام دهد و تمام حقوق را ایفاء کند.«فَارِقُو» «جدا شوید». « وَأَشْهِدُوا »: شاهد بگیرید. « ذَوَيْ عَدْلٍ »: دو شاهد عادل. [بقره/۲۸۲]. «أَقِيمُوا»: به پا دارید، ادا کنید.« يُوعَظُ بِهِ »: به آن اندرز داده می شود، به آن سفارش می شود.« مَخْرَجًا»: گریزگاه، محل خروج، راه رهایی.

تفسیر:

خلاصه وحکم ظاهری آیه مبارکه را میتوان بشرح ذیل چنین جمعبندی نمود: بعد از اینکه مدت عده به پایان برسد، در برابر مرد دو راه وجود دارد: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، وقتی که زنها آخر مدتشان می‌رسد که «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» یعنی نزدیک می شود که مدت عده شان به پایان برسد شما در برابر خود دو امکانات دارید.

اول اینکه ایشان را به وجه پسندیده (احسان) نگاه می دارید «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، که مدت معینه عده به اتمام برسد،که اگر مدت تمام شد به آخرش رسید؛ زمان فراق و جدایی در برابر شما قرار دارد، حالا شما: اینکه آنان را به وجه نیکورهایشان می کنید «أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، ولی این رها ساختن باز هم باید با خوبی واحسن انجام یابد ولی توجه باید داشت که: نگاه داشتن آن‌ها به منظور زیان رساندن به آنان، ویا رها ساختن آنان بمنظور رساندن آزار به آنها و باز داشتن از حقوق شان؛ برای شما روا نمی باشد.

در قرآن عظیم الشأن، سی و هشت مرتبه کلمه «معروف» ذکر گریده است که پانزده مرتبه آن مربوط به خانواده و همسرداری است، یعنی شیوه برخورد زن و مرد در زندگی باید شایسته و پسندیده باشد.

مبحث شهادت دونفر عادل که در آیۀ مبارکه بدان اشاره فرموده است اینست که «ودو تن

(c) ketabton.com: The Digital Library

عادل را از میان خود بحیث شاهد انتخاب فرماید:» در این هیچ جای شک نیست که شهود هم برای رجعت زمانیکه علاقه برای رجعت و رجوع وجود داشته باشد، و هم اگر اراده و تصمیم برای تفریق وجدایی وجود داشته باشد، که هدف آن همانا شکل بهتر ختم کلی دشمنی در بین جانبین (زن و شوهر) است.

مبحث شاهد انتخاب کردن در این قضیه که در آیهٔ مبارکه اشاره بدان رفته است، به نظر علمای مذاهب چهارگانه مستحب است، البته شهادت، شاهدان هم باید برای الله تعالی بر پا گردد، ودر حکم آیهٔ مبارکه هم همین است که شهود ملکف اند، که ادای شهادت خویش را به قصد قرابت وبر وجه صادقانه وراستین پیش ببرند.

شأن نزول آیهٔ 2:

1104- حاکم از جابر(رض) روایت کرده است: مردی از طایفة اشجع فقیر و تنگدست بود و خانوادة پرجمعیتی داشت. نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و در بارة معیشت و زندگی خود از آن بزرگوار پرسید. پیامبر گفت: تقوا پیشه و شکیبا باش، دیری نگذشت پسرش که در اسارت دشمن بود یک رمه گوسفند آورد. و او به حضور پیامبر شتافت و جریان را به اطلاع رساند. آن بزرگوار دستور داد که رمه را صرف مخارج خود نماید. در بارة او این آیه نازل گردید.

ذهبی می‌گوید: حدیث منکر و دارای شاهد است.

- ابن مردویه از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عوف پسر مالک اشجعی آمد و گفت: ای رسول الله! پسرم را دشمن به اسارت گرفته است، مادر اش بیقراری می‌کند، خودت چه دستوری به من می‌دهی؟ گفت: دستور من این است خودت و همسرت لا حول ولا قوة إلا بالله را بسیار بخوانید، همسرش گفت: چه نیکو دستورت داده است، پس هردو این ذکر را زیاد تکرار می‌کردند. دشمن از نگهبانی پسر او غافل شد و او رمة گوسفندان آنان را ربود و نزد پدرش آورد. پس خدای متعال «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» را نازل کرد.

1109- خطیب این حدیث را در «تاریخ» خود ازطریق جویبر از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

شاهدان برای امر طلاق:

امام شوکانی در «نیل الأوطار» (300/6) اجماع را نقل کرده است. که طلاق هم کلامی وهم زبانی است، مادامیکه شوهر زنش را خطاب کند و بر وی اسم طلاق بیاورد، طلاق واقع می شود، حال چه شاهد حاضر باشد یا نباشد. مثلاً اگر مرد به زنش بگوید: توطلاق هستی، یا در غیاب همسرش بگوید: او طلاق است، یا: او را طلاق دادم، و یا امثال این الفاظ را بر زبان جاری کند، طلاق واقع شده و لزومی به شاهد گرفتن نیست.

ولی جمهور علماء و از جمله ائمهٔ اربعه گفته اند: مستحب است که مرد برای طلاق زنش (و یا رجعت وی) شاهد بگیرد، تا باب مجادله بسته شود و راه انکار و اتهام را ببندد. به دلیل آن (آیهٔ دوم سورهٔ طلاق است) «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِّنكُمْ» یعنی: و چون عده (عدت) آنها سرآمد، آنها را بطرز شایسته‌ای نگهدارید یا بطرز شایسته‌ای از آنان جدا شوید؛ و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید؛ و شهادت را برای خدا برپا دارید.و گفته اند: امر در این آیه بر استحباب دلالت

(c) ketabton.com: The Digital Library

می کند.

اما ممکن است دو حالت پیش آید:

1 - اگر مردی نزد قاضی ادعا کند که زنش را طلاق داده، طلاق حساب شده و هیچ شاهدی نیاز نیست، یعنی اقرار و اعتراف مرد کفایت می کند.

2 - اما اگر زن نزد قاضی ادعا کند که شوهرش وی را طلاق داده، ولی مرد آنرا انکار کند؛ در اینحالت:

- اگر زن شاهدی نداشته باشد، ادعای او پذیرفته نمی شود.
- اگر دو شاهد عادل بر طلاق و ادعای زن شهادت دهند، ادعای او پذیرفته می شود.
- اگر تنها یک شاهد داشته باشد، کفایت نمی کند، و در اینحالت قسم د خوردن زن نیز همراه آن شاهد کفایت نمی کند، و طلاق با شاهد و سوگند ثابت نمی شود. اما آیا شوهر سوگند داده می شود؟ امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی (و روایتی از) امام احمد گفته اند: شوهر قسم داده می شود، اما اگر مرد حاضر به قسم خوردن نشد؛ در اینحالت بر طبق روایتی از امام مالک به طلاق حکم می شود.

یادداشت کوتاه:

برخی ازفقهاء (امام مالک و امام شافعی رحمت الله علیهما و بسیاری از فقهاء) گفتند: در امر نکاح و طلاق و رجعت، تنها شهادت دو مرد بالغ عاقل پذیرفته است و زن نمی تواند در آن مشارکت کند، دلیل آنها چنین است که: خداوند متعال مي فرماید: «فَإِذَا بَلَغنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمسِكُوهُنَّ بِمَعرُوفٍ أَو فَارِقُوهُنَّ بِمَعرُوفٍ وَأَشهِدُوا ذَوَی عَدلٍ مِنكُم» (سورۀ طلاق: 2).
یعنی: «وهنگامی که مدت عده آنان نزدیک به پایان آمد، یا ایشان را به طرز شایسته‌ای نگاه دارید و یا بطرز شایسته‌ای از ایشان جدا شوید و بر آنان دو مرد عادل از میان خودتان را به شهادت گیرید».

و پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَا نِكاحَ إِلَّا بِوَلِی وَشاهِدَی عَدْلٍ».صحیح ابن ماجه (7557). یعنی: «نکاح صحیح نیست مگر با حضور ولی و دو شاهد عادل».

همانطور که ملاحظه می‌شود در آیه و حدیث شاهد به لفظ مذکر آمده است.

و گفتند: چون طلاق در دست مرد است، لذا جز شاهد مرد هم پذیرفته نیست.

اما علمای حنفی فرموده اند که: شهادت زنان با مردان (یعنی دو زن با یک مرد) در اموال و نکاح و طلاق و رجعت و در همه چیز، جز در حدود و قصاص قبول است و ابن القیم آن را ترجیح داده وگفته است: هرگاه شارع استشهاد زنان را در مدارک و اسناد مربوط به دیون را که مردان می‌نویسند و غالباً هم در مجمع مردان نوشته می‌شود، جایز و روا دانسته باشد، اگر شهادت شان برای کارهایی‌که بیشتر زنان در آن حضور دارند مانند وصیت و رجعت بعد از طلاق رجعی، پذیرفته شود بهتر و اولی‌تر است.

خوانندۀ محترم !

یک وجیبه جدی ودقیقی که در برابر شاهد وجو دارد اینست که:حبّ و بغض ها نباید در قضاوت ما شاهدان تأثیرگذار باشد. «أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ» (مشابه این جمله، در آیه 135 نساء نیز آمده است که میفرماید: «كُونُوا قَوّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ»)

بناءً شهادت دونفر شاهد عادل باید همراه با حفظ حقوق مردم و اخلاصمندی باشد. طوریکه شهادت برای الله(ج) باشد «أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ» (که در کلمه «أَقِيمُوا» بر پاداشتن حقوق

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردم و در کلمه «لِلّهِ» اخلاص در عمل نهفته است).

مصالح زنا شوی در آیۀ مبارکه:

با تأسف باید گفت: به علت ضعف جسمی و نارسایی، آداب و رسوم اجتماعی و تاریخی، بخصوص در جوامع ما حقوق زنان بیشتر پایمال شده و می شود. بناءً هدایات قرآن عظیم الشأن بسوی مرد است که با دقت، وتوجه ایشان را به رعایت حقوق زن جلب نموده، ومی فرماید که:پروسه جدایی همراه با کرامت،و به دور از هر گونه تحقیر وتوهین ازار واذیت صورت بپذیزد. در ضمن به مرد می فهماند که به یکباره برای زن سه طلاق ندهید. و با یک زیباي میفرماید: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ، فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ».

توجه باید داشت که پروسه طلاق باید صرف مصالح مرد نباید در نظر گرفته شود، بلکه دراین پروسه زمان بندی محکم دینی بطورمراعات شود.(واین زمان بندی همان آغاز زمان عدّه: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» وهم پایان آن: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» که پروردگار بدان حکم فرموده است جداً مراعت شود.

حکمت شرع همین است که: جدایی و طلاق، یعنی ادامه زندگی که باید به وجه پسندیده واحسن باشد و هم جدایی و طلاق. «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» یعنی رفتار شایسته مرد بازن ورعایت حقوق زن چه در حال صلح و آشتی و چه در حال قهر و جدایی، از حقوق همسر است. توجه باید داشت که حکمت الهی و شرع اسلامی همین است که: نگهداری همسر، مقدّم بر جدایی است.زیرا در آیۀ مبارکه آمده است: «فَأَمْسِكُوهُنَّ» و سپس فرموده است «فارِقُوهُنَّ». پروسه طوری صورت گیرد، طوریکه شارع بدان حکم فرموده است یعنی این پروسه مقبول شرع و پسند عقل باشد.

حل مشکلات فامیلی بصورت عموم وبخصوص در امر طلاق که از طریق غیر شرعی صورت گیرد گناه ودر نهایت امر،رفتن به بیراهه سقوط وتباهی است.به یاد داشته باشید که تقوا و ترس از الله موجب خروج انسان از بسیاری از مشکلات ورهایی ازتمام بن بست ها (از جمله اختلافات زن و شوهر است).

چرا زن اجازه خروج از خانه در زمان عده را ندارد:

در مورد اینکه چرا زن نمیتواند درزمان عده طلاق از خانه شوهرش بیرون شود در بدو باید گفت که: حکم خداوند همین است؛ طوریکه می فرماید: «ای پیامبر وقتیکه خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید، و حساب عده را نگهدارید، و از خدا که پروردگار شما است، بترسید و پرهیزگاری کنید، و زنان را از خانه هایشان بیرون نکنید و زنان هم بیرون نروند. مگر اینکه زنان کار پلشت و زشت آشکاری انجام دهند». (آیۀ اول سورۀ طلاق)

ولی با آنهم برخی از حکمت های آن عبارتند از:

اولاً: با طلاق (اول و دوم) رابطه زناشویی بین مرد و زن بطور کامل قطع نمی شود و بین آن دو هنوز محرمیت برقرار است تا آنکه مدت عده زن به پایان برسد، یعنی زن و مرد پس از طلاق تا پایان عده زن می توانند با هم و کنار هم و بر سر یک دسترخوان بنشینند، فقط نباید با هم همبستر شوند.

دوما: اسلام قصد دارد تا مانع فروپاشی خانواده شود، زیرا فروپاشی خانواده آثار زیانباری بر خود اعضای خانواده و به تبع آن بر کل جامعه می گذارد، از اینرو شارع حکیم چنین حکم کرده تا زن پس از طلاق تا پایان عده اش در منزل شوهرش بماند، احتمال آن وجو

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارد که: شوهرش از تصمیم طلاق پشیمان ونادم شود و به او رغبت پیدا کند و او را نزد خود باز گرداند، که اگر چنین شود، زن می تواند بدون عقد نکاح جدید با شوهرخویش به زندگی نورمال زن و شوی خود ادامه بدهند. ولی اگر زن از منزل خارج گردد ممکن است این ندامت و پشیمانی و رغبت حاصل نشود و طلاق بائن شود.

سوما: همان طور که ذکر شد اسلام کوشش میکند تا اخرین فرصت پیوند زن و مردی که در آستانه قطع شدن است دوباره ترمیم و ملاحم گزاری کند تا مانع فروپاشی خانواده و رابطه زوجین شود، و لذا چنین حکم کرده که تا زن در مدت عده در منزل شوهرش باقی بماند تا مبادا کسی از او خواستگاری کند، و زن را بفریبد و این موجب شود تا عداوت و دشمنی و تنفر در جامعه حاکم شود.

چهارم: شریعت نفرموده که هیچکس نباید زنی را که عده طلاقش را سپری می کند ببیند! و این سخن شریعت نیست، بلکه باید بمانند سابق روابط محرم و نامحرم رعایت شودو زن می تواند برای کارهای مورد نیازش به بیرون از منزل برودولی نباید شب در جائی بماند.

صاحب طلاق در اسلام:

خداوند پاك در سورۀ (طلاق آیۀ:1) میفرماید: «یا أیها النبی إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن.» (ای پیامبر چون اراده طلاق زنان کنید پس طلاق دهید ایشان را) صدق الله العظیم.

همچنان در سورۀ (النسا ء آیه 2) الله تعالی میفرماید: «وإن أردتم استبدال زوج مکان زوج، وآتیتم إحداهن قنطاراً فلا تأ خذوا منه شیئاً» (و اگر خواهد بدل کرد زن بجای زنی وداده باشید یکی از ایشان را قنطار (مال فروان) پس باز مگیرید از آن مال چیزی را.» اگر به مفاهیم آیات متبرکۀ فوق به دقت نظر به اندازیم در خواهیم یافت که نصوص قرآنی به دادن طلاق برای مرد صراحت دارد زیرا مرد به اساس تحمل مشقت درازدواج بیشتر از زن بر بقای زندگی مشترك حریص میباشد و به حکم شرع بعد از طلاق مجبور است که مهر مؤخر (مؤجل) طلاق را پرداخته ودر دوران عدت مخارج زن را نیز تأ مین نماید.

چنانچه آوردیم در ادیان و شرایع قبلی افراط و تفریط وجود داشت و دارد که در بعضی مذاهب یهودیت حق طلاق به رهبردینی شان و در بعضی دیگر اصلاً طلاق اجازه نیست و در موارد دیگر آزادی های بدون حد و حصر است اما در دین مبین اسلام این اعتدال مراعات شده، خطرکمتر طبعی زیبای زن و رقیق القلب بودن اش را در نظر گرفته و به مقام زن در خانواده و اجتماع توجه کرده، مسؤولیت های متعدد بر شوهر گذاشته که درین صورت دادن حق طلاق برعلاوۀ تقدیر الهی این جوانب و ملاحظات را در نظر گرفته به عدالت و مراعات انصاف زن و مرد را مأمور دانسته و درصورتیکه استثنائات واقع شود و مرد وجایب خویش را کماکان عملی و مراعات نه کند به زن فرصت داده تا جدایی و طلاق خویش را به درخواست تفریق از محکمه درخواست کند.

اما اگر طلاق بدست زن باشد حیات خانواده گی بنابر عوامل که در بالا یاد شده مضطرب گردیده میتواند که یکی از بخش های دلایل ظاهری آن همان کرکتر طبعی زن در سرعت در متأثر شدن، انفعال وعکس العمل بوده که خانواده ها وروابط فامیلی و زنا شوهری استقرار نخواهد داشت و عامل باز دارنده یی نیز در مقابلش وجود نه خواهد داشت که در بسا موارد سبب پشیمانی خود زنها میشد.چنانچه گفته آمدیم هرگاه زن اززندگی زناشویی خویش راضی نبود و قصد جدایی از شوهرش را داشت، شرع همیشه دست و پای زن را

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این مورد نمی بندد بلکه طبق حکم شرع می تواند از طریق «خلع» از شوهر خویش ویا تفریق و طلب جدایی از محکمه زن و شوهر جدا گردد اما این خلع بمانند دادن حق طلاق به زن نیست که براحتی بنیان خانواده را از هم بپاشد.

آیا زن میتواند شوهر خویش را طلاق دهد:

در بدو باید گفت که در دین مقدس اسلام برای مرد حق طلاق وبرای زن حق خلع داده شده است.ولی ناگفته نباید گذاشت که به دلیل رعایت مصالح خانواده و اجتماع، حق طلاق فقط وفقط در دست مرد قرار گرفته، و زن حق دادن طلاق شوهر خویش را ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم با تمام صراحت در این بابت فرموده است: «إنما الطلاق لمن أخذ بالساق» (روایت رواه ابن ماجة وغیره وحسنه الألبانی)، به این معنی که طلاق حق شوهر است، و هیچ کس بغیر از شوهر حق طلاق دادن را ندارد.

نباید فراموش کرد که در شرع اسلامی قَوّامیت در زندگی زناشوئی با مرد است، طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...»(سوره النساء: 34) (مردان بر زنان قیماند به سبب آن است که الله برخی آدمیان را بر برخی دیگر برتری داده است و نیز به سبب آن که مردان از اموال خویش (بر زنان) خرج کردند)

حکمت دین مقدس اسلام در تصرف حق طلاق در تصرف مرد در اینست که:

چون او برای بر قراری پیوند زناشوئی و ازدواج مصارف گزاف مالی و زحماتی فروانی را متحمل شده است.

بناءً مرد بیشتر از زن ببقای این پیوند و ادامه آن دلبستگی دارد، و می داند اگر به طلاق اقدام کند و بخواهد بار دیگر ازدواج کند باید مصارف کمر شکنی را متحمل شود. بناءً کوشش میکند تا از عصبانیت کار نگرفته ودر صورت ممکن بر بقای ازدواج خویش باقی بماند.

هکذا نباید فراموش کرد که در صورت طلق این مرد که مجبور است مهر قبول شده «متعه طلاق» و مصارف دوران عده را باید نیز بپردازد.

ولی زن تحمل خشم و قهر خود را کنترول کرده نمیتواند و عواقب طلاق با ندازه مرد، گریبانگر او نیست وبرایش ضرر اقتصادی هم عاید نمیگردد، بناءً شاید به کمترین بهانه این پیوند را از بین ببرد.

اما نداشتن حق طلاق برای زنان به این معنا نیست که اگر احیانا بنا به داشتن عذری شرعی قصد رهایی از شوهر خویش را داشتند، تمامی راهها بر او بسته است! هرگاه زن از زندگی زناشویی خویش راضی نبود و قصد جدایی از شوهرخویش را داشت، شرع همیشه دست و پای زن را در این مورد نمی بندد بلکه طبق حکم شرع می تواند از طریق « خلع » از شوهر خویش جدا گردد اما این خلع بمانند دادن حق طلاق به زن نیست که براحتی بنیان خانواده را از هم بپاشد بلکه شرایطی دارد.

طلاق همسایه:

در مورد طلاق همسایه شیخ جمال قطب رئیس قبلی کمیته دار لافتای جامع الازهر طی فتوای مینویسد: همانطور یکه مرد (شوهر) حق طلاق زن خویش را دارد، زن میتواند وحق دارد که شوهر خویش را خلع نماید.

هکذا اگر همسایه ها و اهل محل، شاهد جر و بحث و جنگ و جدال های متداوم بین زوجین

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشند و تشخیص دهند که زن و شوهر دیگر نمی توانند باهم زندگی مشترکی را پیش ببرند و امکان تفاهم بین آنها بصورت مطلق از بین رفته است، همسایه ها و یا هم اعضای فامیل و اقارب زن و شوهر و یا هم مسؤلین و معززین منطقه و محل، میتوانند با مراجعه به قاضی و محکمه مربوطه در خواست طلاق برای زوج همسایه را بعمل ارند.

شیخ جمال قطب در جواب سوالی مینویسد: اگر همسایه ها درخواست طلاق دو نفر را داده باشند اما یکی یا هردو نفر آنها مایل نباشند از هم جدا شوند در این صورت قاضی چه تصمیمی باید بگیرد؟ فرمودند: اگر قاضی تشخیص دهد که ادامه زندگی آنها باعث ادامه مشکل میشود حکم به طلاق میدهد و زن و شوهر هم باید آنرا بپذیرند! وی در بیان دلیل این استدلال خود آورده است: در غیر این صورت ممکن است عدم درخواست طلاق از سوی مرد با خلع از طرف زن به خاطر فرار از مسولیت و یا ترس از محروم شدن از حقوق باشد. بنابراین وقتی همسایه ها درخواست طلا ق دهند قاضی آنها را ملزم به طلاق میکند.

خلع چیست :

خلع در لغت به معناي كندن و در آوردن لباس را گویند، وکلمه خُلع که از این ماده مشتق شده به صورت اصطلاحی برای یکی ازانواع جدای بین زن وشوهر میباشد.

اگر در زندگی زن و شوهر حالتی پیش آید که زن شوهر خویش را دوست نداشته باشد و از او متنفر باشد و نخواهد که با او زندگی مشترکی کند، و اختلاف شان به حدی برسد که امکان ادامه زندگی بین شان دیگر وجود نداشته باشد، و بترسد که نتواند قوانین الهی را رعایت کند، و در این صورت الله تعالی برای حل مشکل خلع را جایز و مشروع نموده است، در این صورت زن مهریه ای را که شوهرش به او داده به شوهر واپس گردانیده، و در صورت تادیه مهر زن میتواند از شوهر خویش جدا شود.

پروردگار با عظمت ما در این مورد میفرماید: «وَلاَيَحِلُّ لَكُم أن تَأخُذُوا مِمَّا آتَيتُمُوهُنَّ شَيئاً إلاَّ أن يَخَافَا أن لاَيُقِيمَا حُدُودَ اللهِ فَإن خِفتُم أن لاَيُقِيمَا حُدُودَ اللهِ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيهِمَا فِيمَا افتَدَت بِهِ» (بقره: 229). و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه (مهر ایشان کرده‌اید یا) بدیشان داده‌اید باز پس گیرید مگر اینکه، (شوهر و همسر) بترسند که نتوانند حدود خدا را پا برجا دارند. پس اگر بیم داشتید که حدود الهی را رعایت نکنند گناهی بر ایشان نیست که زن فدیه و عوضی بپردازد (و در برابر آن از او درخواست جدائی کند)».

حافظ، ابن کثیر در تفسیرش (483/1) در این مورد میفرماید: هر گاه زن و شوهر با هم ناسازگار شدند و همسر به وظایف خود در برابر شوهرش عمل نمی‌کرد و او را دوست نمی داشت و نمی توانست با او زندگی کند، زن میتواند آنچه را که از شوهرش گرفته است باز پس دهد و بدین وسیله خود را نجات دهد و بر زن گناهی نیست که اموالش را به شوهرش ببخشد، و بر مرد نیز گناهی نیست که آنرا از همسرش بپذیرد و این، همان خلع است که در فقه به آن اشاره شده است.

همچنان در حدیث ثابت بن قیس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که زنش نزد پیامبرصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: ای رسول الله ثابت بن قیس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از نظر دیانت و اخلاق عیبی ندارد، اما مشکل فقط این است که من از ناسپاسی شوهر و کفران می ترسم آنگاه پیامبرصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَتَرُدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ؟» «آیا باغی که او به تو داده باز می گردانی»گفت: بله، و باغ را به ثابت باز پس داد، و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ثابت بن

(c) ketabton.com: The Digital Library

قیس رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فرمان داد که از او جدا شود. بخاری.
و اگر زن و شوهر در این مورد به اختلاف مواجه شدند باید نزد محکمه رفته و خواستار فیصله شرعی گردند.
در خلع زن خواهان جدایی از شوهر میگردد، بناءً نه تنها مهریه به زن تعلق نمی گیرد بلکه، چنانکه شوهرش خواست - بایستی مقداری مال نیز علاوه بر بازگرداندن مهریه بپردازد تا این جدایی صورت گیرد.
ناگفته نباید گذاشت که خلع زمانی صورت می‌گیرد که به تراضی و توافق زوجین باشد، چنانچه طرفین توافق و تراضی نکنند، قاضی می‌تواند شوهر را به خلع مجبور و ملزم سازد.
علماء در مورد این اختلاف نظر دارند که آیا خلع طلاق نوع از طلاق است یا هم نوعی از فسخ نکاح است؛ ولی رأی اقرب اینست که خلع نوعی فسخ نکاح محسوب می شود نه طلاق، حتی اگر خلع همراه با لفظ طلاق هم باشد باز بعنوان طلاق محسوب نخواهد شد.

یادداشت توضیحی :

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم: بر شوهر حرام است که زن را بیازارد تا خسته شود وطلاق خلعی را بپذیرد. اگر شوهر چنین‌کرد، خلع باطل است و بعضی از علماء گویند: اگر چه این فشار و تضییق حرام است، ولی خلع قابل اجرا است.
و اینکار بدین جهت حرام است، که زن از دو جهت متضرر می‌شود، که هم شوهرش را از دست بدهد و هم زیان مالی را تحمل کند. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ النِّسَاء كَرْهًا وَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلاَّ أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ» (سوره النساء: 19). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به‌ارث برید و نیز ایشان رامنع کنید تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید، به‌دست آرید مگر آن که مرتکب زشتکاری‌آشکاری شوند».
همچنین زن نباید بدون دلیل شرعی موجه تقاضای جدایی از طریق خلع کند.
از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أيما امرأة سألت زوجها الطلاق من غير ما بأس فحرام عليها رائحة الجنة» «هر زنی که بدون دلیل از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی بهشت بر او حرام است».ترمذی (1198). و همچنین از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «المختلعات هن المنافقات» «زنانی که خواهان خلع هستند، منافق‌اند». ترمذی (1198).

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴿٣﴾

و او را از جایی که گمان نمی برد روزی می دهد، و کسی که بر الله توکل کند، خدا برایش کافی است، [و] خدا فرمان و خواسته اش را [به هر کس که بخواهد] میرساند؛ یقیناً برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« بَالِغُ أَمْرِهِ »: به فرجام رساننده فرمان خویش، به هر کاری بخواهد، می رسد. خدا کارش را به مقصد می رساند، خدا فرمانش را به نهایت می رساند.« قَدْرًا»: مدت و اجل، مقدار معین.

وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ

(c) ketabton.com: The Digital Library

يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴿۴﴾

و از زنان شما آنانی که از عادت ماهیانه نا امیدند، اگر شک دارید [که به سبب رسیدن به سن یائسگی یا عاملی دیگر است] عدّه آنان [پس از طلاق] سه ماه است. و [هم چنین عدّه] زنانی که [با وجود سن معمولی] عادت نشده اند [سه ماه است] و [پایان] عدّه زنان باردار، روزی است که وضع حمل می کنند.و هر که از الله بترسد برای او در کارش آسانی قرار می دهد. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« وَاللَّائِي »: زنانی که: ازطفل اوردن بچه دار شدن ناامید شدند ، یائسه گشته‌اند «إِنِ ارْتَبْتُمْ»: اگر متردّد شدید درباره حکم عدّه ایشان.« لَمْ يَحِضْنَ»: عادت ماهانه ندیده اند، به سن حیض نرسیده اند.«أُولَاتُ»: صاحبان، دارندگان. «أُوْلَٰتُ ٱلأَحمَالِ» «زنان باردار».« أَنْ يَضَعْنَ »: که وضع حمل کنند. « يُسْرًا»:: آسانی.

یادداشت فقهي در مورد عدت:

«فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ» «پس عده آنان سه ماه است و دخترانی که به سن حیض نرسیده‌اند» به سبب خردسالی و عدم رسیدن‌شان به حد بلوغ پس عده آنان نیز سه ماه است.

اما زنانی که میعاد حیض آن‌ها به سبب مریضی «استحاضه» مجهول است، یا زنانی که پیوسته خون می بینند پس عده آنان در نزد مالکی‌ها یکسال کامل است چراکه باید نه ماه را برای از بین رفتن شک حاملگی انتظار بکشند زیرا غالباً مدت حمل نه ماه است و سه ماه هم مدت عده آنان است. اما قول مفتی‌به نزد احناف این است که عده آنان با هفت ماه به پایان می‌رسد زیرا مدت طهر آنان دو ماه در نظر گرفته می شود پس سه طهر آنان مجموعاً شش ماه است و احتیاطاً یک ماه هم به عنوان مدت سه حیض آن ها برآورد میشود. ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که عده این گروه از زنان نیز سه ماه است «و زنان آبستن مدت عده‌شان این است که وضع حمل کنند» یعنی: عده آنان با وضع حمل به‌پایان می‌رسد، هرچند از نظر جمهور فقها وضع حملشان یک ساعت بعد از طلاق یا مرگ شوهر نیز اتفاق بیفتد «و هرکس از خدا پروا دارد، خدا برای او در کارش آسانی‌ای فراهم می‌سازد» یعنی: کار او را در دنیا و آخرت آسان می‌گرداند. ضحاک در تفسیر آن می‌گوید: «هر کس از خدا پروا دارد و مطابق سنت طلاق گوید، خداوند برای او در امر رجعت آسانی‌ای پدید می آورد»

از ابی بن کعب (رض) در بیان شأن نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون آیه سوره «بقره» درباره عده تعدادی از زنان نازل شد، اصحاب گفتند: بیان عده تعداد دیگری از زنان یعنی بیان عده دختران خردسال، زنان بزرگسالی که حیض‌شان قطع شده است و زنان باردار باقی مانده است. پس این آیه نازل شد.

شأن نزول آیهٔ 4:

1112- ابن جریر، اسحاق بن راهویه، حاکم و سایرین از ابی بن کعب روایت کرده اند: هنگامی که آیهٔ 228 سورهٔ بقره در بارهٔ حکم عدهٔ زنان [زن مطلقه‌ای که عادت ماهیانه] می‌بینند نازل شد. گفتند: حاکم عدهٔ (عدت) زنانی که به حد بلوغ نرسیده اند، زنانی که آیسه و زنان باردار بیان نشد. پس آیه: **«وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ»** نازل شد. اسناد

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن صحیح است.
1113- مقاتل در «تفسیر» خود روایت کرده است: خلاد بن عمرو بن جموح در بارۀ عدة (عدت) زنانی که حائض نمی‌شود از نبی کریم سؤال کرد. پس این آیه نازل شد. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا﴿٥﴾

این فرمان الله است که آن را بەسوی شما نازل کرده است و هر کس از الله بترسد گناهانش را محو می‌کند و پاداش او را بزرگ می‌گرداند. (۵)

تفسیر:

در تفسیر البحر تذکر یافته: چون بحث و کلام دربارەی زنان مطلقه در جریان است و به سبب کین و بغض شوهران از آنها، طلاق داده میشوند، و گاهی شوهران تهمت‌های زشت به آنان می‌زنند که باعث تنفر خواستگاران می شود، از این رو امر به تقوی را تکرار کرده و به صورت شرط و جزا بیان شده است: و من یتق الله یجعل. (البحر ۲۸۴/۸.)

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَى﴿٦﴾

آنها «زنان مطلقه» در هر جایکه خود تان سکونت دارید و در توانائي شما هست سکونت دهید، و به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ کنید (که مجبور به ترك منزل شوند) و اگر باردار باشند نفقه آنان را بپردازید تا وضع حمل کنند، و اگر براي شما (فرزند را) شیر مي دهند مزد شان را بدهید و (در باره نوزاد) میان خود به نیکي مشورت و توافق کنید و اگر به توافق نرسیدید باید زن دیگر (به درخواست شوهر) شیر دهد. **(۶)**

تفسیر:

« أَسْكِنُوهُنَّ»: آنان را سکونت دهید. « سَكَنْتُمْ »: ساکن شدید، مسکن گزیدند. «مِنْ حَيْثُ»: آنجا که. هرگونه که. «وُجْد»: توانائی. وسع و طاقت.«لا تُضَآرُّوهُنَّ»: به آنان ضرر نرسانید، بخصوص در بخش نفقه و مسکن.« لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ »:تا بر آنان تنگ بگیرید، تا در تنگنا قرارشان دهید. «أُوْلاتِ»: صاحبان. دارندگان. « حَتَّى يَضَعْنَ»:تا بگذاردند.« إن أرضعن»: اگر شیر دادند.

«أْتَمِرُوا»: مشاوره کنید.«بِمَعْرُوفٍ»: زیبا و پسندیده. یعنی پدر مزد شیر دادن را محترمانه و متناسب با عرف و عادت بپردازد. مادر هم مواظبت لازم را از اولاد باشد. «تَعَاسَرْتُمْ»: همدیگر را در تنگنا گذاشتید و بر یکدیگر سختگیری کردید و توافق حاصل نشد.«أُخْرى»: زن دیگری. دایه‌ای.

حق حضانت اولاد:

اگر در صورت طلاق یا وفات میان زن و شوهر جدائی حاصل گردد، حق تقدم در پرورش و نگهداری طفل با مادر تعلق می گیرد،البته تا زمانی که مادر ازدواج نکرده باشد، رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به زنی که درباره حضانت فرزندش شکایت داشت، فرمود: «أَنْتَ أَحَقُّ بِهِ مَالَمْ تنكحى» (احمد، ابوداود و حاکم). «مادام که ازدواج نکرده‌ای حق تقدم با شما است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر مادر نباشد، این حق به مادر کلان مادری بر میگردد، اگرمادر کلان مادری نباشد، این حق به خاله بر میگردد. زیرا مادر کلان مادری و خاله به منزله مادر است. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «**الْخَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ**» (متفق علیه). «یعنی خاله قائم مقام مادر است».

در صورتیکه خاله نباشد، مادرکلان پدری است، اگر مادر کلان پدری نباشد، حق حضانت به خواهر بر می‌گردد، اگر خواهر نباشد، به عمه بر میگردد، اگر عمه نباشد، به بنت الأخ (دختر برادر) بر میگردد. اگر از زنان یاد شده کسی نباشد، آنگاه حق حضانت به پدر، بعد به جد، بعد به برادر و بعد به برادرزاده و بعد به کاکا و بعد به ترتیب قرابت به عصبه‌ها برمی‌گردد. برادر پدری و مادری حق تقدم دارد از برادر پدری، همانطور که خواهر پدری و مادری از خواهر پدری حق تقدم دارد. یا هر خویشاوند نزدیک که از ناحیه پدر و مادر قوم می‌شود، مقدم است از آن خویشاوندی که تنها از ناحیه مادر قرابت دارد.

ولی وقتی که کودک به سن هفت سالگی رسید، آنگاه کودک چه دختر و چه پسر، بین پدرو مادر هر کدام را انتخاب کرد به او داده میشود. یعنی بعد از هفت سالگی کودک مختار است تا بین پدر یا مادر خود نزد یکی بماند.

از ابوهریره روایت است که: «أن امرأة جائت إلی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت: یا رسول الله، إن زوجی یرید أن یذهب بابنی و قد سقانی من بئر أبی عتبة، و قد نفعنی. فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: هذا أبوک، و هذه أمک، فخذ بید أیهما شئت. فأخذ بید أمه، فانطلقت به» «زنی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! شوهرم میخواهد پسرم را از من بگیرد در حالیکه پسرم از چاه ابی عتبه برایم آب آورده و به من کمک کرده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم به پسر فرمود: این پدرت است و این هم مادرت، دست هر کدام از آنها را که میخواهی بگیر، پس دست مادرش را گرفت، پس مادرش او را با خود برد».

نسایی بنابر این حضانت و سر پرستی قبل از همه حق مادر و پس از او مادر بزرگ است. حتی اگر زن و شوهر از هم جدا شده باشند، باز مادر کودک برای سرپرستی او در اولویت قرار دارد. مگر آن زنیکه از همسرش جدا شده یا همسر او فوت کرده مرتد یا فاسق و ناپرهیزکار باشد و این نگرانی وجود داشته باشد که اگر کودک نزد او نگهداری شود به دزدی، شراب خواری و فساد اخلاقی آلوده گردد.

کسی که سر پرستی و حضانت را بر دوش دارد، باید از معاش (درآمد) و مسکن مناسب برخوردار باشد و محلی که سر پرستی کودک در آن انجام میگیرد اگر زن و شوهر با هم زندگی می‌کنند باید در خانه آنها باشد.

از آن جهت که هدف اصلی از حضانت محافظت زندگی و تربیت جسمانی، روحی و عقلی کودک است، هر کس که در تحقق این اهداف کوتاهی کند، حق حضانت از وی ساقط می‌شود، هر گاه مادر با شوهری که از نزدیکان کودک نباشد ازدواج کند، حق حضانتش ساقط می‌گردد.

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که زنی گفت: ای رسول الله! شکمم ظرف حمل این پسر بود، و پستانهایم برایش شیردان و آغوشم مأوای او بود، پدرش مرا طلاق داده و می‌خواهد او را از من بگیرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (أنت أحق به مالم تنکحی) «تا زمانی که ازدواج نکنی تو سزاوارتر به پسرت هستی». [الإرواء

(c) ketabton.com: The Digital Library

2187]، و مسلم است هرگاه مادر با شوهر بیگانه ازدواج کند، رعایت حال کودک و حفاظت منافع او دچار مشکل خواهد شد. حضانت در شرایط زیر ساقط می‌گردد:

1 - وقتی که سرپرست، دیوانه یا خفیف العقل باشد.
2 - وقتی مبتلا به مرض مسری مانند جذام و غیره باشد.
3 - وقتی (سرپرست) به سن بلوغ و رشد نرسیده باشد.
4 - وقتی از صیانت طفل و حفاظت، جسم، جان و عقل کودک عاجز شود.
5 - وقتی کافر باشد و احتمال فساد دین و عقیده کودک وجود داشته باشد.

لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴿٧﴾

بر توانگر است که از توانگری اش [همسر طفل دارش را در ایام عدّه] نفقه دهد، و هر که رزق و روزی اش تنگ باشد از همان که خدا به او عطا کرده هزینه دهد. خدا هیچ کس را جز به اندازه رزقی که به او عطا کرده است، تکلیف نمی کند. خدا به زودی پس از سختی و تنگنا، فراخی و گشایش قرار میدهد.(۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لِيُنْفِقْ»:تا هزینه کند.»« لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ»: تا شخص دارا برای زن مطلقه و زن شیرده (دایه) هزینه کند. «ذوسعة»: دارا، توانگر، ثروتمند، آن کس که توان مالی دارد.« سعة »: وسعت، قدرت مالی. «قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ»: روزی او کم گردید و فقیر شد ، روزی بر او تنگ شد (سوره های: رعد، اسراء، قصص).

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از احکام طلاق، عده، نفقه و مسکن زن مطلقه و اجرای حدود شریعت بحث بعمل آمد.

اینک در ایات متبرکه (8 الی 12) به مخالفان امر، هشدار می دهد که مجازات چون سزای گذشتگان بدکار در پیش دارند. سپس از قدرت و علم فراگیر الله متعال بحث نموده ومیفرماید: تا خود را فراموش نکنند و از فرمان آفریدگار سرنپیچند.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا﴿٨﴾

و چه بسا (اهالی) قریه‌ها از فرمان پروردگارشان و (فرمان) رسول او سرکشی کردند، پس به سختی از آنان حساب گرفتیم و به عذابی سخت ناشناخته عذابشان کردیم.(۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَأَيِّنْ»:چه بسیار، بسا. « وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ »: چه شهرهای فراوانی، چه بسیار از شهرهای فراوانی، چه بسیار از مردم آبادیهایی که.. « عَتَتْ »: نافرمانی کرد، سرپیچی کرد. «حاسبناها»: حساب کشیدیم، به حسابشان رسیدیم. « نُكْرًا »:بدو زشت، ناگوار، ناپسند، نفرت انگیز [کهف/۷۴ و ۸۷].

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْراً ﴿٩﴾

پس آنان ثمره تلخ کار خود را چشیدند و عاقبت کارشان خسارت (زیانکاری) بود. (۹)

تفسیر:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا» طوریکه یادآور شدیم آنان عقوبت عمل خود را چشیدند « وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْراً » وعاقبت کارشان زیانکاری و خسران فوق العاده بوده است.

واضح است که سنّت الله سبحان وتعالی بر مجازات سخت کسانی است که از فرمان الله متعال وپیامبر صلی الله علیه وسلم سرپیچی وعدول میکنند.

بعد از یادآوری مصایب وارده بر ملت‌های گردنکش برای مؤمنان فرمان پرهیزگاری و ترس از الله را داد، و آنها را از مجازات برحذر داشته، تا بلایی که به سر تبهکاران آمد به سر آنها نیاید، طوریکه در آیه مبارکه ذیل می فرماید :

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴿١٠﴾

خداوند برای آنان عذابی سخت آماده کرده است، پس ای خردمندان مؤمن از الله تعالی بترسید، به راستی که خداوند به سوی شما (وسیلۀ تذکر) را نازل کرده است. (١٠)

رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا﴿١١﴾

(آن وسیلۀ تذکر) پیامبری است که آیات روشن الله، را برشما می خواند تا آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد، و کسی که به الله ایمان دارد و کار شایسته انجام دهد (الله) او را به باغهایی که از زیر (درختان و قصرهای) آن نهرها روان است وارد خواهد کرد که همیشه در آن جاودانه‌اند. یقیناً الله روزی او را نیک ساخته است.(١١)

تفسیر:

«قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً» الله تعالی در بهشت روزی نیکو و فراوان به آنها خواهد داد؛ چون نعمت‌های آن دایمی است و قطع نمی شود.

امام طبري میفرماید: یعنی در آن باغها روزی آنان را وافر میدهد، رزقی که عبارت است از خوردنی و آشامیدنی و سایر نعمت هایی که خدا برای دوست دارانش تدارک دیده است. که برای صحت وجود شان مفید حال باشد.

آیه متضمن شگفت انگیزی و تعظیم نعمت و برکاتی است که خدا آن را روزی و پاداش مؤمن قرار داده است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴿١٢﴾

الله ذاتی که هفت آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و اینکه یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد. (١٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِثْلَهُنَّ»: اشاره به زمینهای متعدّدی است که در عالم هستی وجود دارد.

تفسیر:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»: هفت آسمان و به اندازه آن، زمین را آفریده است. عدد هفت برای کثرت است، ودر این صورت منظور از هفت آسمان و هفت زمین، تعداد بیشمار و خارج از اندازه کواکب آسمانی و کراتی مشابه زمین است.(ملاحظه شود سورهٔ: بقره، اسراء، مؤمنون، فصّلت).

امّا اگر عدد هفت برای شماره محدود باشد، آنچه ما می‌بینیم و دانش بشر به آن احاطه دارد، همه مربوط به آسمان و زمین اوّل است، و ماورای این ثوابت و سیّارات، شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما بیرون است (ملاحظه شودسورهٔ: صافّات، فصّلت و ملک.)

اللهم اهدنا صراط المستقيم، صِراطَ الَّذينَ أَنعَمتَ عَلَيهِم غَيرِ المَغضوبِ عَلَيهِم وَلَا الضّالّينَ آمين

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره التَّحْرِيمِ

جزء – (28)

سورۀ تحریم در مدینۀ منوره نازل شده و دارای دوازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با عتاب و سرزنش لطف آمیز پیامبرصلی الله علیه وسلم در مورد تحریم برخی از چیزها بر خود: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَۖ» (التحریم: 1) نامگزاری شده است. ویا اینکه نام این سوره از جمله ی « لِمَ تُحَرِّمُ» در آیه ی اولی برگرفته شده است.

معلومات مؤجز:

سورۀ تحریم گناهکاران را به توبه نصوح (توبه نصوح: عبارت است از پشیمانی قلبی از گناهان گذشته، آمرزش خواهی به زبان، ترک ارتکاب گناه با اعضای بدن عزم و تصمیم بر این امر که دیگر هرگز در آینده به گناه باز نگردد.) تشویق وترغیب نموده و همچنان از آثار ایمان در روز قیامت بحث به عمل آورده است.این سوره مسلمانان را به جهاد با کفار و منافقان وسخت گیری بر آنان فرامی خواند. در این سوره از همسر نوح و از همسر لوط به عنوان زنان ناصالح واز آسیه زن فرعون وحضرت مریم به عنوان زنان صالح نام برده است. همچنان آیۀ ششم سورۀ تحریم مبنی بر فراخواندن مؤمنان به حفظ خود و خانواده خود از آتش جهنم، از مشهور ترین ایه این سوره است.

تعداد آیات،کلمات و تعداد حروف سوره:

سورۀ تحریم طوریکه درفوق هم تذکر دادیم در مدینه، پس از سوره ی حجرات نازل شده است.مجموعاً دارای دوازده (12) آیات و (253) دوصد و پنجاه وسه کلمه، و (1123) یک هزار ویک صد وبیست وسه حرف، و (519) پنج صد ونزده نقطه است.(فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری).(تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور تفسیر احمد (همین تفسیر) بطور مفصل مطالعه فرماید.

ارتباط سورۀ تحریم به سورۀ قبلی:

مناسبت و ارتباط میان این سوره وسوره طلاق را میتوان درنقاط ذیل چنین جمعبندی وخلاصه نمود:

- بدایت وسر آغاز هر دو سوره، با خطاب «یا أیها النبی!» شروع می شود.
- هر دو سوره در مورد احکام مخصوص به زنان، مشترک است؛ سوره ی طلاق در بیان احکام طلاق، عده، حقوق مسلم زنان و حسن معاشرت با آنان، این سوره هم در بیان موقعیت برخی از زنان پیامبر و چگونگی برخورد نرم و نیکوی او با آنان و پند دادن به آنان است.
- سوره ی طلاق، بیرون کردن زن مطلقه را از خانه در زمان عده حرام کرده، همان گونه که این سوره در مورد تحریم کردن برخی از حلالها و فرود آمدن احکامی خاص و منحصر به فرد زنان حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و در نهایت بزرگداشت آنان بحث می نماید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

محتوای کلی سوره:

سورۀ تحریم از جمله سوره‌های مدنی است که امور تشریعی را مورد بحث و بررسی قرار مي دهد. در اینجا مسایل و احکامی مربوط به «خانه‌ی پیامبر صلّی الله علیه و سلم» و مادران مؤمنان یعنی زنان پاک پیامبر در قالب فراهم نمودن شرایط لازم جهت پایه ریزی خانواده‌ی مسلمان و الگوی کامل خانواده‌ی نیکبخت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

سورۀ تحریم در آغازین وبدایت اولین آیه خویش، مسأله‌ی حرام کردن پیامبر صلّی الله علیه وسلم کنیزش، «ماریه قبطی» را بر خویشتن مورد بحث قرار داده است که پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم به خاطر رضایت بعضی از همسرانش از معاشرت با او امتناع ورزید، و به شیوه‌ی لطیف و نرم مورد عتاب وسرزنش قرار گرفت، که عنایت و توجه الله تعالی را نسبت به بنده و پیامبرش نشان مسدهد، و آن اینکه خدا به او گشایش عطا کرده است، بنابر این او نباید خود را در مضیقه و تنگنا قرار بدهد: «یا أیها النبی لم تحرم ما أحل الله لک تبتغی مرضات أزواجک...) تا آخر آیه.

همچنان در آیۀ اول الی آیۀ پنجم این سورۀ بیان گردیده است که الله تعالی پیامبرخویش را در برابر خیانت همسران شان محافظت نموده است. از جمله درآیۀ اول و دوم همانا حمایت عاطفی الله تعالی از پیامبر صلی الله علیه وسلم، در آیۀ سوم مبحث افشای اتهام وشکوک وارده در مورد خیانت همسران پیامبرصلی الله علیه وسلم، و در آیۀ چهارم مبحث حمایت الله و لشکریانش از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، و در آیۀ پنجم تهدید همسران خائن به طلاق است.

از مباحث دیگر این سوره محتوای آیۀ ششم الی آیۀ نهم است، که وظیفه پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و مؤمنان در برابر خیانتکاران را توضیح می دهد. از جمله در آیۀ شش الی آیۀ هشتم وظایف مؤمنان که همانا: اجتناب از هرگونه همکاری با مخالفان پیامبرصلی الله علیه وسلم، توبه کردن از همکاری با مخالفان پیامبرصلی الله علیه وسلم، ودر آیۀ نهم وظیفۀ پیامبر همانا مبارزه قاطع با توطئه گران است.

مبحث اخیری این سوره که شامل آیۀ دهم الی دوازداهم میشود: یکبار دیگر در بارۀ سرانجام زنان خائن و مؤمن بحث بعمل آمده است. این سوره در خاتمه با آوردن دو مثال به پایان میرسد: مثال همسری کافر که در نکاح مردی صالح و مؤمن قرار دارد، و زنی با ایمان که در نکاح مردی تبهکار و کافر به سر مي برد. و بدین وسیله بندگان را متوجه می‌کند که در آخرت هیچ کس دیگری را بی‌نیاز نمی‌کند. اگر عمل صالح نباشد، حسب و نسب سودی ندارد: ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأت نوح و امرأت لوط، کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما یعنی به خدا کافر شدند و ایمان نیاوردند.

فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین، و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون إذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة... پایانی است جالب و زیبنده که با فضا و هدف سوره در مستحکم کردن بنیان و اساس فضیلت و ایمان سازگار و مناسب است.

در آیۀ دهم این سوره، در مورد نهایت خیانت همسران نوح و لوط بحث بعمل آمده و در محتوای آیات ده الی دوازده در مورد نهایت بنده گی آسیه ومریم موضوعات را یاد اوری نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفهوم کلی سورۀ التحریم:

مفهوم کلی واساسی این سوره را تربیت خانواده ها از طریق یاد آوری زنانه نمونه در تاریخ ادیان بطور مثال: مریم و آسیه از نمونه های خوبی زنان، هکذا ذکر زنان بد از جمله: همسر نوح و لوط. یاد آوری از روز جزا روز قیامت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ التَّحْرِیمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده ومهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾

ای پیامبر، چرا چیزی را که الله برایت حلال کرده است، در به دست آوردن خشنودی همسرانت، بر خود حرام مي داری؟ و خداوند آمرزگار مهربان است.(۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لم - ل + ما»: چرا؟ برای چه؟ « تُحَرِّمُ »: حرام می کنی. « مَرْضَاتَ »:- مرضاة: مصدر میمی، رضایت و خشنودی، خشنود کردن.

تفسیر:

امام بخاری رحمه الله در صحیح بخاری در باب (73) درباره این فرمودۀ خداوند متعال میفرماید: «ای پیامبر! چرا آنچه را که الله سبحان وتعالی برای تو حلال ساخته، بر خود حرام می گردانی» می نویسد: عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَشْرَبُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَيَمْكُث عِنْدَهَا، فَوَاطَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ عَلَى أَيَّتُنَا دَخَلَ عَلَيْهَا فَلْتَقُلْ لَهُ: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ، قَالَ: «لا، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، فَلَنْ أَعُودَ لَهُ، وَقَدْ حَلَفْتُ، لا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا». (بخاری:4912) «عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم برای خوردن عسل نزد زینب دخترجحش می رفت وآنجا می ماند. من و حفصه با یکد یگر، توافق کردیم که هرگاه، رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد هر یک از ما آمد، به او بگوید: آیا مغافیر خورده‌ای؟ زیرا از تو بوی مغافیر به مشام می رسد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «خیر، بلکه نزد زینب دختر جحش، عسل می خوردم ولی سوگند می خورم که دیگر این کار را نخواهم کرد. و شما هم احدی را از این کار، باخبر نسازید».

اصل داستان چگونه واقع شد؟

مؤرخین می نویسند که: در این هیچ جای شک نیست که بی بی عایشه (رض) توانسته بود با شخصیت قوی خود در قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم جای بگیرد، اما این سبب نمی شد که تا پیامبر صلی الله علیه وسلم در حق سایر ازواج مطهرات خویش عدالت را رعایت نکند.

حقوق زنان از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم به صورت مساوی می رسید.

عایشه رضی الله عنها به این حقیقت اعتراف دارد که پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ زنی را بر دیگری ترجیح نمی داد و عدالت واقعی را مرعات میداشت.

با این وجود، هر روز به همه سر می زد و با آنان اُنس می گرفت و در نهایت نزد کسی می ماند که نوبتش بود. هیچ گاه در نوبت یک زن، شب را نزد دیگری سپری نمی کرد. تنها در این اواخر، سوده (رض) که پیر وناتوان شده بود، نوبت خود را به عایشه (رض) بخشیده بود. روی این حساب، پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد عایشه (رض)، دو شب را سپری می نمود.

در صحیح بخاری روایت شده که: از عایشه (رض) پرسیده شد هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از تو اجازه می گرفت تا نزد زن دیگری برود چه میگفتی؟ جواب فرمودند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

به او میگفتم؛ یا رسول الله! اگر این حق من است، من نمی خواهم کسی را بر تو ترجیح دهم. (تفصیل موضوع در بخاری، تفسیر سوره احزاب میتوانید مطالعه فرماید.)
بنابراین همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ گاه حاضر نبودند، بپذیرند که وی نزد یکی از آنان بیشتر رفت و آمد کند. به همین خاطر هرگاه متوجه می شدند که پیامبر صلی الله علیه وسلم به یکی از آنان بیشتر توجه دارد؛ یا نزد یکی از زنان مدت زمان بیشتری می ماند، بی درنگ در جستجوی آن میشدند تا وی را به هر وسیلۀ که شده از آن کار منصرف کنند.
طوریکه در فوق متذکر شدیم که: پیامبر صلی الله علیه وسلم عموماً عادت داشت عصرها به همه همسران خود یکبار سر بزند. در برخی از حالات عواملی پیش می آمد که نزد یکی بیشتر مکث می کرد، اما برای بقیه این قضیه قابل تحمل نبود. برای همین بلافاصله به فکر چاره می افتادند.
زینب بنت جحش (رض) دختر کاکای رسول الله صلی الله علیه وسلم و مطلقۀ زید بن حارثه بود، به اصطلاح عوام الناس رقیب اصلی حضرت بی بی عایشه به شمار می رفت.
طوریکه یاد آور شدیم رسول الله صلی الله علیه وسلم عصرها که نزد او می رفت تقریباً مدت بیشتری نزد اومی ماند. این واقعه سبب شد تا سایر همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم به کنجکاوی بیفتند. سرانجام کشف نمودند که زینب به پیامبر صلی الله علیه وسلم عسل می دهد. برای همین نزد او بیشتر مکث میکرد.
عایشه (رض) ماجرا را کشف نموده بود، با دوست صمیمي و همراز همیشگی خود حفصه (رض) موضوع را در میان گذاشت. (حضرت حفصه دختر عمر بن خطاب و بیوه زن یکی از شهدای جنگ بدر یعنی بیوۀ حضرت خنیس بن خدافه بود.).
آنان برای اینکه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم دست از این کار بکشد، نقشۀ کشیدند. موضوع از این قرار بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم از بوی بد به شدت متنفر بود. برای همین آن حضرت صلی الله علیه وسلم، سیر و پیاز نمی خورد. حتی اگر احیاناً در غذایی پیاز ویا هم سیر وجود می داشت، از خوردن آن خود داری می کرد. تصمیم گرفتند از همین کانال وارد شوند، تا به مقصود خود دست یابند. بنابراین زمانیکه پیامبر اسلام بعد از بی بی زینب بنت جحش نزد هر کدام که آمد به آنحضرت بگوید: «مغافیر خورده‌ای. در تو(شما) بوی مغافیر می بینم (حس میکنیم)».
مغافیر: صمغی است گیاهی و بسیار بد بوی. یعنی گیاهی است که خورده می شود ولی بوی بد دارد. آن روز نوبت حفصه (رض) بود. حفصه طبق نقشه به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «مغافیر خورده‌ای، در تو (درشما) بوی مغافیر می بینم (حس میکنم)». وقتیکه پیامبر این سخن را شنید فرمود: «نه، من نزد زینب عسل خورده ام و پس از این هرگز نخواهم خورد».
اینجا بود که این آیات نازل گردید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴿1﴾ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴿٢﴾ وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴿3﴾ إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا ۖ وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ ۖ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ﴿4﴾» «ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند بر تو حلال کرده

(c) ketabton.com: The Digital Library

است، به خاطر راضی کردن همسرانت، بر خود حرام می کنی؟ خداوند آمرزگار مهربان است، خداوند حلال نمودن سوگندهایتان را برای شما مقرر نموده است. خداوند دوست شماست و او دانا و فرزانه است، به یاد آور زمانی را که پیامبر با یکی از همسرانش رازی را در میان گذاشت و او آن راز را افشا نمود و خداوند پیامبر خود را از این عمل آگاه ساخت.

پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برخی از آن را بازگو کرد و از برخی دیگر خودداری نمود وچون همسرش را از آن مطلع کرد او گفت: این را چه کسی به تو خبر داده است؟ پیامبر فرمود: خداوند دانا و آگاه مرا باخبر نموده است، اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید (خداوند میپذیرد)؛ چرا که دلهایتان منحرف شده است و اگر بر ضد او همدست شوید الله تعالی یاور اوست و جبرئیل، مؤمنان خوب و فرشتگان پشتیبان او هستند».

پیامبر صلی الله علیه وسلم موقعی که خوردن عسل را بر خود تحریم نمود، از حفصه خواست تا موضوع را پنهان نگهدارد. اما او به این درخواست رسول الله صلی الله علیه وسلم پای بند نماند و موضوع را به حضرت عایشه اطلاع داد. هنگامی که وحی نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از تصمیم خود درمورد تحریم عسل، منصرف شد.

این ماجرا و رویداد نشان می‌دهد که همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم به هیچ وجه حاضر نبودند وی نزد یکی از آنان بیشتر بماند. یا اینکه توجه خاصی به او بنماید.

البته، این امر یک پدیده کاملاً طبیعی است. طبیعت مخصوص زنان، مقتضی چنین عکس العمل‌هایی است. بخصوص که یک مرد چند زن داشته باشند، هر یک دوست دارد بیشتر از او برخوردار شود. اما به طور طبیعی سایرین چنین اجازۀ به وی نمی دهند. چون با خود فکر می کنند، اگر نمی توانند برخورداری بیشتری از او به دست آورند، حداقل به دیگری یا به دیگران اجازه ندهند چنین حقی برای خودقایل شوند، یا چنین زمینۀ برای برخورداری بیشتر فراهم نمایند.

خوانندۀ محترم!

این صحیح ترین روایات در بیان شأن نزول آیۀ کریمه است که خدمت شما بیان گردید.

اما در روایتی دیگر آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم در حجرۀ حفصه(رض) با ماریه کنیز و مادر فرزند (ام ولد) خود ابراهیم، خلوت کردند پس حفصه خشمگین شد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر اثر آن ماریه را بر خود حرام کردند و فرمودند: این کنیز بر من حرام است.

حفصه گفت: یا رسول الله! چگونه حلال بر شما حرام می شود؟ ایشان برای او قسم خوردند که دیگر با ماریه نزدیکی نمی کنند و به او گفتند: کسی را از این ماجرا آگاه نکن. ولی حفصه این راز را با حضرت بی‌بی عائشه (رض) در میان گذاشت.

در آیۀ کریمه آمده است: «خشنودی زنان خود را می طلبی» در حرام کردن آنچه که خداوند متعال برای تو حلال کرده است« و خداوند آمرزگار مهربان است» برای آنچه که از تو در مورد حرام کردن آنچه که بر تو حلال کرده است، سر زد.

به قولی: این کار رسول الله صلی الله علیه وسلم گناهی از گناهان صغیره بود، از این جهت خداوند متعال ایشان را بر آن سرزنش کرد. مفسیر شهیر جهان اسلام امام قرطبی میفرماید: «صحیح آن است که این خطاب الهی سر زنش پیامبر صلی الله علیه وسلم بر ترک اولی

(c) ketabton.com: The Digital Library

و افضل است لذا این کارایشان نه گناه صغیره بود و نه گناه کبیره بلکه ترک اولی و افضل بود.».

مختصری در مورد ماریهٔ قبطی:

ماریهٔ قبطی رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم به مانند سایر ازواج ایشان نبودند، بلکه او کنیز بود که مُقَوقِس پادشاه مصر او را به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدیه بخشیده بود، و این اتفاق بعد از صلح حدیبیه بوقوع پیوست.

ماریه رضی الله عنها ابتدا بردین نصرانیت بود اما بعدها به دین اسلام مشرف شد «الطبقات الکبری» (1 / 134 – 135).

محمد بن سعد در طبقات میگوید: «پیامبر صلی الله علیه وسلم نامهٔ به مقوقس، بزرگ قبطیها، یعنی جریج بن مینا فرزند پادشاه اسکندریه، توسط حاطب بن ابی بلتعه فرستاد. مقوقس با سفیر پیامبر صلی الله علیه وسلم برخورد مؤدبانهٔ کرد و نزدیک بود که مسلمان شود، امّا این کار را نکرد و هدایایی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاد که در میان آنها کنیزی به نام ماریه قبطیه بود. وقتی جواب او به پیامبر رسید، فرمودند: به خاطر حکومتش از مسلمان شدن خود داری نموده است، امّا حکومتش دوام نخواهد یافت.» (البدایة و النهایة، جلد 5، صفحه 340.) پس از رسیدن ماریه به مدینه منوره، رسول‌الله صلی الله علیه وسلم اسلام را براوعرضه مینماید و او اسلام را پذیرفت، و ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه وسلم از ماریه متولد شد.

و چون ماریه کنیز پیامبر صلی الله علیه وسلم بود لذا بنا به آیهٔ «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ: و همسران پیامبر مادران شما مؤمنان هستند» (سورهٔ احزاب 6) او جزو امهات المؤمنین محسوب نمی شوند، زیرا تنها ازواج نبی جزو امهات المؤمنین هستند.

قابل تذکر است که ماریه رضی الله عنها در عهد خلافت عمر رضی الله عنه وفات نمود وشخص امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) بر او نمازجنازه را خواندند و وی را در قبرستان بقیع دفن کردند». «الاستیعاب» لابن عبدالبر (1912/4).

خوانندهٔ محترم !

از فهم آیات متبرکه با وضاحت معلوم می شود که: تعیین کردن حلال وحرام حق الله تعالی است حتی پیامبران هم حق ندارند که بی دلیل حلال الهی را بر خود حرام کند. ونباید فراموش کرد که خشنودی الله تعالی برخشنودی دیگران مقدّم است. و اگر در برخی از موارد خواسته های زن فراتر ازاحکام الهی وحقوق زن وشوهری باشد، نباید آن خواست عملی شود. و در جمله «لِمَ تُحَرِّمُ... تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ» آیهٔ مبارکه با زیبای خاصی برای ما می آموزاند که: در راضی نگاهداشتن زن نباید هر قیمت را پرداخت کنیم، ویکی از اموری که انسان را گرفتار می‌کند، علاقه به کسب رضایت دیگران به هر قیمتی است.

سایر روایات درشأن نزول آیات 1–4:

1114- حاکم و نسائی به سند صحیح از انس(رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیزی داشت که با او نزدیکی می کرد. و به خواست حفصه (رض) کنیزک را بر خود حرام کرد. برای همین الله تعالی آیهٔ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» را نازل کرد.

1115- ضیاء در «مختاره» از حدیث ابن عمر از عمر فاروق روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم به حفصه (رض) گفت: من مادر ابراهیم [مارية قبطیه] را بر خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

حرام کردم، اما تو این جریان را به کس خبر مده، پیامبر با ماریه آمیزش انجام نمی داد، تا حفصه به عایشه جریان را خبرداد.
پس «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» نازل شد. (هیثمی بن کلیب و ضیاء مقدسی چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» 6890 به شماره گذاری محقق آمده از جریر بن حازم از نافع از ابن عمر از حضرت عمر (رض) روایت کرده اند. راوی‌های این ثقه اند و ابن کثیر این را صحیح می داند.).
1117- بزار به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این کلام عزیز «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ» در بارۀ سریۀ رسول الله نازل شده است. (بزار 2274 و 2275 و طبرانی 11130 به سندی که راوی‌هایش ثقه است از ابن عباس روایت کرده اند.).
1118- طبرانی به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله به نزد سَودَه عسل می نوشید. به خانۀ عایشه که آمد. گفت: ای رسول خدا! بویی از شما به مشامم می رسد. به اطاق حفصه (رض) که رفت او نیز همان سخن را گفت. پیامبر گفت: فکر می کنم این بوی از اثر عسلی است که در خانۀ سَودَه نوشیدم. قسم به خدا دیگر عسل نمی نوشم. پس خدای بزرگ در این خصوص «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» را نازل کرد. (طبرانی 11226. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11426 می گوید: راوی های این راویی صحیح هستند. سیوطی در «در المنثور» 6 / 336 این را صحیح گفته است. «تفسیر شوکانی» 2715).
1119- این روایت دارای شاهد است که در بخاری و مسلم آمده. (صحیح است، در بخاری، مسلم و کتب دیگر آمده که در خانۀ زینب نوشیده است، بخاری 4912 و 5267، مسلم 1474، ابو داؤد 3714، نسائی در «تفسیر» 628 و ابن حبان 4183 از عبید بن عمیر از عایشه روایت کرده اند. [بخاری 6691 و مسلم 2694] «احکام القرآن» 2157).
حافظ ابن حجر گفته است: احتمال دارد که آیه در هردو مورد نازل شده باشد.
1120- ابن سعد از عبدالله بن رافع روایت کرده است: از ام سلمه (رض) در مورد این آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» سؤال کردم. گفت: در نزد من یک مشک عسل سفید بود و رسول الله صلی الله علیه وسلم عسل را دوست داشت و از آن می خورد. عایشه (رض) گفت: زنبور این عسل از عرفط [نوعی از درختان خاردار که شکوفه آن سفید است] تغذیه کرده است. پیامبر عسل را بر خود تحریم کرد. پس آیه نازل شد. (این درست نیست به روایت صحیح آمده که پیامبر در خانۀ زینب عسل می نوشید. «طبقات» ابن سعد 8 / 68 و 85 و 149 و 150 و 151.)
- حارث بن اسامه در «مسند» خود از عایشه (رض) روایت کرده است: چون ابوبکر صدیق سوگند یاد کرد که بر مسطح انفاق نمی کند. آنگاه الله تعالی آیه:
«قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» را نازل کرد. پس از نزول آیۀ ابوبکر صدیق انفاق او را مجدداً شروع کرد. در سبب نزول آیۀ بودن این حدیث غرابت جدی وجود دارد. (حارث از عایشه روایت کرده، چنانچه در «مطالب عالیه» 3784 آمده است، حافظ و بوصیری در باره سکوت کرده اند. این خبر باطل است چون مخالف احادیث مشهور و صحیح است، تمام مفسیرین از این اعراض کرده اند.)
1122- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زنی خود را به پیامبر اکرم بخشید. در بارۀ او آیۀ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» نازل شد. این روایت نیز

(c) ketabton.com: The Digital Library

غریب است و سند آن ضعیف. (ابن ابو حاتم چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» 4 / 457 آمده روایت کرده است، اسناد این به خاطر حفص بن عمر عوفی ضعیف است. ابن کثیر این را غریب و حدیث عایشه در خصوص نوشیدن عسل را درست می‌داند. «احکام القرآن» 2720 تخریج محقق.).(تفسیربیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف واسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره احوال برخی از زنان پیامبرصلی الله علیه وسلم بحث بعمل آمده است.

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴿٢﴾

خداوند راه گشودن (شکستن) سوگندهایتان را برای شما مقرر کرده است و الله مددگار شماست و اوست دانای باحکمت. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرَضَ»: اجازه داده است. مشروع گردانید،مقرّر داشته است.

«تَحِلَّةَ»: (حلل): گشودن، حلال کردن قسم با دادن کفاره، «تَحِلَّةَ»: تحلة آزاد شدن از مسؤولیت قسم با ادای کفاره. حلال کردن.

ما بنده الله تعالی، مطیع و فرمانبرادر هستیم، حلال را حلال شمریم، گرچه به قیمت شکستن قسم هم تمام شود «هُوَ مَوْلاكُمْ».

تفسیر:

در جملهٔ «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمانِكُمْ» با دقت برای ما می آموزاند که: در دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد، هیچ حکمی حتّی قسم هم نمی‌تواند تمام راهها را بر انسان ببندد.

علماء کرام دربیان احکام این آیه می نویسند: هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند متعالی حلال نموده، حرام گرداند و اگرکسی چنین کرد آن چیز حرام نمی‌شود و بر کسی که آن را بر خود حرام کرده پایبندی به حرمت لازم نیست، طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که حلال وحرام حق پروردگار با عظمت جَلّ عظمتهُ است.

ولی اگر با آنهم کسی چنین کرد، برخی از فقها، از جمله امام صاحب ابوحنیفه بر آنند که این به منزله سوگند خوردن (یمین) است؛ بطور مثال: اگر کسی لباس، یا غذا، یا نوشیدنی مخصوص یا چیزی از آنچه را که خداوند متعال مباح کرده است، بر خود حرام کرد. بنابر این، اگر به آنچه که بر خود حرام کرده بود برگشت، بر وی کفاره یمین لازم می شود و چون کفاره داد، سوگندش از بین می رود و گشوده می شود.

این حکم در همه چیز جاری است، حتی اگرخدا ناخواسته زنش را بر خود حرام گردانید. بعضی از فقها گفته اند: اگر زنش را بر خود حرام کرد و از تحریم وی نیت طلاق را داشت، طلاق واقع می شود. والله اعلم.

ولی نزد امام ابو حنیفه اگر زنش را بر خود حرام کرد و نیتی نداشت این در حکم سوگند «ایلاء» است، اگر نیت «ظهار» را داشت، ظهار واقع می شود، اگر نیت طلاق را داشت، طلاق بائن واقع می‌شود و اگر عدد معینی را در طلاق نیت کرد، نیتش معتبر است.

اما امام شافعی (رح) این تحریم را سوگند (یمین) نمی‌شناسد بلکه تحریم را فقط در مورد زنان سببی در وجوب کفاره می‌داند و اگر کسی از آن نیت طلاق را کرد، با آن طلاق رجعی واقع می‌شود.(برای تفصیل موضوع مراجعه فرماید به تفسیر انوار القران

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبدالرؤوف مخلص هروی جلد سوم سوره تحریم)

ظهار چیست؟

ظهار از ظهر گرفته شده است و در جاهلیت پیش از اسلام مرد برای زن خود می گفت: «انت علی کظهر أمی» (یعنی تو بر من مانند پشت مادرم هستی) و بدین ترتیب زن طلاق میشود، اما به آمدن دین مقدس اسلام ظهار که در زمان جاهلیت در بین مردم مروج بود آنر باطل اعلان داشت، و تا مرد کفاره نه پردازد، زن اش برایش حرام است.

یادداشت ضروری:

مبحث ظهاررا با تمام تفصیلات آن میتوان در سورۀ مجادله همین تفسیر شریف مطالعه فرماید.

خواننده محترم!

توجه نماید که: دین مبین اسلام چطور در آن عصر که همه جاء برده و غلام و تحقیر و زنده به گور کردن دختران و دهها جنایات و روابط ضد انسانی مسلط بود با چنان تدبر و درایت با استفاده از هر فرصت درین اعمال و روش های غیر طبعی ونادرست بشری به مهار کردن آن میرود و به هر مناسب به آزاد کردن غلام و اسیر امر و هدایت دارد. مقام زن را بلند و به جایگاه انسانی میرساند و از جامعه با روش ها و عقاید ناپسند ملت میسازد که بر اصول وروشها و اخلاق عالی انسانی و اسلامی مجهز میسازد.

وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴿٣﴾

و هنگامی که پیامبر با یکی از زنانش رازی نهانی گفت، پس چون وی آن (رازی) را برای (زن دیگر) بازگو کرد و الله (پیامبر) را بر آن مطلع گردانید (پیامبر) بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی (دیگر) اعراض نمود. و چون (موضوع) را به آن (زن) خبر داد، وی گفت: چه کسی این را به تو (شما) خبر داده است؟ گفت: (الله) دانای آگاه به من خبر داده است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَسَرَّ»: پنهانی بیان کرد. به گونۀ راز بیان داشت. «بَعْضِ»: یکی. فردی.
«حَدِيثاً»: سخن. کلام. «نَبَّأَتْ بِهِ»: خبر داد به آن،: آن نهانی را خبر داد.
«أَظْهَرَهُ»:: آن را آشکار کرد، آن را اطلاع داد. «عَرَّفَ»: شناساند. بازگو نمود.

تفسیر:

یعنی: پیامبرصلی الله علیه وسلم بخشی از آن سخنی را که حضرت بی بی حفصه افشا کرده بود، در عتاب خویش به وی اظهار کرد «و از بخشی دیگر صرف نظر کرد».
سفیان ثوری میگوید: «تغافل (یعنی اینکه خود را به بی خبری زدن) از اخلاق کریمان است».
«پس چون» پیامبرصلی الله علیه وسلم «او را از افشای راز خبر داد، آن زن گفت: چه کسی تو را از این خبر داده؟» یعنی: چه کسی تو را از افشای راز توسط من آگاه کرده است؟ «گفت» پیامبرصلی الله علیه وسلم «مرا خداوند دانای آگاه» که هیچ امر نهانی‌ای بر او مخفی نمی ماند «با خبرکرد».

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴿٤﴾

(شما ای دو همسر پیغمبر) اگر به درگاه الله توبه کنید (برایتان بهتر است)، بی‌گمان دلهایتان

(c) ketabton.com: The Digital Library

منحرف گشته است و اگر بر ضد او همدست شوید (بدانید) که الله مددگار اوست و (نیز) جبرئیل و مؤمنان نیک و فرشتگان مدد گار او هستند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَغَتْ» از حق مایل و منحرف شد.

تفسیر:

«إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» این خطاب به دو همسر گرامی پیامبرصلی الله علیه وسلم بی بی حفصه و بی بی عایشه رضی الله عنهما می باشد که سبب شدند تا پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلّم آن چه را که دوست می داشت بر خود ش حرام نماید سپس خداوند توبه را به آن ها عرضه نمود و آن ها را بر کارشان سرزنش کرد و به آن ها خبر داد که دل هایتان از پرهیزگاری و ادبی که شایسته است با پیامبر رعایت کنید و او را احترام بدارید، منحرف گشته است.

در جمله «وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ» و اگر با همدیگر همکاری کنید در امری که بر او دشوار می آید و او را ناراحت می کند، و این کار شما ادامه داشته باشد پس بدانید که «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ» خداوند متعال خودش کارساز و یاور پیامبر است و نیز جبرئیل و مؤمنانِ صالح و فرشتگان بعد ازآنان پشتیبان اویند. یعنی همه یاوران و پشتیبان پیامبر هستند و هرکس که یاورانش این ها باشند قطعاً پیروز خواهد بود. و این بزرگترین برتری و شرافت است برای سرور پیامبران محمّد صلی الله علیه وسلم که ذات بزرگوار خداوند و بندگان و آفریده های برگزیده اش یاوران این پیامبر بزرگوار می باشند.

عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا﴿۵﴾

اگر پیامبر شما را طلاق دهد. چه بسا پروردگارش همسرانی بهتر از شما برایش جایگزین کند. [زنانی که] مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، توبه کار، پرستشگر [خداوند]، روزه دار، اعم از بیوه و دوشیزه باشند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مُسْلِمَاتٍ »: جمع مُسْلِمَة، مسلمان و فرمانبردار. « قَانِتَاتٍ »: جمع قَانِتَة، خاشع و خاضع. فروتن (ملاحظه شود: نساء / 34، احزاب / 35). « سَآئِحَاتٍ »: جمع سَآئِحَة، روزه‌دار، گردنده،«به روزه دار سائح گفته می شود؛ چون در روز بدون خورد و خوراک رفت و آمد دارد.» [منیر]. هجرت کنندگان به سوی خدا و پیامبر [الواضح المیسر] (توبه / 112). « ثَيِّبَاتٍ »: جمع ثَيِّبْ، غیر دوشیزه،زنان بیوه. «أَبْكَاراً »: جمع بِكْر، دوشیزه (واقعه / 36).

تفسیر:

در این آیه مبارکه یکبار دیگر دو همسر گرامی پیامبرصلی الله علیه وسلم هریک (بی بی عایشه وبی بی حفصه) برحذر داشته شده اند، وآنان را با چیزی ترسانده که بر زنان بسیار دشوار می آید و آن طلاق است که گران ترین چیز برای آن هاست. پس فرمود: «عَسَى رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ» پس خود را برتر ندانید چون اگر او شما را طلاق بدهد کار بر او دشوار نخواهد شد و برای نگهداشتن شما مجبور نخواهد بود چون خداوند به او همسرانی خواهد داد که از نظر زیبایی و دیانت از شما بهتر خواهند بود، امّا این از باب

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعلیق است و هنوز تحقق نیافته و لازم نیست که محقق شده باشد چون همسرانش را طلاق نداد و اگر طلاق می داد چنین زنان فاضلهٔ که خدا ذکر نموده پدید می آمدند.
قرطبی گفته است: الله تعالی بدین وسیله به پیامبر صلّی الله علیه و سلم وعده داده است اگر در دنیا آنها را طلاق بدهد زنانی بهتر از آنها به او عطا می‌کند.
الله آگاه است که آنها را طلاق نمی‌دهد. اما قدرت خود را بیان کرده است که اگر پیامبر آنها را طلاق بدهد زنانی بهتر به او می‌دهد. و بدین ترتیب آنها را ترسانده است (تفسیر قرطبی ۱۹۳/۱۸)
سپس خدا زنانی را توصیف کرده است که به عوض آنها به پیامبر می دهد، و فرمود: «مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ» جمع مُسْلِمَة، یعنی زنان مسلمانی مؤمنی که هم مقّررات ظاهری را به جای می آورند و هم ایمان دارند، و هم فرمانبردار اند، یعنی شرائع باطنی از قبیل عقاید و اعمال قلب را نیز به جای می آورند.
«قَانِتَاتٍ» جمع قَانِتَة، خاشع و خاضع. فروتن و همواره و همیشه فرمانبردارند.
در مقابل فرمان خدا و پیامبر تسلیم اند و آن را گردن می نهند. (ملاحظه شود سورهٔ های: نساء / ۳۴، احزاب / ۳۵).
«تَائِبَاتٍ» از گناه توبه می‌کنند و بر معصیت اصرار نمی ورزند. و از آن چه که خدا نمی پسندد توبه می کنند و اعراض می نمایند. پس آن چه را که خدا دوست می دارد انجام می دهند و از آن چه که دوست نمی دارد روی گردان میشوند.
«عَابِدَاتٍ» به عبادت خدا می پردازند و بسی به طاعت اشتغال دارند که انگار عبادت با سرشت آنها امتزاج یافته و به منش آنها تبدیل شده است.
«سَائِحَاتٍ» جمع سَآئِحَة، روزه دار، گردنده (ملاحظه شود سورهٔ: توبه/۱۱۲).و یا به معنی به سوی خدا و پیامبر مسافر و مهاجرند. (ابن عباس گفته است: (سائحات) یعنی روزه‌داران، و به حدیثی استدلال کرده است که میفرماید: «گردش این امت روزه داری است» و زید بن اسلم گفته است (سائحات) یعنی مهاجران به سوی خدا و «التائبون العابدون السائحون» را خواند؛ یعنی مهاجر. شاید این نظر ارجح باشد که با معنی لغوی سیاحت وفق پیدا می‌کند؛ یعنی گردش در روی زمین به منظور پند و اندرز و عبرت گرفتن. ابن کثیر قول اول را ترجیح داده است. و الله اعلم.)
«ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا» یعنی در بین آنها برخی بیوه و برخی دوشیزه خواهند بود،(ملاحظه شود سورهٔ: واقعه / ۳۶).
ابن کثیر: آنها را به دو نوع تقسیم کرده است تا برای نفس اشتها انگیزتر باشند؛ زیرا تنوع شادی نفس را در پی دارد. (تفسیر ابن کثیر)
برای نشان دادن تنوع و تقسیم، و او عطف آمده است: ثیبات و أبکارا و اگر واو حذف می شد، معنی غلط از آب در می‌آمد؛ زیرا «ثیوبت» و «بکارت» با هم جمع نمی‌شوند. پس در اسرار قرآن ملاحظه می شود که با چه عمق موضوع را مورد بحث قرار داده است.
یعنی پیامبرصلی الله علیه وسلم به دلخواه خود زنان متنوّعی داشته باشد.
وقتی همسران پیامبرصلی الله علیه وسلم این هشدار و تأدیب را شنیدند بلافاصله برای کسب رضایت پیامبرصلی الله علیه وسلم شتافتند. پس این صفت بر آن ها منطبق بود و آن ها برترین زنان جهان گشتند». (تفسیر علامه عبدالرحمن سعدی).

خوانندهٔ محترم !

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان نیاز به همسر دارد و در صورت که اختلافات بین زوجین به حدی برسد که تداوم زندگی مشترک رادر بین یک زن وشوهرغیر ممکن بسازد، ناچار باید طلاق، راجایگزین آن سازد. به یاد داشته باشید که: مقابله با همسر و عذرخواهی نکردن و پشیمان نشدن، ممکن است زن را تا سرحد طلاق و جدایی پیش ببرد. ویکی از قوی ترین اهرم ها در برابر توطئه زنان، تهدید به طلاق است.

همچنان قابل تذکر می دانم در آیات که ترجمه وتفسیر آن در فوق تذکر رفت، به وضاحت دوپیام مهم واساسی را برای ما میرساند:

اول: آنچه را که الله تعالی بر مسلمین حلال کرده بدون اجازه شرع حرام نخواهد شد. علماء در بیان احکام این آیه گفته اند: هیچ کس نمی تواند آنچه را که خداوند متعال حلال نموده حرام گرداند و اگر چنین کرد آن چیز حرام نمی شود و بر کسی که آن را بر خود حرام کرده پایبندی به حرمت لازم نیست، زیرا حرام و حلال کردن حق الله سبحان وتعالی است.

دوم: تنها کسانی لیاقت همسری پیامبر صلی الله علیه وسلم را دارند که بر طبق آیۀ پنجم دارای این خصوصیات عالی باشند که:

«مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا» یعنی: دارای صفات «همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده» باشند.

یادداشت ضروری:

مبحث طلاق وحکمت های آن به تفصیل در سورۀ طلاق همین تفسیر بیان یافته است که میتوانید به این سوره مراجعه وحل مطلب فرماید.

ارشادات آیات متذکره:

از ارشادات آیات متذکره معلوم می شود که: رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ کدام از زنان خویش را هریک بی‌بی عایشه وبی بی حفصه رضی الله عنهما را طلاق نداد، و این پیام بزرگی است که آن دو زن بزرگوار (با وجود آنکه از گناه و خطأ معصوم نبودند) ولی چون صفات (مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت‌کننده) را داشتند همچنان همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم باقی ماندند، و این خود پیام بزرگی برای دشمنان امهات المؤمنین و ناموس پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

بنابر این همین حقیقت (یعنی نگهداشتن بی‌بی عایشه و بی‌بی حفصه رضی الله عنهما در قید نکاح نزد خود) توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم، بزرگترین شاهد و گواهی است بر اینکه آن زنان مؤمنه دارای صفت (مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده) بودند، وگرنه بر طبق آیات فوق توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم طلاق داده می شدند و همسرانی با این خصوصیات جای آنها را می گرفتند (چه بیوه و چه باکره).

همچنان از ارشادات آیات متذکره معلوم میشود که: نه تنها چیزی را از شخصیت والای عایشه و حفصه رضی الله عنهما نمی کاهد بلکه دلیلی بر (مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده) آنهاست. البته ما نمی توانیم دشمنان ناموس رسول الله صلی الله علیه وسلم را قانع سازیم، زیرا اساساً آنها قصد قناعت را ندارند و به هر ترتیبی که باشد می خواهند عُقده و کینه گندیدۀ خود را تخلیه کنند. آنها همان کسانی هستند که آن عزیزان را کافر و زنا پیشه می دانند، حال چه توقعی است که انتظار داشته باشیم آنها به انصاف روی آورند و آیاتی را که سر انجام به نفع آنها (یعنی بی بی عایشه و بی بی حفصه رضی

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله عنهما) است را مانند یک مسلمان و معتقد به قرآن کریم، دلیل روشن و واضح بر شرافت امهات المؤمنین بدانند!؟

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی، همسران گرامی پیامبرصلی الله علیه وسلم را به بازگشت از لغزشی که مرتکب شدند، دستور داد، آنان را نصیحت و تربیت کرد و به جدایی هشدار نمود.

اینک در آیات متبرکه (6 الی 9) یکبار دیگر مؤمنان را به اندرز و نصایح و رعایت و مصؤن داشتن خود و بستگانشان از آتش دوزخ و ترک گناه فرمان می دهد و به کافران می گوید: روز قیامت عذرخواهی اثر ندارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿۶﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگها است نگهدارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند، و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی کنند و دستورات او را دقیقاً اجرا می نمایند! (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قُوا»: مصؤن و محفوظ دارید.

«أَهْلِيكُمْ»:خانواده هایتان را، منظور از اهل، زنان وفرزندان و خانواده میباشد.

تفسیر:

مفسرخازن فرموده است: یعنی به آنها دستور خیر و نیکی بدهید و آنها را از شر بازدارید و به آنها بیاموزید و آنان را باادب بار بیاورید، تا بدین طریق آنان را از آتش دوزخ مصؤن بدارید. (خازن ۱۲۱/۴.)

«وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» سوخت آتش دوزخ عبارت است از خلایق و سنگ.

«وَقُودُ»: هیزم آتش انگیز. (سورۀ: بقره 24 و سورۀ آل عمران 10).

مفسران گفته اند: منظور از سنگ، سنگ گوگرد است؛ زیرا حرارتش از همه شدیدتر است و از همه چیز زودتر آتش می‌گیرد و مشتعل می شود، و منظور حرارت فوق العاده‌ای است که از احتراق مواد مذکور حاصل می‌شود. آتش دوزخ مانند آتش دنیا نیست که از سوختن چوب به دست می‌آید. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

ابو سعود فرموده است: سوختی که در آن انداخته می‌شود عبارت است از انسان و گوگرد که بوی آن از بوی مردار بدتر است. (مختصر ۵۲۳/۳).

«عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ»: «غِلاظٌ»: جمع غَلیظ، خشن، تندخو. بر این آتش مأمورانی سختگیر قرار دارند، به احدی رحم نمی‌کنند، و مامور تعذیب کفارند.

«شِدَادٌ»: جمع شَدید، زورمند. سختگیر. توانا در انجام کارهای دشوار.

مفسرقرطبی فرموده است: منظور از ملائکه، «زبّانیه» می باشد که دلی همچون سنگ دارند و به درخواست هیچ احدی اهمیت نمی‌دهند؛ زیرا ساختار خلقت آنها از کین و غضب است، و آن‌طور که انسان خوردن و آشامیدن را دوست دارد، آنها نیز شکنجه‌ی خلق را دوست دارند. (تفسیر قرطبی ۱۹۶/۱۸).

«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»:هرگز از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند. «وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» و بدون مهلت و تاخیر اوامر را انجام می دهند.

خانواده، اولین اجتماع:

(c) ketabton.com: The Digital Library

در فرهنگ اسلامی، خانواده کانونی مقدس بشمار می رود، و خانواده اولین اجتماعی است که انسان از همان آغاز تولد با آن مواجه است و در آنجا تحت تعلیم و تربیت قرار گرفته و توانایی های اولیهٔ خود را جهت پیشبرد و ادارهٔ زندگی آینده به دست می آورد. به عبارتی خانواده، خشت اول در بنای زندگی هر شخص بشمار می رود.

بناءً دین مقدس اسلام توجه خاص خویش را به این اجتماع کوچک (ولی بسیار مهم) جلب نموده، و ارشادات ورهنمود های متعددی را برای رشد سالم واسلامی در زمینه برای پیروان خویش توصیه های فرموده است.

یکی از توصیه زیبا مفید و معجزه آسا، همین حکم آیهٔ ششم، سورهٔ تحریم می باشد: در آیهٔ مذکور، خداوند تبارک و تعالی انسان را دستورمی دهد: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» که هم خودش را و هم اهل و عیال و زن و فرزندان خویش را از آتش جهنم حفظ کند.

همانطور که خداوند انسان را آفریده و به او قوه عقل داده و از جانب دیگر پیامبران ورسول وکتب آسمانی را جهت راهنمایی و هدایت او فرستاده، مسئولیت نگهداری خود در مقابل گناهان و تربیت و محافظت خانواده و فرزندان را نیز به عهده او قرار داده است.

در ظاهر آیهٔ مبارکه مخاطب تنها حفظ اهل آمده است، که با صراحت باید گفت که هدف از آن مخاطب فقط یک فرد نیست بلکه هدف از آن سرپرست خانواده است. و در ضمن اهل، فقط اعضای خانواده حسبی و نسبی نیست بلکه هر شخصی که سرپرستی تربیت و تعلیم گروهی را به عهده داشته باشد، می باشد.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «أَلا كُلُّكُم رَاعٍ وَ كُلُّكُم مَسئُولٌ عَن رَعِيَّتِهِ» تمام افراد شما مسلمانان به منزله حافظ و نگهبان و شبان دیگران هستید و تمام شما نسبت به تمام خودتان مسؤولید.

تعبیری از این بالاتر نمی توان کرد، یعنی ایجاد نوعی تعهد و مسؤولیت مشترك میان افراد مسلمان برای حفظ و نگهداری جامعه اسلامی بر مبنای تعلیمات اسلامی.

چنین وظیفه سنگینی اولاً آگاهی و اطلاع زیاد می خواهد، یعنی هر فرد یا اجتماع ناآگاهی نمی تواند این وظیفه را به خوبی انجام دهد، و ثانیاً قدرت و امکان می طلبد. انجام دادن چنین مسؤولیت بزرگ و چنین تکلیف بسیار بزرگی احتیاج به قدرت و نیرو دارد. یک درس بزرگ که برای ما می آموزند اینست که: اولین گام در اصلاحات، از اصلاح خود انسان آغاز وبعداً به و بستگان و سپس اصلاح جامعه میرسد. طوریکه در آیه فوقه به زیبای خاصی میفرماید: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ» و در این هیچ جای شک نیست که:نفس انسان، سرکش است و نیاز به حفاظت دارد.

اولی ترین کس به حفظ انسان، خود انسان است. طوریکه میگویند:تا زنجیر از پای خود باز نکنیم، نمی توانیم دیگران را آزاد کنیم. خود سازی شرط موفقیّت در ساختن خانواده و جامعه است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٧﴾

ای آنانی که کافر شده اید! امروز عذرخواهی نکنید. جز این نیست که در برابر آنچه (در دنیا) می‌کردید، جزا داده می شوید. (٧)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

(c) ketabton.com: The Digital Library

نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه الله توبه کنید و توبه خالصانه بکنید امید است پروردگارتان گناهانتان را محو کند و شما را به باغهایی در آورد که از زیر (درختان و قصرهای آن) نهرها روان است. روزی که الله جلّ جلاله پیامبرش و آنانی را که با او ایمان آورده‌اند خوار و رسوا نمی سازد. نورشان پیش روی آنان و به سمت راستشان با شتاب روان است. می‌گویند: ای پروردگار ما! نور ما را برای ما کامل گردان و ما را بیامرز چون تو بر هر کاری توانایی.(۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَصُوحاً»: از روی اخلاص. خالصانه. صیغه مبالغه است.

تفسیر:

توبه نَصُوح، باید این خصوصیات را داشته باشد، ترک گناه، پشیمان شدن از گناه، تصمیم بر برنگشتن به گناه، ردّ مظالم و باز پرداخت حق به صاحبان آن.

عالم شهیر جهان اسلام عبدالعزیز بن محمد نَسَفی در تعریف توبه نصوح میفرماید: «توبه نصوح توبهٔ است که پارگی های دینت را رفو و خللت را مرمت کند».

از حضرت علی کرم وجهه سؤال شد که توبه نصوح چیست؟

فرمود؛ شش چیز جامع آن است:

1 - پشیمانی از گناهان گذشته.
2 - اعاده فرایض.
3 - رد مظالم و حقوق.
4 - حلالیت خواستن از خصمها.
5 - عزم نمودن بر عدم بازگشت به گناه در آینده.
6 - اینکه نفست را در طاعت خداوند متعال تمرین و پرورش دهی چنانکه آن را در معصیت وی پرورش داده ای.

از حضرت عمر رضی الله عنه راجع به توبه‌ی نصوح سؤال شد که گفت: این است که توبه کند و همانطور که شیر به پستان باز نمی‌گردد، او نیز به گناه باز نگردد. (خازن ۱۲۲/۴.)

برخی از علماء بدین عقیده اند که: توبهٔ نصوح دارای سه شرط است: اول، گناه را کاملاً ترک نماید، دوم، از گناه گذشته پشیمان شود، سوم، تصمیم قطعی بگیرد که دیگر مرتکب گناه نشود. و اگر حق انسانی ضایع شده باشد، شرط چهارم افزوده می‌شود که عبارت است از رد مظالم به صاحبان حق.

در حدیث به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پشیمانی توبه است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «اسلام آنچه را که ما قبل آن است، محو می کند و توبه آنچه را که ماقبل آن است، محو می کند».

«چه بسا پروردگارتان گناهانتان را از شما بزداید» چنانکه در چند آیه قبل گفتیم؛ وقتی کلمه «عسی» از جانب الله تعالی به کار رود، بر حتمی بودن وقوع آن امر دلالت می کند پس طرح موضوع به صیغهٔ که طمع و توقع ایجاد می کند نه قطعیت، اشعاری است بر اینکه زدودن

(c) ketabton.com: The Digital Library

گناهان بخشایشی از سوی حق تعالی است و اینکه لازم است تا بنده همیشه در میان خوف و رجاء قرار داشته باشد و چه بسا «شما را به بوستان هایی درآورد که جویباران از فرودست آن جاری است. روزی که خداوند پیامبر و ایمان آوردگان همراه او را خوار نسازد، نورشان در پیشاپیش وسمت راستشان می شتابد».

«أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا»: درخواست تکمیل نور یا از سوی همه مؤمنان است، و این تقاضا وقتی است که نور منافقان خاموش می گردد. مؤمنان از خدای متعال می خواهند که تا رسیدن به بهشت نورشان بماند. یا این که نور برخی از مؤمنان، ضعیف بوده و در خواست می نمایند که نورشان پرتو و تابند گی بیشتری داشته باشد.

«يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» روزی که خدا پیامبر و پیروان با ایمانش را در مقابل کفار خوار و سبک نمی‌کند، بلکه آنان را عزیز و گرامی میدارد.

ابو سعود می‌گوید: تعریض است به افرادی از اهل کفر و نافرمانی که خدا آنان را خوار و رسوا می‌کند. (ابو سعود ۱۷۵/۵).

«نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» نور آن گروه از مؤمنان بر صراط برایشان پرتوافشانی می‌کند و پیش‌رو و پشت سر و چپ و راست آنان را مانند ماه در شب تار، روشن می‌کند. (در حدیث آمده است: از پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم سؤال شد در روز قیامت امت خود را در میان ملت‌ها چگونه مي شناسی؟ گفت: آنها با پیشانی و دست و پای سفید از آثار وضو به محشر مي آیند؛ یعنی نور از چهره و دست هایشان می درخشد و پیامبر آنان را به وسیله‌ی آن می شناسد.)

«يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا» از پیشگاه خدا التماس می‌کنند و می‌گویند: خدایا! این نور را برای ما کامل و مستدام فرما، و ما را رها مکن که در تاریکی دست و پا بزنیم.

ابن عباس(رض) گفته است: وقتی خدا نور منافقان را خاموش کرد، (تفسیر قرطبی ۲۰۱/۱۸). مؤمنان چنین دعا کرده و التماس کنان از خدا می‌طلبند تا به بهشت نایل آیند.

«وَاغْفِرْ لَنَا» و گناهان ما را ببخشای. «إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» همانا تو بر همه چیز، بخشودن و کیفر دادن و مهر و عذاب قادری.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴿٩﴾

ای پیامبر! با کافران و منافقان جنگ کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و بد بازگشت گاهی است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« يَآ أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ »: (ملاحظه شود: توبه / 73، فرقان / 52). مراد جهاد با کفّار، با قوّت و قدرت تمام، و با منافقان با حجّت و برهان است.

تفسیر:

در آیه مبارکه گفته شده است که: ای پیامبر! با کفار با استفاده از شمشیر و تیر جهاد کنید و با منافقان با ارائه‌ی دلیل و برهان؛ چون منافقان ایمان را ابراز می‌دارند پس به ظاهر مسلمان می باشند، ازاین‌رو به پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم دستور جنگ با آنان داده نشده است.

«وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» و در صحبت کردن با آنها سخت بگیر و با نرمش و مهربانی با آنها برخورد مکن، تا بترسند و خوار شوند و صلابتشان شکسته شود. و سرسختی آنان نرم

(c) ketabton.com: The Digital Library

گردد.
«وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ۖ» و قرارگاه آخرتشان جهنم است. «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» و جهنم بد قرارگاه و سرانجامی است برای تبهکاران!

منافق:

بدون تردید، «منافق» از زمره کافران است و بهرهای از ایمان در قلب خود ندارد; ولی نقاب مسلمانی رابر چهره میکشد و خود را مسلمان معرفی مینماید.
«منافق» کسی است که کفرش را پنهان میکند و اظهار اسلام مینماید. او از روی نیرنگ، دروغ و فریب دادن مسلمانها، ادعای ایمان میکند، در حالیکه نسبت به همه یا برخی از ارکان ایمان در قلب خود کافر است. قرآن عظیم الشأن در موارد متعددی به کفر منافقان تصریح کرده است. بطور مثال در سورۀ بقره، آنان را چنین توصیف میکند: «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللهِ وَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُم وَ مَا يَشْعُرُونَ) (سورۀ بقره: 89) (و از مردم کسی هست که می گوید به الله و به روز آخرت ایمان آوردهایم، و آنها در واقع هرگز مؤمن نیستند.
(بلکه به گمان خود الله و مؤمنان را فریب میدهند و در حقیقت فریب نمیدهند مگر خودشان را و (لیکن) درک نمی کنند.
راغب اصفهانی در تعریف «نفاق» مینویسد: «نفاق» وارد شدن در اسلام از یک طرف و بیرون رفتن از آن از طرف دیگر است. (راغب اصفهانی، مفردات، ماده «نفق»)
قابل تذکر است که: منافق به معنای مذکور، اصطلاح است که در ادبیات اسلامی بکار رفته است ودر ادبیات عرب دوران جاهلیت قبل از اسلام بدین معنا به کار نمیرفت.
«منافق» از ماده «نافقاء» و «النُفقه» گرفته شده که عمل شان به موش صحرایی بنام «یربوع » ویا کور موش می ماند.
میگویند یربوع یعنی موش صحرایی یا کور موش زمانی که برای خود در داخل زمین سوراخ ویا خانه چقر می کند، برای آن دو راه یا بیشتر میگذارد.
سوراخ یکی از این راهها را در سطح زمین با مقدار کمی از خاک میپوشاند و مخفی میکند و زمانی که اضطرار پیش بیاید و چیزی او را از یک طرف تعقیب کند، راه دیگر را در پیش میگیرد و با سر خود کمی به آن لایۀ نازک از خاک میزند، خاکها میریزد و از آنجا بیرون میآید و فرارمی کند. (مراجعه شود به عبدالرحمان حسن حنکبة المیدانی، ظاهرة النفاق و خبائث المنافقین فی التاریخ، 1414، صفحه 5253.)
قابل تذکر است که: منافقان از لحاظ انگیزه و اهداف خویش به چند گتگوری تقسیم می شوند:
اول: کسانی که برای رسیدن به منافع و مصالح دنیایی، به ظاهر مسلمان گردید ند. در زمانی که اسلام گسترش یافت و فتوحات زیاد شدند، اینان به خاطر آنکه از غنایم جنگی بهره ببرند، اظهار اسلام کردند.
دوم: برخی برای ترس جان، مال و دیگر منافع دنیاییشان مسلمان شدند.
سوم: برخی دیگر از منافقان برای آنکه به اسلام و مسلمانان آسیب برسانند، چهره مسلمانی به خود گرفتند.
چهارم: منافقانی که انتساب به اسلام را به ارث برده اند و از زمره مسلمانان به شمار میآیند، ولی در حقیقت، ایمان ندارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مراحل نفاق :

نفاق دارای مراحلی است. بالا ترین مرحله آن، که «نفاق اکبر» نامیده میشود، نفاق در اصل دین است و با کفر ماهیتی یکسان دارد. دارنده این نفاق در حقیقت کافر است; ولی در ظاهر، در زمره مسلمانان قرار دارد. معنای اصلی «نفاق» و«منافق» همین است و درقرآن کریم نیز به همین معنا به کار رفته است.

مرحله پایین نفاق، که میتوان آن را «نفاق اصغر» نامید، معنایی نزدیک به فسق دارد. «فاسق» به کسی اطلاق میگردد که احکام شریعت را قبول دارد و بدان اعتراف میکند، ولی در برابر آن التزام عملی ندارد و در عمل بدان پایبند نیست و برخی یا همه احکام شرعی را در رفتار خود نقض میکند. «فسق»، عامتر از «کفر» است و در خصوص ارتکاب گناه چه کم باشد یا زیاد به کار میرود; ولی بیشتر درباره کسی به کار میرود که گناه زیاد مرتکب میگردد.

دارنده گان نفاق اصغر کافر و خارج از اسلام نیستند. اینان کسانی هستند که فروع دین و حدود شریعت را رعایت نمیکنند; ولی در میان مردم به صورت ریاکارانه به تقوا و عمل نیک تظاهر میکنند تا مورد اعتماد، تعظیم و تکریم دیگران قرارگیرند. عبدالرحمان حسن حنکیة، ظاهرة النفاق، صفحه 73.).

موقف رسول الله صلی الله علیه وسلم با منافقان:

اگر سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را مطالعه نمایم با تمام وضاحت در خواهیم یافت که موضع رسول الله صلی الله علیه وسلم در قبال پدیده نفاق، موضع طبیبی بود که محیط پرورش و رشد مکروب را از هر جهت محدود و سپس منافذ ادامه حیات آن را مسدود میکند تا میکروبها امکان هرگونه نشاط و فعالیت خود را از دست بدهند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم با پدیده نفاق از آغاز پیدایش آن، به عنوان یک پدیده اجتماعی و روانی برخورد کردند و از برخورد سیاسی رسمی با آن پرهیز نمودند. از اینرو، برای رفع این مشکل، از ابزارها و امکانات روانی و اجتماعی بهره گرفتند. به همین دلیل، رفتار آن حضرت در برابر منافقان عمدتاً عناوینی اخلاقی به خود میگرفت، تا سیاسی. مدارا، که یک رفتار اخلاقی است، اصلی ترین نمونۀ رفتاری پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر منافقان به شمار می آید.

در ضمن، پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلّم در برخورد با منافقان، تدابیری می اندیشیدند و به گونهای رفتار میکردند که نتیجۀ آن، انزوای اجتماعی منافقان و مصؤنیت بخشی به جامعه اسلامی از تأثیرگذاری منفی آنان بود و گاهی نیز برای جلوگیری از فتنه انگیزی آنان، به اِعمال خشونت دست میزدند. البته هیچگاه به قتل آنان اقدام نکردند.

از مجموع مباحث تحقیقاتی سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم این حقیقت را با تمام وضاحت یافته می توانیم که شیوه برخورد رسول الله صلی الله علیه وسلم با منافقان طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ با مدارا و گذشت برخورد میکردند. این در حالی بود که پیامبراز کفر پنهان منافقان آگاه بود. آیات قرآن کریم در بسیاری از موارد، نقاب از چهره آنان برمیداشت و آنان را معرفی میکرد. خودشان نیز در شرایط گوناگون، با کار شکنی ها و خیانت هایی که انجام میدادند، هویّت خویش را آشکار می نمودند. پیامبر بارها در جواب کسانی که پیشنهاد قتل منافقان را مطرح میکردند، میگفتند: کسی که به وحدانیت الله تعالی و رسالت پیامبرش اعتراف کند از کشتنش نهی شده ام، و دیگر اینکه مبادا عرب بگوید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمّد همین که به وسیله یاران خود به پیروزی رسید، آنان را به قتل میرساند، البته عفو و مدارای پیامبرموجب بی توجهی به جامعه اسلامی نمیشد.
آن حضرت صلی الله علیه وسلم هیچگاه از این دشمنان داخلی غافل نبود و همیشه حرکتها، کار شکنی ها و شایعه های آنان را با دقت زیر نظر داشت نقشه های آنان را خنثا میکردند و در مورد شایعه سازیهای آنان، حقیقت مطلب را به آگاهی مسلمانان میرساند و گاهی نیز از خشونت بهره میگرفت; ولی به اندازهای که هسته نفاق آنان از هم بپاشد و نقشه هایشان عملی نگردد.
همچنین از این تحقیق، به دست می آید که مهمترین روش پیامبر برای جلوگیری از فتنه انگیزی منافقان و مصؤنیت بخشی به جامعه اسلامی، منزوی کردن و مطرود نمودن آنها در درون جامعه اسلامی بود. در نتیجه برخوردهای مدبّرانه پیامبرو نزول آیاتی از قرآن کریم در معرفی هویّت منافقان حسّاسیتها نسبت به منافقان برانگیخته شد و در نتیجه، موقعیت و تأثیرگذاری آنان در جامعه اسلامی به تدریج سقوط کرد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (10 الی 12) مثلهایی در مورد زنان با ایمان و زنان بی باور و نافرمان، به بیان گرفته شده است.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ﴿١٠﴾

خداوند درباره کافران، زن نوح و زن لوط را مثال می آورد، که (آن دو) در نکاح دو بنده از بندگان صالح ما بودند ولی به آنان خیانت کردند پس آن (دو پیامبر) نتوانستند از (عذاب) الله چیزی را از آن (دو زن) دفع کنند و گفته شد: با واردشدگان به آتش (دزوخ) در آئید. (١٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تَحْتَ»: این کلمه ، کنایه از تحت سرپرستی و زیر نکاح است. « خَانَتَاهُمَا »: خیانت این دو همسرِ بدشگون، همکاری با دشمنان و گزارش اخبار و پخش اسرار خانواده و مؤمنان بود. خیانت ایشان انحراف از جاده عفّت نبود. زیرا هرگز همسر هیچ پیغمبری آلوده به بی‌عفّتی نشده است. (تفسیرنمونه، جلد 24، صفحه 301). « أُدْخُلاَ النَّارَ »: به هنگام مرگ، فرشتگان به بدان یا نیکان خبر ورود آتی ایشان به دوزخ یا به جنت را می‌دهند (ملاحظه شود: المصحف المیسّر). « فَلَمْ يُغْنِيا »: در آخرت همه رابطه‌های دنیوی جز رابطه ایدئولوژی گسیخته می‌گردد (ملاحظه شود: بقره / 48 و 123، لقمان / 33، ممتحنه / 3، انفطار / 19).

تفسیر:

امام قرطبی(رح) میفرماید: الله تعالی این مثل را آورده است تا نشان دهد همانطوری که نوح و لوط با این که در پیشگاه خدا مقرب و مکرم بودند، از زنان نافرمان و تبهکار خود یک ذره از عذاب را دفع نکردند، همان طور هم هیچ کس در آخرت به سبب خویشاوندی و نسب عذاب احدی را دفع نخواهد کرد (تفسیر قرطبی ٢٠١/١٨).

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و خداوند مثلي براي مؤمنان زده، به همسر فرعون، در آن هنگام که گفت پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و عمل او نجات ده، و مرا از قوم ظالم رهائي بخش.(۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« إِبْنِ »: بنا کن. بساز.

تفسیر:

ابو سعود میفرماید: یعنی حال او را مثال حال مؤمنین قرار داده است که قرابت کفر به آنها زیانی نمی رساند، همچنان‌که همسر فرعون در حبالهی سر سخت ترین دشمنان خدا یعنی فرعون بود، اما در والاترین و بالاترین مقام بهشت قرار دارد. (ابو سعود ۱۷۶/۵).

مفسران گفته‌اند: نام همسر فرعون، «آسیه، دختر مزاحم» بود، به حضرت موسی علیه السّلام ایمان آورد، خبر آن به فرعون رسید و دستور قتلش را داد، اما خدا او را از شر فرعون نجات داد. قرابت او با فرعون یعنی کافرترین کافران برای او ضرری در بر نداشت، و وصلت زنان نوح و لوط، که پیامبر خدا بودند، برای آنان فایده‌ای به همراه نداشت.

آسیه زن فرعون:

قرآن عظیم الشأن زنانی را به عنوان نمونه وزنانی با فضیلتی ذکر نموده، که یکی از آنان آسیه زن فرعون است:که ذکر آن در آیهٔ فوق بعمل آمده است.

تعبیر قرآن درین آیه این نیست که: همسر فرعون نمونهٔ زنان خوب است، بلکه می‌فرماید: زن خوب نمونهٔ جامعه اسلامی است وجامعه باید از این زن عبرت گیرد، نه این که فقط زنان باید از او درس بگیرند.

آسیه در خانهٔ زندگی می کرد که صاحب خانه ادعای خدای و ربوبیت مینمود، طوریکه الله متعال می فرماید: «اَنا رَبُکمُ اَلاعلیٰ» (نازعات، 24) (پروردگار بزرگتر شما منم.) را داشت، وشعار «ما علمتُ لکم مِن اِله غیري»(قصص، 38) (برای شما خدایی غیر از خودم نمی شناسم.) در سر می پروراند وادعای خدایی می کرد.

او نه تنها دعوای خدایي میکرد بلکه ادعای خدای بودن را هم در انحصار خود قرار داده بود، طوریکه در (آیهٔ 1 سورهٔ اعلی) آمده است ک «سَبِح اِسمَ رَبِکَ الاعلیٰ» (تسبیح کن نام پروردگار والای خود را.) کلمهٔ اعلی مفهومی است که حصر را همراه دارد، بنابراین، دو نفر به عنوان اعلی نمی توانند یافت شوند، فرعون نیز با گفتن این کلمه داعیه انحصار داشت واین اعلی بودن را ادعا می کرد. او همانطوری که ادعای ربوبیت را داشت، مدعی توحید ربوبی هم بود.

او می گفت: نه تنها من خدایم، بلکه من، تنها خدا هستم. به جای «لا اله الا الله» شعار «لا اله الا انا» را سر می داد و در چنین فضای زن با ایمانی ومؤمنه نشات گرفت که نمونه از دیانت برای همه عالم بشریت است.

مفسرین می نویسند زمانیکه فرعون اطلاع حاصل کرد که همسرش خدا پرست است به دستور او شکنجه اش کردند تا زیر شکنجه جان داد.

آسیه زن فرعون که لقب ملکه موحّد را کمایی نموده است در زیر شکنجه این چنین دست به دعا بلند مینماید «رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَک بَیتاً فِی الْجَنَّةِ وَنَجِّنی مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمینَ».

(c) ketabton.com: The Digital Library

زن بمثابهٔ شمشیر دو سره:

خوانندهٔ محترم!

دشمنان اسلام در هر زمان تلاش کرده اند که به هر وسیله ممکن مسلمین را با احکام دین اسلام بیگانه کنند، یکی از مهمترین وسیله‌هایی که دشمن برای بیگانه ساختن مسلمین از دین شان بکار گرفته استفاده ابزاری از زن بوده است. زیرا نیمی از جمعیت مسلمین را زنان تشکیل می‌دهند و از طرفی زنان، مادر فرزندان و مردان مسلمان هستند که آن‌ها را تربیت می نمایند، بنابراین اگر زن صالح و نیکو باشد جامعه درست خواهد بود و اگر زن نادرست و فاسد گردد جامعه را نیز فساد در برخواهد گرفت در نهایت جامعه فرو خواهد پاشید اینجاست می بینیم که دشمنان اسلام امروز ودرعصر حاضر، تمام تلاش های خودرا بوسیله رسانه های جمعی به فساد کشاندن زن صرف مینمایند.

زن موجودی است که دارای استعداد خوبی است و اگر وظیفه اش را که تربیت فرزندان جامعه است به خوبی انجام دهد، این شایستگی را دارد که امتی را بسازد.

و برعکس اگر اخلاقش فاسد گردد و وظیفه‌هایی را که بر عهده دارد رها کند می تواند امتی را از بین ببرد.

پیامبرصلی الله علیه وسلم به چه زیبای فرموده است: «إن الدنيا حلوة خضرة، وإن الله مستخلفكم فيها، فينظر كيف تعملون، فاتقوا الدنيا واتقوا النساء فإن أول فتنة بني إسرائيل كانت في النساء» (مسلم) همانا دنیا سرسبز و شیرین است و خداوند شما را بر آن خلیفه گردانیده تا ببینید که چگونه رفتار میکنید، پس بپرهیزید از دنیا و بپرهیزید از زنان، زیرا اولین فتنهای که بنی اسرائیل بدان مبتلا شدند زنان بودند.

ونیز فرموده: «ما تركت من فتنة بعدي في الناس اضر على الرجال من النساء»

(بخاری) بعد از درگذشت من خطرناك ترین فتنهٔ که برای مردان از همه چیز مضرتر است زنان می باشند.

می توان گفت که زن خوب، يك امت است زیرا نیمی ازنفوس مردم را زن تشکیل می دهد و نیمی دیگر را نیز او به دنیا می‌آورد و تربیت می نماید.

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ﴿١٢﴾

و همچنین مریم دختر عمران مثل آورد که دامان خود را از حرام پاك نگهداشت، و ما از روح خود در او دمیدیم، او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد، و از مطیعان فرمان الله بود. (١٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَحْصَنَتْ» از «حصن» به معنای قلعه، مصؤن و محفوظ داشت، در مورد زنان، رمز عفت و پاکدامنی است.(در این آیه مبارکه چهار کمال برای حضرت مریم بیان شده است: پاکدامنی، نفخه‌ی روح، تصدیق پیامبران و کتب آسمانی و اطاعت محض در برابر الله.).

«فَرْج»: عورت. شرمگاه (ملاحظه شود سورهٔ های: مؤمنون: آیه5، نورآیات30 و31 و احزاب آیه:35).

«أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»: (سورهٔ: انبیاء:آیه91). «مِن رُّوحِنَا»: از روح متعلّق به خود. از روح ساخت خود (مراجعه شود: انبیاء:91، سجده:9، حجر:29).

«كَلِمَاتِ»: مراد اوامر و نواهی و وعده‌ها و وعیدهای الهی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«كُتُبِ»: کتاب‌های تورات موسی، و زبور داود، و صحف ابراهیم، و سایر کتاب‌های آسمانی. «الْقَانِتِينَ»: مطیعان و فرمانبرداران الهی، مواظبان طاعت و عبادت. مذکر آمدن آن، جنبه تغلیب دارد.

تفسیر:

« وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» و مریم دختر عمران که به خاطر کمال دینداری و پاکدامنی اش دامن به گناه نیالود و پاکدامنی ورزید. « فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا» پس از روح خود در آن دمیدیم که جبرئیل علیه السلام در گریبانش دمید، و دمیدنش به وجود مریم منتهی شد و عیسی علیه السلام پیامبر بزرگوار از او متوّلد گردید.

مفسرابن کثیر فرموده است: الله متعال جبرئیل را مأمور کرد در گریبان پیراهنش دمید و اثر به فرجش وارد شد و به عیسی باردار گردید.(مختصر ۲۵/۳.).

« وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ» و مریم سخنان پروردگارش و کتاب های او را تصدیق کرد. در این جا مریم به دانش و معرفت توصیف شده است چون تصدیق سخنان خداوند، سخنان دینی و تقدیری او را شامل می شود. و تصدیق کتاب هایش مقتضی شناخت چیزی است که به وسیله آن تصدیق تحقق می یابد، این کار جز با علم و عمل محقق نمی شود، بنابراین فرمود:« وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ » و مریم از فرمانبرداران بود. یعنی همواره و همیشه با فروتنی و خضوع به طاعت الهی پایبند بود و این توصیف او به کمال عمل است چون او صدّیقه بود و صدّیقیت یعنی کمال علم و عمل.

در حدیث آمده است: «در میان مردان، افراد کامل و فراوانی برخاسته‌اند، اما از میان زنان جز آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد زن کاملی برنخاسته است. و فضل و برتری عایشه بر دیگر زنان مانند برتری «ترید» بر سایر خوراکی‌ها می‌باشد».(اخراج از بخاری و مسلم).

مریم زن یکتا پرست:

بی بی مریم اصلاً از شهرناصره فلسطین است، ودر همان شهرچشم به جهان گشوده است، در انجیل عهد جدید و قرآن عظیم الشأن مادر حضرت عیسی علیه السلام معرفی شده است.

و در زمان تولد اش پدرش عمران فوت نموده بود.

به روایت اسلامی حضرت مریم دختر عمران، از نسل هارون و از طایفهٔ لاوی بود ولی به روایت مسیحیان وی از لاوی نبود بلکه نسبش به حضرت داوؤد علیه السلام می رسید و از طایفه یهودا بود.

همچنان به روایت قرآن، همسر عمران، در هنگام حمل، آنچه در رحم داشت، برای خدمت در بیت المقدّس نذر کرد. با این که فرزند عمران، دختر بود، او را در خدمت گزاری معبد آزاد گذاشتند. واو را مریم به معنی عبادت کننده نام نهاد. شوهر خاله اش زکریا توانست کاهنان را متقاعد کند تا مریم برای خدمت گزاری معبد سلیمان در اورشلیم ساکن شود.

یگانه زنی که در قرآن عظیم الشأن از او نام برده شده، حضرت بی بی مریم میباشد که تقریباً سی و چهار بار ذکری از آن به عمل آمده است که البته اکثراً به هنگام نام بردن حضرت عیسی علیه السلام با نام عیسی بن مریم میباشد.

ولی هست آیات قرآنی که به تنهایی نام مریم در آیات مبارکه آمده است که از آنجمله:

«يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آل عمران 43) (ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن وسجده بجا آور! و با رکوع کنند گان

(c) ketabton.com: The Digital Library

رکوع کن) ویا هم (آیه 16 سورۀ مریم) که میفرماید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا»؛ و در این کتاب (آسمانی) مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد و در ناحیه شرقی بیت المقدس قرار گرفت.

ویا هم: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاء الْعَالَمِينَ» و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان برتری داده است.(سوره آل عمران، آیه 42)

و یا هم «إِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِين» هنگامی که فرشتگان مریم را گفتند که خدا تو را به کلمه خود بشارت می دهد که نامش مسیح (عیسی) پسر مریم است، که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقرّبان (درگاه خدا) است. (سوره آل عمران، آیه 45)

فضایل اخلاقی حضرت مریم:

در مورد فضایل اخلاقی حضرت مریم توجه شما را به آیۀ 12 سورۀ تحریم جلب می نمایم که میفرماید: «الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا» مریم را به خاطر عفتش می ستاید، و ستایش مریم علیهاالسلام در قرآن عظیم الشأن مکرر آمده و شاید این به خاطر رفتار ناپسندی باشد که یهودیان نسبت به آن زن پاکیزه روا داشته و تهمتی باشد که ایشان به وی زدند، همچنین در «وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ» (آیه 12 سوره تحریم) یعنی مریم از زمره کسانی بود که مطیع خدا و خاضع در برابر اویند و دائما بر این حال هستند و اگر مریم علیهاالسلام را با این که زن بود، فردی از قانتین خواند با این که کلمه مذکور جمع مذکر است، بدین جهت بود که بیشتر قانتین مردان هستند. که منظور از قانتین عموم اهل طاعت و خضوع برای الله تعالی باشد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین:

«رَبَّنَا لَا تُزِغ قُلُوبَنَا بَعدَ إِذ هَدَيتَنَا وَهَب لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحمَةً إِنَّكَ أَنتَ ٱلوَهَّابُ ٨» [آل عمران: 8]. «[می‌گویند:] پروردگارا، پس از آنکه ما را هدایت کردی، دل‌هایمان را دستخوش انحراف مگردان، و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری».

پایان جزء بیست و هشتم

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکثی بربعضی از منابع و مأخذها

1 - تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:
شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

2 - تفسیر انوار القرآن:
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر:(فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.

3 - تفسیر معالم التنزیل - بغوی:
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاًبه زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

4 - تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی -12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)

5 - البحر المحیط في التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.

6 - تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهوربه ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسّر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید:ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.

7 - تفسیر بیضاوی:
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمربیضاوی (متوفی سال 791 هـ)

8 - تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین»:
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است.

9 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:
محمدبن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سدهٔ سوم قمری است.

10 - تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:

(c) ketabton.com: The Digital Library

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

11 - تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی ، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل اورده است.

12 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعودمحمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.

13 - تفسیر فی ظلال القرآن:

تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

14 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

15 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399هجری).

16 - تفسیر المیسّر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17 - تفسیر معارف القران:

مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18 - تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیرالخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد.)

19 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق)

20 - جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن «تفسیر الدار المنثورفی التفسیر با لمأثور»مؤلف آن : حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵- ۱۵۰۵م)

21 - زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزَجَّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهیم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری - 311 هجری 855 -923 - میلادی)

22 - تفسیر ابن عطیة:

(c) ketabton.com: The Digital Library

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده،مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542 هـ)

23 - تفسیر قَتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بَصْری (۶۱ هـ- ۱۱۸ هـ، ۶۸۰- ۷۳۶م) شیخ قتادة ازجمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظهٔ او در طول تأریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24 - تفسیر بیضاوی:

تفسیر البیضاوی (انوار التنزیل واسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9ذیحجه 538 هـ)این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریربن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فی التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29 - صحیح مسلم – و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود.وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می‌آید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

31 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمۀ اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7.).

ترجمه و تفسیر جزء
بیست وهفتم (27) وبیست وهشتم (28)

تتبع ونگارش:
امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
و مسؤل مرکزفرهنگی د حق لاره - جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library